۱۵۴

اکبرنامه جلد سوم

* بسم الله الرحمن الرحيم *

* نظم *

سخن تازه سازم بنامِ خدای * که نامش بمعني بود رهنمای
بنامش توان زیبِ گفتار داد * که ما را زبان بهرِ این کار داد
نگردد سخن تا گران از سپاس * چه[2] وزنش نهد عقلِ یزدان‌شناس
و لیکن درین دشتِ محمل‌فکن * نرفتند[3] مردان بپای سخن
سخنور که بر آسمان کوس زد * درین مرزمین بانگِ افسوس زد

هیهات هیهات ذرّهٔ امکان را (که سرگردانِ بادیهٔ حیرت و هیمان است) چه یارا که از دریافت آفتابِ وجوب دم زند - وکدام نیرو که از نشیبِ گم‌گشتگي بفرازگاه شناسائي برآید - و سفالِ خیال و زخارفِ معارفِ خود را (که دست‌فرسودِ روزگار است) از نفائسِ گنجینهٔ وجوب و شرائفِ خزینهٔ وجود بر شمارد *

* بیت *

نه درما گنجـد اسرارِ الٰهي * نه دریا گنجد اندر گوشِ ماهي
نه دانا زو خبر دارد نه اوباش * که حرباء نیز کور آمد چو خفّاش

لیکن خاکیانِ ساده‌لوح هرچه (از حروفِ کمال‌نامهٔ[4] خویش برگیرند - و از رقومِ دفترِ آگهي برخوانند) آنرا سرمایهٔ سپاسِ الٰهي گردانند - و هرچند ذاتِ بےهمتا از اندیشهٔ ایشان منزّه بود آنرا صفاتِ ایزدي انگارند - (هرگاه دادار[5] بےهمال ستایشِ خود را به شیوا زبانيِ ابداع مي‌سراید

---

(۲) نسخهٔ [ز] چه وزنش الخ را مصرع اول ساخته (۳) نسخهٔ [ب‌ل] برفتند (۴) در [بعضی نسخه] مایهٔ خویش (۵) نسخهٔ [ز] داور *

و بزبانِ آفرینش داستانِ محمدت برمیخواند) گرفتم (نیروی آسمان پیمای ستایش[۲] الٰهي یکی را حاصل آید) هرآینه (در چنین تابش گاه خورشیدِ حقیقت از چشم و گوش) دست بازداشته[۳] به نیرنگیِ خود نپردازد[۴] - و از حیرتگاهِ بیخودي سرِ آگاهي برندارد - و همگي برگزیدگانِ الٰهي (که چمن پیرایانِ ریاحینِ اخلاق - و پرده گشایانِ اسرارِ انفس و آفاق اند) آفرینِ ازل و ابد بر ایشان باد که درین بارگاهِ جلال دفترِ دانائیِ خود را بآبِ فراموشي داده خط بناداني سپردند - و ورقِ سخن‌پردازي در نوردیده زبانِ بےزباني گشادند - پسِ همان بهتر که این بادیه پیمای حیراني بنگاشتنِ سوانحِ دولتِ جاوید طراز روی دل آورد[۵] - و بیک شغلِ والا دو کارِ دشوار را قدرے برسازد * * رباعي *

سبحان‌الله خدای بےشبه و مثال * کافروخت چو شاه آینهٔ حسن و جمال
کُنهش زحدِ فکر برون عزّ و جلّ * حرفش زخطِ عقل فزون جلّ جلال

دیدهٔ باریک‌بینش اُصطرلابِ آفتابِ ذات - و دلِ حق‌گزینش رصدخانهٔ سماواتِ صفات - نژادِ بزرگ روی خوش - خوی نیک - پیشانیِ گشاده - قامتِ معتدل - فطرتِ عالي - همّتِ والا - نیّتِ صافي - توکّل بردوام - دانش برکمال - گرد آمدنِ گوناگون هنر - حوصلهٔ فراخ - آزرمِ سترگ شجاعتِ شگرف - رای درست - تدبیرِ گزین - بخششِ بےمحابا - بخشایشِ بیکران - افزایشِ عاطفت - صُلحِ کل - انبوهیِ ملک - فراوانیِ اربابِ اخلاص - بسیاریِ مبارزانِ یکجهت فزونیِ مال - فراهم شدنِ نفائسِ عالم - صفای ضمیر - پاکي از آلایشِ تعلّق - پیشوائیِ جهانِ معني - آگهیِ دایمي - چگونه در یک جای فراهم آید - و چسان یک‌تن بردوشِ همّت بر دارد * * قطعه *

سپهرِ دانش و بینش یگانه اکبرشاه * که همچو صبح بروی جهان گشاده جبین
شهے که دیده ز آموزگارِ دل تعلیم * شهے که یافته از مُرشدِ خرد تلقین

تبارک‌الله آفریدگارے که طرازندهٔ اورنگِ شاهي را مظهرِ اسمای جمالي و جلالي گردانید - و دارندهٔ لوای ظلّ اللّٰهي را مصدرِ نعوتِ مکارم و معالي ساخت * * نظم *

خضرِ سکندر منشِ چشمه زای * قطبِ رصد بندِ مجسطي[۶] گشای
مایهٔ[۷] درویشي و شاهي درو * مخزنِ اسرارِ الٰهي درو
سرورِ[۸] شاهان به تواناتري * نامورِ دهر به داناتري

---

(۲) نسخهٔ [ب ل] نیایش (۳) در[اکثر نسخه] باز نداشته (۴) نسخهٔ [ز] بردازد (۵) نسخهٔ [ر] آورده بیک شغل (۶) نسخهٔ [ل] محیط نمای (۷) نسخهٔ [ل] پایهٔ (۸) نسخهٔ [ز] خسروِ شاهان *

تا شب‌وروز است شبش روز باد * گوهرِ شاهیش شب افروز باد

اگر خویشتن را افتان و خیزان ببارگاهِ مدحتِ او نرساند گویائیِ زبان را سعادت نه بخشیده باشد و دانائیِ دل را فروغِ حقیقت نداده - و اگر با دستِ کوتاه بنان و خامهٔ شکافته زبان بسرآغاز آن می پردازد در طوفانِ شرمگینی می‌درآید - و از من[۲] تا خاشاکِ دریا ره نمی‌ماند - شرائفِ شمائل و جلائلِ مکارمِ او (که معلومِ صدر نشینانِ افلاک است) چگونه در بیانِ آلودگانِ خاک درآید - و کرا یارا که از حوصلهٔ شناسائیِ قدمے فراتر نهد - سزاوارِ آگهی آنست که دل ازین برگرفته بدستیاریِ بازوی توکّل به همان شگرف‌کاری پردازد - و پذیرای پیامِ غیبی شده دل را از وسوسهٔ دیو نفس باز دارد - و بارگاهِ صورت و صفوتکدهٔ باطن را بدین جادوی حلال نظر فریبِ ژرف نگاهان دشوار پسند گرداند - و سپاس‌سرائیِ گوناگون‌حقوق را قدرے بگذارد - و همان شغلِ دولت آرای را فرا پیش‌نهد - و افسونِ بیداریِ خفتگان وطلسمِ هُشیاریِ مستان بر پیشطاقِ هستی آویزد * نظم *

خیالے درین نامه کردم نگار * که ماند ز من در جهان یادگار
مگر کز تماشای این بوستان * درودے رسد بر من از دوستان
بدروبزهٔ همّـــتِ باستـــان * من و گفت‌وگوی همان داستان

(چون بر منِ تهی‌دست بخشودند - و در مقصود گشادند) چنان بر خاطرِ صافی پرتو انداخت که هر سی‌ساله سوانحِ کشور خدای را جداگانه دفترے نگاشته سعادت‌نامهٔ خود را تازه فروغے بخشد - و سخن پژوهانِ روزگار را از بارِ گرانِ انتظار قدرے سبکدوش گرداند - و لختے از نیرنگیِ اقبالِ گیتی خدیو[۳] نشاط افزای جهانیان آید - و فیضِ الٰهی بردرر و نزدیک صلای عام در دهد ازین رو سلسلهٔ قرونِ نامتناهی را از عنفوانِ هستیِ خدیو خدا آگاهان سرآغاز گردانید - و بدین جوشِ آسمان پیوند کوسِ شادمانی را بلند پایگی بخشید * * رباعی *

امّید که این نامه گرامی گردد * مطبوعِ جهان بدوستکامی گردد
از یُمنِ قبولِ شاهِ دانش پرور * نامے یابد[۴] چنانکه نامی گردد

(اگرچه از اورنگ نشینیِ آن سالارِ فرمان‌دهانِ دادگر اواسطِ سالِ هفدهمِ الٰهی ست) لیکن از هنگامِ چهره افروزیِ شاهدِ آفرینش آغازِ قرنِ ثانی پیامِ جاوید دولت آورد * * نظم *

فرخنده باد یا رب برمملکت‌ستانی * از مبدأ ولادت آغازِ قرنِ ثانی
تا بختِ[۵] پایدارش افشرده پای‌دولت * مانند ملکِ باقی نامِ جهان‌فانی

---

(۲) نسخهٔ [ز] و این خاشاک دریا ره نمی‌یابد (۳) نسخهٔ [ب] خداوند (۴) نسخهٔ [ب ز] ماند
(۵) نسخهٔ [ل] تخت نامدارش *

صبح سعادت است این بر روزگار طالع * تا باختر بگیرد این نورِ خاوراني
بس دیرپا نشیند کرسيِ بختِ قدرش * آنرا که برگزیند تائیــدِ آسمانــي

از سوانحے (که درین[۲] هنگام بظهور آمد) آن بود که سلیمان کرراني (که در اوڈیسه و بنگاله و بهار دمِ استقلال میزد) رختِ هستي بربست - اصفیای تجرّد و اولیای تعلّق نظر بر آسایشِ جهانیان (که وابسته بیکحُکمي - و بیکحاکمي - و یک راهي[۳] - و یکجهتي - و یکاندیشيست) انداخته ظهورِ این معني را در چنین وقت از تائیداتِ اقبال دانستند - و معاملهٔ نافهمان (که هجومِ افغانانِ سیه‌بختِ ممالکِ شرقي را دست‌آویزِ خود ساخته از یورشِ گجرات مانع آمدے) از سنوحِ این سانحه در گوِ ناکامي فرو شدند - و طبقهٔ (که رفتنِ گجرات و تسخیرِ آن ملک در تنگنای حوصلهٔ آنها نمي‌گنجید - و بافسون و افسانه حرف‌سرا گشتے) این سانحه را وسیلهٔ ژاژخائيِ خود ساخته ترغیبِ نهضتِ دیارِ شرق معروض داشتند - خدیوِ خدا پرست را چون نظر بران افتاده بود (که ستم‌رسیده‌های گجرات را در مهدِ عافیت درآرند) گوش بر ترّهاتِ مردم نمي‌انداختند و بر زبانِ اقدس گذشت خوب شد که خبرِ درگذشتنِ سلیمان در راهِ گجرات رسید - اگر در دارالخلافه رسیدے هرآینه (مراعاتِ احوالِ بیشترے از ملازمانِ درگاه فرموده) یورشِ ممالکِ شرقیّه پیشنهادِ همّتِ والا میساختیم - و چه لایق بود که توجّهِ جهانگشای شاهنشاهي بآنصوب بعد از گذشتنِ او صورت بستے - اکنون فتحِ آن‌نواحي بتدبیر و شجاعتِ اولیای دولت روی خواهدداد - و منشورِ والا بمنعم خان خانخانان در تسخیرِ بهار و بنگاله و اُوڈیسه شرفِ ارتفاع گرفت که باتّفاقِ اُمرای آنصوب این خدمت بانصرام رساند *

و از سوانحِ زخمي شدنِ خان‌کلان است - و شرحِ این سانحه آنکه خان‌کلان و دیگر اُمرای عظام (که برسمِ منقلا تعین شده بودند) در قصبهٔ بهادراجن[۴] (که نزدیکِ سروهي ست) رسیده روزگار میگذرانیدند - رای مانسنگهه دیوهره (که کلانترِ سروهي بود) در مقامِ گریزت درآمد - چندے از راجپوتان را برسمِ رسالت فرستاده دمِ اطاعت زد - چون این‌آمدها خان‌کلان را دریافتند در هنگامِ وداع خان برسمِ هندوستان هریکے را طلبیده پان میداد - و رخصت میکرد - یکے ازان متهوّرانِ مُدبر مابینِ ترقوهٔ[۵] خان‌کلان چنان جمدهر زد که مقدارِ سه انگشت از زیرِ شانه سر برون کرد - بهادر خانِ تربتي از نوکرانِ او دویده آن راجپوت را بر زمین زد - و صادق‌خان و محمّد قلي‌خان تیز دستي نموده او را از هم گذرانیدند - و دیگران نیز بشومیِ[۶] آن بےاعتدال بخاک و خون برابر شدند - و چون حقیقت

---

(۲) نسخهٔ [ل] درین ایام (۳) در [بعضےنسخه] راهي (۴) نسخهٔ [ب] بهار و راجن - و نسخهٔ [د ۵] بهار واجین (۵) در [بعضےنسخه] ترین (۶) نسخهٔ [ا] بشوخيِ *

حال بمسامع اقبال رسید بر خلاف فهمهای ناقص زمانیان و کنگشهای کوته‌حوصلهای روزگار بتسخیر گجرات گرمتر گشتند - و روز تیر سیزدهم آبان ماه الٰهي در جائے (که اُمرای پیش بودند) نزول رایات اقبال شد - و اُمرای بزرگ و سایر ملازمان عتبهٔ دولت لوازم استقبال بجای‌آورده بسجدهٔ درگاه روشن پیشاني شدند - و (چون از مردم سروهي چنین غدرے بظهور آمده بود) حکم معلّی از مکمن سیاست و معدلت صادر شد که افواج گیتي‌گشای بسروهي رفته سرکشان آن‌ناحیت را بر خاک هلاکت اندازند - و خود نیز بتقاید اقبال عزیمت آنصوب فرمودند - روز سروش هفدهم آبان ماه الٰهي حدود سروهي مخیّم رایات فیروزمندي گشت - نخوتمندان آن سرزمین در شعاب جبال پناه بردند و بمقتضای رسمے که درمتهوّران راجپوت معمول‌است (که جمعے در گرد منازل صاحب خویش و طایفهٔ در حوالیء بتخانه پای جرأت افشرده جان‌نثاري میکنند) گروهےانبوه در نزدیک معبد مهادیو (که یک کروهیء سروهي بود) جمع آمده بودند - خدیو عالم بهادران تیز دست را از جنگ این اسافل بازداشته بشمشیر باران و تیر اندازان پیاده رو اشارت عالي شد که کار این دلیران خون‌گرفته بانجام رسانیدند - و از ملازمان عتبهٔ اقبال دوست‌محمّد پسر تاتار خان دربن روز غافل از گرد راه رسیده شربت واپسین درکشید *

و از سوانح آنکه یار علي بیگ ترکمان با جمعے از قزلباشیه از جانب سلطان محمّد خدا بنده پسر بزرگ فرمان‌فرمای ایران شاه طهماسپ (که از جانب پدر ایالت خراسان داشت) با نفائس امتعهٔ آن‌دیار برسم رسالت آمد - و محفوف عواطف ظلّ‌اللّٰهي گشت - دربن‌منزل رای[۳] رایسنگهه و جمعے کثیر از ملتزمان عتبهٔ اقبال را حکم مقدّس شد که در حدود جودهپور و سروهي بوده دیدبان احوال باشند - که اگر گروهے از باغیان بد نهاد صیت سطوت پادشاهي را شنیده خواهند (که از گجرات برآمده بممالک محروسه تفرقه اندازند) نتوانند - و (چون خاطر مقدّس شاهنشاهي از مهمّات این‌حدود فراغ یافت) پیشتر نهضت فرمودند - و از حدود پتّن از راه خیر اندیشي شاه‌فخرالدّین را با مناشیر عظمت پیش اعتمادخان (که پیوسته عرضداشت فرستادے - و استدعای آمدن موکب معلّی نمودے) رخصت فرمودند که بنصائح هوش‌افزا رهنمون‌مسالک سعادت شود و چون در حواشیء قصبهٔ دیهه نزول‌اجلال اتّفاق افتاد خبر گذاران بعرض مقدّس رسانیدند که از صیت توجّه افواج جهانگشا شیرخان فولادي (که احمدآباد را در قبل داشت) فرار گزیده بولایت سورت[۴] و حدود جونه‌گدهه شتافت - و محمّدخان و بدرخان[۵] پسران خود را به پتّن فرستاد - که

---

(۲) نسخهٔ [اح] بصدور پیوست (۳) در [بعضي نسخه] راجه مانسنگهه - و نسخه [ح] ر[illegible] انسنگهه

(۴) در [اکثر نسخه] سورتهه (۵) نسخه [ح ل] نذرخان *

از سوانح عبرت بخش آنکه جوقے از رند و اوباش آن‌ملک (که هزاران ازان‌طایفه بے اعتدال باشند) آوازه انداختند که حکم معلّی نفاذ یافته که خلائق‌انبوه لشکر اقبال اردوی گجراتیان را غارت نمایند - اوباش دست تعدّي دراز کرده آغاز تاراج نمودند - و فتنهٔ عظیم قایم شد - چون بمسامع خدیو معدلت رسید اُمرای کبار را طلب نموده تعین فرمودند که این تاراج‌کنندگان را بسیاست رسانند - و اموال تاراج یافته را کشند (۲) - و خود بدولت بار عام داده فیلان مست را حاضر ساختند - جدّ آوران دیانت‌مند غارتگران را بحضور اقدس مي‌آوردند - و پایمال فیلان مست میگشتند - و اموال بصاحبان میدادند - در اندک فرصتے این فتنه و آشوب فرو نشست - و فوای امن و امان برخاست - و از فروغ این‌معدلت ولایت نو بدست آمده مورد آرامش و آسایش گشت - و روز آبان دهم آذر ماه الٰهي چهاردهم رجب ظاهر احمدآباد مستقرّ رایات اقبال شد و بمحض توجّه شاهنشاهي چنین کارے (که جمهور انام دشوار مي‌شمردند) بآساني برآمد و طوائف انام از شریف و وضیع روی بندگي بعتبهٔ خلافت آورده کامیاب سعادت گشتند - و هرکدام درخور خویش شکرانهٔ نجات از شدائد روزگار بجای‌آورده منظور نظر والا شد - و احمدآباد (که مصر جامع ازان نشانه ایست) با سه‌صد و هشتاد پوره (که محلّات آن شهر بزرگ است - و هر پوره بمثابهٔ شهرے ست) از فروغ مقدم شاهنشاهي و مآثر عدالت و جلالت ظلّ اللّهي مهبط فیوض آسماني شد - و آنحضرت مکرّرا ظلّ ورود بران بلدهٔ گرامي انداختند - و آرزوهای چندین سالهٔ جهانیان برآمد - مظلومان نوازش یافتند - و ظالمان درگو گدازش فروشدند - صاحبان استعداد از خلوتکدهٔ قوّت بمجلای فعل خرامیدند - و درین روز بهجت افزا (۳) جشن وزن شاهنشاهي شد شادي در شادي و خرّمي در خرّمي روی نمود - آرزومندان (۴) را کام برآمد - و نیازمندان را دعا مستجاب گشت - و درین ایّام (که احمدآباد محفوف سرادقات اقبال بود) ایلچیان امین‌خان غوري با پیشکشهای لایق بدرگاه معلّی شتافته دولت پذیر زمین‌بوس شدند - و ابراهیم حسین میرزا از راه تزویر عرضداشتے با پیشکش فرستاد - چون از صدق ضیائے نداشت بموقف قبول نرسید ٭

توجه موکب مقدس شاهنشاهي از احمدآباد به‌بندر کنبایت (۵) بتماشای دریای شور

(چون بمیامن قدوم شاهنشاهي عرصهٔ دلگشای گجرات مورد امن و امان گشت) حکومت و ایالت احمدآباد و این طرف آب مهندري بخان‌اعظم میرزا عزیز کوکه مکرمت فرمودند

---

(۲) نسخهٔ [ب] گرد کنند (۳) نسخهٔ [ل] افروز (۴) در [بعضی نسخه] آزمندان (۵) در [بعضی نسخه] کهنبایت ٭

و طرفِ دیگر از برودہ و جانپانیر و سورت و آن‌حواشي و حوالي (که میرزایان بران متسلّط و مُتصرّف بودند) بأمرای گجرات (که بتازگي نطاقِ عبودیت بسته بآستان‌بوسِ اطاعت استسعاد یافته در سلکِ اولیای دولت انتظام داشتند) عنایت کردند - و اعتمادخانِ گجراتي‌را سرکردۀ آن‌گروہ ساختند و این اُمرای قدیم و جدید تعهّدِ انتظامِ مهمّاتِ این‌مملکت دلگشا نمودند - و استیصالِ میرزایان را بر ذمّۀ کاردانیِ خود گرفتند - آنگاہ رای جهان‌آرای شاهنشاهي اقتضای آن کرد که سیرِ دریای شور فرموده کوسِ مراجعت بدارالخلافه بلندآوازہ گردانند - بنابرین اندیشۀ دریا گشای روزِ آسمان بیست و هفتمِ آذر ماہِ الٰهي موافقِ دوشنبه دوم شعبان بصوبِ بندرِ کنبایت (که سي کروهیِ احمدآباد است) موکبِ مقدّسِ شاهنشاهي نهضت فرمود - اُمرای گجرات برای سرانجامِ خود رخصت چند روز گرفته در شهر توقّف نمودند - و بجهتِ ایتلاف و استیناسِ این وحشیانِ بیابانِ خود آرائي حکیم‌عین‌الملک را (که رابطه بآنها داشت) گذاشتند ❊

در اثنای راہ بمسامعِ اقبال رسید که اختیارالملک از بدنهادیِ خویش گریخت - و اعتمادخان و دیگر اُمرای گجرات نیز در مقامِ بیراهه‌رفتن اند - لاجرم از پیشگاہِ اقبال شاهبازخان مامورِ امرِ عالي شد - که بسرعت روانۀ آنحدود گشته خود‌را بآن‌طایفۀ خاین[۲] وخایف برساند - که پریشانِ بیابانِ ادبار نگردند - و غرّۀ دی ماہِ الٰهي بندرِ کنبایت مخیّمِ سرادقاتِ اجلال گشت - و آن‌عرصۀ دلپذیر مجمعِ بحرین صورت و معني شد - و تُجّارِ روم و شام و ایران و توران مقدمِ شاهنشاهي‌را موهبتِ کُبرای ایزدي دانسته آدابِ استظلال بجای‌آوردند - و آنحضرت با خاصانِ بساطِ اقدس بر جهاز سوار شده سیرِ دریا فرمودند - و خواطرِ اربابِ اخلاص را عبرتے[۳] تازه بخشیدند - و روزِ شهریور چهارم دی ماہِ الٰهي شاهبازخان اعتمادخان و بعضے دیگر اُمرای گجرات را بدرگاہِ والا آورد - (چون این تبه رایانِ گریزت اساسِ پیمانِ بندگي را شکستند) حضرتِ شاهنشاهي بتازگي در انتظامِ این‌ملک توجّه فرموده هرکدام ازین‌جماعه را به هریکے از مخلصانِ خدمت‌گذار سپردند - و مجملے از حالِ این‌گروہِ ادبار سرشت آنست که هراس و فریب و نادرستي با قدرے از راستي و سادگي و فروتني معجون ساخته گجراتي نام کرده‌اند - و ازان‌میان اعتمادخان را سرآمدِ این گروہ گردانیده - (چون صیتِ اقبالِ[۴] پیوندِ موکبِ مُعلّای شاهنشاهي در دیارِ گجرات ارتفاع یافت) اُمرای این بلاد را سررشتۀ تدبیر از دست رفت - آخرالامر حیله اندوزانه سعادتِ زمین‌بوس دریافتند - و همگي اندیشۀ نادرستِ این‌گروہ آنکه ایالتِ این‌دیار بدستورِ سابق برین فریب‌نهادان قرار یابد - حضرتِ شاهنشاهي ازانجا (که دریای مردمي اند) از ظلمت‌آبادِ درونِ این‌گروہ اغماضِ نظر فرموده بمقتضای حرف‌سرائیِ

---

(۲) نسخۀ [ل] خاسر و خایف (۳) در [چند نسخه] عشرتے (۴) نسخۀ [ل] اقبال مرکب معلای ❊

اخلاص و عقیدت محفوف فنونِ عواطف گردانیدند - و (هرچند دوربینانِ بزمِ اقبال بر نیّاتِ این گروه بد درون قدرے پی برده در گرفتنِ این طایفه باشاره و تصریح در اوقاتِ فرصت بموقفِ عرضِ مقدّس رسانیدند) بعزّ قبول نرسید - بلکه برخلافِ آن پایهٔ اعتبارِ ایشان را افزودند - دریولا (که رایاتِ اجلال بتماشای دریا توجّه فرمود) از رخصت گرفته ماندنِ این گروهِ خراب‌باطن ظاهر بود که خیالِ تباه در سر دارند - کدام سفر کشیده بودند (۲) که درین‌هنگام البتّه بایستی مرخّص شد - لیکن گیتی‌خدیو از فرطِ آزرم و مروّت بمقتضای ظاهر عمل‌فرموده جانبِ صلاحِ اینها را ترجیح دادند و این مُدبران (چون شکوهِ عدالت و فرِ اقبالِ روزافزونِ پادشاهي دریافتند) دانستند که اکنون (که این عرصهٔ وسیع بفروغِ چنین‌معدلت روشني دارد) محال است که بدستورِ سابق ما را درین‌دیار گذارند - همان بهتر که خود را برکناره کشیده سربشورش برداریم - شب روزِ دیگر از نهضتِ عالي اختیارالملک فرصت را دریافته راهِ گریز پیش گرفت - و اعتماد خان و جمعی (که باو پیمانِ یکجهتي داشتند) در مقامِ رفتن بودند که میر ابوتراب و حکیم عین‌الملک خود را رسانیدند و بحرف و حکایت گرفته درپیِ گذرانیدنِ روزگار شدند (۳) - و نزدیک رسیده بود که اینهارا نیز مقیّد ساخته همراه برند - و کارِ این دوکس را بانجام رسانده مسلکِ ادبار پیش گیرند - درین‌اثنا شاهبازخان رسید - و اندیشهٔ تباهِ آنها از قوّت بفعل نیامد - شاهبازخان بخود اندیشید که اگر بگرفتنِ اختیارالملک میشتابم این گروه از دست میروند - پرده از روی کارِ این بےآزرمان برنداشته متوجّهِ عتبهٔ اقبال شد - و (چون ذاتِ اقدس حضرتِ شاهنشاهي عیارِ جمیعِ طوائف است) بمقتضای نیّتِ والا جوهرِ ناسرگئ این‌مردم بزودي از باطن بظاهر آمد - و ببادافراه خود رسیدند هم خیراندیشي و بزرگ‌منشئ گیتي خدیو برعالمیان ظهور کرد - و هم رابطهٔ جهانداري انتظام یافت - هم دور بینانِ تازه اقبال خوشوقت گشتند - و هم عمومِ خلائق را در گرفتاریِ این گروه حجّتِ صحیح بدست افتاد - و شاهنشاهِ زمان رقمِ نیکنامیِ خود برصفائحِ ضمائرِ خواصّ و عوام نگاشت - [اگر افسرآرای اقبال(بمقتضای دریافتِ معنویِ خویش یا بموجبِ التماسِ بالغ‌نظرانِ عتبهٔ دولت) این بدگوهران را پیشتر ازین در بند کردے] حقیقتِ حال برعامّهٔ خلائق (که فرمان‌روایان را بیشتر باین ظاهربینانِ کور دلِ کار است) چگونه ظهور کردے *

و (چون خاطرِ جهان‌آرای شاهنشاهي از مهمِّ این بادرستانِ دوروی واپرداخت) استیصالِ میرزایانِ فتنه‌جوی پیشنهادِ همّتِ والا شد - چه ازان باز (که این گروهِ حق ناشناس از مالوه بناکامي باین دیار آمدند) بروده و آنحدود بدستِ تغلّبِ ابراهیم حسین میرزا در آمده بود

(۲) نسخهٔ [ل] سفر کشیده نبودند (۳) در [چند نسخه] در گذرانیدنِ روزگار شدند *

و سورت و آن‌نواحي را محمّد حسين میرزا متصرّف گشت - و جانپانیر با مضافات بشاه میرزا تعلّق داشت - شهریار جهان‌آرا حکومت و انتظام بندر کنبایت را بحسن خان خزانچي تفویض فرموده روز امرداد هفتم دی ماه الهي عنانِ جهانگشای بصوب بروده انعطاف فرمودند - و از نزدیکی بروده شاهباز خان و قاسم‌خان و باز بهادر خان و طایفهٔ از تیز دستانِ عرصهٔ جلادت را بصوب جانپانیر فرستادند - که آن قلعه را از اهلِ خلاف مستخلص گردانند - و خان‌اعظم میرزا کوکه را بایالتِ احمدآباد و حراستِ آنحدود رخصت فرمودند - و بسا (۲) از اُمّهاتِ نعوتِ رعیّت پروری (از فراخیِ حوصله و دوستداریِ معدلت و دوامِ آگاهي و حفظِ مراتبِ طبقاتِ مردم و صیانتِ عرض و ناموسِ عمومِ خلائق و عاطفتِ عام و صلحِ کل) خاطرنشینِ آن سعادت‌پذیر ساخته فرمودند که جوهرِ کاردانیِ خود را (که مظنونِ خاطرِ دور بینِ ماست) بپایهٔ یقین رساند - و شاه فخرالدّین‌خان و رستم خان و معصوم خان و سیّد حامد بخاري و شیخ (۳) محمّد بخاري و جمعی کثیر از بهادرانِ اخلاص‌مند بکمکِ خانِ مذکور نامزد شدند - و هر یکی ازین دولتمندان را زیاده از حالت و رتبت محفوفِ نوازش گردانیده رخصت ارزاني داشتند - و همگي نیّتِ والا در فرستادنِ این گروه عقیدت‌کیش آن بود که اگر میرزایان بآنحدود شورافزای گردند سزای شایسته در کنارِ این آشوب‌گران نهاده آید و روزِ آذر نهمِ ماهِ مذکور عرصهٔ قصبهٔ بروده مخیّمِ سرادقاتِ اقبال شد - و روزِ دیگر بموقفِ عرضِ مقدّس رسید که میرزایانِ واژون‌بخت قلعهٔ سورت را استحکام داده در حدودِ جانپانیر فراهم آمده‌اند خان‌عالم و سیّد محمود خانِ بارهه و شاه قلي خان محرم و راجه بهگونت (۴) داس و مانسنگهه و خواجه غیاث‌الدّین علي آصفخان (۵) و گروهی دیگر از مخلصانِ کارطلب را بعواطفِ خسرواني مخصوص فرموده برای آگاه ساختنِ آن غنوده‌بختانِ بیخرد (۶) روانه ساختند - و نیمی از شب گذشته بود که یکی از متفحّصانِ (۷) حقیقت‌گذار بمسامعِ اقبال رسانید که چون آوازهٔ موکبِ اقبالِ شاهنشاهي بابراهیم حسین‌میرزا در قلعهٔ بروچ رسید رستم‌خان رومي را (که عزیمتِ دولتخواهي تمیمهٔ گردنِ همّتِ خود ساخته میخواست که بآستانبوس استسعاد یابد) از هم گذرانید - اگرچه از شکوه راياتِ جهانگشای دران‌قلعه بودن بخود نتوانست قرار داد امّا از بادهٔ پنداری (که در سرِ بیمغز خود دارد) از هشت کروهیِ معسکرِ اقبال میگذرد که بناحیتی رفته سر بشورش بر آرد - (چون اکثری از ملازمانِ اخلاص‌مند را پیشتر ازین بر سرِ این گمراهان تعیین فرموده بودند) شهریارِ گیتي‌آرا (که همواره

---

(۲) نسخهٔ [ب] و بسا از مهمات آن‌حدود و نعوت رعیت‌پروري - و نسخهٔ [ح] و بسا از مهمات رعیت پروري (۳) در نسخهٔ [ل] این نام را نیاورده (۴) نسخهٔ [ل] بهگوان داس (۵) در [بعضی نسخه] آصفخاني (۶) نسخهٔ [ل] بیخبر (۷) نسخهٔ [ا] منهیان - و نسخهٔ [ه] مخلصانِ ٭

از فزونیِ شجاعت میخواهد که در معارکِ پُردلان بنفسِ مقدّسِ خود شمشیر زند) خوش‌وقت شده قرارداده‌اند که خود بذاتِ اقدس ایلغار فرموده آن بد نهاد را تادیب فرمایند *

ایلغار فرمودن حضرت شاهنشاهي بقصد ابراهیم‌حسین میرزا و معرکهٔ نبرد آراستن و شکست یافتن مخالف

(چون سرپرآرای اقبال تادیبِ نخوت‌مندانِ سرکش را سرآمدِ امورِ سلطنت و عُنوانِ منشورِ خلافت میداند) شهبازخان میربخشي را بسرعت روانه ساختند که اُمرای اخلاص‌اندیش را (که بیشتر بدفعِ میرزایان شتافته‌بودند) برگردانیده بموکبِ مقدّسِ شاهنشاهي ملحق گرداند و میرمحمّد خان‌کلان[۲] و خواجه‌جهان و شجاعت‌خان و صادق‌خان را بخدمتِ شاهزاده‌های اقبال‌مند در اُردوی معلّی گذاشته پای عزیمت در رکابِ نصرت نهادند - و خواجه عبدالله و جلال‌خان قورچي و رایسال درباري و آصف‌خان و جیمل و بهادرخان قوردار و مقبل‌خان و آقا[۳] سرخ بدخشي و منهرا[۴] داس و آدم تاج‌بند را همراه گرفتند - و دلاورخان را حکم شد که در حدودِ اُردو بوده نگذارد که کسی دیگر از عقبِ ما شتابد - و از مردمِ این همراه گرفتها زیاده از دو کس را تجویزِ آمدن نشد - که مبادا از هجومِ غازیانِ نصرت‌مند ابراهیم حسین میرزا از میان بدر رود - و [هر چند مُخلصانِ حقیقت‌گزین (که بارِ سخن داشتند) تضرّع و زاري نمودند] سودمند نیامد - و فرمودند که وثوق بعنایتِ الٰهي چنان‌است که دفعِ این مُدبرِ تیره بخت را احتیاج به بسیاریِ لشکر نباشد - و از دور اندیشي (که اساسِ ملک‌گیري و جهانباني ست) حکمِ مقدّس نفاذ یافت که لشکرِ پیش نیز ملحق گردد - و در همان‌شب (که خبرِ آن شوریده بخت بعرضِ مقدّس رسید) قریبِ دو ساعت از شب مانده بر بادپای جهان‌نورد سوارِ دولت شده جولانِ اجلال فرمودند و ملک اشرف[۵] گجراتي را (که ازان سرزمین آگاهي داشت) ضمیمهٔ بدرقهٔ اقبال ساختند - و دران تیز رفتاري بمقتضای حکمتِ الٰهي راه‌بران را غلط افتاد - آخر بروشنائیِ شمعِ اقبال راه یافته گرم‌تر شتافتند *

و از مُبشّراتِ غیبي (که سرمایهٔ ابتهاجِ همراهانِ رکابِ نصرت شد) آن بود که (چون صبح دمید - و نورِ جهان‌افروزِ نیّرِ اعظم زمین و زمان را فرا گرفت) آهوئی نمودار شد - در خاطرِ مقدّس

---

(۲) در [چند نسخه] میرمحمدخان خان کلان (۳) نسخهٔ [ب ه] و وفا و سرخ بدخشي - و در [چند نسخه] و وفا سرخ بدخشي (۴) در [بعضی نسخه] منهرا داس سهکل - و در [بعضی] بهنکیل (۵) نسخهٔ [ب ه] شرق *

شاهنشاهي گذشت که اگر این آهو را شکار کنیم هرآینه نشانِ فتح و فیروزي ست - و باین نیّت[(۳)]
قلادهٔ چیته را سرداده‌اند - سردادن همان بود و صید کردن همان - چون حقیقتِ حال بر سعادت‌مندانِ
بارگاهِ حضور منکشف شد یکدل هزار دل گشتهٔ سخن در راه گفتند[(۴)] - هرچند راه رفته‌میشد گردے
از غنیم پدید نمي‌آمد - همانا از فوجِ نصرت‌قرینِ پادشاهي آگاهي یافته تیزتر رانده‌بود - و راه گم‌کردنِ
مجاهدانِ اقبال نیز از اسبابِ دیر رسیدن شد - و چون از روز دو ساعت ماند برهمنے از پیش
دو چار شد - حقیقتِ غنیم ازو پرسیدند - گفت از دریای بیکانیر گذشته در قصبهٔ سرنال با جمعیّتِ
فراوان فرود آمده‌است - و مسافتِ راه چهار کروه خواهد بود - خدیوِ آگاهي با ملتزمانِ رکابِ
نصرت‌اعتصام در مقامِ کنکاش شد - جلال‌خان بموقفِ عرض رسانید که لشکرِ ما هنوز نرسیده‌است
و غنیم را بجمعیّت نشان میدهند - با این جمعِ معدود (که در رکابِ سعادت رسیده اند) در روز
بجنگ شدن صرفه ندارد - مناسبِ دولت آن مینماید که لختے توقّف فرموده شبخون آوریم
آن معدنِ راستي و دلاوري شبخون را (که صورتِ تلبیس و تزویر داشت) نه پسندیدند - و برای
تیزيِ همراهان و گرمیءِ هنگامه فرمودند که همّت یارِ بگراست[(۵)] - و بسا بیدلان از شرمِ روی کارِ دلیران[(۶)]
نامور میکنند - همان بهتر که کارِ روز را بشب نینداخته بهمین چستي و چالاکي که میرویم رزم آرای
شویم - و در دلدهي سخنانِ همّت‌بخش مذکور ساختند - و فرمودند که یاران دل قوي داشته هریکے
از ما یکے از مخالفان را گرفته درهم آورد - خواجه عبدالله بعرضِ اشرف رسانید بخاطرِ مقدّس باشد
که بارها برزبانِ اقدس میگذشت که فیلِ خوب آنست که بیکے اکتفا نکرده در برانداختن و مالش‌دادنِ
بسیارے همّت گمارد - آنحضرت تحسین فرمودند که خوب بخاطر آوردي - و بتائیدِ آسماني
جنگِ روز کردن قرار داده تیزتر روانه شدند - تا آنکه قصبهٔ سرنال (که بر سرِ تل بود) نمایان شد
خدیوِ آفاق قدرے راه رفته در کنارِ آبِ مهندري بانتظامِ فوج پرداخت - و شروع در جیبه پوشیدن
فرمود - درین هنگام (که آن شیرِ الٰهي آمادهٔ بیکار میشد - و زیاده از چهل کس نرسیده بودند)
خبرِ رسیدنِ مخلصانِ عقیدت گزین آمد - آن جهان‌پهلوانِ ایزدي بواسطهٔ دیر رسیدنِ این طایفهٔ
خدمت‌گذار خشمگین شده چندے از همراهان‌را فرمودند - که نگذارند که این‌جماعه در جنگ
با ما مشارکت جویند - و چون بوضوح پیوست [که باعثِ دیر رسیدنِ این گروه فدوي آن بود
که بر نقیضِ راهِ مطلب شتافته بودند - و شهباز خان (که بطلبِ ایشان رفته بود) دیر رسیده]
سَورتِ غضبِ پادشاهي فرونشست - و چندے از پیش روانِ عرصهٔ جلادت (که دیر رسیده بودند)

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ه] فیروزمندي (۳) نسخهٔ [ل] و باین نیت والا چیتهٔ را (۴) نسخهٔ [ل] کردند
(۵) در [چند نسخه] بار گیر - و بارگیر بمعنیءِ مستعار (۶) نسخهٔ [ب] دلاوران •

سعادتِ بار یافتند - خانِ‌عالم و سیّد محمودخانِ بارهه و راجه بهگونت داس و شاه‌قلي‌خان محرم و کنور مانسنگهه و بابا خان قاقشال و بهوپت و سلیم خان کاکر و بهوج و حاجي یوسف‌خان و برخے دیگر از اُمرا و یکّه جوانان سرِ خجلت در پیش افکنده همراهِ موکبِ مقدّس شدند - چنانچه سپاهئ لشکرِ منصور قریب بدوبست کس شد - و در وقتِ عبورِ رایاتِ جهانگشای از آب مانسنگهه التماس هراولي نمود - آنحضرت فرمودند که کدام لشکر است که تقسیمِ افواج باید کرد - امروز همه یکجا بوده دل بر کارزار نهید - او معروض‌داشت که قدمے چند پیشتر رفته جان‌نثاري و جان‌ستاني کردن فرضِ نسبتِ عقیدت‌است - شهریارِ دادگر اورا کامروای آرزو گردانیده باچندے از بهادرانِ آزموده کار رخصتِ پیش فرمودند - و خود بهمعنانئ تائیدِ ایزدي گلگونِ جهان‌نورد را بدریای ژرف زدند[۲] - بمیمنت و کرامتِ ذاتِ قدسي‌نهاد دریا پایاب گشت - و جمیعِ مخلصانِ سعادت‌اندوز بعافیت عبره کردند ابراهیم حسین میرزا پیشتر ازان بزمانے در قصبهٔ سرنال فرود آمده‌بود - (چون گردِ جنودِ اقبال دید و گذشتنِ سوارانِ بادنهاد از آب مشاهده کرد) فرایزدي دریافته با همراهانِ[۳] خود گفت همانا پادشاه اند که باین‌گرمي و شکوه مي‌آیند - از بخت‌برگشتگي و کوته بیني در ساعت بآمادگئ پیکار از شهر برآمده بربلندي ایستاد - چون جهان‌گیرِ جهان‌آرا برهنمونئ اقبال از آب عبور فرمود کنارِ دریا شکستگیهای غریب داشت - مبارزانِ جان‌نثار از طلبکاریئ که داشتند فتراکِ تدبیر از دست داده هرکدام براهے شد - و طایفه طایفه از بهادرانِ نصرت‌قرین بشکستگیها درآمده جویای فیروزمندي گشتند - خدیوِ جهان با معدودے از خواصّ بساطِ قرب نزدیکِ دروازهٔ سرنال (که بجانبِ دریا بود) رسیده‌اند که چندے از تیره بختان درمقامِ مدافعه شدند - مقبل‌خان غلامِ قلماقِ شاهنشاهي با بعضے از بهادران در پیش شتافته آن خاک بیزانِ کورباطن را بخاک و خون یکسان کرد - و چون درونِ شهر درآمدند کوچهای‌شهر پُر از پرتال بود - معلوم شد که ابراهیم حسین میرزا با سایرِ مخالفانِ تیره بخت از راهِ دیگر برآمده هنگامه آرای نبرد است - گیتي خدیو با طایفهٔ از یکجهتان بسعي فراوان از تنگناهای شهرِ پُرازدحام بیرون آمده در دلدهئ دوستان و جانستانئ دشمنان همّتِ والا گماشتند - باباخان قاقشال و طبقهٔ از دلیران را که اوقچي بودند مخالفان زور آورده برداشتند - و دیگر بهادرانِ جان‌بناموس ده پای ثبات افشرده دادِ دلاوري و مردانگي دادند - و بسیارے از نبرد آزمایانِ اخلاص‌گزین (که در تنگناها متفرّق شده بودند از هر طرف بغنیم رسیده درجانستاني و جانفشاني کارنامها بظهور آوردند - ازانجمله بهوپت برادرِ راجه بهگونت‌داس با بسیارے از غنیم روبرو شده بفنونِ مردانگي جان‌نثار شد * * نظم *

---

(۲) نسخهٔ [ل] راندند (۳) نسخهٔ [ب ه ح] با همزبانان *

بهر گوشه آویزشِ سخت شد * سروکار با گردشِ بخت شد

چو لشکر بود اندک و یار بخت * به از بیکران لشکر و کار سخت

که در جنگ پیروزي از اختر است * نه از گنج و بسیاري لشکر است

(چون زمینها قلب بود - و خاربستهای زقّوم داشت) دو سوار پهلوی هم عبور نتوانستندے کرد آن شیرِ بیشهٔ دلاوري تماشای فنونِ قدرتِ الٰهي نموده دران تنگناها آهسته آهسته میرفت راجه بهگونت‌داس سعادتِ قربِ داشت - و درین وقت (که هرطرف هنگامهٔ جان‌فشاني و جان‌ستاني گرم بود) سه دلیرِ بے‌آزرم از گروهِ مخالف بصوبِ شهریارِ شیردل تاختند - یکے ازان بدنهادان پیش‌دستي نموده متوجّهِ راجه بهگونت‌داس شده نیزه حواله کرد - راجه پیشتر ازان پا در رکاب محکم کرده ایستاده میشد که برچهٔ خود را باو رساند - نیزهٔ او خالي افتاد - و راجه برچهٔ خود را بران مُدبر آنچنان زد که حال دگرگون شده برگشت - مقارنِ این‌حال دو بد اخترِ دیگر در برابرِ آنحضرت حمله‌آور شدند - خاربستِ زقّوم درمیان حایل بود - خان‌عالم و شاه قلي خان محرم و چندے دیگر (که دران نزدیکي بودند) . از کم بختي توفیقِ تاختن نیافتند - آن شیر شکارِ جهان‌پهلوان چون دید (که آن دو بدگوهر نزدیک رسیده مي‌آیند) گلگونِ باد سیر را تیزتر ساخته روبروی آن دو بد کیش ازان زقّوم‌زار جهانیدند - از شکوهِ فرِ ایزدي آن دو متهوّر دل از دست داده رو بگریز نهادند - و ابراهیم حسین میرزا (که دران عرصهٔ ادبار دست و پا میزد) مقهورِ اقبالِ بادشاهي گشت * * نظم *

ندانی که چون او شود رزم‌کوش * زمانه بزنهار گیرد خروش

کدامین دلاور ازو[2] کینه‌خواه * به پیشانیش[3] کرد یارد نگاه

چنان خواست رزمے که بالا و پست * فتاده یلان همچو از باده مست

بهر حمله سي‌گام جستے زجای * بهر زخم فیلے فکندے ز پای

گریزان سپاهي گروها گروه * نهادند سر سوی دریا و کوه

و بیچارگي با هزاران سراسیمگي دست از پا نشناخته فرار نمود - و مبارزانِ جنودِ اقبال تعاقب نموده بسیارے را از هم گذرانیدند - و بمیامنِ ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهي چنین فتحے بزرگ باندک کسے روی داد * * بیت *

چنین رزمها در جهان کس ندید * نه از کاردانانِ گیتي شنید

شرحِ این کارنامهٔ والا از کالبدِ گفت بیرون است - و مثلِ این سانحهٔ عبرت‌بخش در وقائعِ باستاني

---

(۲) در [بعضے نسخه] کزو (۳) در [بعضے نسخه] به بینائیش کرد با او نگا-

کمتر نشان میدهند - که چنین پادشاهے بزرگ (که در وقفهٔ[۲] هزاران لشکر گرد او فراهم آید) از بلندئ[۳] فطرت و علوّ همّت توقّف نفرموده با معدودے خود را بر سر چنین معرکهٔ دلیران چندین مسافت دور و دراز در نوردیده رساند - و بتائید ایزدي لوای نصرت را ارتفاع بخشیده آن مغروران مقهور را چنین از پیش بر دارد - هرآینه قوّت بشري متکفّل این کار شگرف کجا تواند شد که آشنای این معامله نیست - همانا عنایت خاص ایزدي کافل این کارنامهٔ اقبال است - و خاطر جهان‌گشای چنان میخواست که تا او را دستگیر نکنند از تعاقب دست باز ندارند - لیکن (چون پیمانهٔ هستئ ابراهیم‌حسین‌میرزا پُر نشده بود) ظلمت شب پرده دار او شد - لاجرم شاهنشاه دوربین معاودت نموده بقصبهٔ سرنال نزول اجلال فرمودند - و بمراسم سپاس ایزدي پرداخته در نوازش خدمت‌گذاران همّت والا گماشتند - و فتحنامه (که متضمّن فنون تائیدات غیبي بود) مصحوب سرخ بدخشي باردوی معلّی روانه ساختند - و صباح آن بفرّخي و فیروزمندي بصوب اردوی بزرگ روی توجّه آوردند - و شب دوازدهم دی ماه الٰهي موافق شب چهارشنبه هیزدهم شعبان باردوی معلّی ظلّ ورود گستردند[۴] - ابواب شادماني و سپاس‌گذاري بتازگي مفتوح گشت *

و از سوانحے که درینولا بظهور آمد آنست که شاه‌قلي خان محرم و صادق‌خان و برخے از بهادران خدمت‌گزین را تعیین فرمودند که رفته در حدود قلعهٔ سورت باشند - تا کسے از متحصّنان بیرون نتواند شد - و (چون خبر آمدن فوج پادشاهي بمحصوران قلعه رسید) گلرخ بیگم فرزند میرزا کامران کوچ ابراهیم‌حسین‌میرزا مظفّرحسین‌میرزا پسر خود را با چندے از اعتمادیان خود همراه گرفته بصوب دکن روانه شد - و اُمرا هرچند از پی این رفتها شتافتند سودمند نیامد - و آن زن دانش‌سرشت از وفور آگاهي مردانه از پیش اینها بدر رفت *

و از سوانح تادیب نمودن شهبازخان بخشي‌بیگي‌ست و هدایت نمودن جمهور ارکان سلطنت و باعث برین هدایت آنکه محمود پسر اسکندر افغان را باو سپرده بودند - و او از مساهلهٔ نگهبانان فرار نموده بجانب دکن شتافت - آنحضرت او را ادبے بلیغ فرمودند - الحق لطفے بود بصورت قهر تا ملازمان عتبهٔ خلافت در مهمّات سلطنت (که بمعني عبادت الٰهي‌ست) تهاون و تساهل ننمایند و شرائط حزم و احتیاط از دست ندهند *

عزیمت نمودن شهریار جهان‌گیر بگرفتن قلعهٔ سورت

چون بتحقیق پیوست [که این رخنه‌گران فتنه‌سرشت قلعهٔ سورت را (که در اقصای ولایت

---

(۲) در [اکثرنسخه] دفعهٔ (۳) در [اکثرنسخه] بلند فطرتي (۴) نسخهٔ [ل] افکندند *

گجرات برساحلِ تبتي قريب بدرياى شور است) پناهِ خود انديشيده در استحكامِ آن كوشيده‌اند و آنرا به‌همزبان[۲] نام (كه پيشتر در سلكِ قورچيانِ شاهنشاهي انتظام داشت - و از سيه‌بختىِ خويش داخلِ باغيان است) سپرده] همّتِ والاى اورنگ‌نشين اقبال در تسخيرِ آن توجّه فرمود و راجه تودرمل را (كه بدوربيني و آگاه دلي امتياز داشت) بپرتو اشارتِ عالي تافت - تا رفته مداخل و مخارجِ آن حصنِ حصين را نيك ملاحظه كرده بموقفِ عرضِ مقدّس رساند - كه تسخيرِ آن بآسان‌ترين وجوه صورت پذيرد[۳] - و قرار يافت كه گشايشِ اين‌عقده بذاتِ مقدّس شود - راجه نظر بر شكوهِ اقبالِ شاهنشاهي انداخته اين‌كارِ دشوار را آسان نمود - اگر مزاجِ زمانه ملاحظه كردے هرآينه در عرضِ مطلب چنين جرأت ننمودے - چه درين وقت (كه چنين‌ملكے وسيع نو بدست افتاده - و جهاندارِ دادگر از دارالملك دور آمده - و چند ماهه‌راه پي‌سپرِ عساكرِ اقبال شده و شور افزايانِ واقعه‌طلب بهرگوشه سر برداشته‌اند - چه فتنه اندوزانِ اين ديار - و چه بد گوهرانِ ديارِ شرق) چه لايق كه چنين خديوِ بزرگ در تسخيرِ قلعه خود بنفسِ‌نفيس توجّه فرمايد - گيتي‌خديو از دوربيني ملاحظه فرمود كه هرچند معامله چنين‌است امّا اگر انصرامِ‌اين‌مهم بأمرا تفويض يابد مبادا كار بتطويل انجامد - و اگر توجّه بتسخيرِ آن مصروف نگردد بيخِ اين بےسعادتان (كه سرمايهٔ فساد اند) در زمينِ فتنه بحالِ خود پاى افشرده ماند - بنابرين انديشهٔ ملك‌گير راى جهان‌آراى بران قرار يافت[۴] كه بتائيدِ اقبال بنفسِ مقدّس همّت گماشته اين كارِ دشوار را آسان گردانند و يرليغِ مُطاع نافذ شد كه شاهم‌خان جلاير با فوجے از بهادرانِ اخلاص‌گزين روانهٔ قلعهٔ جانپانير شود و قاسم‌خان مير بحر (كه درانجا ست) متوجّهِ درگاهِ معلّي گردد - كه در ساختنِ ساباط و نقب‌زدن شاگردِ يكتاى اقبالِ[۵] ماست - و منشورِ مقدّس باسمِ خانِ‌اعظم شرفِ نفاذ يافت كه تسخيرِ سورت وجههٔ همّتِ والا شده - بتائيداتِ الٰهي عنقريب اين‌كار بانجام خواهد رسيد - بايد كه آن اعتضادِ دولتِ قاهره با جميعِ أمرا (كه در كمكِ او گذاشته‌ايم) آگاه باشد كه اگر ميرزايانِ ادبارمند بآنحدود آيند باعتضادِ[۶] دولتِ ابدقرينِ شاهنشاهي[۷] ادبے[۸]لايق در كنارِ شان نهد - و ازانجا (كه آدابِ احتياط اساسِ ملك‌گيري و جهانداري‌ست) شيربيگ تواچي را با فرمانِ مُطاع بصوبِ مالوه فرستاديم - كه قطب‌الدّين محمّد خان و أمراى مالوه را (كه بحكمِ معلّي متوجّهِ ديارِ گجرات اند)

---

(۲) نسخهٔ [ه ل] به‌همزبان - و در [بعضے نسخه] بهمراب - اما گمان بوم كه صحيح همزبان است چنانچه اشعارے برين خواهد آمد (۳) نسخهٔ [ب] پذيرنيست - و در [اكثر نسخه] پذير است (۴) نسخهٔ [ه] گرفت (۵) نسخهٔ [ا ح] اقبال است (۶) در [چند نسخه] بانضمام (۷) نسخهٔ [ب ه] شاهنشاهيِ ما ادبے لايق (۸) نسخهٔ [ل] سزاى لايق •

زودتر بآنحدود رساند - تا اگر احتیاج افتد جمیع اُمرای سعادت‌منش بصلاح‌دیدِ او عمل نموده آن‌عرصه را از خس و خاشاکِ اربابِ فتنه و فساد پاک گردانند *

و (چون خاطرِ جهان‌آرای شاهنشاهي از مهمّاتِ احمدآباد و این ناحیت وا پرداخت) روزِ بهرام بیستمِ دی ماهِ الٰهي موافقِ چهارشنبه بیست و پنجمِ شعبان از ظاهرِ قصبهٔ بروده بصوبِ بندرِ سورت نهضت روی‌نمود - صید کنان و داد دهان منزل بمنزل و مرحله بمرحله قطع مسافت میفرمودند - تا آنکه بدولت و اقبال روزِ اردي‌بهشت سیوم بهمن ماهِ الٰهي موافق دوشنبه هفتم رمضان حوالیِ آن قلعهٔ آهنین‌بنیاد مضربِ خیامِ فیروزمندي گشت - چند بار تیر ضرب‌زنها و توپها حوالیِ محلِّ مقدّس آمد - و از صیانتِ ایزدي آسیبی نرسید - و چون منزل بقلعه بسیار نزدیک بود بموجبِ التماسِ اولیای دولت مخیّمِ سرادقاتِ عزّت در نواحیِ کولائے[2] شد - اگرچه این‌مکان نیز نزدیک بقلعه است لیکن بواسطهٔ تراکُمِ اشجار و زمین نشیب و فراز فی‌الجمله حایلی دارد و دربن سرزمین نیز تیرهای توپ بحدودِ منازلِ مقدّسه میرسید - و صیانتِ غیبي کارِ خود میکرد گیتي‌خدیوِ جهانگشا آن قلعه را بجنودِ نصرت فروگرفت - و هر جانبی را بمخلصانِ آزموده کار و خدمت‌گذارانِ کارطلب سپرد - و متحصّنانِ قلعه از سیه دروني و بخت‌برگشتگیِ خود از نیّرِ اقبال روی‌تافته بوسیلهٔ مستحکمیِ جای و فراوانیِ آذوق و فزونیِ توپ و اسباب[3] آن و شورافزائیِ میرزایانِ تیره بختِ تبه رای در گوِ غفلت فرو رفته بودند - و پیوسته بعضے از بداخترانِ مقهور از قلعه برآمده در مورچلها شورش نموده - و بهادرانِ جان بناموس‌ده در سزای آن بدنهادان اهتمام کردے - ازانجمله روزے (که از بالا بارشِ تیرِ بندوق و توپ بود - و از پایان چندے از فتنه‌اندوزان دویده بودند - و بر نقب‌زنانِ مورچلها دست بکار رسانیده) سیف‌خان کوکه تاختے نمایان کرد[4] و کارنامهٔ جرأت و شجاعت بظهور آورد - در اثنای برگشتن بندوقے باو رسید - اگرچه تا یک‌ماه صاحبِ فراش بود امّا عاقبت بخیر انجامید - یکے از مشارالیه پرسیده باشد که بندگانِ حضرت راضي نیستند - و بارها صرفهٔ امثالِ شما مردم چه که بسیارے (که بپایهٔ شما نرسیده باشند) میفرمایند برای چه خود را دیده و دانسته در چنین مهلکه انداخته‌بودید - آن مُبارزِ اخلاص‌گزین در جواب گفت درجنگِ سرنال راه غلط کردم - و خود را دران هنگامهٔ مرد آزمائي نتوانستم رسانید از شرمندگي و خجالت‌زدگیِ آنروز زندگي بر من گران‌است - میخواهم[5] که سبکبار گردم *

و از سوانحے (که در ایّامِ محاصره بظهور آمد) بدست آمدنِ چند زنجیر فیل و اسبابِ

(۲) در [اکثر نسخه] کولي تلاو شد (۳) در [چند نسخه] اسباب و شورافزائیِ (۴) در [اکثر نسخه] برد (۵) نسخهٔ [ل] میخواستم *

میرزایان‌است - و مجملے ازین قضیه انکه این کوردلان بیسعادت بعضے از فیلان و اموال خود را نزد رانا رام‌دیو زمیندار آنحدود سپرده‌بودند - دریتولا (که موکب معلّی درینجا نزول اجلال فرمود) عوام اردوی بزرگ بتاخت اطراف رفته‌بودند - آن‌فیلان باسباب همه بدست در آمدند - و آنرا غارت کنندگان تفاؤل دانسته بنظر اقدس در آورده مشمول عواطف خسروانی گشتند *

و از سوانحے (که دریتولا پرتو ظهور داد) تعیین کردن بعضے اُمرا ست بصوب دارالخلافه و اجمال این‌کلام آنست که محمّد حسین میرزا و شاه میرزا در حدود پتّن درکمین بوده هنگام شورش میطلبیدند - ابراهیم حسین میرزا (که از جنگ سرنال خاک مذلّت بر سر و تیرگیء ادبار در دل داشت) سرگردان و خسران‌زده خودرا بآن دو مدبر دیگر در حدود ایدر رسانید - و خاصیت این دولت ابدپیوند است که در اعتلای اعلام نصرت اعدای نگونسار چنان کوشش مینمایند که آن‌کار از هر دولتخواهے بظهور نیاید - و از تبه‌رائي سود را درزیان خود مي‌اندیشند - چنانچه این اقبال‌نامه[۲] شرح آنرا برسم اجمال متعهّد است - و آنچه مجدّداً بعالم ظهور آمد آنست که درمیان این برادران بیسعادت بر شکستے (که ابراهیم حسین میرزا را در سرنال روی‌داد) گفتگو شد - و از نکته‌گیري بدرشتي کشید - و از درشتي برنجش انجامید - ابراهیم حسین میرزا (که در شمشیر[۳] زني علم بود و در بیعقلي ممتاز) از برادران رنجیده جدا شد - و باندیشهٔ نادرست عازم دارالخلافه گشت و آن برادران مغرور (دوریء چنین برادرے را از بخت‌برگشتگي تجویز کرده) در دلاسای او نکوشیدند چون این‌معني بمسامع اقبال رسید سیّد محمودخان بارهه و شاه قلي‌خان‌محرم و راجه بهگونت داس را بصوب دارالخلافه تعیین فرمودند - که تعاقب ابراهیم حسین میرزا نمایند - و فرمان مُطاع باسم شاهم خان نیز شرف نفاذ یافت - که از محاصرهٔ جانپانیر برخاسته بکالپي (که در جایگیر او ست) شتابد - که زبان‌زد عوام چنان بود که آن مُدبر بصوب کالپي شتافته است - اُمرای کبار چون بنصرت ایزدي بدارالخلافه رسیدند پیشتر ازان فتنهٔ ابراهیم حسین میرزا تسکین یافته شورش افغانان شرقیّه سر برآورده بود - و منعم‌خان خانخانان کمک میخواست - راجه بهارهمل (که منتظم مهمّات دارالخلافه بود) این لشکر نصرت‌قرین را بصوب شرق روانه ساخت - و تا اثاوه این فوج ظفرقران[۴] رسیده‌بود که لودي از داؤد برگشت - و سنگ تفرقه در جمعیّت آن‌گروه افتاد لاجرم معاودت نموده بدارالخلافه شتافتند *

چون سخن باینجا کشید ناگزیر منصب سخن‌سرائي آنست که مجملے از احوال ممالک شرقیّه گذارش یابد - و شرح این داستان دراز برسم اجمال آنست که سلیمان کرراني (که از اُمرای

---

(۲) نسخهٔ [ل] کارنامه (۳) در [اکثر نسخه] در شمشیر علم بود (۴) نسخهٔ [ل] قرین *

سلیم‌خان بود) چون براڈیسه و بهار و بنگاله استیلا یافت ازانجا (که عملِ منافقانه داشت) سررشتهٔ بندگیِ ظاهر را نمي‌گسیخت - و همواره بارسالِ عرائض و پیشکش خود را مذکورِ محفلِ مقدّس گردانیدے - و بواسطهٔ این‌حساب‌داني پردهٔ نفاقِ او دریده نگشت - دربن‌هنگام (که پیمانهٔ هستیِ دولتِ او پُر شد) مکافاتِ مکنونِ خاطرِ نفاق‌آلود پیشِ فرزندانِ او آمد - هرکه خود را بستهٔ فتراکِ دولتِ چنین صاحب‌اقبال نسازد هرآینه زمانه خاکِ مذلّت برفرقِ او و منسوبانِ او افشاند خصوصاً تیره رائے (که دمِ مخالفت بابزرگ‌کردهٔ خدا زند) لاجرم در اندک فرصتے دربن دیرِ مکافات بجزای اعمال رسیده اثرے از دولتِ او نماند - و بتازگي مصداقِ این‌کلمةالحق ماجرای سلیمان‌است چون او در گذشت افغانان بایزید پسرِ کلانِ او را بجای او برداشتند - زیاده‌سري ذمیمهٔ بیخرديِ او گشت - باتّفاقِ اوباشِ آن‌دیار خُطبه بنامِ خود خواند - و از غرورے که در سر داشت [مُدارای پدر را (که سرکشانِ نخوت‌مند را رام ساخته بود) از دست داده] بخود رائي در مقام تنگ‌گیري و کینه کشي شد - و بر انداختنِ اعیانِ پدرِ خویش را پیشه[2] ساخت - هانسو پسرِ عماد عم‌زادهٔ او (که نسبتِ دامادي باو داشت - و یکجهتي و دوستي هم ضمیمه بود) از بد سلوکيِ او رنجید و فتنه‌جویانِ آنحدود او را خام‌طمع ملک گردانیده بران داشتند که اورا از هم گذراند - و آن شقاوتمند چندین[3] فنونِ نسبت را بر طاقِ نسیان داده مرتکبِ این‌عمل شد - و کارے (که اولیای‌دولت بهزاران‌تکاپو نتوانند کرد) ازان بدکارِ مخالف بظهور آمد - لودي (که نفسِ ناطقهٔ آن‌ملک بود) باتّفاقِ اعیانِ آن‌دیار پسرِ خردِ سلیمان داؤد نام را بسري برداشت - وهانسوی مذکور را بند[4] کرده بقتل رسانید گوجر[5] کرراني (که شمشیرِ آن‌ملک بود) در صوبهٔ بهار پسرِ بایزید را بکلاني برداشته خلاف‌آرای گشت لودي با لشکرِ فراوان از بنگاله بقصدِ بهار روانه شد - و از بےتوجّهيِ منعم‌خان خانخانان و فسون و فسانه لودي گوجر را ایلِ خود ساخت *

و تفصیلِ این اجمال آنست که (چون خبرِ در گذشتنِ سلیمان شهرت گرفت) منعم خان خانخانان از قلعهٔ چناده متوجّهِ صوبهٔ بهار شد - و در همین ایّام سکندر اوزبک نیز در گذشت و اورا و دیگرانرا به افتاد - خانخانان تذگري‌قلي و فرّخ یرغلیق و پاینده محمّد سگ‌کش[6] و جمعے را برسرِ حاجي‌پور فرستاد - و طالبي و میرزا علي و ندیم بیگ و جمعے را بر سرِ پتّنه روان ساخت گوجر را تابِ مقاومتِ این‌گروه نبود - تُحَف و هدایا فرستاده دمِ یکجهتي زد - و قرار داد که من داخلِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال میشوم - و در فتحِ بنگاله خدماتِ شایسته بظهور خواهم آورد - ملتمس[7] من

---

(۲) نسخهٔ [ه] پیشهٔ خود (۳) در [بعضے نسخه] اینچنین (۴) نسخهٔ [ل] پیدا کرده (۵) در [چند نسخه] کوجر (۶) در [بعضے نسخه] پیک‌کش (۷) نسخهٔ [ل] ملتمس آنست *

آنست که امروز مرا در سلکِ ملازمانِ حضرتِ شاهنشاهي در آورده گورکهپور را برای اهل و عیالِ من بدهید - و صوبهٔ بهار را بأمرای پادشاهي جایگیر کنید - یا آنکه سرکارِ حاجي‌پور و بهار را امسال بمن گذارید - که حاصلِ آنرا نقد بسرکارِ اعلی جواب گویم - و سالِ دیگر جایگیرِ من در بنگاله باشد - منعم‌خان خانخانان ملتمسِ او را قبول نموده در مقامِ آن شد که گورکهپور را باو بدهد - دریں‌اثنا لودي (که دمنهٔ آن بلاد و حیله‌اندوزِ آن‌دیار بود) از حقیقتِ کار آگاهي یافته باتّفاقِ هاشم خان (که دایم از بیخردي دورنگي داشتی) ایں مهم را برهم زد - گوجر چوں از خانخانان نااُمّید شد ناگزیر بلودي ساخت - منعم خان پیشکشِ لایق از لودي گرفته معاودت نمود *

دریں هنگام خبر رسید که یوسف‌محمّد گورکهپور را گرفته درمقامِ شورانگیزي ست - و شرحِ ایں‌سرگذشت آنست که یوسف‌محمّد پسرِ سلیمان اوزبک را منعم‌خان بدرگاهِ معلّی همراه برده بیدولتیِ او را بسمعِ مقدّس رسانیده بود - حضرتِ شاهنشاهي او را بملاحظهٔ نصیحت‌پذیري و اصلاح‌مندیِ او مقیّد فرموده بودند - دریں‌وقت (که رایاتِ جهانگشای بصوبِ گجرات نهضت فرموده بود) آن بیسعادت از بندخانهٔ دارالخلافهٔ آگره گریخت - و با بیدولتے چند رفته گورکهپور را از مردمِ پاینده‌محمّد سگ‌کُش[۲] گرفت - چوں خانخانان برحقیقتِ کار آگهي یافت جان‌محمّد بهسودي و پاینده محمّد سگ‌کش و تنگري‌قلي را برای دفعِ فتنهٔ اُو فرستاد - و خود نیز از قصبهٔ محمّدآباد با محمّدقلي خان برلاس و مجنون‌خان‌قاقشال و اُمرای دیگر روانه شد - در اثنای راه مجنون‌خان با سایرِ قاقشالان توهّم بخود راه داده از لشکرِ منعم‌خان جدا شد - و باعث بریں سبکسري آنکه جمعے از ژاژخایانِ دروغ‌ساز ارجوفه انداخته‌بودند که باباخان و جبّاري و میرزا محمّد و شاه محمّد و دیگر قاقشالان (که دریورشِ گجرات در رکابِ مقدّسِ حضرتِ شاهنشاهي بودند) شهباز خان را کشته بمیرزایان همراه شده‌اند و فرمانِ گیتي‌مُطاع آمده که مجنون‌خان را بگیرند - خانخانان میرفریدوں و محمّد خان اوزبک و ابوسعید را فرستاد که مجنون‌خان را تسلّي داده بیارند - ایں فرستادها هرچند در افترای آن خبر و بُهتانِ آن‌سخن حرف میزدند سودمند نمي‌افتاد - دریں‌اثنا نوشتهای بابا و جبّاري مشتمل برعنایاتِ شاهنشاهي و نیکوخدمتیهای خود از گجرات آمد - مجنون‌خان از کارِخود خجلت زده متوجّهِ لشکرِ خانخانان شد - خانخانان فتحِ گورکهپور کرده معاودت نموده‌بود که مجنون‌خان رسید - و انواعِ مُدارا و دلجوئي درمیان آمد - دریں‌هنگام داؤد را روزِ ادبار پیش‌آمد - و از بادِ غرورے (که در سرداشت) متوجّهِ جونپور شد - و پیشتر ازخود لودي را باخلاصهٔ لشکر و گزیدهٔ فیلان روان‌ساخت - و او باستعدادِ

(۲) نسخهٔ [ا ب] پیک‌کش *

فراوان آمده زمانیه را گرفت - و محمّد قاسم مُهردار ازانجا هامان برآمد - خانخانان نیز سزاولان فرستاده اُمرا را جمع ساخت - و محمّد قلي خان برلاس و مجنون‌خان و قیاخان و راجه گجپتي(۲) و جمعے کثیر را پیشتر فرستاد - و خود نیز برآمده آهسته آهسته راه میرفت - خانخانان دران‌هنگام بدیوانِ لسان‌الغیب تفاؤل جست - این بیت برآمد * * بیت *

ای پادشهِ خوبان داد از غمِ تنهائي * دل بےتو بجان‌آمد وقت‌است که بازآئي

خانخانان این‌غزل را در عرضداشتِ خود نوشته بدرگاهِ والا فرستاد - و استمداد از باطنِ اقدسِ شاهنشاهي نموده متوجّهِ اطفای این‌نایره شد - لودي را بعد از گرفتنِ زمانیه سودای‌نخوت • افزوده پنج شش هزار کس را بسرداریِ یوسف محمّد مذکور (که از گورکهپور فرار نموده بافغانان ملحق شده بود) از آبِ گنگ گذرانید و میرزا حسن‌خان و راجه گجپتي(۳) و نظربهادر و طالبي و تنکري‌قلي و جمعے دیگر از ملازمانِ منعم خان اعتضاد بر دولتِ ابدپیوندِ شاهنشاهي نموده جنگِ شایسته کردند - مخالفان را شکست افتاد - جمعے کثیر علفِ تیغِ سیاست شدند - و بسیارے غریقِ بحرِفنا گردیدند - و متعاقبِ این‌فتح محمّدقلي خان برلاس و دیگر اُمرا پیهم رسیدند - لشکرے آراسته در غازي‌پور انتظام یافت - و خانخانان نیز با جمعیّتِ لایق آمده باُمرا ملحق شد - و لودي میانِ سیاه‌آب و آبِ گنگ قلعهٔ ساخته با لشکرےگران نشست - و هرروز(۴) درمیانِ بهادرانِ طرفین چپقلشهای نمایان شدے - اگرچه اُمرا بدولتِ شاهنشاهي دلنهادِ جنگ بودند امّا غنیم ازروی لشکر و فیل و توپخانه بسیار بود - چون رایاتِ اقبال بمحاصرهٔ سورت اشتغال داشت منعم خان طرحِ صُلحے مي‌انگیخت - لودي از نخوتے که داشت قبول نمیکرد - اُمرا را غریب حالتے دست داده بود نه رای جنگ کردن - و نه روی برگشتن - که ناگاه تباشیرِاقبالِ شاهنشاهي لمعهٔ ظهور داد و لودي با هزار آرزومندي صلح کرده برگشت *

و شرحِ این‌سانحهٔ عبرت‌بخش آنست که (چون داؤد از بنگاله بمونگیر(۵) رسید) درانجا یوسف پسرِ تاج عم‌زادهٔ خود را (باندیشهٔ آنکه لودي اورا خواهد برداشت) از هم گذرانید اگرچه این تخیّلِ او از نتائجِ اقبالِ شاهنشاهي بود لیکن بظاهر جمعے(۶) از حسد پیشهای افترا اندوز نیز سخنها ساختند - و (چون لودي از قدیم نوکرِتاج بود - و دخترِخود را نیز بآن پسر نامزد کرده) هرچه بد اندیشان در حقِ او گفتند داؤد آنرا راست پنداشت - چون این خبر

---

(۲) نسخهٔ [ل] کچهي (۳) نسخهٔ [ل] کچهي (۴) نسخهٔ [ل] هرروز بهادران طرفین چپقلشهای نمایان کردے (۵) در [اکثر نسخه] به منگیر (۶) در [اکثرنسخه] جمعے از حسد پیشها افترا اندوز سخنها ساختند *

بلودي رسيد از داؤد برگشت - و بمنعم خان خانخانان با هزاران نيازمندي اساسِ مصالحت را استحکام داد - و پيشکشهای لايق بدرگاهِ والا فرستاده - داؤد (چون برگشتنِ لودي و آمدنِ او را شنيد) با هزاران سراسيمگي برگشته گدهيْ را مضبوط ساخت - و خزانهٔ پدر را بسپاهي دادن گرفت - جلال‌خان سدهوريي[۲] و کالاپهاز (که راجو نامِ او بود) از لودي برگشتند - و تفرقه در جمعيّتِ او افتاد - ناگزير لودي (که بقصدِ داؤد ميرفت) برگشته بقلعهٔ رهتاس متحصّن شد و از منعم‌خان استمداد[۳] نمود - و صريح نوشت که ملازمِ درگاهِ والا شده ام - دريں زودي شما را خواهم‌ديد اُمّيد‌که بوسيلهٔ شما بآستان‌بوسِ مقدّس نيز سربلند گردم - منعم خان کمک فرستاده مترصّدِ آمدنِ راياتِ اقبال شد - سخن کجا بود و براي تحصيلِ سيرابي و شادابيِ آن بکجا کشيد - و از سوانحِ دولت افزا (که در ايّامِ محاصرهٔ سورت بظهور آمد) شکست يافتنِ محمّد حسين ميرزا و ديگر مُدبران است *

نبرد نمودن خان‌اعظم ميرزا عزيز کوکلتاش با محمد حسين ميرزا و فولاديان - و انهزام[۴] اين گروه مدبر

خرد پرور ديده‌ور داند که (هرگاه خديوِ جهان را نيّت درست‌گردد - و انديشهٔ او بر آسودگيِ عالميان مصروف باشد) ملازمانِ عتبهٔ اقبال برهنمونيِ سعادت اخلاص‌گزين گردند - و از يکدلي و يکجهتي کارِ پادشاهِ مُرشد و مُنعمِ خود را فرمودهٔ الٰهي دانسته دلنهادِ خدمت شوند - و هرآينه کارِ جهان بزيب و زينت گرايد - و شرائفِ امور ضياي‌ظهور گيرد - هم شهريارِ عالم کامياب صورت و معني گردد - و هم مخلصانِ حقيقي از سود و زيانِ خود گذشته خدمتِ درگاهِ سلطنت را از مهين عباداتِ الٰهي دانند - و مصدرِ خدماتے شوند که از سلاطينِ پيشين کمتر بظهور آمده‌باشد چنانچه مصداقِ آن اين[۵] داستانِ فتحِ بزرگ است - و مجملے ازين تائيدِ ايزدي آنکه (چون از ميامنِ اقبالِ شاهنشاهي ابراهيم‌حسين ميرزا از گجرات برآمده بصوبِ دارالخلافهٔ آگره روان شد) محمّد حسين ميرزا و شاه ميرزا و فولاديان (که دران کوهستان سرگشتهٔ ادبار بودند) پيمانِ يکجهتي بسته بر سرِ پٽن آمدند - سيّد احمد خانِ بارهه در حراستِ قلعه کمرِ همّت بست - چون خبرِ فراهم آمدنِ اربابِ بغي بخان‌اعظم رسيد در مقامِ جمعيّت شد - و از اتّفاقاتِ حسنه آنکه شيربيگ تواچي (که بآوردنِ اُمراي مالوه از درگاهِ مقدّس رخصت يافته بود) قطب‌الدّين محمّد خان و شاه

---

(۲) در [بعضِ نسخه] سيدهوري (۳) نسخهٔ [ل] استدعاي مدد (۴) نسخهٔ [ا] شکست - و نسخهٔ [ل] انهدام (۵) در [چند نسخه] اين فتحِ بزرگ است *

بداغ‌خان و مطّلب‌خان و سایرِ جایگیرداران مالوه را ملحق ساخت - و شیخ محمّد بخاري (که در دولقه بود - و سامانِ رفتنِ ولایتِ سورت بموجبِ حکمِ معلّی میکرد) خان اعظم کسان فرستاده اورا نیز برگردانید *

چون اُمرا مجتمع شدند خان اعظم بآئینِ شایسته در انتظامِ افواج همّت بست - قول بثبات‌پائیِ آن دانای اخلاص‌گزین رونق گرفت - و شاه بداغ‌خان و معین‌الدّین احمد خان فرنخودي و معصوم خان پسرش و مطّلب‌خان و جمعی کثیر دربن‌جای قرار یافتند[۲] - و قطب‌الدّین محمّد خان و میرجمال‌الدّین حسین آنجو مبانیِ برانغار را استحکام دادند - و در تولقمهٔ برانغار مردمِ او مقرّر شدند - و شیخ‌محمّد بخاري و محمّد مراد خان و شاه‌محمّد خان و حاجي‌خان افغان پسرِ[۳] خواص خان فوجِ جرانغار را زینت بخشیدند - و شاه فخرالدّین و مظفّرمغل و پاینده ارلات در تولقمهٔ جرانغار نامزد گشتند - و دستم خان و نورنگ[۴] خان و محمّد[۵] قلي خان توقبای و مهرعلي سلدوز در پیش‌قدمانِ هراول جای‌گرفتند - و بازبهادر و جمعی دیگر در التمش ایستادند خان‌اعظم بعد از ترتیب و تنسیقِ افواجِ نصرت‌اندیش متوجّهِ نهرواله (که به پتّن شهرت یافته) شد - و روزِ کوش چهاردهم بهمن ماهِ الٰهي موافقِ جمعه هیزدهمِ رمضان حدودِ پتّن موردِ لشکرِ منصور گشت - مخالفانِ دولت محاصره را گذاشته در برابرِ لشکرِ منصور آمدند - شیرخان فولادي و جنید کرراني قول شدند - و محمّد حسین میرزا و شاه میرزا و عاقل حسین میرزا دستِ راست ایستادند - و محمّد خان پسرکلانِ شیرخان و ساداتخان دستِ چپ مقرّر گشتند - و بدر[۶]خان پسرِ خردِ شیرخان فولادي هراول شد - اربابِ خلاف را رای‌نبود که امروز جنگ شود - چه پسرِ ججهار خان و بعضی از متمرّدانِ ادبار نهاد بایِن[۷] بدگوهرانِ شور افزای هنوز نه پیوسته بودند - شیرخان فولادي از راهِ گربزت و حیله‌سازي کسان پیشِ شیخ‌محمّد بخاري فرستاده حرفِ مصالحت در میان آورد - اکثر بزرگانِ لشکر (که سلامت‌جوی وادیِ عافیت بودند) غوری در معامله ناکرده دل برصلح نهادند - شاه بداغ خان بخان اعظم بآهستگي گفت زنهار بصلح راضي نشوید - مقصودِ این‌گروهِ کج‌نهاد وقت گذرانیدن است - خان‌اعظم جواب داد که رای‌من همین‌است که بخاطرِ شما رسیده است - (چون اُمرا را دل برصلح بود - و معامله نمي‌فهمیدند - و وُکلای شیرخان سخنانِ عام‌فریبِ صلح‌نما درمیان داشتند) خان‌اعظم گفت که اگر في‌الواقع در حرفِ صلح راستید

---

(۲) نسخهٔ [ه ح] گرفتند (۳) در [اکثرنسخه] و پسرخواص خان (۴) نسخهٔ [ل] اوزبك خان
(۵) نسخهٔ [ب] محمد قلي توغبای - ونسخهٔ [ه] محمد علي توغبای (۶) نسخهٔ [ا] نذرخان
(۷) نسخهٔ [ل] باین شور افزایان هنوز نه پیوسته بودند *

از جای خود عقبتر رفته فرود آئید - تا ما بجای شما آمده فرود آئیم - که برگشتن در آئین ما شایسته نیست - چون سخن آن‌گروه حیله‌اندوز از صدق فروغی نداشت قبول آن نکردند - اولیای دولت بآئین حق‌اساس متوجّهِ عرصهٔ نبرد شدند - و چون زبان‌زدِ عوام بود (که میرزایان از عقبِ لشکرِ منصور خواهند آمد) میرزا مقیم و چرکس[۲] خان و طایفهٔ از دلاورانِ نامور را عقبِ قول داشته کارطلب گشتند *

و (چون فوجهای هردو طرف نزدیک رسید) اوّل جرانغارِ غنیم پیشدستي نموده بر سرِ برانغارِ سپاه اقبال تاخت - و اکثرِ مردمِ قطب‌الدّین خان را برداشته برد - و خان با معدودے پای جلادت افشرده دادِ مردانگي داد - و شمشیرے برمیانِ دو دندانِ فیلِ غنیم رسانیده حیرت‌افزای شد - و هراولِ آن بخت برگشتگان بر هراولِ لشکرِ نصرت‌قرین تاخت - فیلِ نورنگ خان (که عنفوانِ مستیِ او بود) در عینِ شورش[۳] و غوغا متوجّهِ یکے از سوارانِ فوجِ خود شده او را درهم مالید و مقارنِ این‌حال دلاورانِ مخالف هراولِ لشکرِ فیروزي‌مند را برداشتند - التمش نیز تاب نیاورده بے‌همّتي نمود - و این‌فرارنمودها بعضے بدستِ راست و لختے بدستِ چپ عنانِ تماسک از دست دادند - و افغانان بیشترے بصوبِ گریختها شتافتند - و قریبِ پانصد سوار روبروی خان‌اعظم آمدند و در اندک فرصتے درهم نوردیده گشتند - و آن‌طایفهٔ دیگر (که هراول و التمش را برداشته بردند) خود را بجرانغارِ لشکرِ منصور رسانیدند - بیشترے از مردمِ جرانغار را همّت یاوري نکرد مراد خان خود یکسوشده تماشائي گشت - و شاه‌محمّد خان را نوکرانِ او زخمي برداشته باحمدآباد روان‌شدند - شیخ محمّد بخاري با بعضے از خویشان (چون پسرِ سیّد بهاؤالدّین و سیّد جعفر برادرِ شیخ فرید و جمعے دیگر) دادِ مردانگي داده جان‌نثار گشت - و این گروهِ مخالف فتح اندیشیده بتاراج مشغول گشتند - میرزایان خود بمیر فخرالدّین‌خان و آنجماعه رسیدند - و میر بقدر تردّد نموده پای‌ثبات نتوانست افشرد - قطب‌الدّین‌خان با معدودے مانده روی جلادت بغنیم آورد - دربن‌هنگام (که آن‌گروه فوجِ قطب‌الدّین خان را برداشته خود را بپرتال رسانیده مشغولِ تاراج بودند) قطب‌الدّین‌محمّد خان از عقب رسیده رزم آرای شد - و بتائیدِ الٰهي (بعد ازانکه مغلوبِ مطلق شده بود) غالب علی‌الاطلاق گشت - و خان‌اعظم و بهادرانِ قولِ لشکرِ منصور افغانانِ تیره رای را ازهم گذرانیده بقولِ غنیم (که متوجّهِ قطب‌الدّین‌محمّد خان بود) روی آوردند چون اکثر مردمِ غنیم بتاراج شتافته بودند بدیدنِ این‌فوج دل بای داده برگشتند - و بمحض

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] جرکس‌خان - و نسخهٔ [ل] چترکش (۳) نسخهٔ [ل] شورش وغا - و در [اکثر نسخه] شورش غوغا *

اعانتِ غیبي و تائیدِ سماوي چنین فتحی شگرف روی‌داد - خان‌اعظم با جمعی بر سر پشتهٔ ایستاده ازصیتِ تهنیت و مبارکبادی سامعه‌افروز برد - دربن‌اثنا شورشِ میرزایان پدید آمد - ایشان خود تولقمهٔ جرانغار را بعد از جنگ بسیار برداشته رانده تا دو کروه شتافته‌بودند - و این موهبتی بود کُبری - اگر متوجّهِ قولِ لشکرِ منصور میشدند کار دشوار بود - (چون مسافتی طی‌کردند - و مردم ایشان بتاراج جدا شدند) خبرِ شکستِ شیرخان شنیده باقبالِ روز افزونِ شاهنشاهي مراجعت نموده متوجّهِ عرصهٔ نبرد شدند - فی‌الواقع (اگر همچنان رانده باحمدآباد میرفتند) کار آن مُدبران صورتِ نیک مي‌یافت - لیکن از بخت برگشتگیءِ خود متوجّهِ میدانِ وغا شدند - خان اعظم با اکثرے از مُبارزانِ عقیدت‌مند فوجے آراسته آمادهٔ پیکار بود که فوج میرزایان نزدیک رسید شاه بداغ‌خان گفت که‌وقت تاختن است - خان‌اعظم در صدد تاختن بود که یار محمّد جلو خان را گرفت - که چندین اُمرا ایستاده اند - چه جای تاختنِ میرزا ست - میرزایان چون نزدیکتر رسیدند حقیقتِ انبوهیءِ فوج پادشاهي (که از لشکرِ غیب آراسته بود) دیده مصلحت در جنگ ندانستند و ازانجا (که بخت برگشتگي سرنوشتِ ایشان بود) جلو گردانیده راهِ ادبار پیش‌گرفتند - و بمیامنِ امداداتِ غیبي چنین‌کارِ مشکل آسان گشت - اگر بهادرانِ یکتادل تعاقبِ این‌گروهِ مخذول میکردند مشکل که کسے جان بدر میبرد - همانا احتیاط‌پیشهای تجربه‌کار مصلحتِ وقت ندیدند یا[۲] واقعه طلبانِ بد اندیش را سخن قبول افتاد - وبالجمله بیشترے اُمرا از سنوحِ این‌لطیفهٔ غیبي دامے چندِ تازه از اخلاص در گردنِ دلِ عقیدت‌مندِ خود گذاشته در یکجهتي افزودند *

و از غرائبِ امورے (که دران روز اقبال بظهور آمد) آنست که فیلے مست از فوج غنیم (که فیلبانش تیردوز شده راهِ عدم گرفته بود) خود سر میگشت - و هرجا که آواز نقّارہ میشنود خود را بآنجا رسانیده آن‌فوج را برهم میزد - نقّارهٔ شادي (که در هر فوج مینواختند) ساعتے موقوف داشتند - شورشِ او فرو نشست - و بدستِ کسانِ شاه بداغ‌خان گرفتار آمد - و ضمیمهٔ پیشکشِ او شد *

و (چون شکستِ چنین .برین سیه بختانِ بد سرشت افتاد) شیر‌خان فولادي بصوبِ جونه‌گدهه شتافت - و میرزایان راهِ دکن پیش گرفتند - خان‌اعظم با اُمرا بتعاقبِ این‌گروه روان شد - چون مژدهٔ این‌عاطفتِ ربّاني بمسامعِ اقبال رسید بعد از آدابِ سپاسِ ایزدي و مراسمِ انبساطِ صوري و معنوي فرمانِ مقدّس شرفِ نفاذ یافت که خان‌اعظم قطب‌الدّین خان و شاه بداغ‌خان و مراد خان و مهرعلي سلدوز و طایفهٔ دیگر از ملازمانِ عتبهٔ اقبال را بتعاقبِ آن گروهِ

(۲) در[اکثر نسخه] تا واقعه طلبان *

بد سرانجام تعین کند - و خود بقدم سرعت شرف ملازمت دریابد - و پیشانیٔ اخلاص خود را بسجدهٔ حضور نورانی سازد - و دستم خان و نورنگ خان و مطّلب خان و معصوم خان را همراه آورد خان اعظم در حدود سرنال رسیده بود که رضوی خان فرمان مقدّس آورد - و او امتثال منشور پادشاهی را سرنوشت سعادت دانسته بتارک ادب شتافت - روز دی بمهر پانزدهم اسفندارمذ ماه الٰهی موافق دوشنبه بیستم شوّال بدولت آستان بوس معزّز شد - و مخفوف فنون عواطف شاهنشاهی گشت *

و از سوانح ایّام محاصرهٔ سورت آمدن مظفّر خان است بعتبهٔ اقبال - پیشتر گذارش یافت که عاطفت شاهنشاهی ناهمواریهای او را بخشیده طلب فرمود - چون باحمدآباد رسید خان اعظم متوجّه دفع فتنهٔ میرزایان شده بود - هرچند گفته فرستاد (که امروز درین خدمت هم پائی کردن لایق مینماید) او را توفیق بر اقدام این کار نشد - و چنین قابوی خدمت را از دست داده پیشتر روان شده ببروده رسیده بود که فرمان قضامثال رسید - خلاصهٔ مضمون آنکه از هرجا که رسیده باشد برگشته بکمک خان اعظم شتابد - و سعادت این خدمت بر دولت حضور راجح دانسته توقّف ننماید - ناگزیر امتثال فرمان مقدّس نموده معاودت کرد - چون باحمدآباد آمد ظاهر شد که اولیای دولت از سعادتمندی بخت نصرت یافته‌اند - و خان اعظم بحکم مقدّس عازم آستان بوس است مظفّر خان بسرعت روانهٔ درگاه معلّی شد - و پیشتر از رسیدن خان اعظم بدولت کورنش افتخار یافت - و مشمول عواطف خسروانی گشت *

و از سوانح ایّام محاصره آنست که جمعی کثیر نصاری از بندر کوده[۲] و آن ناحیه بپایهٔ سریر اعلی رسیده بسعادت ملازمت کامیاب دولت شدند - همانا که آمدن این گروه باستدعای متحصّنان تیره‌رای بود - تا قلعه را بآنها سپرده خود را بر ساحل سلامت کشند - (چون[۳] شکوه سطوت سلطنت بنظر آن گروه درآمد - و فزونیٔ لشکر و فراوانیٔ استعداد قلعه‌گیری معلوم شد) خود را ایلچی وا نموده ببارگاه حضور آمده سعادت کورنش دریافتند - و اقسام نفائس دیار خود را بنظر مقدّس در آوردند و خدیو قدردان هرکدام را بنوازش خاص مخصوص ساخته از عجائب و غرائب پرتگال و اوضاع فرنگ استکشاف فرمودند - و همانا از قسم استعلام معلوم است - چه دل مقدّس گیتی خدیو مورد فنون دانائیٔ صوری و معنوی‌ست - لیکن خاطر عبرت[۴] پیرای میخواست که این استفسار را سرمایهٔ استیناس این گروه وحشی گرداند *

---

(۲) نسخهٔ [ب ح ل] کوه (۳) نسخهٔ [ل] چون شکوه سطوت بنظر آن گروه در آمد (۴) نسخهٔ [ا] عشرت پیرای *

فتح قلعهٔ سورت بمفتاح همت والای شاهنشاهي

آگاه‌دلان دیده‌ور و دوربینان ژرف‌نگاه را چرا گویم ظاهرپرستان معامله‌فهم نیکومي‌شناسند که [هرگاه منتسبان این دولت ابدقرین را بمحض انتساب چه گشایشها که گشایندهٔ مشکلات در پیش همّت طابکار ایشان نمي‌آرد - خصوصاً بآن ارتباط عقیدتمندي پیرایهٔ سعادت ایشان شود - خاصه آن گروه بختمند (که بمراتب اخلاص این خدیو آفاق سربلند باشند) چگونه در مطالب والا و مقاصد بزرگ کامروا میگردند] پس در هر کارے (که این بزرگ‌ساختهٔ الٰهي بنفس نفیس همّت بندد) هرآینه حصول آن‌مقاصد بے نقاب توقّف جلوهٔ ظهور دهد - و روزے چند (که صورت تاخیر وتسویف راه مي‌یابد) همانا حکمت بالغهٔ ایزدي چنان اقتضا میکند که کتابهٔ مدارج اخلاص مخلصان و مراتب خدمتگذاري هرکدام بر پیشطاق عیان نگارش‌یابد - و زنگ‌زدائي جواهر استعدادات شده سبب تربیت خدیو جهان مردم را بر عالمیان[۲] پدید آید - و مسهای زر اندود در بوتهٔ گدازش درآید نقد سلطنت خالص‌گردد - و عیار آن افزون‌قدر شود - و بالجمله بعنایت ربّاني تسخیر این حصن حصین (که بسالها در مرآت اندیشهٔ بالغ‌نظران در نیاید) بتوجّه حضرت شاهنشاهي در مدّت یک‌ماه و هفده روز بروجه دلخواه صورت بست - هم نقب کنان ماربیچ از راه دور خندقها کنده خود را بدیوار قلعه رسانیدند - و در کافتن آن آغاز کردند - و هم تیز دستان خدمتگذار در حوالي و اطراف آن تلها ساختند - که مُشرف شده ساکنان قلعه را تیردوز گردانند - و هم دیگ اندازان کار پردازیهای نمایان بظهور آورند *

(چون قلعه‌نشینان نخوتمند بر حقیقت کار آگهي یافتند - و از گران[۳] خواب بیخبري بیدار شده در تضرّع و زاري زدند) همزبان مُلّا نظام‌الدّین لاري را (که پدر زنش بود) بدرگاه معلّی فرستاد و او از طرزداني و آگاه‌دلي بوسیلهٔ باریافتهای بساط قُدس فنون سراسیمگي متحصّنان را بموقف عرض اقدس رسانید - و الحاح و تضرّع این گروه تبه‌کار را (بطوریکه مؤثّر افتد) آن زبان‌آور کاردان در پیش آن‌مرزبان عجزدوست عاجز پرور معروض‌داشت - خدیوآفاق را دل برو بخشود - و دریای بیکران عاطفتش بجوش آمد - و [باآنکه این زاري از راه اضطرار بود - و نوئینان بزرگ (که راه سخن داشتند) هرچند در عدم ظهور این‌عاطفت مقدّمات پرداختند] بسمع اصغا نرسید - بلکه هجوم‌عام در کینه‌کشي و سرکش‌کُشي آن جهان بخشش را عاطفت افزود - و هر یکے از مقرّبان بساط عزّت را بزبانے خاص تسلّي‌بخشیدند - آنرا که افلاکي بود بقدسیّات الٰهي سرخوش گردانیدند و گروه خاکي‌نژاد را بمقالات کوني بآرام‌جای بردند - و بمقتضای ملتمس او قاسم علي خان

---

(۲) نسخهٔ [ح] جهانیان (۳) نسخهٔ [ا ب ح] خواب گران *

و خواجه دوست‌کلان[۲] را (که از مقربان بزم و رزم بودند) فرستادند - که همزبان و سایر متحصّنان قلعه را دلاسا نموده بسجده‌گاه آورند - روز رشن هیژدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و سیوم شوّال گردنکشان قلعه بهزاران نیازمندی سجدهٔ خجالت بجای‌آوردند - و عاطفت شاهنشاهی جمیع شرمساران بدکردار را از مال و جان و ناموس در حوزهٔ حمایت خویش گرفت - و همزبان را (که پیوسته ببدزبانی ژاژ[۳] خائیدے) زبان بریدند - و چندے دیگررا (که مصاحب‌بینی مقتضی آن بود که چندگاه در بندخانه باشند) بزندان فرستادند - روز دیگر خدیو مقدّس بسیر آن‌قلعه تشریف برده عبرت گرفتند - و چند دیگ بزرگ را (که سلیمانی گفتندے) ازانجا بدارالخلافه حکم انتقال فرمودند - همانا این‌دیگها از سلطان سلیمان فرمان‌روای روم بوده است - او در زمان خود خواست که بنادر فرنگ را (که در حدود هندوستان است) به تصرّف آورد - دیگهای بزرگ را با لشکر فراوان فرستاد - و از بد مددی حکّام گجرات لشکر روم از عسرت معیشت انهزام یافته مراجعت نمود - و آن توپهای سترگ را نتوانستند همراه برد *

و از سوانحے (که بعد از فتح سورت روی داد) آمدن بهرجی‌ست[۴] حاکم ولایت بگلانه (که از زمینداران معتبر آنحدود است) بدرگاه والا - و آوردن شرف‌الدّین حسین میرزا ست زنجیر در گردن بعتبهٔ مقدّس - دادار دادگر از عنفوان دولت روز افزون در پیدائی این سریر آرای سلطنت است تا مستعدّان سعادت بشناسائی و فرمانبرداری او بمعارج نیکبختی توانند برآمد - و سعادتمندان اخلاص‌گزین را سرمایهٔ عقیدت‌افزائی بدست افتد - و از میمنتهای[۵] والا (که باین خدیو خدا شناسان عطا فرموده اند) آنست که (هرکه از اطاعت این سلطنت آرای صورت و معنی سر باز کشد) اورا آوارهٔ دشت ادبار ساخته محتاج این عتبهٔ آسمان‌پایه میگردانند - یا در همان گرداب بلا فروبرده تبه‌کرداری اورا پیش او می‌آرند - چنانچه بتازگی حال این خواجه‌زاده مرآت مقصود گردید - و شرح این بطرز اختصار آنست که این تنک شراب بدمست ازان هنگام (که قدر تربیت شاهنشاهی ندانسته باندیشهٔ ناصواب سروری راه بےحقیقتی پیش‌گرفته آوارهٔ ادبار و در بدر هرکس و ناکس گشته آبروی خویش بخاک مذلّت ریخت چراکوس بدگوهری خودرا ظاهر گردانید) اوّل جالور را (که به پشت‌گرمیء اقبال شاهنشاهی در همان نزدیکی گرفته بود) بفولادیان داده خود را بآن فرومایگان بست - و چندگاه در پٹن بسر برده ازانجا بچنگیز خان آنجا آورد - و چون پیمانهٔ هستیء او لبریز شد بمیرزایان پیوست - و دران وقت (که حاکم خاندیس بقصد گجرات آمد

(۲) در[چند نسخه] دولت کلان - و در[بعضی] دوست خان (۳) نسخهٔ [۱] ژاژ خائی کردے
(۴) در[اکثر نسخه بهرجیو است (۵) نسخهٔ [ح] نعمتهای •

و کارے نساخته بقدم هزیمت مراجعت نمود) همراهئ او گزید - و ازانجا بحالِ تباه برگشته به محمّد حسین میرزا همراه شد - درین هنگام (که رایاتِ جهانگشای بتسخیر گجرات نهضت نمود و سنگِ تفرقه در هنگامهٔ متمرّدانِ این ناحیت افتاد) بایستے که این خواجه‌زاده سجدهٔ این درگاه بجای آوردے - و تدارکِ تقصیراتِ خود نمودے - لیکن چون بد نهاد و بد گوهر بود بصوبِ دکن شتافت - و اورا در حدودِ ولایتِ زمیندارِ مذکور عبور افتاد - او (چه بواسطهٔ عزیمتِ دولتخواهي و چه بجهتِ فوائدِ خویش) میرزا را مقیّد ساخت - و همگي اسباب او بغارت برد - درینولا (که زن و زادِ ابراهیم حسین میرزا بآنحدود رفت) در گرفتاری آنها نیز[۲] کمرِ همّت بست - لیکن دستِ او نرسید - امّا دخترِ دوسالهٔ[۳] ابراهیم حسین میرزا بدستِ او درآمد - چون این‌معني بمسامع علیّه رسید میرخان یساول را فرستادند که رفته زمیندارِ مذکور را بآن گرفتاران روانهٔ درگاه سازد و چون معلوم شده بود (که حاکمِ خاندیس برادرِ خود راجه علي‌خان را بدرگاهِ والا فرستاده است و او در حدودِ ندربار آمده بمقتضای کوته اندیشیهای زمیندارانه توقّف دارد) بمیرخانِ مذکور حکم‌شد که او را نیز مُستمال ساخته همراه آورد - و بعد ازان جونکراو[۴] و جَيِّ تواچي‌باشي و بلبدهر[۵] برهمن را فرستادند که زمیندارِ مذکور را از خارستانِ تردّد و توقّف برآورده بگلچینئ بوستانِ خدمت دماغِ سعادتِ او را معطّر گردانند - و این فرستادها کاربندِ حکمِ عالي شده او را با اسیران بدرگاهِ والا آوردند - آن صبیّهٔ معصومه را در ظلّ عاطفتِ خود گرفته بمهربانانِ حرم‌سرای مقدّس سپردند - و خواجه‌زاده را بفیلی (که آدمي‌کُش نبود) ترسانیدند - و ازانجا (که شهریارِ معدلت‌پژوه از فزونئ رافت و فراوانئ عاطفت بقتلِ مجرمان نمي‌پردازند) او را به بندخانه سپردند - که در انهدامِ بنای ایزدي امعانِ نظر و نگاهِ ژرف و غورِ عظیم ناگزیر است *

پوشیده نماند که بگلانه ولایتیست طولِ آن صد کروه - و عرضِ آن سي‌کروه - پیوسته در هزار سوار و ده‌هزار پیاده درو میباشد - جمعِ آن شش و نیم کرور دام است - و دران‌ملک هرکه حاکم‌باشد بهرجي[۶] نامند - سالهیر و مولهیر[۷] دو قلعهٔ سنگین بر قلّهٔ کوه واقع‌اند - و دو شهرِ عظیم دارد - انتاپور و چنتاپور - مابینِ ملکِ گجرات و دکن واقع‌است - و با هرطرف که نیرو[۸] بیشتر باشد اطاعت گونه میکنند - درین‌هنگام (چون گجرات بتصرّفِ اولیای دولت درآمد) از سطوتِ شکوهِ شاهنشاهي خدمتے شایسته بتقدیم رسانیده بسجدهٔ درگاهِ مُقدّس روسفید شد *

---

(۲) در [اکثر نسخه] نیز همت بست (۳) نسخهٔ [ل] ده‌سالهٔ (۴) نسخهٔ [ا] جونکرای - و نسخهٔ [ل] جونکرای (۵) در [اکثر نسخه] بلیدهر (۶) نسخهٔ [ا] خوانند (۷) در [بعضی نسخه] سالیر و مولیر (۸) نسخهٔ [ا] نبرد *

و از سوانح آنست که آسیبی بدست سریرآرای دولت رسید - و بعافیت گذشت - و مجمل
ازین سانحهٔ عبرت بخش آنکه پیوسته اورنگ نشین خلافت در پردهٔ خاص درآمده نقاب‌آرائي
میفرماید - و کار فرمایان قضا و قدر آن پرده را برداشته در اظهار شکوه صوري و معنوي این بزرگ‌کردهٔ
الٰهي اند - ازانجمله شبي نشوهٔ خاص داشتند - و مردانگیهای شجعان هندوستان مذکور مجلس
مقدّس میشد که پیش این‌گروه جان قدرے ندارد - چنانچه بعضے راجپوتان برچهٔ (که دو سنین[۲]
دارد) گرفته مي‌ایستند - و دو مردانه (که همسر یکدیگر اند) از دور محاذي آن دو سنین میدوند
چنانچه سنینها از پشت هردو گذاره میکند - آن جهان‌پهلوان الٰهي (بجهت پرده‌آرائي خویش
یا عیار گرفتن مردم - یا ملولي از کامیابيِ نشأهٔ ظاهر) شمشیر خاصه را دسته بدیوارے سر کردند
و طرف دیگر را نزدیک شکم اقدس داشته فرمودند که اگر راجپوتان دران طور شجاعت خود را
میفروشند ما بهمین‌شمشیر حمله میکنیم - غریب حالتے بر ایستادگان بزم مقدّس رفت - نه کس را
قدرت حرف زدن - و نه رخصت دم برآوردن - درین‌هنگام مانسنگهه بپای اخلاص دویده سبکدستي
نمود - و چندان دست‌زد که آن‌شمشیر جدا شده دورافتاد - اندکے میان انگشت نر و سبّابهٔ کشورخدیو
بریده شد - حاضران بارگاه معلّی شمشیررا دور بردند - و آنحضرت خشمگین شده مانسنگهه‌را بر زمین‌زده
مالش میدادند - سیّد مظفّر از بیخودي خواست که اورا از پنجهٔ آن شیر الٰهي خلاص گرداند
از تبه رائي انگشت بریدهٔ آنحضرت‌را تاب داده اورا خلاص گردانید - و آن زخم خیلے افزود - و بصیانت
سبحاني (که همیشه نگاهبان ذات مقدّس است) در اندک فرصتے بصحّت گرائید - و (چون خاطر
انتظام‌بخش عالمیان از مهمّات این‌حدود فراغ‌یافت) حراست و حکومت این قلعهٔ عالي‌اساس
بقلیج خان تفویض فرموده گوش هوش اورا بنصائح فرهنگ‌افزا گرانبار گردانیدند - و روز مار اسفند
بیست و نهم اسفندارمذ ماه الٰهي موافق دوشنبه چهارم ذي‌القعده بصوب احمدآباد توجّه فرمودند
و هم دوبنولا راجه‌علي‌خان بآستان‌بوس عزّت یافت *

آغاز سال هیزدهم الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي
یعني سال‌شهریور از دور دوم

درین هنگام سعادت‌پیرای اشعّهٔ رایات سلطان بهار صیقلگر مرآت طبائع شد - چمن را بپرند
سوري و پرنیان سمن‌آئین بستند - شمال و صبا خس و خاشاک خزان از گلستان روزگار رُفتند

(۲) در[نسخها] سنین آمده - و این یا لفظ عربي بالفتح بمعني تیز کرده از کارد وغیره باشد - یا امالهٔ
سنان که معروف‌است - یا سن بالفتح که بفارسي سنان و نیزه را گویند - و سنین از نسخ کاتب است *

اعتدالِ هوا چون عدالتِ شاهنشاهي نیرنگ‌سازِ بدائع نگار آمد - و تازگیهای شگرف و نادره کاریهای نو شگفت‌افزای جهانیان شد *

* مثنوي *

خواست پریدن چمن از چابکي * خواست چکیدن سمن از نازکي

باد نویسنده بدست اُمید * قصّهٔ گل بر ورقِ مشک بید

قافله‌زن یاسمن و گُل بهم * قافیه‌گو قُمري و بلبل بهم

که (۲) بسلامِ چمن آمد بهار * گه بستایش بر گل رفت خار

محضرِ منشورِ نوبسانِ باغ * فتوئ بلبل شده بر خونِ زاغ

پس از سپري‌شدنِ هشت ساعت و هفت دقیقه از شبِ چهارشنبه ششم ذی القعده نهصد و هشتاد قمري نیّرِ اعظم فروغ‌افروزِ عالم پرتوِ مُحاذات ببرجِ حمل انداخت - و عالمِ عنصري فروغِ ماکِ روحاني گرفت - از مهینِ معدلتهای شاهنشاهي (که در عنفوانِ این‌سال بظهور آمد) بیاسا رسیدنِ جهجهار خان حبشي‌ست که از اُمرای بزرگِ گجرات بود - و در جمعیّت و نیرو امتیاز داشت چون حدودِ بروچ از (۳) سایهٔ لوای اقبال روشني یافت والدهٔ چنگیز خان تظلّم و دادخواهي بدرگاهِ والا نمود که حبشئ زرمست براهِ دوستي در آمده ساغرِ زندگانئ پسرِ مرا لبریز گردانید - (هر چند این‌معني مشهور بود - و در اُردوی معلّی بسیارے برزبان داشتند - چنانچه در داستانهای پیشین گذارش یافت) لیکن از انجا (که بسا غیرِ واقع بدستان‌سرائئ نادرستانِ راست‌نما شهرت میگیرد) حزم اندوزي و احتیاط‌گزیني بکار رفت - و فرمانِ همایون شد که دانشورانِ کم‌آز وکاردانانِ حق‌اساس در تشخیص و تحقیقِ این معامله غورِ (۴) ژرف نمایند - و خلاصهٔ (۵) پرسش و پاسخ و گذارشِ شهود و پیرویهای دور بموقفِ عرضِ اقدس رسانند - بندگانِ سعادت‌آمود کاربند شده بژرفای آن رسیدند و در فروغگاهِ دوربیني و بےغرضئ کشورخدای راستئ آن دعوي برفرازِ پیدائي چهره افروخت باشارتِ همایون سیاست‌گذارانِ بارگاهِ سلطنت آن خراب‌سازِ بنای ایزدي و فریب (۶) آرای بےآزرم را در پای فیل انداخته دران هنگامهٔ خاص و عام بیاسا رسانیدند - و آن پیرزالِ درمانده (که بخاطرش نمي‌رسید که چنین قوي‌دستے بحرفِ ناسزا آزرده گردد) از دیدِ چنین حق‌پژوهي و عدالت آرائي بحیرتِ گوناگون در شد - و سپاس‌گذارئ خدیوِ خدا شناسان برخود گرفت - و عمومِ خلائق را ازین داد دهي چراغِ هدایت افروخته گشت - و سرکشانِ تیره رای سر در گریبانِ خمول نهاده بچاره گزیني نشستند *

---

(۲) یا که در هر دو مصرع (۳) نسخهٔ [ب] از سایهٔ اقبال (۴) نسخهٔ [ی] غوررسي (۵) نسخهٔ [ی] و خلاصهٔ تحقیق از سوال و جواب و حقیقت شهود را بموقف (۶) نسخهٔ [ب] فریب‌دهٔ بےآزرم *

چون موکبِ مقدّسِ شاهنشاهي نزدیک باحمدآباد رسید اهالي و اماجدِ آن دیار بفرقِ[۲] نیازمندي دولتِ استقبال دریافته موردِ مراحمِ پادشاهي شدند[۳] - روزِ دین بیست و چهارم فروردین ماهِ الٰهي موافقِ جمعه بیست و نهمِ ذی‌القعده ظاهرِ احمدآباد مخیّمِ سرادقاتِ اقبال گشت - و در ده روز سرانجامِ مُلکي انتظام پذیرفت - حراستِ آن سرزمین (که قلمروِ سلطنتِ کُبرا ست) بخانِ اعظم میرزا کوکه تفویض فرمودند - و سرکارِ پتّن بخان‌کلان[۴] عنایت شد - و سرکارِ بروچ و آنحدود بقطب‌الدّین‌خان عمّ خان‌اعظم اختصاص یافت - و دولقه و دندوقه بسیّد حامد بخاري دادند - و همچنین محالِّ دیگر بسایرِ اُمرا مرحمت شد - و (هرچند خان‌کلان و قطب‌الدّین محمّد خان عمّ خان‌اعظم بزرگ سال بودند) دور بیني و قدرشناسیِ شاهنشاهي ایشان را متابع گردانید - چه در آئینِ سلطنتِ معدلت‌افروز مدار بر خرد است نه بر سال - و اعتماد بر فزونیِ اخلاص است نه بر درازیِ عمر - عُمده دور بیني ست نه بزرگیِ جُثّه - اهلِ جوهر معقول است نه عظیم‌هیکلِ محسوس - اساسِ فرماندهي بر شمائل و اخلاق است نه نظر بر صفاتِ گذشتگان *

مراجعت موکب مقدّس شاهنشاهي بعد از فتح گجرات بدارالخلافهٔ آگره

همّتِ والای شاهنشاهي (چون از تسخیرِ این ملکِ وسیع و تادیبِ گردن‌کشانِ نخوت‌مند و نواختنِ مُخلصانِ خدمت‌گذار و انتظامِ مهمّاتِ این‌ولایت فارغ شد) روزِ اُردي‌بهشت سیوم اُردي‌بهشت ماهِ الٰهي موافقِ دوشنبه دهمِ ذی‌الحجّه بلوازمِ جشنِ‌عید پرداخته از راهِ پتّن و جالور بصوبِ دارالخلافهٔ آگره نهضت فرمودند - و چون راياتِ اقبال بحدودِ سدهپور رسید خان‌اعظم را بتازگي از آدابِ عطوفت و احتیاطِ قانونِ سلطنت و نصائحِ ارجمند (که تعویذِ بازویِ دولتمندي تواند بود) گرانبارِ دانش ساختند - علي الخصوص (در فزونیِ آگاهي - و فراخیِ حوصله - و اغماضِ نظر از زلّاتِ مردم - و عذر پذیرفتنِ گناهکاران - و در فصلِ خصومات که بغورے عظیم رسد - و دوست و دشمن دران یکسان بود) سخنانِ بلند فرمودند - و اُمرا (که دران ناحیت جایگیر یافته‌بودند) درین روز بجلائلِ تشریف و جزائلِ انعام اختصاص‌گرفته رخصتِ انصراف یافتند - و راجه‌علي‌خان نیز محفوفِ عاطفتِ خسرواني گشته بخاندیس بازگردید - و مظفّرخان‌را ایالتِ صوبهٔ مالوه داده بآن‌صوب فرستادند - و مانسنگهه و شاه قلي‌خانِ محرم و مراد خان و محمّدقلي‌خان و سیّد عبدالله

---

(۲) نسخهٔ [ل] بفرق نیازمندي شتافته مورد (۳) در [اکثر نسخه] شدند - بیست و چهارم فروردین ماه الٰهي ظاهر احمدآباد (۴) نسخهٔ [ز ل] بمیر محمد خان‌کلان اختصاص یافت *

و جگناتهه و راجه گوپال و بهادر خان و لشکر خان و جلال‌خان و بموج و جمعی‌کثیررا یرلیغ مُطاع نافذ شد که از راه ایدر شتافته بدونگرپور و آنحدود روند - و ازانجا متوجّهِ دارالخلافه گردند - و رانا و سایر زمینداران آن ناحیت را بعواطفِ خسروانی اُستمالت داده بآستان‌بوس آورند - و هرکه سر از اطاعت درپیچد او را پایمالِ عساکرِ والا شکوه گردانند *

و چون افواجِ گیتی‌گشای تعین یافت شاهنشاهِ دادگر بخاطرِ شکفته داد دهان منزل بمنزل نهضت میفرمودند - روزی (که سروهی موردِ موکبِ مقدّس شد) مادهو سنگهه[2] و جمعی را بجهت آوردنِ نونهالِ حدیقهٔ اقبال شاهزاده سلطان دانیال (که از اجمیر بآنبیر ورودِ دولت فرموده بودند) فرستادند - که آن گُلبنِ بخت‌مندی را باجمیر آورده در ظلِّ حضورِ آن نور افزای سریرِ سلطنت رسانند - و برای سوفرازی راجه بهگونت داس خواهرِ سعادت‌سرشتِ او را (که در حرم‌سرای مقدّس بمعجرِ عزّت افتخار داشت) روانه فرمودند - تا مراسمِ تعزیتِ بهوپت (که در جنگِ سرنال شُربتِ واپسین درکشیده) بتقدیم رساند *

و (چون رایتِ اقبالِ شاهنشاهی بسروهی نزولِ اجلال فرمود) عرضداشتِ اُمرای پنجاب بموقفِ عرضِ مقدّس رسید که ابراهیم‌حسین میرزا باندیشهٔ فساد بپنجاب درآمد - و سزای لایق یافته گرفتار شد - و عالمیان از شرارهٔ شرارتِ او نجات یافتند - و شرحِ خلاصهٔ این تائیدِ غیبی آنست که ابراهیم حسین میرزا (که از تیره بختی و تباه رائی بآن خدیو صورت و معنی بآئینِ جسارت و خسارت دست و پای متهوّرانه زده شکست یافت - و آوارهٔ دشت ادبار گشته در حدودِ ایدر با برادرانِ بی‌سعادت پیوست - و اقبالِ شاهنشاهی تفرقه دران جماعه[3] برانداخت - چنانچه مجملی گذارش یافت) بخام طمعیِ فتنه و فساد بصوبِ دارالخلافه روان شد - و مسعود حسین برادرِ خودِ خود را همراه گرفت - و از نواحیِ جالور و جودهپور بناگور درآمد - فرّخ خان پسرِ خان‌کلان بحراستِ آن شهر متعیّن بود - تحصّن را صلاحِ وقت دید - و میرزای گم‌کرده راهِ سعادت آن شهر را دست انداز کرده بمحاصرهٔ قلعه پرداخت - و نزدیک بود که کار از چاره بگذرد که رای رایسنگهه و میرک کولابی و محمّدحسین‌شیخ و جمعی (که آن نخلبندِ بهارستانِ اقبال از دوربینی در هنگامِ عزیمتِ تسخیرِ گجرات در حدودِ جودهپور گذاشته بودند - که اگر کسی از مخالفان باندیشهٔ نادرست رو باین‌حدود آورد گرفتار گردانند) و رای رام پسرِ مالدیو (که سوجت و آن نواحی بجایگیرِ او متعلّق بود) و نقیب خان ولدِ میر غیاث‌الدّین‌علی و طایفهٔ (که احرامِ ملازمت بسته بصوبِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] رای مادهو سنگهه - و نسخهٔ [ز] رای جهان‌آرای چنان اقتضا فرمود که مادهو سنگهه

(۳) نسخهٔ [ب ی] جماعهٔ = بر *

گجرات مي‌شتافتند) این همه اولیای دولت یکی شده از دنبال میرزای بخت‌برگشته روان شدند چون نزدیک رسیدند از آمدن افواج نصرت‌پیوند دست از محاصره باز داشته تیز تر روان شد - و روز سروش هفدهم دی ماه الٰهي موافق دوشنبه سیوم رمضان این مخلصان خدمت‌گذار بناگور رسیدند و فرّخ خان نیز آمده ملحق شد - و اُمرا در تعاقب نمودن این ناعاقبت‌اندیش اندیشه‌مند بودند آخر بسعي رای رایسنگهه همه یکدل و یکجهت شده روز دیگر گرم رفتن شدند - آخرهای روز در حدود موضع (که نام آن کهنتوني[۲] بود از مضافات ناگور) بابراهیم حسین میرزا پیوستند - چون شب سایه انداخت ناگزیر فوجهارا ترتیب داده ایستاده شدند - که اگر عرصهٔ بیکار آراید لوازم آن سرانجام باشد - رای‌رایسنگهه با جمعیّت خود قول‌شد - و رای رام با مردم خویش برانغارگشت - و میرک‌خان کولابي و محمّد حسین شیخ و فرّخ خان و نقیب خان و اعتبار خان و علي چولاق[۳] و محمّد حسین جاله‌بان و میرقطب‌الدّین جرانغار شدند - قضا را کولابهای آن سرزمین بدست غنیم بود پاسے از شب چون گذشت - تشنگي بر مردم هجوم آورد - جماعتے از بهادران مغول بزور باروی پُردلي یک کولاب‌را مستخلص ساختند - میرزا مردم خود را سه جوق کرده بر سر لشکر منصور آمد نخستین با پیش‌دستان فوج رای‌رام جنگ در پیوست - مردم غنیم بقدر استیلا یافته بودند که رای‌رام خود آمده آن گروه مخذول را از پیش برداشت - و ابراهیم حسین میرزا اوّل جمعے را از فوج خود جدا ساخته بر سر اُمرای مغول فرستاد - و ازین فوج نصرت‌اندیش نیز تیز دستان عرصهٔ شجاعت برآمده نبرد آرای شدند - میرزا بر زبونی مردم خود آگهي یافته بر سر این گروه آمد میرک خان کولابي داد مردانگي داد - و نزدیک بود که این‌فوج سعادت اندوز را پای ثبات بلغزد رای رایسنگهه با فوج آراستهٔ خود بمُعاونت این جان‌بلب رسیدها آمد - ابراهیم حسین میرزا تاب صدمهٔ این فوج اخلاص‌اندیش نیاورده رو بگریز نهاد - اکثر بهادران لشکر منصور بسلامت ماندند نقیب‌خان را تیرے رسید - و بخیر گذشت - و اُمرای ظفرقرین ملاحظهٔ شب کرده میدان فتح را از دست ندادند - میرزای مُدبر را آن شب غریب خاکساریئے پدید آمد - اسپ او از آسیب تیر افتاد - و لختے راه پیاده دران خاک و خون میدوید - تا بیکے از نوکران خود رسیده بر اسپ او سوار شد - و با معدودے ازان معرکه بدر رفت - و این اُمرا اگر روز دیگر هم همّت بستندے میرزا بدست افتادے - امّا بهمین فتح بسند نموده هرکدام بجایگیر خویش شتافت - و آن خُسران زدهٔ صورت و معني متوجّه دهلي شد - راجه بارهمل (که در دارالخلافه بود) کهنگار و جمعے را بدهلي فرستاد و جایگیر داران آنحدود هرکه درین لشکر همراه نبود در دهلي فراهم آمدند - آن بےسعادت آمدن

---

(۲) نسخهٔ [ا] کنولي - و نسخهٔ [ب] کهوتي - و نسخهٔ [ل] کهسولي (۳) نسخهٔ [ا ب ی] جولاق •

دهلي را برطرف کرده بصوبِ سنبل شتافت - و درانجا بقدر ساماني بهم رسانید - حسین خان که در پتیالي بود با بعضی[2] از یکّها و جایگیرداران آنحدود[3] انتظامِ جمعیّت شد - و مقارنِ این خبرِ فتحِ سورت و روان ساختنِ حضرتِ شاهنشاهي لشکرے شایسته برسرِ آن تیره بخت اورا درهم آورد ناگزیر بناکامي دل نهاده باندیشهٔ[3] تباه متوجّهِ پنجاب شد - که خانجهان[4] و سایرِ اُمرای پنجاب در تسخیرِ قلعهٔ نگرکوت اهتمام دارند - شاید جای خالي یافته دستبردے تواند نمود - و گرنه از راهِ سند متوجّهِ گجرات گردد - بنابرین اندیشهٔ خذلان طراز از حدودِ سنبل بجانبِ پنجاب روانه شد هرجا که رسیدے از دراز دستي و بدنفسي دقیقهٔ فرو نمیگذاشت *

حسین قلي خان بمُقتضای حکمِ مقدّس نصیحت نامهٔ بمردمے (که در قلعهٔ نگرکوت بودند) فرستاد - آنها[5] پندپذیر نشدند - و اُمرای اخلاص اندیش رفته آنرا محاصره کردند راجه جیچند (چون بدرگاه مي شتافت) از دوربیني پسرِ خود را بدیچند نام (که خرد سال بود) براجه گوبند چند جسوال[6] سپرده بود - درین هنگام راجهٔ مذکور آمده بقلعه درآمد - و در لوازمِ قلعه داري اهتمام نمود - و کارِ قلعه نزدیک بانجام رسیده بود که خبرِ فتنهٔ ابراهیم حسین میرزا مُلکِ[7] پنجاب را فرو گرفت - اُمرای عقیدت گزین خبرِ شورشِ این فتنه اندوز شنیده حرفِ کنکاش در میان آوردند - محبّ علي خان و میرزا یوسف خان و خرّم خان و فتّو و طایفهٔ دیگر را رای بران قرار گرفت که این معامله را بصُلح یکسو ساخته ازین کوهستان بمیانِ[8] ولایت باید شتافت و پیش از رسیدنِ آن شور افزای علاجِ آن را آماده کرد - مخان جهان و طبقهٔ دیگر (چون محنتِ بسیار کشیده کارِ قلعه را نزدیک رسانده بودند) نظر را فراختر ساخته دل بر صلح نمي نهادند - اُمرا گفتند که مقدار و اندازهٔ نفع و ضررِ گرفتن و نگرفتنِ قلعه معلوم - امّا واقعهٔ فتنه افزائیِ این مُدبر سانحهٔ سترگ است - خانجهان گفت بشرطے صلح میکنم که صورتِ مجلس نوشته هرکدام بمُهرِ خود رسانند - که اگر این برخاستن مرضیِ رای مقدّسِ شاهنشاهي نیفتد اُمرا از عُهدهٔ جواب برآیند اُمرا خط سپرده درِ صلح زدند - راجه آنرا فوزِ عظیم دانسته خوشدل گشت - و اساسِ مصالحه بر چهار شرط نهاده آمد - اوّل آنکه راجه دخترِ خود را بپرستاریِ حرم سرای مقدّس روانه سازد دوم آنکه پیشکشِ لایق سرانجام دهد - سیوم مردمِ معتبرِ نیکِ خود را از فرزندان و خویشان

---

(۲) نسخهٔ [ل] با بعضی از جایگیرداران آنحدود (۳) نسخهٔ [ب] باندیشهٔ تباه خود روانهٔ پنجاب شد (۴) نسخهٔ [ب] خانجهان و حسین خان و سایر (۵) نسخهٔ [ب] آنها نپذیرفتند (۶) نسخهٔ [ب] چتوال - و در [بعضی نسخه] جیتوال (۷) رسید که ملک پنجاب را (۸) نسخهٔ [ب] بولایت پنجاب باید شتافت - و نسخهٔ [ي] بمیان ولایت پنجاب *

برای جمعِ خاطر همراهِ ما سازد - که اگر شهریاررا این صلح پسند نیفتد تا زمانِ سپردنِ قلعه این مردم در گرو باشند - چهارم آنکه (چون این ولایت در وجهِ جایگیرِ راجه بیربر مرحمت شده[۲]) مبلغی گران‌مند باو جواب گوید - راجه قبولِ هر چهار شرط را سرمایهٔ سعادتِ خود دانست - خان‌جهان شرطِ پنجم انگیخت که راجه گوپی‌چند آمده ببیند - و برای تسلّیِ راجه چندے از برادرانِ میرزا یوسف‌خان درونِ قلعه تا آمدنِ راجه باشند - وگرنه میرزا یوسف خان یا[۳] خرّم خان رفته در قلعه توقّف گزینند - آخرالامر برادرانِ میرزا یوسف خان را فرستادند - راجه فرستادها را همراه گرفته باردو آمد - و خان‌جهان را دیده وداع شد - و عساکرِ فیروزی‌مند دفعِ میرزا را همّت بستند - و زمانے نگذشته[۴] بود که راجه برگشته آمد و از روی عقیدت درمیان آورد که درین هنگام (که شما برسرِ غنیم میروید) چگونه بخانهٔ خود برگردم[۵] - و از فرطِ شوق ضمیمهٔ لشکرِ اقبال گشت *

میرزا بحدودِ دیپالپور تاراج کنان رسیده بود که خبرِ توجّه نمودنِ اُمرای اخلاص‌گزین شنید حیرت‌زدهٔ تیهِ خذلان گشت - و اندیشهٔ لاهور ازسر برآورده بصوبِ مُلتان روان‌شد - اُمرای نصرت‌مند احمال و اثقالِ اُردو گذاشته[۶] جریده روی باستیصالِ آن‌فتنه‌جوی نهادند - چون نزدیک قصبهٔ پلته از صوبهٔ مُلتان اُمرای عقیدت‌اندیش رسیدند معلوم شد که میرزا روزِ گذشته باین قصبه رسیده امروز مقام کرده است - اُمرا بترتیبِ افواج مشغول شدند - حسین‌قلی‌خان و اسمٰعیل‌قلی خان و جمعے از بهادران در قول جای گرفتند - و محبّ علي خان و میرزا یوسف خان در برانغار مقرّر شدند - و خرّم‌خان و دوست[۷] خانِ سهاري[۸] و شاه غازي‌خان تبریزي در جرانغار قرار یافتند و جعفرخان و فتّو و بعضے دلاورانِ دیگر هراول گشتند - و باین انتظامِ نصرت‌پیوند روان شدند - آنروز ابراهیم‌حسین‌میرزا با معدودے بشکار رفته بود - مسعود حسین میرزا چون آمدنِ افواجِ گیتي‌گشای شنود مستعدِّ جنگ شد - و کس بطلبِ میرزا فرستاد - میرزا بقدمِ ادبار شتافته رسید - و قدرے بتزکِ فوج پرداخته بمبارزت پیش‌آمد - جنگ بمردمِ برانغارِ لشکرِ منصور رسید - و اندکے بهراول و بمحضِ تائیدِ آسماني نسیمِ فتح از مهبِّ اقبال وزیدن گرفت - و حسین خان (که از حدودِ سنبل در عقبِ او شتافته‌بود) مردانه خود را درین جنگ رسانید - مسعود حسین میرزا بدست درآمد و بسیارے از مقهورانِ مخالف راهِ عدمستان پیش‌گرفتند - اُمرا ازین عطیّهٔ عُظمی شکرانه بجای‌آورده بسعیدخان حاکمِ صوبهٔ مُلتان نوشتند که آنچه برما بود بحسبِ حسنِ اخلاص بتقدیم‌رسید - اکنون

---

(۲) در [اکثر نسخه] شده بود (۳) در [بعضی نسخه] با خرم خان (۴) در [چند نسخه] نرفته بود
(۵) در [چند نسخه] روم (۶) نسخهٔ [ل] گذاشته روی باستیصال (۷) نسخهٔ [ب] دولت خان
(۸) در [چند نسخه] بهاري *

بمحالِّ جایگیرِ خود روانه شدیم - و آن مخذول با معدودے دران صوبه آمده است - باید که بمقتضای لوازمِ خدمتگذاری او را بدست آورند - تا فتنهٔ او یکبارگی ازهم پاشد *

ابراهیم حسین میرزا بتکاپوی بسیار خود را بمحالِ نباه ازین هنگامه برآورد - چون بحوالیِ مُلتان رسید بلّوچان سرِ راهِ او گرفته کار برو دشوار ساختند - خواست که بجنگ بدر رود - چندے که مانده بودند دریتجا بخاکِ هلاکت افتادند - و خود زخمي بخانهٔ یکے از بلّوچان پناه برد سعیدخان چون برین سرگذشت آگاهي یافت بجستجوی او برآمد - و او را درجائی (که خزیده بود) پی برده گرفتار گردانید - و حقیقتِ حال را ببارگاهِ اقبال معروض داشت - چون ایستادگانِ بساطِ عزت عرضداشتِ او را بعرضِ مقدّس رسانیدند گیتي خدیو (اوّلاً از ایمنیِ عمومِ رعایا از شرِ این تباه کار و ثانیاً از گرفتار شدنِ این گزندِ دولت) سپاسِ ایزدي بجای آورده مراتبِ شکر بتقدیم رسانیدند[۲] و حکمِ مقدّس شد که آن اسیر را بدرگاهِ والا آورند - آن گرفتارِ کردارِ خویش پیشتر ازان (از زخم کاریئی که داشت - یا از فرطِ بیمِ سطوتِ شاهنشاهي - یا از فزونیِ خجالت) قالب تهي ساخت یا آنکه کارپردازانِ قضا پایهٔ عاطفتِ شاهنشاهي دریافتند - که اگر بدرگاه برند هرآینه شهریارِ مهربان برو ببخشایند - بنابران پیوندِ نفسِ شریرِ او را از بدنِ خبیث گسیختند - و روزِ بهمن دوم خرداد ماهِ الٰهي موافقِ یازدهمِ محرّمِ نهصد و هشتاد و یک ساحتِ اجمیر مهبطِ انوارِ ظلّ اللٰهي گشت و آن جویای رضای ایزدي بمقتضای حق اساسیِ خود[۳] بمراسمِ زیارتِ روضهٔ معینیّهٔ قدسیّه پرداخته بمنسوبان و واردانِ آن شهر انواعِ مرحمت فرمودند - و خاصانِ بساطِ قرب شاهزادهٔ بلنداقبال سلطان دانیال را از آنبیر آورده درین شهرِ فیض اساس بدریافتِ دولتِ حضورِ حضرتِ شاهنشاهي شرافتِ کونین بخشیدند - و بعد از یکهفته ازان خطّهٔ دلگشای بعزیمتِ دارالخلافه مرحله بمرحله نهضت میفرمودند *

و چون رایاتِ اقبال بحدودِ سانگانیر رسید عزیمتِ شاهنشاهي بران قرار یافت که خود بامعدودے بطریقِ ایلغار متوجّهٔ دارالخلافه شوند - و اُردوی مُعلّی بآهستگي منزل بمنزل مي آمده باشد درعرضِ یک روز و دو شب این راهِ دراز طی فرموده بقصبهٔ بجونه (که هشت کروهیِ فتحپور است) رسیدند - جوتک رای بموقفِ عرض رسانید که بعد از سه روز ساعتِ مسعود خواهد شد - آنحضرت بدولت و اقبال بدارالخلافه نزولِ دولت افزا فرمایند - بنابران شاهنشاه جهان آرا سه روز دران قصبه توقّف فرمودند - شیخ سلیم و جمیع اکابر و اماجد بدولتِ استقبال شتافته سعادت پذیر گشتند *

---

(۲) نسخهٔ [ل] گرفتار شدن او سپاس ایزدي (۳) نسخهٔ [ا] نوت حق اساس خود - و نسخهٔ [ی] حق شناسي خود *

وصول[2] موكب مقدس شاهنشاهي بدولت و اقبال بدارالخلافه

سرگشائي و كامروائي[3] بزرگان دين و دولت و فرمانروايان صورت و معني وابسته به نيت نيک و كردار شايسته است - كه خلاصهٔ طلبكاري رضامندي ايزدي ست - و تفاوت طبقات عالم باين دو امر عاليقدر مربوط - هركرا اين دو گوهر والا بيشتر و بهتر روزي شود او را بزرگتر سازند و ذات مقدس او را مصدر كارهاى شگرف گردانند - الحمدلله كه اين دو خصلت عالي (كه سرمايهٔ دين و دولت اند) در عنصر اقدس شاهنشاهي از روى كميت و كيفيت از هرچه خيال توان كرد بمرتبهٔ افزون است كه بزرگان باستاني بآن كمتر رسيده اند - چه جاى اعيان حال - و ازين است كه هر زمان بطرزے خاص كامرواى صورت و معني ميگردند - و كاميابئ دين و دولت دستاويز نيازمندي بايزد بيچون و عاطفت بزيردستان ميگردد - هرچند دولت افزونتر مهربانئ او بيشتر و لهذا درين ايام سعادت‌افزا در اندک زمانے چنين ملکے وسيع گرفته با هزاران نيازمندئ درگاه الهي روز ديبادين بيست و سيوم خرداد ماه الهي موافق چهار شنبه دوم صفر دارالخلافهٔ فتحپور مستقر رايات اقبال شد - و طبقات انام و طوائف جهان از بزرگان روزگار و ساير مردم مرتبه بمرتبه بدولت كورنش سربلندي يافته كامياب عاطفت شاهنشاهي گشتند - و بديدار گرامئ آن نورافزاى ديده و دل مسرت‌مند گشته بكار خود پرداختند - و پدر بزرگوار اين حيران انجمن هستي شيخ مبارک (كه در دانائي و رياضت نفس در عزلت و انزوا بسر مي‌برد - و غريب پيوندے باين گيتي‌خديو داشت - و اگرچه بظاهر كمتر دريافت حضور نمودے ليكن هميشه بفروغ اخلاص اين يگانهٔ زمان خلوتكدهٔ ضمير خود را پرنور ميداشت - و در عقيدت و خلوص باين بزرگ والا قدر[4] بلند پايه بود) از روى فرط شوق برسم تهنيت آمده بركات استقبال دريافت - و بموقف عرض رسانيد كه (اگرچه عموم خلائق مراسم تهنيت آن خديو جهان بتقديم ميرسانند) ليكن آنچه اكنون از عالم غيب بر خاطر اخلاص‌گزين ميريزند آنست كه آن خداوند عالم مباركبادي با معتقدان اخلاص‌نهاد فرمايند كه ايزد جهان‌بخش از فزونئ نيک‌انديشي و نيک كرداري ما چنين عطيهٔ كبرى و سعادت عظمى كرامت فرموده (كه عبارت ازان ذات مقدس است) كه از فراخ‌حوصلگي و نيک‌سرانجامئ نشأهٔ ظاهر پيشواى ملک معني گردانيده چنين فتوحات عالي را چهره گشا ست - آن قدردان والا گوهر را ازين طرز بديع تهنيت بغايت وقت خوش‌شد - و آن پير عزلت‌گزين را باحترام رخصت‌فرمودند و بارها اين نكتهٔ گرامي را بياد آورده بر زبان مقدس گذراندند *

---

(۲) نسخهٔ [ا] رسيدن (۳) نسخهٔ [ب] كامرانئ (۴) نسخهٔ [ب] والا سيرت *

و هم درین ایّامِ عشرت بخش اُمرای عِظام از اطرافِ مملکت روی توجّه بدرگاهِ مقدّس آورده بمرادِ خویش رسیدند - ازانجمله حسین‌قلي‌خان حاکمِ لاهور با اکثرے از اُمرای آن‌ناحیت بسجدهٔ آستانِ آسمان‌پایه نورافزای ناصیهٔ بخت‌مندي گشت - و مسعود حسین میرزا و تمام اسیران را (که در جنگ بدست درآمده) در پوستهای‌گاو (که شاخها را ازان جدا نساخته‌بودند) در آورده بهیئتی غریب در بارگاهِ حضور آورد - خدیوِ رحیم‌دل بر حالِ تباهِ آنها بخشوده در ساعت حکمِ مقدّس فرمودند که آن طبقه را ازان لباس برآوردند - و از روی تربیت و مهرباني هریکے را بجائے سپردند - تا حقیقتِ جوهرِ هریکے بتازگي لمعهٔ ظهور بخشد *

و هم دریتولا کُنور مانسنگهه و دیگر اُمرا از راهِ ایدر آمده بشرفِ آستان‌بوس سربلند گشتند و مجملے از حالِ این فوجِ نصرت‌قرین آنست که چون بحدودِ دونگرپور رسیدند زمیندارِ آنجا از تیره‌رائي بنخوت پیش آمده آمادهٔ پیکار شد - و دلاورانِ لشکرِ اقبال سزای آن سرکش نموده جمعے کثیر را از هم گذرانیدند - و ولایتِ او را تاراج کردند - و از اعیانِ این فوجِ نصرت‌قرین درویشک رختِ هستي بربست - و ازانجا بمُقتضای فرمانِ مُطیع نوازِ عاصي‌سوزِ پادشاهي بحدودِ اودیپور (که موطنِ رانا ست) رسیدند - رانا لوازمِ استقبال بتقدیم رسانیده خلعتِ پادشاهي را بآدابِ عبودیت پوشید - و مانسنگهه را بخانهٔ خود بمهماني برد - و از بدگوهري در مقامِ عُذر درآمد خیرخواهان او را نگذاشتند - و در روان‌شدنِ درگاهِ مُعلّی وعدها درمیان آورده عُذرها انگیخت و مانسنگهه را رخصت‌نمود - او نیز مُدارائے در میان آورده گذشت - و هم دریتولا حسین‌قلي‌خان را بخطابِ مُستطابِ خان‌جهاني سربلندِ عزّت گردانیدند - و هریکے از اُمرای نیکو خدمت را بجلائلِ عواطف اختصاص بخشیدند - و اورنگ‌نشینِ اقبال بر مسندِ قدرداني نشسته نعمت را بشکر افزون گردانید - و سلطنت را بمعدلت آراست - و عدالت را ببخشش و بخشایش رونق بخشید آسمان را بآفرین - و زمین‌را بمعموري - و زمان را بآرامش - و مکان را بآرایش - و آدم را بکارافزائي و هرجنس را در بلندیِ پایهٔ آن همّت بست - و بآئینِ دلخواه پرتوِ ظهور داد - و معنیِ فرمان‌روائي بصورتِ جهان‌آرائي پیوست *

و از سوانحِ دولت‌افزا (که دریتولا ظاهر شد) توجّهِ جهان‌گشای شاهنشاهي بتسخیرِ ملکِ بهار و بنگ بود - که از استیلای افغانانِ تیره‌کار رعایای آن مرز و بوم آزار داشتند - خانِ عالم و اشرف‌خان و معین‌الدّین احمدخان و قاسم‌علي‌خان و میرزا علي و طایفهٔ از اُمرای سعادت اندوز را بدیارِ شرقیّه رخصت ارزاني فرمودند - و منشورِ سعادت باسمِ منعم‌خان خانخانان شرفِ صدور یافت که (چون رایات عالي بتصفیه و تزکیهٔ ولایتِ گجرات اشتغال داشت) آن نیکو خدمت

مزاج زمانه دریافته راهِ مصلحت و مُدارا سپرد - اکنون (که بدولت و اقبال پایِ تخت بفروغ معدلتِ ما روشني‌افزای پیشطاقِ عالم است) لایق آنکه بمجرّدِ رسیدنِ مثالِ نصرت‌عنوان متوجّهِ تسخیرِ آن‌بلاد و تنبیهِ اربابِ ضلال و فساد گردد - و [اگرچه همان اُمرای اخلاص اندیش (که دران حدود جایگیر دارند) بعنایتِ روزافزونِ ایزدي بسند بودند] لیکن هرچند افزوني بیشتر کار آسان‌تر بنابران بسیارے از اُمرا تعین شدند - و از کمالِ دور بیني راجه تودرمل را پیشِ منعم‌خان فرستادند که[۲] بالهامِ اقبال شمّهٔ بسیارے ازقوانینِ ملک‌گیري (که بزبانِ او حواله شده‌بود) خاطرنشان سازد و کارطلبي و اتّفاقِ اُمرا را نیز دریافته حقیقتِ حال بعرضِ مقدّس رساند - که اگر همّتِ جهان‌گشای دران مردم باشد امّید که عنقریب آن ملک در حیطهٔ تصرّفِ اولیای دولت آید و گرنه نهضتِ موکبِ مقدّس از لوازمِ آئینِ کشورگشائي خواهد بود - راجه بسرعت شتافته معاودت نمود - و حقیقتِ فراوانیِ لشکر و آئینِ یکجهتي و صدقِ عزائم و علوِّ همم ملازمانِ عتبهٔ اقبال بموقفِ عرضِ مقدّس رسانید - و موجبِ اطمینانِ باطنِ اقدس گشت *

نهضت موکب مقدس شاهنشاهي باردوم بگجرات برسم ایلغار و بفتح و نصرت مراجعت نمودن

(اگرچه در نظرِ ظاهربینان بسا کارها سرمایهٔ خوشدلیِ تنگدلانِ حسداندوز و نشاطِ پراگنده خاطرانِ نفاق‌اندیش میشود) امّا در معني آن مقدّمهٔ افزایشِ دولت و طلیعهٔ تابشِ اقبال است - هم کلیدِ آمال واماني ست و هم قفلِ درِ فتنه و فساد - هم سرمایهٔ افزونیِ موادِّ اخلاص است و هم خمیرمایهٔ هلاکتِ بیمارانِ نفاق - و ازین قبیل است شورشےکه در عرصهٔ گجرات درینولا بظهور آمد - و گیتي‌خدیو بدفعِ آن بذاتِ مقدّس نهضت فرمودند - و شرحِ این‌سانحهٔ عبرت‌بخش بآئینِ اختصار آنست که دران‌هنگام (که حضرتِ شاهنشاهي خان‌اعظم میرزا کوکه را رخصت داده عزیمتِ دارالخلافه فرمودند) او چون دانست (که اختیارالملک در حدودِ ایدر باتّفاقِ رای نراین زمیندارِ آنجا سر بفساد برداشته است - و پسرانِ شیرخان فولادي نیز با او پیمانِ یکجهتي بسته‌اند) ازانجا (که مُهمّاتِ ملکي تاخیر برنتابد) باحمدآباد نرسیده از همان راه روانهٔ آنصوب شد و میرزا مُقیم (که دران نواحي جایگیر داشت) از استیلای آن فتنه‌اندوزانِ بدنهاد جای خود گذاشته باو ملحق گشت *

خان‌اعظم در مقامِ استیصالِ آن‌گروه بود که غبارِ فتنهٔ محمّدحسین‌میرزا بتازگي ارتفاع یافت

---

(۲) دره [اکثر نسخه] که بالهام اقبال بسیارے از قوانین *

و اجمالِ این تفصیل آنکه محمّد حسین میرزا از حدودِ دولت‌آبادِ دکن خبرِ توجّهِ رایاتِ اقبال بصوبِ دارالخلافه شنیده بحدودِ سورت آمده گردِ شورش انگیخت - قلیج خان متحصّن شده لوازمِ قلعه‌داري بتقدیم رسانید - میرزای شور افزا ازانجا دست باز داشته ببروچ آمد - و از ملازمانِ بےحقیقتِ قطب‌الدّین‌خان گرفت - و ازانجا بکنبایت رسید - و از بیخبری[۲] حسن‌خان بےجنگ آن‌جا را نیز متصرّف شد - و حسن‌خان باحمدآباد رفت - خان‌اعظم سیّد حامد و سیّد بهاءالدّین و شیخ محمّد مونگیري و جمعے را بکمکِ قطب‌الدّین خان فرستاد - دریںولا اختیارالملک و این‌جماعه (که در تنگنای کوهستان بودند) استمالت[۳] یافته پیش‌آمدند - خان‌اعظم جائے مستحکم را پناه ساخته نشست - این گروهِ فتنه‌سرشت دست نتوانستند دراز کرد - اندیشیدند که نشستن تا کي - و ازان چه سود برداشته آید - کار آنست که بر سرِ احمدآباد بریزیم - که اگر خان‌اعظم ازان قلب‌جای بیرون شتابد بجنگ پیش آئیم - شاید که کارے پیش رود - و اگر نیاید احمدآباد را متصرّف شویم و باین عزیمتِ ناصواب روانه شدند - آخرهای روز (چون حقیقتِ رفتنِ مخالفان بآنصوب بتحقیق پیوست) خان‌اعظم تیز دستي نموده احمدآباد رویه روان شد - چون روز تنگ شده بود مخالفان در مبارزت مبادرت نتوانستند کرد - و خان‌اعظم شب توقّف نکرده هنگامِ تباشیرِ صبح بشهر درآمد - و درهمین‌شب محمّد حسین‌میرزا از کنبایت شکست یافته نزدیک گذشت و بعضے از پرتال بدست او درآمد - و چون تباه حال بود از فوجِ خان‌اعظم دورتر گذشته باختیارالملک و پسرانِ شیرخان‌فولادي پیوست - و شرحِ این‌عطیّهٔ غیبي آنکه قطب‌الدّین‌خان و سیّد حامد بخاري و نورنگ خان و جمعے از ملازمانِ خان‌اعظم بکنبایت رسیدند - آن‌مُدبر (با آنکه مردم کم داشت) زیاده از مقدور دست و پا زده بحالِ تباه شکست یافت - سیّد بهاءالدّین کارنامهٔ شجاعت بظهور آورده جان‌نثار شد - و اُمرا شکست دادنِ اورا فوزِ عظیم دانسته همّت در تعاقب نبستند - اگر اندکے سعي مبذول میشد آن مغلوبِ ادبارِ ابدي گرفتار میگشت *

القصّه (چون بآن جمعِ بےسعادت ملحق شد) اهتمامِ عظیم در شتافتن باحمدآباد نمود گجراتیان سخن دراز ساخته تا سه روز گفتگوی میکردند - و این از نتائجِ اقبالِ شاهنشاهي بود و خان‌اعظم دریں‌فرصت باستحکامِ مداخل و مخارج کوشش‌نمود - و اُمرای کنبایت نیز رسیدند و بعد از چند روز این‌شوربختانِ مغرور در حدودِ احمدآباد آمدند - و هرروز بهادرانِ نبرد دوست برآمده چپقلشهای نمایان میکردند - اگرچه لشکر آنقدر بود (که اگر صف‌آرای شده عرصهٔ نبرد مي‌پیمودند اولیای دولت کامیابِ نصرت میگشتند) امّا خان‌اعظم (چون اعتماد بر ملازمانِ خود

---

(۲) نسخهٔ [ب] بیخبردي (۳) در [چند نسخه] مالش یافته *

و قطب الدین خان نداشت) درین کار مبادرت نمیکرد - و در هنگام رخصت خدیو دوربین نصیحت فرموده بودند که (اگر بقضای آسمانی تیره رایان فتنه جوی فراهم آیند - و هنگامهٔ شورش گرم شود) در جنگ نهایت حزم و احتیاط بکار برد - پاس این نصیحت اقبال افزای (که بتلقین دولت شنیده بود) نیز میداشت - روزے فاضل خان نزدیک دروازهٔ خانپور بر آمده مُبارز(۲) میجست که جمعے از مخالفان ریختند - و بمجرد تاختن این فوج را برداشتند - و فاضل خان را زخمے کاری رسید - چون بدرون شهر درآمد نقد حیات سپرد - و سلطان خواجه از اسپ جدا شده در خندق افتاد - و ازانجا بسلّه(۳) نشانده بریسمان بالا کشیدند - لیکن (چون بسرنوشت آسمانی رای همگنان برین قرار گرفت که با این مردم جنگ نتوان کرد) خان اعظم عرضداشتے مشتمل بر سوانح حال مصحوب سلطان خواجه بعتبهٔ والا فرستاده استمداد از ظاهر و باطن مقدس شاهنشاهی نمود (چون خواجه بدرگاه والا رسید - و حقیقت ارتفاع غبار فتنه بر ضمیر اقدس انجلا یافت) ازانجا (که آن معدن مردمی و لُجّهٔ مهربانی را فرط نظر عاطفت بحال میرزا کوکه بود) همّت جهان گشای بران قرار گرفت که خود نهضت اقبال فرموده بطریق ایلغار متوجه آنحدود شوند - چون از تنگیٔ وقت فرصت آن نبود (که مردم را مهات سامان و سرانجام این یورش عالی داده آید) در گنجینه گشوده بطرز انعام و مساعدت زرهای وافر در(۴) دامن ملازمان عتبهٔ دولت ریختند - و حرمسرای مقدس را با بسیارے از اُمرای عقیدت اندیش (چون شجاعت خان - و راجه بهگونت داس - و سید محمود بارهه - و رای رای سنگهه) رخصت فرمودند - و بر زبان مقدس گذشت که اگرچه پاس نشأهٔ ظاهر نموده درفرستادن مردم اهتمام میرود امّا چنان درباطن نورآگین پرتو(۵) می اندازند که هیچکس پیشتر ازما بر سر کار نخواهد رسید - و خانجهان و سعیدخان و اکثر اُمرای پنجاب را رخصت فرمودند که رفته بحراست آن ملک پردازند - و میرزا یوسف خان و مخصوص خان را ازان مردم همراه گرفتند و یرلیغ مُطاع شرف نفاذ یافت که مظفّرخان اُمرای مالوه را گرفته خود را زود بگجرات رساند و کنور مانسنگهه از کچهیواره(۶) جایگیر داران آنحدود را جمع کرده بملازمت شتابد - و راجه بهارهمل(۷) و راجه تودرمل و شیخ ابراهیم و حکیم الملک و شیخ احمد و بسیارے از مخلصان را در خدمت شاهزادهای والا گوهر بحراست مستقر سریر خلافت و این حدود گذاشتند *

و چون خاطر اقدس از انتظام مهمّات فراغ یافت روز آبان دهم شهریور ماه الهی موافق

---

(۲) نسخهٔ [ب ی] مبارزت (۳) نسخهٔ [ب ل] بسبد نشانده - و سله و سبد هردو بمعنی زنبیل آمده (۴) نسخهٔ [ل] دردامن عقیده پرستان دولت (۵) در [چند نسخه] پرتو انداز (۶) نسخهٔ [اب] کچیواره - و نسخهٔ [ز] کچیواه - و نسخهٔ [ی] کنجواره (۷) در [بعضی نسخه] بارهمل *

یکشنبه بیست‌وچهارم ربیع‌الآخر بقایدِ تائید و بدرقهٔ اقبال برجمازهٔ جهان‌نوردِ نرم رفتار * ع *
* کمان‌گردے تیزروتر ز تیر * سوارِ دولت شده زمامِ نصرت در دست باعتصامِ حبلِ متینِ توکّل
در راهِ دور و درازِ گجرات جولانِ جلالت فرمودند - و اُمرای عقیدت‌گزین و خاصانِ بساطِ قرب و سایرِ
خدمت‌گذارانِ اخلاص‌طراز (بعضے بر ناقهای باد سیر - و برخے بر هیونانِ آتشین‌نعل) التزامِ همراهي
نمودند - و چون پاسے از شب گذشت برای آسودگیِ گرم‌روانِ شاه‌راهِ ارادت در قصبهٔ توده وقفهٔ
استراحت نمودند - و سحرگاه ازانجا برهنمونیِ ستارهٔ سعادت پیشتر نهضت فرمودند - و آغازِ صبحِ
دوشنبه بمنزلِ هنس‌محل رسیده زمانے توقّف گزیدند - و ازانجا گرمتر شتافته بعد گذشتنِ پاسے
از شب قصبهٔ معزّآباد را موردِ انوار ساختند - و درین روز بسیارے از مُلتزمانِ رکابِ سعادت را قوّتِ
بدني یاوري نکرد که خود را توانند بملازمت رسانید - و اندکے گراني در عنصرِ مقدّس نیز پدید آمد
و باوجودِ آن بعد از نیم‌شب برگردونِ فلک‌سیر نشسته بسرعتِ تمام روان‌شدند * (۲) * ابیات *

میرفت ارابه هم‌تکِ ابر * زانسان که رود ز عاشقان صبر

از گرم‌روي درون و بیرون * پیچیده صدا برنگِ گردون

و حکمِ اقدس شد که [اگر بجهتِ استیلای خواب (که ترکیبِ عنصري را ناگزیر است) بر زبان رود
که گردون آهسته برانید] نا شنیده انگاشته همانطور گرمِ رفتن باشید - خدمت‌گذاران امتثالِ
فرمانِ مقدّسِ شاهنشاهي نموده گردون میراندند - تا آنکه چاشتِ روزِ سه‌شنبه خطّهٔ فیض‌اساسِ
اجمیر موردِ موکبِ گیهان‌خدیو گشت - آنحضرت بروضهٔ معینیّه ورودِ سعادت فرموده خدای
خویش را پرستشِ خاص نمودند - و بروحِ قدسیِ خواجه استمداد و استعانت نموده منتسبانِ
آن بقعهٔ خیر را بتفقّداتِ پادشاهانه اختصاص بخشیدند - و ازانجا منازلِ آسماني‌ارتفاع را
(که درانشهر بجهتِ نشیمنِ خاص اساس یافته‌بود) بنزولِ اجلالِ کرامت داده استراحت فرمودند
و آخرهای روز سوارِ دولت شده شبدیزِ اقبال را تیز راندند - هنگامِ صبحِ چهارشنبه در حدودِ میرتهه (۳)
شاه قلي‌خان‌محرم و سیّد محمودخان بارهه و محمّد قلي خان توقبای (که از پیش‌فرستادهای
لشکر منزل کرده بودند) رسیدند - و زمانے توقّف (۴) فرموده متوجّهِ پیش شدند - پاسے از روز
گذشته بود که قصبهٔ جیتارن از قدومِ شاهنشاهي پرتوِ سعادت یافت - و پاسے از روز مانده بود
که عزیمتِ (۵) رفتنِ پیش نمودند *

آخرهای روز خاطرِ عشرت‌دوست میلِ شکار فرمود - مقارنِ آن آهوئے سیاه سیاهي

---

(۲) نسخهٔ [ی] نظم (۳) نسخهٔ [ا ب] میرتهه (۴) در [چند نسخه] وقفه فرموده (۵) نسخهٔ [ل] عزیمت پیش نموده *

برزبانِ مقدّس گذشت که اگر این آهو را چیتهٔ سمند[۲] تک شکار کند نشانِ آنست که محمّدحسین میرزا بدست افتد - باین نیّتِ حق‌اساس چیته را گذاشتند - و آن آهو شکار شد - و صیدِ نشاط بدام افتاد - و نیم شب راياتِ اقبال بسوجت رسید - و تا ظهورِ انوارِ صبحِ پنجشنبه آسایش فرمودند - و چون عالم نوراني شد بخانهٔ زین در آمدند - و در هنگامِ سواري بموقفِ عرض رسید که محلِّ مقدّس و لشکرِ پیش در قصبهٔ پالي[۳] فرود آمده است - حکمِ والا شد که مُلتزمانِ رکابِ دولت‌اعتصام راهے (که در پیش دارند) مي‌شتافته باشند - و خود با معدودے از مخصوصانِ عتبهٔ اقبال متوجّهِ صوبِ پالي شدند - و چون قدرے راه سپرده شد بظهور پیوست که آن خبر از اکاذیبِ اراجیف بوده - ازان ناحیت انصراف فرموده روی بمطلب آوردند - و آخرِ روز (که ملازمانِ رکابِ فیروزي‌اعتصام در ظاهرِ قصبهٔ بهگوان‌پور فرود آمده از حرمانِ ملازمت و دیر رسیدنِ رایتِ اقبال نهایتِ توزّعِ خاطر داشتند) خدیوِ جهان‌پرور بسایهٔ عاطفت نور گستر شدند - و عالمے یکدل هزار دل شد - و جهان‌جهان شادماني پدید آمد - خاطرِ جهان‌آرای شاهنشاهي آن میخواست که از راهِ سروهي (که قدرے[۴] قربِ مسافت دارد) موکبِ مُعلّی بگجرات درآید - و خیراندیشانِ بارگاهِ حضور را التماس آن بود که راهِ جالور پی‌سپرِ موکبِ اقبال شود - و غرضِ این دولتخواهان آنکه دران راه اربابِ تمرّد و عصیان بسیارند - و در رکابِ نصرت قرین مردم کم - مبادا بآویزشِ آن گروه تاخیر در مقصد رود - گیتي خدیو را (چون پای بر مسندِ توکّل راسخ بود - و دل باعانتِ غیب متوسّل) این مُلتمس بموقعِ[۵] قبول نرسید - و بشگونه قراول حکم شد که راهِ سروهي را رهنمون گردد نیک‌اندیشانِ بساطِ حضور چون از قبولِ استدعای خود نا امّید شدند بشگونه ساختند - و قرار دادند که چنان وا نماید که راهِ سروهي میروم - و بصوبِ جالور شتابد - باین نیّت آغازِ شبِ سعادت متوجّهِ پیش شدند - بدرقه را غلط افتاد - و در درختزارِ پُرلای و گل در آمدند - و مجاهدانِ عقیدت‌مند را قدرے کُلفت رسید - و بسیارے از رکابِ دولت جدا شدند - و همانا که این بادافراهِ آن صورتِ خلاف بود - آخرهای شب نزدیک بقریهٔ رسیدند - و معلوم شد که این موضع از مُضافاتِ جالور است - و راهِ جالور قطع میشود - گیتي‌خدیو در غضب آمده زمانے درهمانجا توقّف نمودند و صبحِ جمعه متوجّهِ پیش شدند - شیرے از دستِ چپ پدید آمد - سیف خان کوکه و میرزادهٔ علي خان آمادهٔ شکارِ او شدند - آنحضرت فرمودند که یاران قسم بخاکپای مقدّس که متوجّهِ این کار نشوید که مطلبے دیگر در پیش داریم - صرفهٔ کارِ ما نیست که دیده و دانسته

---

(۲) نسخهٔ [ی] سمند بانگ - و نسخهٔ [ل] سمند نایک (۳) نسخهٔ [ی ل] مالي (۴) نسخهٔ [ز] قدرے قربِ دارد - و در [بعضے نسخه] قدرے اقرب است (۵) نسخهٔ [ل] بموقف -

مُرتکبِ چنین امرے شویم - مبادا بیکے گزندے رسد - و نیز پیش تجربه‌کاران هندوستان مقرّراست که شیر و مانندِ آن اگر از جانبِ چپ نمودارشود شگون میگیرند - و قصدِ آن نمیکنند - باین داستانِ عاطفت آن شیردلان را از شکارِ شیر باز داشته متوجّهِ پیش شدند - قدرے راه شتافته بودند بتحقیق پیوست که لشکرِ اقبال (که پیشتر رخصت یافته‌بود) از همین راه گذشته - شهبازخان را حکم فرمودند که همراهانِ رکابِ اقبال را آهسته‌آهسته مي‌آورده باشد - و خود باچندے از خواص پیشتر روان‌شدند *

و چون راياتِ اقبال بحوالیِ جالور رسید آوازِ نقّاره ارتفاع‌داشت - معلوم شد که از لشکرِ پیش آوازِ کوس مي‌آید - دو پاس از روز گذشته بود که بجالور درآمدند - و اُمرایِ کبار بزمین‌بوسِ والا سربلندي یافتند - و حکمِ عاطفت شرفِ نفاذ یافت که اعیانِ اردویِ مقدّس هرکدام از همراهانِ رکابِ نصرت را بمنزلِ خود برده مهماني کند - و خود زمانے بدرونِ حرم‌سرا توجّه فرمودند و بعد از زمانے بفرِ ایزدي برآمده کورنش دادند - و سوداگرانِ اسپ را (که در اُردویِ بزرگ همراه بودند[۲]) با طوائل احضار فرمودند - و ببهایِ دلخواه سوداگر گرفته بسیارے را بگرم‌رفتارانِ رکابِ معلّی قسمت کردند - و حکمِ اقدس شد که شاهبازخان و کمال خان جالوري بهمراهیِ اردویِ معلّی باشند - و باقيِ اُمرایِ سعادت‌منش در رکابِ مقدّس بوده همعنانِ اقبال شتابند و چون نیمهٔ از شب گذشت بر بارهٔ باد کردار سوارِ دولت شده تا نیم روزِ شنبه در گرم‌روي گوی‌سبقت از شهسوارِ[۳] نظر مي‌ربودند - بعد ازان در موضعِ پتّن‌وال[۴] توقّف گزیدند - و بفرخندگي و خجستگي (ماهِ جمادی‌الاولی دران سرزمینِ دلگشای دیده و لختے انبساط فرموده) پیشتر روان شدند و چنان گرمِ رفتار بودند که تا آخرِ روزِ یکشنبه استراحت درعدمِ استراحت دیدند - شام دوشنبه راياتِ جهان‌گشای (که فروغِ صبحِ دولت در مهچه داشت) بقصبهٔ دیسه[۵] (که بیست‌کروهیِ پتّن گجرات است) ظلمت زدا گشت - و شاه‌علي لنگاه (که از جانبِ خان‌کلان حکومتِ آنجا داشت) لختے از نافهمیدگي لشکرِ بیگانه خیال‌کرده درِ قلعه را کشید - و چون از حقیقتِ حال آگاهي‌یافت بزمین‌بوسِ والا سعادت‌پذیر شد - رایِ همه ملتزمانِ رکابِ نصرت‌اعتصام بران بود که خدیوِ گیتي‌ستان بپتّن شتافته یک روز دران شهر توقّف فرمایند - تا بهادرانِ عقب‌مانده نیز خود را توانند[۶] برکابِ دولت رسانید - و آن جهانِ مردانگي و فرزانگي دران پایه که رفتنِ بپتّن چه صورت دارد - بلکه بخان‌کلان و جمعے دیگر (که دران بلده اند) خبرکردن چه ضرور - مبادا بمُقتضای

(۲) نسخهٔ [ل] بودند احضار فرمودند (۳) در [بعضےنسخه] شهسواران نظر (۴) نسخهٔ [ی] بنس وال (۵) نسخهٔ [ز] اولیه - و نسخهٔ [ی] دلیهه (۶) در [چند نسخه] برکاب دولت توانند رسانید *

کهنه‌عملگي در تیزدستي و سبکپائی موکبِ مُعلّیِ سنگِ راه شود - و صیتِ رسیدنِ کوکبهٔ عالي بغنیم رسد - و خود را بیک‌سوکشد - و بسا سخنانِ همّت‌بخش برزبانِ اقدس گذشت - و بسعي و اِلحاحِ مقرّبانِ بارگاهِ عزّت قرار یافت که حضرت راهِ پتّن را یکسو گذاشته متوجّهٔ گجرات شوند و یکی از چابکِ روانِ کاردان رفته لشکرِ پتّن را ملحق گرداند - خواجه غیاث‌الدّین علي آصف خان باین‌خدمت رخصت یافت - و گیتي‌خدیو بهمعنانیٔ جنودِ اقبال نیم شب ازانجا متوجّهٔ پیش شدند - و چاشتِ دوشنبه ساحتِ قصبهٔ مالیانه[۲] (که پنج‌کروهیٔ پتّن است) معسکرِ نیروزمندي گشت و مغارنِ آن خان‌کلان با لشکرِ خود و وزیرخان و شاه فخرالدّین و طیّب[۳] خان و کهنکار و دیگر اُمرا (که پیشتر از سنوحِ قضیّهٔ شورش[۴] از روی دوربیني تعین شده بودند - و چون راه مخوّف بود بواسطهٔ احتیاط در پتّن توقّف داشتند) بدولتِ زمین‌بوس سرْبلند[۵] گشتند *

و درین‌منزل افواجِ قاهره بآئینِ‌شایسته ترتیب یافت - در قول (که محلِّ قورِ خاصه است) میرزا خان و شجاعت‌خان و سیّد محمودخانِ بارهه و صادق‌خان و طایفهٔ از بهادران قرار گرفتند و برانغار بزورِ بازوی اخلاصِ خان‌کلان و دیگر دلاورانِ کار طلب انتظام گرفت - و در جرانغار وزیرخان و طبقهٔ از دلیرانِ نامور نامزد شدند - و محمّدقلي‌خان توقبای و ترخان دیوانه و جمعی را در جای هراول اشارتِ عالي شد - و خاطرِ دوربینِ شاهنشاهي بران قرار گرفت که خود با جوقی از مخلصانِ عقیدت‌منش طرح باشند - قریبِ صد سوار (که هریکی ازان برهزاران تواند زد) ملازمِ رکابِ نصرت‌قرین شدند * * نظم *

رُمحِ هریک شهابِ جیبه‌گسل * تیغِ هریک درفشِ خاره‌گذار
همه رستم کمان و آرش تیر * همه آهو سوار و شیـــر شکار
همه در کارِ خدمتش کامل * همه در شغلِ طاعتش بیدار

آخرهای روزِ دوشنبه از قصبهٔ مالیانه نهضت فرمودند - و شگونه را (که از قراولانِ خاصه بود) حکم شد که مسارعت نموده باحمدآباد رود - و نویدِ مقدمِ نصرت‌قرین را بمتحصّنانِ امّیدوار رسانده آمادهٔ نبرد گرداند - که چون این جنودِ غیبي نزدیک شود لشکرِ احمدآباد نیز برآمده ملحق گردد و تمامِ شب و برخی از روزِ سه‌شنبه مجاهدانِ دولت در رکابِ اقبال قرین گرم رفتار بودند *

چون پاسی از روز گذشت بموضعِ جوتیانه (که از مُضافاتِ قصبهٔ کَرِی[۶]ست) رسیدند - آنجا بوضوح پیوست که جمعی از مُخالفانِ سیه‌بخت بسرکردگیٔ راولیا ملازمِ شیرخان فولادي قلعه گیري را

---

(۲) نسخهٔ [ز] بالیسانه (۳) نسخهٔ [ی] قطب خان (۴) نسخهٔ [ل] شورش افزا (۵) در [اکثر نسخه] تارک سای گشتند (۶) در [بعض نسخه] کري - و نسخهٔ [ز] کهري *

استحکام داده آمادهٔ پیکارند - و همانا این مُدبران را خیال آنست که از پٹن خان‌کلان جمعی را بر سر گڑي فرستاده است - بنابران فوجي بیرون‌آمده صف‌آرائي میکند - همان‌زمان بجمعي از دلاوران لشکر منصور حکم مقدّس نفاذ یافت که پیشتر شتافته آن گروه شقاوت‌سرشت را از خواب غفلت بیدار گردانند - درلحظهٔ تیزدستان عرصهٔ اقبال جمعی کثیر را از هم گذرانیدند • و طبقهٔ گریخته درون قلعه درآمدند - و بهادران سعادت‌پیوند درمقام گرفتن‌قلعه بودند که رایات اقبال بآن نزدیک رسیده در بازار آن‌شهر زمانے وقفهٔ آگاهي‌فرمود - و خبرت‌گزینان رکاب دولت را طلب داشته پرسیدند که اکنون (که این‌گروه قلعگي[۲] شده‌اند) صلاح‌دیدکار چیست - طایفهٔ مغلوب تهوّر (که از حساب‌داني چندان وقوفے نداشتند) بعرض رسانیدند که بتائید ایزدي گشایش این‌قلعه فرموده قدم پیشتر باید نهاد - آن گوهر یکتایِ دانائي و کارشناسي فرمودند که گرفتن این‌حصار مختصر چه خواهد بود همگي همّت والا در تقدیم این‌تعب آنست که شور افزایان گجرات بدست درآیند - اگر توجّه بگرفتن این قلعه مصروف شود ازانجا که عالم قلعه‌گیري‌ست شاید کار بچند روز کشد - درین‌صورت ظنّ غالب آنکه غنیم صیت موکب مقدّس شاهنشاهي شنیده خود را بگوشهٔ سلامت رساند و ظاهر آنست که قلعه از آمد شد افواج گیتي ستان (که پیهم میرسند) بے مشقّتي گشوده گردد در همین‌اثنا بندوقي بیکے از سپاهیان (که نزدیک آن خدیو معلّی ایستاده بود) رسید - و آن ر همّت یاوري نکرده بیدلیها بظهور آورد - و چون ملاحظه رفت[۳] گلولهٔ بندوق از جامه گذشته سرد شده بود - بمیامن مجاورت ذات مقدّس بخیر انجامید[۴] •　　　　* بیت *

بروز قضا نیزه[۵] جوشن درد * ز پیراهن بےاجل نگذرد

آخر همه را راي بران قرار گرفت که بر زبان اقدس گذشت - ازانجا قطع نظر فرموده پیشتر سبک‌خرا گشتند - و دو کروه گذشته براي آسودگي وقفهٔ استراحت فرمودند - و شب دیگر میرزا یوسف‌خار و قاسم‌خان و جمعي از اُمرا (که از عقب مي‌آمدند) بمشعلها در رسیدند - متحصّنان قلع این را فوج خاصهٔ شاهنشاهي دانسته بےجنگ برآمده راه ادبار گرفتند - و فرمودهٔ گیتي‌خدي بظهور پیوست - عنفوان سحر روز چهارشنبه بآئینے که انتظام یافته‌بود جهانگیر جهان‌نورد با دا آرامیده و خاطرے شکفته و نیّتے حق‌اساس و کردارے شایسته متوجّه پیش شدند •

و چون سه‌کروهيء احمدآباد نزول موکب اقبال شد آصف‌خان را بسرعت روانهٔ آن‌مصر جام ساختند - که بتائید الٰهي ظلال معدلت بر مفارق ساکنان این مرز و بوم افکندیم - باید که اُم

---

(۲) نسخهٔ [ی] قلعه گیر (۳) در [اکثر نسخه] رفت بندوق از جامه (۴) نسخهٔ [ی] گذشت
(۵) نسخهٔ [ا ز] تیر •

با دلِ سپاس‌گذار و همّتِ خدمت‌گزین بموکبِ همایون پیوندند - بهادرانِ اخلاص‌مند (که درین گرم‌روی چون اقبال همعنان و چون نصرت همرکاب بوده در اکثرِ اوقات دولتِ حضور داشتند) بدین تفصیل اند - میرزاخان خافِ بیرام‌خان - سیف‌خان کوکه - زین‌خان کوکه - حسین[۲] خواجه عبدالله‌خان - جگناتهه - رایسال - جیمل - جگمال پتوار - خواجه غیاث‌الدّین علی آصف‌خان راجه بیربر - راجه دیب‌چند - میرغیاث‌الدّین‌علی[۳] نقیب‌خان - محمّد زمان - بهادرخان[۴] مانسنگهه درباری[۵] - سیّد خواجه - شیخ عبدالرّحیم - رامداس‌کچهواهه - رام‌چند - بهادرخان قوردار - سانول[۶] داس - جادون کایتهه درباری - سرخ بدخشی - دوار بهلا - هرداس[۷] - تارا چند خواص - لعل کلانوت *

و چون راياتِ اقبال نزدیک بغنیم شد خود بدولت متوجّهِ جیبه‌پوشیدن و جیبه‌بخشیدن شدند - و از سوانحِ عبرت افزا آنکه جیمل پسرِ روپسی بگترِ گران پوشیده در نظرِ اقدس درآمد - آن منبعِ عاطفت را دل برو بخشوده از جیبه خانهٔ خاصه زرهے بارِ مکرمت فرمودند - و بگترِ او را بکرن نبیرهٔ مالدیو (که برهنه بود) مرحمت نمودند - جیمل (چون پیشِ روپسی میرود) از حقیقتِ بگتر (که برو اعتماد داشت) می پرسد - چون از حالِ آن آگاهی می‌یابد بواسطهٔ کوتهیِ دریافت (از عداوتے که با خاندانِ مالدیو داشت - و از خوبیِ که[۸] بگتر را بود - و از همّتے که نداشت) کس فرستاده بگتر را طلب میکند - قاصد از بےدانشی سررشتهٔ تمیز را گم‌کرده پیغام گذار میشود - شهریارِ آفاق از فراخیِ حوصله قبحِ آنرا در نظر نیاورده فرمودند که ما عوضِ آن زرهِ خاصه عنایت کرده‌ایم - این سخن لطفے ندارد - روپسی از نادانیِ خود جیبهٔ خود را فرود آورده برهنه میشود - این کوهِ وقار و تمکین (که بایستے آن مدهوشِ معاملهٔ نافهمی را ادب فرمودے) از قدرشناسی سلاحے (که در برداشتند) فرود آوردند - که (هرگاه ملازمانِ ما درین نبردِ مردآزمائی خود را ببرهنگی قرار دهند) از مردی نباشد که ما مسلّح باشیم - راجه بهگونت‌داس (چون از بیراهه رفتنِ روپسی خبردار میشود) نصائحِ ارجمند گفته سرکه در کاسهٔ سرِ بدمستِ او می اندازد - و او را سرزنشِ عظیم کرده در مقامِ ندامت و معذرت می‌آرد - و سرِ خجلت در پیش افکنده بدرگاه والا می‌شتابد - و حقیقتِ بنگ خوردنِ روپسی را معروض داشته التماسِ مرحمت مینماید - خدیو

(۲) نسخهٔ [ا] حسین خان - و نسخهٔ [ب] حسین خان کوکه - و نسخهٔ [ی] خواجه حسین (۳) در نسخهٔ [ی] این نام نیست (۴) نسخهٔ [ب] پهاڑ خان - و نسخهٔ [ی] بهار خان (۵) مانسنگهه درباری - وفا - سید خواجه (۶) نسخهٔ [ز] سانوله داس (۷) در [بعضی نسخه] پتر داس (۸) نسخهٔ [ا] که در بگتر او بود *

عاطفت‌منش ملتمسِ او را ارتفاعِ قبول داده گذرانیدند - و ازانجا بآئینِ شایسته روانهٔ پیش شدند در اثنای راه اسپِ نورِ بیضا[۲] درعینِ سواریِ نشست - راجه بهگونت‌داس آمده فتحِ گجرات را تهنیت گفته بعرض رسانید که سه نشانِ فیروزمندی بظهور آمد - که نزدِ تجربه‌کارانِ هندوستان هرکدام دلیلِ مستقلِّ نصرت‌مندی‌ست - اوّل آنکه در امثالِ این اوقات اسپ‌سواریِ صاحبِ اقبال نشیند - دوم وزیدنِ بادِ مراد است از عقبِ لشکرِ منصور که رو بروی غنیم دارد - سیوم همراه شدنِ زاغ و غلیوازِ بسیار که همراهِ ما میرود - عرضهٔ او پسندیده آمد - و باعثِ نشاطِ خواطرِ بسیارے از حاضرانِ محفلِ مقدّس شد ٭

رسیدنِ موکبِ مقدس شاهنشاهي بحوالیِٔ احمدآباد - و لوای نصرت افراختن - و فیروزمند شدن بر محمد حسین میرزا

(اگرچه برآمدِ کارها و گشادِ مشکلها از مکامنِ مشیّتِ ایزدي لمعهٔ ظهور میدهد) امّا دیده ورانِ آگاه دل (که از سعادت‌پذیریِ ازلي و تکاپوی همّتِ خویش نقبی بنهان‌خانهٔ تقدیر زده اندکے شناسای رموزِ تکوین شده‌اند) نیکو مي‌دانند که حصولِ مقاصدِ دیني و دنیوي و پرده‌گشائیِ مخدّراتِ مطالبِ صوري و معنوي در گروِ همّتِ درست و اندیشهٔ راست و کردارِ شایسته است خصوصًا آنچه وجههٔ همّتِ فرمانروایانِ عالي‌نژاد میگردد روزگار بسا دیوارِ عوائق برروی آن مي‌برآرد امّا (هرگاه اقبالمندانِ سعادت‌پیوند بسیاریِ مشغله را از افزونیِ اسبابِ هوشمندي دانسته قدردانِ منصبِ والای سلطنت گردند - و مدارجِ احوالِ طبقاتِ مردم را دریافته هریکے را بکارش داشته جهان‌آرا شوند - و آراستنِ نشأهٔ صورت را ترتیبِ عالمِ معني انگارند - و کارِ دنیا را چون ظاهرپرستان مُغایر و مباینِ عالمِ معني ندانسته انتظامِ ظاهر را از گزیده ترین پرستشهای دادارِ جهان‌آفرین شناسند) هرآینه درهرچه همّت بندند کارسازانِ جهانِ ابداع آنرا بخوبترین روشها سرانجام بُخشند و کارهای شگرف (که قوّتِ بشري بآن وفانکند - و در حوصلهٔ روزگار نگنجد) در زودترین زمانها میسّرگردد بلکه (آنچه نخواهند - و بخاطرِ روشن آنها راه نیابد) مُبدعانِ جهانِ ایجاد آنرا دربهترین طرزهای ظهور خلعتِ هستي پوشانند - و امروز این صفاتِ والا (که سرمایهٔ دولتِ عُظمی‌ست) بے شایبهٔ تکلّفِ سخن‌گسترانِ نکته‌طراز در ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهي افزونتر ازانست که اندازهٔ آن بعقلِ زمانیان درآید و از اینجا ست که افزایشِ دولتِ خداداد این‌خدیوِ والا[۳] و چهره‌گشائیِ مقاصدِ این بزرگ‌کردهٔ ایزدي از حیطهٔ مختصرِ ادراکاتِ امکاني بیرون‌است - اگرچه دانم (که نکوهیده‌گوهرِ کوته‌بین این‌مقدّماتِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] پر ز بیضا (۳) نسخهٔ [ب] والا نژاد ٭

محمدت را از جنسِ ستودنِ مدّاحانِ رسمي داند) لیکن مرا (چون درین اقبالنامه خطابِ والافطرت صافي ضمیرِ دوریاب است) از رهگذرِ بداندیشیِ آن رمدبین چشم غبارے پیرامونِ صفوتکدهٔ خاطر من نمي نشیند - دوربینِ تحقیق دوست تقلید دشمن [اگر در روزنامچهٔ احوالِ مقدّس شاهنشاهي (که بر صفحاتِ ایّام رقمزدهٔ کلک اهتمام است) نگاهے درست کند - و غورے ژرف نماید] داند که آنچه این نظّارگیِ انجمنِ هستي مي نویسد از دریا قطرهٔ ست - و از بیابان ذرّهٔ - خصوصًا این یورشِ عبرت بخشِ(۲) دولت افزا که طرازِ کارنامهای بزرگانِ دولت تواند شد *

• القصّةُ بطُولها خدیوِ جهان بعزمے درست و نیّتے حق اندیش و توکّلے عظیم و همّتے عالي و فطرتے بلند (با آنکه اگر اندک توجّه فرمایند سه صد چهارصد سوار سره بادنی اشارتے درکمتر فرصتے فراهم آید) چنین راهِ دور و دراز (که قافلها بدو ماه و سه ماه قطع کنند) چندین مفاوز و محالّ اربابِ عصیان را با معدودے از ملتزمانِ رکابِ سعادت طي فرموده در عرضِ نه روز با هنگامهٔ اوباشِ خلاف اندوز (که از بیست هزار کس افزون بود) پیوسته روزِ بهرام بیستم شهریور ماهِ الٰهي موافقِ چهارشنبه پنجمِ جمادی الاولی عرصهٔ پیکار را آراسته فیروزمند گشتند - و شرحِ این داستانِ بدیع بطرزِ اختصار آنست که رایاتِ نصرت شعاع نزدیک بغنیم رسید - و اثرے از لشکرِ گجرات ظاهر نشد بعضے از بار یافتهای درگاه عزیمتِ شبخون را معروض داشتند - خدیوِ عالم را این رای (که صورتِ خدعه داشت) پسند نیامد *　　* بیت *

شبیخون بود پیشهٔ بیدلان * ازین ننگ دارند خیلِ یلان

دل در تائیدِ ایزدي بسته متوجّهِ نبرد شدند - حکم نواختنِ نقّاره و انداختنِ سورن شد * بیت *

ز نای نبردي(۳) برآمد خروش * غلِ(۴) کوس در کشور افکند جوش

مخالفانِ تیره رای مغرورِ کثرتِ خود گشته محاصره را تنگ ساخته بودند - و آمدنِ شیرخان فولادي را منتظر *

چون موکبِ معلّی نزدیکِ دریای سابرمتّي(۵) رسید حکمِ مقدّس نفاذ یافت که فوجها بآئینے که ترتیب یافته از آب بگذرند - اُمرا انتظارِ لشکرِ گجرات برده در پیش شتافتن ملاحظه داشتند درین اثنا قریبِ سه صد سوارِ گجراتي (که از مقامِ سرکیج(۶) برگشته بودند) نمایان شدند - آنحضرت به بندوقچیانِ خاصه مثلِ سالباهن و قادر قلي و رن جیت و چندے دیگر از موشکافانِ کم خطا اشارتِ عالي فرمودند که بجانبِ این تبه کارانِ مُدبر بندوق اندازند - آن طایفه گریخته بمورچلهای

(۲) نسخهٔ [ل] حیرت بخش (۳) نسخهٔ [ا] بپروین - و نسخهٔ [ب ی] نبردش (۴) نسخهٔ [ا] غر کوس - و در [بعضے نسخه] بم کوس (۵) نسخهٔ [ل] سابرمتي (۶) در [اکثر نسخه] سرکنج *

خود شتافتند - و آواز کرنا و صدای نقاره دران سر زمین پیچیده بود - جوقی از مخالفانِ تیره بخت را گمان آنکه شیرخان فولادي ست که مي‌آید - و برخے را یقین اینکه خان‌کلان از پٹن بقصدِ کمکِ خان‌اعظم میرسد - محمّد حسین میرزا ازین غلغلهٔ هوش‌ربای سراسیمه وار خود برسمِ قراولي برآمد - سبحان قلي تُرک و چندے از بهادرانِ اخلاص‌گزین پیشترک از موکبِ مقدّس بکنارِ دریا رسیده تفحّصِ حالِ مخالف میکردند - میرزا آوازِ بلند ساخته استفسارِ حالِ این فوج نمود سبحان قلي ترک (باندیشهٔ آنکه رعب در غنیم پدیدآید - و سنگِ تفرقه در جمعیّتِ این گروه افتد) جواب داد که ای بیخبر اینک حضرتِ شاهنشاهي خود بدولت و اقبال با لشکرے گران میرسند چه ایستادهٔ - و چه میپرسي - زود رفته این جمعِ مُدبر را بیک‌سو راهبري نمای - [اگرچه دلش از شکوهِ پادشاهي (که پرتوے ست از فرِ ایزدي) از جای رفته بود] امّا ازانجا (که گلیمِ بختِ او را سیاه بافته‌بودند) بر زبان آورد که ای[۲] برادر مي‌ترساني - و از خود میگوئي - اگر نموده واقع است از فیلانِ پادشاهي نشانے بده - و از فزونیِ لشکر آگاهي‌بخش - این چه سخن‌است که گذارش مینمائي و حال آنکه چهارده روز است که مُسرعانِ ما پادشاه را در فتحپور گذاشته آمده اند - او چنین پاسخ سرا گشت که شهریارِ جهانگیر در عرضِ نه‌روز این راهِ دراز طي‌فرموده با فدویانِ جان نثار رسیده اند - آن تیره‌بخت این ماجرا شنیده و صورتِ صدقِ خبر در خیال منطبع یافته بجانبِ اردوی خود تاخت - و بتسویهٔ صفوف متوجّه گشت - و چون معلومِ رای جهان‌افروز شد (که غنیم از آمدنِ موکبِ مقدّس در خوابِ بیخبري ست) از غایتِ مردانگي و فتوّت در کارِ رزم چندان توقّف فرمودند که قراولانِ چابک‌دست خبر آوردند که غنیم در مقامِ جیبه‌[۳] پوشي و صف‌آرائي‌ست حکمِ عالي شد که فوجها از آب بگذرد - و هر چند جد گزینانِ کوشش‌منش در آوردنِ خان‌کلان اهتمام نمودند سودمند نیامد - و آن‌مردان از اندیشهای دورِ رسمي عرض‌داشتند که غنیم بسیاراست تا رسیدنِ لشکرِ گجرات این طرفِ آب بودن سزاوارِ آئینِ دور بیني ست - بر زبانِ حقیقت‌گذارِ شاهنشاهي گذشت که همگي همّتِ حق‌اساس در جمیعِ مواقف خصوصاً درین‌یورشِ اقبال بر تائیدِ ایزدي‌ست - اگر نظر بر اعتصامِ سلسلهٔ ظاهر بودے چنین جریده نبایستے قدم درین راهِ دراز نهاد اکنون (که غنیم استعداد نموده متوجّهِ جنگ است) ایستادن و انتظار کشیدن چه لایق - چون ظاهربیني و اسباب شناسي برمزاجِ این بهادران استیلا داشت در گذشتن از آب توقّف گزیده شهریارِ گیتي‌ستان را بحرف نگاه میداشتند - آن شهسوارِ میدانِ مرد[۴] آزمائي چون از ناصیهٔ

---

(۲) در [اکثر نسخه] ای بهادر (۳) نسخهٔ [ل] چلته پوشي (۴) نسخهٔ [ل] رزم آزمائي و در [چند نسخه] مردانگي و مرد آزمائي ◦

احوالِ اینِ [٢] مخذولانِ مسبّب‌نشناس حقیقتِ حال دریافت دریای جلالت جوش زد - بالهامِ اقبال دل از همراهیِ این ظاهر بینان پرداخته بمعنانیِ تائیدِ ایزدی سمندِ جهان‌نورد را با مخصوصانِ سعادت پیوند (که در طرح بهم‌رکابیِ آن اورنگ آرای اقبال مقرّر شده بودند) دران دریای زخّار زدند *

* بیت *

دگر رهْ بکیـن رای آریـز کرد * سبک خیز شبـدیز را تیـز کرد

تفِ نعلِ اسپان زمین برفروخت * بدریا شد و چشمِ ماهی بسوخت

قضـا با سرِ نیزه انبـاز شد * نهنگِ بـلا را دهن باز شد

اسپ انداختن همان بود - و پایاب شدنِ دریا همان - هم سرمایهٔ شگفتگیِ اربابِ صورت گشت و هم مقدّمهٔ شادمانیِ نصرت شد - دربن هنگام دبلغهٔ [٣] قدسی را (که فرود آورده براجه دیپ‌چند سپرده بودند - که بدست داشته همراه باشد) طلب فرمودند - او بنظرِ اقدس آورد - پیش‌بینی دبلغه را در تیز آمدنها در راه انداخته بود - بر زبانِ مقدّس گذشت که شگونِ ما خوب شد و پیشگاهِ [٤] ما گشادگی پذیرفت - و نویدِ فیروزمندی رسانید - و مقارنِ این یکے از بهادرانِ تیزدست سرِ یکے از مخالفان را بنظرِ اقدس درآورد - و آن نیز مؤیّدِ آن فالِ فتح‌پیرای شد - و شاهنشاهِ جهان با این‌گروهِ عقیدت‌مند پیشتر نهضت فرمود - اُمرای عظام از دیدِ این‌حال سررشتهٔ حساب‌دانی را گسیخته ناگزیر در گذشتنِ دریا شروع کردند *

میرزا از بخت برگشتگی بجنگِ ولی‌نعمت و پادشاهِ وقت برآمد - ولی‌خان پسرِ ججهارخان حبشی را (که معدلتِ شاهنشاهی در یورشِ اوّلِ گجرات اورا بیاسا رسانیده‌بود) سردارِ فوجِ دستِ‌راستِ خویش گردانید - و جمعے‌فراوان از حبشی و گجراتی‌را همراهِ آن سیه‌بخت ساخت - و محمّدخان پسرِ شیرخان فولادی را با طایفهٔ انبوه از افغانان بدستِ چپ مقرّر کرد و شاه میرزا و بسیارے از بدخشی و ماوراءالنّهری را (که مغز و استخوانِ آن ناعاقبت‌بینان از حرام نمکی پرورش یافته‌بود) با خود همراه گرفته بعرصه‌گاهِ محاربت روی‌آورد - و بسعیِ ناگوارِ خویش در استیصالِ خود کمرِ همّت بست - و پیکار با خدیوِ صورت و معنی پیش گرفت - خدیوِ اقبال بیک کروهیِ دریا بربلندی برآمده نظّارهٔ علاماتِ فتح و نصرت میفرمودند که آصف‌خان آمده سعادتِ زمین‌بوس دریافت - و بموقفِ عرضِ مقدّس رسانید که میرزا کوکه از قربِ وصولِ رایاتِ اقبال خبرے نداشت - و هرگاه که مژدهٔ مقدم شاهنشاهی میرسید آنرا از لطائف الحیلِ میر ابوتراب

---

(٢) نسخهٔ [ی] نبرد جویان مسبب نشناس - و در [بعضے نسخه] مشیت نشناس (٣) دبلغه بضمِ دال و بای ابجد و سکونِ لام و فتحِ غین معجمه خود که برسرنهند (٤) نسخهٔ [ل] بنگاهِ ما *

و ساير دولتخواهانِ آن مرز و بوم ميدانست - بعد از قَسمِ بسياه خاطر نشانِ او شد - لشکرِ گجرات را آراسته مستعدِّ برآمدن است - و هنوز سرگذشتِ خود را تمام بعرض نرسانيده بود - و عساکرِ نصرت‌قرينِ پادشاهي نرسيده که فوجهاي غنيم از ميانِ درختان پيدا شدند - آنحضرت بدستياريِ توسّلِ ايزدي عزيمتِ نبرد را نطاقِ همّت بسته پيشتر روان شدند * 　　* مثنوي *

شهنشاه سرگرمِ کين برسمند * چو آتش که از باد گردد بلند

زرهٔ در برِ خسروِ کامکار * ز دريا برانگيخته چشمه سار

يلان گرمِ کين غرقِ جوشن همه * نهان همچو[۲] آتش در آهن همه

بهر سوی رخشنده زرّين علم * شبِ فتنه را شمعِ راهِ عدم

هزبرانِ بجولان عنان در عنان * بدل‌دوزي هم سنان در سنان

دليران پلارک زنان صف شکاف * زمين را بجنبش[۳] درآورد ناف

محمّد قلي‌خان توقبای و ترخان ديوانه و چندے از بهادرانِ تيزدست (که تيراندازانِ قول و بمنزلهٔ هراول بودند) پيشترک شتافته بعد از اندکے مبارزت عنان‌تاب گشتند - آن کوهِ تمکين و وقار راجه بهگونت‌داس را مخاطب ساخته بجميعِ ملتزمانِ رکابِ نصرت‌اعتصام فرمودند که اگرچه غنيم بظاهر بسيار است - امّا عنايتِ ايزدِ کارساز دربارهٔ اين نيازمندِ درگاهِ الٰهي زياده از آنست که در احاطهٔ افهامِ بشري درآيد - طريقِ همراهان آنست که خود را (معتصم بحبلِ متينِ عاطفتِ ربّاني ساخته - و شوائبِ تذبذب و تزلزل در خواطر راه نداده - يکدل و يکروی و يک راه شده پراگندگيِ ظاهر از خود برکران داشته) باين فوجِ خون‌گرفته (که بيرقهای سرخ دارد) همرکابِ نصرت بيکبار رسانند - که چنان معلوم شده که محمّد حسين ميرزا نشانِ فوجِ خود را بيرقهای سرخ ساخته است - و بايد که هيچکدام ازين دلاورانِ تيزدستِ عرصهٔ حضور را جوششِ مردانگي از مسلکِ هنجار و کارداني برنياورد - و چون کارِ اين زياده سرِ متهوّر ساخته گردد خاکسارانِ بخت برگشتهٔ ديگر را بآساني خواهيم برداشت - و بسا سخنانِ خرد پسندِ دل بخشِ شجاعت افزا فرموده با هريکے از مخلصانِ سعادتمند لشکرے از جنودِ تائيدِ ايزدي مجدّداً همراه گردانيدند * 　　* مثنوي *

يکے کارگهٔ ساخت از هوشِ مغز * ز ديبای دانش بگفتارِ نغز

ز جان پود کرد و ز فرهنگ تار * ز انديشه رنگ و ز معني نگار

محمّد حسين ميرزا با طايفهٔ از خون‌گرفتهای ادبارمند از کمالِ نخوتے که داشت از فوجهای خود

---

(۲) در [چند نسخه] همچو آهن در آتش (۳) در [اکثر نسخه] به پيچش *

جدا شده تیزتر مي‌آمد - شاه قلي‌خانِ محرم و حسین‌خان بموقفِ عرضِ شهنشاهي رسانیدند که وقتِ تاختن است - تا این مغرورِ بی‌ادب سزای خود یابد - آن کاردانِ دقائقِ رزم و بزم را برزبان گذشت که خردِ پا برجای دوربینِ معامله دان همواره واعظ و نگاهبان و کارفرمای آدمي‌زاد است - و امروز عیارِ آن‌گوهرِ بی‌بها گرفته‌میشود - هنوز پلّه دور است - و ما بظاهر بسیار کمیم مبادا از راهِ دور تاختن و آویزش‌کردن در جمعیّتِ مبارزان پراگندگي پدیدآید - هم کارِ شایسته صورت نه بندد - و هم جوهرِ مردانگیِ این‌گروه عقیدت‌مند بظهور نیاید - و هم مسلکِ احتیاط از دست رود - و ازانجا (که تمثیلاتِ حسّي معاونِ تعلیمِ ظاهربینان است) برزبانِ اقدس گذشت که اگر دست فراهم‌آورده مُشت بسته کار فرمایند هرآینه بهتر باشد ازانکه با پنجهٔ دست گشاده کار گر آیند - این‌مقدّماتِ عقل‌افزا فرموده از روی دانستگي و آهستگي و پُردلي و مردانگي خرامان خرامان مي‌شتافتند - و نظّارگیانِ بساطِ عزّت هم مدارجِ خرد مي‌آموختند - و هم مراتبِ دلیري پذیرفته از یکدل هزار دل میشدند - هم اخلاص را پایه فرا تر میشد - و هم معامله داني رواج و رونق مي‌یافت - هم خداشناسي بتقدیم میرسید - و هم خُلقِ ذاتي بظهور مي‌آمد - تا آنکه فوجهای پادشاهي نیز نزدیک پیوست - امّا آن نسق و نظام نمانده بود - جمعی از بیدلانِ برانغار باندک گرمیِ محاربه عنان‌گردانیدند - و درین‌هنگام (که مخالف نزدیک شد - و آن پهلوانِ شیرشکار عزمِ تاختن داشت) هاپا[2] چارن را نیز برزبان گذشت که وقتِ تاختن است - گفتن همان بود و تاختن همان - آن گیتي خدیو با آن فدائیانِ کارطلب تیغها آخته تاختند - و غلغلهٔ الله اکبر و زمزمهٔ سورنِ[3] یا مُعین زمان و زمین را فروگرفت * نظم *

سرِ تیغ چون خون‌فشان میغ شد * دلِ میغ بر تابشِ[4] تیغ شد

بپرّید هوشِ زمـانه ز جوش * بدرّید گوشِ سپهر از خروش

مهابتِ فرِ ایزدي (که عرصهٔ نبرد را فرو گرفته‌بود) نگذاشت که چپقلشِ عظیم شود - یک دو شمشیر بریکدیگر ردّ و بدل نشده که مردمِ دستِ راستِ شاهنشاهي گمراهانِ پیشِ دستِ خود را برداشته بردند - و محمّد حسین میرزا (مردمِ جانبِ چپِ خدیوِ جهان را برداشته - و بگمانِ آنکه میدان بدستِ اوست قدرے راه رفته) ایستاد - و از فوجهای خود گردے ندید - چه مقارنِ این‌حال دلیرانِ نبرد دوستِ برانغار و جرانغار و طایفهٔ از بهادرانِ قول رسیده دادِ دلاوري دادند *

و از تائیداتِ ایزدي (که همواره قرینِ این‌دولتِ ابد پیوند است - و درین‌هنگام جلوهٔ خاص

---

(۲) در [بعضے نسخه] هابا - و در [بعضے] جارن (۳) نسخهٔ [ل] شور یا معین (۴) نسخهٔ [ز] نالش - و نسخهٔ [ل] آتش *

کرد) آن بود که کهک[۲] بانها (که از ادوات آتش‌بازی ست) بصوب لشکر اقبال مي‌آمد و بنگاهبانیِ حارسان قضا و قدر مجاهدان دولت را آسیبی نمیرسید - یکی ازانها در زقّوم زارے پیچیده چنان شور انداخت که فیلی از فیلان نامور را (که فوج‌آرای غنیم بود) سراسیمه گردانید و از برهم خوردگیِ او تفرقهٔ عظیم در جمعیّت آن بدنهادان شورش‌طلب پدید آمد - و این نیز ضمیمهٔ تائیدِ مبارزانِ اقبال گشت - و قدرے راه رفته خسروِ آفاق عنانِ شبدیز کشیده داشت تا سررشتهٔ حساب‌دانی استحکام پذیرد - غریب معامله روی داد - فوجِ قول هنوز نرسیده - و فوجهای دیگر با مبارزانِ طرح لشکرِ غنیم را برداشته بردند - شهریارِ معرکه شکار تنها دران میدانِ نبرد ایستاده مبارز طلب میکرد - و غیر از نارا‌چند و عالم[۳] خان از گروهِ خواص کسے دیگر در ملازمتِ اقدس نی همانا که ایزدِ جهان‌آرا حمایتِ خویش را خاطرنشانِ همگنان فرموده سررشتهٔ عقلِ مخلصانِ دوراندیش میگسلانید - و الّا بایستے که چندین از بهادرانِ اخلاص‌مند پاسِ حضورِ اقدس داشته همراهیِ آنحضرت را از اجلّ عبادات الٰهي و اهمّ مهمّاتِ پادشاهي مي‌شمردند - و درین هنگامِ تنهائي (حاشا تنهائي چون گویم - که جنودِ تائید و عساکرِ اقبال از یمین و یسار جولان میدادند) وا نمودند که محمّد حسین میرزا با طایفهٔ از ناحق‌شناسان دران دشت سراسیمه وار در زد و خورد است مانسنگهه درباري بحضورِ اقدس با غنیم درمنظرِ شاهنشاهي کارزار نموده غالب‌آمد - و راگهوداس کچهواهه (که سلاح با خود نداشت) در نظرِ گیتي‌خدیو جان‌نثاري کرده بخلوتکدهٔ بقا شتافت و محمّد وفا (که از چیلهای اخلاص‌مندِ کم‌سخنِ بسیارکردار خدمت‌نفروش بود) نیز در برابرِ خدیوِ جهان دادِ مردانگي داده زخمي از اسپ افتاد - و کرن نبیرهٔ مالدیو نیز در دیدبانیِ آن دوربین جلادت نمود * بیت *

چنان جنگ برجنگیان تیز شد * که دست و گریبان هم‌آویز شد

همه خون وخوی باهم آمیختند * ز دندان بزخم آتش انگیختند

اگرچه درین روز جمیعِ ملتزمانِ رکابِ نصرت اعتصام کارنامها بظهور آوردند امّا این چند کس با آنکه از سریرآرای دولت آگاهي نداشتند در اُمرای پادشاهي جوهرِ مردانگي و عقیدتمندي را ظاهر گردانیدند *

در اثنای شورشِ زد و خورد یکے از سیه روزانِ شوره بخت متوجّهِ آن خداوندِ جهان شده شمشیر برسر[۴] اسپ انداخت - اسپ در چراغ‌پائي بود که آن شهسوار عرصهٔ اقبال بدستِ چپ

---

(۲) نسخهٔ [ل] کنک بانها (۳) در [چند نسخه] خان بلاول (۴) نسخهٔ [ب] بربینیِ اسپ و نسخهٔ [ی] بر اسپ *

گردن اسپ را گرفته باز داشتند - از روی چستي و چابکدستي برچهه را (که بدست راست آنحضرت بود) چنان حوالهٔ آن مُدبر فرمودند که بضربِ دستِ قدرت از سلاح او گذشته فرو نشست و به نیروی تائیدِ ایزدي در مقامِ کشیدن بودند که دیگربار کار فرمایند سنینِ آن شکست و او سراسیمه روی بگریز نهاده بود که سیه‌بختے دیگر آمده شمشیر بر رانِ مقدّسِ شاهنشاهي انداخت - نگاهبانِ حقیقي از آسیبِ آن حراست فرمود - و از دورباشِ فرِّ الٰهي[۲] راه ادبار پیش‌گرفت این بے سعادت اندکے راه رفته بود که بخت برگشتهٔ خیره چشمے دیگر آمده نیزه بجانبِ آن پیشوای صورت و معنی حواله کرد - چیله گوجر بزخمِ برچهه او را مقهور ساخت - خدیو جهان از فزونیٔ شجاعت و فراخیٔ حوصله میدان‌آرای بود - و در میانِ چندین ازدحامِ بدگوهرانِ متهوّر کارنامهٔ (که طرازِ کارنامهای باستاني تواند شد) بظهور آورد * نظم *

یلِ اژدها کُش بگرز و به تیر * سوارِ هزبر افکن و گُرد گیر
فشـارندهٔ خنجـــرِ سر فشان * فشـانندهٔ خونِ گردن کشـان
گهے ریخت خون و گه انگیخت گرد * گهے خست پیل و گهے کُشت مرد

دربن هنگام قولِ پادشاهي بهزاران[۳] خاطرِ دردمند نزدیک شد - چه سرخ بدخشي از بدذاتي و بیخردي زخمي پیشِ این‌فوج آمده خبرهای ناخوش از جانبِ آن سرمایهٔ نظامِ عالم رسانده بود چون نظرِ شهریارِ شیر دل برین‌فوج افتاد از وفورِ دوراندیشي و رزم‌آرائي متوجّه قول شده آواز برآوردند که بهادرانِ خود را زودتر رسانده کارِ این بےسعادتان بانجام رسانید - شجاعت خان و چندے از سعادت‌مندان آوازِ آن پیشوای ظاهر و باطن دریافته عنان‌ریز متوجّه دفعِ آن تیره بختان شدند - و محمّد حسین میرزا و جمعے را (که دران[۴] عرصه گاه بےآزرمي میگشتند). یکبارگي برداشتند - و پیشتر ازین بعضے از کارطلبانِ قول (چون سیّد محمود خانِ بارهه - و رای رایسنگه و فرحت خان - و جمعے) بےتاب ازین‌فوج جدا شده نبرد آزمای شده بودند - و بمحضِ سطوتِ همّت و علوِّ اقبالِ شاهنشاهي نسائمِ فیروزمندي وزید - و شقائقِ بهروزي شکفت - و چنین فتحِ بزرگ (که عنوانِ فتوحاتِ جهانگشائي تواند شد) بظهور آمد - خدیوِ گیتي‌ستان مراسمِ سپاسِ ایزدي بدل و زبان و جوارح بتقدیم رسانده آهسته‌آهسته بصوبِ احمدآباد عنانِ اقبال تافتند هم‌تحقیقِ مبارزانِ اقبال‌مند و هم استکشافِ سببِ دیر رسیدنِ میرزا کوکه و لشکرِ گجرات میفرمودند که لعل کلانوت بعرض رسانید که سیف‌خان کوکلتاش جانفشاني کرده مسافرِ ملکِ تقدّس شد آن معدنِ مهرباني و منبعِ قدرداني را ازین سانحهٔ اندوه افزا توزّعِ خاطر دست داد - و بفرو

(۲) نسخهٔ [ب] قهرِ الٰهي (۳) نسخهٔ [ز] بهزیران (۴) نسخهٔ [ز] دران عرصهٔ گاه بےآزار مي‌گشتند .

خردِ عالم‌آرای خویش مسعلهٔ اطمینان افروخته در تحقیقِ این سرگذشت توجّهِ عالي گماشتند آخر چنان روشن شد که سیف‌خان در تاختنِ اوّل چپقلشِ رستمانه کرده غنیم خود را منهزم ساخت و بدو زخمِ نمایان که بر رو داشت چهره نگارِ سعادت گشته اجمیري اجمیري گویان جویای رکابِ حضرتِ شاهنشاهي بود - حسین‌خان گفت که چون باو ملاقات‌کردم مبارکبادِ فتح و سرخروئیِ ایشان را گفته ازیکدیگر جدا شدیم - و بوضوح پیوست که در حینے (که محمّدحسین میرزا با چندے از اوباش در میدان سر بشورش داشت) کوکه باو میرسد - و آن یگانهٔ اخلاص‌نهاد بتمامِ غیرت دادِ پُردلي و بهادري داده بملکِ تقدّس مي‌شتابد - ازان باز (که بجنگِ سرنال نتوانست رسید) از عقیدت و اخلاص پیوسته مرگِ خود طلبیدے - دربن روز همان باده در سرِ عقیدت‌مندِ او جوش‌زد که تنها خود را برفوجے زده سفرِ واپسین پیش گرفت - این نونهالِ عقلمندي هستیِ خود را از آنحضرت دانسته در اخلاص راسخ‌قدم بود - و والدینِ این وفاسرشت نیز وسیلهٔ این عطیّهٔ الٰهي ذاتِ اقدس را میدانستند *

و مجملے ازین سانحهٔ هدایت‌بخش آنست که والدهٔ ماجدهٔ او همیشه دختر آوردے - و پدرِ بزرگوارِ او بمُقتضای بشریّت آزرده گشتے - و شورش نمودے - درین مرتبه (که در کابل باین اخلاص پرورد بارور شد) برافروخته گفت که اگر این‌بار هم دختر آید دیگر راهِ آشنائي را مسدود گردانم آن عفّت‌نهاد پیشِ حضرتِ قدسي‌نشاني مریم‌مکاني آمده اظهارِ گله کرد - و استدعای رخصتِ اسقاطِ حمل نمود - تا ازین سرزنش برکناره باشد - در اثنای راه حضرتِ شاهنشاهي دو چار شدند چون بر حقیقتِ حال آگاهي یافتند باوجودِ صغرسن فرمودند که اگر پاسِ خاطرِ ما میخواهي پیرامونِ این‌کار نگردي - که ایزدِ دانا ترا فرزندے نیک‌اختر کرامت خواهدفرمود - آن عصمت نهاد باوجودِ رخصتِ حضرتِ مریم‌مکاني فرمودهٔ آن نونهالِ اقبال را مژدهٔ غیبي دانسته ازان عزیمت باز آمد - و همچنان (که بر زبانِ آن غیب‌دانِ دور بین گذشته بود) بظهور رسید - و درین وقت (که آن سرورِ اهلِ بینش در تاسّفِ این سانحه بودند) زین خان کوکه برادرِ خردِ آن نو سفرِ شاهراهِ تقدّس کار پردازي کرده دو کس از مخالفان را فرود آورده و سبحان قلي‌ترک را (که در جنگ‌گاه مانده بود) همراه برداشته متوجّهِ پابوس بود که خبرِ زخمي‌شدنِ برادرِ گرامي میشنود - بیتابِ محبّت گشته خود را بملازمت میرساند - و حال دگرگون مي‌یابد - لختے در غم و اندوه فرو میشود و بفنونِ مراحمِ خسرواني سررشتهٔ عقلِ روز بهٔ را بدست آورده آرامش مي‌یابد - و بحکمِ مقدّس عبدالرّحمن پسرِ مویّد بیگ بپاسِ احوالِ غم‌آمودِ (۲) او نامزد میگردد *

(۲) نسخهٔ [ل] غم آلود *

دریں‌هنگام (که خدیو عالم از گذشتنِ این‌چنین مخلصِ صمیمي و دیر رسیدنِ میرزا کوکه انفصامِ ضمیرِ مقدّس بود) مبشّرانِ بارگاهِ تقدّس برای پاسِ[۲] خاطرِ همیشه‌بهارِ شاهنشاهي مژده برانگیختند - و خبررسانانِ سعادت‌پیوند بموقفِ عرض رسانیدند که محمّدحسین‌میرزا بدستِ اولیای دولت دستگیر شد - برزبانِ اقدس رفت که اگر خرد دوربین تجویزکردے خونِ اینچنین ناحق‌شناس خوردمے - و در سانحهٔ کوکه باین رنگ تسلّي‌پذیر شدمے - امّا چه توان کرد که عاطفتِ فطري و رافتِ ذاتي[۳] درگسستنِ علاقهٔ نفسِ شریرِ او وامي‌ایستد - مقارنِ این‌حال آن کافرنعمتِ خود[۴] شناسِ حق‌مدان را بحضورِ اقدس آوردند - زخمے بر روی داشت - دران هنگام (که این مُدبر از فرشکوهِ شاهنشاهي و هجوم‌آوردنِ بهادرانِ قول زخمي شده راهِ گریز پیش‌گرفت) پای اسپش بخاربستِ زقّوم رسیده برزمینِ مذلّت مي‌افتد - گداعلي از یکّهای پادشاهي خود را رسانیده میگوید که بیا ترا ازین‌معرکه برآرم - او تن در مي‌دهد - و او را پیشِ اسپِ خود سوار کرده متوجّهِ بساطِ حضور میگردد - و یکے از ملازمانِ خان‌کلان در هنگامِ سوار ساختن همراه میشود - چون بحضورِ والا آوردند هردو بتلاشِ جلدوی خدمت گرفتنِ میرزا را نسبت بخود میکردند - ایستادهای بساطِ قُدس ازو استکشاف نمودند - آن شوریده بخت (چون از خوابِ[۵] غفلتِ بیخردي برخاسته بود) حرفِ راست برزبانِ او گذشت که مرا نمکِ پادشاهِ دین ودنیا گرفت - آن‌خدیوِ مردمي چون این‌شوریدهٔ شوربخت را بدان‌حال مي‌بیند دریای عاطفت بجوش مي‌آید - و حکمِ مقدّس صادر میشود که دستهای او را از پس گشاده از پیش بندند - و به مانسنگهه درباري سپارند - و هم دریں‌اثنا شاه مدد را (که کوکهٔ میرزا بود - و دربیدولتي همسرِ[۶] او) بحضورِ اقدس آوردند - آنحضرت برچهه (که به نیروی بازوی تائیدِ ایزدي در دست داشتند) باو حواله فرمودند - همان‌زمان بقعرِ نیستي فرو شد - و مذکورِ بارگاهِ حضور گشت که درکارنامهٔ سرنال بهوپت برادرِ راجه بهگونت داس از دستِ او جامِ فنا درکشیده بود *

و از بدائعِ عواطفِ شاهنشاهي (که دربنولا بظهور آمد) آنست که شهریارِ دادگر ایستاده محمدت و شکرِ الٰهي بجای مي‌آوردند - درین اثنا بقدرِ شورے شد - چون تفحّص نمودند بظهور پیوست که محمّدحسین‌میرزا از مانسنگهه درباری آب مي‌طلبید - نصرت‌خان چیله برین آگاهي یافته بدو دستِ خویش برسرِ او میزند - و شورش مینماید که در کدام آئین رواست که با چنین نادولتخواهي و شورانگیزي آب داده شود - آن سرچشمهٔ احسان و مهرباني از شنیدنِ

---

(۲) دو [۰اکثرنسخه] پاداش (۳) در [چندنسخه] مکتسبي (۴) نسخهٔ [ل] حق نشناس (۵) نسخهٔ [ز] خواب بیخردي - و نسخهٔ [اب] بیخبري (۶) نسخهٔ [ب] همیشه همراه او بود *

این سرگذشت بفرحت خان اعتراض فرمودند - و آب خاطر بلب داشته سیراب عنایتش ساختند ابر مرحمت بارید - برق مهربانی اشتعال گرفت - حوصله را روز بازار نمود - قدردانی را آرایش پدید آمد - جرم بخشی و مجرم نوازی را رتبه بلند گشت - جوهر والای فطرت درخشید - گوهر یکتای فتوت انجلا یافت - نقد اهلیت را عیار گرفته آمد - معرکهٔ مردانگی را داد داده شد - امثال این امور در نظر ظاهر بین پابستگان سلسلهٔ تعلق غرابت بخش است - اما دوربین معنی پرست (که اندکی بر شرح شمائل بزرگی این مجموعهٔ کمالات انفسی و آفاقی اطلاع یافته باشد) از شنید و دید این جلائل نعوت استبعاد نکند - بلکه آنرا سجیهٔ ذاتیه و عادت مالوفهٔ آن بزرگ نهاد شناسد *

و (چون بتائید روز افزون الهی چنین کارنامهٔ حیرت افزا بظهور آمد - و میرزا کوکه و لشکر گجرات نرسید - و بیشترے از روز گذشت) آنحضرت ازانجا (که توقف فرموده بودند) پیشتر روان شدند - و محمد حسین میرزا را برای رایسنگهه سپردند که برفیل انداخته بشهر آورد - درین هنگام (که اکثرے از بهادران تردد و قطره نموده در مقام استراحت شده بگوشهٔ شتافتند - و قریب صد کس ملازم رکاب فیروزی بخش بودند) ناگاه فوجے سترگ از پیش پیدا شد زیاده از پنج هزار کس - ارباب خبرت در مقام قیاس و تخمین شدند - جمعے گمان بردند که میرزا کوکه و لشکر گجرات باشد و برخے خیال کردند که شاه میرزا ست - آن خود در مبادی پیکار راه گریز پیش گرفته بجانب محمودآباد شتافته بود - بعد از زمانے بتشخیص خسروانی محقق گشت که اختیارالملک ادبارمند می آید - بر ناصیهٔ احوال بیشترے از مردم که در رکاب نصرت بودند (چه از رهگذر فرط خیرخواهی شاهنشاهی که کس کم در رکاب دولت حاضراست - و چه از بیدلی طبقهٔ دیگر) غبار اضطراب نشست - و شهریار صف شکن لشکر شکار چون شیر نر مست (۲) (که در جوش جوانی آغاز غرش و مستی مینماید) شوق و نشاط غریب ظاهر فرمود - و همت در دلدهی و ثبات خاطر اصحاب حضور پیشتر (۳) از دفع مخالف بست * * بیت *

یکے تن که با او بود کردگار * نباید که اندیشد از صد هزار

چو سرسبزیش داد یزدان پاک * دگر از سپاهی دشمن چه باک

و بنفس اقدس آمادهٔ پیکار گشته برخنگ جهان نورد سوار شدند - و در همت بخشی و شجاعت افزائی سخنان بلند بر زبان اقدس گذراندند - و حکم معلی بر نواختن نقاره و کرنا شرف ارتفاع یافت نقارچی را دهشت چنان گرفته بود که نه گوش او حکم مقدس می شنید - و نه در مقام کار خود می درآمد - تا بتهدید برچهه بهوش آمده بنیاد نواختن کوس اقبال کرد - و شجاعت خان

---

(۲) نسخهٔ [اب] شیرمست - و نسخهٔ [زي] شیر سرمست (۳) نسخهٔ [ل] بیشتر در دفع مخالف *

و راجه بهگونت داس و چندے از بهادرانِ اخلاص‌گزینِ تیزدست پیشترک شده شروع در تیراندازي نمودند - و بر زبانِ حقیقت ترجمان گذشت که بجلوي مکنید - و منتظرِ فتوحِ غیبي باشید - که عنقریب سرِ اورا خواهند آورد - و درین شور و شغب بسعيِ راجه بهگونت داس و راي رایسنگهه بفرمودند تا محمّد حسین میرزا را (که سرمایهٔ شورش و فساد بود) از هم گذرانندند کسے را (که ایزدِ توانا خواهد که بکتمِ عدم فرو برد) عاطفت و مهربانيِ شاهنشاهي چه سود کند لیکن یگانهٔ آفرینش را (که متکفّلِ مقاصدِ او رافتِ الٰهي ست) همین سزد که منبعِ لطف و معدنِ عاطفت باشد - آن‌فوج که بشکوه مي‌نمود هرچند نزدیکتر شد پراگنده ترگشت - و اختیارالملک جدا شده با معدودے در سرعت اهتمام داشت که خود را از ورطهٔ هلاکت بساحلِ نجات کشد از صدمهٔ خارِ بستِ زقّوم از خانهٔ زین برروی زمین‌افتاد - سُهراب ترکماني (که از یکّهای پادشاهي بود) از دور قصد کرده از عقبِ او میرفت - درین پالغز رسیده دوشِ اورا از بارِ سر سبک ساخت درین‌هنگام اقسامِ اضطراب بےدلانه کرد - و نامردانه فرو شد *

و تفصیلِ حالِ این‌بیدولت آنست که با بسیارے از بخت برگشتها در محاصرهٔ احمدآباد اهتمام داشت - و خرسنگِ راهِ میرزا کوکه و قطب‌الدّین خان و جمعے دیگر بود - گرفتاريِ میرزا محمّد حسین و نصرتِ اولیاي دولت را شنیده ازروی اضطراب گریزان میرفت - کورِ باطنان را کو چشمِ بینش‌پذیر و کجا دلِ دانش سگال که صلاحِ کارِخود بینند - و سرانجامِ پیکار نمایند - آن سیه بخت تبه[2] روزگار خود با دویست کس از دستِ راستِ موکبِ مقدّسِ پادشاهي سراسیمه‌گذشت - و فوجِ کلانِ او با فیلانِ آراسته از دستِ چپِ آنحضرت غبارِ ادبار بر سرِخود بیخته بخاکدانِ خسران گم شد و بتائیدِ ایزدي بخوبترین وجه صورتِ فتح در آئینهٔ مراد جلوه‌گر آمد - کارِ چندین هزار ساله در نه روز ترتیب یافت - چه روزِ اوّلِ عزیمت از دارالخلافه اکثر در وداعِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال سپري شده بود - و این روزِ نصرت را (که از مبادیِ آن نزولِ اقبال فرمودند) حساب نتوان کرد از آنچه در معرکهٔ دارو‌گیر و هنگامهٔ زد و خورد از مخالفانِ تیره راي قالب تهي کرده بودند[3] تا هزار و دویست کس بشمار درآمد - و آنچه زخمین برآمده در مزارع و مراتعِ حواشي و حوالیِ معرکه خاک زوایاي فنا گشتند از پانصد کس متجاوز بودند - و آنها (که زخمین بیرون شتافته بتکاپوی سخت نیم جانے بدر بردند) نیز همین قدر تواند بود - زمانه بزبانِ حال تهنیت‌گو آمده باین مضمونِ طنطنهٔ اقبال و ترانهٔ نشاط ترنّم داشت *

* شعر *

مخالفانِ ترا یک بیک بدولتِ تو * زمانه در فنيِ آخرالزّمان انداخت

(۲) نسخهٔ [ا] تیرهٔ روزگار - و نسخهٔ [ل] تبه کار (۳) نسخهٔ [ل] تا دو هزار و دویست کس *

یکے بمرد و یکے را فلک بخنجر کین * گلو برید و لیے را زخان و مان انداخت

و همانا که این نظمِ بدیع مترجمِ احوالِ خسران اساسِ این برادرانِ بدگوهر فتنه جوی بود - ابراهیم حسین میرزا در بندِ سعید خان بگوِ نیستي فرو رفت - و محمّد حسین میرزا در نبردگاهِ اقبال بر نطعِ بساطِ قهرمانِ شاهنشاهي طعمهٔ تیغِ خون آشام گردید - و شاه میرزا خاکِ بےناموسي بر فرقِ خود ریخته بیابان نوردِ مرحلهٔ آوارگي شد - و همگي بهادرانِ نصرت قرین از جمیعِ افواجِ فیروزي مند قریبِ صد کس شربتِ گوارای[2] شهادت کشیده باشند - سرآمدِ آن جان نثارانِ[3] حقیقت گزین سیف خان کوکه بود - و سهراب خاله زادهٔ صادق خان و راگهوداس و تمر علي[4] جلایر نیز نقدِ حیات بخازنِ[5] اجل سپردند *

و (چون خاطرِ اقدس از سانحهٔ عبرت افزای اختیارالملک را پرداخته توجّهِ پیش داشت) قدرے از روز مانده بود که بار فوجے آراسته پدید آمد - دلاورانِ نصرت اعتضاد متوجّهِ پیش شدند و نزدیک بود که بےمحابا با یکدیگر در آویزند - شیخ محمّد غزنوي پیشتر رسیده آمد - و معلوم شد که میرزا کوکه است - خواطرِ اولیای دولت یکبارگي بمسرّت گرائید - و حضرتِ شاهنشاهي از آمدنِ میرزا انبساط فرموده انواعِ تفقّدات بظهور آوردند - و چنانچه پدرانِ شفقت منش بفرزندانِ اخلاص مندِ خود پیش آیند میرزای سعادت[6] پیوند را در کنارِ عاطفت گرفته کامیابِ مهرباني ساختند - قطب الدّین خان و سایرِ اُمرای گجرات بزمین بوسِ والا سربلندي یافتند - و این گروه شکرِ جان بخشي چگونه[7] ادا توانند کرد لوازمِ نیازمندي بتقدیم رسانده بسجداتِ مخلصانه روشن پیشاني شدند - درین اثنا سهرابِ مذکور سرِ آن سرگشته را آورده موردِ استحسانِ اولیای دولت شد - و آنحضرت جبهه سای سجدهٔ سپاسِ ایزدي گشتند - آنچه بر زبانِ اقدس گذشته بود جلوه نمای مظاهرِ فعلي شد و بجهتِ عبرتِ عوام و خبرتِ خواص پرتوِ اشارت تافت که منارے از سرِ باغیان مرتفع گردانند و آخرهای روزِ فیروزي آنحضرت بدولت و اقبال در احمدآباد نزولِ اجلال فرمودند - و منازلِ سلاطینِ گجرات از برکاتِ قدومِ شاهنشاهي رفعت پذیر گشت - و فتح نامها باطرافِ ممالک طُغرای اصدار یافت - و مُسرعان بهر ناحیتے مسرّت رسانِ جهانیان شدند - مظفّر خان و اُمرای صوبهٔ مالوه و راجه مانسنگهه را مناشیرِ توقّف صادر شد که (چون صورتِ فتح بخوبترین وجه بر صفحهٔ اقبال

---

(۲) نسخهٔ [ا] خوشگوار (۳) نسخهٔ [ب] جان‌فشان - و نسخهٔ [ل] جانبازان (۴) نسخهٔ [ل] میرعلي جلایر (۵) در [اکثر نسخه] بخازن ستودهٔ نامي میپردند - و در [بعض نسخه] بخازن اجل ستودهٔ نامي میپردند (۶) نسخهٔ [ب] سعادت منش را (۷) نسخهٔ [ب] چگونه توانند کرد - و نسخهٔ [ل] چگونه توانند ادا کرد *

نقش[۲] بست - و عزیمتِ مراجعت مصمم گشت) در دارالخلافه شرفِ ملازمت خواهند دریافت و اورنگ نشینِ اقبال دران منازلِ دلگشا در برآوردنِ پایهای مخلصانِ جان‌نثار و خدمت پذیری بندگانِ عقیدت‌مند پرداخته دستِ نوال برگشادند - و بعطایای گرانمایهٔ خسرواني هریک را عزِ اختصاص بخشیدند - و طوائفِ انام از خرد و بزرگ بنوازشِ پادشاهي کامیاب گشتند - میرزا کوکه نسبت ببعضے از اربابِ عمائم و اصحابِ انزوا شکوه گونه معروض داشت - که باین فتنه اندوزان همراز بودند - چون در تمیزگاهِ خسرواني بےتصنّعي و بےتصرّفیِ آنها معلوم شد مشمولِ عواطفِ پادشاهي گشتند - ازانجمله از شیخ وجیه‌الدّین (که بعلمِ معقول و منقول متّصف بود - و بآدابِ قناعت[۳] و عزلت و اصلاحِ نفس اشتغال داشت) چنان ظاهر ساخت که اموالِ حرام‌خواران از خانهٔ این مرد برآمد - حضرت از شیخ پرسیدند که شما را بامثالِ این امور چه مناسبت - مولوي بعرض رسانید که آشنائیها و شرم رو سببِ آن شد که خانهٔ از خانهای خود را بآنها داده بودم چون آثارِ راستي از حالِ او ظاهر بود از شدائدِ روزگار ایمني یافت - و همچنین فرزندانِ میرغیاث‌الدّین قادري را آوردند - که اموالِ اختیارالملک در خانهٔ ایشان بود - ایشان نیز بدور بیني و غریب پروري خدیوِ عالم نجات یافتند - و در همین ایّام شیخ مظفّر خویشِ شیخ عبدالنّبي را (که صدرِ گجرات بود) حاضر ساخت - پیشتر ازین (بواسطهٔ آنکه از آز و آرزو رشوتها از مردم گرفتے) میرزا او را کفِ پای زده بود - چون بنظرِ اقدس درآوردند در ظلِّ فتوّت‌آبادِ شاهنشاهي درآمده سالم ماند و همچنین جمعے کثیر از مخالفانِ دولت را زخمین بنظر درآوردند - و از وفورِ مهربانیِ خدیوِ جهان نجات یافتند - و بعد ازان بخانهای اعتماد خانِ گجراتي شرفِ ورود ارزاني‌داشته در انتظامِ روابطِ آن ملک آئینهای جهان‌آرای قرار دادند - و ستم رسیدهای روزگار را بمیامنِ داد و دهش تازه مجازات شد - و شکست و ریختِ حوادث تلافي و تدارک یافت - و خراب‌آبادِ عالم نضارت و طراوتِ نو پذیرفت *

و درین ایّام (که منازلِ اعتماد خان محلِّ نزولِ قدسي بود) شجاعت خان از گزافِ جبلّي پا از اندازهٔ اعتدال بیرون نهاده هرزه درآئي بنیاد کرد - و نسبت بمنعم خان خانخانان حرفهای ناشایسته بر زبان راند - هم ادبِ مجلسِ معلّی مرعي‌نداشت - و هم مراعاتِ تورهٔ این دولت ابد قرین را (که حافظِ حدود و مرتّبِ مراتب است) فروگذاشت - (هرکه با بزرگترے از خود و آنگاه سپه سالارِ دولتِ قاهره با ادب زیست نکند) بزم آرای سلطنت (هم بجهتِ مکافاتِ کردارِ نکوهیدهٔ او - و هم بملاحظهٔ تربیت و هدایت - و هم بمحافظتِ عزّتِ برکشیدهٔ خویش)

---

(۲) نسخهٔ [ل] نشست (۳) در [چند نسخه] فنا - یعني فنا درطلب معبود *

سرزنشِ زباني (که اصالت‌منشان را زخمش کاري‌تر ازشمشیرِ آبدار است) فرماید - لاجرم او را ادبِ شایسته فرموده همراهِ قاسم‌علي خان کردند - که از بارگاهِ حضور رانده پیشِ خانخانان برد تا بهرچه او را سزاوار داند از لطف و قهر و عفو و انتقام در عمل آورد - و الحق این تنبیه و تادیب او تنها نبود بلکه درسِ ادب برجمهورِ سادهٔ لوحانِ درگاه فرمودند - و در همان‌هنگام قطب‌الدّین خان و نورنگ خان و جمعے را بصوبِ بروچ (که شاه میرزا بآنجانب گریخته بود) فرستادند - که آن آوارهٔ تیه ادبار را دستگیر کرده سزای او را درکنارِ او نهند - و راجه بهگونت‌داس و شاه‌قلي‌خان محرم و لشکرخان و جمعے کثیر از ملازمانِ عتبهٔ دولت را رخصت کردند که از راهِ ایدر بولایتِ رانا درآمده جمیعِ گردن‌کشانِ آنحدود را ایل سازند - و هرکه سر از سجودِ اطاعت پیچد او را به تنبیه و تادیبِ شایسته از خوابِ غفلت بیدار گردانند - و حکومتِ شهرِ پتّن بدستورِ سابق بخان‌کلان معوّض شد - و دندوقه و دولقه[۲] و بعضے محالِّ دیگر در وجهِ جاگیرِ وزیر خان داده او را در آنحدود گذاشتند *

معاودت رایات جهان‌گشای بصوب دارالخلافه

(چون خاطرِ انتظام‌بخشِ شاهنشاهي درعرضِ یازده روز از مهمّاتِ کلّیّهٔ مملکتِ گجرات فارغ شد) روزِ روزِ سي و یکمِ شهریور ماهِ الٰهي موافقِ یکشنبه شازدهمِ جمادی‌الاولی بقایدِ اقبال عزیمتِ دارالخلافه پیش‌نهادِ همّتِ والا گشت - و دران‌روز معمورهٔ محمودآباد مستقرِّ اعلام ظفرشعاع شد - روزِ دیگر قصبهٔ دولقه مخیّمِ سرادقاتِ عزّت گردید - و درین‌منزلِ دلگشا یک روز مقام فرموده میرزا کوکه را بعواطفِ خسرواني اعزازِ صوري بخشیدند - و بتلقینِ نصائحِ ارجمند اعتبارِ معنوي افزوده رخصت ارزاني داشتند - و خواجه غیاث‌الدّین علي قزویني بخشي را (که بحسنِ خدمت و طلاقتِ لسان اتّصاف داشت - و درین یورش خدماتِ مستحسنه بتقدیم رسانیده بود) بخطابِ آصفخاني سرافراز ساخته بجهتِ تمشیتِ مهمّاتِ بخشیگریِ صوبهٔ گجرات گذاشتند - که باستصوابِ میرزا کوکه رونقِ این‌کار را طلبکار باشد - و صورتِ اتمامِ مهمّاتِ گجرات درین‌منزل بمعنیِ اختتام پیراسته شد - و روزِ اردي بهشت سیوم مهرِ ماهِ الٰهي بسرعتِ افکار دوربین متوجّهِ دارالخلافه شدند - و بدو منزل بقصبهٔ کري نزولِ اقبال شد - و ازانجا بدو مرحله ست‌پور[۳] محلِّ ورودِ موکبِ شاهنشاهي گشت - و درانجا بمسامعِ اقبال رسید که لشکرے (که بسرکردگیِ راجه بهگونت داس براهِ ایدر فرستاده بودند) گذرِ شان بقصبهٔ بدهنگر[۴] افتاد - و راولیا غلام

(۲) نسخهٔ [ل] دولّهٔ (۳) در [چند نسخه] سیت پور - و نسخهٔ [ل] بیت (۴) نسخهٔ [پ] بدنگر *

شیر خان فولادي (که در هنگامِ رفتنِ رایاتِ جهان‌گشای گرجي را استحکام داده بود) بآئینِ پیش تحصّن نموده دمِ استکبار میزند - روزِ دیگر (بجهتِ مراعاتِ احتیاط و تشخیصِ آنکه اگر احتیاج بکمک داشته باشد مدد کرده آید) مقام فرمودند - و چون ظاهر شد [که بعونِ اقبال قلعه مفتوح گشت و راولیا (که بلباسِ جوگیان بدر میرفت) بدست افتاد] روزِ دیگر رایاتِ اجلال گرمِ رفتار شد و چون سروهي معبرِ اردوی همایون گشت صادق‌خان را با بعضی از ملازمانِ عقیدت‌مند دران سر زمین گذاشتند که در ایلِ ساختنِ متمرّدانِ آنحدود و ایمن گردانیدنِ راه اهتمام نماید - و روزِ سروش هفدهم مهر ماهِ الٰهي بشهرِ فیض بخشِ اجمیر نزولِ موکبِ مقدّس اتّفاق افتاد - و شرائطِ زیارتِ روضهٔ منوّرهٔ خواجه معین‌الدّین بتقدیم رسید - و منسوبانِ آن مقامِ متبرّک و سایرِ غبار آلودگانِ راه احتیاج از انعامِ پادشاهي احتظاظِ وافر یافتند - و آخرهای روزِ دیگر یرلیغِ مُطاع شرفِ نفاذ یافت که اردوی بزرگ آهسته آهسته منزل بمنزل مي‌آمده باشد - و خود با تمکینِ کوه بهم‌تکیِ صبا و شمال ایلغار فرمودند - و بقیّهٔ آن روز و تمامِ شب تا انجامِ روزِ دیگر طیِّ مراحل فرموده نزدیک ببکر[۲] رسیدند - و راجه تودرمل (که او را بسرعت از دارالخلافه طلب داشته بودند) آنجا دولت زمین‌بوس دریافت - و از همان‌منزل اورا بجهتِ تحقیقِ جمعِ گجرات و تنقیحِ بعضی مهمّات رخصت فرمودند - که بمقتضای وفورِ کارداني بدانچه لایقِ عدالت و نصفت باشد بے ملاحظهٔ اغراضِ بشري و دواعیِ طمع جمعی منقّح قرار داده نسخهٔ آنرا بدرگاهِ معلّی آورد - تا متصدّیانِ کارگاهِ سلطنت موافقِ آن بسپاهي و رعیّت عمل نمایند *

و بالجمله مبادیِ شام بموضعِ نیوته (که خانهٔ رامداس کچهواهه آنجا بود) زمانے استراحت گزیدند - و او مراسمِ بندگي بجای آورد - و چون نصفِ شب سپري شد برشبدیزِ برق‌کردار سواري فرمودند - وقتِ شام به هنس‌محل رسیدند - و توقّف نفرموده آن شب نیز چون روزِ گذشته گرمِ راندنِ گلگونِ شوق بودند - روزِ یکشنبه در پرگنهٔ توده وقفهٔ آسایش فرمودند - و پاسے از روز مانده ازانجا سوارِ دولت شدند - نیمی از شب گذشته بود که عبورِ آن عرصهٔ نورِ اقبال بنواحیِ قصبهٔ بساور[۳] افتاد - و دران ساحت خواجه‌جهان و شهاب‌الدّین احمد خان (که از دارالخلافه باستقبال شتافته بودند) سربلندِ کورنش شدند - و در رکابِ دولت بوده طیِّ مسافت[۴] مینمودند و سحرگاه بقصبهٔ بجونه رسیده زمانے استراحت جستند - و ازانجا حکم شد که بهادرانِ نصرت قرین (که اقبال آسا ملازمِ رکابِ دولت اند) برچهه یا نیزه بدست همراه بوده در دارالخلافه درآیند

---

(۲) نسخهٔ [ب] به بکرو - و نسخهٔ [ز] بمکر - و نسخهٔ [ل] بمکرور (۳) نسخهٔ [ا ب] یساور
(۴) در [چند نسخه] مسافات *

بعد از سپري شدنِ یک و نیم پاس از روزِ باد بیست و دوّم مهر ماهِ الٰهي موافقِ دو شنبه هشتمِ جادی‌الاخریٰ جهانگیرِ جهان آرا متوجّهِ دارالخلافه شد - و دران روزِ بهجت‌افروز خلقی انبوه از اعیانِ دولت و اشرافِ ملک و سرانِ هر دیار باستقبال شتافته بودند - و صحرا[۲] از خواص و عوام پُر بود - و آنحضرت پاسے از روزِ مذکور مانده چون عافیت در جان و روح در تن بدارالاقبالِ فتحپور در آمدند - آبِ تازه بجوی‌آمد - و عالم گلستان شد - حضراتِ بیگمان و شاهزادهای رفعت پیوند و پردگیانِ سراپردهٔ عصمت بدیدارِ سعادت‌بخش کامیابِ صورت و معني گشتند - و مراسمِ نثار و ایثار بخوبترین وجه بظهور آمد - دیدهای‌مشتاقان نور افزای گشت - و دلهای‌منتظران بنشاطِ جاوداني گرائید - و بتائیدِ ایزدي در چهل و سه روز این رفتن بملکِ دوردست و جهانگیري و عالم‌آرائي و معاودت بظهور آمد *

کدام نکته‌سنجِ دقیقه پرداز را حد آنست که شرحِ خصوصیّاتِ این‌سانحهٔ عبرت‌بخش را تواند در سمطِ تحریر کشید - جائے (که نظّارگیان درمنتهای حیرت و اقصای تعجّب باشند) مُستمعان چه نمودار توانند برداشت - خدیوِ عدالت‌گستر درچنین‌ایّامِ کامروائي و ظهورِ چندین‌امورِ بدیع (که[۳] بسا بزرگانِ پیشین از ظهورِ هزاریکِ این‌مراتب پالغزِ غفلت یافته درمستلذّاتِ جسماني مي‌پرداختند) برخلافِ مزاجِ زمانه و زمانیان در افزایشِ هوشمندي و آرایشِ مسندِ دادِ دهي بوده در ترقّیاتِ معنوي کوشیدن گرفت - و عالم‌را بمیامنِ نیّتِ رفعت‌اساس و کردارِ دانش‌پسند نور پذیرِ مراتبِ حق‌شناسي و حقیقت‌پذیرائي گردانید - و بزرگانِ مملکت و اعیانِ دولت از اطرافِ ممالکِ محروسه نطاقِ آستان بوس بسته بمطالبِ خود رسیدن‌گرفتند - و یکماه نگذشته بود که راجه بهگونت داس با لشکرے (که از راهِ ایدر فرستاده بودند) خدماتِ شایسته کرده ادراکِ دولتِ آستان بوس نمود و پایهٔ اعتبارِ شان در افزایش آمد - و پسرِرشیدِ رانا اُمرا[۴] نام را بملازمت آورده در سلکِ عاکفانِ آستانِ جلالت منسلک گردانید - و راولیا را (که در تسخیرِ قلعهٔ بدهه‌نگر بدست افتاده بود) نیز بدرگاهِ معلّی آورد - و مشمولِ عاطفتِ پادشاهي[۵] گشت *

و مجملے از احوالِ نصرت‌مآلِ این فوجِ ظفراعتصام آنست که بفرِ اقبال در اندک فرصتے قلعهٔ متینِ بدهه‌نگر را باستیلای‌تمام بتصرّف درآورده متوجّهِ ایدر شد - و زمیندارِ ایدر رای نراین‌داس رانهور بآموزگاریِ بختِ بیدار قدومِ اُمرای پادشاهي را سرمایهٔ افتخارِ خویش دانست - و باستقبال شتافته خدماتِ شایسته بجای آورد - و پیشکشے درخورِ حالِ خویش بعزمِ نثارِ[۶] درگاهِ جهان‌آرای

---

(۲) در [بعضے نسخه] صحرا صحرا (۳) در [بعضے نسخه] که سایر بزرگان (۴) نسخهٔ [ب] پرتاپ نلم را (۵) نسخهٔ [ل] شاهنشاهي (۶) نسخهٔ [ل] نیاز درگاه *

صورت و معني سرانجام داد - و [چون بحوالي گلکنده[۲] (که محلّ اقامت رانا بود) مضرب خیام عسکر فیروزي‌مند شد] رانا کیکا[۳] اظهار خجالت و ندامت از روزگار گذشته و امتداد در تقصیر خدمت نموده از راه انقیاد و استشفاع راجه بهگونت داس را آمده دید - و راجه را بآئین بزرگي بخانهٔ خویش برده مراسم میزباني بجای آورد - و پسر رشید خویش را همراه ساخت - و چنان وا نمود که از نامساعدی بخت توحّشي بخاطر من راه یافته بود - اکنون بوسیلهٔ شما التجا بدرگاه مقدّس مي‌برم[۴] - و فرزند خود را به بندگي مي‌فرستم - و بمرور ایّام خاطر وحشت زدهٔ خود را تسلّي داده خود هم بدولت بساطبوس مشرّف خواهم گشت - و بعد از اندک فرصتي راجه تودرمل نیز از گجرات آمده احراز دولت ملازمت نمود - و جمع منقّح آن مملکت را بدفترخانهٔ عالي[۵] سپرد و در هنگام آمدن رانا او را نیز آمده دید - و اظهار چاپلوسي و فروتني نمود *

و از سوانح رسیدن مظفّرخان بآستان‌بوس والا ست - و بمنصب بزرگ وکالت سربلند شدن (هرچند چنین اورنگ‌آرای دین و دنیا را وکیلي در نشأهٔ صورت نمي‌باشد - و وزیرے در عالم ظاهر صورت نمي‌بندد - و عقل دوربین فراخ‌حوصلهٔ خدیو جهان متکفّل جمیع اشغال سلطنت است) لیکن خلافت‌پیرای ملک صوري و معنوي (چه بجهت پرده آرائی خویش - و چه بملاحظهٔ نیازمندی درگاه صمدیّت - و چه بواسطهٔ افزودن اعتبار مخلصان کاردان) هرچند گاهے جمیع مهمّات کارخانهٔ سلطنت را بیکے از طرز دانان بساط عزّت میسپارد - ازانجمله دربنولا چنان بخاطر الهام پذیر شاهنشاهي متمکّن شد که خدمت وکالت باز بمظفّرخان مفوّض گردد - از گجرات حکم معلّی نفاذ یافته بود که مظفّرخان را از هرجا که رسیده باشد برگردانند - و (چون رایات فیروزي بدارالخلافه نزول فیض‌انتما فرماید) دولت بساطبوس[۶] دریابد - مظفّرخان خالدین‌خان[۷] و میرک[۸] خان کولابي و شاه قلي میمندي[۹] و خواجه شمس‌الدّین و جمعے دیگررا از لشکر مالوه همراه گرفته باستعداد شایسته از سارنگ پور متوجّه گجرات شد - و نزدیک اُجین براجه مانسنگهه (که از کچهیواره عزم گجرات داشت) پیوست - خواجه شمس‌الدّین خافي میگفت که دو سیورا از دقائق نجوم اطّلاع داشتند میگفتند این لشکر بزودي خواهد برگشت - مظفّرخان آنها را بجهت امتحان مقیّد طور داشته بود بقصبهٔ دهوب[۱۰] (که برزخے ست میان مالوه و گجرات) نوشتهٔ آصف خان و قاسم‌علي سیستاني

---

(۲) نسخهٔ [ز] کول کنده - و در [اکثر نسخه] کوکنده - و در [بعضی] لوکنده (۳) نسخهٔ [ل] کنیکا (۴) نسخهٔ [ل] مي‌آرم (۵) نسخهٔ [ب] اعلی (۶) نسخهٔ [ل] آستانبوس (۷) نسخهٔ [ز] خالدین - بدون خان (۸) در [اکثر نسخه] میرکي خان (۹) نسخهٔ [ل] مهندي (۱۰) در [چند نسخه] دهوپ *

بهم رسید - که بمیامنِ اقبالِ شاهنشاهي فتحِ گجرات صورتِ دلپذیر بست - و اهلِ[۲] تمرّد و بغي رفرازِ استکبار بنشیبِ ادبار فروشدند - و فرمانِ مُطاع صادر شد که هرجا که اُمرای عظام رسیده باشند وقّف نموده مستعدّ رفتنِ دارالخلافه شوند - از دقیقه بینیء آن دو فردِ[۳] تجرّد گزین تعجّبها شد ر از نوید فتح و فیروزي شادمانیها بتقدیم رسانیده لشکرِ نصرت پیوند معاودت نمود - و مانندکهه جهانگیر خود شتافت - و مظفّر خان هنوز بسارنگپور نفس راست نکرده بود که خبرِ وصولِ رایاتِ اقبال بمرکزِ خلافت رسید[۴] - جریده بتاریخِ روزِ انیران سیِ‌ام آبان ماهِ الٰهي احرازِ دولتِ آستان‌بوس نموده شرفِ کورنش دریافت - و محفوفِ انواعِ عاطفتِ شاهنشاهي گشت - و بشرفِ منصبِ والای وکالت اختصاص گرفت - و از روی کارداني (که مُودعِ عقلِ او بود) در تمشیتِ مهمّاتِ ملکي و مالي بژرف‌نگاهي همّت بست - (چون بخدمتِ مرجوعه روی اهتمام آورد - و به نیرنگیء اقبالِ شاهنشاهي موردِ خدماتِ خرد پسند گشت) از نامساعديِ بخت در اندک فرصتي چشم او فروغِ تائیدِ دولتِ خداداد را در نیافته خود بین آمد - و تجرّعِ بادهٔ هوش‌ربای دنیا آغاز شد همواره بخود گمانِ کار پردازي و نیک‌سرانجامي بردے - و انتظامِ سلسلهٔ صورت را بخود منسوب داشتے و ازان (که اسمِ وکالت را آن گیهان‌خدیو بجهتِ مصالحِ دولت برو اطلاق کرده بود) آن ساده لوح رفته رفته خود را سزاوارِ آن دانسته در خود آرائي افزود - و بسرِ تغافل و اغماضِ شاهنشاهي نرسیده برخود نظر انداخته خود آرای گشت - تا آنکه سخنِ داغِ سپاهي درمیان آمد - و او (چون نشهٔ بدمستیء اعتبار داشت - و عقلِ او زنگ آلود بود) بحقیقتِ معامله نرسیده یافه درائي پیش گرفت *

• و اجمالِ این تفصیل آنست از بسکه میانِ آقا و نوکر مخالفات میشد بر خاطرِ اقدس گران مي‌آمد - چه ملازمانِ دون همّتِ زر بنده (که از فروغِ عقل و اخلاص نصیبه نداشت) سودِ خود را در زیانِ دیگران مي‌اندیشیدند - و فراوان بے‌انصافي و بے‌تمیزي و قدر ناشناسي بکار میرفت و لهٰذا نوکر باندک ناملائمي خاکِ بیوفائي بر فرقِ احوالِ خویش انداخته صاحبِ دیگر گزیدے[۵] - و از تبه‌رائي بر قبحِ بیوفائي نرسیدے - و آقا و سردار نیز مغلوبِ آز بوده در جمعِ مال کوشیدے نه در ابقای ناموس - و همواره چیز اندک بنوکر داده در عوضِ ناموس درهم و دینا فراهم آوردے - خاطرِ جهان‌آرای شاهنشاهي [که تقسیمِ رواتب و وظائف و ادرارات را (که نخستین کا فرمانروایانِ والا ست) برای پردگي‌شدنِ خویش ترک کرده بود] بران شد که این پرده از پیش بردار

(۲) نسخهٔ [ا ب] اهل بغي و تمرد (۳) نسخهٔ [ی] مرد تجرد گزین (۴) نسخهٔ [ل] شنیده
(۵) نسخهٔ [ل] گزیدے - و آقای دیگر گرفتے و از تبه رائي *

و این معدلت (۲) را بفروغِ خردِ دوربینِ خود سرانجام بخشد - بنابران (معاملهٔ قانونِ داغ - و خالصه ساختنِ ممالکِ محروسه - و مراتبِ پایهای اعیانِ دولت مقرّر فرمودن - و در خورِ جمعیّت و خدمت و اخلاص و بےغرضي و کارطلبي رعایت کردن) در خاطرِ اقدس میگذشت که از مکامنِ قوّت بفعل در آرد - و (چون پیوسته مشاغلِ معنوي فراوان‌تر از مهمّاتِ صوري بود - و مخاطبی و معاونے لایقِ این کار نمي‌یافت) بعضے اوقات بمحرمانِ بزمِ مقدّس مذکور فرمودے - و راجه‌تودرمل بعرض رسانیدے که اندیشهٔ صواب پیرامونِ خاطرِ اقدس میگردد - و از عمومِ نا معامله فهمیِ عالمیان جز این بدل نمیرسد - خصوصاً هرگاه بیشترے از عساکرِ نصرت‌طراز سخن شنوِ اخلاص‌گزین باشد - و بااین صلاحِ کارِ آن‌گروه وجههٔ همّت گردد - لیکن ظنِّ غالب آنست که منعم‌خان و مظفّرخان بااین معامله راضي نباشند - و دریں‌هنگام (که مظفّرخان معامله‌آرای درگاهِ والا شد) با او این سخن درمیان آوردند - و او از خودآرائي و معامله نشناسي در رواجِ آن آئینِ مقدّس تساهل نمود و از نظرِ عاطفت افتاد *

نهضتِ موکبِ همایون باز بصوبِ بنگ و بهار - و سزا یافتنِ بد معاشانِ فتنه شعار (۳)

همگي همّتِ حقیقت‌اساسِ انجمن آرای سلطنتِ زمانِ مسعودِ ما آنست که ساکنانِ هر دیار از خرد و بزرگ باندازهٔ دریافتِ خود پرستشِ دادارِ بیچون نموده ظاهرِ خویش را با باطن همرنگ گردانند - و پای ادب از گلیمِ خود دراز نساخته در خود پرستي و خود آرائي نباشند - بلکه ازین‌پایه فراترک شده از اسبابِ انتظام شوند - تا چنانچه خطابِ باطلي را مستحق نباشند در خورِ القابِ عاطلي و معطّلي هم نگردند - و بهر دیارے (که گیتي‌خدیو لشکر کشید) و هر طایفهٔ (که از صدماتِ افواجِ جهانگشای متادّب گشت) تمامیِ نهمتِ جهان‌آرا اصلاحِ حالِ آن بلاد و هدایتِ آن‌گروه بود - لهٰذا دریں مدّت سلیمان کرراني (که ایالتِ بنگ و بهار داشت) (چون پیوسته اندازهٔ حالتِ خویش دانسته آدابِ فرمان‌برداري لجای مي‌آورد) سریرآرای اقبال همین صورتِ اطاعتِ ظاهري را ببهای فرمان‌برداریِ باطني خریدے - و آن گروه از عساکرِ فیروزي‌مندِ شاهنشاهي آسیبي ندیدے - و هرچند (بمقتضای خبثِ باطن در پیشگاهِ سیاست آوردني بودند) امّا دانای روزگار را چون ناظمیِ ظاهر ضمیمهٔ آرایش و انتظامِ باطني شده است

---

(۲) نسخهٔ [ا] و آئینِ معدلت را (۳) نسخهٔ [ا ی ل] همت گماشتنِ حضرتِ شاهنشاهي بتسخیرِ بنگ و بهار و لوازمِ این کار سرانجام دادن *

جلبابِ ظاهري را وسیلهٔ نجاتِ آن گروه گردانیده بود - درین هنگام [که او رختِ هستي بر بست و نوبت بجوانانِ تیره رای بدمست (که از سیه بختي در حفظِ ظاهر غفلت ورزند) رسید علی الخصوص درین وقت که ریاستِ آن دیار به داؤد پسرِ خردِ سلیمان منسوب گشت] طیلسانِ تزویزِ صوریِ ایشان دریده شد - و او پای از اندازهٔ خود دراز کشیده از اسبابِ شورشِ آن ناحیت شد - چنانچه پیشتر ازین نبذے گفته آمد - همّتِ جهان‌گشای شاهنشاهي بتادیبِ آن گروه و مراعاتِ احوالِ رعایای آن دیار پرداخت - اگرچه پیشتر ازین‌زمان مستوجبِ تنبیه شده بود لیکن بمُقتضای قانونِ ساطنتِ کُبری (که اهم را بر مهم مقدّم ساخته جهان‌آرائي بتقدیم میرسد) این کارِ مهم قدرے در پردهٔ تاخیر مانده بود - اکنون (که گیتي‌خدیوِ جهان پرور خاطر از فتنه‌انگیزانِ گجرات وا پرداخت) روی توجّهِ والا باصلاحِ ممالکِ شرقیّه و بر انداختنِ گردن کشانِ نخوت‌مندِ آن‌حدود آورد - بمجرّدِ رسیدنِ موکبِ مقدّس بمستقرِّ سلطنت لشکرخان میربخشي و پرمانند خویشِ راجه تودرمل را (که سربراهیِ نواره یعني انتظامِ کشتیهای جنگي مشتمل بر توپخانه و عملهٔ آن باو[۲] متعلّق بود) با نواره فرستادند - و مناشیرِ مطاعه مجدّداً بامرای کبار و جایگیرداران آنحدود شرفِ نفاذ یافت که یکجهتي و اتّفاق را شیمهٔ خود ساخته از صلاح‌دیدِ منعم‌خان خانخانان بیرون نباشند *

و از خصائصِ دولتِ خدیوِ زمانِ ما آنست که کارے (که اولیای دولت بصد اهتمام نتوانند کرد) مخالفانِ این بارگاهِ مقدّس بتقدیم میرسانند - چنانچه بتازگي مصداقِ این‌معني کشتنِ داؤد است لودي‌خان افغان را - او در گریزت دست دراز داشت - و در تدبیر دل قوي و نفسِ ناطقهٔ دیارِ شرقیّه شده برآمدِ کارِ طوائفِ افغانان را طابکار بود - بتائیدِ اقبالِ روز افزونِ شاهنشاهي از داؤد (که بر داشتهٔ او بود) مخالفت کرد - چنانچه پیشتر در ضمنِ سوانح گذارش[۳] یافت که کشتنِ داؤد پسرِ تاج عمزادهٔ خود را سببِ برهمزدگیِ خاطرِ لودي گشت - و منعم خان خانخانان ازان داهیهٔ خطیر نجات یافت - (چون نسبتِ معنوي بایین دولتِ ابدقرین درست نساخته بود - و بظاهر با وليِ‌نعمتِ خود برآمده) آن همه عقل عقیلهٔ او شد - و افغانانِ یکجهت ازو برگشتند - و داؤد بسعيِ قتلو[۴] و گوجر و شمس‌خان موسی‌زئي و اسمٰعیل سلاحدار و جمعے دیگر گدهي را استحکام داد - و در بذلِ خزینهٔ سلیمان دستِ اهتمام گشود - کم‌فطرتانِ مگس همّت برو گرد آمدند - و لودي (که بر عقلِ مکر اندوزِ تجربه‌کارِ خود و آشنایانِ بے‌حقیقتِ گزاف‌گوی خویش در غرور افزائي بود) بناکامي تن داده بقلعهٔ رهتاس متحصّن‌شد - داؤد جمعے را بر سرِ او

---

(۲) در [اکثر نسخه] باو بود (۳) نسخهٔ [ل] نگارش یافت (۴) نسخهٔ [ا] فیلو - و نسخهٔ [ل] قیلو *

تعیین نمود تا نزدیکِ رهتاس رسیدند - لودي بناگزیر ملتجي بدرگاهِ معلّی شده استمداد از منعم‌خان نمود - خانخانان هاشم خان و تنگري قلي خان و باري تواچي باشي و مولانا محمود آخوند و جمعي را فرستاد که بشمشیر و عقل معاضدت او نمایند - و خود هم عزیمتِ پیش نمود که شاید لودي آمده به بیند - و مهمّ بنگ و بهار بآساني صورت یابد *

دریناولا (که دارالخلافه از فروغِ معدلتِ شاهنشاهي روشني‌فزای عالم بود) شرحِ این‌سوانح بمسامعِ اقبال رسید - و بزبانِ نعل مژدهٔ فتح و نصرت رسانید - آنحضرت شطرے از توجّهِ عالي را درتحصیلِ و تیسیرِ گشایشِ آن‌ملک مصروف داشتند - اگرچه لشکرِ انبوه بآن‌خدمت نامزد شده بود لیکن[۲] همه کس را این حالت نیست که در مراسمِ خدمت غایبانه برابرِ حاضرانه باشند - برای تحریضِ ضعیف‌اعتقادان و سوداگرطبیعتان (که خدمتِ بے‌بها و تردّدِ بے‌مجوا را ضایع انگارند و درگروِ منفعتِ نقد باشند) راجه تودرمل را (که بامانت و دیانت و عنایت و محرمیّتِ درگاه امتیازِ تمام داشت) تعیین‌فرمودند - تا در احضارِ مردم و دیدنِ شانِ لشکر اهتمام‌نماید - و آن دو گروه زر بنده او را جاسوسِ خدمت دانسته بکاهلي و فتنه‌اندوزي (که شیمهٔ این‌دوطایفه است) نگرایند و بچستي و چالاکي غایب را چون حاضر دانسته بشعارِ بندگانِ اخلاص‌مند خدمت آرای باشند *

منعم‌خان خانخانان درکنارِ ترمهاني[۳] (که مجمعِ آبِ گنگ و جون و سرو است) رسیده بود که راجه تودرمل آمد - و در گرمیِ هنگامهٔ دولت‌افزای همّت بست - در اندک فرصتي لشکرے گران مجتمع شد - ترتیبِ افواجِ این لشکرِ اقبال بربن‌نسق قرار یافت - قول بتدبیر[۴] و شمشیرِ خانخانان و جمعے از ملازمانِ عتبهٔ دولت استحکام گرفت - و مجنون‌خان و بابا خان و طایفهٔ دیگر در انتظامِ مهمّاتِ برانغار معیّن‌گشتند - و محمّد قلي خان برلاس و قیاخان و اشرف خان و جمعے دیگر ناظمِ جرانغار شدند - و خانِ عالم و میرزا علي و جمعے دیگر بهراولي کار طلب بودند - و چون راجه شان لشکرِ اقبال‌مند دید لشکرخان و برخے از ملازمانِ خانخانان از آب گذشتند - نظام با فوجے انبوه از افغانان (که قلعهٔ بتارگي ساخته در برابرِ لشکرِ منصور بود) فرار نمود - و در همین اثنا نوشتهٔ تنگري قلي و آنجماعه که رفته‌بودند رسید که لودي ما را رخصت داد - و خود بداؤد صلح کرد و اینک باستعدادِ فراوان برسرِ پرخاش و پیکار است - اگرچه این خبر قدرے بر ظاهربینان دشوار نمود امّا اقبالِ ازل‌پیوند اسبابِ فیروزي سرانجام داده مسرّت آرای شد - چنانچه من بعد سرِّ این منصوبهٔ بدیع پدید گردد *

الغرض لودي را تسویلاتِ داؤد (که بتعلیمِ قتلو و گوجر بود) از راهِ راست برد - و چنین

---

(۲) نسخهٔ [ل] هرکس (۳) نسخهٔ [ی] تربیني (۴) نسخهٔ [ز] بتدبیر و شیمهٔ - یا بتدبیر و تمیز *

پیغام داد که تو بجای سلیمانی - اگر بواسطهٔ حبّ این‌خاندان بمن بخشم برآمده باشی حقّ دولت گذاردهٔ - مرا ناخوش نیامده - و بتو درجمیع امور استظهار تمام است - دربنوقت (که عساکر والا شکوه بر سر آمده) از فرط خیر اندیشی (که پیوسته بظهور آوردهٔ) کمر همّت به پیکار بربند - لشکر و خزانه و توپخانه را بتو همراه میکنم - بعد از درازی سخن بوسیلهٔ گوجر میان داؤد و لودي صورت صلح نقش بست - و داؤد تسلّي نموده اورا پیشتر از خود فرستاد - و بعد از چند روز لودي از بخت‌برگشتگي آمده روبروی لشکر منصور قلعهٔ ساخته بجنگ و ستیزه پیش آمد - و همواره بر کنار دریای سون جنگ کشتي میشد - و پیوسته نصرت از جانب اولیای دولت بود - بهادران چابک‌دست از آب گذشته جنگ مي‌انداختند - و از اطراف و جوانب مخالفان بتک و تاز پیش مي‌آمدند روزے جمعے را بسرکردگیِ لعل‌خان از آب گذرانده برسر جرانده‌کوت[۲] فرستادند - او بقدم اخلاص تیزدستي کرده دست‌بردے شایسته نمود - و چهارده کشتیِ مخالف بدست او افتاد - بسیارے از اهل عناد بگرداب فنا فرو رفتند - و پسر لعل‌خان این جان ناپایدار سپردني را در خدمت صاحب خود داده[۳] سرخ‌روی ازل و ابد شد - و مقارن این‌حال هرج و مرج در افغانان پدید آمد و کشته شدن لودي اشتهار یافت •

و حقیقت این قضیّه آنست که (چون لودي مطمئن‌خاطر شده هنگامهٔ نبرد گرم داشت) داؤد از عقب رسیده بخانهٔ جلال‌خان کدهوریه[۴] آمد - و کس فرستاد که لودي و کالو و پهول[۵] (که وکیل لودي بود) بیایند - که بعضے‌سخنان درمیان‌است - لودي بدلجمعیِ تمام با پهول روانه شد - و کالو همراهي نکرد - و گفت مرا ازین طلب بوی‌خیر نمي‌آید - داؤد در نخستین‌حال نسبت بلودي لوازم تعظیم بجای آورد - و بعد ازان خود برخاست - قتلو و جمعے آمده در مقام گرفتن او شدند - ملازم لودي (که شمشیر او داشت) چون بر آثار غدر آگاهي یافت شمشیر بقصد قتلو انداخت - درین اثنا سرهنگان پاره پاره اش کردند - و لودي را مقیّد ساختند - و در افغانان شورش شگرف پدید آمد - و همه اعیان در کشتن او اتّفاق نمودند - داؤد ازو پرسید که چه باید کرد او چنین پاسخ‌آرای شد که در عرض و ناموس من نبایستے دست‌انداخت - و اکنون (که باغوای کوتاه اندیشان درین‌بلا افتادم) صلاح حال آنست که بخلوتکدهٔ عدم آرامش یابم - و آن بیدولتان از تبه رائي قصد دولت خویش کرده اورا با پهول بنهانخانهٔ عدم فرستادند - از آثارات[۶] اقبال خداداد آنکه لودي افغان (که بهزار تدبیر دور ساختن او از میان دشوار بود) باهتمام مخالفان برداشته آمد

---

(۲) در [چندنسخه] چرانده کوت (۳) نسخهٔ [ل] سپردهٔ (۴) نسخهٔ [ا ي] کدهوریه (۵) نسخهٔ [ا ي] بهول (۶) نسخهٔ [ب ی] امارات •

و اسمعیل پسر لودي را (که بسیار خرد بود) خیراندیشان او پیش خانخانان آوردند - و خانخانان بآئینی شایسته از آب سون گذشت - و از فرط مراسم حزم و خدوک اندازی یافه درایان هرزه‌گوی کار آسان را دشوار گرفت - از کشتن (۲) لودي چنان نفرقه در لشکر مخالف افتاده بود که (اگر مبارزان اقبال‌مند همت و حوصله را فراخ ساخته تیزدستي مي‌نمودند) بزودي و آساني کار بانجام میرسید لیکن (چون گشاد این کار در گرو وقت خاص بمیامن ورود رایات همایون شاهنشاهي باز بسته بود) در ازای چابکي و چستي مراسم احتیاط و تأني افزودند - تمام لشکر جیبه پوشیده سوار میشد و راجه‌تودرمل و لشکرخان و اعتمادخان خواجه‌سرا پیش رفته جای نزول لشکر نصرت‌قرین میدیدند و آن‌زمین را بمردم قسمت مي‌نمودند - و در اندک فرصتی قلعهٔ حصین و خندقی عمیق صورت میگرفت همچنان تا نواحی پتنه راه حزم و احتیاط مي‌سپردند *

و از روزافزونی اقبال شاهنشاهي آنکه داؤد با چندین لشکر و اسباب جنگ از راه بیدلي رفته درون قلعهٔ پتنه متحصن شد - و بپای خود مسجون گلخانهٔ (۳) ادبار گشت - و افواج گیتي‌ستان بشکوه اقبال‌طراز مورچلها قسمت نموده محاصره کردند - و عرائض مشتمل بر شرح سوانح تائیدات آسماني و تفصیل نیرنگی دولت روزافزون نوشته بدرگاه مقدس فرستادند - و آن شرائف ارقام سرمایهٔ افزایش شکر ایزدي گشت - شاهنشاه آفاق در دارالخلافهٔ آگره طبقات انام را بعواطف (۴) خسرواني ممتاز ساخته در عادات و عبادات هدایت میفرمود - هم در بخشش و بخشایش کارنامها مي‌پرداخت - و هم در معموری ملک صورت و آبادانی عالم باطن تکاپو میکرد - و بر خلاف بیشترے از بزرگان دوران شکر الهي را بزبان فعل ادا مینمود - ولایت را با سلطنت همرنگ ساخته بود - و خاک‌نشیني را با اورنگ آرائي همسنگ کرده *

و از جلائل سجایای شاهنشاهي (که دربنولا بظهور آمد) آنست که چون بمسامع علیا رسید [که سیف‌خان کوکلتاش (که در نیکو خدمتي و اخلاص‌افزائي جان‌فشاني نموده کامیاب ملک بقا گشت) و شیخ محمد بخاري (که در یورش اول گجرات مردانه و مخلصانه بخلوتگاه (۵) شهادت شتافت) بوام مبلغهای گرانمند (۶) ذمهٔ این دو مخلص عاقبت‌محمود گرانبار است] مواهب عاطفت شاهنشاهي ذمهٔ مخلصان فدوي را بادای جمیع آن‌وامهای گران سبکسار ساخت - و خواطر برهم‌زدهٔ قرض‌خواهان را نقد جمعیت بخشید - و همواره ازان منبع بینش و معدن فرهنگ سخنان بلند و آئینهای والا بظهور مي‌آمد - اگر انموذجے ازان نگاشتهٔ کلک صدق رقم گردد سادہ‌لوحان دبستان آفرینش بے مبالغه

---

(۲) نسخهٔ [ب] گذشتن (۳) نسخهٔ [ي] گلخن - و گلخن بمعنی آتشخانهٔ حمام (۴) در [چند نسخه] بعوارف (۵) نسخهٔ [ز] بجلوه گاه (۶) نسخهٔ [ل] گران *

حمل بر اطرای مادحان[۲] نمایند - و باوجودِ آنکه باطنِ مقدّسِ شاهنشاهي آلودۀ علومِ رسمي و معلوماتِ مکتسبي نیست لیکن (چون عنصرِ قدسي بیواسطۀ بشري و رابطۀ ملکي پذیرای نورِ مطلق است) بیخواست کلماتِ قدسیّه ازان منهلِ فیض بظهور مي‌آمد - چنانچه در خاتمۀ این شگرف‌نامه نبذے ازان نکاتِ الهامي تحریر خواهد یافت - ازانجمله درین ایّام روزِ جمعه در مسجدِ جامعِ فتحپور نزولِ برکات فرموده نظّارگیِ مجمعِ ظاهرپرستان بودند - مولانا عبدالرّحمن واعظ (که دران نزدیکي از ماوراء النّهر آمده بود) سخنانِ موعظت مذکور میساخت - در اثنای آن ذکرِ کفرِ آبای نبوي و وعیدِ دوزخ بر زبان آورد - آنحضرت بفرمودند همانا این‌نقل از صدق فروغے ندارد - چه هرگاه شفاعتِ چندین‌گناهکاران باین وسیله مقبول باشد مادر و پدر چون محروم مانند - و بکفرِ مخلّد چگونه منسوب گردند - حاضرانِ محفلِ قدس آفرین‌گو شده سجدۀ عقیدت بتقدیم رسانیدند *

و از سوانحِ جشنِ ختانِ شاهزادهای والا گوهرِ دریا نژاد است - ازانجا (که احیای رسومِ باستانیان در نظامِ نشأۀ ظاهر رکنے ست قوي - و اقتفای[۳] آثارِ پیشینیان در انتظامِ ملکِ صورت اصلےست اصیل علی‌الخصوص که طیلسان‌آرایان و عمامه‌بندان رسم و عادت را منسوب بنوامیسِ الٰهي داشته باشند سیّما که فرمان‌دهانِ چارسوی دنیا برای جشن‌آرائي تقریب‌جوی اند - و بجهتِ بخشش و بخشایش باعثِ طلب) بنابران اساسِ ختانِ شاهزادهای پاک طینت بخاطرِ اقدسِ فراهم آرندۀ جهانِ صورت و معني رسید - و کاردانانِ جدگزین برای سرانجامِ این‌انجمنِ دلگشا نامزد شدند - ابوابِ خرّمي گشوده گشت - و اسبابِ شادماني آماده شد - و بخشش و بخشایش را بازار رونق افزود - همّت را اساسِ بلند نهادند - و فطرت را پرده از روی برداشته آمد - و تجرّدگزینانِ نغمه دوست را مستي (که پیرایۀ هوشیاري‌ست) افزایش گرفت - و بنفائسِ ایقاعاتِ[۴] موسیقي علّتِ سودا از سرِ شوریدگانِ بزمِ محبّت بیرون رفت - طبیعت پرورانِ غذا جوی را معدۀ خواهش ممتلي‌شد - آرزمندانِ دراز آرزو کامروا گشتند - شادي از بزمگاهِ خاص ببارگاهِ عام آمد * * ابیات *

دَها و دهش دارد و مردمي * سروشے ست در صورتِ آدمي

فراخ افکند بارگه را بساط * باندازه خندد چو یابد نشاط

روزِ آذر نهمِ آبان ماهِ الٰهي موافقِ پنجشنبه بیست و پنجم جمادی‌الآخر این سه قدسي طینتانِ والا فطرت را بآئینِ شایسته بختانِ مسعود پذیرای عشرت ساختند - و نهالِ پیرای حدائقِ آمال گشتند * * رباعي *

شد ریخته برگِ گلِ سوري از باد * یا غنچه نقابے ز رخِ خویش گشاد

---

(۲) نسخۀ [ي] مداحان (۳) نسخۀ [ل] اقتدای (۴) ایقاع - پست ور است کردن سرودگو آواز را *

نی‌نی که چوبست میوهٔ[۲] نخلِ مراد * جرمی که شگوفه داشت از شاخ افتاد

خرد و بزرگ را روزگار خوش شد - و فرمانروای ظاهر و باطن را (که پیوسته بےسبب گنجها را در کنار مسکینان و غریبان نهاده) چنین باعث دلگشا بظهور آمد - مستبصر[۳] داند که چه قسم بذل و نوال را روز بازار شده باشد - نخلبند روزگار بظاهر هنگامهٔ خلائق را آرایش مي‌بخشد - و بباطن خلوت با ایزد بیچونِ خود داشته از محو نقوشِ کوني رنگین خیال و نگارین دل است * * قطعه *

سبحان‌الله ز فرطِ بے تمثالي * دانش[۴] بود از ساحتِ ذاتش عالي

یک قطره ز فیضِ او نیابم محروم * یک ذرّه ز نورِ او نه بینم خالي

از سوانحِ بهجت بخشِ سعادت افزا آنکه آن آسمانِ وقار را بعظامِ[۵] امور وزن فرمودند - و از بخشش و بخشایش جهانیان کامیاب مسرّت گشتند * * قطعه *

شاهے که دلش طلسمِ اعظم دارند * نه گنجِ فلک بوزنِ او کم دارند

از فرطِ بزرگي نتوان وزنش کرد * در یک طرفش مگر[۶] دو عالم دارند

فرستادن شاهزادهٔ والا گوهر سلطان سلیم بدبستان دانش آموزي

شهریارِ دانش‌پژوه فرزندانِ گرامي را بےتعینِ اتالیقے در حوزهٔ عاطفتِ خویش داشته همواره بخوبترین وجهے (که در باستاني زمانه مثلِ آن کمتر نشان دهند) تربیت میفرماید - و بفنونِ دانائي روز بروز روشني‌افزای نفوسِ قدسیّهٔ ایشان است - دریں هنگام [اگرچه آن نَورِ حدیقهٔ اقبال پیوسته در بساطِ حضور و محفلِ[۷] شاهنشاهي اکتسابِ اقسامِ کمالاتِ صوري و معنوي مي‌فرماید - و زمان زمان از میامنِ انفاسِ مقدّسه و توجّهاتِ منیفهٔ آنحضرت خاطرِ مصفّای آن گلدستهٔ بهارستانِ دولت پذیرائی مراتبِ نور است - هم آدابِ معدلت و رعیّت پروري و آئینِ قطعِ معاملات (که دران آشنا و بیگانه یکسان باشد) مي‌آموزد - و هم غرائبِ رموزِ نفس و بدائع تصفیهٔ خاطر را دانش‌پذیر میگردد و احتیاج نبود که آن نونهالِ اقبال را بمکتب سپرده آموزگار گذارند[۸]] لیکن [چون رسمے ست باستاني (که بزرگانِ دوربین فرزندانِ مستعد را بتعلیمِ آراسته ظاهران پراسته باطن منسوب گردانند) تا بدید و شنید و گفتار و کردار آن مصفّی شمائل ملکاتِ گزیده روز افزون شود - و ازانچه در حضور

---

(۲) نسخهٔ [ا] گل نخل (۳) در [چند نسخه] متبصر (۴) در [بعضي نسخه] ذاتش بود از ساحت دانش عالي (۵) در [چند نسخه] بعظائم امور (۶) نسخهٔ [ا] اگر دو عالم (۷) نسخهٔ [ب] محفل قرب شاهنشاهي (۸) در [اکثر نسخه] گردانند *

اقدس آن والا فطرتان آموخته باشند در هنگام دوریِ صوري صحبت و مکالمت آنچنان شایسته معینِ حالِ شان گردد - و نیز بوسیلهٔ این خدمت مستعدّانِ روزگار از تنگنای معیشت برآیند - و ذریعهٔ شمولِ افضال و عمومِ احسان گردد - و هم دست‌آویزِ شفاعتِ مضطرّان و گناهکاران سرانجام یابد چه دربن بارگاه عالي اساسِ انتظامِ جهانیان (چنانچه بر تنبیه و تادیب و مالش و کششِ متمرّدان و گردنکشان نهاده اند) همانطور باغماض و عفو و بخشش و بخشایش این نگارخانهٔ نظرفریب را زیب و زینت داده - و هنگامِ استیلای قُوای غضبي کارپردازانِ جهان را فرصتِ عفو کمتر بدست افتد و ازینجا ست که دوربینانِ عرصهٔ آفرینش پیوسته بتکاپوی سخت جمعی از فرمانبرانِ اخلاص‌مند را آن مکنت مي‌دهند که در هنگامِ شورشِ قوّتِ غضبي عنانِ اختیارِ صاحب بدست آورند - و بوسیلهٔ عرضِ خویش گناهکاران را نجات بخشند - چه اگر آن مجرم نبوده است خود عبادتے بظهور آمده و نگذاشته که صاحب مصدرِ امرے ناحق شود - و اگر فی‌الواقع مجرم بوده است چون بنیانِ آدمي بر لغزش و نسیان و سهو و خطاست بسیار مجرمان باشند که نقوشِ جرائمِ آن طبقه بزلالِ عفو و صفح شسته اند که قدرِ آدمي بغایت گرامي‌ست - و در زمانِ غلیانِ غضب فرصتِ تشخیص و تمیز کمتر باشد - ناگزیر قانونِ ریاست آنست که هر آقا در خورِ پایهٔ خود بتکاپوی خویش از نوکر و غیرِ آن کسے را بهم رساند که او را اینقدر حالت و اعتبار باشد که در چنین اوقاتِ نازک دلیري تواند کرد - و کلمة الحق تواند رسانید] بادشاهِ دین[۲] و دنیا را برای این مقاصدِ ارجمند و دیگر امور (که دانای دوربین بیند و داند) بخاطرِ قدسي مناظر رسید که نورِ قندیلِ جلالت گوهرِ اکلیلِ خلافت شاهزاده سلطان‌سلیم را (که دانش‌آموزِ مدرسهٔ الٰهي‌ست) بیکے از مهذّبانِ اخلاق منسوب ساخته بخدمتِ تعلیم مشرّف سازد - مولانا میرکلان هروي (که بفضائلِ صوري و معنوي اختصاص داشت) باین منصبِ سترگ سربلند گشت - روزِ خرداد ششمِ آذر ماهِ الٰهي موافقِ چهارشنبه بیست و دوم شهرِ رجب جشنے دلکش آراستند - و نفسِ قدسي سماتِ آن قرّة العینِ سلطنت (که از فوائحِ تائیداتِ الٰهي و روائحِ توفیقاتِ ایزدي حالتِ قبولِ فیض و استعدادِ ادراکاتِ بلند درو پدید آمده بود) آغازِ تعلیمِ صوري فرمودند - و این درخشنده چراغِ ایوانِ خلافت را بزیبِ تفهیم روشني افزودند آغازِ این مقصدِ گرامي بنامِ مقدّسِ ایزدي فرموده در معمورهٔ فیضِ الٰهي گشودند - و پس ازان آغازِ حروفِ ابجد (که اساسِ مقدّماتِ علمي و مدارِ مطارحاتِ صوري برانست) نموده بشاهراهِ دانش رهبري کردند - و مقدّسانِ ملأِ اعلی چون دولتمندانِ بارگاهِ حضور بزبانِ حال و لسانِ مقال مراسمِ تهنیت بجای آورده ثناگر شدند - و زمزمهٔ دعا از خرد و بزرگ بلندآوازه گشت •

---

(۲) نسخهٔ [ب] دینْ پناه را •

و از سوانحِ مسرّت آرای این سالِ فرخنده ورودِ بهجت‌افزای پرده نشینِ بارگاهِ عفّت کد بانوی دودمانِ والا حاجي بیگم است - این مقدّسهٔ سراپردهٔ سعادت ازان باز (که از طوافِ حرمین شریفین تشریف آوردند) باوجودِ فرطِ علاقهٔ محبّت و روابطِ توجّه (که با خدیوِ زمان داشتند) در دهلي اقامت‌گزیده بودند - و در جوارِ روضهٔ مقدّسهٔ حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني موائدِ افضال گسترده در لوازمِ خیرات و مبرّات بسر مي‌بردند - دریناولا (که فتوحاتِ گجرات و جشنهای والا بظهور آمد) آن مخدّرهٔ سرادقاتِ کرامت روزِ مارِ اسفند بیست و نهمِ دی ماهِ الٰهي برسمِ تهنیت تشریف آوردند - و شهریارِ قدردان باستقبال شتافته شرائفِ اعزاز و جلائلِ احترام بتقدیم رسانیدند - ایشان دخترِ طغائیِ والدهٔ حضرتِ جهانباني جنّت آشیاني اند - الامان میرزا از ایشان بوجود آمده بود - و حضرتِ جنّت‌آشیاني ایشان را بسیار محترم و گرامي میداشتند از زبانِ اقدسِ شاهنشاهي سامعه افروز گشتم که آن قدر عنایت و لطف (که از ایشان بنسبتِ من بظهور مي‌آمد) و آن مقدار علاقهٔ خاطرِ من (که بایشان بود) از اندازهٔ گفت بیرون‌است - و هرکه بر حقیقت آگاه نبود ایشان را والدهٔ حقیقیِ من انگاشتے - در زمانِ شش‌سالگي مرا دردِ دندان بیقرار داشت - فرمودند که داروئے مجرّب داریم - و برخاستند که آنرا بیارند - حضرتِ مریم‌مکاني ازانجا که عالمِ حزم و احتیاط است در پیچ و تاب شدند که مبادا دارو بخوردِ من بدهند - و بجهتِ ملاحظهٔ حضرتِ جنّت آشیاني اظهار نمي‌توانستند نمود - و سعي میکردند که مرا برخیزانده بخانهٔ خود برند - و من جدائي از ملازمتِ این قدسي‌قباب نمیتوانستم کرد - درین‌اثنا دارو آوردند و ازانجا (که مزاجِ زمانه مي‌دانستند) و از فرطِ محبّتے (که بمن داشتند) پارهٔ ازان بے اظهارِ امرے میل فرمودند - و بعد ازان در دندانِ من مالیدند - هم خواطرِ ظاهربینان تسلّي یافت و هم دردِ من تسکین گرفت *

و از سوانح آنست که سیّد محمود خان و سایرِ ساداتِ بارهه و سیّد محمّد امروهه[۲] را با جمعے کثیر از دلاورانِ کارگذار برسرِ ولایتِ مدهکر (که بر تعنّت و تمرّد ایستاده بود) تعین فرمودند و سادات دادِ مردانگي داده آن ملک را بعمل آوردند - و اربابِ تمرّد را دست ازان‌ولایت کوتاه شد و دران نزدیکي پیمانهٔ هستيِ سیّد محمود خان پُر گشت *

و همدرین‌سال میرمحسن‌رضویِ مشهدي (که برسمِ رسالت در یورشِ اوّلِ گجرات بدکن فرستاده بودند) پیشکشهای حاکمِ دکن و عرضه‌داشتِ او مشتمل بر فرطِ اطاعت و انقیاد آورده سعادتِ ملازمت دریافت - و مجملِ این‌مفصّل آنست که درین هنگام (که محمّد حسین میرزا

---

(۲) در [چند نسخه] امیرده *

و جمعے از سیه گلیمانِ ادبار گریخته بدکن شتافته بودند) رایِ ممالک آرای اقتضای آن کرد که یکے از کاردانان را پیشِ حاکمِ دکن فرستاده بنصائحِ ارجمند بشاهراهِ اطاعت مهتدي گردانند - تا مخالفانِ فتنه اندوز را بدرگاهِ والا فرستند - یا ازان حدود برآورد - برای انجامِ این خدمت میرِ مذکور مقرّر شد و نظام‌الملک حاکمِ احمدنگر اگرچه توفیقِ آن نیافت که آن سیه بختان را مقیّد ساخته بسپارد امّا این‌قدر بهره مندِ سعادت گشت که در ولایتِ خویش جای‌نداد - و پیشکشهای لایق مصحوبِ معتمدانِ خدمت‌گزین فرستاده اظهارِ دولتخواهي نمود - و میرِ مذکور ناشکیبائیِ دکنیان و تزلزل در ثباتِ شان بمسامعِ اقبال رسانید - که از صدماتِ موکبِ پادشاهي و فتوحاتے (که دربنولا روی داده) این‌طبقه بغریب حالتے مبتلا گشته اند - و اسباب و اموال را از بلاد و امصارِ خویش در شعابِ جبال برداشته نگاه میدارند - لیکن بمقتضای آئینِ شهنشاهِ ملک آرای (که اهم را بر مهم تقدیم میفرمایند) تسخیرِ دکن موقوف داشته همگي‌همّتِ خسرواني در گرفتنِ دیارِ شرقي و تادیبِ سرکشانِ آن سرزمین مصروف ساختند - و چون چشمداشت چنان بود [که از افواجِ گیتي‌ستان (که بسرکردگیِ منعم‌خان در محاصرهٔ قلعهٔ پتنه اهتمام دارند - چنانچه گذارش یافت) این مهم باهتمام خواهد رسید] توقّف فرموده گوش بر آواز بودند که اگر وقت چنین تقاضا کند (که خود هم بدولت و اقبال توجّه فرمایند) عنانِ عزیمت بآن صوب معطوف گردد *

و از سوانح آنکه اورنگ نشینِ فرهنگ آرای سمندِ اقبال را جلوه دادند - و بجشن‌آرائیِ عیدِ رمضان افاضهٔ انوار فرمودند - دران مجمعِ بدیع و انجمنِ عالي بمسامعِ قدسي رسید که صفوتِ قبابِ خواجه عبدالشّهید نبیرهٔ هدایت‌پناه ناصرالدّین خواجه عبیداللّه (که بخواجه احرار معروف اند) سعادتِ حضور دارند - (چون حق‌اساسي و خداجوئیِ این خواجهٔ آراسته ظاهر مظنونِ بعضے و متیقّنِ طایفهٔ بود) خدیوِ زمان از فرطِ یزدان پرستي و دادار شناسي توجّه فرموده درویش نوازي کردند و خواجه را از اسافلِ صفوف برداشته نزدیکِ خود جای دادند - سبحان‌اللّه باوجودِ گنجوریِ خزائنِ صوري و معنوي در طلبِ الٰهي بیقرار اند - و در تکاپوی تحصیلِ رضای او چنین بےآرام - سطوتِ سلطنتِ معنوي هرگاه ازین جست‌وجوی باز ندارد دورباشِ شوکتِ صوري چگونه در آن‌را فراز تواندکرد کسے را (که از بخت بلندي شناسای مراتبِ کوني و الٰهي گردانیده جهانبانیِ این دوعالمِ سترگ ارزاني داشته شد) اگر ذاتِ اقدسِ او مظهرِ چنین بدائعِ امور گردد چرا شگرف نماید *

توجه فرمودن گیهان‌خدیو بصوب خطهٔ اجمیر

سریر آرای اقبال (از فراخیِ حوصله و فزونیِ احتیاط و بسیاریِ آزرم و فراوانیِ دریافت)

در عمومِ مطالب و خصوصِ مقاصد (چه امورِ کلّي و چه کارهای جزوي) بر بساطِ نیازمندي بوده توسّل بدرگاهِ کبریای احدیّت میفرماید - و از فرطِ حق‌شناسي از صفوتکدهٔ ضمیر بیرون‌شتافته احترام منسوبانِ خانوادهٔ دادار پرستان را از لوازم این کارِ سترگ میشمارد - و با آنکه رموز شناسانِ جهان صورت بل ظاهر بینانِ راستي‌منشِ این‌عالم از گمان بیقین‌گرائیده‌اند (که روز افزونیِ سطوتِ[۲] صوري و دولت‌افزائي معنوي و گشایشِ ملکِ ظاهر و باطن و حصولِ جلائلِ مستلذّاتِ عنصري و روحاني بمیامنِ ذاتِ بےهمالِ این یگانهٔ بارگاهِ آفرینش است) لیکن از کمالِ میمنتِ ذاتي و یزدان‌شناسي و یکتادلي نظرِ دور بینِ آن جوهرِ یکتای نگارینِ خانهٔ هستي برخود نمي‌افتد - و آنرا خاص از بارگاهِ صمدیّت مي‌داند - و لهٰذا هرگاه کارے پیشنهادِ خاطرِ اقدس میگردد نخستین‌تجدیدِ مراتبِ بازگشت بعتبهٔ ایزدي میفرمایند - و این‌را غازهٔ چهرهٔ اقبال میشمرند - دریں‌هنگام چنان برپیشگاهِ ضمیرِ آسمان‌پیوند پرتو مي‌انداخت که همانا خدمتِ تسخیرِ ملکِ بهار و بنگاله ازان‌گروه صورت نگیرد - و در تیسیر این‌مراد و تحصیلِ این مقصود رایاتِ مقدّس را بآنصوب نهضت باید فرمود - بنابران مدارجِ توجّهاتِ قدسي بظهور آمد - و طوافِ روضهٔ معینیّه را ازیں باب اندیشیده برای اتمامِ طرزهای استفتاح و انجامِ آئینهای استمداد روزِ اورمزد غرّهٔ اسفندارمذ ماهِ الٰهي موافقِ سه شنبه شازدهم شوّال نهضتِ موکبِ مقدّس بصوبِ اجمیر شد - و منزلِ اوّل در حواشیِ دابر[۳] اتّفاق افتاد - و چهار روز دران مرحلهٔ دلگشا توقّف فرمودند - و طبقاتِ انام کامروای ظاهر و باطن‌گشتند - خواجه عبدالشّهید ادراکِ محفلِ مقدّس نموده رخصتِ شهر حاصل کرد - و روزے (که رایاتِ جهانگشای به توده نزولِ اجلال فرمود) میرزا کوکه از فرطِ شوق و وفورِ اخلاص برسمِ ایلغار از گجرات رسید - و آنحضرت برای کامروائیِ او قدمے چند بجانبِ او شتافته سربلندِ دولت گردانیدند - و مشمولِ جزائلِ تفقّداتِ خسرواني ساختند - و روزِ اشتاد بیست و ششم اسفندارمذ ماهِ الٰهي در هفت کروهیِ اجمیر مخیّمِ سرادقاتِ عظمت شد - روزِ دیگر پیاده (چنانچه آئینِ آن‌شهسوارِ عرصهٔ صورت و معني‌ست - که قدمِ فلک فرسا را غبار آلودِ راهِ نیاز میسازند) بمرقدِ منوّر توجّه نمودند - و در آخرهای روز بآن بقعهٔ منیفه رسیده لوازمِ زیارت بجای آوردند - و اربابِ احتیاج و سایرِ منسوبانِ این بقعهٔ گرامي بجزائلِ عطایای شاهنشاهي حظِّ وافر برداشتند - هم باطن را پایه بلند شد - و هم ظاهر بمعدلت رتبت گرفت هم بزرگانِ روزگار را وقت خوش‌شد - و هم فرودستانِ زمانه را آسودگي پدید آمد - بعد از استیفای مراسمِ زیارت بمنازلِ دلگشای (که دریںولا نزدیک باتمام پیوسته بود) بفرّخي و خجستگي نزول اجلال[۴]

---

(۲) نسخهٔ [ل] سطوت صورت و دولت افزائي و گشایش (۳) نسخهٔ [ب ی] دایر (۴) نسخهٔ [ی] اقبال ●

فرمودند - و توجّهِ عالي در بر انداختنِ اربابِ تمرّد و عصیان و نواختنِ اصحابِ عقیدت و انقیاد مبذول داشتند - و رای‌رام‌داس را (که بکاردانی و آهستگی اتّصاف داشت) بدیوانیءِ سرکارِ اعلی منسوب گردانیدند - و حکمِ جهان‌مُطاع نفاذ یافت که دفترداران بدستورِ سابق کسانِ راجه تودرمل باشند - تا هم مهمّ دیوانی از دور بودنِ راجه اختلال نپذیرد - و رقمِ عزل بر حالِ او کشیده نیاید و هم خدمت گزینی را اعتبار افزوده گردد *

آغاز سال نوزدهم الٰهي از تاریخ جلوس شاهنشاهي
یعني سال مهر از دور دوم

درین موسم (که بهارستانِ معنی در جلوه‌گری بود) صیتِ قدومِ نوروزی ظاهر را همرنگ باطن گردانید - و باطن را از صفای ملکوت فراتر برده تقدّسِ لاهوت بخشید *　　　* بیت *

باز گشته دران شکفته حریم * حجرهٔ غنچه از کلیدِ نسیم
گل کُله بر فشانده از سرِ خویش * دلقِ صد توی کرده در برِ خویش
عندلیبان بصیحهٔ (۲) تهلیل * سبحه گردان و لب (۳) بذکرِ جمیل
گل بمغزِ جهان شمامه زده * شاخ بر نطعِ گل عمامه زده

روزِ پنجشنبه پس از سپری شدنِ یک ساعت و چهل (۴) و یک دقیقه هفدهمِ ذی‌القعده (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یکمِ قمری نور افزای صورت، و معنی پرتوِ خاص ببرجِ حمل انداخت - و خاکیانِ افسرده را چون افلاکیانِ مقدّس زیب و زینتِ تازه کرامت فرمود - و آغازِ سالِ نوزدهم از دورِ دوم بخرّمی و فرخندگی شد - آن گوهرِ یکتای خلافت در روضهٔ معبنیّه جشنی بزرگ ترتیب داد و مجلسِ والا انتظام یافت - عطرِ گلهای بهارِ صوری و معنوی و بخورِ عنبر آمیزِ نشأهٔ ظاهری و باطنی هوای شادروانِ محفلِ اعلی را غالیه سای و دماغِ مجلسیانِ جشنِ قدسی را بعطرسائی نافه گشای گردانید - اربابِ ظاهر به مسرّت‌آرائیءِ خاطر پرداخته دادِ دلگشائی میدادند - و صوفیانِ صفّهٔ‌صفا در وجد آمده آستین بردو جهان می‌افشاندند - تمامِ روز و شبِ آن دریادل گنجینهٔ بخشش از زرِ سرخ و سفید خوان خوان و دامن دامن بر حاضرانِ بارگاهِ اقدس اکرام فرمود - و عمومِ خلائق فیضِ وافر یافتند - و دلهای آزمندان آرامش گرفت *

و درینولا (که موکبِ همایون خطهٔ دلگشای اجمیر را بنورِ معدلت صفای خاص بخشیده بود) بمسامعِ اقبال رسید که چندرسین پسرِ راجه مالدیو از بیخردی و بےطالعی

---

(۲) نسخهٔ [ب] بچهچه تهلیل (۳) در[چند نسخه] دل (۴) نسخهٔ [ل] چهل دقیقه *

راه اطاعت و انقیاد (که سرمایه امن و امانِ او بود) گذاشته دم مخالفت میزند - و قلعهٔ سوانه را (که محکمترین قلاع صوبهٔ اجمیراست) استحکام داده پناه روز ادبار خویش اندیشید - خاطرِ جهان‌گشای از استماع این سانحه بر رعایای آن دیار بخشود - و شاه قلي خان محرم و رای رایسنگهه و شمال‌خان[۲] و کیسوداس پسر جیمل[۳] میرتهه وال و جگت‌رای پسر دهرمچند[۴] و جمعی از بهادرانِ کاردان را برای تنبیهِ آن نخوت‌مند نامزد فرمودند - و همچنانکه شیوهٔ مقدّس شاهنشاهي ست مواعظِ ارجمند و نصائحِ والا را آویزهٔ گوشِ سعادت‌پذیرِ ایشان گردانیده رخصت دادند - و حکم معلّی شد که عتبهٔ اقبالِ ما جلوه‌گاهِ عاطفت و بخشایش است - آن گمراهِ بادیهٔ ناداني را (اگر چراغِ خرد در ظلمت‌آبادِ ادبارش افروخته گردد - و از کردارِ خویش خجالت‌مند شود) بعواطفِ خسرواني امّیدوار گردانند - فرستاده‌ها باعتضادِ اقبالِ روزافزون روی بشهرِ سوجت آوردند - کله نبیرهٔ رای مالدیو آنجا دمِ استکبار میزد - از سطوتِ فوجِ پادشاهي بقلعهٔ سرباري[۵] (که در تنگنای کوهستان است) شتافت - اُمرای اهتمام پیشه تعاقب نموده آن قلعه‌را سوختند - و او ازانجا بکوهِ کوربنه[۶] درآمد - بهادرانِ نصرت قرین گریوه را از دشت ندانسته تکامشي شدند - کله (چون صورتِ گرفتاریِ خویش معاینه کرد) دست در دامنِ عجز زده بوسیلهٔ راست کیشانِ درست اندیش باشکرِ منصور پیوست - و کیسوداس برادرِ خود را و مهیس داس و پرتهي راج راتهور را برای خدمت گزیني همراه ساخت - و خود برای درست ساختنِ شکستهای خویش رخصت گرفته ماند *

و (چون این‌کار بتائیدِ سماوي از پیش رفت - و در جمعیّتِ چندرسین فتورے راه یافت) اُمرای عقیدت‌مند متوجّه شهرِ سوانه[۷] شدند - راول سکهراج[۸] از هواخواهانِ آن مُدبر بریاستِ آنجا سرِ استکبار مي‌افراخت - دربن‌هنگام برخے از ملازمانِ رای رایسنگهه بسرکردگيِ گوپال‌داس بتاختِ ولایتِ او شتافتند - چندرسین سوجا و دیبي‌داس را با برخے از دلیران بمعاونتِ راول فرستاد و دران زمان (که آن‌فوج بعضے از مواضع و قریاتِ او را تاراج نموده راهِ معاودت مي‌سپرد) راول با جمعیّت رسید - و عرصهٔ نبرد آراسته شد - و دلاورانِ طرفین کارنامهای مردانگي بظهور آوردند سوجا و دیبي‌داس و مان برادرِ راول دربن مصافِ مردآزمائي بگو نیستي شتافتند - و بتائید

---

(۲) نسخه [ا] شمال خان سلطان و کیسوداس - و در [اکثر نسخه] شمال خان و سلطان و کیسوداس پسران جیمل (۳) در [چند نسخه] جیتمل (۴) در [بعضے نسخه] دهرمنکد - و نسخهٔ [ز] دهرمنگد (۵) نسخهٔ [ی] سرباري - و نسخهٔ [ل] مرماري (۶) نسخهٔ [ا] کوینه - و نسخهٔ [ی] کورسه (۷) نسخهٔ [ی] متهرا (۸) در [اکثر نسخه] میکهراج - و نسخهٔ [ی] میگهراج *

ایزدي علمِ فتح برافراخته شد - رای رایسنگهه از شنیدنِ پیکار خود بناوردگاه روی آورد - و پیش از رسیدنِ او اقبالِ روزافزونِ شاهنشاهي چهره آرائیِ[۲] مراد کرده بود - چون راول چنین شکست یافت از سرِ بیراهه روتی باز آمد - و پسرِ خود را همراهِ لشکرِ منصور ساخت - و افواجِ نصرت تائید ازانجا متوجّهِ تسخیرِ سوانه شدند - چندرسین بودنِ خود را در قلعه مصلحت ندیده به پتای رانهور و پتای بقّال سپرد - اولیای دولت بمحاصرهٔ آن همّت گماشتند - چون ضمیرِ اقدسِ شاهنشاهي از مهمّاتِ این صوبه فراغ یافت روزِ امرداد هفتمِ فروردین ماهِ الٰهي موافقِ[۳] چهارشنبه بیست و سیوم ذي‌القعده بهمعنانیِ دولتِ روز افزون متوجّهِ دارالخلافه شدند - و دادِ دهان و عشرت گزیدان نهضت فرمودند - روزِ رام بیست و یکمِ فروردین ماهِ الٰهي لوای نصرت اعتلا در دارالخلافهٔ فتحپور افاضهٔ انوار فرموده ابوابِ معدلت و رعیّت پروري و ظالم گدازي و مظلوم نوازي بر روی عالمیان گشوده گشت *

درین هنگام (که آغازِ موسمِ باران بود) عرائضِ منعم‌خان خانخانان از سمتِ ممالکِ شرقي پیهم رسید که محاصرهٔ حصارِ پتّنه بامتداد کشید - (اگرچه پیوسته عیارِ مردانگیِ مبارزانِ طرفین گرفته میشود - و نصرت قرینِ اولیای دولت است) لیکن (چون از یک جانبِ قلعه دریا ست) آذوق بدرونیان وافر میرسد - و سامانِ قلعه داري بر وجهِ دلخواه صورت مي‌بندد - و لشکر و توپخانه و خزینه و فیلِ فراوان سرمایهٔ نخوتِ آن‌گروه است - و از درآمدِ موسمِ ابر و باران و طوفان‌خیزیِ آب و باد خاطرِ لشکرِ منصور متزلزل و مضطرب - اگر لوای عاطفتِ آن خدیوِ جهانگیر پرتوِ توجّه برین دیار اندازد هرآینه این عقدهٔ مشکل بآساني گشوده آید - و دران عرائض بسا سوانح و وقائع (که محرّکِ نهضتِ والا تواند شد) مذکور بود - ازانجمله شهادتِ کاکرعلي‌خان و پسرِ[۴] او (که روزے برسرِ غنیم روی مبارزت آوردند - و کارزارِ نمایان بتقدیم رسانیده گروهے عظیم را بصمصامِ شجاعت کارِ تمام ساخته خود نیز[۵] مردانه شربتِ واپسین در کشیدند) و کارنامهٔ تردّدِ خان‌عالم (که سحرے از راهِ دور بجانبِ پنچ‌پهاري گرم‌روي کرد - و بصوبِ دروازهٔ نخّاس آمده نمایان تاخت - و فیلهای بزرگ و غنائمِ گرامي بدست آورده مراجعت نمود - و حیرت‌افزای نظّارگیانِ دشوار پسند گشت) و آمدنِ حسن‌خان[۶] پتّني و بکنگشِ او قصدِ بندِ پن‌پن کردن *

و شرحِ این‌سانحه آنکه حسن‌خان پتّني از ابطالِ روزگار و شجعانِ زمانه بود - بتصمیمِ سعادتِ دولتخواهي از مخالفانِ ادبارمند جدا شده بلشکرِ منصور پیوست - و منعم خان او را

---

(۲) نسخهٔ [ی] چهرهٔ مراد گشوده بود (۳) در [چند نسخه] موافق صبح چهارشنبه (۴) در [بعضے نسخه] پسران او (۵) نسخهٔ [ز] نیز شیر مردانه (۶) در [بعضے نسخه] حسین خان *

مستمالِ عواطفِ شاهنشاهي ساخته سرکارِ سارن بجایگیرِ او مقرّر کرد - او برای اطمینان و دلجمعي اولیای دولت و گرمیٔ هنگامهٔ خود پیوسته در استیصالِ مخالفان سخنانِ دلنشین بردیباجهٔ ظهور مي‌نگاشت - ازانجمله بپرتو بیان روشن ساخت که دو کار ناگزیرِ وقت است - تا بتائیدِ آسماني این عقدهٔ مشکل نمای گشایش یابد - نخستین بندِ دریای پن‌پن را باید شکست - تا درین موسم آبهائی (که روی باین حدود آورده هر روز در افزوني ست) در آبِ گنگ بوبزند - و گونه آبها اطرافِ قلعه را خواهد فرو گرفت - و کار برمحاصران دشوار خواهد شد - دوم آنکه بکار فرمائیٔ تدبیر و نیروی تیزدستي حاجي‌پور را از دستِ تصرّفِ غنیم مستخلص باید گردانید - که بیشتر آذوقِ قلعه ازان معموره است - منعم‌خان تسخیرِ حاجي‌پور بخان‌عالم فرمود - او پاسخ‌آرای شد که من از بارگاهِ شاهنشاهي بهراولیٔ این لشکر ماموزم - و ازین گفتگوی این معامله در التوا مانده بانجام نرسید و مجنون خان و طایفهٔ از بهادران بجهتِ شکستنِ بند مقرّر شدند - این مبارزانِ سعادت پیوند شباشب رفته آن‌خدمت بطرزِ دلگزین بتقدیم رسانیدند - و بآئینِ شایسته عقدهٔ این‌کار گشوده‌آمد و از نیرنگیٔ اقبالِ شاهنشاهي آنکه سلیمان و بابومنگلي[2] از کبارِ اُمرای غنیم (که بپاسبانیٔ این بند هوش افزای بودند) دران‌شب بخوابِ غفلت غنودند - و از خجالتِ کارِ خود آوارهٔ براریٔ ادبار گشته روی بجانبِ گهوزا گهات نهادند *

و (چون‌محاصره بامتداد کشیده بود - و عنانِ همّتِ والا بتسخیرِ دیارِ شرقي میلانِ انعطاف داشت) بوصولِ عرائضِ منعم خان عزیمتِ جهان‌گشای مصمّم شد - و موکبِ جهان‌نوردِ شاهنشاهي بقایدِ اقبال از فتحپور بآگره نزولِ اجلال فرمود - و بوارقِ اهتمام در انتظامِ اسباب و موادّ این یورشِ عالي از پیشگاهِ اجلال تافت - و بترتیب و تنسیقِ کشتیهای بزرگ و ابداع و اختراعِ این‌کارگاهِ شگرف چابک دستانِ خدمت‌گزین مخصوص گشتند - و بتلقینِ عقلِ دور بین مقرّر شد که حضرتِ شاهنشاهي با شاهزاده‌های گرامي و بعضي پردگیانِ سرادقِ عصمت و خلاصهٔ مقرّبانِ بساطِ بزم و رزم برکشتي نشینند - و دیگر عساکرِ اقبال و اردوی بزرگ از راهِ خشکي روانه گردد و سزاولانِ کارگذارِ خدمت دوست (که غیبتِ شان برحضور چیره دستي نماید) باحضارِ عساکر تعین شدند - و شاهنشاهِ گیتي‌ستان در دارالخلافهٔ آگره بسرانجامِ این یورش توجّه داشته جهان‌آرائي را عبادتِ ایزدي شمردند *

درین‌هنگام نقش‌بندِ این‌نگارین‌نامه ابوالفضلِ مبارک بموجبِ اشارتِ عالي و بشارتِ غیبي بسجدهٔ درگاهِ مقدّسِ شاهنشاهي سربلندي یافت - و بتائیدِ الٰهي نخوتِ خودپرستي را آغازِ چاره‌گری

---

(۲) نسخهٔ [ ] ؛ [ ] بابو منگلي *

پدید آمد - و مجملی ازین سانحه آنست که تا از خلوتکدهٔ بطون بکثرت سرای وجود آمد در پنج سالگی تمیز رسمی بهم رسید - و بنظر تربیت پدر صوری و معنوی خود در پانزده سالگی بر فنون حکمی و علوم نقلی اطّلاع یافت - (اگرچه در دانش کشودند - و بهپیشگاه حکمت بار دادند) امّا از نامساعدی بخت خودبین و خویشتن آرای شد - لختی در رونق هنگامهٔ خود پای همّت افشرد - و هجوم دانائی طلبان نزد او سرمایهٔ افزونی رعونت گشت - و از شورش بےتمیزی و بےانصافی این گروه نشهٔ تجرّد و اختیار عزلت در سر افتاد - اگرچه روزها صومعهٔ خویش را بدرس علوم نورافزای بود امّا شبها راه صحرا گرفته بشوریدگان کوی طلب رسیدے - و ازان تهیدستان گنجینهدار دریوزهٔ همّت نمودے - و اختلاف دانایان ظاهربین و رواج بازار تقلیدیان صورت پرست مرا در تنگنای حیرت سراسیمه داشت - نه طاقت خموشیدن و نه قوّت خروشیدن بود - اگرچه مقدّمات موعظت پدر بزرگوار بدشت دیوانگی نمیبرد لیکن شورستان خاطر مرا علاج مفید نمیآمد گاه دل بصحبت دانایان خطّهٔ خطا کشیدے - و گاه بمرتاضان کوه لبنان[۲] خاطر را میل پدید آمدے گاه شوق بهمزبانی جوکیان تبّت[۳] آرام گسل گشتی - و گاه همنفسی پادریان پرتگال دامن عزیمتم گرفتے و گاه همنشینی موبدان فارس و رموزدانی زند و استا شکیب ربای خاطر شدے - چه دل از صحبت ارباب صحو و اصحاب سکر دیار خویش گرفته بود - [اگرچه نادار طلب من از مصر جامع کمالات صوری و معنوی (که عبارت از ملازمت فیض منقبت پدر بزرگوار است) شکستی] لیکن (چون آن یگانهٔ کارگاه آفرینش در جلباب استتار بود) درد مرا درمان نمیشد - و از نادانی خویش نشأهٔ ظاهر وی را مخالف تقیی دانسته ازان وضع نهایت بیقراری داشتی - و از صحبت این گروه دوری جستی - تا آنکه بخت یاوری کرد - و از آوازهٔ دانش مکتسبی این حیران انجمن هستی مذکور محفل مقدّس شد - برادران گرامی و دوستان خیراندیش و خویشان محبّت گزین و شاگردان همزبان برین شدند که ترا احراز دولت ملازمت خدیو صورت و معنی باید کرد - مرا سر این کار نبود و اندیشهٔ سودای تعلّق خاطر تجرّدگزین را سراسیمه میساخت - چه چشم دوربین نگشوده بود و همّت درگرو گسستن سلاسل تقیّد - وبرسم نادانان مالک صورت ظاهر را نقیض باطن و قید را مغایر اطلاق میشمرد - تا آنکه خدای مجازی پرده از روی کار برداشته رهنمای حقیقت شد - و نیرنگی ابداعیان تقدیر را روشن ساخته طیلسان پندار از سر کشید - و کمالات معنوی اورنگ نشین اقبال را بعبارات دلپذیر در خلوتکدهای حضور و انجمنهای انصاف خاطرنشین گردانید - و به تقریر خردگزین

---

(۲) نسخهٔ [ی] کوه نشین (۳) در [بعضی نسخه] لاابای - و لاب نام حکیمی بود - و یحتمل که مجازاً ازان حکیم مراد گیرند - و نسخهٔ [ا ل] لافهای - و نسخهٔ [ب] علامهای ٭

بر دیباچهٔ اعلان جلوهٔ ظهور داد که ایزد پرستي و دادار شناسئ این گوهرِ قدسي نژاد را کسی کمتر شناسد - امروز قافله سالارِ قوافلِ تعلّق و تجرّد و مجمعِ بحرینِ دین و دنیا و مشرقِ انوار صورت و معني او ست - او را کثرتِ تعلّقاتِ صوري مانعِ وحدتِ معنوي نیست - هم قیدِ ظاهر دارد و هم اطلاقِ باطن - گشایشِ کارهای[2] صوري و معنوي ازانجاست - ناگزیر رضای اورا برخواهشِ خویش مقدّم داشتم - و (چون خاطرِ گنجینه دارِ معنئ من از متاعِ دنیا تهي‌دست بود) برای پیشکشِ درگاهِ والا آیةالکرسي را تفسیرے نوشتم - و درین‌زمان (که رایاتِ اقبال بدارالخلافه نزولِ اجلال فرمود) سعادتِ کورنش دریافتم - و آن نگاشته را عذرِ تهیدستئ خود گردانیدم - عاطفتِ شاهنشاهي آنرا بحسنِ قبول پذیرفت - و نظرهای خاص برمن انداخت - و بدولتِ ملازمت (که اکسیرِ اهلیّت است) آن شورشِ خاطر روی بتسکین آورد - و محبّتِ ذاتِ این قدسي‌اساس یکبارگي دل را فروگرفت در همان ایّام یورشِ دیارِ شرقي پیش‌نهادِ همّتِ والا شد - این خاک‌نشین را فطرت نمیگذاشت که با بزرگانِ آن درگاه توسّل جوید - و عاکفانِ آستانهٔ عزّت را از افزونئ اشغالِ سلطنت فرصتِ پرداختن با گم‌نامانِ کنجِ خمول نبود - از ملازمت بازماندم - (اگرچه اندیشهٔ پیشین در مکامنِ خاطر جلوهٔ حیرت داشت) لیکن رابطهٔ روحانئ این بزرگِ دین و دنیا در دل همواره ناخن زدے و چون گیهان‌خدیو فتحِ بلادِ شرقي کرده بدارالخلافهٔ فتحپور معاودت فرمود پیش‌بیني و دور یابئ آن دانای نهانخانهٔ اسرارِ الٰهي منِ عزلت گزین را بیاد آورد - و بسعادتِ آستان‌بوس رسیدم و این سراسیمهٔ گردِ تیهِ حیرت و هیمان را روی براه افتاد - چنانچه مجملے در ضمنِ سوانحِ آن هنگامِ سعادت طراز ایراد یابد *

و از سوانحِ آنکه شجاعت‌خان از پیشِ خانخانان آمده شرفِ ملازمت دریافت - پیش‌ازین گذارش یافته که بواسطهٔ تادیب و تنبیه او را مصحوبِ قاسم‌علي‌خان پیشِ خانخانان فرستاده بودند خانخانان ازین‌عاطفتِ کُبری سجدهٔ سپاس بجای‌آورد - و فرستاده را عزیز ومحترم داشته گناه او را درخواست نمود - و ازانجا که عفو فرمودن و عذر پذیرفتن شیمهٔ والای شاهنشاهي‌ست ملتمسِ او را پذیرفته بسعادت طلب اختصاص بخشیدند - روزِ امرداد هفتم خرداد ماهِ الٰهي نه فیلِ گزین از غنائمِ خان عالم بنظرِ همایون گذشت - ازانجمله گج رتن (که فیلِ والا شکوه بود) داخلِ فیلانِ خاصه گشت و دراندک فرصتے و کم زمانے بتوجّهِ جهان‌گشای گیتي‌خدیو اسبابِ این یورش سرانجام یافت و کشتیهای بدیع پیکر بطرّاحئ فکرتِ دوربینِ آنحضرت چنان باتمام رسید که شرحِ شکوه و تفصیل نمودنِ آن بگفت در نیاید - اقسامِ منازلِ دلگشای و انواعِ مناظرِ فرح‌بخش و حدائق و بساتین

---

(۲) نسخهٔ [ي ل] کار صوري - و در نسخهٔ [ز] لفظ کار نیست *

(که هنرمندانِ کارشناس در سطحِ زمین نتوانند پرداخت) در کشتیهای فسیح فضا تعبیه نمودند و سرِ هر یکی ازان خانهای آبي را بصورتِ یکی از جانوران ساخته نظّارگیان را پالغزِ نظر گردانیدند و متصدّیانِ اشغال برای هر کارخانه (که بمنزلهٔ ملکیست[۲]) کشتیهای بزرگ ترتیب دادند - مخصوصانِ عتبهٔ اقبال نیز در خورِ حالت و مکنتِ خویش منازلِ حیرت افزای بر سطحِ آب انتظام بخشیدند شگرفیِ فنونِ طرّاحي و نظرفریبیِ مراتبِ آشیانها[۳] و تعجّب آرائیِ رفعت و لطافتِ پایها[۴] و تعدّدِ نشیمنها و بوالعجبیِ منظرها و نفائسِ پوششهای آن نوادرِ مخترعات اگر راقمِ این منشورِ اقبال از قرارِ واقع گوید زمانیان آنرا از قسمِ مبالغاتِ دبیران انگارند *

و از سوانح آنکه حضرتِ شاهنشاهي برای تربیت و برآوردن از حجاب خدمتِ سرکردنِ اردوی[۵] بزرگ و سرانجامِ آن بنامِ مظفّرخان مقرّر ساختند - و او از فسادِ جوهرِ عقل در قبولِ این شغلِ سترگ سخنانِ بے حساب بعرض رسانده بارِ دیگر از نظرِ عاطفت افتاد - و این کار بمیرزا یوسف خان رضوي مفوّض شد *

و از سوانح آنکه درین هنگام (که راياتِ همایون متوجّهِ بلادِ شرقي بود) نامنتظمیِ صوبهٔ گجرات بسمعِ والا رسید که پسرانِ اختیار الملک سر بشورش برداشته اند - میرزا کوکه را بجلائلِ تفقّداتِ شاهنشاهي اختصاص بخشیده رخصت فرمودند *

یورش[۶] موکب مقدس شاهنشاهي از راه دریا بصوب دیار شرقي

قانونِ سلطنتِ کبری و آئینِ فرمان‌دهانِ دادگر (که انتساقِ مهمّاتِ دیني و دنیوي و انتظامِ ضوابطِ صوري و معنوي باز بسته بآنست) اقتضا مي‌فرماید که (چنانچه بر ذمّهٔ فرمان‌پذیرانِ سعادت‌مند بدادهٔ قناعت گزیدن طُغرای لزوم دارد - تا از[۷] برای گرد آوریِ آنچه در دست نیست پراگنده دل نباشند - و پای ارادت از اندازهٔ سعادت بیرون نیارند) همان نوع فرمان روایانِ انصاف‌گزینِ معدلت دوست را لازمِ فطرت و فرضِ وقت است که بر مملکتها (که در تصرّف داشته باشند) اکتفا نفرمایند - و دل در تسخیرِ ملکِ دیگر بستن را از عباداتِ گزیده شمارند - و نکته‌ایست بس روشن

---

(۲) نسخهٔ [ي] فلکی ست (۳) نسخهٔ [ا] آمنانها (۴) نسخهٔ [ل] خانها (۵) نسخهٔ [ي] اولیای اردوي بزرگ (۶) نسخهٔ [ا] یورش موکب شاهنشاهي بصوب بلاد شرقي - و نسخهٔ [ب] نهضت موکب مقدس شاهنشاهي بدیار شرقیه از راه دریا - و نسخهٔ [ل] گشایش بهکر به نیروي اقبال روز افزون (۷) در [چهند نسخه] تا بنقد از برای *

که دور بینان را بسواد دیده باید نوشت - دانش‌پروران انصاف گرای از شناسائی مزاج زمان گفته اند که این معمورهٔ عالم (که از رهگذر بےتوجّهی عالي فطرتان انقسام پذیرفته) اگر بیکی از فراخ حوصلهای کاردان دادگر قرار گیرد هرآینه غبار اختلاف فرو نشیند - و جهانیان آسایش یابند ازین‌است که چمن‌آرای اقبال زمان ما پیوسته در بند ملکے و تسخیر ولایتے دیگر است *

و چون سرانجام این یورش عالي صورت گرفت شهاب‌الدّین احمدخان را (که وکیل دیوان خالصه و راتق و فاتق این خدمت گرامي‌بود) در آگره گذاشتند - و درهمین‌اثنا طیب[۲] خان را معزول ساخته رای بهگوانداس را مستوفیء تمام ممالک محروسه گردانیدند - و رای‌پرکهوتم را بمنصب بخشیگری خلعت امتیاز بخشیدند - و پادشاه صورت و معني دل درخدا و همّت در آسودگیء خلائق بسته بقاید توفیق ایزدی روز دیبادر هشتم تیرماه الهي موافق سه‌شنبه بیست و نهم صفر بدولت و اقبال با شاهزادهای والا گوهر و مخدّرات تتق عصمت در کشتي نشستند * 　　* ابیات *

ساخته از حکمت کار آگهان * خانهٔ گردنده بگرد جهان

نادرهٔ حکم خدای حکیم * خانه روان خانگیانش مقیم

اهل سفر را همه بر وی گذر * همرو او ساکن و او در سفر

و اسامیء[۳] مشاهیر مقرّبان بساط حضور (که درین یورش همایون بسعادت همراهي اختصاص یافتند) بدین تفصیل است - راجه بهگونت داس - راجه مانسنگهه - زین خان کوکه - شهباز خان - صادق خان قاسم‌خان میربحر - راجه بیربر - جلال‌خان - میرزاده علي‌خان - سیّد عبدالله خان - مادهو سنگهه نقیب خان - قمر خان - میر شریف - نیابت خان - سیّد محمّد خان موجي - حکیم عین‌الملک ملک الشّعرا شیخ فیضي - پیشرو خان - و از اهل سعادت شیخ عبدالنّبي صدر و حکیم الملک و قاضي یعقوب و برخے دیگر شرافت حضور داشتند *

و از غرائب آنکه دو فیل کوه پیکر باد رفتار را همراه گرفتند - نخستین بال سندر با دو ماده فیل در یک‌منزل جای‌گزید - خوبیهای این‌فیل از اندازهٔ گفت بیرون است - با سطوت صف شکني و کوه‌اندازي کمال تمکین و غایت وقار گلگونهٔ چهرهٔ حال او بود - در عین‌مستي نشان هوشیاري ازو ظاهر میشد - بے اشارت فیلبان پای از اندازه[۴] بیرون ننهادے - دیگر فیل سمن‌نام (که همتای آن بیعدیل بود) با دو ماده فیل درکشتیء دیگر آرامش گرفت - و دیده ازین معني تعجّب افزای بود - از کثرت اقسام کشتي و انداختن بادبانهای آسماني ارتفاع و تلاطم امواج دریا و شدّت باد و طغیان‌سحائب و امطار و تصادم صواعق و درخشیدن بوارق غریب حالتے نمودار بود

(۲) نسخهٔ [ا ي] طبیب (۳) نسخهٔ [ا ي] اسامیء مقربان (۴) نسخهٔ [ب ي] اندازهٔ کار *

روزِ مهر شانزدهم تیر ماهِ الٰهي (که قصبهٔ اٹاوه مخیّمِ شادروانِ عزّت گشت) در اثنایِ راه دریایِ جون جوش و خروشِ طوفاني کرد - و برخے ازان منازلِ دریائي بموج خیز فنا فروشد - روزِ رام در حدودِ قصبهٔ کالپي برای مصالحِ ملک توقّف گزیدند - و روزِ انیران سیم تیر ماهِ الٰهي در موضعِ چکور زنّاردارے سیه درون تباه عقل (که از فزونیِ شهوت و مغلوبیِ خرد با دختر خود ملاعبتِ زنا شوئي کرده) بیاسا رسید - و روزِ شب بالهاباس نزولِ اجلال شد - و روزِ اورمزد غرّهٔ امرداد ماهِ الٰهي (که ازان منزلِ دلگشا نهضت روی نمود) آب کمالِ طغیاني داشت - و عواصفِ ریاح در تیز روي کار از افراط گذرانید و یازده کشتي فرو رفت - و به نقّارخانه نیز آسیبے رسید - و بتائیدِ الٰهي بسلامت برآمد - و چون خاطرِ جهانگشای میخواست (که اغروق و اردوی بزرگ در بلدهٔ جونپور توقّف نماید) بموجبِ فرمانِ عالي محسن خان (که حراستِ آن شهر داشت) مراکبِ سواری راهِ خشکي آورد - لیکن رای ممالک آرای[۲] اقتضای آن نفرمود که ازین مقام سرادقِ مقدّس را روانه سازند - و در نزدیکیِ الهاباس قاسم علي خان از پیشِ خانخانان آمده بسعادتِ زمین‌بوس افتخار یافت - و حقیقتِ استیلای عساکرِ والا بعرضِ اقدس رسانید - درین روز حضرتِ شاهنشاهي حسین خان را یاد فرمودند که درین یورشِ دولت افزای چرا در رکابِ سعادت نیست - بعرضِ اشرف رسانیدند که سودا[۳] بر مزاج او استیلا یافته بتاختِ زیردستان و تاراجِ رعایا روزگار میگذراند - بر مسامعِ علیّه این معني گراني کرد و چون این یورشِ عالي درمیان بود هیچکس به تنبیهِ او تعین نشد - روزِ بهمن دوم امرداد ماهِ الٰهي در شهرِ بنارس رایتِ وصول افراخته گشت - درین روز نیز آب طغیان داشت - خصوصًا نزدیکِ حصارِ چنادّه که کارشناسانِ بحّار[۴] ازو در هراس بودند - جمعے کثیر از کشتي برآمده راهِ خشکي گرفتند خسروِ آفاق دل در مشیّتِ ایزدي بسته همانطور شگفته خاطر و گشاده پیشاني بر سرِ کشتي نهضت میفرمودند - و ازانجا شیربیگ تواچي باشي را بر زورقِ باد سرعت نشانده پیشِ خانخانان فرستادند - که نویدِ قربِ رایاتِ اقبال رسانیده تائیدبخشِ عساکرِ دولت گردد - و سه روز دران شهرِ دلکش موکبِ مقدّس توقّف نمود - و روزِ خرداد[۵] بموضعِ کودهي[۶] از اعمالِ سیّد پور (که دران منزل آبِ کودهي بدریای گنگ اتّصال مي‌یابد) لنگر انداختند - درین روز عبورِ اردوی بزرگ بقربِ رایاتِ همایون شد میرزا یوسف خان و برخے از اُمرا سعادتِ زمین‌بوس دریافتند *

(اگرچه شاهنشاهِ جهان پرور بموجبِ خوی و عادتِ پیوسته درظاهر بمشاغلِ سلطنتِ کُبری پرداختے) لیکن همواره بمُقتضای خلوت در انجمن با ایزدِ بیچون راز داشتے - و لحظهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ل] جهان‌آرای (۳) نسخهٔ [ز ل] که سودا بر مزاج یابس او (۴) نسخهٔ [ا] روزگار
(۵) در [اکثر نسخها] دی بمهر (۶) نسخهٔ [ا ي] کوري *

از محاسبهٔ نفساني فارغ نشدے - و براي تقويتِ اين نسبت و پرده آرائي نغمه‌سنجانِ دلفريب زمزمهٔ علائق‌گسل و ترانهٔ شوق‌افزا درحواشي و حوالیِ بارگاهِ مقدّس سرائيدے - و در بسيارے از اوقاتِ حضور مير شريف برادرِ نقيب‌خان كتابِ عشقيّه[۲] را بآوازِ دلنشين ميخواند - و آنحضرت بارها از نقابِ استتار برآمده رقّت مي‌فرمودند - و مژها تر ميداشتند - يا رب اين‌درياي دانش و بحرِ آگاهي از وزيدنِ تندبادِ ناداني و بيراهه رفتنِ مردم قطراتِ اندوه ميريخت - يا براي تعليمِ نرم‌دلي و نيازمنديِ سنگين‌دلانِ انجمن اين‌گلاب ريزان بود - يا از هجومِ اشغالِ معني از نگارخانهٔ صورت بتنگ آمده غمگساريِ خويش ميفرمود - يا از فراخيِ حوصله و بےمنتها بودنِ بحرِ فيضِ ايزدي گنجهاي معني را اندک دانسته از معدنِ دانائي غم‌نايافت مي‌تراويد * 　　* قطعه *

بر كشتيِ نوح ناخدا ميطلبم * درخانهٔ خويش آشنا ميطلبم

يعقوب نيم هيچ‌كسم در چه نيست * حيرت دارم كه من كرا مي‌طلبم

و پيشتر ازان (كه راياتِ نصرت شعاع از مستقرِّ سلطنت نهضت فرمايد) عرائضِ خانخانان و ديگر اُمراي عظام بزين‌نمط مي‌آمد كه اگر نهضتِ موكبِ مقدّس تا جونپور اتّفاق افتد هرآينه صلاحِ دولت است - و درين‌صورت داؤد بناگزير آوارهٔ دشتِ ادبار خواهد شد - و بر زبانِ اقدس (كه ترجمانِ اسرارِ الٰهي ست) ميگذشت كه اين سخنے بيش نيست - و تا آنكه هماي عظمتِ ما سايه بران عرصه نيندازد و شاهبازِ جلالِ ما در هواي آن ملک پر و بال نگشايد صيدِ اين آرزو صورت‌پذير نيست - ليكن همّتِ والا (نظر بر تربيتِ بندهاي خويش) چنان ميخواست كه لواي اين فتح از ملازمانِ عتبهٔ اقبال ارتفاع يابد - بنابران بحكمِ مقدّس كشتيها را از درياي[۳] كودي بالا كشيدند كه در جونپور لختے توقّف افتد - تا (آنچه اُمرا عرضه‌داشت مينمودند - و از بارگاهِ اقبال جواب صادر ميشد) دلنشينِ خرد و بزرگ شود - لاجرم روزِ مرداد هفتمِ امرداد ماهِ الٰهي راياتِ اقبال در حدودِ موضعِ بهراپچ از اعمالِ پرگنهٔ كراكت نزولِ دولت فرمود - و روزِ ديبادر بموضعِ يحيي‌پور از توابعِ جونپور وقوفِ معدلت داشت كه عرائضِ اولياي دولت بموقفِ اجلال رسيد كه (اگر چترِ فلک شكوهِ شاهنشاهي زودتر سايهٔ عاطفت بر فرقِ اين گروهِ اخلاص‌مند اندازد) هرآينه اين‌عقدهٔ دشوار بآساني گشوده گردد - و بموجبِ استشارهٔ عقلِ كامل (كه ناظمِ مراتبِ سلطنت است) روزِ آذر شاهزادهاي اقبال‌مند سعادت منش و مقدّسانِ شبستانِ عصمت را براهِ آبِ كودي رخصتِ جونپور فرمودند - و حكيم‌الملک و شيخ‌احمد و اخلاص‌خان و جمعے ديگر از ملازمانِ عقيدت‌مند را بخدمت و ملازمت گذاشته خود علمِ معاودت افراخته متوجّهِ پتنه شدند *

---

(۲) در [اكثر نسخه] عشيقه (۳) نسخهٔ [ب ز ي] از راهِ دريا بالا *

سبحان الله شهنشاه زمان از شمول خیر اندیشي کار افزائیِ ارباب اخلاص میطلبد - و ایزد بیچون بمقتضای هزاران عنایت (که در بارهٔ این برگزیدهٔ خویش دارد) میخواهد که جمیع مهمات شگرف و کارهای سترگ ازان معدن بزرگي بانجام رسد - تا هم عظمت این بزرگ کردار یقین عموم خلائق گردد - و هم نوکران زر بنده را منتے بر چنین یگانهٔ ایزد شناس نباشد - و لهذا آن کار آسان بران لشکر دشوار نمود - تا خود طلبکار نهضت موکب مقدس شدند - و آنحضرت استمداد از جنود تائیدات غیبي طلبیده تسخیر ولایت بنگ و بهار پیش‌نهاد همت والا ساختند - درین هنگام نوید رسانان مسرت بخش مژدهٔ فتح ولایت بکر[۲] را رسانیده عنوان‌آرای فتوحات سترگ گشتند - و ملهمان غیب درین وقت سعادت‌پیرای تهنیت بر تهنیت افزودند - نخستین تسخیر قلعهٔ بکر (که گیتي گشایان کامل اقتدار را زود دست ندهد) از ملازمان میانهٔ این خدیو صورت و معني اتمام یافت - دیگر آنکه تفاؤل بر نصرت اولیای دولت (که کمر همت بگشاد ممالک شرقي بسته بودند) پدید آمد •

گره گشائیِ مشکلات عالم و حصول مقاصد ارجمند (اگرچه در کار فرمائیِ معاملهٔ شناسان کارطلب جدآور شناسند) لیکن دانای دور بین داند که بیشتر حصول مطالب بزرگ بنیت خیر و عمل شایستهٔ فرمانروای جهان باز بسته است - و بر نظارگیان کارنامهای باستاني پیدا ست که مراد بے طرز نخستین در کنار ننهاده آید - و بے حصول وجه دوم مقصود صورت نه بندد ازین روست که اورنگ‌نشین اقبال هر کارے (که همت بران گماشت) بآئین دلنشین صورت گرفت و بهر مرے سترگ (که بگوشهٔ چشم نگریست) بانجام رسید - چنانچه بر دانای سوانح و وقائع این دولت ابد قرین کمال ظهور دارد - و بتازگي چهره آرای این مقصود فتح بکر است - و شرح این داستان سرور افزا آنکه در اساطیر پیشین تحریر یافت که محب علي خان و مجاهد خان باستدعای ناهید بیگم بجانب تته رخصت یافتند - و سلطان محمود اظهار مخالفت نمود فرستادها بمیامن تائیدات غیبي و مساعی همت کارهای شایسته بتقدیم رسانیده به محاصرهٔ بکر پرداختند - و او متحصن گشته در لوازم قلعه‌داري اهتمام نمود - از اقبال شاهنشاهي دران حصار قحط پدید آمد - و او (بواسطهٔ فرط احتیاط یا مزید خست و دناءت) باوجود فراوانیِ غلهای نو حبوب بیست ساله و سي‌ساله را (که بمرور ایام در قلعه فراهم‌آمده بود) بمردم مي‌داد و مادهٔ اوجاع و اورام میگشت - و از غضب ایزدي وبا شیوع یافت - و از غرائب اتفاقات آنکه دران دیار (که عارضهٔ ورم پدیدآمد) هر کس (که پوست درخت سرس را جوشانده میخورد) صحت مي‌یافت - و آنرا بوزن طلا مي‌خریدند •

---

(۲) در [بعضي نسخه] بهکر را •

و چون زمانه سلطان‌محمود را در تنگنای معیشت آورد بدرگاه والا معروض داشت که پیوسته در شاهراه اطاعت و فرمانبرداری بودم - از واژونی بخت گذشت[۲] آنچه بر من گذشت اکنون قلعه را پیشکش شاهزادهٔ والا شکوه سترگ فطرت بزرگ منش خرد پژوه حقیقت پیرای سلطان سلیم میکنم - و بوسیلهٔ آن گوهر یکتای خلافت خود را بستهٔ فتراک دولت ابد طراز میگردانم - و لیکن (چون میان من و محب علي خان غبارے پدید آمده) در سپردن قلعه باو جز صورت خواری خود نمي‌بینم - و نیز کارزارها روی داده از آزار او ایمن‌نیستم - امّید که یکے از بندگان درگاه رخصت یابد . تا قلعه و ولایت را بار سپرده ناصیه‌سای عتبهٔ اقبال شوم - آن معدن فتوّت ملتمس اورا بموقف قبول ارتفاع بخشید - و میر گیسو را (که از قدیمان کاردان بود) فرستاد - پیشتر ازانکه او بآن‌دیار رسد سلطان‌محمود رخت هستي بربسته بود - و اهل‌قلعه منتظر آمدن او - چون بآنحدود پیوست مجاهدخان قلعهٔ کنجابه[۳] را محاصره داشت - دختر محب علي خان سامعه بیگم والدهٔ مجاهد خان آمدن میرگیسو را شنیده برآشفت - و از تبه‌رائي غرابے چند را سرمایهٔ پیکار[۴] گردانید - و از بے‌آزرمي کار برو تنگ ساخت - و نزدیک بود که میر گرفتار شود - خواجه مقیم هروي پدر خواجه نظام‌الدین احمد بخشي (که بامیدي آن ناحیت رفته بود) محب‌علي خان را بنصائح هوش‌فزا از پرخاش بیجا و عربدهٔ بے‌هنجار گذرانید - و چون میر گیسو بقلعه پیوست کلید باو سپردند - و چنین ملکے آبادان بدست در آمد - محب‌علي‌خان و مجاهدخان از بد نهادي و خام‌طمعي دل ازان ملک بر نمي‌کندیدند - و بودن هم بے‌حکم اقدس مشکل - محب‌علي‌خان براه مصالحت شتافت - عاقبت کار میرگیسو بران قرار داد که مجاهد خان بجانب پتنه رود و محب‌علي‌خان با زن و زاد در قصبهٔ لوهري سکونت گزینند - و چون بقرارداد مذکور عمل رفت میرگیسو جمعےکثیر را برکشتیها نشانده برسر محب‌علي‌خان فرستاد - از تاب مقاومت نیاورده بجانب ماتیله[۵] شتافت - و آینده‌ها بغارت شهر دراز دستي کردند - سامعه بیگم در حویلی خود را مستحکم کرده بمدافعه و محاربه بر خاست - یک شبانه روز از کمال تهوّر و کارداني آن چار دیوار را نگهداشت - و دران هنگام که کار برو تنگ شده بود مجاهد خان بایلغار رسید و مردم را شکست داد - و سه ماه دیگر این طرف آب را متصرّف بود - تا وقتیکه بکر به ترسون خان قرار گرفت - و برادران او بآنصوب شتافتند - میرگیسو میخواست که از تبه‌رائي قلعه را محکم سازد آخر سعادت رهنمون او شد - و ازان خیال فاسد باز آمد - ولایتے (که بیچند بیگانهٔ باستقلال داشته

(۲) در[چند نسخه] گذشت برمن آنچه گذشت (۳) نسخهٔ [ا] کنجابه - و در[بعضی نسخه] کهنانه (۴) در[چند نسخه] شکار (۵) در[اکثر نسخه] سامعه بیگم حویلي •

غرور افزای بود) بخاصیتی (که دران سرزمین تعبیه نهاده اند) ارباب اطاعت و انقیاد را بر سر تمرّد و خلاف مي‌آرد - وگرنه این مردم کجا - و خود فروشي و سرکشي کجا *

چون مجملي ازین عطیهٔ غیبي گذارش یافت باز بهمان شاهراه مقصود شتافته سررشتهٔ معني را پیوند میدهد - روز آبان دهم امرداد ماه الهي کشتیهای پادشاهي از آب کودي گذشته بدریای گنگ پیوست - و حواشئ موضع چوچکپور مستقر رایات منصور گردید - و میرزا یوسف خان با اردوی بزرگ بموکب همایون ملحق گشت - و بعد ازین هرجا که جهازهای پادشاهي را لنگر مي‌نهادند برابر آن مضرب خیام فلک‌ارتفاع میشد - و تمام اردوی بزرگ بآئین عظمت فرود مي‌آمدند روز دیگر آنحضرت بر فیل مبارک‌قدم سوار شده بنفس اشرف اهتمام فرمودند - و قریب پانصد فیل بسرکردگئ آن شیر بیشهٔ هیجا دران دریای موجخیز در آمدند - و نظّارگیان بران نمود حیران بودند - و در عین طغیان آبها بشمول عنایت[۲] ایزدي سلامت‌روي قرین حال ایشان بود مگر یک فیل لوسکا[۳] نام (که دران نزدیکي مست طافح[۴] بود) بگرداب فنا فرو رفت - و در اثنای دریا نوردي و موج خیزي ماهئ بزرگ بلندي‌گرای شد - و بر مقدم شاهنشاهي آرامش پذیرفت رمز دانان کارگاه ایجاد این را بر حصول مقصود و کامروائي[۵] اشارتي شایسته دانسته سپاس ایزدي بجای آوردند - و روز ماه دارادهم امرداد ماه الهي عرصهٔ غازیپور مقرّ اعلام ظفر قرین شد *

حضرت شاهنشاهي ازان روز بهجت افروز (که عزیمت این یورش فرمودند) هر روز از کشتي فرود آمده بشکار چیته و آهو عشرت‌پذیر بودند - ظاهر بینان را اسباب مشغولي سرانجام مي‌یافت - و منسوبان این کارخانه بمقاصد خود فایز میشدند - و شهریار دوربین باین گروه هنگامهٔ صورت آراسته بعیش و عشرت مي‌پرداختند - و بباطن مستغرق انوار خدا شناسي و حق‌پرستي بوده در معموریٔ ملک معني توجّه مبذول میداشتند - و درین میان نظّارگیان انصاف‌گزین ازان مجموعهٔ نسخهٔ تقدیر امارات حصول مقاصد وجههٔ همّت میداشتند - ازانجمله بقرار هر روزه درین نشاطگاه شکار آهوئی بجلوهٔ ظهور درآمد - یوز تمام[۶] غیرت باد سرعت را گشاد فرمودند - آهو بروباه بازي از چنگ او برآمده پیشدستي بربان گرفت - درینهنگام یوز دیگر رسیده کار او بانجام رسانید آن دوربین غیب دان بحاضران بارگاه قرب فرمودند که در عنفوان این عشرت از حال این نخچیر فال داؤد برگرفته بودیم - چنان بر پیشطاق ضمیر آسمان پیوند پرتو مي‌انداخت که او درین مرتبه

(۲) نسخهٔ [ی] عاطفت (۳) نسخهٔ [ا ی] توسکا - و در [بعضي نسخه] لوسدکار - و در [بعضي] لوسکا (۴) نسخهٔ [ل] طافح بگرداب فنا فرورفت (۵) نسخهٔ [ی] کامراني (۶) نسخهٔ [ل] تمام عقل باد سرعت را *

اسیر چنگال قهر پادشاهي نشود - و بار دیگر بسعي شکاربان اقبال گرفتار گردد - و عاقبت همان شد که پرتو غیبي[۲] بر مرآت خاطر اشراق‌پذیر[۳] تافته بود - چنانچه شرح آن بلسان قلم خواهد آمد *

روز تیر سیزدهم امرداد ماه الهي داس‌پور (که بر ساحل گنگ است) آرامگاه بختیان ریگ دریا و لنگرگاه کشتیان بادپا شد - اعتماد خان خواجه سرا از محاصره برسم استقبال موکب منصور بکشتيء تیز رو نشسته باحراز دولت بساط بوس سرافراز آمد - و حقیقت موافق و مخالف را بعرض اقدس رسانید - و غنیم را بغایت قوي وا نمود - انجمن‌آرای اقبال برای انبساط دلهای خواص پرده از غیب برداشته نوید نصرت و فیروزمندي رسانید - و بجهت اطمینان خاطرهای شوریدهٔ عوام سیّد میرکي پسر میر عبدالکریم جفري اصفهاني را طلب داشته باستخراج احوال این یورش و استکشاف اوضاع استقبال مامور گردانیدند - و او بآئین ضوابط این فن مفردات حروف را استنباط[۴] نموده از ترتیب و تالیف این بیت بر آورد * * بیت *

بزودي اکبر از بخت همایون * برد ملک از کف داؤد بیرون

ظاهر بینان ساده لوح را از صورت این واقعه دستاویز تسکین سرانجام یافت - و حیلهٔ جویان تاویل طلب را روز فتح عرق خجالت بر رو نشست - و درانولا (که بدارالخلافهٔ آگره نزول اجلال فرموده یورش مملکت شرقیّه را سامان میفرمودند) نیز میر مذکور را بجهت تسلّيء خواطر ظاهربینان باستخراج مطالب حکم فرمودند - و میر این بیت بر آورده بود * * بیت *

گرچه باشد لشکرے جرّار بےحدّ و شمار * لیک باشد فتح و نصرت در قدوم شهریار

روز گوش چهاردهم امرداد ماه الهي (که گذر چوسه[۵] لنگرگاه جهازهای کوه پیکر شد) عرضه‌داشت خانخانان نوید فتح مجدّد رسانید - و تفصیل این مژدهٔ بهجت[۶] افزا آنکه از رنود و اوباش افغان بسرکردگيء عیسي‌خان نیازي (که در کارزار نمودن و کار سرکردن علم برد) بر مورچل قیاخان ریختند و جنگ عظیم در پیوست - و از مورچلهای لشکر منصور برخي از تیز دستان عرصهٔ جلادت خود را رسانیده داد مردانگي دادند - و به نیروی اقبال شاهنشاهي و ثبات پايء قیا خان و رسیدن راجه تودرمل غنیم غبارآلود هزیمت گشت - و مبارزان دولت گلچین نشاط شدند - و عیسي‌خان بدست یکے از غلامان لشکرخان (بے آنکه او را شناسد) غبار نیستي بر فرق ادبار خود بیخت از استماع این مژدهٔ نصرت (که مقدّمة الجیش فتوحات تواند بود) لشکر اقبال را صیت ابتهاج فرو گرفت - و از غایت عاطفت عرضه‌داشت خانخانان را بجنس پیش حضرت شاهزادهای اقبالمند

(۲) نسخهٔ [ی] الهام غیبي (۳) نسخهٔ [ل] اشراق پذیرفته بود (۴) در [بعضي نسخه] استناد (۵) در [چند نسخه] جوسا - و در [بعضي] چوسا (۶) نسخهٔ [ي] بهجت بخش *

فرستادند که نگرانيِ خواطرِ مقدّسه را چاره‌گر باشد - دریں روز اردوی معلّی (که از راهِ خشکي مي‌آمد) از نهرِ کنباس[2] (که بدریای گنگ ملحق میشود) گذشت - و فیلِ خاصه غرق شد و این نهر را اهلِ هند بشامت نسبت دهند - روزِ دیگر بر ساحلِ دریای گنگ (که از سرچشمهٔ فیضِ ایزدي مالامال بود) مقام شد - و به نیروی صاحب اهتمامانِ بارگاهِ سلطنت تمامیِ افواجِ جهانگشای بسطوت و سلامت عبور نمودند - روزِ مهر (که عرصهٔ موضعِ توهني از اعمالِ برجهپور[3] مضربِ خیامِ سپهرِ ارتفاع گشت) عرضه داشتِ منعم خان بنظرِ اشرف در آمد - خلاصهٔ مضمون آنکه رایاتِ ظفرطراز را از راهِ دریا بآئینِ مقرّر آمدن اصلح است - و توجّهِ اردوی بزرگ از راهِ خشکي مناسب میداند - و التماس نموده بود که لشکرِ فیروزي مند را دریں امتدادِ محاصره از تواترِ امطار و کثرتِ باران فتوری در ادواتِ مبارزت و آلاتِ محاربت راه یافته - اگر دریں هنگام از قورِ خاصهٔ شاهنشاهي امداد رسد از توجّهِ ابدي‌تائید دور نیست - ملتمسِ او عزّتِ قبول یافت - و اقسامِ اسلحه و انواعِ آویزش را فرستادند - روزِ رشن هیزدهمِ امرداد ماهِ الهي حوالیِ موضعِ لودي‌پور نزولِ اجلال فرمودند - دریں روز نیز آب در طغیان بود - یکی از کشتیهای چیته خانه فرو رفت و از چیتهای خاصه دولت‌خان و دلرنگ را پیمانهٔ هستي پُر شد - و کشتیِ قاضیِ عسکر[4] و بهگوانداس خزانچي و شیربیگ در موج‌خیزِ طوفاني فروشد - روزِ فروردین نوزدهمِ امرداد ماهِ الهي رایتِ جهانگیري محاذیِ قصبهٔ منیر[5] علمِ دولت افراخت - دریں‌جا آبِ سون بدریای گنگ رسیده گمنام میشود - روزِ دیگر کشتیها را در همان لنگرگاه داشته حکمِ قضا نمثال نافذ گشت که صادق‌خان و شهباز خان اهتمام نموده اردوی بزرگ را از آبِ سون بگذرانند و مبالغِ گرانمند میر غیاث‌الدّین‌علي نقیب‌خان را سپرده رخصت فرمودند - که در روضهٔ منوّرهٔ مغفرت پرور شیخ یحیی منیري (که در قصبهٔ منیراست) رفته بمستحقّانِ آن بقعه قسمت کنند و استمدادِ همّت نماید •

شیخ پسرِ شیخ اسرائیل‌است از جملهٔ اولیای هندوستان - نسبتِ خداشناسي را هم بسلسلهٔ چشتیّه میرساند - و هم بطایفهٔ فردوسیّه - اهلِ زمانه را در حقِ شیخ اعتقادِ بسیار است گویند شیخ را آرزوی فرزند سراسیمه داشت - بملازمتِ شیخ شرف‌الدّین پاني‌پتهي[6] رسید - ایشان از صفای باطن این آرزوی او را در یافته بمژدهٔ فرزند خوشوقت گردانیدند - و فرمودند که همنامِ ما کني - شیخ اگرچه از کشورِ هند نبرآمد - امّا سراپای عالمِ معني را بأقدامِ همّت سیر نمود

(۲) نسخهٔ [ي] کرم ناس (۳) نسخهٔ [ا ب ي] برجهور (۴) نسخهٔ [ل] قاضي معسکر
(۵) نسخهٔ [ب] مهنر (۶) پاني پتهه •

و عیوبِ نفسِ امّاره و فنونِ تلبیساتِ او دریافته در تکمیلِ خویش کمر بست - و سخنانِ او در طایفهٔ صوفیّه امتیازِ عظیم دارد - و کتابِ معدن‌المعاني و گنجِ لا یخفی و شرحِ آداب‌المریدین از جواهرِ اقلامِ او ست - و سه مجموعهٔ معارف و حقائق آگین (که ببعضی از مخلصان و منسوبانِ خویش بآئینِ صحائف و طرزِ رسائل نوشته است) یکی متضمّن بصد و پنجاه مفاوضه است و دیگری مشتمل بر صد هدایت‌نامه - و در سیومین بیست و پنج مکتوب مندرج - و شیخ زمانِ سلطان‌محمود[۲] را دریافت - و در بدایتِ حال کوه و صحرا گزیده ریاضتهای سخت کشیده - تا آنکه در دهلي بشرفِ ملازمتِ شیخ نظام سعادت پذیر شد - و باشارتِ ایشان بخدمتِ شیخ‌نجم‌الدّین فردوسي رفته ارادت آورد - روزِ رام بیست و یکمِ امرداد ماهِ الٰهي (که رایاتِ نصرت‌طراز از ساحتِ شیرپور درخشان شد) راجه تودرمل آمده ادراکِ زمین‌بوس نمود - و حقائقِ احوالِ لشکرِ منصور بشرح معروض‌داشت - و در بابِ آمدنِ منعم‌خان باستقبال و تعینِ مسافتِ راه استمزاج نمود حکمِ والا شد که (چون مهمِّ محاصره درپیش دارد) زیاده از دوکروه نیاید - و سایرِ امرا بجای[۳] خویش در مورچلهای خود باشند - و همان‌شب راجه را مشمولِ عاطفت ساخته رخصت ارزاني‌داشتند و درین‌ایّام عرب پسرِ هاشم‌خان را (که بآدابِ خدمت ملتزم بود - و به نیابتِ پدرِ خود عرائض مشتمل بر سوانحِ بلادِ شرقي میگذرانید) بخطابِ نیابت‌خاني[۴] عزِّ امتیاز بخشیدند •

رسیدن[۵] موکبِ مقدس شاهنشاهي بظاهرِ پتّنه و همت درگشادِ آن بستن

جهانگیرِ کشورگشای در چنین‌موسمِ پرشورش و تواترِ بارانِ دائمي و جریانِ سیلابهای طوفاني بقاید[۶] دولت و رهنمونی اقبال راهِ دریا گزیدند - و با خاطرِ آرامیده و دلِ عشرت‌گزین روزِ باد بیست و دومِ امرداد ماهِ الٰهي مطابقِ چهارشنبه پانزدهمِ ربیع الثّاني بآن‌منزلِ مقصود نزولِ اقبال فرمودند - و در دو کروهیِ این‌مرحله خانخانان کشتیها را باقسامِ آتش‌بازیها و توپچیان و رعد اندازان آراسته شرفِ ملازمت دریافت - و بجلائلِ تفقّداتِ شاهنشاهي مخصوص گشت - و باشارتِ عالي متکفّلانِ اشغالِ آتش‌بازي توپها را آتش‌در دادند - غلغلهٔ قرعِ دخان و بخار و صدمهٔ ارتفاعِ گرد و غبار زمین و زمان را درلرزه آورد - و آن‌حوالي و نواحي چند فرسنگ در چند فرسنگ چون روز

---

(۲) نسخهٔ [ي] سلطان محمد تغلق را (۳) نسخهٔ [ز ي] بحال خویش (۴) نسخهٔ [ز ل] نهایت‌خاني خلعت عز امتیاز (۵) نسخهٔ [ل] توجه رایات عالي بجانب پتّنه و بدست آمدن حاجي پور (۶) نسخهٔ [ز ل] بقاید رهنمونی دولت و اقبال •

اعدای دولت تاریک گشت - و این صدای هولناک در دماغ مخالفان تیره بخت پیچید - و زهرهٔ دشمنان آب شد - و دل بےجگران در اضطراب افتاد - و نقارهٔ فتح بلندآوازه گردید - صفیر نفیر و کرنا (۲) نوید نصرت بگوش هوش زمانیان در داد - و در ساعت مسعود روی توجه بساحل آورده سمنداقبال را جلوه دادند - و در منزل خانخانان (که نشیمنهای عالي ترتیب یافته (۳) بود) نزول دولت شد و او از شرائف جواهر و جلائل امتعه و نفائس اشیا برسم پیشکش و نثار سرانجام داده پرده گشای آداب اخلاص شد - و محمّد قلي خان برلاس و قیاخان و اشرف خان و مجنون خان و خان عالم و سایر اُمرای والا شکوه (که دریں لشکر نصرت طراز بودند) به ترتیب منزلت و آئین رتبت جبهه سای آستان اقبال شدند - و پس ازان دیگر سرداران و ناموران جوق جوق و فوج فوج بدولت زمین بوس • جوبای سربلندي گشتند - و هرکدام بنوازشهای خاص امتیاز یافت و بعنایات سترگ مخصوص شد *

روز دیگر اطراف قلعه بنظر امعان شاهنشاهي (که محیط عالم صغیر و کبیر است) در آمد و تسخیر حاجي‌پور از اسباب گشایش این‌حصار دانسته همّت جهانگشای برتحصیل این امنیّت مصروف داشتند - آن قلعه ایست محاذی پتّنه - دریای گنگ بعرض دوکروه تخمیناً بهزاران جوش و خروش درمیان این دو شهر میگذرد - روز دیگر میرزا علي علم‌شاهي و سیّد شمس بخاري با پسران و راجه گجپتي و فوجے از بهادران اخلاص‌مند را بسرکردگیٔ خان عالم تعین فرمودند که بر بختیان دریا نورد کشتي سوار شده با توپخانهٔ شایسته آن قلعه را (که استظهار فتنه (۴) گران است) تسخیر نمایند *

و هم درین روز ایلچیٔ داؤد بوسیلهٔ خانخانان دولت بساط بوس دریافت - پیشتر از ارتفاع رایات اقبال درین‌حدود خانخانان خالدین خان را پیش داؤد فرستاده بنصیحتهای ارجمند برو بخشوده بود - خلاصهٔ اندرز آنکه هنوز سررشتهٔ کار بدست او ست - روز نامچهٔ احوال خود را مطالعه نماید - و نظرے ژرف در نیرنگیٔ اقبال و روز افزونیٔ دولت شاهنشاهي انداخته برخود ببخشاید - و سبب خون چندین جانداران و باعث (۵) ویرانیٔ مال و ناموس مردم نگردد - مستئ دنیا را اندازه ایست - چرا بخود نمي‌آید - و خود را بستهٔ فتراک این دولت خداداد نمي‌گرداند او پس از تامّل بسیار از راه گریزت و حیله سازي مصحوب خالدین‌خان یکے از اعیان خود را فرستاده انواع نیازمندي درمیان آورد - و چنان عرضه داشت که حاشا نام سروري برخود نپسندم

---

(۲) در [چند نسخه] صفیر و نفیر کرنا (۳) نسخهٔ [ي] دادهٔ بود (۴) نسخهٔ [ی] فتنه انگیزان

(۵) در [بعضي نسخهم] باعث وبال و ویرانیٔ *

لودي (که مرا درین ورطهٔ پندار انداخته بود) بسزای کردارِ خود رسید - اکنون اطاعتِ شاهنشاهي سراپای خاطرم گرفته است - هرقدر جای (که بمن مکرمت میشود) آنرا سرمایهٔ سعادتِ خود میدانم - و (چون بمقتضای خردسالي و مستيء شباب از منْ خطائی بظهور آمده است) مادام که در تلافيء آن خدماتِ شایسته بتقدیم نرسانم بخود قرارِ آستان‌بوس نمیتوانم داد *

شهریارِ دانش پژوه مکامنِ درونيء او را دریافته چنین پاسخ آرای شدند که ما بمُقتضای ظلّیتِ[۲] حق اندک پذیرِ بسیار بخشیم - چاشنيء عفوِ ما در انتقام نیست - اگر داؤد درین سخن‌سرائي[۳] از مشعلهٔ صدق پرتوے دارد بر عتبهٔ اقبال جبهه‌فرسای گردد - تا بدستِ تفقّدِ ما گردِ ادبار از تارکِ بختِ او افشانده شود - وگرنه یکے از سه کار گزیند - تا مال و جانِ چندین هزارکس عرضهٔ تلف نگردد نخستین آنکه یک کسِ او در معسکرِ اقبال آمده نظّارگي شود - و یک کس ازین جانب دران لشکر مراسمِ دیدباني بجای آرد - تا هیچ‌کس از طرفین به نبردگاه نشتابد - و ما هردو درمیدانِ نبرد درآمده بهرسلاح که او داند[۴] باهم آویزش کنیم - تا بسرنوشتِ ازلي و تائیدِ آسماني هرکه فیروز شود ملک ازو باشد - و اگر همّت باین یاوري نکند یکے از لشکریانِ خود را (که به نیروی مردانگي و زورِ بازو و فزونيء دانشِ نبرد ممتاز باشد) اختیار کند - و ما نیز یکے از تیز[۵] دستانِ عرصهٔ شهامت را (که آزرم غازهٔ چهرهٔ او بود) در برابرِ او فرستیم - و این دو ستیزه مرد دران[۶] نبردگاه رسمِ مبارزت بجای آرند - هرکه نصرت یابد لشکرِ او ظفرطراز گردد - و اگر دران سپاه چنین شیرمرد نباشد از جنودِ فیلان کار پرداز یکے را انتخاب کند - تا ما نیز فیلے فلک شکوه تمام شدّت را بجلوهٔ خاص درآریم - هرکدام غالب آید فتح ازان‌طرف باشد - آن افغان پسر را از سخن‌آرائيء این شیرشکارِ عرصهٔ آگاهي زهره درید - و عقل تباه گشت - چون زنگارین دل بود توفیقِ فرمان پذیري نیافت و ازانجا که فطرت نداشت بهیچ یکے ازان وجوهِ حق‌گرای دلنهاد نشد *

و از سوانح آنکه آن شاه‌سوارِ عرصهٔ دولت فیل‌کوه پیکرِ باد رفتار را درجلوهٔ اقبال درآورده بتماشای فرازگاهِ پنج پهاڑي (که در برابرِ آن حصار است) بهمعنانيء تائیدِ الٰهي و قایدِ فرایزدي توجّه فرمودند - و این پنج گنبدِ خشتي اند مصمّت[۷] که فرماندهانِ باستاني یادگار گذاشته اند پهاڑي بزبانِ هندي کوهچه را گویند - یعني پنج گنبد که در بلندي به پنج کوهچه ماند و افغانانِ تیره رای از بےآزرمي و سیه‌دلي توپها سر داده بسعيِ خود نکالِ ابدي سرانجام نمودند

---

(۲) نسخهٔ [ل] طینت حق (۳) نسخهٔ [ي] سخن پیرائي (۴) در [بعضے نسخه] که او صلاح داند

(۵) نسخهٔ [ل] زبردستان (۶) نسخهٔ [ل] دران ناورد گاه - و در [چند نسخه] دران بزم ناورد گاه

(۷) نسخهٔ [ی] مثمن *

و حضرتِ شاهنشاهي در حصارِ حضانتِ ایزدي تماشائیِ بدائعِ آفرینش بودند - نگاهبانیِ خدیوِ هستي و پایهٔ توکّلِ والا خاطرنشانِ آشنا و بیگانه شد *

و از سوانحِ اقبال بدست آمدنِ حاجي‌پور است - و اجمالِ این تفصیل آنکه روزِ آراد بیست و پنجم امرداد ماهِ الٰهي چاشتگاهِ بلند روشن شد که قلزمِ هیجا از جانبِ حاجي‌پور در موجخیز است - شهریارِ دوربین بمورچلِ شاهم خان (که ازانجا آن مصر نمایان بود) عنان‌تاب گشته در نصرتِ اولیای دولت توجّهِ اقلیم‌گشای فرمودند - اگرچه تردّدِ بهادرانِ جنگ جوی چنانچه باید تشخیص نمي یافت امّا این‌قدر پیدا بود که سواطعِ سنانِ آتشبار معرکه افروز است و لوامعِ شمشیرِ صاعقه کردار مخالف‌سوز - و هنگامی (که جنگ ترازو شده بود - و پاسی از روز مانده) حضرتِ شاهنشاهي چندی از نبرد آزمایان را در کشتیهای جنگي بتائیدِ جنودِ اقبال فرستادند قلعه‌نشینانِ تهوّرگزین پتّنه ازمشاهدهٔ این‌حال چند غرابِ مبارزت برسرِراه[(۲)] داشته آمادهٔ پیکار شدند دلیرانِ جنگ‌آزموده باعتضادِ تائیدِ الٰهي دستِ جلادت گشاده غنیم را برداشتند - و پیشتر ازانکه این فوجِ نصرت اعتصام بآن لشکرِ ظفرقرین پیوندد بمیامنِ دولتِ روزافزون چنان حصارِ حصین گشاده شد - و شکوهِ سطوتِ شاهنشاهي زهرهٔ آهنین جگران را آب ساخت - و گروهی انبوه ازان بخت‌برگشتگانِ آشفته دماغ بخاکِ هلاکت غبارآلودِ مذلّت گشتند *

و تفصیلِ این‌اجمال آنکه چون خان‌عالم باین‌خدمت سرافرازي یافت جمعی از رود بانانِ حقیقت‌دان رهنمای او شدند - آخرهای روزِ دین بیست و چهارم امرداد ماهِ الٰهي بکشتي درآمدند راهبرانِ تیزهوش کشتیهای این شجاعت‌مندانِ نبرد دوست را بالا روبه برده[(۳)] شباشب بآئینی (که غنیم اطّلاع نیابد) بنهری (که از آبِ گنگ جدا شده متّصل بحاجي‌پور میرود) رسانیدند نخوت‌آرایانِ قلعه نشین در گردابِ اندیشه فرو شدند - ناچار بختیانِ دریا نورد را بتوپخانه آراسته در مبارزت مبادرت نمودند - نخستین ضربزنها[(۴)] و بندوقها را گشاده دادند - و شرارهٔ این‌طوفانِ آتش ارتفاع گرفت - و نزدیک بود که صورتِ استیلا و استعلای این گروهِ بدکار در آئینهٔ اوهامِ نظّارگیان نمودار شود - دریں‌اثنا آن غرابهای شاهنشاهي (که فروغِ نصرت باخود داشت) پرتوِ فیروزمندي انداخت - و یکبارگي پای ثباتِ آن بد اندیشانِ تبه روزگار بلغزش درآمد - لیکن (چون از طغیانِ آب بدشواري کشتیهای لشکرِ منصور را سربالا مي‌کشیدند) کارِ آن گروه بانجام نمي‌رسید - رهنمونیِ مبشّرانِ اقبال این دریا نوردان را بالا روبه بجانبِ[(۵)] گندمک برده بصوبِ حاجي‌پور سرداد

---

(۲) نسخهٔ [ل] سربراه (۳) نسخهٔ [ل] بردیه برده (۴) نسخهٔ [ي] ضربزنها و توپها و بندوقها را
(۵) در [چند نسخهٔ] بجانبِ دریای گندک *

اگرچه از فرازِ قلعه بارشِ توپ بود لیکن جائی (که حراستِ ایزدي پیشکارِ دولتِ مؤبّد[2] باشد) از بداندیشیِ ذرّاتِ امکان چه گشاید - نبردِ آزمایانِ جنگ جوی بزورِ بازوی تائید یافتهٔ الٰهي از کشتیها برآمده بجولانِ رخش درآمدند - فتح خان پسرِ غازي خان و ابراهیم[3] خان و الهدیه سروالي[4] (که سردارانِ این گروه بودند) کوچه بند کرده سرگرمِ پیکار شدند - فتح خان با بسیارے از مخالفان دران هنگامهٔ مرد آزمائي فرو شد - و برخے بتکاپوی هرچه تمامتر ازان ورطهٔ هلاک بیرون شتافتند - بعضے اوباش شهررا آتش زده دست بتاراج گشادند - و قلعه بتائیدِ جنودِ غیبي بتصرّفِ اولیای دولت درآمد - راجه گجپتي و پیاده روانِ شمشیرباز و میرزا علي بیگ علمشاهي و سیّد شمس‌الدّین بخاري و پسرانِ او درین نبردگاه بخانِ عالم همپائیِ شایسته کردند - و جمیعِ بهادرانِ نصرت قرین را دست بکار رسید - و بمیامنِ تائیداتِ سماوي کارِ دشوار بآسانيْ برآمد *

مفتوح شدن قلعهٔ پتنه به نیروی اقبالِ شاهنشاهي و فرار نمودن داؤد و ایلغار فرمودن شهریار جهانگیر

[چون چمن‌پیرایانِ نوبهارِ هستي از مبادیِ انکشافِ سحرِ اقبال تا امروز (که آغازِ گلخندهٔ صبحِ سعادت است) پیوسته در تربیتِ این‌نونهالِ برومند و آراستنِ چارچمنِ این دولت اند] هر گلبنِ اُمّید (که سایه نشینِ آن‌شجرهٔ آسماني‌ظلال شد) هرآینه از جویبارِ عشرت و چشمه‌سارِ نشاط شاداب گشت - و روز بروز اغصانِ آمالش بثمراتِ مراد کامیاب - و هر تلخ‌کامِ کج‌سرشت (که سر به بےاعتدالي کشیده خارِ آشوب درراهِ گلچینانِ این سرابستانِ همیشه بهار افشاند) سوختهٔ برقِ زوال شد - و هرکه خود را بستهٔ فتراکِ این‌عتبهٔ جلال ساخت از حوادثِ زمان نجات یافته کارش روزافزون گشت - و [هرکه (از نافهمیدگي[5] یا ازبیخردي یا ازبدمستي) اندیشهٔ مخالفت بخود راه داد] لکدکوبِ زمان شد - و پایمالِ شدائدِ دوران - نه اسبابِ دنیا بکارِ او آمد - و نه معاونانِ صورت سودمند شدند - و هرکارے (که پیشنهادِ همّتِ والای شاهنشاهي گشت) هرچند بچشمِ عادتیانِ روزگار دشوار مینمود بآسان‌ترین وجوه انجام پذیرفت - چنانچه اندکے از بسیار درین شگرفنامه ایراد یافته و مي‌یابد - آرے این‌کار عنایت است نه ساختگي - و این‌معامله دولت است نه پرداختگي - و بتازگي (آنچه درینولا ببرکاتِ ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهي بانجام رسید) گریختنِ داؤد است بے جنگ - و بدست آمدنِ قلعهٔ پتنه *

---

(۲) در [بعضے نسخه] موبد (۳) نسخهٔ [ي] ابراهیم کرراني (۴) در [بعضے نسخه] شرواني * و در [بعضے] سزاولی (۵) در [چند نسخه] نافهمیدگي که از بیخردي یا بدمستي پدید آید اندیشهٔ *

(چون فر الٰهي از ماهچهٔ رایاتِ اقبال بران مرز و بوم افتاد - و بوارق لمعانِ عظمت و قدرت بران دیار تافت) اساسِ مبانیء غرورِ الوسِ افغانان تزلزل پذیرفت - و از سراسیمگي [۲] گمرهي گزیدند و [چون آن پیغامهای شاهنشاهي (که زهرهٔ آهنین جگران از نهیبِ آن آب میشد) بآن گروه رسید و مقارنِ آن بهادرانِ والا شکوه فتحِ حاجيپور نمودند] داؤد (که سرخوشِ نشهٔ غفلت بود) بهوش آمده زمانے در کارِ خود نگریست - نه چراغِ تدبیرش را نورے ماند - و نه شمعِ ضمیرش را فروغے از تیرگیء بخت راهِ سعادت را گذاشته در هنگامے (که بایستے خجالت مند بوده احرازِ دولتِ آستان بوس نماید) بدشتِ ادبار درآمد - و شبِ آراد بیست و پنجمِ امرداد ماهِ الٰهي از دروازهٔ خردِ قلعه بزکشتیء تیزرو نشسته راهِ بنگاله پیش گرفت - و گوجرخان (که میر شمشیرِ آن گروه بود) از راهِ دروازهٔ آهوخانه با تمامیء فیلان و عمومِ سپاهیان براهِ خشکي رو بگریز نهاد - و نخوت و استکبارِ این جماعه یکباره بباد فنا رفت - و صلاحِ کارِ خویش در [۳] فساد دانسته برخے در موج خیزِ دریا و جمعے در تنگنای طُرُق و طایفهٔ در گوهای خندق بهاویهٔ فنا شتافتند - و کشتي را از دریا ندانسته جمعے انبوه بقعرِ نیستي فرو رفتند - و طایفهٔ کثرت را از قلّت تفرقه نکرده با کشتي غرقهٔ بحرِ فنا گشتند و بسیارے از فزونیء هجوم در ته پا مانده بخاکِ مذلّت یکسان شدند - پیشروانرا راه گذر بسته گشت و پس ماندگان را ازدحامِ پیش سدِّ راه آمد - سرها (که نخوتگاهِ بیخردي بود) بپای مذلّت فرسودگي یافت - و افسرهای استکبار بافسارِ اشتر و استر پابند شد - طایفهٔ از هولِ جان فراز و نشیب را یکسان شمرده خود را از اوجِ ثریّا بثری بر مي‌تافتند - چنانچه خندقِ قلعه از اقسامِ جانداران انباشته گشت - و طبقهٔ انبوه از همراهانِ گوجر غریقِ بحرِ فنا شدند - و جمعے از تهوّر خود را در گردابِ بلا انداخته قرینِ سیلِ هلاکت گشتند - آن شب که صبحِ فیروزمندي را آبستن بود غریب شورشے در قلعه پدید آمد - جمعے از کم فطرتانِ معامله نافهم بر شبخون قیاس میکردند - و کاردانانِ بارگاهِ مقدّس برهم خوردن و گریختنِ افغانان را یقین میدانستند - آن شاه سوارِ میدانِ اقبال همان زمان بال [۴] سندر را (که در چندین هزار فیل بحسنِ منظر و لطفِ کردار و شکوهِ آسماني و تیزیء آتش و سبکیء باد و وقارِ زمین امتیاز داشت) طلب داشته سوارِ دولت شدند *

و چون بر پیشگاهِ خاطرِ اقدس ناکامي و گریختنِ غنیم پرتو انداخته بود همّتِ والا اقتضای آن داشت که در همان ظلامِ شب نور افروزِ نصرت گردند - خانخانان زمینِ نیاز بلبِ ادب بوسید عرضه داشت که (چون علمِ نور از مشرقِ اقبال سرزند) عزیمتِ پیش فرمایند - هم پاسِ قانونِ حزم و احتیاط بتقدیم رسیده باشد - و هم درین فرصت احوالِ غنیم بپرتوِ تشخیص روشني خواهد گرفت

(۲) نسخهٔ [ي] سراسیمگيِ دل (۳) نسخهٔ [ل] در فرارِ خود (۴) در [بعضے نسخه] دل سندر *

شهریار دانا دل ملتمس او را بآرایش قبول زینت دادند - و صبح روز اشتاد بیست و ششم امرداد ماه الٰهی رایات نصرت طراز از دروازهٔ دهلی بشهر پتنه سایه افکن شد - و نوئینان بزرگ و خوانین والا شکوه و اُمرای نامدار آداب تهنیت بجای آوردند - و غنائم فراوان از نقد و جنس خصوصًا فیلان نامور بدست اولیای دولت درآمد - در ساعت نجومی از روز بمهمّات شهر پرداخته خانخانان را با بسیارے از خدمت گزینان کارطلب عقیدت‌مند مقرّر فرمودند که بآهستگی و آرامش اردوی سترگ را می‌آورده باشند - و خود بر نور بیضا (که سرآمد اسپان خاصه بود) جلوهٔ اقبال داده با فوجے از بهادران اخلاص طراز از راه خشکی ایلغار فرمودند - که (اگر داؤد از راه دریا شتابان بادیهٔ ادبار گشت) گوجر (که خلاصهٔ[۲] فیلان را سرکرده میبرد[۳]) گرفتار گردد - چون بدریای پن‌پن رسیدند آب در غایت طغیان بود - خدیو عالم اعتصاد بر تائید ایزدی فرموده سمند اقبال را در آب جولان داد فدویان عقیدت‌گزین بیتابانه خود را دران موج‌خیز انداختند - و برهنمونیء بخت و همعنانیء دولت عبور موکب والا شد - و گرد آسیبے بدامن منسوبان این منزل‌گزین عرصهٔ توکّل نرسید کرامت پادشاهی بظهور آمد - و آثار ولایت پدید گشت - که در چنان آبے (که بسیارے از مخالفان سبکپای تیزرفتار با شناسائیء مداخل و مخارج نتوانستند خود را بساحل نجات رسانید) شهریار گیتی‌ستان با جمیع لشکر اقبال بقاید دولت پایدار بآسانی و شکفتگی گذاره فرمود و به‌تیزروی[۴] (که بر باد پیشی گرفتے) بآئین تکامشی نزدیک بقصبهٔ دریاپور (که سی کروه تخمینًا باشد) یک جلو رانده[۵] عنان باز کشیدند - و چون روز در جلوهٔ شام بود خاطر ملتزمان رکاب نصرت اعتصام منظور داشته در کنار آب گنگ وقوف رحمت فرمودند - و مجنون خان و شهباز خان و برخے از اُمرای کارطلب را بدنبال هزیمتیان فرستادند - چون قلم تقدیر نرفته بود بآن مُدبران گریزپای نتوانستند رسید - امّا بسیارے ازان گروه واژون بخت از سراسیمگیء عقل و فروگرفتگیء ادبار در دریاچها و خلابها بگو نیستی شتافتند - و درین فتح (که طراز فتوحات سترگ تواند شد) دویست و شصت و پنج فیل از ضمائم غنائم گشت - اگر بشرح بدائع این جانداران کوه پیکر و ذکر جلائل نوادر آن پردازد این شگرفنامه (که غازهٔ اختصار برروی دارد) بر نتابد - و درین شب (که رایات اقبال بکنار دریای گنگ نزول سعادت داشت) چندے از کشتیهای افغانان پُر اسباب و اموال ببادبانیء مراد[۶] در حوالیء مخیّم اقبال پیوست - و غنائم فراوان در حوزهٔ تصرّف مجاهدان همّت گرای درآمد - و درین روز فیروزمندی عموم اُردوی بازاری از نشیب خندق و دریای پن‌پن

---

(۲) نسخهٔ [ل] خاصه فیلان را (۳) نسخهٔ [ب] میرود (۴) نسخهٔ [ب ز] تیز پوئی (۵) نسخهٔ [ب ي] آمده (۶) در [بعضی نسخه] باد مراد ٭

و از نهر آبے (که در هفت هشت کروهیٔ دریاپور بود) و از ساحلِ دریای گنگ فرو رفتهای آب را بلطائف‌الحیل کشیده همیانهای زر و اسلحه بدر آوردند - و عامّهٔ خلائقِ این لشکرِ بزرگ کامیابِ خواهش شدند - و از نیرنگیٔ اقبال و مددکاریٔ بختِ بلند و نیروی همّتِ سترگ شاهنشاهي چنین لشکرے آراسته را (که داوُد باستظهارِ آن همواره از غرور گزافها گفتي - و یافه‌درائي(۲) کردے) بےجنگ خاکِ ادبار بر مفارقِشان ریخته شد - و آبروی دین و دنیا گرفته آمد - و حسین پسرِ عدلي (که از واژونیٔ بخت و تیرگیٔ عقل گریخته بغنیم پیوسته بود) بدست افتاد - و بسعيِ خانخانان بسزا رسید - و به تنویرِ روشنانِ سماوي و امدادِ جنودِ غیبي چنین فتحے بزرگ (که دوربینانِ عرصهٔ صورت دشوار مي‌اندیشیدند) و اتمامِ(۳) این کارِ سترگ (که در حوصلهٔ روزگار نمیگنجد(۴)) دربن موسمِ باران (که غنیم آنرا حصارے(۵) حصین مي‌شمرد) بر وجهے آسان و طرزے دل پسند از پردهٔ خفا بجلوه‌گاهِ ظهور آمد *

و (چون خانخانان باردوی بزرگ جبهه سای عقیدت گشت) باشارهٔ همایون صفوتکدهٔ قدس را آراستند - و نزهت سرای خلوت زینت‌گرفت - و انجمن‌زارِ خسرواني از غیر پرداخته آمد دولت منشانِ خرد پژوه و بخت آورانِ دیده ور و معامله شناسانِ حقیقت بین (که با راستي و درستي مردانگي و دولتخواهي غازهٔ چهرهٔ روزگارِ ایشان بود) حفظِ مراتب و پاسِ حدود نموده سخن‌گذار و نکته(۶) سرای شدند - و هرکدام (در خورِ صفای جوهر و اندازهٔ دریافت) لازمِ وقت و مستحسنِ حال را بموقفِ عرضِ مقدّس (که عیارگاهِ نقودِ جواهرِ دانش‌اندوزي و محکّ طلای خالصِ دوربیني ست) رسانیدند - گروهے (که شعاعِ بینشِ آنها از مناظرِ صورت(۷) نگذرد) چنان معروضهٔ داشتند که تا سپري شدنِ موسمِ باران ولایتِ بهاررا (که نو بتصرّفِ اولیای‌دولت در آمده) از خس‌وخاشاکِ مخالف پاک باید ساخت - و در عنفوانِ طلوعِ سهیل دلنهادِ تسخیرِ بنگاله شد و جمعے از تیزجلوي و فرطِ مردانگي و برخے از کارداني و معامله فهمي چنان نمودند که بےتوقّف دست به بنگاله زدن و غنیم را فرصتِ سرانجام ندادن ناگزیر(۸) است - و حضرتِ شاهنشاهي از وفورِ غیب‌بیني و فروغِ نیّرِ باطن سخنِ این‌گروه را پسندیده همتِ جهانگشای بتسخیرِ بنگاله بستند (اگرچه خاطرِ اقدس میخواست که خود بگره‌گشائیٔ این عقدهٔ مشکل نمای پردازند) لیکن (چون ترازوی کارشناسي بدستِ عقلِ صلاح اندیش بود) فرمودهٔ سلطانِ خرد را فرمانِ ایزدي

---

(۲) نسخهٔ [ی] بیانه درآمدے (۳) نسخهٔ [ب] اهتمام (۴) در [بعضے نسخه] نمي گنجید (۵) نسخهٔ [ل] حصارهای (۶) نسخهٔ [ی] نکته پیرای (۷) نسخهٔ [ب ی] صواب (۸) نسخهٔ [اب ی] ناگزیر کار سپاهي ست *

شمرده توقف گزیدند - چه از کریوهٔ بطر بدبستان هدایت[۲] رسیده مشام هوشمندان بختور را عطرآگین ساخته اند که هر خدمتے (که از اُمرای خرد تمشیت یابد) بطبقهٔ اوسط نباید فرمود - و کارے (که از دست این طایفهٔ خدمت گزین انجام یابد) نوئینان بزرگ را حواله نباید کرد - و آنچه ازین گروه والا سربراه شود فرزندان و خویشان را نباید بران کار داشت - و مقاصدے (که ازین طایفهٔ دولت آرا صورت اتمام پذیرد) محافظت حدود رتبهٔ عُلیای خویش (که از مهین عطایای ایزدی ست) نموده خود بنفس نفیس متکفل آن نباید شد - که انتظام نشاءٔ صورت (که بقدردانی و حفظ اعتبار و پاس جاه و آرایش ظاهر باز بسته است) در معنی پاسبانیٔ عطایای الٰهی و سپاس ایزدی بزبان کردار ادا کردن است - سبحان الله دور بینان تماشائی و سپاس گزینان کردار را چه دیدها و اندیشها ست همین حفظ اعتبار و غم جاه در گروه تجردگزینان صحرا نشین نکوهیده ترین صفات است - و در کارپردازان تعلق اساس از بهین عبادات ایزدی - و این یورش نصرت قرین در مبادیٔ حال بملاحظهٔ همین دید بلند در احتجاب توقف بود لیکن (چون از اُمرا همت محتجب شد - و استدعای حضور اقدس نمودند) ناگزیر مراعات خاطر آن گروه فرموده تشریف ارزانی داشتند - دربنولا (که فتوحات سترگ جلوهٔ ظهور داد و روز افزونیٔ اقبال شاهنشاهی بتازگی زنگ زدای ارباب ظاهر گشت - و همتها در افزایش در آمد و فطرتها روی ببلندی نهاد - و دلها کارطلب شد) منعم خان خانخانان انجاح این مقصود و انجام این امنیت را بر ذمهٔ خود گرفته استدعای این خدمت نمود - ملتمس او بمعرض قبول داشته مشمول عواطف خسروانی گردانیدند - و بسیارے از اُمرای والا شکوه و سایر منصبداران و یکه جوانان زیاده از بیست هزار کس با سامان یورش و ساز پیکار و سایر اسباب جهانگشائی و ملکگیری همراه ساختند و برای آسودگی و آسانیٔ کار او در حدود بهار جایگیر فرمودند - و جونپور بخالصهٔ شریفه منسوب گشت - و وزارت آن برضوی خان تفویض یافت - و راجه تودرمل را (که کاردان و عقیدتمند بود) علم و نقاره عنایت فرمودند - و محفوف عواطف[۳] بیکران گردانیده همراه ساختند - و همچنین جمیع ملازمان عتبهٔ اقبال را (که درین لشکر نامزد شدند) بمنصبهای بزرگ و جایگیرهای[۴] سیرحاصل و اعتبارهای بلند مخصوص گردانیدند - و نصائح ارجمند را (که در هنگام کامروائی و دولت افزائی مصاحب بے غنج بوده نگذارد که مآل کار ببدمستی گراید - و سررشتهٔ حق شناسی گسسته گردد) آویزهٔ گوش هوش این بخت مندان خدمت گزین[۵] ساختند - و چنانچه پایهٔ صورت این مخلصان را افزودند حالت معنوی را افزایش بخشیدند ●

---

(۲) نسخهٔ [ی] نزاهت (۳) نسخهٔ [ی] عنایت و عواطف (۴) نسخهٔ [ز] جایگیرهای سره ●
(۵) نسخهٔ [ل] گزین خدمت ●

و روزِ اورمزد غرهٔ شهریور ماهِ الٰهي خانخانان را رخصتِ بنگاله فرموده بجونپور (که فرزندانِ بخت‌مند و پردگیانِ سرادقِ عزّت آنجا بودند) معاودت نمودند - اعیانِ اُمرا (که بتسخیرِ بنگاله رخصت یافته) بدین تفصیل اند - محمّد قلي خان برلاس - مجنون‌خان قاقشال - قیا خان اشرف خان - خان‌عالم - شاهم خان - باقي‌خان - راجه تودرمل - لشکرخان - بابا خان - حیدرخان میرزا قلي خان - لعل‌خان - پاینده محمّد خان - معین خان - حاجي یوسف‌خان - نقیب خان غازي خان قزویني - میرزا علي علمشاهي - صالح‌عاقل - وزیرجمیل - و آنروز ظاهرِ قصبهٔ غیاث پور بر ساحلِ دریای گنگ مضربِ خیامِ ظفرطراز گردید - و مهچهٔ لوای[۲] دولتِ ابدپیوند چهار روز دران منزل لامع بود - لختي از اوقاتِ خجسته بدیدنِ فیلانِ داؤدي مصروف شد - و میرزا یوسف‌خان را بآئینِ پیش اشارتِ مقدّس شد که حراستِ اردوی بزرگ نموده از راهِ خشکي شتابد - و شبِ اسفندارمذ پنجمِ شهریور ماهِ الٰهي برفیلِ آسمان‌شکوه جلوهٔ اقبال کرده ازان‌مرحله نهضت فرمودند مناشیرِ اقبال لمعانِ تباشیرِ صبحِ کامراني شد - و روزِ خرداد ظاهرِ شهرِ دلگشای دریاپور از ورودِ راياتِ والا نور پذیر گشت - و دران مرزِ دلگشای زمانے خاطرِ بهجت پیرای را بنشاطِ[۳] جنگِ فیلانِ مستِ داؤدي مشغول گردانیدند *

و (چون در دینِ سلطنت و آئینِ جهانداري قناعت در ملکستاني چون حرص تجرّد گزینان نکوهیدهٔ عقل و نا پسندیدهٔ خرد پژوهان است) تسخیرِ قلعهٔ رهتاس پیشنهادِ همّتِ والا شد آن‌قلعه در متانت و رصانت عدیل و نظیر ندارد - و چندین دیه برفرازِ آن آبادان است - و چندان زراعت میشود و آنقدر آذوق بهم‌میرسد که نگاهبانان را بسند آید - و چشمهای خوش‌گوار فراوان و با وجودِ آنکه بر بالای‌کوهے ست (که بآسمان همسري دارد - و در ما بینِ آن آبِ چاه بعمقِ بسیا پدید آید) دران حصارِ رفیع باندک کندن آبِ شیرین لبریز کند - این قلعه را هیبت خان کرراني و پسرش بهادرخان استحکام داده بخوابِ غفلت غنوده بودند - فرحت خان باین خدمت نامزد شد - و مظفّرخان را (که در روزِ رخصتِ اُمرای بنگ از راهِ خشکي خجلت زده باردوی معلّی پیوسته بود) بے آنکه بسعادتِ پا بوس استسعاد یابد بهمراهيِ او تعین فرمودند - و نخوت و نازشِ بیجای او را باین‌طرز چاره‌گر آمدند - و حاجي‌خان سیستاني و فتح‌خان میداني[۴] و خدا دا برلاس و خواجه شمس‌الدّین خافي و باقي‌خان کولابي و برخے از نبرد دوستانِ همّت‌گزین‌را بکمکِ او نوشتند - و این‌فوجِ نصرت قرین را به پندهای هوش‌افزا گرانبار گردانیده رخصت فرمودند *

---

(۲) نسخهٔ [ل] لوای ظفر دولت (۳) در [بعضے نسخه] بانبساط (۴) نسخهٔ [ا] میدغاني و نسخهٔ [ب و غیره] مسند عالي *

و چون خاطرِ خطیر ازین مهم وا پرداخت روزِ مرداد هفتمِ شهریور ماهِ الٰهي از پتّنه گذشته در حدودِ شیرپور نزولِ موکبِ منصور شد - و آن روز منزلِ میرزا یوسف خان (که از راهِ خشکي اردوی بزرگ را سرکرده آورده بود) بقدومِ شاهنشاهي سعادت افزای گشت - و روزِ دیگر فتحپورِ پتّنه (که بیست و یک کروه راه بود) مستقرِّ اردوی ظفرقرین شد - و درین روز آبِ سون را (که در تلاطمِ طغیان بود) عبور فرمودند - و صادق خان را رخصت دادند که او نیز همراهِ اردوی بزرگ باشد و احتیاطِ بلیغ نماید که عمومِ خلائقِ موکبِ انجم شمار و سایرِ منسوبانِ بیوتات علی‌الخصوص فیلانِ خاصه در جای مناسب از آب بگذرند - و روزِ آذر نهمِ شهریور ماهِ الٰهي ایلغار فرموده آخرهای روز بگذرِ چوسه تشریف آوردند - آبِ گنگ در فزونیِ عرض و بسیاریِ عمق و تلاطمِ امواج بیم‌آورِ پُردلان بود - در حضانتِ تائیدِ ایزدي بکشتي درآمده عبور فرمودند - و میرخان یساول را با جمعی از صاحب اهتمامانِ جدگزین گذاشتند - که درین گذر بوده مردم را باحتیاط و اعتدال گذرانند - و خود گرمِ رفتار شده چنان تند راندند که اکثرے از تیزروانِ عرصهٔ سبکپائي در اثنای راه ماندند - و آن شهسوارِ اقبال با چندے از برق‌رفتارانِ سعادت منش روزِ آبان دهمِ شهریور ماهِ الٰهي بخطّهٔ دلگشای جونپور نزولِ اقبال فرمود - عالمیان را (که ناگاه چشم بران جمالِ جان افزای افتاد) غریو از نهادِ ایشان برآمد و غلغلهٔ[۲] شادي و زمزمهٔ شوق بگوشِ ملکوتیانِ قدسي رسید - شاهزادهای والا گوهر شرفِ ملازمت دریافته مسرّت آرای شدند - و مخدّراتِ شبستانِ اقبال ملتزمِ حدودِ مراتب شده کامیابِ سعادت گشتند - و ملازمانِ عتبهٔ اقبال و اعیانِ آن ملک سجدهٔ آستانِ عزّت نموده روسفیدیِ دو جهان را سامان دادند - عالم رونقِ بهار پذیرفت - و جهانیان را جانِ تازه بتن درآمد - آنحضرت هرکدام را نوازش فرموده توجّه به تنظیمِ مهامِ سلطنت و تنسیقِ جلائلِ امور گماشته ابوابِ معدلت بر روی زمانیان گشودند - و ازانجا (که دور اندیشي و احتیاط گزیني ستونِ دولت است) شهریارِ دانش پژوه دران مصرِ جامع توقّف فرمودند - تا ولایتِ بهار بدل‌جمعیِ اولیای دولت از غبارِ فتنه اندوزان یکبارگي مصفّا گردد - و باعتضادِ چنین شهنشاهِ سترگ اقبال ثبات پائي و کارافزائیِ افواجِ کشورگشای (که بصوبِ بنگاله رخصت یافته است) روی دهد - و گشایشِ آن ملک و تسخیرِ آن ولایت بزودي دلخواه صورتِ شایسته گیرد *

و از سوانح آنکه قاسم خان (که او را کاسو گفتندے) و محمود خان و جمعی از افغانانِ بد اندیش بحدودِ بهار آمده شور افزای شدند - گیهان‌خدیو میرزاده علي خان و شاه غازي خان تبریزي را با بسیارے از بهادرانِ خدمت دوست رخصت فرمودند - و حکم شد که محسن‌خان

---

(۲) در [چند نسخه] غلغلهٔ شوق و زمزمهٔ شادي *

و سایرِ جایگیرداران آنحدود یکجا فراهم آمده در تسکینِ شورش و تصفیهٔ آن ملک کمراهتمام بربندند نام بردها فرمان پذیرفته بسلّمِ نیکوخدمتي بر غرفهٔ اعتبار بر آمدند - و شور انگیزانِ فرومایه در گو ادبار سرنگون شدند - و غبارِ فتنه یکبارگي فرونشست *

و از سوانح آنکه بمسامع همایون رسید که خان‌عالم باعتمادِ عاطفت و مرحمت (بے آنکه رخصت نامهٔ خانخانان داشته باشد) بدرگاه مقدّس جبهه‌سای است - ازانجا (که پاسبانیِ حکم ناگزیر فرمان‌روائي ست) بدورباشِ عتابِ شاهنشاهي دوري گرای شد - طایفهٔ از نیک اندیشانِ سخن‌ساز بموقفِ عرض رسانیدند که او بنه و بارِ خود را در اردو گذاشته خود بعَرضِ[2] مهمّات جریده روی‌نیاز بدرگاه سلاطین‌مطاف آورده است - اورنگ‌نشینِ پوزش‌پذیر معذرتِ این‌گروهِ صلاح‌اندیش بسمعِ قبول پذیرفته بار دادند - و او کامیابِ آرزو گشته رخصتِ انصراف یافت *

و از سوانحِ هدایت بخشِ ظاهر پرستان و مزیدِ آگاهیِ معني شناسان پندهای نزولِ رحمتِ ایزدي ست - و اجمالِ این داستانِ عبرت‌بخش آنکه چندگاه بارانِ افضال از آسمانِ تقدیر برکشت و کارِ زمانیان نزولِ سعادت نفرمود - و کشاورزان و برزگران و عمومِ آدمیان از بیمِ قحط بفغان آمده همه یکدل و یک‌زبان بدرگاه این یگانهٔ آفرینش (که ولایت با سلطنت فراهم آورده رونق‌بخشِ ظاهر و باطن‌است) التماس نمودند که از دادارِ توانا گشایشِ درهای رحمت طلبدارند تا بوسیلهٔ نیازمندیِ برگزیدهٔ خویش بر عالمیان ببخشاید - و گره از کارِ فروبستهٔ جهانیان گشوده گردد *　　* فرد *

قوي بندي تو یا قیومِ[3] دانا * گره از روزگارِ خلق بگشای

بر زبانِ اقدس گذشت که خواستن و دعا کردن رسم و آئینِ شهرستانِ صورت است - و گرنه دادارِ مهربان همه‌چیز میداند - و پیش[4] از خواهش آنرا بر لوحهٔ تقدیر نگاشته - و همانا (جمعی از بزرگانِ دین که براهِ دعا رفته اند) غرض آنست که خفتگانِ شبِ دیجورِ ناداني بیدار شده راهِ نیازمندي (که پیرایهٔ عبودیت و سرمایهٔ سعادت است) پیش گیرند - شفقتِ الٰهي در حقّ بندگان ازان بیشتر است که رحمتِ خود را موقوف برطلبِ ما دارد - یا بیادش دهیم یا تعلیمِ مهرباني کنیم *　* مصراع *　* خدا[5] را رهِ رحمت آموختني *

درهمان حال (که این ایزد شناسي ازان گوهرآمودِ حقیقت تراوش نمود) ابرِ رحمت پدید آمد

---

(۲) در [چند نسخه] بغرض مهمات (۳) نسخهٔ [ل] قیوم و دانا (۴) در [بعضی نسخه] بیش از خواهش (۵) نسخهٔ [ا] حق را تو کوي رحمت آموختني - و نسخهٔ [ل] حق را کوکبای رحمت آموختني - و در [بعضی نسخه] حق را گوئیا رحمت آموختني - والله اعلم *

و تا یک هفته بارانِ افضال تواتر داشت - و مزارع و مراتع سرسبز و شاداب گشت - تشنه دلانِ آرزو سیراب شدند - و ضعیف دلانِ بارگاهِ معرفت را اطمینانِ سترگ و دریافتے یقین گرای روی داد و شناسای مرتبهٔ عُلیای شاهنشاهي گشته در عبودیت و ارادت افزودند *

و از سوانحِ این ایّام معاتب گشتنِ صادق خان است - و اجمالِ این‌مفصّل آنکه میرزا یوسف خان و صادق خان (که باهتمامِ ادوی معلّی مامور بودند) روزِ آبان دهم مهر ماهِ الٰهي بدرگاهِ والا رسیدند - و چنان روشن شد که لال خان فیلِ خاصه در گذرِ چوسه فرو رفته است صادق خان (که در گذراندنِ آن احتیاطِ لایق وجدّے شگرف بجای نیاورده) از نظرِ عاطفت افتاد و جایگیرِ او بخالصهٔ شریفه تعلّق گرفت - و اورا بے آنکه دولتِ[۲] کورنش دریابد بصوبِ ولایتِ تّتهه کسیل کردند - و فرمودند که [تا گزیده فیلے (که بدلِ آن بےبدل تواند شد) بنظرِ اقدس نیاورد] بکورنش سرافراز نگردد *

توجّه نمودن موکب مقدس شاهنشاهي بدار الخلافه و در اثنای راه خبر فتح بنگاله رسیدن

(چون خاطرِ جهان‌آرای شاهنشاهي از مهمّاتِ این‌ملک واپرداخت - و عزیمتِ دارالخلافهٔ فتحپور مصمّم شد) روزِ ماه دوازدهمِ مهر ماهِ الٰهي بساعتِ میمنت بخشِ سعادت افزا از شهرِ جونپور رایتِ مراجعت بر افراشتند - و موضعِ خان‌پور مخیّمِ سرادقاتِ اقبال گشت - حضرتِ شاهنشاهي باوجودِ استشمامِ فتح و فیروزي برای تسکینِ خاطرِ برخے از ملتزمانِ رکابِ اقدس (که از ظاهر بینیِ خویش تردّد داشتند - که حالِ اُمرای شرقي بکجا انجامد) دربن‌منزل وقوفِ اجلال فرمودند - که ناگهاني مژدهٔ نصرتِ لشکرِ بنگاله رسید - و جمهورِ خلائق اطمینان پذیرفتند - و غیب دانِ گیهان‌خدیو خاطرنشینِ سعادت پذیرانِ بخت بیدار گشت - و تفصیلِ این اجمال آنکه چون افواجِ گیتي‌گشای بعزیمتِ تسخیرِ ولایتِ‌بنگاله رخصت یافت نخستین قصبهٔ سورج‌گدهه مفتوح شد - و افغانان تابِ لشکرِ منصور نیاورده بےجنگ راهِ ادبار سپردند - بعد ازان قصبهٔ منگیر در حیطهٔ تصرّف در آمد راجه سنگرام زمیندارِ گورکهپور و پورنمل راجهٔ کیدهُور[۳] و بسیارے از زمینداران آن‌ناحیت خود را بفتراکِ این دولتِ ابد طراز بستند - خانخانان از روی کارداني لشکرِ گران را در چنین موسمِ باران از راهِ[۴] دریا و خشکي بآئینِ شایسته سرکرده روی اهتمام بفیروزمندي آورد - و (چون فرطِ توجّهِ

---

(۲) نسخهٔ [ی] ادراک دولت کورنش نماید (۳) نسخهٔ [ا] کیدود - و نسخهٔ [ي] کیدور
(۴) نسخهٔ [ز] از راه خشکي بآئین *

شاهنشاهي راهنمای این گروهِ کار طلب بود) هرجا که رسیدند نصرت روی داد - و بهاگل‌پور و کهیل‌گانو[۲] (که افغان‌نشین بود) باقبالِ روز افزون بے‌جنگ بدست آمد *

و چون موضعِ کونه موردِ لشکرِ ظفر قرین شد بتحقیق پیوست که اسمعیل خان سلحدار (که داوُد او را از تهي مغزي خانخانان لقب کرده است) با لشکرِ بسیار آن حصارِ حصین را استحکام داده - و مشکل‌تر آنکه از موردِ لشکرِ اقبال تا گدهي در زیرِ آب‌است - و نزولِ عساکرِ گردون‌شکوه تعذّر دارد - پوشیده نماند که گدهي دروازهٔ بنگاله است - از یک طرفِ او کوه سر بفلک کشیده که عروج بآن بلندي پیاده را دشوار است - تا بسوار چه رسد - و ازین‌طرف چندین دریا با گنگ اتّصال یافته موج‌زنان میگذرد - و دران میان قلعهٔ متین اساس نهادهٔ حکّامِ آن‌دیار است - درین مرحلهٔ دولت اساس مجمعِ کنکاش آراسته شد - و خرد پژوهانِ کار دیده در چاره گزیني در آمدند رای همه بران قرار گرفت که از همین‌منزل گشایشِ این‌عقده را طلبکار شوند - زمینداران آن ناحیت چنین وا نمودند که در ولایتِ تبلي[۳] راجه راه‌ست نهاني - اگرچه چاروای بار بردار را ازان گریوه گذاره نتواند شد امّا سوارانِ چابک دست را بلطائف‌الحیل عبور میسّراست - مناسبِ دولت آنکه افواجِ گیتي‌گشا دل‌نهادِ گدهي شده ازین‌شاهراه عزیمتِ ملک‌گیري نمایند - و برخے از مبارزانِ همّتمند ازان راه درآیند - هرآینه درین صورت غنیم پا لغزِ ناشکیبائي شده مسلکِ فرار پیش میگیرد بنابران مجنون‌خان قاقشال را با فوجے از بهادرانِ خدمت‌جوی بآن‌صوب فرستادند - و قیاخان را با طایفهٔ از مبارزانِ ناموس دوست بصوبِ گدهي رخصت دادند - و باقي اعیانِ لشکر در مقامِ رفتن بودند که سطوتِ اقبالِ شاهنشاهي غنیم را از پای در آورد - نخستین جمعے از ملازمانِ خانخانان آنجا اندکے تردّد کرده بیم‌افزای آن‌گروه شدند - و چون قیاخان با فوجے آراسته بآن حواشي پیوست یکبارگي ازان‌طایفهٔ مدبر سررشتهٔ تدبیر گسیخت - سراسیمه وار راهِ گریز پیش گرفتند و چنان جائے (که بجنگ کمتر بدست‌افتد) بتائیدِ الٰهي بآسان‌روش بدست آمد - و صباحِ آن (که مطلعِ انوارِ اقبال بود) خانخانان رسیده اساسِ سپاسِ ایزدي را بلند گردانید - و مجنون‌خان بقایدِ نصرت آن‌گریوه را در نوردیده همان روز ملحق شد - زمینداران شایسته دولتخواهي کرده بودند اگر افغانان در حصارِ محکم شدے بآمدنِ این فوج تزلزل در ثباتِ ایشان بیفتادے - امّا بتوفیقِ ایزدي بے‌وسیله کارِ دشوار آسان شد - ازین نویدِ فیروزمندي اورنگ‌نشینِ فرهنگ آرای ستایشِ ایزدي و نیایشِ دادارِ توانا فرموده بارگاهِ نشاط را فراخ ساخت *

و از سوانحِ آنکه درین منزلِ نصرت اساس غازي‌خان بدخشي (که از کابل احرامِ سجدهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ز] کهل‌گانو (۳) در [بعضے نسخه] نیلي - و در [بعضے] بتلي *

آستانِ والا بسته‌بود) جلا افزای جبههٔ اخلاص گشت - او از گریوهٔ علمِ ظاهر فراترک شده بگلشن‌سرای حقیقت استشمامِ روائح مینمود - از میامنِ توجّهاتِ قدسیهٔ شاهنشاهي و برکاتِ ارادتِ آن خدیوِ آگاهي بسیارے از نشیب و فرازِ راهِ خدا طلبيْ برآمده بغرفهٔ[۲] تحقیق بلندي گراست - و فیروزه خاصه خیل (که از مخصوصانِ میرزا حکیم بود) و جمعے دیگر ازان دیار بگردآوریِ سعادتِ ابدي باندیشهٔ خدمتِ این آستانِ مقدّس روی شرمگین را بدان عتبهٔ اقبال مالیدند - و هریکے زیاده از رتبت بنوازشِ شاهنشاهي بخت‌مند آمد - و ازان جا گیهان خدیو بقایدِ اقبال با ضمیرے آسمان پیوند و خاطرے سپاس‌گرای و کردارے خرد پسند روی بدارالخلافه آورد - و منزل بمنزل (بظاهر در عبادتِ معدلت و عشرتِ شکار - و بباطن راز پرداز ایزدي بوده) دادِ خلوت در انجمن میدادند - و روزِ دیبادین بیست وسیوم مهر ماهِ الٰهي [که اسکندرپور (که نزدیکِ مانکپور است) مخیّمِ سرادقاتِ دولت شد] عرضداشتِ خانخانان رسید - خلاصهٔ مضمون آنکه داؤد راهِ ادبار پیش‌گرفت و باقبالِ روز افزونِ شاهنشاهي افواجِ قاهره بدارالملکِ ٹانده درآمد - وشرحِ این‌تائیدِ ایزدي آنست که چون گدهي گشایش یافت داؤدِ ادبارمند تابِ صدماتِ لشکرِمنصور نیاورد[۳] - و روی بگریز نهاده بادیه پیمای ادبار شد - و دریای گنگ از ٹانده بدو شعبه انقسام مي‌یابد - یکے جانبِ بندر ساتگام که بارڈیسه منتهي میشود - و دیگر بطرفِ محمود آباد و فتح آباد و سنارگانو و چٹگانو داؤد از راهِ دریا ساتگام رویه سرعت نمود - که بحدودِ اُوڈیسه شاید غبارِ فتنه تواند انگیخت خانخانان روزِ کوش چهاردهمِ مهر ماهِ الٰهي در شهر ٹانده (که مرکزِ بنگاله است) درآمده در رواج و رونقِ آئینهای معدلت (که از بارگاهِ خلافت شرفِ نفاذ یافته بود) همّت گماشت و گفتارِ شهریارِ جهان پرور بکردار درآمد - لطفِ الٰهي روز افزون شد - زبانِ قول و لسانِ فعل بافعالِ جوارح و اعمالِ دل شکرِ الٰهي را طلبکار آمدند - و منشورِ عاطفت باسمِ خانخانان شرفِ نفاذ یافت و خدماتِ مستحسنِ او بتحسین و آفرینِ شاهنشاهي رسید - و ازان جا بپرده‌نشینیِ عشرتِ شکار با دلِ سپاس‌گزین و ظاهرِ عشرت طلب متوجّهِ پیش شدند ٭

و از سوانحِ این‌ایّام سپري شدنِ روزگارِ خواجه‌جهان است - او بواسطهٔ انحرافِ مزاجِ عنصري در جونپور بود - بسرنوشتِ آسماني درین‌هنگام فیلے مست بجانبِ او دوید - و پایش بطناب بند شده افتاد - و حالِ او یکبارگي تباه گشت - و بحوالیِ لکهنؤ پیمانهٔ هستیِ او پُر شد - خوشا سعادتمندے که در پیشِ ولي‌نعمت ساغرِ زندگانیِ او لبریز شود - و در نیکوخدمتي و عقیدتمندي

---

(۲) در [اکثر نسخه] بر غرفهٔ بلند تحقیق گراست - و در [بعضے نسخه] تحقیق گرائي ست (۳) نسخهٔ [ي] نیاورده ره نورد بادیهٔ فرار شده ٭

و رضا جوئي كار او بانجام رسد - و روزِ اردي بهشت سیوُم آبان ماهِ الٰهي ساحلِ دریای گنگ نزدیکِ قنّوج مستقرِّ راياتِ اقبال شد - و چون موكبِ همايون بحدودِ بيتالي (۲) رسيد حسين‌خان (كه درین لشکر بمزاجِ سودائیِ خویش در مانده از سعادتِ ملازمت محروم بود) بدرگاهِ والا آمد و دولتِ كورنش نيافت - و چون بسرمنزلِ دارالخلافه موردِ سرادقاتِ جلال شد عزیمتِ طوافِ اولیای دهلي و اجمير درخاطرِ خدا پرستِ این یگانهٔ عالمِ یزدان‌شناسي درجوش آمد - اوائلِ آبان ماهِ الٰهي دهلي مقرِّ راياتِ نصرت اعتصام گشت - و شرائطِ تعظيم و لوازمِ احترامِ گذشتها (كه نيكانِ جهان را در حقِ آنها خدا پرستي و خدا شناسي مظنون بل متيقّن است) بتقديم رسيد و از فيوضِ صوري و معنويِ صاحبِ زمان ساكنانِ آن مرزوبوم احتظاظِ وافر يافتند *

و از سوانح آنكه حسين‌خان از غلبهٔ سودا اسبابِ دولت را از خود دور ساخته قلندري گزيد شاهنشاهِ قدردان بداروی عاطفت چاره‌گر آمدند - و تيرے از تركشِ خاصه عنايت فرمودند كه باعتضادِ آن جايگيرِ خود را (كه بخالصهٔ شريفه اختصاص يافته) در تصرّف آرد - و در سرانجامِ سپاهيان همّت گمارد - بنازم همّت و حوصلهٔ فراخ را كه در برابرِ تقصير احسان مبذول است - و در مقابلِ عصيان افضال در كار - و ازين منزلِ دلگشای از راهِ نارنول بخطّهٔ فيض اساسِ اجمير عنانِ عزيمت انعطاف يافت - و حواليِ نارنول در شكارگاه خانجهان (كه از لاهور احرامِ آستان‌بوس نموده بود) ناگهاني در نورستانِ حضور در آمد - و باعثِ انبساطِ خاطرِ همايون شد - و بشرائفِ مراحمِ شاهنشاهي اختصاص گرفت - و هم در حواشيِ نارنول خان‌اعظم ميرزا كوكه از گجرات ببالِ شوق راهِ دراز طي‌كرده ناصيه‌سای عتبهٔ اقبال گشت - و بجلائلِ عواطفِ شاهنشاهي سربلندي يافت - و اوائلِ دی ماهِ الٰهي خطّهٔ دلگشای اجمير مطلعِ انوارِ شاهنشاهي شد - آدابِ طواف و مراسمِ زيارت بتقديم رسيد - و لوازمِ داد و دهش بظهور آمد - و روزها و شبها دران مشهدِ نور افزا جشنهای عالي منتظم‌شد - و طبقاتِ انام فيضِ وافر برگرفتند - اماجدِ حُكما و اعاظمِ عُلما از كلماتِ قدسيّهٔ آنحضرت استفاضه نمودند و حاجتمندانِ ملكِ صورت و معني كامروای گشتند - دادارِ جهان‌آرای آن عنصرِ قدسي ملكات را برای تكميلِ ناقصان و كار افزائیِ كاملان دير داراد *

و درین ايّام (كه اجمير از قدومِ شاهنشاهي مظهرِ اشاعتِ فيض و كرامتِ نور بود) رای رايسنگهه از قلعهٔ سوانه جريده ببارگاهِ مقدّس آمده بموقفِ عرض رسانيد كه چندرسينِ مالديو در حدودِ جودهپور از سيه گليميِ خود سرِ استكبار بر دارد - و لشكرے (كه در تسخيرِ سوانه پای همّت افشرده) بدفعِ او نمي‌تواند پرداخت - اگر فوجے از مبارزانِ (۳) اقبال رخصت يابد هرآينه تبه‌حاليِ او

(۲) نسخهٔ [ز] تپتالي - و نسخهٔ [ي] بنيالي - يا پتّيالي (۳) نسخهٔ [ل] ملازمان اقبال *

باصلاح انجامد - ملتمس او بپایهٔ قبول ارتفاع یافت - و محفوف الطاف ساخته بخدمت مرجوعه رخصت فرمودند - و طیّب‌خان و سیّدبیگ توقبای و سبحان‌قلي ترک و خرّم و عظمت خان و سیوداس[۲] و برخی از مجاهدان خدمت‌گزین‌را بر سر چندرسین فرستادند - آن غنوده‌بخت از حدود رام‌پور خود را بگریوهای سخت کشید - فوج نصرت قرین (اقبال روز افزون گیتی‌خدیو را آسان‌ساز دشواریها دانسته) روی بآن کوهستان آورد - چندے را دست بکار رسید - و بسیارے از ارباب عصیان پایمال شدائد گشتند - و آن مُدبر تاب مقاومت نیاورده آوارهٔ دشت ادبار شد - و غازیان سعادت اندوز از معامله نافهمي و کوتاه بیني گریختن او را انجام کار دانسته بے طلب بدرگاه معلّی معاودت نمودند - چون بمسامع اقبال رسید برای رهنمونیِ آئین خدمت این بیراهه‌روان را (که مسلک نافرماني را سپردند) از پایهٔ اعتبار برانداختند - و در اندک فرصتے خاطر اقدس از جلائل امور این ناحیت فراغ یافت - و روز رام بیست و یکم دی ماه الٰهي خان‌اعظم را[۳] بجلائل تفقّدات اختصاص بخشیده برای انتظام مهمّات گجرات رخصت ارزاني داشتند - و خود بقاید اقبال متوجّه دارالخلافه شدند *

و از سوانح آنکه برای شکفتگیِ ره‌نوردان طلب و آسایش رنج‌گزیدان سفر یرلیغ مُطاع صادر شد که از دارالخلافهٔ آگره تا اجمیر در هریک کروه جائے سرانجام داده منارے بران اساس نهند و آنرا بشاخهای آهو زینت بخشند - تا گم کردگان راه را دلیلے بهم رسد - و واماندگان طریق را قوّتے پدید آید *

رسیدن موکب[۴] مقدس شاهنشاهي بدارالخلافه

مسندآرای خلافت بفرّخي و فیروزمندي (که نشان فر ایزدي ست) در مدّت هفت ماه کار چندین ساله (از گشایش ملک نو - و انتظام پراگندگیهای کهن - و نوازش مخلصان خدمت‌گذار و برانداختن ناسپاسان ملک - و افزونیِ معدلت - و عموم مهرباني - و فنون عبادت) بتقدیم رسانیده گشاده پیشاني دادگستري را روز بازار دادند - و روز اردي‌بهشت سیوم بهمن ماه الٰهي دارالخلافهٔ فتحپور را بقدوم میمنت افزای نور پذیر گردانیدند * * رباعي *

چه پرتو ست که اقبال در جهان افکند * چه غلغل است که دولت در آسمان افکند
غبار موکب شاهي ست یا نسیم مراد * که بوی امن و امان در مشام جان افکند

---

(۲) نسخهٔ [ز] مبور داس * و نسخهٔ [ی] سورداس * و نسخهٔ [ل] سیوا داس (۳) نسخهٔ [ل] باعظم خان را (۴) نسخهٔ [ل] موکب منصور مقدس *

مراتبِ سلطنت و مدارجِ جهانباني (که اساسِ آن بر هوش‌افزائي و قدرداني ست) افزودند و آنچه جهانیان را (چه در زمانِ باستاني و چه در روزگارِ حال) سرمایهٔ غفلت تواندبود خدیو عالم را از سعید اختري و بلند فطرتي اسبابِ مزیدِ آگاهي ست - و [هرچند ایزد تعالی این پاک طینت را مراتبِ عالي (از فزوني ملک - و فراواني مخلصان - و برافتادنِ اعدا - و بدست آمدنِ عجائبِ دنیا و گشایشِ درِ دانش - و ادراکاتِ بلند) عنایت مي‌فرماید] آن تائید یافتهٔ الٰهي را نیازمندي افزون میگردد - و تشنگیِ طلب افزایش مي‌یابد *

درین هنگام (که دار الخلافه از مقدمِ گرامي روشني افزود) برای آرایشِ ملکِ معني عبادتخانهٔ اساس فرمودند که آن خانهٔ رفعت پیرای چهار ایوان داشت - اگرچه همواره فیضِ الٰهي در بازکرده قابل و مستعد را جویا ست امّا چون خدیو عالم بمقتضای عمومِ رافت بآئینِ ظاهر بینان نیز سلوک مي‌فرمایند بنابران شبِ جمعه را (که غازهٔ اشتهارِ سعادت بر روی دارد) برای افاضت گزیدند - و صلای عام شد که دران شبِ نوراني طبقاتِ انام و طوائفِ مردم (از گروهِ دانش پژوهانِ صوري و معنوي - و آگهي طلبانِ عمومِ خلائق - و محتاجانِ هر طایفه) در حوالیِ آن بقعهٔ مقدّس گرد آیند - و مراتبِ نفس‌داني و مدارجِ حق شناسي بآئینهای مختلف و روشهای متنوّع بطرازِ تنقیح و بیانِ روشن در منصّهٔ ظهور گراید - عیارِ دانش و کردار گرفته شود - و جوهرِ آدمیّت جلا پذیرد - حق‌اساسان ببارگاهِ قبول درآیند - و زر اندودان بکنجِ کساد شتابند - بزمِ خدا شناسي و ایزد پرستي رونق یابد - و هنگامهٔ خلق پرستي از پایهٔ خود فرود آید - غبار آلودگانِ کنجِ خمول چهره‌آرای دولت گردند - و چرب زبانانِ تهي‌مغز معرکه آرائي از پای درآیند - و در فضای دلگشای آن منزلِ حق‌اساس هزاران هزار مستعدّانِ هفت اقلیم بآدابِ دلنشین آمده انتظارِ قدومِ شاهنشاهي مي‌بردند - و گیهان خدیو با پیشانیِ گشاده و روی شکفته و دلِ فسیح و خاطرِ دانا زلالِ عاطفت بران تشنه لبانِ بادیهٔ انتظار ریخته نقّادي فرموده - گروه گروه‌را سره کرده - و طایفه طایفه را عیار گرفتے - و بهر یکے از مسکینانِ گرد آلود (تا بعمامه بندان و طیلسان افکنان چه رسد) وا رسیده کامیابِ آرزو گردانیده - و ازان بارِ عام بنظرِ دورسیرِ خود از هر طبقه جمعے را گزیده دران انجمنِ صفا پژوه اساسِ بزمِ حقیقت نهاده - و گاه برای تعلیمِ حاضرانِ بارگاهِ اقدس بندگانِ مزاجدانِ آدم شناس‌را فرستاده - و آن دیده ورانِ تامّل گزین هر جنسِ مردم را بکورنش رسانیده - و آن صیرفیِ اهلیّت بتجدید بنظرِ دوربین درآورده چندے را طلبداشتے - و همواره دران انجمنِ صورت و معني چهار بزمِ والا ترتیب مي یافت - در عبادتکدهٔ شرقي نوئینانِ بزرگ و اُمرای عالي شکوه (که در حجابستانِ تعلّق فروغِ آگاهي از ناصیهٔ حالِ ایشان لمعهٔ ظهور داشت) جای میگرفتند

و در نشیمنِ جنوبي حکمت پژوهانِ دیده‌ور (از نور پذیرانِ روزستانِ اشراق و آرامش‌گزینانِ شبستانِ نظر) بدبستانِ[۲] دانش‌آموزي مي‌نشستند - و در انجمنِ مغربي مهین‌نسبانِ عالي حسبِ کسبِ سعادت میکردند - و در نزهت‌گاهِ شمال صوفیانِ صافي‌دل محوِ تجلّیاتِ انفسي و آفاقي میشدند - و برخی از فراخ حوصلهای بخت‌مند[۳] (که بمیامنِ توجّهاتِ قدسي ازین مراتبِ آگهي بهره‌مند بودند) در هر چهار خلوتکدهٔ نورِ مشعلِ شناسائي مي‌افروختند - نکاتِ بلند و سخنانِ دقیق برزبانِ مقدّس میگذشت - و حقائقِ کوني و الٰهي ازان رموزدانِ بارگاهِ حقیقت تراوش مي‌نمود - که پیشروانِ عرصهٔ شهود و چابکدستانِ گریوهٔ نظر بحسرت آنش مي‌گرفتند - و ازین عالم است آنچه ظهیر میگوید * * بیت *

در معرضِ تجلّیِ انکارِ[۴] خاطرش * خجلت همه نصیبِ گل و گلستان دهد

و طوائفِ دانش‌اندوزانِ انصاف گرای بتقریرِ مقاصد و تحریرِ مطالبِ جوهر نمای استعداد میشدند - مشکلاتِ طبقاتِ انام را گشادے شایسته روی میداد - و آئینهٔ دانشِ مستعدّانِ زمان جلا مي پذیرفت - و تمامِ آن شب را بچنین طرزِ خاص پسندِ عام‌گزین زنده میداشتند مراتبِ قیاسي و مدارجِ شهودي بعیار میرسید - و انجمن‌آرای حکمت‌پژوه در جمیعِ نشیب و فراز صحرای آگاهي بے فکر و رویت سخنانِ حقیقت آمودِ هوش افزا گفته چراغِ بینش را نورافزای میشدند - و بمیامنِ توجّهاتِ قدسي محقّق از مقلّد جدا میشد - و ناسرگیِ زر اندودانِ دانش پرتوِ انکشاف مي یافت * * بیت *

قلب اندودهٔ حافظ برِ او خرج نشد * که معامل بهمه عیبِ نهان بینا بود

و اصنافِ استعدادات از ظلمتِ خفا ببارگاهِ ظهور مي شتافت - بل از گوِ عدم برفرازِ وجود جلوه میکرد - اگر بتفصیلِ سوانحِ نورآگینِ این محفلِ قدسي پرداخته آید و ذکرِ دانش آموزیِ این دبستانِ حقیقت نگاشته گردد دفترے علٰحده باید *

درین بهارستانِ آگاهي محرّرِ این‌شگرفنامه تجدیدِ ملازمت نمود - و ولادتِ ثاني جلوهٔ ظهور داد - و اجمالِ این‌داستانِ هدایت‌بخش آنکه در مبادیِ این‌سال در دارالخلافهٔ‌آگره بسجدهٔ خدمت ناصیه[۵] افروز گشت - و چون رعونتِ دانشِ رسمي در سر داشت باوجودِ فرطِ اخلاص و عقیدت (که از پدرِ بزرگوارِ خویش اکتساب نموده بود) از سفرِ دیارِ شرقي تقاعد ورزید - اگرچه سامانِ رفتن بسفر نداشت امّا خاطرِ بت‌پرستِ خودبین در آهنگِ این یورش هم نشد - وهمچنان در بتکدهٔ دانشِ

---

(۲) نسخهٔ [ی] دبستان دانش آموزي مي‌بستند (۳) نسخهٔ [ل] بخت‌بلند (۴) نسخهٔ [ل] ابکار (۵) در [چند نسخه] نامیه سای *

خویش رعونت‌افزا بود - عزیمتِ غربتِ صوري و نظّارگیِ عالَم در خاطر جوش میزد - و بے رخصتِ پدرِ بزرگوار دران عالم‌نوردي میمنت نمیدانست - و آن معدنِ عاطفت دلنهادِ تودیع نمیشد - تا آنکه از دیارِ شرقي مرحمت نامهٔ اشرفِ برادران آمد که شهریارِ جهان آرا ترا یاد فرموده - چون در نگارخانهٔ اسباب کوته دست بود عزیمتِ خدمت از قوّت بفعل نیامد *

و از غرائب آنکه در هنگامے (که استیلای افغانان اشتهار داشت - و هرزه گویانِ شهر ژاژخا بودند) شبے از شبها (که خاطر از تعلّقاتِ کوني فارغ بعالمِ مثال شتافت) ناگاه دریچهٔ از عالمِ غیب گشودند - و فتحِ بلادِ شرقي بعنوانے که صورتِ وقوع یافت (از ابتدای محاصره تا هنگامے که داؤد بعدمخانه فرو رفت) و حصولِ دولتِ ملازمتِ این حیرانِ انجمنِ آفرینش و مراتبِ توجّهات (که از مکامنِ قوّت بفعل آمد) در پیشِ چشمِ عبرت بین نمودار ساختند و دران شبِ دراز هربار (که[۲] از مثال بحس مي‌آمد) بخلافِ عادت از استلذاذِ آن بخواب میرفت و بدیع تر آنکه بار چون بجهانِ مثال مي‌شتافت ازانجا (که آن سانحه مانده بود) آغاز میشد همان سحر[۳] بخلوتکدهٔ پدرِ بزرگوار رفته ازانچه نموده بودند بعرض رسانید - انبساطِ عظیم فرمودند و بشارتها دادند - آرزوی ملازمت درسویدای دل افزود - و فاتحهٔ سورهٔ فتح را تفسیر تسوید نمود - تا آنرا تحفهٔ مجلسِ مقدّس گرداند - و (چون رایاتِ اقبال باجمیر رسید - و مکرّر دران بزمِ دانش این شوریدهٔ شورستانِ هستي را یادکردند - و از ملاطفهٔ گرامي برادرِ سترگِ صوري و معنوي حقیقت روشن شد) شوقِ عتبه بوسي افزود - چون رایاتِ اقبال بفتحپور نزولِ اجلال فرمود رخصت از والدِ صوري و معنوي حاصل کرده بفتحپور شتافتم - و همگي‌همّت آن بود که روزے چند تماشای جمالِ جهان‌آرای گیهان خدیو نموده بکنجِ خمول رفته با خود هنگامهٔ پیکار آراید - و تمامیِ مکامنِ ضمیر مشوّش آنکه بادیهٔ هولناکِ غربت پي‌سپرِ اقدامِ همّت گردد - که دل از دیدِ مردمِ دیارِ خود بتنگ آمده بود و سرِ هنگامهٔ تعلّق نداشت - و هزاران اندیشه گردِ سراپای خاطر جولان میکرد - عقلِ علاقه‌گسل نداشت که بے میانجیِ تدبیر خارستانِ تنهائي را پرنیانِ آسایس گرداند - و چون دران مصرِ جامع اتّفاقِ نزول افتاد مهربانے نبود که تفقّد نماید - رعونت نمیگذاشت که وسیله جوید - و منزلے نداشت که زمانے دران چراغِ خلوت افروزد - برادرِ افزون بسال و دانش مرا بزاویهٔ خود رهبري فرمود - و چون از راتبه خوارانِ مایدهٔ معنوي بود ناگزیر خواهشِ آن سالارِ معني پذیرفتم - روزِ دیگر بمسجدِ جامع (که از عماراتِ سترگِ شاهنشاهي‌ست) عبور افتاد - ناگاه دران انجمنِ بزرگِ گیهان‌خدیو سایهٔ عاطفت انداختند - از دور بدولتِ کورنش نور پذیر گشتم - و بحسابِ خردِ مصلحت‌آموز خرسندي داشتم

---

(۲) در [بعضے نسخه] که از خیال بحس (۳) در [بعضے نسخه] همان شب *

که اگر شاهنشاه ترا نمي بیند تو خود آن نور اقدس همي‌بیني - و اگر ملحوظِ انظارِ شاهنشاهي نیستم بدیدارِ اقدس جلا افزای بصارت و بصیرت گشته ام - در همین اندیشه محوِ قدرتِ ایزدي بودم که شهریارِ قدردان از دوربیني خود نظرِ تربیت انداخته طلب فرمودند - ازانجا (که حالِ زمانه و وضعِ زمانیان برپیشگاهِ خاطرِ پایهٔ ظهور داشت - و بُعدِ مسافت ضمیمهٔ آن) انجامِ خواهشِ خویش دریافته نظّارگي بود - تا آنکه از فروغِ توجّهِ شاهنشاهي روشن‌شد که بختِ من یاوري کرده است و کوکبِ طالعِ من از هبوط برآمده - پیشتر شتافتم - و ناصیه‌سای آستانِ جلال گشتم - زمانے دران مجمعِ دین و دنیا (که صدهزاران ملل و نحل فراهم آمده بودند) بایں حیرانِ انجمنِ هستي خطاب داشتند و حالِ مرا (چنانچه من هم نمیدانستم) بخاصانِ بزمِ اقدس وا مي نمودند - کمندے چند در گردنِ جان افتاد - و دل‌را بگروگانيِ بارگاهِ تعلّق بردند - (اگرچه دو سالِ دیگر آرزوی قریب بفعل گردِ سراپای خاطرم گرفته بود - و درتنگنای باطنِ ما دلِ شوریده چنین‌سرائیدے که اینک از اهلِ مدینه و اصحابِ تعلّق برآمده در فسحت آبادِ یکتائي و نزهت‌گاهِ وحدت عشرت‌آمودِ فطرت میگردي) امّا عاطفتِ شاهنشاهي روزبروز مرا از زمینِ خسي براوجِ کسي برمي‌آورد - و برمدارجِ تربیتِ پایه پایه ارتفاع مي‌بخشید - چنانچه کلیدِ بیت‌المقدّسِ مقصود بدست افتاد - و حقیقتِ دین و دنیا پرده از روی برداشت - نخستین از شورش[2] خواهش برآمدم - و آغازِ ولادتِ دوم شد و از بختمندي بغرفهٔ والای ارادتِ این‌هادیِ آفاق بلندي‌گرای گردیدم - و بعنفوانِ[3] سیومین ولادت مسرّت روی‌داد - و از شکمِ پندار بمالکِ نیاز آمده ببارگاهِ اطمینانِ صلحِ‌کل صدرنشین گشتم - و بمیامنِ تائیداتِ ایزدي از وفورِ نورافزائيِ اورنگ‌نشینِ اقبال از خارستانِ صلحِ‌کل بگلستانِ همیشه بهارِ محبّت گلِ عشرت پیرای شدم - و مادرِ روزگار را چارمین فرزند پدیدآمد - و درین پایه تکاپوی من آنست که دران باغستانِ بےخارستان و بهارستانِ بیخزان غرفهٔ عالي عمارت پذیرد - تا بمیامنِ پرتوِ نظرِ شاهنشاهي بذریعهٔ ثبات پائي امِّ فطرت را مولودِ خامس جلوه‌گر آید - و بسعادت‌افزائیِ رضای کل سرافراز گردد - تا شورشِ دوئيِ خواهش روی در نیستي‌آرد - و (چون درین آسمانِ تقدّس نشیمنے دلنشین بدست افتد) برهنمونيِ این پیش‌بینِ بزمِ آفرینش[4] بولادتِ ششم آبروی تازه گرفته بدریای فروغ درآید و به پیشگاهِ چهارطاقِ تسلیم (که خواهش را دران پي کرده اند) مربّع نشینِ عرصهٔ آگهي گردد تا در ولادتِ سابع (که زمانِ گسستنِ علائقِ عنصري‌ست) بارِ تعلّق را از درشِ فطرت افکنده بخلوتکدهٔ[5] هستيِ نیست نما عشرت آمود شود - و بدلِ فارغ و پیشانيِ گشاده بآن بارگاهِ تقدّس فرصتِ تجرید

---

(۲) نسخهٔ [ل] سوزش (۳) نسخهٔ [ا] بعنوان (۴) نسخهٔ [ا] پیشرو بزم (۵) نسخهٔ [ل] بخلوتگاهِ نیستيِ هست‌نمای •

و رخصتِ تفرید را بارمغانی برد - تا درولادتِ هشتم در موطنِ تناسخی یا[۲] موقفِ حشری درگردِ آرزوئے نباشد *

و از سوانح آنکه جایگیرِ منعم‌خان خانخانان در بنگاله مقرر شد - دران‌هنگام (که خدیوِ آگاهی بصوبِ دیارِ شرقی نهضت فرمودند) تیولِ او در صوبهٔ بهار قرار گرفته بود - دربنولا (که[۳] مخالفانِ بنگاله شکست برشکست یافتند - و آن‌ملک موردِ امن گشت) خواجه شاه منصور شیرازي را بدرگاهِ والا فرستاده التماسِ جایگیر بنگاله نمود - عاطفتِ شاهنشاهي ملتمسِ او را پذیرفت *

و از سوانح آنکه در اطرافِ دارالخلافهٔ آگره مثلِ بافتهٔ عنکبوت لیکن بمراتب ازان گنده‌تر برمزارع و مراتع افتاد - و در بعضے جا نیم جریب و بعضے جا کمتر ازان طول و عرض داشت و همانا که حکمتِ بالغهٔ ایزدي عفونتِ هوا را چنین چاره‌گر آمده عاطفتِ خود را بر عالمیان جلوهٔ خاص داد *

آئین‌داغ را رواج بخشیدن - و جهانیان‌را براستي و وفا هدایت فرمودن[۴]

زینت بخشِ اورنگِ سلطنت فرهنگ آرای بزمِ آفرینش هیچ ماهے و سالے نگذرد که آئینهای خجسته را جلوهٔ اختراع ندهد - و بفروغِ خردِ دور بینِ خویش (که مرآتِ حقائقِ کوني و الٰهي‌ست) مایهای آسودگي نهاده جهان‌آرائي نفرماید - دربنولا بجهتِ انتظامِ حالِ سپاهي و رعیّت و افزایشِ ملک و بالشِ دولت نظرهای دور انداخته ضوابطِ شگرف و قوانینِ سترگ مقرر فرمود - ازانجمله رسمِ داغ است - بر دیده‌ورانِ انصاف گزین بنقابِ خفا در نیاید که آدمي پیوسته مقهورِ آز و مغلوبِ خشم باشد - و از استیلای قوّتِ غضبي و شهوي خرد پژوهانِ بالغ‌نظر را باندک تساهل و کمتر تغافل چراغِ والا فروغِ خرد خاک‌پوش گردد - تا بفرومایگانِ نا بخرد چه رسد و با این‌حال انصاف و مردمي کمیاب چه که نایاب - و خدیوِ آفاق در نقابِ بے توجّهي - هرآینه در بسیارے از گروهِ آقا و طبقهٔ نوکر شورشِ حرص و طوفانِ بےحقیقتي پدید آید - بآئین[۵] امداد آنچه از درگاه مي‌یافتند آنرا از نوکر بازداشته حرص‌افزای میشدند - و نوکر خاکِ بیوفائي بر فرقِ روزگارِ خویش بیخته در هرچندے بیکے ساختے - و هرجائي بوده از شره و آز نیاسودے و از هجومِ بے انصافان و عمومِ این بیراهه روي آنکه بآزرمِ ذاتي و معدلت پژوهي راهِ سویّت سپرده

---

(۲) در [بعضے نسخه] تا موقف (۳) نسخهٔ [ی] چون مخالفان (۴) نسخهٔ [ل] فرمودن و دیگر پایهای بزرگ (۵) در [چند نسخه] تاببن باشي آنچه از درگاه مي‌یافت آنرا از نوکر باز داشته حرص‌افزای میشد *

قناعت و حقیقت گزیدے غبارآلود تُہمت بودے - [اگرچه در عنفوانِ این سال (قبل ازانکه یورشِ بلادِ شرقي پیشنهادِ همّتِ والا گردد) نیّرِ این اندیشهٔ حقیقت اساس از مشرقِ ضمیرِ صافي پرتو انداخته بود - و کارپردازانِ پیشگاهِ اقبال شروع دران نمودند•] لیکن تنسیق و تنظیم این کارِ سترگ درین هنگام (که رایاتِ اقبال بدارالخلافه معدلت آرای شد) صورتِ اتمام گرفت - و تنقیح این‌معامله و تعیینِ‌مراتبِ منصب تشخیص پذیرفته رونق و رواج یافت - و نیز رای جهان‌آرای شاهنشاهي برای انتظامِ مبانیِ ملک و آسودگیِ رعیّت ممالکِ محروسه را بخالصه منسوب ساخت دران هنگام (که شهریارِ معدلت[۲] پژوه در پردهٔ آرائي عیارِ مردم گرفتی) متصدّیانِ اشغالِ سلطنت بلاد و امصار و قصبات و قریات را جمعهای بیحساب افزودے - و در نقصان و افزایشِ آن دستِ تصرّف گشادے - هرکه دلِ این گروه بدست آوردے بکامِ خود رسیدے - و هرکرا دل بحیّزِ دادن نشدے خسران‌مند گشتی - و نیز هرکه معمورِ نعمت بودے از بےانصافي و حرص اندوزي ناسپاسي کردے - و آنکه کم یافتی از بےقناعتي و بےاخلاصي در نالش بودے - درین زمان (که لوامعِ صبحِ اقبال در تابش و خدیوِ اورنگ‌آرای در بر انداختنِ نقاب بود) برخے از توجّهِ والا مبذولِ این‌کار فرموده نخستین ممالکِ محروسه را خالصه گردانیدند - اُمرا و سایرِ ملازمانِ درگاه را علوفهٔ نقد مقرّر شد - و باندازهٔ عقیدت و سرکردنِ جمعیّت پایهای مناسب[۳] تعین یافت - و کاردانانِ دیانت‌مند نامزد شدند که ملکِ وسیعِ هندوستان را بقیدِ ضبط درآورده حال‌حاصل را قرار[۴] دهند تا یکبارگي تغلّب پیشها را بازارِ طمع کساد گیرد - و (با آنکه صوبهٔ بنگ و بهار و گجرات را بمقتضای دور بیني و قدرداني بحالِ خود داشته بودند - و کابل و قندهار و غزني و کشمیر و تتّهه و سوادِ بجور و تیراه و بنگش و سورت و اوڈیسه فتح نشده بود) یکصد و هشتاد و دو عاملِ عدالت‌گزین رخصت یافتند که خالصات را حراست نمایند - و چون هرعامل را آنقدر جای سپرده بودند (که مبلغ کرور تنگه ازان ارتفاع یافتی) بزبانِ روزگار نامِ او کروري شد - و دربنوقت سرآمدِ پیشکارانِ خدمت شهباز خان و خواجه غیاث‌الدّین علي آصف‌خان و رای پرکهٔ‌وتم[۵] و رای رامداس پاسِ احکامِ پادشاهي داشته فرمان‌پذیر بودند - و باین طرزِ بدیع هم سپاهي را سامانِ شگرف و هم ملک را نظامے شایسته پدید آمد - و هم از وبالِ خیانت و نکالِ بےحقیقتي صیانتے شد - و نیز ضمیرِ اصابت‌اندیشِ شاهنشاهي برای افزونیِ آبادانیِ مملکت توجّه بتحقیقِ جریب فرمود - در زمانِ باستاني آنرا از رسن میساختند - و در خشکي و تري تفاوت میکرد - و دست‌آویزِ اربابِ تغلّب میشد - شاهنشاهِ

(۲) نسخهٔ [ز] معدلت دوست (۳) در [چند نسخه] مناصب (۴) نسخهٔ [ب] قرارهم دهند
(۵) نسخهٔ [ا] پرسوتم •

حقیقت بین از نی (که آنرا بزبانِ هندي بانس میگویند) طنابے اختراع نمود - و آنرا بحلقهای آهنین اتّصال بخشیده پیرایهٔ سعادت گردانید - و بوسیلهٔ این آئینِ حق‌اساس سرمایهٔ آسودگیِ جهانیان پدید آمد - و آبادانیِ ملک افزایش گرفت - و راهِ تزویر و ناراستي بستگي پذیرفت *

و از آئینهای سترگ قرارِ واقعه نویسي و تعینِ نویسندهای هشیار مغزِ حساب دان است درین هنگامِ ابتسامِ اقبال بر خاطرِ دانش پژوه پرتو انداخت - و بفرمانِ والا این طرزِ انتظام بخش فروغِ رونق یافت - و مقرّر شد که بامعانِ نظر و تامّلِ وافر آنچه از بارگاهِ خلافت لمعهٔ ظهور بخشد در قیدِ تحریر درآید - تا کارپردازانِ سلطنت را اعتضادے شایسته بدست افتد - و احکامِ فرمان‌روائي را پاسبانیئی گزیده قرار گیرد - للّه الحمد که چنانچه مرکوزِ نهانخانهٔ ضمیرِ قدسي سرشت بود همچنان بعمل‌خانهٔ اقبال پیوست - و بفروغِ این طریقِ انیق عبادتِ گزینِ نشأهٔ تعلّق بتقدیم رسید و تفصیلِ این آئینهای والا در دفترِ آخر نگارش یافته *

و از سوانح آنکه عفّت‌نهاد عصمت قباب قیمه[۲] بانو صبیّهٔ عرب شاه در پرستارانِ شبستانِ دولت در آمد - و جشنِ بزرگ سرانجام یافت - و اعیانِ اکابر و اماجدِ اُمرا و سایرِ ارکانِ دولت سعادتِ حضور دریافته شادي‌آمود گشتند * * بیت *

بوستان بر بوستان افکنده زین بهجت نثار * آسمان بر آسمان افکنده زین شادي کُلاه

نبرد آرائیِ منعم خان خانخانان در اقصای[۳] بنگاله و شکست یافتنِ داؤد - و سایر سوانح آن دیار

. (چون بتائیدِ الٰهي و امدادِ سماوي معمورهٔ بنگاله مفتوح گشت) داؤد بجانبِ ساتگام و اوڈیسه روان شد - و کالاپهار و سلیمان و بابومنکلي و برخے از افغانان بجانبِ گهوڑاگهات شتافتند و همچنین هرگروهے بطرفے رفته فتنه افزای شدند - خانخانان باتّفاقِ راجه تودرمل در ٹانڈه (که دارالملکِ آن ناحیت است) رحلِ اقامت افکند - و به تنظیمِ مهمّاتِ ملکي و مالي پرداختن گرفت و بقوانینِ معدلت‌آئینِ شاهنشاهي آشوبِ ملکِ بنگاله را چاره گر شد - و در حواشي و اطرافِ آن معموره افواجِ نصرت قرین تعین نمود - تا یکبارگي آن نزهتگاه از خس و خاشاکِ مخالف صفا پذیرد محمّد قلي خان توقبای و خواجه عبداللّه و نیابت خان و قمرخان و مقبول خان و طالب بیگ و ناصر بیگ و طبقهٔ از مبارزانِ[۴] کارطلب را بسرکردگیِ محمّدقلي‌خان برلاس بجانبِ ساتگام فرستاد که داؤد را فرصتِ سامان نداده بدست آورند - و مجنون‌خان و باباخان و جبّاري و میرزا بیگ

---

(۲) نسخهٔ [ل] تسیمه (۳) نسخهٔ [ل] در فضای بنگاله (۴) نسخهٔ [ی] بهادران *

و خالدین و طایفهٔ دیگررا بصوبِ گهوڑاگهات رخصت کرد - تا شورشِ آن‌صوب را فرو نشانند و مرادخان را با گروهی از گزیدهٔ مردانِ دلاور بجانبِ فتح‌آباد و بگله[۲] فرستاد - تا آن ناحیت امن‌آباد گردد - و اعتمادخان را با جمعی از مجاهدانِ دولت بجانبِ سنارگانو نامزد گردانید تا دستِ ستمگارانِ آن حواشی از کار افتد *

(چون چارهٔ[۳] آسودگیِ عمومِ رعایای آن‌دیار انتظام گرفت) اشتهار یافت که جنید کرراني (که از درگاهِ والا فرار نموده بود) خاکِ ناکامي بر فرقِ روزگارِ خود ریخته مایوس از گجرات و دکن بحدودِ جهارکهند آمده در کمینِ فتنه[۴] اندوزي و شرانگیزي ست - راجه تودرمل و قیاخان و نظر بهادر و ابوالقاسم نمکین[۵] و طایفهٔ از غازیانِ شهامت اندیش بدفعِ این شوریده بخت همّت گماشتند - و بتائیداتِ آسماني فرستادها مصدرِ خدماتِ شایسته شدند - و مخالفانِ دولت خایب و خاسر روی بدشتِ ادبار نهادند - قاقشالان در حدودِ گهوڑاگهات کارزار کرده جوهرِ مردانگي را بعیار رسانیدند - و غنیم غبارآلودِ ناکامي بجانبِ کوچ فرار نمود - و سلیمان منکلي بعدم‌آباد شتافت و مبارزانِ اقبال غنائمِ فراوان اندوختند - و زن[۶] و زادِ افغانان اسیر شد - و آن ملکِ وسیع آبادان در تصرّفِ اولیای دولت درآمد - و از صیتِ سطوتِ غازیانِ همّت گزین جنید (که از جهارکهند برآمده سرِ شورش برداشته بود) برگشته در خفایای جبال گمنامي گزید - و آن فوجِ ظفراعتصام معاودت نموده ببرادران آمد *

درین‌هنگام محمود خان پسرِ سکندرخان و محمّد خان و چندے دیگر ازان خودسرانِ بادیهٔ شورش در قصبهٔ سلیم‌پور گردِ فتنه انگیختند - راجه فوجے شایسته بر سرِ آن گروهِ تبه‌کار فرستاده معرکهٔ جنگ آراست - محمّدخان بخاکستانِ نیستي گردآلود شد - و پسرِ سکندر گریخته آوارهٔ دشتِ ادبار گشت و درین‌اثنا آگهي آمد که جنید از گوخمول برآمده شور افزا ست - راجه بآئینِ کاردانانِ خدمت‌گزین روی همّت بآنصوب آورد - او خود از جهارکهند پیشِ داؤد رفته بود که شاید باو نردِ دغا بازد و دست‌آویزِ شورش بهم‌رساند - از خودسري و زیاده طلبي صحبتِ او بر نیامده راهِ معاودت میسپرد که آوازهٔ لشکرِ منصور اورا در حیرت انداخت - نظر بهادر و ابوالقاسم نمکین و محمّد خان پسرِ سلطان آدم‌گکهر و امام قلي چولک و بهارهمل کهتّري و برخے از دلاوران (که پیشِ پیشِ فوجِ نصرت اعتصام میرفتند) از معاملهٔ نافهمي دورتر شدند - و لوازمِ هوشمندي بتقدیم نرسید - جنید بر سرِ آنها

---

(۲) نسخهٔ [ل] تکله - و نسخهٔ [زی] بنکله (۳) نسخهٔ [ا] چارهٔ کار عموم (۴) نسخهٔ [ا ب ز] فتنه انگیزي‌ست - و نسخهٔ [ی] فتنه اندوزي‌ست (۵) در [بعضے نسخه] تمکین - و در [بعضے] نمکي (۶) در [چند نسخه] وزن و زاد *

ریخت - محمّد خان و بهارهمل و چندے دیگر مردانگي بجاي‌آورده جانفشاني نمودند - چون این خبر براجه تودرمل رسید بآئین هوشمندي و طرز نبرد شناسان بتادیب آن مُدبر روان شد جنید تاب مقاومت نیاورده بسرعت بجانب جهارکهند گریخت - و بعنایت روز افزون ایزدي غبار فتنه فرو نشست *

و از سوانح آنکه یار محمّد ارغون قراول نزدیک مولهیر(۲) رفته دست بتاخت و تاراج گشود و اسباب و اموال بسیار بتصرّف او درآمد - و ایار (که از فیلان نامور آن‌دیار بود) ضمیمهٔ غنائم او شد و هرچند منعم‌خان خانخانان اورا طلبداشت بعذر پیش آمد - و در حدود جهارکهند شتافته در جمع اموال کوشید - و اوباشان آن دیار همراهي گزیدند - و ازانجا تا شهر بلکهتهه(۳) تاراج کنان بجنگل لوني(۴) وکنکر (که پناه جای بنه و بار افغانان بود) شتافت - و درانجا دست بردے لایق نمود و غنیمت بسیار بدست افتاد - و همگي نیّت آن داشت که از راه جهارکهند بدرگاه والا شتابد - و باین ذریعه گردآمدهای خود را بسامن رساند - چون بمقام تاره(۵) آمد بهوپت چوهان و شهاب پسر دهنجي(۶) بجنگل در آمدند - و فوج نصرت‌قرین همّت در تعاقب بست - بهوپت از حیله اندوزي آمده دید و بر مکامن حال آگهي یافته در لباس دوستي دشمني‌اندیش شد - و جنید برهنماني او شبخون برد و همگي اندوختهٔ او و تمامیِ مال‌سوداگر و جمیع اسباب این‌قافلهٔ بزرگ بدست آورد - آن‌غنوده خود از خواب غفلت بیدار شد - وبرهنموني بخت خود را بلشکر راجه رسانید - و از نهیب این‌فوج‌اقبال جنید باز بهمان خفایای کوهستان پناه برد *

و محمّد قلي خان برلاس آن لشکر آسماني‌تأئید را بطرز هوشمندان معامله شناس سر کرده بصوب داؤد مرحله پیماي شد - چون بیست کروهي ساتگام مورد افواج گیتي‌کشاي گشت غنیم را پای ثبات بلغزش درآمد - خاک ادبار بر فرق خود بیخته بصوب اودیسه پي‌سپر راه گریز گشت این‌فوج ظفر طراز به بندر ساتگام رحل اقامت انداخت - و ابواب معدلت کشوده بانتظام پراگندگیهای آن‌ناحیت اشتغال نمود - درین‌هنگام مُسرعان راست‌گوی خبر رسانیدند که سرهري(۷) نفس‌ناطقهٔ داؤد نفائس خزینه را برداشته بولایت چهتر(۸) شتابان است - محمّدقلي‌خان هرچند سرعت‌نمود سودمندنیامد - آن‌سبکپای تمام‌حیله خود‌را بسامن رسانید - و همگي اندیشهٔ اعیان این‌لشکر آن بود که در همین حدود آسایش‌طلب گردند - درین اثنا راجه تودرمل بآن‌فوج عقیدتمند پیوست

---

(۲) نسخهٔ [ا] مولیه (۳) نسخهٔ [ب] بلکنه - ونسخهٔ [ی] تل‌کتهه (۴) نسخهٔ [ب] اوني و لنکر ونسخهٔ [ز] لوني و کهنکر - ونسخهٔ [ی] توني و لنکر - والله اعلم (۵) نسخهٔ [اب] باره - ونسخهٔ [ز] باره (۶) در [اکثر نسخه] پسرنجوي (۷) نسخهٔ [ی] نرهر (۸) نسخهٔ [ز ل] جسر - یا چتره

و در توجّه بصوبِ اوڈیسه و استیصالِ داؤد سخنانِ درشتِ همت افزای اخلاص‌طراز درمیان آورد و به نیروی دانش‌اندوزي و بردباري چارهٔ هرزه‌درایانِ نادان کرده بسعيِ شگرف محمّد قلي خان برلاس را باین جنودِ اقبال دلیلِ سعادت گشت - و دران هنگام (که قصبهٔ مندل‌پور موردِ افواجِ جهان‌گشای شد) اواسطِ دی ماهِ الٰهي محمّد قلي خان را روزگار سپري گردید - غیر ازانکه زمانِ انطار پان خورد و حرارتے بر وی غلبه کرد سببی دیگر ظاهر نشد - برخے از دوربینانِ عرصهٔ آگهي این را از نتائجِ بد اندیشيِ یکے از غلامانِ خواجه سرا فرا گرفتند - و ازین سانحهٔ ناگزیر دران اردو بے انتظامیئے[۲] پدیدآمد - و بازارِ واقعه‌طلبانِ روزگار گرمي پذیرفت - اکثرِ مردم قیاخان را (که سرِ هرزه‌درایان بود و از خانخانان رنجیده خاطر) سردار ساخته قرار دادند که از جهازکهند متوجّهِ درگاه شوند - و دفعِ جنید را دست‌آویزِ کورنش گردانند - هرچند راجه تودرمل عقل و اخلاصِ خویش را بکار برد سودمند نیامد - مُسرعان فرستاده خانخانان را آگهي بخشید - و چارهٔ بازداشتنِ این گروه را در فرستادنِ زر با یکے از چرب‌زبانانِ یکتادل منحصر ساخت - او مبلغِ گرانمند مصحوبِ لشکرخان فرستاده در امّید و بیم کشود - فرستاده بصلاح دیدِ راجه زرینده‌ها را بقدر آرامش داد - و بدوربیني و سعيِ منعم‌خان شاهم‌خان و خواجه عبدالله و طبقهٔ از دلاورانِ خدمت‌گزین نیز درین لشکر پیوستند و از رسیدنِ این فوجِ عقیدت‌مند انتظام گونه پدید آمد - و استیصالِ داؤد را بخاطرے مذبذب و دلے ناخوش قرار داده راه‌نورد شدند *

داؤد (که در اقصای هندوستان شتافته میخواست که در گوشهٔ خمول بسر برد) از استماعِ اختلاف در لشکرِ منصور و دلدهیهای جهان خان[۳] (که ایالتِ اوڈیسه از جانبِ او داشت) بقصدِ پیکار معاودت نمود - اُمرا از بردوان برآمده براهِ مدارن[۴] کوچ‌بکوچ بچتوه[۵] شتافتند - (چون پیوسته فضای پیشانيِ اکثرِ اعیانِ این لشکر غبارآلود ناسپاسي بود) راجه از دوربیني اندیشید که اگر حال برین نهج باشد روز نبرد (که زمانِ جوششِ دریای عقیدت و شجاعت است) کار چگونه بانجام رسد بهر گونه اگر خانخانان پیوندد ظاهر آنست که بد دلي و نکوهیده بیني برخے از معامله نافهمان آسیبي نرساند - باین خیالِ صواب‌قرین نگاشته فرستاد - خانخانان از دور اندیشیهای کهن‌سالان روز میگذرانید - و این‌قدر نگاه مستبصرانه نمیکرد که اگر آسیبي بآن لشکرِ نصرت‌اعتصام رسد هرآینه کار بدشواري خواهد کشید - در چنین هنگام غیب دانيِ گیهان خدیو دستگیري فرمود - و اجمالِ این‌داستانِ هدایت آنست که سزاوارانِ جدگزین فرمانِ مقدّس آوردند - خلاصهٔ مضمونِ آن منشورِ دولت

(۲) نسخهٔ [ل] بیطاقتي (۳) در [بعض نسخه] خانجهان (۴) نسخهٔ [مل] بداؤن (۵) در [چند نسخه] بچیتور *

آنکه (چون بتائید سماوي آن ملک معموره در حوزهٔ تصرّف اولیای دولت درآمده - و ساکنان آن مرز و بوم بمعدلت روزافزون کامیاب خواهش شده اند) از راه دیده وري و دوربیني زبونیِ غنیم را آسان نشمرده همّت در استیصال آن‌فتنه‌جوبي گمارد - تا یکبارگي توطّن‌گزینان آن‌بوم از اندیشهٔ شورش او آسوده گردند - خانخانان ناگزیر امتثال حکم اقدس نموده بعزم این‌کار برآمد - و با سرانجام خود پسند در چتوه با جنود اقبال پیوست - داؤد با لشکر فراوان در حدود هرپور[۲] (که برزخی ست میان بنگاله و اوڈیسه) در استحکام مداخل اهتمام‌گزین آمد - بسیارے از اعیان لشکر و عموم سپاهي (از کوتهی حوصله و پستیِ فطرت و ناشناسائیِ کار و بداندیشیِ باطن و کاهلی‌ذات) دلنهادِ خدمت نمیشدند و اقتضای همّت این‌گروه آن بود که یک‌گونه صلحے درمیان‌آید - خانخانان انجمنے از کارآگهان ساخته نخستین بابے چند از دفتر اقبال شاهنشاهي برخوانده در دلدهي و جگربخشي استادي بکار برد و پس ازان در گشایش این عقدهٔ مشکل‌نمای و پاسبانیِ ناموس و دولت سخن‌سرا گشت و هریکے باندازهٔ شناسائي و مردانگي و مقدار عقیدتمندي و فراخیِ حوصله پاسخ آرای شد - برخے صلح را برجنگ مقدّم داشته سلامت‌جوی آمدند - و بعضے محاربت را بر مصالحت[۳] گزیده زنگ زدای جوهر مردانگي شدند - و طایفهٔ دل برجنگ نهاده از صعوبت مسالک تامّل گزین بودند - و طبقهٔ از فزونیِ شجاعت مشکل‌را از آسان تفرقه ننهاده شوق پیکار داشتند - آخر بسعي راجه تودرمل و ثبات‌پائیِ منعم‌خان‌خانخانان همه را رای برمحاربت قرارگرفت - لیکن جویای مسلکے دیگر شدند - که عزیمت این‌کار از رو برو دشوار بود - الیاس‌خان لنکاه و طایفهٔ[۴] از واقفان خبایای ملک راهے آسانتر نشان داده خدمت شایسته بجای آوردند - و جد گزینان کار طلب بتسهیل و تصفیهٔ آن‌طریق رخصت یافتند - و بچستي و چالاکي ازان معبر بملک اوڈیسه درآمدند داؤد را آن‌همه تدبیر در استحکام راه بطلان پذیرفت - با خاطرے پراگنده برگشته بقصد پیکار شد و در مقام تکروهي[۵] تقابل این‌دو لشکر روبداد - و آن عرصهٔ ناوردگاه بلمعان سیوف بهادران همّت‌مند آرایش گرفت - دلاوران و نام‌آوران از هردو طرف برآمده آویزشهای نمایان میکردند - و نقد مردانگي را بعیار کامل میرسانیدند - تا آنکه بمیامن دولت روزافزون شاهنشاهي روز دین بیست و چهارم اسفندارمذ ماه الٰهي موافق جمعه بیستم ذی‌القعده داؤد شکست یافت و جمعےکثیر بگو عدم فروشدند - و شرح این عطیّهٔ کُبری آنست که چون خانخانان عزیمت این پیکار دولت افزای را مصمّم ساخت فوجها برین‌نسق قرار گرفت - قول بفروغ کاردانیِ او روشني افزا گشت

---

(۲) نسخهٔ [ی] دهرپور (۳) نسخهٔ [ز] مسالمت - و در [بعض‌نسخه] مساهلت (۴) در [چندنسخه] و طایفهٔ از دانش منشان خبایای ملک (۵) نسخهٔ [ل] تکروی ٭

و لشکرخان و هاشم‌خان و محسن‌خان و بسیارے از مجاهدان نصرت طراز بهمپائیِ او دلنهاد شدند و التمش بشجاعتِ قیا خان و خانزادهٔ محمّد خان پسرِ کوچک علي خان بدخشي و برخی از بهادران رونق گرفت - و فوجِ هراول بمردانگي و عقیدتمندیِ خان عالم استحکام یافت و خواجه عبدالله و شیرویه خان و سیّد عبدالله و میرزا علي علمشاهي و شاه طاهر و شاه خلیل و طالب خان و نیابت خان و میرزا محمّد جلایر و خان‌قلي دیوانه و حافظ کوسه و شجاع بیگ از پیش‌قدمانِ این فوج ظفرقرین بودند - و برانغار به نیروی همّت و تدبیرِ شاهم خان جلایر و محمّد قلي‌خان توقبای و پاینده محمّدخان و اعتماد خان و تتلق قدم خان و سیّد شمس‌الدّین بخاري منتظم‌گشت - و جرانغار بدیده‌وري و ثبات پائیِ اشرف‌خان و راجه تردرمل و مظفّرمغل و یارمحمّد قراول و ابوالقاسم نمکین و چندے دیگر از مبارزانِ خدمت‌دوست منضبط شد *

و چون غنیم روبروی افواجِ کشور گشای آمد هرروز دران عرصهٔ مرد آزمائي عیارِ همّت گرفته میشد - و مردانگیها و دلاوریها از جانبین بتقدیم میرسید *　* نظم *

ز بس خون که هرجای پاشیده بود * زمین همچو روی خراشیده بود

سه روز این‌چنین بود خون ریختن * نماندند گُردان ز آویختن

و دران تاریخ بواسطهٔ مواجهتِ ستاره عزیمتِ محاربه در سر نداشته بدستورِ هرروز دلیران مستِ پیکار بودند - یکبارگي مخالف صفوفِ مبارزت آراسته برآمد - در قلب‌گاه داؤد بسعي خود اسبابِ نکال مي‌اندوخت - و میمنه بشومیِ سکندر برادرِ خان جهان تیرگي پذیرفت - و میسره از تبه رائیِ اسمٰعیل خان زبونی‌[۲] گرفت - و مقدّمه از زیادهٔ سریِ گوجرخان روی در فساد داشت یکبارگي شورش پدیدآمد - خانخانان ناگزیر باعتضادِ اقبالِ شاهنشاهي درترتیبِ فوجهای ظفرتائید همّت بست - خان‌عالم از ریعانِ شباب و افزونیِ شهامت سر رشتهٔ تدبیرگسیخت - و تیز جلوي کرده دورتر شتافت - و گروهِ اوقچي دست بکار بردند - و معرکهٔ زد و خورد شراره افزای شد خانخانان ازین بیراهي برآشفت - و درشت‌گویان پیروے[۳] را فرستاده او را بعنف باز گردانید و هنوز آن فوجِ اقبال انتظامِ شایسته نگرفته بود گوجرخان (فیلانِ سبک‌پای تیزرو تمام غیرت را در پیش و تهوّرگزینانِ نخوت‌مندرا در پس داشته) به پیکار درآمد - و چون قطاسهای سیاه و پوستای جانوران بدندان و سر و گردنِ آن سباع بسته رعب و مهابت افزوده بود اسپانِ‌فوجِ هراول را از دیدِ این اشکالِ بوالعجب و شنودِ آوازهای مهیب روی همّت برگشت - هرچند فارسانِ عرصهٔ شهامت کوشش نمودند سودمند نیفتاد - و جمعیّتِ دلاورانِ این‌فوج را سر رشتهٔ انتظام گسیخت - خان‌عالم

---

(۲) در [اکثرنسخه] کار دشوار بود (۳) نسخهٔ [ل] در پي او فرستادهٔ *

(که بر اسپ آزمودهٔ بے هراس سوار بود) پای ثبات افشرده داد مردانگي داد - و بسیارے از افغانان را علف تیغ[۲] جلادت گردانید - ناگاه اسپ او از زخم شمشیر چراغ پا شد - و او ازسر زین بر روی زمین آمد - و از وفور چستي و تیز دستي خود را بر اسپ گرفته باز هنگامهٔ نبرد را آرایش داد درین هنگام چشم زخم باو رسید - ناگهاني فیل عربده[۳] جوی بیباک رسیده او را بر زمین زد - افغانان هجوم آوردند - او ببذل جان گرامي بآئین اخلاص‌نهادان کاردان ناموس جهان صورت و معني بدست آورد - و ازین سودای پر سود نیکنامیء ابدي‌منشور روی داد - پیش ازانکه غبار این پیکار ارتفاع گیرد بچندے از ملازمان عتبهٔ اقبال میگفته‌است که چنان برخاطر عقیدت‌گزین پرتو مي‌اندازد که درین بزم ناوردگاه رخت هستي بسته روی بملک تقدّس آورم - توقّع آنست که شرح جانفشانیء مرا ببارگاه مقدّس معروض‌داشته مذکور آن محفل عالي سازند که رضامندیء خدیو آفاق سرمایهٔ نجات اصلي و پیرایهٔ حیات ابدي ست - از اشراقات خواطر صافیء ارادت نهادان امثال این دید غیبي چه مستبعد باشد •

و چون ناظم فوج را این پیش‌آمد گوجرخان تمامیء این‌جوق را برداشته روی بالتمش نهاد پیوستن همان بود و برداشتن همان - خان زاده محمّد خان مردانه جان‌فشاني نموده مسافر ملک بقا شد - و آن متهوّر مُدبر این فوج را نیز بیجا ساخته روی بقول آورد - و تزلزلے در مبانیء همّت این طایفه افتاد - و پاداش نیّات ایشان آماده‌گشت - منعم‌خان خانخانان با لشکرخان و حاجي‌خان سیستاني و هاشم‌خان و چندے از نزدیکان خدمت ایستاده دل‌میداد - و همّت همراه مي‌ساخت اگرچه ملازمان او توفیق ثبات‌[۴]پائي و نیکو خدمتي نیافتند امّا خود بدوستیء ناموس مردانه زخمها خورد - و با آنکه زخم فرق و گردن و دوش بسیار بود جای از دست نداده بتهیچي درآمد - و لشکرخان و حاجي خان سیستاني و هاشم‌خان نیز زخمي شدند - خانخانان پیوسته میگفت که اگرچه زخم سر بهٔ شد امّا به‌بینائي نقصانے رسانید - و جراحت گردن اگرچه اندمال یافت امّا آن‌قدر توانائي ندارم که عقب نیک توانم دید - و از ریش[۵] دوش دست چنانچه باید بسر نمیرسد و با چنین زخمهای عنیف اندیشهٔ برگشتن پیرامون خاطر او نمي‌گشت - درین هنگام جمعے از خدمتگاران هوا خواه عنان‌گرفته برگشتند - و گوجر همچنان رانده مي‌آمد - تا آنکه باردوی لشکر منصور رسید - و آن مصر معمور تاراج شد - و سرمایهٔ افزایش رعونت و خود بینیء او گشت و از بد مستي و خود نمائي برای دلدهي بآواز بلند سخن سرای شد - که من خانخانان را

(۲) نسخهٔ [ی] تیغ بیدریغ جلادت (۳) نسخهٔ [ل] عربده ناک (۴) در [بعضے نسخه] همپائي
(۵) در [چند نسخه] و از پس دوش •

زخمهای کاري زده ام - این همه امتداد جنگ برای چیست - کوشش کنید - و کار بآخر رسانید و با همرازان خود از نیرنگی اقبال هراسیده میگفت که باوجود آثار فیروزي خاطر نمي‌شکفد و زمان زمان دلبستگي مي‌افزاید - نمیدانم که چه از پردهٔ تقدیر بظهور خواهدرسید - و انجام کار چگونه خواهد شد - و چون آن ادبارمند از اردو گذشت اکثر مردم او بتاراج اموال و اسباب پریشان شدند - درین اثنا قیاخان و پسر او و چندے از بهادران (که روی[۲] در گریز داشتند) بر گشته به پیکار درآمدند - خواجه عبدالله و شیرویه خان و سلیم خان و حاجي یوسف خان و شجاع بیگ و جبّارقلي دیوانه و حافظ کوسه و جمعے دیگر بهم پیوسته آب رفته‌را بجوی آوردند - و عنایت ایزدي (که کافل آمال این دولت سترگ است) لمعهٔ ظهور داد - و نیرنگیء اقبال شاهنشاهي در مقام دستگیري شد - درین هنگام (که دلاوران اخلاص‌گزین و بهادران نصرت اعتصام پای همّت افشرده بکارزار درآمدند) تیرے از کمان‌خانهٔ تقدیر مذشور نیستي بگوجر رسانید - چون آن خود کام بخاک هلاک غبارآلود مذلّت گشت همسران و هم بازوان او از ظهور این سانحهٔ جانکاه دل بای‌داده راه گریز پیش گرفتند - و جمعے انبوه را قطع نظر از آنکه قالب تهي گشت آبرو ریخته آمد و خانخانان (که از لشکرگاه سه کروه پیشتر شتافته بود) معاودت نموده روی بمیدان وغا نهاد درین شورش (که بهادران برانغار و جرانغار صف پیرائي نموده نبردآزما بودند) برانغار غنیم تیزدستي نموده پیش‌گذشت - وهمانا خبر استیلای گوجر یافته میخواست که خود را باو رساند که آن‌قضیّه رویداد - دست بکار نرسیده گریخت - و طرز چنان‌نشست که داؤد روبروی جرانغار لشکر منصور آمد راجه تودرمل به نیروی عقل دوربین ایستاده فوج خویش را بکار داشت - درین اثنا یکے از هرزه دارایان خبرهای ناخوش از خانخانان و خان‌عالم رسانید - پای همّتش برجای مانده پاسخ‌آرای گشت - که پرتو اقبال شاهنشاهي برسر بندهای اخلاص‌گزین همّت‌مند[۳] نورافزا ست (اگر یکے را روزگار سپري شد - و پای ثبات دیگرے بلغزش درآمد) چهرهٔ اقبال را ازان چه گزند و مجاهدان دولت را برای چه غبار سراسیمگي پیرامون حواشیء خاطر گردد - هرزه درای مشو و ازین‌گونه حرف برزبان میار - عنقریب نسائم فیروزمندي از مهبّ تائید یزداني وزیدن گیرد و نیّر کامروائي از مطالع امّید برآید - و به نیروی سخنان دل‌بخش هوش‌افزای عقیدت‌آموز آن بدگوهر را مهر خاموشي برلب نهاده جواهر نصیحت آویزهٔ گوش‌هوش او گردانید - و خود کارفرمای بهادران اخلاص‌مند شد - و بابای کولابي و مقصودعلي و میریوسف آب‌باراني و حسین بیگ گُرد و جمعے دیگر از تیزدستان پیش‌قدم این‌فوج ظفرطراز رفته دست بکار بردند - و یُردلان جان بناموس ده

(۲) در [چند نسخه] روی در زد و گیر داشتند (۳) نسخهٔ [ل] همت بلند ه٭

بکارزار در آمدند - شاهم خان جلایر از شنیدنِ دلیریهای گوجر و برهم شدنِ فوجها پالغز همّت شده در انعطافِ جلو بود - سیّد شمس‌الدّین بخاري و طایفهٔ از دلیرانِ جان نثار (که با او بزمِ یکجهتي را گرم داشتند) در آرامشِ دل و عزیمت‌افروزي نکتهای تلخِ شیرین اثر بجلوه‌گاهِ زبان آورده چارهٔ گزیدند - تا بابرِ(۲) آذریِ این دریادلانِ نبردآرای(۳) ناموس‌دوست غبارِ اندیشه فرونشست ناموران برانغارِ یکدل و یکجهت شده روی بجرانغارِ غنیم نهادند - و هنگامهٔ کارزار آرایش گرفت و جواهرِ فطرت را روز بازار شد - در اندک زمانے مخالف را برداشته(۴) بقول رساندند - و درین هنگام (که میانِ راجه و داؤد کارزار ترازو شده بود) برانغارِ موکبِ ظفرلوا بفرِ ایزدي یکبارگي نمایان شد و شکیب ربای آن گروهِ نخوت‌گزین گشت - داؤد (هرچند خبرِ شکستِ هراول و التمش و قولِ عساکرِ منصور شنود) از شکوهِ اقبالِ شاهنشاهي آنرا فریبِ نبرد شناسانِ کاردان انگاشته در سنگلاخِ بیدلي حیرت داشت که این فوجِ سترگ نیز نزدیک شد - آن ناسپاس دل ببےآزرمي نهاده بدشتِ ادبار شتابان گشت - و سنگِ تفرقه در جمعیّتِ او افتاد - و مقارنِ این حال خبرِ فروشدنِ گوجر رسید - سرعت در گریز آورد - و سپاهِ نصرت‌قرین تیغها آخته از دنبال شدند - و بسیارے ازان بخت برگشتگان بخوابِ نیستي غنودند - و صحرا از خونِ کشتها لاله زار گشت * * ابیات *

بهرگوشه مستے برافتاد خوار * چه مستے که هرگز نشد هوشیار

یکے بزم‌گه بود گفتي نه رزم * دلیران درو باده خوارانِ بزم

غنائمِ فراوان فراهم‌آمد - و دولتِ صوري و معنوي روی‌آورد - و سعادتِ دین و دنیا بحصول پیوست اولیای دولت کامیابِ خواهش گشته بسجدهٔ نیایش ناصیهٔ بخت را روشني بخشیدند *

ای جویای آگهي چشمِ عبرت‌بین بگشای - و رنگ‌آمیزیِ تائیدِ ایزدي را بچشمِ اعتبار بنگر - و انکار را باعتراف و اعتراف را باعتقاد و اعتقاد را بپایهٔ والای اخلاص رسانده کامیابِ حقیقت شو * * بیت *

به بختِ بلندش خرد ره ندارد * زهے قوّتِ بخت اللّٰه اکبر

خانخانان پس از چنان نا امّیدي بتائیدِ دولتِ ابدپیوند بچنین فتحِ شگرف ارجمندي یافت جراحاتِ عنصري و ریشهای دروني بمرهمِ نصرت اندمال پذیرفت - اگرچه پیش ازین بنگاله در حوزهٔ تصرّف درآمده بود لیکن بشمارِ مبصرانِ دیده ور امروز فتحِ این ملکِ وسیع روی‌داد - و موهبتے عُظمیٰ از مکامنِ غیب بمجلای ظهور شتافت - اقبال بالید - و پایهٔ دولت بلند شد - خانخانان در حواشیِ

(۲) در [بعضے] بآبیاریِ (۳) نسخهٔ [ل] نبرد آزمای (۴) نسخهٔ [ب] از شکوهِ اقبالِ شاهنشاهي برداشته *

آن نبردگاه منزل گزیده در مسالکِ شکر قدم فراخ نهاد - و در مراتبِ سپاسِ دولتِ روز افزون همّت گماشت - و روزِ دیگر از افزونیِ بدکاریِ آن گروهِ کافرنعمت و استیلای قوّتِ غضبي در گرد آوریِ اسیرانِ ناوردگاه سعيِ شگرف نمود - و آن گرفتارانِ دشتِ ادبار را علاقه‌گسلِ تن و نفوسِ شریر آمد و از سرهای بے‌مغزِ نخوت‌مندان هشت‌منارهٔ آسماني‌ارتفاع اساس‌نهاده عبرت‌افزای نظّارگیان شد چون نویدِ این فتحِ سترگ و مژدهٔ بالشِ دولت بمسامعِ همایون رسید سرمایهٔ مزیدِ آگاهي گشت و مراسمِ سپاس بتقدیم آمد - و مراتبِ شکر بظهور پیوست - مناشیرِ عاطفتِ کُبری صادر شد و پایهٔ اعتبارِ مخلصانِ خدمت‌گزین بلندي پذیرفت - رتبهٔ صورتِ این‌گروه ارتفاع گرفت - و مرتبهٔ معنیِ این‌طایفه اعتلا یافت *

و از سوانحِ این‌ایّام آنکه لشکرخان را پیمانهٔ زندگي لبالب‌گشت - ازان زخمِ عنیف (که در روزِ هیجا از پای در آورده بود) حالِ او بصحّت گرائید - لیکن از بے‌پروائي و سهل انگاشتنِ ایّامِ نقاهت قالب تهي کرد *

و از سوانحِ سپري شدنِ کارِ یارمحمّد ارغون است - او از قورولانِ پادشاهي بود - و خدمتِ نزدیک کردے - در بنگاله نیکوکاري اورا بخارستانِ خود آرائي برد - و بتکاپوی خود اسبابِ مکنت را فراهم آورد - و با لشکر بیگي (۲) دمِ استکبار زد - هرچند فیلِ اپار را (که بدست آورده بود) طلبداشت نفرستاد - و اندرز اورا سودمند نیامد - درین جنگ نیز در اخذِ غنائم با چندے از ملازمانِ او کاربشورش رسانید - چون آن‌گروه داد طلبیدند کینهٔ پیشین شرار افروخت - بے‌آنکه غورے در معامله نماید و نگاهے ژرف کند بسیاست دستِ غضب برگشاد - چندان بزدند که تار و پودِ هستیِ او گسیخته آمد - اگرچه بحالِ او ستم رفت امّا بسیارے از تبه رایانِ خود سر را بسعادت آبادِ سخن‌شنوي رهنمون شد *

آغاز سال بیستم الٰهي از جلوس اقدس شاهنشاهي

یعني سال آبان از دور دوم

درین هنگامِ معدلت افروزي و جهان‌آرائي نشاط افزایانِ بهار تهنیت گویان رسیدند و جهان جهان عشرت و عالم عالم سرور را ارمغاني آوردند *　　* نظم *

امروز روزِ شادي و امسال سالِ گل * نیکوست حالِ (۳) دل که نکوباد حالِ گل

گل چیست قاصدے ست ز بستانِ تهنیت * گل چیست رقعه ایست ز جاه و جلالِ گل

(۲) در [چند نسخه] با پیکار بیگي (۳) نسخهٔ [ی] حال ماکه *

روز جمعه بیست و هفتمِ ذی‌القعده (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دوم هلالي بعد از سپري شدنِ هفت ساعت و سي و پنج دقیقه چهرهٔ آرای جهان بفرّخي و فرخندگي پرتوِ جمال ببرجِ حمل انداخت * * ابیات *

بر دستِ صبا نگار بستند * پیرایهٔ نوبهار بستند

دوران ببهار رنگ و بو داد * گلدسته بدستِ آرزو داد

و آغازِ سالِ بیستم از دورِ دوم شد - رسمِ نشاط و شادماني پایهٔ شمول گرفت - و عیش و عشرت صورتِ عموم یافت - (همچنانکه ربیع آفاقي سال بسال در افزونیِ حُسن(۲) و آرایشِ نوخاستگانِ نبات و شوق‌افزودنِ نظّارگیانِ لوامعِ صورت است) بهارِ اقبالِ اورنگ نشین (روز بروز در نشو و نمای دوشیزگانِ معني و رواج و رونقِ پردگیانِ استعدادِ(۳) کوني و الٰهي بوده) چمن‌آرای سلطنت است - عشرت گزینانِ چمن‌رازِ معني را آن‌کامیابي‌ست که گل دوستانِ(۴) صورت را در بهارِ عنصري بفراغِ دلي و مرادِ پیرائي روی ندهد - دریں محمدت نامهٔ الٰهي [اگرچه اساسِ کار بر شرحِ نیرنگیِ اقبالِ ظاهر نهاده زبان را رنگین و نامه را نگارین میسازد - و (بملاحظهٔ آنکه فرمان روای ملکِ بے پایانِ معني را دلِ فراخ‌حوصلهٔ بسیار دان بصد مشعلِ توفیق نتواند سراپای آنرا سرمهٔ بینش سازد) دست و قلم و کاغذ و مداد را کجا زهرهٔ(۵) آن باشد که از عهدهٔ این‌کارِ سترگ برآید] لیکن ازانجا (که همّت یاور و بخت مساعد و فطرت قرین‌است) اندکے ازان دریای‌مالامالِ افضال تراوشِ ظهور داده تفسیده دلانِ دشتِ طلب را سیراب میگرداند - و برخے ازان نورستانِ(۶) حقیقت را بلمعِ(۷) شرحِ چراغِ بینش افروخته ظُلمتیانِ رسم و عادت را نورآگین‌میکند - ای غنوده بخت گشایشِ چشمِ باطن اگر چنان انگاشتهٔ (که بدستِ همّتِ تو نیست) بازکردنِ دیدهٔ ظاهر بخواهشِ تو باز بسته‌اند - چرا مستبصرانه نمیگشائي و نگاهے در روزنامچهٔ احوالِ خدیو جهان نمیکني - و اگر ترا طاقتِ تماشای آن‌شواهدِ قدسي‌نیست مطالعهٔ اطوارِ دولتِ روزافزونِ منسوبانِ این‌درگاهِ والا چرا از دست میدهي - و اگر از نا مساعدیِ بخت و غرضِ اندائیِ خرد بایں‌سعادت نرسیدهٔ امروز نگاهے بایں‌اقبال‌نامه کن - تا برکاتِ مقدّسِ این یکتای بیهمال برتو آشکارا گردد - و اگر سیاه دروني پرده برچشمِ ظاهربینِ تو فروهشته است از حالِ منتسبانِ این‌دولت عبرتے برگیر - و از نیرنگیِ آثارِ دولت بر سترگیِ احوالِ گیتي‌خدیو اعتراف‌گزین - [هرگاه کارے (که در باستاني زمانه از فرمان‌روایانِ بزرگ‌منش بدشواري مي‌برآمد) امروز از ملازمانِ گیتي‌خدیو بآساني بجلوه‌گاهِ ظهور مي‌شتابد] پس از ظاهر بباطنِ گرای که این‌میمنت

---

(۲) نسخهٔ [ا] جشن (۳) نسخهٔ [ا] استار (۴) نسخهٔ [ا] گل خسپان صورت را (۵) نسخهٔ [ل] بهرهٔ (۶) در [چند نسخه] نورستگان (۷) در [بعضے نسخه] بروز چراغ *

بنفسِ مقدّس کیست - و ناصیهٔ دل را چون پیشانیٔ سر بسجدهٔ این آستانِ آسمانی پایه روشنائی بخش تا باین آئینِ سعادت منشان نخستین نشأهٔ ظاهر سرانجامِ شایسته یابد - و هم در گلشنِ همیشه بهارِ باطن گذارت دهند - و بتازگی آنچه در عنفوانِ این سالِ فرخنده چهره آرای اقبال شد آنست که داؤد (که افسرِ فرمانروائي بر سر داشت) آنرا پای انداز بارگاهِ اقبالِ شاهنشاهي ساخته داخلِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال گشت *

دیدن داؤد منعم خان خانخانان را - و بزم یکجهتي باهم آراستن

[چون بتائیدِ جنودِ سماوي (که پیوسته در اقبال افزائیٔ گیهان خدیو و ارتفاعِ اعلامِ دولت است) داؤد خاکِ بے آزرمي بر تارکِ روزگارِ خود بیخته فرار نمود - و گوجر با بسیارے از نخوت گزینان بگوِ نیستي فرو شد - چنانچه مجملے ازان گذارش یافت] خانخانان بصلاحِ کار شناسانِ دولت منش شاهم خان جلایر و راجه تودرمل را بتکامشیٔ آن آوارهٔ دشتِ ادبار رخصت داد - و قبول خان و محمّد قلي خان توقبای و سعید بدخشي و قمرخان و شاه طاهر و شاه خلیل و طالب بخشي[۲] و بسیارے از مجاهدانِ عرصهٔ اقبال و مبارزانِ خدمت گزین را درین لشکرِ ظفر طراز نوشت و این جنودِ نصرت قرین دل نهادِ خدمت شده باقدامِ[۳] آگهي پی سپرِ راهِ همّت گشتند - آن بدمستِ بادهٔ کامیابي خمار آلودِ ناکامي شده شتابانِ کنجِ خمول و گرنجِ گمنامي بود - چون قصبهٔ بهدرک موردِ افواجِ کشورگشای شد آگهي آمد که آن تیزروِ عرصهٔ ادبار را در عینِ سرعت جهان خان پیوست و بدلدهیٔ او بقلعهٔ کتک (که از قلاعِ حصینِ آن دیار است) روی آورد - و اوباشِ آن ملک گردِ او فراهم آمده اند - و تمامیٔ اندیشهٔ خود سران آنکه اگر لشکرِ نصرت طراز را گذر باین[۴] حوالي افتد عرصهٔ مبارزت آراسته گردد - که آن شکستِ ناگهاني از عدمِ محافظتِ قوانینِ احتیاط روی داد و اگر توقّف نماید در سرانجامِ اسبابِ پیکار کوشش رود - تا در هنگامِ مناسب بلوازمِ انتقام توانیم پرداخت - از شنودِ این خبر کهن سالانِ غنوده بخت سراسیمه شدند - و فتنه جویانِ شورش طلب را هنگامهٔ هرزه درائي گرمي پذیرفت - هرچند راجه تودرمل دانش منشي و عقیدت مندي را بکار برده در تسلّي و تسکینِ این گروه همّت بست سودمند نیامد - ناگزیر استدعای حضورِ خانخانان نمود - و صریح نوشت که کارِ دشوار به نیروی اقبالِ شاهنشاهي آسان شده است - اگر باُمّیدِ این مردمِ خود بینِ روزشمارِ کارنساز گذاشته شود هرآینه بدشواري کشد - لایقِ اخلاص و معامله شناسي آنکه اهتمامِ این کار را بر ذمّتِ خود لازم شمرند - و بے شایبهٔ توقّف روی توجّه باینصوب آورند

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] بدخشي (۳) نسخهٔ [ز ل] باقدامِ همت (۴) نسخهٔ [ل] باین دیار *

خانخانان را با آنکه زخمها اندمال نیافته بود سُکاسِ سوار همّت بانجامِ این امنیّت گماشت و به تیزی و چستي در همان شهر آمده هنگامه افروزِ خدمت شد - آز بندگانِ تهي مغز را ببخشش و بخشایش و ناموس دوستانِ خودآرای را بخشمین نگاه از تبه رائي بازداشته عزیمتِ پیش نمود و بآئینِ کارشناسانِ خدمت گزین نزدیکِ آن حصارِ حصین (که افغانانِ تیره رای پناه اندیشیده بودند) رسید - پای شکیبِ این گروهِ مدبر بلغزش در آمد - نه سامانِ قلعه داري - و نه اسبابِ پیکار و نه جای گریز - و جنودِ اقبال فوج در فوج - داوُد برهنمائيِ مکر اندوزانِ حیله مند راهِ گریزت پیش گرفت - و بعجز و زاري گرائیده درِ مصالحت زد - و قتّو[2] و شیخ نظام و برخي از اعیان را فرستاده و این فریب کارانِ جادوفن بزر[3] و سخن سرانِ لشکرِ منصور را بصلح آوردند - و کهن سالانِ غنودهٔ بخت (که از تبه رائي بلطائف الحیل در آرایشِ هنگامهٔ غنیم تکاپو نمایند - و آنرا وسیلهٔ مزیدِ اعتبار انگارند) داستانِ مصالحت را غنیمت شمردند - راجه تودرمل (که بر حقیقتِ کار آگهي داشت) هرچند دست و پا زد سودمند نیامد - و مشعلِ هدایتِ او دران ظلمت آبادِ غرض نور نبخشید - خانخانان هاشم خان و قتلق قدم خان را فرستاده شرائطِ صلح را تنقیح داد - خلاصهٔ پیمان آنکه نخستین داوُد آمده تسلیمِ نوکريِ درگاهِ مقدّس نماید - و فیلانِ نامور و پیشکشِ گزیده بدرگاهِ والا فرستد - و پس از چندگاه (که موردِ خدماتِ پسندیده گردد) روی شرمگینِ خود را بآستانِ مقدّس شاهنشاهي برده زنگ زدای عقیدت شود - و بنقد یکی[4] از خویشانِ معتمدِ خود را بدرگاهِ والا روانه سازد - تا ملتزمِ حواشيِ عزّت بوده مذکّرِ[5] او باشد *

داوُد (که کارش باضطرار گرائیده بود) همه را بحسنِ تلقّي قبول نمود - و سیومِ اردي بهشت ماهِ الهي موافقِ غرّهٔ محرم (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هنگامهٔ دولت آراسته گشت - و بزمِ مصالحت زینت گرفت - پیشتر ازان بیرونِ اردوی ظفرطراز جائی[6] منزهِ دلگشای ترتیب یافت و بانواعِ آرایش حیرت افزای نظّارگیان آمد - و خانخانان باعیانِ دولت بتاریخِ مذکور در عشرتگاه آمده جشن آرای شد - اشرف خان و حاجي خان سیستاني شتافته داوُد را با بزرگانِ آن لشکر آوردند - خانخانان تا[7] سرِ گلیم باستقبال شتافته گرم خوئیها نمود - او شمشیرِ خود را گشوده گذاشت یعني از سپاهگري برآمدم - و خود را بآن درگاهِ مقدّس سپردم - تا بدانچه مصلحت دید ارکانِ دولت باشد بجای آورند - خانخانان آنرا بملازمانِ خود سپرد - و پس از زمانی از جانبِ

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ی] قتلو (۳) نسخهٔ [ب] بزور سخن (۴) نسخهٔ [ل] یکي از معتمدان خود را (۵) نسخهٔ [ی] وکیل او (۶) در [بعضی نسخه] جای نزه . و در [بعضی] جای نُزهٔ (۷) نسخهٔ [ل] باعیان لشکر تا سر گلیم *

عتبهٔ خلافت خلعتِ والا داده شمشیر بکمر مرصع حمایل ساخت - داؤد به بیعتِ فروتني روی خود را بصوبِ دارالخلافه داشته سجدهٔ ملازمت بجای آورد - و نفائسِ امتعه و شرائفِ اسبابِ آن دیار و فیلانِ نامور و خزینهٔ وافر برسمِ پیشکش گذرانید - و شیخ محمّد پسر بایزید را (که برادرزادهٔ او بود) بخدمتِ درگاهِ مقدّس همراه ساخت - و اکثر آنروز بخرّمي و عشرت آن جشن سپري شد - و در هنگامِ رخصت بعضی محالِ اوڈیسه به تیولِ او دادند - و او را از تنگنای زندگي بوسعت آبادِ انبساط رخصت داده نشاطِ معاودت کردند - و عمومِ مردم شادمانیها بظهور آوردند - مگر راجه تودرمل که در اندیشهٔ دراز سر بجیبِ تفکّر داشت - و دران بزمگاه حاضر نشد - و بر صلحنامه مهر نکرد و ازانجا (که دنیا جای بادافراهِ اعمال است) هرکدام بزود ترین اوقات بپاداش رسید *

و از سوانحِ شورشِ گهوڑاگهات است - و اجمالِ این تفصیل آنکه درین وقت (که عبورِ [۲] خانخانان با اکثرِ عساکرِ والا شکوه بصوبِ کنک اتّفاق افتاد) کالا پهاڑ و بابوی منکلي و طایفهٔ از افغانانِ تیره بخت گردِ شورش انگیخته بر سرِ قاقشالان ریختند - و این گروه اندک جنگی کرده آبروی حمیّت و حیا را بخاکِ بےناموسي انباشتند - و افغانان ولایتِ گهوڑاگهات را متصرّف شده تعاقب نمودند - و اُمرای قاقشال در هیچ جای پای همّت نیفشرده بحوالیِ ٹانڈه عنان کشیدند خانخانان بسرعت معاودت نمود - و بشهرِ ٹانڈه در نیامده از حواشیِ آن روبروی غنیم شتافت و مخالف از هجومِ اوباش آنطرفِ آبِ گنگ نخوت آرای بود - دیده ورانِ لشکرِ منصور بالا رویهٔ آب جائی (که دریای گنگ دو شعبه میشود) یک جسر بانجام رسانده همّت در بستنِ دیگر گماشته بودند که غنیم را پای ثبات بلغزش درآمد - و غبارآلودِ خاکستانِ ادبار راهِ هزیمت پیش گرفت خانخانان با لشکرِ نصرت اعتصام تا حدودِ ٹانڈه شتافت - و ازانجا فوج عقیدت گزین را بسرکردگیِ مجنون خان بولایتِ گهوڑاگهات فرستاد - و مجاهدانِ اقبال آن ملک را بتازگي مستخلص گردانیدند و فتنه اندوزان بزوایای خمول فرو شدند - و خانخانان سپاسِ ایزدي و شکرِ اقبالِ پادشاهي بجای آورده معاودت نمود *

سوانحِ صوبهٔ بهار - و کارافزائیِ مظفرخان - و بتازگي نواختنِ اورا

جزائلِ [۳] عطایای شاهنشاهي (که نسبت بعمومِ خلائق شرفِ ظهور دارد) از اندازهٔ احصاء و مقیاسِ تخمین بیرون است - و عامّهٔ مردم در پاداشِ آن بناتواني اعتراف گزین - تا منسوبانِ خاصِ بارگاهِ خلافت (که صدر نشینانِ محفلِ انصاف اند) در برابرِ نعمِ نا متناهي چه بار گشایند

---

(۲) نسخهٔ [ی] رفتن خانخانان (۳) نسخهٔ [ی] جلائل *

الحق کرا یارا و کجا گنجائي که در اندیشهٔ معارضه باشد - بعمرهای‌دراز بدست آویزی کار افزایانِ یکجهت پیشِ[۲] کارشناسانِ آزرم منش از صد هزار یکے را عوض نتوان سامان نمود - لیکن نخستین مرتبهٔ حسابداني آنست که شناسای مراتبِ عاطفت گشته فهرستِ جرائدِ نیازمندي را فراموش نگرداند - و نطاقِ همّت به‌بندگي بندد - و هرچه از قسمِ نیکوکاري وسیله گردد مقدّمهٔ سعادت اندیشيِ خود شمرده یکے از هزاران شکرِ فعلي انگارد - تا همواره خجلت‌مند و شرمگین بوده سررشتهٔ چنین[۳] از دست ندهد - و دیدِ متاعِ ناستودهٔ خدمتِ همگنان و نیکوئيِ جنسِ کاربندیِ خویش را سرمایهٔ بدمستي نسازد - باشد که باین زیستِ ستوده بمدارجِ اخلاص رسیده مقیمِ آستانِ عبودیت شود - و خدمت‌فروشي را گذاشته مهرِ خاموشي برلب نهد - خوشا بختمندے که در مراتبِ نشیب و فرازِ ملازمت ازین رهگذر گردِ انفعال بر چهرهٔ روزگارِ او نه نشیند - و اگر از نامساعدیِ طالع غبارآلودِ عرصهٔ خجالت گردد بآبِ صافِ فهمیدگي خود را شست و شو داده بگشاده پیشاني و شکفته روئي در فضای گذشته بسر برد - (چون نویسم که این طاعت را بدل نبود) بلکه انفاسِ مانده را بفروغِ نیّتِ دوامِ فرمان‌پذیري و کارگذاري پرتوِ حضور بخشد و زمان زمان از سرِ شایستگي کون و مکان را نورافزای دارد - و چهره افروزِ این داستان بتازگيِ حالِ مظفّر خان است *

در داستانهای پیشین گذارش یافت که خدیوِ عالم بجهتِ هوشیاري و آگاهي اورا هنگامِ مراجعت از فتحِ پتنه از کمکیانِ فرحت خان ساخته (بے آنکه بکورنش شرفِ اختصاص یابد) بخدمتِ گشایشِ قلعهٔ رهتاس گذاشته بودند - تا قدرِ رعایت و تربیتِ شاهنشاهي را اگر بآئینِ اخلاص‌نهادان نتواند شناخت معاملهٔ سوداگري و سررشتهٔ احسان‌پذیري از دست ندهد - و پیوسته در عوضِ جلائلِ عواطف متاعِ ستودگيِ خدمت را آماده دارد - او چندگاه از دستِ خویِ نکوهیده در خارستانِ ناکامي دشنه بردل و جگر میزد - و ازانجا (که در سرشتِ او دولتمندي ودیعت‌نهادهٔ دستِ قدرت بود) بسخنانِ هوش‌افزای خواجه شمس‌الدّین خافي از شورشِ طبیعت برآمده دل‌نهادِ خدمت شد - و اندکے از اندوختهای خود برآورده سامانِ لشکر نمود - و جونده و شهسرام را (که از افزونيِ اشغالِ سلطنت بکسے جایگیر نشده بود) به نیرویِ شجاعت در تصرّف آورد و از رویِ دریافت بسامانِ خود پرداخت - و آمادهٔ آن شد که چون فرحت خان با سایرِ اُمرا بگردِ قلعه پای‌همّت افشرده بخدمتگري[۴] روی عقیدت آرد - ازانجا که نیّت و عزیمت را اثرهاست) در همان چند روز بمردانگيِ جوهرِ او روی‌نما آمد - و اجمالِ این تفصیل آنکه روزے بهادر

---

(۲) نسخهٔ [ب] و پیشِ شناسان آزرم منش (۳) نسخهٔ [ی] حساب را (۴) نسخهٔ [ل] بخدمتگذاري *

پسرِ هیبت‌خان از قلعهٔ رهتاس برآمده شورافزای شد - مظفّرخان نیزدستی نموده سزای شایسته در کنارِ او نهاد - و مال و منال و فیلانِ او بدست آورد - و بمحضِ آن اندیشهٔ حقیقت‌اساس آب رفته بجوی باز آمد - و بنقد دران حواشي و حوالي لوای اعتبار افراخت - و در همان نزدیکي آمرا بمحاصرهٔ پرداختند - او بگشاده پیشاني همراهیِ فرحت خان گزیده در انجامِ آن اهتمام نمود - و اندک فرصت گذشته بود که لمعهٔ عاطفتِ گیهان‌خدیو بر ساحتِ احوالِ او پرتو انداخت - و از بارگاهِ خلافت فرمانِ عنایت صادر شد که (اگر او باتّفاقِ سایرِ ملازمانِ درگاه میعادِ گرفتنِ قلعه مقرّر سازد) خود در انصرامِ آن کارِ سترگ کوشش نماید - و (اگر تعهّد نتواند نمود یا گشایشِ آن بزمانِ دراز وابسته داند) آنرا موقوف داشته بسزا دادنِ افغانانِ تمرّد نهاد[۲] (که در صوبهٔ بهار فتنه انگیخته اند) تکاپوی نموده نخستین بشاهراهِ خدمت رهنمون گردد - اگر دولت را طلبگار شده التجا بدرگاه آرند به بخشش و بخشایش سربلند گرداند - و اگرنه آن بدکاران را مالش داده مایهٔ عبرتِ سایرِ کوته‌اندیشان شود *

مظفّرخان از ورودِ منشورِ سعادت سجدهٔ نیایش بجای‌آورده معروض‌داشت که اسبابِ قلعه‌گیري درین‌لشکر انتظام نداشت - تعهّد نتوانست نمود - و شایستهٔ دولتِ ابدپیوند هم آنکه نخستین این عرصهٔ دلگشا از خار[۳] و خسِ نا سپاسان پاک گردد - و پس ازان با دلِ نشاط‌مند و خاطرِ خدمت‌جوی باتّفاقِ جنودِ اقبال باستیصالِ نخوت‌مندانِ تیره بختِ آن ملک همّت بست و میرزاده علي‌خان و برخے از مجاهدانِ[۴] کارطلب (که حضرتِ شاهنشاهي هنگامِ معاودت درین دیار گذاشته بودند) همراه شدند - و محسن خان و آفاق و عرب بهادر و طایفهٔ از سپاه (که بانتظامِ جایگیرِ منعم‌خان اشتغال داشتند) نیز پیوستند - و کارهای شایسته بتقدیم رسید - و معاملهٔ دانیِ او را عیار گرفته آمد - و در تمامیِ آن‌صوبه غبارِ تمرّدگزینان فرو نشست - و آدم‌خان پنّي از ابراهیم‌پور و دریا خان کاشي از قصبهٔ چرکان[۵] بے جنگ گریخته بجانبِ جهارکهند پی‌سپرِ دشتِ ادبار شدند *

و چون کارے دران معموره نماند گماشتگانِ منعم‌خان بر روزبهیِ مظفّرخان حسد برده به بے‌آزرمي وداع کردند - او (چون جایگیرِ معیّن نداشت) ناگزیر بصوبِ جونده و شهسرام معاودت نمود و خدا داد برلاس و خواجه شمس‌الدّین رفاقت گزیدند - در اثنای راه آگهي شد که مستکبرانِ رهتاس آن دو قصبه را متصرّف شده اند - ازانجا (که بخت مُعاضد و اختر موافق بود) گردِ اندیشه بردامنِ همّتِ او ننشست - و با دلِ کارطلب روی بآن جانب آورد - و بفروغِ شمشیر

---

(۲) نسخهٔ [ل] بدنهاد (۳) نسخهٔ [ا ب ی] از خس و خاشاک (۴) نسخهٔ [ا] ملازمان - و نسخهٔ [ی] مبارزان (۵) در [بعضی‌نسخه] چرگان - و نسخهٔ [ز] جسرگانو *

و نیروی تدبیر آن در معمورة را مستخلص گردانید - و بتائید عقلِ دوربین (خواهش را در بسته) منتظرِ بارقهٔ غیبي مي بود - و نبذے از اندوختها بکار مي برد - و بتاخت و تاراج تمتّعی بر میداشت - ناگاه در بهار شورش پدید آمد - و ناد‌مانِ آن‌ملک بفراغتِ تمام استدعای حضور نمودند - مظفّرخان سلوکِ پیشین را در نظر نیاوردة برای برآمدِ کارِ صاحب باقدامِ همّت شتابان گشت - و خدماتِ شایسته بجای آورد - و تفصیلِ این برسمِ اجمال آنکه منعم خان خانخانان در مهیر (که برزخےست میانِ ولایتِ بهار و جهارکهند) عرب بهادر را گذاشته بود دربن هنگام حاجي و غازي دو برادر با برخے از افغانانِ شورافزای از حدودِ جهارکهند برآمدة بران قلعه تسلّط یافتند - و بسیارے از متحصّنان شربتِ واپسین نوشیدند - عرب گریخته برآمد - و اُمرای آن صوبه فراهم شدة تسکینِ شورش را طلبکار آمدند - و افغانان در تنگناهای کوهستان شتافته نخوت آرای گشتند - و اُمرا در برابر شتافته وقفهٔ تامّل نمودند - نه رای برگشتن بود - و نه مصلحتِ پیش رفتن - روزے قریبِ سه صد راجپوت از ملازمانِ راجه بهگونت داس و غیرِ او دران گریوة مردانه در آمدند - و عاقلانه[2] کار سر نا کردة هزیمت یافتند - جیا کور و کان کچهواهه و دیدا چوهان و قریبِ صدکس از بهادران دران زدوگیر نقدِ زندگي بتاراج دادند - و از ظهورِ این‌سانحهٔ نکوهیدة اُمرا را پای ثبات بجنبش درآمد - ناگزیر شرمگین از سلوکِ ناهموارِ پیشین کاردانان فرستادة از مظفّرخان استمداد نمودند - او بهمّتِ سترگ[3] در اندک فرصتے بلشکرِ منصور پیوست - و دربن هنگام (که طلیعهٔ ظفر از مشرقِ اقبال در طلوع بود) اعیانِ لشکر را در عزیمتها فتور راة یافت - و همانا که باعثِ آن نوشتهٔ خانخانان بود - خلاصهٔ مضمون آنکه جنید از راهِ جهارکهند بصوبِ بهار شتابان است تنگری بردي با بسیارے از مجاهدانِ پُر دل تعین یافته - پیشتر از رسیدنِ کمک در جنگ مبادرت نباید نمود - و سانحهٔ کشته شدنِ محمّد خان گکهر و تاراج گشتنِ یار محمّد قراول (که مجملے گذارش یافت) مندرج بود *

مظفّرخان در ثبات پائي و دلدهي کوشیدة پاسخ آرای شد که مقتضای عقلِ دوربین چنان‌است که این سرگذشت موجبِ مزیدِ دلیري و افزونیِ اهتمام در پیکار گردد - تا پیشتر ازانکه جنید پیوندد کارِ این تهور‌مندانِ[4] خود سر ساخته آید - و معلوم نیست که در دة روز دیگر آن مُدبر باین‌نواحي رسد - و اُمید آنست که در یک‌روز این غنیم آوارهٔ دشتِ ادبار گردد - از اقبالِ[5] روزافزون بزرگانِ لشکر را دلِ رفته باز آمد - و پیمانِ یکجهتي بسته آمادهٔ پیکار شدند - و از تائیدات

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] عاقلانه کار نکردة - و نسخهٔ [ی] غافلانه کار سرکردة (۳) نسخهٔ [ز] بآئین سترگ (۴) نسخهٔ [ی] تهورِ منشان (۵) در [اکثر نسخه] بسایهٔ اقبال *

سماوي آنکه طایفهٔ از شناسندگانِ این مرز راهے دیگر نشان دادند • و قرار یافت که روبروی گریوه افواجِ نصرت طراز روان شود - و آن قدر آهستگي بکار رود که فوجے ازان راه بعقبِ غنیم نزدیک رسد دران هنگام باعتضادِ جنودِ غیبي عرصهٔ مبارزت آراسته گردد • همه را رای بران قرار گرفت - سردارِ قول مظفّرخان شد - و در برانغار فتح‌خان میداني(۲) مقرّر گشت - و بزرگِ جرانغار فرحت خان را ساختند - و در هراول میرزاده علي‌خان و قراطاق خان و حسین‌خان آخته و آفاق و باقي کولابي و سهراب ترکمان و عرب بهادر و شیرمحمّد(۳) دیوانه و کوچک قندوزي(۴) و بسیارے از پُردلانِ کار طلب معیّن گشتند - و خواجه شمس‌الدّین با برخے از بهادرانِ نبرد آزمای نامزد شد که از راهِ دیگر از عقبِ این گروهِ مخالف درآید - غنیم از استحکامِ گریوه و هجومِ اوباش در کمالِ غرور بود که ناگهاني رسیدنِ افواجِ منصور روبرو و آمدنِ فوجِ عقب مقارن افتاد - و پای شکیبائیِ این گروه بلغزید - و همّت در نقابِ احتجاب مختفي شد - فتحِ سترگ رویداد - و غنائمِ فراوان بدست آمد - و اُمرا اهتمام در تعاقب نمودند - و در حدودِ گریوهٔ رام پور از اعمالِ جهارکهند مخالفان فوجها ترتیب داده برگشتند - عُمدهٔ این گروهِ نخوت مند آدم پٹني پسرِ فتح خان و دریا خان کاکر و جلال خان سور و حسین خان(۵) و غازي خان و یوسف پٹني و عمرخان کاکر و محمود کاسو بودند - مظفرخان از روی کارداني آدابِ نبرد را ملتزم شده میدانِ کارزار را آرایش داد • • بیت •

بغرّید کوس و برآمد نبرد • برخشید تیغ و بجوشید گرد

سواران بیک جا برآمیختند • پیاده جدا درهم آویختند

ز خونِ دلیران و گردِ سپاه • زمین‌گشت لعل و هوا شد سیاه

و مبارزانِ حقیقت گزین گرمِ شگرف کاري بودند که خواجه شمس‌الدّین و طایفهٔ از تیزدستانِ کارشناس بآئینِ پیشین از عقبِ غنیم درآمده دادِ مردانگي دادند - حسین خان و غازي خان و جلال خان سور (که از دلاورانِ نامي و نام آورانِ دلیر بودند) دران(۶) عیارگاهِ مردانگي بخاکِ هلاکت افتادند - چون دستِ مخالف از کار ماند بپای‌گریز راهِ ادبار پیش گرفت - و بمیامنِ اقبالِ شاهنشاهي فتحِ سترگ چهره افروزِ شادماني گشت - و مراسمِ شکر و آدابِ سپاس بتقدیم رسید و از پاسِ لوازمِ احتیاط سپاهِ نصرت قرین صلاح در توقّف ندیده بفیروزمندي معاودت کردند و هرکدام بجای خود شتافته بآسایش طلب شد •

جنید (که عزیمتِ بهار داشت) از شنودِ این سانحهٔ دولت افزا قدم پیش ننهاده

---

(۲) در [بعضي نسخه] مسند عالي (۳) نسخه [ز] پیرمحمد (۴) نسخهٔ [ا] قندهاري (۵) در [چند نسخه] حسین خان غازي و یوسف (۶) نسخهٔ (ی) دران عساکر مردانگي نموده بخاک •

فرصت جوی گشت - و از سوانح آنکه چند روزے ازین نگذشته بود که جنید قابو دانسته در نزهت‌آبادِ صوبهٔ بهار گردِ شورش انگیخت - اُمرای آندیار در شهرِ پتّنه فراهم‌آمده بچاره‌گری نشستند - و به مظفّرخان مراسلات بلتماس فرستاده استمداد نمودند - و او اعتضاد براقبالِ روزافزونِ شاهنشاهي نموده متوجّه شد - ازانجا (که ثبات پائي و خدمت‌گزيني و عقيدت‌مندي را آثارِ بديع باشد) پيش از وصول بمقصد منشورِ مقدّس رسيد - و پايهٔ اعتبار او افزايش گرفت - از مطاوئ عاطفت روشن شد که بزبانِ خموشي حقيقتِ نيکو خدمتئ او بر پيشگاهِ ضميرِ خلافت پرتو انداخته است - سرکار حاجي‌پور (که در تيولِ محمّدقلي‌خان برلاس مقرّر بود) باو مکرمت‌فرمودند ازين نويدِ کام‌افزا گلچينِ بوستانِ اخلاص شد - و نهالِ همّت ببالش درآمد - دل‌را گشايش روی‌داد و عزيمت را بال گشود - و خاطرِ کارافزای‌گشت - و با حوصلهٔ فراخ بأمرا پيوست - و در استيصالِ بدنهادانِ فتنه انگيز پایِ‌جلادت افشرد - و آبِ پن‌پن را پل بسته عبور کرد *

درين‌اثنا مستعجلانِ خانخانان رسيدند که در پيکارِ جنيد شتاب‌زدگي بکار نبرند که قرارداد خاطر آنست که درين نزديکي بآن‌ديار رسيده شود - اُمرا فسخِ عزيمت نموده توقّف گزيدند هرچند مظفّرخان داستانِ موعظت و کارستانِ معاملات به تنقيحِ عبارت تفصيل داد سودمند نيامد خاطرش از بودن و برگشتن غبار آرِ تردّد شد - و کارطلبئ او دران پايه بود که تنها به پيکارِ جنيد همّت بندد که شورشِ حاجي‌پور بلند آوازه گشت - ناگزير بآنصوب عنانِ عزيمت[2] منصرف داشت و مفصّلِ[3] اين مجمل آنکه تاج خان پنوار و فتح خان موسی‌زئي و شهبازخان عربي و سليمان پنوار و تهان رای آمده مير محمود[4] شوکتي را (که از جانبِ مظفّرخان در حاجي‌پور بود) از هم گذرانيد و تا صد کس بخوابستانِ نيستي غنودند - ناگزير دست از کارِ جنيد بازداشته (با خداداد برلاس و عرب و خواجه شمس‌الدّين و قليلی از مجاهدانِ خدمت دوست) بصوبِ حاجي‌پور روی آورد و باوجودِ کثرتِ مخالف باعتضادِ دولتِ[5] ابدقرين همّت در پيکار بست - چون رو برو گذشتن متعذّر بود از آبِ گنگ عبور نموده بقصبهٔ سوانه[6] آمد - درميانِ او و حاجي‌پور دربای گندک طُغيان داشت - افغانان از افزونئ جمعيّتِ خود و کمئ لشکرِ منصور مغرور بودند - ازانجا (که همّت کليدِ مقصود با خود دارد - و اقبال با عزائمِ درست همدوش) اسباب فيروزمندي روی در انتظام آورد نخستين آدی‌کرن زميندار جبتّارن[7] درساکِ بکجهتان درآمد - و درين‌هنگام (که آن‌طرف هجوم اوباش بود - و ازين جانب مبارزانِ خدمت‌گزين آهنگِ گذشتن داشتند - و بظاهر حصولِ اين‌امنيّت

(۲) نسخهٔ [ب ی ل] نصرت (۳) در [بعضی نسخه] و مجمل اين مفصل (۴) نسخه [ل] محمد
(۵) نسخهٔ [ل] دولت روز افزون ابدقرين (۶) در [چند نسخه] سوانح (۷) نسخهٔ [ا] چنوارن *

دشوار مي‌نمود) زمیندار مذکور رهنمای منزلگاهِ نصرت شد که در سیسیِ ۵ر و برآمدِ مقصود چنین بخاطر میرسد که بالا رویهٔ این‌دریا گروهے از خویشاوندانِ من توطّن دارند - و کشتیهای استوار آنجا بهم میرسد - مناسبِ دولت آنکه لشکرِ فیروزی بهمین دستور در برابرِ غنیم جلوهٔ اقبال کند و ترانهٔ خوشدلي سراید - و برخے از تیز روانِ عرصهٔ جلادت نامزد شوند - تا این‌گروه را شباشب از آب بگذرانم - و هرگاه این‌مبارزانِ همّت‌مند نزدیک رسند فوجے آراسته روبروی‌غنیم جنگ‌کنان عبره نماید در هنگامِ زد و خورد و صیتِ آی‌آی آن تیز دستانِ معرکهٔ شهامت سنگِ تفرقه در جمعیّت آبادِ مخالف خواهند انداخت - بنا برین‌گزیده تدبیر سه صد سره مردِ جنگي بسرکردگیِ قاسم‌علي سیستاني و عرب بهادر رهنوردِ بادیهٔ سعادت گشتند - و قاصدانِ جلد شناور مقرّر شدند - که پی در پی خبرِ گذشتن و نزدیک رسیدنِ آن‌دلاورانِ نامور رسانند - و (چون جهان بضیای نیّرِ اکبر و نورِ اعظم روشني پذیرفت - و آگهي شد که آن جوقِ بهادران از آب گذشته نزدیکي گرای اند) مظفّرخان کشتیها را پُر از جوانانِ نبرد آزمای حقیقت اندوز بسرکردگیِ خواجه شمس‌الدّین و خدا داد برلاس برابرِ غنیم روانه گردانید - افغانانِ غنوده بخت به بندوق و تیر درآمده شور افزای شدند - درین‌اثنا آوازِ کوس و کورائهٔ آن فوجِ نصرت اعتصام سامعه‌کوبِ مخالف گشت - ناگزیرِ کار دل بتاراج داده رو بگریز نهاد - جمعے کثیر غبارآلودِ شورستانِ نیستي شدند - و حاجي‌پور مستخلص شد - و غنائم فراوان بدستِ مجاهدانِ دولت افتاد - اهلِ پتّنه (که از بد گوهري تماشائي بوده دست از معاونت کوتاه داشته بودند) خجلت‌زده آمدند - این‌گروه (اگر برحسنِ جهان‌آرای اقبالِ شاهنشاهي نظر کردے یا بهرهٔ از معامله داني داشتے - یا ریزهٔ[2] چینیِ بزمِ نمک‌شناسان نمودے) در کارِ ولي نعمت خلاف گرای نشدے - و در چندین اندوهِ خجالت نبودے *

و از سوانحِ عبرت‌افزای آنکه (چون به‌نیروی دولتِ ابدي‌تائید فتحِ حاجي‌پور روی‌داد - و پایهٔ حالِ مظفّرخان بلندي‌گرفت) خبرگذارانِ راستي‌منش چنان نمودند که آن طرفِ نهرِ مدهه‌گذدک فتح‌خان موسی‌زئي و جلال‌خان عرزي و سلیم‌خان برمیه و ستري و چتري[3] و بسیارے از افغانانِ نخوت‌مند فراهم‌آمده اندیشهٔ شورش دارند - مظفّرخان از دور بیني و کارطلبي بعزیمتِ دفعِ این‌گروه روانه گشت - چون حوالیِ آن رود معسکرِ اقبال شد با تنے چند از خواص بشناسائیِ حقیقتِ دریا و جای‌گذر برآمد - تا بچشمِ ژرف‌نگاهِ خود مشخّص گرداند - اگرچه عرضِ آن‌نهر کمتر از گزانداز بود امّا عمق بسیار داشت - در تشخیصِ گذرگاه از آنطرف قریبِ دوبست سوار بنظر درآمد خواجه شمس‌الدّین و عرب بهادر و طایفهٔ از دلیرانِ کارشناس را اشارت کرد که دور تر از آب

---

(۲) نسخهٔ [ی] ریزه چین بزم نمک‌شناسان بودے (۳) نسخهٔ [ا] خیري - و نسخهٔ [ز] چروي *

عبره نموده این غفلت اندوزان خود سر را سزا دهند - این تیزدستان روی بخدمت آوردند - مخالفان ازین اندیشه آگهي یافته در طلب کمک شدند - و چون این فوج نمودار شد عنان تاب گشته بیورت خود معاودت نمودند - مظفّرخان بشتاب زدگي از آب گذشته بآن فوج ملحق شد و همگي اندیشه آنکه در زیر بار منّت خدمت فروشان نباشد - و مقارن آن غنیم (که برگشته میرفت) از رسیدن کمک روی بجنگ آورد - از کثرت مخالف و قلّت مبارزان ناموس دوست و نا مساعدی بخت و بے یاوری همّت سپاهیان این فوج (۲) بے زد و خورد شایسته پراگنده شدند بسیارے از سراسیمگي خود را در آب زده بگرداب فنا درماندند - مظفّرخان نزدیک بود که خود را دران موج خیز اندازد - خواجه شمس الدّین عنان گرفته بجانب کوهستان روان شد - و یکے از تیزروان حقیقت‌مند را باردو فرستاد - که شاید بهادران کارطلب خود را توانند رسانید - و غنیم دل در تعاقب بسته هجوم آورد - حاجي پهلوان و خواجه شمس الدّین و عرب و برخے ازین همراهان (که قریب پنجاه کس بودند) برگشته برگشته کمانداري میکردند - و در تعجیل غنیم فتور مي انداختند چنانچه روز سر بدامن کشید - و کار بر مظفّرخان تنگتر شد - درین هنگام اقبال شاهنشاهي لمعهٔ ظهور داد - و فیروزمندي روی آورد *

و تفصیل این تائید ایزدي آنکه در اردو خبر کشته شدن مظفّرخان شهرت داشت - و هر یکے در مقام شتافتن بناحیتے بود که آن فرستاده رسید - دل از پراگندگي باز داشته در چارهٔ کار شدند خداداد برلاس و مهرعلي و برخے از دلاوران نبرد دوست قریب سه صد کس از روی پُردلي و تیزدستي دریا نوردیده رو براه نهادند - و همان قاصد مژدهٔ رسیدن این جوق ظفرطراز رسانید - استشمام روائح کامروائي نموده عنان کشیدند - و گرد آویزش بر انگیختند * * بیت *

چنین تا بشب رزم و پیکار بود * نبُد دست کز زخم بےکار بود

زمـا نه نو گفتي بر آمد همي * بهم کوه و دشت اندر آمد همي

درین آشوب جانفشاني و جانستاني (که غنیم را با وجود نصرت از افزوني حرارت آوردِ جیبه و بسیاری تردّد طاقت طاق شده بود) صیت کوس اقبال آن فوج نصرت‌اعتصام یکبارگي دلربای آمد و بهمعنانی بخت بد درهمان شب ادبار رو بگریز نهادند - و بتائیدات سماوي نسائم فیروزمندي برگلشن آمال اولیای دولت وزید - و چنین فتح پس از چنان شکست رویداد - و فرّخي بعد از شدّت سرمهٔ دیده‌وري کشید - جان تازه و حیات شایسته و غنیمت فراوان و شادیِ سترگ میسّر شد *

و از سوانح هدایت بخش آنکه شیخ جمال پرسروري از مبارزان نفس امّاره بود - دران

---

(۲) نسخهٔ [ل] این طایفه پس از زد و خورد شایسته *

شورش زد و گیر برزمین آمده از خود رفت - و چون به مظفّرخان پیوست سجدهٔ نیایش شاهنشاهي بجای آورده عموم مردم را بشناسائی این مُرشدِ آفاق رهنموني کرد - و چون از حقیقت کار استکشاف رفت بردیباچهٔ اعلان نگارش نمود که دران حضورِ بیخودي چنان نمودند که گیتي خدیو بر سمندِ اقبال هنگامهٔ نبرد آراسته مژده رسانِ نصرت اند - و به نیروی سطوتِ آن شهسوارِ عرصهٔ آگهي غنیم را آبروی ریخته آمد - و بدستِ تفقّد مرا ازان خاکستانِ بیهوشي برداشته یاوري فرمودند بخود آمدم - و توانائیٔ سترگ یافته ببالِ تائید پرواز کنان نوید اقبال را بارمغاني آوردم - و انعطافِ عنان نموده همّت را پذیرهٔ ظفر گردانید - رَسمیانِ هزیمتي را کجا دل و کو گوش تا سامعه افروزِ آگهي گردند - این نمودارِ حقیقت را داستانِ تزویر[۲] یا نیرنگیٔ خیال دانسته برآمدن ازین هنگامهٔ هولناک محال مي شمردند - تا بنصرت و فیروزمندي چه رسد - ناگاه آن فوجِ نصرت اعتصام رسید و ناامّیدانِ زندگاني را مژدهٔ جانِ تازه رسانید - و بای دادگانِ عرض را نشاطِ ناموسِ نو بخشید ظاهر پرستانِ سعادت منش را از لوامعِ تائیدِ ایزدي شمعِ بینش افروخته شد - آنان (که از بختمندي و دوربیني بے دیدِ خوارق بر سترگیِ شمائلِ انجمن آرای حقیقت آگاهي یافته پرستارِ بوالعجبیهای قدرت اند) بر حصولِ این لمعهٔ اهتدا سپاسِ دادارِ جهان آفرین بجای آوردند - و گروهے را (که در جلبابِ پندارِ تاریک نشینِ کوهستانِ خود بیني بودند) روزنهٔ نور گشادند - روزِ دیگر به بنگاهِ افغانان رفته غارتِ عام کردند - و غنائمِ موفور بدست آمد - و شورشِ بدنهادان یکبارگي تسکین یافت *

و از سوانحِ آنکه افغانانِ مذکور پناه بتاج خان پنوار برده نفس راست کردند - و بتدبیرِ آن بدکیش غبارِ فتنه ارتفاع گرفت - و از افزونیٔ مال و کمیٔ خرد و هجومِ اوباش پیکار جوی برخاستند مظفّرخان به پیسپریٔ مسلکِ احتیاط از آبِ مدهه گندک گذشته معاودت نمود - و در جائے (که سه طرفِ آن آبِ مذکور و یک جانب خلابِ عظیم داشت) پای همّت افشرد - و در جمعِ سپاهي و فراهم آمدنِ اسبابِ نبرد چاره گزین آمد - آن گروهِ متهوّر را درین معاودت نخوت افزود - رو بروی لشکرِ منصور دایره گزیدند - و از قابعیٔ جای جز حسرتِ ناکامي بدست نیامد - و هر چند بیشتر کوشش رفت خارِ ناامّیدي در پای خواهش فروترشد - و چون روزے چند نیرنگیٔ اقبالِ شاهنشاهي چنین ظهور داشت بآئینِ دیگر جمال آرائي کرد - و سپاهِ نصرت طراز افزود - و بسیارے از زمینداران آن ناحیت دل در معاضدت بستند - و از فروغِ خرد سرانجامِ جسر را وسیلهٔ نیروزمندي دانسته تکاپوی نمودند - قنطرهٔ شایسته ترتیب یافت - و ازانجا (که احتیاط گزیني طرازِ بختِ والا ست) اندیشیدند که مبادا در هنگامِ عبورِ موکبِ ظفر (که توزکِ نبرد منتظم نمي باشد) امرے دلگزای

---

(۲) نسخهٔ [ی] تدبیر *

بظهور آید - رای بران قرار گرفت که شبها برخے از تیزدستانِ عرصهٔ جلادت در پیشگاهِ جسر زمین را خندق زنند - و از خاکهای آن پناهے سازند - تا سپاهِ نصرت را زمانِ تسویهٔ صفوف بدست آید هیچکدام درین خدمت به گشاده پیشاني دل نمي‌نهاد - خواجه شمس‌الدّین خافي (چون حالِ ترکان را چنین مذبذب یافت - و سرکردهٔ لشکر را سراسیمه دید) از روی پُردلي و شگفتگي انجامِ این خدمت را بر ذمّهٔ اخلاص گزینِ خویش گرفت - و در اندک زمانے به پایان رسانید - افغانان از گریزت و خدیعت دایره را خالي ساخته بگرنجیے[۲] شدند - باین خیال که چون جنودِ اقبال بگذرد غنیم را گریخته اندیشیده بتاراجِ آن پردازد - شاید درین هنگامِ غفلت دست بردے توان نمود مظفرخان مراسمِ حزم را منظور داشته جمعے کثیر از سپاهي و اردو بازاري را تعین نمود تا درین‌حال (که آن تیره رایانِ مُدبر فریب آرایند) در اتمامِ این‌امنیّت کوشش رود - افغانان از حقیقتِ کار آگهي یافته دست از حیلت بار داشتند - و (چون لشکرِ انبوه برسرِ این گذشتها هجوم آورد) پیادها دل بابي داده فرار نمودند - و از بیدلیِ این‌گروهِ ضعیف‌خاطر طایفهٔ از سوارانِ جنگ[۳] دوست را نیز پای همّت بلغزید - و از صدماتِ گریزندها پُل شکست - هزیمتیان خود را بآب زدند - قریبِ سه صد کس از سوار و پیاده در موجِ‌خیزِ دریا فروشدند - و خواجه شمس‌الدّین و خداداد برلاس و چندے از مبارزانِ ناموس جوی دران هنگام به تیراندازي اشتغال نموده دو مرتبه غنیم را بر داشتند - و بارِ سیوم (که کارِ خدمت گزینان باضطراب انجامیده بود) تیرے باسپِ حسین‌خان سرکردهٔ فوجِ مخالف رسید - و بر زمین آمد - تفرقه دران جمعیّت افتاد - و باین شیرمردان آسیبے نرسید - و بعد از تکاپوی بسیار بسعيِ چابک دستانِ کار شناس بازِ جسرِ عالي باتمام پیوست اولیای اقبال بشکوهِ تمامتر از آب عبور کردند - افغانان بپالغزیِ همّت گریخته خود را به قلب‌گاهِ تاج خان رسانیدند - و مظفّرخان بهمعنانیِ دولت تعاقبِ این ادبار گزینانِ فتنه افزای نمود و چون لشکرِ منصور نزدیک شد مُنهیانِ راست گوی آگهي دادند که اکثرِ اعیانِ این فرقهٔ گمراه درین نزدیکي جای خندق ملاحظه میکنند - و در خیال ندارند که فوجِ ظفرموج باین زودي چندین مسافت دور را پی‌سپرِ اقدامِ همّت توانند کرد - مظفّرخان خداداد برلاس و برخے از مجاهدان را بحراستِ اُردو گذاشته عزیمتِ گرفتاریِ آن نخوت‌مندانِ بدکیش نمود - و ناگهاني برسرِ آن گروه استیلا یافت - و باندک آویزش نسیمِ تائیدِ ایزدي وزید - و مخالف گریختن را غنیمت دانست و بسیارے ازان گروهِ بدنهاد بگوِ نیستي فروشدند - ازانجمله سرِ تاج خان پنوار را نادانسته حاجي‌خان پهلوان بریده آورد - و جمال‌خان غلزي (که از دلاورانِ نامور بود) زنده بدست آمد

---

(۲) در [چند نسخه] بر علجي شدند (۳) نسخهٔ [ي] جنگ‌جوی را ●

و بسیارے اسیرِ شمشیر و گرفتارِ کمند شدند - و موهبتے سترگ بهٔنیروی اقبالِ روزافزون لمعهٔ ظهور بخشید و ظلامِ شب و تراکمِ اشجار نگذاشت که اعیانِ دولت برمنازلِ آن گروه دست‌بردے نمایند - امّا بسیارے از بهادران بآن سرزمین رسیده غنیمتِ فراوان بدست‌آوردند - صباحِ آن روانهٔ یورتِ ایشان شدند پیش از وصولِ لشکرِ ظفرقرین آن تیره رایانِ خود آرای پریشان شده از سراسیمگي و بیچارگي خود را بدریا زدند - و آنچه پناهِ خود اندیشیده بودند سرمایهٔ هلاکت گشت - و جمعے بصد خونِ‌جگر ازان غرقاب بساحلِ نجات آمدند - و اساسِ اوباشِ بد نهادان برکنده آمد *

و از سوانحِ آنکه چون این‌شورش تسکین یافت ستري و چتری [۲] با برخے از افغانان اتّفاق‌نموده ولایتِ مُگره [۳] را در تصرّف آوردند - و آن ملکے ست معمور سي کروه در طول و بیست کروه در عرض میانهٔ منگیر - و درمیان دریای‌گنگ موج‌خیزاست - مظفّرخان از آگهیِ این شورش وزیرجمیل و خدا داد برلاس و خواجه شمس‌الدّین و میرزا جلال‌الدّین و بنیاد بیگ خان و تنگري قلي و بسیارے از مبارزانِ خدمت‌گزین را همراه گرفته روی عزیمت باستیصالِ آن گروه آورد - و چون این جنودِ ظفرطراز بآن‌ناحیت پیوستند تهوّر گزیدانِ آن سرزمین آمادهٔ پیکار شدند - و نبردِ سترگ روی‌داد - فتح خان (که سرآمدِ اعیانِ آن مردم بود) با هفتاد و نه سره مرد مردانه فرو شد و آن ولایت نیز بحوزهٔ تصرّف درآمد *

و (چون لوای بختِ مظفّرخان بحسنِ اخلاص و لطفِ تردّد ارتفاع گرفت) منعم خان نخواست که دران حدود باشد - نامهٔ بتاکید ارسال‌داشت که درساعت متوجّهِ عتبهٔ خلافت گردد درین‌هنگام (که زمانِ محنت کشي و ناکامي روی درانجام نهاده وقتِ تمتّع برداشتن ازان ملکِ معمور شد) ازین نوشته سراسیمگي روی‌داد - چه حکمِ مقدّس چنان بود که هرگاه خانخانان رخصت کند بدرگاهِ والا شتابد - در چنین‌شوریدگیِ باطن منشورِ عاطفت رسید - که از بےتوجّهیِ صوري همگي مقصود راهنمونیِ اوست - ملول خاطر نباشد - و التفاتِ معنوي را شاملِ حال دانسته در خدماتِ آنحدود سرگرمي‌نماید - و اگر خانخانان رخصت دهد تا آنکه فرمانِ طلب صادر نشود عازمِ این‌صوب نگردد - از سنوحِ [۴] این غیب‌داني مظفّرخان را اخلاص بلندي‌گرای آمد و اربابِ صورت را دریچهٔ معني گشوده شد - و پس از سپاسِ صوري و معنوي در حدودِ حاجي‌پور آمده بساطِ انبساط گسترد - و گلگشتِ شادماني از سرگرفت - و (چون گوهرِ عقیدتِ او جلا یافت و از دشتِ تفسیدهٔ نا معامله فهمي به بستان‌سرای حساب‌داني آمد) در اندک فرصتے دولتِ روز بهٔ

---

(۲) در [بعضے نسخه] حتري (۳) نسخهٔ [ز] تکره - و نسخهٔ [ی] نکره - و نسخهٔ [ل] بکر (۴) در [چند نسخه] از فتوح *

روی‌آورد[۲] - و سرگرم نیکو بندگی شد - و خدیو دوربین خدمتهای اورا پذیرفته اعتبار افزود - و حراست آن‌ملک وسیع از گذر چوسه تا گذهی بتدبیر و شجاعت او تفویض یافت - و حکم عالی شد که سپاه آن‌صوبه از خرد تا بزرگ در صلاح‌دید او بوده کارافزای شوند - او از روی عقیدت و دانستگی پاس قوانین سلطنت و احکام خلافت نموده عدالت پیرای گشت ●

و از سوانح نوازش فرمودن اُمرای گجرات است - خوی ستودهٔ شهریار آفاق لمعهٔ ظهور دارد که به نیروی توجّهات ابداعی ناقصان بارگاه دین و دنیا را استعداد کمال می‌بخشند - و مستعدّان صافی گوهر را بافزایش مدارج فرهنگ و افزونی مراتب اعتبار بپایهٔ والا میرسانند - و همواره باکسیر نظر عاطفت (از خاک زر و ازگل دُر برآورده) رنگ‌آمیزی بزم صورت و معنی را بر دوش فطرت لازم دارند - خاصه[۳] گروهی را (که شایستگی کردارشان آئینهٔ مکامن دلها ست) در اندک فرصتی چهره گشای پرده نشینان درونی شده جمال می‌آرایند - و حسن می‌بخشند - و بتازگی مصداق این داستان اقبال اعتبارافزودن اعیان گجرات است ●

چون در یورش[۴] نخستین رایات اقبال سایهٔ معدلت بران دیار انداخت این‌گروه بقلاوزی سعادت جبهه‌سای نیاز گشتند - لیکن از واژونی بخت و بدگوهری ذات (چون التجا از صمیم دل نبود - و باطن با ظاهر تطابق و تعاضد نداشت) از کم بینی و کوته اندیشی جمعی فرار اختیارکردند و برخی در مقام‌گریز بودند - خدیو عالم از وفور مهربانی و فرط قدرشناسی نظر برحال عموم خلائق و خصوص تربیت آن تیره خردان شایستهٔ نیستی‌را چندگاه از تصرّف باز داشتند - درین سال همایون اورنگ نشین معدلت آثار (پشیمانی از ناصیهٔ حال آن طایفه دریافته) نظر خاص انداختند اعتمادخان را (که بعقل معاش و وفور تمکین و فرط صلاح امتیاز داشت) بمزید عاطفت اختصاص فرموده ریاست دربار مشکوی اقدس باو تفویض فرمودند - که [آنچه درین بارگاه سترگ (که نمونهٔ مشاغل عالم بالا ست) از نقیر و قطمیر فیصل یابد - خصوصًا معاملهٔ جوهر و مرصّع آلات] بدیده‌وری و دوربینی و راست‌اندیشی او قرار گیرد - و اُلغ‌خان‌حبشی‌را نواخته به تیول مناسب سرفراز گردانیدند و ملک[۵] اشرف بحکومت شهر تهانیسّر اختصاص یافت - و وجیه‌الملک را بسربراهی بعضی خالصات گجرات فرستادند ●

و از سوانح آنکه صادق خان بسجدهٔ عتبهٔ قدسی جلا افزای ناصیهٔ عبودیت شد - و عاطفت شاهنشاهی پوزش لغزش او پذیرفته محفوف الطاف گردانید - در یورش بلاد شرقی خدیو عالم او را

---

(۲) نسخهٔ [ز] روزی آورد (۳) نسخه [ل] شایسته گروهی را (۴) نسخهٔ [ب] دریورش آن ناحیه نخستین (۵) در [چند نسخه] ملک اشرق - ودر [بعضی] ملک الشرق ●

بپاداشِ بد خدمتي بدشتِ غربت فرستادند - تا بباد افراه آن بهوش گراید - و در کارِ پادشاهان (خُرد را از بزرگ جدا نساخته) بهمگي فطرت و تمامیِ همّت فرمان پذیر گردد - اگرچه بظاهر چنان حکمِ مقدّس نفاذ یافته بود (که دران صحرای طلب درهست وجوی فیلِ گزیده کام فراخ زند اگر بدلِ آن بے بدل نتواند شد درسرانجام جرمانه بکار آید) امّا درمعني او را بصوبِ دبستانِ عقیدت آموزي و خدمت شناسي گسیل کردند - تا غبارِ غرورِ کارداني ونخوتِ معامله شناسي از پیشِ بصر و بصیرتِ او دور گردد - و همواره از روی دانش و بینش نیازمندي گزیند - او درین هنگام نشیب و فرازِ روزگار را پیموده روی ارادت بدرگاهِ مقدّس آورد - و بسجدهٔ ندامت زنگ زدای جوهرِ اخلاص شد و صد فیل برسمِ جرمانه گذرانید - (چون آثارِ راستي از پیشانیِ او تابش داشت - و نشانهای درستي از دیباجهٔ حالِ او پدید بود) به بخشش و بخشایش بلندي گرای آمد - که کوشش کرد که نیاوت و که خاطر را پاک ساخت که کام دل بر نگرفت - درِ فیض گشوده و صلای عام در داده اند *

و از سوانح کفران نمودنِ حسین خان و بکیفرِ آن رسیدن است - هرکرا روزِ ادبار و زمانِ نکبت پیش آید نخستین عقلِ او را تیره گردانند - و اندیشهٔ او تباه شود - سودِ خود را در زیانِ اندیشد و از کردارِ شایسته دور ماند - و از شاهراهِ سعادت برکناره رود *　　* بیت *

چو تیره شود مرد را روزگار * همه آن کند کش نیاید بکار

و بتازگي مصداقِ این حال شورشِ این ساده لوح است - او پیشتر با بیرام خان مي بود - ازان باز (که در سلکِ ملتزمانِ بارگاهِ مقدّس درآمد) ازانجا (که دریای عاطفت در موج خیز است - و بازارِ قدرداني گرم) تهوّرِ او را بشجاعت خریده و خدمت گزینیِ او را باخلاصمندي گرفته محفوفِ انواعِ عنایات میساختند - و با آنکه سرانجامِ انتظامِ کثرت نمي دانست - بامّیدِ شناسائي پایهٔ والای امارت مي بخشیدند - دران هنگام (که رایاتِ همایون عزیمتِ دیارِ شرقي فرمود) او را روزِ ادبار ازان خدمت متقاعد ساخت - و چون روی خجالت بدرگاهِ والا آورد خدیوِ جهان بپاداشِ آن تقصیر از سعادتِ کورنش باز داشتند - هنگام آن بود که در مراتبِ صورت و مدارجِ معني به نیروی[۲] خدمت همّت افزای گردد - از افزونیِ سودا و واژونیِ بخت سررشتهٔ حساب گسیخت - و از وفورِ خواهش متاعِ دنیا[۳] و اسبابِ دولت را بتاراج داده راهِ تجرّد پیش گرفت و شهریارِ خرده دان با دیدِ چندین بیدانشي بر حالِ او بخشوده نوازش فرمودند - و جایگیرِ او را مسلّم داشته بسرانجامِ داغ رخصت دادند - چون از بساطِ قرب دورتر شد از تیرگیِ رای و آشفتگیِ عقل در تاخت و تاراجِ آن نواحي دستِ جرأت بر گشاد - و از فنونِ جنون یا از شعبِ گریزت گفتي

(۲) نسخهٔ [ا ی] به نیروی همت خدمت افزای گردد (۳) در [بعضی نسخه] دین *

که همگي همّت درین تکاپوی تحصیلِ اسبابِ داغ است - و غارت کنان بصوبِ بسنت پور (که از سرکارِ کماؤن است) شتافت - که صیتِ معادن و معموریِ آن ملک در جوهرِ هوشمندیِ او اختلال انداخته بود - ازانجا [که کارسازانِ جهانِ آفرینش چنین بر دوشِ همّت نقشِ لزوم آراسته اند (که بدکاران و بداندیشانِ این بارگاهِ خلافت را تکاپویِ سخت در سزا یافتن بخشند) تا بوسیلهٔ خود ببادافراه رسند] این مدهوشِ ادبار در نکال و هلاکِ خود شتاب آورد - و از گسیختنِ سررشتهٔ تدبیر دران سرزمین جنگ بےتوزک کرده شکست یافت - و به تیر و بندوق زخمي شد و پیشتر ازانکه حقیقتِ حال بسمعِ همایون رسد بنزلِ مکافات گرفتار آمد - و چون شورشِ او بمسامعِ اقبال رسید صادق‌خان را با بعضے از ساداتِ بارهه و امروهه و طایفهٔ دیگر از مُبارزان فرستادند (اگرچه بواسطهٔ زخم‌کاري از بدمستي و تخیّلاتِ باطل قدرے بهوش‌آمده خمار آلود بود) لیکن از صیتِ سطوتِ فوجِ نصرت‌اعتصام هشیارتر گشت - و اوباشِ بدگوهر از گردِ او پراگنده شدند و بسعيِ هواخواهان مصلحت چنان دید که کشتي‌سوار شده خود را پیشِ منعم‌خان خانخانان رساند شاید که بوسیلهٔ آن سپه‌سالار جرائمِ او بطیلسانِ مسامحت پوشیده آید - از حدودِ گدهه مکتیسر بکشتي درآمده روی در سرعت داشت - تیزدستانِ عرصهٔ آگاهي در حدودِ قصبهٔ مارهره[2] رسیده بدست آوردند - و باشارتِ والای گیهان‌خدیو بدارالخلافهٔ آگره در منازلِ او گذاشته باستلامِ آستانِ مقدّس شتافتند - و در اندک فرصت بهمان زخمِ جانکاه روی در نقابِ اختفا آورد - و همانا که خاطرِ غیب‌دانِ شاهنشاهي برحالِ او آگاهي داشت - از آزرمِ ذاتي و عاطفتِ فطري نخواستند که او را در سفرِ آخرین خجلت‌زده بینند *

و از سوانحِ آنکه حکیم ابوالفتح و حکیم همام و حکیم نورالدّین فرزندانِ مولانا عبدالرّزّاق گیلاني (که در[3] حکمتِ نظر و طالع بینشِ فراوان سرمهٔ دیده‌وریِ او بود) در اواسطِ امردادماهِ الهي ناصیه‌افروزِ عقیدت گشتند - و بعواطفِ روزافزون سربلندي گرفتند - (چون گیلان بدستِ فرمان‌روای ایران درآمد و خان احمد والیِ آنجا از معامله‌نشناسي بزندان افتاد) مولانا عبدالرّزّاق از حقیقت‌اندوزي و راست‌کیشي در شکنجهٔ[4] بند قالب تهي کرد - این جوانانِ سعادت‌منش باین درگاهِ والا پناه آوردند و جوهرِ دانش و بخت‌مندیِ ایشان بتوجّهاتِ قدسي افزایش یافت - (اگرچه هرسه برادر در کمالاتِ رسمي از ممتازانِ زمان بودند) امّا حکیم ابوالفتح را شناسائیِ نبضِ زمانه و دریافتِ روزگار و خواندنِ سوادِ پیشاني و بسا از صفاتِ آدمیّت غازهٔ چهرهٔ هوشمندي بود *

---

(۲) در [چند نسخه] بارهره (۳) نسخهٔ [ل] که در حکمت نظر دنباله بینش فراوان (۴) نسخهٔ [ی] در شکنجهٔ عقیدت *

توجه برخی از پردگیان بارگاه خلافت و صدرنشینان سرادقات عفت بصوب حجاز

(عصمت نقاب - تقدّس احتجاب - مستورهٔ معجرهٔ(۲) حلم و حیا - مخدّرهٔ مقنعهٔ عزّت و کبریا) گلبدن بیگم عمّهٔ مقدّسهٔ حضرتِ شاهنشاهي از دیرگاه نذرِ طوافِ اماکنِ شریفه داشتند بجهتِ ناایمنیِ راه و سوانحِ روزگار این‌عزیمت از مکمنِ بطون بمنصّهٔ ظهور نیامدے - دریٖنولا [که عرصهٔ دلگشای هندوستان دارالامن شد - و اوباش‌خانهٔ گجرات مسکنِ معدلت‌دوستانِ نیک‌اندیش گشت - و امیرانِ جزائرِ فرنگ (که سنگِ راهِ سفرگزینانِ حجاز بودند) ایل و منقاد شدند و صیتِ معدلت و خدا پرستیِ گیهان خدیو قاف تا قاف گرفت - و طبقاتِ انام از شمولِ آگاهي و دوامِ داد دهي در آسایش‌آبادِ ایمني درآمدند] آن نور افروزِ عصمت را نیّرِ شوق از مشرقِ گریبانِ ضمیر طلوع کرد - و آن عزیمت آرام گسلِ خاطرِ شریفِ ایشان گشت - و (چون لوامعِ حقیقت بر پیشگاهِ ضمیرِ(۳) آسمان‌پیوند پرتو انداخت) با وجودِ کمالِ تعلّق و فرطِ ارتباط خواهشِ خود را بر ارادهٔ ایشان ترجیح ندادند - و نیز همگي همّتِ عُلیا و قُصوای نیّتِ حق اندیش آنست که هر طایفه بمُقتضای عقیدت کامیابِ عبادت گشته پرستارِ ایزد گردند - مبلغهای گرانمند از نقد و جنس همراه ساخته رخصت فرمودند - و باین‌تقریب برخے از مخصوصانِ شبستانِ اقبال را نیز این‌آرزو شکیب ربای آمد - شهریارِ دوربینِ حق‌اساس هریک را نقدِ تمنّا در کنار ریخته از بارِ آرزو سبکدوش گردانیدند - و اسامیِ عفّت نهادان (که در ملازمتِ آن یکتای عرصهٔ آگاهي توفیقِ خدمت یافتند) نقاب گزینِ سرادقاتِ دولت سلیمه سلطان بیگم و حاجي بیگم و گلعذار بیگم فرزندانِ گرامیِ میرزا کامران - و سلطان بیگم حرمِ میرزا عسکري - و امّ‌کلثوم خانم نبیرهٔ حضرتِ گلبدن بیگم - و گلنارآغا (که در حرمهای حضرتِ فردوس‌مکاني انسلاک داشت) و بي‌بي صَفیّه(۴) - و بي‌بي سروسهي و شاهم آغا (که از خدمت‌گزینانِ مشکوی حضرتِ جهانباني جنّت‌آشیاني بودند) و سلیمه خانم دخترِ خضرخواجه خان - اواخرِ مهرماهِ الٰهي این‌گروهِ سعادت‌منش ناقهٔ شوق را محمل بستند و طایفه طایفه مردم کامیابِ زاد و راحله شده متابعت گزیدند - و بجهتِ تعظیم و احترامِ سرکردهٔ این سفرگزینان گلدستهٔ اقبال شاهزاده سلطان مراد را اشارتِ والا شد که تا ساحلِ دریای جنوبي در ملازمت باشد - روزِ نخستین در حوالیِ دابر نزولِ سعادت فرمودند - و دران مقام درّة التّاجِ سلطنتِ کُبری خلف الصّدقِ خلافتِ عُظمی شاهزاده سلطان سلیم با اکثرِ اعیانِ دولت رسیده

{ ۲) در [چند نسخهٔ] معجر (۳) نسخهٔ [ی] ضمیراقدس آسمان پیوند (۴) نسخهٔ [ب ل] حنیفه •

مراسم تبجیل و تکریم بجای‌آوردند - و ازانجا (که خاطرِ دوربینِ این پیشوای‌قافلهٔ سعادت نگرانی داشت که مبادا بآن‌نوباوهٔ خلافت بواسطهٔ صغرِ سن، دربن سفرِ دراز آسیبی رسد) استدعای بازداشتنِ آن تازه نهالِ گلشنِ حق پسندی فرمودند - و بذروهٔ قبول رسید - و بحکمِ مقدّس باقي خان و رومي خان و عبد الرّحمٰن بیگ و برخے از دیده‌ورانِ خدمت‌گزینِ بارگاهِ اقبال همراه شدند و فرمانِ والا شد که آمرای والا شکوه و اعیانِ هرسرزمین و مستحفظانِ ثغور و پاسبانانِ حدود و رود بانان و امیرانِ بنادر لوازمِ نیکو بندگي بتقدیم رسانند[۲] ●

و از سوانحِ فرستادنِ حاجي حبیب‌الله کاشي ست به بندر کوده - دربن هنگام (که ولایتِ گجرات داخلِ ممالکِ محروسه شد - و اکثرِ بنادرِ آن‌ناحیت بحوزهٔ تصرّف در آمد - و حُکّامِ بنادرِ فرنگ سلسله‌جنبانِ نیاز و نیایش گشتند) بسا از بدائع و نوادرِ هنرمندانِ کارپردازِ آن‌دیار خاطرنشانِ همایون شد بنابران حاجي را (که در بارگاهِ حضور بکارداني و راست‌اندیشي و درست بیني از بندگانِ شایسته بود) تعیین فرمودند - تا مبلغے گرانمند و گزیدهٔ متاعِ هندوستان را بکوده برده غرائب و عجائبِ آن دیار را برای نزهتِ خواطر باین‌حدود آورد - و بسیارے از دیده‌ورانِ هنر پیشه را (که برسائیِ فهم و شناسائیِ کار شوق را با جد هم‌آغوش داشتند) همراه ساختند تا همچنانکه مصنوعاتِ غریبهٔ آن بلاد را نقل افتد صنائعِ بدیعهٔ آن مرز را نیز تحویل شود ●

و از سوانحِ تعیین‌فرمودنِ هفت چوکي ست - (اگرچه همیشه ملازمانِ عتبهٔ اقبال کیشک داشتے و پیوسته لوازمِ خدمت بتقدیم رسانیدے - و همواره منتظرِ فرمانِ‌مقدّس بوده دوامِ حضور را عباداتِ ایزدي شمردے) لیکن‌ضابطه[۳] طرازِ تنقیح نداشت - آنان (که نطاقِ عقیدت برمیانِ دل بسته از سود و زیان پاکدامن زیستے) و آنجماعهٔ کارافزای سوداگرِ طبیعت (که سود را در سودای خدمت دانستے) بے تعیینِ وقت جمیع ازمنه را هنگامِ برآمدِ مقصود شناختے - و تلاشِ دوامِ حضور کردے امّا غیرِ این دوگروه از تبه‌رائي و خودبیني و کسالتِ طبیعت نفع را در ضرر اندیشیده بتخیّلاتِ واهي و تسویلاتِ باطل دلنشینِ خدمت نشدے - و راهِ کاهلي سپرده ذخیرهٔ نکالِ ابدي سرانجام دادے دربن هنگام (که عنفوانِ ابتسامِ بهارِ دولت است) بر پیشگاهِ خاطرِ اقدس آئینِ هفت چوکي پرتو انداخت - جمیعِ بندگانِ درگاه را (که در بارگاهِ خلافت سعادتِ بار داشتند) هفت بخش ساخته هر قسمے را بکیشکِ یک شباروزي مقرّر گردانیده یکے از بزرگانِ دولت را سالارِ آن طبقه ساختند تا بر جمیعِ مهمّاتِ آنروز آگاهي یافته ناظمِ اشتاتِ معامله باشد - و همچنان یکے از طرز دانانِ بساطِ قرب را بمنصبِ میرعرضي اختصاص بخشیدند - که عرائض و ملتمساتِ جهانیان را

---

(۲) نسخهٔ [ح] رسانند ، بسلامت بگذرانند (۳) در [بعض نسخه] ضابطهٔ طریقه تنقیح نداشت ●

بے ملاحظهٔ اغراضِ نفساني در هنگامِ کیشکِ خود بموقفِ عرض رساند - و عالمیان را از محنتِ انتظار و سرگردانیِ گوناگون خلاص کند - ازین عاطفتِ کُبریٰ طبقاتِ انام بکامِ خویش رسیدند و مقاصدِ خلائق (که از شکوهِ سلطنت ناگفته ماندے) بعرضِ رسیدن گرفت - پایهٔ اصحابِ عقیدت ارتفاع[۲] یافت - بازارِ معامله دانان رونق پذیرفت - اهلِ خدمت را روزِ عیار پدیدآمد - کاهل‌منشان را بدولت‌آبادِ جد هدایت شد - و نادانانِ بیوقت‌گوی هرزه درای از تباه‌کاري برآمدند - بارگاهِ سلطنت را طراوتِ خاص روی داد - و هنگامهٔ تعلّق گرمي‌گرفت ●

و از سوانحِ هبوطِ اخترِ بخت‌مندیِ میرزا کوکه است - ازانجا (که فرطِ عاطفتِ پادشاهي او را ازحضیضِ خسي باوجِ‌کسي برآورده بود - و بدوامِ خدمت رموزدانِ بزمِ تقدّس و مزاج‌شناس روزگار گشته) از گجرات باسپان[۳] طلب فرمودند - تا از پیش‌قدمانِ رونق افزائیِ معاملهٔ داغ گردد و نیز چون‌بتحقیق پیوسته بود (که میرزا سلیمان احرامِ سجدهٔ عتبهٔ والا بسته‌است) او نیز دران‌بزمِ دلگشا شمعِ بینش را نور افزاید - روزِ اشتاد بیست و ششمِ مهر ماهِ الٰهي ناصیه سای آستانِ جلال آمد و مشمولِ عواطفِ بیکران گشت - و ازانجا (که جوششِ اعتبارِ پادشاهان را هرحوصله برنتابد) او از بادهٔ کامیابي و دور بودن از بساطِ عزّت و هجومِ خوش‌آمدگویان پالغزِ مسلکِ هوشمندي گشت - نخستین در معاملهٔ داغ (که طرازِ نظامِ عالمیان و طرزِ رهنمائیِ سدادِ گزینی ست) سخنان درمیان‌آورد - که سوداگرِ مشربانِ معامله فهم چنان نسرایند - تا بمخلصانِ صافي گوهر چه رسد - و شهریارِ مهرگزین (ازانجا که او را چون فرزندانِ رضاجوی تربیت فرمودے) ناشنوده گرفتے - و چون نصائحِ بختمندي سودمند نیامد از فرطِ دوستداري (که مبادا در بلای‌ناگزیر افتد که چارهٔ نه پذیرد - و سرمایهٔ بیراهیِ گروهے دیگر شود) آئینِ سلطنت را با دینِ فتوّت قرین‌ساخته او را چندگاه از غرفهٔ امارت فرود آوردند - و از شرفِ اختلاط بازداشته درباغِ خودش جای دادند که در همان سرای بهجت بوده با مال و منال و اغروقِ خود بنشینند - و عبرت از روزگار برگیرد و قدرِ عاطفت و تربیت شناسد - و از سوانحِ آنکه چندے از نافهمیدگي و تقلیدگزیني از چنین باده‌آشامي به بیهوشي گرائیدند - مرحمتِ پادشاهي چاره‌گر آمد ●

چون قانونِ داغ رواج پذیرفت دکانچهٔ تزویر را کساد پدید آمد - اهلِ جد را زمانِ خدمت بدست افتاد - وکسل‌گزینان را هنگام‌ادبار رسید - آنان (که سپاهي داشتند - و از دیانت‌مندي و ناموس‌دوستي از مالِ خود سر براهیِ حقّ نوکرکردندے) زمانِ ظهورِ جوهرِ فطرت و وقتِ بهورِ[۴] راستیِ این گروه قریب شد - و از روی دیده‌وري داغ کرده اسبابِ مزیدِ دولت برای خود

---

(۲) نسخهٔ [ز] سراسر ارتفاع یافت (۳) در [چند نسخه] باسپ‌ها (۴) در [اکثر نسخه] ظهور ●

سرانجام دادند - و ناکسانے (که مال‌بندهٔ بوده بجای‌لشکر زر مي‌اندوختند) حال‌شان تباه گشت ازانجمله شجاعت خان و میرزا عبدالله و میر معزّالملک و قاسم خان کوه بر و دوست محمّد بابا دوست و محمّد امین صاحبِ توجیه را از بساطِ حضور محروم ساخته به بنگاله فرستادند تا منعم خان خانخانان موافقِ جمعیّتِ هرکدام دران حدود جایگیر نماید - چه سجیّهٔ عالي و شیمهٔ والا ست که باربابِ جرائم چنین سلوک رود - و پردهٔ دریدهٔ این گروه را بطیلسانِ فتوّت پوشیده آید (اگرچه صورت پرستانِ ظاهربین این‌را از قسمِ عنایت و آثارِ جمال شمرند) امّا درون‌شناسانِ معني‌پرست از بے التفاتیهای سترگ دانسته از سیاساتِ بزرگِ قهري اعتبار کنند - چه اخلاص پیشهای عقیدتمند را عذابے الیم‌تر از حرمانِ‌صوري (که از راهِ قهر باشد) نشان نداده‌اند - [اگرچه دوربینانِ عرصهٔ معنوي به نسبتِ طایفهٔ (که بپایهٔ والای اخلاص نرسیده اند) از قسمِ عاطفت انگارند] امّا در دیدِ اهلِ‌تحقیق (که خاصّ‌الخاصِ بزمِ دانائي اند) متیقّن باشد که آن گروهِ مرحومِ(۲) گمراه را بطرزِ ایشان گذاشتن در رنگِ بیمارِ علاج پذیر را دارو نکرده بطبیعت سپردن از اعاظمِ فنونِ قهر است *

التجا آوردن میرزا سلیمان بدرگاه مقدس شاهنشاهي

از آغازِ طلوعِ نیّرِ اقبال تا امروز (که عنفوانِ ظهورِ تباشیرِ دولتِ ابد پیوند است) نخلبندانِ بوستانِ قضا و کارگذارانِ بارگاهِ تقدیر دوچیز را برهمّتِ والا طرازِ لزوم داده‌اند - نخستین صافي‌درونانِ عقیدت‌گزین را در خورِ وقت از خلوت‌کدهٔ خمول بر آورده بجلوه‌گاهِ عیان آراسته موردِ جلائلِ نعوتِ سعادت میگردانند - یکے را افسرِ امارت بر سر مي‌نهند - و دیگرے را بتشریفِ کرامت اختصاص میبخشند - برخےرا نیروی زنگ زدائیِ خرد میدهند - و طایفهٔ را نورافزای گوهرِ شمشیر میسازند دوم بدگوهرانِ تیره دل را بگونیای تحقیق اندازه گرفته بکمتر توجّہی بل بےکوششے از اورنگ نشینیِ دولت ببادافراه مشعلهٔ آگاهي مي‌افروزند - جماعتے را بفنونِ خواري و شرمندگي آغشته موردِ انواعِ نکال ساخته به خراب آبادِ عدم میفرستند - و طبقهٔ را باقسامِ بیماریها سرزنش کرده بصد گونه دردمندي و جانکاهیِ شکیب ربا دل شکنند - بعضے را غبارآلودِ خاکستانِ آزستان داشته در نکوهیده ترین زندگاني مبتلا دارند - و بسیارے را سرگردانِ بادیهٔ ناکامي ساخته برای گذارشِ سجدهٔ ندامت بدرگاهِ والا آورند - چنانچه درین‌شگرفنامه جابجا بدان اشارت رفته - و بتازگيِ مرآتِ این مقصود سرگذشتِ میرزا سلیمان است - ازان باز (که حضرتِ فردوس‌مکاني او را ایالتِ بدخشان عنایت‌فرموده بودند) پیوسته لوازمِ اطاعت و آدابِ نیکوخدمتي بجای‌مي‌آورد

و ازانجا (که کامروائیء صورت و همنشینیء بد و دوستیء خوش‌[۲]آمد گویان چراغِ خرد را فرونشاند - و دیدهٔ مصلحت‌بین را رمدین سازد - راست‌گویانِ سعادت‌منش را پیشِ او قدرے نماند - و مدّاحانِ تهی‌دستِ بد درون را بازار گرمي پذیرد - نه صلاحِ خود دریابد - و نه دیگرے را قدرتِ گویائي بود و اگر هستي‌دشمنے از فرطِ خیرخواهي حرفِ حقیقت بر زبان آورد از ناشنوائي سر بگریبانِ اندوه کشد) لهٰذا (چون میرزا را در تنگنای کوهستانِ بدخشان آرزوهای مختصر برآمد) سررشتهٔ عبودیت از دست داد - و از تیرگیِ[۳] رای و واژونیء بخت در عنفوانِ این دولتِ ابد قرین سر استکبار برافراشت و نامِ بزرگي بر خود نهاده عزیمتِ گرفتنِ کابل نمود - چنانچه مجملے گذارش یافته - (هرچند خدیو عالم بواسطهٔ پرده‌آرائي و نقاب گزیني متوجّهِ آن نشد - و اولیای دولت از افزونیِ مشاغلِ ملکِ وسیعِ هندوستان بآن نپرداختند) لیکن کار فرمایانِ ابداع در نیرنگیء شکوهِ این‌دولت پا بر جا بوده او را در مدارجِ احوال و مراتبِ اوقات شربتِ ناکامي چشاندند - و برای اتمامِ پاداش و ظهورِ پایهٔ سترگِ عاطفتِ شاهنشاهي بدرگاهِ سلاطین مطاف ملتجي‌گردانیدند - ازانجا (که شادابیء گلشنِ سخن‌سرائي در سر دارد) چندے ازان حوادث (که یکے بعدِ دیگرے از نهانخانهٔ تقدیر جلوهٔ عبرت داد) مي‌نگارد - نخستین آمدنِ خانم است - و غبارِ نفاق میانِ او و حرم بیگم بلند شدن - و تخمِ وحشت کاشتن دران سرزمین - حرم‌بیگم دخترِ سلطان ویس کولابي‌ست از گروهِ قبچاق - به تربیتِ سلطان محمود میرزا بلندي‌گرای آمد - و (چون این‌عفّت‌نهاد را بمیرزا سلیمان پیوند کردند) آثار رشد و کارداني در سرانجامِ ملک و انتظامِ سپاهي بظهور آورد - و استیلای او بجائے رسید که میرزا سیاستهائے را (که خود از عهدهٔ آن نتوانستے بر آمد) باو حواله کردے - و خانم محترمه خانم نام دارد دخترِ شاه محمّد سلطان کاشغري - در حبالهٔ عقدِ میرزا کامران بود - از کابل عزیمتِ کاشغر کرد - در اثنای راه چون عبورِ او به بدخشان افتاد میرزا سلیمان را طبیعت در رنجش آورده در مقامِ خواستگاریِ او درآمد حرم‌بیگم کینِ او در دل گرفت - و بفنونِ اوستادي پیشدستي نموده او را بمیرزا ابراهیم پسرِ خود پیوندِ زناشوئي داد - ازین باز پیوسته بد اندیشي را در دل گرفتند[۴] - چنانچه نتائجِ آن برخے برسمِ اختصار نگاشته آمد *

و از وقائعے (که سلسلهٔ انتظامِ بدخشان از هم گسیخت) آنست که این‌گروه از بیدانشي دامنِ عفّتِ حرم‌بیگم را با حیدرعلي بیگ (که برادرِ دوستدار بود) گردآلودِ تهمت گردانیدند و فرطِ توجّه و مهربانیء بیگم تیره رایانِ بدنهاد را برین ژاژخائي دلیر ساخت - و میرزا ابراهیم از مستیء جواني بمحضِ بدگوئیء هرزه درایانِ فتنه دوست آن بیگناه را از هم گذرانید - و در ندامتِ

---

(۲) در [بعضي نسخه] خوش‌آمد چراغ خرد را (۳) نسخهٔ [ل] تبه رائي (۴) نسخهٔ [ل] گرفت *

جاوید درماند - و همانا باعث خسارت بدخشیان استیلای بیگم بود - که از بےتدبیری و قدرنشناسی [راه مُدارا (که اساسِ کارگاه تعلّق است) یکبارگی گذاشته] زمان و مکان و محلّ و مقدارِ سیاست را منظور نداشتے - و چون غبارِ دروغ سازان فرو نشست بیگم کین را با تدبیر آمیخته در برانداختنِ اعیانِ ملک (که بد گویانِ شورش افزا بودند) همّت گماشت - و از امورے (که سرمایهٔ خُسرانِ ساکنانِ آن‌مرز شد) نازلهٔ جانکاهِ میرزا ابراهیم است - چنانچه مجملے گذارش یافت از سنوحِ این قضیّهٔ دلکوب بیگم با جمیع بدخشیان (که دران‌لشکر بودند) کمرِ عداوت بربست و دشمنیِ خصوص[2] بعموم کشید - و با خانم زبانِ طعنه دراز کرد - و قدمِ او را شوم گرفت - و بارها در مکالماتِ رسمی و مطارحاتِ عرفی بطنز گفتے که تو رهگذری بودی - ترا بخیالِ نیکی برداشته تربیت کردیم - ندانستیم که خاصیت چنین داشتی - و امثالِ این‌مقدّمات (که کم‌دانشان سرایند) درمیان آوردے - و همگی خیال آنکه از سلوکِ چنین ستوه آمده بکاشغر رود - و میرزا شاهرخ را درکنارِ عاطفتِ خود تربیت نماید - خانم از اندیشهٔ جدائیِ شاهرخ میرزا از همه وا پرداخته طعنهای جان‌کاه را ناشنوده انگاشتے - و پیوسته در کمینِ انتقام عشرتِ تخیّلی نمودے - و از اسبابے (که سرمایهٔ تجدیدِ نفاقِ اهلِ بدخشان شد) آمدنِ چوچک خانم کوچِ عبدالرّشیدخان کاشغری‌ست با دو پسرِ خود صوفی‌سلطان و ابوسعید سلطان بجهتِ مراسمِ تعزیتِ میرزا ابراهیم - پس‌از تقدیمِ لوازمِ پرسش و رسومِ سوگواریِ حرم‌بیگم را از سیاه‌پوشی برآورد - و چون مجلس بانجام رسید از فرطِ اندوه و افزونیِ غم باز بلباسِ ماتم درآمد - چوچک‌خانم آزرده گشت - و دل در نکوهشِ حالِ او بست و بملاحظهٔ قرابتِ قریب دلنهادِ معاونتِ خانم شد - و بارها بزبان آورد که حرم بیگم را لایق آنست که سررشتهٔ توره را از دست ندهد - و در مراسمِ احترامِ خانم دقیقهٔ فرو نگذارد و در نشستنها پستی بطلبد *

و آنچه افروزندهٔ[3] آتشِ مخالفتِ[4] بدخشیان بتازگی شد آنست که میرنظمی اتالیقِ میرزا شاهرخ و جمعے کثیر از اعیانِ بدخشان و شیخ بابای والی (که از حرص اندوزی و حیله سازی لباسِ درویشی را زبانِ گدیهٔ خود ساخته بود) صوفی‌سلطان پسرِ چوچک[5] خانم کوچِ عبدالرّشید خان کاشغری را به بزرگی برداشته در تزویرجای درویشِ مذکور (که بزبانِ وقت خانقاه گویند) هم‌قسم شدند که نقشِ هستیِ حرم‌بیگم از دیباجهٔ روزگار سترده‌آید - و میرزا سلیمان را عزلت‌نشینِ کنجِ خمول گردانند - دربن‌اثنا یکے از محرمانِ هنگامهٔ شورش حقیقت را بمیرزا رسانید - همان زمان

(۲) در [چند نسخه] عموم بخصوص کشید - باخانم (۳) نسخهٔ [ز] افروزیندهٔ (۴) نسخهٔ [ل] مخالفان بدخشان (۵) نسخهٔ [ز] جوجک خانم - و نسخهٔ [ل] کوچک خانم *

باتّفاقِ وقّاص سلطان (که رهینِ احسانِ او بود) بصوبِ فرخار شتافت - و حرم بیگم بجانبِ کولاب رفت - تا سامانِ پیکار نموده شورشِ کاشغریان را چاره گزینند - و چون خانم ازین سانحه آگاهي یافت در خجالت فرو شد - و آن خود سرِ شوریده باطن را طلب داشته سرزنش نمود آن جوانِ بیراهه رو پاسخ داد که لغزش از اندیشهای تباهِ میرنظمي و برخی از بدخشیانِ بداندیش و آن درویشِ آراسته ظاهرِ خراب درون است - چوچک خانم شرمنده (۲) با فرزندان متوجّه کاشغر شد و حقیقتِ پاکدامنیِ خویش و بداندیشیِ آن فتنه افزایانِ پراگنده دل نگاشته معذرت‌آرای گشت چون میرزا سلیمان از حقیقتِ کار آگهي پذیرفت کاردانانِ خبرت‌گزین فرستاده عذر خواست و استدعای ملاقات نمود - چوچک خانم صوفي‌سلطان و مردمِ خود را بکاشغر فرستاده خرد با ابوسعید سلطان و رحیم خان وقفهٔ یگانگي (۳) کرد - میرزا و حرم‌بیگم دران سرزمین رسیده بزمِ دوستي را نظام بخشیدند - و برای تشییدِ مبانیِ یکجهتي خانم دخترِ کلانِ خود را بابوسعید سلطان نسبت کرده رستاق را بجهاز دادند - و بعد از تجدیدِ مراسمِ یکتادلي و تازه ساختنِ پیوندِ خویشي چوچک خانم بکاشغر شتافت - و فرزندِ خودرا بخدمتِ میرزا سپرد - میرزا درمقامِ تادیبِ فتنه اندوزانِ بدکیش درآمد - برخی‌را بکوِ نیستي فرستاد - و طایفهٔ را بزندانِ ناکامي مقیّد گردانید - و آن درویش (۴) را با گروهی تشهیر کرده اخراج نمود - و طبقهٔ بتکاپوی‌شگرف ازان دیار راهِ گریز پیش گرفتند *

و یکی از صوادرِ پریشاني‌افزای بدخشیان آنکه حرم‌بیگم حکومتِ کولاب را بندیم قبّوزي تفویض نموده سرمایهٔ شورشِ آن ناحیت گشت - و این معني برلشکرِ کولاب گران آمد - و از بی‌مایگیِ حقیقت و آزرم عبدالغفور پسرِ جهانگیرعلي‌بیگ برادر زادهٔ بیگم را (که در قراتگین بود) برداشته ندیم را از هم گذراندند - حرم‌بیگم میرزا شاهرخ را از قندوز و ابوسعید سلطان را از رستاق همراه گرفته بر سرِ کولاب شتافت - اربابِ خلاف بقراتگین متحصّن شدند - بیگم همّت در محاصره بست - و میر افلاطون (که عمدهٔ لشکرِ بیگم بود) از آب گذشته در سدِّ مداخل و مخارجِ آن‌ناحیت اهتمام داشت - عبدالغفور با برخی از متحصّنان بر سرِ او ریخت - و روزگارِ او سپري شد - مقارنِ این کولابیانِ لشکرِ بیگم خاکِ بی‌حقیقتي برفرقِ روزگارِ خود انداخته بغنیم درآمدند - بیگم ناگزیر برگشتن و تیز رفتن را صلاح دیده معاودت نمود - و او از بدگوهري بتعاقب شتافت - و بخانم و میرزاشاهرخ رسید - و ازانجا (که قدری ازسعادت در نهادِ او بود) دستِ تطاول جز بمال و منال دراز نکرده باعزاز رخصت داد - حرم بیگم از ناکامیهای روزگارِ بوقلمون سراسیمگي داشت که ناگهاني میرزا شاهرخ غمزدای‌آمد - بیگم فرمود که شوهرِ من پدرِ ترا در غنیم گذاشته شتاب‌زدگي نمود

---

(۲) نسخهٔ [ی] برهم شده (۳) نسخهٔ [ل] رکابي (۴) نسخهٔ [ی] درریش حیله مند را *

من ترا در گروهِ مخالف مانده از نادانی سرعت گزیدم - خدای بر من ببخشود - و در اندک فرصتی با میرزا سلیمان و لشکرهای آن سرزمین روی مبارزت بصوبِ کولاب آورد - عبد الغفور بقرغر پناه برد و اسباب و اموالِ اندوختهٔ او بدستِ افتاد - و از بواعثِ پراگندگیِ بدخشان[۲] آنست که (ملازمانِ میرزا سلیمان از کابلستان چون بتوجّهِ میرزاحکیم و سرانِ آندیار بحالِ تباه بر آمدند - چنانچه ایمائی بران رفته) میرزا سلیمان بکابل آمد - و چون کار نساخته برگشت محمّدقلی شغالی و چندے را (که در خدمت مساهله نموده بودند) مقیّد گردانید - و برخے را بزدن و طایفهٔ را بسرزنش پیش آمد و حاجی تمن‌بیگ را از تغیرِ محمّدقلی ایالتِ قندوز داد - و قنغربای و یوسف‌قلی[۳] و بیرکچی خاکسار و سعیدبیگ پسرِ او و حاجی‌محرگی و باقی‌بیگ و جمعے گریخته پیشِ حاجی‌تمن‌بیگ شتافتند و آن فرومایه بآن بدخدمتانِ ناسپاس همداستان‌گشت - و میرزا شاهرخ هفت‌ساله را باتّفاقِ خانم بر گرفته گردِ نفاق انگیختند - و همگی اندیشهٔ این گروه آنکه ولایتِ میرزا ابراهیم بمیرزا شاهرخ باز گردد - و دکانے دیگر سرانجام یابد - و ملاذِ بد ذاتان رونق گیرد - میرزا سلیمان فتنه اندوزی این شورش طلبان شنوده متوجّهِ نشاندنِ این غبار گشت - بدگوهرانِ شور افزا درِ قلعه را فراز کرده لوازمِ تحصّن بتقدیم رسانیدند - قریبِ چهل‌روز امتدادِ محاصره کشید - و از جد گزینیِ میرزا سلیمان و تکاپوی برخے از نیک‌اندیشان میرزا شاهرخ سعادتِ ملازمتِ میرزا دریافت - و تمامیِ آن گروهِ حق ناشناس گرفتار شدند - میرزا آن بدنهادانِ مگس‌طبیعت[۴] را بند کرده به قراتگین روانه گردانید و از حیله‌مندیِ این بدکاران با ساکنانِ آن قلعه ساخته مهرعلی را (که ایالتِ آنجا داشت) بےناموس کردند - و هنوز کسے را بکلانی نگرفته بودند که اعیانِ قراتگین بآن خود سرانِ تبه رای گفتند که نه در ما کسے شایانِ سرداری ست و نه‌در شما - از دو کار یکے ناگزیر است - یا میرزا شاهرخ را بدست آورید - تا در پیشِ او خدمت گزینیم - یا ازین دیار بر آمده اندیشه بخود کنید - و کار بآن پایه رسید که این گروه را دستگیر سازند - ناچار آن شورش‌طلبان بعنوانِ درویشی به‌بلخ شتافتند و حرم بیگم حاکمِ آنجا را تنسوقات فرستاده استدعای سزا دادن نمود - آن گروه بوسیلهٔ شیخ‌حسین خوارزمی نجات یافته بکابل آمدند - و از ناسازگاری و تذبذبِ رای حاجی‌تمن‌بیگ و چندے برگشته به‌بدخشان شتافتند - و سعید بدخشی و تنگری بردی قوش‌بیگی و حاجی‌بیگ و باقی‌بیگ و برخے دیگر بدرگاهِ جهان‌پناه روی التجا آوردند - و چون این شورش فرونشست محمّدقلی را اعتبار افزوده قندوز باو دادند - و شاه طیّب را (که بحرم‌بیگم قرابتِ قریب داشت) اتالیقِ میرزا ساختند *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بدخشیان (۳) در [بعضے‌نسخه] یوسف محرگی و برکچی (۴) نسخهٔ [ب] طینت *

و از سوانحے (که مکافاتِ قدر نشناسي و ناسپاسيِ میرزا سلیمان تواند شد) آن بود که فتنه اندوزانِ خیرهٔ چشم بارِ دیگر میرزا شاهرخ را دست‌آویزِ شورش گردانیدند - و مجملِ این مفصّل آنست که فرمان‌روای برخے از ممالکِ توران عبدالله‌خان بتسخیرِ حصار پرداخت حصاریان از میرزا سلیمان استمداد و استعانت نمودند - میرزا برای پاسِ مراسمِ خویشيِ تازه و ملاحظهٔ دوراندیشيِ پیش‌بینان (که مبادا آن‌ملک ازان طایفه مستخلص گردد - و نوبتِ پیکار باو رسد) عزیمت آن نمود که لشکرِ بدخشان را فراهم‌آورده متوجّهِ آنصوب شود - و در نظمِ مهمّاتِ ولایت، و سرانجامِ لشکر اشتغال نمود - و ثغور و حدودِ خود را بمردمِ کاردانِ تعهّد گزین سپرد دربن‌اثنا از شورپشتي و بدنهادي محمّدقلي شغالي (که مدارِ معامله بود) در تعهّدِ مهمّات سخنانِ دور از حساب بر دیباجهٔ اعلان نهاد - و در چنین وقت (که اراده را پی باید کرد) خواهشهای‌گوناگون از بدگوهري (چنانچه رسمِ فرومایهای تهي‌مغز است) بظهور آورد - میرزا از دیدِ بدسرشتيِ او لختے در حیرت فرو شد - و زمانے ذکرِ ناهنجاریهای گذشتهٔ او را لطمهٔ سرزنش گردانید - و در همان‌مجلس معتمدان را بطلبِ حرم‌بیگم فرستاد - تا باداوراهِ آنرا بآن عصمت‌قباب حواله نماید - محمّدقلي را حال دیگرگون گشت - و از گریزت دردِ شکم بهانه ساخته از مجلس برآمد - و متوجّهِ قندوز شد - که در استحکامِ آن کوشیده فتنه‌افزای گردد - و خواجه‌بیگ برادرِ خردِ خود را به طالقان[۲] فرستاد که با خانم تجدیدِ عهودِ سابق نموده میرزا شاهرخ را بدست آورد و غبارِ وحشت و گردِ شورش انگیزد - آن فتنه افزای به ملّاعلي و مست‌علي (که در سرکارِ خانم مشار الیه بودند) سخن یکے ساخته اندیشهٔ تباه در سر گرفت - و خانم و میرزا شاهرخ (که بسنّ پانزده سالگي رسیده بود) به بهانهٔ گلگشت از شهرِ طالقان برآمدند - شاه طیّب ازین برآمدنِ ناگهاني در اندیشه شد - و بسرعت رسیده بدیدباني اشتغال نمود - و ملّاعلي و مست علي و جهانگیر بیگ و محرم بیگ و پیرقلي و خاکي خانه‌زاد و چندے از بد سرشتان باستصوابِ خانم قرار دادند که شاه طیّب تنهاست - کارِ او را بانجام باید رسانید - امّا از سطوتِ حرم بیگم هیچ یکے را جرأت یاوري نکرد - و پس از گفت‌وگوی بسیار میرزا شاهرخ باغوای این[۳] گمراهان تیردوز کرد - و نام بردها بکارد از هم گذرانیدند - و میرزا از سادهٔ لوحي و مستيِ شباب به بدآموزيِ تیره رایان مصدرِ اینکار ناستوده شد *

و چون خبرِ گریختنِ محمّد قلي بمیرزا رسید بسرعت روی به قندوز آورد - محمّد قلي فرصتِ استحکامِ قلعه نیافته راهِ گریز پیش‌گرفت - میرزا قندوز را بتصرّف در آورد - و (چون سانحهٔ

(۲) در [چند نسخه] تالقان - و در [بعضے جا] طایقان آمده (۳) نسخهٔ [ب] این جماعه *

شاه طیّب و شورشِ شاهرخ میرزا معلوم شد) متوجّهِ فرونشاندنِ این گردِ خلاف گشت - خانم همان زمان (که چنین بیراهي روبداد) میرزا شاهرخ را گرفته بصوبِ هندوکوه روان شد که (اگر ایماق رجوع آورد - و محمّد قلي ملحق گردد) به بدخشان معاودت نماید - و گرنه بدرگاهِ والا شتافته ناصیه سای آستانِ جلال شود - چه خانم از قدیم نسبتِ خدمت و عقیدت بحضرتِ شاهنشاهي داشت - و بعاطفتِ خدیوِ عالم او را استظهارے عظیم بود - چون بحوالیِ هندوکوه رسیدند ایماق جوق جوق فراهم آمدند - و محمّد قلي نیز پیوست - میرزا شاهرخ مراجعت[۲] نموده باندک سعي اندراب را بتصرّف درآورد - و ازانجا بجانبِ کهمرد روان شد - سبز تولکچي حاکمِ آنجا آمده دید میرزا شاهرخ خانم را دربن سرزمین گذاشته بغوري رفت - سلطان ابراهیم (که نسبتِ خویشي بمیرزا سلیمان داشت) غوري‌را استحکام داد - هرچند پسرِ او را روبروی آوردند (که اگر قلعه نسپاري این جگر گوشهٔ تو بخاکستانِ هلاکت غبارآلود خواهد گشت) او چنان پاسخ پیرا شد که هرکه آبروی حقیقت و وفا بسعيِ خود ریزد خونِ او ریخته بهٔ - و در حراستِ آن قلعه چون اخلاص[۳] نهادان پای همّت افشرد - و میرزا سلیمان این شورش شنوده عزیمتِ آنحدود داشت که حرم‌بیگم ودیعتِ حیات سپرد - بکشم رفته لوازمِ تعزیت بجای‌آورد - و ازانجا متوجّهِ غوري شد - شاهرخ میرزا کارے نساخته باندراب شتافت - میرزا بجانبِ هندوکوه عزیمت نمود تا اموال و زن و زادِ ایماق بدست آید[۴] - و جمعیّتِ میرزا شاهرخ پراگنده گردد - دربن‌اثنا به مکرافزائيِ بدنهادان میرزا شاهرخ عرضه داشت که محالّ متعلّقهٔ میرزا ابراهیم را وا گذارند - تا شورش فرو نشیند - و اتّفاق و یکجهتي پدید آید - میرزا سلیمان بجوابِ آن نپرداخت - چون مالِ ایماق بدست آمد و بجمعیّتِ میرزا شاهرخ اختلال راه یافت ناگزیر بسراب رفت - و ازانجا بخوست شتافت که تنگنائي[۵] بدخشان‌را پناهِ خود سازد - میرزا سلیمان از راهِ دشت متوجّهِ آنصوب شد - و در وقتي (که میرزا شاهرخ بدو راههٔ غوري و قندوز رسیده تردّد داشت - که بکدام صوب شتابد) ناگهاني فوجِ هراولِ میرزا سلیمان بسرکردگيِ مهرعلي رسید - و جمعیّتِ میرزا پراگنده شد - میرزا شاهرخ و محمّد قلي و نور[۶] بیگ برادرِ او و سبز[۷] تولکچي و قابچ از واژونيِ بخت برگشته در مبارزت کارنامه بتقدیم رسانیده غنیم را برداشتند - و خود را بکوه کشیده انجمن‌روبه روان شدند - میرزا سلیمان اردوی میرزا شاهرخ را تاراج نموده متوجّهِ حرم شد - و میرزا شاهرخ بعد از کوه پیمائي و گریوه نوردي و ناکاميِ بسیار از غفلتِ نگاهبانان قندوز را بدست آورد - چون بنه و بارِ بسیارے از بدخشیان

---

(۲) نسخهٔ [ل] معاودت (۳) نسخهٔ [ی] بزرگ نهادان (۴) نسخهٔ [ی] آورد (۵) نسخهٔ [ا] ارک بدخشان را (۶) نسخهٔ [ب] نور محمد برادر او (۷) نسخهٔ [ل] میر تولکچي •

درانجا بود مردمِ میرزا سلیمان جدا شده آمدن گرفتند - و اکثرِ مردمِ نا مردم اسبابِ نکالِ ابدي سرانجام دادند - میرزا از مشاهدهٔ این‌حال بطالقان روان شد - محمّد قلي شغالي و اکثرِ اعیانِ بدخشان‌را رای آن بود که تعاقب نموده میرزا را از هم گذرانند - میرزا شاهرخ از سعادتِ ذاتي و آزرمِ طبعي دران تند بادِ بی‌تمیزي و سنگ‌لاخِ بی‌مهري سخنِ آن تبه‌کارانِ بد اندیش نشنوده بگلشن‌سرای حقیقت خرامید - و در قندوز طرحِ اقامت انداخت - میرزا سلیمان از راهِ عاطفت مفاوضهٔ فرستاده ولایتِ میرزا ابراهیم را باو مفوّض داشت - و روزے چند نگذشته بود که بد ذاتانِ آن مرز و بوم در[۲] میان آوردند که کولاب هم سپاهي‌خیز است - و هم جائےست حصین میرزا سلیمان میخواهد که آنرا استحکام دهد - اگر پیشتر ازان در حیطهٔ تصرّف در آورده شود مناسب می‌نماید - میرزا شاهرخ از مقدّماتِ این تیره خاطرانِ مگس طبیعت برهم خوردگي بهم رسانده متوجّهِ طالقان شد - چون بآن‌حواشي پیوست هرکه با میرزا سلیمان بود از بد نهادي و بی‌دولتي راهِ بیوفائي سپرده پیشِ میرزا شاهرخ آمد - و آن نکوهیده سرشتانِ بدگوهر فرصت یافته بسخنانِ زراندود در اغوا و اضلالِ آن ساده لوح همّت گماشتند - میرزا با وجودِ استیلای آن‌گروه سررشتهٔ سعادت نگسیخت - و از راهِ نیازمندي درآمده استدعای ملازمت کرد - میرزا سلیمان پاسخ داد که نخستین خانم آمده سرمایهٔ تسکینِ خاطرِ من گردد - و پس ازان بدیدارِ گرامي روشني‌افزای بصر و بصیرت شوند - میرزا شاهرخ این‌امنیّت پذیرفت - و بآدابِ خدمت شتافته شرفِ ملازمت دریافت - و چندگاه (که در طالقان بودند) میرزا سلیمان از افزونیِ واهمه خانم را از پیشِ خود رخصت نمي‌داد - محمّد قلي و برادرانِ او از بدگوهري بمردمِ میرزا آزارها رسانیدند میرزا شاهرخ چندے ازان خود سرانِ تبه رای‌را تنبیهِ شایسته نمود - و برای افزونیِ احترام و تمهیدِ اسبابِ دلجوئي جشنے منتظم شد - و دران سورگاه ایمان[۳] و عهود در میان‌آمد - و قرار گرفت که همواره شاهرخ میرزا از شاهراهِ رضاجوئیِ میرزا بیرون نشتابد *

[چون پیمانها تاکید پذیرفت - و سوگندها (که آئینِ رسمیان است) خوردند] میرزا سلیمان را بزبان[۴] آمد که در زمانِ حیاتِ میرزا ابراهیم داعیهٔ سفرِ حجاز و طوافِ امکنهٔ شریفه پیرامونِ خاطر میگشت - اکنون آن خواهش دل را سراسیمه دارد - آرزو آنست که بخوشحالي رخصت دهند و بقسمے (که بتازگي خورده اند) وفا شود - میرزا شاهرخ از سعادت و آزرم در قبولِ این‌مطلب والا ایستاد - و چون سلطانِ واهمه استیلای عظیم داشت هر نیازے که بظهور آورده آنرا امرِ دیگر تصوّر کرده - و چون هیچگونه تسلّي پذیر نشد ناگزیر باعزاز و احترام با مال و منال وداع کرد

(۲) نسخهٔ [ي] بخاطر آوردند (۳) نسخهٔ [ب] پیمان (۴) نسخهٔ [ي] بزبان آورد *

میرزا ازانجا بکابل آمد - و همگي اندیشه آن داشت که بیک‌رنگي پاداش میرزا شاهرخ نماید اگر حکیم میرزا یاوري‌دهد مراجعت نموده انتقام خویش کشد - و اگر در کابل شورشے تواندانگیخت دران هم تکاپوی رود - و آنرا ذریعهٔ گرفتنِ بدخشان سازد - و اگر نه بدرگاهِ مقدّسِ شاهنشاهي شتافته در انجامِ مکنونِ خاطر جست‌وجوی نماید - میرزا حکیم چون نقوشِ شورش از ناصیهٔ حالِ او دریافت معتمدان را همراه ساخته بصوبِ هندوستان روانه گردانید - میرزا از حدودِ بکرام عرضداشتے محتوي بر هزاران خجالت و ندامت[۲] بدرگاهِ والا فرستاد - شهریارِ فراخ‌حوصلهٔ قدردانِ والا فطرت بگشاده پیشاني و شکفته دلي پوزش پذیرفته نوازش فرمودند - و بأمرای پنجاب منشورِ مُطاع شرفِ نفاذ یافت که مراسم استقبال و تهنیت بجای آورده در لوازمِ ضیافت و احترام کوشند و خواجه آقا جان[۳] را از ملتزمانِ بارگاه حضور با نفائس و شرائفِ هندوستان روانه ساختند که پیش‌شتافته فنونِ عواطفِ شاهنشاهي را خاطرنشانِ آن بادیه پیمای غربت نماید - او بر ساحلِ دریای سند مسرّت افزای خاطرِ میرزا شد - و دلِ غم‌آمودِ وهمگینِ او را بشادمي هم‌آغوش ساخته اطمینان بخشید و همچنان درهر چندگاه یکے از طرز دانانِ بارگاهِ اقبال را با نوازشے تازه بصوبِ او فرستاده دل میدادند و جان مي‌بخشیدند - و کارگرانِ تقدیر درین کهنه سرای دنیا (که مکافات‌خانهٔ کردار است) او را بواسطهٔ آن‌لغزشِ باستاني درخاکستانِ ناکامي غبارآلودِ حوادث گردانیدند - و چون نصیبهٔ از سعادت داشت روی نیاز بدرگاهِ مقدّس آورد - و ازانجا (که عتبهٔ اقبالِ گیتي‌خدیو چشمه‌سارِ مردمي و آزرم است) بفنونِ‌عاطفت مشمول شد - و فرستادها میرزا را بعضے در حدودِ سند و برخے در نواحیِ بهیره رسیده بتعظیم و تبجیل خوش دل گردانیدند - و اُمرا درحواشي و حوالیِ تیولِ خود مراسمِ استقبال و لوازمِ احترام بجای‌آوردند - و چون نزدیک بدارالخلافه رسید نوئینانِ والا شکوه و اُمرای بزرگ و ارکانِ دولت و اعیانِ ملک بحکمِ والا فوج فوج و جرق جرق آراسته پذیرا شدند و چون در سه‌کروهي بارِ شوق گشود گیهان‌خدیو قدردان از وفورِ بزرگ‌منشي و فرطِ عاطفت بآنصوب سمندِ اقبال را جلوه دادند - کار پردازانِ بارگاهِ خلافت دولتخانهٔ مقدّس و آن مصرِ جامع را آئین بسته بودند - و عالم را نگارخانهٔ چین ساخته - از پیشگاهِ دولت‌سرای عزّت تا سرمنزل فیلانِ کوه تمثالِ بادرفتار[۴] را بسلاسلِ طلا و نقره و پوششهای زرّین و جواهرِ گران بها حسن افزوده دو رویه داشته بودند - پای نظر از جای میرفت - و چشمِ دل را حیرت مي‌افزود - و در میانِ هر دو زنجیر فیل یک‌قلاده چیته بشرائفِ جواهر و نفائسِ لباس بر مهدِ گردونِ مزیّن جلوه‌گر بود و نظرفریبِ دور بینان میشد - و در زیب افزائیِ مسالکِ شهر و زینت پذیریِ مناظرِ صحرا

---

(۲) نسخهٔ [ل] و فراوان ندامت (۳) در [چند نسخه] آقاجهان (۴) نسخهٔ [ی] باد پیمای را ×

روزِ امرداد هفتمِ آبان ماهِ الٰهي گیهان‌خدیو بوقارِ آسماني برسمندِ سعادت جلوهٔ دولت فرمود - کوکبهٔ شاهي و شکوهِ سلطنت و فرِ اقبال جلاافزای بینشِ میرزا گشت - از فرازِ زین بنشیب (۲) زمین آمد و بپای تارک شتابان شده پیش‌دوید - شاهنشاهِ والا گوهر (کهٔ فزونیِ مراتب صورت را وسیلهٔ فراوانیِ نیایش و نیازمندي ساخته اند) نزولِ صعودي فرموده کورنش دادند - میرزا بسجدهٔ آستانِ مقدّس ناصیهٔ بخت را ضیای بهروزي بخشید - و بفنونِ عواطف سربلندي یافت - و یکبارگي اندوهِ بیراهه رویهای پیشین و غم افزائیهای ناهنجاريِ شاهرخ میرزا و ملالِ بدسلوکیِ حکیم میرزا و پراگندگیِ غربت، از صفحهٔ ضمیرِ وهم‌گرای او سترده آمد - و آزان جا با دلِ ستایش‌گزین و زبانِ سپاس‌گذار نشاطِ مراجعت فرمودند - میرزا سرا پا شکرِ سعادتِ قرب یافته در ظلالِ موکبِ همایون ملتزمِ آدابِ بندگي شد - و شهریارِ هشیارِ خرامِ قدردان نوازش‌کنان ببارگاهِ اقبال آمدند - جشنِ والا ترتیب یافت و بزمِ عالي پیراسته گشت * 　　　* بیت *

عجب بزمگاهے برآراسته * فراوان درو جشنِ (۳) ناکاسته

بهرگوشه خوبانِ چین و چگل * رباینده هوش و فریبنده دل

و محفلِ مقدّس بسخنانِ دلاویزِ گیتي‌آرای حکمت پژوه فرهنگ افزای ملکوتیانِ قدس شد دانش‌اندوزانِ دیده‌ور را حیرت در گرفت - رامش‌گران را نغمه فراموش گشت - بیداري را بخواب تعبیر کردند - صبحِ تمیز دمید - و بوارقِ هوشمندي نورافزای شد - میرزا را ولادتے تازه چهرهٔ افروزِ هستي آمد - و جوشِ نشاطِ دیگر یافت - انجمنے دید که نقشِ آن در عالمِ خیال نشان ندهند فرمان‌روائے در نظر آمد که سترگیِ شکوهش در اندیشهٔ مختصرِ او چه که در حوصلهٔ فراخِ زمانه نگنجد طبقاتِ مردمِ پالغزِ نظر و هوش‌ربای بصیرت شدند *

دران جشنِ پیراسته شاهنشاهِ دریا دل دستِ نوال گشاده میرزا را با جمیعِ وارِدانِ بزمِ اقدس بجزائلِ بخشش بےنیاز گردانیدند - و ازانجا (که همگي همّتِ او ایالتِ کوهستانِ بدخشان بود) به نویدِ حصولِ آن امنیّت نیز مسرور و مبتهج شد - و بر لوحهٔ بیان نگارش یافت که خاطر را بنزهت‌سرای اطمینان مسرّت بخشد - که دریں‌نزدیکي افواجِ کشورگشای صوبهٔ پنجاب بسرکردگیِ خان‌جهان از بارگاهِ اقبال رخصت خواهد یافت - و درکمتر فرصتے بدخشان و آن‌نواحي در حوزهٔ تصرّفِ او خواهد درآمد - میرزا سجدهٔ نیایش بجای‌آورده بسرورِ جاوداني انس گرفت *

و از سوانح آنکه راجه تودرمل روزِ دیبادین بیست و سیوم آبان ماهِ الٰهي بسجدهٔ حضورِ معلّی زنگ زدای پیشاني شد - و پنجاه و چهار فیلِ نامور با جلائلِ نفائسِ دیارِ بنگاله (که در جنگ

(۲) نسخهٔ [ل] به پشت (۳) نسخهٔ [ا ی] حسن *

نکروهي[2] و هنگام صلح بدست‌آمده بود) بنظر اقدس درآورد - و حقیقتِ سرگذشتِ آن ملک را بآئینی (که پیشتر گذارش یافته) به بیانِ تدقیق طراز[3] بموقفِ عرضِ مقدّس رسانید - و محفوفِ الطافِ گوناگون گشت - و خدماتِ مالي و مُلکي برای رزینِ او تفویض فرموده او را مشرفِ دیوان ساختند و او در[4] راستي و کم‌آزري خدمت‌گزین آمد - و در بی‌طمعي رواج‌بخشِ مهمّات شد - کاشکی کینه‌ور و انتقام‌کش نبودی که اندک ناملایمي درکشت‌زارِ خاطر نشو و نما یابد - و بالش و افزایش پذیرد - این خصلت را خرد گزینانِ دوربین در عمومِ جهانیان از نکوهیده‌ترینِ خصائل شمارند علی‌الخصوص در ریاست‌مندی که مهمّاتِ عالمیان باو مفوّض باشد - و بوکالتِ این چنین خدیوعالم مختص گردد - و اگر تعصّبِ دیني غازهٔ چهرهٔ فطرتِ او نبودی رذیلتِ نخستین چندان نکوهیدگي نداشتی - و باین حال نظر بر عموم زمانیان در سیر دلي و بی‌طمعي (که بازارِ آن پیوسته کساد دارد) در خدمت‌گذاري و کدورزي و کاردانی و قدرشناسي کم‌نظیر چه که بی‌عدیل بود *

و از سوانح آنکه ولایتِ گدهه از تغیرِ رای سرجن صادق‌خان را جایگیر کرده بانتظامِ آن حدود رخصت ارزاني داشتند - و رای سرجن را چنادّه جایگیر شد *

و از سوانح آنکه معصوم خان از کابلستان آمده استسعادِ ملازمت نمود - او را بمنصبِ والا اختصاص فرموده به بهار فرستادند - او از ساداتِ تربتِ خراسان است - عمّش میر عزیز در ملازمتِ حضرتِ جهانباني برتبهٔ وزارت رسیده بود - و بمیرزا حکیم نسبتِ کوکلتاشي داشت - در شجاعت و کارسرکردن نام گرفت - خواجه حسن نقشبندي از غبارِ خاطر (که دنیا پرستان را باندک توهّمی بهم میرسد) در مقامِ استیصالِ او شد - از عاقبت بیني بدرگاهِ والا پناه آورد - و به نظرِ عاطفت ملحوظ گشت - و همدرین‌سال میر سیّد محمّد میرعدل را ایالتِ بهکر عنایت فرمودند *

و از سوانح آنکه جلال خان شربتِ گوارای واپسین نوشید - پیشتر گذارش یافته که او را بکمکِ لشکرِ سوانه فرستادند - چون بمیرتهه رسید سلطان سنگهه و رام سنگهه برادرانِ رای رایسنگهه و علي‌قلي خویشِ شاه قلي‌خان‌محرم پیغام دادند که بحکمِ مقدّس همّت در استیصالِ چندرسین بسته ایم - او باستظهارِ کوهستان و دشواریِ مسالک و هجومِ متهوّرانِ جان نثار دمِ استقلال میزند هنگام مدد است - جلال خان بسرعت روانهٔ آنحدود گشت - چندرسین از آمدنِ این افواج اقبال بروباه بازي درآمد - و به تزویرگاه شتافت - مبارزانِ اقبال باطنِ او را ظاهر دانسته بر سرِ او رفتند او در کوهِ کنوچه[5] پناه گرفته بجنگ آمد - جمعی کثیر بگوِ هلاکت فروشدند - و چون آبروی او

---

(۲) در [بعضی نسخه] تکروهي - و در [بعضی] نکروی (۳) نسخهٔ [ي] و طراز تحقیق (۴) نسخهٔ [ا ب] در راستي و درستي و کم آزاري (۵) در [چند نسخه] کنوچه *

ریخته شد ناگزیر بکنج خمول در شعاب جبال گمنام گشت - و امرا در قلعهٔ رام‌گذهه بهجت آرای گشتند - دریں‌هنگام یکی از حیله‌مندان گریزت(۲) اندیش اظهار آن نمود که من دیبی داس ام - و اوباش گرد او فراهم آمدند - بسیارے را یقین بود که او در جنگ میرزا شرف‌الدّین حسین در حدود میرتهه رخت هستي بربسته است - دریںولا آن مدّعي چنین نمود که دران عرصهٔ نبرد زخمي بر بستر خاکستان بجان‌کندن افتاده بودم - مرا تجرّدنهادے مهرگزین بردوش عاطفت گرفت - و بزاویهٔ آسایش خود برده برجراحت من مرهم نهاد - و بطاسم مهرباني و کارشناسی او زخم من اندمال یافت - و در ملازمت او بطواف مواطن قدس و مشاهد فیض مشرّف گشتم - اکنون برخصت او بار طیلسان تعلّق بردوش گرفته ام - برخے گرویدند - و طایفهٔ لطمهٔ انکار زدند - او بصحبت جلال خان پیوست - تا بدست‌آویز نیکو خدمتي مذکور محفل مقدّس شاهنشاهي گردد که ناگاه روزگار نیرنگ‌ساز مُشعبد بازیچهٔ دیگر بر روی کار آورد - و اجمال این تفصیل آنکه دریںولا (که در جستجوی چندرسین کام تدبیر میزدند) آن تزویر پیشه رسانید که آن گم‌گشتهٔ تیه ادبار درجایگیر کلا پسر رام رای برادر زادهٔ خود روی بدیوار خمول دارد - فوج نصرت‌قرین بر سر منازل او شتافت کلا از سیه‌بختي بگریوهٔ انکار التجا برد - و بفسون و فریب شمال خان‌را بخود یکے ساخته در استیصال دیبي داس مذکور اهتمام نمود - شمال خان روزے او را بخانهٔ خود آورده در مقام گرفتن شد او به نیروی مردانگي ازان ورطه برآمد - و از اعیان لشکر نصرت‌قرین مایوس گشته از حیله اندوزي به کلا رفته مصاحب شد - روز شهریور چهارم آذر ماه الٰهي (که سپاهیان لشکر منصور باطراف شتافته بودند) دیبي داس را با چندے از تهوّرگزینان نخوت‌مند در تکاپوی کینه‌کشي چراغ بینش فرونشست - منزل جلال خان را خانهٔ شمال خان انگاشته به پیکار درآمد - او بے سازجنگ بآویزشهای مردانه نقد حیات سپرد - و آن بدگوهر حیله اندوز ازانجا بر سر دایرهٔ شمال خان رفت دریں اثنا جیمل با بسیارے از مبارزان کارطلب رسیده آن فتنه را فرونشاند - و چون این سانحه بمسامع همایون رسید سیّد احمد و سیّد هاشم و جمعےدیگر از سادات بارهه را بمالش نخوت‌مندان آن سرزمین تعین‌فرمودند - فرستادها جواهر عقیدت و کارداني را بعیارگاه رسانیده مصدر جلائل خدمات گشتند - و ارباب عصیان و اصحاب شورش را سرنگون نهادند *

تفویض فرمودن حکومت بنگاله بخانجهان(۳)

روز مار اسفند بیست و نهم آبان ماه الٰهي عرائض حقیقت نویسان آن ملک رسید

---

(۲) نسخهٔ [ب] گریزت شعار (۳) نسخهٔ [ی] و از سوانح سپري شدن روزگار منعم خان است *

که روز خور پانزدهم آبان ماهِ الٰهي منعم خان‌را روزگار سپري‌شد - و داؤد از بد نهادي نقضِ پیمان نموده سر بشورش برداشت . و اُمرا از کم‌خردي و تبه‌رائي و حسد اندوزي پای همّت نیفشرده بےجنگ ازان ملکِ معمور برآمدند - و اکنون در خلالِ طرق سرگردانِ بادیهٔ حیرت و هیمان اند - نه رای بودن و نه روی رفتن بآستانِ مقدّس دارند - و تفصیلِ این داستانِ عبرت بخش برسمِ اجمال آنست که چون منعم خان خانخانان هنگامه آرای صلح گشت بصوبِ گهوڑا گهات شتافته گردِ فتنهٔ آنصوب را فرونشاند - و ازانجا معاودت نموده شهرِ گور را (که در زمانِ پیش دارالملک بود) آبادان ساخت - هم بجهتِ آنکه گهوڑا گهات (که چشمه زای فتنه اندوزان است) نزدیکِ عساکرِ گردون شکوه باشد - و غبارِ شورشِ آنحدود یکبارگي فرونشیند - و نیز این جای دلگشای (که قلعهٔ شگرف و عماراتِ سترگ دارد) تعمیر پذیرد - غافل ازین‌که بتداولِ روزگار و خرابیِ عمارات هوای آن‌جا خواصِ سمّیت اکتساب نموده - خاصه در زمانِ سپري‌شدنِ موسمِ باران - که در اکثرِ بلادِ بنگاله آب‌گردش مي‌شود - و هرچند شناسندگانِ حقائقِ آن مرز گفتند سودمند نیامد - دست بتوکّلِ عام پسند زده جهانے را در گردابِ فنا داشت - توکلِ خاصانِ بارگاهِ تحقیق آنست که پاسِ مراتبِ تدبیر و فروغِ خرد (که نگاهبانیِ[۲] عالمِ اسباب است) داشته کارسازیِ آنرا بایزدِ بیچون حواله کند - نه بآن عقلِ صواب اندیش و اسبابِ ظاهر - و ازین جهت اشرف خان حیدر خان معین‌الدّین‌احمدخان فرنخودي لعل‌خان حاجي‌خان‌سیستاني هاشم‌خان‌محسن‌خان حاجي یوسف خان قندوزخان میرزا قلي‌خان ابوالحسن شاه طاهر شاه خلیل و بسیارے از اُمرا (که هریکے شایستهٔ معرکه آرائي و کشورگشائي بود) بربسترِ خوابستان هم‌آغوشِ نیستي غنودند - و شورشِ قالب‌تهي‌کردن عموم پذیرفت - اگرچه دران سال در تمامیِ دیارِ شرق تندبادِ فنا تزلزل در ارکانِ زندگاني انداخته بود لیکن دران شهر ظهورِ طوفاني داشت *

خانخانان (چون برخلافِ رای اکثرِ مردم کوشیده بود) بر سخنِ خود ایستاده عبرت نمیگرفت (چون جوششِ فنا از اندازه گذشت - و از تباهیِ حال آگاهي یافت) در چاره گري نشست درین اثنا خبرِ فتنهٔ جنید در صوبهٔ بهار شیوع پیدا کرد - و باعثِ برآمدن ازان گرداب نیستي بدست افتاد - و بعزیمتِ عبورِ آن‌ناحیه ازان شهرِ مصائب برآمد - شگفت‌تر آنکه دران طوفانِ وبا (که بلای مصیبت عموم داشت) گردِ آسیبے بردامنِ هستیِ او نه نشست - و بمجرّدِ رسیدن بتانده باندک بیماري پیمانهٔ حیاتِ او لبریز شد - و ازین سانحه اختلالِ عظیم در جمعیّتِ آبادِ لشکرِ منصور پدید آمد - [اگرچه اولیای‌دولت شاهم خان‌را بریاست برگرفتند - و اعتمادخان خواجه سرا

---

(۲) نسخهٔ [ا] که نگاهبان - و نسخهٔ [ب] که نگارساز *

(که بعقل و تدبیر امتیاز داشت) طیلسانِ کارسازي بردوش گرفت] لیکن (از بےاتّفاقیِ اعیانِ لشکر - و وهم‌گرایی آمدنِ بیشترے - و کوتهیِ حوصلهٔ عمومِ مصلحت بینان - و شعله افزائیِ اربابِ نفاق) کنگشها بصدرِ یکتائي نه‌نشست - و شمع افروزیِ خیر اندیشان نورِ یکجهتي نه بخشید - داؤد را از شنیدنِ این‌قضایا رگِ بدنهادي بجنبش درآمد - جلبابِ آزرم از رو برگرفته شکستِ عهد نمود - و نظر بهادر را در قصبهٔ بهدرک[۲] محاصره کرد - و به پیمان آورده از هم گذرانید و مراد خان از شهرِ جلیسّر پالغز همّت گشته بےآویزش به ٹانده آمد - و در چنین زمانِ غبارآلودِ شورش عیسیِ زمیندار از بدگوهري برسرِ شاه بردي (که سربراهیِ کارخانهٔ کشتي و توپخانهٔ آن صوبه باو مفوّض بود) گردِ پیکار برانگیخت - اگرچه پایِ همّت انشرده علمِ نصرت افراخت لیکن از وفورِ توهّم آن سرزمین را گذاشته با توپخانه و نواره بامُرا پیوست - و بزرگانِ سپاهِ نصرت‌طراز از دل‌گرفتگي ازان دیار و فقدانِ خیراندیشِ دانش‌اندوز سررشتهٔ کار ازدست داده از آبِ گنگ بصوبِ شهرِ گور[۳] عبره کردند - همگي نیّتِ این کم فطرتانِ تباه‌اندیشه آنکه اندوختهای خودرا ازین‌دیار برآورند - و سخنِ بیروني آنکه آب را درمیان داده دل‌نهادِ پیکار میگردیم - مردمانِ قاقشال نیز از حدودِ گهوړاگهات خواهند همراه شد - چون ازان‌آب گذشتند تلق قدم مزوّرنامهٔ ظاهرساخته خبرهای ناخوش از جانبِ خدیوِعالم شهرت داد - این آزدرستانِ ناموس دشمن ارجوفهٔ مذکور را دست‌آویزِ خود ساخته از راهِ پُرنیه و ترهت متوجّهِ بهار شدند - و چنان ملکِ معمور[۴] را بناشایستگي نگاه نداشته ازدست دادند - غریب‌تر آنکه درین‌هنگام آدم تاج‌بند[۵] (که فرامینِ مقدّس بخانخانان و اُمرای بنگاله برده بود) از شرارتِ ذاتي و رشدِ بدگوهران درین‌شورش فیلخانه و اموالِ منعم‌خان را بتصرّفِ خویش درآورد - و هزاران ابوابِ اخذ و جرگشوده بظاهرنمودے که بحکمِ والای شاهنشاهي درحراست میکوشم - و بباطن در آزمندي فروشده بزعمِ خود خانهٔ خویش را آبادان میساخت و بتکاپوی سخت اسبابِ نکالِ ابدي سرانجام میداد *

و چون این‌سوانح بمسامعِ اقبال رسید بخاطرِ اقدس چنان راه یافت که بنگاله را بمیرزا سلیمان مرحمت فرمایند - تا دران ملکِ معمور تدارکِ ایّامِ ناکامي کند - و ذخیرهٔ شادمانیِ ایّامِ زندگاني بردارد - و (اگر با این حال آرزوی سرداریِ بدخشان و بودنِ آن کوهستان در سر داشته باشد) باندک توجّه حصولِ آن امنیّت نیز میسّر خواهد شد - میرزا سلیمان‌را از تندبادِ کینه‌کشیِ میرزا شاهرخ و فزونیِ موانستِ سنگستانِ موطن چراغِ فکرت و تدبیر فرونشست - و از نویدِ این عطیّهٔ کُبری

---

(۲) نسخهٔ [ی] بدرکهه - و در [بعضے نسخه] بدرک (۳) نسخهٔ [ا] گهوزاگهات (۴) در [چند نسخه] مُعمور فراخ را (۵) در [بعضے نسخه] تاج هنه *

آثار بهجت از ناصیهٔ اطوارِ او پدید نیامد - گیتي خدیو برحالِ آن ساده لوح بخشوده بمزدهٔ پیشتر خواهشِ کوتاهِ او را آرام بخشیدند - لیکن ازانجا (که کتابهٔ پیشطاقِ جهانداري و فرمان روائي آنست که اهم را برمهم گزیده سررشتهٔ اساسِ سلطنت از دست نگذارند) خان‌جهان‌را (که با لشکرِ نصرت‌اعتصام بتسخیرِ بدخشان آماده شده بود) بگشایشِ ولایتِ بنگاله و تصفیتِ آن ناحیت نامزد فرمودند - و بنصائحِ خرد افزای سعادت‌آموز (که سرمایهٔ آسودگيِ جهانیان و دست‌آویزِ رضامندیِ ایزدي ست) اختصاص بخشیدند - و شبِ اسفندارمذ پنجم آذر ماهِ الهي بتفقّداتِ والا پایهٔ اعتبار افزوده بریاستِ آن ملک رخصت کردند - و راجه تودرمل‌را (که از معامله دانانِ کارشناس بود) نیز همراه ساختند - و حکمِ مقدّس بنفاذ پیوست که جمیعِ اُمرای بنگ و زمینداران آن بلاد خان‌جهان را کارفرمای احکامِ خلافت دانسته صلاح‌دیدِ او را مرضیِ خاطرِ همایون انگاشته در گشایش و آبادانیِ ملک تکاپوی شایسته نمایند - و ایالتِ پنجاب از تغیرِ او بشاه قلي خان محرم (که در شجاعت‌منشانِ درست اندیش امتیاز دارد) تفویض یافت •

خان‌جهان بآئینِ بخت‌مندانِ عقیدت‌گزین روی بخدمت آورد - اُمرای بنگاله در صوبهٔ بهار حوالیِ بهاگل‌پور رسیده بودند که ورودِ عساکرِ ظفرطراز شد - این سرگشتگانِ خطرگاهِ غرض را سراسیمگي افزود - نه رای برگشتن و همراهي گزیدن - و نه روی برتافتن و عزیمتِ درگاه نمودن اکثرے نقابِ شرم افکنده (ناسازگاریِ آن ملک و مسمومِ گشتنِ هوای آن‌دیار و فروشدنِ بسیارے ازمردم بر دیباچهٔ افضاح(۲) نهاده) از معاودت تقاعد نمودند - و برخے از بدنهادانِ فتنه‌اندوز معاملهٔ مذهب بمیان آورده در سرداریِ خان جهان شروعِ هرزه درائي کردند - بفرِ سطوتِ شاهنشاهي و تدبیرافزائیِ راجه تودرمل و فراخیِ حوصلهٔ خان‌جهان همه مهرِ خاموشي برلب نهاده همراهي گزیدند اسمٰعیل قلي خان با طایفهٔ از دلاورانِ کارطلب در پیشدستانِ لشکرِ منصور جای گرفت - و به نیروی تائیدِ ایزدي و کارافزائي و خدمت‌گزینیِ این پیش‌روانِ عرصهٔ بُردلي گدهي (که دروازهٔ ملکِ بنگاله است) باندک سعي مستخلص گشت - و ایاز خاصه‌خیل (که ضبطِ آنجا باو متعلّق بود) زنده بدست افتاد - و در گوِ نیستي خاکسار شد - داؤد از فرطِ غرورِ بدگوهرانه خیالِ آمدنِ افواجِ گیتي‌گشای را باین زودي نمي‌کرد - ناگهاني از شکوهِ صیتِ جنودِ اقبال در مقامِ چاره‌گري شد و به تیزدستي مقامِ آک‌محل(۳) را (که یک طرفِ او دریا حصاري میکند - و جانبِ دیگر کوهِ سترگ عوائقِ وصول سرانجام دهد - و در پیش خلابِ عظیم مسالکِ طرق را مسدود دارد) برای معسکر گزید که قطعِ نظر ازآنکه پناهے ست استوار معظمِ ولایتِ بنگاله‌را پیشگاه است - چنانچه نشینندگانِ این‌مرحلهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ا] ایضاح (۳) در [بعضي نسخه] آک محل •

دشوار گذار از آسيبِ حوادث ـــــ عمومِ آن مملکت نيز بنقد از پيِ سپريِ مواکبِ اقبال محفوظ ماند - خانِ‌جهان با جنودِ نصرت در برابرِ صفوفِ نبرد را آماده گردانيد - ليکن از عوائقِ مکاني و زماني عرصهٔ مبارزت آراسته نشدے - همواره چابکدستانِ آوردگاه از هرطرف برآمده سرفشاني و جانستاني کردن گرفتند - و مايهٔ عيارِ گوهرِ مردانگي افزايش گرفت *

و از سوانح آنکه در قصبهٔ پتنِ گجرات روزِ فروردين نوزدهم دي ماهِ الٰهي ميرمحمّدخان خانِ‌کلان را تعلّقِ روح از کالبدِ خاکي گسيخت - و بعالمِ تجرّد و جهانِ علوي شتافت - و خديوِ قدرشناس مغفرتِ او در خواسته پس‌ماندگانِ او را بنوازشِ خسرواني غم‌زدائي فرمود *

و از سوانح رخصت يافتنِ ميرزا سليمان است بسفرِ حجاز - ازان باز (که ميرزا ناصيه افروزِ خدمت گشت) پيوسته محفوفِ عواطفِ شاهنشاهي مي‌بود - و در محافلِ قدس بشرائفِ مکارم و جلائلِ عطايا اختصاص مي‌يافت - ازانجا (که سراپاي خاطرِ او را بادافراهِ شاهرخ ميرزا و خواهشِ حکومتِ کوهستانِ بدخشان فرو گرفته بود) گره از دلِ او بر نمي‌گشاد - و چون خانجهان بصوبِ بنگاله رفت و در برآمدنِ آرزوهايش قدرے تاخير شد از واژونيِ بخت و شتاب‌زدگي حقيقتِ کار در نيافته رخصتِ حجاز طلبيد - که شايد ازان راه خود را تواند بآن سرزمين رسانيد - و بوسيلهٔ گريزت کارے پيش برد - آنحضرت پاسِ خاطرِ او داشته وداع فرمودند - و قليچ‌خان و روپسي و برخے از ملتزمانِ خدمت را همراه ساختند - که از محالِّ دشوارعبور بدرقه شده به بنادرِ گجرات رسانند و زادِ چندين ساله و جهازے شايسته براي او مقرّر شد - نام بردها از راهِ آسايش و آسودگي ميرزا را به بندرِ سورت رسانيده روانهٔ حجاز کردند *

نهضت موکب شاهنشاهي بصوب اجمير

چمن‌پيراي خلافت از وفورِ ايزد پرستي و فرطِ حق انديشي نظر بر عمومِ خواطرِ ظاهر بينان (۲) انداخته سلوک مي‌فرمايد - و مقدّماتِ نورآمود را (که بر پيشگاهِ ضميرِ اقدس از آسمانِ فتوّت و عرشِ فطرت برتو مي‌اندازد) از افزونيِ توسّعِ حوصله و فراوانيِ نبض‌شناسيِ زمانه کمتر ببارگاهِ ظهور مي‌آورد - چه طعمهٔ شيرانِ بيشه گنجشکانِ کنج‌خانه را بکار نيايد - و راتبهٔ فيلانِ کوه پيکر براي پشّهاي ضعيف بنيه بخرج نرود - و غذاي تندرستانِ روحاني به بيمارانِ طبيعت سودمند نيفتد و لهٰذا سريرآراي سلطنت پاسِ حالِ طبقاتِ انام داشته باندازهٔ آن (۳) نورافروز سلوک است - و چون ذاتِ مقدّس مجمعِ بحرينِ کوني و الٰهي ست - ازين رهگذر غبارِ فتورے در خلوتکدهٔ معنوي ار

(۲) نسخهٔ [ی] صفوت (۳) در [چند نسخه] نورافزاي *

نمي يابد - و با وجودِ اورنگ نشینیِ ملکِ معني و جهان افروزيِ بوارقِ نورستانِ حقیقت پرستشِ معبودِ حقیقي را در نظامِ ظاهر نیز اندیشیده چون صورت آرایان خدای خود را مي پرستند و بتدریج عادتیانِ روزگار را معني پرست میگرداند - و ازین روی طوافِ مشاهدِ جمعی از پیش روانِ قافلهٔ وجود را (که در حقِّ این گروه بعضے را نیقّنِ دادار پرستي و قبولِ الٰهي ست - و طایفهٔ را گمانِ یزدان شناسي و نظرِ مرحمتِ ایزدي) چون اربابِ ظاهر عبادتِ معنوي شمرده تکاپوی سخت مي نماید[۲] - و صورت پرستان را بایں گزیده روش آشنای بزمِ معامله داني ساخته بشاهراهِ حقیقت رهنمون میگردد - و چون نبض شناسِ روزگار علاجِ این بیماران چنین اندیشیده درین صورت خاک پرسي گردے بر دامنِ کبریای او نمي نشیند - بارها در خلوت سرای تقدّس بر زبانِ حقائق نگار جلوهٔ ظهور داده که [هرگاه نشانِ سترگیِ آدم (که بشناسائیِ حقیقت و گردآوریِ کردارِ شایسته باز گردد) در خانهٔ عنصري (که منزلگاهِ تعشّق و تودّد است - و آنرا بزبانِ روزگار بدن خوانند) پدید نباشد] در زندانِ خاکستاني چگونه جسته آید - و نیز [چون در منازلِ[۳] اعتدالِ زماني (که اجسادِ[۴] عبارت ازان است) شهسوارِ مقصود را پي گم شود] پس از گسستنِ تار و پودِ مزاجي در زندانِ مولي (که گذرگاهِ تندبادِ قهرِ ایزدي ست) کجا اُمّید داشته آید - هرگاه در خانهٔ خودش نتوان یافت در خانهٔ خاک چگونه نقاب گشاید - اگر دیدهٔ[۵] انصاف بین بودے خانهٔ خانه خراب را (که گور نامند) معمور نکردندے لیکن این سخن بهرگوش در نرود - و بهر دل نه نشیند - پس ناگزیرِ فطرت مزاج شناسانِ فراخ حوصله آنکه از دیدِ این خزانِ بے بهار گلشنِ خاطر را در عواصفِ شورش ندارند - و اندیشهٔ[۶] زمانیان را (که بدین طرز عبادتِ ایزدي انگاشته اند) تماشائي بوده عشرتِ بهارِ بے خزان بجای آورند - و ازین رهگذر صدرآرای اقبال شبِ زمیادِ بیست و هشتمِ بهمن ماهِ الٰهي از دارالخلافهٔ فتحپور بصوبِ اجمیر نهضت فرمود - و معدلت افروز و نشاط افزای منزل بمنزل رهگرای شد - و بهمعنانیِ تائیدِ ایزدي روزِ اشتاد بیست و ششمِ اسفندارمذ ماهِ الٰهي خطّهٔ فیض اساسِ اجمیر مخیّمِ سرادقاتِ همایون گشت و بآئینِ معتاد از یک منزل پیاده روی بمشهدِ قدسي آوردند - و ظاهر را ذریعهٔ نور افزائیِ باطن ساخته گلچینِ بوستانِ حقیقت[۷] آمدند - و مبلغے گرانمند بعتبه نشینانِ آن آستان تقسیم یافت و جلائلِ وظائف باهلِ انتظار قرار گرفت - آزمندان را توانگر دل گردانیدند - و آسوده خاطران را صدر نشینِ بارگاهِ قبول ساختند - و از میمنتِ نزولِ رایاتِ عالي آن دیار نضارتِ دیگر یافت

---

(۲) نسخهٔ [ا] مي فرماید (۳) نسخهٔ [ا] مناظر (۴) در [بعضے نسخه] اجساد احیا (۵) در [چند نسخه] دیدهٔ انصاف رهدبین نبودے (۶) نسخهٔ [ا] اندیشهٔ اینان را (۷) نسخهٔ [ب] حقیقت اندوزي •

هم مراسمِ ظاهری بجای‌آمد - و هم ملکِ معنوی نگارین شد - گل‌را پایه افزودند - و دل‌را ضیا بخشیدند
درین کاخستانِ صورت بزرگ داشتنِ گروهِ ایزد پرست و استمدادِ همّت نمودن از ایشان و تبجیلِ
منسوبانِ این طبقه گزیده خصلتی ست حق پسند علی‌الخصوص از پادشاهانِ والا شکوه - و للّه‌الحمد
که این سجیّهٔ ارجمند چون سایرِ خصالِ گرامی درذاتِ مقدّسِ شاهنشاهی ودیعت نهادهٔ دستِ
قدرت است - و هرگاه این‌خوی ستوده در بزرگانِ ظاهر پایهٔ والا دارد در بلندپروازانِ عالمِ معنی
و عالی‌فطرتانِ فراخ حوصله (که پیشوائی این دو نشأه را فراهم آورده اند - چنانچه این معنی
از شعشعهٔ ناصیهٔ گیهان‌خدیو می‌تابد) اندازهٔ شکوه آنرا که تواند گرفت * * قطعه *

سخنم شد بلند می‌ترسم * که مرا جزوے از دهان بجهد
ره نوردِ بیان عجب تند است * ترسم از دستِ من عنان بجهد

آغاز سال بیست ویکم الٰهی از جلوس مقدّس شاهنشاهی

یعنی سال آذر از دور دوم

درین بهارستانِ عدالت‌افزای نسیمِ اعتدالِ ربیعی وزیدن گرفت - عالمِ صورت چون شهرستانِ
باطنِ خسروِ آفاق طراوت یافت * * بیت *

صبا بسبزه بیاراست باغِ[(۲)] دُنیا را * نمونه گشت زمین مرغزارِ عُقبی را
کجاست مجنون[(۳)] تا عرضه داده دریابد * نگار خانهٔ حسن و جمالِ لیلی را

شبِ یکشنبه نهم ذی‌الحجّه پس از سپری‌شدنِ یک ساعت و نوزده دقیقه آن‌نورافروزِ صورت و معنی
ببرجِ حمل نظرِ خاص انداخت - و آغازِ سالِ بیست و یکم از دورِ دوم پدیدآمد - بزمِ سلطنت را
از نگارستانِ حقیقت بهارِ بیخزان چهره افروزِ نشاط شد * * بیت *

تبارک اللّه ازین جنبشِ نسیمِ صبا * که لطفِ صنعتِ او از کجاست تا بکجا
بسوی دیده و دل تحفهـا فرستادند * مجاهدانِ طبیعت بدستِ نشو و نما

در عنفوانِ این سالِ فرخنده در افزایشِ آسودگی عمومِ توطّن‌گزینانِ صوبهٔ گجرات عاطفتِ والا نگاه تازه
فرمود - ازان باز (که میرزا کوکه از نامساعدیِ بخت گام بیراهه زد - و حکیمِ آفاق او را از امارت
باز داشته بدبستانِ دانش‌آموزی فرستاد) در مکامنِ صفوت‌کدهٔ باطن آن بود که اگر از غنودگی بخت
بیدار شده راهِ سعادت پیش‌گیرد بر همان‌نمط او را برای حراستِ آن ملک رخصت فرمایند
چون هنگام آن نرسیده بود میرزا خان و وزیر خان و میر علاءالدّوله و سیّد مظفّر و بهاکداس[(۴)] را (که

(۲) در [اکثر نسخه] دار دنیا را (۳) نسخهٔ [ز] قیس که تا عرضه داده (۴) نسخهٔ [ز] بیاک داس *

هر یکے در کارِ خویش نشانِ ممتازِ روزگار داشت) بپاسبانیء مال و جان و ناموس و دین (که کالای عموم جهانیان ازین نگذرد) و فراهم آوردنِ پراگندگیهای آندیار رخصت فرمودند - و چنانچه بفنونِ[۲] جلائلِ عواطف پایهٔ اعتبارِ ظاهر افزودند گرانبارِ جواهر اندرز ساخته رتبهٔ معنوي را افزایش دادند سرداریء آن صوبه بنام میرزاخان مقرّر گشت - و حلّ و عقدِ مهمّات برای رزینِ وزیرخان تفویض یافت و امینیء آن معمورهٔ دلگشا بعدالت منشیء میر علاءالدّوله منتظم گردید - و منصبِ جلیل القدرِ دیواني بکارگذاریء بهاکداس تعلّق پذیرفت - و بخشیگریء افواجِ کشورگشای آن ناحیت بکیاست میر مظفّر قرار گرفت - نام بردها در اندک فرصتے رفته ایمني افزای آندیار شدند ●

و از سوانحِ دولت افزای فرستادنِ جنودِ اقبال برسرِ رانا ست - چون گزیده ترین عباداتِ نشاۀ تعلّق (که چراغِ تجرّد گزیدان فروغ ازان گیرد) آنست [که فرمان روایانِ والا اقتدار بروشنیء خردِ دوربین و لمعانِ شمشیرِ جهان آرای تاریکیء خرابهٔ استکبار زدوده گردن کشانِ پیغولهٔ نخوت را رهنوردِ شهرستانِ نیاز گردانند - و اگر واژونیء بختِ شان توقیعِ دوام داشته باشد عرصهٔ عبرت افزای گیتي را از خس و خاشاکِ وجودِ این گروه (که بیشترے بدگوهرِ شورش منش و برخے هرزه کارِ فرومایه اند) پاک سازند - تا بدکاران بمبادِ افراه خود رسند - و جهانیان آسودگي گزینند - و هریک در ظلالِ ایمني بطرزِ خویش عباداتِ ایزدي و عاداتِ بشري را ذریعهٔ سپاسِ یزداني سازد - هم ملکِ صورت آرامش و آرایش پذیرد - و هم عالمِ معني روی در تضاعف و تزاید آرد] بنا برین اندیشهٔ حق اساس چون سرکشي و گردن افراریء رانا و گربزت و حیله سازیء او از اندازه گذشت همّتِ والا در برانداختنِ او پرتوِ توجّه انداخت - کنور مانسنگهه (که بعقل و اخلاص و شجاعت از یکتایانِ[۳] بارگاهِ اقبال است و در بعضے از مدارجِ عنایت او را بخطابِ والای فرزندي اختصاص بخشیده بودند) باین خدمت نامزد شد - و روزِ دیبادین بیست و سیومِ فروردین ماهِ الٰهي موافقِ دوشنبه دومِ محرّم سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار از خطّهٔ دلگشای اجمیر رخصت فرمودند - و غازي خان بدخشي و خواجه غیاث الدّین علي آصف خان و سیّد احمد و سیّد هاشم بارهه و جگنّاتهه و سیّد راجو و مهتر خان و مادهو سنگهه و مجاهد بیگ و کهنکار[۴] و رای لونکرن و بسیارے از بهادرانِ نصرت قرین و دلاورانِ جلادت منش را همراه ساختند - و از فرطِ مهرباني بآئینِ اختصار و جوامعِ کلم و بیانِ روشن آنچه بمراتبِ کوني و الٰهي درخور باشد دیباچهٔ نصیحت را نگار بستند و فرهنگ افزائي فرمودند ●

---

(۲) نسخهٔ [ز] بجلائلِ فنونِ عواطف (۳) نسخهٔ [ا] نیکنامان (۴) در [بعضے نسخه] کهنگار - و در [بعضے] کهنکار - و در [بعضے جا] کنکار آمده ●

و از سوانح آنکه هم درینولا میرزا یوسف خان و مسندعالي فتح خان و سیّد عمر بخاري و شیخ محمّد غزنوي و سیّد قاسم را بجانب پنجاب فرستادند - که از اسباب افزایش ایمني و افزوني آرامش آندیار گردند ٭

و از سوانح گشایش قلعهٔ سوانه است از قلاع نامور صوبهٔ اجمیر که در تصرّف چندر سین بود و پتا راتهور در حراست آن اهتمام داشت - (چون شاه قلي‌خان محرم و رای رایسنگهه با آن جنود اقبال کار را شایسته سرنکردند - و اسپان مجاهدان از پای افتادند - و بنایافت قضیم و علیق[2] حال عموم سپاهي باضطرار کشید) نخستین سیّد احمد و سیّد قاسم و سیّد هاشم و جلال خان و شمال‌خان و بسیارے از مبارزان همّت‌گزین تعین شدند - که در گشاد آن حصار کوشش‌نمایند - و لشکر پیش بدرگاه مقدّس شتابد - اُمرا در تیول خود شتافته در سامان یورش شدند - درین میان سانحهٔ جلال‌خان روی‌نمود - و تمرّدمنشان آن‌ناحیت سربشورش برداشتند - علی‌الخصوص کلا پسر رام‌رای نبیرهٔ رای مالدیو و بسیارے از سرکشان آن سرزمین در قلعهٔ دیوکور[3] فراهم آمدند - سادات بارهه و سایر اعیان‌لشکر بدفع آن‌گمراهان دژنشین همّت گماشتند - و کار سوانه بتاخیر پیوست - بنابران شهباز خان از درگاه والا تعین‌شد که آن لشکررا بر سرکار برده خود متوجّه عتبهٔ اقبال گردد - و چون قریب بآن ناحیت رسید آگهي‌ شد که لشکر نصرت قرین در گرد آن قلعه عبرت[4] گرای است و از تردّدهای پیاپي و آویزشهای سترگ کار بصعوبت انجامیده - شهبازخان با همّت اخلاص‌قرین و دل کارپرداز پیوست - و بے‌توقّف متوجّه تسخیر قلعه شد - و عرصهٔ مبارزت به‌بوارق سیوف مجاهدان روشني پذیرفت - و بتائید سماوي (که هم‌آغوش صافي درونان جدّآور است) فیروزمندي روی‌داد و گروهے انبوه بگو نیستي نگونسار آمدند - و آن قلعه مفتوح شد - و گردن‌کشان گرفتار گشتند و برخے از بهادران سادات بارهه را دران تهانه گذاشته روی همّت به تسخیر سوانه آورد - در هفت کروهي آن قلعهٔ سنگین بود دوبارۀ[5] نام - چون بر حواشي آن عبور افتاد راجپوتان الوس راتهور درانجا فراهم آمده نخوت‌آرای بودند - هرچند بشاهراه فرمان پذیري ره نمون شد سودمند نیامد - ناگزیر دل‌نهاد گشایش گردید - و ساباطها اساس یافت - در اندک فرصتے به نیروی اقبال روزافزون آن قلعهٔ حصین نیز گشوده آمد - و خون بسیارے از تهوّر منشان استکبار گزین بخاکستان بےناموسي ریخته شد - و این فیروزمندی بزرگ مقدّمهٔ گشایش سوانه و بیم افزای دلهای دژنشینان گشت - و ازانجا باستظهار دولت ابد پیوند در گرفتن سوانه پای همّت افشر

---

(۲) نسخهٔ [ز] علف - و علیق بمعنی علف ستور (۳) نسخهٔ [ز] دیکور - و نسخهٔ [ی] دن‌کور
(۴) نسخهٔ [ا ب ی] عشرت (۵) نسخهٔ [ز] دونارہ - و در [بعضے نسخه] دوتارہ

و لشکرِ پیش را رخصتِ درگاه نمود - و در ساباط سازي و سرانجامِ اسبابِ گره گشائی این عقدهٔ دشوار نما ظاهر را با باطن یکرنگ گردانید - و فروغِ تدبیر را با نیروی شجاعت فراهم آورد و در کمتر فرصتی متحصّنانِ آن دژ بزینهار برآمدند - و آن قلعه را برادمردان اخلاص‌گزین سپرده بسجدهٔ عتبهٔ اقبال شتابان گشت - و دران هنگام (که رایاتِ همایون در خطّهٔ فیض اساسِ اجمیر ورودِ مرحمت داشت) ناصیه‌سای خدمت آمد - و بفنونِ الطافِ شاهنشاهي اختصاص گرفت و چون مهمّاتِ این‌حدود سرانجام یافت روزِ خور پانزدهمِ اردي بهشت ماه الهي بهمعنانیِ جنودِ سماویِ از اجمیر بجانبِ دارالخلافه نشاطِ معاودت فرمودند - دستِ نوال گشاده و چشمِ عبرت بین گشوده مرحله آرای گشتند - روزِ باد بیست و دومِ اردي‌بهشت دارالسّلطنتِ فتحپور مستقرّ اعلامِ ظفر طراز شد - همّتِ والای خسرواني بمشاغلِ جهان‌افروزي بیشتر از پیشتر توجّه مبذول داشت و گلشنِ روزگار را طراوتے تازه پدیدآمد •

و از سوانحِ تعین‌کردنِ لشکرِ بهاراست بر صوبهٔ بنگاله - پیشتر گذارش یافت که افواجِ گیهان‌ستان بعد از گشایشِ گڈهي در مقامِ آک‌محل با غنیم روبروی شدند - و ازان باز پیوسته سوارانِ بام (که زمانِ[۲] زمان آمدشد نمودندے) دربخولا چنان بمسامعِ همایون رسانیدند که موسمِ باران (که دران دیار طوفاني کند) رسیده آمد - اگر فوجے از عساکرِ ظفرطراز بتازگي تعین‌شود هرآینه فتحِ بنگاله دلخواه صورت بندد - بنا بران فرمانِ مقدّس بنامِ مظفّرخان و سایرِ اُمرای صوبهٔ بهار شرفِ نفاذ یافت که لشکرِ آن ناحیت را سرانجام داده متوجّهِ بنگاله گردند - و نیز دربن‌هنگام (چون تنگدستي و کم‌آذوقيِ جنودِ نصرت خاطرنشین شد) سفائنِ مالامالِ نقد و جنس روانه ساختند و نگرانیِ ضعیف‌دلانِ آن هنگامه چاره پذیرفت - و خاطرستانِ غنیم بخاکِ تذبذب انباشته آمد و نیز در همین‌ایّام ازان افواجِ گیتي‌گشای چنین گذارش نمودند که روزے خواجه عبدالله نقشبندي (که از فروغِ عقیدت نور آگین بود) در مورچلِ خود با برخے از ملازمان پیشقرک رفته طابکار نبرد شد جمعے انبوه از مخالف در عرصهٔ پیکار پیشدستي نمودند - همراهانِ خواجه غبارآلودِ بےآزرمي شده راهِ گریز پیش‌گرفتند - و خواجه پای جلادت افشرده بسیارےرا علاقه‌گسلِ هستي آمد - و آخر نقدِ حیات درباخته بر آسمانِ نیکنامي عروج‌نمود - حضرتِ شاهنشاهي ازین‌سانحه تاسّفها که غازهٔ چهرهٔ تعلّق‌است فرموده فرزندان و منسوبانِ او را بعواطفِ گوناگون مرهم بندِ دلهای افگار شدند •

و از سوانحِ فرستادنِ شهبازخان بر سرِ گجپتي ست - و اجمالِ این‌تفصیل آنکه او از میدارانِ نامورِ صوبهٔ بهاراست - همواره با مبارزانِ عتبهٔ خلافت همراهي نمودے - و در فتحِ بنگاله خدمات

---

(۲) نسخهٔ [ا] هرزمان •

شایسته بجای آورده بود - بتخیّلی واهی رخصت گونه گرفته بولایتِ خود آمد - و در هنگامِ شورشِ بنگاله بخانجهان پناه آورد - چون خانجهان بافواجِ نصرت اعتصام در حوالي و حواشی یورتِ او گذشت از واژونیِ بخت و بدسرشتیِ ذات کناره جسته توفیقِ همراهي نیافت - چون تقابلِ جنودِ اقبال بامتداد کشید آن بدکیشِ فساد اندیش رهزني و ضعیف آزاري را بیشتر طلبکار شد و بدنهادانِ واقعه جوی گردِ او فراهم آمدند - رفته رفته هنگامهٔ فتنه افزائیِ او رونق گرفت از تیره رائي و کم بیني راهزنیِ او به بلاد و امصار کشید - و چون بحواشیِ قصبهٔ آره گردِ استیلا برانگیخت فرحت‌خان جایگیردارِ آن‌ناحیت مصلحت در پیکار ندیده تحصّن گزید - از بدنهادي سخن با داؤد یکی ساخته در انسدادِ طرق سعي‌گرای آمد - و پیشرو خان را (که از راهِ کشتي بطرزِ ایلغار از دارالخلافه بصوبِ بنگاله شتابان بود) بدست آورده مقیّد گردانید - و از تیرگیِ رای و خیرگیِ بخت پای از گلیمِ خود بیرون نهاد - و ازانجا (که آئینِ مُبدعانِ بارگاهِ تقدیر است که برخی از ناسپاسانِ تبه‌کاررا برکشند تا در افتادنِ سختي بینند - و خورد بشکند) این‌سیه دل را چند روز چون شعلهٔ خس افروخته بر معارجِ بیراهي فرصت دادند - و فرحت‌خان با پسر و قراطاق خان در پیکارِ آن‌مُدبر فروشدند - و مجملِ این‌داستان آنکه فرهنگ‌خان پسرِ فرحت خان محاصرهٔ آره شنوده از تیولِ خود متوجّهِ آنصوب گشت - و قراطاق خان (که دران نواحي بود) نیز پیوست - و در قربِ آن حصار با نوارهٔ آن‌زیانکارِ چارسوی سعادت مبارزت روی‌داد - و مخالف را شکسته از آبِ سون مردانه[2] عبور کردند - و آن خودِ[3] سرِ تهي‌مغز از فزونیِ غرور با متهوّرانِ اوباش روی به پیکار آورد - و عرصهٔ کارزار آراسته شد - نخستین فرهنگ‌خان چپقلشهای مردانه بجای آورده دو بار شمشیر به‌گجپتي رسانید و نزدیک بود که آن شرارهٔ شورش فرونشیند - شمشیربازانِ چابکدست اسپِ اورا پي‌کردند - پیاده دادِ مردانگي داده رهنوردِ بادیهٔ نیستي شد - پس‌ازان قراطاق هم بتکاپوی دلاوري رختِ هستي بربست و فرحت خان ازین سانحهٔ جان‌گزای آگاهي پذیرفته از افزونیِ مهرِ پدري از قلعه برآمد - و بآئینِ دوستداران جان‌نثاري کرده سفرِ ملکِ تقدّس گزید ٭

چون حقیقتِ شورشِ این بدگوهرِ فرومایه بمسامعِ همایون رسید روزِ رام بیست و یکمِ خرداد ماهِ الهي شهبازخان را (که بحسنِ عقیدت و خدمتگذاري ممتاز بود) بسزا دادنِ آن بدکار رخصت فرمودند - و حکمِ والا شرفِ صدور یافت که سعید خان و مخصوص خان و سایرِ ملازمانِ عتبهٔ اقبال که دران‌ناحیت اند بسامانِ شایسته ملحق شوند - و از روی یکتادلي و کارطلبي کارِ اورا سپري گردانند شهبازخان کاربندِ فرمانِ مقدّس شده بآن حدود شتافت - و اُمرا امتثالِ یرلیغِ والا نموده بزودترین

---

(۲) نسخهٔ [ا] عبور مردانه کردند (۳) نسخهٔ [ا] خودبین ٭

اوقات پیوستند - آن ناعاقبت بین استعلای نزولي را ارتقای عروجي اندیشیده نخوت افزای شد و بسیارے از قصبات و قریات را در تصرّف آورد - و در آهنگ آن بود که بصوبِ غازي‌پور رود - که بنه و بار و زن و زاد خانجهان درانجا سکونت داشت - دریں‌هنگام لشکر نصرت‌قرین رسید - و او از غرورے که داشت برگشته نبردآرای شد - و بمیامنِ اقبالِ شاهنشاهي در اندک فرصتے سزای‌سزاوار یافت چنانچه مجملے نگاشته آید *

و از سوانح فرستادنِ شهاب‌الدّین احمد خان است بحدودِ مالوه - همّتِ والا (که همواره در معموري ولایت و آباداني دلها و داددهي ستم‌رسیدها توجّه دارد) در آسودگي توطّن‌گزینانِ آن ملک (که ولایتے ست وسیع و دیارے ست دلگشا) پرداخت - و شهاب‌الدّین احمد خان را (که بکارداني و رعیّت‌پروري ممتاز بود) پایهٔ اعتبار افزوده بمنصبِ پنجهزاري عزّ افتخار بخشیدند و روز دیبادین بیست و سیوم خرداد ماهِ الٰهي بآنصوب رخصت فرمودند - و گوشِ بختمندي او را بجواهرِ اندرز گرانبار ساخته هوش افزودند - خلاصهٔ این داستانِ حقیقت آنکه احکامِ سلطنت را پاسبانی بوده غبارِ شورشِ بیدادگران فرو نشاند - و ستم‌رسیدهای حوادثِ روزگار را کامیابِ معدلت سازد - و بدنهادانِ شرارت‌منش را اصلاح باستیصال نماید - و نیک‌ذاتانِ خیراندیش را نیروی اعتبار بخشد - و در معموري زمین کوششِ فراوان بجای‌آرد - و شکوهِ صورت را از نظر انداخته در افزایشِ گوهرِ جانداران سطوت‌را با عاطفت پیوند داده تکاپوی سخت نماید - که بسا جلائلِ قبائل[۲] از بےتوجّهيِ ناظمانِ جهان در خاکستانِ خمول گردآلودِ خفا مي‌ماند - نخستین آن نظرِ جهان‌افروز بر مراتبِ آدمیّت افتد که مشعله‌افروزِ انوارِ[۳] هستي و فهرستِ جرائدِ کوني و الٰهي بوده پاسبانيِ جهانیان از ستمگر نماید - و ستم‌رسیدهای حوادث را کامیابِ عدالت گرداند - و بفروغِ دیده‌وري گفت‌وگوی عمومِ باستانیان را بےکاوشِ فراوان نپذیرفته چراغِ آگاهي افروزد - تا در گوِ تقلید پرستي فرو نرفته پای رویت نشکند - و اندازهٔ حالِ طوائفِ این بوالعجب ترکیب به نیروی ژرف‌نگاهي دریابد تا در عنایت و رعایت تقدیمِ مرجوح بر راجح نکند - و هر یکے را در پایهٔ خود داشته در انتظامِ صورت و معني کوشد - اوّلین پایه (که سترگيِ آن باندیشهٔ مختصرِ عادتیانِ رسمي چه که در صفوت‌کدهٔ باطنِ حقیقت‌پژوهانِ معني در نیاید) مرتبهٔ آن یکتای جهانِ آفرینش است که از تائیداتِ غیبي بمیامنِ دوربیني و راست‌کرداري و فراخ‌حوصلگي و باربرداري و شمولِ مهرباني فرمان‌روای عالمِ ظاهر و باطن باشد - دوم آن گوهرِ والای خردپژوه که از دوامِ آگهيِ جهانِ ظاهر به نیروی قدرتِ الٰهي نظام‌بخشِ آشوب‌خانهٔ دنیا گردد - و توقیعِ معدلت‌افزای چهره‌آرای دیباچهٔ

---

(۲) در [چند نسخه] قوابل - و در [بعضے] عوامل (۳) در [اکثر نسخه] آثار هستي *

سعادتِ او شود - سیوم بختمند دانش‌اساسے (۲) که این دو بزرگ الٰهي را همراز و این دو گزیدهٔ هستي را یاور باشد - چهارم کاربندِ حرفه (۳) که رواج سکّهٔ سلطنت بآن وابسته است - پنجم آن جهان‌آرای معنیٔ شهامت که از پیکارِ دایمي با خویش و آراستنِ دروني و بیروني بر اورنگ ریاستِ معنوي جمال آراید - و درین پایه بجهتِ آن نگارش یافت که او را این دولتِ پایدار بذریعهٔ آرامشِ جهان است که بے گیتي‌افروزِ صورت تحقیق نیابد - ششم عمومِ تجرّد گزینانِ جدّانزای که بکوششِ فراوان جویای مرتبهٔ عالي باشند - هرچند تفصیلِ مدارجِ هریکے ازین شش طایفه بردیباچهٔ ایضاح نهادن جای نتابد لیکن برخے از مراتبِ قسمِ سادس نوشته رهنمای مدارجِ سخن میگردد - بزرگترین این گروه آن صافي ضمیرِ روشن درون است که بفروغِ آگهي بگلشن سرای تسلیم آرامش یابد - و نقوشِ خواهش از لوحهٔ باطن سترده بعشرتِ جاوید پیوندد - و ازان فروتر آن سترگ دانشِ بزرگ کردار است که گلچینِ چمن زارِ رضای کل بوده خواهشِ خویشتن را منحصر در مرضیّاتِ الٰهي شمرد - و سوانحِ ناملایم سرمایهٔ چینِ پیشانیٔ دلِ او نشود - و پس ازان آن پایهٔ دریافتن (۴) است که بتوانائیٔ سعادتِ ازلي در عشرت آبادِ محبّتِ کل اساسِ منزل نهد - و همگي اطوار را دوستدار باشد - و چنانچه بسیارے از طبقاتِ دوستان را خارِ ناخوشنودي در کامِ خواهش شکند او نیز در برخے از اوضاع غبارآلودِ گله باشد لیکن در مکامنِ ضمیر واپس‌ترین این بادیهٔ دانائي آن کوتاه دیدِ انصاف‌طراز است که از چهاردیوارِ خویشتن‌گزیني قدم فراتر ننهد - و بغوامضِ تحقیق نرسیده حق را منحصر در آئینِ خود شناسد و طبقاتِ مخالف را معذورِ ناداني انگاشته راهِ مصالحه سپرد - و شورشِ آویزش و غبارِ تنفّر در حواشیٔ دولت‌سرای او راه نیابد - و آن جویای جنگِ کل (که از واژونیٔ طالع و کوتهیٔ شناسائي فیضِ عامِ ایزدي را مخصوصِ سلسلهٔ خود دانسته عذرِ بیدانشیٔ دیگران نپذیرد - و آزارِ خلاف‌گزینان را عبادتِ الٰهي اندیشد) بیشترے از صیرفیانِ حقیقت‌پژوه بیرون از دایرهٔ اهلیّت و آدمیّت شمرده هیچگونه این تیره رای را سزاوارِ ستودگي ندانند - لیکن طایفهٔ را گمان آنکه اگر مکامنِ خاطرِ ظلمانیٔ او تیرگیٔ غرض و ریا نداشته باشد آن معذورِ مرحوم را دران بے‌تصنّعي ستایش کنند - و آن ششمین را (که در ظلمت‌آبادِ تعصّب بآن جهانِ بے‌خبري خود فروشِ ریا آلود بود) بد تر از مار و کژدم انگاشته از دیدارِ او پرهیز لازم دانند - و این مراتب را در نشأهٔ تعلّق چندان بهائے و رواجے نبود - عبادتِ او را در کارهای دیگر اندوخته اند - مزیّتِ راستي و بےطمعي و مردانگي و حقیقت‌گزیني و معامله داني و جدکاري چهره‌افروزِ بختمندیٔ او گردد - و بقدرِ این صفات مراتبِ بزرگیٔ او باشد - و نقائضِ نعوتِ مذکوره هر مقدار که در آدمي

---

(۲) نسخهٔ [ا] دانش پرستے (۳) در [چند نسخه] صرفه (۴) نسخهٔ [ا ب] دریافتے ست •

فراهم آید فرومایه و بدگوهر خوانند - هر عالي فطرتے (که مدارِ تربیت و اعتبار و اساسِ سیاست و تنبیه بران نهد) دولتِ او پایدار و تائیدِ ایزدي یاورِ او بود - و بدترین این طبقات آنست که برای سودِ خود زیانِ دیگران اندیشد - و درِ رونق افزائیِ هنگامهٔ خویش بداندیشي و تبهکاري دست آویز سازد - و ناظمانِ صورت را ازین مراتبِ تجرّدمندان جز صلح با طایفهٔ (که در کارِ دولت سرمایهٔ خالل نباشند) مصلحت نبود - و اگر یکے از دولتِ فرمان روائیِ معني باین مراتب تحقیق پذیرد بظاهر چنان وانماید که ازان آگاهي ندارد - تا سررشتهٔ انتظامِ کوني گسیخته نگردد - بر ذمّتِ فراهم آرندگانِ جهانِ مشوّش نشانِ لزوم دارد که شناسای منزلتهای مذکور شده بدوامِ آگهي پاس دارند - و زبدهٔ سخن آنست که مدارِ مبانیِ تعلّق بر راستي ست - که از میامنِ آن حقیقت اندوزي و جان نثاري و سایرِ صفاتِ ستودهٔ این لباس فراهم آید - و مناطِ تجرّد بر عزلت یعني در کنجِ خمول بسر بردن تا از چشمِ خویشتن پنهان گردد - نه آنکه زبانِ دریوزه سازد - و گوشه‌نشیني[۲] نام کند - و در هر دو راهِ شایستگي حسنِ نیّت[۳] غازهٔ چهرهٔ حسن بل مایهٔ خوبي بود - لیکن در نخستین تکاپوی نظامِ کل (اگرچه در ضمنِ کنّاسي بود و آن دیگررا سگباني) هنجار است - تا از مکائدِ نفس ایمن شده بتصفیهٔ باطن شرفِ اختصاص یابد - و چون پاسِ منازلِ این زندهٔ پاینده داشته آید به نگاهِ عاطفت در حراستِ اقسامِ گاو تکاپوی شایسته بجای آرد که پیشطاقِ تعیّش را مایهٔ[۴] سترگ است - و باید که مدارجِ کشاورزي و خرّاسي و عصّاري و بارکشي و سرّاحي[۵] و غیرِ آن ملحوظ و منظور گردد - و بعد ازان به بینشِ مهرآمود تیمارِ[۶] اسپ نماید که اورا اساسِ[۷] دولتخانهٔ سلطنت گویند - و شناسای انواعِ این نیروی افزای آدمي گشته سررشتهٔ اندازه از دست ندهد - و آنگاه در افزایشِ جواهرِ فیل کوشش فرماید - که شکوه افزائي و صفوف افکني و حصار آرائي[۸] و احمال پذیري از شمائلِ اوست - و چون این تربیت چهره افروزِ قدرداني شود دلوا بپرورشِ شتر و استر[۹] و خر (که در باربرداري و کم خوري از یاورانِ هنگامهٔ داروگیر اند) نهاده رونق افزای چهار سوی نشاهٔ تعلّق گردد - الحق هر که این اندرزِ شایسته[۱۰] بکار برد و سررشتهٔ این قدرداني را دست آویزِ سلوک سازد بکمتر زمانے کارهای صورت و معنیِ او دلخواه برآید - و منشورِ کامروائیِ ابد بنامِ نامیِ او توقیعِ قبول گیرد *

و از سوانحِ فروشدنِ میرشریف قزویني ست - ازانجا [که در ضمنِ چوگان بازي (که در آدابِ آویزش

---

(۲) نسخهٔ [ب] و خانقاه و ژنده را گوشه‌نشیني (۳) نسخهٔ [ی] خوبي (۴) نسخهٔ [ا ی] پایهٔ سترگ است (۵) در [بعضی نسخه] سردهي (۶) نسخهٔ [ب] سر اسپ شمار نماید - و نسخهٔ [ی] اسپ تیمار نماید (۷) در [چند نسخه] اساس کار دولتخانهٔ (۸) نسخهٔ [ب] حصار اندازي (۹) در [اکثر نسخه] خچر (۱۰) در [اکثر نسخه] دانسته *

و تکاپوی چپقلش نیروی سترگ بخشد) تربیتِ مجاهدانِ دولت و جواهرافزائیِ خیول (که گزیدهٔ نشاهٔ سپاهیگری ست) سرانجام یابد] خاطرِ حقیقت پژوهِ شاهنشاهي عبادت را در نقابِ عشرت جلوهٔ ظهور میدهد - و باین اندیشه روزِ آراد بیست و پنجم خرداد ماهِ الٰهي بساطِ چوگان‌بازي چهره‌افروزِ سلطنت بود - و میر غیاث‌الدّین نقیب‌خان و میر شریف فرزندانِ میر عبداللّطیف قزویني بتوجّهِ شاهنشاهي درین بزمِ آگهي شرفِ اختصاص داشتند - در عینِ گرم‌تازیها آسپانِ این دو برادر مصادمه نمودند - آن جوانِ نوکار از صولتِ آن صدمه بزمین‌آمد - هوش از سر رفت - و خون از گوش تراوید - و دران میدان (که نظّاره‌گاهِ عالمیان بود) خدیوِ عالم نزولِ‌عاطفت فرموده سایهٔ آمرزش انداخت - و نظّارگیانِ حواشیِ بارگاه چون گیهان‌خدیو را بر سمندِ اقبال ندیدند مشاهدهٔ هجوم نمودند غریو و ولولهٔ سترگ پدیدآمد - و فتنه‌اندوزانِ بدنهاد هنگامه ساختند - و لحظهٔ نگذشته‌بود که آن فراهم‌آورِ پراگندگیهای روزگار بالتماسِ قطب‌الدّین خان سوارشده دران میدانِ شورش جلوهٔ اقبال فرمود و آن غبارِ وحشت فرو نشست - و درکمتر زمانے و اندک فرصتے آن افتاده را پیوندِ عنصري گسیخت اورنگ‌نشینِ هشیار خرام بر سرِ مزارِ آن مسافرِ اقلیمِ عدم رحمت‌افزای ایزدي شده نقودِ گرانمند بمنسوبانِ او عنایت فرمود - تا دوشِ خاطرِ آن گران‌خوابِ نیستي از بارِ وام سبک گردد - و هنگامهٔ نوال گرمي پذیرد - باشد که خرسندیِ دل او را درین سفرِ هولناک یاوري نماید *

روشن شدن چراغستانِ اقبال شاهنشاهي و فروشدن رانا در تیرگیِ گریز

درسوانحِ پیشین گذارش یافت که رانا را شکوهِ سلسلهٔ نیاکانِ خود و سلوکِ فرمانروایانِ باستانیِ عرصهٔ هندوستان نخوت افزودے - و مستحکمیِ جا و فراوانیِ ملک و افزونیِ ولایت و انبوهیِ راجپوتانِ جان بناموس ده پردهٔ بصیرتِ او شدے - فنونِ نیرنگیِ اقبالِ شاهنشاهي را ندیده از شاهراهِ فرمان پذیري بیراهه شتافت - چمن‌آرای جهان کنور مانسنگهه را با فوجے اخلاصمند نامزد فرمود که اورا از خوابِ بدمستي بیدار ساخته رهنمای دبستانِ سعادت پذیری گردد - آنرا (که سیه‌گلیمیِ ازلي باشد) هرآینه اسبابِ بیداري سرمایهٔ افزایشِ غنودگي شود - افواجِ گیتي‌ستان را روزے چند در قصبهٔ ماندل‌گدهه بجهتِ آمدنِ اُمرا و فراهم‌شدنِ لشکر توقّف روی‌داد - و رانا درین‌هنگام آگاهي از بیدانشي استکبار افزوده بشورش درآمد - و نظر بر اقبالِ ابد پیوند نینداخته سردارِ لشکرِ منصور را زمیندارِ زیردستِ خود مي‌اندیشید - و همگي تخیّلِ تباهِ او آن بود که در همان قصبه آمده گردِ پیکار انگیزد - لیکن هواخواهانِ او نمیگذاشتند که ازین جسارت خسارت‌افزای گردد *

و چون عساکرِ گردون‌شکوه فراهم آمد کنور مانسنگهه باعتضادِ دولتِ[2] روز افزون صفوفِ مبارزت آراسته بصوبِ کوکنده[3] موطنِ آن غنوده بخت روانه شد - قول را بشجاعت و فرهنگِ خویش آرایش داد و ساداتِ بارهه رونق‌افزای برانغار شدند - و غازي‌خان بدخشي و رای لونکرن مجاهدانِ جرانغار را اعتضاد بخشیدند - و جگنّاتهه و خواجه غیاث الدّین‌علي آصف‌خان پیش‌قدمانِ هراول را نیروی همّت افزودند - و مادهوسنگهه و چندے از نام‌دارانِ جنگ‌جوی در التمش قرار گرفتند - و مهتر خان دلاورانِ چنداول را استظهار آمد - و از طرفِ غنیم غرورافزای قلب رانا بود - دستِ راست بسرکردگیِ رام‌شاه[4] راجهٔ گوالیار استحکام داشت - و جانبِ چپ بکارفرمائیِ بیدا‌ماتا[5] از قومِ جهاله استقرار گرفت - و رامداس پسرِ جیمل مقدّمهٔ شورش بود - رانا از ظلمتِ استکبار سرِ صف‌آرائي نداشت بسعيِ دوراندیشان ترتیب گونه داده مسارعت نمود - روزِ امرداد هفتمِ تیر ماهِ الٰهي پاسے از روز گذشته بود که در موضعِ کهنمور[6] (که دهنهٔ[7] گریوه بیرون از اعمالِ کوکنده است) این دو لشکرِ جنگ دوستِ هستي دشمن درهم آویختند - و کوششها و کششها چهرهٔ افروزِ مردانگي شد - نرخِ جان ارزان و ناموس گران‌بها گشت • بیت •

چو لشکر بلشکر در آمیختند • قیامت ز گیتي بر انگیختند

به جنبش درآمد دو دریای‌خون • شد از موجِ آتش زمین لاله گون

مبارزانِ دستِ راستِ غنیم دلاورانِ جرانغارِ لشکرِ منصور را بر داشتند - و دلیرانِ هراولِ مخالف نیز زور آوردند - بسیارے از بهادرانِ عساکرِ فیروزي‌مند را پای ثبات از جای بلغزید - جگنّاتهه دادِ مردانگي داده آمادهٔ جانفشاني بود که جان‌ستانانِ التمش پیوستند - و کنور مانسنگهه نیز دل‌افزای تیزدستانِ عرصهٔ پیکار شد - و جرانغارِ مخالف هم بر برانغارِ موکبِ ظفرطراز چیره دستي نمود سیّد هاشم از اسپ جدا شد - سیّد راجو یاوري‌کرده سوار گردانید - و غازي‌خان بدخشي از کارطلبي رجوع سعادت کرده بهراول پیوست - جانستاني و جان‌نشاني را روز بازار شد - و نبرد آزمایانِ طرفین جان را در معرضِ فنا داشته محافظتِ ناموس میکردند - و همچنانکه رادمردان هنگامهٔ[8] بوالعجبیها کرده حیرت افزودند فیلانِ نامورِ رزمگاه کارنامهای شگرف بظهور آوردند - از طرفِ غنیم فیلِ لونا[9] معرکهٔ صف‌شکني آراسته بود - جمال‌خان فوجدار از لشکرِ منصور فیلِ گجمکته را

---

(۲) نسخهٔ [ا ی] اقبال (۳) در [بعضے جا] گلکنده آمده - اما این جا در [همگي نسخها] کوکنده است (۴) نسخهٔ [ی] رام‌ساه (۵) نسخهٔ [ا] میدا و مانا - و نسخهٔ [ب] بیداد ماتا - و نسخهٔ [ز] بیداد ما و نسخهٔ [ی] سداد مانا - والله اعلم (۶) نسخهٔ [ز] کهنور (۷) نسخهٔ [ب] دیهه (۸) در [همگي نسخها] چنین است - یا هنگامهای بوالعجب باشد (۹) نسخهٔ [ی] نویا •

رو بروی آورد - از تصادمِ این دو کوهٔ تمثالِ برق‌کردار ثبات‌پایانِ دیده‌ور را در قوائمِ همّت تزلزل افتاد و در هنگامی که فیلِ لشکرِ منصور زخمي روی بهزیمت داشت بتائیدِ اقبالِ روزافزون بندوقی به فیلبانِ مخالف رسید - و دست از کارزار بازداشته برگشت - و درین اثنا پرتاب خویش رانا فیلِ رام‌پرشاد را (که سرآمدِ فیلانِ او بود) سازِ جنگ کرده عربدهٔ افزود - و بسیارے ازبهادران را برداشت - و در چنین پالغزِ مردانگي کمال‌خان از لشکرِ نصرت‌قرین فیلِ گجراج را آوردهٔ نبردآرای شد - و پنجو فیلِ رن‌مدار را رو بروی فیلِ رام پرشاد داشته نادرهٔ کاري بظهور آورد - نزدیک بود که این فیلِ آسمان‌شکوه را نیز پای همّت بلرزهٔ درآید - به نیروی اقبالِ روزافزون فیلبانِ رام پرشاد نشانهٔ تیرِ هلاکت گشت و آن فیلِ نامي (که بارها ذکرش در محافلِ قدس گذشته بود) داخلِ غنائم شد - تا نیم‌روز عرصهٔ جلادت و شهامت شگفت‌افزای تجربه اندوزانِ دیدهٔ ور بود * • نظم •

بسے یک بدیگر در آویختند * بسے خون بناوردگه ریختند

جگر تاب شد نعرهای بلند * گلو گیر شد حلقهای کمند

رامداس پسرِ جیمل از ضربِ دستِ جگنّاتهه بخراب‌آبادِ عدم شتافت - و راجه رام‌شاه با سه پسر سالباهن و بهانسنگهه[۲] و پرتاب سنگهه دادِ مردانگي دادهٔ بگوِ نیستي سرنگون افتاد - و درین شرارهٔ افروزیِ زد وگیر و گرمیِ نوائرِ اقبال کنور مانسنگهه و رانا باهم نزدیک رسیدهٔ در کارزار شدند - و در پیشِ ظاهر بینانِ صورت‌گزین چنان نمود که میدانِ مبارزت بدستِ استیلای مخالف درآید که یکبارگي بارقهٔ تائیدِ ایزدي (که استظهارِ این‌دولتِ ابدي‌طراز است) لوامع افروزِ نصرت شد - و از اسبابِ ظاهر آنکه درین شورش چنداول با فوجے آراسته رسیدهٔ آمد - و چنان شهرت یافت که گیتي‌خدیو بر بارهٔ باد پیمای‌اقبال بآئینِ ایلغار سایهٔ سطوت برین رزمگاه انداخت - غریو از مجاهدانِ دولت برخاست - و غنیم را (که زمان زمان از کارافزائیِ صورت رعونت و نخوت افزودے) دل از جای رفت - و از مهبِّ امدادِ سماوي نسیمِ فیروزي برگلبنِ آمالِ فدویان وزیدن گرفت - و غنچهٔ مرادِ این جان‌فشانانِ عقیدت منش بشگفتن درآمد - خود بیني و پندار برسوائي و خاکساريْ تبدیل یافته عیارِ اقبالِ ابدپیوند تازگي گرفت - مخلصان‌را عقیدت افزود - ساده لوحان را اخلاص روی‌داد - مُنکران‌را صبحِ سعادتِ اعتراف و اعتقاد دمید - غنیم‌را شبِ دیجورِ ادبار پیش‌آمد - قریبِ صد و پنجاه کس از غازیانِ ظفرقرین سرخروی شدهٔ رختِ هستي بربستند - و از غنیم زیادهٔ از پانصد کسِ گزیدهٔ[۳] غبارآلودِ خاکستانِ نیستي گشت - از تفسیدگیِ حرارت و واماندگیِ آریزش دل در تعاقب ننهادند و کنور بمراسمِ سپاسِ دولتِ روزافزون چهرهٔ بخت افروخته روزِ دیگر بکوکندهٔ روی‌آورد - و آن مُدبر

---

(۲) نسخهٔ [ی] بهاوسنگهه (۳) نسخهٔ [ز] گزیدهٔ مرد *

فرار نموده در تنگناهای کوهستان بگروهٔ خمول شتافت - و لشکر منصور دران مصر جامع اقامت گزیده عرضداشتی مشتمل بر نیرنگیء اقبالِ ابدي اعتصام و خدمت افزائیء مجاهدانِ دولت و دلیریهای ادبار یافتگانِ بارگاهِ ایزدي با جلائلِ غنائم خاصه فیلِ رامپرشاد مصحوبِ مولانا عبدالقادر بداوني (که از جرگهٔ اهلِ سعادت رخصتِ این یورش گرفته بود) فرستادند - روزِ ماه دوازدهم تیر ماهِ الٰهي مژدهٔ نصرت بمسامعِ همایون رسید - اورنگ‌نشینِ قدردان نیایشِ ایزدي بجای‌آورده پایهٔ مخلصانِ جان‌نثار بلند گردانید - و در همین روز سیّد عبدالله خان را بر اسپِ بام بدیارِ شرقي فرستادند - که مژدهٔ توجّهِ رایاتِ جهانگشای بآمرای آن ناحیت رساند - و هم بنویدِ این‌فیروزیء شگرف نشاط افزای گردد و اگر سپاهِ صوبهٔ بهار بمعاونتِ خانجهان نرفته باشد سزاولي نماید - و در هنگامِ رخصت بزبانِ حقیقت‌نگار فرمودند که بر پیشطاقِ باطنِ مقدّس (که جلوه‌گاهِ معنیّاتِ قدسي است) پرتوِ آگاهي مي‌افتد که چنانچه بگذارشِ این‌تائیدِ آسماني شادي را بآن دیار مي‌بري همان طرز گرانبارِ مسرّت قافلهٔ نشاط را بر جناحِ همّت گرفته مژدهٔ گشایشِ بنگاله ببارگاهِ خلافت خواهي آورد *

نهضت موکب جهانگشای شاهنشاهي بصوب بنگاله
و از نخستین منزل معاودت فیروزي نمودن

چون زمانِ پاداشِ کردارِ شایستهٔ جهانیان رسد ایزدِ جهان‌آرای فرمان‌روای معدلت دوست آگاه دلِ هوشیار خرامِ خرد پژوهِ دوربین را ببارگاهِ ظهور آرد که قدرِ مراتبِ طبقات دریافته از روی دیده وري در افزایشِ جواهرِ استعدادات همّت گمارد - و کارهای کوني و الٰهي بپایهٔ والای کمال بلنديگرای آید - انجمنِ بے‌غرضي آراسته فروغِ رضامندیء ایزدي عالم را فرو گیرد - و از فراخ حوصلگي و نیک‌سگالیء آن گیتي‌خدیو هر گروهے بکامِ دل رسیده پرستشِ معبودِ خویش نمایند - و مکافاتِ این گوهرین زیست آنکه همان‌طرز که او را گنجورِ جهانِ معني گردانند کلیدِ خزائنِ ملکِ صورت سپرده گره گشائیء کارهای دشوار بدو تفویض یابد - چنانچه اخترشناسان از زایچهٔ مقدّس شاهنشاهي و دور بینان از لوحهٔ ناصیهٔ نورانیء آن‌خدیوِ فرهنگ این‌نقشِ بدیع مي‌خوانند - و ساده‌لوحانِ درست‌بینِ[2] انصاف‌گزین از دیدنِ آثارِ این دولتِ ابدقرین بجز اعتراف گزیر ندارند - و چهره‌گشای این مراد بتازگي روزِ نخستینِ عزیمتِ بنگاله نویدِ فیروزي رسیدن و معاودت فرمودنِ حضرتِ شاهنشاهي ست بدار الاقبالِ فتحپور *

و گذارشِ این داستانِ هوش‌افزای بآئینِ اختصار چنان است که برخے معتمدانِ درست بین

(۲) در [اکثر نسخه] درست یاب انصاف‌گزین *

راست گوی از دیار شرقي آمده عرض داشتند که نیّر اقبال روز افزون این دولت ابدپیوند همواره در لشکر نصرت‌قرین لوامع ظهور دارد - چنانچه اسمٰعیل نام افغانے (که داؤد او را خطاب خانجهاني داده بود) بمورچل قاقشالان در کوهستان عدم غبارآلود مذلّت گشت - و با این حال اعیان لشکر منصور را رای آنست که بے ورود رایات جهانگشای انوار فیروزمندي از مشرق اقبال تابش کمتر کند لیکن پاس مدارج ادب نموده این را بصریح نمي‌توانند در عرائض مندرج گردانید - اورنگ نشین احتیاط اندوز بکارسازان بارگاه والا فرمود که سامان یورش نمایند - که عساکر گردون‌شکوه از راه دریا و مسالک خشکي بآن دیار شتابد - و قاسم خان را بدار الخلافهٔ آگره رخصت فرمودند - که در سرانجام منازل دریا تیزدستي نماید - در اندک فرصت جدّ آوران کارشناس کار چندین ساله را پیرایهٔ انجام دادند *

ازانجا (که اساطین دانش و سلاطین فرهنگ کار امروز را بفردا گذاشتن در هیچ[۲] امر نه پسندیده اند - و در سوانح ملکي نکوهیده‌تر شمرند) شاهنشاه والا همّت در عین شورش موسم باران (که بسا کوشش‌منشان بارگاه کارگذاري را به پناه توقّف باز دارد) توسّل بمبدای فیّاض فرموده روز آبان دهم امرداد ماه الٰهي موافق یکشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر از دارالسّلطنهٔ فتحپور نهضت فرمودند * * مثنوي *

شاه شد از خانهٔ دولت سوار * خانهٔ دولت شد ازو بختیار
کوکبهٔ چون فلک آراسته * ماه علم تا بفلک خاسته
هیکل فیلان بزمین خم فکند * زلزله در عرصهٔ عالم فکند

عزیمت والا آن بود که از دار الخلافهٔ آگره با برخے از خاصان و جلیسان[۳] بساط تقدّس براه دریا توجّه فرمایند - و عساکر گردون شکوه از راه خشکي جهان گشائي و گیتي‌ستاني نماید - هر چند موسم آن نبود که لشکر گران در جنبش آید امّا چون خدیو عالم را نظر بر انتظام ملک بود آسودگی سپاه را در دفع مخالف اندیشیدند - و در اثنای راه با چندے از شایستگان خطاب فرمودند که دوش دریچهٔ از عالم غیب در نشأهٔ مثالي گشاده چنان بر پیشگاه باطن حقیقت پژوه جلوه دادند که در اندک فرصتے و کمتر زمانے نوید فتح ممالک شرقي مسرّت آرای سوامع گردد - و ساکنان آن مرز و بوم بمعدلت روزافزون در ظلال عافیت عشرت آسایش نمایند - آنروز (که در حوالی موضع برار از مضافات دارالملک آگره ورود اقبال شد - و آن سرزمین بقدوم شاهنشاهي اهتزاز عزّت یافت) در عنفوان پرده‌آرائی شب سیّد عبدالله خان در یازده روز راه دراز پیموده بفیروزمندي اولیای اقبال و فروشدن ناسپاسان

(۲) نسخهٔ [ب] هیچگاه (۳) نسخهٔ [ب ی] اچکیان *

نخوت‌گزین و گشایش ملکِ بنگاله مشاعلِ تهنیت افروخت - و بجهتِ عبرتِ جهانیان سرِ داؤد را در جلوخانهٔ بارگاهِ والا انداخت - غریو از نظّارگیانِ آثارِ اقبال برآمد - و عالمیان را نشاطِ گوناگون در گرفت - اگرچه بنظرِ ظاهربینان فیروزیِ سترگ در عالمِ صورت روی‌داد لیکن در پیشگاهِ دیده ورانِ ژرف نگاه جهانِ معنی گشایش یافت - آبله پایانِ بادیهٔ جستجوی را رهبری پدیدآمد - جویندگانِ گم کرده راه (که طلبِ این گوهرِ شب چراغ در ظلمت‌آبادِ ژنده پوشانِ آرمند کردندے) شهریارِ آفاق را رهنمای حقیقت دریافته کار از سر گرفتند - و به دو کرامتِ بزرگ (که تفرّس دران راه نیابد و قیاس و قرینه را گنجائی نبود) شمعِ دیده‌وری افروختند - کورانِ گلشن‌سرای هستی از جوششِ چشمهٔ بینائی و یافتِ هزاران چشمِ آگاهی شادی‌آمودِ بزمِ شهود گشتند - و لنگانِ عرصهٔ شناسائی را پای دانش‌خرام بهم رسید - رمدیافتگانِ دیدهٔ بینش را توتیای بصارت سرانجام پذیرفت - و لرزندگانِ شاهراهِ طلب را اعضای[2] استقامت بدست درآمد - نخستین آنکه در هنگامِ رخصتِ سیّد عبدالله بر زبانِ آن خلاصهٔ آفرینش رفته بود که خبرِ فتح و فیروزی را تو خواهی آورد - دوم آنکه در همین روز در اثنای راه حضورِ شهودی را به نشأهٔ مثالی تعبیر فرموده نویدِ فتح و فیروزی میرسانیدند •

حضرتِ شاهنشاهی بحصولِ این دو فتحِ والا نیازمندی افزوده در مراسمِ سپاسِ ایزدی همّت بستند - و گشایشِ این عقدهٔ دشوار اگرچه در حقیقت امر از میامنِ توجّهاتِ قدسیِ گیهان‌خدیو است امّا در عالمِ ظاهر فراخ حوصلگی و کارشناسی و دوام جدگزینیِ خان‌جهان و راجه تودرمل و اهتمامِ سزاوارانِ بےرو[3] در چهره‌آرائیِ مقصود از گزیده تر اسباب توان شمرد - چون لشکرِ آسمانی‌تائید را در حدودِ آک‌محل با داؤد مقابلهٔ کارزار افتاد از قلبیِ جای میدانِ رزم آراسته نمیشد همواره بهادرانِ هر دو طرف برآمده عیارِ همّت میگرفتند - و جوهرِ مردانگی را ببازار می‌آوردند و همگی اندیشهٔ تباهِ مغرورانِ نخوت‌مند آن بود که هنگامِ رسیدنِ موسمِ باران هرآینه این لشکر روی در پراگندگی خواهد آورد - و اعیانِ لشکرِ نصرت‌قرین (که بیشترے از الوسِ چغتائی بودند) نمی‌خواستند که اینچنین مهمّ بزرگ بسرکردگیِ خان‌جهان (که از قومِ قزلباش است) شرف انجام یابد - آن عقیدت نبود که برای کارِ صاحبِ خود مخالفتِ کیش و آئین منظور نداشته در برآمدِ مراد کوشند - ناگزیر چنین اندیشهای نا درست سدِّ راهِ سعادتِ این گروه میشد - و نیز لشکرِ بنگاله بواسطهٔ شیوعِ وبا دل ازان دیار برکنده تمامیِ سعی آن داشت که این کار پیش نرود آن فروغِ خرد کجاست تا دریابد که در پُر شدنِ پیمانهٔ زندگانی زمان و مکان سود و زیان فرساندهٔ مدّتے (که در علمِ ایزدی‌ست) همان‌قدر بظهور آید - خواه در بیشهٔ شیران بسر برد - خواه بر کفارِ

---

(۲) نسخهٔ [ی] عصایِ (۳) یعنی بےانفعال •

چشمهٔ زندگي عشرت گزلو که درخدمتِ ولي‌نعمتِ خود جانفشاني کرده منّت برخود نهد - و نیز چون در چشمِ صورت‌پرستان غنیم در کیفیّت و کمّیّت جلوهٔ افزایش داشت دل بمبارزت نمي‌نهادند - آن دوربیني نداشتند که برجنودِ اقبالِ روزافزونِ شاهنشاهي نگاهِ تشخیص نمایند - و نیز از مستحکمیِ جا هنگامهٔ نبرد رونق نمي‌پذیرفت - آن فطرت نبود که استحکامِ جا را به نیروی دولت موازنه کنند - و نیز اشتدادِ باران و طُغیانِ آبها از رزم‌آرائي باز میداشت - از فُقدانِ شناسائيِ حقیقت آیاتِ آفاقي را بامداداتِ انفسي نمي‌سنجیدند - و نیز عسرتِ غلّه و تسعّرِ نرخِ اشیا در نیروی همّت فتور انداخته بود - از بے توکّلي و خودبیني مسبّب نشناخته گردِ اسباب مي‌شدند *

خانجهان و راجه تودرمل از تائیدِ اخلاص‌مندي و مزاج‌شناسیِ زمانه هرزه گوئیهای مردم نا شنوده دردادهي و همّت بخشي و جدکاري کوششِ فراوان بجای‌آوردند - و نا ملایمیِ همراهان را ببهای گران خریده جوهرِ خدمت بعیارِ تحسین میرسانیدند - و چون از نقوشِ پیشانیِ حالِ این گروه گشایشِ مقصود خوانده نمي‌شد در آمدنِ لشکرِ بهار همّت گماشته نوشتها فرستادند - و در روائیِ این‌کار و برآمدِ این‌امنیّت از درگاهِ والا استمداد نمودند - مظفّرخان باندیشهای مختصرِ کوته فطرتان روزکار وقت میگذرانید - تا آنکه سزاوارانِ بے‌روی جد گزینی از درگاه رفتند - او ناگزیر باتّفاقِ شجاعت‌خان و محبّ علي خان و معصوم‌خان کابلي و میرمعزّالملک و سمانجي‌خان و میرزاده علي‌خان و ترخان دیوانه و سایرِ اعیانِ آنصوبه لشکرے شایسته سرانجام داده روی‌بخدمت آورد - و در حدودِ کاکل‌پور[۲] مظفّرخان را رای برقرارداد نخستین شد - و از سخن‌آرائي و نکته‌گوئي با اکثرِ بزرگانِ لشکر مقرّر ساخت که موسمِ باران شورشِ طوفاني دارد - درین هنگام رفتن بآن ملک و کارنساختن خود را بباد دادن است - مناسبِ دولت آنکه تا سپري شدنِ زمانِ باریدن درهمین‌حدود اقامت گزیده شود خانجهان (که از امتدادِ مقابله و اشتدادِ عسرت ستوه آمده است) معاودت نماید - در عنفوانِ طلوعِ سهیل (که آبها روی در نقصان آرد - و هواها خوشنما گردد) اولیای اقبال از راهِ یکتادلي متوجّهِ تسخیرِ بنگاله و استیصالِ افغانان شوند - درین‌اثنا محبّ علي‌خان رسید - و از آگهیِ آن شورش[۳] پاسخ آرای شد که این بمیزانِ عقیدت بل‌معاملت سنجیدگي ندارد - هرگاه فرمان‌روای دانش‌پژوه درین‌هنگام حکمِ‌جزم فرستاده باشند (که بصوبِ بنگاله شتافته پیکارآرای شویم) دیگر مصلحت‌بیني و تدبیراندیشي و توقّف‌گزیني را شایستگي نبود - پاسِ منشورِ مُطاع داشته یکدل و یکجهت روی بخدمت باید[۴] آورد - و کارِ درازشده را بیاوریِ ایزدي و اقبالِ پادشاهي بانجام رسانید

(۲) نسخه [ز] باکل پور (۳) در [چند نسخه] بشورش (۴) در [بعضي نسخه] آورید *

ازانجا که این اندیشهٔ همّت‌افزای از سرچشمهٔ عقیدت و اخلاص بود دلنشینِ همگنان آمد - و آن طایفهٔ سنگ انداز تعویق خواهی نخواهی پذیرفته درمیان آوردند که پیشتر از پیوستن بآن جنودِ سماوي تائید کارشناسانِ معتمد فرستادهٔ مبانیِ عهد و پیمان استوار گردانند - که چون عساکرِ فیروزي لوا یکجا شوند کارزار را در نقابِ تاخیر نداشته بانجامِ این کار سترگ پای همّت بیفشرند - که مبادا رای اعیانِ لشکرِ پیش دل‌نهادِ مبارزت نشدهٔ انتظارِ موکبِ مقدّسِ شاهنشاهي برند - و این لشکر نیز در چنین موسم از پای درافتد - بنابران میر معزّالملک و وزیر جمیل را فرستادهٔ خاطر ازان اندیشه فراهم آوردند ٭

چون نقشِ تسویف ستردهٔ آمد ناگزیر روانهٔ آن صوب شدند - روزِ مار اسفند بیست و نهم تیر ماهِ الٰهي لشکرِ بهار و بنگ پیوسته عشرتِ اقبال نمودند - خانجهان با کبارِ اُمرا پذیرا شدهٔ لوازمِ احترام بتقدیم رسانید - و درنشیمنِ خویش آوردهٔ جشنِ نشاط آراست - روزِ دیگر بمنزل‌گاهِ مظفّرخان رفتهٔ خلوتکدهٔ کنکش را مصفّا گردانید - بعد از درازیِ سخن و کوتاهیِ داستان دل‌نهادِ کارزار[۲] شدهٔ بترتیب افواج و تسویهٔ صفوف پرداختند - قول بشایستگیِ خانجهان آراسته گشت - و برانغار بشکوهٔ لشکرِ بهار رونق‌گرفت - و درجرانغار راجه تودرمل و جبّاري و باباخان قاقشال و اعتماد خان خواجه‌سرا و راجه گوپال و جمعی دیگر مقرّر شدند - و در هراول شاهم خان و مراد خان و جان‌محمّد بهسودي و اسمٰعیل بیگ ازبک و جمعی هنگامه افروز گشتند - و در التمش اسمٰعیل قلي‌خان و قیاخان و برخی از مجاهدان قرار یافتند - و فوجهای غنیم بدین تفصیل پای جسارت افشردند - در قول داؤد جای[۳] گرفت - دستِ راست کالاپهاز مقرّر شد - و دستِ چپ به جنید نامزد گشت - و در هراول خانجهان حاکمِ اڈیسه و قتلو پرخاش‌جوی آمدند - روزِ سي و یکمِ تیر ماهِ الٰهي موافقِ روزِ پنجشنبه پانزدهم ربیع الثاني عساکرِ نصرت طراز روی برزمگاه آوردند - اگرچه تمامِ آن عرصه را آب فروگرفته راهِ جسر بر سرِ آن نبود بهادرانِ جنودِ اقبال دامنهٔ کوهٔ پیش‌نهادِ همّت ساخته باعتضادِ دولتِ روز افزون عزیمت ناموس‌آرائي و جانفشاني کردند - راهے شایسته پدید آمد - و نویدِ فیروزمندي ازین یافتِ ناگهاني شنودهٔ ترانهٔ طرب ساز کردند - و بآرایشِ صفوف پرداخته جویای کامروائي شدند چون قدرے راهٔ پی‌سپر اقدامِ همّت گردید سیاهٔ آبے عمیق پیش‌آمد - نه روی گذشتن و نه رای برگشتن صورت پرستانِ ظاهرنگاهٔ را بسیلابِ اندوهٔ فرو برد - و ژرف بینانِ اقبال تائید چشمِ عبرت گشادهٔ منتظرِ نیرنگیِ نیروی دولت شدند - درکمتر زمانے لوامعِ غیبي چهره‌افروزِ شادماني گردید و آن دریای دشوار عبور پایاب گشت - کاردانانِ خبرت منش این‌سانحه را بمژدگیِ نصرت برگرفتند

(۲) نسخهٔ [ی] پیکار (۳) نسخهٔ [ی] نامزد گشت ٭

غنیم برحقیقتِ حال آگهي یافته نبرد را طلبکار آمد - بابا خان قاقشال و جمعی بهادرانِ جرانغارِ جنودِ فیروزي از آب گذشته تیزدستي نمودند - کالاپهاڑ و دلیرانِ فوجِ مخالف پای ثبات افشرده جوهرِ مردانگي ببازارِ نبرد آوردند - هنگامهٔ کارزار گرمي پذیرفت - و عرصهٔ مبارزت رونق افزود * * بیت *

سنـان بر سینهـا سرتیز کرده * جهـان را روزِ رستـاخیز کرده

زخون چندان روان شد جوی درجوی * که خون میرفت و سر میبرد چون گوي

از نا مساعدیِ بخت بابا خان عنان‌تاب شد - مقارنِ آن جباري و برخی از دلاورانِ خدمت‌گزین پیوسته نیروی معاودت بخشیدند - آویزشهای سخت زنگ‌زدای جوهرِ مردانگي آمد - و نزدیک بود که مجاهدانِ دولت را قوائمِ همّت بلرزه درآید - راجه تودرمل با همّتی اخلاص‌قرین و نظرتی شجاعت‌پیوند رسید - و پای افشرانِ عرصهٔ نبرد را اعتضادِ سترگ روی‌داد - جان‌ستانانِ همّت‌مند کار از سر گرفته جوششِ دیگر کردند - و هوش را پیرایهٔ عزیمت ساخته به چپقلشهای حیرت افزای غنیم را برداشتند کالا پهاڑ زخمین شده نجات در گریختن دید - بهادرانِ پُردل میدانِ وغا آراسته صلاح در تعاقب ندیدند - که خلابهای عظیم در پیش بود - و آگهي از فوجهای دیگر هم نداشتند - ناگزیر عنان کشیده تماشائیِ جلوهٔ اقبال شدند - غازیانِ برانغار در عیار افروزیِ شجاعت بودند که غنیم غبار آلودِ خاکستانِ ادبار گشت - و کارزارے سزاوارِ نگارش بظهور نیامد - و جنید (که شمشیرِ افغانان بود و شناسای فنونِ نبرد) بتائیدِ آسماني زمین پیمای خواري شد - وباعث آنکه در همین شب (که آبستنِ صبحِ فیروزي بود) توپے از لشکرِ منصور بر جنید (که بر چارپائي غنوده بود) رسید - و از مصادمهٔ پایه[۲] رانِ او خورده بشکست - و از والا همّتانِ هراول مراد خان و جمعی دیگر از آب گذشته پیشدستي نمودند - تهوّر منشانِ هنگامهٔ غنیم دادِ دلیري داده مبارزانِ اقبال را برداشتند - دریں‌اثنا دیگر غازیانِ هراول و التمش پیوسته برگشتها را پای مراجعت دادند - و قدمِ جلادت افشرده عیارِ جان ستاني گرفتند * * مثنوي *

دو لشکر بهم کینه‌خواه آمدند * دلیران بناورد گاه آمدند

فرو رفت و بر رفت روزِ نبرد * بماهي نم خون و بر ماه گرد

یلان را زخون لعل تیغِ ستیز * یکے جان سپار و یکے در گریز

شکسته سلاح و گسسته کمر * نه یارای دست و نه نیروی سر

خانجهان (که سرگروهِ مقدّمهٔ غنیم بود) بخراب‌آبادِ عدم شتافت - و سنگِ تفرقه در جمعیّتِ مخالف افتاد - هنوز جنگ بقول نرسیده بود که انوارِ ماهچهٔ عنایتِ ایزدي جهان افروز شد - و نیّر

---

(۲) نسخهٔ [ب] پایه با ران او *

اقبالِ شاهنشاهي روشني[۲] افزود - سپاهِ منصور از هرطرف تعاقبِ گریختها نمودند - و فوجهای مخالف از شرارهٔ تیغ آتش بار متاعِ ناموس سوخته سراسیمهٔ دشتِ هزیمت گشتند - بسیارے از سرگردانانِ بادیهٔ ادبار برودها و دریاها شتافته در موجخیزِ طوفاني کالای زندگاني را به سیلابِ فنا دادند - خانجهان بآئینِ گزیده درجستجوی پیکار راه‌نورد بود که عرصهٔ نبرد را آوازهٔ فیروزمندي فرو گرفت - گلبانگِ تهنیت سوامع را افروزش بخشید - از هرجانبي صیتِ نقّاره صلای[۳] شادي در داد - و درین غلغلهٔ عشرت و ترانهٔ نشاط داؤدِ تباه خرد را مقیّد آوردند - همانا که اسپِ او در خلاب پای‌بند شد - و طالب بدخشي پسرِ خواجه ابراهیم (که از معتمدانِ میرزا هندال بود) از بدگوهري آن سرمایهٔ شورش را ازان عرصهٔ کارزار اسپ[۴] داده کسیل نمود - ناگاه یکے از ناشناسان مُراد سیستاني و حسین بیگ گُرد را آگاهي داد - آن بهادرانِ حقیقت‌گزین او را گرفته آوردند - درین هنگام آن بد اندیش نیز همراهي گزیده بعزیمتِ[۵] شراکت بعربده درآمد - و از ظهورِ سانحه خجلت‌آلود گشت - خانجهان ازان فتنه‌اندوز پرسید که آن پیمان که بستي و آن سوگند که خوردي چه شد او جلبابِ شرم از پیش برداشته بجواب درآمد که آن پیوندے بود با خانخانان - زمانے فرودآئید تا داستانِ دوستي سرائیده عهدے تازه اساس یابد - ازانجا (که گفتارِ آبادان در تیرگیِ خرابهٔ کردار فروغ نه بخشد) خانجهان از وفورِ کارداني نیرنگیِ حیله‌اندوزي و فسانه‌سازیِ آن بدگوهر فرا گرفته فرمود تا او را از گرانباریِ سرِ شوریده مغز سبکبار گردانیدند - و همان زمان همراهِ سیّد عبدالله ساخته حقیقتِ اقبال‌آرائي عرض‌داشت - و تنهٔ آن فرومایهٔ پیمان‌شکنِ ناسپاس را بتّانده (که دارالملکِ آن‌دیار است) بر دار زدند * * مثنوي *

تعالی الله کرا باشد چنین‌بخت * که گیرد عالمے بے جنبشِ سخت

زہے چتــرِ بلندِ گوهرینش * که ظلّ الله بود سایه نشینش

هنوزش[۶] تیغِ[۷] تیز اندر نهفت است * هنوزش یک‌گل از صد ناشکفته‌است

هنوزش فتحهای غیب پیش است * هنوزش مژدها ز اندازه بیش است

چون حقیقتِ این فتحِ بزرگ روشن شد نیایشِ یزدانِ ملک بخش و سپاسِ دادارِ شکوه افزا را اساسِ تازه نهاده آمد - بازارِ بخشش و بخشایش و افزودنِ مراتب رواج پذیرفت - و بنقد سیّد عبدالله بجزائلِ انعامات اختصاص گرفت - و چندان زرِ سرخ و سفید در دامنِ امّیدِ او ریختند که نتوانست

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] روشني افروز سپاه منصور گردید - و از هرطرف (۳) نسخهٔ [ا ز] صدای (۴) در [بعضِ نسخه] دست داده (۵) در [بعضِ نسخه] بدفع ستم شریکي - و در [بعضے] بعزیمت ستم شریکي

(۶) در نسخهٔ [ز] این را مصراع دوم ساخته و دوم را اول (۷) در [چند نسخه] تیغ و تیر *

برداشت - و فتحنامهای نشاط افروز بوالیانِ اکناف[۲] و ناظمانِ ملک شرفِ صدور یافت - زهے بختِ والا که در عرضِ بیست و پنج روز به ثبات پائي و همّت گزینیِ مخلصانِ حقیقت‌اعتصام چنین دو فتحِ بزرگ (که از شهریارانِ عالي شکوهِ باستاني بروزگاران نقشِ ظهور کمتر بسته) عبرت افزای دیدهٔ وران شد - نخستین ریخته شدنِ آبروی رانا بخاکستانِ هزیمت - دوم گشایشِ ملکِ بنگاله و بیاسا رسیدنِ داوُد - اگرچه ظاهربینان را از ظهورِ امثالِ این سوانح شگفت آید لیکن آنان (که بجلائلِ نیّت و شرائف[۳] کردارِ خیرسگالیِ اورنگ‌نشینِ اقبال آگاهي دارند - و باندازهٔ دانائیِ خود حق‌شناسي و یزدان پرستي و خدایابیِ خدیوِ مقدّس دریافته اند) از هزاران میمنت یکی انگاشته ناصیه‌آرای عقیدت گردند *

و چون عمومِ خلائق از چنین یورشِ دور دستِ بےهنگام در ستوه بودند آن جهانِ آگاهي سرعتِ مراجعت را پیشروِ قوافلِ سپاس‌گزینیِ دانسته در عنفوانِ تباشیرِ صبحِ فیروزمندي بهمعنانیِ اقبالِ روزافزون نشاطِ معاودت فرموده بدارالخلافهٔ فتحپور سایهٔ معدلت گستردند - جشنهای عالي ترتیب یافت - و بزمهای والا چهره‌گشایِ عشرت شد - پایهٔ صورت بلندي‌گرای آمد - و روزبازارِ معني رواجِ تازه یافت - و موجهٔ بخششهای سترگ تشنگانِ بادیهٔ احتیاج را سیراب ساخت * * نظم *

چو دریائے که موج انداز گردد * گهر بیرون فشاند باز گردد
رعیّت پرور از بخشایشِ عام * چوبارانے که مي‌بارد بهنگام

از فروغِ عدالتِ گیهان‌خدیو و حسنِ سعيِ[۴] خان جهان و یاوریِ راجه تودرمل آن ملکِ وسیع تازه بدست آمده موردِ امن و عافیت شد - و عمومِ خلائق با تخالفِ مشارب و تباینِ اطوار بنزهتگاهِ آسایش در آمدند - و خاطرِ اقدس یکبارگي ازان ملک (که آنرا از قدیم بلغاک‌خانه گویند) فراهم گشت - یعني همواره از بدگوهرانِ آن مرز و بوم غبارِ شورش ارتفاع یابد و همچنانکه اورنگ‌نشینِ فرهنگ افروز از دیدِ آثارِ نیک اندیشي و خوب کرداري نیایشِ توفیقِ ایزدي بجای آوردهٔ دواعیِ همّت را بالش بخشید جمهورِ آدمیان شکرِ نیک اختریِ خویش را (که چنین فرمان‌روای دانش اندوزِ مهرآمودِ پرستارِ ایزد پاسبانِ رعیّت دوستدارِ بخشش و بخشایش یافته اند) عقدِ لزوم بر دامنِ باطن بسته فنونِ سعادت را غازهٔ چهرهٔ زندگیِ خود گردانیدند * * بیت *

زمانه تا بود دورانِ او باد * براتِ دور در فرمانِ او باد

---

(۲) در [اکثر نسخه] اخلاص (۳) نسخهٔ [ا] شرائف طویت گزیدهٔ خیرسگالی (۴) نسخهٔ [ب ز] پاسبانی *

و از سوانح اتکه قطب‌الدین‌خان برتبهٔ پنجهزاری شرفِ اختصاص یافت - کدام روز که آن کارشناس ملکِ صورت و معنی منسوبانِ دولتِ ابدپیوند را از دور و نزدیک بپایهٔ علیای امارت نرساند - و ازانجا (که سرانجامِ نشأهٔ صورت بافزایشِ تدریجی انتظام پذیرد) قانونِ نصفت و سویّت را شمسهٔ پیشطاقِ آگاهی ساخته مدارجِ خدمت‌گذارانِ بارگاهِ سلطنت مرتبه بمرتبه می‌افزاید - هم عیارِ جوهرِ جهانیان گرفته میشود - و هم بازارِ دنیا رواج می‌یابد - اگر شرحِ آن نگاشته‌آید این شگرف‌نامه برنتابد - ناگزیر باعاظمِ امور پرداخته از جزئیّات دست باز دارد - نی نی[2] هرجزئیِ بارگاهِ والا کلّیِ عالمِ بالاست - لیکن شرحِ تمامیِ سوانحِ این دولتِ دوام طراز از حیطهٔ حوصلهٔ بشری بیرون است تا بمنِ شوریده‌دلِ انجمنِ امکان چه رسد - خصوصًا که بارهای‌تعلّق بردوشِ عنصری گرفته با دلِ‌سبک و خاطرِ پراگنده آهنگِ تجرّدِ حقیقی و گریوه نشینیِ تنگنای خمول و گسستنِ علاقهٔ هیولانی آرام ربای اطمینان بود - و (چون در نگارشِ این داستانِ‌آگهی برخلافِ رسمیانِ عادتی عبادتِ ایزدی و سپاسِ نعمت رسیدگی رهنمای بادیهٔ حقیقت است) با چنین کشاکشِ‌مختلف بعزیمتی درست و فطرتی حق‌گزین و دلی فسیح[3] روی در سرانجامِ این کارِ سترگ دارد - و بحکمِ قدسی توقیع خرد اگر دست بدامنِ کل نرسد ناچار از جزو کناره نتوان گرفت - و اگر بگلگشت راه نباشد از استشمامِ روائح نتوان روی درهم کشید - لاجرم بذکرِ برخی صوادرِ بارگاهِ اقبال اوّلًا سرمایهٔ سعادتِ خود سرانجام میدهد و ثانیًا آگهی‌طلبانِ انصاف‌منشِ حال و آینده را ارمغانیِ تازه آماده میسازد - باشد که ذریعهٔ آن شود که در دلی جای‌گیرد - و از صدر نشینانِ قبول گردد *

و از سوانح فرستادنِ فوجی ظفرطراز بسزادادنِ دودا پسرِ رای سرجن حاکمِ رنتهپور است آن بدنهادِ فرومایه بی رخصت بموطنِ خود بوندی[4] شتافته دستِ تطاول برگشود - اورنگ نشینِ دادگر صفدر خان و بهادر خان و محمّد حسین شیخ و کاندر[5] رای و جاندون سلطان و جیمل و طایفهٔ از نبرد دوستانِ خدمت‌گزین را نامزد فرمود که آن بدمستِ ناعاقبت‌بین را خمارآلودِ ناکامی سازند و عمومِ توطّن‌گزینان را حراست نموده استظلالِ عافیت نمایند *

نهضت موکب مقدس بصوب اجمیر

خدیوِ خداپرستِ حق‌سگال‌را روزِ اسفندارمذ پنجم مهرماهِ الٰهی عزیمتِ طوافِ روضهٔ فیض‌بخش خواجه معین‌الدّین‌سنجری از مشرقِ خاطرِ قدسی سربرزد - با برخی از ملتزمانِ بارگاهِ تقدّس و طایفهٔ

(۲) در [بعضی نسخه] بی غلطم (۳) در [بعضی نسخه] دلی بیغمی (۴) نسخهٔ [ا] لوندی (۵) نسخهٔ [ا] کاندا - و نسخهٔ [ب] کاندی *

از اُمرای عقیدت‌منش سمندِ اقبال را جلوهٔ مراد دادند - در نخستین منزل میرزا خان بحکمِ والا از گجرات آمده بسجدهٔ پیشاني و زمین‌بوسِ مژگاني افتخار یافت - پادشاهِ دانش پژوه کثرت را نقاب وحدت ساخته شبِ مهرشازدهم مهر ماهِ الٰهي در خطّهٔ فیض‌اساسِ اجمیر نزولِ رحمت فرمودند مراسمِ زیارتِ آن مشهدِ قدسي بجای آمد - و طوائفِ انام (که از اکنافِ جهان و اطرافِ عالم برای استیفای حاجات گرد آمده بودند) کامروای عشرت گردیدند - و عمومِ خلائق و جمهورِ مردم از موائدِ انفصال بهرهٔ وافر و نصیبهٔ وافي برداشتند - نغمه‌پردازان در فنونِ موسیقي سامعه افروز آمدند - اصحابِ شوق دست‌افشان و پای‌کوبان غمزدا گشتند * ع * مطربان هم باده میدادند لیک از راهِ گوش * بظاهر شهرستانِ عادت را آئین بستند - و بباطن آبیاریِ گلشن‌سرای حقیقت طراوتِ تازه آورد *

و از سوانحِ آنکه کنور مانسنگهه و سایرِ اُمرای اینصوب جبهه‌سای آستانِ جلال گشته صفا افزای آئینهٔ پیشاني شدند - این گروهِ عقیدت‌مند بعد از طلوعِ لوامعِ اقبال و فروشدنِ ستارهٔ بختِ رانا بکوهستانِ هزیمت در کوکنده[۲] (که بنگاهِ آن شوریده رای بود) رختِ اقامت افکندند - آن راندهٔ درگاهِ ایزدي در تنگناهای کوهستان روی در خمول آورد - و اُمرا دوراندیشي بکاربرده در جست‌وجوی او تکاپوی ننمودند - و از رهگذرِ دشوارِیابیِ آذوق ازان سنگلاخ برآمده در فراخنای صحرا لوای عشرت برافراختند - حیله اندوزانِ هنگامه ساز چنان بمسامعِ همایون رسانیدند که در استیصالِ آن گردآلودِ خاکستانِ خواري تساهل ورزیده اند - و نزدیک بود (که اُمرا در عتابِ سطوتِ پادشاهي درآیند) از دیده وريِ ژرف‌نگاهي (که آئینِ والای گیتي‌خدیو است) پرده از روی تسویلِ آن سخن‌سازانِ بدکیش برداشته آمد - و از سوانحِ عشرت افزای آنکه روزِ باد بیست و دومِ مهر ماهِ الٰهي (که سعادتِ زمان و فرخندگیِ وقت لمعهٔ ظهور داشت) آن نقدِ گنجینهٔ آفرینش را بآئینِ مقرّر بجلائلِ امور سنجیده بخشش و بخشایش را عیار گرفتند *

و از سوانحِ آمدنِ پیشرو خان بدرگاهِ مقدّس و رسانیدنِ مژده‌های فیروزمندیِ نخستینِ شکست یافتنِ گجپتي و رسیدنِ بباد افراه - و اجمالِ این تفصیل آنکه از واژونیِ بخت و صعوبتِ مداخل و دشواریِ مخارجِ بنگاه راهِ فرمان‌پذیري گذاشته نخوت آرای شد - چنانچه مجملی گذارش پذیرفت - و در اندیشهٔ تاراجِ غازي‌پور بود که شهبازخان با جنودِ اقبال رسید - اساسِ ثباتِ آن تبه‌کار بلرزش درآمد - صلاحِ کار درگریز دیده بصوبِ گذرِ چوسه شتاب آورد - و مبارزانِ نصرت‌قرین در تعاقب همّت بسته جدگزین آمدند - او از آبِ گنگ گذشته بعزیمتِ پیکار پای‌افشرد بهادرانِ کارطلب بتکاپوی تمام سفائن بهم رسانیده روی در عبره نهادند - از نیروی همّت‌مندیِ

(۲) نجسخهٔ [ا] کوه کنده *

این گروه بدشت انهزام[2] سرگردان شد - و کشتیها و توپها و برخی از اسباب مکنت او بتصرف غازیان شهامت‌منش درآمد - در اثنای راه عبور فوج ظفرقرین بحوالئ قلعهٔ مهد[3] افتاد - مبارزان گیتی‌گشا در محاصرهٔ آن پای جلادت افشردند - وسنگرام سردار حصار سپردن کلید را دست‌آویز گشایش مقصود گردانید - شهبازخان آن دژ را بکاردانان سپرده سزای گجپتی پیش‌نهاد عزیمت ساخت - آن مُدبر بدرختان[4] حواشئ بهوجپور (که نشیب و فراز بسیار داشت) پناه برد - مجاهدان عقیدت‌گزین هرچند عرصهٔ تیزدستي پیمودند سودمند نیامد - آن غنوده بخت از دورباش سطوت اقبال صلاح در پیکار ندید - لشکر منصور معاودت نموده مسلک دیگر پیش گرفت - روز دیگر آن قابوچی فرصت جوی برکنار رود آمده تا شب گرد پیکار برانگیخت - و از شکستگیهای زمین و تنگنائیهای مرز بهادران پُردل را خرد صلاح اندیش نگذاشت که روبروی غنیم عبره نمایند - برهنمونئ سنگرام بغارت‌گرئ بنگاه او گام فراخ نهادند - و در چندین جا مبارزتهای سترگ و نصرتهای والا روی نمود چون آن تاریک باطن از نورستان روز ناامید شد شبخون آورد - و بسعي خویش در ظلمت‌آباد ادبار سرنگون آمده غبارآلود خجالت به جگدیس‌پور (که محکم‌ترین جایهای اوست) شتافت - و کارافزایان لشکر نصرت‌طراز[5] قریب دو ماه در بریدن درخت‌زار آن حوالي تیزدستي کردند - به نیروی اقبال شاهنشاهي قلعه مسخر شد - و زه و زاد آن بد سرشت اسیر کمند قهرمان سطوت ایزدي آمد - و او گردآلود خاکستان بےناموسي روی در خمول آورد *

و نیز پیشروخان معروض داشت که دران شب (که آبستن فتح بزرگ بود) بتوجه شاهنشاهي حمایت ایزدي حصار من گشت - تا ازان بلای جانکاه رستگاري یافتم - و شرح این موهبت والا بطرز اختصار چنان‌است - ازان باز که در بند آن نخوت‌مند خود سر افتادم هیچ روزے نبود که آنرا دم واپسین نشمردمے - و ازبرکات یادکرد گیهان‌خدیو گزندے نمیرسید - خاصه زمانے که با جنود اقبال کارزار داشت - و ازهمه بدیعتر شبے (که آن گران‌خواب تیره بختي بادیه پیمای هزیمت گشت) قریب هفتاد آدم از گرفتاران رهنمای عدمستان شدند - ازانجمله چهار کس از همراهان من بودند هرکدام را بیکے از حق ناشناسان سپرد - که دران تنگنای درخت زار از هم گذراند - آنکه بجان‌ستانئ این نا امید مقرر بود مرا بگوشهٔ برده درگسیختن تار و پود هستئ من همت گماشت - و من ذات مقدس شاهنشاهي را وسیلهٔ تقرب ایزدي ساخته روی نیاز بمبدای فیاض آوردم - و سر بگریبان توجه فرو بردم - که اگر حراست این کاخ استخواني صورت نه بندد در نزهت‌گاه تقدس غرفهٔ عالي

---

(۲) نسخهٔ [ی] انهدام (۳) نسخهٔ [ب ی] مهدا (۴) نسخهٔ [ا] بدقت بسیار (۵) نسخهٔ [ب] نصرت قرین *

اساس یابد - و چون زمانِ درر ...ربي د و اثرے ازان جلّادِ آهن جگر پدید نیامد سر برداشتم
او به نیایش و نیازمندي پیش آمده زبانِ استکشاف گشود - که از صدر نشینانِ بزمِ شهودي
یا گزیده مردِ کارگاه طلسمي - هرچند همّت گماشتم نیروی دستْ یاوري نکرد - من در پاسخ او داستانِ
نیکوبندگي و نیرنگيء اقبالِ شاهنشاهي را سرائیده باو رهگرای شدم - هنوز این گفتارِ حقیقت
سپري نشده بود که گجپتي را گذر برما افتاد - ازانجا (که خواب‌آلودِ ناکامي بود - و بختِ بد پرده
برچشم آگهيء او فروهشته) این داستانِ عبرت را افسانهٔ سخن‌سازان اندیشیده مرا بجانستانے دیگر سپرد
او نیز در برانداختنِ اساسِ عنصوي کوششِ فراوان نمود - و من همچنان تصوّرِ ذاتِ مقدّسِ خدیوِ
صورت و معني را حرزِ خود ساخته متوجّهِ درگاهِ الٰهي بودم - هرچند این تناورِ زورمند نیروی خود را
بکار برد شمشیر از نیام برنیامد - ناگاه آن آوارهٔ دشتِ ادبار را باز برما گذر افتاد - از ظهورِ سرگذشت
برآشفته روی درهم‌آورد - چون سراسیمگيء سترگ داشت (از یک جانب بیمِ جان و ترسِ گرفتاري
تیرگي‌افزای جوهرِ عقلِ او بود - و از طرفِ دیگر اندیشهٔ بنه و بار رساندن بمامن[۲]) راهِ سعادت گم‌کرده
و باشارتِ او همان جلّاد مرا بر فیل گرفته روان شد - تا در آرام‌جای بفراغِ خاطر کار بانجام رساند
فیل نو استیناس و بد راه بود - آن مرد آزار یافته خود را بپایان انداخت - و در وقتِ افتادن
لکدے باو رسید - و هوش از سر برفت - و مقارنِ آن فیل آوازے هولناک کرده رو بگریز نهاد
از شنیدنِ این صدای مهیب هرکدام از فیلانِ دیگر بناحیتے شتابان شد - در اندک فرصتے به‌بیابانے
رسیدم که نشانِ آدمیان نبود - دران تیز روي هردو دستِ خود را (که بسته بودند) در گردنِ فیلبان
انداختم - تا گلوی اورا بیفشرم - و چون کارِ او سپري شود خود را بگوشهٔ سلامت رسانم - و فیلبان را
خیال آنکه خود را بمن محکم میسازد - آخرحقیقتِ کار دانسته او بهزار حیله خودرا بپایان‌انداخت
و فیل همچنان گرمِ دویدن بود - در لوامعِ سحري آرامش گزید - خویشتن را ناگزیر بر زمین افکندم
بر روی افتادم - و از خود رفتم - نیم روز نیّرِ آگاهي لمعهٔ بینش داد - با هزار گونه ناتواني
رو براه آوردم - سوارے بنظر درآمد - و مرا بیگانه اندیشیده تیز روان شد - و من از گروهِ آشنا پنداشته
آواز برکشیدم - شناسائي پذیرفته سجدهٔ شکر بجای‌آورد - او یکے از منتسبان بود که در جستجوی من
گام فراخ میزد - بر شگرف‌آثاري[۳] تصوّرِ آن ذاتِ قدسي و نیرنگيء تائیداتِ ایزدي نیایش‌کنان
بخانهٔ زین درآمده عشرت‌گزین و سپاس‌آرای شدم - درین هنگام آوازِ نقّاره رسید - بآنصوب شتافتم
عرب بهادر را با جمعے از سپاه دیدم که در تفحّصِ حالِ من بود - بهمعنانيء او به شهباز خان پیوسته
حقیقتِ دستگیريِ شاهنشاهِ صورت و معني گذارش نمودم - جهانے از ظهورِ این کرامتِ بزرگ

---

(۲) نسخهٔ [ا] بمامنے (۳) نسخهٔ [ا] شگرف کارئ •

ناصیه سای آستانِ عقیدت گشتند - بنازم برنگ‌آمیزیِ تصرّفاتِ والا که دورانِ حواشیِ بساطِ عزّت را
بهمنان پرتو دیدبانی حراست و رهنمائی میفرماید - و سعادت منشانِ بارگاهِ حضور از دیدِ لوامعِ
غیبی جلا افروز دیدهٔ دل میشوند - چنانچه بارها دربن یورشِ همایون فرزندانِ گسستهٔ امّیدِ او را
بنویدِ زندگی و مژدهٔ آمدن شادی‌آمود گردانیدند - برخے از فرو رفتگانِ گردابِ بےدانشی (که تراوشِ
حقیقت را دلدهیهای رسمی اندیشیدے) از غنودگیِ بےخبری عرق‌آلودِ خجالت برخاستند
لله الحمد که همواره اورنگ‌نشینِ وحدت در کثرت بفنونِ بدائع اخلاص‌گزینانِ ملکِ صفا را بنورستانِ
افزایش میبرد - و تیره بختانِ ظلمت‌آبادِ نادانی را چراغِ هدایت افروخته آشنای روشنائی میگرداند
انفاسِ مقدّسِ خدا شناسانِ بلند اقبال اگر امثالِ این عجائب نتیجه بخشد چه شگفت - و جبههٔ سایانِ
آستانِ[۲] نفوسِ قدسی را اگر اینچنین فرحتے بعد از شدّت روی دهد چه بدیع - لیکن عادتیانِ
مختصر همّت از کوتهیِ دریافت برگزیدگیِ حقیقی و پیشوائیِ معنوی در ژندهٔ پوشانِ صحرای
تجرّد پنداشته از ظهورِ این چنین خوارق هزاران بارِ استعجاب بر حواملِ گران پای خاطر بربندند
و از غرائبے که عرضه داشت آنکه در اثنای گرم‌رویها بشخصے مسلسل رسیدم - او بر تنهائیِ من بخشودهٔ
ملازمِ خود را همراه ساخت - در برابر این مردمی اورا خلاص گردانیدم - و در همین روز چنانچه او از یمنِ
جدائیِ آن[۳] مشوم از تنگنای وحشت برآمد من بشومیِ قدمِ او بزندان افتادم - و در مبادیِ شبے که سحرش
ازان بندِ جانکاه رهائی یافتم او را با بسیارے از اسیران بکوِ نیستی فرستاده بودند - و همان‌طرز که از
شامتِ صحبتِ او ببلا گرفتار شدم از برکتِ دوریِ او کامیابِ خرسندی گشتم *

و از سوانحِ زدودنِ نقشِ هستیِ بیری‌[۴]سال است - [چون پرتوِ سواطعِ[۵] سماوی (که چراغ افروزِ
اقبالِ روزافزون ست) گجپتی را آوارهٔ دشتِ ادبار ساخت - و با آنکه شیرگدهه‌آسا دژے پناهِ سترگ بود
از سراسیمگی و بیم‌ناکی خارِ ناکامی درپا بکوهستانِ رهتاس شتافته طیلسانِ خمول بر دوش گرفت]
بیری‌سال برادرِ او با بسیارے از بهادرانِ شورش‌منش درخت‌زارِ پُر نشیب و فرازِ آن حواشی را
گوشهٔ اطمینانِ خود گردانید - تیزدستانِ عرصهٔ مردانگی پیِ آن مُدبر گرفته ناگهانی ریختند - او با جمعے
انبوه بکوهستانِ فنا فروشد - و غنائمِ فراوان بدست آمد *

و از سوانحِ اقبال‌افزای گرفتنِ قلعهٔ رهتاس است - ازانجا (که اخلاص‌گزینی و کارافزائی
و خدمت نفروشی کلیدِ کامروائی و گره گشائیِ معاقدِ امور و جلائلِ مقاصد است - که حصولِ آنرا جهانیان
دشوار پندارند) بمیامنِ این کردارِ گزین قلعهٔ (که تسخیرِ آن بیاوریِ اسباب پایهٔ تعذّر داشت)

---

(۲) در [بعضے نسخه] آستان مقدس را (۳) در [چند نسخه] آن مبّار (۴) نسخهٔ [ا ی] پریی‌سال
(۵) نسخهٔ [ب] سعادت سماوی *

بآسان روشے و کمتر سعي میسّرگشت - چون گجپتي در خمارستانِ ناکامي بغمهای گوناگون پایمالِ حوادث گردید پسر او سربرام با متهوّرانِ شوریده رای لوازمِ قلعه داري سرانجام داده در شیرگدّهه نفس‌گیرِ استکبار شد - شهباز خان با جنودِ سماويِ اعتصام در محاصرهٔ آن پای جلادت افشرد و در ساختنِ ساباط و سایرِ مراسمِ قلعه‌گیری اشتغال نمود - بیشترے از سرکشانِ آن سرزمین پی‌سپرِ شاهراهِ فرمان‌پذیري گشتند - دریں هنگام از رنگ‌آمیزیِ اقبال گلے تازه چهره‌افروزِ چمن‌زارِ خواهش شد و مجملِ این مفصّل آنکه دریںولا (که این ناحیت از امیرے بزرگ خالي بود) رهتاس بدستِ جنید افتاد - و بسیّد محمّد نام از معتمدانِ خود سپرد - چون کارِ او سپري شد چندگاه باندیشهٔ نباه در حراستِ آن اهتمام کرد - و از فُقدانِ استظهارِ شایسته با خویشتن سگالید که بذریعهٔ یکے از مؤتمنانِ بارگاهِ دولت بدست‌آویزِ چنین پیشکشے خود را از منتسبانِ سعادت اندوز گرداند - لیکن از وفورِ فطانت اظهار نکردے - دریں هنگام راه‌دارانِ حواشیِ آن حصارِ آسماني‌ارتفاع (که بے اتّفاقِ آن مردم نزدیکِ آن کوه شدن دشوار باشد) از سهمناکیِ[2] شکوهِ لشکرِ منصور آمده دولتخواهي گزیدند - و مظفّرخان نیز با عساکرِ صوبهٔ بهار روی بتسخیر نهاد - متحصّنان را پای‌شکیب از جای رفت - بمقتضای جنسیّت معتمدانِ خود را پیشِ شهبازخان فرستاده امان طلبیدند - او بگشاده پیشاني قبولِ خواهشهای آن گروه نمود - و با برخے از دلاوران بسرعت شتافته درآمد - و دژنشینانِ حیرت‌زده را کامروای مسرّت گردانیده سپاسِ ایزدي بجای آورد - و مظفّرخان از شنودنِ[3] آن نصرتِ انبساط بخش اندوهگین بازگشت *

و از سوانحِ گشایشِ قلعهٔ شیرگدّهه است - چون به‌نیرنگیِ اقبالِ روزافزون رهتاس بدست آمد توطّن گزینانِ این کوه‌پایه را پای همّت بلرزید - و پیشتر ازآنکه پرده از روی کار برگیرند سربرام سرگروهِ این گروه از افزونیِ هوشمندي شکوهِ این دولتِ ابدپیوند دریافته شهبازخان را دید - و کلیدِ قلعه سپرده واژونیِ بخت را چاره‌گر شد *

و از سوانحِ فرستادنِ افواجِ نصرت قرین بصوبِ جالور و سروهي و کامیاب شدنِ ایشان - چون بمسامعِ همایون رسید (که تاج خان جالوري سر از فرمانبرداري پیچیده - و دیوره[4] رای سروهي نیز از نادانی پاسبانِ احکامِ بندگي نیست) ترسون‌خان و رای رایسنگهه و سیّد هاشم بارهه و برخے از کاردانانِ هنگامهٔ مبارزت نامزد شدند که نخستین بسخنانِ دلاویزِ موعظت رهنمای شاهراهِ اطاعت گردند اگر بایں طرزِ دانا پسندِ خردگزین کار ساخته گردد مسلکِ پیکار نسپردن احرازِ رضامندیِ الٰهي اعتقاد کنند - و گرنه بعرصهٔ نبردگاه پای همّت افشرده مرضیِ ایزدي منحصر در گسیختنِ تار و پودِ هستیِ آن نفوسِ شرارت اندوز دانند - مبارزانِ خدمت گذار در اندک فرصت بجالور رسیدند - و تاج خان

---

(۲) در [چند نسخه] بیم ناکیِ (۳) نسخهٔ [ب] شنوح (۴) نسخهٔ [ا ب ی] و سلطان دیورهٔ رای *

دست آویز ندامت خود را به فتراک دولت ابدپیوند بست - و چون این کار بآسان روش ساخته آمد عزیمت سروهي نمودند - رای آنجا را نیز بخت غنوده بیدار گشت - و با روی شرمگین به منتسبان دولت پیوست - و باتّفاق تاج‌خان بعبادت سجدهٔ آستان مقدّس روانه شد - و بحکم والا ترسون‌خان بایالت پتّن گجرات شتافت - و سیّد هاشم و رای رایسنگهه در قصبهٔ نادوت[2] رخت اقامت انداخته متمرّدان آن ناحیت را ایل کردند - و مداخل و مخارج رانا بسته آمد *

و از سوانح توجّه رایات جهانگشای بصوب کوکنده است - خاطر مقدّس انتظام ملکي را در شکار آنجانب اندیشید - تا سرکشان آن ناحیت یکبارگي آوارهٔ دشت ناکامي گردند - و از فیض قدوم شاهنشاهي ساکنان آن مرز و بوم نور سعادت گزینند[3] - و تماشای صنائع ایزدي روشني افزای خداوندان استعداد شود - و برانداختن بدکاران چون نواختن خیراندیشان (که از گزیده‌ترین عبادات ایزدي و سرچشمهٔ مکارم کوني و الٰهي ست) بهنجار شایسته بے شایبهٔ منّت خدمت فروشان و بے مداخلهٔ تزویرات گروه فتنه اندوز تحقیق پذیرد - و طراز صورت بطرز معني سرانجام یابد - چه خوش کارے ست که هم غازهٔ عبادت بر روی دارد - و هم چهره افروزی تربیت را دستاویزے سترگ اگرچه در نظر نخستین خیراندیشي در حق نیکان است لیکن بژرف‌نگاهي روشن گردد که دربارهٔ بدکاران نیکوئي خواستن بود - و هرچند در دید اوّلي تنبیه کردن سرکشان شورش‌مند نماید امّا بمعني سرمایهٔ سعادت اخلاص‌گزینان عقیدت‌منش باشد - که به نیروی تکاپوی شایسته عیار جوهر بمیزان محک رسد - تا نواختن پیشین و سرمایه افزودن حال خاطرنشین صورتیان عادتي گردد - و پیداست که جمیع اشغال سلطنت اوّلا بالذّات بر ذمّت اورنگ‌نشینان فراخ‌حوصله از بارگاه سلطان خرد نشان لزوم دارد - ازین‌رو شاهنشاه خداشناس کارے (که از ملازمان عتبهٔ اقبال بخوبترین وجهے تمشیت نیابد) در انجام آن بنفس اقدس همّت مي‌بندند - بنابران درین ایّام (که عنفوان شعشعهٔ نیّر اقبال است) چون پرتو ظهور انداخت (که رانا درکوهستان جنوبي سربشورش برداشته است - و رای نراینداس در قصبهٔ ایدر علم استکبار مي‌افرازد - و همچنان طایفهٔ دیگر از بدگوهري مفارق نخوت مي‌خارند) شکار آن‌ناحیت پیش‌نهاد عزیمت والا شد - روز مار اسفند بیست و نهم مهر ماه الٰهي باشارهٔ عالي طبقات اُمرا و طوائف ملازمان (که درین یورش سعادت حضور داشتند) جوق جوق بزیور فولاد آراسته بنظر درآمدن گرفتند *　　　* بیت *

یلان غرق آهن زسر تا بپای * چو صورت که گیرد در آئینه جای

چنان مرد خود را درآهن گرفت * که مژگان او شکل سوزن گرفت

(۲) نسخهٔ [ی] نادوت (۳) نسخهٔ [ا] گیرند *

درین روز آن شهسوارِ عرصهٔ آگهي بیشترے بر فیلِ بالسندر جلوهٔ اقبال داشت - با آنکه عنوانِ سواري نشاط‌افروزِ شکار بود و بجز چندین ملتزمانِ خدمت سعادتِ حضور نداشتند لشکرِ گران بظهور آمد و روزِ سي و یکم مهر ماهِ الهي به پرستشِ ایزدي (که در انتظامِ نشأهٔ صورت سرانجام پذیرد) از خطّهٔ دلگشای اجمیر بصوبِ کوکنده نهضت فرمودند - و بحکمِ والا اُمرای کشک هر روز بعد از خدمت‌گذاري پیشتر شتافته پاسبانِ مراسمِ آگهي شدندے - و هنگامِ نیکوبندگي حضور در پیشگاهِ تقدّس شرفِ کورنش دریافتندے - چون راياتِ اقبال بقرب‌گاهِ مقصد رسید بسیارے از نخوت‌گزینانِ آن‌مرز جبهه‌سای عبودیت گشتند - رانا از سطوتِ شکوهِ شاهنشاهي در کوهستانِ خمول فرو شد - از راهِ دیده‌وري و دوراندیشي قطب‌الدّین خان و راجه بهگونتداس و کنور مانسنگهه با برخے از منتسبانِ بارگاهِ خلافت رخصت یافتند که در خلالِ جبال درآمده آن گریوه‌نشینِ بدکیش را بدست آورند - و قلیج‌خان و خواجه غیاث‌الدّین علي آصف خان و میر غیاث‌الدّین علي نقیب خان و تیمور بدخشي و میر ابوالغیث و نورم[۲] قلیج و بسیارے از مجاهدانِ عرصهٔ نصرت را درین‌تاریخ بصوبِ ایدر فرستادند - که آن سر زمین را از خس و خاشاکِ ناسپاسانِ گردن افراز پاک سازند •

و از سوانح توجّه فرمودنِ اورنگ‌نشینِ اقبال بیورشِ حجاز - و بالتماسِ اعیانِ دولت فسخِ آن عزیمت نمودن - گیتي خدیو از وفورِ خدا پرستي و فرطِ حق شناسي در گرد آوريِ رضای[۳] ایزدي دوامِ تکاپوی دارند - و با وجودِ گنجوريِ خزائنِ صورت و معني از فراخيِ حوصله و افزونيِ استعداد یافته را ناهارشکنِ خواهش ندارند - و ازانجا (که شمسهٔ پیشطاقِ بینش را نورِ جهان‌افروزِ حقیقت فروگرفته) برحسنِ روزافزونِ خویشتن نگاه نیفتد - و همواره بینشِ جویائي از سراپای مشرقِ خاطر تابان و فروزان باشد - و در جستجوی نشانِ آن بےنشان پای همّت رهگرای بود - درین‌اثنا طایفهٔ از لوندانِ ملکِ ساده‌لوحي (بیتابیِ شهسوارِ تقدّس را در عباداتِ جسماني خاصه طوافِ مشاهدِ دور دست دیده) سیرِ حجاز را بتازگي سامعه‌افروزِ آن پویای بادیهٔ طلب گردانیدند و با آنکه از فروغِ افزائيِ خرد در پیشگاهِ خاطرِ حق‌اندیش روشن بود (که آن گامِ نخستینِ تجرّد گزینانِ حق‌جوی ست - و رفتگانِ این راهِ دراز چه جای رسیدگانِ سرچشمهٔ مقصود ازین خاکستانِ صورت‌پرستي دامن بر چیده همّت در کارِ دیگر بسته اند - و بزرگانِ ملکِ تعلّق را مهمّ دیگر در پیش - و عباداتِ این گروه بآئینِ دیگر - خاصه فرمان‌دهانِ دادگر خصوصًا چنین گیتي‌آرای که بارِ جهانیان بر دوشِ معدلت گرفته ولایتِ چندین سلاطینِ والا شکوه را بفنونِ تدبیر و لمعانِ شمشیر دارالامن دارد کجا این‌قسمِ عبادات در حقِّ ایشان تجویز کرده آید) شهریارِ خدا دوست را بمقتضای سرانجامِ اسبابِ

(۲) نسخهٔ [ز] نورقلیچ (۳) نسخهٔ [ی] رضاجوئيِ ایزدي •

نشاءٔ جامعیّت عزیمتِ این سفر دامنگیرِ همّت شد - منظورانِ بارگاهِ سلطنت و دانش‌منشانِ بزمِ اقدس پرستشهای نشاءٔ تعلّق و تجرّد را (چنانچه بر خاطرِ حقیقت‌آمود روشن بود) مذکور ساختند و بطرزے (که حق‌اساسانِ راستی‌اندوز معروض دارند) بموقفِ عرضِ مقدّس رسانیدند که برخے از حقیقت اندوزانِ والا فطرت (که به نسبتِ این طایفهٔ قدسي امثالِ این امور روا داشته اند) مشروط بآنست که ازان گردِ فتورے بنزهت‌آبادِ رعیّت‌پروري نه نشیند - سریر آرای معدلت بمقتضای دریافتِ والای خویش و بموجبِ پاسِ خاطرِ اخلاص‌مندانِ یکتادل نقشِ آن داعیه از لوحهٔ خاطر ستردند - و چون صورتِ لزومي انعقاد یافته بود رای صواب‌اندیش بران قرار گرفت - که یکے از درست کردارانِ معامله دان بآن‌دیار فرستاده شود - تا همچنانکه بآن بازگشتِ معنوي جوهرِ گرانبهای[2] حقیقت زدوده آمد باین ادای‌نیابتي پاس‌ظاهر نیز شده‌باشد - سلطان‌خواجه نقشبندي‌را (که از صفاتِ مذکوره نصیبهٔ فراوان داشت) در تاریخِ مسطور امیرِ حاج گردانیده رخصت ارزاني داشتند - و مبلغ شش‌لک روپیه نقد و دوازده هزار خلعت ضمیمهٔ افضال گشت - تا بفروغِ دیده وري مراتبِ شایستگانِ احسان دریافته بخششِ ستوده نماید - و عامّهٔ غربت‌گزینانِ این راهِ دراز را بجزائلِ انعام بےنیاز گرداند - و حکمِ مقدّس شرفِ نفاذ یافت که تجرّدمنشانِ آن‌مرز (که از شغلِ پیراستنِ نفس‌دوفنون فرصتِ مکاسب و حرَف ندارند) و سایرِ احتیاج‌مندانِ قناعت پیشهٔ آن‌بوم نکاشتهٔ قلمِ تحقیق ساخته نسخهٔ منقّح بدرگاهِ والا آورد - غرض ازین اندیشهٔ قدسي آنکه هر سال یکے از آگاه دلانِ بارگاهِ اقبال بدان دیار رفته عمومِ محتاجانِ آن‌ناحیت را از مایدهٔ احسانِ شاهنشاهي چون آرزومندانِ سایرِ اقلیم احتظاظ وافر بخشد - درین‌قافلهٔ سعادت اصنافِ آدمي علی‌الخصوص منسوبانِ خانوادهٔ نظر و اشراق و منتسبانِ استدلال و شهود فراوان بارِ دولت بستند - هرگز چنین وفودِ برکات طلب از هندوستان عزیمتِ آن‌صوب نکرده بودند - سعادت یار کوکه و شاه خواجه و مُلک محمود[3] و قاضي عمادالملک و مولانا عبدالرّحمٰن واعظ و ملّا عبداللّٰه وفادار و خواجه اشرف و خواجه حسین‌علي فرخاري و مولانا فضلي نوشاد و شاه میرزا و جمال خان بلوچ رهنوردِ غربت گشتند - و از وفورِ عاطفت فرمانِ مُطاع شد که اُمرای رخصت یافته بدرقه باشند - آن[4] کاروانِ بزرگ از راهِ گریوهٔ هلدي با لشکرِ منصور بکوکنده شتافت - و از تنگیها و عقبها گذشته به پنواره رسید - ازانجا قطب‌الدّین خان و راجه بهگوانداس و سایرِ لشکرِ فیروزي (که باستیصالِ رانا تعین‌شده بودند) بآن[5] حدود معاودت نموده بصوب کوکنده روانه شدند - و چون بموطنِ آن شوریده بخت پیوستند از سطوتِ عساکرِ نصرت‌اعتصام بگوِ خمول

---

(۲) در [اکثر نسخه] نشان تخم حقیقت . و در [بعضی نسخه] حقیقي (۳) نسخهٔ [ا] ملک محمود بهار و قاضي (۴) در [چند نسخه] سران کاروان بزرگ (۵) در [بعضی نسخه] بآن خدمت معاودت نموده ٭

فرو رفته طیلسانِ خفا برسر گرفت - و افواجِ ظفرطراز (که بصوبِ بیدر رخصت یافته بود) در ملازمتِ این سفرگرایانِ قدسی‌مقام منزل بمنزل کامِ عافیت زده روزِ امرداد هفتمِ آبان ماهِ الٰهی بآن حوالي پیوستند - نخوت آرایانِ آن سرزمین خود را به تنگناهای[2] کوهستان کشیدند - و جمعي[3] از راجپوتانِ تهوّر منش بمعابد و منازلِ پای جلادت افشرده قرارِ مردن دادند - طایفهٔ از بهادرانِ نصرت‌قرین مثلِ هیرهٔ بهان[4] و عمرخان افغان و حسن‌بهادر باستیصالِ آن گروه شتافتند - تیره بختانِ غنوده رای تیغها آخته و برچها راست کرده بعرصهٔ جانفشاني نیزدستي نمودند - بسیارے از مجاهدانِ دولت عنان‌تاب گشته روی گردانیدند - نامبردها جوهرِ ثبات‌پائي را ببازارِ شگفت آورده هنگامه افروزِ حیرت شدند عمرخان[5] و حسن بهادر شربتِ گوارای واپسین نوشیده بنزهت‌سرای آسایش خرامیدند - و آن گردن‌کشانِ بےدانش درگوِ نیستي نگونسار[6] افتادند - و آن شهر با غنائمِ فراوان بتصرّفِ اولیای دولت درآمد - و اُمرای صایب‌تدبیر در حراست و عمارت بارِ[7] معدلت گشادند - ازانجا قافلهٔ حاج بصوبِ گجرات عزیمت نمود - تیمور بدخشي با جمعے از اعیان در خدمتِ بدرقه سعادت اندوخت از بےموسمیِ سفرِ دریا در احمدآباد توقّف گزیدند *

و از سوانح آنکه شهریارِ دوربین خواجه شاه منصور شیرازي را (که دانای رموز حساب‌داني بود) بمنصبِ والای وزارت عزتِ[8] سترگ بخشید - او درپیشین‌زمان باشرافِ عطریات شرفِ اختصاص‌داشت از تیزیِ فهم و جوششِ رُشد با مظفرخان آویزشِ زباني کرده حرمان‌گرای شد - و پس از ناکامیِ بسیار بمنعم خان پیوست - و دران هنگام (که بکارسازیِ بنگاله بدرگاهِ مقدّس آمد) از نقوشِ پیشانیِ او رقومِ کارداني بیشتر ظاهر شد - و پس از سپري شدنِ روزگارِ منعم‌خان راجه تودرمل بجهتِ محاسباتِ سرکار بقیدِ مذلّت کشیده مُسلسل گردانید - بزم‌آرای سلطنت از وفورِ قدرداني منشورِ مُطاع فرستاده طلب فرمود - دریں ایّام (که عُنفوانِ ابتسامِ بهارِ دولت است) به جبین‌سائیِ آستانِ مقدّس جلا[9] افزای ناصیهٔ بخت‌مندي آمد - و بے سپارشِ نزدیکان بساطِ حضور (که بیشتر ظهورِ مکامنِ استعدادات بآن وسیله تحقیق پذیرد) و بے تجاربِ روزگار (که کارآگهان آنرا دستاویزِ برداشتنِ بندگان سازند) پایهٔ اعتبارِ خواجه ارتفاع یافت - (اگرچه فراخیِ حوصله و فزونیِ دریافتِ شهریارِ گیتي‌خداوند از یاوریِ دستور بےنیاز است - و فروغِ خردِ آن یکتای جهانِ آفرینش عمومِ

---

(۲) نسخهٔ [ل] به تنگنای کوهستان (۳) نسخهٔ [ی] جمعي انبوه (۴) نسخهٔ [ی] پرهٔ بهان و نسخهٔ [ل] دهیرهٔ بهان (۵) نسخهٔ [ل] عمرخان بهادر و حسن خان بهادر (۶) نسخهٔ [ی] سرنگون افتادند - و نسخهٔ [ل] نگون افتادند (۷) در [چند نسخه] بازار معدلت گشادند (۸) در [بعضی نسخه] عزسترگ (۹) نسخهٔ [ل] نورافزای *

کارسازان سلطنت را در تنگنای تعطّل دارد) لیکن از فرط حق‌شناسي و چشم پوشیدن از شعشعهٔ جمال خداداد خویش همواره طینتش جویای سره آدم مي‌نماید - و پیوسته بر لوحهٔ زبان عنصري و دیباچهٔ لسان حال خواهش چنین گزیده مردے نگارد - و پایهٔ او را بنفس دوم و چشم سیوم تعبیرکند و همانا ایزد بیچون میخواهد که ذات مقدّس شاهنشاهي از نقاب‌گزیني و پرده‌آرائي بازآید - و قوانین انتظام بخش جهانیان (که دستورالعمل کار فرمایان عالمیان تواند شد) ازین بزرگ کردهٔ خود بظهور آرد - و حسن جهان‌افروز گیهان‌خدیو خاطرنشین خرد و بزرگ گردد - و [اگر چنین دانش‌منشے فراخ‌حوصله یکتای بارگاه بے‌همال (که دل صواب‌اندیش جویای اوست) بدست افتادے] طایفهٔ از کوته نظران چهاردیوار[(۲)] صورت دربن‌تخیّل خسران[(۳)] زده شدندے که این آئینهای شگرف از فروغ خردمندي اوست - و با آنکه خرد پژوهان زمانه شایستگی وزارت این یگانهٔ ایزدي ندارند لیکن ازانجا (که خسروآفاق سررشتهٔ ظاهر با سلسلهٔ معنوي پیوند داده. پاس لوازم این‌دو کار سترگ میدارد) روز کوش چهاردهم آبان ماه الٰهي خواجه را باین پایهٔ والا اختصاص بخشیده بلندمرتبه گردانیدند اگرچه از علوم رسمي بهره نداشت لیکن در گروه نیک‌بختان بشیوا زباني و شگرف‌کرداري سرآمد یکتایان روزگار بود - و با چنین نیروی سترگ از فراخ‌حوصلگي چهرهٔ سعادت افروخته داشتے *

و از سوانح آنکه چون حوالي قصبهٔ[(۴)] موهي مخیّم سرادقات اقبال شد شهاب‌الدّین احمد خان و شاه فخرالدّین مشهدي و شاه بداغ خان و مطّلب[(۵)] خان و سایر اُمرای صوبهٔ مالوه بناصیه‌سائی آستان مقدّس سربلندي یافتند - و هرکدام باندازهٔ جلای گوهر اخلاص مشمول عاطفت گشت روزے چند آن سرزمین بشعاع دانش حقیقت آمود شاهنشاهي روشني پذیرفت - و حال ساکنان آن‌مرز انتظام‌پسندیده گرفت - و از دوربیني و کارداني بهادران[(۶)] مثل غازي‌خان بدخشي و شریف‌خان اتکه و مجاهد خان و سبحان‌قلي ترک را با برخے از کارطلبان در قصبهٔ موهي جای دادند و عبدالرّحمٰن موید بیگ و عبدالرّحمٰن جلال‌الدّین بیگ را با طایفهٔ از همّت‌مندان در مداریه گذاشتند و همچنین در محالّ دیگر مردم مردانهٔ کارکرده تعین‌یافتند - تا هرگاه آن بدکیش فتنه اندوز از گریوهٔ خمول برآید بباد‌افراه رسد - و چون خاطر اقدس از مهمّات این‌حدود واپرداخت روز مهر شانزدهم آذر ماه الٰهي ازان منزل فیروزي از راه بانسواله بصوب مالوه نهضت فرمودند - و همگي مکامن ضمیر قدسي آنکه از برکات قدوم[(۷)] همایون آن سرزمین فروغ معدلت گیرد - و عامهٔ خلائق در ظلال عافیت آسایش و آرامش یابند *

---

(۲) نسخهٔ [ا] جهان صورت (۳) در [اکثرنسخه] حیرت زده (۴) نسخهٔ [ب ی] قصبهٔ مروی (۵) نسخهٔ [ا] قطب خان (۶) نسخهٔ [ل] بهادرخان و غازي خان (۷) در [چندنسخه] قدم همایون *

و از سوانحِ مُعاتب شدنِ قطب‌الدّین خان و راجه بهگونت‌داس است - و اجمالِ این تفصیل آنکه بزرگانِ دولت جنودِ اقبال را سرکرده به بُنگاهِ رانا هنگامه آرای بودند - چون ازان شوریده‌حال نشانے پدید نیامد از شتاب زدگي (بے آنکه حکمِ قدسي‌طراز شرفِ صدور یابد) بمجرّدِ شنیدنِ توجّه رایاتِ نصرت روی بدرگاهِ مقدّس آوردند - و ازانجا (که پاسبانیِ احکامِ سلطنت نخستین هر ذمّتِ فرمانروایانِ والا شکوه است - و پایهٔ دوم بر صفائحِ خواطرِ خدمت‌پذیران نقشِ لزوم دارد) این وجوهِ دولت را کورنش‌نداده خجلت آلودِ عتاب گردانیدند - و چون نقوشِ ندامت از خطوطِ پیشاني بذریعهٔ درست خوانانِ این[2] سواد روشن شد گفتارِ کوتهیِ رسائي و اعترافِ لغزش تصدیق فرموده رخصتِ بار دادند *

و از سوانحِ آنکه در هنگامِ عبورِ موکبِ آسماني‌سیر بحواشیِ اودیپور عرائضِ حقائق گذارانِ صوبهٔ گجرات بموقفِ عرضِ اقدس رسید که طایفهٔ از معامله نشناسان در عمومِ همراهانِ قافلهٔ حاج خدوک انداخته از حُکّامِ بنادرِ فرنگ بیمناک ساخته‌اند[3] - و هرچند حضراتِ قدسي بسخنانِ خردافزا نصیحت میفرمایند و اعیانِ دولت دلدهي میکنند اطمینانِ خاطرِ عامّه صورت نمیگیرد - و از وفورِ عاطفت آن گروهِ غربت‌گزیده را نمي‌توانند بناکامي گذاشت - بنابران قلیچ‌خان را (که برخے از بنادرِ گجرات در تصرّفِ او بود) باسپِ بام از لشکرِ ایدر طلب‌داشته رخصتِ آن‌دیار فرمودند که بر ساحلِ دریای‌شور رفته خدمت پذیري و نیایش‌گریِ آن‌گروهِ بیگانه[4] را بر لوحهٔ[5] ظهور اندازد - تا ضعیف دلانِ آن‌قافله بلمعهٔ آرامش درآیند - به نیروی اقبالِ شاهنشاهي در اندک فرصتے این‌خدمت حسن‌انجام گرفت - و نقاب‌گزینانِ بارگاهِ عصمت در جهازِ سلیمي عشرت‌گرای آمدند - و سلطان‌خواجه با سایرِ اعیان در جهازِ الٰهي بارسفر بست - و حکّامِ نصاریٰ و بزرگانِ هر زمین قدومِ‌گرامي را محترم داشته سرمایهٔ سعادتِ جاوید اندوختند *

و از سوانحِ آنکه چون شعشعهٔ رایاتِ همایون در حوالیِ بانسواله[6] پرتو شکوه انداخت راول پرتاپ بزرگِ آن‌ناحیت (که همواره دمِ استقلال و استکبار زدے) و راول اسکرن مرزبانِ دونگرپور[7] و دیگر سرکشانِ آن بوم آمده سجدهٔ خجالت بتقدیم رسانیدند - و ازانجا (که شیمهٔ مقدّسِ گیهان‌خدیو عذر پذیري و عاجزنوازي ست) شرمندگیِ کم‌خدمتي را بافروختگیِ کارگذاري گرفته جان و ناموس و ملکِ آن‌گروه را در حمایتِ معدلت و رافت درآوردند - و بتفقّداتِ خاص بلندي‌گرای آمدند *

و ازسوانحِ آنکه میرزاده‌علي‌خان بسجودِ نیایش جلا افزای پیشاني شد - و شصت و پنج فیل

---

(۲) نسخهٔ [ب ل] آن سواد (۳) نسخهٔ [ب] ساختند (۴) نسخهٔ [ل] نیکان را (۵) نسخهٔ [ب] منصهٔ ظهور (۶) نسخهٔ [ز] بانسوازه (۷) در [چند نسخه] ڈونگر پور *

از جملهٔ غنائم دیار شرقي بنظر عالي درآورده حقیقت بدائع آن مرزستان و نیکوخدمتیهای جان‌سپاران[۲] سعادت‌گزین بتفصیل معروض داشت - و موجب سپاس دادار بے‌همتا[۳] گشت *

و از سوانح آنکه افواج نصرت‌لوا بصوب کوکنده[۴] نامزد شد - دریں‌هنگام بمسامع همایون رسید که رانا بار گریوهای سخت و تنگناهای دشوارعبور را اسباب سرکشي انگاشته تباه اندیش است - روز دي بمهر پانزدهم دي ماه الٰهي راجه بهگونت‌داس و کنور مانسنگهه و میرزاخان بیرام خان و قاسم‌خان میربحر و طایفهٔ از بهادران کارشناس را روانهٔ آنحدود گردانیدند - و بتوجّهات والای شاهنشاهي ساحت آن ملک از خارستان تمرّد پاک ساخته بفرمان‌پذیران انصاف‌منش پیرایه دادند *

و از سوانح آنکه در نواحی بانسواله راجه تودرمل و اعتماد خان خواجه سرا از بنگاله کامیاب خدمت آمده ناصیه‌سای عتبهٔ اقبال گشتند - و جلائل غنائم آن دیار را (که ازان جمله سه صد و چهار فیل نامور بودند) در پیشگاه مناظر قدسي آورده ستایش نیرنگی دولت[۵] روز افزون در کامروائی اولیای دولت و ناکامی اعدا و پاک‌شدن آن دیار از ناسپاسان و آرامش عموم توطّن‌گزینان آن بوم گذارش نموده در نیایش ایزدي افزودند *

و از سوانح آنکه در حدود دیبالپور رحمان‌قلي‌خان قوش‌بیگي از سفر حجاز آمده بسجدهٔ خلوص عقیدت پرستش قدرت حقیقیٔ الٰهي نمود - و عرائض شرفا و سایر اعیان آن ملک در پیشگاه حضور آورده بنظر عاطفت سربلندي یافت - روزے چند آن سرزمین بجهت مصالح ملکي مخیّم سرادقات اقبال بود *

و از سوانح فرستادن راجه بیربر[۶] و رای لونکرن به دونگرپور است - و اجمال این تفصیل آنکه راجهٔ آنجا از بختمندي بوسیلهٔ مقرّبان بارگاه مقدّس عرضه داشت که فرزند او (که بعفّت و دانش از ممتازان زمانه است) داخل پرستاران مشکوی سپهرمثال گردد - هم گوهر والا بجای خویش قرار گیرد و هم منتسبان او را استظهارے سترگ بدست آید - اورنگ‌نشین اقبال بر حسن اخلاص او نظرانداخته آن ملتمس را بپایهٔ قبول ارتفاع بخشیدند - و آن دو مونمن بارگاه خلافت را رخصت دادند تا بآئین گزیده آن حجاب‌نشین حجلهٔ تقدّس را بشبستان اقبال رسانند *

و از سوانح آنکه روز فروردین نوزدهم اسفندارمذ ماه الٰهي عرضداشت رای رایسنگهه نوید گشایش سروهي و تسخیر ابوگذهه[۷] رسانیده بهجت‌افزای شد - و اختصار این داستان مسرّت آنکه رای سروهي سلطان دیوره از بخت برگشتگي و توحّش ذاتي بوطن‌جای خود روی ادبار آورد - باشارت همایون

---

(۲) نسخهٔ [ب] جان نثاران (۳) نسخهٔ [ی] بے همال (۴) نسخهٔ [ب] دریں اثنا (۵) نسخهٔ [ا] اقبال روزافزون (۶) نسخهٔ [ا] تودرمل (۷) نسخهٔ [ز] ابوگدهه *

رای رایسنگهه و سیّد هاشم و طایفهٔ دیگر از بهادرانِ خدمت‌گزین عزیمتِ تسخیرِ آن نمودند و آن آشفته رای تیرهٔ روزگار را سزای نافرمان‌برداري در کنار نهادند - نخستین دران حدود رفته بمحاصرهٔ او پای همّت افشردند - و ازانجا (که حصار دشوار گشا داشت - و عقلِ حسابدان نبود) اعالیِ جبال را پناه اندیشیده نخوت غرور افزود - مبارزانِ اقبال رحلِ اقامت انداخته از شتاب‌زدگي بآهستگي گرائیدند - و رای رایسنگهه بُنه و بار را از وطن‌گاهِ خویش طلب‌داشت - آن غنودهٔ بخت با جمعی از دلیرانِ جنگ جوی در اثنای راه بران قافله ریخت - برخی از راجپوتانِ ناموس دوست (که بسرکردگیِ رایمل همراهِ آغروق بودند) بازوی[۲] جلادت گشوده جوهرِ مردانگي را بعیارگاه رسانیدند پیکارِ سترگ روی‌داد[۳] - و از طرفین بسیارے از مبارزان رختِ هستي بربستند - و بمیامنِ اقبالِ روزافزون آن گریوه‌نشینِ تهوّر شکست یافته آوارهٔ دشتِ ناکامي شد - و از سروهي دست باز داشته بتکاپوی سخت به[۴] الوگدهه شتافت - وآن ولایت بحسنِ عملِ کارگذاران ضمیمهٔ ممالکِ محروسه گشت و سعادت‌منشانِ خدمت دوست متوجّهِ آنصوب شدند - نامِ این در اصل اربُدا اچل است - بفتحِ همزه و سکونِ را و ضمّ با و دال و الف و فتحِ همزه و جیمِ فارسي و سکونِ لام - بتداولِ السُن و تحریفاتِ روزگار باین نام خوانند - گویند اربُدا نامِ روحانیئ‌ست که بلباسِ زنان درآمده رهنمائیِ گمراهانِ بادیهٔ طلب فرماید - و اچل عبارت از کوه است - یعني آن پیکرِ قدسي بدان‌جای نسبتِ خاص دارد - و این نزدیکِ سروهي ست در اقصای صوبهٔ اجمیر گجرات‌رویه - ارتفاعِ آن هفت کروه باشد - و بر فرازِ آن کوهها رانا در زمانِ باستاني قلعهٔ آسماني‌پایه اساس‌نهاد - راهِ برآمد بغایت دشوار - چشمهای گوارا و چاههای شیرین و اراضیِ آبادان آنقدر که تحصّن‌گزینانِ حصن را بسند باشد - و انواعِ گلها و اصنافِ ریاحین و هوای نشاط‌افزا و شوق‌افروز است - اهلِ ثروت برای تیمّن و تبرّک دران‌نواحي معابد و منازلِ خیر ساخته‌اند - این گروهِ نصرت‌طراز باستظهارِ اقبالِ روزافزون بآن‌قلعه پیوستند - و چنین حصارِ حصین را (که فرمان‌دهانِ والا شکوه بدشواري توانند گشود) این جوقِ اخلاص‌گزین بکمتر سعي بدست آوردند سطوتِ سلطنت شاهنشاهي سلطان[۵] را سراسیمه ساخته نیازمند گردانید - بزینهار از ملتزمانِ سعادت شد و کلیدِ آن‌دژ را سرمایهٔ گشایش‌گروِ بخت ساخته باولیای‌نصرت سپرد - رای رایسنگهه بکاردانانِ آگاه‌دل گذاشته باتّفاقِ رای سروهي روی بدرگاهِ سلاطین‌مطاف آورد *

و از سوانحِ فرستادنِ جنودِ اقبال است بصوبِ خاندیس - راجه‌علي‌خان حاکمِ آن‌مرز باستظهارِ سایرِ حکّامِ دکن درفرمان‌پذیري و خدمت‌گذاري قدم سست برمیداشت - گیتي‌خداوند از وفورِ عاطفت

---

(۲) در [بعض نسخه] بار جلادت (۳) نسخهٔ [ی] روی نمود (۴) نسخهٔ [ز] به ابوگدهه
(۵) نسخهٔ [ل] اورا *

(که هنگامه‌آرای شریف و وضیع و چهره‌افروز سعادتِ خرد و بزرگ است) روز بهرام بیستم اسفندارمذ ماه الٰهی لشکرے شایسته بسرکردگیٔ شهاب‌الدّین‌احمد خان بآنصوب نامزد فرمود - قطب‌الدّین‌خان و شجاعت‌خان و باقي‌خان و نورنگ‌خان و میرزا نجات‌خان (۲) و علي‌دوست خان وبسیارے از مبارزانِ والا قدر باین‌خدمت قرار گرفتند - و از بارگاهِ خلافت فرمان شد که نخستین غنودگانِ بادیهٔ بیهوشي را بسخنانِ دلاویزِ آگهي‌بخش بشهرستانِ حقیقت آورده گلچینِ بوستانِ نیکوبندگي گردانند - و اگر از واژونیِ طالع گران‌خوابِ بدگوهري باشند گام‌همّت (۳) فراختر نهاده بلوامع سیوفِ هندي زنگ‌زدای ظلمتیانِ آن‌دیار گردند - و آن معموره را بدادگرانِ تامّل‌گزینِ بےغرضِ جدکار سپرده پاسبانیٔ عموم رعایا (که ودائع ایزدي اند) بردوشِ فطرت لازم گیرند *

و از سوانح رخصت فرمودنِ راجه تودرمل‌است بصوبِ گجرات - چون بمسامع همایون رسید که آن ناحیت از بےپروائیٔ وزیرخان غبارآلودِ ناایمني گشت آن کاردانِ موتمن را رخصت دادند که بزودي رفته باتّفاقِ اعیانِ ملک در انتظام کوشد - او بقدم (۴) سرعت شتافته جوهرِ کاردانیٔ خویش بجهانیان نمود - و عمومِ توطّن‌گزینان و واردانِ آن‌دیار عشرت‌آمودِ عافیت گشتند *

و از سوانح آنکه در حدودِ دیبالپور شهبازخان از دیارِ شرقي کامیابِ نیکوخدمتي جبهه‌سای آستانِ جلال آمد - چون گشایشِ رهتاس و فتحِ گجپتي و سایر نیکوکاریهای او بموقفِ عرضِ مقدّس رسید حکمِ والا شد که رهتاس بحراستِ محبّ‌علي خان گذاشته روی بندگي بعتبهٔ قدسي آرد روز اشتاد بیست و ششم اسفندارمذ ماهِ الٰهي جبینِ عقیدت بر عتبهٔ اقبال سوده سربلندي یافت و محفوفِ انواعِ مراحمِ پادشاهي گشت - و (چون مکنونِ ضمیرِ قدسي آن بود که افواجِ گیتي‌گشای بصوبِ دکن زودتر شتافته آن‌دیار را موردِ امن و مرکزِ عدل گردانند) اشارتِ عالي شد که سامانِ لشکرِ نصرت‌اعتصام را بعیارِ تصحیح رسانده جنودِ اقبال را سزاول باشد - بحکمِ والا این خدمت بجای آورد و دران هنگام (که موکبِ همایون بدارالخلافه نزولِ اقبال داشت) بسعادتِ کورنش بلندي‌گرای آمد *

و از سوانح گشایشِ ایدر و آن‌حواشي ست - پیشتر گذارش یافت که چون رای آن سرزمین را اخترِ بختمندي در افقِ ادبار فروشد بمقتضای آنکه سلاطینِ معدلت‌پژوه طبیبِ روزگار و حکیمِ آفاق‌اند فوجے از کُدآورانِ (۵) اخلاص‌گزین فرستادند - که اگر سخنانِ دلاویز اندرز کارگر نیاید نقشِ هستیٔ او از صفحهٔ کاینات سترده گردانند - آن بےدانش از فرومایگي و بدگوهري داستانِ موعظت را سرمایهٔ استکبار گردانید - و چون قلیج خان را بخدمتِ بنادرِ گجرات طلبداشتند در اندیشهای تباه‌تر افتاد

---

(۲) نسخهٔ [ب] نجابت علي خان (۳) نسخهٔ [ل] پای همت (۴) نسخهٔ [ل] باقدام سرعت
(۵) نسخهٔ [ب] از دلاوران *

و بسعيِ خويش غبارآلودِ خاكستانِ بےناموسي شد - و اجمالِ اين تائيدِ آسماني آنكه آن دو چيز سرمايهٔ رعونت‌افزائي شده پرده بر بينشِ او فروهشتند - و در كمتر فرصتے بيهوشيِ او ببدمستي كشيد و از نابينائيِ نيرنگيِ اقبالِ روزافزون آسا راول برخے از تهوّرگزينانِ باديهٔ ادبار را باخود متّفق ساخته بآرايشِ عرصهٔ مبارزت از تنگناي كوهستان برآمد - اولياي دولت بدستياريِ نيک‌اختري پيمانِ يكجهتي ويكتادلي تازه كرده بصوبِ آن نخوت‌گزينِ غرورافزاي عزيمت را مصمّم گردانيدند - شب كوش چهاردهم اسفندارمذ ماهِ الٰهي شيرخان را با جمعے از بهادرانِ حزم‌انديش بپاسبانيِ اردو گذاشته رهنوردِ عرصهٔ (۲) پيكار شدند - در قول خواجه غياث‌الدّين علي آصف‌خان با طايفهٔ از مبارزانِ رزم‌آراي پاي جلادت افشرد - و تيمور بدخشي با جمعے از جنگ (۳) دوستانِ نبردآزما برانغار را بشكوهِ شجاعت‌مندي پيرايه داد - و مير ابوالليث (۴) با برخے از نگاهبانانِ ثغورِ ناموس نيروي جوانغار آمد و ميرزا مقيم نقشبندي و نور قليچ و دهيره (۵) پرمان و مير غياث‌الدّين (۶) و گروهے از تيزروانِ ميدانِ وغا در فوجِ هراول جوياي جانستاني و سرفشاني شدند - شمال‌خان و گداعلي و چندے از كارشناسانِ رزم در كمين‌گاه جستجوي شتافتند - غنيم از فرطِ غرور دوجوق شده پيهم جلوريز مي‌آمد - ميرزا مقيم با برخے از غازيانِ هراول تيزدستي نمود - و مظفّر خود را از قول رسانيد - رادمردانِ لشكر منصور بنمايشِ يكديگر عنان از دست داده آويزشِ پيكار نمودند - راجپوتانِ تهوّرگزين برچها راست‌كرده در هم آويختند - چپقلشهاي عبرت‌بخشِ (۷) حيرت‌افزا روي‌داد - و جوهرِ همّت و مردانگي بعيارگاه رسيده تابشِ ديگر بخشيد * نظم *

بغرّيد كوس و برآمد نبـــرد * برخشيد تيغ و بجوشيد گرد
روان‌خون چو مي نعره شان بانگِ زير * پياله سرِ خنجر و نُقل تير

نورقليچ باوجودِ زخمِ بازو دست (۸) از كار باز نداشت - و مظفّر از هجومِ راجپوتان بزمين آمد - و بياوريِ تيزدستانِ همّت‌گزين سوار شده نبردآراي گرديد - و دهيره پرمان دران آوردگاه مردآزما كارنامهٔ حيرت‌افزاي (۹) بتقديم رسانيد - درين هنگامهٔ زد وگير فوجِ هراول را پاي همّت از جاي رفت - نامبردها پاسِ ناموس داشته بجانفشاني ايستادند - ميرزا مقيم دران گرميِ آويزش شربتِ گواراي واپسين دركشيد - و قطب‌خان نيز از همراهانِ او بآئينِ اخلاص‌گزينان نقدِ زندگاني درباخت - درين هنگام (كه هراول را آن چشم‌زخم رسيد)

---

(۲) نسخهٔ [ی] باديهٔ پيكار (۳) نسخهٔ [ل] نبرد دوستان جنگ‌آزماي (۴) در [اكثرنسخه] ابوالغيث (۵) نسخهٔ [ی] دهيره نريان - و در [بعضے جا] هيرة بهان - والله اعلم (۶) نسخهٔ [ل] عنايت الله - و در [اكثرنسخه] غياث‌الله (۷) نسخهٔ [ی] مردانهٔ عبرت بخش (۸) نسخهٔ [ل] دست از كار نداشت (۹) در [اكثرنسخه] حيرت افروز *

فوجهای فیروزي‌طراز بیهم آمدند - و دل باقبال[۲] ابدپیوند بسته بکارزار در شدند - مخالف پای تهوّر افشرده گرد پیکار انگیخت - و باندازهٔ توانائي جلادت نموده غبارآلود بی‌آزرمي روی در هزیمت نهاد اولیای دولت بمیامن تائیدات[۳] روزافزون در نیمروز ناامیدي کامیاب خواهش شده عشرت از سر گرفتند چون داستان نصرت بعرض همایون رسید جلائل سپاس ایزدي بجای آمد - خدمتگذاران همت‌منش بعاطفت خسرواني پایهٔ[۴] امتیاز یافتند *

آغاز سال بیست ودوم الهي از جلوس اقدس شاهنشاهي

یعني سال دی از دور دوم

شهریار معدلت[۵] دوست در حواشی دیبالپور عبادت نشاهٔ تجرّد و تعلّق را در نقاب شکار بتقدیم رسانیده صورت را با معني مزاج یکتائي مي‌بخشید - و ظاهررا پایهٔ باطن میداد - گلبانگ اعتدال ربیعي چهره افروز انبساط آمد - نشاط را بارگاه فراخ زدند - و هنگامهٔ بخشش رونق دیگر پذیرفت شب دوشنبه بیستم ذی‌الحجّه بعد از هفت ساعت و دوازده دقیقه آن فروغ‌افزای نورستان ایزدي پرتو خرّمي بحمل انداخت - مناظر صورت را رنگ‌آمیزی مطالع انوار حقیقت درگرفت - آسمان جواهر نیساني بارمغانیء زمین فرو ریخت - و او[۶] بنثار قدوم نورسیدگان ملک تقدّس هزاران نقش دلفریب بیرون فرستاد - گیتي[۷] خدیو مراسم سپاسگذاري را آئین تازه پیش گرفت - و بخشایش را روز بهجت پدید آمد - عموم مردم باندازهٔ دید خویش بمژدگانیء زمان خجسته در هر چمني انجمني ساخته از بستان‌سرای عشرت دامن دامن گلچین مراد گشتند *

* بیت *

جهان از نقش قدرت شد چو صورت‌خانهٔ ماني * چمن از نور حکمت شد چو فکر بوعلي‌سینا

زمین از خرّمي گوئي گشاده آسمانستی * گشاده آسمان گوئي شکفته بوستانستی

بخجستگي سال دهم از دور دوم نوید عشرت جاوید آورد - و پیغام نشاط دایم رسانید - امّید که جمیع منتسبان انفس و آفاق بمیامن این‌دولت ابدي‌اعتصام کامیاب یک‌نسبتي گردند *

و از سوانح خرامش فرمودن ماهي بیگم است بجهان معني - آن نونهال گلشن‌سرای خلافت نبیرهٔ راول هرراج[۸] مرزبان جیسلمیر است - خاک‌تودهٔ دنیا را انبارخانهٔ غم انگاشته هیزدهم

---

(۲) نسخهٔ [ی] باقبال موید بسته - ونسخهٔ [ل] باقبال نصرت پیوند بسته (۳) نسخهٔ [ل] تائیدات ایزدي در نیمروز (۴) نسخهٔ [ب] پایهٔ اعتبار یافتند (۵) نسخهٔ [ل] معدلت افروز (۶) نسخهٔ [ل] و دایهٔ زمین به نثار قدوم (۷) نسخهٔ [ي ل] گیتي خداوند (۸) در [بعضی نسخه] دهر راج *

فروردین ماهِ الٰهي روی از عالمِ صورت درکشید - و به گلچینیِ بوستانِ خزانيِ بیش از یک سال نه ایستاد * * مثنوي *

ژرف است محیطِ این جزیره * خاکِ سیه است و آبِ تیره

از رفتنِ آن گلِ بهشتي * در موجهٔ دل شکست کشتي

پرستارانِ مشکوی اقبال خرمنِ‌خرمن سرشک ریزان خروشهای آتشین و جوشهای جان‌خراش نمودند حالِ گیهان‌خدیو را چگونه نویسم - در کالبدِ گفت درنیاید - هرگاه آن سرچشمهٔ مهربانيِ از فروشدنِ فرزندانِ عمومِ اخلاص‌گزینان باندوهِ فراوان گراید دوربینِ ژرف‌نگاه اندک پَيِ تواند برد که در فوتِ فرزندِ خویش بران گیتيِ(۲) خداوندِ مهرگرای چه رفته باشد - لیکن فرمان‌روای ملکِ آگهي گریوهٔ صبر در نوردیده نزهتگاهِ آرامش گزیدند * * بیت *

بقا باد شهٔ را به نیروی بخت * بدو باد سرسبزیِ تاج و تخت

در عنفوانِ این سالِ فرخنده گشایشِ قلعهٔ بوندي ناصیه‌پیرای دولت شد - و دودا پسرِ رای سرجن بپاداش رسید - پیشتر فوجے بر سرِ این فرومایهٔ بدکیش فرستاده بودند - چون روشن شد (که آن‌گروه از کارنشناسي راهِ مُدارا مي‌سپرند) روزِ بهرام بیستمِ فروردین ماهِ الٰهي موافقِ دهمِ محرّم سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد و پنج از نواحیِ رامپور زین‌خان کوکلتاش را باین خدمت رخصت فرمودند و رای‌سرجن که بآن مُدبر نسبتِ پدري و بهوج که پیوندِ برادري دارد و رام‌چند(۳) وکرمسي و چندے از مجاهدانِ اقبال‌را همراه گردانیدند - و فرمان شد که اُمرای‌پیش نیز پیوسته یکتادلي(۴) گزینند - از راهِ اخلاص در انجامِ این کار تکاپوی‌شایسته نمودند - درکمترفرصتے قلعهٔ بوندي بتصرّفِ غازیانِ شهامت‌گزین درآمد - و آن‌گروهِ نشیبِ‌ادبار خود را به‌تنگناهای کوهستان کشید - چون‌آنحدود از شورش آرامش‌یافت زین خان کوکه بحکمِ مقدّس بهوج را با اکثرے از مبارزانِ دولت بحراستِ آن‌ناحیت گذاشته باتّفاقِ رای سرجن عزیمتِ درگاهِ والا نمود - در نخستین منزل شورشِ آن سرزمین شنوده بجز معاودت چاره ندید - و اجمالِ این‌تفصیل آنکه بیشترے از سپاه دران‌کوهستان از امتدادِ ایّام بستوه آمده بودند چون کوکه بارِ همّت بر راحلهٔ شوق بست بدگوهرانِ فرومایهٔ(۵) لشکر آوازهٔ رسیدنِ دودا انداخته دستِ غارت گشودند - و اردوبازار با بسیارے ازان شهرِ معمور بتاراج رفت - و اُمرا از ترسناکي و ناشناسائي درآهنگِ برآمدن شدند - کوکلتاش با رای رزین و همّتے شگرف و عزمے درست برگشته رختِ اقامت انداخت - و بتائیداتِ ایزدي و دواعیِ خرد بر لوامعِ شوق چیره دستي یافت - خدمت

(۲) نسخهٔ [ل] گیتي‌خدیو مهرگرای (۳) در [بعضے‌نسخه] رام چندر و کرمسي (۴) در [چندنسخه] یکتائي گزینند (۵) نسخهٔ [ل] فرومایه بلشکر آوازهٔ *

غایبانه بر ملازمت حضور پایهٔ افزایش گرفت - رای سرجن را به برخی از مصالح رخصت درگاه داده در نظم پراگندگی آن ناحیت شد - بیسامانی(۲) ظاهر و بیدلی عامّه را در پیشگاه اخلاص قدرے نماند یکبارگی غبار فتنه فرو نشست - و دلهای رفته عشرت(۳) بازگشت نمودند - تبه‌کاران هرزه اندیش روی در خمول آوردند - و گریوه نشینان تمرّد سزاهای شایسته یافتند - روز کوش چهاردهم اردي‌بهشت ماه الهي قلعهٔ رنتهپور مضرب خیام نصرت گردید - گیهان‌خدیو فراز(۴) قلعه برآمده زمانی در منازل رای‌سرجن وقفهٔ آسایش فرمودند - و ازانجا داد دهان و رعیّت پروران متوجّه دارالخلافهٔ فتحپور گشتند و چون سایهٔ اقبال بران حواشي و حوالي افتاد اجلّهٔ اُمرا و اعاظم اهالي و سایر طبقات انام جبهه سای سعادت آمده لوازم نثار بجای‌آوردند - و هریک بعاطفتی‌خاص کامیاب صورت و معني شد زمانیان عشرت ازسر گرفتند - و دولت در بالش آمد - شب روز سي و یکم اردي بهشت ماه الهي آن مصر دولت از وصول موکب مقدّس فروغ تازه یافت - معدلت را پایه بلندي‌گرای شد خدا پرستي را بارگاهے دیگر زدند *

و از سوانح آمدن زین‌خان‌کوکه بدرگاه والا ست - و داستان نصرتمندي او بموقف عرض مقدّس رسیدن - پیشترگذشت که او در حدود بوندي رحل اقامت انداخته در تصفیهٔ مناهل آن ملک همّت گماشت - بسیارے از ریزه سپاهي درین‌هنگام جهت کمیابی اسباب معیشت راه بےحقیقتي سپردند - آن غنوده بخت شوریده حال را چون نظر بر نیرنگ‌سازی اقبال شاهنشاهي نیفتاده بود از فوج نصرت‌اعتصام حساب نگرفته نخوت‌آرای شد - و بدگوهرے چند فراهم‌آورده بر فراز کوه اونت(۵)‌گردن علم شقاوت برافراشت - آن کوهے ست والا ارتفاع دشوار عبور - همگي اندیشهٔ تباه آنکه فرصت یافته اُردوی ظفر قرین را گزندے رساند - زین خان کوکه از وفور دانش و فرط شجاعت مبارزان لشکر را سه فوج ساخته پیشدستي کرد - و برخی از مجاهدان کارطلب را تحریص(۶) برآمدن آن آسماني پایه نمود - و خود باتّفاق رای بهوج باستظهار گریوه نوردان همّت‌گزین پای جلادت افشرد - پیش‌قدمان هنگامهٔ مردانگي از تنگناها گذشته نزدیک فراز بودند که مخالف آگهي یافته بسیارے از تهوّرمنشان را پیشتر از خود روانه ساخت - شناسندگان رموز رزم در بندوق‌اندازي شدند - و بمیامن اقبال روز افزون یکبارگي سه مرد نامی غنیم بگوعدم فرورفتند - و سایر پیش‌آیندگان را پای ثبات بلغزش درآمد از ظهور شعشعهٔ تائید یزداني(۷) کوکه تیزتر شتافت - و در هنگامے (که آن خاکسار با جوقي(۸) مقهوران از گذشتن

---

(۲) در [چند نسخه] نا بیسامانی ظاهر (۳) در [بعض نسخه] بازگشت عشرت (۴) نسخهٔ [ب ی] از قلعه برآمده (۵) نسخهٔ [ز] اونت کژون (۶) یا تحریض که بمعنی برانگیختن است (۷) نسخهٔ [ی] ایزدي (۸) در [اکثر نسخه] جوقي مقهور *

آن ناموران بشورش درآمده گردِ پیکار انگیخته بود) با جمعی از بهادرانِ ناموس‌دوست پیوست و نیروی‌سترگ روی‌داد - آویزشهای سخت جوهرِ همّت را بپایهٔ ظهور آورد * * نظم *

ز تیر و سپرها که در کار بود * بیابان نه بستان که گلزار بود

درخشنده شمشیرهای بنفش * ز دیده بصر مي ربود از درفش

و از بختمندي و نیک‌اختري غنیم در سنگستانِ ناکامي آبله‌پای آمد - صد و بیست کس از ناموران مخالف دران آوردگاه مردانه فروشدند - و بآئینِ بیدلان آن گریوه‌نشینِ استکبار غبارآلودِ خاکستانِ هزیمت شد - و چون آن‌ناحیت از غبارِ شورش صفا پذیرفت پاسبانیِ آن برای‌بهوج سپرد - و ناصیهٔ سعادت را بسجودِ آستانِ مقدّس جلا افزوده مشمولِ عواطفِ شاهنشاهي گردید *

و از سوانحِ تجدیدِ انتظامِ خزانه است - بحکمِ سلطانِ خرد پاسِ اموال و افزایشِ نقود درآئینِ فرمانروائي از گزیده[۲] عباداتِ دارالملکِ‌تعلّق است - (اگرچه همّتِ والای‌گیتي‌خدیو بمُقتضای قافله‌سالاریِ جهانِ‌معني بمعبودِ حقیقي پرداخته نقشِ‌دوئي از پیشطاقِ بینش سترده دارد) لیکن نگاهداشتِ مراسمِ شهودیِ ملکِ صورت (که غازهٔ چهرهٔ جامعیّتِ فراخ حوصلهای بلند فطرتِ والاگوهر است) چون اورنگ‌نشینانِ ظاهرآرای طرازِ دوام و نقشِ لزوم دارد - و ازان گردے بر ساحتِ تقدّس نه نشیند - و غبارے در گلشن سرای وحدت ارتفاع نیابد - و ازانجا (که عباداتِ این[۳] یکتای جهانِ آفرینش چون طاعاتِ متوسّمانِ روزگار قضا ندارد - و هرجزوِ زمان نیتِ آن آسماني سیر بنیایشِ‌خاص و پرستشِ مخصوص لب‌ریز) این امنیّت را (که شایستهٔ نشأهٔ تعلّق است) بے‌حجابِ تعویق و نقابِ تسویف از صفوتکدهٔ باطن ببارگاهِ ظهور آورد - صادق‌خان و خواجه شاه‌منصور و چندے از کاردانانِ دیانت‌مند را (که محلِّ اعتماد و قسطاسِ وقوف بودند) از عشرت‌آبادِ فتحپور بدارالخلافهٔ آگره رخصت فرمودند - که صیرفیِ تحقیق را بخزانهٔ عامره برده عیارِ راستیِ خازنان و مُشرفان و پاسبانان بگیرند - بژرف‌نگاهیِ فرستادها پاک گوهریِ منسوبانِ این کارخانهٔ سترگ روشن شد و بنوازشِ اعتبار بلندي‌گرای آمدند *

سعادت اتالیقي یافتن سعید خان در ملازمت

شاهزاده سلطان دانیال

فرمودهٔ خرد پرورانِ جهان‌آرای و پسندیدهٔ دانش‌پژوهانِ آگاه‌دل است که بزرگانِ هشیار خرام بر دیدبانیِ خود بسند نکرده بستان‌سرای زندگانیِ فرزندانِ گرامي و سایرِ نوخاستگانِ باغِ فطرت را

(۲) نسخهٔ [ب] گزیده ترین عبادات (۳) نسخهٔ [ب] این جوهر یکتای ۱۰

همواره بآبیاری دانش و بینش سرسبز و شاداب گردانند - و این نخلبندي را اگرچه دست‌افزار فراوان باشد لیکن نخستین تعین خدمت‌گزینان شایسته‌خوست - تا در ماند و بود و نشست و برخاست و سواري و پیادگي و شادي و غمي از فرمان‌پذیري سلطان عقل بیرون نروند - و پیوسته از دید شمائل ستودهٔ آنها نور گوهر افزوده آید - و هنگام غضب (که دران بیشترے را عنان آگهي گسیخته‌گردد) از شاهراه سعادت یکسو نشوند - وانتظام این سلسله بدانست که در خدمت خردسالان جوانان آزرم‌دوست و در ملازمت برنایان پیران تجربه‌مند گذارند - تا تیرگي سال‌نرسیدگي بروشنيء خرد کارکرده[۲] گراید - دوم گشادگيء معیشت که بے خواهش آن گروه اسباب عیش (از منازل دلگشای و مراکب گزیده و همسران[۳] شایسته و غذاهای گوارا) سرانجام‌پذیرد - و این کار آنگاه منتظم گردد که از روی فهمیدگي به‌نیروی همت والا چنان مقرّر گردانند که تاخیر و تعطیل دران راه نیابد - و سررشتهٔ آنرا بدست دیانت‌مندان سعادت‌طراز سپارند - سیوم گزیده اتالیقي که آنرا آستان کاخ دولت شمارند - تا بفروغ رای روشن او خادم و مخدوم ره نورد گلشن‌سرای حق شناسي و سپاس‌گذاري گردند - و بدست آمدن این سره مردم بدوربینيء اورنگ آرای ژرف‌نگاه بود بے سفارش دامن آلودگان آز که بچرب‌زباني خود را در اعیان دولت مي‌آرند - اگر حقیقت اندوزي و دانش‌منشي و فراخ‌حوصلگي و تمکین‌گزیني وسطوت ظاهري و کارگذاري و مردانگي و آزرم دوستي و کسالت‌دشمني و حسدنکوهي وآهنگ صلح‌کل فراهم آید خود چه بهتر که برگزیدن چنین گوهر بے‌بها نیایش‌سترگ بود روزگاران باید که این چنین صیدے بدام اقبال افتد - و اگر هریکے ازین خوهای ستوده غازهٔ تمامي بر چهره نداشته باشد بدشوار پسندي بهرهٔ هرکدام را ببهای گران برگرفته اورا بآن خدمت نامزد گردانند - و اگر نشان همه یافته‌نشود بیشتر را بنرخ آن برگیرند - که گوهر شایستهٔ افسر بزرگي و اکلیل دولت پژوهي کمتر پدید[۴] آید - و هرگاه نخستین پایهٔ کمال چنین پرده نشین نایابي بود گزیده مرتبهٔ چهارم (که بانسان کامل ازان تفسیر رود) همانا برفراز عنقا جای دارد - و اگر چنین نادره گوهر هم بدست نیاید از حقیقت اندوزي و مزاج‌شناسيء زمانه وگردآوريء حیا نصیبه داشته باشد تا یکبارگي این نام گرامي بے معني نبود - لله الحمد که شاهنشاه دانش‌پژوه همواره در مراتب مناصب سیّما این منصب والا از راه دیده وري خرامش میفرماید - و ازانجا [که سعیدخان را با بزرگيء نژاد ازان سه خوی (که سرانجام کارگاه تعلّق بدان باز گردد) بهرهٔ فراوان بود] باتالیقيء شاهزادهٔ والا گوهر خجسته طالع سلطان دانیال (که از زمان خرد سالي نشان فرخندگي از آئینهٔ پیشانيء او لامع است[۵] - و هنگام غفلت نور آگهي از مشرق حال او تابان) سربلندي بخشیدند - او بسپاسگذاريء این موهبت[۶] کُبری

---

(۲) در [بعضے نسخه] کار کردهٔ آید (۳) نسخهٔ [ل] همراهان (۴) در [بعضے نسخه] بدست آید (۵) نسخهٔ [ز] بود (۶) نسخهٔ [ی] موهبت والا ه

بزمهای عالي ترتیب داد - و پیشکشهای شایسته گذرانید - و بقدوم میمنت افروز شاهزاده منازلِ او فروغِ سعادت گرفت *

و از سوانح آبله برآوردنِ شاهزادهٔ والا گوهر سلطان سلیم است - دوازدهمِ خرداد ماهِ الٰهي آغازِ این نمودارِ آگهي شد - و آن پیکرِ قُدسي را عارضهٔ تب از جای برد - کشورخدای مهرآمود بر بالینِ آن نوباوهٔ بوستانِ اقبال بگریبانِ تامّل سرکشیدند - و از صفائحِ تقدیر نقشِ تندرستي برخوانده پیغام گذارِ عافیت شدند - همچنان ریاضت‌اندوزانِ صافي‌دل و ستاره شناسانِ صواب اندیش و فال‌گیرانِ ژرف‌نگاه نویدِ شادماني رسانیدند - لیکن (چون طبیبانِ مسیحانفس و پزشکانِ تجربه‌اندوز در تعیینِ بیماري دلیرتر حرف‌سرائي نکردندے) پردگیانِ مشکوی اقبال و عمومِ ملتزمانِ بارگاهِ حضور را دل بجای نمي‌آمد - درین کشاکشِ گفتار قدرے جُدري چهره‌افروز گشت - و اَطبّا نیز مژده رسانِ صحّت شدند - و در کمتر فرصتے بخشکي گرائیده جشنِ صحّت آراسته شد - جهانِ عشرت‌گذاري و عالمِ نشاط‌افروزي را رونقے دیگر پدید آمد - سعادت‌پژوهان بر غیب‌دانِ گیهان‌خدیو آگهي‌پذیرفته سجودِ نیایش بجای آوردند *

و از سوانح آمدنِ عرائضِ نظام‌الملکِ دکني ست با تنسوقاتِ آندیار - باقي‌خان را گرانبارِ اندرزهای گرامي ساخته برهنمائيِ او فرستاده بودند - او احکامِ بارگاهِ سلطنت را پذیرا آمده وفا خان را از معتمدانِ خود همراه گردانید - روزِ دی‌بمهر پانزدهمِ خرداد ماهِ الٰهي آمدها بدولتِ کورنش بهٔ روز گشتند - و فیلانِ نامور و نفائسِ آن دیار بنظرِ مقدّس درآمد *

و از سوانح آنکه بمیامنِ انفاسِ قدسي شیخ جمال بختیار از جان‌کاهي رستگاري یافت - درین شوره زارِ دنیا از دیرگاه روائي‌دارد که (چون فرمان‌روای جهان یکےرا نواخته بدولتِ تقرّب سربلند سازد) دوستانِ حقیقت‌منش وخیرخواهانِ تمام‌عیار ازان‌دولت (که بروزگارِ او پدیدآمد) کارافزائي و رونقِ معاملهٔ او را طلبکار باشند - و جمهورِ ملتزمانِ بارگاه از نکوهیده گوهران و دشمنانِ دوست‌نما و دوستانِ کوتاه‌خرد از بیماريِ حسد همواره در برانداختنِ بنیانِ هستيِ آن‌گزیده‌مرد کوشش‌نمایند - و اندیشهای تباه و فکرهای دور بکار برند - و او از میامنِ انتسابِ خاص در حراستِ ایزدي مسرّت‌پیرای باشد - بنا برین خوی ناستوده برخے تنگ‌چشمانِ ناتوان‌بین از جاه افزائيِ شیخ برنج درشده شربتِ زندگي را به بیخبري آبدار مسموم گردانیدند - بمجرّدِ آشامیدن آثارِ تغیر از ناصیهٔ حالِ او پدید آمد - و داراب[۲] (که یکے از پیش‌خدمتانِ حضور است) از دوستي قدرے ازان‌آب نوشید - او نیز همان زمان بگردابِ سراسیمگي درآمد - یکشبانه روز دران خطرگاهِ جان‌گزا پریشان ماندند - چون بموقفِ عرضِ مقدّس رسید لختے

---

(۲) در [بعضی نسخه] و روپ *

از معالجات صوري و نبذے از ادویهٔ روحاني بکار[۲] آن مسمومان نا امّید بردند - بیامنِ توجّهاتِ قدسي بعشرتگاهِ صحّت آسایش یافتند *

و از سوانح شورش‌افزودنِ مظفّرحسین میرزا است - دران هنگام (که رایاتِ جهانگشای تسخیرِ گجرات نمود) میرزایان سزای کردار یافته هرکدام بناحیتے سرگردانِ بادیهٔ ادبار شد - گلرخ سلطان بیگم والدهٔ او بفنونِ کارداني و جدگزیني آن خورد سالِ ناآزموده کاررا ببلادِ دکن برد - چنانچه گفته آمد ازانجا که روی از قبلهٔ اقبال برتافته بود کارسازانِ بارگاهِ قضا او را گردآلودِ نااميدي گردانیدند چون دران ناحیت خارِ ناکامي در پای خواهشِ او درآمد بسعي برخے از بدنهادانِ فرومایهٔ گجرات را خالي پنداشته بآنصوب روانه شد - هرزه‌درایانِ ژاژخای پسِ کوچه را زبان دراز گشت چون بمسامعِ اقبال رسید ازانجا (که دوربیني و پاسبانیِ مراسمِ حزم ناگزیرِ همّتِ والای فرمان‌روایانِ آگاه‌دل است) روزِ مهر شازدهمِ خرداد ماهِ الهي منشورِ مُطاع بنفاذ پیوست که اُمرای عالي‌شکوه دفعِ شورشِ گجرات را بر تسخیرِ خاندیس و آن ناحیت مقدّم دانسته بدانصوب گرایند - آن‌گروه از نابینائیِ فروغِ اقبالِ روزافزونِ شاهنشاهي انجامِ آن‌خدمت بیرون از حوصلهٔ خود دانسته رو میگذرانیدند - و نیزجوششِ آزمندي برین‌داشته‌بود که بطنطنهٔ حرف‌سرائي از حکّامِ آندیار زرهاگرفته طرحِ مصالحت اندازند - و باین خیانتِ ملکي (که در حقیقت بنیادِ سعادتِ خود کندن‌است خواهند که بامِ قصرِ دولتِ خود اندایند * ع * زهے تصوّرِ باطل زهے خیالِ محال

دربیجاگذهه چنین زمزمهٔ ناسپاسي داشتند که یرلیغِ مقدّس رسید - هزاران منّت برجان نهاده ازان‌گروه کامیابِ خواهش هریکے به تیولِ خویش بازگشت - و چون[۳] نیّت گردآلود بود خدمتِ مرجوعه بے آن‌گروه انتظامِ شایسته گرفت - ماتمِ فطرت و همّتِ نابوده چرا داشته اند - اگر سودِ این بازرگانانِ کم‌بین (که سررشتهٔ سوداگري از دست داده اند) گرفته شود گنجایش دارد - امّا که وقت و کو فرصت - حکّامِ دکن (که از توجّهِ جنودِ گیتي‌گشا آرام گسل بودند) آسایش گزیده و از دوربیني (بآنچه اعیانِ لشکر را داده بودند بسند نکرده) نفائسِ آن‌مرز را مصحوبِ طرزشناسِ بارگاهِ سلطنت فرستادند *

روشن‌شدن عرصهٔ مبارزت بفروغ شمشیر وزیرخان و راجه تودرمل و شکست یافتن مظفرحسین میرزا

ازانجا (که ابداعیانِ فسحت‌جای تقدیر از نیک سگالي و معدلت‌پژوهيِ اورنگ‌نشـ

---

(۲) نسخهٔ [ل] بکار آن مسمومان فرمودند (۳) نسخهٔ [ز] نیت و کردار آلوده بود *

فرهنگ‌آرای قوائم سریر خلافت عُظمی را نیرو بخشیده‌اند - و بکردارهای ستودهٔ آن مهرآمودِ فراخ حوصلهٔ رموز شناسِ آفرینش بنقش و نگارِ جاوید آراسته) هر سبکسرے کوته خردے (که در نزهت‌گاهِ مملکت گردِ شورش انگیخت - یا اندیشهٔ تباهِ تیرگی‌افزایِ خاطرِ او شد) بے سعیِ کارفرمایانِ خدمت‌گزین (تا بتوجّهِ والای شاهنشاهی چه رسد) زمانه بادافراهِ آنرا بشگرف‌آئین سرانجام میدهد گاه سال را (که بادهٔ هوش ربای فرومایگان است) بتاراج داده خمار آلودِ خواهش میگرداند گاه جان را (که بُنگاهِ تبه‌رائی و بدکرداری ست) از افزایشِ سیه‌درونی برگیرد - گاه پردگیانِ ناموس را نقابِ عزّت دریده هنگامهٔ پیرای رسوائی گردد - گاه نفائسِ کالای دنیا را غارتیده عُریانِ چهارسوی ازل و ابد سازد - همواره مراتبِ نیک‌بختی و بداختریِ آن گروه دریافته پاسِ این دولت نماید - هر فرومایهٔ بدگوهر (که نکابتِ حال رهنمای بادیهٔ سعادتِ او نتواند شد) بنکوهیده‌ترین روش غبارآلودِ خاکستانِ نیستی شود - و آنرا (که ناکامیِ روزگار اندرزگوی حقیقت باشد - و از خشم‌گیتیِ[۲] زمانه پندپذیرفته ره‌نوردِ نزهت‌آبادِ دولت آید) هنگام سخت‌گیری از تندبادِ فنا جان بسلامت برد - چنانچه چهره‌آرای این مقصود حالِ مظفّرحسین‌میرزا تواند بود - و اجمالِ این تفصیل آنکه وزیرخان در انتظامِ سپاه و آسایشِ زبردستان و استیصالِ[۳] بدکاران کاربندِ شایستگی نشد - پیش از ظهورِ این سانحه شهریارِ غیب‌دان راجه تودرمل را (که در کاردانی و خدمت‌گزینی و مردانگی از یکتایانِ جهانِ هستی بود) بآن دیار فرستادند - که در رواج و رونقِ کارِ او همّت گمارد و بیاوریِ دیده‌وری پراگندگیهای آن حواشی را منتظم گرداند - راجه بسرعت خود را بدان سرزمین رسانیده در فراهم‌آوردنِ پریشانیهای آن‌ملک تکاپوی ستوده نمود - نخستین بسلطانپور و ندربار شتافته تنسیقِ مناسب داد - پس‌ازان مهمّاتِ سورت و آن نواحی را بفروغِ معدلت روشنی بخشید - و ازانجا مشاغلِ بروچ و بروده و جانپانیر را بانجام رسانیده باحمدآباد آمد - و باتّفاقِ وزیرخان حوالیِ آن مصرِ سعادت را بلوامعِ دادِ دهی می‌افروخت که شورشِ فتنه بلندی‌گرای شد - مهرعلی کولابی از نوکرانِ ابراهیم حسین میرزا بالختی از فرومایگانِ بدگوهر همداستان شده آن خردِ سالِ ناتجربه‌کار را از مرزِ دکن بگجرات آورد - و درحواشیِ سلطانپور شرارهٔ فتنه برافروختند - برخے از همراهان عارف و زاهد پسرانِ شریف‌خان از تبه‌کاری و تیره رائی داغِ بیوفائی بر پیشانی نهاده باو پیوستند - و چون بنواحیِ بروده رسید داروغهٔ شهر پالغزِ همّت شده بیرون شتافت - و آن شهرِ بزرگ بے جنگ از دست رفت - باز بهادر به پیکار برآمد - از فرومایگیِ ملازمانِ ناسپاس کارے نساخت - وزیرخان در بسیجِ آن بود که باحمدآباد تحصّن گزیند - راجه تودرمل به نیروی اقبالِ شاهنشاهی همّت

(۲) نسخهٔ [ل] خشم گیتی‌خدیو (۳) نسخهٔ [ل] مالش بد کاران ۰

در کارگشائي بست - و او را از شهربند بصحرا برآورده آمادهٔ مبارزت گردانید - و پا دلی کارطلب و خاطرے خدمت‌گزین بصوب بروده رهگرای شدند - چون چارکروهی قصبهٔ اولیای دولت نزول نمودند پای ثبات آن گروه خوابیده بخت بلغزش درآمد - دست از نبرد بازداشته کهنبایت رویه رفتند و لشکر فیروزي بصوب آن دل‌بای‌دادها راه بآهستگي پیمود - مخالف را از آگهی حال دل رفته بازآمد در حواشی کهنبایت عنان ادبار کشیده گرد شورش برانگیخت - سیّد هاشم عامل خالصه نخستین برآمده دستبردے ستوده نمود - و از فزونی غنیم متحصّن شد - چون افواج گیتي‌ستان نزدیک رسیدند محاصره گذاشته بجانب جونه‌گدهه شتاب آورد - و در حدود دولقه روز زمیاد بیست و هشتم خرداد ماه الهي امرای عقیدت‌گزین[۲] پیوستند - و عرصهٔ مبارزت را بفروغ همّت پذیرای نور گردانیدند قلب‌گاه بشهامت وزیرخان اعتضاد یافت - و خواجه یحیی نقشبندي و وجیه الملک و برخی از حقیقت‌منشان برانغار را آراستند - و راجه تودرمل و روپ[۳] رای گجراتي و شیخ ولي و بهاک[۴] داس با طایفهٔ از راد مردان جرانغار را استظهار آمدند - و ازانجا (که بیدلي[۵] و دورویي ظلمت‌افزای حال افواج بود) غنیم برگشته پای جلادت افشرد - همگي اندیشهٔ این بدنهادان شورش‌منش آنکه بمجرّد رده‌آرائي[۶] و رو برو شدن صفوف بیشترے هنگامه افروز ما خواهند شد - و برخی شتابان راه گریز همانا وزیرخان و راجه را باچندے روزگار بپایان میرسد - و تمامی همّت در چاره‌گری راجه بسته بودند چه میدانستند که دران صف هستي‌دشمنان ناموس‌دوست بسیارند - بنابران میرزا با برخی از مدبران ناعاقبت‌بین بجانب وزیرخان گام سست برداشت - و مهرعلي[۷] سرمایهٔ فساد با خلاصهٔ تیزدستان تهورمند[۸] بصوب راجه آمده عرصه‌آرای پیکار شد *　* بیت *

چو لشکر بلشکر درآورد روی * مُبارز برون آمد از هر دو سوی

چنان گرم شد آتش کارزار * که از نعل اسپان برآمد شرار

راجه به نیروی ثبات‌پائي چهره افروز نصرت گشت - و بهادران اخلاص‌مند در بساط جانستاني سپاس ایزدي بجای‌آوردند - هیزده کس نامي از جانب مخالف بخراب‌آباد عدم شتافت و از دورباش اقبال شاهنشاهي پس از آویزش بسیار آبروی او ریخته آمد - و به تباه‌ترین روشِ غبارآلود هزیمت گردید - سپاهیان دست راست بے‌چپقلش شایسته روی در گریز آوردند - و همان‌ط بیشترے از قول آبله پای خارستان بیدلي شدند - وزیرخان با برخی از حقیقت اساسان در صد

---

(۲) نسخهٔ [ب] عقیدت‌کیش (۳) نسخهٔ [ا] و رت رای (۴) در [چند نسخه] پیاک داس (۵) نسخهٔ [ا ی] بیدلی درونی ظلمت افزای - ونسخهٔ [ز] بیدلي ووارُونی ظلمت افزای (۶) نسخهٔ [ا] نبرد آرائي (۷) نسخهٔ [ب] مهر علي (۸) نسخهٔ [ل] همت‌مند *

جانفشانی شد - و نزدیک بود که کار او در نیکو خدمتی بانجام رسد - ناگاه راجه تودرمل غنیم را برداشته با هزاران دل رسید - و یکبارگی تار و پود هنگامهٔ مغروران تباه رای گسیخته آمد - بسیارے ره نورد بادیهٔ نیستی شدند - و لختی بکمند مذلّت گرفتار آمدند - و مظفّرحسین میرزا با چندے از بخت برگشتگان بصوب جونه‌گدهه شتافت * بیت *

چنان باز گشتند هرکس که زیست * که بر زندگی شان بباید گریست

فتحی سترگ عشرت‌افزای جهانیان گشت - و غنیمت فراوان بدست اولیای نصرت درآمد - هر دولت‌منشی (که در حصار اخلاص اساس منزل نهد) اگر عالم‌عالم هوشگالان نادره کار فراهم‌آیند گزندے باو نرسد و هر بختمندیے (که فرمان‌پذیری را جلاافزای آئینهٔ ناموس گرداند) کارهای دشوار در پیشگاه عزیمت او طراز آسانی گیرد - هر سعادت‌پژوهے (که نیک‌سگالی با پیمان یکتادلی نطاق آرای همّت او باشد) از هجوم فرومایگان بد گوهر غبارے بر نزهتگاه مقصود او ننشیند - و هرکارشناسے (که آهنگ خدمت‌فروشی در مکامن خاطر او نگذرد - و حرف خویشتن‌نمائی بر دیباچهٔ زبان نگارش نیابد) کارسازان (۲) مالک تقدیر هنگامه افروز او شوند - و هر کرا بارگاه سعادت گشاده باشد و نصیبهٔ ازین خوبهای ستوده بردارد خیرسگالی و نیک‌نامی او گوی برزن آسمان و زمین را فرو گیرد - و مال‌فراوان و ناموس پایدار و دین حقیقی بفرق سر پویان جبهه‌سای آستان او آیند - چنانچه اولیای‌دولت را درین شوره زار (۳) بے آزرمی بمیامن بهره‌مندی از خصائل ستودهٔ مذکور جمال‌آرای شد - و شناسای این‌دولت کُبری گشته ستایش و نیازمندی را طراوت تازه بخشیدند - ازانجا (که پیشگاه نیایش ایزدی بندگان خدمت پذیر سپاس فرمان‌روایان دادگراست که پرتو فیض الٰهی اولاً بر بام اقبال ایشان فروغ (۴) دهد و ثانیًا از برکات آن کاخستان (۵) آرزوی پیوستگان دولت روشنی پذیرد) عریضهٔ ستایش‌آمود اقبال شاهنشاهی با گزیده فیلان غنائم مصحوب دهارو روانه ساختند - از استماع این موهبت والا سپاس الٰهی بلندی‌گرای شد - و عالمیان بهجت‌آرای صورت و معنی گشتند - و هم درینولا ایلچیان سلطان حسین میرزا از قندهار آمده بسجدهٔ عقیدت ناصیه‌افروز سعادت شدند - خلاصهٔ سفارت تجدید پیوند نیکوبندگی و خدمت‌گزینی بود - شهریار قدردان فرستادها را کامروای خواهش رخصت فرمودند *

و از سوانح فرستادن سپاه فیروزی برهنمونی راجه مدهکراست - ازانجا (که آئین ملک‌داری و رسم جهانبانی ست که همواره بدست‌آویز بمالش و نکوهش بدمستان بادهٔ خودکامی را هوش‌افزوده رهنمای خدمت پذیری گردانند - و بافزایش عزّت و اعتبار آگاه دلان بیدار مغز چمن‌زار دولت را

---

(۲) نسخهٔ [ل] کارسازان تقدیر (۳) نسخهٔ [ب] درین مرز شورهٔ زار (۴) در [بعضی نسخه] جلوهٔ فروغ دهد (۵) نسخهٔ [ا ي] خاکستان *

شاداب سازند - تا بندگانِ فرمان‌گرای و گردن‌کشانِ نخوت‌مند بپاداشِ کردار رسند - و نیایشِ ایزدي و ستایشِ الٰهي (٢) بآئینِ خردگزین بجای آید) دربنولا (چون آن زمیندار از فراوانیِ ملک و فزونیِ تهوّرمنشانِ بدکیش و قلبیِ جای و تباهیِ خرد و دوستیِ خوشامدگویان شاهراهِ فرمان‌پذیري گذاشته ره نوردِ بادیهٔ ادبار شد) روزِ اورمزد غرّهٔ تیر ماهِ الٰهي صادق خان و راجه اسکرن و موتهه راجه و آلغ خان حبشي و برخے (٣) از بهادرانِ خدمت‌گذار (٤) نامزد شدند - که آن گروه نشینِ نخوت را از خوابِ بیدانشي بیدار سازند *

و از سوانح فرستادنِ دستم‌خان (٥) است بایالتِ صوبهٔ اجمیر - شهریارِ آفاق بمقتضای دیده‌وري (که نقدِگنجینهٔ شناخت است) نقوشِ رعیّت‌پروري و معدلت‌اندیشي از ناصیهٔ حالِ او دریافته پایهٔ اعتبار افزودند - و سرکارِ رنتهپور به تیولِ او مقرّر فرموده بحراستِ آنصوب رخصت ارزاني‌داشتند که در گلشن‌سرای فراخ‌حوصلگي رختِ اقامت انداخته بدستیاریِ دل و دیده پراگندگیهای آندیار را فراهم آورد - و پاسِ احکامِ عدالت داشته نیروی همّت را بتکاپوی‌صورت دوشادوش دارد تا عمومِ مردم از تیرگیِ ستم و تاریکیِ بیداد بنورستانِ حق‌پذیري درآیند - و زندگیِ شایسته با کردارِ ستوده پیوندِ دوام یابد - جهانباني گلچینِ چارچمنِ دنیا و عُقبی آید - و فرمان پژوهي بعشرت‌گاهِ جاوید خرامد *

و از سوانح رسیدنِ رای‌لونکرن و راجه بیربر است - گذارش یافت که از حدودِ دیبال پ این دو موتمنِ بارگاهِ اقبال را بسرافرازیِ رای دونگر پور رخصت فرموده بودند - درین‌هنگامِ نشاط‌افز و زمانِ طرب‌افزا روزِ رام بیست و یکمِ تیر ماهِ الٰهي مسرّت‌آرای نیکوخدمتي بجبین‌سائیِ عتبهٔ همایو ناصیهٔ بخت‌مندي را جلای تازه بخشیدند - و آن عصمت‌اعتصامِ والا گوهر را بآئینِ بزرگان بشبستا تقدّس درآوردند - انجمنِ تعلّق را نگار بستند - و جهانِ معني را آذین‌کردند - گوهرِ یکتا بگنجورِ حقیقت رسید - و گروهے را تکیه‌گاهے سترگ پدید آمد *

و از سوانح رسیدنِ ایلچیانِ شاهرخ میرزا ست - عفّت‌قباب خانم والدهٔ میرزا از فرو دیده‌وري و دوربیني نقوشِ فرمان‌روائیِ معني و حروفِ جهان‌افروزیِ صورت از پیشطاقِ ناصیهٔ مقدّس شاهنشاهي دریافته از صغرسن پیوندِ عقیدت را استحکام داده بود - لیکن از سرگذشتِ میرزا سلیم بیمناکي داشت - که برخاطرِ حقیقت‌پیرای گیهان‌خدیو چگونه پرتو اندازد - وسخن‌سازانِ بےصرفه‌گو بکدام روش بموقفِ عرض رسانند - و هر ناخشنوديِ آن فرمان‌فرمای صورت و معني اختا

---

(٢) نسخهٔ [ب] سپاس الٰهي (٣) در [چند نسخه] برخے دیگر (٤) نسخهٔ [ا] خدمت گزین
(٥) در [بعض نسخه] رستم خان *

در مبانیِ عزّت (۲) و اساسِ زندگیِ شاهرخ میرزا اندازد - و اگر مرا سرمایهٔ این‌شورش تصوّر فرمایند بنکالِ ابدي گرایم - و نیز از مکامنِ ضمیرِ او بود که عاطفتِ گیتي‌خداوند میرزا را بفرزندي برگرفته سربلندي بخشد - عبدالرّحمن بیگ و میرزا عاشق عرائضِ آن پرده‌نشینِ عزّت و میرزا شاهرخ را با جلائلِ نفائسِ آندیار در اوائلِ امرداد ماهِ الٰهي با هزاران بارِ ضراعت و نیازمندي بدارگاهِ قدسي آوردند - شهریارِ آگاه دل از وفورِ مردمي و فرطِ مهرباني و محبّتِ دیرین و عاطفتِ تازه معذرتها پذیرفته نوازش فرمودند - و کامیاب شادماني رخصتِ (۳) انصراف دادند - و هم دربنولا حکیم (۴) عین الملک از دکن ناصیه‌سای عتبهٔ اقبال آمد - او را برهنمائیِ عادل‌خانِ بیجاپوري فرستاده بودند - دربن‌هنگام آن خدمت بجای‌آورده نیایشِ او را بموقفِ عرضِ مقدّس رسانید - و رشیدالملک را با عرضداشت و شرائفِ متاعِ آن بلاد بنظرِ همایون سربلندي‌بخشید *

و از سوانحِ آمدنِ ایلچیِ فرمان‌روای توران عبداللّٰه خان با نامهٔ یکتادلي و شرائفِ تُحَف و هدایا - از شکوهِ اقبالِ روزافزون پیشتر ازین سلسله‌جنبانِ دوستي شده بود - بنا (۵) بر اندیشهٔ تسخیرِ ممالکِ موروثي و ظهورِ حالِ پیمانهای او چندان توجّه نفرمودند - و مدّتها در اردوی معلّی تکاپوی داشت - چنانکه در نخستین یورشِ گجرات غبارِ لشکرِ منصور بود - کارنامهٔ سرنال هوش‌ربای او شد و چون بفیروزمندي بازگشتند بالتماسِ اعیانِ دولت پاسخ‌نگاشته روانه ساختند - و بجهتِ آنکه سلسلهٔ مراسلت گسسته‌پیوند باشد کسی از بارگاهِ خلافت همراهِ او نشد - چون بدان دیار رسید نیرنگیِ اقبالِ شاهنشاهِ صورت و معني گذارش نمود - مرزبانِ آن‌ناحیت از (۶) عاقبت‌اندیشي بلابه‌گري (۷) درآمد - و گرمتر حروفِ نیایش و نیازمندي سرائیده مدارجِ مصادقت را بر دیباچهٔ ظهور نگاشت - اساسِ سخن بران نهاده بود که شهریارِ جهانگیر از صوبِ هندوستان یورشِ ایران فرماید - تا به نیروی یکجهتي عراق و خراسان و فارس از اورنگ‌نشینِ آن‌مرز مستخلص گردد - خدیوِ عالم بمقتضای فتوّت و مردمي آمده را بفنونِ نوازش خوشدل گردانیده رخصت فرمودند - و میرزا فولاد را با برخی از نفائسِ هندوستان همراه ساخته تورانیان را آرامش‌بخشیدند (۸) - و پاسخ‌آرای (۹) شدند که آن سلسله را انتسابِ خاص بخاندانِ نبوّت است - پاسِ آن داشته اختلافِ آئین و کیش را سرمایهٔ آویزش ملک‌ستاني نمي‌سازیم - و گزیده آشنائیهای پیشین نیز ضمیرِ حقیقت‌اندوز را ازین‌داعیه باز میدارد

---

(۲) در [چندنسخه] عشرت (۳) در [اکثرنسخه] رخصت انصراف شد (۴) نسخهٔ [ل] حکیم‌الملک
(۵) نسخهٔ [ز] بنابر تسخیرممالک موروثي (۶) نسخهٔ [ا] از عاقبت‌بیني اندیشیده بلابه‌گري درآمده
(۷) در [بعضی‌نسخه] بلابه درآمد (۸) نسخهٔ [ز] آرامش بخشیده پاسخ آرای شدند (۹) نسخهٔ [ب]
و دران گلدستهٔ دوستي پاسخ آرای شدند *

و چون دران گلدستهٔ دوستي والیٔ ایران را بعزّت یاد نکرده بود اندرزهای هوش‌افزای در نکوهیدگیٔ آن فرموده حقِّ سترگ ثابت گردانیدند *

نهضت موکب همایون بصوب اجمیر بار دیگر

ازانجا (که یورشِ فرمان‌روایانِ معدلت دوست مایهٔ آسایشِ عالمیان و روزبازارِ دادگري‌ست) همواره[۲] خاطرِ اقدس بسیر و شکار توجّه دارد - علي‌الخصوص که دربن ضمن احترامِ یکے از بزرگانِ صاحبدل باشد - ازین دیدِ ژرفِ حقیقت اساس بآئینِ هر ساله عزیمتِ خطّهٔ فیض‌بخشِ اجمیر مصمّم شد - و شبِ باد بیست و دومِ شهریور ماهِ الٰهي سمندِ اقبال را رهگرای مشهدِ[۳] قدسي گردانیدند - روزے (که مرحلهٔ کروهه[۴] مضربِ خیامِ همایون گشت) در اثنای‌راه بر فیلِ زن‌سنگار (که از شورشِ تندخوئي و جوششِ بدمستي تجربه کارانِ این وادي به نزدیکِ آن نرفتندے) شکفته دل و گشاده پیشاني به نیروی تیزدستي برآمدند - آن عربده‌کار از شکوهِ اقبال فرمان‌پذیر آمد نظّارگیان را حیرت فروگرفت - ظاهر[۵] بینانِ صورت پرست را ازین بدائع شگفت آمد - لیکن دوربینانِ صفوتکده باندازهٔ معني‌شناسي چهره‌گشای سعادت گردیدند - طایفهٔ یکے از هزاران خوی ستودهٔ گیتي‌خدیو شمردند - و برخے را فروغِ تائید بخشید - و گروهے از کریوهٔ انکار برآمده بگلشن‌سرای ارادت در آمدند - و همواره ازان[۶] والا خودِ عالي‌قدر کارنامهای بدیع تراوشِ ظهور یابد - ازانجمله درین‌یورش روزے فتح‌خانِ چیتدبان ازدردِ چشم بیدلیها نمود - و از ناامّیدیٔ پزشکانِ آزموده به نیایش درآمد آن مسیح‌نفس بدمِ گیرا چاره فرمودند - و بظاهر نیشتررا بکار داشته آسایش افزودند - طبیبانِ روزگار حرفتِ مکتسبي را پیشِ حکمتِ موهبتي قدرے ننهاده سجدهٔ نیایش بجای‌آوردند *

و از سوانحِ لبریزشدنِ پیمانهٔ زندگیٔ شیخ احمد فرزندِ میانیٔ شیخ‌سلیم فتحپوري‌ست - در تعلّقیانِ روزگار بسا خوبیهای گزیده غازهٔ چهرهٔ او بود - زبان را شکایت‌آلودِ جهانیان نکردے - و از دیدِ ناملایم چندان زبونِ غم نگشتے - با آزرم و تمکین همنشیني‌گزیدے - از دستگیریٔ عقیدت و نیکو بندگي در جرگهٔ اُمرا انتظام یافت - و باتکگیٔ[۷] شاهزادهٔ بزرگِ صورت و معني شهرهٔ آفاق گشت - در یورشِ مالوه هوازدگي دریافت - و از ناپرهیزي و نه نیوشیدنِ سخن بدارالخلافه آمد - و انجامِ کار بفالج کشید - و درین سال (که رایاتِ[۸] جهانگشای بصوبِ اجمیر نهضت میفرمود) اورا در پیشگاهِ بینش

---

(۲) نسخهٔ [ب] پیوسته (۳) نسخهٔ [ز] مرقد قدسي (۴) در [چندنسخه] کروهر (۵) نسخهٔ [ب] ظاهر نگاهان صورت پرست را (۶) نسخهٔ [ب] ازان خسرو عالي‌کردار (۷) نسخهٔ [ا] و باتالیقیٔ (۸) در [چند نسخه] ‌‌صهچهٔ رایات *

گیهان‌خدیو آوردند - بسجود نیایش رخصت واپسین گرفت - و چون بخانه رسید نفس آخرین رهنمای منزل‌گاه نیستی شد - زهے والا بختی که او را درقدم مرشد و پادشاه زندگانی ناپایدار سپری گردد - اگر در برآمد کار دولت آن نقد گرانمایه درباخت جوهر مردانگی و حقیقت‌منشی ببارگاه ظهور آورد - وگرنه بارے پردهٔ ناموس نیکوبندگی دریده آمدے - ازانجا (که هنگامهٔ رسمیان دوروی و آشنایان سر پُل گرم است) چنین داستان دیده‌وری بهرگوش ندرآید - لیکن آن بزرگ دانش یکتای بختمند وفاگزین (که درین‌نامه خطاب باو میرود) تراوش صفوتکدهٔ ضمیر خود اندوخته بآفرین گراید *

و از سوانح آنکه سیّد حامد بخاري را بایالت مُلتان بلندپایه گردانیدند - و پندهای هوش افزا (که سرمایهٔ دستگیری بیچارگان و مالش بدکاران و آسودگی توطّن‌گزیدگان آن دیار باشد) فرموده رخصت دادند - او فرمان‌پذیر اندرزهای سعادت گشته درتکاپوی آن شد که به‌نیروی کوشش و آگهي قافلهٔ دانش را بمنزل‌گاه کردار رساند *

و از سوانح رسیدن راجه تودرمل از ملک گجرات - و بفنون عواطف خسرواني محفوف شدن در هنگامے (که موکب همایون در[2] حواشیِ قصبهٔ بساور نزول سعادت داشت) راجه با بسیارے از اعیان بدولت آستان‌بوس سربلندي یافت - و نیرنگی اقبال شاهنشاهي را با هزاران داستان دولت گذارش نموده بسجود نیایش ناصیه‌افروز بخت‌مندي شد - و بسے از بدگوهران شورش‌منش را (که سرگروه آنها دوده[3] بیگ بود) مُسلسل در پیشگاه معدلت حاضر گردانید - چون زندگاني را درخور نبودند بیاسای آن گروه چهره‌گشائیِ عدالت شد - و بدستور پیشین تنسیق مهمّات وزارت برای رزین او تفویض یافت - و بمیامن توجّهات قدسي براستي و درستي در انتظام امور سلطنت آئین هوشمندانه گرفت[4] *

شورش[5] نمودن مظفرحسین‌میرزا بار دیگر - و گردآلود[6] ناکامي شدن

ایزد توانا خرد تباه نبخشاد که هزاران آئین نکوهیده ازان پدیدار گردد - و خرابی جهان بار آورد - و اگر ازین ناشایستگي پناه یابد از همنشیني بدگوهران فرومایه اجتناب[7] لازم شمرد - که بسا هوشمندان دوربین را از صحبت این شوایده رایان نیکي ببدي گراید - و صلاح بفساد انجامد طبیعت آدمي را دانش‌پژوهان دزد پنهاني گفته‌اند - بیخواهش خوی دمسازان برگیرد - و ازانچه

---

(٢) نسخهٔ [ا ب ل] در قصبهٔ بساور (٣) در [چندنسخه] دده بیگ (٤) نسخهٔ [ل] از سر گرفت

(٥) نسخهٔ [ب] شورش مظفرحسین‌میرزا (٦) در [بعضی‌نسخه] گرد آمود (٧) در [چندنسخه] پرهیز *

نفرت داشته باشد بروزگاران بر خود پسندد - و بتازگي چهره‌افروز این‌داستان حالِ مظفّر حسین میرزا ست که با پاک‌نهادي و صفای گوهر بهمزبانی همراهان‌ِتبه رای سرمایهٔ نکالِ خویش آماده گردانید - و ازانجا (که در سرشتِ او سعادت بود) جان بسلامت برد - و بداندیشانِ یافه درآی بگوِ نیستي غبارآلود گشتند - دربن ایّام (که پدران و نیاکانِ اورا آن پیش آمد که گذارش یافت) هنگامِ آن بود که بتابشگاهِ غفلت نه غنودے - لیکن از هجومِ شورش منشانِ بے خرد (که سرگروهِ آنها مهرعلي بود) عنانِ نیک‌سگالي از دست داده بار گردِ فتنه برانگیخت - و بتائیداتِ سماوي در اندک زمانے فرونشست - چون راجه تودرمل از گجرات متوجّهِ آستانِ اقبال شد آن بد کیشانِ فساد اندیش عبرت نگرفته میرزا را باز دست‌آویز تباه‌کاري گردانیدند - نخستین بر بازرگانانِ کهنبایت دستِ ستمگاري برگشوده مالِ فراوان اندوختند - وزیرخان باعتضادِ دولتِ ایزدي‌اعتصام از احمدآباد برآمده بآنصوب شتاب آورد - و در حدودِ پیرپور[۲] داستانِ بےآزرمِ همراهانِ باز بهادر تذبذب در قوائمِ همّتِ او انداخت - از قصبهٔ سرنال بقصدِ مبارزت برآمد - بیشترے از نوکرانِ فرومایهٔ زربنده بتخیّلِ نادرست جدائي گزیده بغنیم پیوستند - وزیرخان از ظهورِ این‌سانحه باندیشهٔ دراز فرو شد - و چون نقوشِ بیوفائي از ناصیهٔ ملازمانِ بدگوهر پیدا بود برگشته باحمدآباد تحصّن‌گزید روزِ دیبادر هشتمِ شهریور ماهِ الٰهي غنوده بختانِ بدکردار با هزاران شورش محاصره نمودند - و بسیارے از واقعه طلبانِ فرصت‌جوی بمخالف پیوسته هنگامهٔ بداندیشي گرم ساختند . مگس‌همّتانِ درونِ حصار را نیز حال دگرگون شد - وزیرخان بفروغِ اخلاصِ روزافزون بچاره‌گري نشست - گروهے را مُسلسل گردانید - و برخے را بفنونِ دلدهي سرگرمِ پیکار ساخت - چون ازکمکِ ظاهري گسسته امّید بود دل بفرو شدن گرو کرده انتظارِ نیرنگیِ اقبال میبرد - و از دورویانِ دروني در هراس بوده هر روز مورچل را تغیر میداد - در زمانے (که از آویزشِ شبارزي بستوه آمده بود) تائیدِ سماوي لوامع نشاط افروخت - و گروهِ مخالف بخاکستانِ ناکامي غبارآلود شدند - و اجمالِ این داستانِ نصرت آنکه پانزدهم شهریور ماهِ الٰهي غنیمِ تبه‌رای سخن با درونیان یکے ساخته هجوم آورد - و نردبانها نهاده در صددِ برآمدن گشت - چندے از خود سران بکامِ خویش رسیده دست بیغما گشادند - و برخے در میانِ راه بودند - از گشادگاهِ تقدیر[۳] بندوقے بمهرعلي رسید - و همان زمان آن سردفترِ عربده‌کارانِ بفرامُشخانهٔ نیستي شتافت - از دیدِ نیرنگیِ اقبالِ روز افزون یکبارگي آن گروهِ بےآزرم را در عینِ چیره دستي پای جسارت از جای رفت - با هزاران سراسیمگي بصوبِ ندربار روی گریز نهادند

---

(۲) نسخهٔ [ا] هرپور . و نسخهٔ [ب] پیر بور - و در [بعضے نسخه] پیري پور (۳) نسخهٔ [ب] دربن‌هنگام از گشادگاهِ تقدیر .

از بس که متحصّنان بیم‌ناک[۲] بودند بگمانِ فریب‌آرائی کسے بیرون نیامد - چون پاسے از روز دیگر گذشت حقیقتِ اقبالِ گیهان‌خدیو بتازگی خاطرنشانِ دور و نزدیک شد - جهانیان به نیایشِ ایزدی شتافته خلودِ دولتِ بیهمال را طلبکار شدند * * قطعه *

همیشه تا که ز تاثیرِ مهر و بارشِ ابر * دهانِ غنچهٔ گل را صبا بخنداند

لبِ مرادِ تو از خنده هیچ بسته مباد * که خصم را بسزا دولتِ تو گریاند

دو چیز سرمایهٔ نیک‌بختی و سعادت‌اندوزی ست - دلِ دانش‌پژوه - و دیدهٔ عبرت‌بین - هرکه از واژونی‌بخت ازین دو گوهرِ گران‌مایه تهی‌دست آید روزگار اورا بکمتر زمانے در گوِ نیستی فرو برده رسوای ازل و ابد گرداند - چنانچه حالِ مهرعلی ازین آگاهی بخشیده - از فروغِ لوامعِ اقبالِ شاهنشاهی پندپذیر نگشته شورش‌افزای شد - و در اندک فرصتے تیره‌روز قدراندازانِ تقدیر گشته بخرابهٔ نکالِ ابد جای گرفت - و آن کس (که در اصلِ فطرت سعادت‌منشِ دولت‌مند باشد) اگر از بد مصاحبی روزے چند در بادیهٔ گمراهی افتد او را در بوتهٔ ناکامی گدازش دهند - تا از غبارِ آلایش برآمده عیارِ کمال گیرد - چنانچه سرگذشتِ مظفرحسین‌میرزا چهره‌آرای این‌مراد است - باغوای کوته اندیشانِ بدسگال راهِ ناسپاسی رفت - روزگار او را در سنگ‌لاخِ ناامّیدی آبله‌پای ساخت - و ازانجا (که سعادت‌نهاد بود) حراستِ ایزدی درکنفِ خویش درآورده موردِ مراحمِ خسروانی گردانید - چنانچه در جای خویش نگارش یابد *

و از سوانحِ فروغ یافتنِ ناصیهٔ مظفّرخان است بسجودِ آستانِ مقدّس - گذارش یافت که بجهتِ پاداشِ کردار اورا از بساطِ قُرب دور داشته بودند - از نیک‌اختری در دشتِ هولناکِ حرمان نیایشِ حضور پیش‌گرفته در جدگزینی وخدمت‌افزائی و فرمان‌پذیری فطرت را با همّت هم‌آغوش گردانید - و شناخت را با کردار پیوند شایسته داد - از تکاپوی دایمی و قدردانی و کارشناسی و ملائمت‌کیشی[۳] برفرازِ نیکوکاری برآمد - جوهرِ نیکوبندگیِ او چون بعیارِ صیرفیانِ بارگاهِ خلافت رسید پرتوِ عاطفت بر ساحتِ احوالِ او تافته فرمانِ طلب شد - بیست و نهم شهریور ماهِ الٰهی از صوبهٔ بهار آمده در حواشیِ همایون‌محل بسجدهٔ عقیدت روشنی‌افزای ناصیه گشت - و نفائسِ آندیار برسمِ پیشکش ببارگاهِ حضور آورد - و چهار لک روپیه نقد بآئینِ نثار گذرانید - اورنگ‌نشینِ فرهنگ‌آرای بفنونِ عواطف سربلندی بخشیده اعتبار افزود - و حکمِ مقدّس شرفِ نفاذ یافت که بنقیر و قطمیرِ مهمّاتِ سلطنت وا رسیده پاسبانیِ احکامِ معدلت نماید - و راجه تودرمل و خواجه

---

(۲) نسخهٔ [ب] سهمناک بودند (۳) در [بعضی نسخه] ملایم کیشی - و در [اکثر نسخه] ناملایم کیشی *

شاه منصور باستصواب او کارنامهٔ خدمت بجای آورند - و بفرّخي و فرخندگي چهارم[۲] مهر ماه الٰهي شهر دلگشای اجمیر از ورود رایات همایون نورآگین شد - بآئین بزرگان ژرف‌نگاه بآن مشهد مقدّس شتافته ایزد بیچون را پرستش نمودند - و منتظران قدوم قدسي کامیاب خواهش شدند *

و هم درینولا (که زمانه سعادت داشت - و روزگار بالش اقبال) فرمان‌پذیران باگاه خلافت شهریار والا گوهر را بطلا و سایر جلائل امور برکشیده بجزائل بخشش و افضال آرزومندان جهان‌را بے‌نیاز گردانیدند - نخستین آن دریا نوال عالي‌فطرت برای گردآوري رضامندي ایزدي خرمن خرمن و دامن دامن از زر سرخ و سفید مکرمت فرمود - پس‌ازان کارپردازان خدمت باشارت همایون طبقات انام را پاس مراتب داشته زر بخشي کردند - و همدرین اثنا از فرط آگاهي و وفور حق پژوهي بمحب‌علي خان میر خلیفه (که آثار تجربت و شناسائي از ناصیهٔ حال او پدید بود) خلعت فاخره داده اجازت فرمودند که همواره حاجات خلائق و آنچه در پیشگاه تامّل او بحسن گراید بموقف عرض اقدس رساند - با آنکه دوام آگهي گیهان‌خدیو بمثابه‌ایست (که آنچه بالغ‌نظران دوربین جدّآور یک‌کار را بلوازم احتیاط بجای آرند گیتي‌خدیو همگي امور سلطنت را بدان طرز شایسته بانجام میرساند) لیکن از بسیاري دانش‌اندوزي و دوربیني و مزاج‌شناسي روزگار و بهبود سگالي بردوام چنین هشیار خرام مي‌باشد - همانا منشور مُطاع ساطان خرد چنان‌است که فرمان‌روایان معدلت‌گزین و سایر بزرگان کثرت‌آرای بر دیده‌وري و رسائي خود اکتفا نفرموده یکے از هوشمندان نیک ذات سیر چشم بے‌آزار را رخصت عرض مکرمت فرمایند - تا در هنگام هجوم مشاغل و چیره دستي قُوای غضبي (که زمان پالغز تیزروان عرصهٔ دانائي ست) شایستهٔ وقت را بموقف ابلاغ رساند - خداوندا (تا سایه و آفتاب است - و سرسبزي چمن از فیض سحاب) این سالار بارگاه تجرّد و تعلّق بر انفس و آفاق نور گستر باد *

* مثنوي *

خدایا تا مراد است آسمان را * مکن زین پادشه خالي جهان را

فلک چون خاتمش زیر نگین باد * کلید عالمش در آستین باد

و از سوانح فروشدن مجاهد بیگ است نبیرهٔ خواجه کلان بیگ - در حدود موهي از مُضافات صوبهٔ اجمیر به تهانه‌داري نامزد بود - کنور مانسنگهه و بیشترے از دلاوران آن نواحي به تنگناهای کوه شتافته بودند - در مبادي مهر ماه الٰهي راجپوتان آن سرزمین چندے از زینهاریان[۳] نوآبادي آمده دست تاراج گشودند - ازین دلیري آگهي پذیرفته با رنج زدگي جریده بے‌ساز پیکار برآمد و کارنامهٔ رستمي را زبردست ساخته رهگرای سفر واپسین شد - و سرمایهٔ نیکنامي جاوید اندوخت

---

(۲) نسخهٔ [ي] چهاردهم (۳) در [بعضے نسخه] از دیهای نوآباد آمده *

هفدهم مهر ماهِ الٰهي بر فراز قلعهٔ اجمیر صعودِ اقبال نموده غنودگانِ آن سرزمین را دستمایهٔ رحمت شدند - و در حواشیِ مرقدِ سیّد حسین خنگ‌سوار وقفهٔ آمرزش فرمودند - آن‌شب تا ظهورِ پرتوِ خورشید حقیقت شمعِ آگهي افروخته رهنمای سعادت‌پذیرانِ محفلِ قدسي بودند - بسا حقائقِ کوني و الٰهي سامعه‌افروزِ بختوران بیداردل گشت - و خاطرِ عمارت دوستِ شاهنشاهي چون اختلالِ مبانیِ آن حصارِ آسماني‌پایه دریافت کار پردازانِ بارگاهِ سلطنت را اشارتِ همایون شد که همّت در تعمیر بسته آن عماراتِ فرسوده را تازه گردانند - در کمتر زمانے بخوبترین وجهے صورتِ انجام گرفت - بیست و دوم مهر ماهِ الٰهي ازان خطّهٔ فیض‌اساس عنانِ توجّه بجانب میرتهه انعطاف یافت - بظاهر نشاطِ شکار چهرهٔ عزیمت مي‌افروخت - لیکن معدلت‌آرائي و انتظامِ آن‌ناحیت و اندوختنِ مرضیّاتِ ایزدي پیش‌نهادِ همّتِ والا بود *

چون آن سرزمین مخیّمِ اقبال گشت ضمیرِ صواب‌اندیش در تعینِ قافله‌سالارِ رهگرایانِ بادیهٔ حجاز توجّه فرمود - دوم آبان ماهِ الٰهي میر ابوتراب باین‌گزیده خدمت سرافراز شد - او از ساداتِ اسلامیِ شیراز است - جدّش میر غیاث‌الدّین نبّته الله (که بسیّد شاه میر مشهور بود - و از علومِ مکتسبي بهرهٔ فراوان داشت) در زمانِ سلطان قطب‌الدّین نبیرهٔ سلطان احمد (که احمدآباد بنامِ او اساس یافته) آمد - و بوطنگاهِ[۲] خود بازگشت - بار دیگر در شورشِ شاه اسمٰعیل بحکومتِ سلطان محمود پیکره[۳] با دو فرزندِ خود میرکمال‌الدّین و میرقطب‌الدّین بگجرات آمده رختِ اقامت انداخت و به نیکنامي روزگارش سپري‌شد - میر ابوتراب فرزندِ میرکمال‌الدّین دران مرز و بوم اعتبار یافت و ازان باز (که گجرات در حوزهٔ تصرّفِ اولیای دولت درآمد) بفزونِ عواطفِ ظلّ‌اللّٰهي اختصاص گرفت - و بدولتِ ارادت چهرهٔ افروزِ سعادت شد - درین هنگام (که از بارگاهِ خلافت باین‌خدمت شرفِ اعتبار یافت) پنج‌لک روپیه نقد و ده‌هزار خلعت بجهتِ محتاجانِ آن‌مرز در عهدهٔ کاردانیِ او شد - و اعتمادخان گجراتي (که از سالها آرزوی طوافِ آن سرزمین[۴] داشت) نیز رخصت یافت[۵] - و از رشحهٔ دریای مکرمت فراوان مردم با گزین سامان محملِ شوق بستند - شُرَفا را (که پیوسته بارسالِ عرائض و تنسوقاتِ آن ولایت سلسله‌جنبانِ نیکوبندگي اند) بیک لک روپیه نقد و شرائفِ اجناس یادفرمودند *

و از سوانحِ تفویض فرمودنِ ایالتِ گجرات است برای رزینِ شهاب‌الدّین احمد خان - چون آگهي شد (که وزیرخان پاسبانیِ احکامِ معدلت را بسزا نمیکند - و از ناروائیِ دادِ دهيِ آن ملک

---

(۲) نسخهٔ [ز] بوطنِ خود (۳) نسخهٔ [ب] پیکرو - والله اعلم (۴) نسخهٔ [ل] آن مکان داشت
(۵) در [چند نسخه] گرفت *

روی در اختلال دارد) رقم عزل بر صفحهٔ احوالِ او کشیده خانِ مذکور را (که از شناسائیِ معامله و جدگزینی در کارها و عدالت پژوهي و رعیّت پروری بهره‌مند بود) ازمالوه بحراستِ این ملکِ بزرگ نامزد کردند - و منشورِ مقدّس مشتمل بر اندرزهای سعادت شرفِ نفاذ یافت - قاسم‌خان و طاهرخان و سیف الملوک و میر غیاث‌الدّین علي نقیب خان و قمرخان و فیروز و شیخ معظّم و شیخ جنید و برخے از ملتزمانِ بارگاهِ حضور را فرستادند - تا آسودگیِ آن دیار افزوده آید - و یرلیغ والا صادر شد که چون مرزبانِ نو بآن‌حواشي آید وزیرخان بحدودِ ایدر آمده بانجامِ مهمّات قدرافزای جوهرِ خود گردد و بندگانِ خدمت‌گزین پیش بدرگاهِ همایون شتابند *

و از سوانحِ فرستادنِ افواجِ گیهان‌ستان(۲) است باستیصالِ رانا - ازانجا (که گزیده پرستشِ نشاهٔ تعلّق آنست که باندرزهای شایسته و نیروی تدبیر گردن‌کشانِ نخوت‌مند را فرمان‌پذیر گردانند - و اگر نصیحت و نکوهش سودمند نیاید نقشِ هستیِ آن گروه را بسترند - تا رحدتِ انتظامي اختلال نپذیرد - و نزهت‌گاهِ جهان از شورشِ کثرت غبارآلود نگردد) بسال و مه مذکور راجه بهگونت داس و کنور مان سنگهه و پاینده خان مغل و سیّد قاسم و سیّد هاشم و سیّد راجو و الگ(۳) اسد ترکمان و کجره(۴) چوهان و برخے از مبارزانِ عقیدت‌مند را بانجامِ این‌کارِ سترگ رخصت فرمودند - شهباز خان میربخشي را صاحب اهتمامِ آن لشکر گردانیدند - و انتظامِ آن برای رزین او بازگشت در ضمنِ عشرتِ شکار پراگندگیهای این صوب انجامِ شایسته یافت - کارهائے (که در باستاني زمانه بهزاران نیرنگیِ عزیمتها صورتِ اتمام نمي‌گرفت) امروز از افزونیِ آگهي بشطرے از توجّهِ طفیلي روی در انصرام مي‌نهد *

و از سوانحِ فروغ افزائیِ عاطفتِ گیهان‌خدیو است - از وفورِ رافت و مهرگزیني گروها گروه آدمي با اختلافِ مشربها و تباینِ ملّتها نطاقِ نیکوبندگي بر میانِ دل بسته فدوي(۵) میزیند چنانچه بر مزاج شناسانِ روزگار بس‌شگفت نماید - غریبتر آنکه جانورانے (که رمیدگي در نهادِ ایشان سرشته اند) نیز از خوی ستودهٔ کشورخدای آرامش‌گزیده نشاطِ موانست دارند - اگر ازین نمط داستانهای راستین فراهم آرد هرآئینه در پیشگاهِ خواهش گریوهٔ دشوارعبور پدید آید - مبادا پیش از شکسته‌شدنِ ناهارِ جوئي یورشِ واپسین حسرت‌افزای گردد - این چابک‌دست تیز رفتار بر بادپیمای استعجال برآمده میخواهد که (اگر بزودي ساغرِ زندگي لبریز نگردد - و سودای دیوانگي عقل مصلحت‌اندوز را کالیوه نگرداند) بهزاران تکاپوی دایمي انموذجے از بدائعِ شمائلِ گیتي خداوند

---

(۲) نسخهٔ [ل] گیهان‌گشای است (۳) نسخهٔ [ل] لکلک الله ترکمان (۴) نسخهٔ [ز] کجسره چوهان (۵) نسخهٔ [ل] بهر فدویت میزیند *

و فهرستی از نیرنگیِ تائیدات سماوي بعنوانِ سپاسگذاري نگارش نماید - و اگر هر یکی ازان بستانچهای دلاویز سخن سرائي سیراب گرداند برای شادابیِ هرکدام دفترے جداگانه باید - خاصه از مهرافزائي و عاطفت افروزي - که همانا[۲] بیانِ آن در کالبدِ گفتار نگنجد - و آنچه بتازگي زنگ‌زدای بینشِ نظّارگیانِ دشوار پسند گردید آنکه آهوئی (که سرخیلِ وحشت‌گزینانِ ملکِ صحرا ست) بسانِ انس‌پذیران از دستِ آن یگانهٔ عالم‌دلجوئي دانه میخورد - آن خوانای نقوشِ پیشاني نشانِ شگفت‌مندي را از حاضرانِ بارگاهِ[۳] قُدس دریافته فرمود که ناآزاریِ جانوران و بزبانِ عاطفت بدین خموشانِ گویا پیش آمدن اگر چنین خاصیت بخشد چه دور - این خوی‌گزیده را جاذبه ایست که افلاک و انجم را در کمندِ محبّت در آرد *

تربیت فرمودن فرزندان سعادت‌پژوه والا گوهر

گیهان‌خدیوِ دادگر پیوسته از دوربینيِ اندازهٔ حالِ طبقاتِ انام را دریافته گلشنِ افزایش را سرسبز و شاداب دارد - و شناسای عیارِ جواهرِ مردم شده هر یکی را فراخورِ آن بهنگامِ مناسب برومندِ دولت میگرداند - و چنانچه ناگزیرِ ساقیِ بزمِ سلطنت است (که فراخي و تنگیِ حوصلهای جهانیان شناخته بادهٔ مردآزمای دنیا را درخورِ آن پیماید) فرمان‌فرمای زمان از فروغِ دیده‌وري این کارِ شگرف را بگزیده آئین آراسته دارد - از نیرنگیِ مزاجِ روزگارِ بوقلمون گروهے را بتدریج پایهٔ اساسِ[۴] آسمانيِ اعتبار مي‌بخشد - و برخے را سزاوارِ بزرگي یافته یکبارگي بر فرازگاهِ عزّت جای مي‌دهد - و [چون دربن ایّام (که عُنفوانِ ابتسامِ بهارِ دولتِ روز افزون است) از ناصیهٔ احوالِ فرزندانِ سعادت‌منش لوامعِ آگهي و حق‌پژوهي بر پیشگاهِ ضمیرِ آسمان‌پیوند پرتوِ ظهور انداخت] صغرسن را قدرے ننهاده هر یکے را بمنصبِ بزرگ اختصاص بخشیدند - و ازانجا (که سوارانِ خاصه دوازده هزار قواریافت و آن یکّه‌تازانِ عرصهٔ شهامت را بزبانِ وقت احدي گویند - و سپاهِ نوئینانِ والاشکوه و اُمرای عالي‌قدر از پنجهزار افزون نبود) پایهٔ سترگِ شاهزادهٔ خردپژوه اخلاص‌گزین سلطان‌سلیم ده‌هزاري مقرّر شد - و بر زبانِ گوهرآمود گذشت که نظر بر وفورِ رضاجوئي و نیک‌سیرتي و هشیاردلي و بردباري تمامیِ جنودِ سماوي‌اعتصام بآن نونهالِ دولت وابستگي دارد - و شاهزادهٔ عقیدت‌گزین آگهي‌منش سلطان مراد بمنصبِ هفت‌هزاري بلندي‌گرای شد - و شاهزادهٔ سعادت‌پذیر خدمت‌گذار سلطان دانیال برتبهٔ سترگِ شش‌هزاري شرفِ اختصاص یافت - بآبیاریِ افضال بستانسرای دولت نگارین

---

(۲) در [بعض نسخه] که همانا در کالبد گفتار نگنجد - و نسخهٔ [ل] که همانا آن در کالبد گفتار (۳) نسخهٔ [ل] بارگاهِ قدسي دریافته (۴) نسخهٔ [ل] آشنائیِ اعتبار مي‌بخشد *

گشت - چارچمنِ دنیا را رونقِ دیگر پدیدآمد - از نیک‌سگالي و کارشناسي عادت پایهٔ عبادت گرفت بیرون‌آرائي پیغامِ درون‌پیرائي آورد * * نظم *

زتو نقش بست این کهن طاق را * عمارت گري کرد آفاق را

چو معمور شد ملک و دولت درست * بمعموري دل کمر بست چست

اگرچه شهریارِ هشیارخرام منزل بمنزل بنشاطِ شکار مي‌پردازد لیکن همگي‌همّت در صیدِ دلها مصروف دارد - و بندگیهای انفسي و آفاقي زمان زمان ازان سرچشمهٔ آگاهي مي‌تراود - کردارهای شایسته هرزمان بشگرف آئین بر دیباچهٔ روزگار پیرایهٔ ظهور میگیرد - در منزلِ بامري (۲) از اعمالِ میرتهه بعرضِ اقدس رسید که خرابيِ‌کول سرمایهٔ ویرانيِ این‌مرز است - از وفورِ مهرباني بآن‌سرزمین ورودِ فیض فرمودند - کارفرمایانِ جدگزین بحکمِ والا آنرا بأمرا قسمت نمودند - و در کاوشِ یکروزه طراوت انجام برگرفت * * نظم *

درخشنده حوضي چو لوحِ ضمیر * چو آئینهٔ عقل صورت پذیر

زُلالش بروشن‌دلي چون بصر * بهر قطره اش مایهٔ صد گهر

و ازسوانح فرستادنِ جوقي از بهادران است بصوبِ (۳) اجمیر - (چون ایستادگانِ پایهٔ سریرِ اعلی عرضداشتِ شهبازخان برخواندند - و روشن شد که او در انتظامِ لختي از نفور خواهانِ طایفهٔ از کارشناسانِ همّت‌گزین است) بنابران شیخ ابراهیم فتحپوري را با برخي از مبارزانِ نبردآزماي رخصت دادند که در حدودِ لولاني رختِ اقامت انداخته سرکشانِ آن سر زمین را رهگرای فرمان‌پذیري سازد و بیاوريِ شهبازخان پای سعادت افشرده در بنیادافکنيِ رانا تکاپوی شایسته نماید *

نهضت (۴) فرمودن شهریار دیده‌ور بصوبِ پنجاب

چون مهمّاتِ این‌ناحیت حسنِ اهتمام گرفت (۵) عزیمتِ جهان‌آرای تصمیم یافت که موکبِ همایون یورشِ پنجاب گزیند - تا در نشاطِ شکار پراگندگیهای آن‌صوب نیز انتظام پذیرد - و عالمیان بفروغِ قدرشناسي بمسرّتِ روزافزون‌گرایند - نهم آبان ماهِ‌الهي سرادقاتِ عزّت بحوالي‌قصبهٔ ماهُوت (۶) سایه‌آرای معدلت شد - کشورخدای از خوی کهترنوازي منزلِ نرایندا‌س برادرِ روپسي (۷) را بفروغِ قدومِ قدسي آرایش داد - او ازسپاسگذاري و نیایشگري چهره‌افروزِ بختمندي آمد - بیست و هفتم آن ماه راياتِ

---

(۲) نسخهٔ [ل] مامري (۳) در [چند نسخه] بصوبهٔ اجمیر (۴) نسخهٔ [ز] نهضت فرمودن موکب همایون به یورش پنجاب (۵) نسخهٔ [ل] پذیرفت (۶) نسخهٔ [ا] ماهوت (۷) نسخهٔ [ي] روپ سین را *

اقبال بحدود آنبیر[۲] نزول دولت فرمود - همانروز ایلچیان قطب‌الملک پیشکشهای گزیده بنظر مقدس در آوردند - ازان میان فیل فتح‌مبارک در بدمستی و عربده ناکی فتنهٔ روزگار بود - و چابک‌دستان این پیشه از سواری آن بعجز گرائیده - چون در پیشگاه حضور آمد آن جهان‌پهلوان الٰهی به تیزدستی برفراز آن شده بزیر پای شکوه درآورده فرمان‌پذیر گردانید - نظّارگیان بارگاه دولت را حیرت فرو گرفت و آمدهارا نزدیک بود که از صولت و صلابت شاهنشاهی قالب تهی شود - بلند اقبالی (که از شکوه والا همّتی تسخیر عالم ملک و ملکوت فرماید) امثال این چیره‌دستی ازو چه شگفت - و بزرگ نیروئی (که بیاوری آگهی نفس هزاران نیرنگ را فرمان‌پذیر دارد) ازو زبون‌ساختن چنین جانوران وحشی چه دور نماید ٭

و از سوانح رهنمائی راجه تودرمل است - او (چنانچه در معامله‌شناسی و دیانت‌گزینی از یکتایان زمانه است) همچنان در تقلیددوستی و تعصّب‌اندوزی سرآمد جهانیان - آئین چنان داشت که تا صنم‌پرستی بطرز خاص نکردے و هزاران لابه پیش بت ننمودے بکار دیگر نپرداختے و بخوردن و آشامیدن تن در ندادے - ناگهانی در جنبش کوچ و مقام صنمهای آن ساده‌لوح گم شد - ازان دلنهاد بیدانشی شده ترک خواب و آشام گرفت - فرهنگ‌آرای اورنگ‌نشین بر حال آن فرورفتهٔ گلزار تقلید بخشوده گرانبار اندرزهای سعادت گردانید - از بخت‌مندی لختے پذیرا شده روی در کردار آورد ٭

و از سوانح اساس نهادن قلعهٔ مول منوهرنگر است - ازانجا (که خاطر جهان آرای حقیقت‌بین بمعموری گل چون آبادی دل میل فراوان دارد) همواره در تعمیر این دو عبادتگاه عالی هنگامهٔ تعلّق و تجرّد آراید - در پنولا (که قصبهٔ آنبیر[۳] از ورود موکب مقدّس رونق و بها یافت) بمسامع همایون رسید که دران سرزمین شهرے ست باستانی - از تداول حوادث تل خاکے ازان شیوا زبانی[۴] میکند - رای صلاح‌اندیش بر تجدید آن عمارت توجّه فرمود - بیست و نهم آن ماه در خجسته ساعتے بدست همایون اساس آن حصار نهادند - و برخے از اُمرا بانجام این نامزد گشتند در کمتر زمانے حسن انجام گرفت - و بمنوهرداس پسر رای لونکرن (که زمیندار آنجاست - و بنظر تربیت شاهنشاهی اختصاص دارد) منسوب گردانیده مول منوهرنگر نام نهادند ٭

و از سوانح پدید آمدن ذوذنب است بعد از نشستن نیّر اعظم عطابخش عالم بکرسی مغرب زمین - حقیقت این نمودار آسمانی برای سیرابی دیباجهٔ[۵] سخن نگاشته میشود - چون پرتو

---

(۲) نسخهٔ [ا] انبوسر - و نسخهٔ [ز] عنبوسر (۳) در [بعضے نسخه] عنبرسر - و در [بعضے] انبرسر
(۴) نسخهٔ [ی] آبان ماه الٰهی (۵) در [چند نسخه] دریاچهٔ سخن ٭

آفتاب عالم‌تاب بر خاکِ نمناک افتد از فروغ آن نیّرِ والا گرمي پذیرد - و برخی از ریزهای آب سبکتر شده روی ببالا نهد - و باجزای هوائي آمیزش گرفته ببلندي گراید - و این آمیخته را بخار گویند و چون زمینِ خشک تابش‌گاهِ آن فروغ‌آرای عالم گردد مایهٔ تري از مکامنِ آن بیبوست پیوندد - و بتاثیرِ حرارت ذرّاتِ خاک‌را از سوختگي سبکي افزوده آید - و با هوا آمیخته روی بفراز نهد - و آن درهم‌شده را دخان نامند - هریکی بر دو گونه بود - یکی درونِ زمین پای‌بند گردد - و چشمها و کانها و زلزلها ازو فروغِ ظهور بخشد - دیگر بر روی بسیط چهره گشای گشته خرامشِ صعودي کند - ازان ابر و باران و تگرگ و رعد و برق و چنین صورتها پدید آید - نامهای حکمتِ طبیعي این داستانِ عبرت‌بخش را بروشن بیاني گذارش نماید - اکنون لختی از پیدائیِ آن تمثالِ بدیع نوشته بستان‌سرای آگهي را شاداب میگرداند - بر نیوشندگانِ دانش پوشیده نماند که هرگاه مرّیخ بران ناحیت استیلا یابد آن مرزستان را خشک گرداند - و ابخره و ادخنهٔ غلیظ بسیار برخیزد - خاصه که در طالع سال یا فصل مرّیخ در عاشر بود - و آن برج بادي[۲] یا آتشی منحوس باشد - و قمر یا عطارد بادي باشد - تا بنظرِ دوستي در ایشان نگاه کند - هرآینه کِشتها روی در خرابي آورد - و سرمایهٔ قحط پدید آید - بیماریها روی‌دهد - و نیز قوّتِ غضبي نیرو گیرد - و سررشتهٔ خردپژوهي گسیخته گردد •

القصّه [چون بخارِ لزج چربناک از نشست‌گاهِ زمین بنخستین طبقاتِ هوا (که بآتش آمیخته است) پیوندد] لطافت در گیرد - چنانچه دودِ چراغِ افسرده از پیوستنِ شمع افروخته افروزش یابد - آنرا شهاب گویند - و چون بزمین فرود آمدن گیرد عامّه پندارند که ستاره روی در نشیب دارد - و اگر لطفِ آن‌پایه ندارد بجهتِ کثافت مشتعل نشود - لیکن بسوزد - و باعتبارِ اختلافِ[۳] هوا پیکرهای گوناگون نماید - چنانچه شخصِ گیسودار یا صاحبِ دم یا نیزه بدست یا بجانورے ماند (که شاخها داشته باشد) و امثالِ آن - و بواسطهٔ تفاوتِ پایه زود زوال و دیربقا بود گاه نشانهای سرخ و سیاه هولناک درو نمودار گردد - و در غلیظ علاماتِ سرخ بیم افزاید - و اگر غلیظتر بود نشانهای سیاه هول بخشد - و این صُور را بزبانِ باستاني ثوابیِ نجوم و ذوات‌الاذواب نامند - و هر یکی را بمناسبتِ آن صورت نامے جداگانه بود - چنانچه گیسودار را ذوذوابه گویند و دم‌دار را ذوذنب - در کتبِ هندي از صد متجاوز شمرده‌اند - و در نامهای یوناني هفت‌قسم داشته همه را بر طبیعتِ زحل و مرّیخ انگارند - ذوذوابه و ذوذنب را نحس‌تر دانند - بطلیموس گوید که درمیانِ ذوذوابه و نیّر اعظم یازده برج فاصله باشد - و برخی از یونانیان برانند[۴] که ذوذوابه جانبِ مشرق هنگام طلوعِ صبح چهره افروزد - و ذوذنب از صوبِ مغرب عنفوانِ شام ظهور کند

(۲) نسخهٔ [ل] بادي و آتشی منحوس باشد (۳) در[بعضی نسخه] اختلاف مواد (۴) در[چند نسخه] سرایند •

همانا از دید تکرار چنین توهّم نموده باشند - و دانش‌پژوهان هندوستان آنرا دوقسم ساخته برسعادت و نحوست پی برند - و همه درین سخن زبان یکتائی دارند که آثار این بولایتی باز گردد که بر سمت‌الرّاس آن گذاره کند - یا توطّن‌گزینان آن ملک اورا ببینند - و بمنسوبات آن برج که درو پیدائی بخشد - و به‌نیروی جنبش کرهٔ آتش حرکت نماید - و باندازهٔ درنگ نتائج آن بظهور آید و نیرنگی آثار این درنگاشتهای پیشینیان بیشتر ازان‌است که گفته آید - ازانجمله درسال(۶۶۲) ششصد و شصت‌ودو هجری ذوذوابه پدیدآمد - فروغ افزای عالم در اسد بود - و دران‌شب قریب یازده اصبع کسوف زیر زمین واقع شد - غریب‌تر آنکه باندازهٔ سرِ آدمی بزرگ می‌نمود - و دودے از فراز آن برمی‌خاست - ببلاد تبّت و ترکستان و چین و کاشغر و فرغانه و ماوراءالنّهر و خراسان گذشت و هشتاد و پنج‌روز نمایش‌داشت - درهمهٔ آن‌دیار شورشها پدیدآمد - در ماوراءالنّهر و خراسان حوادث قاید[۲] و براق و غیر آن چهره گشای مقصود است - چنانچه سال و مه دیرین ازین گذارش نماید و در (۸۰۳) هشتصد و سه ذوذنبی بر سمت‌الرّاس روم پدیدآمد - مولانا عبداللّه لسان ومحیّ‌الدّین مغربی با سایر اخترشناسان آن زمان بموقف عرض صاحب قران رسانیدند که از گفتهای دانش‌پژوهان تجربه‌اندوز چنان دریافته میشود که لشکرے از صوب[۳] مشرق بآن دیار چیره‌دستی نماید و فرمان‌روای آن ناحیت دستگیر گردد - آن چهره‌افروز اقبال (که همواره اندیشهٔ یورش آن ملک داشت - و همراهان کم‌حوصله تن برضا نداده) توجّه فرموده جوهر عزیمت خود را و ژرف‌نگاهی ستاره‌شناسان را خاطرنشین‌خرد و بزرگ گردانید - و در سال(۸۳۷) هشتصد و سی و هفت‌هلالی در اوائل میزان ذوذنب نزد اکلیل‌شمالی لمعهٔ بروزداد - طلوع وغروب با وی کردے - چون روزے چند برین سپری شد حرکت خاصّهٔ او پدید آمد - نیزه‌دار ازان اکلیل شمالی رویه دوری‌گزید - و در هشت ماه راه کمون گرفت - وبای عظیم درهرات و متعلّقات آن عبرت‌افزای شد - هر روز زیاده از هزار[۴] کس رخت هستی بربستے - و میرزا ابراهیم والی فارس و میرزا بایسنغر ارغون شاه بدخشان و شیخ زین‌الدّین خانی درین شورش فرو شدند - و مغازعتے (که میرزا شاهرخ را با سکندر قرا یوسف روی‌داد) هم از نتائج او ست - و راز دانان آسمانی‌سیر برانند که اگر ظهور او در وتد دولتی باشد فرمان‌روای آن ملک یا نیابت‌گزین او را روزگار بسر آید - و اگر در مائل وتد بود اموال آن مرزبان از دست رود و در ساقط اوتاد وبا و بیماری ملال‌افزاید - و فرو شدن ناگهانی درعامّه ظهور کند - هزاران شکر ایزدی که بمیامن ذات قدسی گیهان‌خدیو آثار نحوست از قلمرو برخاسته - اگر احیاناً چنین نمودار هولناک

---

(۲) نسخهٔ [ل] رابد و براق (۳) نسخهٔ [ل] از صوب ما بدیار روم چیرهٔ دستی نماید (۴) نسخهٔ [ا] دهٔ هزار کس ٭

پدید آید آسیبی سترگ بدین دیار نرسد - و باوجود چنین حراستِ ایزدي آن هشیارخرامِ بزمِ آگهي بآئینِ مسلمان و برهمن خیراتِ فراوان فرمود - و جهان جهان مردم کامیابِ شادماني گشتند - و اجمالِ این موهبتِ کُبری آنکه روزِ آرام بیست و پنجمِ آبان ماهِ الٰهي هنگامیکه نیّرِاعظم در برجِ عقرب سعادت مي‌افزود در برجِ قوس این نشانِ آسماني باختر روبه مایل بشمال چهرهٔ تابش افروخت دنبالهٔ دراز داشت - چنانچه بحدّے رسید که در بعضے بلاد تا پنج ماه دیدند - اخترشناسانِ آگاه‌دل و رموزفهمانِ انجمنِ بالا چنین گذارش نمودند که در لختے از مساکنِ هندوستان غلّه گراني پذیرد - و از جایهای خاص نشان دادند - و فرمانروای ایران را روزگار سپري گردد - و در عراق و خراسان گردِ آشوب برخیزد - همچنانکه گفته بودند بےکم و کاست بظهور آمد - در همان نزدیکي قافلهٔ از ایران رسید برخے از کاردانانِ راستي‌منش بدرگاهِ همایون شرحِ گذشتنِ شاه‌طهماسپ و کشته شدنِ سلطان حیدر[2] و بسلطنت رسیدنِ شاه اسمٰعیل بعرضِ اقدس رسانیدند - و اختصارِ این تفصیل آنکه شاه رضوان‌قباب بنجمِ خرداد ماهِ الٰهي سالِ پیش درقزوین رختِ هستي بربست - و سلطان حیدر پسرِ سیومین بسعيِ برخے از بزرگانِ آن سرزمین سلطنت را مخصوصِ خود دانسته درمقامِ جمعیّت شد - و بسعيِ پري[3] خانم خواهرِ نامهربان او را روزگار سپري گشت - و اسمٰعیل میرزا را (که فرزندِ دومین بود و مدّتِ بیست و دوسال در قلعهٔ قهقههٔ[4] محبوس) برآورده بداوري نشاندند - او از تبه‌رائي اکثرِ برادران و بني‌اعمام را بفرامشخانهٔ نیستي فرستاد - چنانکه در یک‌روز سلطان ابراهیم میرزا را با یازده برادرِ خود بقتل آورد - چون سرگذشتِ ایران بعرضِ اقدس رسید فرمودند رعایای آن‌ملک بادافراهِ ناسپاسيِ فرمان‌روای خود مي‌بینند - و نزدیک باشد که این جوانِ سودائيِ دل‌آزارِ خون‌ریز را از بادهٔ دنیا لب‌ترنگشته پیمانهٔ زندگي پُرشود - که مزاجِ روزگار بدمستي برنتابد - و چنانچه بر لوحهٔ زبانِ گوهرآمودِ خلافت آرایش یافته‌بود بظهور آمد - غیب‌دانيِ شهریارِ دانش‌پژوه را عیارِ دیگر گرفتند - و آن نمایشِ فلکي در پیش و پس چهره‌افروزِ خاصیت گشت - نخستین شاه‌طهماسپ پیشتر از ظهورِ این سانحه بعالمِ قدس شتافت - و پس ازان شاه اسمٰعیل رهگرای ملکِ نیستي آمد - او یکسال و پنج ماه بخونریزي و بےآزرمي و بدمهري روزگار گذرانیده رختِ هستي بربست - بسیارے برانند که بسعيِ پري خانم مسموم از عالم رفت - درحیاتِ شاه طهماسپ مدارِ معاملاتِ مالي برو بود - و در هنگامِ حکومتِ این آشفته بختِ جان‌گزا بیشتر ازان توقّع داشت - او از خودبیني و خویشتن‌آرائي (با آنکه بسعيِ او بپایهٔ شاهي رسیده بود) رقمِ عزل بر صفحهٔ حالِ او کشید

---

(۲) نسخهٔ [ا] جنید (۳) در [اکثر نسخه] پري‌خان خانم - و در [بعضے نسخه] پري جان خانم

(۴) در [بعضے نسخه] قهقه ٭

آن کوتاه خرد بمادرِ حسین بیگ حلواچي اوغلي (که تراکیب و معاجین از دستِ او خوردے) همداستان گشت - شبِ بهمن دوم آذر ماهِ الٰهي سالِ آینده از حاکمِ گرجستان اسپے چند برسمِ ارمغاني آمده بود - بدیدنِ آن بمیدانِ چوگان شد - (چون ذوذنب سایهٔ تدرست انداخته بود - و رمزدانانِ سرائرِ تنجیم ایران موافقِ دانش منشانِ هندوستان مي‌سرائیدند) نیک اندیشانِ سعادت اندوز داستانِ آسماني خوانده استدعای توقّف نمودند - سودمند نیامد - و ازانجا بمنزلِ حسین بیگ[۲] (که نزدیکِ آن عرصه بود) شتافت - و کیفِ معتاد را شریف قزویني از خانهٔ او آورده چنان گذارش نمود که مُهرِ حقّه برداشته مینماید - چون هنگامِ ناگزیر رسیده بود سررشتهٔ آگاهي گسیخته پاسخ داد اگر از دستِ والدهٔ حسین بیگ گرفتهٔ باکے نیست - قدرے ازان بکار برد - و بحسین بیگ نیز داد - و از رازدارانِ ایران شنوده آمده که چون لختے از شب گذشت پري خانم (که خانهٔ او بهمسایگیِ آن حلوائي پسر بود) شاه وردي را با چندے در کسوتِ زنان فرستاد - و آن سودائيِ مدهوش را گلو و بعضے اعضای رئیسه افشرده از هم گذرانیدند - ازانجا (که سوزشِ سودا و سازشِ واهمه اورا در کریوهٔ تنهائي آبله‌پای داشت) هوا خواهانِ حقیقت‌منش و خیرسگالانِ دیده‌ور (که پاسبانانِ دین و دولت اند) در قربگاهِ سلطنت راه نیافتندے - بل سایرِ اهالیِ[۳] خدمت دران حواشي قدم نمي‌توانستندے زد از شامتِ این کردارِ نکوهیده (که در عمومِ تعلّق‌گزینان بد ترینِ خویها انگاشته بنگاهِ بلاها شمرند تا بفرمان‌روایانِ جهان‌آرای چه رسد) آن خودکامِ شوریده رای را آن پیش آمد - و ازان هیبت‌کدهٔ در بسته هیچ تراوشے ننمود - تا آنکه شب بروز آمد - و نزدیک بود که روز بشب گراید - هیچکس را یارای جست و جوی آگهي نبود - بصد دلیري میرزا سلیمان وزیر و میرزا محمّد حکیم و چندے از خاصان نزدیک بآن پیوستند - و کتابهٔ یاس ازان پیش‌طاق برخوانده در را شکستند - آن گسیخته رشتهٔ خردمندي را قالب تهي‌کرده یافتند - خنصرِ دستِ راست شکسته بود - و پوستِ پیشاني و بیني خراشیده - هرکرا بخت بخواب درآید چراغِ خرد افسرده گردد - و نورِ بینش فرو نشیند ساطانِ چاربالشِ کاخستانِ عنصري را بزندانیانِ تبه رای سپارد - و سرهنگانِ نابینای طبیعت سر بکامیابي بردارند - قدرِ نعمت نشناسد - جهانیان را بچشمِ حقارت بیند - حسنِ پیوندِ دلها از پیشِ نظرِ او پنهان شود - آئینِ مُدارا (که گلشنِ خلافت را آبیاري ازوست) خشک رود گردد دوست را از دشمن تفرقه ننهد - سود را در زیانِ خویشتن داند - طبیعت پژوهي را حقیقت‌اندوزي انگارد - تدبیر را (که ستونِ تعلّق است) در شکسته بحسابِ توکّل برگیرد - کارِ خود را گذاشته به پیشهٔ دیگران پردازد - هرآئینه هرچه بیند از خود بیند - چنانچه حالِ این شوریده باطنِ خاطرفشین

(۲) در [بعضے نسخه] حسن بیگ (۳) در [چند نسخه] ذرات خدمت •

همگنان است - نخستین از بدگوهري در آزارِ پدر و وليِ‌نعمت و فرمان‌رواي خويش راه‌گراي ناهنجاري شد - و آن مهرآمودِ حق‌انديش از فرطِ دوربيني و امّيدِ چاره‌پذيري او را پاي‌بندِ زندان گردانيد - و چون بصرنوشتِ آسماني فرمان‌رواي ايران شد لوامعِ خرد فرونشانده در درازناي خواهش تيرگي افزود - و سرچشمهٔ آگهي انباشته بدوست‌كشي و دشمن‌نوازي مشغوف گشت قدرِ سلطنت ندانسته در خرابيِ بنيانِ دولت تيزدستي نمود - همانا نيرنگيِ ابداعيانِ ملكِ تقديراست كه از ميمنتِ[۲] كردارِ هوش‌افزاي اورنگ‌نشينِ فرهنگ‌آراي وسعت‌آبادِ هندوستان را بسرچشمهٔ مردمي و كانِ داددهي شهرهٔ[۳] انفس و آفاق ميگردانند - و عمومِ رعاياي آن نزهت‌آبادِ معمور را شناساي امامِ وقت ساخته در سعادت‌گاهِ سپاس‌گذاري آرامش ميدهند * مثنوي *

ستايش بران معدنِ آب و خاک * كه زايد چنين گوهرِ تابناک
بر ان آسمان باد فرخنده روز * كه دارد چنين اخترے شب‌فروز
خدايا تو اين شاهِ درويش‌دوست * كه آسايشِ خلق در ظلِّ اوست
بسے بر سرِ خلق پاينده دار * بتوفيقِ طاعت دلش زنده دار

القصّةُ بطُولِها دنياطلبانِ بےحقيقت برخے سوگواريِ رسمي بجاي آورده و بيشترے جشنها داشته در پيِ فرمان‌رواي ديگر شدند - چون از فرزندانِ شاهي[۴] (كه سروري را شايد) نبود روي به‌پري[۵] خانم آوردند - او مزاجِ روزگار دريافته ازان كارِ سترگ سر باز زد - و بسلطان‌محمّد خدابنده پسرِ بزرگِ شاه طهماسپ (كه از نابينائي[۶] در شورشِ شاهِ خونريز جان بسلامت برده بود) رهنمون‌شد همگي انديشه آنكه اسمِ سلطنت بران باشد - و معنيِ فرمانروائي بدو باز گردد - ميرزا سليمان (كه بر حيله‌سازي[۷] و مكراندوزيِ او آگاهي داشت - و از نيک‌سگالي باو همزبان نميشد) از بيمِ گرفتاري گريخته بشيراز آمد - و حقيقتِ بدكرداريِ او را روشن ساخته با والدهٔ سلطان‌محمّد خدابنده (كه مادِ حقيقيِ شاه اسمٰعيل بود) قرار داد كه اين شورافزاي عربده كار را از هم بايد گذرانيد - چون سلطان‌محمّد خدابنده نزديک بقزوين شد پري خانم از سگالشِ اين گروه آگاهي يافته شهر را كوچه‌بند ساخته شمخال[۸] چركس خالوي او با چند هزار كس هنگامه‌آراي پيكار شد - و بتكاپوي نيک‌انديشا بصلح انجاميد - و بانوي ايران پوزش‌كنان پذيرا گشت - فرصت‌جويانِ دوربين هنگامِ كام‌روائي يافته خواهش را بكرسيِ قبول نشاندند - چون نزديکِ اردو پيوست چنين گذارش نمودند كه امروز ساع

---

(۲) در [بعضے نسخه] يمن كردار (۳) نسخهٔ [ا] شهرهٔ آفاق (۴) نسخهٔ [ي] شاه (۵) نسخهٔ [ا ی] بپري خان خانم (۶) نسخهٔ [ز] كه از بينائي (۷) نسخهٔ [ی] حيله‌بازي (۸) نسخهٔ [ب] شمخان - و در [بعضے نسخه] شمس خان *

خجستگي ندارد - هودجِ آن پردهٔ نشینِ عزّت در حواشیِ اردو آید - و شمخال با عمومِ لشکریان در حواشیِ فلان قریهٔ (۲) فرود آید - صباح پیش از انکه بمردمِ اردو آمیزش گیرند نخستین شمخال بزمین‌بوسِ مژگانی سرافراز آید - و پس ازان سانِ سپاه بگزین‌روشے دیدهٔ شود و بچنین داستانهای دلاویز پالغز غفلت گردانیدند - چون شب طیلسانِ کحلي بر روی روز کشید امیر اصلان افشار را (که از دوستانِ رسمیِ شمخال بود) برین داشتند که رفته در خلوتکدهٔ او بزمِ دوستي آراید - و در اوانِ (۳) بیخبري کارِ او بانجام رساند - و آن زربندهٔ را حکومتِ اصفهان بجلدوی این خدمت قرار دادند - آن نافهمیدهٔ معنیِ آشنائي (تا برموزِ دوستي چه رسد) ساغرِ زندگیِ او را لبریز گردانید - و آن حقیقت‌گزینِ عراق را همان زمان گرفتند - و باندک فرصتے حجله نشینِ خلوتگاهِ نیستي شد *

و از سوانحِ آنکه دومِ آذر ماهِ الهي در حواشیِ قصبهٔ کوټ‌بوتلي (۴) مظفّر خان و راجه تودرمل و خواجه شاه منصور را بحریمِ بساطِ عزّت طلب‌فرموده در انتظامِ مهامِ سلطنت سخن‌سرای شدند و بسا کارها تنسیقِ شایسته یافت - سرکارِ بهار بشجاعت‌خان و میر معزّالملک و برخے دیگر از ملازمان مقرّر گشت - و دار الضربِ ممالکِ محروسه را (که بعهدهٔ چودهري گشته بود) تقسیم فرمودند صاحب اهتمامیِ این کارخانهٔ سترگ در دارالخلافهٔ فتحپور بعهدهٔ خواجه عبد الصّمد شیرین‌قلم مقرّر شد - و در لاهور بمظفّر خان - و در بنگاله براجه تودرمل - و در جون‌پور بخواجه شاه منصور و در گجرات بخواجه عمادالدّین حسین - و در پټنه بآصف خان نامزد گشت - و در همین روز فرمان شد که روپیه را چهار گوشه مسکوک سازند - نهمِ آذر ماهِ الهي لوای نصرت‌اعتصام سایهٔ معدلت بر ساحتِ قصبهٔ نارنول انداخت - ازانجا (که فروغِ خداطلبي و ایزد شناسي سرابستانِ خاطرِ اقدس را در گرفته است) بمنزلِ شیخ نظامِ عزلت‌گزین نزولِ همایون شد - و آن دکّان‌آرای سادهٔ لوح را نشاطِ جاوید بخشیدند - و به نیروی بخت‌مندي از نایافتِ نشانِ آگهي ملالے بخاطرِ قدسي راه نداده جویائي‌افزودند - [چون از فراخیِ حوصله و افزونیِ طلب نظرِ دوربین بر نقدِ حالِ خویش نمي‌افتد - و ازان رموزِ انفسي و آفاقي (که راتبه‌دارِ مایدهٔ فیضِ ایزدي هست) نشانے در ژندهٔ پوشانِ زمانه و عمامه‌دارانِ روزگار نمي آید] تشنگیِ زلالِ حقیقت زمان زمان افزایش میگیرد ازینجا ست که محرمانِ حریمِ کبریا دردِ خداجوئي را (که صمتِ حقیقي ازان تعبیر رود) ابدي گفته اند - نه ایزدِ بیچون در خاطرزارِ امکانیان درآید - و نه پای جویائي فرسودگي پذیرد - روزِ آسمان

(۲) نسخهٔ [ب] دیه (۳) نسخهٔ [ا] عنفوان - و نسخهٔ [ز] غنودن (۴) نسخهٔ [ا ب] پوتلي و نسخهٔ [ز] پوقلي - ونسخهٔ [ی] بوملي - و نسخهٔ [ل] نوملي *

بیست و هفتم آذر ماه الهي دار الملک دهلي بقدوم شاهنشاهي فروغ سعادت یافت - نخستین در طواف مشهد مقدّس حضرت جنّت‌آشیاني آداب زیارت شایسته بجای‌آمد - و از جوش دریای افضال معتکفان حواشئ آن مهبط انوار لبریز خواهش شدند - و ازانجا بر سایر آسودگان آن شهر گذارهٔ آمرزش فرموده بدادار جان‌آفرین(۲) روی نیاز آوردند - و منسوبان هر بقعه(۳) ببخشش فراوان اختصاص گرفتند - سیوم دی ماه الهي منازل شیخ فرید بخشي‌بیگي (که اکثر نشیمنهای آن نزهت‌گاه دلنشین بر ساحل دریای جون و حواشئ پرستش‌جای نیایش‌گران هندوستان واقع است) بمُقتضای التماس آن اخلاص‌گزین خدمت‌گذار از پرتو گیهان خدیو نور آگین شد و او را دست‌مایهٔ سربلندئ جاوید فراهم آمد - پنجم آن ماه سرای باولي مورد اعلام ظفرقرین شد و بجهت مشاغل ملکي و انبساط شکار روزے چند توقّف گزیده آمد - مستمندان آن حوالي از موائد عطایای شاهنشاهي کامیاب گشتند •

و از سوانح رسیدن حاجي حبیب‌الله است بدرگاه والا - پیشتر گذارش‌یافت که او را بامبلغی گرانمند و صنعت‌گران آگهي‌منش روانهٔ بندر گوده ساخته بودند - تا بجدکاري و ژرف نگاهي شرائف صنائع و جلائل مصنوعات آن بلاد را هنگامه‌آرای این دیار گرداند - نهم ماه مذکور با گروهي انبوه در لباس نصاری نقّاره و سرنای فرنگي نواخته بآستان‌بوس درگاه قدسي سربلند آمد و گزیده کالاهای آن ملک بنظر اقدس درآورد - و حرفه‌گرانے (که بدانش‌پذیري شتافته بودند) هنرها آموخته در عیارگاه مشکل‌پسندي آفرینها اندوختند - و نوازندگان آن سرزمین با گزیده سازهای آن‌ملک خاصه ارغنون بمحفل همایون پیوسته افسون‌آگهي دمیدند - از یک جانب شنوائي با بینش کشاکش شادماني داشت - و از یکطرف دل با خیال(۴) دوشادوش نشاط بود - و همدرین منزل خواجه غیاث‌الدّین علي آصف خان از ایدر بسجود نیایش سپاس‌گذار آمد - و برادر زادهٔ خود جعفر بیگ را (که از عراق آمده بود) بسعادت کورنش سرافراز گردانید •

هزیمت یافتن راجه مدهکر باقبال روز افزون شاهنشاهي

هر کرا ستارهٔ بخت فرو شود و روزگار به تیرگي گراید نخستین روشنئ خرد ازو برگیرند تا بسعي خویش آبروی خود را بشوره زار ناکامي بریزد - و غبارآلود خواري و خجلت‌زدهٔ جهان صورت و معني آید - چنانچه حال این زمیندار فرومایهٔ تبه رای ست - درین روزبازار دیده‌وري

---

(۲) نسخهٔ [ب] جهان آفرین (۳) نسخهٔ [ل] هر بقعه را ببخشش فراوان اختصاص دادند
(۴) نسخهٔ [ا ب ی] با تخیل •

(که فروغ معدلت عالم را فروگرفته - و کارسازان ابداع در دولت‌آرائي تکابو دارند) آن کوتاه بین کج‌گرای ثروت صورت و مکنت ظاهر و مستحکمی جای و افزونی گروه تهوّرگزین را سرمایهٔ نخوت ساخته از شاهراه فرمان پذیري بیرون رفت - گیهان‌خدیو دادگر صادق‌خان را با لشکرے انبوه بآنصوب نامزد فرمود - که اگر بسخنان دلاویز نصیحت ره نورد سعادت نگردد سزای شایسته در کنار او نهد[2] عساکر فیروزي‌طراز از حدود نرور داستان اندرز درمیان نهادند - آن شوریده رای شولیده‌اندیشه را سودمند نیامد - ناگزیر سرانجام جنگل‌بري نموده بقصبهٔ اوندچه[3] (که بذاه آن مُدبر است) روی‌آوردند - چون بنواحي قلعهٔ کرهره جنود اقبال را گذر افتاد پرمانند پنوار از همسران آن تیره روز تحصّن گزید - افواج گیتي ستان آن دژ را حلقه‌آسا گردگرفتند - و گشایش آنرا پیش‌نهاد همّت گردانیدند - هر روز برخے درونیان گرد پیکار انگیخته بادیه‌پیمای[4] هزیمت گشتے - و زمان زمان آثار فیروزي در مُعسکر اقبال چهره افروختے - در کمتر زمانے پیمانهٔ توانائی او لب‌ریز شد - زبان زاري و امان‌طلبي بر گشود - ازانجا (که آئین شاهنشاهي عاجزنوازي و پوزش پذیري ست) اولیای دولت پاس آن داشته زنهار دادند - نخستین عقدهٔ مشکل‌نمای این ملک گشوده آمد پای عزیمت افشرده قدم پیشتر نهادند - و ازبسکه آن‌حواشي درخت‌زار بود و عبور افواج نصرت‌اعتصام دشوار غازیان شهامت‌اندیش یک روز بدرخت‌افکني همّت گماشته صبح دیگر برهنمائی[5] تائید آسماني آهنگ پیش مي‌نمودند - و بدین طرز هوشمندي منزل بمنزل راه نوردیده نزدیک آب دهاره[6] (که شمال‌رویهٔ اوندچه است) ورود سعادت شد - آن کوهوه‌نشین واژون‌بخت لشکر گران فراهم آورده بر ساحل آن معرکه آرای گشت - دلاوران هر طرف روز بروز عرصهٔ نبرد را آرایش دادندے - و چپقلشهای مردانه (که عیار ناموس ازان برگیرند) زمان زمان حیرت افزودے پنجم دی ماه الٰهي قرار گذشتن دریا و جنگ صف دادند - از نامساعدی جای و ناشایستگی راه جنود فیروزي‌اعتصام بدان توزک نماند - صادق‌خان با گروهے کار طلبان اخلاص‌گزین یک جوق شد و قاسم علي خان و الغ خان[7] و شیخ فیروز را با برخے از مجاهدان دیده‌ور پیش داشته روی درعبره نهاد - هراول از شورش آتشبازی غنیم نتوانست گذشت - و کار غازیان شهامت‌اندیش بدشواري کشید - درین لغزش‌گاه دلها فوجداران پادشاهي کمال‌خان و محمودخان فیلان صف‌شکن را بآب زده جرأت‌افزای گردان لشکر منصور گشتند - نخستین صادق‌خان با طایفهٔ از تیزدستان عرصهٔ شجاعت گذاره شد - و شگرف آویزشے چهره‌افروز گذاري گشت *

* مثنوي *

---

(۲) نسخهٔ [ی] نهاد (۳) نسخهٔ [اب] اندوچه - ونسخهٔ [ي] اونچه (۴) نسخهٔ [ز] بادپیمای هزیمت
(۵) نسخهٔ [ا] بتائید آسماني (۶) نسخهٔ [ی] دهارو (۷) نسخهٔ [زل] الف‌خان - ونسخهٔ [ی] قلي‌خان *

بیابان چو دریای خون شد درست * تو گوئي بروی زمین لاله رست
زمین شد بکردار دریای قیر * همه موجش از خنجر و گرز و تیر

و ازانجا (که در سواطع تائیدات ایزدي نیروی اسباب کارگر نیاید - و بنزهت‌گاه حق‌گذاري از افزونیِ تیرهٔ[۲] رایانِ باطل ستیز غبارِ فتور بر نخیزد) دستبردهای راد مردانِ حقیقت اندوز شکیب‌ربای اوباش گشت - معرکهٔ سترگِ بدگوهرانِ نخوت‌فروش روی در پراگندگي آورد - یکبارگي آن فرومایه بادیه‌پیمای هزیمت شد - و بسیارے را آبِ زندگي ریخته آمد - جنودِ نصرت طراز خان و مانِ او را بیغما بردند - و از انبوهيِ درخت و بیگانگيِ زمین حالِ آن بدروز معلوم نشد - لختے را آن گمان که بکمین‌گاه شتافته فرصت جوی است - و برخے را اندیشه اینکه بر سرِ اردو شتاب‌آورده صادق خان این رای را برگزیده متوجّه معسکرِ اقبال گردید - و فوجِ هراول را چنداول گذاشته دفعه دفعه مردم را پیش میفرستاد - دربن اثنا آن غنوده بخت کالیوه خرد از عقب برآمده غبارِ شورش انگیخت - بیشترے ازان فوج پالغز همّت شده روی برتافتند - الغ خان با چندے از مبارزانِ آورد دوست عنان کشیده هنگامه آرای کارزار شد - صادق‌خان با فوجے از بهادرانِ رزم‌جوی رسیده آن قدم افشرانِ عرصهٔ جان‌فشاني را عزیمتِ جان‌ستاني بخشید - ابو المعالي و دیگر گریز آوران بهزاران دل پیوستند - و هریک دل از جان برگرفته بپاس‌ناموس ایستاد - آویزشِ گُنداوران رونقے تازه پذیرفت - و جوهرِ مردانگي زنگ‌زدای ناشناسائي[۳] آمد - الغ خان و ابوالمعالي و میرزا محمّد سلدوز چپقلشهای نمایان کرده سرخروئيِ کونین بدست آوردند - هورلِ دیو پسرِ بزرگِ آن خوابیده عقل از مصادمهٔ کج‌نال بعدم‌خانه فرو رفت - خانجهان برادرِ آن تبه رای بفیلِ کوه پیکر در آویخته بر زمین آمد - و بچابک دستي برجسته جمدهر حواله نمود - و کارنامهٔ شجاعت آراسته خود را زخمي بدر برد - رام ساه پسرِ آن نخوت‌گزین نیز بعد از واماندگيِ تردّد و رنجوريِ شکافِ تیر خویشتن را از ناوردگاه بیرون انداخت - از نیرنگيِ اقبالِ روز افزون آن خرابه نشینِ ادبار خاکسارِ بادیهٔ ناکامي گشت - قریبِ دویست راجپوتِ نامي را روزگار سپري شد - و چندے از جان‌نثارانِ سعادت‌گرای بآسیب‌گاه زخم درآمده بحراستِ ایزدي عشرت‌آمودِ عافیت گشتند - صادق خان در تراوشِ سپاسِ اقبال گذارش مي‌نمود که چون کار از دست رفته بنظر آمد ذاتِ مقدّس شاهنشاهي را در پیشگاه تصوّر داشته بمبدای فیّاض روی‌آوردم - و توجّهِ خدیوِ عالم را قافله‌سالارِ سفرِ واپسین گردانیده گرم‌نبرد شدم - ناگاه رایاتِ همایون نمودار گشت - و آن پیکرِ نوراني بجلوه‌گاه درآمد لحظهٔ این نمایشِ والا نورافزای دیده و دل بود - در لجّهٔ حیرت فرو شده کارزار میکردم - و زمان زمان

---

(۲) نسخهٔ [ی] تیره دلان باطل ستیز (۳) نسخهٔ [ا ل] ناسپاسان *

نیروی تازه فروغِ دیگر مي‌بخشید - دریں کشاکشِ عنصري و روحاني بمیامنِ آن مشاهدهٔ غیبي لوامعِ فیروزي تیرگي زدای آمد - و با پراگندگیِ دوستان و بسیاریِ مخالف فتحے (که در اندیشهٔ مختصرِ عادتیانِ روزگار نگنجد) چهره افروز نشاط شد - پیوسته امثالِ این سوانح (که در نقاب‌گاهِ[۲] ظاهر بینان شگرف نماید) از نفوس قدسیّه دانسته برای رهنمونیِ بیدانشانِ نیک‌اختر آشکارا گردد - و گاه کارسازانِ تقدیر بےآگاهیِ آن یکتایانِ ملکِ هستي بجهتِ شناسائیِ صفای گوهر بظهور آورند - تا جهانیان از وحشت‌آبادِ انکار برآمده بنزهت‌سرای عقیدت درآیند - نیوشای این داستانِ عبرت‌افزای (اگر از گروهِ محرمانِ بزمِ تقدّس و همرازانِ بارگاهِ صفا ست - و بر حقائقِ خداشناسیِ خدیوِ عالم آگاه) این اُعجوبهٔ صورت را نخستین قسم انگارد - و (اگر از سعادت[۳] منشانِ منزلگاهِ معامله داني ست - و بر نیک‌اندیشي و شمولِ مهربانیِ گیتي خداوند قدرے اطّلاع دارد) از جنسِ دوم اندیشد *

و از سوانحِ فرستادنِ قاسم‌خان است بایالتِ دارالخلافهٔ آگره - از خاصیتِ آب وهوا عمومِ رعایای آن حوالي در سرکشي و مردانگي و جانبازي انگشت‌نمای عرصهٔ پهنای هندوستان اند از سطوتِ ظلّ‌اللّهي فرمان‌پذیر گشته پرستاري کردے - دریں‌زمان (که موکبِ همایون نهضت فرمود) از بدگوهري و ناعاقبت بیني سر بشورش برداشته بآزارِ فرودستان چیره‌دستي نمودند - بنابران شهریارِ معدلت اندوز او را (که براستي و کارداني و داوري از نامورانِ زمانه بود) چهاردهم دی ماهِ الٰهي باندرزهای حوصله افزای آگهي‌افروز[۴] گرانبارِ دانش بآن‌خدمت رخصت ارزاني داشتند او شناخت را فروغِ کردار داده جهانے را نشاطِ آرامش بخشید *

و از سوانحِ لشکرکشیدنِ خانجهان است بجانبِ سانگانو[۵] - که زه و زادِ داوُدِ بدگوهر درآنحدود مي بود - و متي و جمشید خاصه‌خیلِ او با بسیارے از افغانانِ خیره سر دران بُنگاه سرِ شورش مي‌خاریدند - چون میانهٔ ولایتِ بنگاله از تمرّد گزینانِ تیره رای صاف شد خانجهان بآن‌صوب همّت گماشت - متي (که لختے اندوختهای گزیدهٔ داوُد را فراهم آورده بود) از نیک بختي خواست که در سلکِ بندگانِ پادشاهي درآید - جمشید با سایرِ افغانانِ بدسرشت سخن یکے ساخته به پیکارِ او برخاست - او پس از آویزشِ سترگ هزیمت یافته تنگنای خمول گزید - و بسیارے از اسبابِ مکنتِ او بدست آمد - یوسف بلوچ و سرمست افغان با برخے از دوستانِ متي بکین‌توزي فرصت‌جوی شدند - روزے (که آن‌عربده کار برای دلدهیِ این‌مردم بخانهٔ ایشان رفته بود) پیمانهٔ

(۲) در [بعضے نسخه] تفاوت گاه (۳) نسخهٔ [ب] عقیدت منشان (۴) نسخهٔ [ا] آگهي افزوده

(۵) نسخهٔ [ز] سانگانو که ذخیرهٔ زه و زاد - و نسخهٔ [ی] سانگانو و جسر که زه و زاد *

زندگی او را بآبِ خنجر لبریز گردانیدند - از نیرنگی تائیداتِ سماوي بے مبارزتِ اولیای دولت مخالفانِ واژون‌بخت باهم درافتاده گردِ آشوب فرو نشاندند - مادرِ داؤد با سایرِ اغروق زنهار خواسته قرار داد که چون جنودِ اقبال بحدودِ ٹانده شتابد با منتسبانِ خود روی نیاز بدرگاه آورد خانجهان لابه‌گری او را پذیرفته از ساتگانو بقرارگاهِ خود بازگشت - و آن گروه پاسِ پیمان داشته خود بدین دولتِ ابدقرین پیوستند *

بیست و ششمِ آن ماه شهریارِ والا شکوه جریده بشکارِ حواشیِ حصار شتافت - و ازانجا بران مصرِ جامع سایهٔ معدلت گسترد - و خانهٔ مهرعلي‌خان سلدوز از فرِ قدومِ شاهنشاهي رشک‌افزای سپهرِ برین گشت - و مراسمِ نثار و پیشکش بجای‌آمد - مسندآرای اقبال اندکے پذیرفته کامیابِ عشرت گردانیدند - و ازانجا ظاهرِ قصبهٔ هانسي مضربِ خیامِ همایون گردید - کشورخدای از فزونیِ نیازمندي و نیایشگری به بقعهٔ شیخ جمال[2] ورودِ سعادت نموده توجّهاتِ قدسي بایزدِ جهان‌آرا گذارد و منسوبانِ روضه بجلائلِ مواهب اختصاص گرفتند - او از جانشینانِ شیخ فرید شکرگنج است باشارتِ پیر دربن خطّه برهنمائیِ جویندگانِ آبشخورِ شناسائي نامزد بود - هرگاه شیخ از پیش‌طاقِ ناصیهٔ گزیده مردے چنین نقشِ دلفریب برخواندے او را بناحیتے مخصوص گردانیده فرمودے که اجازت‌نامهٔ مرا بنظرِ شیخ جمال درآر - اگر رای صواب اندیشِ او مطابق افتد بخیراندیشیِ خدابندگان تکاپوی شایسته بجای آرد - وگرنه در گدازش[3] خویش کوشش کن - تا سزاوارِ این پایهٔ عالي گردي - چنانچه گویند یکے را بدهلي تعین فرموده بودند - بامضای شیخ نرسید - و در نوبتِ شیخ نظام‌الدّین آن توقیع فروغِ قبول یافت - همانا مقصود آن باشد که حقیقتِ صفای او خاطرنشانِ همگنان گردد - و بلند مرتبگیِ خود را بدین بزرگ داشتِ مرید چهره گشای گرداند - وگرنه چه گنجائي که مستفیض را این پایه بخشند - و چگونه در فراخنای ارادت چنین خرامشِ ستوده نماید *

و همدرینولا مولانا[4] محمّد امین بسجودِ آستانِ مقدّس دریوزهٔ فروغِ ناصیهٔ بختمندي نمود - او بزرگ زادهٔ یزد است از قریهٔ اقدا - در شیراز بدرس‌گاهِ علاّمهٔ روزگار مولانا میرزا جان برخے از حواشیِ مطالع و تجرید و عضدي را شناسا آمد - و بدریوزهٔ دانش‌کدها اندکے از نجوم و رمل و قدرے از تاریخ آشنا شد - بروشن بیاني چهره‌افروزِ مقاصد شدے - و بچیره‌روئي و چرب‌زباني خوبشتن را ببهای سترگ فروختے - دربن‌هنگام از عراق روی بدین عتبهٔ اقبال آورد - و بذریعهٔ مقرّبانِ

---

(۲) نسخهٔ [ا] شیخ جمال‌الدین (۳) در [چندنسخه] گذارش (۴) نسخهٔ [اب ل] مولانا محمد بسجود و نسخهٔ [ی] مولانا امین *

بارگاه خلافت جبینِ[۲] نیاز بسود - خدیو عالم بحسنِ ظنّی (که در بارهٔ سفارش‌گذاران داشتند) پایهٔ اعتبار افزوده همراهِ شاهزاده سلطان‌مراد بخانهٔ شیخ عبد النّبي (که مدارِ طبقهٔ اهلِ سعادت بود - بل انجامِ هر کارِ بزرگ بے رای او صورت نبستے) فرستاده گرانبارِ افضال گردانیدند - و بفنونِ نوازش اختصاص گرفت - (چون از فطرت نصیبهٔ نداشت - و نسخهٔ همّت نخوانده بود - و فراخیِ حوصله در نیافته) در اندک زمانے عیارِ ناسرگیهای او گرفته آمد - و زراندودیِ او خاطرنشینِ خرد و بزرگ گشت - چنانچه در جای خود گذارش یابد ●

و از سوانح گرفتار شدنِ مظفّرحسین میرزا ست - هرکه سر از فرمان‌پذیریِ خدیوِ خدا پرست برتابد زمانه به پیکارِ او بر خیزد - و زود خارِ ناکامي بپای مرادِ او درشکند - اگر بهرهٔ از سعادت‌اندوزي نداشته باشد در گوِ نیستي نگون‌سار آید - و در خسرانِ جاوید افتد - و گرنه نیرنگیِ روزگار کالبوه ساخته آن‌خوابیده بخت را بدستِ صاحب‌اقبال دهد - تا در بند‌خانه[۳] که دبستانِ حقیقت‌آموزي ست رهگرای نیکوخدمتي گردد - چنانچه بتازگي داستانِ میرزا چهره‌گشای بیان است - هرچند فرومایگانِ بدگوهر او را دست‌آویزِ شورش گردانیدند در کمتر فرصتی گردآلودِ خجالت گشته آبله پای ادبار شد - از صوبهٔ گجرات باز بجانبِ دکن شتاب آورد - و در ولایتِ برار ببرخی از فتنه‌افزایانِ بدکیش پیوسته هنگامه آراست - سپاهِ آنملک بجنگ برخاستند - و عرصهٔ نبرد گرمي پذیرفت و ازانجا (که روی از قبلهٔ حقیقي برتافته بود) غبارآلودِ[۴] هزیمت بخاندیس آمد - راجه علي خان او را گرفته از تصرّف باز داشت - اگرچه درمعني گردِ شورشِ ملکِ خود را فرو نشاند لیکن بظاهر دست‌مایهٔ دولتخواهیِ درگاهِ مقدّس گردانید - چون حقیقتِ حال بمسامعِ همایون رسید فرمانِ مُطاع مصحوبِ مقصود هنبه صادر شد که او را بدرگاهِ والا روانه سازد ●

و از سوانح آغازِ غبارآلود شدنِ نزهتگاهِ[۵] اعتبارِ شیخ عبدالنّبي ست - جهانبانِ خداپرستِ حق‌اندیش خویشتن را درمیان نیاورده پیوسته درمعدلت‌اندوزي و داددهي چهره افروزد - و بفرمان‌پذیریِ سلطانِ خرد دوست از دشمن بازندانند ● [چون صفوت و صفای شیخ بوسیلهٔ ساده‌لوحانِ بیغرض (که از نیرنگیِ خامهٔ تقدیر ناشناسائیِ ایشان بهوانائي فروخت رفته) و ثنای دامن‌آلودگانِ حرص‌اندوز (که درطیلسانِ تزویر بےطمعي و پاکدلي بظهور دارند) خاطرنشانِ اقدس شد] او را از نشیبِ ناکامي بفرازگاهِ عزّت برآوردند نخستین کارسازیِ اربابِ سعادت برسمِ استقلال باو تفویض یافت - و بمرورِ ایّام جلائلِ امور سلطنت بصوابدیدِ او باز گردید - ازانجا (که در عیارگاهِ صیرفیانِ آدم‌شناس ناسرگیهای زمانیان پایدار[۶] نماند

---

(۲) نسخهٔ [ی] جبین‌نیاز بسجود بسود - و نسخهٔ [ل] جبین‌نیاز بسجود آستان نوراني گردانید (۳) نسخهٔ [ی] بفتنه‌خانه (۴) نسخهٔ [ب ل] غبارآلود (۵) نسخهٔ [ب ل] نزهت‌کدهٔ (۶) نسخهٔ [ی] پدیدار بماند ●

آن گروهِ نیکوئی‌بسیچ را بر حقیقتِ کار آگاه گردانیدند - و دربن هنگام لختی از داستانِ دکان‌آرائي و خویشتن‌داریِ او بعرضِ شهریارِ دیده‌ور رسید - از فرطِ حزم‌اندوزي و تامّل‌گزیني (که بسا راستانِ درست‌کردار به نیرنگسازیِ بدنهادانِ بےآزرم دامن‌آلودِ تهمت شده اند) تحقیقِ حال را بر سبےغرضي و ژرف نگاهیِ خود گرفتند - و بشگرف آئینے رهگرایِ معامله شدند - نه دربارگاهِ فتوّت غبارِ فتور نشست و نه عامّهٔ مردم ازان آگهي پذیرفتند - و چون سپهرِگردان برین اندیشه چندے گذشت بطرزهای مختلف نشانِ راستیِ گفتارِ پیشین پدید آمد * بیت *

اگر چند پنهان کند مرد راز * پدید آردش روزگار دراز

از کمالِ دور اندیشي (که ناگزیرِ آشوب گاهِ دُنیا ست) در حدودِ قصبهٔ کُهانه[۲] شیخ فرید بخاري را فرمان شد که چون موکبِ همایون ازین راه گذرد خداوندانِ سیورغالِ این سرزمین را بنظرِ اقدس درآورد - تا در پیشگاهِ حق‌اساسي پایهٔ حالِ هرکس پدید آید - و جوهرِ شایستگیِ هرکدام خاطرنشینِ ما گردد - در کمتر فرصتے پیدائي پذیرفته که از زر دوستي و سفارش پذیري سررشتهٔ کفاف و استحقاق از دست رفت - خدیوِ عالم از فزونیِ مردمي پرده از رویِ کار برنگرفته نکوهیدگیِ کردار را بر هوشیارانِ خدمت نهادند - و بر زبانِ گوهرآمود گذارش یافت که آدمي از انبوهیِ مشاغل بهمه نتواند رسید - خاصه این شغلِ بزرگ افزون‌تر ازانست که یک تنه تواند پرداخت - ناگزیرِ دوربینی آنست که بهر صوبه سره مردے مقرّر گردد - و این‌عبادتِ سترگ تقسیم پذیرد - که حق بمرکزِ خویش قرار یابد - و پایهٔ هده یعني حق‌داني ببلندي گراید - دربن نزدیکي صدارتِ صوبهٔ پنجاب بمولانا عبدالله سلطان‌پوري نامزد شد - و بآگاه دلانِ روشن‌ضمیر پرتوِ اشارت تافت - که چندے از دیانت منذانِ معامله شناسِ جدّ آور (که شایانیِ این کار داشته باشند) بعرضِ مقدّس رسانند دربن وقت قصبهٔ سیام[۳] از فروغِ رایاتِ همایون ظلمت زدای آمد - میرزا یوسف‌خان را بشرفِ خطابِ اختصاص بخشیده فرمودند که چنان بر پیشطاقِ ضمیرِ صواب‌اندیش میتابد که عرصهٔ جهان‌گشایِ کشمیر درحوزهٔ تسخیرِ اولیای اقبال در آید - و از وفورِ عاطفت آن ملکِ دلپذیر در تیولِ او مقرّر گردد بنازم صفای گوهر و نورِ بینش را - آنچه پس از چندین سال چهره آرای ظهور خواهد گشت در صفوت‌کدهٔ باطن (که آئینهٔ غیب نماست) امروز لمعهٔ وضوح دارد - بست و یکم بهمن ماهِ الٰهي شادی‌وال مضربِ خیامِ دولت شد - و برهنمائیِ ایستادگانِ عتبهٔ اقبال اندرزهای سعادت افزا فرموا بسا حقائقِ کوني والٰهي را تراوش دادند - میفرمودند که اگر طیلسانِ تعلّق بر دوش نبود. خود را از غذای گوشت بازداشتي - و ازانجا که بر گرگ‌خوئیِ زمانیان آگهي ست یکبارگي یله کرا

---

(۲) نسخهٔ [ا] کهانه (۳) در [بعضے نسخه] شیام *

عادتیانِ زمانه را در تنگنای اندوه بشکنجه آوردن بود - بنابران بخاطرِ قدسی چنان پرتو انداز که بتدریج و آهستگی دست کشیده آید - تا بر پیروانِ حقیقت‌گزین کار دشوار نگردد - و عامّه را اندیشهٔ دراز کالیوه نگرداند - اکنون چند گاه روزِ جمعه از خوردنِ حیوانی خویشتن را باز میدارد و بروزگاران گذاشته شود *

و از سوانح عنایت فرمودنِ پرگنهٔ نهاره است برچمن‌قلی[۲] قوش‌بیکی - زمانے بمقتضای پیشوائیِ ملکِ معنی در محاسبهٔ نفسانی شناورِ دریای شهود بودند - و پس از بازگشت این بخششِ والا بظهور پیوست - برخے از ملتزمانِ بارگاه حضور در پیدائیِ سبب تامّل داشتند - آن خوانای نقوشِ ناصیهٔ دل بر حیرت‌زدگیِ این گروه بخشوده گذارش فرمود - چون آن قصبه در پیشگاهِ بینش درآمد و معنیِ نام ازلی‌ست چنان بر پیشگاهِ خاطرِ آسمان پیوند پرتو انداخت که هرچیز از فروغِ ذاتِ قدسی نمایش دارد - و آن جز صورتِ نمودارے بیش نیست - از شورشِ ما و من و گرفتاریِ نسبت و اضافت دل خراشیده شد - و از بارگاهِ تعلّق افسردگی روی داد - و نزدیک بود که پیوندِ صوری گسیخته گردد - چون نیرنگیِ تقدیرِ ایزدی بملکِ اسباب آورد در صفوت‌کدهٔ باطن گذشت که بسپاس‌گذاریِ این قصبه را بکسے (که نامِ دادارِ بےهمال ملاحقِ اسمِ او باشد) داده شود - درین هنگام آن خدمت‌گزین بنظرِ همایون درآمد - و بعاطفتِ والا اختصاص گرفت - و دران محفلِ مقدّس بسا سخنانِ دلاویز فرموده بخت‌مندانِ بیدار مغز را گرانبارِ دانش گردانیدند - و ازین آوازهٔ آگهی گران خوابانِ شبانگاهِ نادانی بیداری گزیده رهگرای بادیهٔ جویائی شدند - زہے سترگ نیروئے که در تندبادِ کثرت چراغِ وحدت افروخته خلوت در انجمن میدارد - و خوشا بزرگ‌شناسائی که سلطنت را با ولایت دوشادوش داشته یکرنگی می‌گزینند[۳] *

* قطعه *

شاهے که بعقل هادیِ راهِ خدا ست * دریاب که از خدای یکدم نه جدا ست

هرچند که سایهٔ خدا خوانندش * ما سایه نگوئیم که او نورِ خداست

نهم اسفندارمذ ماهِ الهی از نواحیِ لکهی قیام پور جمر بسته رایاتِ اقبال از آبِ ستلج گذشت و جهان‌جهان لشکر و عالم‌عالم جانور بآسودگی و آرامیدگی گذاره شدند - و درین نزدیکی شاه‌قلی‌خان محرم از لاهور جبین‌سای بختمندی آمد - و بنوازشِ پادشاهی اختصاص گرفت *

و از سوانح فرستادنِ جنودِ سماوی‌تائید است بصوبِ بلوچستان - (چون اعیانِ آن الوس از وحشتِ ذاتی و واژونیِ بخت از فرمان‌برداری سر پیچیده آدابِ نیکوبندگی بجای نمی‌آوردند) میرزا یوسف‌خان و شاه‌قلی‌خان محرم و سیّد حامد و محمّدزمان و برخے از مجاهدانِ اخلاص‌منش را

---

(۲) در [بعضے نسخه] بچمن قلی (۳) نسخهٔ [ا] می‌گیرد *

رخصت آن سرزمین فرمودند - تا نخست باندرزهای هوش‌افزا رهنمای سرگشتگان بادیهٔ ادبار شوند اگر داستان پندگذاری سودمند نیاید بلوامع سیوف تیرگی‌زدای استکبار گردند - دوازدهم آن‌ماه موکب قدسي در حدود پتن نزول اجلال فرمود - شهریار هشیار خرام بزیارت شیخ فرید شکرگنج توجه گماشت برای فیض‌پذیری و نورافزائی انجمن آگهی انتظام یافت - از مبادی شب صبح حقیقت روشنی بخشید و بیشترے از روز دیگر نیز دران مطاف بوده رسوم پیشوائی ملک صورت و معنی بجای آمد - و مجاوران آن بقعه و عموم توطن‌گزینان بوالا[۲] پایه رسیده آسایش گزیدند - و درین بزم آگهی صوفي ناصر از بلخ و ملا مشفقي از بخارا سعادت حضور دریافتند - و معرفت او را چون شعرای این دیار عیار گرفته شده و زبان زدگی عمر را شناسا گشته کار را از سر گرفتند *

آغاز سال بیست و سیوم الهي از جلوس[۳] اقدس شاهنشاهي

یعني سال بهمن از دور دوم

روز سه‌شنبه دوم محرم سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش پس از سپری‌شدن پنجاه و سه دقیقه نیر اعظم فروغ‌افزای دیده و دل برج حمل را نورآگین ساخت - و عنفوان سال یازدهم از دور دوم نوید فرخندگی آورد - زمانیان از اعتدال هوا و خرمی وقت جوش عشرت زدند - و بنشاط گوناگون هنگامهٔ سپاس‌گذاری آراستند - ترانهٔ بے‌غمی بساز آمد - و طنطنهٔ شادمانی سامعه‌افروز همگنان شد * 　* نظم *

نقشبندي میکند در بوستان ابر بهار * عطرسائي میکند در گلستان باد سحر

کهٔ نسیم مشکبوی از غیب مي‌آرد عبیر * گهٔ شمال جانفزا برخاک مي‌ریزد گهر

در عنفوان این سال خجسته سیوم فروردین ماه الهي حوالی خان پور دریای راوی را قنطره سرانجام داده گذاره[۴] فرمودند - و ماهچهٔ رایات همایون پرتو اقبال بر ساحت آن‌حواشي انداخت *

و از سوانح نامزد فرمودن شیخ ابراهیم است بایالت صوبهٔ دار الخلافه - او از مزاج‌شناسی عالم صورت و کاردانی ملک ظاهر بهرهٔ داشت - حکم شد که از تهانه‌داری لاولایي بدان مصر دولت آمده پاسبان احکام سلطنت باشد - و به نیروی دیده‌وری بار فرمان‌پذیری بر دوش همت گرفته گره گشای بستگیها گردد - (اگرچه دورباش شکوه معدلت دوران را چون نزدیکان بدبستان خدمت‌گذاری عشرت‌گزین دارد - و پرستاری را سرمایهٔ سعادت دین و دنیا مي شمرند) لیکن

---

(۲) نسخهٔ [ل] بدست مایه رسیده (۳) نسخهٔ [ب ي] جلوس سعادت‌قرین شاهنشاهي (۴) نسخهٔ [ل] عبره فرمودند *

ازانجا (که حزم‌اندیشي و دورسگالي خوی پسندیدهٔ اورنگ‌نشینِ اقبال است) هر ملکی بیکی از هوشیارمغزانِ آگاه دل میسپارد - و بر ستودگیِ حال نغنوده سایهٔ دیدبانیِ خویش مي‌گسترد و بآئینِ خرد پژوهانِ ژرف نگاه چهار چمنِ دولت را آبیاري میکند - و پرستشِ ایزدِ جهان‌آفرین بدین طرزِ والا مینماید *

و از سوانحِ فرستادنِ شجاعت خان است بصوبهٔ مالوه [۲] - چون بمسامعِ همایون رسید (که آمرای آن ناحیت خوابِ آسودگي کرده بغمگساریِ زیردستان نمي‌پردازند - و بسطتِ دنیا را پیرایهٔ طبیعت ساخته از شاه‌راهِ خرد کناره مي‌گیرند) باندازهٔ هریکی اندرزهای بیدارساز فرموده رهنمونِ شناسائي گشتند - و نام برده (که با وفورِ مردانگي از معامله داني و معدلت اندوزي نصیبه داشت) بسپهسالاریِ آن‌گروه رخصت یافت - و فرمان شد که شاه بداغ خان و تولک‌خان و مطّلب خان و عموم سپاه در فراهم‌آوردنِ پراگندگیها یکرنگي‌گزیده بمصلحت‌دیدِ او گرایند *

و از سوانحِ لخشیدنِ رخشِ گیهان‌خدیو است - هرکه در سرشت قدسي و صافي گوهر و ستوده‌کردار باشد همواره در مدارجِ احوال رهگرای دیده‌وري‌بوده زیب‌افزای سعادت گردد - (اگر بمقتضای نشأهٔ بشري غنودگي روی‌دهد - و از طیلسانِ امکاني فراموشي پیش‌آید) اورا بگزندنما نمودارے بیدار گردانند - و بنمایشے شگرف آگهي بخشند - و نمودارها باندازهٔ خوابِ هرکس بر مسندِ آموزگاري نشیند - و بسا بیداریِ جهانے بپایهٔ آن شاه‌خواب نرسد - و نظّارگیان در شگفت‌زار درآیند و بچگونگیِ آن نرسیده بحیرت درشوند - و همانا ازین جهت شبے از عشرتِ شکار بصوبِ اردوی همایون خرامش داشتند - شبدیزِ آن شهسوارِ عرصهٔ آفرینش بلغزش درآمد - فرهنگ‌آرای دوربین آنرا پیغام ایزدي انگاشته سجودِ نیایش بجای آورد - و پرستشِ الٰهي را اساسِ دیگر نهاده شد دادارِ بے‌همال [۳] پیوسته آن ذاتِ قدسي را بر نشاطگاهِ عافیت داراد - و گردِ ناملایم بر دامنِ اقبالِ روزافزونِ آن یکتای ملکِ شناسائي نرساد *　　* مثنوي *

زهے دارندهٔ اورنگِ شاهي * حوالت گاهِ تائیدِ الٰهي
بحمد الله که با قدرِ بلندش * کمالے در نیاید جز سپندش [۴]

ظاهرنگاهانِ ساده‌لوح (که جز هوشیاري و دوامِ آگهي ازان یگانهٔ بارگاهِ هستي در نیابند - و نیم گامے از چهارسوی اسباب بیرون‌ننهایند) هرآینه بکهین وسایل برخیزند - چنانکه یکے از پیشینیان مي‌سراید *　　* رباعي *

(۲) نسخهٔ [ل] بصوب مالوه (۳) نسخهٔ [ل] بے‌همتا (۴) نسخهٔ [ا] جز بسندش ۰ و در [بعض نسخه] جز سمندش *

رفتم بر اسپ تا به تیغش بکشم • گفتا بشنو نخست این عذرِ خوشم

نے گاوِ زمینم که جهان بردارم • نے چرخِ چهارمم که خورشید کشم

و از سوانحِ گشایشِ قلعهٔ کوهلمیر (۲) است - آن دژِ سخت دشوار عبور بر کوهِ آسمانی‌پایه رانا آنرا بآئینِ نیاکانِ خویش بنگاه گردانیده - در زمانِ باستانی کمتر کسی برو دست‌گشای (۳) چیرگی شده امروز از نیرنگ‌سازیِ اقبالِ شاهنشاهي باندک توجهی آرام جای جنودِ فیروزي‌اعتصام است چون شهباز خان با دلی کارطلب و نیتی خدمت‌گزین بآن ناحیت پیوست راجه بهگونت داس و کنور مان‌سنگهه را رخصتِ درگاهِ والا داد - همگي بسیچ آنکه مبادا بمناسبتِ زمینداري بادافراهِ آن باطل‌ستیز دیرتر سرانجام یابد - و خود با شریف خان و غازي‌خان و میرزاخان و دیگر مجاهدانِ عقیدت‌منش روی در گشایش آن حصار نهاد - و از رهنمونیِ ستاره و کارگشائیِ طالع بنگاههای ژرف و راههای صواب‌اندیش سنگستانهای (۴) سترگ آن حواشي پایمالِ عساکرِ منصور گشت - و بنور افزائیِ اختر بختمندي گریوهای شگفت و تنگناهای شکیب‌ربا را بآساني گذاره نمودند - و در هنگامی (که باندیشهٔ (۵) بومي و غریب نمیرسید) شهباز خان با عزیمتی همت آمود بگشادنِ قلعه پای جلادت افشرد - و بچابکدستي و تیزپائي ره نوردِ تنگناها شد - و به نیروی تائیدِ آسماني درهٔ کیلواره را (که بپای (۶) خیال بدانجا نتوان رسید) بتصرف در آورد - و بهادرانِ ناموس‌دوست بر بلندیها برآمده چیره‌دستي نمودند - مرزبانِ دژ را از دیدِ لوامع تائیداتِ سماوي دل از خود رفت - و دست از کار افتاد بیست و چهارم فروردین ماهِ الهي قلعه را گرد کرده کوسِ شادماني برزدند - و ترانهٔ اقبال بر کشیدند از شکوهِ سطوتِ غازیانِ عرصهٔ شهامت پای همتِ آن شوریده بخت بلغزش در آمد - و سراسیمگي افزون‌تر از پیش او را روی داد - از شگرف‌کاریِ تقدیر توپی بزرگ از درونِ حصار شکسته خرمنِ سامانِ او را خاکستر گردانید - و یکبارگي سررشتهٔ مردانگي گسیخت - جریده بخفایای کوهسار (۷) شتاب آورد بسیاری از راجپوتانِ نامور به پیشگاهِ دروازه و حوالیِ پرستش‌جای خویش آویزشِ تهور پیش گرفته بجان‌فشاني ایستادند - و چپقلشهای رادمردان نموده بفرامشخانهٔ نیستي غنودند - در عنفوانِ لوامعِ صبحِ دولت آن عقدهٔ آسماني گشوده گشت - و کاری (که بحوصلهٔ عادتیانِ زمانه در نگنجد) پرتوِ ظهور داد - و (چون آن نافرجامِ بدگوهر را در کوهستانِ بانسواله (۸) نشان دادند) قلعه را بغازي‌خان بدخشي سپرده بآن (۹) ناحیت گامِ سرعت بر داشت - و روزِ دیگر در روارو تعاقب به نیم روزی حصارِ

---

(۲) نسخهٔ [ا] کونهمیر - و نسخهٔ [ب] کومنامیر - و نسخهٔ [ل] کوتهلمیر (۳) نسخهٔ [ل] دست‌یافته (۴) نسخهٔ [ب] سنگریزهای سترگ (۵) نسخهٔ [ل] که باندیشهٔ آدمي غریب نماید (۶) نسخهٔ [ا ل] بپای خیال (۷) نسخهٔ [ی] کوهستان (۸) در [چند نسخه] بانسوار (۹) در [اکثر نسخه] بآن خدمت •

کوکنده را بدست اقتدار در آرد - و نیم‌شبی قلعهٔ اودیپور را متصرّف شد - و مُبارزانِ فیروزي غنائم فراوان اندوختند *

و از بدائع آنکه یکی از تجرّدگزینانِ گوشه‌نشین از دیرباز در نخستین حصار کنج خمول گزیده بود و همواره مردم آن سرزمین از انفاسِ گرامیِ او تبرّک و تیمّن مي‌جستند - پیشتر ازین سانحه بسه روز سحرے برفرازِ پرستشگاه رانا برآمده ترانهٔ اذان برکشید - و زبان بنویدِ فیروزیِ لشکرِ پادشاهي برگشاد مرزبانِ آن دژ در حیرت فرو شده ازین زمزمه باز پرسید - پاسخ داد که امشب مرا بنمودارِ چنین گشایش بیدار گردانیدند - آن غنوده رای جوشِ خشم زده او را از هم گذرانید - اورنگ‌نشینِ اقبال از مژدهٔ این مهین بخششِ الٰهي نیایشِ ایزدي را پایهٔ دیگر افراخت - و کارگذارانِ اخلاص‌گزین بالطافِ گران‌مایه اختصاص یافتند - سي و یکمِ آن ماه در نواحیِ جنوب آن شهسوارِ عرصهٔ آگاهي حوالیِ جسر آمد[۲] - برخی از اردوی بزرگ بدیدبانیِ والا گذاره گشت - و پیش‌خدمتانِ رکاب همایون را بتازگي دستمایهٔ دانش کرامت فرمود - چندین لشکرِ انبوه را اگر چنان راهنمائی نباشد که بهنجار تواند داشت - و کرا نیروی آنکه سامانِ آنرا تواند نمود - طرزِ ره‌نوردیِ کوه و صحرا باز گوید - یا روشِ انجامِ قنطره و آئینِ کشتي نویسد - یا طریقِ روانه ساختنِ فیلانِ کوه پیکر در موجخیزِ دریا بنگارد یا داستانِ اسپهبدیِ مالکِ معني طرازد - دران روز از ناشناسائیِ نوآموزانِ خدمت فیلِ خاصه پندریک نام بژرفنائیِ دریا فرو شد - شهریارِ ژرف‌نگاه از فروغِ بینش کاهشِ مال را افزایشِ عمر انگاشته بزمِ نشاط آراست - و روزے در شکارگاه تگرگِ بزرگ جوزِ آسا ریختن گرفت - و آنحضرت در سکهپال با ایزدِ بیچون رازگذاري داشتند - و در ظلالِ میمنتِ شاهنشاهي دران صحرای بے پناه همراهانِ سعادت گزین را آسیبی نرسید *

و از سوانح فرونشاندنِ ابر و ریزشِ باران است - و اجمالِ این طلسمِ قدسي آنکه روزے چند بارش بے‌هنگام تواتر داشت - لشکریان و عمومِ زیردستان ستوه آمده نالش نمودند - آن بدائع طراز انفاسِ گرامي بآئینه دمیده درآتش نهاد - از نیرنگیِ دم گیرای آن سپهرِ مُطاع عرودهٔ سماوي فرو نشست *

* نظم *

چو همّت شود اهل‌دل را ضمان * زمین را بر آرند بر آسمان

بهمّت سرانجام ده کار ها * که آسان شود بر تو دشوار ها

و از سوانح بخشیدنِ گناهِ بلوچان است - گذارش یافت که اعیانِ آن الوس از تیرگیِ خرد و خوابیدگیِ بخت چشم بردوریِ راه و محکمیِ جای انداخته گریوهٔ رو بیراهي شدند - ازانجا (که

(۲) در [بعض نسخه] جوبای خبر آمد *

برانداختنِ تباه کاران چون نواختنِ نیک‌سگالان شمسهٔ پیشطاقِ جهان‌آرائی‌ست) فرمان شد که برخی آمرای پنجاب بیورتِ آن گروه شتافته سزای سزاوار دهند - آوازهٔ افواجِ گیتی‌گشای غنودگانِ پندار را رهگرای نیکو بندگی گردانید - از بیمناکی و دوراندیشی کاردانانِ بخرد فرستاده جویای زینهار آمدند - تا بدان دست‌آویز آرام‌بخش جبهه‌سای عتبهٔ قدسی گردند - شهریار پرزش‌پذیر نیایش و نیازمندیِ آن رمیدگانِ دشتِ بیخبری[۲] را ببهای خدمت‌گزینی برگرفت - و منشورِ مقدّس بنفاذ پیوست که عساکرِ گردون شکوه ازان عزیمت باز آیند - چه همگی نیّتِ[۳] والا در فرمان پذیریِ جهانیان آنست که کثرت ظلالِ وحدت گیرد - و سرمایهٔ آلودگی و آرامشِ عمومِ مردم انتظام یابد - نه چون چیره دستانِ زردوست لغزش را بهانهٔ مالش ساخته جز بریختنِ خون و اندوختنِ مال نیاسایند ●

و از سوانح فراهم آوردنِ پراگندگیهای سیورغال است - بیشترے قناعت‌گزیدانِ سعادت‌اندوز چون زمینِ کشت و کار بیکجای نداشتند از بے‌باوری و کم‌نیروئی رنج‌زده گشتی - و گاه از انبازیِ عمل‌گذارانِ خالصه و گماشتگانِ تیول‌دار آزرده شدے - و نیز گروهے آزمندانِ بے‌آزرم به نیرنگِ حیله‌سازی در چند جا زمین‌گرفتی - و اختلافِ امکنه‌را دست‌آویز خیانت انگاشته درنکالِ ابدی شتافتی کشورخدای معدلت دوست از وفورِ عاطفت حکم فرمود که محالِّ ایمه با خالصه و جاگیردار آمیخته نباشد - و نیز تعدّدِ مکان را برداشته در جای‌گزیدهٔ هرکدام تنخواه نمایند - کاردانانِ آگاه دل در هر صوبه و سرکار بعمل آورده عدالت را رونق افزا شدند - بفروغِ فرمانِ قدسی زاویه نشینانِ حق‌گرای را چراغِ خرسندی افروخت - و هرزه گردانِ بادیهٔ ناراستی بسعادت گاهِ درستی روی آورده کار از سر گرفتند - و پاسِ مال (که بهین عبادتِ جهانِ داروگیر است) بآئینِ خرد پژوهان بجای‌آمد و نیّرِ معدلت[۴] برساحتِ عالم تابشِ دیگر داد ●

و از سوانح در شگفت ماندنِ ظاهر بینانِ صورت آرای بغیب‌دانیِ گیهان خدیو - روزے بخلوتگاهِ قُدس آوازهٔ نقّاره بمسامعِ اقبال رسید - هرچند بار یافتگانِ بزم حضور جولانگاهِ تفرّس[۵] پیمودند نوازنده را در نیافتند - بر زبانِ گوهر بار گذشت که بر پیشگاهِ باطن پرتوِ ظهور میدهد که نادرهٔ کاریِ یار محمّد باشد - چون بار جستند همچنان بود - همواره چندین دور بینیهای شگرف ازین پیشوای خداشناسان برای رهنمونیِ سعادت‌مندانِ مشعلِ آگاهی می‌افروزد - روزے نگذرد که نقوشِ گوناگونِ صحائفِ ضمیرِ مردم چون کتابهٔ پیشطاقها[۶] بسوادخوانیِ آن یکتای دوربین ندراید - اگر تنها

---

(۲) نسخهٔ [ل] بیخودی را (۳) نسخهٔ [ل] نیت‌والای فرمان‌فرمای جهان آنست (۴) در[بعضی‌نسخه] پرتومعدلت (۵) نسخهٔ [ی] تفرس و قیاس (۶) نسخهٔ [ی] پیشطاق ●

دریافت باطنی این حیران آرامیده نگاشته آید دفترے جداگانه نگارش یابد - تا بدانستهای کارنگ جهانیان و رازدانیهای دیگران چه رسد *

نشاط آرائی اورنگ نشین اقبال بشکار قمرغه و صید مقصود بدام افتادن

خدیو دانش‌پژوه را همواره بسیچ والا در عشرت شکار آنست که بےدورباش سطوت شاهنشاهی میانجی سخن‌گذاران حرف سرای (که بیشترے دامن‌آلود غرض باشند) بر سوانح روزگار آگهی پذیرفته چیره دستان ستم پیشه را از پای اندازد - و سعادت‌گزینان کنج خمول را بر فراز اعتبار کشد نیز[۲] پیوسته از باطن اقدس آهنگ دریافت نفس قدسی تراوش شوق کند - باشد که در صحرای بےتعینی بسره مردے اتفاق صحبت افتد - و بحقیقت‌طرازی آن شناسای[۳] رموزمعرفت کاخ دانائی را اساس تازه نهاده آید - یا از زبان[۴] گویای خموشی گوهرآمود معرفت گردد - و از کششهای درونی او دل را از چون و چرا باز مانده یکجای بگروگانی برد - تا درین دشت تفسیده خود رائی آرام‌گاهے سرانجام یابد - و در نشیمن قدسی دم آسایش برگرفته شود - و بدین ناهارشکنی جست‌وجو دوازدهم اردی‌بهشت در حوالی بهیره شکار قمرغه بخاطر سعادت‌پیرای رسید - آب بهت را گذاره فرموده فرئینان بزرگ و أمرای والا شکوه فرمان شد که از کرجهاک تا بهیره (که مسافت بیست و پنج کروه باشد) آئین گزیده از اطراف نخچیر برانند - جدآوران کارپرداز قشون‌قشون و جوق‌جوق روی بخدمت آوردند درین شغل‌سترگ حاجی‌خان و سایر[۵] بزرگان بلوچستان با هزاران شرمساری جبهه سای عتبهٔ خلافت گشتند - و پیشانی تضرع و ابتهال بر خاک آستان معلی سودند - و ازانجا (که پاس پیمان سرآمد کارهای تعلق است) جرائم آن گروه تیره رای بخشوده از خاکستان مذلت برداشتند - و باشارت همایون دران جرگه جای یافتند - جد گزینان عرصهٔ آگاهی فرموده را بانجام رسانده بودند - که طایر آرزو بدام افتاد - و شیوا زبانان خاموش شادی‌آگین رستکاری آمدند - آن طلبکار حقیقت درین بادیهٔ فراخ گام جویائی زدے - و بنزهت‌گاه صیدافکنی با خود هنگامهٔ رزم داشتی - و جایهای تنزه و مرزهای دلگشای صفوت‌کدهٔ نیایش را فروغ یکتائی بخشیدے - و چون جویندگی یابندگی در پی دارد چراغ دیده‌وری افروخته شد - و شگرف‌نشاطے آن پیکر قدسی را فروگرفت - جذبهٔ شناخت ایزدی پرتو انداخت - گویائی آنرا نیروی عادتیان کوتاه‌همت برنتابد - و هر دانائی[۶] روشن‌ضمیر راه بدان

---

(۲) نسخهٔ [ب] وپیوسته (۳) در [چندنسخه] شناسای نظر وتاله (۴) در[بعضی‌نسخه] مزبان گویای خاموش (۵) نسخهٔ [ب] و چهونه خان و سایر- و نسخهٔ [ل] و چیته خان و سایر (۶) نسخهٔ [ب] دانا دلی *

نتواند برد - برخی پیش‌بینانِ نورستانِ معرفت اندکے از بسیار بیاوریِ ذوقِ شهودی دریابند جرعه‌نوشانِ بزمِ حضور تا مروّقِ آن‌باده درنکشند چه دانند که شناسائی چیست - و بینائی کدام ساغرپیمایانِ مصطبهٔ وحدت را بے‌چاشنیِ این میِ هوش‌افزا کجا یارای دریافتِ آنکه این نشا از کدامی خمکده است - گروهے تیزهوشانِ باریافته را چنان اعتقاد که نقشبندانِ بارگاهِ ابداع جمالِ جهان افروز را در فروغِ بصیرتِ آن والا نگاه داشته اند - و با دلِ رازدارِ حریمِ قدس گرم همزبانی ست - و جمعی بالغ‌نظرانِ انجمنِ قدس را چنین خیال که دران صحرای جان‌پذیر یکے از تجرّدنژادانِ دادارپرست را دریافته کامیابِ خواهش گشتند - طبقهٔ از نظّارگیانِ آگاه‌دل را آن‌تصوّر که با یکے[۲] از صاحبانِ نفوسِ قدسیّه پیوسته جوشِ حقائق می‌زنند - و شطرے از بینش‌ورانِ حاشیهٔ قرب را آن یقین که گویائیِ زبان‌خموشانِ دشتی پیامِ مراد گذارش نمود - و چندے از دوربینانِ بساطِ عزّت را آن‌تخیّل که جانورانِ آن دشتِ دلگشا بزبانِ بے‌زبانی یا بلسانِ متعارف افشای اسرارِ الوهیّت[۳] کرده‌اند - زمانے دراز آن حقیقت‌آمودِ وحدت را انوارِ تجلّیاتِ ایزدی درگرفته بود بندگانِ سعادت‌منش باندازهٔ نیرو زلّه‌بردارِ خوانِ افضال آمدند - و چون کارپردازانِ نهانخانهٔ مشیّت برای انتظامِ جهانِ آفاقی آن کامیابِ[۴] خواهشِ ملکِ معنی را از عالمِ انفسی نزولِ صعودی دادند بسپاس‌گذاریِ این مهینِ بخشش چندین هزار جانور را فرمانِ رستکاری شد - و چابکدستانِ تیزرو هرسو تکاپوی نمودند - که هیچکس پیرامونِ صعوهٔ نگشته جاندارانِ گوناگون را بآئینِ خویش گذارند قوافلِ جانها را زندگانیِ تازه چهره‌آرای نشاط شد - زبان‌خموشانِ سرای[۵] دنیا بگلشنِ فارغبالی شتافتند ازانجا (که صفوت‌کدهٔ ضمیرِ صافِ قدسی از خواهشِ مستلذّاتِ صوری پاک است - و همواره تجرّدِ ظاهر فروغ‌افروزِ تقدّسِ معنی میخواهد) عزیمتِ آن در باطنِ اقدس بجوش درآمد - و آهنگِ یکتائی چیره‌دستی نمود - نزدیک بود که خاطرِ آگاه ازین دار و گیر وا پردازند - و دامنِ همّت از زخارفِ دنیا یکبارگی درچینند - لیکن بفرمانِ شاهنشاهِ خرد خود را ازین آرزو گذرانده قدرے بآن‌گروه مانند گردانیدند - و موی سر را (که در درازی و دلربائی فریب‌گاهِ نظر بود) کوتاه ساختند - و بسیارے از دوستدارانِ این سلاسل بے‌تابانه پیروی نمودند - بدیع‌تر آنکه پیشتر ازین بچندگاه برزبانِ گوهرافشان میگذشت که درعنفوانِ فرمان‌روائی برای استیناسِ هندی‌نژادانِ حقیقت‌اندوز برخلافِ آئینِ نیاکان محبّتِ موی سر پدیدآمد - از نیرنگیِ قدرتِ ایزدی چه دور باشد که دل ازین برگیریم - و بومیانِ این سرزمین بطرزِ دلنشینِ ما گرایند - همان‌روز دریای بهت‌را گذشته باردو نزولِ اجلال فرمودند - و اندیشهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ی] از پیش روان (۳) نسخهٔ [ب ل] ربوبیت (۴) نسخهٔ [ب] کامیاب ملک معنی

(۵) در [بعض نسخه] سخن سرائی •

پیش رفتی از ساحت ضمیر منترده آمد - و همدرین ایّام بر ساحل این رودبار راجه بهگونت‌داس و کنور مانسنگهه از صوبهٔ اجمیر آمده بسجود نیایش جلاافزای پیشانی گشتند *

و از سوانح ورود حضرت مریم‌مکانی ست بمعسکر اقبال - درین هنگام (که کنارهٔ دریای بهت مورد[۲] رایات همایون بود) بموقف عرض رسید که هودج آن پرده‌نشین شبستان تقدّس دران حواشی پرتو سعادت انداخت - و شوق دیدار گرامی قافله‌سالار راه - شهریار قدردان ازین مژدهٔ نشاط بهجت افزوده در لوازم احترام و مراسم تعظیم (که غازهٔ چهرهٔ تعلّق است) توجّه والا فرمود - نخستین بفرمان شاهنشاهی صدرآرای بارگاه اخلاص گوهرافروز ارادت شاهزادهٔ رضاجوی دانش‌پژوه سلطان سلیم پذیرا شده کام عشرت برداشت - و بسیارے از نوئینان بزرگ و اُمرای عالی‌شکوه بهمرکابی آن بیداردل هشیار خرام نامزد شدند - و سپس آن اورنگ‌نشین فرهنگ‌آرای برسمند سعادت[۳] خرامش فرموده بزرگ‌داشت خدای مجازی را سرمایهٔ پرستش دادار حقیقی گردانید - هم رسم‌دانی بکار بستند و هم خداشناسی را پایه افزودند *

* بیت *

از مرتبه‌دانی ست درین مرتبه آرے * ایزد ندهد مرتبه جز مرتبه‌دان را

و از سوانح آمدن پیشکشهای ولایت بنگاله و کوچ است بدرگاه معلّی - درین ایّام (که کنار دریای بهت مخیّم سرادقات مقدّس بود) خدمت‌گذاران طرزدان عرائض خانجهان را به پیشگاه حضور آوردند - نقارهٔ مضمون آنکه بیمامن نیکسگالی و خوب کرداری فرمان‌روای زمان ممالک شرقی آرامش دارد - و عموم توطّن‌گزینان این‌ناحیت نیایش گیتی‌خدیو ناگزیر همّت دانسته گشاده پیشانی و شگفته‌دل اند - و راجه مال گوسائین (که زمین‌دار ولایت کوچ است) بتازگی از شعشعهٔ بوارق جهان‌افروز گیهان‌خدیو بفورستان فرمان‌پذیری ناصیهٔ بخت‌مندی را روشن گردانید - نخستین نفائس بنگاله با پنجاه و چهار فیل نامور در پیشگاه خلافت پرتو قبول یافت - و سپس آن تنسوقات بورمی را پذیرفته کامیاب مسرّت گردانیدند - و پرتاب[۴] تار فرنگی (که از اعیان بازرگانان بنادر بنگاله است) سعادت بار یافت - و با فشورنا[۵] زن خود از نیک‌اختری حیرت‌زدهٔ خوی ستودهٔ شهریار گشت - و بآراستگی عقل و شایستگی حال در نظر اکسیر آسای گیتی‌خداوند اعتبار یافتند و هم درینولا عبدالباقی ترکستانی بسعادت کورنش دولت اندوخت - کشورآرای از فرط حق‌جوئی هرکس را بخود راه دهد - و گوش پذیرای حقیقت را بشنودن داستانهای سخن‌طرازان حرف‌سرای

---

(۲) نسخهٔ [ز] رایات همایون نزول داشت (۳) نسخهٔ [ی] اقبال (۴) نسخهٔ [ب] پرتاب مار فرنگی و نسخهٔ [ز] پرتاب بارو فرنگی (۵) نسخهٔ [ب] با نسورنا زن خود - و نسخهٔ [ز] با یسوربا زن خود و نسخهٔ [ی] با نسورنا زن خود *

باز دارد - باشد که بدلی روشن یا سخنی دلپذیر بستان سرای باطن بشادابي گراید - درین عرصهٔ جویائي (تا بصد نامالایم نسازد - و با گروها گروه مردم گشاده‌روئي نکند) آن درّ یکتای آگهي بدست نیاید - و کامیاب شناسائي نتواند شد - بسا روشنانِ آسمانِ تقدس پرده نشینِ ظلمت‌گاه تیره‌خاطرانِ خاکستانِ نادانی شوند - و بسیارے بر خلافِ آن خویشتن‌آرائي کنند - و از دیدِ این شورش پویندگانِ بادیهٔ طلب را دل از جست و جوی باز ماند - و پای از تکاپوی بازداشته گُرنجه گزین افسردگي آیند - شهریارِ دیده‌ور از نایابیِ آن گوهرِ شب‌تاب جوششِ خواهش بیشتر فرماید - و همواره بحکمِ والا طرزشناسانِ بزمِ مقدّس هر طایفه را بنظرِ ژرف نگاه درآرند - بنابران درین هنگام برهنمائیِ برخی از نزدیکانِ درگاهِ همایون آن بادیه پیمای غربت را (که از حجاز آمده بود) دران انجمنِ آگهي آوردند زمانے به تیز زباني افسانه‌گوئي بنیاد کرد - و لختے گفتگوی مذهب و ملّت (که باحبارِ نصاری کرده بود) گذارش داد - در اندک فرصتے ظاهر شد که بچشمِ دلیل دیدباني نمیکند[2] - و بصفوت کدهٔ ریاضت گذاره ندارد - از نیک‌نهادي[3] از تهیدستي و زبان‌زدگیِ زندگاني آگاه گردیده کار از سر گرفت *

و از سوانحِ رخصت فرمودنِ سکینه‌بانو بیگم است بانـدرزگوئیِ حکیم میرزا - یکے از مکامنِ ضمیرِ مقدّس درین یورش آن بود که بصوبِ کابل شتافته میرزای غنودهٔ[4] پندار را بیدار گردانند - و پراگندگیهای زابلستان فراهم آورده عمومِ رعایا را سایه‌نشینِ معدلت سازند - و چون نمودارِ غیبي گره‌گشای بستگیها آمد نقشِ آن اراده نیز از پیشگاهِ خاطرِ اقدس ستردند - و چنان بر زبانِ گوهربار گذشت که همگي خواهشِ خاطرِ حق‌پژوه آنست که میرزا ازان گریوهٔ رمیدگي برآمده محفوفِ مراحمِ خسرواني گردد - و ازانجا (که خردسال و نا آزموده[5] روزگار است - و با کوتاه‌خردانِ تنگ‌حوصله خوی گرفته) مبادا بقربِ رایاتِ همایون روی از قبلهٔ اقبال برتافته پیِ سپرِ خرآبادِ غربت شود - اگرچه آگاه‌دلانِ دوربین برادرِ کهین‌را در پایهٔ فرزند داشته‌اند لیکن بر ضمیرِ آسمان‌پیوند چنان پرتو مي‌اندازد که وجودِ فرزندانِ رضاجوی بتازگي محتمل و بهم رسیدنِ برادر محال - همان بهتر که او را از دور بنصائحِ هوش‌افزای یاوري فرمائیم - باشد که بختِ خوابیدهٔ او بیدار شده راهِ فرمان‌پذیري گیرد - و از هرزه‌گرائي باز آمده رهنوردِ منزلگاهِ سعادت آید و (اگر از همزبانیِ تیره رایانِ شوریده مغز و همنشینیِ فرومایگانِ کوتاه بین از شاهراهِ بندگي و نزهتگاهِ خدمت پژوهي بیرون شتافته بخارستانِ ناسپاسي افتد) شایانِ فطرتِ عالي و سزاوارِ حوصلهٔ والا آنست که برخلافِ تنگ‌چشمانِ زمانه و مختصراندیشانِ ظاهرنگاه آن بادیه‌نوردِ نکالِ روز افتاده را دستگیري شود - و بگوناگون پندِ خرد افروز سعادت بخش گزین چاره‌گري کرده آید - بنا بران از وفورِ

---

(۲) نسخهٔ [ل] میکند (۳) نسخهٔ [ی] سبک نهادي و تهیدستي (۴) در [چند نسخه] غنوده را
(۵) نسخهٔ [ب] نا آزموده کار است *

عاطفت پردهنشینِ بارگاهِ عفّت را (که همشیرهٔ اعیانیِ میرزا ست) برهنمونی نامزد فرمودند که بیشترے مردم سخنانِ حقیقت‌طراز را از دوستان و نزدیکان بپذیرند - و گفتِ دورانِ خیر بسیج بگوش درنیاید - و ازان شمارے نگیرند - اگر عقلِ روشن و چشمِ بینا و دلِ آگاه بودے بفروغِ دیدهٔوری گوهر را از خرمهرهٔ شناخته چون جوهریانِ چهارسوی معامله‌دانی از هرکه و مه گرفتے (۲) - و گوینده را از پیش‌گاهِ بینش انداخته نظر بر جمالِ معنوی گماشتے - و نیز در خلوتگاهِ باطنِ اقدس آن بود که (اگر میرزا بآن طرزِ داناپسند داستانِ مهرگزینی را آویزهٔ گوشِ هوش گرداند) برای دلدهی و خاطرجمعیِ او نسبتِ تازه چهره‌افروز گردد - هرچند نزدِ خردپژوهانِ حقیقت‌نگاه پیوندِ نزدیک ستودگی ندارد لیکن دوربینانِ ملکِ آگهی برای مصلحت روا داشته اند - و شرّ اندک را برای خیرِ بسیار پذیرفته - ازین جهت فرمان شد که اگر آن مقنعه‌گزینِ عصمت‌نشان بهروزی از ناصیهٔ حالِ او دریابد بدامادیِ فرزندِ سعادت‌پژوه گوهرِ اکلیلِ هوشمندی شاهزاده سلطان سلیم نویدِ شادمانی رساند نوزدهمِ خردادِ ماهِ الٰهی از مقامِ سیدری (۳) رخصت ارزانی داشته میرعلی‌خان سلدوز و میر ابواسحٰق صفوی (۴) را همراه گردانیدند •

و هم درین روز ایلچیانِ شاهرخ میرزا دستوریِ انصراف یافتند - و عبدالله خان و عابدی خواجه را برای دلدهی و خاطرافروزیِ بدخشیان دستوری دادند - پیشتر گذارش یافت که خانم از جانبِ میرزا کاردانان فرستاده در ناهنجاریهای آن‌ملک معذرتے خواسته بود - چون بر حقیقتِ حال آگهی آمد شورشِ میرزا از خردسالی و کم‌تجربگی و کوته‌بینیِ او و هجومِ خوش‌آمد گویانِ بدگوهر و انبوهیِ فتنه‌اندوزانِ سخن‌ساز و کمیابی و ناروائیِ دانش‌پژوهانِ صواب‌اندیش دانسته پوزش پذیرفتند - و بعاطفتهای گوناگون دلهای سراسیمه را آرامش‌بخشیده شادی‌آمود گردانیدند و چنان پرتوِ عنایت تابش نمود که چون آن پرده‌نشینِ عصمت شرفِ دولتِ حضور دریابد بنویدِ تازه چهره‌افروزِ نشاط خواهد گشت - و همدرین نزدیکی پیشوائیِ جهانِ معنی بران پیکرِ قدسی چیره‌دستی نمود - و جمالِ جهان‌آرای گیتی‌خداوند فروغِ دیگر بخشید - در نشاطگاهِ شکار خنیاگرانِ جادوکار بنغمه‌پردازی (۵) درآمدند - و زمانے خاطرِ همایون بدان روی توجّه آورد - از شنیدنِ این افسونِ گشایش تار و پودِ تعلّق بل طلسمِ شناسائیِ گنجِ حقیقت یکبارگی گسیخته آمد - آن شهسوارِ عرصهٔ بینائی را حال دگرگون شد - آنچه پیشروانِ صفوت و وارستگی در جست و جوی آن حرمان‌گرای اند جلوهٔ نمایش فرمود - و نظّارگیانِ حواشیِ قدس (۶) زلّه‌بردارِ فیضِ ایزدی شدند - در کمتر فرصتے

---

(۲) نسخهٔ [ل] عیار هرکه ومه گرفتے (۳) نسخهٔ [ل] سهیدری (۴) در[بعضے نسخه] صوفی را
(۵) نسخهٔ [ب ل] بنغمه‌سرائی (۶) در [چند نسخه] قرب •

به نیرنگیء قدرتِ خداداد روی بظاهر آورده بناگزیرِ وقت پرداختند - اگر این قسم داستانِ معنوی بارگشای تحریر گردد دفترها انتظام یابد - و قلمِ رهگرای را در قدمِ نخستین پای جنبش فرساید همگی نیّت[۲] مصروفِ آنست که جلائلِ سوانحِ عالمِ صورت برپیشطاقِ بینش نگاشته آید - ازانجا که بسیچِ معنی عنانِ دل گسیخته گرداند ناچار برخی از جهانِ تقدّس بر زبانِ قلم رود - دربنولا عاطفهٔ تازه چهرهٔ نشاط افروخت - و بزرآمودنِ انوپ‌تلاو کوشش فرمودند - در دولتخانهٔ خاصِ فتحپور حوضی ست بیست در بیست - بژرفائیء دو قامتِ آدمی - بسنگِ سرخ اساس یافته - دیده‌ورانِ مشکل‌پسند را بالغِ نظر است - پیشتر ازین یورشِ همایون[۳] از چشمه‌سارِ افضال تراوش نموده بود که یکچندے خاصانِ بزمِ تقدّس از صفای گوهرِ آب و رامشگریء آبشارها بینائی و شنوائی را جلای تازه داده اند اکنون بنقودِ گوناگون لبالب شود - تا گنجهای سترگ در پیشگاهِ بینش بماند[۴] - و عامّهٔ جهانیان از نوالِ والا فراوان بهره بردارند - و آرزومندانِ عالم از کشاکشِ انتظار باز مانند - درین هنگام کارسازانِ بزمِ سلطنت را در پُر ساختنِ آن اهتمام رفت - راجه تودرمل بموقفِ عرضِ مقدّس رسانید که تا رسیدنِ رایاتِ عالی انباشته خواهد شد - هفده کرور دام در شمار آورده اند - و قیاس میرود که بمثلِ آن برآموده گردد •

و از سوانحِ آمدنِ شهبازخان است بدرگاهِ همایون - و آوردنِ دودا پسرِ رای سرجن - گذارش یافت که او را بایلِ ساختنِ گردن‌کشانِ گریوه‌نشینِ صوبهٔ اجمیر و سزا دادنِ بدکارانِ شورش نهادِ آن سرزمین فرستاده بودند - او خود را پیشوای مردانگی گردانیده کردارهای شایسته بجای آورد بسیارے[۵] نقدِ زندگانی بغارت دادند - و برخے پرستاری و خدمت‌گزینی را سرمایهٔ رستگاری اندیشیده در ظلالِ ایمنی برآسودند - رانا بنگاه را بتاراج داده در تنگنای ناکامی خرابه‌نشینِ خمول گشت و دودا (که همواره از شورپشتی و بدنهادی گردِ فتنه بلند ساختی) زینهاری شده راه‌گرای فرمان‌پذیری آمد - شهبازخان آن لابه‌گرای را همراه گرفته احرامِ بارگاهِ خلافت را سرمایهٔ بختمندی[۶] گردانید - پنجمِ تیر ماه الهی در حدودِ قصبهٔ تهاره ناصیهٔ دولت پژوهی را بجبهه‌سائیء آستانِ مقدّس فروغِ تازه بخشید - و از روشنیء ستاره و بیداریء بخت بنوازشهای خسروانه اختصاص یافت و دران موج‌خیزِ عاطفت تبه‌حالیء او بعرضِ همایون رسانید - پوزش‌پذیرِ مهرافزای پایهٔ قبول داده آن ناخشنودنی را رخصتِ بار فرمود - و بر زبانِ گوهرآمود گذشت که ادبار جاوید از پیشانیء حالِ او پرتوِ ظهور میدهد - در مزاجِ بدنهادان نوشداروی مهربانی سودمند نیاید - ازانجا که پاس داشتنِ

(۲) نسخهٔ [ب ل] همت (۳) نسخهٔ [ز ل] همایون چشمه‌سار (۴) در [بعضے نسخه] نماید (۵) نسخهٔ [ل] بسیارے ازان مردم (۶) نسخهٔ [ل] بختمندیء او •

پیمان ناگزیر فرمان‌روائي‌ست در ظلال بخشایش در آمد - و سایه نشینِ آرامش گشت - چون رایاتِ جهانگشای متوجّهِ دارالخلافه شد او را در پنجاب گذاشتند - دران نزدیکي از تباه اندیشي بادیه‌گردِ گریز پائي گشت - و غیب‌دانیِ گیتي‌خداوند بتازگي تابشِ ظهور داد - نهم ماه موکبِ والا نزدیکِ قصبهٔ کهلور دریای چناب را والا جسرے بسته گذاره فرمود - بیست و یکم از حواشیِ کلانور قنطرهٔ عالي انتظام داده از دریای راوي گذشتند - ازین نواحي وخشورے[2] بمرزبانِ کشمیر رفت چون علي‌خان حاکمِ آن ملک بشاهراهِ فرمان‌پذیري نشتافته شهریارِ معدلت اندوز بیست و چهارم ملّا عشقي غزنوي و قاضي صدرالدّین لاهوري را روانهٔ آنصوب فرمود - تا آن گروه‌نشینِ استکبار را رهگرای بندگي سازند - روزِ دیگر دران خطّهٔ دلگشای نزولِ همایون شد - و بگلشن‌سرای آن مصرِ اقبال (که دران گلزمینِ تختِ دولت بجلوسِ آن یکتای آفرینش فروغِ جاوید گرفته) سعادتِ ورود ارزاني داشتند - و فرّخ بزمے آراسته مسرّت‌پیرای گشتند - چهارم امرداد ماهِ الٰهي از حوالیِ کهوکهروال[3] راياتِ همایون دریای[4] بیاه را براهِ پل عبور نمود - و درین حواشي سعید خان را بایالتِ پنجاب رخصت فرمودند - آغازِ رسیدنِ موکبِ فیروزي‌اعتصام بدین ملک جمعے انبوه دادخواه آمدند که شاه قلي خان محرم در بازپرسِ ستم‌دیدگان پي‌سپرِ ناپروائي شد - و از بےتوجّهي و پیش‌آمدنِ بدگوهران هنگامهٔ داددهي فروغ ندارد - اورنگ نشینِ معدلت‌آرای سرزنش فرموده دلهای آزرده بدست آورد - و بدکارانِ تباه‌سگال به تنگنای خمول شتافتند - ازان باز ضمیرِ صواب‌اندیش آهنگ آن داشت که یکے از بندگانِ دادگرِ جدگزین را بپاسباني نامزد فرمایند - درین هنگام (که عزیمتِ دارالخلافه پیش‌نهادِ باطنِ قدسي شد) آن خدمتِ سترگ را بکارداني و دیده‌وريِ آن هشیار خرامِ عدالت دوست اختصاص بخشیدند - و اندرزهای گرانمایه جوهرِ هوشمندي را جلا افزود - فراوان زر برای درویشانِ خرسند و آرزومندانِ تهي‌دست مصحوبِ او بدارالملکِ لاهور روانه گردانیدند - و براجه تودرمل فرمودند که چنان بمسامعِ همایون میرسد که در قصبات و قریاتِ پنجاب بسیارے از افغانان بُنگاه ساخته اند - اگرچه بظاهر برخے بسوداگري[5] و طایفهٔ بکشت‌وکار مي‌پردازند لیکن آثارِ بدگوهري[6] از ناصیهٔ احوالِ ایشان روزافزون است - و ضعیف‌آزاري زمان زمان از ایشان بظهور مي‌آید - و تحقیقِ آن دیرتر میشود - و زبردستان بگواهي چیره‌دستي نمیتوانند نمود - بخاطرِ اقدس میرسد که این گروهِ[7] انبوه را پراگنده گردانند - و هر طبقه[8] را بصوبهٔ فرستاده آید - تا خلائق از ستم‌پذیري سبکدوش گردند

---

(۲) نسخهٔ [ل] دستوري (۳) نسخهٔ [ز] کهوکروال (۴) نسخهٔ [ب] دریای بیاه را عبور نمود (۵) نسخهٔ [ز ل] بسودا و طایفهٔ بکشت و کار (۶) نسخهٔ [ی] بدکرداري (۷) نسخهٔ [ی] گروه را (۸) نسخهٔ [ی] هر طایفه را ●

و آن طایفه نیز راهِ آوارگي نسپرند - و همدرین ولا راجه بیربر و سیّد مظفّر را بحواشئ جالندهر[2] رخصت فرمودند - که روزے چند در تابش‌گاهِ دوري آدابِ بندگي آموزند - و بغمخوارگیِ بیچارگان سعادت اندوزند - و هرکه جویای مددمعاش باشد و نتواند خود را ببارگاهِ خلافت رسانید - باندازهٔ کفاف از اراضئ خالصه بنام او مقرّر گردانند ●

و از سوانح نامزد فرمودنِ محبّ‌علي‌خانِ میرخلیفه است بدارالسّلطنهٔ دهلي[3] - با سال‌خوردگي مصاحبِ باشعور بود - و کاردانیِ خود را از پرتوِ عقیدت‌مندي شمردے - بادشاهِ دانش‌پژوه او را در گزیدنِ یکے از چهار کارِ بزرگ دستوري‌فرمود - منصبِ میرعرضیِ بارگاهِ اقبال - خدمت گذاریِ دربارِ شبستان - امارتِ ولایتِ دور دست - حکومتِ آن شهرِ فیض‌اساس - چون نیروی تکاپوی در استخواني‌کالبد کمتردید از راهِ انصاف‌پذیري بشغلِ پسین خرسندي‌گزید - بیست و ششم آنماه در حدودِ رحیم‌آباد سطحِ دریای ستلج تخته‌بند فرموده عبورِ جنودِ فیروزي‌اعتصام شد - درین روز حاجي‌خان و سایرِ اعیانِ الوسِ باوچ از رمیدگي و ناداني راهِ گریز پیش‌گرفتند - سطوت و شکوهِ اردوی بزرگ ندیده بودند - و از بنگاهِ خود دوري نگزیده - مبادا خدمتِ درگاهِ مقدّس بدیشان باز گردد ر مشغلهٔ دریا گذشتن پوپای بیراهي گشتند - کنور مانسنگهه و زین‌خان‌کوکه و خواجه غیاث‌الدّین لي‌آصف‌خان را پیِ آن وحشت‌گزینانِ دشتِ بےخبري فرستادند - از دیرآگهي نتوانستند رسید خن‌سازانِ بدگوهر چنان وا نمودند که در راهِ جویائي گام سرعت برنداشته اند - روزے چند از دولتِ ار بازمانده پرده‌نشینِ عتاب آمدند ●

و از سوانح گذاشتنِ راجه تودرمل است در صوبهٔ پنجاب - چون خاطرِ شوق‌پیرای گیتي‌خداوند فتنِ دارالخلافهٔ فتحپور را طلبگار شد برای انتظامِ جایگیرِ اُمرای الوسِ کچهواهه آن خدمت‌گزین اربردار را رخصت فرمودند - و پرتوِ اشارتِ والا چنان تابش‌یافت که برخے از معمورهٔ کوهستانِ شمالي که مرزبانانِ آنجا رهگرای فرمان‌پذیري نیستند) اگر از اندرزگوئي غاشیهٔ[4] بندگي بر دوشِ خجالت یرند ببخشش و نوازشِ خسرواني آرامیدگي بخشد - وگرنه استیصالِ آن گروهِ ناسپاس نموده حالّ و مساکنِ ایشان مبارزانِ دولت را تنخواه نماید - در کمتر زمانے فرموده حسنِ انجام گرفت سیارے بومیانِ کوه‌نشین شرمساري را عذرخواهِ حال گردانیده خود را آویزهٔ فتراکِ اقبال ساختند چندے سزا یافته آوارگي‌گزیدند - هنگامی(که رایاتِ اقبال بمرکزِ خلافت سایهٔ معدلت انداخته بود) اجه بهگونت‌داس و او[5] بسجودِ آستانِ قدسي روشن‌پیشاني گشتند ●

---

(۲) در [چند نسخه] جلندهر - و در [بعض نسخه] جلندر (۳) نسخهٔ [ب] بدارالخلافهٔ (۴) نسخهٔ [ل] غاشیهٔ خجالت را بر دوش کشند (۵) نسخهٔ [ب] و برخے از منصبداران بسجود ●

و از سوانح فرستادن فتح‌خان است بایالت بهکر - در یورش مالوه حدود دیبالپور چنان آگهي رسید که سیّد محمّد[۲] میرعدل را روزگار سپري شد - جهان‌خدیو اعتمادخان خواجه سرا را (که بعدالت‌پژوهي و کارشناسي امتیاز داشت) بدان‌ناحیت روانه فرمود - او از کارطلبي لشکرے بصوب سهسوان[۳] برد - و چیره‌دستي نموده بمصالحت بازگشت - ازانجا [که بیشترے مردم درکامیابي و مقصودآرائي سررشتهٔ خرد از دست[۴] داده غرورافزایند - و زبردستان را اعتبار نگرفته پیوند دلها (که مهین‌بخششي ست از دادار بےهمال) در نظر نیارند] این مرد هوشمند از چهره‌افروزي مراد دربن‌رفع دشوار گرفتار آمد - از خودبیني و ناپروائي دوست از دشمن[۵] نشناختے - و چاپلوسي مدارائي را از حق‌گوئي تاج‌نما جدا نکردے - بدگوهران شورش‌منش برفراز اعتبار برآمدند - و نیک‌اندیشان راست‌گذار در نقاب بےتوجّهي نشستند - و باین‌خوي‌نکوهیده با نوکر درداد و ستد گفتگوي بےآزرمي کردے - و حیله‌افروزي[۶] را تدبیر اندوزي نام نهاده حق نگذاردے - درین هنگام (که رایات همایون پرتو اقبال بر ولایت پنجاب انداخت) در مقام آن شد که سپاه او بدرگاه مقدّس رفته اسپان خودرا بنشان خاص آرایش دهند - از خردغنودگي پیشین وامها که بروزگاران داده‌بود سرمایهٔ[۷] انجام اندیشید هرچند تهیدستي خود وا نمودند دل‌نهاد حق‌گذاري نشد - صبحے مقصودعلي نام نوکرے با برخے از بدگوهران فرومایه آن‌خواب‌آلود غفلت را از هم گذرانید - جمعي گرفتار شدند - و چندے بصوب قندهار شتاب آوردند - اورنگ‌نشین اقبال فتح‌خان را (که بعدالت‌اندوزي آراسته بود) بپاسباني آن‌ملک نامزد فرمود - پنجم شهریور ماه الٰهي عبور موکب والا نزدیک سهرند اتّفاق افتاد - و بستان‌سراي مصر دولت بقدوم شاهنشاهي طراوت بهار گرفت - اُمراي عالي‌شکوه و حکماي ناله و استدلال و سایر خاصان بزم مقدّس باندازهٔ منزلت دران انجمن آگهي بسخن‌سرائي و نکته‌پردازي نشستند خدیو فرهنگ را بحرشناسائي بموج درآمد - تشنه‌دلان دشت ناداني سیراب دانش گشتند *

و از سوانح دریانوردشدن حضرت شاهنشاهي ست - از هجوم مواکب فیروزي و انبوهي گوناگون مردم بخاطر عشرت‌گزین پرتو انداخت که عساکر گردون‌شکوه راه خشکي سپرد - و خود با چندے خاصان بزم عقیدت بدان مسلک نشاط اندوزند - چهاردهم ماه از گذر سلطان‌پور خضرآباد بمناظر نظرفریب دریا درآمده رهگراي شدند - و خلاصهٔ نزدیکان و نقاوهٔ بیوتات بآئینی شگرف سعادت همراهي یافتند اردوي بزرگ و عامّهٔ سپاه راه صحرا گرفت - نوزدهم ماه ظاهر دارالملک دهلي مورد جنود اقبال شد

---

(۲) نسخهٔ [ی] سید محمود میرعدل را (۳) نسخهٔ [ی] سیهوان (۴) نسخهٔ [ب ل] از دست فروهشته غرور افزایند (۵) نسخهٔ [ز] تا دشمن - و نسخهٔ [ی] و دشمن (۶) نسخهٔ [ب] افزائي (۷) نسخهٔ [ب] سرمایهٔ انجام از بدگوهران اندیشید *

اورنگ‌نشینِ قدردان بزیارتِ مشهدِ حضرتِ جهانبانی(۲) توجّه فرمودند - و پس از(۳) زمانے بکشتی درآمده لنگر گشادند - چون رعایای آنحدود از عمل‌گذاران بفریاد آمده بودند مظفّرخان و شاه منصور را دران مصرِ اقبال(۴) گذاشتند - که بدادِ آنها رسیده بملازمت شتابند *

ایلغار(۵) فرمودن خدیو جهان بصوب اجمیر و ازانجا بمرکز خلافت شتافتن

* آئین چنان بود که سالے یکبار در عنفوانِ رجب بدان مطافِ قدسی نزولِ همایون شود و بخشش و بخشایش طرازِ شمول یابد - و عبادتِ ایزدی بدان‌طرزِ والا انتظام گیرد - و ازین روی (که پرستشِ الٰهی را جائے برنتابد - و کرمِ عام را مکانِ خاص نزیبد) بر نورآگین باطن چنان پرتو انداخت که سلسلهٔ التزامِ رسم و عادت گسیخته آید - و حق‌پژوهی را بارگاهے فراخ‌تر زنند - درین سال آن عزیمت نیروی کردار نداشت - ناگاه بخاطرِ مقدّس تابش داد که بصوبِ قدسی مطاف کامِ سرعت برداشته‌آید بنابران بیست و چهارم در حواشیِ متهرا بر تکاورِ بادپیمای برآمده خرامش فرمودند - و برخے نزدیکانِ عقیدت‌گزین سعادتِ همراهی یافتند - درین روز خواجگی فتح‌الله را (که از ملتزمانِ خدمتِ حضور بود) رخصتِ گجرات فرمودند - تا قطب‌الدّین خان را ببارگاهِ اقبال(۶) آورد - ازان باز (که میرزا کوکه باعتمادِ وفورِ مراحمِ شاهنشاهی کنج‌نشین آمد) همواره مکنونِ خاطرِ مهرآمود بهروزیِ آن‌سعادت‌پژوه بود - و بدین اندیشهٔ نیکوئی او را درین یورش(۷) طلبداشتند - که اگر ازان شورشِ درونی آرامش یافته باشد دستوری بار داده محفوفِ خسروانی الطاف گردانند - از فزونیِ واهمه و نایابیِ اندرزگوی همچنان آشفتگیِ رای داشت - بنابران قطب‌الدّین خان (که عمِّ حقیقی و پدرِ مجازیِ او ست) بدان حکم اختصاص گرفت - باشد که بمصلحت‌اندوزی و دستان‌طرازیِ او راهِ سعادت پیش گیرد - و شهریارِ جهان‌نورد چنان گرم‌رفتار شد که مسافتِ افزون از صد کروه در چهار روز پیموده گشت نخست در قصبهٔ حاجی‌پور بخانهٔ دودا نزولِ همایون اتّفاق افتاد - روزِ دیگر مولِ منوهرنگر از فروغِ مقدمِ شاهنشاهی روشنی پذیرفت - و سپسِ آن در حواشیِ قصبهٔ سانبهر(۸) ورودِ آسایش فرمودند *

---

(۲) نسخهٔ [ب] جهانبانی جنت‌آشیانی (۳) در [بعضے‌نسخه] از زیارت (۴) در [چندنسخه] افضال

(۵) نسخهٔ [ب] ایلغار فرمودن گیتی‌خداوند بصوب اجمیر - و ازانجا بمرکز خلافت - و نسخهٔ [ز] قصد فرمودن حضرت شاهنشاهی حسب دستور بسوی خطهٔ اجمیر برای زیارت روضهٔ معینیه - و نسخهٔ [ل] ایلغار فرمودن حضرت گیهان‌خدیو بصوب اجمیر (۶) در [بعضے‌نسخه] خلافت (۷) در [چندنسخه] وقت

(۸) نسخهٔ [ی] سدام *

درین روز طرازندهٔ شگرفنامه را بینائیِ خاص جلاافزای دیده[۲] و دل شد - و اجمالِ این داستانِ آگهي آنکه درین تیزرویِ گردونِي برای خردسالانِ سعادت‌آمود (که از وفورِ مهربانیِ کشور خدای آبا و امّهات فراموش کرده بدیدارِ گرامي آرامش داشته همراه بُودند) از خاصانِ عقیدت‌گزین هر روز در کس نامزد شدے که گاوان سرانجام‌نموده بمنزل[۳] رسانند - دران‌هنگام (که رایاتِ اقبال از مولِ مفوهرنگر پیشتر روان شد) بدین خدمت مهین برادرِ بزرگِ صورت و معنی شیخ‌ابوالفیض فیضي و این حیرانِ انجمن‌آفرینش اختصاص‌گرفتند - عنفوانِ‌کوچ اشرفِ برادران در رکاب‌همایون سخن‌سرا شتابان گشت - و این نوآموزِ جهانِ دار و گیر یک‌تنه بدان خدمت پرداخت - چون آن سرزمین جانشینِ کوهیانِ وحشي‌نهاد[۴] است هرجا بسیچِ کار گرفتن کردے - و گردِ شورش برخاستے - بیشترے باور نیاوردے که پادشاهِ وقت را باین مرز گذاره باشد - از بے یاوري لختے در سراسیمگي افتادے - و زمانے از نیک اختري بهوش گرائیدے - خاطر درکشاکش بود - که اگر فرموده انجام شایسته نگیرد چه کرده باشي - و اگر بآویزش دل‌نهاد گردي بسبک‌سري افسانه شوي - و شاید از تنهائي کارے هم پیش نرود - ناگاه دران عرصهٔ ناامیدي هاتفِ غیبي نویدِ شادماني داد - و ستارهٔ بختمندي بدرخشید - برهنمائیِ بشارتِ قدسي گیهان‌خدیو[۵] را سرمایه یاد کرد - و او گره‌گشائیِ بستگیها نمود یکبارگي دران تابشگاهِ گرمي و افسردگیِ تکاپو شتابان بکوهچهٔ برشد[۶] - ماده گاوان نمودار گشت خود را رسانیده گاوے دو جدا گردانید - از نیرنگیِ تائیدات قریبِ بیست گاو بقلاوزیِ موانست پیِ آن روانه شدند - کارِ دشوار بآساني گرائید - دل را فروغِ تازه پدید آمد - و گلشنِ عقیدت را شادابیِ دیگر شد *

بیست و هفتم شهریور ماهِ الهي شهر[۷] دلگشای اجمیر از پرتوِ قدومِ شاهنشاهي روشني پذیرفت و خلوتکدهٔ نیایش نورستانِ آگهي گردید - لوازمِ طوافِ مشهدِ فیض بجای آمد - و مستمندانِ منتظر کامیاب خواهش گشتند - روزِ دیگر چون نیم‌شب سپري‌شد نه کس از ملتزمانِ حضور همراه گرفته شبدیزِ[۸] خوش‌خرام را بصوبِ دارالخلافه گرم‌عنان ساختند - نورنگ‌خان - شیرویه‌خان - حسین‌خان مقبول‌خان - فتح‌الله شربت دار - عبدالله بلوچ - هلال افتابچي - شاکرخان آبدار - محمودخان خواص مسافتِ صد و بیست کروه در دو روز نوردیده سلخِ ماه بدان مرکزِ سلطنت ورودِ اقبال فرمودند عالمیان را نشاطِ دیگر پدید آمد - بستان‌سرای دولت بسرسبزیِ تازه چهره افروخت - و روشني افزای دیده و دل شد *

---

(۲) در [بعضی‌نسخه] دیدهٔ دل (۳) در [چندنسخه] منزل بمنزل (۴) نسخهٔ [ی] نژاد (۵) نسخهٔ [ی] ذ ندارد گیهان خدیو را (۶) نسخهٔ [ا ی] برسید (۷) نسخهٔ [ب] سواد (۸) نسخهٔ [ب] سمند *

و هم دریںولا (که ساحتِ ممالکِ هندوستان از فروغِ معدلتِ شاهنشاهي جهان‌افروز بود)
صوبهٔ گجرات عرضداشتِ اولیای دولت ببارگاهِ همایون آمد که قوافلِ حضراتِ عفائف خطرهای
با گذرانده بصوبهٔ گجرات رسیده اند - چون اسبابِ سفرِ خشکي آماده گردد کوچ بکوچ بعزیمتِ
دارِ قدسي ناقهٔ شوق را محمل بسته آید - از نیوشیدنِ این نوید خاطرِ مقدّس نشاط اندوخت
فرمانِ مُطاع[۲] بشهاب‌الدّین احمد خان شرفِ نفاذ یافت که بزودي سرانجامِ قافلهٔ شریفه نموده
انهٔ کعبهٔ اقبال سازد *

روشني[۳] افزودن عبادت‌خانه بفروغ دیده‌وریٔ حضرت شاهنشاهي

اگرچه ذاتِ مقدّس را دانشِ خداداد و فنونِ شناسائي طرازِ حالِ قدسي و غازهٔ چهرهٔ
وراثي‌ست لیکن از کمالِ نیرنگیِ فطرت درهرچندے پردهٔ خاص برروی کشیده جهانبانی فرماید
باندازهٔ بایستِ وقت زبانِ کردار و زفانِ گفت بسراید - امروز (که صبحِ اقبال میدمد - و ستارهٔ
ختمندي زمان زمان نورِ دیگر مي‌افروزد) آگهیِ صوري را نقابِ معنوي گردانیده ارج گدازندگانِ نفس
نرخ شناسندگانِ حکمت بکارشناسي و دوربینیٔ خویش برگرفت - گذارش یافت که اورنگ‌نشینِ
رهنگ‌پژوه از وفورِ حق‌جوئي و فرطِ معدلت‌دوستي نشیمنِ عالي برای انجمنِ آگاهي اساس نهاد
همگي اندیشهٔ والا آنکه (چنانچه دریں دولتِ ابدي‌اعتصام از ژرف‌نگاهي و انصاف‌طرازي گوهر
کارداران ملکِ صورت تابشِ ظهور داده - و بهانه‌ورزي و سفارش‌گزیني را بازارگرمي نمانده) همچنان
خداوندانِ علم و عمل و منسوبانِ نظر و ناله[۴] را عیار گرفته آید - و حقیقتِ ادیان و ملل و تشخیصِ
مذاهب و مشارب لمعهٔ ظهور بخشد - و دلائل و براهینِ هریک بر فرازِ تنقیح شتابد - و زرِ سره
و کالای ناسره از آمیزشِ غلطانداز جدا گردد - درکمتر زمانے بمیامنِ نیّتِ صافي نزهتگاهِ جداگانه
حسنِ انجام گرفت - و حیله‌آرایانِ تزویرفروش بنهان‌خانهٔ خمول غنودند - جهانِ معني را بارگاه
شگرف زدند - و پایهٔ شناسائي بلندي‌گرای شد - دریںولا (که مرکزِ خلافت از فروغِ مقدمِ شاهنشاهي
پرتوِ اقبال پذیرفت) آئینِ پیشین را سرآغاز شد - و صفوتکدهٔ شناسائي شبهای جمعه از نورستانِ
باطنِ قدسي پرتو[۵] یافت - بیستمِ مهرماهِ الٰهي دراں عبادت‌خانه خلوتِ تجرّد را دربزمِ تعلّق چراغ
افروختند - و نقدِ دانش‌اندوزانِ مدرسه و خانقاه بعیارگاه بردند - صاف از درد و سره از مغشوش

(۲) در[بعضِ نسخه] جهان مطاع (۳) نسخهٔ [ز] اصلی‌نو نهادن بعلوهمتي - و جمع بودن موبدان هرفرقه در هفته یکروز و کاوش فرمودن در هر باب (۴) نسخهٔ [ز] طالع را (۵) در[بعضِ نسخه] روشن شد *

جدا کردن آغاز شد - و فراخیٔ حوصله و بسطتِ ظلِّ الٰهي چهره‌آرای گشت - صوفي حکیم متکلم فقیه سنّي شیعه برهمن جتي سیورا چارباک نصاری یهود صابي زردشتي و سایر گوناگون مردم از دیدِ آرامشِ محفلِ همایون و نشستنِ گیهان‌خدیو بر فرازِ منبري و آراسته شدنِ نزهتگاهِ بیغرضي نشاطِ فارغبالي نمودند - و بے بیمِ پرخاش‌کنانِ جنگجوی گنجینه‌گشای راز گشتند - انصاف طرازانِ حقیقت‌بینِ هر گروه از رعونت و خودپرستي برآمده کار از سر گرفتند - و بدست‌آویزِ ژرف‌نگاهي و تأمّل‌گزیني بر مسندِ بزرگي نشاطِ جاوید اندوختند - خودآرایانِ لجاج‌پیشه از بدگوهري و کم اندیشي در گلزارِ پندار فرو رفته سود در زیان اندیشیدند - و از رهنمائیِ همنشینانِ نادان و پیش‌رویِ بختِ خوابیده برسوائي گرائیدند - از وفورِ دیده‌وري و فرطِ حق‌جوئیِ گیهان‌خدیو انجمنهای والا انتظامِ شایسته یافت - و هر زمان دل و دیده را نورے تازه جلا افزود - چراغِ شب زنده داری تابشِ دیگر داد - تاریکي‌دوستانِ هنگامهٔ تقلید را شمعِ تحقیق افروخته شد - و عیارِ دودمانِ مدرسه و خانقاه گرفته آمد - مفتقرانِ ذروهٔ امّید را عروهٔ[(۲)] غني و دستمایهٔ بےنیازي بچنگ افتاد - و صیتِ این طرزِ دین‌آرائیِ دنیابخش طالبان را از وطنِ تلخ‌کام ساخته غربت‌دوست گردانید - درگاهِ شاهنشاهي موطنِ مستعدّانِ هفت‌اقلیم و مجمعِ دانایانِ ملل و نحل گشت - زراندودي و قلبیهای جمعے (که بدستیاریِ گربزت و حیله‌اندوزي در لباسِ اهلِ دانش درآمده بودند) ظاهر شد - برخے بےآزرمانِ حیله اندوز باظهورِ حق و پیاپیِ مازم‌شدن بر همان‌نمط ایستاده لجاج‌نمودے بآن‌خیال که چنانچه در مجالسِ سترگ فرمان‌روایانِ پیشین از هجومِ مردم و بےتوجّهیِ بزم‌سالار و بازارگرمیِ هرزه‌سرایانِ تهي‌مغز و بودنِ سررشتهٔ تمیز بدستِ بےدانشانِ دانانما و دانایانِ بیمناک مقاصدِ علمي و مطالبِ حکمي کمتر تشخیص یافته شاید درین محفلِ همایون[(۳)] نیز بزبان‌درازي کار پیش برده آید - و فراروی حقیقت پرده فروهشته‌گردد خدیوِ حکمت‌پژوه از فروغِ باطنِ قدسي انجامِ کار بر رسائي و دوربیني[(۴)] و بےغرضي و آهستگیِ خود گرفت و ازین خوی ستوده (که در بزرگانِ تجرّد کمتر یافته شود - تا بفرمان‌دهانِ عالم چه رسد) نقدِ گوناگونِ جهانیان را عیار گرفته آمد - بسا مردم غبارآلودِ شرمساري گشته گمنامي‌گزیدند - و طایفهٔ خرد پژوهانِ دلیل بنده از نشیب‌گاهِ خمول برآمده بلندي‌گرای شدند - عقل را پایه بر فراز نهادند[(۵)] - دانش‌اندوزان را ستارهٔ دولت درخشید - بر علمای تعصّب و فقهای تقلید (که خودرا بچرب‌زباني و نقل‌آرائي از فحولِ حکما و سرآمدِ خانوادهٔ آگهي شماره کردندے) کار دشوار شد - و بسیارے را پرده از روی بر داشته آمد - خانهٔ قلبکارانِ تیغرای بنگاهِ هزاران تهمت و بهتان گشت - (اگرچه بدگوهرانِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] عروهٔ وثقی و دستمایهٔ (۳) نسخهٔ [ی] عالي (۴) در [بعضے نسخه] درست بیني
(۵) در [بعضے نسخه] فسر - و در [بعضے] بصر •

کج‌منش شورش‌اندیش همواره دربارهٔ این خدیو خداپرست بژاژکدها هرزه‌لائي[۲] و یافه گوئي کردندے) لیکن درین‌هنگام پایهٔ بدسگالي را اساس تازه نهاده درگو خسران ابدي فروشدند - ازانجا (که عاطفت[۳] شاهنشاهي را تابش روزافزون است - و بر نادانی آن شوریده‌مغزان آشفته‌رای آگهي بود) با نیروی صوري و معنوي و سطوت ظاهري و باطني در پاداش آن گروه توجّه نفرمودے - بلکه زبان و دل از نفرین و نفرت بازداشته گرد ملالي پیرامون نزهتگاه خاطر مقدّس برنخاستے - در کمتر زمانے بمیامن خوی شایسته بسیارے ببلاهای جان‌فرسا و بگزندهای ناموس‌کاه رسیده رخت هستي بر بستند - و برخے نیک‌ذاتان خجلت‌زده کار از سر گرفتند - از دیرگاه روائي دارد که تیره‌خاطران صورت‌گزین سخنان دلاویز قدسي‌نفوس افسانه پندارند - و دانش را جز بدبستان و درس‌گاه نشناسند و ندانند که علوم مکتسبي بیشترے غبارآلود شبهه و شکوک باشد - آگهي آنست که بےآموزش دبستان صفوتگاه دل روشني پذیرد - و نزهتگاه باطن از آسمان تقدّس پرتو گیرد - از عنفوان ابداع دریای افضال الٰهي در موجخیزاست - و پیمانهٔ مستعدّان جهان آفرینش ازان لبالب - و همواره بزرگان رسم و عادت با دانش سترگ گشاد کار علم و عمل ازین گروه صافي‌ضمیر جویند - و در پیشگاه ساده‌لوحان نکارین‌دل بآئین پرستاري دلاویز گشته سعادت اندوزند - چنانچه تاریخ‌نامها ازان باز گوید - و بسیار ترلود للّه الحمد امروز خدیو خداوندان علم لدني ذات مقدّس شاهنشاهي ست - مشکلات گروهاگروه مردم از لوامع باطن قدسي بآساني گراید - پذیرائي آگهي اوّلین خلعت نیست که خیّاط ازل دوخته باشد رازدار باستاني و خوانای داستان کهن نیکو داند - چه جای دیده‌وران حقیقت‌گزین آگاه‌دل - ایزد تقدّس و تعالی دایم این شجرهٔ برومند صورت و معني را سرسبز و شاداب داراد * نظم *

خدایا تا جهان را آب و رنگ است * فلک را سیر و گیتي را درنگ است

جهان را خاص این صاحب‌قران کن * فلک را یار این گیتي ستان کن

شبی انجمن عبادت‌خانه روشني‌افزای حقیقت برد - پادری ردیف[۴] (که از دانشوران نصاری بفهم و فطرت نشان یکتائي داشت) دران بزم آگهي نکته‌طراز شد - چندے از نادرستان تعصّب‌اندیش بمغلطه‌آرائي و پاسخ‌گوئي در آمدند - از آرامیدگی محفل همایون و نورافزائی انصاف روشن گشت که هر کدام گرد پذیرفتهای باستانیان خود تنیده شاهراه دلیل نمي‌سپرد - و گشایش معمّای حقیقت بر وجه همّت نیست - و نزدیک شد که یکباره پرده از روی کار برداشته آید - شرمسارانه ازان گفتگو دست بازمانده در تحریف انجیل سخن‌کردند - و در اثبات این‌نیز خصم‌را خاموش نتوانستند کرد - پادري

---

(۲) نسخهٔ [۱] هرزه درائي (۳) نسخهٔ [۱] عاطفت شاهنشاهي تابش روزافزون داشت - و در [بعضے نسخه] بالهٔی روز افزون (۴) در [بعضے نسخه] رویق *

با خاطرِ آرامیده و دلِ یقین‌پیرای بر زبان راند حاشا امثالِ این امور از فروغِ صدق ضیائی داشته باشد در واقع اگر این گروه کتابِ ما را چنین (۲) اعتقاد دارند و فرقان را کلامِ خالصِ ایزدي مي‌شمارند شایسته آنست که خرمنِ آتش افروخته گردد - و ما انجیل بدست و عُلمای این‌دین کتابِ خود بدست گرفته بدان عیارگاهِ راستي درشویم - رستگاریِ هرکدام نشانِ حق‌طرازي باشد - بےجگرانِ سیاه‌دل پالغز گشته در پاسخِ آن بتعصّب و لجاج پیچیدند - بر خاطرِ عدالت‌پژوه این شتردلي و بےآزرمي گران آمد و بفروغِ نکته‌آرائي بزمِ آگهي نورآگین‌شد - همواره دران‌شبهای روزآسا جلائلِ نکات و سخنانِ دلاویز بر زبانِ گوهرآمود گذارش یافتے - ازانجمله بر لوحهٔ بیان نگارش فرمودند که بیشتر از همزبانیِ ظاهرآرایانِ خراب‌درون چنان بخاطر میرسید که صورت‌آرائي و حرفِ مسلماني بےپذیرائیِ دروني فایده بخشد بدین‌جهت بسیارے گرویدگانِ (۳) کیشِ برهمن‌را به بیم‌افزائي و زورآوري رهگرایِ دینِ بزرگانِ خود گردانیدیم امروز (که پرتوِ حقیقت شهرستانِ باطن‌را فراگرفته) چنان فروغِ آگهي میتابد که درین آشوب‌گاهِ اختلاف (که تیرگیِ پندار و تاریکیِ خودبیني توبرتو فراهم آمده) بے مشعلِ دلیل قدمے نتوان رفت و آن روش سودمند آید که بصوابدیدِ خرد برگیرند - از نهیبِ سلطاني کلمهٔ شهادت بر زبان راندن و پوست‌پارهٔ جداکردن و سرِ استخواني بر زمین ماندن خداپژوهي نبود * بیت *

طاعت آن نیست که برخاک نهي پیشاني * صدق پیش‌آر که اخلاص به پیشاني نیست

نخستین گامِ این بادیهٔ خطرناک آنست که با همّتے عالي و فطرتے والا بکارزارِ نفسِ خودآرایِ بوقلمون برخیزد - و به نیروی شناسائي خواهش و خشم را فرمان‌پذیرِ سلطانِ عقل دارد - و از ساحتِ دل نقشِ خوبهای ناستوده بسترد - باشد که نیّرِ برهان از پردهٔ مغالطه برآمده حق‌پرست گرداند و یکےاز جویندگانِ (۴) راه را از کششِ دروني بخویشتن کشد - و چنین مقناطیس از معدنِ ریاضت پدیدآید یا بدستیاریِ طلسم و نیرنگیِ نیرنجِ در گروِ خود آرد - و اگر بسیچِ گم‌کرده درگوِ نارضامندیِ ایزدی افتد هرآینه غبارآلودِ عتاب نبود - و نیز بر دیباچهٔ بیان نگاشته آمد تا حقیقتِ دینداري بر پیش‌طاقِ ضمیرِ آسمان‌پیوند پرتو انداخت ما خود را از آئینِ پیشین نکوهش میکنیم - بخت‌مندانِ سعادت‌اندوز از سامعه افروزي بنورستانِ طلب شتافته در چاره‌گري نشستند - و غنودگانِ شوریده‌رای گردآمودِ شورش آمدند - و ازانجا (که تندبادِ بےتمیزي چهاردیوارِ جهان فروگرفته آئینِ کیشهای مختلف برزبان مي‌آورند - و سنجیدگیهای آنرا مذکورِ محفلِ دانائي بسازند) شهریارِ دیده‌ور یافه‌درائیِ عامّه را قدرے ننهاده گزینِ هرکیش تحسین‌فرمودن گرفت - و بارها بر لوحهٔ زبان آرایش یافت که آدمي آنست که انصاف را پیشروِ راهِ طلب سازد - و از هر گروه آنچه پسندِ خرد باشد برگیرد - شاید بدین زیست

---

(۲) نسخهٔ [ی] این چنین (۳) در [بعضی‌نسخه] گروندگان (۴) در [چندنسخه] و جویندگان راه را *

قفل گم‌شده‌کلید گشایش پذیرد - بدین تقریب در حقیقت‌گزینئ هندي‌نژادان ستایش نمودند و داستانِ همراهئ مردانِ این‌مرز بروزِ ناکامي در ظلِّ وفاداري و مال و جان و ناموس و دین (که کالای چهارسوی دنیا ازین برنگذرد) در باختن بشیوا زباني گذارش نمودند - و شگرف حالئ خاکستر شدنِ زنانِ این‌بوم[2] (هرچند بناکامي روزگار سپري شده باشد) بروشن‌بیاني گذارش‌فرموده عبرت‌افروز گشتند *

این طایفهٔ سعادت‌اندوز چندگونه باشند - لختی پیش‌قدمانِ راهِ نیک‌اندیشي بمجرّدِ شنودنِ واقعهٔ ناگزیرِ شوی جان بسپارند - بسا بوالهوسانِ باستاني از کم‌دانشي و بے‌تامّلي چنین گزیده‌مردم را از نقوشِ پیشاني و روزنامچهٔ احوال در نیافته بگریوهٔ امتحان زبان‌زده گشتند - و آن گوهرِ بے‌بها رایگان از دست دادند - و گروهے بوارستگي و شگفته پیشاني با کالبدِ عنصري یا آنچه نشانِ آن ره‌گرای مالکِ نیستي بود برگرفته بآتشِ سوزان درشوند * بیت *

سوزند بهم ز عشق سیراب * همچون دو فتیله خورده یکتاب

و برخے را اگرچه جان‌نثاري و همراهي چهره‌افروزِ انبساط نگردد لیکن از بیمِ بیغارهٔ مردم پاسِ حرفِ دوستي داشته بکامِ شعله فرورَوَند[3] - باحبارِ نصاری فرمودند (چون در آئینِ شما احترامِ زن از دین شمرند و بر مردان جزیکے روا نباشد) اگر چنین وفاداري و جانفشاني از زنانِ این گروه بگوش رسیدے چندان شگفت نبودے - بوالعجبي در حالِ برهمن‌کیشان است - چندین همخوابه فراهم آرند - و بسا از کم‌پروائي و بے‌باکي و قدرنشناسي حالِ کنج‌نشینانِ خلوت‌سرای عفّت بناکامي گراید - و باچنین تلخ‌زندگاني همچنان گرم شعلهٔ دوستي و همپائي باشند - از شنودنِ این شگرف داستان حاضرانِ حضور[4] در پیشگاهِ پاسخ خاموش‌دل و لال زبانِ حیرت گردیدند - و پیامِ الٰهي عمومِ دانش‌پژوهانِ محفلِ همایون را نشاط‌آمود گردانید *

و از سوانحِ تقسیم فرمودنِ اوقاتِ گرامي‌ست - (هرچند ذاتِ مقدّسِ گیهان‌خدیو پاسبانئ انفاسِ قدسي نماید - و مهمانانِ آسماني را ببدایستِ آن محترم گرداند - و زمان را بناگزیر آباد دارد و هیچ وقت را رایگان و بیجا مصروف نسازد) لیکن درین خجسته ایّام برای رهنمونئ سعادت پژوهانِ بخت‌بیدار داستانهای هوش‌افروز دولت‌افزای برزبانِ قدسي گذارش یافت - و شباروزِ خود بخش‌فرموده مردم را شناسای آگهي گردانیدند - [اگرچه همواره در هر جنبش و آرامش وجههٔ همّت آگاه‌دل ایزدِ بے‌همال باشد - و رضاجوئئ دادارِ جهان‌آرای (که در گروِ فرمان‌پذیرئ سلطانِ خرد است) طلبگار] لیکن چون ازخواب وا پردازد دست از همه بازداشته ظاهر را بمانِ باطن نیایش‌پژوه گرداند

---

(۲) در [چند نسخه] قوم (۳) نسخهٔ [ی] روند (۴) در [بعضی‌نسخه] حاضران حضور خاموش دل و لال زبان حیرت را در پیشگاه پاسخ گردانیدند *

و خاطر بیادکرد جهان‌آفرین[۲] نورآگین سازد - و در ناگزیر وقت شکر تازه زندگانی بجای آورد - و سرآغاز را بشایسته کرداری آراید - و درین شغل سعادت کمتر از پنج گهری (که دو ساعت نجومي باشد) برنگذرد و آنرا کلید ابواب مقاصد شناسد - و ازانجا (که ما را نظام‌آرایی کثرت ساخته اند) شایسته آنست که لختی ببدن پرداخته آید - و بپوشش و تیمار آن قدرے توجّه برگمارد - و درین کار زیاده از سه گهری نگذراند - و سپس آن بارعام داده ابواب معدلت برگشاید - و در بازپرس ستم‌رسیدگان بشهود و قسم (که دست‌آویز حیله‌اندوزان است) اعتماد ننهاده از اختلاف تقاریر و سواد پیشانی و پیرویهای شگرف و حدسهای[۳] عالی پی بمقصود برده آید - و حق بمرکز جای گیرد[۴] - و آن از یک و نیم پهر کمتر نباشد - و چون عالم تعلّق است لختی بغذا پرداختن و بشایستگی کار فرمودن ناگزیر - زیاده از دو گهری بدین کار نپردازد - و چون بر ذمّهٔ فرمان‌دهان[۵] نقش لزوم دارد (که عدالت را بارگاه بلند برفرازند و از زبان‌خموشان بے یاور آگهي جویند) ناگزیر زمانے بفیل و اسپ و شتر و استر و امثال آن باید پرداخت - و از قضیم و علیق خبر گرفته به تیمار این مشتے بےتصنّع توجّه فرمود - چهار گهري را بدین‌کار جدا گرداند - و نیز دو پهر درون شبستان اقبال بمهمّات پرده‌نشینان مشکوی دولت و سایر عفائف (که روی‌نیاز آورند)[۶] دل نهادن ضروري - تا سویّتی بکار رفته باشد - و پایهٔ معدلت شمول گیرد و چون اساس این کاخ استخوانی برخواب نهاده اند به نیّت تنومندي (که به سپاسگذاري مصروف آید) دو و نیم پهر را بشادخواب گذراند - ازین بیان حقیقت شرف یافتگان حضور سعادت اندوختند - و آئین بخت‌بیداري بدست درآمد ●

و از سوانح فرستادن راست‌گریان ژرف‌نگاه است بدیدبانیء خزائن - برخے غرض آلودگان بدگوهر بموقف عرض مقدّس رسانیدند که گنجوران دارالخلافه را پای امانت لغزیده دست خیانت گشوده اند - ازانجا (که سرانجام جزئیّات کارگاه سلطنت تا بکلیّات چه رسد نخستین برهمّت دادگران جهان‌بان نقش لزوم دارد) اورنگ‌نشین اقبال مظفّرخان و خواجه شاه منصور و قاسم‌خان و چندے معامله دان خردپژوه را به پیروي و شناسائی آن نامزد فرمود - خدمت‌گزیدان راستکار در کمتر فرصتے نقد گنجینه را به محکّ چوني و چندي عیار گرفتند - و سخن‌سازان شورش اندیش بباد‌افراه خویش رسیدند ●

و از سوانح آغاز گشادن خزینهٔ انوپ‌تلاو[۷] است - پیشتر اشارت عالي بآمودن آن از گوناگون‌نقود شده بود - چون بتکاپوی جدکاران راستي‌منش مالامال گشت شهریار دریادل بیست و سیوم مهرماه الٰهي

---

(۲) در [چند نسخه] جان‌آفرین (۳) نسخهٔ [ی] حزمهای‌عالي (۴) در [چند نسخه] یابد (۵) در [چند نسخه] فرمان‌دهي (۶) نسخهٔ [ز] آوردند (۷) نسخهٔ [ی] انوب تلاو ●

ستایش نمود
برکنارهٔ آن مسندآرای گشته آغاز بخشش فرمود - نخستین توجّه بایزد بخشنده کالای گزین نیایش‌گری بجای آورد - سپس آن مهر و روپه و دام یکان یکان خود برداشتند - و چند باریافتگان حضور را همان‌قدر مکرمت شد - راقم شگرف‌نامه نیز بدین عاطفت اختصاص گرفت و ازان بار هرروز مشت مشت و دامن دامن بگروهاگروه مردم بخشایش می‌یافت - و با نخستین طایفه از زبان غیب‌گذار خطاب رفت که هرکس از عقیدت پژوهی عطیّهٔ پادشاهی را تعویذ بازوی هوشمندی اندیشیده پاسبانی نماید - و برای پایندگی دولت و گشایش مراد پیمان بندد - که ازانچه از کالای این جهان فراهم آید بخشی معیّن به تهی‌دستان آرزومند رساند - تا در کمتر زمانے بگوناگون کامیابی نشاط جاودانی اندوزد - بختمندان سعادت‌سرشت این سخن را پیغام الٰهی دانسته گره‌گشای مقصود آمدند - و بدگوهران تیره‌خاطر افسانه انگاشته خار ناکامی بپای‌دولت شکستند - خاطر آگاهی‌جوی بر روزنامچهٔ احوال مردم ژرف‌نگاهی بکار می‌برد - و نشان نیرنگیِ دمِ گیرا می‌جست - بکم مدّتے پاسداران پیام ایزدی برفراز پایهٔ امارت جای گرفتند - و آنها (که از غنودگیِ بخت بدان نپرداختند) بجائے نرسیدند - چون گویم حالت پیشین نیز از دست دادند - و زبان‌زدهٔ صورت و معنی گشتند شرح این شگرف داستان دراز است - ثنای که برخواند - و پردهٔ کدام بردرد - لختے سرگذشت خود می‌نگارد - و سرمایهٔ شناسائی افزوده[۲] میشود - بهمین عقیدت از فروغ گوهر اخلاص به نگاهداری آن همّت گماشت - و از میامن آن گلچین بستان سرای اقبال گشت - ازانجا (که دولتها در کمین وقت جویای استعداد است - و نیرنگ‌سازان تقدیر نو سفوان ملک تقید و تجرّد را در مبادیِ حال به تنگناها درآرند) مرا در اوّلین منزل درازنای تعلّق بدان شورستان بردند - از یاوریِ اندیشهٔ درست و نیرویِ بخت بیدار بگشاده پیشانی ثبات پائی پیش آمد - و برهنمونیِ تائیدات سماوی زبان خواهش بسته و دل را بنزهت سرای خرسندی جای داده آستان گیهان‌خدیو را آرامش‌گاه ساخته عشرت می اندوخت - بوقلمونیِ زمانه گرد فتورے دران صفوتکده نمی انداخت - و تنگدستی رهنمای فراخ‌نشاطی میشد - همراهان از خیره روئیِ روزگار و دشواریِ زندگانی جدائی گزیدند - مگر چندے از وفاکیشی و فتوّت‌پرستی گرم همپائی بودند - و از شگفتگیِ من شگفت‌حالی داشتند - روزے این تهی‌دستان تنگ آمده در خرج آن دستمایهٔ دولت کوشش نمودند - از پیشگاه فطرت چنان پاسخ شد که آن دو روزه را بسند نکنند - هر آن تدبیر (که سپس آن چاره‌گر آید) اکنون بکار برده خرسندی باید نمود و اگر زندگانی جاوید را ضمان باشد نیز دل از هرزه گرائی بازداشته دامن پیمان نگذاشت - ازانجا (که نصیبهٔ سعادت داشتند) اندرز سماوی پذیرفته گرد دل‌آزاری نگشتند - همچنان از نشیب وفراز گردش سپهر

---

(۲) نسخهٔ [ی ل] می فروشد ●

چندین بار نفسِ سر بوقلمون بآویزش برخاست - و غبارآمودِ هزیمت گشت - در کمتر زمانے بمیامنِ آن نفسِ قدسي درِ دولت گشود - و بے تکاپوی جویندگي و سفارشِ مردم نوازشِ شاهنشاهي گم‌نامِ خاک‌نشین را بپایهٔ آسماني برد - و زر و سیم را در ترازوی همّت وزنے و سنگے نماند - بسیارے بزرگانِ زمانه درخارستانِ ناتوان بیني افتادند - امّید که بکام‌روائیِ ملکِ معني نیز چهرهٔ نشاط افروزش یابد - و لختے از کشاکشِ خواهش باز مانده روی در نابود آورد - پنداري که مدحت‌سرائي میکند - برخے نعمت رسیدگي را بآئینِ نیایش مي‌نگارد - جلائلِ صفاتِ برگزیدهٔ الٰهي افزون از حوصلهٔ عادتیانِ روزگار است - مرا شمولِ رافت برین میدارد تا نبذے از سرگذشتهای خویش خاطرنشانِ اربابِ ظاهر سازم - باشد که نابینایان را چشمے و بینندگان را سرمهٔ روشني افزا بدست آید - و ببارگاهِ حقیقت پیوسته سعادت اندوزند *

و از سوانحِ آمدنِ عرضداشتِ خان‌جهان است بدرگاهِ والا - (چون بفروغِ آگهي و کارشناسي ملکِ دلگشای بنگاله از خس و خاشاکِ ناسپاسان رُفته آمد) ابراهیم نرل[2] و کریم‌داد موسي‌زئي همچنان در حدودِ ولایتِ بهاتي[3] بکمین‌گاهِ شورش بودند - و عیسی زمین‌دارِ آن مرز بحرف‌سرائي روزگذرانده - و شاه بردي[4] میرنوارهٔ نیز سرِ استکبار مي‌افراخت - کارگذارِ خدمت‌افروز سپاهِ آراسته روی بآنصوب آورد - در نواحیِ قصبهٔ کراس نولکا[5] مادرِ داؤد با سایرِ اغروق و محمود خان خاصه‌خیل مشهور بمتي و بسیارے افغانانِ سرکش بدست‌آویزِ زینهار پیوستند - مالِ فراوان بدست آمد و گزینِ اندوختها برگرفت - میانِ نولکا و متي غبارِ خصومت برخاست - خان‌جهان (که در اندیشهٔ فرستادنِ او بفرامشخانهٔ نیستي بود) او را بخرابهٔ عدم کسیل کرد - تا بظاهر دادِ ناسزائي (که بدو نسبت میکنند) یافته باشد - و هم گرفتها درکنجِ پنهاني ماند - شاه بردي (که آوارهٔ دشتِ خودسري بود) اندرزهای حقیقت پذیرفته رهگرای نیکوبندگي شد - و چون قصبهٔ بهوال[6] موردِ جنودِ آسماني‌اعتصام گشت ابراهیم نرل و کریمداد و دیگر افغانانِ آن سرزمین داستانِ فرمان‌پذیري درمیان آورده سخن‌سرائیِ یکجهتي بنیاد کردند - عیسی همچنان گریوه نشینِ سرتابي بوده بنخوت‌افروزي گران لشکرے بسرکردگیِ شاه بردي و محمّد قلي روانه ساخت - دریای کنارهٔ سندر در نوردیده بحدودِ کستل[7] آویزشِ سخت روبداد - عیسی شکست یافته راهِ گریز پیش گرفت - و نفائسِ غنائم بدستِ مجاهدانِ دولت افتاد - ازانجا (که غرور تیرگي‌افزای دیده و دل است) ناگهاني مجلس[8] دلاور

---

(۲) نسخهٔ [ی] ترول - و در [بعضے نسخه] نرل (۳) نسخهٔ [ا] ولایت بهاوني - و نسخهٔ [ب] ولایت بهار و نسخهٔ [ز] ولایت بنهاتي - و در [بعضے نسخه] پنهاني (۴) نسخهٔ [ل] شاه ویردي (۵) نسخهٔ [ب ي] لونکا (۶) نسخهٔ [ب] بهلوال (۷) نسخهٔ [ب] کیتهل (۸) نسخهٔ [ل] مجلس و پرتاب که از ۰

و مجلس پرتاپ (که از نامداران آن حواشي بودند) از رودها و جویها کندلان نوارة آورده آتش زد و گیرافروختند - مبارزان[2] لشکر فیروزي پالغز همّت گشته رو گردان شدند - و دران چپقلش برخے از دریانوردان کشتي گذاشته گریختند - محمّد قلي از تیزدستي و مردانگي خود را برسفینۀ مخالف انداخته نبردآرای گشت - و باندازۀ توانائي تکاپوی نموده[3] دستگیر آمد - و از بدائع اقبالِ روزافزون آنکه در عنان‌تابي جنودِ نصرت اعتصام تیله[4] غازي زمین‌دار رسیده دستِ جرأت و جلادت برگشود - در نیم روز ناامّیدي لوامعِ نصرت چهرة افروزِ اولیای دولت گشت - و با فراوان غنیمت کامیاب خواهش شدند - و مخالفانِ تیره رای در موجۀ خجالت افتادند - مقارنِ این ابراهیم نرل پسر خود را با گزیده کالای آن سرزمین فرستاده زینهار خواه آمد - سپه‌آرای پوزش پذیرفته معاودت نمود - و بصحّت پور (که در حوالیِ ٹانڈه شهرے اساس نهاده بود) علمِ عشرت و کامراني برافراخته نیایشِ تائیدِ آسماني بموقفِ عرضِ همایون رسانید *

درین ایّام بسطت گدائي نام نغمه سرائے بنظرِ اقدس در آمد - و روشن شد که از یک زن بیست و پنج پسر دارد - ایستادگانِ بارگاه حضور شگفتها نمودند - بدین تقریب بر زبانِ گوهر آمود گذشت که بلوچے را بیست پسر از یک زن بوجود آمده بود - بدرگاه همایون عرضداشت که چندے میگویند این پاکدامن از بسیار زائي حرام شده - چارۀ من چیست - و تباه حالیِ مرا چه علاج ما فرمودیم خاطر جمع دار که این‌سخن فروغِ راستي ندارد - حرف‌سازانِ بدگوهر از خود بافته اند اگر در کیشے چنین نگاشته باشند از قبیلِ احترام خواهد بود - نه از برای حرمت - تا بتازگیِ پیوند از سرِ نو حقّے بر مرد پایۀ ظهور گیرد - و زن را اعتبارے دیگر پدید آید - این[5] نکتۀ سیراب را ادا فرمودند و دلها طراوتِ دیگر پذیرفت *

و از سوانحِ تابشِ نورِ حقیقت‌است از باطنِ قدسي - (اگرچه اورنگ‌نشینِ فرهنگ آرای از فراخیِ حوصله و سترگیِ فطرت کثرت را نقابِ وحدت دانسته چنان پاسباني نماید که هرکدام از دیده‌ورانِ عرصۀ صورت و تیزروانِ بارگاهِ معني آن شاه‌سوارِ آگهي را پیشوای‌خود انگارد) لیکن ازانجا (که اندیشۀ تجرّد در نهادِ قدسي سرشته اند) هرچند گاه رشتۀ پرده گزیني گسیخته گردد - چنانچه درین هنگام بخشو[6] قوّال بطرزِ دل‌پسند دو بیتِ دلفریب سامعه‌افروز گردانید - فهرستِ جریدۀ شناسائي در لوامعِ انوارِ ایزدي چهره افروخت - آنان (که نظرِ دورِ شان از ساحتِ ظاهري برنگذرد) احتظاظ

---

(۲) نسخۀ [ل] بهادران (۳) نسخۀ [ل] نمود چندانکه دستگیر آمد (۴) نسخۀ [ب] نیله غازي و نسخۀ [ی] تبله غازي (۵) نسخۀ [ی] این نکته را سیراب ادا فرمودند (۶) نسخۀ [ای] بچهری قوال - و نسخۀ [ل] بیچهو قوال *

روحاني برگرفتند - چه جای دوربینان معني آگاه[۲] - چون ازان شگرف حالت باز آمدند سپاس ایزدي بجای آورده دامن امّید رامشگر بنقود گرامي آموده ساختند ●

و از سوانح برآوردن میرزا عزیز کوکلتاش است از تنگنای حرمان - بهمزبانی معامله‌نشناسان خوش‌آمدگوی و شورش برنائي در خارستان خواهش تباه افتاد - اورنگ آرای معدلت درست از وفور عاطفت و کارداني روزے چند از دولت کورنش باز داشته بدبستان هوش‌افزائي فرستاد - (چون از پیشانی روزگار او نقوش پشیماني برخوانده شد - و فروغ پرستاري تابش ظهور داد) دوازدهم آبان ماه الٰهي از راه عاطفت و مهرافروزي ازان ظلمت‌کدهٔ اندوه برآورده بانواع نوازش اختصاص بخشیدند از ستاره روشني و بخت‌بیداري بتدارک آن ایّام آئین خدمتکاري پیش گرفت ●

و از سوانح آمدن راجه مدهکر[۳] است بدرگاه والا - پیشتر گذارش یافت که او گرد مصاف انگیخته غبارآلود هزیمت گشت - ازان پس خجلت‌زده در[۴] تنگناها روزگار گذرانیدے - صادق‌خان از وفور کارداني رخت اقامت دران حدود انداخت - چندانکه از هجوم مبارزان همّت‌گزین کار برو دشوار شد ناگزیر بعجز گرائیده نیکو بندگیهای پیشین را دست‌آویز بازگشت گردانید - و بهزاران لابه‌گری و پوزش‌آرائي درآمد - اُمرا پاسخ دادند که اگر عرصهٔ پیکار آراسته نگشتے گنجائي داشت که زاري پذیرفته شود - اکنون سرگذشت بموقف عرض همایون میرسانیم - و او نیز کاردانے آگاه فرستاده تباه‌حالی خویش ایستادگان بارگاه حضور را خاطرنشین سازد - باشد که موجهٔ افضال درگیرد - و از گرداب ناامّیدي بساحل مراد اندازد - بنابران سوم[۵] چند برادرزادهٔ خود را با پیشکشها روانهٔ آستان جلال گردانید - درحوالی بهیره فرستادها سعادت بار یافتند - و ازانجا (که خوی ستودهٔ شهریار عذر پذیری سیه‌کاران پشیماني‌گزین است) بر حال او بخشوده نوازش فرمودند - چون نوید جرم‌بخشي سامعه‌افروز شد - بهمراهی اعیان دولت روی نیاز بقبلهٔ اقبال آورد - بیست و یکم آبان ماه الٰهي صادق‌خان با سایر سرداران (که دران لشکر چهره‌افروز خدمت بودند) آمده ناصیه‌سای عتبهٔ والا گشت و گریوه‌نشین استکبار بسجود[۶] نیایش سعادت اندوخت - خدیو عالم پاس پیمان داشته بگوناگون نوازش سربلند گردانید ●

و از سوانح آوردن مظفّر حسین میرزا ست مسلسل بدرگاه همایون - نگارش یافت که از دمسازي و همنشینی فرومایگان بدگوهر در صوبهٔ گجرات روی سعادت از بارگاه اقبال برتافت - و چگونه سر بشورش برداشت - و چسان آوارهٔ دشت ادبار گشته درخاندیس گرفتار آمد - از روی مهرباني

(۲) نسخهٔ [ل] معني نگاه (۳) نسخهٔ [ب] بدهکر (۴) نسخهٔ [ی] دران تنگناها (۵) نسخهٔ [ی] بیوم‌چند (۶) نسخهٔ [ل] سجدهٔ نیایش بجای آوردهٔ سعادت اندوخت ●

و تیمارداری مقصود دنبه را فرستادند که او را به پیشگاهِ حضور آورد - مرزبانِ آن ملک در سپردن تامّل‌گرای شد - و شرطهای دور از کار درمیان آورد - همانا از توجّهِ رایاتِ عالی بصوبِ پنجاب در نکوهیده اندیشها افتاد - قطب‌الدّین خان خواجگی فتح‌اللّه را فرستاده اندرزگوی آمد - و آوازهٔ بازگشتِ موکبِ مقدّس بصوبِ دارالخلافه جهان را فروگرفت - ناگزیر ازان سگالشهای ناسزا باز مانده او را مصحوبِ بندگانِ بارگاهِ خلافت روانه گردانید - و از دوربسیچی و حزم‌اندوزی[2] مطّلب خان با برخی سپاهِ مالوه تیزدستی‌نموده همراه شد - بیست و هفتم آذر ماهِ الٰهی آن آوارهٔ دشتِ ناکامی را بقدسی بارگاه آوردند - گیهان‌خدیو از فراخیِ حوصله و فراوانیِ رافت بزندان‌بان حواله فرمود تا اندازهٔ پند پذیری و سعادت آموزی گرفته آید - در کمتر فرصتی آثارِ نیک‌بختی از ناصیهٔ حال دریافته قلمِ عفو بر جرائم‌نامهٔ او کشیدند - و بفنونِ الطافِ ظلّ‌اللّٰهی شرفِ اختصاص یافت - روزِ دیگر قطب‌الدّین خان از صوبهٔ گجرات آمده ناصیهٔ بختمندی را بسجودِ آستانِ قدسی جلای تازه داد و بگوناگون توجّهاتِ شاهنشاهی سربلندی‌گرفت - و همدرین نزدیکی[3] راجه بهگونت داس و جگنّاتهه و راجه گوپال و جگمال پنوار و چندے دیگر از مجاهدانِ دولت بصوبِ پنجاب رخصت یافتند و هرکدام را گرانبارِ اندرز ساخته بوالا اسپ و گرامی خلعت سربلندی بخشیدند - و فرمان شد که در لوازمِ خدمتکاری جدگزین آمده از صلاح‌دیدِ سعید خان بیرون نروند - و در انتظامِ آن صوبه و آمادگیِ خود زمانے نغنوند •

و از سوانح فرستادنِ شهباز خان است بصوبهٔ اجمیر - چون آگهی شد (که رانا دران حواشی سر بشورش برداشته) چهارمِ دی ماهِ الٰهی غازی‌خان و محمّد حسین و شیخ تیمور بدخشی و میر زاده‌علی خان و بسیارے از مبارزانِ همّت‌مند[4] را بسرکردگیِ آن خدمتگذارِ عقیدت‌گزین دستوری کرامت فرمودند - تا آن فتنه‌اندوزِ کج‌گرای و سایرِ سرکشانِ نخوت‌فروش از تبه‌کاری بازآمده رهگرای نیکوبندگی گردند - و گرنه خرمنِ هستیِ آن مشتی ناسپاس بصمصامِ آتشین‌کردارِ مجاهدانِ دولت سوخته گردد - و فراوان خزائن همراه کردند - بکمتر زمانے کارِ آن تیره‌رای بخواری پیوست - و کافّهٔ خلائق در ظلالِ عافیت نشاط گزین و سپاس‌آرای[5] شدند •

و از سوانح بنیاد نهادنِ غریب‌خانها - از وفورِ مهربانی و شمولِ عاطفت بکارپردازانِ سعادت‌گزین فرمان شد که اطرافِ دارالسّلطنه سراهای فراخ اساس‌نهند - و بسیرچشمانِ مهربان دل سپرند - تا غریبان و مسکینانِ چهار رکنِ عالم بےنگرانیِ خاطر و بارکشیِ انتظار خانه‌نشین گردند - و تهی‌دستانِ

(۲) نسخهٔ [ب] و حزم‌اندوزی و احتیاط‌ورزی مطلب خان (۳) نسخهٔ [ی] و همدرین‌ولا (۴) نسخهٔ [ی] همت بلند را (۵) نسخهٔ [ب] سپاس‌گذار شدند •

بےمایه را خورش و پوشش آمادهٔ باشد - در اندک زمانے فرمودهٔ حسنِ انجام گرفت - و بےنوایانِ مستمند را در تابشِ غربت وطنگاهِ آسایش پدید آمد •

و از سوانح پدرود کردنِ خانجهان است سپنج‌سرای را - (چون از ولایتِ بهاتی کامیاب خواهش بازگشته بصحّت پور بارِ اقامت گشود) از بادهٔ هوش‌ربای خودکامي خاطرِ اخلاص‌گزین او قدرے غبارآلود شد - از سعادت‌نهادي پردهٔ آزرمِ او دریدهٔ نیامد - درکمتر زمانے بربسترِ رنجوري افتاد - تابشِ تب ببستگیِ شکم کشید - پزشکانِ هندي نافهمیدهٔ داروی گرم دادند - و سررشتهٔ زندگي گسیخته آمد یک و نیم ماه دردمندیِ شکم کشیدهٔ شبِ دیبادر هشتمِ دی ماهِ الٰهي رختِ هستي بربست کشورخدای ازین فروشدن تاسّفِ سترگ فرمود - و آمرزشِ او را طلب کار شد - و بمقتضای فرمان‌روائیِ ملکِ معني در نزهتگاهِ رضا شتافته بستان‌سرای بےخزانِ تسلیم بدست آورد •

و از سوانح ناصیه‌سائیِ سلطان‌خواجه است بسجودِ عتبهٔ اقبال - چون بمنصبِ سالاریِ حاج اختصاص یافته رخصتِ آندیار گرفت مهین بخششهای شاهنشاهي را بشریف و وضیع رسانید و بومي و غریبِ آن بلاد را کامیابِ خواهش ساخت - و کارهای سترگِ آن سرزمین انتظام دادهٔ با قافلهٔ بزرگ رهگرای آستانِ جلال شد - و با دلے عقیدت‌گزین و همّتے ارادت طراز راهِ دراز بتارکِ شوق سپرد - یازدهم ماهِ گیهان‌خدیوِ اخلاص‌دوست عشرتِ شکار پذیش‌گرفته صحرا را بپرتوِ قدسي‌قدوم طراوتِ بهار بخشید - او دران عرصهٔ دل‌گشای بزمین‌بوسِ مژگاني سربلندي یافت - اسپانِ عربي و سایرِ نفائس و شرائفِ آن‌دیار را بنظرِ همایون درآورد - و نشاطِ صیدافکني بجای‌آمد - و پایهٔ اعتبارِ آن سعادت‌منش افزودهٔ گشت - و هرکدام از همراهان فراخورِ منزلت بافضالِ شاهنشاهي چهرهٔ شادماني افروخت خواجه بسا دستگیریهای کشورخدای گذارش نمودهٔ دل و گوشِ مردم نگارین گردانید - ازانجمله درهنگامِ رفتن شبے خردسالے از بالای جهاز بغرقاب افتاد - هرچند سفینه تیزتر میرفت آوازِ گریه نزدیکتر میشد - و بگوشِ کشتي‌نشینانِ عالمِ بے سر و بن میرسید - خواجه نذرِ گیتي‌خداوند کرده سُنبُک مصحوبِ خلاصیان فرستادهٔ انتظارِ نیرنگیِ قدرت مي‌برد - دریا ورزان ازین جست و جوی بیجا فسوس میگرفتند - زمانے دراز سپري شد - و نشانے ازان پدید نیامد - و زبانِ بیغاره‌سرایان دراز گشت - و این سعادت‌آمود بغم فرو رفت - در نیم شبِ ناامیّدي فرستادها فرورفتهٔ غرقاب را سلامت آوردند - عامّهٔ مردم را حلقهٔ بندگي در گوشِ هوش کشیدهٔ آمد - درکمتر زمانے نیکوخدمتیهای خواجه جوهرِ او را جلای دیگر بخشید - و بمنصبِ ترخاني اختصاص یافت و شغلِ صدارت بزرگ‌نگاهیِ او بازگشت - و از بخت‌فرّخي و اخترسعادتي در صدرنشینانِ بزمِ اخلاص جای گرفت - و همدرین ایّام فرمان شد که میرفخرالدّین مشهدي (که بخطابِ نقیب‌خاني

بلند پایگي دارد) از آجین بحکومت پتن گجرات روانه گردد - و چون بدانجا رسد ترسون خان را (که بایالت آن حدود معدلت مي افروزد) متوجّه درگاه همایون گرداند ●

و از سوانح فرستادن میرحاج است بیاریگری دلها - همگي عزیمت شهریار حقیقت‌پژوه آنست که تهي‌دستان قناعت گزین هردیار از دولتخانهٔ احسان گیتي‌خداوند کامیاب خواهش گردند و عموم محتاجان براید خود رسیده مایهٔ خرسندي برگیرند - (چون روشن شد که بگلبانگ زربخشي هرساله از اقصای روم و شام بےنوایان آرزومند در جزیرهٔ عرب فراهم آمده اند - و داستان نشاط‌افزائي و سپاسگذاري بومي و غریب آن ملک بموقف عرض همایون رسید) دریای عاطفت بموجه در آمد و بکارگذاران بارگاه خلافت اشارت شد که یکے از سیرچشمان آگاه دل باین خدمت والا نامزد گردانیده در برابر آنچه پیشتر فرستاده بودند سرانجام نمایند - خواجه یحیی را سزاوار دانسته عرضه داشتند و بنظر قبول تحسین یافت - بیست و ششم دی ماه الٰهي بقافله سالاري حجّاج و رساندن عطایای بزرگ رخصت فرمودند - او نبیرهٔ پسري قدوهٔ اصفیا خواجه احرار است - بیک واسطه بخواجه عبدالله (که تورانیان خواجگان‌خواجه خوانند) میرسد - اگرچه جولان‌گاه نظر و تالّه کمتر پیموده لیکن قدرے طب و برخے سخنان صوفیه برخوانده بود - و در راستي و درستي از یکتایان روزگار - و همدرین هنگام قلیچ خان را بصوب گجرات دستوري دادند - تا در انتظام رعیّت و سپاه یاور کارپردازان آن ناحیت باشد - و سرمایهٔ افزوني آرامش آن دیار گردد - و از اقطاع خویش نیز آگهي پذیرد - و در آبادي آن همّت برگمارد - و حاجي ابراهیم سهرندي را بصدارت آن ملک فرستادند - او قدر این تربیت ندانسته جوهر دنائت فطري و سفاهت ذاتي خود آشکار کرد - و بپاداش آن گرفتار آمد - چنانچه درجای خود نگاشته آید - و همدرین ایّام خواجه غیاث‌الدّین علي آصف خان را بصوبهٔ (۲) مالوه و گجرات فرستادند ازانجا که ناگزیر فرمانروائي ست (که در هر چند گاه کاردانان سعادت‌سگال بهر ناحیتے کسیل کرده از چگونگي سپاه چراغ شناسائي برافروزند) بیستم (۳) بهمن ماه الٰهي آن معامله‌گذار شیوا زبان را رخصت فرمودند - که سپاه مالوه را بداغ رسانده بگجرات رود - و باستصواب شهاب‌الدّین احمد خان و قلیچ خان رونق‌افزای جنود اقبال گردد ●

آغاز سال بیست و چهارم الٰهي از جلوس اقدس شاهنشاهي

یعني سال اسفندارمذ از دور دوم

درین هنگام (که از وفور دیده‌وري و سامان حق‌پژوهي اورنگ‌نشین فرهنگ‌آرای بهار انفسي ر

---

(۲) نسخهٔ [ب] بصوب مالوة (۳) در [بعضے نسخه] هشتم بهمن ●

جشنِ آراسته دارد) ربیع آفاقي بزمِ نشاط گسترد * * نظم *

مجلس‌آرا شو درین موسم که با برگِ نشاط * گل چمن‌آرای و شاهنشه جهان‌پیرای شد
شاهِ اسکندرمنش اکبر که در بزمِ مراد * همچوخضر از چشمهٔ حکمت قدح[2] پیمای شد

روزِ چهارشنبه دوازدهمِ محرم (۹۸۷) نهصد و هشتاد و هفت پس از سپري شدنِ شش ساعت و چهل و هفت دقیقه روشني‌افزای جهانِ صورت و معني بازگشای دانش و بینش[3] معیار گوهرِ آفرینش دیدبانِ پیدا و پنهان ببرجِ حمل پرتو انداخت - دلها جوشِ حقیقت برزد - و پیکرها صفای روحاني گرفت - عقلها[4] را بآبِ دانش تازه روئي آمد - و مغزها را سرمایهٔ گران‌تر نهادند از شعشعهٔ لوامع درون و بیرون مالامالِ فیض شد - ودامن و جیبِ روزگار از گلهای آرزو برآمود - و هزاران نقشِ دلفریبِ پالغزِ والا نگهانِ دشوارپسند آمد - کشورخدای بر مسندِ کامروائي گنجینه گشای افضال گردید - و گروها گروه مردم بوایه رسیده سرمهٔ چشم و داروی دل و سرمایهٔ زندگاني اندوختند ایزدِ بےهمال خسروِ آفاق را در گران سایهٔ پایندگیِ خویش با خردِ خزائن نما و طبعِ جواهرفشان طرب پیرای داراد * * نظم *

مدام تا همي امروز باشد از پیِ دي * همیشه تا همي امسال باشد از پیِ پار
بقاش باد و سرش سبز و روزگار بکام * فلک مساعد و دولت رفیق و داور یار

در عنفوانِ این سال مظفّرخان را بایالتِ بنگاله دستوري دادند - و غمگساريِ زیردستانِ آن دیار فرمودند آنچه نخست بر همّتِ فرمان‌روایانِ دادگر طراز لزوم دارد آنست که امصار و ولایات را (که طوائفِ انام و گوناگون جانور دران فراهم آیند) بدوربینانِ معدلت اندوز فراخ حوصله بسپارند - تا بدستاویزِ فروغِ بینش گوهرِ آدمیان روشن شود - و بترازوی راستي سنجیده آید - و داددهي و دولت‌افزائي بپایستگاه روی آورد - و از گشادگیِ همّت باربردار و ناملایم‌کش گردد - و به نیروی خوی گزیده هنگامِ ناکامي پاسبانیِ خویش کند - و پیش‌بیني را دستیارِ[5] خود گرداند - تا پریشانیِ روزگار انتظام پذیرد - و بخت پایمردي نماید - و آسودگي و شادماني چهره افروزد - وگرنه آدمي‌زاد در چنین آشوبگاه کالیوه شود و با عقلِ صلاح اندیش بیگانگي ورزد - چون خان جهان را پیمانهٔ زندگي لبریز آمد - بایالتِ آن‌ملکِ دلگشای مظفّرخان را (که از گزین‌خوبیها فراوان بهره داشت) نامزد فرمودند - و باندرزهای هوش افزا گرانبار گردانیده سیومِ فروردین ماهِ الٰهي بآن صوب فرستادند - منصبِ بخشیگریِ آن سپاه برضوي خان تعلّق گرفت - و شغلِ دیواني بکاردانیِ میرادهم و رای پتر داس مفوّض شد - و حکیم

---

(۲) نسخهٔ [ز] قدح فرسای (۳) نسخهٔ [ی] بینش دیدبان پیدا و پنهان (۴) در [بعضی نسخه] عقلها بآب دانش تازه‌روی آمد (۵) نسخهٔ [ی] دستار خود *

ابوالفتح را بصدارت و امیني اختصاص بخشیدند - و میرزا نجابت(۲) خان و میر جمال‌الدّین حسین آنجو و بسیارے از ملازمانِ عتبهٔ اقبال را بهمراهي نوشتند - و همه را بخلعتهای فاخره و اسپانِ خاصه نوازش فرموده شرفِ رخصت ارزاني داشتند - و منشورِ سپهرمُطاع باسمعیل‌قلي خان نفاذ یافت که چون مرزبانِ نو بآن سرزمین پیوندد گشاده پیشاني ولایت باو سپرده خود احرامِ آستان بوس نماید - تا ریشِ سوگواريِ او بنوازشِ والا مرهم پذیرد - و خاطرِ برهم‌زده بآرامش گراید - و بقیا خان و بابا خان و جبّاري و سایرِ اُمرای آنصوب فرمان صادر شد که از صوابدیدِ سپه آرا بیرون نباشند(۳) و همدرین ایّام دیهیم خدای از نیروی فطرتِ والا و همّتِ خدا داد نقوشِ جرائمِ مظفّرحسین میرزا را از دیباجهٔ اعتبار سترده بخشش و نوازش فرمود - ازانجا (که روز بازار مهرافروزي‌ست - و غرضهای بشري در گو نیستي) فتنه اندوزيِ گجرات را (که لختي درجای خود گذارده آمد) ناکرده انگاشت (اگرچه گیتي‌خداوند از جان‌شکريِ جانور خویشتن را برکناره گیرد - و همواره بنوش داروی مهرباني بدگوهرانِ روزگار را چاره‌گر آید) درین بخششِ والا بر صافي ضمیر پرتو انداخت که سرچشمهٔ عصیان خاطرِ ساده لوحِ او نبود - فتنه اندوزانِ نافرجام و کوته‌اندیشانِ بے آزرم او را دست‌آویزِ شورش گردانیده بودند - و همدرین هنگام میرزا عزیز کوکلتاش از فزونيِ واهمه به تنگنای خمول شتافت و روزے چند او را کنج‌گرائي بکنجِ حرمان بر نشاند - میر علاؤالدّین عمل‌گذار را بگمانِ(۴) نادرستي بپرستارِ خود سپرده بود - از ناخوشیئے که داشت در شکنجهٔ بےآزرمي تار و پودِ زندگيِ او را از هم گسیخت میرزا از وفورِ عدالت آن فرصت‌جوی بےباک را بقصاص رسانید - و از ایزدپرستي بےخواهش(۵) کس چنین دادِ نیکوئي داد - پدرِ میر از ایران زمین دادخواه آمد - و ستم‌رسیدگيِ میر بموقفِ عرضِ همایون رسانید - کارگیای حق‌پژوه (که در عدالت‌گاه او از خویش تا بیگانه تفاوت نرود - و از بیگاربیگي تا ژولیده‌موی بے سر و پا تفرقه نگیرند - و از زیردست تا زبردست دگرگوني نبود - و با گرانمایه و تهي‌دست(۶) یکسان‌نسبتي رود) اشارت فرمود - تا امیرانِ داد بازپرس نمایند - و حقیقت را بے غبارآلودِ مداهنه عرضه دارند - آن نازپرورِ عاطفت از نیرنگيِ خیال بےعذرتي فهمیده بگوشهٔ عزلت نشست - و بزرهای گرانمند خوشنوديِ آن ماتم‌زده بدست آورد ●

و از سوانحِ رخصتِ ایلچيِ عادل‌خان بیجاپوري‌ست - اگرچه از غنودگيِ بخت فرمان‌پذیري شایسته ننمودے لیکن بآئینِ سایرِ حکّامِ دکن همواره مردمِ کاردان و پیشکشِ گزین فرستاده خود را مذکور

---

(۲) در [چند نسخه] نجات خان (۳) نسخهٔ [ب ی ل] نباشند - و فرمان‌پذیري و خدمتگذاري را سرمایهٔ دین و دنیا شمرند (۴) در [بعض نسخه] بکمال نا درستي (۵) نسخهٔ [ی] نه بخواهش کس (۶) نسخهٔ [ی] تهي جیب ●

محفلِ همایون گرداندے - درینولا نیز یکے از طرزدانانِ شیوا زبان را با تنسوقاتِ آندیار فرستاده بود کشورخدیو از نهادِ مهراندیشي و نیک سگالي آمده را کامیابِ خواهش گردانیده دستوریِ بازگشت کرامت فرمود - و حکیم‌علي را باندرزگوئیِ او همراه گردانید .. تا شرائطِ خیرسگالي بجای آید و لوازمِ نصیحت‌سرائي بتقدیم رسد - و با این‌همه مدارا اگر آئینِ پیش نگذارد و رهگرای نیکوبندگي[۲] نشود جنودِ فیروزيِ‌اعتصام رفته بمالش بیدار گرداند - هرکه چنین خیراندیش و تامّل‌گزین بود زمانه کارساز آید - و بخت پذیرا کند - و ستاره همرهي - و همه سرکشانِ جهان فرمان پذیري را سرمایهٔ سعادت شمرند *

و از سوانحِ دبستان‌نشیني و دانش‌آموزیِ شاهزاده سلطان مراد است - درین هنگام (که آن نونهالِ برومندِ خلافت بهشت‌سالگي رسید - و از بیماریهای پیاپی تندرستي روبداد) اورنگ‌نشینِ فرهنگ‌آرای خواست که آن گوهرِ آگهي پذیرای نقشِ حروف و معانیِ الفاظ گردد - و بسوادِ باستاني‌نامها چراغِ حقیقت افروزد - بپرورشِ سایهٔ الٰهي لوحِ تعلیم در کنارِ سعادت‌آمود نهاده بشیخ ابوالفیض فیضي (که در دانش و کردار یکتا ست - و جهانِ بینش را مرزبان - و بخطابِ ملک الشّعرائي شهرهٔ آفاق) اشارتِ همایون شد که آموزگارِ نوخاستهٔ بزمِ اقبال باشد - در کمتر زمانے خواهش بر کرسیِ قبول نشست - و دریچهٔ صورت و معني گشوده آمد - و دامنِ دانش فراخ و روزن‌کدهٔ بینائي بافزایشِ[۳] نور روشن شد *

و از سوانحِ آمدنِ میر نظام[۴] بوالا درگاه - پیشتر گذارش یافت که شهریارِ دیده‌ور عبدالله خان و عابدي خواجه را مصحوبِ ایلچیانِ بدخشان بآنصوب کسیل فرمود - میرزا شاهرخ قدومِ آیندگان را سرمایهٔ جاوید دولت اندیشید - و پذیرا را سرمایهٔ سترگِ دستکامي برشمرد - (چون خانم بیمار بود و ستارهٔ زندگیِ او بغروب نزدیک) مهمان‌بیگم دخترِ خود، و میر مذکور را (که نسبتِ دامادي داشت) با نفائسِ آن‌دیار روانهٔ درگاهِ مقدّس گردانید - تا خود را بتازگي بستهٔ فتراکِ اقبال گرداند - و دستمایهٔ آبادیِ دین و دنیا سرانجام یابد - درین‌هنگام برخے از نزدیکانِ بارگاه خلافت پذیرا شده باحترام آوردند و بیست و یکمِ اردي بهشت ماهِ الٰهي آیندگان بخاک‌بوسیِ عتبهٔ اقبال روشن پیشاني و آسوده روزگار گشتند - و بگوناگون توجّهاتِ شاهنشاهي شرفِ اختصاص گرفتند - شاردهم خرداد ماهِ الٰهي وزیرخان بسجودِ قدسي‌آستان ناصیهٔ بخت‌مندي برافروخت - و بفنونِ نوازش سربلندي یافت - چون ایالتِ گجرات بشهاب‌الدّین احمد خان قرار گرفت او فرمان‌پذیر شده خدمتِ ایدر را پیش‌نهادِ همّت گردانید - در اندک فرصتے رای آنجا گردنکشي از سر نهاده بلابه‌گري نشست - آن ملک را

---

(۲) نسخهٔ [ی] نیکوخدمتي (۳) نسخهٔ [ز] بافروزش گرائید (۴) نسخهٔ [ب] نظام‌الدین *

باشارتِ والا بار دادهٔ ناصیه‌سای عتبهٔ اقبال آمد - و همدرین نزدیکی آمدنِ شهباز خان است که در پیشگاهِ سلطنت - (چون مهمّاتِ صوبهٔ اجمیر انتظام شایسته یافت - و نخوت‌گرایانِ آن سرزمین روی در خمول آوردند) هرجا مردمِ کارگذار گذاشته بیست و هفتمِ آنماه[2] بزمین‌بوسِ مژگانی ناصیهٔ سعادت را جلا افزود •

گرویدنِ[3] عموم دانش‌اندوزانِ روزگار باجتهادِ گیهان خدیو

ژرف‌نگاهانِ انصاف طراز از عنفوانِ صبحِ ایجاد ذاتِ مقدّسِ شاهنشاهی را فهرستِ جرائدِ کمال دریافته همزبانِ نفسِ قدسی و دانش‌اندوزِ درسگاهِ ایزدی میدانستند - و از آغازِ لوامعِ آگهی تا هنگامِ جلوس بر اورنگِ خلافت و از عنوانِ[4] افزایشِ بخت و اقبال روز بروز ناصیه‌شناسانِ حال و کاردانانِ رموز را آرامشِ دیگر پدید آمدے - و بر دیده‌وری و سترگ اندیشیِ خود آفرین‌گر بوده نیایش افزودے و ستایشِ بیشتر بجای آوردے - ازانجا (که کار افزائیِ ملکِ صورت برجمالِ جهان‌افروز معنوی پردهٔ فروهشته بود) هر رسای دوربین پی بدین شناخت نتوانستے برد - و بازارِ نایافت روائی داشت خاصه مدرسه‌نشینانِ قرطاس‌پرست و فرورفتگانِ گلزارِ تقلید - که حقیقت‌دانی جز پذیرفتنِ اندوختهای باستانی و میناهای بازارخوردهٔ کم بها و نگاشتهای کهن‌اوراقِ سیاه و سفیدِ بسمچیانِ قالبی ندانند بے زیادهٔ گوئیهای ستایش‌گرانِ سخن پیرا و لفظ تراشانِ خماهن‌فروش هرکه (بر روزنامچهٔ گرامیِ احوال نظرِ عبرت اندازد - یا درین گوهرین نامه بچشمِ راست‌بین در نگرد) داند که آن شگرف کاریها از حوصلهٔ بشری افزون‌است - و بر بینائیِ سوادخوانانِ پیشانیِ آباد سرائی نماید - ازان باز (که آن وحدت‌گزین کثرت‌آرای توجّهِ همایون بمقاصدِ حکمت و مطالبِ گوناگونِ مردم برگماشت - و پردهٔ چند برداشته والاآگهی و دوربینی را بر منصّهٔ ظهور[5] آرایش داد) در غوامضِ نظر و تالّه و دقائقِ علم و عمل چندان سخنانِ بلند از ضمیرِ دریابار ریزش یافت که تفسیده دلانِ تابشگاهِ تعلیم[6] در حیرت‌زار افتادند - و گروهٔ[7] دبستانی بشگفتگاه فروشدند - داستانِ کشف و شهود نیست که درشناسائیِ آن اندیشهٔ قدسی فطرتِ والا و همّتِ[8] عالی بگذارشِ پی در پی صفای ضمیر یابد - این گفتگوی دانش‌منشانِ حرف‌سرا ست بے آمیزشِ[9] آویزش دست ندهد - مگر آنانکه از بختمندی در دانش‌گاهِ ایزدی نقوشِ کونی و الٰهی

---

(۲) نسخهٔ [ل] بیست و یکم آنماه (۳) نسخهٔ [ز] اجتهاد فرمودن گیتی‌خداوند در اصول امور و ازین باعث پایهٔ دانش دانشوران افزودن (۴) در [بعضی نسخه] و از عنوان فراز نشینیِ تحت اقبال (۵) نسخهٔ [ی] شهود (۶) نسخهٔ [ا ل] تعلم (۷) نسخهٔ [ی] گروهاگروه (۸) در [بعضی نسخه] نهمت عالی (۹) نسخهٔ [ل] آمیزش و آویزش •

ے میانجي برگیرند نسخهٔ عقلِ نخستین و اسطرلابِ آسمانِ تقدّس بر خوانند - جای آنست
که صورت‌پرستانِ چاردیوارِ تقلید به تنگنای حیرت در شوند - و ظاهربینانِ کوتاه نگاه را پای اندیشه
بلغزد - فراخنای نادانی و کم بینی انباشته گردد - و خاکدانِ تیرهٔ درونی از آبِ سیاه برجوشد
احوال نشناسان دران تخیّل که همگی عمرِ گرانمایهٔ شهریارِ دانش‌پژوه در آموزگاری آبادی پذیرفته
و بسیارے از تیرهٔ دلی و واژون بختی و تباه سرشتی بشورستانِ حسد درشده زبان زدهٔ دین و دنیا
گشتند - لختے از ستارهٔ روشنی و سعادت‌نهادی و کارسازی بخت رهگرای چهار سوی آگهی شده
چشم و گوش فراهم آوردند - و برخے ظاهرنگاهان (که فراوان سال در جستجوی دانش رنجها کشیده
بر پیشطاقِ انصاف دیدبانی نموده) بژاژگوئی انجمن ساختند - و پذیرفتهای شگرف داد و ستد
کرده با یکدیگر سرائیدند - فروغِ نفسِ قدسی‌ست که هنگام تابشِ او رسیده - یا امروز نورِ ولایت بر درونِ
صافی پرتو می‌اندازد - و از خیرسگالیِ گیهان‌خدیو این‌منزلتِ والا کرامت میشود - یا در صفوتکدهٔ
خلوت چراغِ دانش[۲] آموزی افروخته داشتے - و امروز ایزدی‌عاطفت یاوری نموده جلوه آرائی میکند
یا بجادو نفسی و سحرطرازی کوسِ بلند آگهی میزند - و نیرنگِ کاردانی برفرازِ پیدائی میگذارد
و آنان (که بسعادت یاوری و نیکِ اختری از رسم پرستی فراترک میزنند) چشمِ بینش گشوده
و دانش را چراغ افروخته این‌یگانهٔ آفاق‌را پیشوای جهانِ انفس دانسته زنگِ تعجّب زدودے - بلکه گروهے
گردآلودِ تقلید به نیروی کهن‌نامهای باستانی زمزمهٔ انصاف‌پژوهی برگرفتے - و راهِ سعادت بسیچی
سپردے - هرگاه ژولیده مویانِ دشتِ آوارگی و گران پایانِ دیوارِ سرگردانی برفرازِ چنین‌مسند[۳] بلند اقبالی
گزینند از کارگیای معدلت اندوزِ خیرسگال چرا شگرف نماید - برهنمونیِ بخت گشاده پیشانی گرویدند
و آئینِ نو را بازار گرم داشتند * * نظم *

شناسندگانِ سرانجـــامِ کار * دعا تازه کردند بر شهریار
که تا چرخِ گردنده پُراخترست * وزین هردو آمیزشِ گوهرست
چراغِ جهانِ گوهرِ شاه باد * رخِ شاه روشن‌تر از ماه باد

و (چون محافلِ عالی بنورِ آن یکتای بزمِ حقیقت و توانای کارشناس روشنی گرفت - و نیّرِ شناسائی
بر دور و نزدیک تابش داد) دیده‌ورانِ آگاه دل و خردگزینانِ دانش‌گرای (که در کیشهای رنگارنگ
و راههای گوناگونِ پیشینیان پسِ کوچهای پیچ در پیچ و پیغولهای خراب در خراب درمانده چاره‌پژوه
بودند) با دانشورانِ سعادت پذیر و خیرسگالانِ بیداربخت جرگه ساختند - [هرگاه مرتبهٔ اجتهاد
(که فروتر از پایهٔ نفسِ قدسی‌ست) تیرگی‌زدای اشتباه شود] اورنگ نشینِ فرهنگ‌آرای بگزیدهٔ آئین

(۲) در[چند نسخه] دانش آرائی (۳) در[بعضے نسخه] مسند اقبال *

آرامش‌افزای تفته‌دلان اختلاف خواهد شد - لیکن این را هرکس نداند - و آن را همه دریابند پس آن سزاوار که دانش‌اندوزان سعادت‌طراز فراهم آمده کهن دردِ دلگزای را بدین پزشکِ نو بازگویند - و گوارای مزاجِ روزگار آنکه بارخدیو را بعنوانِ اجتهاد نیایش کند - و سپس دگرگونگیِ کیشها و مذهبها بعرض رسانده خواهشِ گره‌گشائی رود - چون اندیشهٔ ایشان بسمعِ قدسي رسید گیتي‌خداوند یکچندے از نقاب درستي پذیرای آن نشدے - و آن گروهِ دیده‌ور لابه‌گر بوده خواهش افزودے *

ازانجا (که مراد بخشي ستوده خوی آن هشیار خرام آگاه‌دل است - و چاره‌گري و کارآساني پیشه) بر پیش‌طاقِ نگه‌زار آن دوربینِ آغازشناسِ انجام‌رسان پرتو ظهور انداخت که از سپه‌سالاریِ جهانِ معني بدین پایه برآمدن و دل برو نهادن پرده‌آراستن و نقاب‌گزیدن است - کامِ شان برآورده شادي‌آمود گردانید - بیستمِ شهریور ماهِ الٰهي انجمنِ کارآگهان سامان پذیرفت - و سگالشهای دانشوران یکتائي گرفت - که گیتي‌خدیو امامِ وقت و مجتهدِ روزگار است - از مختلفاتِ گذشتگان و گروها گروه سخن‌آرای حقیقت‌پژوه آنچه برگزیند سایرِ مردم را پذیرفتنِ آن خشنودیِ ایزدي اندوختن باشد (۲) بدین‌معني گزین‌سجلے نگاشته آمد - و آگهي‌نامهٔ منتظم شد - مولانا عبدالله سلطان‌پوري (که بخطابِ مخدوم‌الملکي سربلندي داشت) و شیخ عبدالنّبي صدر (که کوسِ شیخ‌الاسلامي بر نامِ او میزدند) و غازي خان بدخشي و حکیم‌الملک و دیگر بزرگ‌دانشانِ روزگار بنقشِ نگین و دست‌نگارِ خود آرایش دادند - سرگردانانِ بادیهٔ شکوک و اوهام را گردنِ ارادت بپالهنگِ تعین بسته آمد - و تاریک‌نشینانِ گمان را پرتوِ یقین داد - درونِ بیگانگي را چراغِ آشنائي بر افروخت - و دلهای پراگنده را آرامشِ دیگر چهره‌آرای نشاط گشت *

و هم دریندولا فرازِ منبر بهای آسمان‌سای شاهنشاهي بلندپایگي یافت - و بارگاهِ دانش سرافرازیِ دیگر گرفت - و زمان را آسمانے دیگر پدید آمد - ازانجا که تکاپوی گیهان‌خدیو آنست (که اندازهٔ توانائي شایسته‌کارها بجای آید - و گوناگون نیکوئیها بکوششِ آن یکتای بزمِ آگهي انجام پذیرد) هر گزین‌کردارے (که بقدسي خاطر فروغ بخشد - یا از ایزدپرستانِ باستاني بشنود) دست‌آویزِ نامندیِ الٰهي شمرده پذیرای آن شود - و چون درین‌هنگام بسمع همایون رسید (که ایمّهٔ هدی و خُلفای شدین آن عبادت بدیگرے نگذاشته این کار بزرگ بر دوشِ همّت گرفته اند) بر باطنِ نورآگین پنهان پرتو انداخت که آن صدرنشینانِ حقیقت‌گذار را (۳) درین شایسته خوئي نیز پیروي شود پاداشِ سزاوارکاري اندوخته آید - و چون جهان‌آرائي و معدلت‌پژوهي فراوان شغل است

از درازگفتاري بناگزیر بسندي گزیده آمد - بارها در جامع دارالخلافه مجمع آگهي انتظام گرفت و بار یافتگان همایون محفل گوناگون سعادت اندوختند - و از خطبهائی (که باشارت والا اشرف برادران شیخ ابوالفیض فیضي در رشتهٔ نظم کشیده بود) این است * نظم *

بنام آنکه ما را خسروي داد * دل دانا و بازوی[۲] قوي داد

بعدل وداد ما را رهنمون کرد * بجز عدل از ضمیر ما برون کرد

بود وصفش ز حدِّ فهم برتر * تعالی شانهٔ الله اکبر

ازانجا که اندیشهٔ صافي بود بزبان دل افروز و دم گیرا و سخن شایسته سعادت اندوزان نیک اختر را نیروی تائید ایزدي بر گرفت - و شگرف گشایشها چهرهٔ بختمندي بر افروخت - و ازان رو (که شوره ناک زمین گزیده تخم را تباه گرداند) خراب درونان تیره رای را دل ترنجیده[۳] ترگشت - و سیه کاران پریشان مغز را آئینهٔ سیه نابتر - و چون رسمی ست باستاني (که همواره با خدابندهای حق پژوه کالوسان دیولاخ ناداني یاوه درائي و هرزه گوئي نمایند - و خزف ریزها را جواهر گران ارز نام نهند و سنگ شکسته را گیتي نمای خدایگاني و شب چراغ روشنائي بر شمرند) در برزنهای بیدانشي و پس کوچهای بد گوهري هر گروهے بروشے یاوه گذاري نمودے - و اغالش خجلت زدگان هنگامهٔ دانائي و بهتان سرائيِ نادانان دانا نمای بد سرشت سرباري آمد - و از هر طرف گرد شورش بر خاست و سیه دود تیره دروني و تاریک پیشاني درگرفت - و انجمنهای بدگوئي[۴] فراهم آمد - طایفهٔ ازان خاکساران غنوده خرد (که جانوران شب آشیان و پای کوبان روز کور اند) آن یگانه بندهٔ ایزدي را (که زاد بر زاد روشن دودمان است) تهمت آلود دعوئ خدائي کردند - و بچنین ناسزا گفتن در گو خسران ابد فرو شدند - و در دیوسار سیه ناکي در افتادند - همانا غلط انداز این گروه خدا آزار آن بود که چندے از پیش قدمان یکجهتي (که بر مشرب نصیر بودند) با ذوق حسین منصور خدیو معاني را مظهر حق دانسته سخن سرا گشتند - و اورنگ نشین اقبال از مسندآرائي صلح کل بے صرفه گویان آشفته عقل و هرزه درایان پریشان مغز را چندان سرزنش نفرمود - بد نهادان نابخرد را پای سعادت از جای رفت - و از کج گرائي و تباه سرشتي در گلزار باطل[۵] بسیچي فرو شدند - و مفتریان ترفند گذار را ازین رهگذر روز بازار شد - برخے از نفته دلان بادیهٔ ادبار را زبان[۶] آور شدے که خسرو زمان را خواهش وخشوری داد ار بے همال سراپای دل میگیرد - دست آویز تخیّل این فتنه اندوزان آنکه شاهنشاه حکمت پژوه همواره آئینهای شگرف درمیان آورد - و چهار چمن دین و دنیا را شاداب گرداند - و در سخنان شک آمود

---

(۲) نسخهٔ [ی] نیروی (۳) در [اکثر نسخه] رنجیده تر (۴) نسخهٔ [ب] بدگوهري (۵) نسخهٔ [ل] باطل فروشدند (۶) نسخهٔ [ل] باور شدے *

پیشینیان ناخنها زند - کالیوه‌دلانِ کوتاه‌بین بدین خیال درشدند - و دید خطبه خواندن بر خلاف آئین و پای همّت افشردن بر منبر برهنمونیِ جهانیان یاورِ تباه اندیشي شد - و بسیارے را از گوش‌بندگي و ترّهات پرستاري باور آمد - و سخن‌سازانِ فتنه‌جوی را روزبازارِ نشاط پدید گشت •

چون حقیقتِ ژاژخائیهای بدگوهران بمسامعِ اقبال درآمدے از فراخیِ حوصله و تماشائي‌بودنِ نیرنگیِ ابداع ازان اعتبار نگرفته بارها فرمودے سبحان‌الله در تنگنای خاطرِ نادانان چگونه مي‌درآید که امکانیِ حدوث‌آمودِ درمانده طبائع نسبتِ الوهیت بخود دهد - و گروهے از هادیانِ آفاق (که بهزاران شگرف‌کاریهای اعجاز اظهارِ نبوّت کرده اند) روزگاران برآمد و دورها سپري شد که این معني پرورش مي‌یابد - و روی در افزوني دارد - و هنوز گوی انکار فرو نمي‌نشیند - مرا چنین سگالش چسان در صفوتکدهٔ ضمیر راه یابد - و ظاهرنگاهانِ صورت پرست را این تبه‌خیالي چرا سراسیمه دارد - و ازانجا (که ملامت‌کشي و طنزپذیري[۲] در دلهای صافي فروغ دیگر بخشد) سرزنشِ آن تیره رایانِ نورافزای نشاید کرد - و طایفهٔ تباه سگالانِ بے‌آزرم[۳] را آن خیال که شهریارِ آفاق دینِ احمدي را ناستوده میداند همگي دست‌آویز بے‌راه‌رویِ خراب درونانِ زنگین‌خود[۴] آنکه خسروِ دانادل از فراخیِ مشرب و عمومِ مهرافزائي و بسطتِ ظلّیّت گروها گروه آدمي را بدوستي برگزیند - خاصه دانش‌پژوهانِ هرکیش و ریاضت اندوزانِ هر دین و مذهب را همواره در مطالبِ دیني و مقاصدِ حقیقي دلیل پژوهد و از شورشِ بیدانشي و کم‌پژوهي گزین‌پاسخ نیابد - خصوصاً درین‌هنگام فیلسوفانِ نصاری در محافلِ همایون گرموت و گیرها بر متفقّهانِ روزگار کردند - و آویزهٔ دانش‌گذاري درمیان آمد - بدنام کنانِ دودمانِ آگهي (که بحیله‌سازي دانشِ نابوده را بر خود بسته بودند) بشورش برخاستند - و از روزبازارِ دادگري و هنگامه گرميِ تمیز در پیشگاهِ سلطنت خجلت‌زده سر بجیبِ ناداني فرو بردند - در خلوتکدهای تیرگي افزا با دمسازانِ خود سرائیدے که ما را غمِ دین فرو گرفته - و پادشاهِ وقت را از جانب‌داري پاسخ بسمعِ قبول نمیرسد[۵] - و از بدنهادي آن گزین‌عقیدتِ روشن درون را تهمت‌آلود گردانیدند - و از تیره‌دلي و آشفتگیِ پردهٔ دري[۶] نظر بدین نینداختند که بزرگ‌داشت و احترام (که ازین قدردانِ اورنگ‌نشین نسبت بخاندانِ نبوّت بظهور مي آید) از پادشاهانِ باستاني کمتر گذارش نمایند - بسیارے از ساداتِ سعادت اندوز بتوجّهِ آن خدیوِ اعظم بمراتبِ عالي و مناصبِ والا سربلندي دارند - و زمان زمان بافزایشِ منزلت بستان‌سرای آرزوی شان سوسبز و شاداب میگردد و رضا نمیدهد که یکے ازین خاندان سر بر پای اقدس نهد - یا ناصیه‌سای آستانِ اقبال آید

---

(۲) نسخهٔ [ل] طعن پذیري (۳) نسخهٔ [ز] بازرم سه‌آهنرا (۴) نسخهٔ [ل] بیخرد آنکه (۵) نسخهٔ [ب] نمیرود (۶) نسخهٔ [ل] و پردهٔ دري •

طبقهٔ از کج‌بینی و بدکیشی آن صافی‌اعتقاد پاک‌باطن را دامن‌آلود تشیع گردانیدند - و سنّیان ساده‌لوح را بهزهٔ درائی از راه بردند - دستمایهٔ پالغز این گروه آنکه پیوسته در محافل همایون ادلّهٔ این دو فریق چون دلائل دیگر طوائف بر لوحهٔ بیان نگارش یافتی - و شاهنشاه آگاه‌دل از حقیقت‌اندوزی و نصفت‌طرازی بے میل طرفِ راجح برگزیدے * بیت *

بیانے که باشد بحجّت قوی * ز نافرّخی باشد ار نشنوی

و توجّهِ خاطر و نفرتِ ضمیر و انبوهی و کمیِ گذارندگان و آشنائی و بیگانگیِ اینان گردِ فتور برنینگیختے - و کوتاه بینانِ بے‌تامّل از دیدِ مخالف‌گزینی دل را یاوه(۲) بالا ساختے - و اعتبار یافتنِ(۳) ایرانیان (که بیشترے بدان روش زندگانی نمایند) سرباریِ بدگمانی و افروزینهٔ شورشِ عربده کاران آمدے - و از بیدانشی و تقلیدپرستی داستانِ برگرفتنِ موافق بیاد نیاوردے - و بزرگی یافتنِ تورانیان از چشمِ تعصّب‌گزینِ آن قوم پوشیده ماندے - یا خود را بنادانی زده بهانه‌جوی شدے گروهے از ناپاک‌طینتی آن قافله‌سالارِ خداشناسان را بکیشِ برهمن بیغاره زدند(۴) - سرمایهٔ سگالشِ ناسزا آنکه شهریارِ دیده‌ور از فراخیِ حوصله براهمهٔ دانش‌اندوز را در بساطِ قرب جای‌دادے - و طوائفِ هنود را بجهتِ مصالحِ ملکی و افزونیِ حقیقت پایه افزودے - و برای شایستگیِ تمدّن گرم‌خوئی فرموده عاطفت بظهور آوردے - دست‌آویزِ جوششِ یاوه‌درایانِ بدگوهر سه چیز شد - نخستین از فزونیِ شناسائی بارگاهِ مقدّس مجمعِ دانشورانِ ملل و نحل آمد - و ازانجا (که هر آئین شایستگیِ چند با خود دارد) هر کدام نصیبهٔ آفرین برگرفت - و از فرطِ انصاف‌گزینی نکوهیدگیِ هیچ طایفه پرده‌بافِ نیکوئیِ او نتوانست شد - دوم هنگامهٔ صلح‌کل در پیشگاهِ خلافت رونق پذیرفت - و گروهاگروه مردم با گوناگون احوال کامروای صورت و معنی گشتند - سیوم تباه‌سرشتی و کج‌گرائیِ فرومایگانِ روزگار از خیرِ بسیچی و حق‌سگالیِ گیهان‌خدیو درکمتر زمانے شرمسارِ نادانی گشته بیچاره‌گریِ ایّامِ بیدانشی تکاپوی نمودند - و بسیارے بکیفرِ کردارِ خویش در شکنجهٔ ناکامی فروشدند *

عزّت افزودنِ قطب‌الدین خان باتالیقیِ گوهرِ اکلیل(۵)

سعادت شاهزاده سلطان سلیم

آدمی‌زاد اعجوبهٔ نگارخانهٔ آفرینش است - نادره کاخے از دیوارِ پستِ چار آخشیج اساس یافت آنکه جوهرِ قدسی را (که یگانهٔ تجرّدگاهِ ایزدی ست) بکدگیائیِ آن برگزیدند - حکمتهای دادارِ بے‌همال

(۲) نسخهٔ [ز] یاوه‌بلا - و در [بعضے نسخه] یافته بالا (۳) نسخهٔ [ب] گرفتن (۴) نسخهٔ [ب] زدندے (۵) نسخهٔ [ز] اثرپذیر شدن شاهزادگان والاشان بیمن صحبت خدیوِ زمان *

کجا در تنگنای حوصلهٔ امکان درآید - لیکن خردِ دوراندیش داند که کارفرمای قهرمانِ قدرت درین دو نادرهٔ پیوند پیامِ آگهي میرساند - که به نیروی شناسائي دامنِ اعتدال از دست نگذارد - و این چاردیوارِ عنصري را از گزندِ کیفیّاتِ باهم دشمن شایسته نگاهباني نماید - و خوردن[2] و آشامیدن و پیوندِ همخوابه و کسبِ هوا بطرزے (که دانش‌ورانِ آزمون اندوز نگاشته اند) بکار برد - سپس خواهش‌گري[3] و خشم‌گیني را فرمان‌پذیرِ خود[4] داشته بهوش‌افزائي و مهرافروزي نشیند - و بوالا دانشها (که در نشأهٔ صورت و معني بکار آید) چهرهٔ نفس پیراسته دارد - و بآمیزهٔ نکوهیدهٔ مردم دامن‌آلای نگردد - که ستودهٔ خوبانِ عالي‌فطرت را از راه برد - تا بسادهٔ‌لوحانِ سقیم‌دل و فرومایگانِ کوتاه‌بین و کج‌گرایانِ تباه‌بسیچ چه رسد - هرگاه چنین دیدباني در هر آدمي ناگزیر بود بر بزرگانِ کثرت‌آرای آنگاه بر فرمان‌روایانِ روزگار چه مایه ضرور باشد - للّه الحمد که از آسماني‌تائیدات آنچه درین کارِ سترگ پیش‌قدمانِ باستاني برنجِ دراز دریافته اند کشورخدای را در نهادِ صافي سرشته اند - و بے آمیزشِ آموزش خویهای ستودهٔ غازهٔ چهرهٔ سعادت است - و با این هشیار خرامي پیوسته دیدبانانِ گزین (که بر خود بلرزند - و حق را بے کم و کاست بموقفِ عرض رسانند) باز داشته اند - تا نیّرِ اقبال هرزمان فروغِ دیگر دهد - و جاوید دولت چهره افروزد - و با این بسند نکردهٔ محفلِ همایون و بارگاهِ خلافت را برخلافِ سرافرازانِ عالم بآگاه‌دلانِ حقیقت پژوه آراسته دارند - و فرومایگانِ خوشامدگوی ناراستي‌آرای کمتر درین دو جای گزین راه یابند • • بیت •

چوشاهنشهان دوربیني کنند • بدانشوران همنشیني کنند
کسانے که دانادلي خواستند • بدانا دلان مجلس آراستند

و ازین گزیدهٔ آئین گوناگون مردم و گروهاگروهٔ آدمي شناسائي پذیرفته سعادت مي‌اندوزند - اندازهٔ فرخندهٔ بختي و نیک سگالیِ فرزندانِ آن گیتي‌خدیو که تواند گرفت - فراخنای حوصلهٔ قیاس بر نتابد - المنّة للّه که بمیامنِ توجّهِ آن دانش‌آرای فرهنگ‌افروز اولاد و احفاد والاگوهر را در آغازِ برنائي (که همگنان را بگرانخوابِ غفلت دارد) بیدار عقلي و ژرف نگاهي و صواب اندیشي و شایسته کرداري از تیزرَوِنهٔ جمالِ روزافزون است - و از فروغِ قدسي‌عاطفت و خجستگيِ طالع برخلافِ خردسالانِ روزگار بستودگيِ اخلاق پیراسته اند - و بنظرِ کیمیاسازِ شاهنشاهي پرورش یافته پذیرای منّتِ آموزگار و اتالیق نیستند - خاصه فرزندِ سعادت پژوهِ رضا جوی گلدستهٔ بختمندي فهرستِ جرائدِ آگهي سلطان سلیم (همچنانکه بظاهر مهین‌فرزندِ گیهان‌خدیو ' در پیرویِ خجسته خصالِ آن یکتای ملک

---

(۲) در [بعضے نسخه] و درخوردن و آشامیدن نگذارد - و په . . [بعضے نسخه] خواهش گرمي
(۴) نسخهٔ [ی] خرد •

دانائي فراوان تکاپوی دارد - لیکن ازانجا (که شهریار دوربین نیرنگیِ مزاجِ آدمي‌زاد را سراپا بشناسد و پیش‌بیني و حزم اندیشي خوی ستودهٔ اوست) بدیدبانیِ خود بسند نفرموده فرزانهٔ از هوشمندانِ آزرم دوستِ وفا طراز را نام اتالیقي نهاده سرابستانِ دور بسیچي شاداب میگرداند - آئینِ والا نگاهي بکار میرود - و رسومِ احتیاط‌گزیني بجای مي‌آید - یکی از شایستگانِ سعادت‌گزین برفراز بزرگي[2] جای میگیرد و جهانیان را آئینِ دانش‌آموزي بر منصّهٔ ظهور جلوه‌گر میشود - تا بیدار دلانِ هشیار مغز دریتاقداریِ اعتدالِ این آغشته‌آخشیجان تن بغنودگي ندهند - و آراستگیِ ظاهر و باطن فتورے دران سگالش نیندازد ازین رو خدیوِ عالم بیست و دومِ شهریور ماهِ الٰهي قطب‌الدّین خان را (که از باریابانِ بارگاهِ سلطنت و بزرگانِ پیشگاهِ خلافت بود - و آثارِ حقیقت و کار شناسي از ناصیهٔ حالِ او روشن - و خیر بسیچي و حیا دوستي از نشست و برخاستِ او پیدا) بدین بلند پایگي کامیاب سعادت گردانیدند - و بخلعتِ گرانمایهٔ داقو (که درین قدسي دودمان بس پایهٔ سترگ دارد) سرفرازیِ جاوید کرامت شد - و بخطابِ بیگلربیگي (که از اعاظمِ القابِ این خاندانِ والا ست) بلندنامي یافت - او بسپاس‌گذاریِ این مهین بخشش ترتیبِ جشنِ بزرگ بخیال آورد - و آرایشِ بزمِ همایون اندیشیده استدعای گرامي‌مقدم نمود - ازانجا (که خواهش پذیري و کامروائي شمسهٔ پیشطاقِ فرمان‌روائي ست) آرزو پذیرفته آمد - و منزلِ آن عقیدت گزین از میمنتِ قدومِ اقدس رشک افزای سپهرِ برین گشت - درانِ مهبطِ انوارِ الٰهي و مطرحِ اشعّهٔ ربّاني شاهزادهٔ والاگوهر را بر دوشِ او گذاشته سرمایهٔ سرمدي‌سعادت بخشیدند - و پیرایهٔ افتخارِ کونین سرانجام یافت - اسبابِ خرّمي و شادکامي آماده گشت - و لوازمِ نثار بتقدیم آمد - طبقاتِ مردم بمرادِ خود پیوستند - و گروها گروه جهانیان شادماني اندوختند ‌• بیت •

عجب بزمگاهے شد افلاک‌تاب • که کم بیندش چشمِ اختر بخواب
بنظّاره اش دیده مدهوش بود • خرد بے زبان و زبان گوش بود

چالش[3] فرمودن گیتي‌خداوند بصوب اجمیر

اورنگ نشینِ فرهنگ آرای پیوسته از وفورِ حق پژوهي و فرطِ دیده‌وري خویشتن را بچشم در نیاورده کام آگهي بردارد - و زمان زمان پاسبانیِ احوال کردهٔ چهار سوی دنیا را روز بازار تازه بخشد سرابستانِ دین را شاداب گرداند - و سراپای هرکردارے بنظرِ اعتبار در آورد - پاسِ مراتبِ شناسائي داشته خرامش فرماید - و از سعادت اندوزي و خیرسگالي برسومِ طوافِ مشاهدِ بزرگان (که والا نگهانِ حقیقت اندوز بدان کمر گروند) نیز پردازد - و در ضمنِ آن چندین حقیقتِ[4] عبادت چهرهٔ ظهور برافروزد

---

(۲) نسخهٔ [ل] بندگي (۳) نسخهٔ [ل] نهضت فرمودن (۴) نسخهٔ [ب ی] حقیقي عبادت •

ظاهر بینان صورت پرست را سرمایهٔ نشاط پدید آید - و معني بسیچان تقدّس طراز را گوناگون شادماني در گیرد - درین هنگام (که لوامع خداشناسي پایهٔ ظهور گرفت - و پیکرگزینان روی در سیرت افروزي داشتند) بخاطر همایون چنان پرتو انداخت که این نیکوئیهای رسم و عادت بے آهنگ گزین عبادتے بر منصّهٔ عیان نتابد - و بے ملاحظهٔ مصالح ملکي یورشهای پادشاهي فروغ نبخشد - وجویای آن گشتند که اگر چنین باعثے خردگزین نباشد بخلاف هر سال درین مرتبه عزیمت مطاف اجمیر در پایهٔ توقّف افتد و چون روشن شد (که نهضت آن صوب سرمایهٔ آرامش خلائق و پیرایهٔ نیازمندی گردن‌کشان است) بیست و ششم شهریور ماه الٰهي پای اقبال در رکاب کشورگشائي نهاده رهگرای گشتند - و با ستوده آئین منزل بمنزل نشاط شکار چهره آرای شد - معدلت را شادروانے دیگر بر افراختند[۲] - و گروها گروه مردم کامیاب آرزو گشته شادي اندوختند - برخے را مطالب دنیا و مشاغل ظاهر انتظام گرفت - و جمعے را مرادات معنوي و خواهشهای عالم باطن سرانجام یافت - آن شهسوار عرصهٔ آگهي با ایزد بیهمال بوده ظاهر بر آراستے - و با گوناگون مشاغل آزاد خاطر خرامش فرمودے - ازان باز (که داستان تعلّق و تجرّد در نزهتگاه هستي غریبو نشاط انداخته - و سررشتهٔ نگاهداشت آثار پیشینیان دوتائي دارد) مراسم این دو آخشیج در یگانه پرستار ایزدي بافزوني و فراواني فراهم آمده کمتر نشان دهند - دیده‌وران هرگروه از دید شگرف[۳] آرائے آن یکتای بدائع‌طراز چنان سر بجیب حیرت فرو مي برند که بقالب گفت نگنجد و بحوصلهٔ شنود در نیاید - هر طایفه را دلنشین که همگي همّت والای خدیو عالم بهمین[۴] آئین خاص بسرمیرود و چنین چیره دستي از دوام توجّه بدان پیشه روی در ظهور دارد - بایزدي تائید (چنانچه در آرامش آشوب‌گاه دنیا شگفت کارنامها پدید آورند - و فیض آن بدور و نزدیک رسد) افزون‌تر ازان نادره پردازیها در وسعت‌آباد ملک معني آشکار میشود - و شمع رهنمونی سعادت‌پژوهان دیده‌ور افروخته میگردد و بتازگي آنچه به مصوّری[۵] قام چهره‌گشای میگردد فرمان‌پذیری شیر شرزه است - بیست و ششم مهر ماه الٰهي رایات اجلال نزدیک حوض خواص خان پرتو اقبال انداخت - بومیان آن سرزمین جبین نیایش سوده بعرض همایون رسانیدند - که رهنوردے را درین حدود به بیشهٔ هولناک گذر افتاد - درندهٔ[۶] نا آشنا بجان‌گزائي برخاست - آن قوي دل را خاطر سعادت‌گزین چاره‌گر آمد همان‌دم خطّے بگرد خود برکشید - و دعای[۷] گیتي‌خدیو بر زبان آورد - از شنودن نام گرامي بر جای ایستاد - و او از گزند جان‌شکر رستگاري یافت - آگهي پذیران آن سرزمین بتازگي گردن سعادت بکمند اخلاص در آوردند - و دست افزار راه‌یابی طایفهٔ و سرمایهٔ افزایش عقیدت گروهے سرانجام پذیرفت

---

(۲) نسخهٔ [ل] بر افراشتند (۳) در [چند نسخه] شگرف‌کاری (۴) نسخهٔ [ی] بهمه‌دانی همین
(۵) نسخهٔ [ب ی] بمه‌ور قام (۶) نسخهٔ [ل] ژندهٔ شیرے (۷) شاید که دعائي باشد •

و چون شگرف‌کاري اقبال بمسامعِ همایون پیوست از سترگیِ همّت و پرده‌آرائي حسابے بر نگرفته بر زبانِ مقدّس گذارش یافت - اگر براستي پیوندد دیگر شکارِ این‌جانور نکنیم - و بجانِ‌شکريِ او چیره‌دستي نفرمائیم - نیرنگیِ[2] بدائعِ کراماتِ آن یگانهٔ روزگار برتر ازان است که چابک‌روانِ عرصهٔ آگهي بساحتِ کنهِ آن توانند رسید - و والاپایگیِ آن وحدت‌گزینِ کثرت‌آرای ازان دورتراست که بلند پروازانِ علويِ‌خرام در هوای شناختِ آن پر توانند گشود ‌•　　• قطعه •

مائیم که نظارهٔ او • حیرت زدگانِ آفرینش

از کنهِ کمالِ او چه[3] دانیم • ما هیچ‌مدانِ آفرینش

سیوم آبان ماهِ الٰهي سایهٔ همایون چتر بدان شهرِ سعادت پرتوِ معدلت انداخت - و مراسمِ[4] داداپرستي و آدابِ زیارت بظهور آمد - مُنتسبانِ آن مشهد و دیگر منتظرانِ آرزومند بگوناگون افضال شادکامیها اندوختند •

و از[5] سوانحِ فرستادنِ شیخ عبدالنّبي و ملّا عبداللّٰه سلطانپوري ست بحجاز - نظرتِ گنجینه‌پردازِ شاهنشاهي آن میخواهد که تهیدستانِ هفت کشور و نیک‌سگالانِ هر دیار از موائدِ احسان فراوان بهره برگیرند - و همواره جویای خیرسگالانِ آگاه دل و کارشناسانِ راستي‌کردار است - تا مصارفِ عطایا در شهرستانِ بیگانه تشخیص یابد - و بے ستمِ شریکي و بیش‌طلبیِ آز[6] دوستانِ آن دیار شایسته قسمت پذیرد - و پیوسته از جهان‌نوردانِ روزگار هرکه براستي و درستي امتیاز دارد برگزیده مبلغهای گرانمند حواله مینماید - تا بخششِ ظلِّ الٰهي پایهٔ شمول گیرد - و سپاسِ بلنداقبالي چهرهٔ دولت برافروزد (چون فزونیِ احتیاج‌مندانِ جزیره نشینِ حجاز و انزوا گزینانِ آن دیار خاطرنشینِ همایون شد) هر سال خروارهای زر مصحوبِ کاردانانِ سعادت منش روانه ساختے - و اندیشهٔ قدسي آن بود که پیوسته دریای بخشش[7] در جوش باشد - لیکن چون آگهي آمد (که چیره‌دستانِ آزمندِ آن مشاهد گردِ شورش مي‌انگیزند - و قسمت شایستگي نمي‌پذیرد - و تهیدستانِ آزرم‌دوست را بخشے نمیرسد - یا کمتربهره بر میدارند - و خیره رویانِ عربده‌ناک فراوان ستانند) چنان بخاطرِ معدلت آرای قرار یافت که دیگر آن والا مکرمت بظهور نیاید - و چنانچه مساکینِ هر دیار پنهاني کامیابِ عشرت گشته خلودِ دولت را طلبکاراند دران بلاد نیز همان آئین رواج گیرد - و همانا چنین گردِ دلها گشتن و خاطرهای نژند شادمان گردانیدن دستینهٔ قبول داشته باشد - دربن‌ولا (که خرد بلند پایگي یافت - و تشخیص را

---

(۲) نسخهٔ [ز] بدائع کرامات - و نسخهٔ [ی] نیرنگیِ کرامات (۳) نسخهٔ [ل] چه‌گوئیم (۴) نسخهٔ [ل] مراتب (۵) در نسخهٔ [ز] دراینجا این‌عنوان آورده - فرستادن شیخ عبدالنبي و ملا عبدالله سلطانپوري بحجاز (۶) نسخهٔ [ز] درازدستان آن دیار (۷) نسخهٔ [ی] بخشش و بخشایش •

روزبازار پدید آمد) شیخ عبدالنّبي و ملّا عبدالله سلطان‌پوري (که از افسانه طرازي و دستان سرائي و پیش‌آمدنِ سادهٔ لوحانِ کارنشناس و مدارائی فرمان‌دهانِ روزگار بر مسندِ پیشوائي جا گرفته در نفس پرستي و طبیعت پرستاري گام فراخ میزدند) پردهٔ کارِ ایشان برداشته آمد - و دریافته شد که بجز اوائلِ مقدّماتِ رسمي (که اسافلِ صف‌نشینانِ بساطِ تحصیل گردآورند) چیزے نیندوخته اند و بغیرِ زبان‌درازي و نقل‌فروشي (که آئینِ بیدانشانِ هرزه‌لای است) هنرے نشناسند - و با این همه تهیدستي از دادارپرستي و حق پژوهي کمتر نصیبه بردارند - و غرورافزائي و نخوت فروشي را بزرگیِ حال و گزیدگیِ منزلت خیال کنند - شهریارِ فراخ حوصلهٔ والا عاطفت از آزرمِ ذاتي و حیای فطرتي نخواست که آن گروه درین عیارگاهِ دانش و بینش زیاده ازین بغاداني و بےانصافي شهرهٔ آفاق گردند و برسوائي انگشت‌نمای خاص و عام شوند - بمنصبِ میرحاج اختصاص بخشیدند - و نیازمندانِ آن سرزمین را یاد فرمودند - و بدین عنوان از قلمرو برآوردند - و فرمان شد که پیوسته دران معابد به پیراستنِ نفس پردازند - پاسِ اعتبارها داشته آمد - و لوازمِ آزرم بتقدیم رسید - زربندگانِ آرزوپرست بسرِّ این نرسیده در توقّف هزاردستان بکار بردند - اندیشهٔ آن پست فطرتان اندوختنِ درهم و دینار بود - نه فراهم آوردنِ نام و ناموس - لیکن گیتي‌خدیوِ دانش پژوه (چنانچه حکمای مهرگزین بیمارانِ نادان را کام و ناکام تلخ دارو بخورش میدهند) دستوري دادهٔ مدارا فرمودند - و بسیارے از تهیدستانِ آرزومند را سامانِ سفر سرانجام یافت - هفدهمِ آبان ماهِ الٰهي ازان مصرِ سعادت بدارالخلافه بازگشت شد و راهِ میوات پی‌سپرِ همایون‌موکب آمد - و راغ و کهسار طراوتِ بهار گرفت - اگرچه بصورت نشاطِ شکار چهرهٔ مي‌افروخت لیکن درمعني دادارپرستي و رعیّت پروري بجای مي‌آمد - بیست و نهم حواشیِ سانبهر شهباز خان با برخے جنودِ فیروزي دستوري یافت که دران صوبه پاسبانیِ احکامِ سلطنت نماید - و درایمنیِ ملک و آبادیِ ولایت همّت گمارد •

و از سوانحِ گزند رسیدنِ بزین خان کوکلتاش است - بیست و سیوم آذر نواحیِ بهیره[۲] گیهان‌خدیو در خلوتسرای تقدّس بنیایشِ ایزدي بود - از پیشگاهِ دولتخانه غوغائي بلند شده فرونشست - بهوپت چوهان از واژونیِ بخت چندے سر از بندگي تافته بدبارِ بنگاله شتافت - درین‌ولا (که آن ناحیت بدستیاریِ اقبال گشوده گشت) ناگزیر بهمایون درگاه پناه آورد - ازانجا (که خوی بد از نهادِ مردم بدشواري رود - خاصه که نکوهیده نشمرند زوال نپذیرد) آن بدگوهر باز بمنگاهِ خود آنارهٔ رفته دزد[۳] افشاري و رعیّت آزاري پیش گرفت - چون آن قصبه از تیولِ کوکلتاش بود رخصت یافت

---

(۲) در [بعضی‌نسخه] مثهرا (۳) نسخهٔ [ز] بدزد افشاري و رعیت پروري آزادي پیش گرفت •

که او را و دیگر نخوت آرایان آن مرز را باندرزهای هوش افزا رهگرای نیکو بندگی گرداند - و هرکه از بخت غنودگی سخنان دلاویز نشنود بفروغ پلارک هندی تیرگی زدای استکبار آید - چون بدان سرزمین گذاره نمود بد گوهران آن بوم غاشیهٔ فرمان پذیری بر دوش کشیدند - و همگی گردن‌کشان آزرم ستیز برهنمونی کوکلتاش دولت کورنش یافتند - آن شوریده مغز از تباه سرشتی نتوانست همراهی گزید - ازین آگهی فرمان شد که اقطاع داران آن نواحی او را بدست آورند - از بیمناکی در معسکر اقبال آمد - و راجه تودرمل و راجه بیربر را پناه اندیشید - بظاهر حرف جرم‌بخشی درمیان داشتی - و ملازمت گیهان‌خدیو را آرزو نمودے - لیکن همواره درکمین کوکلتاش بسر بردے و هرزه درائی کردے - کوکه اندیشهٔ تباه او را بدرگاه همایون باز گذارد - شیخ ابراهیم بقدسی‌فرمان آن تیره رای سرگشته را طلب نمود - تا سراپای دل برگیرد - و ضامن گرفته بخدمت نامزد گرداند با برخے از راجپوتان تهورگزین درین نزدیکی آمده عرضه داشت که اگر کوکلتاش مرا در زینهار خود گیرد و شما در یاوری من پیمان بندید ببارگاه سپهرتمثال بتارک سر می‌آیم - ورنه آماده شده ام که نقد زندگانی سپرده آید - شیخ بهمراهی کوکه آن وحشت‌زدهٔ بے‌دانشی را بخوش‌زبانی آرامش بخشیده آورد خواست که در ساحت قدسی درآید (۲) - ازانجا (که چاوشان بارگاه بے‌فرمان مقدس سلاح‌دار نگذارند خالی‌دل دست بجمدهر او برده بازداشتند - شوریده مغز فریب‌انگاشته دشنهٔ عربده‌ناکی برآهیخته آویزش نمود - کوکه به نیروی مردانگی درآویخته زخمی شد - چندے از ملازمان او را دستگیر کرده بفرامش‌خانهٔ نیستی فرستادند - خدیو مسیحا نفس روز دیگر منزل کوکلتاش را بفروغ همایون‌قدوم رشک افزای سپهر برین گردانید - و بدل مهرگزین و دم گیرا و زبان عاطفت مرهم بر جراحت نهاد از مهامن توجهات اقدس آن گزند جان‌گزا چاره پذیرفت - و سپاسگذاری و نیایش‌گریها (۳) بجای آمد بنصرت و فیروزی بیست و نهم بدارالسلطنهٔ فتحپور نزول اجلال شد - از روزافزونی دولت پایهٔ حق‌پژوهی بلندتر گردید - و فرمان روائی را بر قدردانی و کارآگهی اساس نهادند - چهارسوی دنیا را تازه رونقے پدید آمد - و کالاشفاسی (۴) بگرم‌بازاری چهره افروخت - طبقات انام و طوائف عالم روی نیاز بروالاآستان آوردند - و حاکمان اطراف و والیان نواحی گزین پیشکشها و نثارها روانهٔ درگاه ساختند سعادت‌منشان انصاف‌طراز سزاوار دانسته نیایش‌گذار شدند - و ظاهرنگاهان چاره‌سگال از بیمناکی راه لابه‌گری سپردند ٭

و از سوانح پناه‌آوردن یوسف خان کشمیری ست بهمایون درگاه - پدر او علی‌خان چک مرزبانی کشمیر داشت - (چون در تکاپوی چوگان بازی بآسیب پیش‌کوههٔ زین رهگرای ملک نیستی

---

(۲) نسخهٔ [ل] درآرد (۳) نسخهٔ [ز ل] و بسپاس‌گذاری نیایشگریها (۴) نسخهٔ [ب] وکارشناسی ٭

شد) بزرگانِ آن دیار انجمن ساخته او را بکلانتي برگرفتند - ابدال عمّ لو اندیشهٔ سري بخود راه داده بخامکاري نشست - یوسف‌خان تیزدستي نموده خانهٔ او گرد گرفت - و دران زد وگیر آتشِ بندوق رختِ زندگانيِ او بسوخت - زمانه هنوز نیارمیده بود که سیّدمبارک و ابوالمعالي[2] پسرش و علي خان و حیدر[3] چک و علي‌ملک و جمعے دیگر بران شدند که یوسف بن حسین خان[4] را (که عم‌زادهٔ اوست و بخطابِ خانخاناني نامور) جای‌نشین گردانند - او از دوراندیشي سر باز زد - عمومِ فتنه‌انگیزان[5] سیّد مبارک را برداشته آتشِ شورش برافروختند - میدانِ عیدگاه گردآلودِ آویزش شد - یوسف‌خان لشکر آراسته بکارزار برخاست - محمّدخان (که هراول بود) پس‌از فراوان زد وخورد نقدِ زندگي درباخت یوسف خان بآوردگاه نارسیده راهِ گریز سپرد - و از گریوهٔ پیرپنجال[6] گذشته در حواشيِ[7] تنهه دمے برگرفت بد گوهران نامهای فریب‌آمیز[8] فرستاده برگردانیدند - درسرزمینِ مراج[9] سیّد مبارک بعزمِ پیکار برآمد دو رویانِ هرزه‌سرای از هنگامهٔ گفت یک گامِ کردار برنداشتند - بسعادت‌بسیچي از راهِ قرمز براجه مانسنگهه و میرزا یوسف‌خان پناه آورد - خاصانِ بارگاهِ تقدّس اورا برگرفته از پنجاب[10] رهگرای پیشگاهِ اقبال شدند - و بیست و یکمِ دی ماهِ الٰهي بسجودِ آستانِ قدسي روشن پیشاني ساختند - دستِ عاطفتِ گیهان‌خدیو از نشیب‌گاهِ خاکساري برگرفت - و بگوناگون نوازش اختصاص یافت •

و همدرین روز پیشرو خان از سمتِ جنوبي ناصیه سای آستانِ جلال آمد - و بنوازشِ خسرواني سرافراز گردید - او را باندرزگوئیِ نظام‌الملکِ دکني فرستاده بودند - وخشوري را بسزا نمود و از کارداني بسا سخنانِ شکوه‌افزا دلنشین گردانید - (با آنکه جوهرِ دماغِ او گردآمودِ سودا بود و دست از آمیزشِ مردم بار داشته در کنجِ تنهائي بسر بردے) لختے بهوش گرائید - و آصف خان را (که از معتمدانِ او بود) با تنسوقاتِ آندیار همراهِ آن سعادت‌گرای گردانید - آینده‌گان نوازش یافته کامیابِ شادماني گشتند •

و از سوانح نامزد فرمودنِ عساکرِ گیتي‌گشای بتسخیرِ بنادرِ فرنگ - ازانجا (که مهینِ آئینِ فرمان‌روائي ملک‌گیري و کشورستاني ست - و بدین طرزِ شکوه‌افزا پریشانيِ کثرت قدم در آرامشِ وحدت مي‌نهد - و جهانِ پراگنده روی در انتظام مي‌آرد) اُمرای صوبهٔ گجرات و مالوه بسرداریِ قطب‌الدّین خان هیزدهمِ بهمن ماهِ الٰهي باین خدمت نامزد گشتند - و مرزبانانِ دکن را فرمان شد جنودِ فیروزي‌اعتصام رخصتِ آن‌صوب یافته - که فرنگي‌گروه را (که سنگِ راهِ بادیه‌نوردانِ حجاز اند)

---

(۲) نسخهٔ [ی] و ابو المعالي و علي‌خان (۳) نسخهٔ [ز] حیدر جنگ (۴) نسخهٔ [ی] خان‌چک را (۵) نسخهٔ [ب ی] فتنه اندوزان (۶) نسخهٔ [ز] بریخال (۷) نسخهٔ [ب ل] حوالي (۸) نسخهٔ [ب] فریب‌انگیز (۹) نسخهٔ [ی] میراج - و نسخهٔ [ل] مرواج (۱۰) نسخهٔ [ی] ازان جانب •

از میانه بردارند - این مژدهٔ دولت‌افزا را سرمایهٔ ظهورِ جوهرِ اخلاص دانسته هرکدام بشایسته سامانی و گزین‌سرانجامی بلشکرِ نصرت‌قرین پیوندد - تا حرفِ سرائرِ بندگی (که همواره از زبانِ فرستادگان گذارش می‌یافت) بیقین گراید - و فراخورِ خدمت و اخلاص بوالا پایهٔ عاطفت اختصاص یابد و هم رعایای سمتِ جنوبی از آسیبِ موکبِ همایون سایه‌نشینِ عافیت گردند *

و همدرین روز سرکارِ غازیپور بمعصوم خان فرنخودی مرحمت گشت - و خطّهٔ دلگشای جونپور از تغیرِ او بتوسون محمّد خان مکرمت فرموده دستوری انتظامِ آنحدود دادند - و مولانا محمّد یزدی را بصدارتِ آن صوبه[2] همراه گردانیدند - و آدیسه در اقطاعِ معصوم خان کابلی قرار گرفت سبحان‌قلی ترک فرازِ بادِ پیمای استعجال بر نشست[3] - که او را از بهار بادیسه[4] برد - و قیاخان کنک را بنواحیِ بهار آورد *

و از سوانحِ بازآمدنِ میر ابوتراب از حجاز - نگاشته آمد که میر[5] را بوالا منصبِ قافله‌سالاریِ حجّاج سربلندی بخشیده رخصت ارزانی داشته بودند - درینولا آگهی‌آمد که آن سفرگزین خدمت بتقدیم رسانیده نقشِ پای نبوی صلّی‌اللّٰه علیه و سلّم می‌آرد - و چنان برگوید که این همدستِ آنست که[6] سیّد جلال بخاری در زمانِ سلطان فیروز بدهلی آورده - دین پناه (هرچند میدانست که اصلی ندارد - و صیرفیانِ دیده‌ور ناسرگیِ آن را نموده اند) از وفورِ پرده داری آن انتسابِ سترگ را پاس داشته حق‌گذارِ تبجیل آمد - و بهمایون فرمان چهار کروهیِ دارالخلافه قافله توقّف‌گزید - کارفرمایانِ بارگاهِ سلطنت نزهتگاهی دلگشا بر آراستند - شاهنشاهِ حقیقت‌پژوه با بزرگ نوئینان و دانشورانِ بیدار دل پذیرا شده قدمی چند آن پارهٔ سنگ را بردوشِ آسمان سای نهاده خرامش فرمود - و بترتیبِ منزلت اعیانِ‌دولت بر تارکِ ادب گرفته بمصرِ اقبال آوردند - و باشارتِ قدسی بخانهٔ میر[7] برگذاشتند و از فروغِ شناسائی و آزرمِ دوستی و قدردانی و فراخیِ حوصله (باندیشهٔ آنکه آبروی آن سیّدِ ساده‌لوح بخاکِ نادانی ریخته نیاید - و شناسندگانِ شوخ طبع لبریزِ خنده نگردند) چنین احترامی بزرگ بجای آمد - و بنقد کاسهٔ خیالِ کوته اندیشانِ روزگار خاک‌آمود گشت - فتنه اندوزانِ بدگوهر در گوِ خجالت فروشدند - و بی‌مایگانِ تیره‌رای [که از استکشافِ دلائلِ نبوّت و گذارش یافتنِ شبهه وشکوکِ آن (که کلامی‌کتب ازان پراست) درشورش بودند] یکبارگی رسوای بازارِ شرمندگی آمدند وآنان (که از بیدولتی و تباه سرشتی با ظهورِ دینداری و یزدان‌شناسیِ آن پیشوای صورت و معنی بهتان‌سرائی و یاوه‌درائی داشتند) زبان‌زدهٔ دین و دنیا گشتند - بزم‌آرای جهانِ‌آگهی را نه آن روز

---

(۲) در [بعض نسخه] آن صوب (۳) نسخهٔ [ی] برگشت (۴) نسخهٔ [ی] بآن‌دیار (۵) نسخهٔ [ل] که اورا (۶) نسخهٔ (ل) که مخدوم جهانیان سید جلال بخاري (۷) نسخهٔ [ی] میر مذکور گذاشتند *

(که شولیده مغزانِ بد کیش گردِ فتنه مي انگیختند) در نزهتگاهِ باطنِ قدسي غبارے - و نه امروز (که گروهِ باطل ستیز سر بگریبانِ شرمساري دارند) نشاط افزائي - هرکرا سراپای خاطر چنین بود روز بروز نهالِ دولت در بالش آید - و زمان زمان تازه‌اقبال نویدِ کامیابي رساند - همواره ژرف نگاهي بکار رود - و نیرنگیِ تقدیر عبرت افروزد[۲] * نظم *

براهِ شگرفي همه گام زن * همه خنده بر نقشِ ایّام زن
بر آفاق رندانه چشم افکنان * نمطهای عالم تماشا کنان

نیک اندیش[۳] خداپرست را از غم و شادي چه پروا - لیکن مخلصانِ نو ارادت را نیرو پدیدآمد - و عامّه را سازِ راه آماده گشت *

و از سوانحِ دوازده بخش گردانیدنِ عرصهٔ پهنای هندوستان - ناگزیرِ والافطرت کارگیا آنکه زیردستانِ سعادت گزینِ مملکت را ببخشش و بخشایش نوازش فرماید - و تباه سگالانِ گردن‌کش را بفروغِ اندرز و لمعانِ شمشیر چاره گزیند - ملک را به پیوندهای شایسته لخت لخت گرداند و بستان‌سرای آفرینش را بگونهای شناسائي طرحے گزین اندیشد - و بپاسبانانِ سیرچشم حق‌شناس بسپرد - و چارچمنِ دنیا را از چشمه سارِ آگهي آبیاري کند - و ازین روی بصواب‌اندیشيِ گیتي‌خداوند وسعت‌آبادِ ملکِ هندوستان شایسته قسمت پذیرفت - و در هر صوبه سپهسالارے و دیوان و بخشي و میرعدل و صدر و کوتول و میربحر و واقعه نویس نامزد شد *

و از سوانحِ قرارِ جمعِ ده ساله - آزانجا (که زمان‌زمان روزگار نرخ را طرحِ دیگر اندازد - و نشیب و فرازِ سترگ پدید آرد) آئین آن بود که هرسال برخے از کاردانانِ راستي‌منش تفصیلِ آنرا از هر ناحیت روانه ساختے - و سال بسال دستورالعمل در ادای[۴] حقوقِ دیواني قرار گرفتے - (چون ممالکِ محروسه فراخي پذیرفت - و قلمروِ چندین فرمان‌دهانِ[۵] والاشکوه در سایه‌گاهِ معدلتِ گیهان خدیو درآمد) آن نگاشتها بتفاوت رسیدے - و سپاهي و رعیّت گزند یافتے - و خواهشِ باقي و فاضل شورش افزودے و نیز کناره شدنِ برخے از نرخ نویسان از راهِ درستي شهرت گرفت - کارپردازانِ بارگاهِ خلافت ستوه آمده بچاره گريِ او درماندند - شهریارِ دانش پژوه بابداعِ این طرزِ حق‌گذار گروها گروه مردم را نشاط سترگ بخشید - نقاوهٔ این مخترع آنست - که حالِ ده سالهٔ هر پرگنه از مراتبِ کشت‌وکار و مدارجِ ارزش شناخته دهم بخش را مالِ هرساله مقرّر فرمود - چنانچه در آخرین دفترِ این گوهرین نامه مفصّل نگاشته آید - اگرچه انجامِ این شغلِ عالي براجه تودرمل و خواجه شاه منصور حواله شد

---

(۲) نسخهٔ [ل] افزاید (۳) نسخهٔ [ز] یک اندیش (۴) نسخهٔ [ز] واده‌ی (۵) نسخهٔ [ل] فرمان‌روای *

لیکن راجه بخدمت‌گذاری شرقي دیار رخصت یافت - و خواجه بفروغِ خردمندي اشارتِ والا دریافته گزین‌نسخهٔ انتظام داد *

سرتابیٔ[۲] امرای بهار - و نامزد شدن افواج گیتي‌گشای بسزای آن ناسپاسان

نیرنگیٔ روزگار بوقلمون چگونه گذارد - و شگرف کاریٔ کهن دیر بکدام نیرو نویسد - از نکوهیده خوبهای او آنست که در پرورشِ بدسیرتانِ فتنه اندوز و آرایشِ هنگامهٔ گروهِ باطل ستیز همّت گمارد - و غم‌افزائیٔ نیک سگالانِ سعادت گزین و جان‌گزائیٔ خردپژوهانِ حقیقت منش را هزاران فن آورد - دوربینانِ هشیارخرام در چهره گشائیٔ این نقشِ بدیع دستِ جرأت دراز نکرده لب فرو بسته اند - و بر نطعِ آگهي پای خواهش ننهاده[۳] زبانِ چون و چرا نگشاده - چنانچه آن رازدانِ بیداردل مي‌سراید *　　* نظم *

بسے اندیشه کردم پیش و پس را * بحکمتهای او ره نیست کس را
درین بستان زبان باید درو کرد * خموشي را بحیرت پیش‌رو کرد

اگرچه برباطنِ والانگهانِ ملکِ شناسائي کمتر داروئے باشد که پرتوِ ظهور نبخشد لیکن در کبریای ایزدي فرو رفته از نایابیٔ سخن‌نیوشانِ انصاف طراز خود را بنادانیِ شهرهٔ آفاق گردانند - و از شورشِ فهماندنِ گوش‌آمودگانِ سیمابِ غفلت خوابِ آسایش گزینند - ابوالفضل ترا (که اندیشهٔ آشوبِ دوران بخاطر راه داده نیروی فهماندن داده اند) چرا سرِ حقّه باز نمیکني - و درجِ حقیقت نمي‌گشائي *　　* بیت *

دلے داري از معرفت نکته سنج * ز دریای دانش فرو ریز گنج
کلیدِ درِ علم در جیبِ تست * چو برخلق نگشائیش عیب تست

همانا گره‌گشائیٔ این معمّای دشوار آنکه بینندگانِ سوانحِ روزگار کم‌بین و کوتاه حوصله اند - چشمِ شان بر تمامیٔ نشیب و فراز نیفتد - خارِ پای را آشوبِ جهانے اندیشند - و گزندِ شخصے بلای عالمے انگارند و گرنه بر تیزنگاهانِ حقیقت‌پژوه روشن است[۴] (همچنانکه از روئیدنیها زهرگیا و تریاق نشانِ نشو و نما کند - و در جانوران دل‌صیدکن و جان شکر جنبشِ نشاط نماید) در آدمیان نیک و بد را ظهور و خفائے باشد - و بآئینے (که در ادویهٔ جسماني هردو بکار رود) در معالجهٔ روحاني این‌دوگروه مردم درخور باشند و بر سخن‌شناسانِ[۵] زمانه پیدا که کام روائیٔ والاگوهرانِ نیک اختر و تباهیٔ لئیمانِ بدکیش افزایشِ

---

(۲) نسخهٔ [ی] سرتابیٔ بعضے امرا و شورش افزودن میرزا سلیمان و ناکام برگشتن (۳) نسخهٔ [ب] نهاده (۴) نسخهٔ [ی] روشن‌ضمیر - و در [بعضے نسخه] روشن‌دل (۵) نسخهٔ [بی] نبض‌شناسانِ زمانه *

فروغِ هستي و سرانجام دادنِ اسبابِ پاداش است - و نیز فرازداشتنِ فتنه اندوزانِ جهانِ آسایش بجهتِ نگونسار گردانیدنِ ایشان باشد در گوِ زیان زدگي * * بیت *

این بادهٔ که روزگار دارد * یک مستي و صد خمار دارد

گر بود فراز از نشیبت * هشدار که میدهد فریبت

و بسا این دست آویزِ خار پیرائی چارچمنِ آدمیّت و طراوت افروزیِ نو نهالانِ سعادت آمود شود و نیز دانای طرزِ تعلّق شناسد - که کامیابیِ دولتمندانِ حق پرست آرایشِ جمال است - و برآمدِ کارِ شقاوت اندوزانِ بطلان منش زیب و زینتِ جلال - و شناسای خلوتکدهٔ تجرّد را یقین که لطفِ ایزدي و جمالِ الٰهي دربن نمودارهای شگرف جلوه میدهد - امکان آتشِ (۲) جلال بر نتابد - و باطل همخوابهٔ محال - اکنون ازین بوالعجب رازگوئي زبان بازگرفته انموذجي ازین داستانِ هوش افزا مینگارد (با آنکه اورنگ نشینِ اقبال از سترگیِ عاطفت و افزونیِ معدلت و آرایشِ صلحِ کل فراوان بخشش و بخشایش دارد - و مانندِ ابرِ رحمت بر کشت زارِ جهانیان ریزشِ سودمندي نماید) یکبارگي بسیارے از اُمرای بهار (که پروردهٔ نعمتهای گوناگونِ این دولتِ ابدي اعتصام بودند - بلکه بستان سرای نیاکانِ این گروه از جویبارِ افضالِ شاهنشاهي سرسبز و شاداب بود) در شورستانِ عصیان افتادهٔ رهگرای بادساري ونخوت گشتند - و روزگار زهرخندي نمودهٔ هر یکے را ببرآمدِ آرزوهای کوتاه خرسندي بخشید و اجمالِ این مفصّل آنکه اوائلِ این فرخندهٔ سال گیهان خدیو پاسِ جهانداري داشته رای پرکهوتم و مولانا (۳) طیّب و شیخ نجم الدّین و شمشیرخان خواجهسرای را بصوبِ بهار رخصت فرمود که در انتظام آن صوبهٔ (۴) معمورهٔ جوهرِ کارداني بظهور آورند - و در آباديِ ملک و تیمارداریِ سپاه و غمخواریِ زیردستان تکاپو نمایند - آن فرومایگانِ تنگ حوصله از بےدانشي رختِ اقامت به پتّنه انداخته در فراخنای آز افتادند - و در معاملهٔ سانِ (۵) واجب و کارِ داغ سختگیري و خیره روئي پیش گرفتند از چشم تاریکي خواهشِ مدارا و پوزش پذیري (که جهانِ دار وگیرے او نظام نگیرد) از دست دادهٔ هوش گسل شدند - یک دوئے (که بصفوتکدهٔ اخلاص گذارہ کردے) تنگنای طبیعتِ خود (۶) دوست را از وسعت آبادِ جهانِ عقیدت چارهگر آمدند - و چندے (که رئیسانِ چارسوی معامله بودند) پیشینِ نعمت را جواب دهٔ ناکامیِ حال گردانیدهٔ نیز ساحتِ باطن را خارستانِ شکوه نساختند - و دیگر بازرگانان شورابهٔ محنت درکشیدهٔ ظاهرِ خود را نیالودند - و بسیارے از بدگوهرانِ زراندود سر بشورش برداشتند - و از پادشاهِ دین ودنیای خود برگشته گردنِ مخالفت برافراختند - نه در خلوتگاهِ ایشان

---

(۲) نسخهٔ [ز] بخش جلال (۳) در [چندنسخه] و طیب و مجدالدین و شمشیرخان (۴) در [بعضِ نسخه] آن معمورهٔ (۵) در [بعضِ نسخه] شان واجب (۶) نسخهٔ [ی] خرد دوست *

فروغِ اخلاص - و نه در معاملهٔ شان جدائي از سود وزيان - نه عقلِ صواب‌انديش - و نه راى ظاهربين
و نه همنشينِ دانادلِ همّت‌گزين - چون معصوم خان کابلي (که پتّنه و آن نواحي در اقطاعِ او بود)
و سعيد بيگ بخشي[2] و عرب جايگيردارِ سهسرانو و سعادت علي (که پرگنهٔ تمودائين[3] داشت)
و حاجي کولابي و چندے ديگر (که تيولِ ايشان در دلوارہ[4] بود) و سعيد بدخشي و پسرِ او بهادر
و درويش علي سنجر[5] (که در نرهت و آن حواشي[6] بر خوانِ نعمت مي‌نشستند) و ديگر مردمِ
نامردم از سخت‌گيريهاى کار پردازانِ آن‌صوب جمعے از خامکارانِ قسمِ دوم را چون شاهم خان جايگيردارِ
حاجي‌پور و مير معزّ الملک و مير علي اکبر و سماجي خان (که پرگنهٔ آره و آن حواشي داشتند)
بچرب زباني و حرفِ سرائي از راه بردہ شور افزاى گشتند - و بدست‌مايهٔ تباه سرشتي بسرکردگی
خردِ تيره‌انديشِ کج رو و سربراهيء طبيعتِ هوش‌رباى از پيش‌طاقِ اخلاص سرنگون افتادند - که
دامنِ شان بعيارِ سوداگرانِ خوش معامله نرسيد - و چنان در نشيبِ آبادِ بدذاتي و ناداني در شدند
که ايشان را با گروهے (که با يکديگر جز مشارکتِ جنسي مناسبتے ندارند) نسبتے نماند - شخصے اگر
از ديوارے بزمين آيد بخاک برابر شود - تا بتلے و کوهے چه رسد - مدهوشے (که از نخستين فلک
برفروترين طبقهٔ زمين افتد) اندازهٔ خاکساريء او که تواند گرفت - و از شناسائيء خرامش‌گاهِ حواس که
نهايت پذير است گذارشِ خرابيء نگونسارانِ مدبر (که از آسمانِ اخلاص برخاکستانِ بےحقيقتي آيند)
چگونه در نيروى کلکِ حقيقت‌سرا بود - اى جوياى آگهي از سگ و گربه و امثالِ آن که درخسّت[7]
انبازِ يکديگر اند گوناگون مهرباني و دستگيري تراوشِ ظهور کند - و ببني‌نوع آن دوستي و موانست
دارند که سنجيدہ مرد آن‌صفت را بتکاپوى سترگ برگيرد - و مواسا و مداراى همسرانِ صنفي (چون
ايراني و توراني و رومي و هندي) ازان روشن‌تر است که نگاشته‌آيد - ازينجا ديده‌ور شناسد که برفطرتِ
آشنايان و يکجانشينان و اسيرانِ فنونِ احسان و پاى‌بندانِ گوناگون نوازش چه کارها ناگزير - پاسِ
اين‌مراتب جز هشيارمغزِ دوربين که تواند نمود *

و چون رمزے از معدنِ حقيقت و منبعِ صفوت[8] نگارش يافت اکنون بيدولتيء آدم‌صورتانِ
ناسپاسِ آن ملک را ملاحظه کن که چون آن آزمندانِ معامله نشناس بدان‌ديار پيوسته درِ خواهش
گشودند کار بر عمومِ لشکري دشوار شد - آنانکه از زربندگي بجاى سپاه زر اندوختے در خرجِ رشوه
و پاره و سامانِ اسپ درماندند - و گروهے (که آنرا در کارِ سپاه صرف کردے) بتسلّي و پرساختنِ

(۲) در [بعضےنسخه] بدخشي (۳) نسخهٔ [ب] تمودائين - و در [بعضےنسخه] تموداى (۴)
نسخهٔ [ب] ولوارہ - و نسخهٔ [ی] ديوارہ (۵) نسخهٔ [ب ی] شخرو (۶) نسخهٔ [ی] نواحي (۷)
نسخهٔ [ب] در جنسيت (۸) در [چندنسخه] صورت *

معدهٔ حرص آنان بحیرتگاه شتافتند - هر دوگروه فتنه‌اندوزي را بهانه یافته در خیال شورش افتادند محبّ علي‌خان (که از حقیقت و معامله شناسي فراوان بهره داشت) فرمان‌پذیري را سعادت دین و دنیا دانسته بانجام آن کار همّت گماشت - و آن مردم را از پتّنه بمحبّ‌علي پور[۲] (که بنزدیکی رهتاس است) برده شروع در داغ نمود - و بکام روائي آن گروه نافرجام نشست - و دیگر اُمرا بسیاه روئي و خیره چشمي گردن افراشتند - درین اثنا (که محبّ‌علي خان هنگامهٔ داغ گرم داشت) قافلهٔ بزرگ از بنگاله رسید - و سیه درونی آن تیره رایان تباه‌گوهر برملا افتاد - مظفّرخان اندوختهای خانجهان و گزیده فیلان[۳] او و نولکا مادر داؤد را با سایر اغروق مصحوب نتهٔ چند منکلي روانهٔ درگاه ساخته بود - و بسیارے از سپاهي و بازرگانان با فراوان خواسته همراهي داشتند - فرصت‌جویان ناسپاس در کمین‌گاه تاراج نشستند - و در استواري پیمان یکدیگر تکاپوی نمودند - ازین آگهي محبّ‌علي خان باندرزگوئي شتاب آورد - بو که پردهٔ آزرم شان دریده نگردد - و از بیدانشي و کم‌بیني در کیفرگاه معدلت رسوائي و بےناموسي نیابند - در مقام آره بآیندگان شرقي‌دیار پیوست - همانا از نافرجامی رسوم یکجهتي شورش‌منشان دلیري نتوانستند نمود - و ازانجا (که عموم کاروانیان از چیره‌دستی فتنه اندوزان در هراس بودند) طایفهٔ را بسرکردگی حبش‌خان بدرقه گردانیده بیورت خود بازگشت درین هنگام تباه‌کاران جلباب شرم برگرفته شهر پتّنه را تاراج کردند - و سکالشهای آن فرومایگان تنک‌حوصله پدیدآمد - محبّ‌علي‌خان بسیچ قلعه‌داري نموده با طیّب ومجدالدّین فراز رهتاس شتافت رای پرکهوتم بآن‌خیال (که معصوم خان فرنخودي را بکارزار درآرد) روی بغازي‌پور آورد - شمشیر خان بجانب بنارس رفت - بآن‌تصوّر که سپاه راجه تودرمل فراهم‌نموده آمادهٔ پیکار گرداند - درینولا عرب عربده جوی در پی آن قافله کام فراخ برزد - ره نوردان قبلهٔ حقیقي بپاس ایزدي از گذر چوسا گذشته بودند - بجز فیلے چند باز پس‌مانده بدست او در نیامد - حبش‌خان دران عرصهٔ مردآزمائي کارپردازي نموده گرفتار شد - آن شوریده‌مغز خواست که محبّ علي‌خان را بروباه بازی او همداستان گرداند - از صواب‌اندیشي و درست رائي پاسخ‌گذارد که او را بحرف سرائي نتوان فریفت - و هیچگونه یکتائي نگزینند - لیکن همه دانند که از صحبت او دل برگرفته ام - و از دیر باز اندیشهٔ جدائي در سراپای دل جوش میزند - (اگر پیمان استوار دلدهي بخشد - و خواهش من فروغ قبول برگیرد) هرآینه ـ ـ را جهت‌مند گردانم - و بآساني پیمانهٔ زندگی آن مرزبان لبریز کردد - سپهرآسا قلعهٔ بدست آید - و پناه حوادث انجام یابد - آن دوست دشمن‌نما بچرب‌زباني و افسانه‌گوئي خود را ازان خطرگاه برآرد - و با خداوند خویش آن دستان‌سرائي گذارش نمود

---

(۲) نسخهٔ [ی] بمحب‌علي خان‌پور (۳) نسخهٔ [ب] گزیده فیلان نولکا مادر داؤد •

و جوهرِ حقیقت دل‌نشینِ صیرفیانِ چهارسوی دنیا گردانید - دربن‌اثنا سانحهٔ ناگزیرِ رای پرکهونم پدید آمد - و شکیب ربای ضعیف دلانِ کارنشناس شد - او چون بغازي‌پور شتافت معصوم خان فرنخودي بهانه‌سازي و حیله‌اندوزي پیش گرفت - و بدین قرارداد (که در حواشیِ گذرِ چوسا خواهد پیوست) او را کسیل کرد - آن سادهٔ لوح فریب‌زدهٔ هرزه‌گوئي شده روی بدان‌جانب آورد - و در حواشیِ خطهٔ بکسر بفراهم آوردنِ سپاهِ آن ولایت تکاپو نمود - کمال‌الدّین حسین سیستاني و سیّد حسن و دودراج و چندے دیگر از اقطاع‌دارانِ آن حدود پیوستند - روزے بر ساحلِ دریای گنگ بشست و شوی بدن و پرستشِ دادارِ بے‌همال مي‌پرداخت - ناگهاني عرب با بسیارے از زر بندگانِ فتنه‌اندوز بدان حدود آمد - و شناسای قابو شده چیره‌دستي نمود - پیوستگانِ بیدل ببهانهٔ آمادگي خود را بر کناره کشیدند - او پای همّت افشرده گرمِ پیکار شد - و بسرنوشتِ آسماني زخمین بر زمین افتاد همراهان در کشتي انداخته بغازي‌پور بردند - پس از دو روز جانِ سپنجي[۲] به نیکنامي سپرد - و روزگارِ او بسعادت‌منشي و حقیقت‌اندوزي بسرآمد - محبّ علي خان ازین آگهي بآن شوریده بخت رسیده ناوردگاه را افروزش بخشید - حبش خان گوا را شربتِ جان‌فشاني درکشید - و عرب گردآلودِ ناکامي روی در بادیهٔ هزیمت نهاد - اواسطِ اسفندارمذ ماهِ الٰهي سرگذشت بمسامعِ همایون رسید و بیست و سیوم راجه‌تودرمل و شیخ‌فرید بخشي و مهرعلي‌خان سلدوز و راجه اسکرن و رای لونکرن و نقیب‌خان و قمرخان و شاه خواجه ابوالقاسم و ابوالمعالي و باقر سفرچي و گروهے انبوه را فرمان شد که بدان ملک شتافته ناسپاسانِ بدسگال را ببادافراه رسانند - و منشورِ سپهر مُطاع باسمِ ترسون خان و معصوم خان فرنخودي و غازي خان بدخشي و رای سرجن و دیگر جایگیرداران صوبهٔ الٰه‌آباد[۳] و اودهه شرفِ نفاذ یافت - که چون لشکرِ فیروزي بآن دیار پیوندد بساز و سامانِ گزین پیوسته رهگرای یکتائي و یکجهتي گردند - و از صواب‌دیدِ ترسون‌خان و راجه بیرون نشوند[۴] - و اشارتِ والا شد که صادق‌خان و باقي‌خان و الغ‌خان‌حبشي و طیّب خان و میر ابوالمظفّر از نواحیِ چندیري و نرور نیز بدان طرف گامِ همّت بردارند - اگرچه کشورخدای نظر بدیدبانیِ ملک صورت هنگامهٔ پاداش را رونق بخشید - لیکن بمقتضای اسپهبدیِ جهانِ معني از سود و زیانِ روزگار سیمای فارغبالي دارد و زمان‌زمان از سرابستانِ رضا و تسلیم گلچینِ نشاط است - و همدرین ولا قاضي‌علي بغدادي (که بکم‌آزري و کارداني از یکتایانِ زمانه بود) بمنصبِ والای بخشیگري شرفِ اختصاص یافت *

و از سوانحِ نامزد فرمودنِ افواجِ گیتي‌گشای بصوبِ بدخشان - و بازماندنِ آن - نگاشته آمد که میرزا سلیمان از نزاریِ عقلِ صلاح اندیش و تنومندیِ سلطانِ واهمه رخصتِ حجاز گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ل] جان ازین سپنج‌سرا (۳) در [چند نسخه] الٰهاباس (۴) نسخهٔ [ل] نروند *

سواد خوانانِ ناصیهٔ احوال و کاردانانِ حقیقت شناسِ محفلِ همایون دریافته بودند که راهِ بهانه میسپرد - و آن در سر دارد که خود را بکوهستان اندازد - و بچیره دستي یا بدستان سرائي بدست آورد - و بکین توزي میرزا شاهرخ عشرت اندوزد - همان طرز برفوازِ پیدائي برآمد - ازان طواف گاه بعراقِ عجم شتاب آورده بود - که بدستیاري فرمانفرماي ایران کامرواي خواهش گرده دران هنگام شاه اسمعیلِ شاه طهماسپ (که بمرزباني آنجا جوشِ شورش میزد) پاسِ بزرگي والا دودمان نموده مقدمِ او را ارجمند داشت - و برخے سپاه را بکمک نامزد فرموده دستوري داد - در هرےِ خبرِ پرشدنِ پیمانهٔ زندگيِ شاه در رسید - کتابهٔ یاس از پیشطاقِ روزگار برخوانده بقندهار آمد - و بمظفّر حسین میرزا خویشي کرد - درانجا نیز چون کارے برنیامد روی بکابل آورد - میرزا حکیم پذیرا شده گرمخوئیها نمود - سگالشِ آن ناسپاس آنکه برهنموني این کهنسالِ آزمونکار بنگش روبه شتافته آشوبِ هندوستان گردد - میرزا شکوهِ شاهنشاهي (که بچشمِ عبرتبین دیده بود) گذارش نموده او را از تباهاندیشي بازآورد - و یورشِ بدخشان پیشنهادِ خاطر گردانید - دهمِ آبان ماهِ الٰهي سالِ (۹۸۷) نهصد و هشتاد و هفت در شورشِ ابر و ریزشِ برف رهگراي شدند - ازین سرگذشت چون بدرگاهِ والا آگهي آمد ازانجا (که شاهرخ میرزا خود را بدین دولتِ ابدياعتصام پیوند داده بود) یاوريِ او بر صفوتگاهِ باطنِ اقدس پرتو انداخت - بسعید خان و راجه بهگونت داس و مانسنگهه و میرزا یوسف خان و دیگر اُمراي صوبهٔ پنجاب و ملتان مناشیر قدسي شرفِ نفاذ یافت که بدان ملک رفته دستگیري نمایند - اُمرا کاربندِ فرمان شده درسامانِ سفر بودند که داستانِ آشتي و بازگردیدنِ مرزبانِ کابل گذارش نمودند - جنودِ فیروزي ازان عزیمت باز مانده عرضه داشتند - و اجمالِ این تفصیل آنست که میرزایان در حدودِ تالقان گردِ پیکار انگیختند - شاهرخ میرزا اگرچه پاي همّت انشرده نبرد آراي شد لیکن از هرزه درائيِ دورویانِ بدگوهر و کوته اندیشيِ یکجهتانِ خیرسگال و کمبیني و ناآزمونِ خود کارے نتوانست پیشبرد - یاوهگذارانِ خدنگانداز بر زبانها انداختند که میرعماد سرآمدِ کارپردازانِ آن ملک با میرزا سلیمان نیک[۲] بسیچي گزیده میخواهد که در گرميِ زدوگیر میرزا شاهرخ را گرفته بدو سپارد - و دولتخواهانِ صواب اندیش را دامنآلودِ تهمت گردانیدند[۳] - و گروهے بدخشیان بمرزبانِ قدیم پیوسته هنگامه افروزِ بدگماني گشتند - هنوز گزینآویزشے عیار افزاي بهادران نشده بود که میرزا شاهرخ عنان تافته بقندوز شتاب آورد - لشکرِ زابلستان (که در خارستانِ خوف و رجا اندوهناک بود) ازین ویراني جلوهٔ نشاط گزیده قدمے چند براهِ تکامشي برداشت - میرزا چون بقندوز رفت آن دژ را محکم ساخته بکولاب شتافت - و محمّد قليشغالي را از تنگناي زندان

---

(۲) نسخهٔ [ز] یکسان نسبتي گزیده (۳) نسخهٔ [ی] گرداند ٭

بر آوردهٔ زمام وکالت سپرد - میرزایان بیست روز در حوالیِ تالقان توقّف داشتند - چون حالِ شاهرخ میرزا بتحقیق انجامید از راهِ قلعهٔ ظفر برسناق (۲) آمدند - و بحرف‌سرائي و افسانه‌طرازیِ محمّدقلي گفت و گوی مصالحت درمیان آمد - او با فریدون پیوسته پیوند آشتي داد - و از دور اندیشي و حزم‌اندوزي میرزا شاهرخ دیدن نیارست - و بصوابدیدِ خیرسگالانِ آرامش جوی از تالقان تا هندوکوه (که در اقطاعِ میرزا ابراهیم بود) بمیرزا سلیمان مقرّر شد - و او بدان خرسندي گزیدهٔ (۳) بکولاب رخصت گرفت - میرزا (۴) حکیم درنواحیِ قندوز بخواجه چارطاق جهتِ انجامِ کار روزے چند توقّف نمود چون گفتار غازهٔ کردار گرفت بکابل بازگردید *

نیرنگیِ اقبالِ شاهنشاهي درسرتابیِ امرای بنگاله - و سزا یافتن آنها (۵)

(هرکرا ایزدي تائید چهرهٔ افروزِ دولت باشد - و کار سازانِ تقدیر باقبال افزائي در تکاپو) هرآئینه روزگار بپرستاري (۶) برخیزد - و بآراستنِ (۷) دو کار همّت گمارد - بداندیشانِ فرومایه را (که از روباه بازي و حیله اندوزي بصورتِ نیک‌سگالان برآمدهٔ باشند) پردهٔ از روی کار برگیرد - و سرابستانِ خلافت از خس و خاشاک پاک سازد - و حقیقت اندوزانِ سعادت بسیچ را (که از نارسیدگیِ وقت و پیش آمدنِ بد کاران غبار آلودِ ناشناسائي بودند) بر فرازِ شناخت کامیابِ عشرت گرداند - و بآبیاریِ گوهر شناسي گلبنِ دولت را ببالاند - بیشترے بفراخ ساختنِ روزي و فراهم آوردنِ اسباب شادماني و پیش‌آوردنِ ناملایم و بشکنجهٔ غم درانداختنِ مردم سرآغاز را بسرانجام رساند - و آنرا (که درستیِ دریافت با شایستگیِ کردار هم‌آغوش بود) تلخکامي از نزهت‌جای آرامش بآشوب‌گاه بےآرامي نبرد و افزونیِ جاه و فراوانیِ مال گزندے بآگهي نرساند - بلکه دریں دو زمانِ آزمون منشور (۸) فرمان‌پذیري و خدمت‌گذاري برسر نهادهٔ نشاط اندوزد - و بداستانهای حقیقت نفسِ یافه‌درآی را خاموش گرداند - و هرکه در اصلِ سرشت بدگوهر و غنودهٔ بخت باشد از شاخسارِ شناخت برنخورد - و اگر بهرهٔ بردارد نسیمے از گلشنِ (۹) سرای کردار باو نرسد - هم در افزونیِ معیشت چراغِ خود برهگذرِ باد نهادهٔ ببدمستي گراید - و هم روزِ ناکامي از شاهراهِ سعادت برکنارهٔ شدهٔ طریقِ بےاعتدالي سپرد - چنانچه سرگذشتِ امرای بنگاله ازیں آگهي مي‌بخشد - داستانِ پندگذاري و هوش‌افزائي کتابهٔ پیش‌طاقِ شناسائي میگرداند - از ایمنیِ روزگار و آبادیِ اقطاع و افزایشِ مال گوهرِ شب‌افروزِ بینائي زمان زمان

---

(۲) نسخهٔ [بی] برومناق (۳) نسخهٔ [ز] گرفته (۴) نسخهٔ [ل] میرزا درنواحیِ (۵) در [چند نسخه] ایشان (۶) نسخهٔ [ی] بدمستیاري (۷) در [بعضے نسخه] بآراستن کار (۸) نسخهٔ (ی) منشور اقبال فرمان‌پذیري (۹) نسخهٔ [ی] گلشن کردار *

تیرگي‌افزای شد - از بیدانشي و کج‌گرائي سودِ خود را در زیان‌کاري اندیشیده زر اندوختي - و سپاه کمتر نگاهداشتي - و سگالشهای نکوهیده بدل راه داده در کمین‌گاهِ شورش چشمِ انتظار گشودے دریئولا (که مظفرخان رختِ اقامت انداخت) قدرِ بزرگي نشناخته در انتظامِ ملک و لشکر نکوشید - و حساب داني (که سرمایهٔ اعتبارِ او بود) از دست داده همواره پیشانيِ دل را چین آمود[۲] چون گویم که ناصیهٔ سر گره‌زده داشتي - بلکه لوحهٔ زبان را بحروفِ شکایت و رقومِ آزردگي سیاه گردانیدے - دران[۳] هنگام (که بایالتِ بنگاله سرافرازي یافت) از افزونیِ عاطفت دیوان و بخشي و امین بیاوريِ او نامزد فرموده بودند - از کوتاه بیني انباز پنداشته برنجِ درشد و دست از کار برگرفته شکوه‌فروش آمد - و مهمّات را بآن گروه گذاشته خود را از تیمارِ سپاهي و رعیّت بار داشت - در خلوتکدها چه بهنگامها سپاسِ نعمت‌رسیدگي نگذارده گلها سرائیدے و آن غارت زده آگهي نمیدانست که در ملکِ دار و گیر هرچند یاور بیشتر و یاري ده افزون باشد انجامِ کاررا شایستگيِ دیگر پدید آید - همانا آزمنديِ دروني او را بآشوب‌گاه بردے و از تیرگيِ دل بایستِ زمان در نیافتي - گرفتم که در سودا زیانے رفت - و پایهٔ جاه بپستي گرائید - در چنان فتنه‌زار چنین زیستن چگونه سزاوار بود - و با طیلسانِ تعلّق راهِ مدارا نسپردن کجا بمنزل رساند •

دیارِ بنگاله سرزمیني ست که همواره از هوای سفله[۴] پرور غبارِ فتنه برخیزد - و از بدگوهريِ مردم خاندانها برافتد - و دولتها زوال یابد - ازینجا در باستاني‌نامها آنرا بلغاک‌خانه نامند - سپه‌آرا بهندارِ جاه درمانده دلاسای آشنا و بیگانه نکردے - و دیگر کارپردازانِ حرص‌اندوز از پاره اندوختن گذرانده بزوررستدن هجوم آوردندے - کاشکے درین آزمندي (که خاک بر سرِ آن) یکبارگي از راهِ آزرم برکنار نشدے - و قدرے بهنجار رفته سررشتهٔ معامله‌داني نگسیختي - (هرکه خانهٔ زیردستان خراب سازد - و بدین دستمایه نشیمنِ خویش نگارین‌گرداند) زود[۵] آبروی بزرگيِ او ریخته آید - و بنیادِ زندگي پراگنده گردد - آغازِ درآمدن کارفرمایانِ معامله‌نشناس به پیرويِ اندوختهای خان‌جهان آویختند اسمٰعیل‌قلي‌خان و سایر ترکمانان بهرخانش پیش آمدند - و ازانجا (که از کارداني و عقیدت‌مندي بهره بود) ناملایم برداشته ناشتای معدهٔ حرص‌آلودِ آن گروه را چاره گزیدند - و گرگ آشتي نموده بدرگاهِ والا روی عزیمت آوردند - سپس با عمومِ ترکمانانِ[۶] آن ناحیت در زرطلبي و سخت‌گیري بآئینِ کارگذارانِ صوبهٔ بهار چیره‌دستي نمودند - چنانچه سرحلقهٔ بدگوهران بابا خان بارها دردِ دل

---

(۲) نسخهٔ [ز] آمودے (۳) نسخهٔ [ل] هرگاه که (۴) نسخهٔ [ل] سفله پرورد (۵) نسخهٔ [ل] روا دارد که آبروی (۶) نسخهٔ [ب ل] ترکان •

مي‌سرائيد كه تا حال هفتاد هزار روپيه برسمِ ارمغاني گذرانده‌ام - و هنوز صد سوار بداغ نرسيده تباه‌تر ازين حالِ ديگر تيولدارانِ اين صوبه است - (چون ناظمانِ پراگنده دل بارِ خواهش گشودند و از[۲] سيه دروني در آبادئ خويش و خرابئ ديگران همّت گماشتند) زر دوستانِ شوريده مغز آزار يافته از بد گوهري و تبه رائي گردنِ فرمان پذيري بر تافتند - هشتم[۳] بهمن در حواشئ دارالملك ثانده آبِ گنگ را گذاره نموده جدائي گزيدند - و هفدهم (كه عيد قربان بود) ظلمتِ درون را بيرون كشيده غبارِ فتنه بر انگيختند - گرفتم فرمان‌روائي عالم گران‌خاطر است - و باشارتِ همايون دلازاري ميرود نقدِ مروّت كجا درباختند - حقوقِ نعمت رسيدگي چرا فراموش شد - و نمك‌شناسي چسان از پيشِ نظر پنهان گشت - قدسيانِ اخلاص را گزندِ جان‌گزا چگونه رهگراي نيستي گردانيد - و خردِ مصلحت‌آموز بازرگاني از كدام باده بيهوشي گزيد - سپهرِ گردان دورۀ چند بگوناگون حكمت آن بد سرشتانِ تباه‌گوهر را پرده مي‌تنيد - و برخي خيرسگالانِ عقيدت اندوز را غبار آلودِ ناشناسائي[۴] ميداشت - چون زمانِ آن شد (كه بفروغِ نيّتِ گيهان‌خديو تيرگيهاي ملكِ صورت و معني بروشني گرايد) كارسازانِ بارگاهِ آفرينش آن ظلمت‌آمودانِ دروني را نقاب از روي برگرفتند - و ده‌خداي كاخستانِ عنصري را (كه عقلِ صلاح انديش آزرم دوست باشد) خرابه نشينِ خمول گردانيدند - و آن را سرمايۀ نوازشِ بسيارے گم‌نامانِ سعادت‌اندوز ساختند - سر فتنۀ بنگاله باباخان و جبّاري و وزير جميل بودند ليكن سعيد توقبائي و ميرزا حاجي لنگه و عرب بخشي[۵] و صالح و ميركي خان و مرتضي[۶] قلي تركمان و فرخ پور غليغ[۷] افروزينۀ[۸] آتشِ خلاف گشتند - قيا خان در آوديسه و مراد خان از فتح‌آباد و هماه‌برودي بسنار گانو حرفِ يكجهتي درميان داشته توفيقِ نيكو خدمتي نيافتند - و با نيروي سترگ گوهرِ ياوري ببازار نياوردند - نخستين آسباب بے راهه رفتنِ عقلِ كج‌گرا ست - كه پاي از هنجار بيرون نهد - و سود را در زيان انگارد - دوم نكوهيده[۹] ذاتي كه تيرگي‌افزاي دل بود - و از چراغِ احسان فروغ نگيرد - سيوم افزايشِ مال - كه فروهيده خردمندِ نيكوسرشت را از جاي برد - تا ببد نهادانِ بيخرد چه رسد - چهارم تباه بسيچيِ رضوي خان درحواشئ جونپور - بجهتِ امارت گذاريِ خالصاتِ آنجا (كه چندگاه در عهدۀ او بود) توقّف گزيد - ازان پيش كه پيوندد معاملۀ داغ را باغراض اندوزي پيش گرفته بودند - چون خطابِ بخشي‌گري بنامِ آن نكوهيده راي بود درين هنگام طامعۀ[۱۰] آن فرومايۀ

---

(۲) نسخۀ [ب] و از آز وري و سيه دروني - و در [بعضے نسخه] و از آز ورزي و سيه دروني (۳) نسخۀ [ی] هفتم بهمن (۴) نسخۀ [ل] ناسپاسي (۵) در [بعضے نسخه] بلخي (۶) نسخۀ [ب] و ميرزا قلي تركمان (۷) نسخۀ [ی ل] پورغليق (۸) نسخۀ [ی] افروزندۀ (۹) نسخۀ [ب] نكوهيدگئ ذاتي (۱۰) نسخۀ [ل] رگ طمع آن فرومايه •

گدا طبع بجنبش درآمد - تصحیحِ پیشین نکردهٔ کار از سر گرفت - و بران تنگ چشمانِ زربندهٔ دشوار تر آمد - و در اندیشهٔ تباه سراسیمه گشتند - پنجم خمول‌گزینیِ فروهیدهٔ مردِ خیرسگال که شورشِ هنگامها بکاردانی و نیک‌اندیشیِ آن دانادلِ سیرچشمِ همّت‌گزین فرونشیند - دران چارسوی گفت و شنود چنان کسے بر فرازِ ظهور نبود - و غنودگانِ زرمستِ آهنگِ جستجوی آن گرامی گوهر هم نداشتند دانش‌پژوهانِ بیدار مغز از یاوریِ چنین سرهٔ مرد بےنیاز نباشند - طبیعت کدهٔ آدمی همواره فروغِ خرد نگیرد - ناچار فارغ خاطرے اندرزگوی باید که از زبانِ خود نیندیشیدهٔ سزاوارِ وقت بخلوتها بےآمیزهٔ خوش‌آمد گذارش نماید - دیگر مردم چگونه و چه مایهٔ بایں خیربسیچ آرزومند باشند - ناگزیر سعادت گزینانِ بختور که بدستمایهٔ نیک‌گمانی و والاگهی شناسا گشته از صواب‌دیدِ او در نگذرند و پای جست و جوی از مدرسه و خانقاه فراترک نهادهٔ در هنگامهای تعلّق و انجمنهای داد و ستد تکاپو نمایند - و بژولیدهٔ مویانِ برهنه پای دشت و برزن نیز دیده‌وری بکار بردهٔ قدمِ جویائی بفرسایند بو که بیگانهٔ آشناروی دو چار شود - و کارها بشایستگی گراید - و تا برآمدِ آرزو از آشنایان و ملازمان یک دو[2] گزینند - تا بایستِ وقت بیاد آورند - و اندازهٔ شناختِ خود گذارش نمایند - و همواره صواب اندیشیِ او بحسنِ جزا پیوندد - و در هنگامِ لغزش بگرم‌خوئی و گشادهٔ پیشانی چاره گزینند کیمیاسازانِ کارگاهٔ اهلیّت بدین شگرف‌کاری از خاکستانِ ناکسی جواهرِ آبدار بیرون آورند - و در قحط‌سالِ حقیقت‌گذاری بدین شایسته سامان عشرت اندوزند - و از گزندِ روزگار و آسیبِ آشوب برکناره زیند ششم ریختنِ آبروی خالدین خان - جلیسر بمیر جمال‌الدّین حسینِ انجو نامزد کردهٔ از تیولداریِ او برگرفتند - چون مبلغی برداشته بود مظفّرخان سررشتهٔ مدارا (که انتظامِ ملک تعلّق بدو ست) گسیخته او را درتنگنای شکنجه بیک دست آویخت - و سرمایهٔ بیمناکیِ عمومِ زردوستان آمد - بجهتِ آبادیِ اقطاع و گم نمودنِ سپاه باندیشهٔ دراز در شد - و نیز دران هنگام (که خانجهان را روزگار سپری شد) اسمٰعیل‌قلی خان را برای تسلّیِ فرومایگانِ بدگوهر بے حکمِ مقدّس جاگیر افزودهٔ بود - مظفّرخان هردو وجه باز خواست نمود - و از غنودگیِ خردِ مصلحت بینِ وقت را نشناخت - هفتم بیاسارسیدنِ روشن بیگ - از عمل‌گذارانِ خالصه[3] بود - دامن‌آلودِ خیانت بکابل گریخت - و باشارتِ فتنه‌اندیشانِ آنجا[4] ببنگاله آمد - و بشورش‌افزائی و بدآموزی بر نشست - چون بمسامعِ همایون رسید فرمان شد که آن تبه‌کار را از هم گذرانند - مظفّرخان از زمان‌نشناسی در آغازِ شورش گسیختنِ تار و پودِ هستیِ او سرمایهٔ نیازمندیِ مردم اندیشید - و پیرایهٔ سرکشیِ آن گروه آمد - و از زردوستی و خروشنی‌داری بکین‌توزی برخاستند - هشتم کفایت‌اندوزیِ ناهنگامِ خواجه شاه منصور دیوان - چون به‌نیروی اقبالِ شاهنشاهی

(۲) نسخهٔ [ب] و پیوسته (۳) نسخهٔ [ب] خالصهٔ شریفه (۴) نسخهٔ [ی] ازانجا ٭

فتحِ بهار و بنگاله شد نظام‌بخشِ جهانیان از کاردانی و دوربینی (ازانکه آب و هوای آن ولایت باسپ ناسازگار است - و در برخی از محال مردم را نیز طبیعت‌گزا) برای گرمیِ هنگامهٔ جنودِ فیروزی در بنگاله ده بیست و در بهار ده پانزده علوفهٔ سپاه عاطفت فرموده بود - خواجه هنگام نشناخته بنگاله را ده پانزده و بهار را ده دوازده جواب گرفته فرمان فرستاد - مظفرخان کاربندِ حکم شده اماره نویسی از سرسال برگرفت - و طلبکارِ فراوان خواسته شد - زردوستانِ[2] فتنه اندوز را بهانهٔ بدکاری بچنگ آمد اگرقدرے انصاف داشتے از نیایشِ گوناگون‌نوازشِ شاهنشاهی بکارِ دیگر نپرداختے - تا بناسپاسی و گردن‌تابی چه رسد - نهم آراسته شدنِ بزمِ صلحِ کل در پیشگاه سلطنت - گذارش یافت که اورنگ‌نشین اقبال از وفورِ حق‌پژوهی دانایانِ ملل و نحل فراهم‌آورده عیار برگرفت - و بآبیاریِ بینشِ آن فراخ حوصلهٔ ژرف‌نگاه چارچمنِ آشتی روی در طراوت نهاد - فرومایگانِ تباه سرشت آن یگانهٔ ملکِ آفرینش را تهمت‌آلود ساخته دستمایهٔ شورش گردانیدند - و از آزمندی و حرص‌آمردی بهانه انگیخته درزیانکاریِ جاوید فرو شدند - چون پردهٔ آزرم دریده عربده‌آرای گشتند مظفرخان میرجمال‌الدین حسین رضوی خان تیمورخان رای پترداس میر ادهم حسین بیگ غتراغلی حکیم ابوالفتح خواجه شمس‌الدین جعفربیگ محمد قلی ترکمان قاسم‌علی سیستانی عوض بهادر زلف‌علی یزدی یکه‌آویز سید ابواسحق صفوی مظفربیگ حسن بیگ گرد و بسیارے از بهادرانِ خدمت گزین روبروی آن گروهِ باطل ستیز بر ساحلِ دریای گنگ معرکهٔ نبرد آراستند - و نجات خان با پیوندِ خویشی از بیخردی و شتردلی خود را نرسانید - وزیر جمیل پیوست - لیکن دو روئی باختن گرفت - آن گروهِ نافرجام برزیانِ زدگیِ خود قدرے آگهی یافته سلسله جنبانِ مصالحت گشتند - و اعیانِ دولت از نظرِ اعتبار انداخته گوش بران نمی[3]نهادند - و منتظرِ آن می‌بودند که یکی از بندگانِ خیرسگال تنگ‌گیریها بموقفِ عرض رسانیده منشورِ عاطفت آورد - ازانجا (که در بارگاهِ خلافت جرم‌بخشی را وسیله نمی‌طلبند و پوزش پذیری را بهانه نمیجویند) فرمانِ سپهرمُطاع در نکوهشِ مظفرخان شرفِ نفاذ یافت و آن بیراهه روان را بنویدِ بخشش و بخشایش شادی‌آمود گردانیدند - و در گرمیِ آویزش قاسم‌نوجه[4] باسپ‌ِبام خود را رسانید - اولیای دولت را چشمِ بینش باز شد - بلابه‌گری و معذرت گذاری برخاستند - و سرگردانانِ بادیهٔ خودسری از قدسی مثال تازه جانے یافته جشنِ نشاط آراستند چون پای از جادهٔ راستی یکسو شده بود آرزو نمودند که مظفرخان بمیانجیِ برخے اعیانِ لشکر پیمانِ نیک اندیشی استوار کند - تا بهشت گرمیِ آن نقشِ بیم از ساحتِ ضمیر سترده رهگرای بندگی گردند - نخستین میرابواسحق را فرستاده سراپای خاطر فراگرفت - چون نشانِ پشیمانی از ناصیهٔ

(۲) نسخهٔ [ب ي] از دوستان (۳) نسخهٔ [ز] نمي‌داشتند (۴) در [چند نسخه] نوجه •

احوال پیدا بود دیگر روز رضوي خان و رای پترداس و سیّد ابواسحٰق و میر احمد منشي را بدلدهی کج‌گرایانِ شرمسار روانه کرد - سرانِ آن گروه بآئینِ خاکساران پذیرا شده خلوتکدهٔ نیایش آراستند و در توکیدِ مبانیءِ اتّفاق و تصفیهٔ مناهلِ اتّحاد سخن‌طراز گشتند - ازانجا (که سرنوشتِ ایزدي برخلافِ خواهش بود - و زمانه رای‌آشوب داشت) انجمنِ دوستي غبار آلود گشت - و گردِ فتنه برخاست - نراین‌داس کهلوت[۲] و برخی از راجپوتانِ رای پترداس را بر دل گذاره کرد که قابوئی ازین بهتر کجا دست دهد - آن سزاوار که مشتے ناسپاس را از هم گذرانند - یکے ازان[۳] میان با رای سرگوشي کرده آگهي بخشید - او از سادهٔ لوحي و آدم نشناسي برضوي خان گذارش نمود - آن شتردلِ بدگوهر باشارت طرازي و رمزگذاري سگالشِ فدویان[۴] را دلنشینِ شولیده مغزان گردانید - در کمتر زمانے هرکدام ببهانهٔ ازان نشیمنِ یکجهتي برآمده سر بشورش برداشت - رضوي خان را سیّد ابواسحٰق در زینهارِ خود گرفته آن کارنشناسِ پرده در را دستگیر گردانید - راه مردانِ ناموس‌دوست بکارنامهٔ مبارزت پرداخته براپسین خواب آسودند - از هر طرف طوفانِ فتنه آتش‌بار گشت - و غبارِ آویزش بلندي‌گرفت آگاه‌دلانِ بیدارمغز ازین داستان چنان پند برگیرند که پیمانِ‌گسیختن و راهِ بیدلي سپردن و سر از فرمان‌پذیري برتافتن و جای رازگوئي نشناختن بنگاه بلا آباد گردانیدن و سرمایهٔ زیان‌زدگي اندوختن باشد - همانا هنگام رسیده بود که دورویانِ نافرجام را پرده برداشته آید - و نزهتگاهِ گیتي از گردِ هستیءِ تباه اندیشان پاک گردد - چون بدرگاهِ والا آگهي آمد باریافتگانِ بزمِ همایون عرضه‌داشتند و رای هواخواهانِ خیربسیچ و درست بینانِ ژرف نگاه بران قرار گرفت که رایاتِ فیروزي اعتصام نهضت فرماید - آن غیب‌دانِ پیش‌بین ببرخے سعادت پذیرانِ محفلِ مقدّس فرمود - چنان بر پیش‌طاقِ ضمیرِ آسمان‌پیوند پرتو مي‌افتد که در کمتر زمانے به نیکو خدمتیءِ بندگانِ اخلاص‌طراز غبارِ شورش فرو نشیند - و هر یکے از ناسپاسانِ فرومایه ببادافراهِ خود خاکسارِ ناکامي آید - و جنبشِ موکبِ والا پیرایهٔ شرفِ باطل‌ستیزان نگردد - و نیز دلیریءِ فتنه‌اندوزانِ بدسرشت بهشت گرمیءِ مرزبانِ کابل مي‌نماید - دور نیست که خوشامدگویانِ یافه درا و هرزه سرایانِ بےدانش آن سبکسرِ تباه‌اندیش را بهندوستان آورند - اگر رایاتِ همایون بشرقي‌صوب نهضت فرموده باشد عمومِ رعایا و کافهٔ زیردستان را دران آشوب حال چگونه شود - سزاوار آنست که ما بمرکزِ خلافت و مسندِ اقبال چهرهٔ[۵] نیایشِ دادار بیهمال افروخته داریم - و داد و دهش را (که خوی ستودهٔ ما ست) لشکرِ غمهے انگاشته تماشای نیرنگیِ روزگار کنیم - هم دیده‌وریءِ والا بتازگي دلنشینِ جهانیان گردد - و هم

---

(۲) نسخهٔ [ز] کهیرت (۳) در [بعضی نسخه] ازینان (۴) نسخهٔ [ز] مردمان را (۵) نسخهٔ [ل] چهرهٔ به نیایش *

حزم‌اندوزی و پاسبانی بگزین روشی انتظام پذیرفته باشد - در کمتر فرصتی آنچه بر زبانِ گوهربار[۲] گذارش یافته بود بر فرازِ ظهور برآمد - و کوته نگاهانِ صورت پرست را توتیای بینائی بدست افتاد * * بیت *

بدین قلبگاهِ امید و هراس * بدلهای بیدار دارند[۳] پاس

آغاز سال بیست و پنجم الٰهي از جلوس مقدّس شاهنشاهي

یعني سال فروردین از دور سیوم

سپاس و ستایشِ ایزدی که دورِ دوم بفرّخی انجام گرفت - و سرآغازِ سیوم چهرهٔ نشاط برافروخت - جای آنست که زمزمهٔ[۴] نیایشِ جهان‌آرای جان‌آفرین سراید - و بترانهای دل‌افروزِ محمدت پردازد - لیکن روستائی ده‌کدهٔ امکان را کدام یارا و چه نیرو که دربن سرابستانِ همیشه بهار طاؤس‌خرامی کند - و با لطمهٔ حیرت پیشِ رو و سیلیِ جهل از قفا کامِ شناسائی برگیرد *

* نظم *

درانجا که هست از خدائی بسیچ * نیایش‌گریهای ما جمله هیچ

دلا زین سخن تا توانی خمش * قدم بربلندی‌ست هش‌دار هش

بفروغ فرخندگی شبِ جمعه بیست و چهارمِ محرّم سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت پس از سپری شدنِ سی و هفت دقیقه نورافروز شبستانِ عالم را پرتوِ خاص بر حمل افتاد - عشرت و نشاط را روزِ نو پدید آمد - وگلبنِ معدلت را گلِ اقبال بشکفت - آسمان بر زمین سعادت بار شد - و زمین نیرنگیِ آسمان برگرفت * * مثنوی *

بهارِ عقل را پیرایه نو شد * بهش سرمایهٔ هستی گرو شد

رسید ایّامِ بالیدن جهان را * زمین سرمایه بخشد آسمان را

جهان را تازه شد رسمِ جوانی * خوش‌آمد باز چندے زندگانی

ازانجا (که آگاه دلانِ بیدارمغز نقوشِ انجام از ناصیهٔ آغاز برخوانند - و حسنِ خاتمت از عنوانِ کار برگیرند) لوامعِ دولتِ روزافزونِ این دورِ همایون روشنی‌افزای دیده و دل گشت - و نویدِ خرابیِ ناسپاسانِ آزرم ستیز و فروشدنِ فتنه اندوزانِ شورش‌منش رسانید *

و از سوانحِ بخشیدنِ باج و تمغا ست - اگرچه درعنفوانِ اورنگ نشینی بدین مهینِ بخشش

(۲) نسخهٔ [ب ی] گوهرآما - و نسخهٔ [ل] گوهرآمود (۳) نسخهٔ [ب] دادند (۴) نسخهٔ [ل] که از هرمو نیایش *

حکمِ مقدّس نفاذ یافته بود لیکن از نقاب گزینیِ گیهان‌خدیو و آزمندیِ پاسبانانِ احکامِ خلافت برفرازِ روائي نشتافت - چه هر بیماریِ درازعمرِ دشواردوا بے فراوان تکاپوی پزشکِ مطاع چاره نپذیرد خاصه که آمیزشِ[۲] آز و حرص باشد - و انفسيِ‌طبیب پرده نشین - دَرینولا بمیامنِ والا همّت بتازگي درنفاذِ آن سترگ احسان اهتمام رفت - و روی درانتظام آورد - (با آنکه قهرمانِ فرمان‌روائي و سطوتِ جهانباني سرکشانِ روزگار را به نیایش و نیازمندي سرافکنده دارد - و کرا یارا که از قدسي احکام سر بازکشد) لیکن از وفورِ مهرباني بسخنانِ دلاویز آن کهن بیماري را چاره‌گر آمدند - وبرزبانِ گوهرآمود گذارش یافت - نظام‌بخشانِ باستاني و کشورآرایانِ پیشین چندین‌گرفت وگیررا برای آمادگیِ اسبابِ جهانگیري و انتظامِ شغلِ سلطنت (که دستمایهٔ آرامشِ عالم و پیرایهٔ انجامِ فنونِ عبادات است) روا داشته اند - امروز (که دادارِ بیهمال ملکِ چندین سلاطینِ والا شکوه درحوزهٔ اقتدارِ ما درآورده و خزائنِ انبوه را گنجورِ اقبالِ ما پاسباني میفرماید) چگونه این بازخواست شایستگي داشته باشد و چسان در ترازوی سنجیدگي سخته آید - عقلِ حقیقت اندوز آنرا نزلِ[۳] جهانباني شمرده دستوري داده بود - اکنون (که از فروغِ خیربسیچي گنجهای سترگ در دست باشد - و بدان احتیاجے نے) هرآینه خواستکاریِ آن از شاهراهِ فرمان‌پذیریِ سلطانِ خرد کناره گرفتن و راهِ آزستان بقدمِ ناسپاسي پیمودن بود - بنابرین اندیشهٔ صواب اساس یرلیغِ مطاع از مکمنِ عنایت شرفِ صدور یافت که از همگي‌قلم‌رو باج و تمغا (که از خراجِ اقلیمها افزون است) وا گذارند - و دستِ خواهش از عمومِ بازرگان کوتاه داشته پیرامون نگردند •

زهے نیروی دل و فراخیِ همّت که والا بخششهای افزون از حوصلهٔ روزگار پرتو ظهور میدهد و جهان‌جهان مردم در نشاطِ جاوید سپاس‌آرای میگردند - کجاست حاتمِ‌طائي و معن زایده و دیگر زرپاشانِ همّت افروز - تا قدرے شناسای مراتبِ کرم گشته بسجده‌گاهِ خجالت جبهه سای سعادت گردند • • بیت •

ببوی خلق بهار از خزان همي‌آید • ببذلِ گنج خزان از بهار میسازد

هر دولت پژوهے روشن ستاره (که ابرِ افضالِ او بدین گونه ریزش کند) هرآینه چمن[۴] پیرایانِ تقدیر زمان زمان نهالِ دولتِ اورا بالش دهند - کلیدِ جهان‌گشائي بدست افتد - و گنجهای روزگار روی بدان آستان نهد - و بتازگي چهره‌آرای این‌داستانِ آگهي آمدنِ مالِ بنگاله است ببارگاهِ خلافت گذارش یافت که مظفّرخان اندوختهای خان‌جهان را با بسیارے از نفائسِ آن دیار مصحوبِ فتح‌چند روانهٔ درگاه گردانید - و چگونه از شورش‌گاهِ بدگوهرانِ فرومایهٔ بهار بسلامت برآمد

(۲) در [چندنسخه] که نیش (۳) در [اکثرنسخه] بذل (۴) در [بعضےنسخه] حسن‌پیرایان •

درین هنگام بپاسبانیٔ نگاهبانان آسمانی داخل گنجینهٔ اقبال گشت - و صد و هفتاد و یک فیل نامی در حلقهای پادشاهی جای گرفت - رمز شناسان جداول[۲] هستی مژدهٔ گشایشها برگرفتند - و نقش دولت روز افزون از دیباچهٔ روزگار بر خواندهٔ زمزمهٔ شادی برکشیدند *

و از سوانح اختصاص بخشیدن میرزا خان بیرام خان بوالا منصب میرعرضی - اگرچه هر روزے از هفته یکے از سره بندگان معامله دان باین گرامی خدمت سرافراز شده - لیکن از انبوهیٔ حاجتمندان و افزونیٔ کارها و گرمیٔ بازار آزمندی و افزایش شکوه درگاه همایون بر باطن نورآگین پرتو انداخت که گزین بندهٔ از بزرگ نژادان عالی فطرت (که ژرف نگاهی و کارشناسی و بے غرضی و راست کاری از ناصیهٔ کردار او پیدا باشد) رونق افزای این شغل سترگ گردد - تا از فروغ صلح کل خویش از بیگانه و دوست از دشمن نشناخته خواهشهای بهنجار بموقف عرض مقدس رساند و در زمان خجسته[۳] پاسخ برگیرد - و اگر از نیرنگیٔ حال (که ناگزیر مصطبهٔ دنیا ست) جواب پسندیدهٔ نشنود ملالے بخود راه ندادهٔ وقتے دیگر بتکرار آن جرأت نماید - که درین جهان پر آشوب بیشتر بمغزکار نرسند - و اگر بدان راه یابند از بیم ناکیٔ چیره دستان و اندوختن پاره ناشناسائیٔ وقت بسا گفتنیها از تنگنای سینه بیرون نیاید - و نابودهای باطل برفراز ظهور شتابد - شهریار دانش پژوه نشان خوبهای ستودهٔ از لوحهٔ پیشانیٔ آن اخلاص طراز دریافت - و باین عالی خدمت شرف اعتبار افزود - هر بختورے (که با سترگ رسائی و صواب اندیشی نقش طمع و ریا بسترد - و از دوربینی و انصاف منشی بر دریافت خویش بسند ندماید - و همواره[۴] چنین آئینهای نیکو اندیشد - و مقاصد خلائق بشایسته مردم باز گذارد) هرآینه جویبار اقبال او بشادابی گراید - و چهار چمن دولت طراوت جاوید گیرد * * ابیات *

خوشا شهسواران آفاق پوی * که در دین و دولت ربودند گوی

درین عرصه زین شهسواران یکے ست * که بسیار بستودنش اندکے ست

دو حرفم بود در ستایش[۵] تمام * که افضل بوصف است و اکبر بنام

و از سوانح رسیدن ایلچیان قطب الملک بقدسی آستان - اگرچه مرزبانان دکن در لوازم بندگی و فرمان پذیری بشایستگی سعادت نمی اندوزند لیکن همواره بفرستادن عرائض و پیشکشها خود را وابستهٔ فتراک دولت می شمرند - درین هنگام والیٔ گلکنده لابه گری و نیایش گذاری نموده عرضداشتے با تنسوقات آن دیار بهمایون درگاه فرستاد - ازانجا (که روزگار مهر افزائی و پوزش پذیری ست)

---

(۲) در [چند نسخه] جدول هستی (۳) نسخهٔ [ب] خجستگی (۴) نسخهٔ [ب] و پیوسته (۵) در [بعضے نسخه] نیایش *

فرستادهٔ فروغ قبول گرفت - و دلهای بیمناک آرامش یافت - و همدرین ولا (۲) آگهي آمد که عادل‌خان بیجاپوري سامان نفائس آن بلاد نموده میخواست که چون بندگان سعادت گزین حکیم علي را (که بوخشوري رفته بود) روانهٔ درگاه سازد - ناگهاني ساغر زندگی او لبریز آمد - و اجمال این‌تفصیل آنکه آن زنگین‌خرد تباه ساز فرمان‌پذیري شایسته نکردے - و همواره بدسگالي (۳) روباه‌بازي از آسیب جنود اقبال برکناره بودے - و از خودکامي راه سعادت گذاشته آلای گزیده را در نارضامندي ایزدي بکار بردے - و همواره دامن‌عفت آلوده داشتے - ازانجا که از دیرباز روائي‌دارد (که هرکه گوهر شب‌تاب خرد بخاکستان طبیعت برآلاید بتکاپوی خود خرابه‌نشین نیستي گردد) آن (۴) نا جوانمرد بکوشش فراوان دو خواجه‌سرای را (که گمان صفائي داشت) از ملک برید (که یکے از مرزبانان دکن است) طلب داشت - چون خواسته نزدیک آمد از بے‌آزرمي و فرومایگي پذیرا شد - و در خلوتکدهٔ ظلمت‌آمود با یکے دست ناسزا خواهش دراز کرد - آن‌سعادت سرشت پارسا گوهر از پاک دامني و ناموس‌دوستي تن در نداد - و بدشنهٔ (که از دوربیني با خود پنهان داشته بود) کار او بانجام رسانید - ابراهیم برادرزادهٔ او بسعي حکمای تذکرهٔ پیشین امیر فتح‌الله شیرازي و برخے سران آن دیار جانشین شد ‌•

و از سوانح پای‌بند شدن میرزا علي علمشاهي (۵) و چندے دیگر بدبستان زنداني آن غنوده‌بخت تیره روز با برخے از شور پشتان هرزه‌گوی (چون میرکي و عیدي‌کور و شهاب بدخشي و کوچک یساول) همداستان شده در اندیشهٔ تباه افتاد - و فرومایگان هده (۶) نشناس نوازش گوناگون بزاویهٔ فراموشي نهاده در فراهم آوردن بدذاتان فتنه‌اندوز شدند - تا هنگام فرصت دست‌بردے نموده روی‌ادبار بصوب ناسپاسان شرقي دیار نهند - آگهي‌آوران راست گذار سگالش بدگوهران باز نمودند - و بوالا اشارت چابک‌دستان خدمت (پیشتر ازانکه راه آوارگي سپرند) بپرسش‌گاه معدلت حاضر گردانیدند نخستین دوربینان انصاف گزین خرده دانیها بکار برده حقیقت شناس آمدند - و سپس از راه حزم اندوزي (که ناگزیر مزاج‌دانان روزگار است) شاهنشاه سعادت پژوه بفروغ دیده‌وري ژرف نگاهي بجای‌آورد - و چون کج‌گرائي تباه بسیچان فرومایه پایهٔ ظهور گرفت ازانجا (که اورنگ‌نشین هشیار خرام این عنصري‌کاخ را بنای ایزدي دانسته دیدباني نماید - و در گسیختن پیوند جان و تن تیزدستي نفرماید) این گروه سزاوار نیستي را به بندلاخ فرستاد - مگر میرکي را (که سرمایهٔ شورش بود) نشان نومیدي از خطوط پیشاني شناخته حکم بیاسا شد - و بسیارے از شوریده مغزان هرزه سگال را رهنموني پدید آمد ‌•

---

(۲) نسخهٔ [ا] همدرین ایام (۳) نسخهٔ [ب] بدسگالیهٔ (۴) نسخهٔ [ا] آن کوتاه خرد ناجوانمرد (۵) در [بعض‌نسخه] اکبرشاهي (۶) نسخهٔ [ب] حق‌نشناس ‌•

و از سوانح سپری شدنِ روزگارِ مظفّر خان - نیرنگ‌آرای ابداع اقبالِ روزافزونِ گیهان خدیو را (چنانچه بفیروزیِ اولیای دولت خاطرنشینِ سرخوشانِ بزم حضور میفرماید) بنادر زمانے در شکستِ این گروهِ سعادت گزین چهرهٔ افروز میگرداند - بنقد باداَفراهِ لغزشِ عقیدت‌منشان سرانجام مي‌یابد و برخے از نهانخانهٔ دورنگي بیرون شده بچهارسوی رسوائي مي‌نشیند - چنانچه سرگذشتِ بندگانِ سعادت‌منش و ناسپاسانِ نافرجامِ بنگاله ازین‌داستانِ حقیقت آگهي‌بخشد - گذارش یافت که پاسبانانِ احکامِ خلافت درین ملک رفته چگونه بارِ خواهش گشودند - و از خود بیني و کارنشناسي چسان بخوابِ پندار غنودند - و اقطاع‌دارانِ آن سرزمین از شاه راهِ فرمان‌پذیري کناره گرفته گردِ شورش برانگیختند چون بر ساحلِ دریای گنگ از دو طرف به تیر و تفنگ پاسخ‌آرای شدند از آسماني تائید مخالف باوجودِ انبوهي شرمسارِ ناکامي گشتے - و زمان زمان کارپردازانِ سخت گیر را جرأتے دیگر پدید آمدے - آشفته دلانِ نافرجام چنان خیال بستند که فوجے بجانب دارالملکِ ٹانده فرستاده جنودِ فیروزي‌اعتصام را دودله گردانند - و باین اندیشهٔ تباه میرزا بیگ قاقشال و همزبان با برخے بدگوهران دورتر از جنودِ فیروزي از آب گذشته بصوبِ آن مصرجامع غبارِ فتنه انگیختند - مظفّر خان خواجه شمس‌الدّین و میر[۲] رفیع‌الدّین نیشاپوري و قاسم علي سیستاني و حسن[۳] بیگ گرد و جوقے از بهادرانِ همّت‌گزین را بچاره گري کسیل کرد - فرستادها بپای همّت شتافته عرصهٔ نبرد آراستند و به‌نیروی سعادت غنیم را گردآلودِ هزیمت گردانیدند - و بسیارے غبارآمودِ خرابهٔ نیستي گشتند - یکبارگي از عمومِ گردن فرازانِ ناسپاس شکیبائي برخاست - بزاري گرائیده زینهاري شدند درین هنگام عذر پذیري بزرگانِ دولت را استکبار افزود - و لابه‌گري و نیازگذاري سودمند نیامد - هرچند آشوبِ بهار بگوش رسیدے ازان حساب برنگرفتے - و پیوستنِ سرکشانِ آن ناحیت بخاطر نرسانیدے ازانجا (که مستیِ غرور خمارِ ناکامي در پی دارد) آن فتنه اندوزان ببدگوهرانِ بنگاله پیوسته تبه‌کاري از سر گرفتند - و مغروران بکردارِ خود درمانده ملک را بای دادند - چون آمدنِ افواجِ گیتي‌گشای بصوبهٔ بهار بلندآوازه شد فرومایگانِ بدسگال در گوِ حیرت فرو رفتند - نه رای آویزش - و نه راهِ گریز درین سراسیمگي سرتابیِ آمرای بنگاله و برهم خوردگیِ آن ملک بیقین گرائید - بمیانجي‌گریِ کارشناسان پیمانِ یکجهتي بسته بآن صوب شتافتند - چون رسیدنِ بدگوهران گرمي پذیرفت بهزاران گفت وگوی صواب بسیچان مظفّرخان تمرخان و خواجه شمس‌الدّین و جعفربیگ و برخے دیگررا روانه گردانید - تا گذهي را (که دروازهٔ آن‌ملک است) پاسباني نمایند - پیش از رسیدنِ این‌گروه بیک روز سرکشانِ نافرجام آن جای را گرفته بودند - اگرچه عرصهٔ مبارزت آراسته گشت لیکن بیشترے از همراهان

---

(۲) در [چند نسخه] میرزا رفیع‌الدین (۳) نسخهٔ [ب] حسین بیگ گرد ه

بسرکردگیِ تمرخان راهِ بیدلي سپردند - خواجه شمس‌الدّین با چندے از ناموس‌دوستان کارنامهٔ مردانگي بظهور آورده زخمي باز گردید - درین هنگام بابا خان قاقشال با بسیارے از بدکرداران سبکسر براک[۲] محل از دریای گنگ گذشته بشورش‌افزایان بهار پیوست - مظفّرخان حسین بیگ غتراغلي[۳] را با لختي مبارزانِ حقیقت‌اندوز فرستاد - که سرکهارَي[۴] گنگ را گرفته مخالف را راه ندهند - آن رودے ست که پیشینیان ازان دریا بریده اند - بهادرانِ عقیدت گزین دران حواشي بخدمتگري نشستند شبی (که طغیانِ آب و طوفانِ باد بود - و یتاق‌داران بر بسترِ غفلت غنوده) گروهِ خلاف اندیش ازان جویبار گذشته گردِ شورش انگیختند - و دیگر بدگوهران (که در برابرِ مظفّر خان بودند) نیز پیوستند اولیای دولت مورچلهای آن جانب برهم زده روی بدین صوب آوردند - هر روز دلیرانِ پرخاش‌جو عرصهٔ نبرد را آراسته گردانیدے - و هنگامهٔ زد و خورد گرمي پذیرفتے - جانها در پاسبانیِ ناموس فرو شدے - و گوهرِ همّت را فروغِ دیگر پدید آمدے *　　* نظم *

دریای مصاف[۵] گشت جوشان * گشتند مبارزان خروشان
شمشیر زخون چو جام دردست * میکرد بجرعه خاک را مست
مرغانِ خدنگ تیز رفتار * بر خوردنِ خون گشاده منقار
خونابهٔ تیغ مغز پالای * سرهای سران فکنده بر پای

روزے جوقي مخالف از آب گذشته بغتراغلي[۶] دستِ استیلا برگشود - خواجه شمس‌الدّین با برخے مجاهدان پیوسته آوردگاه را تازه فروغے بخشید - و به نیروی اقبالِ روز افزون دست گشای چیرگي شد - اگرچه دران آویزش حسین بیگ را روزگار سپري شد لیکن غنیم گردآلودِ هزیمت گشت نوزده روز میانِ این دو لشکر عرصهٔ جانفشاني آراسته بود - و هربار شکست بران گروهِ تباه‌کار افتادے از گشایشهای پی‌درپی تیره رایانِ بدکیش بستوه آمدند - و آوازهٔ رسیدنِ عساکرِ گردون شکوه نیز در شکیب‌ربائي یاوري نمود - هرزه درایانِ باطل ستیز انجمنِ رازگوئي بر ساخته درمیان آوردند هنوز (لشکرهای آسماني‌تائید نرسیده) حال چنین است - دران هنگام (که افواج گیتي‌گشای یکجا فراهم گردد) کار چگونه خواهد شد - ناگزیر ازین رود بدریای گنگ شده بصوبِ اُدیسهٔ پناه بریم و اگر قابو باشد دستِ جرأت بمورچل نیز گشوده آید - شبِ بیستم باین تباه اندیشي روان شدند قاسم‌علي سیستاني و جمعے (که درآخرین‌مورچل بودند) این جنبش را ویراني دانسته بچیره‌دستي کشتيِ چند برگرفتند - مظفّرخان ازین آگهي کوسِ شادي بلند آوازه گردانید - و از دوراندیشي

---

(۲) نسخهٔ [ز] بر اراک محل (۳) در [بعضی‌نسخه] و عنبر علي را (۴) نسخهٔ [ا] گهاتی (۵) نسخهٔ [ب] نبرد (۶) در [بعضی‌نسخه] بعنبرعلي *

رده آرای شد - مبادا آن فرومایگانِ بدگوهر فریبی اندیشیده باشند - هنگامهٔ استیلای مخالف شکیب‌ربای خاص و عام گشت - و بادافراهِ آزمندي و نخوت گزیني سرانجام یافت *

و اجمالِ این داستانِ عبرت آنکه چون بدسگالان سراسیمه شده کشتي را لنگر گشادند قاقشالان و بسیارے از فتنه اندوزان ازان رود بدریای بزرگ پیوستند - و چندے سفینه بتاراج رفت و سرمایهٔ شادخوابِ غفلت شد - (چون معصوم بدان‌جایگاه آمد و از همزباني که داشت توپے بصوبِ آن مردم سرداد) عمومِ سپاهیانِ آن مورچل را پای همّت بلغزش درآمد - و بے آنکه آویزشے رود غبارآلودِ هزیمت گشتند - زلف‌علي بدخشي[۲] و کوچک قندوزي (که عمدهٔ این گروه بودند) با بسیارے از فرومایگان خاکِ بیحقیقتي بر تارکِ روزگار بیختند بمخالف پیوستند - و ناسپاسانِ غنوده خرد فراهم‌آمده هنگامهٔ شادماني آراستند - ازین آگهي مظفّرخان را سررشتهٔ تدبیر گسیخت - و از بدگماني و بیدلي کالیوه شد - نه عقلِ چاره‌گو[۳] رهنمای - و نه نیروی سخن شنوي فریادرس - هرچند کارشناسانِ خیرسگال گذارش نمودند (که از ویراني آن جوقِ کوتاه بین چه طرف بربندد - و ازین چیره دستي چه سود بردارد - سزاوارِ وقت آنست که پراگندگي بدلها راه نیابد - و فیروزي جنود بشایسته آئین عرصهٔ مبارزت آراید) این پندگذاري و حقیقت سرائي سودمند نیامد - و زمان زمانِ آشفتگي حال افزایش گرفت - از اختلافِ رای و تذبذبِ عقل و توهّم بیجا و دشمن نشناسي و درست داریِ جانِ سپنجي کار از انتظام گذشت - نه خود سرانجامِ افواجِ گیهان گشای نموده پیکارجوی میشد - و نه آمرا را (که جوق جوق بهرجا انتظارِ خدمت میبردند) رخصتِ مبارزت میداد بهزاران گفت و گو برخے سپاه را بسرکردگي خواجه شمس‌الدّین کسیل کرد - که بدان صوب[۴] شتافته طلبکار قابو شوند - و ناصیهٔ روزگار برخوانده از حقیقتِ کار آگهي بخشند - جمعے از اندیشهٔ عیالِ و برخے از شتردلي توفیقِ همراهي نیافتند - و بسیارے از نکوهیده سرشتي راهِ بےآزرمي پیش‌گرفتند هرگاه کارفرمای را دل از جای رود بر فرمان‌پذیران چه گرفت وگیر باشد *

خواجه گذارش مي‌نمود قدرے راه درنوشته دیدم که از هرطرف گروها گروه مردم بغنیم درمي‌آیند - و زمان‌زمان همراهان جدائي میگزینند - درکمتر فرصتے غیر از مطّلب[۵] (که رابطهٔ مصاحبت داشت) کسے نماند - دریافته آمد که عبرتِ ایزدي لطمهٔ برروی و سیلي از قفا هرگروه خویشتن‌بینِ نخوت‌آرا میزند - و نیازمندي و عجزگذاري شوریده مغزانِ نافرجام را سرآغاز دستگیري دارد - ناگزیر دل از جان برگرفته بآن تهمتنِ حقیقت‌گزین روی در کارزار نهادم - چنانچه آن یکتای عرصهٔ مردانگي زخمها خورده

---

(۲) نسخهٔ [ا] الفخان بدخشي (۳) نسخهٔ [ل] چاره‌گر ماند - و نه (۴) نسخهٔ [ز] بدان سو
(۵) در[بعضی نسخه] مطلب حجام *

بزمین آمد - و زندگانی به نیکنامی فروخت - دربن اثنا محمّد علي ارلات[۲] (که با او حقوقِ دوستي درمیان بود) رسیده آمد - پنداشتم که یاوري خواهد نمود - آن بیوفای سبکسر نیزه[۳] حواله کرد - و من یکبارگي از پای افتادم - نزدیک بود که پیمانهٔ زندگي لبریز گردد - ناگاه میرزا محمّد (که ازو گسسته امّید بودم) مرا بمهرباني برگرفته پیشِ معصوم خان برد - و او دلدهي نموده بقاضي زاده سپرد - دران عرصهٔ عبرت برفرازِ پیاده (که مرا باز داشته بودند) نیرنگیء چهره گشایانِ تقدیر را تماشائي بودم و از شیوا زبانیء روزگار اندرز مي‌نیوشیدم - و پند مي‌پذیرفتم - (با آنکه آویزش درمیان نبود - و هنگامهٔ ایشان زمان زمان افزایش یافتی) بد سگالانِ ناسپاس شگوف بیمناکي داشتند - و تذبذبِ سترگ شکیب گسل بود - ناگاه فوجی بزرگ پدید آمد - نزدیک بود که انتظامِ بدگوهران پراگندگي پذیرد آگهي شد که وزیر جمیل بآهنگِ دوستي مي‌آید - دلِ رفته بجای آمد - و زمزمهٔ نشاط برگرفت[۴] این ده زبانِ دو رو دربن شب (که آبستنِ حوادث بود) گزیده مردم را همراهِ خود گرفته درپیکار آرائي یافه درا گشت - و هنگامِ کار بیهوده گوئي و ژاژخائي بسے دلهای آسوده[۵] را برهم زد - و در آخر خاک‌آمودِ بےآزرمي گردیده جوهرِ خود را برملا انداخت - و دیرین‌حقوق را برطاقِ فراموشي نهاده بغنیم پیوست - باوجودِ آن مخالف هراسان بود - که انجامِ کار بکجا کشد - و با مظفّرخان نبرد چگونه روی‌دهد - دربن اثنا قلعه‌گزینیء آن سپه سالار بتحقیق انجامید - او درتشخیص بایست فرصت را از دست داد - و چندان در گریوهٔ دودلي ایستاد که بجز میر جمال‌الدّین حسین انجو و حکیم ابوالفتح و جعفربیگ و باقر انصاري و تردي بیگ یکّه‌آویز وعیسیء ترکمان و چندے از ملازمان و خیل‌تاشان همراهِ او نماندند - تا آنکه از واژونیء بخت زندگانیء تباه را برفروشدنِ دلیرانه گزید و با نامبردها درشهربندِ ٹانده درآمد - و اندوخته را پراگنده ساختن گرفت - خوشخوئي و گرم خوئیء بےهنگام چه سودمند آید - و زرافشاني و کالادهیء بےوقت چه هنگامه آراید - آگاه دلانِ هشیارخرام در زمانِ بیکاري ببخشایش و عاطفت دلهای شیرمردان بدست آورده اند - و جان‌گزائیء ناکامي را بفروغ دل پیشتر شناسا آمده چاره گزیده اند - بیمناکانِ ناسپاس حصاري شدن را به آمد دانسته ترانهٔ کامروائي برکشیدند - و راهِ دلیري سپرده بمحاصرهٔ آن پرداختند - و چندان گذارش نمودند که اگر بر جانِ خود بخشوده راهِ ما پیش‌گیرد او را بپایهٔ والای اعتبار اختصاص داده یاوري نمائیم وگرنه دستوري‌گرفته رهگرای حجاز شود - چون همّتِ جان‌نثاري نبود پاسخ‌آرای گشت که ناسپاسي و بیراهه روي زیان‌افزائیء دین ودنیا ست - پاسبانیء ناموس داشته دربائي[۶] سازند - که بدان مشاهد

---

(۲) نسخهٔ [۱] ارلان (۳) نسخهٔ [۱] تیر (۴) در [چندنسخه] برگرفتند (۵) نسخهٔ [۱] شوریده را (۶) نسخهٔ [ل] درمانے ٭

قدسي رفته تاریکي‌زدۀ غفلت آید - و عذر آرای لغزشها گردد - بدگوهرانِ شورش‌منش پذیرفته قرار دادند که سیوم بخشِ اموالِ او بازگذارند - ازانجا (که بر سخنِ آن‌گروه اعتماد نبود - و نگاهبانيِ قلعه از حوصله بیرون میدید) برخے رازداران را پنهاني پیشِ معصوم خان فرستاده دست‌گیریهای دیرین بیاد داد - و بیست هزار اشرفي روانه ساخته استعطاف (۲) نمود - چنان گذارد که بسرنوشتِ ایزدي بشوریدن نه رای خرد پژوهانِ بیدار دل است - اکنون در پاداشِ آن میخواهد که پاسبانيِ ناموس بر خود گیرد - تا بنگاهِ آرامش دست‌زدۀ حوادث نشود - و در کشاکشِ یغما گریبانِ عرض کشیدۀ نیاید او بدین‌لابه گرائیده پاسخِ دلدهي فرستاد - شبے که آبستنِ تاراج بود میرزا شرف‌الدّین حسین از قلعه گریخته بمنزلِ معصوم خان فرود آمد - گیهان‌خدیو در اواسطِ سالِ پیش آن سزاوارِ گسیختنِ تار و پودِ هستي را خلاص فرموده از راهِ دریا فرستاده بود - که (اگر نقوشِ پشیماني از دیباچۀ ناصیۀ او خوانده شود - و طرزِ نشمت و خاستِ او بر تدارک و تلافي آگهي بخشد) دران حدود جایگیر نماید وگرنه او را روانۀ حجاز گرداند - در خواجه زاده اثرے از ندامت پیدا (۳) نبود - بلکه پیوسته با فتنه‌اندوزانِ هرزه‌درا انجمن آراستے - و در تباه بسیچي کالیوه بودے - مظفّر خان از فرمان‌پذیري و خیراندیشي او را زنداني گردانیده انتظارِ موسمِ کشتي مي‌برد - که این طوفانِ آشوب برخاست - روزِ دوم با برخے نگاهبانان ساخته از قلعه فروشدن گرفت - جمعے آگاه شده تیرها برگشودند - زخمي بمخالف پیوست و از بیدلیِ تحصّن‌گزینانِ بیمناک شناسائي بخشیده ناسپاسان بدگوهر را دلیرتر ساخت - سحردم بدسگالانِ باطل‌ستیز پیمانِ استوار فراموش کرده بشورش برخاستند - قاقشالان پیش‌دستي نموده گردِ تاراج برانگیختند - و هر گروهے از جانبے برفرازِ قلعه شتافته آن مصرِ معمور را یغمائي کردند معصوم خان بقرارِ خود گرائیده حواليِ بنگاهِ مظفّر خان آرامش گزید - تا تیره دلانِ آزمند صفوتکدۀ ناموسِ او را غبارآگین نسازند - و بیشتر مالها بچنگِ او در آید - مظفّرخان با چندے از غلامانِ خود سلاح پوشیده سراسیمگي داشت - نه رای پیکار - و نه روی گریز - معصوم با یکدوئے آمده گرم خوئي در رویان پیش گرفت - درین هنگام غوغائے درونِ حرم سرای (۴) او شکیب ربا آمد - چنان قابوئے را از دست داده بدان‌صوب شتافت - آن سرآمدِ فتنه اندوزانِ غنودۀ خرد بیدار گشته جان بیرون برد همواره ازین جرأت خود را نکوهش کردے - (اگرچه تهیدستانِ بے آزرم را جیبِ آرزو پُر گشت و اندوختهای خدابندگان را برگرفتند) لیکن از شگرفيِ زمانه میرزا شرف‌الدّین حسین زرِ فراوان یافت درین برهم‌زدگي مظفّرخان از دوربیني هشتصد هزار روپیه بکولابے فروبرد - تا در زمانِ عافیت بکار آید

---

(۲) نسخۀ [ل] استعفا نمود (۳) نسخۀ [ا] پدید نبود (۴) نسخۀ [ب] درون حرمسرا شکیب‌ربای او آمد ●

آن نافرجام آگهي پذيرفته به نيرنگ سازي آن را برگرفت - و صندوقها را سنگ آمود ساخته دران ژرفاي آب گذاشت - و آن را بروزكاران سرمايهٔ شورش گردانيد - درين چيره‌دستيِ يغما آن اصبهبد را در همان منزلِ او ديدباني مي‌نمودند - و برخي را پاي‌بند ساخته به بنداغ فرستادند - و بسيارے از بدگوهريِ خود بغنيم پناه بردند - حكيم ابوالفتح و راي پترداس به نيروي دل و نورِ تدبير از تنگناي زندان رهگراي خلاص شدند - و خواجه شمس‌الدّين را سعيد بيگ پاسِ آشنائي نموده در زينهارِ خود گرفت - بذقد از آسيبِ جان‌كاهي رستكاري يافت - ليكن درشكنجهٔ زرطلبي گرفتار آمد و جعفر بيگ از بذله گوئي و نكته سرائي ازان بازخواست نيز رهائي يافت - و طرزِ فرستادنِ او بدان ديار هم از اسبابِ نجات شد ◦

هشتمِ اردي‌بهشت[2] مظفّرخان را پيمانهٔ زندگي لبريز ساخته بقرارِ مناصب و تقسيمِ ولايت و خواندنِ خطبه بنامِ ميرزا حكيم انجمنها برساختند - غرّهٔ خرداد هنگامهٔ ناسپاسان انتظام گرفت و سيه درونانِ بدگوهر فراهم آمدند - بارگاهِ خان‌جهان (كه بجهتِ پيشكش آرايش يافته بود) برپاي شد و پهناي آن عرصه را بسايه‌بانهاي رنگارنگ و فرشهاي گوناگون آراستند - نخست در مدارجِ اعتبار و بخش‌كردنِ ملك سخن رفت - و آويزشهاي بدگوهري درميان آمد - و بدستان سرائيِ حيله اندوزان فرونشست - و هريك بچيزے خرسند گشته آرامش گزيد - خطابهائي (كه از پيشگاهِ بےدولتي آن بےسعادتان بر يكديگر بستند) تفصيلِ آنرا نگاشته داستانِ پندپذيري سرانجام ميدهد معصوم خان برفرازِ وكالت نشسته بخان‌دوراني بدنامي گزيد - و باباي قاقشال بخانخاناني و ايالتِ بنگاله نامزد گشت - جبّاري بخان‌جهاني و سربراهيِ ده هزار كس قرار گرفت - و وزير جميل بلقبِ خان زماني و منصبِ توزك‌بيگي اختصاص پذيرفت - و خالدين اعظم خاني و جان‌محمّد بهسودي خان‌عالمي و عبدالباقي خداوند خاني و ميرزا بيگ بهادرخاني يافت - و لشكرخاني بخواجه شمس‌الدّين و آصف‌خاني بجعفربيگ خيال كردند - اين دوكس بفسون‌سازيِ[3] تدبير پذيرش را بوقتِ ديگر انداختند - و عرب غايبانه بشجاعت‌خاني مخصوص گشت - و سعيد خان ترقباي را خان ساخته هزار و پانصدي كردند - و بهريكے جايگير و علم و نقّاره نامزد شد - ميرزا حاجي لنگ فرّخ يرغليق فريدون[4] تيمورتاش عزيز دستم‌بيگ[5] محمّد ترقباي محمّد قلي تركمان حمزه بيگ تركمان عبدالله بيگ بدخشي قاسم‌علي برلاس مقصود علي‌كور عوض[6] بهادر ميرزا عرب دوست‌محمّد نولكچي مراد قاقشال تاش بيگ زلف علي لنگ خدا بردي غضنفربيگ نوروز بيگ را بمنصبِ هزاري

---

(۲) نسخهٔ [ل] هفتم (۳) نسخهٔ [ز] بفنون‌سازيِ (۴) نسخهٔ [ل] فريد و حسين (۵) نسخهٔ [ل] رستم بيگ (۶) نسخهٔ [ا] عوض بهادر ◦

قب خاني و علم و نقاره نامزد ساختند - و میر کلان بیگ وفابیگ میرزا کیچک یار بیگ
مد شیرم بهادر لطیف حسین ایلانچق[2] بابا دوست محمد مهرعلي محمد بیگ قربان بیگ
اني و علم و پانصدي مخصوص گشتند - و چندے دیگر اوباش را خطاب سلطاني مقرر شد
راهان بے سرو پا را بخاطر میرسید که باندوختن زر و چیره دستي والا پایهٔ امارت توان بدست
د - غافل ازانکه ناشایسته بار بزرگي برنتابد - و بے یاوري کارگشایان تقدیر خیال پیمائي
دمند نیاید * * قطعه *

خاقاني آن کسان که طریق تو میروند * زاغ اند و زاغ را روش کبک آرزو ست
گیرم که مارچوبه کند تن بشکل مار * کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست

ون گفت وگوی منزلت و اقطاع سپهري شد بسیج آن نمودند که خطبه بنام میرزا حکیم خوانده
یش و عشرت پردازند - نیرنگ سازی اقبال شاهنشاهي بجلوه درآمد - باد بشورش طوفاني
خاست - و ابر جوش دریافشاني برزد - از هر طرف دور باش قهرمان ایزدي هنگامهٔ ناسپاسي
رهم نوردیده تار و پود آن بارگاه عالي و شامیانهای والا و فرشهای بوقلمون گسیخته بخلابها در آورد
هریکے از فرومایگان کج گرا[3] افتان و خیزان بگوشهٔ خزید - سعادت پژوهان ژرف بین نافرجامي
گوهران فتنه اندوز از کتابهٔ تائید سماوي برخوانده ترانهٔ نشاط برکشیدند - و بخت مندان والا نگاه
پشم عبرت گشوده زمزمهٔ نیایش د‌ادار بیهمال سرائیدند * * بیت *

جهان بین که صد رنگ افسون درو ست * شگرفي ز اندازه بیرون درو ست
خوشا کو دهد جلوه اندیشه را * کشد زین معاني رگ و ریشه را

ربن اثنا آمدن جنود فیروزي‌طراز گرم آوازه شد - و از آرایش بزم وآلایش منبر بازآمده در اندیشهٔ
راز افتادند - و از زرمستي و تباه بسیچي ازان ملک بعزیمت پیکار برآمدند - در ظاهر میرزا
شرف‌الدین حسین بسري چهره برافروخت - و از راه معني معصوم و بابا خان - و برخے از بدگوهران
شورش‌افزا را دران ملک معمور گذاشتند *

سخن بدینجا گذاشته سرگذشت صوبهٔ بهار تا رسیدن عساکر[4] نصرت‌قرین مي‌نگارد - و ناگزیر
سوانح نویسي بکار مي‌برد - در همان ایام (که بدگوهران این سرزمین گرد شورش برانگیختند) بهادر
هنگامهٔ ناسپاسي جدا گرم ساخت[5] - او پسر سعید بدخشي ست - آن سیاه دل از بدنهادي بناکام
از بنگاه خویش برآمد - و در فراخنای هندوستان بدست‌مایهٔ گربزت چهرهٔ نشاط برافروخت

---

(۲) نسخهٔ [ا] عبدالحق - و نسخهٔ [ب] الاء الحق (۳) نسخهٔ [ب] کج رای (۴) نسخهٔ [ا] فوج نصرت‌قرین (۵) نسخهٔ [ا ب ل] ساخت - و جهانے در شگفت فرو ماند *

دریں‌ولا عمل‌گذارِ سرکارِ ترهت بود - که اُمرای بهار تارکِ ناسپاسي برافراختند - پورِ بد گوهر را درانجا گذاشته با سرکشانِ خلاف‌گرا پیوست - و بیاوريِ آن گروهِ نافرجام تکاپو نمود - دریں‌اثنا دودِ سودا جوهرِ دماغِ آن غنودهٔ عقل را پریشان ساخت - مالِ خالصه در گرد آوريِ نوومایگانِ مگسِ همّت بکار برد - و جوشِ‌شورش زدهٔ نامِ بزرگي برخود بست - معصوم خان ازیں‌آگهي سعید را دستوري داد که (۲) آن شوریدهٔ شولیدهٔ رای را باندرزِ پدرانه رهگرای یکجهتي گرداند - آن تباه اندیش را نصیحت سودمند نیامد - از بے آزرمي خدای مجازي را به تنگ‌نای زندان فرستاد - درکمتر زمانے از بیدانشي و شتردلي آن خیره روی زیادهٔ سر را بسرداري برداشته هنگامه آرا شدند - دریں کشاکشِ بیراهي آوازهٔ عساکرِ گردون شکوه بلندي گرفت - معصوم خان با بسیارے از باطل ستیزان بصوبِ بنگاله شتافت - و عرب را با چندے از کج‌گرایانِ تباه اندیش در پتّنه گذاشت - بوکه دریں صوبه دست‌بردے نماید - و بتاخت و تاراج همّت گمارد - شاهم خان از سعادتِ ذاتي پیمان گسیخته بحاجي پور علمِ دولتخواهي برافراخت - و بجهتِ آنکه بسیچِ او خاطرنشینِ اولیای اقبال گردد بر سر بهادر فوجے نامزد کرد - آن گروه شکست خوردهٔ بازگشتند - و نخوتِ او افزوده شد - سپس خود لشکر کشیدهٔ کامیابِ فتح آمد - و سعیدِ سیه گلیم بگو نیستي فرو رفت - محبّ علي‌خان به نیروی عقیدت بارِ دیگر به‌پیکارِ عرب چیره‌دستي نمود - آن (۳) تباه سگال از پتّنه برآمدهٔ نبردآرای شد - ازانجا (که نیّت درست بود - و همّت اخلاص آمود) بر فرازِ فیروزي برآمد - و آن شوریدهٔ مغزِ کج‌گرا پای‌ریشِ خارستانِ هزیمت گشت - و چون شکست یافته بدان‌شهر رسید سعادت‌علي‌خان (که در بدآموزي پیش‌آهنگي داشت - و بنگاه باعتمادِ او گذاشته بود) از بختمندي ازو روی برتافت - آن غنودهٔ‌بخت بیورتِ از رفته آویزش نمود - و بکارسازيِ روشنانِ ابداع زخمي راهِ گریز پیش گرفت - و مقارنِ این محبّ علي خان آن شهرِ معمور را بتصرّف درآورد - افواجِ گیهان ستان روزے چند بسرانجامِ یورش اشتغال داشتند - پس ازان بعزیمتے درست و عقیدتے دل‌افروز روانه شدند - در حدودِ جون‌پور ترسون‌خان صادق‌خان غازي خان الغ‌خان و بسیارے از اُمرای نامزد بعساکرِ فیروزي (۴) اعتصام پیوستند و فوجها را آرایشِ دیگر پدید آمد - در دو کروهي غازي پور معصوم خان فرنخودي باردوی بزرگ پیوست - و چون هرزه درائي و یافه‌گذاريِ او زبان‌زدِ خرد و بزرگ بود چنان مقرّر گردانیدند که او برسمِ هراولي یک دو منزل جدائي گزیند - بنقد از گزندِ او برکناره باشند - و در پردهٔ آزرم جویای شناسائي شوند - بر ساحلِ دریای گنگ از سرگذشتِ مظفّرخان آگهي پذیرفتند - و کاوریشانِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] که آن شولیدهٔ رای را (۳) نسخهٔ [ل] آن تباه اندیش بدسگال (۴) نسخهٔ [ل] نصرت اعتصام •

یعني زبانِ ژاژخائي برگشودند - اگرچه برخي را دل باضطراب درشد لیکن دیده‌ورانِ والانگاه ژرفای بدولتي را اندازه گرفته در نوشتنِ آن بساطِ خودسري ازکتابهٔ روزگار برخواندند - و پذیرای نسیمِ پیروزمندي از چارچمنِ گیتي شده ترانهٔ نشاط برکشیدند - و هم درین نزدیکي محبّ‌علي خان شاهم خان و سمانجي خان و باقي کولابي بحدودِ اقبال رسیدند - در حواشيِ شهرِ پتّنه گزین محفلے نتظام یافت - و بزرگانِ دولت به پیمانِ یکجهتي و یکتادلي نشستند - خاطر ازان پرداخته لختي سخن در رده‌آرائي رفت - و هرکدام جای خود را شناسا آمده بآباديِ وقت کوشید - درقول نرسون خان راجه تودرمل رای سرجن راجه اسکرن مهترخان و جمعے دیگر از بهادرانِ عقیدت‌منش قرار گرفتند - و در برانغار محبّ‌علي خان شاهم خان میرابوالمظفّر و طایفهٔ دلیرانِ عرصهٔ جلادت نامزد گشتند - و در جرانغار صادق‌خان الغ‌خان نقیب خان قمرخان و جوقے از دلاورانِ فامور تعین شدند و در هراول معصوم خان فرنخودي شیخ فرید بخاري سیّد ابوالقاسم سیّد ابوالمعالي سیّد عبدالواحد سیّد عبدالهادي و گروهے از مبارزانِ شیردل پای‌همّت افشردند - و ازانجا (که برخے بزرگانِ لشکر را دل دگرگون بود - و طایفهٔ ازناسپاسان بعنوانِ قزّاقي میگشتند) دور اندیشي و حزم‌آرائي نموده ازین مرحله سلاح‌پوشي درمیان آمد - و آمادهٔ نبرد بوده ره نوردیدے - عرب و حبیب[۳] و چندے از شوریده مغزانِ تیره‌رای[۴] (که دران حدود غبارِ فتنه انگیختي) بآوازهٔ عساکرِ گردون‌شکوه پی‌سپرِ تنگناهای خمول گشتند و بدسگالانِ آردوی بزرگ را (که اولیای دولت ازآنها اندیشه مند بودند) قابوئے[۵] گزیده بدست نیفتاد هفتمِ خرداد لشکرِ اقبال بمنگیر نزولِ سعادت نمود - معصوم خان فرنخودي (که از دیرباز سگالشِ تباه جوهرِ هوشمنديِ او را ظلمت‌آمود داشتي) درخیالِ آن شد که راجه تودرمل را (که نظامِ این لشکر بفروغِ تدبیر و شجاعت و اخلاصِ او باز میگردد) ازهم گذراند - تا سر از فرمان‌پذیري برتابد و کامے چند فراخ بآرزوی خود زند - گروهے انبوه ازاوباش (که فراهم آورده بود) بآئینِ شایان[۶] آراست و چنان خواهش نمود که راجه بنظرِ خود درآورد - آن سعادت اندوز آگهي پذیرفته عذرآرای شد و پردهٔ بےآزرمیِ او دریده نیامد *

درین‌هنگام واژون‌بختانِ بدنهادِ بنگاله از گدهي گذشته باندیشهٔ مبارزت نخوت فروش آمدند و گروهے از قراولانِ لشکرِ منصور با پیش‌آهنگانِ مخالف آویزش نمودند - جلال‌الدّین مسعود و جي تواچي‌باشي و چندے دیگر گزین دست‌بردے بجای آوردند - راجه تودرمل با دیده‌ورانِ آگاه دل و سعادت گزینانِ بیدار بخت انجمنے ساخته بچاره گري نشست - بسیارے از نیروی پردلي و دیا

---

(۲) نسخهٔ [ا ل] لاابالي (۳) نسخهٔ [ا ب ل] و چینه (۴) نسخهٔ [ل] تیره‌رای (۵) در [بعضے‌نسخه] قابوی گزندے (۶) در [چندنسخه] سان *

برنگیء اقبالِ شاهنشاهي پاسخ گذاردند که همّت بایزدي تائید آویخته معرکهٔ کارزار آرایش یابد برخے ژرف نگاهانِ هشیارخرام چنان گذارش نمودند - که امروز تندبادِ شورش از هرطرف برخاسته ک اندیشِ نیک سگال از در روی تباه بسیچ باز دانسته نمیشود - و از معصوم خان فرنخودي (که بگرفتهٔ گوناگون احسان گیتي‌خداوند است) خاطر آرامش ندارد - حصاري شده راه دوربینئي سپردن سزاوار مي‌نماید - چندے (که بضرورت بدان گروهِ نافرجام پیوسته اند) خود را بمعسکرِ اقبال میرسانند و از چگونگیء همراهان آگهي بسزا روی‌میدهد - از کارداني و حزم اندوزي آخرین رای پذیرفتند چون قلعهٔ منگیرگنجائیء جنودِ فیروزي‌اعتصام نداشت ازان گذشته سرزمینے شایستهٔ حصار گزیدند شازدهم اُمرای خدمتگذار مورچل گرفتند - و در فروبردنِ خندق و برآوردنِ دیوار کوشش رفت در کمتر فرصتے چهار دیوارے پلندِ پهناور انتظام یافت - و حصارِ شهر پایهٔ ارک گرفت - بیست و چهارم تیره رایانِ باطل ستیز بدان حوالي گردِ شورش برانگیختند - و بتوپ و تفنگ هنگامهٔ پاسخ‌آرائي گرمي پذیرفت - همواره جوانانِ چابک‌دست از هرطرف عرصهٔ مبارزت آراستے - و کارنامهای مردانگي چهرهٔ نشاط افروختے - درین زد وگیر بسیارے از اردوی انجم شکوه خاکِ بیحقیقتي بر تارکِ بخت افشانده بغنیم پیوستند - سرگروهِ این گروهِ کج‌گرا ترخان دیوانه و همایون قلي شاه دیوانه بودند از آسماني‌تائید بکمتر زمانے غبارِ بےراهه‌روي فرو نشست - و ازان گروه جوق جوق آمده سجدهٔ نیایش بجای آوردن گرفتند •

و از سوانحِ نواختن و فرستادنِ میرزا کوکه بشرقي دیار - چون از رازدارانِ حریمِ قدس داستان شرمندگي و پشیمانیء کوکلتاش بمسامعِ حقیقت‌نیوش رسید گیهان‌خدیو پوزش پذیرفته بفنونِ نوازش پایهٔ اعتبار افزود - و بسترگ منصبِ پنج هزاري اختصاص گرفت - درین هنگام عرائضِ مجاهدانِ فیروزي بدرگاهِ خلافت آمد - سرگذشتِ قلعه‌گزیني و بدگوهریء همراهان و هجوم مخالف و التماسِ کمک بتازگي گذارش یافته بود - شهریارِ دیده‌ور بسرانجامِ لشکر اشارتِ همایون فرمود کوکلتاش از سعادت وري و نیک‌اختري جویای این خدمت آمد - بو که بتدارکِ ایّام گذشته چهره افروزِ نیکوبندگي گردد - از فروغِ راستي خواهش پایهٔ قبول یافت - بیست و نهم بخطابِ خان‌اعظمي سربلندي بخشیده دستوري دادند - و سیّد عبدالله خان قاسم خان میرزادهٔ علي خان عشقي خان مختاربیگ یونان بیگ سکندر چکني[۲] حیدردوست قادرعلي استا ذکریّا قنبرسهاري و دیگر بهادرانِ کارطلب را همراه گردانیدند - و رهٔ گرایانِ بادیهٔ خدمت بگران مایه خلعتِ وگزین اسپان سرفرازي یافتند - و منشورِ والا بنفاذ پیوست که چون کوکلتاش بفیروزي جنو

---

(۲) در [بعضے نسخه] جکني •

پیوندۀ اُمرای عالي شکوه و دیگر مبارزانِ سعادت سرشت بفروغِ عقلِ دور اندیشِ لو راه گرای نیکو بندگي گردند ●

و هم دربنولا حکیم ابوالفتح بناصیه سائی آستانِ اقبال سعادت اندوخت - و برهم زدگیِ بنگاله و ناسپاسیِ سپاهِ آن‌دیار بشیوازباني گذارش نمود - و انداختنِ خود از فرازِ دژ و رهٔ نوردیدهٔ آبله‌پای شدن و بدستگیریِ قدسيِ توجّه بدامن رسیدن گذاردهٔ سجودِ نیایش بجای‌آورد - و عرضه داشت که میرمعزّالملک اگرچه نخست از تبه‌رائي و بدگوهري با گروهِ شورش‌افزا یکتائي‌گزید لیکن از دوراندیشي راهِ جدائي سپرد - شگفت آنکه دربن زمان (که هنگامهٔ ناسپاسان روی در شکست دارد - و سواطعِ اقبال روز افزون) آن تباه بسیچ عربده‌کار در جونپور هرزه درآئي میکند - و بد نهادانِ واقعه جوی را فراهم مي‌آورد - و مولانا محمّد تبریزي[۲] در رازخائي و فتنه اندوزي دوشا دوش کام برمیدارد - پرتوِ اشارت تافت که اسد خان ترکمان از مانکپور بآن‌حدود شتافته آن زیادهٔ سرانِ آشفته‌رای را بدرگاهِ همایون آورد - آن عقیدت‌گزین کاربندِ فرمان شده شایستگانِ نیستي را بدست آورد - در حدودِ قصبهٔ اتاره کشتيِ بدگوهران در موج‌خیز دریای جون فروشد - و عالم لختي از آلایشِ نادرستانِ کج‌گرا پاک گشت و از حزم اندوزي و کارشناسي والا فرمان بخان اعظم مصحوبِ رامچند شرفِ صدور یافت که میر علي اکبر برادرِ خردِ معزّالملک را از زمانیه مسلسل بدرگاهِ والا روانه سازد - اگرچه بهنگامهٔ ناسپاسان در نیامدے - لیکن همواره بپیغام‌گذاري و هرزه‌سرائي افروزیدهٔ شورش شدے - با کوکلتاش در مقام[۳] سرکشي و حیله اندوزي درآمد - ازانجا (که معامله دانِ دیده‌ور بود دستان‌فروشي سودمند نیامد رام‌چند و حیدر دوست او را ببارگاهِ[۴] خلافت آوردند - رافتِ پادشاهي دست از سیاست باز کشیده بدبستانِ زنداني فرستاد ●

و از سوانحِ دریده‌شدنِ طیلسانِ تزویرِ شیخ قطب - در قصبهٔ جلیسر از مضافاتِ دارالخلافهٔ آگره زاویهٔ سالوسي آراسته داشتی - و راهِ سادهٔ لوحان زده روزيِ خود فراخ گردانیدے - ناگاه شیخ جمال بختیار بدامِ تسویلِ او درآمد - و نیرنگیِ حیله را کرامات اندیشیده در قدسي محفل گذارش نمود ازانجا (که جویائیِ سرهٔ آدم خوی‌ستودهٔ گیهان‌خدیو است) دیدنِ او آرزو کردند - چون ایزد بیهمال در پاسبانیِ آن یکتای بزمِ آفرینش توجّه دارد چنان بر پیشگاهِ ضمیرِ آسمان پیوند پرتو انداخت که نخستین چندے کارآگاهانِ دیده‌ور (که از نقشِ کردارِ بیروني اندیشهٔ دروني دریابند - و رازهای پوشیده از لوحهٔ پیشاني برخوانند) باید فرستاد - اگردریافتِ این‌گروه معاضد افتد رفتن بصومعهٔ او سزاوار - وگرنه دستمایهٔ گرویدنِ[۵] فراوان مردم گردد - میرزاخان و حکیم ابوالفتح (که در دبستانِ

(۲) نسخهٔ [ا ل] یزدي (۳) نسخهٔ [ب] در معرکهٔ (۴) نسخهٔ [ا] بدرگاه والا (۵) در [بعض نسخه] گرویدن ●

حقیقت‌آموزی اورنگ‌نشینِ فرهنگ‌آرا دیدهٔ بینا را توتیای شناسائي میکشیدند) بابن خدمت نامزد شدند - از دوربیني و راست اندیشي بر خرابیِ ظاهر و باطنِ او آگهي یافته در پیشگاهِ عدالت آوردند - خدیوِ جهان دریافتِ ایشان بفراوانیِ دانش سخته به بندخانهٔ زنداني جای داد - تا از نکوهیده خوئیِ مردم‌فریب باز ماند - و حق هم‌آغوشِ باطل نگردد - شیخ جمال سجودِ نیایش بجای آورده هشیار مغزي از سر گرفت - و آن تهیدستِ تزویر فروش شرمسارِ کردار آمده بچاره‌گري نشست •

المنة لله که بمیامنِ دانای رموزِ انفسي و آفاقي بسا مکراندوزانِ روزگار و ترفند گذارانِ خدیوه روی از تبه کاري برآمده ره نوردِ صفوت سرای سعادت آمدند - و از سجّادهٔ تلبیس بر خاکِ نیازمندي روی نهاده از خود بیني بحق پرستي شتافتند - بزرگانِ باستاني بیشترے در پیراستنِ ناراستانِ صورت تکاپوی نموده - و از دشوارکاري و ناتواناني بآراستنِ دروغ زنانِ معني کمتر پرداختی امروز از فروغ ایزد شناسیِ خدیوِ آگاهي این کارِ سترگ نیز بانجام میرسد - فروهیده مردِ انصاف‌گزین داند که پیرایشِ صورت و معني و آرایشِ ظاهر و باطنِ چندین گروها گروه در زمانِ باستاني بهمّتِ یک کس پرتو ظهور نگرفته - و گوناگون مردم از نفسیده دشتِ تقلید بشهرستانِ تحقیق نیاسوده ازین پیش سخن بقدرِ دریافتِ مخاطب از خلوتکدهٔ کمون ببارگاهِ ظهور مي‌آمد - امروز باندازهٔ حالِ متکلّم پذیرائیِ فیض میگردد • اشرفِ برادران در نیایشِ آن جهانِ بینش چه خوش مي‌سراید •

• نظم •

ساقیِ قوابهٔ سبکدست • ساغرشکنِ حریفِ بدمست

صرّافِ عیارِ قلب کاران • نقّادِ ضمیرِ کم عیاران

با دانش و بینشِ فلک‌سیر • بگرفته عیارِ کعبه و دیر

بر مسندِ کبریا نشسته • صد بتکدهٔ ریا شکسته

بر بسته دکانچهای تزویر • بگشاده نقابِ خاک و اکسیر

بر تخت بفقر بوده خرسند • اطلس بگلیم داده پیوند

بر تاج فشانده آستینها • بر تخت کشیده اربعینها

سربلندي یافتنِ شریف(۲) خان باتالیقیِ شاهزادهٔ سعادت‌سرشت سلطان مراد

کار آگاهانِ بیدار دل و معامله دانانِ هشیار مغز یکتائي گزیده اند - و براهینِ عقلي و امارات

---

(۲) نسخهٔ [ب] یوسف خان •

عرفي دستِ یکدیگر زده - که کارهای دیني و دنیاوي و فیاوارهای صورت و معني از خردِ صواب‌اندیش انتظام گیرد - و بے این چراغِ آگهي پی بصفوت‌گاهِ آرامش نتوان برد * نظم *

چه نیکو متاعیست کار آگهي * گزین نقد عالم مبادا تهي

جهان آنکسي راست کاندر جهان * بود آگه از کارِ کار آگهان

بدوري نکوهیدهٔ خوبیان و آمیزهٔ نیکوان افروزش یابد - و ازین نمطِ زندگاني کام دل توان برگرفت و صیدِ مقصود بدام آورد - در هزاران یکے پدید آید که بےمیانجي پذیرای(۲) آن پرتو گردد - و از گزندِ همنشینانِ بد برکناره زید - [هرگاه یکتایانِ تجرّد گزین (که همگي بسیجِ ایشان دست از اختلاط باز داشتن است - و دل از غیر وا پرداختن) براهِ انتظارِ آن تابشِ حقیقت نشسته در آموزش کامِ همّت بر دارند - و بدبستاني هنگامه شتافته عقلِ هیولاني را بنقوشِ بینائي آرایش بخشند] پیدا ست که بختمندانِ کثرت آرا چگونه در گوهرین ساختنِ دل بصحبتِ شایسته سرشتانِ خردپژوه آرزومند باشند - و (هرگاه شورشِ طبیعتِ ناپیدا و نیرنگیِ نفسِ بوقامون و ناروائیِ عقلِ ده خدای و رنگینیِ بساطِ دانا فریب و انبوهیِ صورت پرستانِ خویشتن دوست و بے توجّهیِ طبیبِ انفس فراهم آیند) جای آنست که دلهای شناسا خون پالا و پایهای طلب آبله ناک گردد - و بجست و جوی سخت و بے آرامیِ شگرف پای تکاپو فرساید - هرکرا بخت بیدار باشد وعنایتِ ایزدي یاور ازین آشوب‌لاخ خطرناک بسعادت جای عافیت رسد - و بنزهت‌گاهِ اطمینان رختِ اقامت اندازد و نشانِ یابندگیِ مقصود پیوستنِ نیک‌مردانِ خیرسگال است - تا اوّلین پایه بدستمایهٔ آموزگاری از همنشینِ بد و دمسازِ تباه برکناره شود - و نقشِ نکوهیده سیرتها از لوحهٔ خاطر سترده آید - آنگه بهٔنیّتِ صافي و کوششِ فراوان بستوده خویها آراستگي جوید - بو که از بختمندي و ستاره روشني کامیابِ ظاهر و باطن گردد - و آزمونِ گروها گروهٔ مردم و گوناگون آدمیان است که پیرایهٔ دولتِ سرمدي و سرمایهٔ نکالِ جاوید همزبانانِ محفل‌نشین اند - فرومایگانِ زبان‌زده را از همدمیِ خردپژوهانِ دیده و شایسته کارانِ نیک‌اندیش نشانِ سیه گلیمي زدوده آید - و برفرازِ سعادت جلوهٔ بختمندي نماید و دولتمندانِ سودِ اندوز(۳) را از آمیزشِ گریزانِ بدگوهر و خراب درونانِ آراسته ظاهر کار واژون گردد - چنانچه کهن‌نامها بدان شیوازباني میکنند - و دانش گزینانِ حال زبانِ گویا گشاده دارند - و هرگاه ناگزیر هرکه و مه آنست (که شناسا(۴) گشته درپاسباني همّت گمارد - و در کارِ همنشینان گزین‌تامّل بجای آرد فرمان فرمایانِ والا شکوه و مسند آرایانِ اقبال را چه مایه اهتمام درین شغلِ شگرف خواهد بود - و چگونه درین مهمِّ خطیر توجّهِ دایمي مبذول خواهند داشت - ازین رو پادشاهانِ ژرف نگاه گرامي‌فرزندان

---

(۲) نسخهٔ [ا] پذیرائیِ آن پرتو گردد (۳) نسخهٔ [ل] سود ورز را (۴) نسخهٔ [ر] بینا گشته *

از بیم چشم زخم همواره سپندسوزي بکاربرند - و فراوان نیایشِ دادار بیهمال نمایند - و در پیش گاه خلافت داشته اندرزهای سعادت افزا و پندهای دل افروز گذارش فرمایند - و از مهراندوزي و عاطفت بهمزبانیِ خویش از آفتِ نکوهیده مصاحب باز دارند - و از دوربیني و ژرف نگاهي بآن دیدباني بسند نفرموده بابربان اخلاص اندوز و روزگار دیدگانِ خجسته سگال را باتالیقي نامزد گردانند تا از گفتار و کردار شان سعادت آموز و خرد پیرا باشند - و دیگر پرستاران نیز بدان آئین گرائیده نور بینش افزایند - و از دورباشِ سطوت هنگام غیبت از محفلِ همایون ناسزائی نتواند خود را بعنوانِ نیکوئي فروخت - و نکوهیده خوئی بتزویر پیشگي راه نیابد ‌•

المنّة للّه که درین فرخنده روزگار[۲] کشور خدای این ستوده خوی را چون سایر گرامي صفات بروجهِ کمال دارد - و ذاتِ مقدّس بے آموزشِ آخشیجي از دبستانِ ایزدي فنونِ آگهي بپذیرد - و گزندے از طبقاتِ عالم بدان نزهت گاهِ تقدّس نرسد - و با این والا پایهٔ شناخت و عالي رتبهٔ کارکرد بر بساطِ نیایش و نیازمندي بر نشسته یتاق داریِ جهانِ بوقلمون نماید - و از میامنِ آن پیکر نورانی تکوین بیگانگان و دورانِ محفلِ همایون بگوناگون سعادت رسیده سجودِ سپاس گذاري بجای آرند و عالمیان از اقلیمهای دور دست نورپذیرِ نیّرِ اقبال شده روی التجا بدرگاهِ سلاطین مطاف[۳] آورند ازینجا پایهٔ حق پژوهیِ فرزندانِ رضاجوی قدرے توان شناخت - و مرتبهٔ حقیقت اندوزیِ آن والا نژادان بخترر بحوصلهٔ قیاس توان آورد - زمان زمان باصنافِ تربیت و عاطفت اختصاص مي یابند و بانواعِ عنایت چهرهٔ نشاط مي افروزند - چنانچه شهریار دوربین درین بهارِ دولت تازه توجّه بفرزندِ عقیدت گزینِ سعادت پژوه سلطان مراد فرمودند - هشتمِ امرداد شریف خان را (که باقدمِ نسبت جوهرِ بختمندي از ناصیهٔ حالِ او تابش میداد) باین گرامي خدمت سرافرازي بخشیدند - هم آئینِ خرد را رونق افزود - و هم پایهٔ اعتبارِ آن بابربي بلندي گرائی شد - او بسپاس گذاریِ این مهین بخشش گزین جشنی اندیشیده استدعای مقدمِ شهریارِ عقیدت دوست نمود - آن کامروای دودمانِ اخلاص ملتمسِ او را پذیرفته سرمایهٔ جاوداني مباهات کرامت فرمود - و چهرهٔ دولتمندیِ او فروغِ دیگر گرفت •

• ابیات •

یکی محفلِ عیش دادند ساز • که دوران نیارد بعهدِ دراز
فراهم شد از شوق هنگامها • که خوانند نقشِ هنر نامها
فراوان درو نعمت و ناز بود • در دولتش بر جهان باز بود

و از سوانح سپري شدنِ روزگارِ شجاعت خان - درین ایّام (که بدگوهرانِ شرقي دیار

---

(۲) نسخهٔ [ب] روز (۳) نسخهٔ [ب] پناه •

غبار شورش برانگیختند) برخے مخلصانِ حقیقت اندوز و سوداگر منشانِ معامله شناس را از ولایاتِ دوردست فرمانِ طلب شد - و یرلیغ والا نفاذ یافت که اُمرای گجرات و مالوه از یورشِ دکن دست بازکشیده آمادهٔ خدمت باشند - وجیهي[٢] یساول بآوردنِ شجاعت خان روانه شد - اوائلِ تیر او از سارنگ‌پور بخاکبوسیِ آستانِ قدسي رهگرای آمد - و بنخستین منزل پیمانهٔ زندگیِ او لبریز گشت و ستارهٔ پایندگي بنشیب‌گاهِ نیستي فرونشست - عوض[٣] بیگ برلاس و محمّد قاسم و هزاره بیگ و خسرو و خدا قلي و بسیارے از نوکرانِ بے‌آزرم و ناسپاسانِ پریشان سر همداستان شده حاجي شهاب‌الدّین را بسرداري برداشتند - و گم‌نامي را بلند آوازگي و خاکباري[٤] را تاجداري نام برنهادند و باندیشهٔ نکالِ جاوید در کمین‌گاهِ فرصت نشستند - پایانِ شب بیشترے با پرتالِ لشکر همراهِ بنه و بار ره نوردیدند - و برخے گرمیِ شغلِ کوچ داشتند - بدگوهرانِ آزرم ستیز هنگامه آراسته در شورش زدند - فریادے سترگ برخاست - و آوای عظیم درگرفت - پسرِ او قویم خان چوبای آگهي شد - و بگزندِ جان فرسا نقدِ زندگي درباخت - شجاعت خان بیرون شتافته زبانِ پرسش برگشاد - و خود را آماجگاه یافته ازان وحشت‌جای دیوبار و آشوب‌گاهِ دهشت‌انگیز بخیمه شتاب‌آورد آنجا نیز تا رسیدنِ لشکر گزندے چند باو رسید - هنوز رمقے از جان بود که پیش‌خدمتانِ حقیقت‌اندوز و نزدیکانِ کارآگاه بعماري درانداخته روانهٔ سارنگ پور شدند - و از پختهٔ کاري و زمانه شناسي چنان ره‌نوردیدند که بسیارے زنده انگاشتند - و چندے بدان تصوّر یک گونه همراهي‌گزیدند - آن دوربینانِ فراخ حوصله و کار شناسانِ راست‌کردار درکمتر زمانے بحصارِ آن شهر پناه بردند - و مژدهٔ رستگاري برزبانها انداخته کوسِ شادماني بلندآوازه گردانیدند - گردِ شورش فرونشست - و بدسگالان کناره گرفتند شگفت‌تر آنکه بربنه و بارِ او دران صحرای بے‌یاور و بیابانِ بے‌زینهار دست‌بردے راه نیافت - و با هجومِ یغمائیانِ خیره رو و غارتگرانِ شوریده مغز بعافیت‌گاه پیوست - بیشترے زریندگانِ ناسپاس انجامِ کار دانسته بدست داري و کام رباني گامِ سرعت برداشته بودند - خبرِ زندگي یاوري نموده برخے بپاسباني برخاستند - تبه بسیچانِ بے‌هنجار و کوته اندیشانِ دراز سودا هراس‌گرفته راهِ خمول سپردند در اندک فرصتے بدکارانِ تباه اندیش بقهرمانِ معدلت گرفتار آمدند - و بگوناگون بادافراه عبرت‌نامهٔ جهانیان گشتند - عُمدهٔ اسبابِ شورش بدگوهري و سیه دليِ قلقچیانِ فرومایه و سخت‌گیري و نارسائیِ آقا بود - سرباریِ مواجبِ سپاهي به بیحسابي باز داشتے - و بنکوهیده دشنامها سرزنش کردے - و ناخوش سخنانِ قهر برگذاردے - اخلاص‌گزیني و خیرسگالي نا پدید - حقیقت‌گذاري و نمک شناسي کم‌یاب - و درشت خوئي و سست پیوندي را بنیادِ محکم - چرا درین آشوب‌زارِ

(٢) نسخهٔ [ب] برخے یساول (٣) نسخهٔ [ا] عیوض بیگ (٤) در [بعضے نسخه] خاکساري را ●

بیعت[۲] و وحشت‌سرای ناشناسائي نزهتگاهِ دل غبارآگین نشود - و گلبنِ حق‌شناسي برگ‌ریز نیابد
ژکانِ بیداربخت سررشتهٔ سود و زیان بدست داشته سپاسِ نعمت‌رسیدگي بجای آورند - و از فروغ
نش نیک از بد جدا ساخته و فراز از نشیب دانسته نخستین آشنائي نکنند - و روی کرم نیارورند
گر از نیرنگیِ روزگار و تخیّل‌بازیِ زمان آمیزهٔ ناگزیر رو دهد بگشادهٔ پیشاني و آزرم‌گزیني پرده‌بافي
- و داد و دهش چنان فراپیش گیرند که از گرسنگي بفغان[۳] نیایند - و سرمایهٔ شورش بدست نیفتد
واره از کارکردِ ایشان آگاهي بکار برند - و از همزبانان و دمسازان پژوهش نمایند - بو که بدین‌آئین
ازند فتنه رستکاري روی دهد - و تریاقِ دوربیني چارهٔ هلاهلِ ... راه نیابند ... بیدانشي گردد - و چون ببارگاهِ خلافت
... آمد ... المنّة للّه ... کیتي‌خداوند آن سفرگزینِ ملکِ تقدّس را خواستکارِ آمرزش آمدهٔ در انتظامِ آن‌صوب
توجّه فرمود - و بفراهم آوردنِ پراگندگیها شریف خان را روانه گردانید - و فرمان شد که باز بهادر پورِ او
از گجرات آمدهٔ بیاوري همّت گمارد - و دیگر اقطاع‌دارانِ آن سرزمین از صلاح دیدِ او بیرون نه رفته
یکتائي ورزند *

و همدرین ولا شهباز خان بآستانِ مقدّس جبهه سای آمد - او بمالشِ نخوت آرایانِ صوبهٔ
اجمیر دستوري یافته بود - از خدمت‌گزیني و جدپیشگی او رانا پرتاپ آوارهٔ دشتِ ادبار گشت
و بروزِ ناکامي افتاد - هر بامداد را شامِ واپسین شمرده - و در دواد و بیمناکي آبله پای گشتی - و نیز
بر یورتِ تیجمال سیسودیه تاختِ شایسته آورد - و بسیارے بداندیشان قالب تهي کردند - و بنه
و بارِ او یغمائي شد - و آن حواشي را از بدگوهران پاک ساخته سپه‌نشین گردانید - و سترگ[۴] همی او
در سراپای تیره دلانِ نافرجام افتاد - و چون گردِ شورش در شرقي‌بلاد بلنديگرای شد آن‌خدمت‌گزین را
باندیشهٔ فرستادنِ آن دیار طلب فرمودند - هفتمِ تیر بسجودِ قدسيِ آستان سودِ دین و دنیا اندوخت
دران نزدیکي عرضه داشتِ مشرقي سپاه رسید که فرو نشستنِ غبارِ شورش بے توجّهِ موکبِ
همایون دور مي‌نماید - هرچند ضمیرِ پیش‌دانِ گیتي خداوند آگهي داشت (که این خام فتنه را
خمیرمایهٔ پاینددگي نیست - و ناسپاسانِ تباه اندیش در کمتر زمانے ببادافراه میرسند - جنبشِ
رایاتِ قدسي چه - بلشکرِ دیگر آرزومند نخواهند شد) برای دلجمعیِ اولیای دولت و احتیاط گزیني
در فرستادنِ چریکِ اشارتِ والا رفت - و کارپردازانِ سلطنت بدلِ همّت گماشتند - پانزدهم
آن پسندیدهٔ خدمت را گران‌بار اندرز رخصت فرمودند - بابوی منکلي سلیم‌خان سرمور قاسم بدخشي
شیخ آدم نصیب ترکمان شیخ کبیر حکیم مظفّر عبد القدّوس بهادر علي و بسیارے از کارطلبانِ
حقیقت اندوز و هژبرنژادانِ رزم‌آرای را با فراوان خزینه همراه ساختند *

---

(۲) در [بعض نسخه] طبیعت وحشت‌سرای (۳) نسخهٔ [ز] بیاسایند (۴) نسخهٔ [ا] سترگ‌وهمی در سراپای *

و از سوانح درآمدنِ نوارهٔ مخالف بدستِ مجاهدانِ شرقي ديار - از فزونيءِ سرتابانِ نافرجام و كميءِ گذداورانِ اقبال و حصاري شدنِ اولياى دولت و نقشِ دوروئي باختن و دورنگي نمودنِ برخي جنودِ فيروزي مخالف سرِ استكبار برافراشت - و راهِ نخوت فراپيش گرفت - چون آذوقِ مبارزانِ قلعه نشين از بحر و بر مي‌آمد ميرزا شرف‌الدّين حسين و معصوم خان با چندے براهِ پتّنه فرود آمده گذرگاهِ خشكي گرفتند - و نوارهٔ خود را دريائي ساخته بستنِ ديگر مسلك انديشيدند و چون آگهي آمد (كه كشتيها نه گروه ازان طايفهٔ واژون بخت دور مانده) صادق خان الغ خان لقيب خان باقرسفرچي و بسيارے چابكدستان براهِ خشكي شتابان شدند - و راى پترداس را با برخي از دلاوران از راهِ دريا فرستادند - و مهترخان را با جمعي از آب گذراندند - كه ازان جانب شتاب آورد - كارآگاهانِ خدمت‌گذار ره نورديده دستِ چيرگي برگشادند - نزديك سه صد كشتي پُر از سازِ پيكار بتصرّف درآمد - اولياى دولت را سرمايهٔ نيروى سترگ شد - و تيره‌رايانِ غنوده خرد[٢] را سر بسنگِ ادبار رسيد ●

و همدرين ولا خواجه شمس‌الدّين خافي از هنگامهٔ ناسپاسان بيرون شده گوهرافروزِ نيكوبندگي آمد - دران هنگام (كه بر مظفّرخان گردشِ روزگار سپري شد) معصوم خان خواجه را بگمانِ زرداري در حمايتِ[٣] خود گرفت - چون بخروش‌خوئي كارے نساخت بخيره روبانِ بےآزرم سپرد - نزديك بود كه دران تنگناى شكنجه قالب تهي سازد - از نيرنگيءِ تقدير عرب بهادر بپاداشِ پيشين دوستي برخاست - و بانديشهٔ آنكه اندوختهاى او را باندرزگوئي فراگيرد پيشِ خود آورد - و بند از پا گرفته بلابه‌گري نشست - خواجه بهنگامِ فرصت با چندے سعادت‌گزينانِ بختور از انجمنِ باطل‌ستيزان بركذاره شد - و در قصبهٔ كهرگ‌پور براجه سنگرام پيوست - و از راه بستگي و تنگ ميداني بسپاهِ فيروزي نيارست رسيد - ليكن سراسيمگيِ مخالف را گزين سببے آماده گشت - همواره كاروانِ بازرگانِ لشكرِ مخالف زدے - و بر مواشيِ آن گروه (كه بچرا برآمدے) دستبردے نمودے - در كمتر زمانے حسن علي عرب و آفاق ديوانه و ميرزا حسين نيشاپوري و علي‌قلي و عزيز و بسا نيك‌سگالانِ پاكيزه گوهر (كه از بيچارگي بغنيم درآمده بودند) خواجه را دريافتند - قريبِ هزار و دويست كس فراهم گشتند - معركهٔ تباه‌بسيچان سست پيوند لختے پراگندگي پذيرفت - و هنگامهٔ بدكاران ازان رونق افتاد ●

وازسوانح زنداني شدنِ شاه منصور ديوان - از اواره نويسي و كفايت‌اندوزي درداد و ستدِ سپاه باريك بينيها نمودے - و كارِ وزارت يكسو نهاده آئينِ استيفا پيش گرفتي - وزير آنست كه بفروغ

---

(٢) نسخهٔ [ب] بخود را (٣) نسخهٔ [ل] پناه خود ●

دیده‌وري و نیروی راستي پاسبانئ مال نماید - و در نگاهداشتِ بندگانِ خدایگاني همّت برگمارد و در داد و دهش و درشتي و نرمي میانه روي را شاهراه شمرد - و با دوست و دشمن یکسان زیستن از راست میزاني داند - و بایستِ وقت و سزاوارِ حال از دست ندهد - و زراندوزي را بهین کار نه‌انگارد و بگشاده پیشاني و شیرین زباني و دلِ توانگر و خاطرِ مهربان و انصافِ بردوام زندگي نماید و چشمِ ناتوان بیني بربسته درِ فراخ حوصلگي برگشاید - و دکانِ مشکل پسندي و سخت‌گیري برچیده از جهانیان بازرگاني بهنجار را بفراوان‌نرخ برستاند - بو که بدین شگرف‌طرازي گروها گروه مردم از چهار سوی سود و زیان بیرون شده در سرابستانِ عقیدت عشرتِ جاوید اندوزند - و مستوفي را جز لوازمِ نیک‌بسیچي و ناخن زدن و باقي کشیدن و مال افزودن کارے نباشد - و غرض از میانه برداشته سررشتهٔ اماره[2] را یتاق داري نماید - خواجه از جادهٔ خویش پا کشیده کفایت اندوزي پیش گرفت - و شورشِ زماني و دستبردِ روزگار را منظور نداشته بازخواستِ بقایا درمیان آورد راجه تودرمل عرضه داشت که اولیای دولت هنگامهٔ نبرد گرم دارند - و بازارِ سرباري تیز[3] - و آویزشِ جانفشاني و دل‌شکري درمیان - کارپردازانِ سلطنت از بے تاملي و وقت نشناسي در چنین معرکهٔ زد و گیر داد و دهش را سر کیسه بربسته مالِ برگرفته را باز مي‌طلبند - این بار یافت را چه توان نام نهاد - و طلبکارِ بے هنگام را از کدامي گروه توان شمرد - شهریارِ معدلت‌دوست او را از تصرّف بازداشته بشاه قلي خان محرم حواله فرمود - و منصبِ والای وزارت بوزیر خان باز گردید - مبارزانِ شرقي دیار ازین سترگ عاطفت کمرِ جانفشاني از سر بستند - و پای جوانمردي پیشتر نهادند بسیارے از ناسپاسي[4] به نیایش‌گذاري آمدند - بو که بصفوتگاهِ عقیدت نیز گذاره نمایند - و از آسیبِ جان‌گزائي و تباه‌بسیچي برکناره زیند *

و از سوانحِ دستوري یافتنِ گوهرِ اکلیلِ خلافت شاهزاده دانیال بصوبِ اجمیر - اورنگ‌نشینِ فرهنگ آرای از دستگاهِ حق پژوهي و دیده‌وري بدو گونه ایزدي پرستش کاخِ دولت برافرازد و اساسِ فرّخئ روزافزون بران نهد - نخستین از دوامِ آگهي سعادت نامهٔ کردار را فروغِ حقیقت بخشد و از دمسازئ خود (که خانه خدای این نگارین سرا ست - و معامله‌گذارِ این چارسوی داد و ستد) طبیعت را فرمان‌پذیر دارد - و درین عبادت دگرگوني نرود - و ازانجا (که اسپهبدئ سپنجي سرای را نقابِ پیشوائئ جهانِ معني ساخته است) آنچه ظاهرنگاهانِ صورت‌گرا پرستاريِ دادارِ بیهمال شمرند بجای آورد - و باندازهٔ مزاجِ زمانیان پذیرای کمي و افزوني گردد - چه همگي مقصود

---

(۲) نسخهٔ [ا] حساب اماره را (۳) نسخهٔ [ل] لفظ تیز نیست (۴) در [چند نسخه] از نا سپاسان *

پاسبانیِ سادهلوحان است از کجروي و تباه سگالي - و صاف داشتنِ عرصهٔ جهان از غبارِ کوته اندیشي زیارتگریِ تربتهای غنودگانِ بیدار دل ازین گونه انگاشته اند - اگر توسّل بروحِ آن دادارپرست مطلوب است آنجا دوري و نزدیکي نگنجد - و اگر بزرگداشتِ فرسودهٔ خاک در نظر شریک معبودي و بت‌پرستي - درین هنگام (که معني‌پژوهانِ حقیقت اندوز افزایش گرفتند - و دیده‌ورانِ گوهرشناس روائي یافتند - و کوته بینانِ صورت پرست در لباسِ سعادت‌گزیني[2] در آمدند) از ساحتِ اندیشهٔ گیتي‌خداوند نقشِ لزومِ این گونه عبادت سترده آمد - خاصه دریغولا که بدان‌حواشي شغلِ ملک آرائي نبود - و بارگاهِ خلافت را گوناگون کار در پیش - ناگزیر ازان‌عزیمت باز آمده وقتِ گرانمایه را بسزاوارِ آن آباد گردانیدند - لیکن (چون آن مشهدِ فیض وسیلهٔ بخششِ فراوان میشد و بسیارے آرزومندان کامیابِ خواهش میگشتند) بخاطرِ آسمان پیوند پرتو انداخت که یکے از فرزندانِ والا گوهر بدان قدسي‌مطاف شتابد - و خواهش‌گرانِ بادیهٔ انتظاررا بوایه رساند - نوزدهمِ امرداد آن نیّرِ آسمانِ اقبال را دستوري دادند - و شیخ جمال و مادهوسنگهه و شیخ‌فیضي و جمال خان و برخے نزدیکانِ عتبهٔ دولت را همراه فرمودند - چهارمِ شهریور آن یکتا خدیوِ آفرینش را بگوناگون مال برکشیدند - و جهانے لبریزِ بخشایش آمد *

و از سوانحِ فرستادنِ حکیم‌الملک بصوبِ حجاز - از آرزوزيِ دل بدنیا بسته بود - و این اندیشه گردِ خاطرِ او نمیگشت - بباداَفراهِ لغزشها دستوري یافت - چندانکه وسائل برانگیخت سودمند نیامد پنجم با همگي اندوختها روانه شد - و چشمِ حسرت بازپس نگران *

و از سوانحِ رسیدنِ شاهزادهٔ والاگوهر از خطّهٔ فیض‌بخشِ اجمیر- در کمتر زمانے بدان سرزمین گشاده رو و فراخ دامن شتافته صلای افضال درداد - و عمومِ تهیدستانِ آرزومند شادکامیها اندوختند هشتم بسجده‌گاهِ مقدّس ناصیهٔ بخت‌مندي را تابشِ دیگر شد *

و همدرین روز یکے بدرگاهِ همایون آمد - نه شکلِ گوش داشت - و نه شکافِ آن - شگفت‌تر آنکه گفته را بے تفاوت شنودے - همانا زمزمه سازانِ بارگاهِ تقدیر طنطنهٔ سترگیِ[3] این دولتِ ابدي اعتصام بگوشِ جهانیان میرسانند - و نیرنگیِ اقبالِ روز افزون بے گوشانِ روزگار را سامعه افروز آمد *

و از سوانحِ اعتبار افزودنِ اعتماد خان گجراتي - از شایسته کرداري (که در عنفوانِ گشایشِ گجرات بظهور آورده بود) پیوسته خاطرِ جهان آرای گیهان‌خدیو پاداشِ آن میخواست - دریغولا (که کتابهٔ سعادت پژوهي و بختمندي از لوحهٔ پیشانیِ او برخوانده آمد) شهریارِ کام‌بخش

---

(۲) در [چندنسخه] سعادت درآمدند (۳) نسخهٔ [ب] سترگ *

نوازش فرموده سرکارِ پٹن باقطاعِ او داد - و آبادیِ خالصاتِ گجرات بدو باز گردید - سي فیل و صد اسپ بدو بخشوده دستوري دادند - و میر ابوتراب را باندرزگوئي و صلاح اندیشي همراه گردانیدند ٭

و از سوانح باز رسیدنِ یوسف خان چک بمرزبانیِ کشمیر - نگاشته آمد که از بدگوهري[۲] و ناسازگاريِ[۳] بومیانِ آن سرزمین بچه روز ناکامي نشست - و برهنمونیِ بختِ بیدار روی نیاز ببارگاهِ اقبال آورد - سیّد مبارک بنیرنگِ دستان سرائي و جادوزبانیِ فتنه اندوزان[۴] ده زبان فرازِ مسندِ حکومت برآمد - و پیش از سپري شدنِ دو ماه بد نهادانِ بےآزرم و بے نشانانِ ناهنجار او را زاویه نشینِ خمول گردانیدند - ولوهر چک عم‌زادهٔ یوسف خان‌را ببزرگي برگرفتند - چون او جبهه‌سای آستانِ قدسي گردید بگوناگون نوازش نیرو بخشیده بکشمیر رخصت فرمودند - و فرمانِ مقدّس نفاذ یافت که اُمرای پنجاب شایسته فوجے همراه سازند - کشمیریان از شادخوابِ غفلت برآمده بچاره سازي نشستند - و از بیمِ نیروزيِ جنود بدلاویز سخنان لابه‌گري نمودند - و گزندِ لشکر آوردن دلنشین گردانیده تنها طلب داشتند - پیشتر ازآنکه لشکر سرانجام یابد و بےآنکه این‌راز[۵] را درمیان نهد گام سرعت برگرفت - در پرم‌کله[۶] چندے ناموران ملک آمده دیدند - مرزبانِ نو آگهي یافته شمس چک و حیدر چک و بسیارے را بچاره‌گري نامزد گردانید - نام بردها با سازِ پیکار روبرو آمدند - او در خود توانائیِ آویزش ندیده این‌راه گذاشته بسونپور[۷] شتافت - لوهر چک با برخے سپاه در برابر آمد - چون خلاصهٔ لشکر بدان‌صوب رفته بود یوسف خان قابو یافته بیست و هشتمِ آبانِ آبِ بهت را گذاره کرد و بے سزاوار آویزش فوجِ غنیم پراگندگي یافت - لوهر چک بدست درآمد - و از پیش‌بیني ره نوردیده بکرفت - و بدان والا استظهار آبِ رفته بجوی‌آمد - و بحکومتِ کشمیر سربلندي یافت ٭

و از سوانح ریختنِ آبروی چندر سینِ مالدیو - این فرومایهٔ کم دانش با آنکه سعادتِ آستان‌بوس دریافته بود از کوتاه بیني و واژونیِ[۸] بخت سرکشي و خود سري پیش‌گرفت - چنانچه گذارده آمد از بیمناکیِ سپاهِ کشورگشا بکنجِ خمول بسر بردے - و هنگامِ شورش را طلبکار بودے - دریںولا ازان تنگنا برآمده در برخے محالِ صوبهٔ اجمیر گردِ فتنه برانگیخت - قدسي منشور باسم پاینده محمّد خان مغل و سیّد هاشم و سیّد قاسم و سایرِ اقطاع دارانِ آن حدود شرفِ صدور یافت که راهِ دیده‌وري و یکجهتي سپرده آن خود رای شوریده‌بخت را سزای شایسته در کنار نهند - نام‌بردها کاربند

---

(۲) نسخهٔ [ب] بدگوئي (۳) نسخهٔ [ا] ناسازيِ (۴) در [بعضے‌نسخه] فتنه اندوزان فراز مسند (۵) نسخهٔ [ل] این راز درمیان آید (۶) نسخهٔ [ز] بپرم کله (۷) در[بعضے‌نسخه] بسوپپور (۸) نسخهٔ [ک] واژون بختي ٭

حکم والا شده روی بخدمت نهادند - آن تیره روزگار برگشته دولت[۲] در برابر جنود اقبال آمد و آویزش سخت روی داد - و بهزاران زیان‌زدگی آبله‌پای بادیهٔ ناکامی گشت *

هزیمت یافتن ناسپاسان شرقی دیار

ازان باز (که رو بروی سپاه فیروزی نشستند - و پردهٔ آزرم برگرفته کج‌گرا شدند - چنانچه در پیشین داستان گذارده آمد) هر روز ناموس‌دوستان رزم‌آرا برادمردی و گندآوری چهرهٔ نشاط بر افروختے - و گرد ناوردگاه را بآب تازه روئی بر نشاندے - تهوّر گزینان باطل ستیز را آبرو ریخته شدے - و بباد افراه تباه‌بسیچی بر خاکستان شرمساری نشستے - اگرچه ترسون خان و راجه تودرمل و محبّ علی خان و معصوم خان فرنخودی پاس سرداری داشته چالش بیرونی نکردے لیکن صادق خان و شیخ فرید و الغ خان و دیگر مبارزان کارطلب تازه جوهری ببازار آوردے - و هنگامهٔ داد و ستد جانها گرمی پذیرفتے - اورنگ نشین فرهنگ آرای بر نیرنگیء ایزدی تقدیر چشم عبرت گشوده گاه از مهرافزونی و خدایگانی نوازش بر بیدانشی و زیان‌زدگیء نادانان کج‌گرا بخشودے و گاه از غیب دانی بنزدیک شدن بادافراه بدگوهران شرارت منش و پیش آمدن خیراندیشان خردپژوه عشرت سپاس بجای آوردے - و از فرمان روائیء ملک معنی بسا هنگام آن گروه را معذور داشته بے شایبهٔ دگرگونی بچاره گری دل ننهادے - لیکن ازانجا (که سبب آرائیء جهان صورت را دادار بیهمال بر دوش فطرت آن[۳] یگانهٔ بارگاه آفرینش باز گذاشته بود) ناگزیر برخے توجّه در فرونشاندن غبار رمیدگی برگماشت - و لشکرهای گزیده بسرکردگی ثابت قدمان بزم عقیدت پی یکدیگر فرستاد و فراوان خزینه همراه ساخته دلهای عامّه را تازه نیرو بخشود - و پیوسته خدمت گزینان پیشگاه حضور مثل پیشروخان و جمیل و صالح و زین‌الدّین و تارا چند و دیگر تیز هوشان آگاه دل را باسپ بام فرستاده همّت و آگهی افزود - آب نیروی اقبال گرمیء هنگامهٔ مخالفان را افسرده گردانید - و جمعیّت این بے سرو پایان ادبار را بسیلاب نیستی در داد - درین دو ماه (که بدگوهران شوریده رای آمده بگرد حصار نشستند) هر روز ایشان تباه‌تر از پیش میشد - چندانکه پای شکیب از جای رفت و از نخوت فروشی (که بدیوار بست و خندق نپرداختے) بدان روی آوردند - هرچند خان اعظم و شهباز خان و دیگر امرا نه پیوستند لیکن آوازهٔ آمدن فیروزی افواج بیم افزای تباه بسیچان شد و هنگامهٔ ایشان ازان رونق افتاد - احتیاط گزینان دور اندیش (که جنگ صف قرار ندادے) همّت بران گماشتند که از حصار برآمده گوهر رادمردی را ببازار آورند - و ناوردگاه را بکارنامهای گندآوری

---

(۲) نسخهٔ [ا] بخت (۳) در [چند نسخه] آن یگانهٔ آفرینش *

بر آرایند - بدگوهرانِ باطل ستیز ازین آگهي پانزدهم امرداد روی در گریز نهاده بیابانِ آوارگي را پیش گرفتند - برخی سپاهِ نصرت اعتصام را آن خیال که راهِ تزویر مي‌سپرند - و بیرون آمدنِ لشکر و بد جلوی بهادران را طلبکار - غافل ازین دریافت که ناسپاسانِ واژون بخت را سرمایهٔ توانائي از دست شده تکاپوی آن دارند که پیش از فراهم آمدنِ افواجِ گیتي‌گشا خود را بپناه جائی رسانند دیده‌ورانِ والا نگاهِ اردو اگرچه برحقیقتِ حال آگهي داشتند لیکن از دورسگالي و حزم‌اندوزي قدم بیرون نمي نهادند - روزِ دیگر بهزاران گفت وگوی فروهیده مردم بعزیمتِ تکامشي از شهربند برآمدند محبّ‌علي خان و مهرعلي خان و جوقی مبارزانِ سعادت سرشت را هراول گردانیدند - و از ناشناسائي و احتیاط گزیني گامِ دودلي برمیداشتند - تا آنکه خواجه شمس‌الدّین (که دران کوهستان راهِ پیوستن مي‌جست - چنانکه گذارده آمد) با هزار و دویست سوار در رسید - و برهم‌زدگیِ مخالف گذارش نمود - بر عمومِ لشکر تباه حالي و نگونساریِ غنیم روشن شد - و اندیشهٔ کارِ دیگر در سر افتاد با[۲] افزونیِ بدسگالي و کمیِ خیراندیش و گرم بازاریِ دوروئي تائیدِ آسماني چهرهٔ نشاط برافروخت چون بهروزي و نصرت مندیِ اولیای دولت و خدمت‌گذارانِ خدا[۳] پرست بمسامعِ همایون رسید سپاس و ستایش را هم آغوشِ نیایش و نیازمندي گردانیدند - و عبادت را با عشرت پیوندِ خاص کرامت شد - هنگامهٔ کامروائیِ بندگانِ بیدار بخت و افزودنِ مراتبِ اعتبار گرمي پذیرفت •

چون سخن بدینجا رسید ناگزیرِ خامه پردازي آنکه برخی حالِ بنگاله نگاشته[۴] آید - و عبرت‌نامهٔ آگهي‌پژوهان سرانجام یابد - حوادثِ آن سرزمین چون عیارِ قلب کاران گرفت و نا راست‌میزانی پذیرا شد تنک مایگانِ تیره رای ارتفاعِ هبوطي را ارتقای عروجي اندیشیدند - طایفهٔ بهمان ملک توقّف گزیده بجاوید نکال در شدند - و بسیارے بزبانگاهِ پیکار شتاب آوردند - چنانچه گذارش یافت قیا خان در آدیسه و مراد خان در فتح‌آباد و میرزا نجات خان در ساتگانو حرفِ نیکوبندگي بر زبان گذارده‌ے - لیکن از فراخنای گفتار بصفوتگاهِ کردار نیم کامی برنداشتي - پیش ازانکه پردهٔ آزرم دریده آید مراد خان بمرگِ طبیعي در گذشت - و مکند زمیندارِ آن ناحیت پسرانِ او را بمهماني طلب داشته از هم گذرانید - و تیولِ او برگرفت - قیا خان را روزگار به تنگنای ناکامي کشید - و بنوش داروی حیات زهرگیای نیتسي برآمیخت - بومیانِ آن حواشي چیره دستي یافتند - قتلو بر سرِ میرزا نجات رفت - میرزا در حدودِ سلیم‌آباد آویزشِ ناهنجار نموده راهِ گریز پیش گرفت - و در پناهِ پرتاب بار فرنگي شتافت - دورویانِ هرزه‌کار را زمانه پندے بسزا داد - و باد افراهے در خور - بابای قاقشال را دران‌نزدیکي بیماریِ سخت درگرفت - و باوجودِ جانکاه زندگي همزبان را با برخی بدنهادانِ

---

(۲) نسخهٔ [ا] و باافزونيِ بدسگال (۳) در [بعض نسخه] خدیگان پرست (۴) نسخهٔ [ک] نوشته آید •

غنوده بخت بر سرِ میرزا نجات فرستاد - او از میانهٔ راه چیره‌دستی قتلو شنوده شتاب آورد و در نواحی منگلکوت با قتلو آویزش نمود - و شکست یافته آبله‌پای دشتِ ناکامی شد - بابا بکین‌توزی هنگامه آراست - قتلو بافسانه‌سرائی و حیله فروشی راه آشتی پیش گرفت - ازانجا (که کارسازانِ ابداع و پیش بینانِ کارگاهِ تقدیر بدخواهانِ دولتِ جاوید طراز را پیهم سزا میدهند) بیماری آن سرگروهِ شورش و دست‌مایهٔ[۲] دودمانِ آشوب بدردِ بے درمانِ خوره انجامید - هر روز دو سیر گوشت دران ریشگاه نهاده طعمهٔ جانوران ساختے - (چون از خوابِ درازِ بیخبری و بیهوشیِ داروی مستی قدرے بیدار شده بود) پیوسته گفتے بدکاری و نمک حرامی مرا بدین حالِ تباه نشانده ناسپاسانِ بهار جانکاهیِ او شنوده پراگنده شدند - میرزا شرف‌الدین حسین و جبّاری با برخے زیان‌کار بصوبِ بنگاله ره نوردیدند - معصوم خان کابلی با طایفهٔ بیخردانِ واژون بخت برهنمونیِ زمیندار کیدهور بهار رویه شتافت - و عرب بهادر و نورم پسر ترخان با چندے بےدانشان دل بقزّاقی نهادند - و بزودی آبروی ایشان به نیروی اقبال ریخته آمد - چودهری کشنه برای یاوریِ نیرومندان خزینه می‌برد - عرب و نورم و چندے دیگر تنگ‌چشمانِ بے سر و پا بتاراجِ آن گام سرعت برداشتند او از کاردانی و آگاه‌دلی تیز رفتاری نموده بحصارِ پتّنه درآمد - تیره بختانِ غنوده‌خرد قلعه را گرد گرفتند - بهادر خان در دژبانی و یتاق‌داری همّت را هم‌آغوشِ عقیدت گردانید - و دیده‌وری را بمردانگی دوشادوش - درین هنگام (که اُمرای نصرت اعتصام نیایشِ فیروزی داشتند - و در تعاقبِ غنیم آهسته آهسته راه می‌سپردند) ازین آگهی راهِ معصوم خان گذاشته بصوبِ پتّنه روی آوردند و رایها بران قرار گرفت که افواجِ کشور گشا بشایسته آئین منزل بمنزل کوچ کنند - و برخے تیزدستانِ ناوردگاهِ دلاوری پیشتر شتابند - معصوم خان فرنخودی خواهشِ این خدمت نمود - چون راجه تودرمل از بدسگالیِ[۳] او بستوه آمده بود رخصت داد - و از دور بینیِ محبّ علی خان و مهرعلی خان را با برخے حقیقت‌منشان از پی روانه ساخت - هنگامے (که نخستین قلعهٔ آن شهر گرفته بودند - و کار بر دژ نشینانِ جان‌نثار دشوار شده) نامبردها پیوسته دستِ جلادت برگشودند - فرومایگانِ بدگوهر و شتاب‌زدگانِ ستیزه‌کار قدرے پیکار نموده غبارآلودِ هزیمت گشتند - و خزانه و قلعه را بایزدی حراست گزندے نرسید - معصوم خان فرنخودی اگرچه شایسته خدمت بجای آورد لیکن بے صلاح‌دیدِ اولیای اقبال باندیشهٔ تباه‌کاری جدائی گزیده روانهٔ جونپور شد - در اثنای راه حاجی‌پور را از گماشتگانِ بهادر بدست آورد - و آنروز (که زمانه آشفتگی داشت - و جنودِ فیروزی گرم پیکار) آن نافرجام از حوالیِ ترهت برآمده بسیارے معموره بگرفت - ازان باز سرکارِ حاجی‌پور در تصرّفِ او بود ٭

---

(۲) نسخهٔ [اب] خمیرمایهٔ (۳ نسخهٔ [ک] بدسگالیهای او ٭

شبخون آوردن معصوم خان کابلي - و بخارستان ناکامي افتادن

دران هنگام (که شورشِ عرب فرو نشست) لشکرِ ظفرقرین از سرای رانی روانهٔ بهار شد - تا کار معصوم خان کابلي بانجام رسد - و سرابستانِ ملک از خس و خاشاک نا سپاسان رُفته آید - از فزونیِ ریزشِ ابر و بارشِ پی در پی بر کنارِ دریای پن‌پن توقّف گزیدند - چون هوا طرازِ اعتدال گرفت راهِ خدمت سپردند - آن بدگوهر از بهار برآمده بدامنهٔ کوهستانِ شمالي ره گرای شد - پانزدهم مهر عساکرِ نصرت اعتصام بقصبهٔ گیا نزولِ سعادت نمود - غنیمِ تباه سگال بامدادان ازین سرمنزل برآمده بمعمورهٔ شهرِ بهیره[۲] دمی برگرفت - روزِ دیگر چهار کروه درنوشته دایره شد - و از بسیاریِ آب سلسلهٔ توزک فرود آمدن از هم گسیخت - هجومِ مبارزانِ سعادت‌گزین و کمیِ مخالفانِ کج‌گرا بسیارے را بخوابِ غفلت در آورد - آن شوریده[۳] مغز در دو فرسنگي نخوت آرای بود - (هرچند آوازهٔ تباه‌بسیچیِ او در مردم افتاد - و کارشناسانِ آگاه دل و روزگار دیدگانِ بیدار بخت در انتظامِ سپاه سخن گذاردند) سودمند نیامد - لیکن راجه تودرمل در یورتِ خویش و صادق خان در جای خود سررشتهٔ دوربیني نگسیخته آمادهٔ بیکار بودند - آن شب نوبتِ قراولیِ الغ خان حبشي[۴] و جمعے بود - سرگروه بر بسترِ غفلت غنوده نوکرانِ خواب‌آلود را بکار آگهي فرستاد - از احتیاطهای دور از کار و آهسته شناختنِ افواجِ گیتي‌گشا غنیم را دلِ رفته باز آمد - و سرِ افسرده مغز بشورش در شد - و چون در خود توانائیِ آویزشِ روز نیافت بوم‌وار در ظلمت‌آبادِ شب دست‌بردے اندیشید - پاسی از شب گذشته بود با فراوانِ مبارزان آهنگِ پیکار گرفت - و پیش‌آیندگانِ غفلت آمود را مالش داده چیره‌دستي نمود ماه بیگ و چندے حبشیان را روزگار سپري شد - نخوت افزوده بر معسکرِ اقبال دستِ جرأت برگشود آن سیلابِ شورش و طوفانِ آشوب بسرمنزلِ صادق‌خان روی آورد - او ثبات پائي نموده دادِ مردانگي داد بهادرانِ ناموس‌دوست جانفشاني نموده کارنامها بظهور آوردند • نظم •

دو لشکر نگویم که دو کوهِ قاف • ستادند در جلوه‌گاهِ[۵] مصاف
چنان گشت هنگامهٔ رزم گرم • که خارا شد از تیغ فولاد نرم

درین هنگام (که کار ترازو شده بود - و گزندے از دور چهره مي‌نمود) کمال خان فوجدار دو فیلِ باد رفتار سراپا همّت آورده هنگامهٔ کارزار را رونق بخشید - بدنهادانِ فتنه‌جوی در سراسیمگي افتادند و نسیمِ فیروزي بر گلبنِ آمالِ بندگانِ سعادت گزین وزیدن گرفت - و ناوردگاه را بآبِ تازه‌رویان گلها

---

(۲) در [چندنسخه] بهره (۳) نسخهٔ [ا] شوریده بخت (۴) در [بعضےنسخه] بدخشي (۵) در [چندنسخه] در جلوه اندر مصاف •

شگفت - از یک‌طرف دلاورانِ(۲) نصرت پیوند و از جانبِ فیلانِ آسمانیِ‌شکوه شگرف‌کاریها بجای آوردند هر تیرے که بفیل میرسید آنرا محرّکِ تیزدستی دانسته همّت افزودے - و چابک سوارانِ خلاف گرای را بخرطوم درهم آوردے(۳) - بیک فیل هشتاد و دو و بدیگرے پنجاه و پنج تیر بند شده بود و شگفت افزای دیده‌ورانِ کاردان - بسیارے بندگانِ سعادت منش زخمي شدند - لیکن بایزدي‌حراست گزندِ جاني نرسید - و به نیروی سماويِ‌تائید فتحے بزرگ روی داد - اگر تنگنای همّت را قدرے فراخي بخشیده گام تکاپو بر میداشتند غنیم را دورهٔ سپهر آخر شدے - لیکن آن سرزمینها(۴) پرآب بود و عزیمتها در نشیب آباد - و راهها شاخ در شاخ - جنودِ فیروزي تا صبح حزم‌اندوزي داشتند چون نورِ جهان افروز عالم را درگرفت ازان آوردگاه بیرون شده نزدیکِ شهر بهیره فرود آمدند - و با آنکه مخالفانِ ستاره سوخته را در سه کروهي نشان میدادند توفیق تکامشي نشد(۵) ●

و از سوانحِ پیوستنِ خان‌اعظم بلشکرِ ظفراعتصام - ازانجا (که ایزدِ بے‌همال در اقبال‌افزائیِ گیهان‌خدیو است) پیشتر ازانکه لشکرها فراهم آید شورشِ سترگ فرو نشست - و روزافزونیِ دولت که و مه را بتازگي خاطرنشین گشت - دیر آمدنِ کوکلتاش ازان شد که چون از گذرِ چوسا گذاره نمود سرکشي و مردم آزاریِ دلپت اُجینیه باعثِ توقّف آمد - همراهانِ کوتاه‌بین پیرایشِ حالِ زمین‌دار را سزاوارتر باز نمودند - گوش بر سخنانِ‌آن گروه نهاده درمالشِ آن بد مست توجّه نمود و در همان نزدیکي شهباز خان رسید - خان‌اعظم او را نیز از رفتن باز داشت - و همان سزای بومي پیش‌نهادِ همّت گردانیدند - چون کارسازانِ آسماني در نمایشِ نیرنگیِ اقبالِ روزافزون بودند شایسته بندگانِ خدایگاني را نگاهِ صواب اندیش نشد - و بانجامِ این جزوي کار پای همّت افشردند جگدیس‌پور بنگاهِ آن خود سر بتاراج رفت - و درخت زارے (که از اطراف خلاب داشت) هنگامه جای سرکشانِ کج‌گرای شد - تیزدستانِ عرصهٔ مردانگي رختِ اقامت انداختند - و بکارزارِ هر روزه جوهرِ رادمردي را عیار برگرفتند - دربن اثنا از ژاژخائیِ سخن‌سازانِ هرزه لا میانِ خان‌اعظم و شهباز خان غبارِ دوُئي برخاست - و پرتوگاهِ یکجهتي تیرگي(۶) پذیرفت - کوکلتاش دست از کار باز داشته روی بدان‌معسکر آورد - و فردای آن شبخون هیزدهم بدان لشکرگاه پیوست - و هنگامه را رونقِ دیگر پدید آمد ●

و از سوانحِ فرو شدنِ سعادت علي خان - عرب بهادر با برخے شورش منشان و لختے آزرم فروشان بصوبِ شهباز خان شتاب آورد - اُمرا از راهِ حزم اندوزي و احتیاط سگالي سعادت‌علي خان و قمرخان

---

(۲) نسخهٔ [ا] بهادران نصرت‌مند (۳) نسخهٔ [ا] آویختي (۴) نسخهٔ [ز] سرزمین تمام پرآب بود
(۵) نسخهٔ [ل] نیافتند (۶) نسخهٔ [ا] تاریکي پذیرفت ●

و پاینده و سیّد حسینی و رستم را بآئین چریک فرستادند - از رسیدن مبارزان سعادت‌گزین فرومایگان بدگوهر پراگنده شدند - شهباز خان برای پاسبانی ملک جا بجا مردم گذاشت - و قلعهٔ کذت از مضافات رهتاس بسعادت علي خان و پاینده و رستم و روپ‌نراین بومي نامزد گردانید - عرب و دلپت قابو یافته چیره دستي نمودند - شگرف آویزشے روی داد - اگرچه حصار را یتاق‌داري نتوانستند نمود پاس ناموس داشته جان‌سپنجي بشایستگي درباختند - سعادت علي خان اگرچه در آغاز شورش افروزینهٔ فتنه شد لیکن واپسین نفس بدولتخواهي سپرد - عرب از تباه سرشتي قدرے خون او بیاشامید - و لختے ازان پیشاني برآلوده بدگوهري را آب دیگر داد •

و از سوانح برآمدن بسیارے شورش منشان از صوبهٔ بهار - چون خان‌اعظم بجنود اقبال طراز پیوست عشرت را پایه بلند شد - بدگوهران تنک‌مایه دل از اندیشهٔ کارزار برگرفته بصد ناکامي بنگاله رویه شتافتند (اگرچه از تباه سگالي برخے همراهان و خدک افزائي نارسایان دانش‌فروش تکامشي نشد - و از راه همّت افروزي و یکتادلي روی به بنگاله نیاوردند - تا ناسپاسان بال و پر ریخته بباد‌افراه رسند - و گرد شورش یکبارگي فرونشیند) لیکن از سعادت اختري در انتظام ملک بهار تکاپوی شایسته رفت - و دران دیار سترگ آرامشے روی داد - (۲) بیستم محبّ علي خان را رخصت دادند و از شهر بهیره تا رهتاس بدیه‌بانی او باز گردید - سیّد مظفّر و میر معصوم بهکري و دیگر خدمت گزینان کارشناس را همراه گردانیدند - و آن روز ساحت قصبهٔ گیا مورد جنود فیروزي گشت - و در حوالی راج‌گدّهه دوست‌محمّد بابا دوست (که از بخت برگشتگي بآن گروه دم یکجهتي زدے) از روشن ستارگي شرمگین و پشیمان با دویست کس آمده پیوست - و چون فیروزي لشکر نزدیک غیاث‌پور رسید آگهي آمد که عرب ناسپاس از شهباز خان شکست یافته بصوب سارنگ‌پور میرود - و دست ضعیف‌کشي و زبردست آزاري گشاده دارد - بنابران شاهم (۳) خان را با جمعے دران حواشي جایگیر کرده فرستادند - که آن آوارهٔ دشت ادبار را بباد‌افراه رساند - و گوشمال آن بدمست روزگار دهد - و هم درینولا غازي خان بدخشي را با جوقے مبارزان (۴) در بهار گذاشتند - و چون آوازهٔ فتنه اندوزی معصوم خان فرنخودي بگوش روزگار پیچیده بود ترسون خان را بجونپور دستوري دادند - و صادق خان و شیخ فرید بخاري والغ خان حبشي وطیب‌خان و برخے مبارزان را بصوب منگیر فرستادند - تا آن نواحي از خس و خاشاک مخالف پاک (۵) گردد - و عموم رعایا سایه‌نشین آسایش گردند - و خان‌اعظم و راجه تودرمل و دیگر سپاه سعادت‌گزین به پتنه و حاجي‌پور روانه شدند - دربن هنگام شهباز خان پیشتر ازانکه امرا (۶) پیوندند

---

(۲) در [بعضی نسخه] هشتم (۳) نسخهٔ [ا] شاهم خان جلایر را (۴) نسخهٔ [ا] از بهادران (۵) نسخهٔ [ل] پاک رفته شود (۶) نسخهٔ [ک ل] بامرا پیوندد •

در پتّنه آمده دکانی دیگر برآراست - (چون دلپت و عرب را مالش بسزا داد و حاجي‌پور را از کسان بهادر بزور گرفت) بخود نظر انداخت - و شگرف نخوت بسر او آمد - معصوم‌خان فرنخودي چون بجونپور رفت بهادر تیزدستي نموده بدست درآورده بود - اگر عقل صلاح اندیش او را آفتي نرسیدے بایستي باعیان دولت پیوسته بزم مصلحت آراستي - و بصواب‌دید یکدیگر انتظام مهمّات نمودے - از کامروائي (که پارسا گوهر را به نیازمندي و نیایش‌گري برد[۲]) برخلاف آن گرائیده بآویزهٔ دشمني برخاست - نخست درگذاشتن حاجي‌پور (که از درگاه والا بکوکلتاش مقرّر شده بود) لختي توقّف نمود - و بشیرین زباني و کاردانيِ راجه تودرمل ازان باز آمد - خان اعظم و راجه درحاجي‌پور رخت اقامت انداختند - و شهباز خان درپتّنه - پیشینیان درسرگرانی[۳] و عشوه فروشي - و آن تازه مست نارسیده[۴] زمان‌زمان درهٔکان آرائي و سربراهي - بافزودن منصب و دادن جاگیر بسیارے از اُمرا روی بدو آوردند - خان اعظم دل از همه برگرفت - و راجه کاررا درطرح انداخت - و تمامیِ مهمّات آن صوب بشهباز خان باز گردید هرچند نیک اندیشان روزگار و کارگذاران راست میزان[۵] درمیان آمدند بهیچ‌گونه رشتهٔ یکجهتي دوتُئي نگرفت - و راه مدارا سپرده نشد - هرچند گذارش نمودند (که از نیرنگيِ تقدیر فیروزي جنود دوبخش شده اند - و بخواهشها درماندهٔ راه یکتادلي نمي‌سپرند - ناگزیر وقت آنست که گروهے خدمت بنگاله را برخود گیرند - و آن دیگر از بهار تا دارالخلافه پاسباني نماید) ازانجا (که غرض پرده بر چشم حقیقت‌بین فرو هشته بود - و فراخ حوصلهٔ[۶] خیرسگال درنقاب خفا) گفته پذیرائي نگرفت - خان اعظم و راجه با برخے اُمرا بجانب ترهت روان شدند - اگرچه عنوان عزیمت دفع بهادر بود امّا بنقد دوریِ شهباز خان را طلبکار شدند - لختي راه رفته غازي خان را پیشتر فرستادند. آن شوریده سر معرکهٔ نبرد آراست - و از نیروی اقبال خاک‌آلود ناکامي گشت - و بنه و بار او بدست درآمد - شهباز خان با فراوان لشکر متوجّه جونپور شد - اگرچه او را نیز جدائي ازان هنگامه و خلاصي از گفت وگوی هرروزه برین آورد لیکن چنان وانمود که معصوم خان فرنخودي را رهگرای بندگي گرداند ٭

و از سوانح سپري شدنِ روزگار شرف‌الدّین حسین میرزا - هرچند سرانِ فیروزي جنود بخویشتن‌داري افتادند نیرنگيِ اقبال همچنان چهره گشای دولت بود - چون معصوم خان کابلي راه‌گریز سپرده به بنگاله شتافت میانِ او و میرزا گردِ خلاف برخاست - و هریک بکمین[۷] یکدیگر برنشست

---

(۲) نسخهٔ [ب] بردارد (۳) در [چند نسخه] سرگرداني (۴) در [بعض نسخه] نورسیده (۵) نسخهٔ [ل] راست سرای (۶) نسخهٔ [ل] و فراخ حوصلگي و خیرسگالي درنقاب خفا (۷) در [اکثر نسخه] بکین یکدیگر ٭

میرزا از بسیاریِ مالِ یغما و هجومِ سگ‌مگسانِ بد گوهر بغرور درشد - آن روباه باز دستان سرای بچاپلوسي و لابه‌گري درآمد - و بحیله‌اندوزي اورا مسموم گردانید - میرزا محمود نام هندي پسرے را از ظاهر پرستي و آدم نشناسي بدوستي برگرفته بود - معصوم او را بزر بفریفت - و بگفتهٔ او آبِ خشخاش زهر آمیز بخوردِ میرزا داد - و بکمتر زمانے بپاداشِ کردار نقدِ هستي[۲] درباخت و زمانیان از شرارتِ او رهائي یافتند •

و از سوانحِ لبریز شدنِ پیمانهٔ زندگیِ دستم[۳] خان - سالِ گذشته بجهتِ برانداختنِ سرکشان و نیرو بخشیدنِ زیردستانِ صوبهٔ اجمیر دستوري یافت - و کارآگهي را با بےغرضي و جدگزیني هم‌آغوش گردانید - دربن اثنا اچلا پسر بلبهدهر[۴] و موهن و سورداس[۵] و تلوکسي برادر زادهای راجه بهارهمل از پنجاب بے رخصت بدان نواحي آمدند - و در قصبهٔ لوني[۶] (که بنگاه ایشان بود) گردِ شورش برانگیختند - آن فروهیده مرد پاسِ خاطر کچهواهه[۷] داشته باندرزگوئي درآمد - ازانجا (که انکاره را سوهانِ درشت بکار آید - و همواره را نرم سا) ملایمت و مدارا به تباه سرشتان نساخت - و سرمایهٔ افزایشِ بدگوهري شد - و سرکشي را سرِ دیگر برافراختند - دربن هنگام آدم تاج بند از بارگاه خلافت فرمان آورد که دستم خان بنصیحت‌گذاري[۸] و بیم افزائي تباه بسیچانِ پریشان خرد را براه آورد - و اگر پذیرای آن نشوند سزای شایسته درکنار شان نهد - او سررشتهٔ تدبیر گسیخت - و بشتاب‌زدگي گرائید بے آنکه سپاه فراهم آید به‌بنگاهِ آن گروهِ شوریده[۹] سر بشتافت - دهمِ آبان در موضعِ تهوري با غنیم پیوسته عرصهٔ پیکار را آرایش داد - موهن داس و سورداس و تلوکسي بر سرِ هراول (که بسرکردگي مسکین‌علي بود) چیره دست آمدند - او در آویزش از اسپ جدا شد - و بیاوري برخاسته دست بکار برد - دستم خان ازین آگهي بیشترے همراهان را فرستاده آوردگاه را رونق داد - و هنگامهٔ جان‌فشاني و جان‌ستاني گرمي پذیرفت - موهن داس و سورداس بگوِ نیستي افتادند - تلوکسي بطرفي دیگر در آویزه قالب تهي کرد - اچلا سرگروه خدا ستیزان جوار زارے پناه ساخته جویای فرصت بود یکبارگي از کمین‌گاه برخاسته دستم‌خان‌گویان بعرصهٔ نبرد درآمد - او ازین آگهي برافروخته روی بکارزار آورد - و کميِ مردم در پیشگاهِ بینش پوشیده شد - آن نافرجامِ دیوهنجار ببرچه زخمِ کاري رسانید و او با گزندِ جان‌فرسا کارفرمای شمشیر شده بخاکِ هلاکت برنشاند - و خود درزمان از دگرگونگیِ حال بر زمین آمد - دربن اثنا برخے از مبارزان رسیده بر اسپ سوار کردند - چون هنگامهٔ زد و گیر

(۲) نسخهٔ [ل] زندگاني (۳) نسخهٔ [ک ل] رستم خان (۴) در [بعضِ نسخه] بلبهدر - و در [بعضِ] بلبهمر (۵) نسخهٔ [ب] سیوداس (۶) نسخهٔ [ا] لولي - و در [بعضِ نسخه] نولي (۷) نسخهٔ [ا ب] سران کچهواهه (۸) نسخهٔ [ب] بنصیحت‌گري (۹) نسخهٔ [ا] شوریده بخت •

گرمي داشت گزند را بگفت نیاورده بمردم دل میداد - و همّت مي‌بخشید - کندآوران عرصهٔ فیروزي بسیارے را بخاک و خون برآغشتند - و گروهے غبارآلودِ ناکامي گشته راهِ گریز سپردند و بنگاهِ سرکشانِ تیره بخت بتاراج رفت - و بمیامنِ اقبالِ روزافزون سترگ فتحے چهرهٔ نشاط برافروخت چون خاطر از آویزش فراهم آمد در همان نزدیکي منزل گرفت - روزِ دوم بهنگام بازگشت در قصبهٔ شیرپور رختِ هستي بربست - و ازحسنِ اخلاص و یاوري بخت در نیکوکاري روزگار سپري ساخت و جانِ سپنجي نثارکرده سرمایهٔ جاوید نیکنامي اندوخت - گیتي خداوند لختے باندوه در شد - و از اسپهبدیِ جهانِ معني بگلشن‌سرای تسلیم خرامش فرمود - و بگوناگون مهرباني و دلاویز سخنان بے‌تابیِ مادرِ تفسیده درونِ او قدرے چاره پذیرفت - برزبانِ گوهرآمود گذشت - ازعنفوانِ بهارِهستي سه سال بے او بسر برده ایم - و ازان باز در پیشگاهِ عاطفت جای داشت - خدمتگذاري(۲) را با مزاج داني فراهم آورده بود - همگنان دانند که آن پرده نشینِ عفّت چندین سال بے او بوده است - همانا جدائیِ او برو دشوارتر باشد - سزاوار آنکه او در دلجوئیِ ما مرهم خاطر سرانجام دهد - بس گزیده(۳) سخنے گذارش یافت - و شگرف نکتهٔ بروی کار آمد - ایزدِ بے همتا(۴) سالهای دراز بر اورنگ آگهي کامیابِ صورت و معني داراد - پس‌ماندگانِ سفرگزینِ ملک تقدّس را بنوازشهای رنگارنگ آرامش بخشیدند - و غمزدگانِ سوگواري را نشاطِ تازه پدید آمد - و بانتظامِ آن ناحیت میرزا خانِ بیرام خان را فرستادند - و سرکارِ رنتهپور در اقطاعِ او مرحمت شد - و بسا جواهرِ اندرز آویزهٔ گوشِ هوشِ او گردانیدند *

و هم درین ولا خواجه شاه منصور بعاطفتِ خسرواني اختصاص گرفت - گذارده آمد که اورا برای چه از وزارت بازداشته بدبستانِ زنداني فرستادند - چون روشن شد (که خواجه را دران حساب‌نویسي و بازخواستِ دیواني بجز کفایت اندیشي و وقت‌نشناسي امرے دیگر نبوده) باز بهمان منصبِ والا سربلندي بخشیدند - و بشایسته نصیحتها جوهرِ خردِ او تازه جلائے یافت *

و از سوانحِ فرستادنِ وزیرخان بصوبهٔ اوده(۵) - چون آن صوبه از بزرگ امیرے خالي بود رعیّت و سپاه را دستگیري فرمودند - و ایالتِ آن دیار بدو تفویض شد - اواخرِ ماه روانه گشت و بسیارے بندگانِ خدمت گزین و پیکارپرستانِ درست آئین بهمراهيِ او نوشتند *

و از سوانحِ سزا یافتنِ نیابت خان - این فرومایهٔ نافرجام پسرِ میرهاشم نیشاپوري ست

---

(۲) در [چندنسخه] خدمتگاري را (۳) نسخهٔ [ز] گران سخنے (۴) نسخهٔ [ل] بےهمال (۵) نسخهٔ [ا] مالوه *

عرب نام دارد - از خردي باز در پرستارانِ گیتي‌خداوند پرورش یافت - و بفراوان اعتبار سربلندي گرفت - چندے عمل پردازِ خالصه بود - آوارہ نویسانِ خردہ گیر باقي بر آوردہ بودند - آن زر بندہ سرکشي را از حق‌گذاري بهتر اندیشید - وبتکاپوی خویش درجاوید نکال افتاد - دستِ فتنه دراز کرد و قصبهٔ کرہ را محاصرہ نمود - الیاس خان لنگاہ با برخے از نوکرانِ اسمٰعیل قلي خان عرصهٔ پیکار برآراست - و برادمردي شربتِ واپسین درکشید - بسیارے را بے‌آزرمي او باور نیامد - و لختي بشگفت‌زار افتادند - کشورخدای ازین‌آگهي سیرمِ آذر اسمٰعیل قلي خان و عبدالمطّلب خان و شیخ جمال بختیار و دیگر بهادرانِ اخلاص‌مند را دستوري داد - و بوزیر خان و سایرِ اُمرای آن صوب فرمان شد که پیوندِ یکجهتي نمودہ گامِ همّت فراخ برزنند - و بادافراہِ ناسپاسي او سرانجام نمایند - (چون فیروزي جنود نزدیک شد - و بازوی بالادستي برگشادند) آن باطل ستیز استحکام برخے قلاع دادہ بجانبِ اَرْیل[۲] شتافت - وزیرخان با جوقِ دلاوران در گشایشِ آن پای جلادت افشردہ نخست برگرفتنِ الهاباس همّت گماشت - اسمٰعیل‌قلي خان با دیگر ناموران درپیِ آن تبادہ سرشت رهگرای[۳] گشت - و قریبِ آبِ[۴] کشت مطّلب خان و شیخ جمال پیشتر رسیدہ آوردگاہ را به نیروي گندآوري آراستند - و از هرطرف رادمردانِ جنگ‌جوی باهم در آویختند - و بجان خریدارِ متاعِ بیش‌بهای[۵] ناموس شدند و دوست و دشمن بازوی[۶] یکدیگر را آفرین کردند * * نظم *

نخستین به تیرِ خدنگ از دو سوی * بصد شاخ کردند یک تارِ موی

چو ماندند از تیرِ جوشن شگاف * کشیدند شمشیرِ تیز از غلاف

نزدیک بود که گزندے بلشکرِ منصور رسد - ناگاہ اسمٰعیل قلي خان با دلیرانِ نبردآزمای در رسید و آتشکدهٔ پیکار از سرگرمي پذیرفت - بایزدي‌تائید کار دیگرگون شد - و چندہ دستي چهرہ برافروخت بسیارے قضاستیزانِ نافرجام را روزگار سپري شد - و آن شوریدہ مغز بادیه‌پیمای[۷] ناکامي گشت و پیغوله نشینِ دیوسارِ گم‌نامي - گوناگون غنیمت بدست درآمد - و بکمتر فرصتے بنگاههای ا گشایش[۸] یافت *

و از سوانحِ[۹] تهمتنیِ گیتي خداوند - مقرّر فرمودند که هرروز پهلوانانِ نامور در پیشگاہ حضور با هم کشتي گیرند - و پیرایهٔ خوشدلي برخے ایستادگانِ بارِعام سرانجام یابد - روزے جگسوید

---

(۲) نسخهٔ [ز] اریل - و در [بعضے نسخه] ارمل (۳) در [چندنسخه] رهگرای سرعت (۴) نسخهٔ [ز] آب‌کنتت (۵) در [چندنسخه] بےبهای (۶) نسخهٔ [ا ب] بر دست و بازوی یکدیگر آفرین کردند (۷) نسخهٔ [ل] رہ‌سپر بادیهٔ ناکامي گشت (۸) نسخهٔ [ل] روی بگشایش آورد (۹) در [بعضے نسخه] سوانح نادرہ *

و هیبت تهمتنی درآویخته حیرت افزای نظّارگیان بودند - هیبت (که تنومند بود) رسم پهلوانی گذاشته بدیو بازی خود زور آورده انگشتان حریف از هم درید - آزانجا (که سرانجام کیفر نخستین بر ذاتِ مقدّسِ پادشاهان طرازِ لزوم دارد) گیهان خدیو مشتی حوالهٔ آن بیراهه رو فرمود - از نیروی ظلالِ ید اللّهي آن عفریت پیکر بسانِ ناتوان بیهوش افتاد - تهمتنانِ نیرنگ ساز بحیرت در شدند و ظاهربینان صورت پرست روی در معني آوردند *

دریدن[2] معصوم خان فرنخودي پردهٔ آزرم - و بخاکستان ناکامي غبارآلود گشتن

گذارش یافت که آن فرومایه براهِ خودسري شتافته ازلشکر اقبال جدائي گزید - و ببخت مندي پای ادبار بر زد - و بجونپور آمده در گرد آوری بد اندیشانِ تیره[3] رای شد - مگس منشانِ زربنده بر انگبینِ زهرآمود[4] فراهم آمدند - (اگرچه از دیرباز فتنه اندوزي از نشست و برخاستِ او تراوش داشت - و حرفهای نکوهیده درانجمنهای رازگوئي مي سرائید) امروز (که شورشِ بدگوهرانِ بنگ و بهار فرونشست - و هنگامهٔ باطل ستیزان پراگندگي یافت) زمانِ آن بود که بر سیاه کاری خود پرده باوي نماید - لیکن از بد ذاتي و دیوسرشتي[5] تار و پودِ آزرم یکبارگي از هم گسیخت و بسوگ سرای سیه روزي در نشست - آنرا (که هنگامِ بادافراه در رسد) عقلِ صلاح اندیش بازگیرند و دیدهٔ عبرت نگاه رمدین گردد - پندهای زمانه فروغِ بینائي نبخشد - سود[6] را در زیان انگارد و نکوهیده را سزاوار شمرد - چنانچه سرگذشتِ آن شوریده بخت این[7] داستانِ آگهي بر خواند اقبال افزائي جاوید طراز و زیان زدگیِ سرتابانِ نا فرجام (بآوازهٔ آمدنِ حکیم میرزا بحواشيِ پنجاب و عزیمتِ شهریارِ دانش خدای بدان صوب) پوشیدهٔ باطنِ خبث آگین را بیرون فرستاد - و حرفِ ناسپاسي و خود سري از تنگنای سینه بفراخنای[8] ظهور آورد - و جونپور را از گماشتگانِ ترسون خان بزور برگرفت - زمانے دراز در بارگاهِ همایون باور نمي شد - سرے (که گروِ چندین افضال باشد) چگونه باربردارِ این مایه ناخوشي گردد - و چسان مغزِ حقیقت آما را بدودِ سودای باطل برآمیزد و آنکه از خودي برگرفتهٔ گوناگون نوازش باشد چرا آوارهٔ دشتِ ناکامي شود - لیکن چون بخت تیرگي پذیرد چراغِ خرد افسرده گردد - و سلامت درنیستي اندیشد - و آسایش در زیان زدگي

---

(۲) نسخهٔ [ل] دریدن پردهٔ بے آزرمي معصوم خان فرنخودي و بخاکستان (۳) در [بعضِ نسخه] و تیره رایان شد (۴) نسخهٔ [ا ب] زهرآلود (۵) نسخهٔ [ب] بد سرشتي (۶) نسخهٔ [ز] سود را زیان انگارد (۷) در [بعضِ نسخه] ازین داستان آگهي بخشد (۸) در [بعضِ نسخه] بفراخ سار *

دیرین حقوق را در نهانخانهٔ فراموشي نهد - و از خواهشِ گرانبهای و خشمِ[۲] سبکسر درسیه چالِ ناکامي نگونسار افتد * بیت *

بهر جا طمع گام محکم زند * طربخانهٔ عمر برهم زند

غرض درضمیرے که افشرد پای * اساسِ وفا را نماند[۳] بجای

چون تبه‌رائی آن نافرجام بتواتر پیوست عاطفتِ والا برین داشت که چندے خرد پژوهانِ صلاح‌اندیش فرستاده رهنمای منزلگاهِ سعادت گردند - تا بلشکر نصرت‌قرین پیوندد - یا روی نیاز بدرگاه مقدّس آورد - داستانِ نصیحت سرمایهٔ افزایشِ ماخولیا گشت - و عذرهای تباه را دست‌آویزِ فتنه اندوزي ساخت - ازانجا (که هشیار خرامي آئینِ گیهان‌خدیو است) فرمان شد که اگر از بےسرانجامي بدان دو کار همّت نمي‌گمارد دست از جونپور باز داشته باوده رود و جایگیر خود دانسته در انتظامِ سامان شود - آن بد اختر رستگاري اندیشیده بدان صوب شتافت بظاهر فرمان پذیرفت - و در معني بآماده ساختنِ اسبابِ شورش فرصت یافت - هرچند اولیای دولت برخے نکوهیدگیهای او بعرضِ همایون رسانیدند چون روز بازارِ عاطفت بود بسمعِ قبول نرسید شگرنه قراول و چندے نزدیکان را برای پژوهشِ حال فرستادند - که در بارگاهِ دنیا بسا خیراندیشانِ سعادت اندوز از بےپروائی فرمان‌روایانِ والا شکوه و فتنه سازي و غرض آمیزئ پرستارانِ حضور دامن‌آلودِ تهمت شده غارت‌زدهٔ جان و ناموس گشته اند - و سودا[۴] فروشي را دستمایه ساخته بازارِ دیگر گرم داشته - فرستادگان از خرد کوتهي وحرص درایي آن مکرفروشِ تباه‌اندیش را مخلص و خدمتگذار وا نموده برگذاردند - که از آوازهٔ نادرست سخنان قدرے برخود مي‌لرزد - اگر یکدوئے از نزدیکانِ بزرگ‌منش رفته آرامش بخشند با هزاران متاعِ نیازمندي جبهه‌سای آستانِ والا خواهد شد خدیوِ عالم از فرّخي ذات گذارده را حقیقت طرازي پنداشته شاه‌قلي‌خان محرم و راجه بیربر را بدین خدمت رخصت فرمودند - چون دران حوالي پیوستند از راهِ دوربیني نامهٔ یکجهتي فرستاده ازین موهبتِ کبری آگاهي بخشیدند - آن غنوده بختِ آشفته رای از پردهٔ آزرم برآمده حرفهای ناشایسته درمیان آورد - کار از اصلاح بیرون دانسته باز گردیدند - پیشتر ازانکه بسعادتِ حضور اختصاص یابند شهبازخان با جنودِ اقبال پیوسته غبارِ فتنه فرو نشانده - و آن نخوت‌فروش را آوارهٔ دشتِ هزیمت گردانید - هرکرا ایزدِ بیچون سعادتِ هوش افزای کرامت فرماید درازعمر و فراخ نشاط سازد و بدخواهانِ دولتِ او بے گزین تکاپوی غبار آلودِ ناکامي گردند - و [هرکه بارنامهای باستاني برخواند

---

(۲) نسخهٔ [ا] چشم سبکسر (۳) نسخهٔ [ا] ندارد - و در [بعضے نسخه] نمانده (۴) نسخهٔ [ک ل] سواد فروشي را *

یا بنگاهبانانِ سخن (که کتاب‌خانهٔ دل را مي‌آرایند) هوشمندانه صحبت دارد] پذیرا گردد وگرنه چشمِ آگهي برگشوده با دلِ انصاف[۲] گرای برخي حالِ گیتي‌خداوند دریابد - و بدرگي سرگذشتِ نگونساری این شوریده مغزِ نافرجام شناسائي مي‌بخشد - از گم شدنِ سررشتهٔ کارداني و ناپدید بودنِ میانجیِ آگاه‌دل و افزونیِ سخن چینانِ فتنه افزای و بسیاری حرف سازانِ بدگوهر و دوستیِ خوش‌آمدگویان و عیب پژوهیِ دیگران میانِ اعیانِ لشکرِ فیروزي بزمِ یکجهتي چرا گویم صورت نبست مجلسِ مدارا (که ناگزیرِ نشأهٔ تعلّق است) دست نداد - و هنگامهٔ اولیای دولت ازان انتظام باز ماند - خان‌اعظم و راجه تودرمل بجانبِ ترهت رهگرای شدند و شهباز خان با بسیارے بصوبِ جونپور گام خدمت برداشت - تسخیرِ ولایتِ بنگاله و مالشِ شورش منشانِ بدگوهر در نقابِ تاخیر افتاد - و از دولتِ روز افزون آنچه از اسباب گزندِ اقبال تواند شد سومایهٔ بهروزي و سعادت افزائي گشت - چون شهبازخان حوالیِ قصبهٔ بهیه[۳] رسید آگهي شد که عرب بهادر از مردمِ ترسون خان شکست یافته دران نزدیکي میگردد - و سرمایهٔ آزارِ زیردستان میشود - برخي تیزدستانِ عرصهٔ جلادت را فرستاده سزای شایسته داد - و ازانجا متوجّه جگدیسپور شده بمالشِ گردن‌کشانِ آن سرزمین همّت گماشت - درین هنگام بپایهٔ یقین رسید که معصوم خان فرنخودي بیراهه میرود - و نیابت خان و عرب هنگامه آرای آن بدگوهر گشته‌اند - ناگزیر بجانبِ اوده شتاب آورد - و نامهٔ هوش افزا مصحوبِ یکے از دیده‌ورانِ کاردان فرستاد - خلاصهٔ مضمون آنکه عرب و نیابت خان و شاه دانه را گرفته متوجّهِ درگاه شود - یا پیشتر روانه سازد - تا پرده از روی کارِ او بر نیفتد - و نکوهیدگیهای او را بشایستگیها برگیرند - ازانجا (که چراغِ خرد افسرده بود - و بختِ رهنمون غنوده) اندرز داستان را افسانه پنداشت - و یاوه درآئي پیش‌گرفت - و بنه و بار از آبِ سرو گذرانده بقلب‌جا فرستاد - و خود با ترکانِ[۴] شولیده رای پذیرای پیکار شد - شهباز خان آمادهٔ کارزار گردید - و بگزیدگي رده‌آرائي نمود - در قول خود با برخي مبارزانِ سعادت گزین همّت آرای گشت و در برانغار ترسون خان با طایفهٔ دلاورانِ نامور چهره افروزِ خدمت آمد - و مهتر خان و پهار خان و سیّد عبدالله خان و قمرخان و چندے دیگر جرانغار را انتظام دادند - و مهرعلي خان سلدوز و چیون خان کوکه و میر ابو القاسم و میر ابو المعالي در پیش‌قدمانِ هراول جای گرفتند - و مفاخر محمّد با بسیارے از کارشناسانِ ناورد درکمینِ طرح بجویائیِ نیکوبندگي ایستاد - مخالفِ تیره روزگار درازاندیش قلب‌گاه را بسرکردگیِ گروهے منتظم گردانید - و دستِ‌راست را بنااراستیِ عرب

---

(۲) نسخه [ب] انصاف گزین (۳) نسخهٔ [ب] بهنبر - ونسخهٔ [ز] بهنه (۴) در[چندنسخه] با بزرگان شولیده رای ‌•

بیاراست - و در یسار شاه دانه و عابدی نخوت افزودند - و میرزا قلی توقبای با جمعے از شوربختان مقدّمهٔ ادبار شد - و نیابت خان را در التمش جای داد - و خود با برخے زیاده‌سرانِ آشفته‌رای در کمین‌گاه خسران نشست *

سیزدهم بهمن پاسے از روز گذشته بود نزدیکِ سلطان‌پور بلهری بیست و پنج کروهی اوده لشکرها باهم درآویختند - و بشمشیرهای صاعقه کردار طوفانِ آتش برانگیختند * بیت *

* بفرقِ سرِ یکدگر کوفتند * بزرم اندر از کینه آشوفتند
فلک دامن از کینه درخون گرفت * نم خون همه کوه و هامون گرفت

هراولِ جنودِ نصرت قرین پیش‌دستي نموده نبردآرای شد - و التمش سعادتِ همپائي یافته بآویزشهای سخت غنیم را غبارآلودِ هزیمت گردانید - میرزا قلي بفرامشخانهٔ نیستي گام برزد - و بنابود سرای گمنامي رخت بربست - مبارزانِ برانغار نیز بکوششهای شگرف فوجِ مقابل برداشتند - دریں اثنا معصوم خان بقول رسیده گردِ پیکار برانگیخت - شهباز خان را دل از جای رفت - و راهِ گریز پیش گرفت برانغار و هراول ازیں آگهي بازگردیدند - از شگرف کاری چهره آرایانِ اقبال آوازهٔ سپري شدنِ معصوم خان هنگامهٔ مخالف را پراگنده گردانید - آن تهي مغز قدرے راه شتافته بمیدان آمد - واثرے از مردمِ خود ندیده بژرفای حیرت فروشد - ناگهان فوجے آراسته نمودار[۲] گشت - آن آشفته‌رای مردمِ خود اندیشید - و شادي نموده بدان صوب رهگرای شد - و پدید آمد که فوجِ جرانغارِ لشکرِ منصور است در تباه حالي سراسیمه ترگشت - عنفوانِ پیکار به نشیب زمینے درخت‌زار گذارا شدند - و از کاردانی و مردانگي جلوریز غنیم را برداشته بخیمه گاهِ مخالف دستِ یغما برگشودند - و الوسِ بچگوتي ازان گروه نیز دران تاراج همراهي نمودند - سیلاب‌وار بنگاهِ آن فرومایگانِ بے‌بنیاد را برداشته کامیاب فیروزي آمدند - غنائم بآوردگاه رسیده بود که آن عصیان‌گرا پیوست - هرچند همراهان گذارش نمودند که ابن مردم از حالِ شهباز خان آگهي ندارند - شایستهٔ وقت آنکه لختے توقّف رود چون حقیقتِ حال روشن گردد بے آویزش پراگنده خواهند شد - گوش بران ننهاده متوجّهِ پیکار گردید - و کارے نساخته زخمي دست ازان بازداشت - و بربلندیئے (که بحقیقت پستي بود) عنان برکشید - اگرچه میدان بدستِ مجاهدانِ اقبال درآمد امّا توفیق دستیار نشد که قدمے چند برگرفته آن درمانده را گرفتار سازند - آن برگشته بخت آیتِ نومیدي برخوانده بصوبِ منزل‌گاه روان شد - چون ازان اثرے ندید پایمالِ اندوه گشت - و با درونے تیره و برونے خراب بقصبهٔ اوده شتاب آورد - جرانغارِ فیروزمند از دل بای دادنِ دیگر افواج آگاهي پذیرفته باکبرپور دوازده کروهي اوده

---

(۲) نسخهٔ [ل] پیدا شد *

نزولِ عشرت نمودند - و شتابندگانِ چابک‌دست بمژدهٔ فیروزي پیشِ شهباز خان و دیگر اعیانِ لشکر فرستادند - شهباز خان از فزونئ واهمه در جونپور سي‌کروهئ جنگ‌گاه عنان کشیده بود - و فوج برانغار و هراول در سرهرپور دوازده کروهئ میدان توقّف داشتند - بمحضِ اقبالِ افسر خدایگان (که فروغِ الٰهي تائید است) چنین شکستے سترگ بر مخالف افتاد - و چون سردارِ لشکرِ منصور از بادهٔ[2] دنیا سرخوش بود چنین خمارے غم افزا کشید - بیست و یکم نویدِ آسماني سامعه افروز شد گیهان‌خدیو نیایشِ[3] ایزدي و سپاسِ الٰهي بزبانِ کردار گذارش فرمود - و شایستگانِ خدمت را بگوناگون نوازش سربلندي بخشید - سرمهٔ چشمِ دل فراوان شد - و روشنائئ بینش پرتوِ دیگر بخشید *

و از سوانحِ نذر فرمودنِ شاهنشاهي از وفورِ ایزد اندیشي - زمانے نگذرد که بر روزگار سعادت‌آمود امارهٔ نویسي نفرماید - و در مراتبِ کردارِ گذشتگان ژرف‌نگاهي بکار نبرد - همگي همّتِ والا آنکه شورشِ اختلاف فرو نشیند - و غبارِ آویزش از میان برافتد - و در صفوتگاهِ حضور (که بخلوتکدهٔ قدس تعبیر رود) از مذاهبِ گوناگونِ جهانیان درستوه بوده جویای رضامندئ الٰهي باشد - و از ناراست‌بازئ عیّارانِ مذهب تراش و شیدپیشگانِ سالوس[4]‌گذار کناره گزینند - و همواره دل و زبانِ آن یکتای جهانِ آفرینش باین ترانهٔ نیازِ خواهانِ مرادِ بود * * نظم *

یا رب رهِ قرب آشکارا بنمای * یک جلوه ازان حسنِ دل‌آرا بنمای

آن حرف که‌خواندني‌ست دردل بنگار * وآن‌نقش که دیدني‌ست ما را بنمای

بیست و پنجم از بسا پردگیانِ حقیقت نقاب برداشته حق را ببارگاهِ ظهور جلوه دادند - و بر زبانِ بدائع طراز[5] گذشت که اگر این امنیّت انجام پذیرد و در ناگزیرِ کارها رضامندئ ایزدي دلنشینِ همگنان گردد بکدام دستمایه سپاسِ آن تواند نمود - و بچه نیرو شکرِ آن بجای‌توان آورد - لیکن بموجبِ گفتهٔ خرد[6] پژوهانِ باستاني (اگر همه نتوان کرد همه نتوان گذاشت) بخاطر میرسد که ما و هر کدام از باریافتگان باندازهٔ توانائي یک چیز را بر خود لازم شمرد - و آنرا سرمایهٔ سعادت اندیشد - و چنان بر پیشگاهِ خاطر میریزند که چون بزرگانِ ما دوره را دوازده سال قرار داده‌اند در هر سالے یک کار شایسته بتقدیم رسد - سچقان‌ائیل موش را نیازارند - اودائیل در تنومندئ کار کوشش رود - و ببخشش آن بزرگوران را یاوري نمایند - بارس‌ائیل بگرفتنِ یوز و صید افکنئ او دستِ خواهش نیالایند تشقان ائیل بخورد و شکارِ خرگوش پرداخته نشود - لوی‌ائیل[7] بماهي همان روش پیش گیرند

---

(۲) نسخهٔ [ب] بادهٔ خود بیني (۳) نسخهٔ [ا] نیایشِ الٰهي و سپاس ایزدي (۴) نسخهٔ [ا] سالوس کردار (۵) نسخهٔ [ک] گذار (۶) نسخهٔ [ز] خرد پروران (۷) نسخهٔ [ا] بوی‌ائیل - و این هم صحیح است *

ایلان‌ائیل مار را زحمت نرسانند - یونت‌ائیل اسپ را نکشند - و نخورند - و ببخشش آن همت بر گمارند - قوی‌ائیل با گوسپند این ماجرا رود - موچون‌ائیل بشکار میمون نپردازند - و گرفتها بصحرا یله کنند - تخاقوائیل مرغ بسمل نکنند - و ازو هنگامهٔ آویزش نسازند - ایت‌ائیل بشکار سگان عشرت نگزینند - و در تیمار این جانور وفا سرشت توجّه گمارند - خاصه بیننوایان کوچه‌گرد - تنکوزائیل گراز را آزار نرسانند - و نیز هر ماه هلالي بدین‌گونه شایسته‌کارے بجای آید - محرّم جاندار نکشند عشر بندي آزاد کنند - ربیع الاوّل سي گزیده مستمند بانعام اختصاص یابند - ربیع الآخر بشست و شوي پیکر عنصري ترنّه نجویند - جمادی الاوّل بلباس فاخره و نسیج ابریشمي خود را نیارایند - جمادی الآخر چرمینه را کار نفرمایند - رجب باندازهٔ توانائي چهل هم سال خود را دستگیري کنند - شعبان هرروز ستمگاري از خویشتن با دیگرے دور نمایند - رمضان سي وا مانده را بخوراک و پوشش یاوري کنند - شوال هرروز هزاربار نام جهان‌آرای جان‌آفرین بر زبان آرند - ذیقعده نخستین‌شب زنده دارند - و هرروز چندے مخالف کیش خود را ببخشش وگرم خوئي خوش وقت گردانند - ذیحجه سي بنای خیر اساس یابد - و پیوسته این نذر حقیقت‌افروز در سنین و شهور معمول باشد دوربین آگاه دل دانش‌خدای هنرپژوه نیکو شناسد که این آئین گیتي‌خداوند برای گروها گروه مردم است - که راه سعادت گذاشته درگو تقلید و سیه‌چال پیروی‌گمراهان فرو رفته‌اند - و جهان‌پناهي او جوش این‌آرزو میزند - وگرنه آن دریای آگهي وگنج‌خانهٔ دانش را (آنچه در سلطنت صوري و خلافت عالم معنی بکار آید) در دانش‌کدهٔ او فراوان بار در بار است • نظم •

خدایا تو این شاه آگاه را • فرازندهٔ افسر و گاه را
بده برسر آسمان تخت او • همان‌کن که او خواهد و بخت او

و از سوانح سپري شدن روزگار بهادر بسکي - او از ناسپاسان سرآمد بنگاله است - در اقصای صوبهٔ بهار باتّفاق جان‌محمّد بهسودي و برخے از روزگار برگشتگان گام تجبّر میزد - (چون در اُمرا غبار دورنگي برخاست - و توجّه جنود ظفرطراز بصوب بنگاله درگریوهٔ تاخیر ماند) صادق خان با طایفهٔ بهادران درحدود منگیر رخت اقامت انداخت - و الغ خان حبشي و بابوي منکلي و ابابکر و باقر انصاري در بهاگل‌پور رفته بساط غفلت گستردند - آن غنوده بختان روزگار دلیر شده برین گروه چیره دستي نمودند - آن جماعت تاب مقارمت نیاورده بمنگیر بازگشتند - صادق خان جوق دلاوران

---

(۲) و ایل‌ائیل هم آمده (۳) در [بعض‌نسخه] دست همت برگشایند (۴) و میچن‌ائیل نیز آمده (۵) در [بعض‌نسخه] بجویند (۶) در [چندنسخه] بیارایند (۷) نسخهٔ [ل] کهن‌ساله هم سال خود را (۸) نسخهٔ [ب] خویشکي •

نبرد آزما و پیش‌دستانِ بر افروخته نیرو را روانه گردانید - و با دلی نیازمند و خاطرِ آزاد روی در پیکار نهادند - میدانِ مردانگی افروزش یافت - و طوفانِ سربازی برخاست - و چپقلشهای رادمردان حیرت افزود - بیاوری اقبالِ روز افزون بهادر را (که سرمایهٔ شورش بود - و بنگاه آشوب) پیمانهٔ هستی لبریز گشت - و بنابود سرای نیستی در نشست - و دیگر بد گوهران بصوبِ بنگاه گریز آوردند - و عرصهٔ دلگشای بهار از خس و خاشاکِ ناملایم رفت و روب یافت - و بجای خاربن مردم‌گیا بر آمد - و هنگامهٔ[۲] عشرت گرمی پذیرفت *

نهضت[۳] موکب همایون بصوب پنجاب - و بناکامی بازگردیدن حکیم میرزا بکابل

فراخ‌حوصلهٔ سترگ رافت (که از نیک سگالی و خیر بسیچی با نیروی والا چارهٔ فتنه‌اندوزانِ بدنهاد را بدادار توانا بازگذارد) هرآینه کارسازانِ نهانخانهٔ تقدیر همّت بران گمارند - اگر سعادت‌سرشت و نیک منش بود ازان نکوهیده طرز برآورده بنیایشگری درگاهِ گیتی‌خداوند فرستند - و گرنه سرگردانِ خواهشهای تباه ساخته بناکامی روزگار سپری سازند - چنانچه حالِ این[۴] جوانِ شوریده‌مغز ازین آگهی بخشد - هرچند بمسامعِ همایون ناهنجاریهای او رسید بمالش روی نیاوردند - و بپرستارانِ حضور می‌فرمودند - که یادگارے ست از حضرتِ جهانبانی - فرزند توان بهم رسانید - برادر کجا بدست افتد - و او از بادهٔ پیمائی و بد مستی برنائی و دمسازی خوش‌آمد گویانِ هرزه لا و ناپدید بودنِ اندرزگوی دانش سگال بهمان تباه بسیچی سرگرم بودے - و آهنگِ[۵] آویزهٔ دولتِ خداداد درخیال بیاوردے - و ندانستی که آتشِ بلند را نیروی تنک آب چاره‌گر نیاید - و ناسور کهن را داروی خارش مرهمی نکند - دریندولا (که طایفهٔ بدگوهر بدیارِ شرقی گردِ شورش انگیختند - و فتنها روی‌داد - چنانچه لختی برگذارده آمد) هرچند اولیای دولت یورشِ آن صوب التماس نمودند پذیرائی نیافت و همگی ناپذیرش برای آنکه بر قدسی ضمیر پرتو انداخته بود که آن تباه خواهش بصوبِ پنجاب گردِ فتنه خواهد برانگیخت - و همان طور پیدائی گرفت - و جهانیان را سرمهٔ بینش بدست آمد - میرزا پیشین سال میخواست که درعافیت‌گاهِ هند غبارآمای دلها گردد - میرزا سلیمان او را بجانبِ بدخشان برد - و آن چیره‌دستی سرمایهٔ افزونیٔ دلیری او شد - و ژاژخائیٔ بداندیشانِ

---

(۲) نسخهٔ [ا ک ل] و عشرت هنگامه گرمي پذیرفت (۳) نسخهٔ [ل] فتنه انگیزی میرزا حکیم و رخصت یافتن عساکر ظفرقرین و اختصاص یافتن کنور مانسنگهه بحراست حدود سند (۴) نسخهٔ [ب ک ل] این نوجوان (۵) نسخهٔ [ل] و آهنگ دولت خداداد *

شرقي ديار سرباري - اواسط آذر جمعی را بسرکردگی حاجي نور الدّين فرستاد - آن فرومایه آب سند را عبره نمود - میرزا یوسف خان اقطاع دار آن نواحي فوجی مبارزان سعادت گزین را بباشلیقی حسن بیگ روانه گردانید - و سعید خان گهکر و برخی مجاهدان آن حدود پیوستند - و چون در تیزروي لشکر کمتر رسیده بود بسیچ آن شد که پس از روزے چند عرصهٔ پیکار آرایش یابد - لیکن اقبال افزایان تقدیر را که تواند عنان گرفت - در کمتر زمانے هنگامهٔ آویزش سرانجام پذیرفت - و مخالف به تندباد ادبار غبار آلود هزیمت گشت - هنگامی (که فوج نصرت[۲] اعتصام در مقام فرود آمدن بود) ناگاه گلّهٔ آهو نمودار[۳] شد - و حسن بیگ را شوق شکار گریبان همّت گرفت - و بچستي و چالاکي یکی را تیردوز گردانید - و با چندے تیزدستان در پی آن شتابان گشت - ازان طرف مستعجلان جان گدار[۴] سرکردهٔ آن گروه را بسیر و تماشا برآورده بودند - حسن بیگ و حاجي نور الدّين باهم درآویخته کوشش مردانه بجای آوردند - از شکوه اقبال روزافزون آن بدگوهر زخمي رو بگریز نهاد - و یکبارگي شرارهٔ ناسپاسان فرونشست - برخی شوریده بختان دستگیر گشتند - و بسیارے را در موج خیز دریا رخت زندگي فروشد - و خمیر مایهٔ سودائیان آشوبگاه در حدود پشاور گرگ شده بنشیب آباد نیستي سرنگون آمد - او از فرومایگان حصار است - لختي در پیش محمّد حسین میرزا آئین ناسپاسي برگرفت - و چون روزگار او سپري شد بهزاران تکاپو خود را در نباه بسیچان کابل انداخت و قدرے اعتبار یافت - اگرچه خدمت گذاران پیکارپرست پاداش نیکوکرداري[۵] یافتند لیکن چون روشن شد (که میرزا یوسف خان در سرانجام سرحد دوربیني و حزم سگالي بکار نبرده است) ازو تغیر یافته مرزبانی حواشی سند بکنور مانسنگهه قرارگرفت - او برای انتظام آن ملک از سیالکوت روانه شد - و از دوربیني و کارشناسي جوقی بهادران بسرکردگی زین الدّين علي پیشتر فرستاد - در حدود راولپندي از رسیدن شادمان بر ساحل سند آگهي آمد - بسرعت رهگرای پیکار شد - و به نیروی اقبال روزافزون آویزش نموده بباد افراه رسانید - چون سانحهٔ نور الدّين روی داد میرزا از غنودگی خرد عیارے نگرفته او را (که شمشیر لشکر خود میدانست) با گروهے انبوه روانه ساخت - ششم دی آن مغرور مردانگي از آب سند گذشته بمحاصرهٔ قلعهٔ نیلاب پای افشرد - زین الدّين علي و دیگر گماشتگان کنور مانسنگهه در استحکام حصار همّت را با حوصله همدوش گردانیدند - کنور چون نزدیک رسید الوخان[۶] کچهواهه را هراول ساخت - و سورج سنگهه برادر خود را التمش - مخالف خواب بیخبري داشت - بآواز تبیره بیدار شده جویای پیکار گشت - دوازدهم عرصهٔ ناوردگاه

---

(۲) نسخهٔ [ا] نصرت قرین (۳) نسخهٔ [ل] پدیدار شد (۴) در [اکثر نسخه] جان گزا (۵) نسخهٔ [ب] نیکوکاري (۶) در [بعض نسخه] ابوخان - و در [بعضی] منشي الوخان ●

آرایش یافت - ناموس‌دستان هستي دشمن با یکدیگر آویزش حیرت‌افزا نمودند - و به نیروی اقبال روز افزون نسیم فیروزمندي نشاط آورد - همانا دران چپقلش‌مرد آزما راجه سورج سنگهه شکیب ربای سردار شد - و زخمي آبله پای دشت ناکامي گشت - و در همان نزدیکي آن غنوده بخت را خاک آلود نیستي یافتند - او پسر سلیمان بیگ اندجاني ست - جدّ او لقمان بیگ منظور نظر حضرت فردوس‌مکاني بود - مادر او بخدمت کهوارهٔ میرزا امتیاز داشت - و از خردي‌باز همراه او نشو و نما یافت - از رشد مردانگي و فیروز جنگي بالوس افغان عزّت و اعتبار او در کابل زمین افزود گیهان‌خدیو از استماع نیرنگئ اقبال سپاس و ستایش الٰهي بجای آورده بخاصان محفل همایون اشارت فرمود - همانا زمان یورش ما بصوب پنجاب نزدیک شد - اگرچه همواره معامله گذاران[۲] آسماني بے سعي ما کار ساخته و میسازند لیکن انتظام اسباب را تائید دادارجهان‌آرا میدانیم - میرزا از شنود فرو شدن شادمان بے‌تابانه بهندوستان خواهد آمد - شایستهٔ وقت آنکه در سرانجام یورش کارگذاران سلطنت اشتغال نمایند - و از پیش بیني و معامله شناسي رای رای سنگهه و جگنّاتهه و راجه گوپال و برخے اُمرای اخلاص اندوز را با بسیارے فیلان نامور روانه ساختند - و باُمرای سند فرمان شد - اگر میرزا ارادهٔ گذشتن آب نماید سرراه او نگیرند[۳] - و پیکار را در پردهٔ توقّف اندازند برهنموني توفیق الٰهي رایات اقبال درین نزدیکي سایهٔ معدلت بران دیار خواهد انداخت و همان‌طور (که بر پیشگاه ضمیر آسمان پیوند پرتو انداخته بود) لمعهٔ ظهور داد - چهاردهم بهمن خبر آمدن میرزا بصوب پنجاب بمسامع همایون رسید - اخترشناسان آسماني‌سیر باشارت والا در اختیار ساعت سعادت افزا انجمن ساختند - و در انتظام مشاغل دارالخلافه[۴] برخے توجّه بکار رفت - و بجهت آنکه خاطر اقدس از دیار شرقي نگراني داشت برای آرامش ملک چنان مذکور شد که درّة التّاج اقبال سلطان سلیم را با برخے از اُمرای عالي شکوه گذاشته بصوب پنجاب نهضت فرمایند - شاهزادهٔ والا اخلاص حضرت مریم مکاني را وسیلهٔ عرض ساخته التماس همراهي نمودند - شهریار آگاه دل ملتمس را پذیرفته برای آن کار بزرگ گوهر اکلیل خلافت سلطان دانیال را نامزد فرمودند - و سلطان خواجه و شاه‌قلي خان محرم و شیخ ابراهیم و بسیارے ملتزمان بارگاه حضور درخدمت آن رضاجوی ارادت گر قرار گرفتند - و چون لختے ضمیر صافي از سبب آرائي وا پرداخت با جنودے ایزدي‌تائید بیست و هشتم موافق دوشنبه دوم محرّم (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نهم هلالي در زمانے (که گزیدهٔ منجّمان دانش پسند بود) بدان صوب توجّه فرمودند - اقبال همعنان و ظفر همرکاب موکب همایون شد - ستارهٔ کامروائي درخشید - و سفیدهٔ صبح دولت برآمد • نظم •

---

(۲) نسخهٔ [ل] معامله شناسان (۳) نسخهٔ [اب] بگیرند (۴) نسخهٔ [ل] دارالسلطنه •

بجنبید با قلبِ رزم آزمای • چو سیلابِ طوفان بجنبد ز جای
بخصم آزمائي عام برکشید • همه دشت در زیرِ لشکر کشید
خرامیدنِ بادپایان بگشت • تزلزل در افکند در کوه و دشت
عرق کردنِ توسنان در شتاب • بطوفانِ آتش روان کرد آب

دوربینانِ بارگاه از زبان آورانِ بےزبانِ آفرینش بمژدهٔ فیروزمندي سامعه افروز گشتند - و فال گیرانِ انجمنِ آگهي در نمودارِ آسماني (۲) چشمِ پژوهش گشودند - از راهِ حزم اندوزي و دوربیني جای مبارزانِ اقبال قرار یافت - و اسبابِ پیکار آمادگي پذیرفت - کشک دارانِ پنجشنبه و جمعه در ظلالِ رایتِ همایون جای گرفتند - و اُمرای شنبه و چهارشنبه بآرایشِ برانغار نامزد گشتند - و امیرانِ دو شنبه و سه شنبه در جرانغار قرار یافتند - و مبارزانِ یکشنبه هراول را اعتضاد بخشیدند در عنفوانِ این یورش نویدِ فتحِ تازه ظاهر نگاهانِ روزگار را چون روشنانِ باطن کامیابِ آرامیدگي و نشاط گردانید •

فیروزي یافتنِ اولیای دولت - وآوارهٔ دشت ناکامي شدن معصوم خان فرنخودي

شهباز خان از کام روائي و ناکامي (که گذارده آمد) از شاد خوابِ خود بیني بیدار شد و به تیزدستي و کارداني هنگامه آرائي پیش گرفت - و راهِ هنجار سپرده در کمتر فرصتي آمادهٔ کارزار گردید - و آن (۳) ناسپاسِ بد گوهر (که زمانِ هشیاري و شرمساریِ او بود) بخوابِ گران افتاد و در فراهم آوردنِ فرومایگانِ نافرجام شد - و اندوختهٔ این دولتِ ابدي اعتصام را در کافر نعمتي خرج کردن گرفت - و بنه و بارِ خود (۴) و مردم (که در جایهای قلب فرستاده بود) طلب داشت - او را آن اندیشه که سرمایهٔ جمعیّتِ مردم انتظام گیرد - و کارآگاهانِ قضا از خنده لبریز - که دستمایهٔ تباه شدنِ ناموس را خواهان است - مبارزانِ اقبال فوجها بآئینِ پیش منتظم ساخته بصوبِ مخالف رهگرای شدند - و آن بےآزرمِ شولیده رای نیز از بنگاه خود برآمد - در قول جبجهار خان خاصه خیل جوهرِ بدگوهري ببازار آورد - و عرب از آبرو ریختگانِ دستِ راست شد - و نیابت خان نحوست افزای یسار - و شاه دانه در مقدّمهٔ ناکامي - و خود طرح شده درکمینِ هزیمت سراسیمگي مي اندوخت - هفت کروهيِ قصبهٔ اوده بیست و چهارمِ بهمن رادمردانِ سعادت سگال میدان

---

(۲) در [چند نسخه] جسماني (۳) نسخهٔ [ل] وآن همراهه ناسپاسان بد گوهر (۴) نسخهٔ [ز] خود که در جایهای •

آراستند - و بجویائی کارزار ایستادند - آن فرومایه بحیله سازي برنشست - و در آمدن درنگي نمود بیشترے گمان بردند که امروز هنگامۀ آویزش نخواهد شد - جنود سماوي تائید فرود آمده بسرانجامِ خندق آئینِ کوشش از سر گرفتند - دریں[2] هنگام آن دستان سرای غنوده بخت با لشکرے آراسته جویای نبرد شد - بهادرانِ اخلاص منش بچستي و چابکدستي روی در کارزار آوردند - نخستین پیش قدمانِ هراولِ لشکرِ نصرت قرین با فیلانِ کوه پیکر تیزدستي نموده بکوششِ مردانه هراولِ غنیم را برداشتند - برانغارِ مخالف بر جرانغارِ لشکرِ فیروزمند زور آورد - و در آخر از دل افروزي و ثبات پائی مجاهدانِ اقبال نزدیک شد که بادیه پیمای هزیمت گردد - طرحِ غنیم دل‌بای‌دادها را نیرو بخشید - و از نیرنگیِ تقدیر کار بردلیرانِ فیروزي فوج قدرے دشوار گشت - دریں هنگام هراول و التمشِ لشکرِ منصور مقابلِ خود را برداشته همّت افزود - و از ایزدي تائید ناسپاسانِ بد گوهر آبرو ریخته آبله پای راهِ گریز شدند - دریں تابش‌گاهِ اقبال برانغارِ لشکرِ ظفرطراز بر جرانغارِ غنیم چیره‌دستي نمود - و عرصۀ آوردگاه را ازان گروهِ تباه کردار پاک گردانید - برخے پیلانِ نامور (که در نخستین پیکار بدستِ مخالف درآمده بود) برگشته کارنامهای نمایان بتقدیم رسانید - و فتح و فیروزي را گزین اسباب شد - پانزدهم روز از نخست نیرنگ‌سازي و شگرف‌کاریِ تقدیر نشاط افزود و شادکامي را چراغان برافروخت - و آن زبان‌زدۀ دین و دنیا بهزاران سراسیمگي بقصبۀ اوده باز گردید همه اسبابِ حشمت و فراوان خواسته (که سرمایۀ بدمستیِ او بود) بدستِ اولیای دولت درآمد و بیشترے گمراهانِ بادیۀ کج‌گرائي از فروغِ آگهي راهِ سعادت گرفتند - و از تنگنای ناسپاسي و سیه چالِ گمراهي کناره گزیدند - شهبازخان فیروزمندي را غنیمت دانسته از نبرد[3] جا نیم گام بر نداشت - همّت یاوري نکرد - یا دوراندیشي بکار برد - وقت را گنجائي نماند - یا هرزه سگالیِ شتردلان پیش راه گرفت - ازیں باز ماندنِ ناهنگام آن دل‌بای‌دادۀ تباه سرشت رستگاري یافت - و کارِ آخر شده لختے روی بدرازي نهاد - و بهزاران ناکامي به بنگاه درآمد - هرچند خواست (که دستے بر دلِ هزار پارۀ خود نهد - و پای در دامنِ شکیبائي و ثبات‌پائي کشد) در خود نیروی آن نیافت - ناگاه ناخوش آوازه از شهبازخان زبان زدِ ارجوفه سازان شد - و آن نافرجام لختے بخود گرائید - همانا برخے تیزدستانِ لشکرِ منصور کنارے از شهر تاراج کرده بازگشته بودند - عرب با برخے رسیده در پیکار شد - و چندے را ازیں فوج روزگار سپري گشت - سگ‌مگسانِ شورش منش چنان آوازه انداختند که این شهبازخان بود - آن بد گوهر از شنودنِ این به بهجت آمد - و در کمتر زمانے آگهي یافته در تنگنای غم فرو رفت - و بر نگاهداشتِ بیرون و درونِ شهر و ضبطِ برج و باره کوشش

---

(۲) نسخۀ [ل] دریں اثنا (۳) نسخۀ [ل] نبردگاه ٭

پیش گرفت - (چون ستارهٔ ان ژولیدهٔ روزگارِ تفسیدهٔ آرزو هر زمان فروتر میشد) هرچه دران سود می‌انگاشت زیان میدید - چنانچه توپے بر فراز دروازه برده آمادهٔ[۲] نبرد شد - و از سطوتِ قهر ایزدی بمجرّدِ گشادن بام درهم شکست - و نویدِ ناکامی رسانید - دغل دوستانِ زربندهٔ پراگندگی گرفتند و به تباه حالی و سراسیمگی افتاد - همراهانِ پا برجا گم - و شکوهِ افواجِ گیتی‌گشا زمان زمان در افزایش - نه نیروی برآمدن ازان شهربندِ حوادث - و نه[۳] هنجارِ نشستن دران تنگنای آشوب از افزونی بنه و بار تارو پودِ تعلّق نمی‌گسیخت - درین[۴] اندیشهٔ جانگاه عرب و نیابت خان و شاه دانه (که سرمایهٔ مدهوشی او بودند) راهِ جدائی سپردند - و نعلِ واژون بربسته راهِ[۵] چلپا در نوشتند - آن شایانِ آوارگی زه و زادِ خود را با اندوختهای چندین سال گذاشته راهِ گریز پیش گرفت - و لختی شتافته از دورویانِ وا ماندهٔ نیز تنهائی گزید - و با هفت نفر چهار ضرب شدهٔ دیوانه‌وار رو بخرابهٔ خمول نهاد - درین ناکامی زمیندارِ کورج[۶] پیوست - و بحکمِ پیشین شناسائی به بنگاهِ خود آورد - و بآشنا روئی و ابله طرازی از نقد و جنس آنچه داشتند برگرفت - و پاسِ دیرین حقوق را زبونِ قزّاقی دادهٔ کسیل نمود - آن سزاوارِ رسوائی گاه خود سوار شدے و زمانے پسر را بران سوار[۷] کردے - با حالے تباه از آبِ سرو گذاره کرد - راجه مان بومیِ آن سرزمین او را بخانهٔ خود برده بدستگیری برخاست - شهباز خان ازین آگهی داستانِ امّید و بیم گذارش نمود - که او را گرفته روانه سازد - یا بفرامشخانهٔ نیستی فرستد - براهِ انکار شتافت - و پنهانی او را بآوارگی سرداد - و چندے را بدرقه گویان همراه گردانید - و از جواهر (که با او گمان می‌برد) قرارِ جان شکری داد - او از ناصیهٔ حال دریافته فرومایگان را بزر بفریفت و بخمولستانِ ناکامی گام فراخ برزد - روزِ دیگر فیروزمندی شهبازخان با جنودِ سماوی اعتصام بقصبهٔ اودهٔ درآمد - و همگی زه و زاد و بنه و بارِ او بدست افتاد - ازانجمله صد و پنجاه فیل و سرمایهٔ[۸] دین و دنیا و ناموسِ آن نافرجام دستِ فرسودِ یغما گشت - و جهانیان را عبرت‌نامهٔ سرانجام یافت - و زبان‌زدگیِ ناسپاسی بتازگی دلنشینِ روزگار آمد - در نواحیِ دارالخلافه این نوید دولت کوسِ نشاط را بلندآوازه گردانید - دور بینانِ محفلِ همایون آنرا مژدهٔ دیگر گشایشها دانستند شهریارِ خوش خرام فیایشِ ایزدی بجای آورد - و خدمت گذارانِ عقیدت گزین بنوازشِ سترگ سربلندی یافتند - و از وفورِ مردمی فرمان شد که شهبازخان زه و زادِ آن عصیان گرای را پاس دارد

---

(۲) در [بعضِ نسخه] نبرد آرای شد (۳) نسخهٔ [ل] نه جای نشستن (۴) نسخهٔ [ل] درین آشوب‌گاه حوادث (۵) نسخهٔ [ا] راهِ چیپا - و نسخهٔ [ز] چلیپا (۶) نسخهٔ [ا] کوارخ و در (چند نسخه) گوارچ (۷) در [اکثر نسخه] بار کردے (۸) در [اکثر نسخه] و دین و دنیا •

دران شورش این ناتوان خلوت نشین را چه گناه - جهانیان را بینشی دیگر پدید آمد - و اخلاص گزینی را خرامش تازه شد - هنگام آنست که زمانه و زمانیان نازش نمایند - و بایزدی نیایش کردار خانه را آباد سازند - بر زبانها افتاده بود که آن کج گرا از راه دامنهٔ شمالی کوه می خواهد خود را بکابلیان فتنه اندوز رساند - از روی حزم اندوزی[۲] قلیچ خان را با برخی تیزدستان عرصهٔ آگهی رخصت آن صوب فرمودند - دهم اسفندارمذ ساحت دارالملک دهلی از خیام اقبال رفعت آسمانی یافت[۳] - و تربت بزرگان آن سرزمین بفروغ نیایش نور آگین شد - سابق پیش خانه زیاده از چهار کروه نرفتی - ازین جا فرمان شد - که از شش کروه کم نرود - دوازدهم بر ظاهر قصبهٔ سنپت[۴] رایات جهان گشا سایهٔ معدلت انداخت - قلیچ خان ازان خدمت باز آمده سجود سعادت بجای آورد - و آوارگی و خمول گزینی آن شوریده مغز نا فرجام چنانچه گذارش یافت دلنشین شد *

و از سوانح پر شدن[۵] پیمانهٔ هستی قیا خان کنک - ازان باز (که عرصهٔ دلگشای بنگاله غبارآلود شورش گشت) او با برخی بهادران یکجهت در ولایت آدیسه روزگار گذرانیدے - اگرچه همت یاوری نکرد که از اسباب تسکین شورش شود لیکن آن سرزمین را از گرد خلاف رُفت و روبے میداد درین هنگام (که آن ملک از افواج نصرت قرین خالی شد) قتلوخان با بسیارے آویزش نموده چیره دستی یافت - او لوازم کارزار بجای آورده حصاری شد - و از امتداد پیکار و جدائی همراهان بے حقیقت به تنگنای ناکامی نشست - و در آخر با برخی از بهادران ناموس دوست آویزشهای سخت نموده نیکنامی جاوید اندوخت - هفدهم نزدیک تهانیسر[۶] رایات همایون نزول اقبال فرمود ازانجا (که شهریار دیده ور برخود کمتر نظر اندازد - و همواره صحبت الهی بنده پژوهش نماید) بخلوتکدهٔ شیخ جلال[۷] (که سال خورده ایزدی پرستش بود - و مردم را اعتقاد ولایت بدو) گذاره فرمود شیخ باندازهٔ شناسائی نیایش بجای آورده عرضه داشت - امروز آرزوها[۸] گرو دم گیرای اورنگ نشین حقیقت طراز است - و آسمان بکام او جنبش نشاط میکند - دعاهای صافی کرده التماس گذارش حقائق نمود - و خود را پذیرای آن ساخته بدریوزه گری نشست - کشور خدای لختی بنکته طرازی و گره گشائی درآمد - و سخن سرائی پیش گرفت - بسا دلاویز سخنان روشنی افزای صفوتکدهٔ درویش شد - راقم شگرف نامه باشارت همایون از شیخ پرسید که عمر دراز بسر برده اند - و صحبت نیکان[۹] روزگار دریافته - زحیر خاطر را چاره باز گویند - و دل سراسیمه را از تفرقهٔ اختلاف نجات بخشند

---

(۲) در [چند نسخه] حزم اندیشی (۳) نسخهٔ [ل] گرفت (۴) نسخهٔ [ل] سونپت (۵) در [بعضی نسخه] لبریز شدن (۶) نسخهٔ [از] تانیسر (۷) نسخهٔ [ب ل] جمال (۸) نسخهٔ [ل] آرزوهای مردم (۹) نسخهٔ [ا] بزرگان *

متین بآب دیده پاسخ گذارد - و پس ازان این بیت بر زبان آورد • • بیت •

آه از استغنای دلبر آه آه • کز تعظّم بست برکونین راه

و از سوانح سپری شدن روزگار خواجه شاه منصور دیوان - سکندر ذوالقرنین همواره با خاصان سلطنت گذارش فرموده - که ندیمان[2] و بذله گویان دیگر اند - و کار ایشان جزین نه که بشاداب ﻪ و نادر حکایتی (هرچند فروغ راستي نداشته باشد) افروزندهٔ[3] شگفتگي گردند - و چراغ طرب را ن افزایند - و بگزنده دلنشین (که حاضران بساط عزّت را رسانند) معرکهٔ خوشحالي آراسته دارند روس نشاط را از شگرف کاري بهر هفت آرایند - و اساطین دولت و بزرگان درگاه (که بمثابهٔ دست ازو باشند) دیگر - همگي بسیچ اینان سرانجام دادن داروی فساد عالم و تریاک شکسته[4] کاران و مرهم ن زخمان روزگار گزیده - آن بر زبان آورند که پراگندگی زمانه فرو نشاند - و کار برهم شده فراهم آید هان آسوده ببالد[5] - و شادماني با ایمني همدوش گردد - و اگر خریدار نایاب باشد بخموشي نیک اندیشي چارهٔ سگالند - بارگاه دولت را هر آسیبي که رسد بیشتر ازان است که این دو گروه کار خود را گذارند - و نیز همواره بکارپردازان دولت فرموده (هرکه باندیشهٔ خشنودی ما پا از شاهراه راستي برون نهد - و درست عیاري را عنان فروگذارد - و از تنگ گیری سپاه و رعیّت گشایش ما را طلبکار شود از وجه ناروا بدستان سرائي خواهد گنجینهٔ دولت برآماید) هرآینه چیره دستان ملک تقدیر بهای ما را در کمتر فرصتي ازو برگیرند - و بدست قهرمان سیاست ما گردش سپهر گردان او را بازماند امروز بتازگي حال خواجه ازان بازگوید - همواره از جاه طلبي و آزمندي در محاسبات دیواني خرده گرفتي - و سخت گیري نموده - و غمخوارگی بندگان پیرامن خاطر نگشتي - همگي بسیچ انباشتن خانهٔ خود بود - و با آلایش دامان بشیوا زباني کار از پیش مي برد - یکبارگي در زیر بار ناستوده کردار آمده در گو نیستي فرو شد - و ندانست که قلبکاری دو روزه نا پایدار است - و چراغ آب افروخته فروغي ندهد - پیشتر ازین چند پروانچه بخطّ منشي میرزا حکیم (در رخت گاه شادمان (که کشته شد) یافتند - کنورمانسنگهه آن را بوالا درگاه فرستاد - یکي ازان بنام خواجه بود خلاصهٔ مضمون آنکه عرائض یکجهتي و نیک اندیشي پی هم میرسد - و سرمایهٔ بالش توجّه میگردد - درین نزدیکي به نتائج آن اختصاص خواهد یافت - شهریار فرخ حوصلهٔ نظام آفرین گشاده[6] نیرو آمرا سازش بدکاران پنداشته برروی خواجه نیاورد - در نواحی سنپت ملک[7] ماني

---

(۲) نسخهٔ [ل] ندیمان دادهٔ گوی دیگر اند (۳) در [بعضی نسخه] افروزیندهٔ (۴) نسخهٔ [ل] شکستگان (۵) در [بعضی نسخه] ببالد (۶) نسخهٔ [ل] گشاده روی (۷) در [بعضی نسخه] ملک ثاني و در [بعضی] ملک ثاني •

از قدیمان میرزا با بنه وبار بدرگاه آمد - و شهرت یافت که او را فرستاده اند تا رنجش را پیش رو خود سازد - و بلوازم چاپلوسي[۲] پردازد - و صید دلهای ساده لوحان نماید - و بد کاران را تیزتر گرداند از دور اندیشي و احتیاط گزینی (که نیروی بازوی دولت است - و یارای پنجهٔ اقبال) او را از تصرّف باز[۳] داشتند - دران روز از خواجه بسا سخنان جانب‌داري بظهور آمد - و غبار شورش بلندي‌گرای شد - و روزگار ناخن‌زن پرستار - و آشوب زمانه تازگي داشت - او را در خلوتکدهٔ قدس طلب داشته آن نامه را برخواندند - چون ستارهٔ بخت او در فرو شدن بود پاسخهای او بد گماني را یاور افتاد - از اختلاط باز داشتند - و دوربیني بکار رفت - نوزدهم ملک علي کوتوال اردو برخی نوشتها در نظر آورد - و تباه سگالی خواجه را تازه گردانید - ازان نگاشتها معلوم شد که سپاه خواجه از فیروزپور (که در اقطاع او ست) بمیرزا زبان یکتائي گشوده درین نزدیکي بدو خواهد پیوست - ازین آگهي قهرمان سلطنت شعله افروز گشت - و فرمان شد اگر خواجه آوردن مردم تعهّد نماید و براستي منشي ضمان شود همان طور در زندان باشد - و گرنه او را از هم گذرانند تا گوشمال کوته اندیشان دراز[۴] آز شود - و تنبیه بد گوهران کج گرا گردد - او در پاسخ سخنان پوچ گذارش نمود - و ضامن نتوانست سرانجام داد - از راه عاطفت و کارشناسي فرمودند اگر خواجه سلیمان (که پیوند خویشي و التیام برادري دارد) تعهّد نماید بپذیرند - آن بے دل هول زده را حال دگرگون شد - و از بیم جان خود را برکنار گرفت - ازانجا (که روزگار از ناتوان بینان فرومایه برآشفته بود - و وقت نازک - و بزرگان دولت درجان گزائی او بهانه آرا) ناگزیر حکم سیاست شد خدمت پذیران کاربند شده نزدیک سرای کوت کچهواهه بدرختی از حلق آویختند - از طبیعت دوستي و نافهمیدگي ترک و تاجیک را وقت خوش شد - و نشاط‌سترک در اُردوی مقدّس پدید آمد بیشتر آنست که حسودان سخن ساز و باد سرایان غرض گذار بدین روز نشاندند - و باد افراه خویشتن بیني و بدسگالی زیردستان سرانجام یافت • • نظم •

نباشي بکار جهان سخت گیر • که هر سخت گیرے بود سخت میر
غم زیردستان بخور زینهار • بترس از زبردستی روزگار

فتنه اندوز بود - با عقل معاش نداشت - بآبادانی ویرانهٔ خویش خانهای مردم خراب کردے و برای آسایش روزگار خود گروه بے برگ را بنیاد برافکندے - نیرنگی مزاج زمانه برنخواندے و هنگام مدارا از وقت گرفت و گیر باز نشناختے - و لیکن چنین اماره نویسے خرده گیر و نکته سنجے باربردار و شیوا زبانے مشخّص گو کمتر یافته شود - اگر قدرے نیایش درگاه ایزدي و لختے

---

(۲) نسخهٔ [ب] جاسوسي (۳) نسخهٔ [ل] بازداشته مقید گردانیدند (۴) نسخهٔ [ا] دراز سودا •

اخلاص خدیو عالم و برخے مهرباني با خلائق و اندکے بےطمعي و کمآزاري با او بودے هرآینه از قهر شاهنشاهي بدین روز ننشستے - و دران نمودار غضب الٰهي گرفتار نیامدے - آن قدردان را بارها برزبان گوهربار گذشت - ازان روز بازار حساب سرد شد - و سررشتهٔ محاسبه از دست رفت اورنگ نشین اقبال انتظام مهام وزارت بقلیچ خان تفویض فرمود - و حکم شد که زین خان کوکلتاش و حکیم ابوالفتح نیز بدارالوزارت حاضر میشده باشند - و کار آگهي بجای آرند ٭

بناکامي[2] شتافتن حکیم میرزا بصوب کابل

تجربه اندوزان آگاه دل و روشن روانان هشیار خرام در پذیرائي[3] انتظار دلیل نکشند و در گرویدن بدریوزه گری حجّت نشتابند - هر والا شکوهے (که هنگام افزایش ملک و بالش دولت گلشن ضمیر او بآبیاری معدلت سرسبز و شاداب باشد - و آن را سرمایهٔ نیایش ایزدي ساخته اندیشه و کردار را زمان زمان پیرایهٔ سعادت بخشد - و خود را امانت دار ایزدي شمرده نگاهبانی سپاه و رعیّت کند - و خستگان روزگار گزیده را مرهم چرب زباني و مهرگذاري بکار برد) هرآینهٔ خواهشهای او بے منّت پذیری خدمت فروشان برآید - و کارهای دشوار بدلنشین طرزے چهره افروز نشاط گردد - چنانچه از دیباجهٔ قدسي حال گیهانخدیو تابش پیدائي دارد - و این شرفنامه لختے ازان بازگوید - و بتازگي زیانزدگی میرزا آگهي بخشد - و سعادت پژوه بیداربخت بے گره دل پذیرا[4] گردد - (چون در هند زمین لختے گرد شورش برخاست - و یکچند آتشگاه آشوب در گرفت) فرومایگان این دیار و هرزه درایان زابلستان آن جوان آشفته رای را در خواهش ناهنجار سراسیمه گردانیدند - برخے سپاه پیشتر فرستاده غبار فتنه برانگیخت - و در سیه چال باد افراه سرنگون آمد - جای آن بود که از گران خواب پندار برخاسته راه شرمساري پیش گیرد و بچارهگری لغزشهای خود در[5] آویزد - بر خلاف آن بقصد پیکار شتاب آورد - چون از دریای سند گذاره نمود اُمرای آن ناحیت کاربند فرمان والا شدند - و بدارالملک لاهور فراهم آمده قلعه داري را آماده گشتند - میرزا یوسف خان بپاسبانی رهتاس پای همّت افشرد و از ناشناسندگان کسے بدان تباه اندیش ناراست نه پیوست - تا برو شناسان چه رسد - از سپاهي نقش ناکامي برمیخواند - و رعیّت را دل بسوی خود نمیدید - زمانزمان ناامّیدي اندوهے تازه

---

(۲) نسخهٔ [ب] نهضت موکب والای گیهانخدیو بصوب پنجاب برای اطفای نایرهٔ شورش میرزا حکیم و فرار نمودن میرزا (۳) نسخهٔ [ب] پذیرائي کار دامن دلیل نکشند (۴) نسخهٔ [ب] پذیرای نیرنگی تقدیر گردد (۵) در [چند نسخه] روی آورد ٭

مي‌آورد - و بدروغهای هرزه[۲] لایان دلے خوش میکرد - و بخیالهای پریشان روزگار مي‌گذرانید - بادے بهاون میکوفت - و آبے بغربال مي‌بیخت - تا آنکه بمحاصرهٔ لاهور پرداخت - و بآهنگهای بے آهنگ در گشایشِ گرهِ ادبار شد - اگرچه کنارهٔ[۳] شدنِ مبارزانِ والا شکوه زمانے اورا بشادي مي‌آورد کارنامهای دلاویزِ ناموس دوستانِ هستي دشمن بسیار شنوده بود - درین هنگام دل به پیکار نهادنِ بسیچهای او را یاور مي‌افتاد - و از رادمردي و تیزدستیِ گیهان‌خدیو برخود مي‌لرزید لیکن از نشنیدنِ آوازهٔ موکبِ همایون دل نیرو مي‌گرفت - چون گزیده ساعتِ آسماني رسید عنانِ عزیمت بصوبِ پنجاب انعطاف فرمودند - گوناگون عشرت درمغزِ روزگار پیچید - و زمانه محمدت‌گوئیِ اقبالِ روزافزون برگرفت - آسمان زمینِ خدمت ببوسید - و بخت و دولت به نیایش درآمدند * * نظم *

جهان بکام و فلک بنده و ملک داعي * امید تازه و دولت قوي و بخت جوان

فتوح سوی یمین و سعود سوی یسار * سپهر پیشِ رکاب و زمانه زیرِ عنان

گیتي خداوند با خاطرِ آرامیده و پیشانیِ گشاده و دلے حق پژوه و قدمے استوار و عزمے شگرف و نیّتے والا دادِ دهان و شکارکنان خرامش داشت - هرچند منزل بمنزل پیشتر میشد داستانِ گریزِ او نمیرسید - و غبارے در نزهتگاهِ ضمیرِ آسمان پیوند راه نمي یافت - و خرابِ درونانِ شوریده خرد بآن خیال (که در سر اندیشهٔ آویزش دارد) نشاط گزیدے - و سعادت منشانِ دیده‌وررا تخیّلِ فرو شدنِ او عشرت آمود داشتے - بر زبانِ گوهربار گذارش یافت - چنان بر پیشطاقِ باطن پرتو مي‌افتد که این همه ایستادنِ او ازانست که نهضتِ راباتِ همایون باور ندارد - و هرزه درایانِ ژاژخا طورِ[۴] دیگر خاطرنشین کرده اند - بیشتر آنست که در حوالیِ سهرند خبرِ گریزِ آن پریشان رای بسمعِ همایون رسد - همچنانکه آن رازدارِ تقدیر گذارش فرموده بود چهرهٔ گشای راستي گشت همان روز (که راباتِ جهان پیما از دار الخلافه روانه شد) میرزا نزدیکِ لاهور غبارِ شورش برانگیخت بیست[۵] روز در باغِ مهدي‌قاسم خان بدستمایهٔ مالیخولیا شادماني میکرد - و هدفگاهِ وهم را تیرے بخیال مي‌انداخت - سعید خان و راجه بهگونت داس و کنورمانسنگهه و سیّد حامد و محمّد زمان و دیگر جایگیرداران پنجاب قلعه را قدرے استحکام داده آمادهٔ کارزار بودند - چون فرمان بآرامش هنگامهٔ پیکار نبود بهادرانِ حقیقت گزین در مورچلهای خویش بآگهي میگذرانیدند - و از کارشناسي یاوه‌گویانِ عمامه‌بندِ شهررا از اختلاط باز میداشتند - و به‌نیروی الٰهي‌اعتصام دروازها گشوده مبارز

---

(۲) نسخهٔ [ک ل] هرزه درایان (۳) نسخهٔ [ل] از کنارهٔ شدنِ مبارزانِ والا شکوه زمانے روی بشادي مي‌آورد (۴) نسخهٔ [ب] طرز دیگر (۵) نسخهٔ [اب] بیست و دو روز *

میخواستند - بارها شیر[۲] خواجه و ناد علي و قربان[۳] علي و میرسکندر ازان طرف جوشش مردانگي کردند بلطمهای ید اللّهي مالش یافتند - میرزا از نا روائی کار و بستگی مقصود زمان زمان آشفته تر شده و بهرزه لایان همراه سرگراني[۴] نموده - ناگاه آوازهٔ موکب شاهنشاهي جوهر دماغ او را پریشانتر گردانید - راه گریز را گام شتاب برگرفت - و یک کروهي بالاروبهٔ باغ مهدي قاسم خان از آب راوي عبور نموده سراسیمه بصوب کابل شتافت - دران شب نواحی شاهم علي زمانے بخواب پریشان بسر برد و از حدود جلال آباد از دریای چناب گذشته رهگرای شد - بسیارے همراهان دران گذاره فرو رفتند و در نواحی بهیره از دریای بهت عبور نمود - و در موج خیز آن نیز چندے بسیل فنا افتادند از گریوهٔ قهار[۵] براه کهیپ[۶] آب سند عبره نموده به بنگاه خود باز گردید - چون بمسامع اقبال رسید عاطفت خسرواني در جوش آمد - و منشور والا نفاذ یافت که جنود فیروزي عنان از تعاقب کشیده دارند - مبادا در شورش آبها کشتی میرزا فرو نشیند - و کار آن سلیم دل از چاره بگذرد (اگر آن غنوده بخت از نا رسیدگي شناسای منزلت نشود - و پذیرای آگهي نیاید) ما باوجود چندین فروغ خرد چگونه نقش هستی او بستریم - بو که بروزگاران سعادت پذیر گردد - و شاهراه بینش را دیدبان آید - و نیز در میزان قدرداني برادر گران سنگ تر از پسر باشد *

بنازم خدیو زمان را که چنین گوهر نیک اندیشي ببارگاه ظهور آورد - و سلطان خرد را بر اورنگ کامراني[۷] سربلندي بخشد - همانا آزرم و مردمي را سرآغاز مي نهند - و جاوداني دولت را بتازگي مي پیرایند - دانش والا را ثناگري نماید - یا رافت سترگ را بازگوید - فطرت عالي را محمدت برخواند یا فراخ ساری حوصله را داستان طرازد - پس از کوتهی سخن بهزاران نیایش ایزدي بصوب پنجاب نهضت فرمودند - تا بمعدلت روز افزون پراگندگی آن دیار فراهم آید - و شکستگان را بمومیائی مهرباني[۸] درستي بخشند - بیست و چهارم ظاهر سهرند معسکر اقبال شد - گیتي خداوند بباغ دلگشای آن مصر دولت عشرت اندوخت *

و از سوانح تجدید آئین ملک داري - ازانجا (که شهریار دوربین زمان زمان هشیار خرامي را تازه اساسے بر نهد - و جهان آرائي را عبادت ایزدي برشمرد) درین هنگام طرزے دلگشا بخاطر آسمان پیوند رسید - و یرلیغ والا صدور یافت که جایگیرداران و شقداران و داروغگان قلمرو ده بده ساکنان را بنام و حرفه بقلم آورند - و در یکدیگر منتظم گردانند - و نگذارند که بے دستمایهٔ پیشه

---

(۲) نسخهٔ [ا] شیرعلي و ناد علي (۳) در [بعضی نسخه] قربانعلي زرچه (۴) در [چند نسخه] سرگرداني (۵) نسخهٔ [ب] قهلرا - و نسخهٔ [که] کهوارة (۶) نسخهٔ [ا] کهپ - و نسخهٔ [ب] کهیپ
(۷) نسخهٔ [ب] کامروائي (۸) نسخهٔ [ل] رافت و مهرباني *

و التزامِ هنرے زندگانی نمایند - و در دخل و خرجِ مردم ژرف‌نگهی (که از بدگوهری و نیک‌ذاتی فراهم آمده باشد) بکار برند - تا بکمتر زمانے اندیشهٔ بیرون‌آرایانِ خراب درون پیدائی گیرد وقلب کارانِ زراندود نیز بوزنگاه درآیند - ازین فرمانِ آگهی روزبازارِ عافیت شد - و فراخنای هندوستان ایمنیٔ سترگ پذیرفت - بیست و هشتم حوالیٔ ماچهیواره دریای ستلج را جسرِ عالی انتظام داده عبور فرمودند - درین نواحی اُمرای پنجاب بسجودِ قدسی آستان ناصیهٔ سعادت نورآگین گردانیدند - و هریکے بعنایتِ خاص سربلندی یافت - و از مکافاتِ نیک کرداری بسپاس‌گذاری درآمدند *

آغاز سال بیست و ششم الٰهی از جلوس مقدّس شاهنشاهی

یعنی سال اردی بهشت از دور سیوم

* نظم *

علمِ دولتِ نوروز بصحرا برخاست * فیضِ روح القدس از عالمِ بالا[2] برخاست

چه هوائے ست که خلدش بتخیّر بنشست * چه زمینے ست که چرخش بتولّا برخاست

شبِ پنجشنبه پنجمِ صفر (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نهِ هلالی بعد از سپری شدنِ شش ساعت و بیست و دو دقیقه نورپردازِ جهانِ صورت و معنی بارخدای عالمِ پنهان و پیدا ببرجِ حمل نظرِ خرّمی انداخت - و عنصری عالم را چون روحانی ملک نورآگین گردانید - جشنِ شادمانی آرایشِ[3] تازه یافت - و صلای عیش بلند آوازه شد - ازانچه در سرآغاز این سالِ خجسته تابشِ ظهور داد نهضتِ راياتِ همایون است بصوبِ دریای سند - ازانجا (که پاسبانیٔ عمومِ خلائق بر دیباچهٔ فرمان‌روائی نقشِ لزوم دارد) بر ضمیرِ آسمان پیوند پرتو انداخت - که (چنانچه بیاوریٔ تائیداتِ آسمانی نزهت‌گاهِ پنجاب از خس و خاشاکِ فتنه اندوزان رفت و روب یافت) بنگاه گزینانِ ساحلِ سند بآبیاریٔ داد و دهش سرسبز گردند - و تیمارِ آفت زدگانِ حوادث سرانجام یابد و نیز چندے مزاج شناسانِ خرد پژوه فرستاده بگرانمایه اندرزها اصلاحِ حالِ[4] میرزا کرده آید - سخنانِ هوش افزا آنچه در نزدیکی کارشِ تاثیر نماید هزار یک آن از دور کارگر نیاید - و نیز مکنونِ خاطرِ صواب اندیش آن بود که بر کنارِ دریا قلعهٔ سپهر آسا اساس یابد - تا وحشیانِ تمرّد گزین بنقدِ سعادت پذیرا آیند - و بندگانِ خدمت گذار را پناهے سترگ باشد - بدین قدسی بسیچها عزیمتِ آن صوب فرمودند *

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ز] بولا (۳) نسخهٔ [ک] آرایش دیگر یافت . (۴) در [بعضے نسخه] کار میرزا .

و از سوانح توجّه فرمودنِ گیهان‌خدیو بتماشای نگرکوت - چون نیرنگهای آن باستانی‌مطاف (خاصه درست شدنِ زبانهای بریده) بسمع همایون رسیدے خاطر حقیقت پژوه بدان‌صوب کشیدے دربنولا (که آن سر زمین نزدیک شد) آن داستانِ شگرف بتازگی گذارش یافت - پانزدهم با چندے خاصانِ بزمِ سلطنت بعزیمتِ تماشا راه پیما گشتند - نخستین منزل راجه جیچند مرزبانِ آن دژ بدولتِ زمین بوس سربلندی یافت - چون پاسے از شب در گذشت برای آسودگی مردم در قصبهٔ دیسوهه نزولِ اجلال فرمودند - راجه بیربر تیول‌دار آنجا بلوازمِ نثار و پیشکش سعادت اندوخت - از دشواریِ راه و سختیِ گریوها همرکابانِ دولت را لختی پیشانیِ عزیمت چین‌زده بود - و از دورباشِ شکوهِ خدایگانی (که زبان بندے عظیم است) کسے یارای گفتار نداشت - دران شب روحانی پیکرے (که نادره کاری بدو منسوب دارند) در خلوتگاهِ مثال چهره برافروخت - و بلندپایگیِ گیتی خداوند گذارده ازان بسیچ باز آورد - عنفوانِ صبح آگهی آن نمودار را گذارش فرموده باز گردیدند - و نشاطے سترگ همهٔ[۲] را فرو گرفت - میانِ کهوکهووال[۳] و کانوادهن[۴] دریای بیاه را پل بسته گذاره نمودند - هفدهم شهرِ دلگشای کلانور از فروغِ قدومِ گیتی خداوند نورآگین شد - و در بوستانِ آن مصرِ اقبال گلدستهٔ عشرت فراهم[۵] آمد ٭

و از سوانح غبارآلود شدنِ عرب بهادر بخاکستانِ هزیمت - چون معصوم خان فرنخودی از سیه بختی روی در ادبار آورد عرب بهادر و نیابت خان و شاه دانه و بسیارے بدنهادانِ شورش طلب در حدودِ سنبل گردِ فتنه برانگیختند - بدان اندیشه که اندوختهای آن صوب برگرفته دست‌آویزِ افزایشِ بدگوهری سازند - و گرنه شبگیر[۶] کرده خود را بمیرزا حکیم رسانند - حکیم عین‌الملک فوجدارِ آن حدود آگهی یافته بر استحکامِ قلعهٔ بریلی همّت گماشت - و در فراهم آوردنِ سپاه آن ناحیت کوشش نمود - نام بردها بدان تخیّل (که حکیم را بخود یار و یاور سازند) داستانِ امّید و بیم گذارش نمودند - و در کمتر زمانے نقشِ ناامّیدی برخوانده گردِ حصا برآمدند - و آتشے برگردهٔ نیمهٔ شهر بسوختند - حکیم به ثبات پائیِ خرد و نیروِ گشاده پیشانیِ فیروزی یافت - دران آشوبِ شورش شب درآمد - و تیره رایانِ بدگوهر و روز کورانِ پی گم کرد انجامِ کار را بروز انداختند - چون زمین شکستگی داشت و آوازهٔ آمدنِ سپاه بدان‌نواحی سامعه کوه بدگوهرانِ خردمایه از گردِ قلعه برخاسته قدرے دورتر نشستند - آن دانش‌اندوز یکے از هرشیارمغزان بآئینِ جاسوسان بصوبِ اردوی مخالف روانه گردانید - تا آن پخته کار خود را بپژوهندگانِ غنا

---

(۲) نسخهٔ [ا] که و مه را (۳) نسخهٔ [ا] کهوکهوال - و نسخهٔ [ز] کهوندوال (۴) نسخهٔ [ب ک ل] کالوادهن (۵) در [چند نسخه] فراهم آوردند (۶) نسخهٔ [ا] شبگیر زده ٭

در گیرانند - و پس از آزار بسیار باستوار پیمان چنان برگذارد که غازیان نصرت طراز از اطراف فراهم آمده اندیشهٔ شبخون دارند - و مرا بخبرگیری فرستاده اند - تدبیر[۲] چهرهٔ اقبال برافروخت نیمهٔ شب کام هزیمت برگرفتند - و حصاریان نومید ترانهٔ نشاط برساختند - رخسارهٔ طرب را گلهای تازه شکفت - و کوس شادمانی بلند آوازه شد - در کمتر فرصتی بختیار بیگ از بداؤن و شیخ محمّد غزنوی از شمس آباد و شیخ معظّم و میر ابوالحسن از امروهه[۳] و غلام حسین از سلیم پور و قاسم از لکهنؤ و مولانا محمود و ابوالقاسم از سنبل پیوستند - و هنگامهٔ اولیای دولت رونق[۴] تازه گرفت - حکیم با دلی کاردان جویای پیکار شد - سراسیمگان بادیهٔ ناکامی و شوریدگان دیوسار سرگردانی اگرچه ازین نواحی دورتر شدند لیکن در اطراف آن ملک دست یغما برگشاده آزار دلهای زیردستان میکردند - و زبون کشی را سرمایهٔ مردانگی پنداشته دراز دستی می‌نمودند چه کماؤن[۵] و رام ساه و مکت[۶] سین و راجه کرن و بسیارے زمینداران کج گرای و خود سران تهی‌مغز فراهم شده شورش برافزودند - حکیم نخست بزبان گیرا تفرقه دران هنگامه انداخت - رام ساه و مکت سین و راجه کرن ره نورد نیکوبندگی گشتند - و بمیانجیء ایشان نیابت خان نیز بجنود فیروزی پیوست - در حدود اکلی[۷] کارطلبان خدمت دوست رده آرائی کرده ناموس یتاقی نمودند - و پاس حزم داشته نوگروندگان سعادت را هراول نام نهادند - و بحقیقت بختیاربیگ با برخے ناموران مقدّمه آرای شد - سرآغاز پیکار شاه دانه برهراول دست چیرگی گشود - بختیار بیگ با چندے مبارزان عقیدت سرشت دیده وری را با مردانگی همدوش گردانید - و مجاهدان تیز دست از هر طرف پیوسته داد مردانگی دادند - اقبال شاهنشاهی نوید فیروزی رسانید - و روزگار مژده آورد غنیم غبارآلود ناکامی دشت پیمای هزیمت شد - سیّد میان و سیّد مصطفی و بسیارے از غنوده‌بختان بگو نیستی نگونسار افتادند •

گیتی خداوند در حوالیء کلانور آب راوی را جسر آراسته عبور فرمودند - و از حوالیء رامگدهه آب چناب را گذاره کردند - و آب بهت را از میان گذر[۸] جهیلم و رسول پور براه پل عبور نمودند - و در نواحیء بهت چند روز عشرت شکار بجای‌آمد - و بومیان آن سرزمین کامیاب خواهش گشتند درین هنگام (که بهار دولت روز بازار داشت - و چشمهٔ بخت گشایش روزافزون) دهم اردی بهشت

---

(۲) نسخهٔ [اب] بدین تدبیر - و نسخهٔ [ل] نیر اقبال چهرهٔ برافروخت (۳) نسخهٔ [اب] انبروهه (۴) در [بعضی نسخه] تازه رونق گرفت - و در [بعضی] تازه روئی گرفت (۵) نسخهٔ [ا ل] کماؤن و نسخهٔ [ب ل] کمایون (۶) در [بعضی نسخه] منکت‌سین (۷) نسخهٔ [ز] واکلی - و نسخهٔ [ل] وانکلی (۸) نسخهٔ [ب] گذر جیلم - و نسخهٔ [ز] از میان جیلم •

دلگشا باغی اساس نهادند - همواره خاطرِ فیض‌آمودِ گیهان‌خدیو بآبادیِ صورت و معنی توجّه فرماید - و از فروغِ جهانبانی گلشنِ[۲] دلهای زمانیان[۳] بشکفتگی گراید - و شوره سارِ دنیا بآبیاریِ همّت کشت‌زار گردد - برسمِ شکار بقصبهٔ نندنه[۴] عبور واقع شد - چون پروردهٔ زمین و چشمهٔ خوشگوار داشت سرابستانی بخاطر آوردند - در کمتر زمانی حسنِ انجام برگرفت - و بجهتِ مسرت پذیری بر فرازِ قلعهٔ آن قصبه (که از عماراتِ باستانی ست چون نظرتِ بزرگانِ والا پایه) صعودِ اقبال فرمودند *

و هم دربنولا قدسی خاطر بزیارتِ خلوت‌گاهِ بالناتهه ثلّه متوجّه شد - بکسرِ تای فوقانی هندی و فتحِ لامِ مشدّد و هاى مکتوب کوهی ست آسمانی پایه نزدیکِ رهتاس از دیرباز که آغازش پدید نیست - او را نیایش‌کدهٔ بالناتهه جوگی دانند - و در بزرگ داشتِ آن کوشش رود جمعی انبوه روی نیاز آورند - در فراخنای هندوستان گوناگون راهِ آزادی روائی دارد - طایفهٔ را جوگی نامند - بضمِّ جیم و سکونِ واوِ مجهول و کسرِ کافِ فارسی و سکونِ یای تحتانی - کردارِ این گروه بر قانونِ پاتنجل است که لختی ازان در آخرین دفتر گذارش یافته - در ملکِ نیستیِ جاوید هستی اندوزند - و خلافِ عادات فراوان بظهور آید - بسیاری بخرسندی و کم‌آزاریِ نامور - و یکان یکان تیزروِ عرصهٔ آگهی پدید آمد - بالناتهه از سرآمدِ پیش‌روانِ این گروه است ببا و الف و لام و نون و الف و سکونِ تای فوقانی و هاى مختفی - گویند کهین برادرِ رامچند بود مشهور است که از دوربینی و کارآگهی راهِ تجرّد سپرد - و این نزهتگاه برای گدازشِ نفسِ بوقلمون برگزید - کوتهیِ سخن آنکه گیتی خداوند از کمالِ آگهی نظر بر فروغِ حسنِ معنویِ خویش نینداخته پژوهشِ الٰهی بنده نماید - و با هر طایفه (که گمانِ وا یافتگی باشد) یا جانبی[۵] (که مردم بدان روی نیاز دارند) پیوسته ایزدی نیایش بجای آورد - ازین رو بدان خلوتگاهِ ایزدپرستان شتافتند - و انجمنِ تجرّد منشانِ آن حواشی از فروغِ توجّهِ گیهان خدیو روشنی پذیرفت - سی و یکم منازلِ میرزا یوسف خان بقدومِ شاهنشاهیِ جاودانی سعادت گرفت - حصارِ رهتاس (که از قلاعِ نامور است) در اقطاعِ او بود - چون آن نواحی مخیّمِ سرادقاتِ اقبال شد بذریعهٔ باریافتگانِ محفلِ همایون این آرزو درخواست - و از والا عاطفت پایهٔ قبول گرفت - و بلوازمِ نثار و پیشکش پرداخت و جاوید دولت اندوخت - و برای میمنت افزائی و نشاط افروزی اندکی پذیرش یافت - اگرچه رای بیشتری آن بود (که شهریارِ دادگر دربن مصرِ جامع روزی چند توقّف فرماید) لیکن

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] گلبن (۳) نسخهٔ [ل] جهانیان (۴) نسخهٔ [ب] بندنه - و نسخهٔ [ز] تندنه
(۵) نسخهٔ [ا ب] یا بجائی *

(باندیشهٔ آنکه هرچند رایاتِ همایون بکابلستان نزدیکتر شود مهمِّ مرزبانِ آن دیار دلخواه صورت خواهد گرفت) بصوبِ سند ساگر (که به نیلاب اشتهار دارد) نهضتِ والا شد *

و از سوانحِ فروشدنِ خواجه عالم خواجه سراست - کارگذارِ بےرو(۲) بود - برخی پهلوانان باهتمامِ او خدمت داشتند - در مقامِ خربوزه(۳) بیکی ازان گروه چوبے چند میزد - و پاداش را سرانجام میداد آن شوریده مغز بدشنه کارِ او بانجام رسانید - شاهنشاهِ قدردان آن خدمت‌گذارِ دایم حضور را آمرزش خواست - و از معدلت اندوزي کشنده بیاسا رسید - و بسا شولیده عقل را چراغِ آگهي برافروخت - و کج‌گرایانِ خودبین را راهے پدید آمد *

رسیدن موکب همایون بر ساحل سند ساگر

گیهان‌خدیو داد دهان و نوازش کنان با هزاران شکوهِ صوري و معنوي بر کنارِ دریای سند سیزدهم خرداد نزولِ اجلال فرمود - سپاه و رعیّت بدست‌آویز نیایش روی بدرگاه آوردند - و هریک کامیابِ گوناگون بخشش و بخشایش عشرت از سر گرفت - و الوسِ افغان (که سراسیمگانِ بادیهٔ ناسپاسي اند) ناصیه سای نیکوبندگي گشتند - ازانجا (که پیش‌نهادِ قدسي خاطر انتظامِ حالِ میرزا حکیم بود) منشورِ موعظت شرفِ نفاذ یافت - و خیرسگالي و اندرزگوئي پرتو عاطفت انداخت - و بکاردانانِ آشنا روی عقیدت گزینِ شیوین‌گفتارِ دلاورِ کم آزار دستوري دادند تا نخست دانشِ خویش برملا نیاورده سراپای او را برخوانند - و سپس سخنانِ دلاویز بخت‌آور گذارش نمایند * * بیت *

توان ساخت دلهای فولاد نرم * به نیروی پیوندِ گفتارِ گرم

(اگرچه کجگرائیِ او در پیشگاه دانشِ والا و آزمونِ دیگر خرد پژوهان پیدا بود) لیکن بقدسي خاطر آن میرسید که (چون بنارگي بهادرانِ فیروزي را از تکامشي باز داشته اند - و دربن ناکامي گوناگون عنایتِ ما را شنوده) بو که دلاویز پندها فروغِ پذیرش گیرد - و بدبستان سرای حق پژوهي رود لیکن (هرکه غنوده بخت باشد - و خردِ او در شورستانِ خواهش پا بند) بینش و دانشِ او در واژوني شتاب آورد - و خویشتن را بکوشش فراوان زبان زدهٔ دین و دنیا گرداند - چنانچه زندگانیِ این جوانِ خوابیده(۴) عقل شیوا زباني مي‌نماید - و ماتمِ روزگارِ او میدارد *

خلاصهٔ پیغامِ آگهي آنکه هر بزرگ شکوهے (که با والا توانائي و فراوان نیرو دست از مالش باز داشته بنصیحت طرازي و حقیقت سرائي همّت برگمارد - و دستمایهٔ او جز

---

(۲) نسخهٔ [ب] پیرو (۳) نسخهٔ [ب] خیرپوره (۴) نسخهٔ [ا] خوابیده بخت *

خیرسگالي و خلوصِ عاطفت امرے دیگر نباشد) هرآینه سعادت پذیرانِ نیک اختر در پالغزِ بیدانشي بیدار شده بروی شرمگین و دلِ حق پذیر انجمن آرایند - و به نیایش و لابه‌گریِ دروني و بیروني چاره برسگالند - و بدگوهرانِ تیره رای دران سیه چالِ خطرناک دستانِ سرائي و حیله فروشي پیش گیرند - و بر تبه کاری خود هزاران یافهٔ حجت گذارش نمایند - اکنون آن برادر (که پایهٔ فرزندي دارد) پذیرای شناسائي آید - و جاوید دولت اندوزد - سلاطینِ نژادانِ والا تبار و بزرگانِ هر سرزمین از فروغ عنایتِ ما پرتو میگیرند - او با این همه نسبت چگونه و تا کی گریوه نشینِ ناسپاسي باشد - و تا چند بهمنشینیِ فرومایگانِ نافرجام در نشیب آبادِ زیانکاری طفره (۲) خواهد زد - باید که بر طنینِ مگس سیرتانِ خدک افزا گوش ننهاده باندیشهٔ درست و دلے پشیمان و اعتقادے (۳) شایسته و خاطرے امیدوار بسجودِ قدسي‌آستان ناصیهٔ بختمندي را برافروزد تا فنونِ مهراندوزی ما خاطرنشینِ دور و نزدیک گردد - و او روزے چند زندگاني بشایستگي گذراند - پایهٔ دنیای او چون رتبهٔ عقبی ببلندي گراید - و انجامِ کار به نیک نامي کشد - مورچهٔ مسکین را کم روي و ناتنومندي از سپردنِ بادیهٔ مقصود باز ندارد - بو که بآویزهٔ طایرِ بخت بر فرازِ مراد برآید - مردم زاد با چندین فروغ آگهي چگونه بشادخوابِ غفلت در افتد - و نیم گامے در فراخنای جست و جو برندارد • • نظم •

پایه بسیار سوی بامِ (۴) بلند • تو بیک پایه چون شوي (۵) خرسند

اندرین راه اگرچه آن نکني • دست و پائے بزن زیان نکني

اگر پیش‌نهاد کامیابي ست خود آزموده را چه آزماید - و تا چند خود را بر دمِ تیغ بر دارد و (اگر از شرمندگي و بدکاري روی بدرگاه نمي‌آرد - و از بیم‌ناکي دل بخدمتکاري نمي‌نهد (۶)) داستانِ عاطفتِ روزافزون از آغاز سلطنت تا حال (که عنفوانِ بهارِ اقبال است) بر عالمیان ظاهر و بخشش و بخشایشِ گناهکارانِ بزرگ دور و نزدیک را دلنشین - ازانجا (که شوریدگانِ بادیهٔ ادبار داستانِ اندرز گران شنوند) از غنودگیِ بخت و ناياوریِ خرد دلاویز گفتارِ آگهي را افسانه سرائي پنداشت - و پاسخ بگفتارِ بےفروغ گذارش داد - و چون روزبازارِ مردمي بوی مهرافزائیِ گیتي‌خداوند بروی ببخشود - و اشارت والا شد (اگر در حرفِ نیکوبندگي زبان با دل یکتائي دارد و از افزونیِ واهمه سعادتِ ملازمت را روزے چند نمي‌تواند قرار داد) باید که یکے از فرزندانِ مصحوبِ پرده نشینِ عفت و صفوت‌گزینِ عصمت بخت‌نساء بیگم روانه سازد - و اگر از تنگدلي و بیدانشي

---

(۱) نسخهٔ [ک] نام بلند (۵) نسخهٔ (۴) اعتمادے (۳) در [چند نسخه] نعره (۲) نسخهٔ [ل] شدي (۶) نسخهٔ [ل] نمي‌دهد •

باین هم نگراید خواجه حسن نقشبندي را با برخی اعیانِ آن سرزمین فرستادهٔ رسومِ پیمان و سوگند بجای آورد - هرآینه در ضمیرِ آسمان پیوند پایهٔ قبول یابد - و بخشودن و بازگشتن را دست‌آویزے سرانجام گیرد - چون بگوشِ خوابیدهٔ بختانِ شوریدهٔ رأی پندهای هوش افزا در نیاید فرمان شد که راجه مانسنگهه با جوقی دلاورانِ اخلاص‌گزین آبِ سند را گذاره نمودهٔ بپشاور شتابد و سرکشانِ آن ناحیت‌را براهِ نیکو بندگي درآورد - و ازآنجا که همگي اندیشهٔ حقیقت‌پژوه آن بود (که آن غنودهٔ بیخبري از شکوهِ جنودِ سماوي تائید پذیرای سعادت گردد) یازدهم تیر گوهرِ اکلیلِ ابهت و بختیاري شاهزادهٔ سلطان مراد با بسیارے اُمرا دستوري یافت - که ازان آب عبور کردهٔ بآهستگي متوجّهِ ولایتِ پشاور گردد - اگر میرزا بیدار شدهٔ راهِ فرمان پذیري سپرد بگوناگون نوازش امّیدوار سازد - و گرنه بکابلستان شتابد - و برای مزیدِ آگهي فوجها ترتیب یافت - و ردهٔ آرائي بگزیده آئین شد - قول بنورِ(۲) افروزِ انجمنِ خلافت زینت گرفت - میرزا یوسف خان و رای رایسنگهه و رای درگا و گوجرخان و سورج سنگهه و مدن چوهان و شیخ عبدالرّحیم و بالکا(۳) رای و رامچند و تهاکرسي و سلیم خان و کاکرعلي و سیّد محمّد موجي و کرم الله کنبو و پرتهي راج و رام داس چوهان و متهرا(۴) داس و سانول داس و کله کچهواهه و اسکرن و کجره و هزاره بیگ و شیخ ولي جلال و میرمحسن و جمعے کثیر از مبارزانِ خدمت گزین و یکّه جوانانِ دلاور دربن فوج فیروزي اعتصام جای یافتند و سپه‌آرائیِ جرانغار بسیّد حامد بخاري و مخصوص خان و سیّد مهدي(۵) قاسم و ابوالقاسم تمکین و عرب و سیّد حسین و حسن قلي بیگ و عبد الله بلوچ و طایفهٔ رادمردانِ نامور قرار یافت - و برانغار را قلیج خان و جلال خان و شیخ جمال بختیار و نور قلیچ و میرزا فولاد و جمال خان بلوچ و شیخ گکهر و ملک درویش جانوهه و عالم نوحاني و مولانا آلهداد انبروهه و شهبازخان لودي و برخی از مجاهدانِ ناموس‌دوست رونق بخشیدند - و راجه مانسنگهه و نورنگ خان و شیربیه خان و مادهوسنگهه و محمّد بیگ تکلو و مانسنگهه درباري و جگمال سلهدار(۶) و بهادرخان قوردار و سرجن و پهلوان علي و سکت سنگهه و جگت رای و رامچند و بهگوانداس و شیخ کبیر و جبّار قلي و نقیب(۷) دیوانه و گروهے دیگر از نبردآزمایانِ عرصهٔ جلادت بآرایشِ فوجِ هراول پرداختند - و از لاطفتِ فطري و رافتِ ذاتي باز منشورِ نصیحت (که حرزِ بازوی بختوري تواند شد) مصحوبِ حاجي حبیب‌الله کاشي فرستادند - که هنگامِ یورشِ آن صوب میگذرد - و لشکرِ انبوه در تنگناها قدرے دشواري

---

(۲) نسخهٔ [ز] بنور انجمن خلافت (۳) نسخهٔ [ا] بانکا - و در [بعضی‌نسخه] مانکا

(۴) در [چندنسخه] سهرا داس (۵) نسخهٔ [ز] مهدي و ابوالقاسم (۶) نسخهٔ [ل] سلهدي

(۷) نسخهٔ [ز] نصیب دیوانه ٭

میکشد - باید که زود تر یکی ازان طرزهای فرمان پذیری بجای آرد - تا جنود فیروزی از حدود بکرام باز گردد - و کار او به نیک نامی گراید - و در نوازش او دست آویزے سرانجام یابد - و همگی اندیشهٔ صافی آنکه مبادا از شکوهٔ فیروزی جنود میرزا آوارهٔ دشت(۲) ناکامی گردد - و در بیگانگان فرصت جو افتد - و ازانجا (که دوربینی شمسهٔ پیشطاق اقبال است) بکارگذاران جد گزین فرمان شد که آن دریا را گزیده جسرے بر بندند - خدمت جویان کار طلب بگرد آوری کشتیها پای تکاپو برداشتند - و کشک داران هفت روز و اُمرای عالی شکوه در ساختن منازل دریائی همّت گماشتند - که (اگر از واژون بختی میرزا افسانهای هرزه‌کاران بگوش درآورده راه زیان‌کاری سپرد و از کج‌گرائی فرموده نپذیرد) آن سزاوار که موکب همایون نیز بدان صوب نهضت فرماید *

و از سوانح فرو شدن فتح دوست پور علی دوست باربیگی - طبیعت پرستاری کردے و بظاهر پارسا گوهر وا نمودے - و پیوسته براقم گوهرین‌نامه گذاردے که آرزوی ارادت گیهان‌خدیو در سر دارم - بموقف عرض رسانیده کامیاب خواهش گردانید - چون این سواد خوان پیشانی زبان(۳) را با دل یکتائی نمیدید اورا بپاسخے(۴) از سر وا کردے - درین هنگام (که رایات اقبال بکنار سند رسید مرا در انجام آن کار بسختی گرفت - خدیو دوربین آگاه شده از کمترین پژوهش فرمود - سرگذشت بعرض رسانید - تبسّم نموده تحسین کردند - از خیر اندیشی معروض داشت ازین که شهریار مهربان دل خود آگهی یافتند باشد که به نیروی این دولت جاوید ازان حال بر آید - و رهگرای سعادت گردد - برگذاردند با آنکه روز بهی از ناصیهٔ حال او نمی‌تابد لیکن ملتمس پایهٔ پذیرائی یافت - ارادت این نیازمند ایزدی عیار مردم برگیرد - و درون برملا اندازد - باین قدسی شست کرامت فرموده این مصراع بزبان گوهر بار خواندند(۵) *　　* مصرعه *

* شست پاک و نظر پاک خطائے نکند *

و گرامی اندرزها گذارش یافت - (چون از صمیم خاطر نبود - و زبان او با دل یکتائی نداشت) در(۶) همان دو روز غبارآلود نیستی شد - و گران خوابان غفلت لختی روی به بیداری نهادند - بیکی پیوند طبیعت داشت - و در نزهتگاه آن حواشی با او باده پیمائی میکرد - شوریدگان(۷) رشک بدو پیوسته از هم گذرانیدند - گویند مطّلب خان چنین بیراهه شتافت - و آن جوان را از حوالی خانهٔ او بر آوردند و مطّلب خان بعقابگاه(۸) بازپرس در آمد - و تشخیص آن بآمدن پدر او باز گذاشتند *

---

(۲) نسخهٔ [ل] دشت ادبار (۳) نسخهٔ [ل] دل را با زبان (۴) نسخهٔ [ا] بپاسخ از سر دور کردے
(۵) نسخهٔ [ا] راندند - و نسخهٔ [ل] گذشت (۶) در [بعض نسخه] در همان روز (۷) نسخهٔ [ل] شوریدهٔ رشک بدو پیوسته از هم گذرانید (۸) نسخهٔ [ا ل] بعتابگاه *

و از سوانحِ اساس نهادنِ قلعهٔ اٹکِ بنارس - مکنونِ ضمیرِ جهان آرا آن بود که چون
وکبِ همایون بآن حدود رسد حصارے عالي عمارت یابد - درینولا آنجای که دوربینان گزیدهٔ بودند
چشمِ حقیقت پژوه پسندیده آمد - پانزدهمِ خورداد بعد از گذشتنِ دو پهر و دو گهڑي بدستِ
قدّس بنیاد نهاده بدان نام اختصاص دادند - چنانچه در اقصای شرقي ممالک قلعه ایست
م آن کٹکِ بنارس[۲] - و بعهدهٔ اهتمامِ خواجه شمس الدّین خافي (که درین نزدیکي از بنگاله
مده بود) قرار گرفت - در اندک فرصتی بحسنِ انجام رسید - میانِ ولایتِ هندوستان و کابلستان
زخی شگرف انتظام یافت - و سرمایهٔ فرمان پذیری گردن کشانِ آن حدود شد - آرزومندانِ
ے مایه را دستاویزِ روزي پدید آمد - و خواسته داران را بضاعتِ اطمینان سرانجام یافت
جهان‌نوردانِ روزگار را ایمني روی داد *

نهضت موکب شاهنشاهي بصوب کابل

در همان ایّام (که ساحلِ دریای سند مخیّمِ سرادقاتِ اقبال شد) آن عزیمت بود
بقلاوزیِ دولت از دریا گذشته بزابلستان خرامش رود - بیشترے خاصانِ جنودِ فیروزي
باز داشتِ این یورش دستان‌سرائي نمودند - و برخے از نارسائي و طایفهٔ از تنگ حوصلگي
گروهے از بیمناکيِ ولایتِ سردسیر و طبقهٔ از تن پرستي و هند دوستي و چندے از زیان زدگیهائے
ه سفر با خود دارد) و بعضے بهوا خواهيِ آن غنودهٔ بختِ نافرجام و مدارای گیتي خداوند
بر ساز و عنان‌گسلِ گروها گروه مردم بودند - چون سررشتهٔ دوربیني و ژرف نگهي دوتائي داشت
نگیِ دستان طرازان بجائی نرسید - دران وقت راقمِ شگرف نامه را فرمان بود که گذارشهای
انِ دولت را بروشن روشے بنگارد - و دلنشینِ خود ساخته بعرضِ همایون رساند - از گفت و گوی
ان در شگفت زار افتادے - و از نیروی ایزدي‌تائید دستان زدهٔ این گروه نشدے - موی سفید
بشِ دراز نداشت - و خرقهٔ زرق‌آلودِ کهن‌سالي روی ریا نمي‌افروخت - سخنانِ دلاویز نشنودهٔ
ن‌توزي نشستے - و چون پسندِ قدسي خاطر بود اندیشهٔ این و آن پیرامونِ دل نگشتے
مگي تاخیر در عزیمتِ شاهنشاهي ازان بود که میرزا را عقلِ مصلحت بین یاوري نماید
سعادت اندوزي دستگیري کند - و او خود از بیهوشي و غنودگي به تباه بسیچي افتادے
رور افزودے * * بیت *

دشمنان از سخنِ نرمِ تو مغرور شدند * وقت باشد که زیان‌کار بود خوش سخنے

---

۲) نسخهٔ [ل] اٹک بنارس *

و با آنکه بر پیشطاقِ ضمیرِ آسمان پیوند پیدائي داشت - و همواره در محافلِ همایون بر زبانِ گوهرآمود میگذشت (که خردمندانِ حکمت پژوه را آئینی ست گزیده - و دستورے ست شایسته که هرگاه بیکسو شدنِ مزاج از اعتدالِ طبعي کارِ عضوے بفساد انجامد آنرا از بدن جدا سازند تا گزندِ آن بدیگر اعضا نرسد - همچنان در افرادِ انساني اگر یکے را در جوهرِ سعادت اختلال افتد و مایه دهِ پراگندگیِ دیگرے آید هرآینه نقشِ هستیِ او از صفحهٔ جهان ستودن سزاوار باشد) لیکن خاطرِ مهرآمود بهیچگونه قرار نمي‌یارست داد - و در گذشتن از آب توقّف میفرمود - مبادا از عبورِ رایاتِ همایون کار از صلاح بگذرد - و زندگاني این جوانِ غفلت[۲] آلود بسرآید - و چون عاطفت از اندازه گذشت و مدارا بمداهنه کشید ناگزیر گیتي خداوند برهنمونیِ خردِ والا و پیشِ رویِ بختِ بیدار سي و یکمِ تیرماه گذاره فرمود - و جائے (که دریای سند و رودِ کابل بهم مي‌پیوندد) مخیّمِ سرادقاتِ همایون شد - و اردوی بزرگ را با فراوان پرتال بر کنارِ سند گذاشتند - و حکومتِ آن سرزمین بقاسم خان مقرّر شد - که سرکشانِ آن ناحیت را ایل سازد - و گزیده جسرے سرانجام دهد هشتمِ امرداد حاجي حبیب الله ناصیه سای آستانِ جلال آمد - و عرضه داشتِ میرزا بمسامعِ همایون رسید - (اگرچه لختے پشیماني و شرمندگي خامه نگارِ او بود - و پیمانِ فرمان پذیري بسوگندها استوار کرده) لیکن چون فرموده نپذیرفته بود گفتارِ او فروغِ راستي نداد - پوزش آنگاه برگرفته آید که گفتار با کردار یکتائي گزینند - و گرنه دستان سرایانِ فریب آرا زبان را به نیایش‌گري فرستند - و عمل را به بیکاري - بسیارے ساده لوحانِ باستاني از ناشناسائیِ کارکردِ گفتار پذیرفته اند - و زبان‌کاریِ سترگ اندوخته - شایستهٔ مدارا آنست که اگر عمل‌خانهٔ او نگارین تر از گلشن سرای لساني نباشد کمتر ازان نبود - و گرنه گریزت و ابله طرازي ببازار آوردن باشد - بنابران شهریارِ هشیار خرام پذیرای آن نشده فرمان داد که شاهزادهٔ بلنداقبال از حوالیِ بکرام متوجّهِ پیش شود - و ما نیز بیاوریِ سماوي‌تائیدات بدان صوب نهضت میفرمائیم نهم راياتِ جهان گشا ازین منزل کوچ فرموده کنارِ آبِ کابل نزول نمود - چون دریای عاطفت در موج‌خیز بود باز خواجه محمّد علي و جمعے را فرستادند - بو که یکے ازان گذاردها بجای آورد و در زیان زدگیِ جاوید نیفتد - روزِ دیگر نزدیکِ دولت آباد منزل شد - درین روز خسروِ آفاق میرزا غیاث‌الدّین‌علي قزویني را (که در گوناگون تاریخ یگانهٔ روزگار است - و به نیک‌ذاتي و خیرسگالي سعادت پژوه) بخطابِ نقیب خاني سربلندي بخشید - و بخلعتِ فاخر و اسپِ خاصه و فراوان خواسته اختصاص یافت - هرزه[۳] لایانِ نسب ساز را زبان بسته آمد - و ناسزا گویانِ جاه[۴] جو را

(۲) نسخهٔ [ک] غفلت آمود (۳) نسخهٔ [ک ل] هرزه‌درایان (۴) نسخهٔ [ک ل] چاره جورا •

رهنموني شد - و درین سر منزل شاطرے عرضه‌داشتِ میرزا آورد - پشیماني از کردار گذشته و پیمانِ نیکو بندگي از آینده گذارده بود - چون فروغِ راستي از ناصیهٔ حال تابش نداشت در صفوتگاهِ قدسي خاطر جای نگرفت - و ازانجا (که تامّل گزیني و کنگش‌طلبي خوی ستودهٔ شاهنشاهي ست) اشارت شد که نوئینانِ بزرگ و اُمرای والا شکوه تا بیست کس انجمنِ خاص برسازند - و از راهِ دور بیني و کار شناسي سزاوارِ پاسخ را عرضه دارند - و بنگارندهٔ شگرف نامه فرمان شد که صوابدیدِ هرکس را دلنشینِ خود ساخته بعرضِ همایون رساند - فرموده بکردار آمد و هرکس بدستورِ پیشین سخن‌سرا شد - و چون سگالشِ رفتن در سر نبود بخشودن و بازگردیدن را برگذاردند - و یکتا مقصود را بگوناگون روش برآراستند - بر زبانِ راقم گذشت (هرگاه لشکرے بزرگ بسرکردگیِ چنین بلنداقبالِ والا شکوه راهِ دوردست سپرده باشد - و تا مقصد زیاده از هفت هشت روزه راه نبود - و بارها بخشودنِ جرائم و بازگشتِ رایاتِ همایون بیکے ازان چهارگانه صورت وابسته شده) چگونه بے آن بمجرّدِ گفتارِ فرستادگانِ گم‌نام و نگاشتهای بےفروغِ راستي مراجعت سزاوار بود و نیز امروز در هندوستان زمانِ بارندگي ست - اگر تا سپري شدن درحدودِ سند توقّف شود چه لایق و اگر کوچ کرده آید درین ریزشِ ابر زیانے سترگ باسبابِ سپاهیگري بازگردد - و سودے بار نیاورد شایسته آنست که کار نزدیک شده بانجام رسد - و مالشے بسزا یا بخششے نمایان چهره افروزد - مردم از آمیزهٔ گوناگون غرض برآشفتند - و به تباه اندیشي سر فرو بردند - سلامت روے از نارسائي بآئینِ درستي گذارش نمود - اگرچه دانم (که پایهٔ شناسائي بظهور مي‌آید - و حق‌گوئي بر فرازِ پیدائي مي‌شتابد) لیکن در آشوب‌گاهِ تعلّق سازش با زمانیان و آنکه چیره دستانِ بارگاهِ سلطنت ناگذران گفتم در انجمنِ رازگوئي و صفوت جای کنگش بایستِ وقت پوشیدن و برخلافِ آن گرائیدن سرآمدِ ناخوشیها شمرده اند - و بنگاهِ زیانکاریِ دین و دنیا - چگونه برای ایمنیِ صورت‌گاهِ زود زوال گزندِ جان‌فرسای معنوي دانسته برگزینند - چون بجویائیِ آوازه راهِ فضولي نمي‌سپرد امّید که گردے بدامنِ نفشیند - گذارده آمد که هرکدام صلاح‌دیدِ خود را بعرضِ همایون رساند - و از کمترین تا نپرسند گذارش نکنند - باین قرار داد از هم جدا شدند - آن روز مرا دردِ سر و جوششِ تب از کورنش باز داشت - برخے تباهِ بسیچانِ فرصت‌جو پیمانِ یکتائي[2] بستند - و گزندِ اینکس را بفتوای نادرست برخود گرفتند - بسیارے ساده لوحانِ راستي‌منش را بگفتارِ[3] ناروا از جای بردند - و بعرضِ اقدس رسانیدند - که همگي اولیای اقبال را رای آنست که برحکیم میرزا بخشوده بازگشت شود گیتي‌خدیو فرمود فلاني یعني راقمِ اقبال نامه را اندیشه چیست - یکے ازانها (که بدلیري

---

(۲) نسخهٔ [ل] یکجهتي (۳) نسخهٔ [ل] بگفتار دلاویز ٭

و چرب زبانی خیرة[۲] رو بود) عرضه داشت - او نیز بدین آهنگ یکتائی گزید - کوتاه اندیشان از ناتوان بینی و تن‌داری چنین بے‌راهه رفتند - و بآئین پخته کاران چنین تباه بسیچی رفت بندگان ظل‌اللهی برآشفته فرمودند که چنین اندیشهای کم‌بینی بخاطر نمیرسد - همانا اُمرا از سرمای زابلی بیمناکی دارند - همه را گذاشته با شاگرد پیشه بدان‌صوب توجه خواهد شد - روز دیگر مرا جان‌آفرین تندرستی داد - بے آلایش تاخیر ببارگاه کورنش سربلند شد - آثار افروختگی از ناصیهٔ مقدس تابان بود - و محفل والا را بآئین دیگر یافت - باندیشهٔ دراز در شد - و در پژوهش اسباب ژرف‌نگهی رفت - درین هنگام شهریار والا نگاه در پیشگاه قرب طلب داشته پرسش عتاب‌آلود فرمود - و از خلاف[۳] رائ همه روزه باز پرسید - روشن شد که ناتوان بینان سخن‌ساز تزویرے ساخته اند و تدبیرے انگیخته - باندوهے در افتاد - و بحالتی در شد که هیچ بدکارے را مرساد - شورش برنائی و ریعان عقیدت و مستی راستی و هستی‌دشمنی بجوشش درآورد - نزدیک بود که خرد صلاح اندیش بیگانگی گزینند - و ناشتای صبح تعلق را (که نو سفر ناشناسائی مزاج روزگار است) دور سپهر سپری‌گردد از ستارهٔ روشنی ایزدی‌تائید مرا از نشیب‌گاه بے‌تاملی بوگرفت - و عقل دانش سگال سایهٔ عاطفت انداخت - لختی از آشوب دل برآمد - و بعرض همایون رسانید - آنچه نسبت میکنند بگوش یکے گفته یا دران انجمن برزبان آورده - آن زیاده سر آخرین را برگرفته پاسخ داد - خدیو معدلت دوست همه را طلبداشته بپژوهش درآمد - چندے (که با او همداستان بودند) یکے پس از دیگرے راه بے‌آزرمی شتافتند - نزدیک شد که جوهر خرد تباه گردد - و خویشتن را بگو نیستی آرامش بخشد شهریار دوربین آثار راستی از لوحهٔ پیشانی برخوانده از شورش فرود می‌آمد - و از دلیری بدگوهران افترا پرداز درست‌گذاری برگرفته حال دگرگون میشد - درین آشوب‌گاه ناامیدی یکے[۴] از شیرمردان راستی منش (که بر خویشتن بلرزد - و از بسیاری مخالف اعتبار نگیرد - و مرا از کم آشنائی گمان راستی هم بدو نبود) بزبان[۵] آمد - دران محفل فلانی بخلاف این گروه سخن میکرد - مگر در جای دیگر گذارده باشد - گره از دل من گشوده گشت - و از فراخی حوصله شهریار دیده‌ور طومار گفت‌وگوی در نوردید - بسپاس آن مهین بخشش ایزدی (که داروی این سانحه بدیگرے باز نگردید) بهوشگافی گیهان خدیو حقیقت حال خاطرنشان دور و نزدیک شد - و ازان خیال عزلت گزیدن و فرو شدن باز آمد - و پایهٔ پرستاری و خدمتگذاری برافزود - گیتی خداوند پرسش کنکش یکسو نهاده کوچ بکوچ متوجه زابلستان شد - چهاردهم نزدیک بکرام مستقر[۶] رایات جلال

---

(۲) در [بعضے نسخه] چیره تر بود (۳) نسخهٔ [ز] و از خلاف همه روزه (۴) نسخهٔ [ب] یکے از سرهٔ مردان (۵) نسخهٔ [ل] بر زبان آورد (۶) نسخهٔ [ا] اقبال ●

گشت - آنحضرت در کورکهتري (که طوافگاهِ جوگیان است) زمانے توقّف فرمود - دران جا سترگ مغاکے ست - گزاف گویانِ هرزه لای گذارده که اندازهٔ ژرفائی آن کس نشناسد - و در میانهٔ راه خلوتکدهٔ مرتاضانِ باستاني ست - از دشواري و تاریکیِ راه و فراوان پیچ‌وتاب بدان نتوان رسید ازانجا (که نیایش‌کدهٔ بزرگانِ ایزدي بود) خود بنورِ خرد تنها درآمدند - و چندے از ملتزمانِ حضور یکے پس از دیگرے نیز بدین سعادت اختصاص یافتند (۲) - کمترین ازانجمله بود - شگرف راهے پیش آمد - نشسته و خوابیده بدستاویزِ توکّل سپرده شد - بسیارے راد مردان را دل یاوري نکرد و از نیمهٔ راه بازگشتند - ازانجا بحصارِ بکرام آرامش گزیدند - و این ولایت را پرشاور نامند و عامّه شهر را نیز بدین نام خوانند - حکومتِ آن بیار علي ناظر بیوتات تفویض یافت •

ایلغار فرمودن گیهان خدیو بصوب کابل

چون همگي قدسي بسیچ آن بود (که میرزا رهگرای حق‌شناسي گردد - و از گفتارِ نیکوبندگي بشایسته کرداري (۳) روی آورد) بآهستگي خرامش میشد - و در هر منزل چندین مقام میفرمودند و بشاهزادهٔ والا گوهر نیز منشورِ همایون شرفِ نفاذ یافت که در رفتار سرعت نرود - باشد که میرزا آئینِ سعادت برگیرد - و بروزِ ناکامي زیان‌زدهٔ دین و دنیا نشود - آن غنوده بخت از چیره دستیِ واهمه و همنشینیِ بدگوهرانِ خوشامدگو بهیچگونه قرار دیدن نداد - هرچند همشیره اش خواست (که بدرگاه رفته پوزش نماید) پذیرای آن نشد - از کج‌گرائي خواجه حسن بصوبِ بدخشان عزیمت (۴) گزید - میرزا بنه و بارِ خود را بمحکم جایها فرستاده بآهنگِ قزاقي آماده شد و چون وا نمودند (که شاهنشاهِ والاشکوه در نواحیِ بکرام توقّف دارد - و لشکر بسرکردگیِ شاهزاده مي‌آید) از هرزه‌لائیِ ناشناسندگان اندیشهٔ کارزار در سرگرفت - و در ریزشِ آبروی خویش تکاپوی نمود گیتي‌خداوند ازین آگهي کارشناسي را با حزم اندوزي همدوش گردانید - و جریده تیزروي قرار گرفت پانزدهم شاهزاده سلطان سلیم را بدیدبانیِ اردوی بزرگ گذاشتند - سعید خان و راجه بهگونت‌داس و بسیارے بندگانِ عقیدت‌گزین بدین خدمت سعادت اندوختند - و فرمان شد که اردو بآهستگي منزل بمنزل مي‌آمده باشد - آنروز چون بیگاه شده بود راياتِ همایون در جمرود نزولِ اجلال فرمود بامدادان گلگونِ اقبال را گرم رفتار ساختند - و سخت گریوهای کتلِ جنیر (۵) گذشته حواشیِ دکه کنار دریا لختے دمِ آسایش گرفتند - آخرهای روز (که هوا ازان گرمي فرو نشست) بآهنگِ شبگیر

---

(۲) نسخهٔ [ا] گرفتند (۳) نسخهٔ [ل] بکردار شایسته (۴) نسخهٔ [ب] غربت گزید (۵) در [چندنسخه] خیبر •

راندند - آنروز در حدود لاجي‌پور[۲] دایره شد - صباح آن ظاهر جلال‌آباد از ماهچهٔ لوای نصرت نورآگین گشت - بومیان آن سرزمین کامیاب خواهش آمدند - و برای آسایش رهٔ نوردان جان‌درویش خان و شمس‌الدّین کوربي را گذاشتند - روز دیگر بداغ صفا عشرت اندوختند - همواره تیزروان رکاب همایون و چابکدستان جنود فیروزي پی‌هم میرسیدند - و از تباه بسیچيِ میرزا و کار طلبیِ مبارزان اقبال آگهي مي‌بخشیدند - درین منزل کسے نیامد - و قراولان نیز برگشتند که راه پیش را افغانان بسته اند - روز دیگر رایات جهان‌گشا در حدود گندمک ورود اقبال فرمود آخرهای روز حاجي محمّد احدي (که از دلاوران نامور بود - و او را دانسته فرستاده بودند) از نیمهٔ راه برگشته آمد - و از نافهمیدگي حرفهای دور از حساب بعرض رسانید - و از گزند فیروزي‌لشکر آگهي بخشید - اورنگ نشین اقبال فرمود همانا این خبر فروغ راستي ندارد - وگرنه تا حال ازان لشکر گران چندین‌کس رسیدے - و از دوراندیشي انجمن رازگوئي برآراستند - و بایست وقت را طلبگار آمدند - جمعی برگذاردند که توقّف باید نمود - تا لشکرے (که همراه شاهزادهٔ والاگوهر مي‌آید) پیوندد - و چندے بعرض رسانیدند که اگر امرے ناگزیر شده باشد ما مردم کمیم - ایستادن در خور نبود - باز گردیده باردو باید پیوست - و سپس جویای پیکار شد - و برخے را (که نظر بر عنایت ایزدي و اقبال روزافزون بود) عرضه داشتند که اگرچه در چندگي کمي راه یافته امّا چگونگي افزایش دارد - سعادت پذیران حضور همه رادمردان آزموده کار و جان‌بازان اخلاص قرین اند سزاوار آنست که پیشتر نهضت شود - اگر بسرنوشت آسماني امرے ناملایم سر برزده باشد مخالف از هیبت موکب همایون پراگنده خواهد شد - شهریار دیده‌ور این رای را پسندیده با همّتے آسمان پیوند و شجاعتے خدا داد و خاطرے همیشه بهار و دلے حق شناس عزیمت پیش فرمود - در اثنای راه چندے کلانتران آن سرزمین بدرگاه آمده سخنان مهرافزای صلح[۳] افروز گفتن گرفتند - آن گوهر یکتای دانائي فرمود - از سخنان این گروه ظاهر میشود که آن خبر اصلے ندارد و دران روز سرخاب مخیّم سرادقات اقبال شد - و از دوربیني و کارداني رده‌آرائي کردند - و فوجها ترتیب یافت - قول بوجود شهریار شیر شکار آرایش گرفت - و جمعے دلاوران ناموس دوست بسرکردگيِ زین خان کوکلتاش زیب افزای برانغار شدند - و گروهے فدویان هستي‌دشمن را بباداشلیقي مطّلب خان جرانغار ساختند - و لختے بیگچیها و احدیان در هراول نامزد شدند - آخرهای آنروز (که مجاهدان دولت دل در کارساز حقیقي بسته آمادهٔ نبرد بودند) یکبارگي نوید فیروزي سامعه افروز شد - لیکن (چون قاصدان از قوم افغانان بودند - و عرضداشت کرم‌الله[۴] کنبو) تامّل گزینان

---

(۲) نسخهٔ [ب] لاجوپور (۳) نسخهٔ [ل] صلح انگیز (۴) نسخهٔ [ک] عبدالله کنبو •

حزم‌اندیش را اطمینانِ سترگ روی نداد - مبادا دستان سرایانِ فریب کار بتزویر(۲) نویسانده باشند و گرنه بایستی عرضداشتِ شاهزاده و اعیانِ آن لشکر رسیدے - گیتی خدیو از برخی زمینداران آن نواحي پژوهش فرمود - و از ناصیهٔ سخن‌سرائی آن گروه مژدهٔ فیروزي برگرفت - و با شایستگانِ خطاب فرمودند اگرچه از نفاق ورزي و بددروني حقیقت را نمیگویند امّا داستان طرازی پیش را گذاشته اند - روزِ دیگر از سرخاب رایاتِ جهان‌گشا متوجّهِ جگدلک بود - چندے از تیزروانِ عرصهٔ آگهي آمده عرضداشتِ شاهزاده و داستانِ فیروزي آوردند - عالمیان را نشاط فرو گرفت - و بزبانِ کردار سپاسِ(۳) ایزدي و شکرِ الٰهي گذارش یافت •

نصرت یافتن شاهزاده سلطان(۴) مراد - و غبارآلود هزیمت شدن میرزا حکیم

آگاه دلانِ هشیار خرام (که به نیروی روشن اختري در نزهت آبادِ نیک سگالي منازلِ دلگشا سرانجام داده اند) هرآینه بمیامنِ خیراندیشي کردارِ شایسته چون دریافتِ بلند قرینِ خجسته روزگارِ ایشان میگردد - و از بخشش خانهٔ ایزدي سترگ حصارے (که دست‌آلای هیچ(۵)کس نباشد) کرامت میشود - و گوناگون گزند را گزین پناهے سرانجام مي‌یابد - و زمان زمان نیرنگیِ اقبال چهره مي‌افروزد - و کلیدِ بستگیهای زمانه بآستینِ همّتِ او در مي‌نهند - چنانچه روز نامچهٔ این دولتِ روز افزون شیوا زباني نماید - و این اقبالنامه بر دور و نزدیک آگهي بخشد - (هرگاه بندگانِ دوردست به‌نیروی عقیدت در ظلالِ قربِ معنوي شگرف کاري نمایند) دانا داند که فرزندانِ اخلاص سرشت (که بصورت و معني نزدیک باشند) چگونه کارپردازِ اقبال گردند - از سرآغازِ دولتِ جاوید طراز آئینِ تقدیر چنان است که (هرکه از غنودگیِ خرد و تیرگیِ ستاره اندیشهٔ خلاف در سر آورد - یا پالغزِ کردار شده سرِ استکبار افرازد) آبله پای تفسیده دشتِ زیان‌زدگي شود - و جهانیان از و عبرت‌نامها برسازند - و بتازگي این داستانِ فیروزي ازان بر میگوید - و سعادت پذیرانِ بیداردل را رهنموني میکند •

میرزا از دمسازیِ فرومایگانِ بدگوهر (که بنای خانه کنانند - و بامِ(۶) قصر انداز) از شاهراهِ فرمان پذیري برآمد - و در زمانِ شورشِ ناسپاسانِ شرقي دیار نزهتگاهِ هندوستان را غبارِ(۷) آمای

---

(۲) نسخهٔ [ب] بزور - و در [بعضی‌نسخه] مزور (۳) نسخهٔ [ز] سپاس ایزدي گذارش یافت (۴) نسخهٔ [ز] شاه مراد (۵) در [بعضی‌نسخه] هرکس (۶) نسخهٔ [ا] بام قصرانداینند (۷) نسخهٔ [ا] غبار آلای •

خلاف گردانید - ازان روز (که شرمنده باز گردید) گاه طالع را نفرین کردے - و زمانے بوکج‌گرائی
خرد برافروختی - وقتی هرزه‌لایان مجلس را سرزنش نمودے - و در پذیرائی گفتار بیفروغ خود را
در نکوهش داشتی - درین سراسیمگی آوازهٔ[2] آی‌آی موکب همایون پراگنده‌تر گردانید - نه روی بودن
و نه رای آویختن - نه صفای گوهر عقل که بسجود قدسي آستان ناصیهٔ بخت را بر افروزد
و نه در همراهان هوشمندي که فرزندان او را بملازمت آورند[3] - همشیره و خواجه حسن از بیمناکی
نافرمانی ببدخشان شتافتند - فریدون و برخي دیگر (که خود را سرمایهٔ شورش میدانستند)
از ترسناکي دل‌نهاد آستان بوس نمي‌شدند - لختي در اندیشهٔ استواری گریوهٔ خیبر شد - و زمانے
بدین خیال افتاد که از راه بنگش غبارانگیز هندوستان گردد - و چندے دران فکر شد که حصار
کابل را استحکام داده در تنگنای کوهستان زاویه‌نشین خمول آید - از شکوه جنود سماوي اعتصام
و تیز رسیدن افواج گیهان‌گشا هیچکدام را سرانجام نیارست داد - و رعایای کابل بشهر بند و آویزه
دل نتوانستند نهاد - که بر ولي‌نعمت خود چگونه در فراز کنیم - ناگزیر کلید قلعه بارباب شهر سپرده
تا بنظر همایون درآورند - و خود با چندے بقراباغ شتافت - و هرکدام بنه و بار خود را بگوشهای
دوردست برد - همگي اندیشهٔ تباه آنکه اگر جنود اقبال زورآورد خود را بتوران زمین رساند - و اگرنه
در همان نواحي کوه و صحرا در نوردد - (هرکرا از درون خرد نبود - و از بیرون دوست تلخ‌گو نباشد)
هرآئینه گردآلود ناکامي آید - روزے در کنار آب غوربند سراسیمگي داشت - و بایست وقت را
طلبکار - برخي گذارش نمودند که موکب همایون از پشاور نمیگذرد - و در فیروزي جنود یکتادلي
نیست - و بهزاران هرزه لائي ازان عزیمت باز داشته گرم کارزار گردانیدند - و نادان دوستان یافه درا
کار دشمنان دانش پژوه بجای آوردند - فریدون را با بسیارے همراهان روانه گردانید - که[4] در
آق‌سرای بوده در فراهم آوردن سپاه و رعیّت اهتمام نماید - و از پی آن خود هم ره نوردیده جوبای
آویزش شد - و (چون جنود سماوي اعتصام نزدیک رسیده بود - و لختي لشکر او پراگنده) قرار داد
که خود تا فراهم آمدن سپاه در سنجد دره باشد - فریدون کمین‌گاهها گرفته اگر تواند بعساکر
گردون شکوه گزندے رساند - و حیدرعلي را با برخي روانهٔ شهر کابل ساخت - تا خاطر ازان وا پرداخته
بغارتگاه رسد - قابوطلبان عرصهٔ ادبار در مقام بیني‌پدراو[5] (که میان دراب و بتخاک است)
فرصت‌جوی بودند - و افواج گیتي‌گشای از باریک آب کوچ کرده بود - آن آشفته‌رای[6] بچغارتو[7] رفته

---

(۲) در [چندنسخه] لفظ آوازه نیست (۳) نسخهٔ [ا] آورد - بران تقدیر لفظ هوشمندے را
بیای مجهول باید خواند (۴) نسخهٔ [ب ک] که دران سرای بوده (۵) نسخهٔ [ا] بني بدراو
و نسخهٔ [ل] ندراو - والله اعلم (۶) نسخهٔ [ل] بخت (۷) در [چندنسخه] بچنارتوت *

برغنجي شد - چون فوجهای نصرت‌قرین ازان کمین‌گاه گذشتند سیّد حامد بخاري و مخصوص خان و طایفهٔ بهادران همّت گزین (که چنداول لشکر منصور بودند) سررشتهٔ دور اندیشي از دست داده پیشتر شتافتند - و غیر از سیّد بهاءُ الدّین و چندے دیگر در عقب نمانده بود - هیزدهم امرداد تیره رایان نافرجام بپرتال درازدستي نمودند - و لختي اسباب یغمائي شد - درین اثنا مبارزان چنداول شنوده بعزم پیکار گام سرعت برداشتند - بدگوهران ناسپاس کامیاب نشده راه گریز پیمودند - فریدون بصوب بادام چشمه پناه برد - و مردم دیگر بطرف قورقسای (۲) و آلغ پور تیزپائي نمودند - و آن روز (که احدی برخے خبرهای ناخوش آورده - چنانچه پیشتر گذارش یافت) همانا که نشانے ازین شورش دیده باشد - و در خیال تباه افتاده - شیخ جمال بختیار از نشای دلاوری و کارنشناسي با طایفهٔ میخواست که از راه چنارتو بمنزلگاه شتابد - و اگر غنیمے دوچار شود دست برد نماید - درهمین روز میرزا بچنارتو آمده جویای حال فریدون بود - ناگاه فوجے از دور سیاهي کرد - و آگهي شد که چندے از جنود فیروزي مي‌آیند - برخے از دلاوران تهوّرگزین را بسرکردگی علي محمّد اسپ روانه گردانید - شیخ بر سر قالیزے توقّف داشت - آگهي یافته آوردگاه را آئینے شگرف بست - درین زد و خورد فریدون از عقب رسیده آمد - غنیم بگمان آنکه کمک لشکر منصور میرسد دست از مبارزت باز داشته دور ترک ایستاد - و بایزدي نائید شیخ آنرا بیگانه شمرده کارزار را بدان صوب انداخت - آویزش سترگ روی داد - نظّارگیان را حیرت فرو گرفت - شیخ دولت و متهراداس و جمعے بهادران دیده‌ور دران نبرد مرد آزما داد گند آوری دادند - و از مخالف بخت بیگ و غیور بیگ و شادمان پرغلیق (۳) و ملا غیوري (۴) راد مردي کردند اولیای دولت جنگ کنان بخرد کابل (که معسکر شاهزادهٔ والا گوهر بود) پیوستند - و هم درین روز شگونه قراول (که برای آگهي رفته بود) جان‌نثاري کرد - احمد بیگ و بخت بیگ و زاهد و چندے (که از ترکتاري بازگشته بودند) بابن شیرمرد میرسند - او بآئین راد مردان ناموس دوست جان‌فشاني کرد - و هرزه اندیشان یافه درا ازین سرگذشت نخوت افزودند - و نیز درین سال میرعبدالله (۵) نقد همّت درباخت - مصحوب او مبلغے برای پیشدستان لشکر فیروزي فرستاده بودند شیرخواجه و لال (۶) بیگ و جمعے در مي‌یابند - و از بیدلي گرفتار میشود - و زر بتاراج میرود *

حکیم میرزا با بسیارے ناسپاسان بر بلندیی (که نزدیک لشکرگاه اقبال بود) فرود آمد اگرچه این تاراج و آویزش نخوت آن گروه نافرجام را بالش داد لیکن میرزا دل بجنگ روز

---

(۲) نسخهٔ [ک] فورقسای (۳) نسخهٔ [ب] برغلیق - و نسخهٔ [ز] پیرغلیق (۴) نسخهٔ [ز] عیغوري
(۵) در[اکثر نسخه] میرعباد الله (۶) نسخهٔ [ا ب] لاله بیگ *

نمي توانست نهاد[۲] - یک شبانه روز پیکار در نگرفت - همانا در فراهم آوردنِ سپاهي و رعیّت اهتمام داشتند - و از دستان سرائي نوشتهٔ چند مصحوبِ یکی از خون‌گرفتگان بنامِ قلیچ خان و میرزا یوسف خان و نورنگ خان و علي‌مراد[۳] و برخی از الوسِ چغتائي فرستادند - و در یکجهتي حرفها برساخته بودند - میرزا یوسف خان از وفورِ آشفتگي آن نامها را دران معرکه بردرید و علي مراد گذارنده را از هم گذرانید - رسمی ست باستاني که حیله اندوزانِ مکراندیش در چنین هنگامها امثالِ این خطها (که دلالت بر بازگشتِ گروهی نماید) ظاهر میسازند - کوتاه حوصلگانِ پریشان رای بندگانِ یکجهت را گزندِ جاني رسانیده اند - و از بدگماني اعتبار برگرفته - و دوربینانِ ژرف نگاه بر فیروزیِ اخلاصِ آن طایفه پی برده نوازش افزوده اند - چاره سگالانِ هنگامهٔ مخالف نمي دانستند که اولیای دولت دانش‌آموزِ عتبهٔ اقبال اند - از چنین تدبیرهای نا درست در اینان[۴] گردِ دودلي بر نخیزد *

القصّه کابلیان را شکوهِ عساکرِ فیروزي سراسیمه گردانید - صلاحِ کار گذاشته گاه بشبخون دل‌نهاد شده - و لختی بکارزارِ روز گرائیده - شبِ بیستم برفرازِ آن کوه آتشها افروخته بشورش درآمدند - و تباه سگالي درسرگرفتند - قزّاق و امیرخان[۵] اسلام آبادي و افضل تولکچي وجمعی را از جانبِ دستِ راست روانه گردانید - و نور محمّد خواجه خضري و جماعهٔ پیادهای هزاره را از طرفِ دستِ چپ فرستاده بود - که دران تیره شب گزندی توانند رسانید - شکوهِ دولتِ ابد پیوند ازین گروه همّت برگرفت - و بهادرانِ فیروزي جنود پا برجائي نموده جویای پیکار شدند و ازین فریب‌اندوزي و کاوتازي اعتبار نگرفتند - بیستمِ امرداد موافقِ چهارشنبه غرهٔ رجب میرزا ازان تنگنا بیرون آمده آوردگاه را آرایش داد - مجاهدانِ دولت شگفته دل و گشاده پیشاني روی درجان ستاني نهادند *

* اشعار *

ز شوریدنِ نالهٔ کرّنای * درافتاد تب‌لرزه در دست و پای
چنان گرم گشت آتشِ کارزار * که از نعلِ اسپان برآمد شرار
ز غرّیدنِ ژندهٔ فیلانِ مست * گره در گلوی هزبران ببست[۶]

بسماوي تائید (که همواره قرینِ روزگارِ منتسبانِ دولتِ روز افزون است) هنوز نوبتِ پیکارِ همگي دلیرانِ هراول نرسیده بود تا بمبارزانِ افواجِ دیگر چه رسد - میرزا دل بپای داده راهِ گریز پیش گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ل] بست (۳) نسخهٔ [ب] علي‌مردان خان - و نسخهٔ [ز] علي‌مرد (۴) نسخهٔ [ز] اثری دریشان نگردد (۵) نسخهٔ [ب] و امیر خواجه خان (۶) نسخهٔ [ز] شکست - و نسخهٔ [ل] نشست *

و اولیای دولت نشاط آمود گشتند - صباح آن فریدون با جوقی اندازهٔ کار نگرفته گردِ پیکار برانگیخت از اُمرای هراول نورنگ خان نزدیکِ دهنهٔ(۲) گریوه آماده بود - باو در آویخت - کابلیان قدرے دستِ شوخي دراز کردند - فوجِ نصرت قرین اندکے عقب‌ترک شد - نورم بیگ و ترسون بیگ اندجاني ازین گروه بمردانگي فرو شدند - میرزا لختے دل یافته ازان گریوه بصحرا آمد - بهادرانِ تیزدستِ هراول مثلِ شاه بیگ کولابي و رفیع رستاقي و فتح مبارک جوهرِ دلاوري ببازار آوردند پسین چهره افروزِ نیک نامي شده رختِ هستي بربست * اشعار *

بجنبش درآمد دو دریای خون * شد از موجِ آتش زمین لاله گون

روا رو(۳) برآمد ز راهِ نبرد * هزاهز درآمد بمردانِ مرد

چه گویم ازان جنگ و آن کارزار * که یک شمّه نتوانم از صد هزار

و چون آوردگاه بلمعانِ یلارکِ دلاورانِ نبرد دوست آرایش گرفت نزدیک بود که زابلیان چیره‌دستي نمایند - درین هنگام راجه مانسنگهه بجنبش درآمد - نخستین مادهو سنگهه و صورت سنگهه و طایفهٔ دلاورانِ تمام جگر را توپ توپ ساخته رخصتِ کارزار داد - و فیلانِ کوه پیکرِ صف شکن را بآئینِ شایسته(۴) پیشتر فرستاد - ابراهیم خان فوجدار بر پیلِ خاصهٔ شاهنشاهي رن موهن سوار بود و جهجهار خان بر پیلِ خاصه جگت رای نبردآرائي کرد - و محمود خان بر فیلِ خاصه گج منکل عرصهٔ جلادت را آرایش بخشید - و چاند خان بر فیلِ لکهمي سندر کارطلب شد - این فیل اگرچه خاصه نبود امّا درین روز جوهرِ خویش را ظاهر کرده داخلِ فیلخانهٔ خاصه گردید - و حسین خان بر فیلِ خاصه مکت نام صف آرا گردید - و توپهای جانگداز را (که بر فرازِ فیلان داشته بودند) بدل‌شکني(۵) جوش(۶) بردادند - چون این فوجِ هراول (که حکمِ چندین دیوارِ آهني داشت) در جنبش درآمد کابلیان را سررشتهٔ همّت از دست رفت - علي محمّد اسپ و چندے هواخواهان جلوِ میرزا گرفته رو بدشتِ ادبار آوردند - نسیمِ فیروزي بر گلبنِ آمالِ مجاهدانِ دولت وزید - یکپاس و چیزے از روز گذشته بود که پرتوِ اقبالِ جهان را فرو گرفت - و شاهزادهٔ جوان بخت را باوجودِ خرد سالي آن بُردلي و تمکین از ناصیهٔ روزگار مي‌تافت که مردانِ معارک ازان کارطلبي و ثباتِ پائي پند میگرفتند - ازانجا که شهرت یافته بود - و بسیارے برین بودند (که میرزا از عقبِ لشکرِ منصور

---

(۲) نسخهٔ [ز] ده گریوه - و نسخهٔ [ک] ده کروه - و نسخهٔ [ل] دامنهٔ گریوه (۳) نسخهٔ [ل] زدازد - و این را مصراعِ ثاني گردانیده (۴) نسخهٔ [ب] شایسته فرستاد (۵) نسخهٔ [ب] بدل‌شکنيِ دشمن جوش بر دادند - و نسخهٔ [ل] بدل‌شکني و جان‌شکري جوش بر آوردند (۶) نسخهٔ [ک] بر دادند *

و با آنکه بر پیشطاقِ ضمیرِ آسمان پیوند پیدائي داشت - و همواره در محافلِ همایون بر زبانِ گوهرآمود میگذشت (که خردمندانِ حکمت پژوه را آئینی ست گزیده - و دستورے ست شایسته که هرگاه بیکسو شدنِ مزاج از اعتدالِ طبعي کارِ عضوے بفساد انجامد آنرا از بدن جدا سازند تا گزندِ آن بدیگر اعضا نرسد - همچنان در افرادِ انساني اگر یکے را در جوهرِ سعادت اختلال افتد و مایه دهِ پراگندگیِ دیگرے آید هرآینه نقشِ هستیِ او از صفحهٔ جهان ستودن سزاوار باشد) لیکن خاطرِ مهرآمود بهیچگونه قرار نمي‌یارست داد - و در گذشتن از آب توقّف میفرمود - مبادا از عبورِ رایاتِ همایون کار از صلاح بگذرد - و زندگانیِ این جوانِ غفلت[2] آلود بسر آید - و چون عاطفت از اندازه گذشت و مدارا بمداهنه کشید ناگزیر گیتي خداوند برهنمونیِ خردِ والا و پیش رویِ بختِ بیدار سي و یکمِ تیرماه گذاره فرمود - و جائی (که دریای سند و رودِ کابل بهم مي‌پیوندد) مخیّمِ سرادقاتِ همایون شد - و اردوی بزرگ را با فراوان پرتال بر کنارِ سند گذاشتند - و حکومتِ آن سرزمین بقاسم خان مقرّر شد - که سرکشانِ آن ناحیت را ایل سازد - و گزیده جسرے سرانجام دهد هشتمِ امرداد حاجي حبیب الله ناصیه سای آستانِ جلال آمد - و عرضه داشتِ میرزا بمسامعِ همایون رسید - (اگرچه لختے پشیماني و شرمندگي خامه نگارِ او بود - و پیمانِ فرمان پذیریِ بسوگندها استوار کرده) لیکن چون فرموده نپذیرفته بود گفتارِ او فروغِ راستي نداد - پوزش آنگاه برگرفته آید که گفتار با کردار یکتائي گزیند - و گرنه دستان سرایانِ فریب آرا زبان را به نیایش‌گري فرستند - و عمل را به بیکاري - بسیارے ساده لوحانِ باستاني از ناشناسائیِ کارکردِ گفتار پذیرفته اند - و زیانکاریِ سترگ اندوخته - شایستهٔ مدارا آنست که اگر عمل‌خانهٔ او نگارین تر از گلشن سرای لساني نباشد کمتر ازان نبود - و گرنه گریزت و ابله طرازي ببازار آوردن باشد - بنابران شهریارِ هشیارخرام پذیرای آن نشده فرمان داد که شاهزاده[illegible] بلنداقبال از حوالیِ بکرام متوجّهِ پیش شود - و ما نیز بیاوریِ سماوي‌تائیدات [illegible] بدان صوب نهضت میفرمائیم نهم راياتِ جهان گشا ازین منزل کوچ فرموده کنارِ آبِ کابل [illegible] نزول نمود - چون دریای عاطفت در موج‌خیز بود باز خواجه محمّد علي و جمعے را فر[illegible]ستادند - بو که یکے ازان گذاردها بجای آورد و در زیانِ زدگیِ جاوید نیفتد - روزِ دیگر نزدیکِ [illegible]ولت آباد منزل شد - درین روز خسروِ آفاق میرزا غیاث‌الدّین‌علي قزویني را (که در گوناگ[illegible]ون تاریخ یگانهٔ روزگار است - و به نیک‌ذاتي و خیرسگالي سعادت پژوه) بخطابِ نقیب خاني س[illegible]ربلندي بخشید - و بخلعتِ فاخر و اسپِ خامه و فراوان خواسته اختصاص یافت - هرزه لا[3][illegible]یانِ نسب ساز را زبان بسته آمد - و ناسزا گویانِ جاه[4] جو را

(۲) نسخهٔ [ک] غفلت آ[illegible]د (۳) نسخهٔ [ک ل] هرزه‌درایان (۴) نسخهٔ [ک ل] چاره جورا ●

نمونی شد - و درین سر منزل شاطرے عرضه‌داشتِ میرزا آورد - پشیمانی از کردارِ گذشته پیمانِ نیکو بندگی از آینده گذارده بود - چون فروغِ راستی از ناصیهٔ حال تابش نداشت صفوتگاهِ قدسی خاطر جای نگرفت - و ازانجا (که تامّل گزینی و کنکش‌طلبی خوی ستودهٔ اهنشاهی ست) اشارت شد که نوئینانِ بزرگ و اُمرای والا شکوه تا بیست کس انجمنِ خاص سازند - و از راهِ دوربینی و کار شناسی سزاوارِ پاسخ را عرضه دارند - و بنگارندهٔ شگرف نامه زمان شد که صوابدیدِ هرکس را دلنشینِ خود ساخته بعرضِ همایون رساند - فرموده بکردار آمد هر کس بدستورِ پیشین سخن‌سرا شد - و چون سگالشِ رفتن در سر نبود بخشودن و باز گردیدن را گذاردند - و یکتا مقصود را بگوناگون روش برآراستند - بر زبانِ راقم گذشت (هرگاه لشکرے بزرگ سرکردگیٔ چنین بلنداقبالِ والا شکوه راهِ دوردست سپرده باشد - و تا مقصد زیاده از هفت هشت روزه راه نبود - و بارها بخشودنِ جرائم و بازگشتِ رایاتِ همایون بیکے ازان چهارگانه صورت وابسته شده) چگونه بے آن بمجرّدِ گفتارِ فرستادگانِ گم‌نام و نگاشتهای بےفروغِ راستی مراجعت سزاوار بود نیز امروز در هندوستان زمانِ بارندگی ست - اگر تا سپری شدن درحدودِ سند توقّف شود چه لایق اگر کوچ کرده آید درین ریزشِ ابر زیانے سترگ باسبابِ سپاهیگری بازگردد - و سودے بار نیاورد شایسته آنست که کار نزدیک شده بانجام رسد - و مالشے بسزا یا بخششے نمایان چهرهٔ افروزد - مردم از امیزهٔ گوناگون غرض برآشفتند - و به تباه اندیشی سر فرو بردند - سلامت روے از نارسائی بآئینِ درستی گذارش نمود - اگرچه دانم (که پایهٔ شناسائی بظهور می‌آید - و حق‌گوئی بر فرازِ پیدائی می‌شتابد) لیکن در آشوب‌گاهِ تعلّق سازش با زمانیان و آنگاه چیره دستانِ بارگاهِ سلطنت ناگذران گفتم در انجمنِ رازگوئی و صفوت جای کنکش بایستِ وقت پوشیدن و برخلافِ آن گرائیدن سرآمدِ ناخوشیها شمرده اند - و بنگاهِ زیانکاریٔ دین و دنیا - چگونه برای ایمنیٔ صورت‌گاهِ زود زوال گزندِ جان فرسای معنوی دانسته برگزینند - چون بجویائیِ آوازه راهِ فضولی نمی‌سپرد امّید که گردے بدامن نشینند - گذارده آمد که هرکدام صلاح‌دید خود را بعرضِ همایون رساند - و ازکمترین تا نپرسند گذارش نکند - باین قرار داد از هم جدا شدند - آن روز مرا دردِ سر و جوششِ تب از کورنش باز داشت - برخے تباه بسیچانِ فرصت‌جو پیمانِ یکتائی(۲) بستند - و گزندِ اینکس را بفتوای نادرست برخود گرفتند - بسیارے ساده لوحانِ راستی‌منش را بگفتار(۳) نارو از جای بردند - و بعرضِ اقدس رسانیدند - که همگی اولیای اقبال را رای آنست که برحکیم میرزا بخشوده بازگشت شود گیتی‌خدیو فرمود فلانی یعنی راقمِ اقبال نامه را اندیشه چیست - یکے ازانها (که بدلیری

(۲) نسخهٔ [ل] یکجهتی (۳) نسخهٔ [ل] بگفتار دلاویز ٭

و چرب زبانی خیره[۲] رو بود) عرضه داشت - او نیز بدین آهنگ یکتائی گزید - کوتاه اندیشان از ناتوان بینی و تن‌داری چنین بےراهه رفتند - و بآئین پخته کاران چنین تباه بسیچی رفت بندگان ظل‌اللهی برآشفته فرمودند • که چنین اندیشهای کم‌بینی بخاطر نمیرسد - همانا اُمرا از سرمای زابلی بیمناکی دارند - همه را گذاشته با شاگرد پیشه بدان‌صوب توجه خواهد شد - روز دیگر مرا جان‌آفرین تندرستی داد - بے آلایش تاخیر ببارگاه کورنش سربلند شد - آثار افروختگی از ناصیهٔ مقدس تابان بود - و محفل والا را بآئین دیگر یافت - باندیشهٔ دراز در شد - و در پژوهش اسباب ژرف‌نگهی رفت - درین هنگام شهریار والا نگاه در پیشگاه قرب طلب داشته پرسش عتاب‌آلود فرمود - و از خلاف[۳] رائی همه روزه باز پرسید - روشن شد که ناتوان بینان سخن‌ساز تزویرے ساخته اند و تدبیرے انگیخته - باندوهے در افتاد - و بحالتے در شد که هیچ بدکارے را مرساد - شورش برنائی و ریعان عقیدت و مستی راستی و هستی‌دشمنی بجوشش درآورد - نزدیک بود که خرد صلاح اندیش بیگانگی گزیند - و ناشتای صبح تعلق را (که نوسفر ناشناسائی مزاج روزگار است) دور سپهر سپهری‌گردد از ستاره روشنی ایزدی‌تائید مرا از نشیب‌گاه بےتاملی بورگرفت - و عقل دانش سگال سایهٔ عاطفت انداخت - لختے از آشوب دل برآمد - و بعرض همایون رسانید - آنچه نسبت میکنند بگوش یکے گفته یا دران انجمن برزبان آورده - آن زیاده سرآخرین را برگرفته پاسخ داد - خدیو معدلت دوست همه را طلبداشته بپژوهش درآمد - چندے (که با او همداستان بودند) یکے پس از دیگرے راه بےآزرمی شتافتند - نزدیک شد که جوهر خرد تباه گردد - و خویشتن را بگو نیستی آرامش بخشد شهریار دوربین آثار راستی از لوحهٔ پیشانی برخوانده از شورش فرود می‌آمد - و از دلیری بدگوهران افترا پرداز درست‌گذاری برگرفته حال دگرگون میشد - درین آشوب‌گاه ناامیدی یکے[۴] از شیرمردان راستی منش (که بر خویشتن بلرزد - و از بسیاری مخالف اعتبار نگیرد - و مرا از کم آشنائی گمان راستی هم بدو نبود) بزبان[۵] آمد - دران محفل فلانی بخلاف این گروه سخن میکرد - مگر در جای دیگر گذارده باشد - گره از دل می گشوده گشت - و از فراخی حوصله شهریار دیده‌ور طومار گفت‌وگوی در نوردید - بسپاس آن مهین بخشش ایزدی (که داروی این سانحه بدیگرے باز نگردید) بموشگافی گیهان خدیو حقیقت حال خاطرنشان دور و نزدیک شد - و ازان خیال عزلت گزیدن و فرو شدن باز آمد - و پایهٔ پرستاری و خدمتگذاری برافزود - گیتی خداوند پرسش کنکش یکسو نهاده کوچ بکوچ متوجه زابلستان شد - چهاردهم نزدیک بکرام مستقر رایات جلال[۶]

---

(۲) در [بعضے نسخه] چیره‌تر بود (۳) نسخهٔ [ز] و ازخلاف همه روزه (۔ نسخهٔ [ب] یکے از سرهٔ مردان (۵) نسخهٔ [ل] بر زبان آورد (۶) نسخهٔ [ا] اقبال •

شت - آنحضرت در گورکهتري (که طواف‌گاه جوگیان است) زمانے توقّف فرمود - دران‌جا سترگ مغاکے ست - گزاف گویان هرزه لای گذارده که اندازهٔ ژرفائی آن کس نشناسد - و در میانهٔ راه خلوتکدهٔ مرتاضانِ باستانی ست - از دشواري و تاریکي راه و فراوان پیچ‌وتاب بدان نتوان رسید زانجا (که نیایش‌کدهٔ بزرگانِ ایزدي بود) خود بنورِ خرد تنها درآمدند - و چندے از ملتزمانِ حضور یکے پس از دیگرے نیز بدین سعادت اختصاص یافتند[۲] - کمترین ازانجمله بود - شگرف راهے پیش آمد - نشسته و خوابیده بدستاویزِ توکّل سپرده شد - بسیارے راه‌مردان را دل یاوري نکرد و از نیمهٔ راه بازگشتند - ازانجا بحصارِ بکرام آرامش گزیدند - و این ولایت را پرشاور نامند و عامّه شهر را نیز بدین نام خوانند - حکومتِ آن بیارعلي ناظرِبیوتات تفویض یافت *

ایلغار فرمودن گیهان خدیو بصوب کابل

چون همگي قدسي بسیچ آن بود (که میرزا رهگرای حق‌شناسي گردد - و از گفتارِ نیکوبندگي بشایسته کرداري[۳] روی آورد) بآهستگي خرامش میشد - و در هر منزل چندین مقام میفرمودند و بشاهزادهٔ والا گوهر نیز منشورِ همایون شرفِ نفاذ یافت که در رفتار سرعت نرود - باشد که میرزا آئینِ سعادت برگیرد - و بروزِ ناکامي زیان‌زدهٔ دین و دنیا نشود - آن غنوده بخت از چیره دستي واهمه و همنشیني بدگوهرانِ خوشامدگو بهیچگونه قرار دیدن نداد - هرچند همشیره اش خواست (که بدرگاه رفته پوزش نماید) پذیرای آن نشد - از کج‌گرائي خواجه‌حسن بصوبِ بدخشان عزیمت[۴] گزید - میرزا بنه و بارِ خود را بمحکم جایها فرستاده بآهنگِ قزّاقي آماده شد و چون وا نمودند (که شاهنشاهِ والاشکوه در نواحي بکرام توقّف دارد - و لشکر بسرکردگي شاهزاده مي‌آید) از هرزه‌لائي ناشناسندگان اندیشهٔ کارزار در سرگرفت - و در ریزشِ آبروی خویش تکاپوی نمود گیتي‌خداوند ازین آگهي کارشناسي را با حزم اندوزي همدوش گردانید - و جریده تیزروي قرار گرفت پانزدهم شاهزاده سلطان سلیم را بدیدباني اردوی بزرگ گذاشتند - سعید خان و راجه بهگونت‌داس و بسیارے بندگانِ عقیدت‌گزین بدین خدمت سعادت اندوختند - و فرمان شد که اردو بآهستگي منزل بمنزل مي‌آمده باشد - آنروز چون بیگاه شده بود رایاتِ همایون در جمرود نزولِ اجلال فرمود بامدادان گلگونِ اقبال را گرم رفتار ساختند - و سخت گریوهای کتلِ جنیر[۵] گذشته حواشي دکه کنارِ دریا لختے دمِ آسایش گرفتند - آخرهای روز (که هوا ازان گرمي فرو نشست) بآهنگِ شبگیر

(۲) نسخهٔ [ا] گرفتند (۳) نسخهٔ [ل] بکردار شایسته (۴) نسخهٔ [ب] عزیمت گزید (۵) در [چندنسخه] خیبر *

راندند - آنروز در حدود لاجي‌پور[۲] دایره شد - صباح آن ظاهر جلال‌آباد از ماهچهٔ لوای نصرت نورآگین گشت - بومیان آن سرزمین کامیاب خواهش آمدند - و برای آسایش ره نوردان جان‌درویش خان و شمس‌الدّین کوهي را گذاشتند - روز دیگر بداغ صفا عشرت اندوختند - همواره تیزروان رکاب همایون و چابکدستان جنود فیروزي پی‌هم میرسیدند - و از تباه بسیچي میرزا و کارطلبي مبارزان اقبال آگهي مي‌بخشیدند - درین منزل کسے نیامد - و قراولان نیز برگشتند که راه پیش را افغانان بسته اند - روز دیگر رایات جهان‌گشا در حدود گندمک ورود اقبال فرمود آخرهای روز حاجي محمّد احدي (که از دلاوران نامور بود - و اورا دانسته فرستاده بودند) از نیمهٔ راه برگشته آمد - و از نافهمیدگي حرفای دور از حساب بعرض رسانید - و از گزند فیروزي‌لشکر آگهي بخشید - اورنگ نشین اقبال فرمود همانا این خبر فروغ راستي ندارد - وگرنه تا حال ازان لشکرگران چندین‌کس رسیدے - و از دوراندیشي انجمن رازگوئي برآراستند - و بایست وقت را طلبکار آمدند - جمعے برگذاردند که توقّف باید نمود - تا لشکرے (که همراه شاهزادهٔ والاگوهر مي‌آید) پیوندد - و چندے بعرض رسانیدند که اگر امرے ناگزیر شده باشد ما مردم کمیم - ایستادن در خور نبود - بازگردیده باردو باید پیوست - و سپس جوبای پیکار شد - و برخے را (که نظر بر عنایت ایزدي و اقبال روزافزون بود) عرضه داشتند که اگرچه در چندگي کمي راه یافته امّا چگونگي افزایش دارد - سعادت پذیران حضور همه رادمردان آزموده کار و جان‌بازان اخلاص قرین اند سزاوار آنست که پیشتر نهضت شود - اگر بسرنوشت آسماني امرے ناملایم سربرزده باشد مخالف از صیت موکب همایون پراگنده خواهد شد - شهریار دیده‌ور این رای را پسندیده با همّتے آسمان پیوند و شجاعتے خدا داد و خاطرے همیشه بهار و دلے حق شناس عزیمت پیش فرمود - در اثنای راه چندے کلانتران آن سرزمین بدرگاه آمده سخنان مهرافزای صلح[۳] افروز گفتن گرفتند - آن گوهر یکتای دانائي فرمود - از سخنان این گروه ظاهر میشود که آن خبر اصلے ندارد و دران روز سرخاب مخیّم سرادقات اقبال شد - و از دوربیني و کارداني رده‌آرائي کردند - و فوجها ترتیب یافت - قول بوجود شهریار شیرشکار آرایش گرفت - و جمعے دلاوران ناموس دوست بسرکردگي زین خان کوکلتاش زیب افزای برانغار شدند - و گروهے فدویان هستي‌دشمن را بدامشلیقي مطّلب خان جرانغار ساختند - و لختے بیگچها و احدیان در هراول نامزد شدند - آخرهای آنروز (که مجاهدان دولت دل در کارساز حقیقي بسته آمادهٔ نبرد بودند) یکبارگي نوید فیروزي سامعه افروز شد - لیکن (چون قاصدان از قوم افغانان بودند - و عرضداشت کرم‌الله[۴] کنبو) تامّل گزینان

---

(۲) نسخهٔ [ب] لاجوپور (۳) نسخهٔ [ل] صلح انگیز (۴) نسخهٔ [ک] عبدالله کنبو ●

حزم‌اندیش را اطمینانِ سترگ روی نداد - مبادا دستان سرایانِ فریب کار بتزویر(۲) نویسانده باشند و گرنه بایستی عرضداشتِ شاهزاده و اعیانِ آن لشکر رسیدے - گیتی خدیو از برخی زمینداران آن نواحي پژوهش فرمود - و از ناصیهٔ سخن‌سرائی آن گروه مژدهٔ فیروزي برگرفت - و با شایستگان خطاب فرمودند اگرچه از نفاق ورزي و بدرونی حقیقت را نمیگویند امّا داستان طرازی پیش را گذاشته اند - روز دیگر از سرخاب رایاتِ جهان‌گشا متوجّه جگدلک بود - چندے از تیزروان عرصهٔ آگهي آمده عرضداشتِ شاهزاده و داستانِ فیروزي آوردند - عالمیان را نشاط فروگرفت - و بزبانِ کردار سپاس(۳) ایزدي و شکرِ الٰهي گذارش یافت *

نصرت یافتن شاهزاده سلطان(۴) مراد - و غبارآلود هزیمت شدن میرزا حکیم

آگاه دلانِ هشیار خرام (که به نیروی روشن اختري در نزهت آبادِ نیک سگالي منازلِ دلگشا سرانجام داده اند) هرآینه بمیامنِ خیراندیشي کردارِ شایسته چون دریافتِ بلند قرینِ خجسته روزگار ایشان میگردد - و از بخشش‌خانهٔ ایزدي سترگ حصارے (که دست‌آلای هیچ‌(۵)کس نباشد) کرامت میشود - و گوناگون گزند را گزین پناهے سرانجام مي‌یابد - و زمان زمان نیرنگی اقبال چهرهٔ مي‌افروزد - و کلیدِ بستگیهای زمانه بآستینِ همّتِ او در مي‌نهند - چنانچه روز نامچهٔ این دولت روز افزون شیوا زباني نماید - و این اقبالنامه بر دور و نزدیک آگهي بخشد - (هرگاه بندگانِ دوردست به‌نیروی عقیدت در ظلالِ قربِ معنوي شگرف کاري نمایند) دانا داند که فرزندانِ اخلاص سرشت (که بصورت و معني نزدیک باشند) چگونه کارپردازِ اقبال گردند - از سرآغازِ دولتِ جاوید طراز آئینِ تقدیر چنان است که (هرکه از غنودگی خرد و تیرگی ستاره اندیشهٔ خلاف در سر آورد - یا پالغز کردار شده سرِ استکبار افرازد) آبله پای تفسیده دشتِ زیان‌زدگي شود - و جهانیان ازو عبرت‌نامها برسازند - و بتازگي این داستانِ فیروزي ازان بر میگوید - و سعادت پذیرانِ بیداردل را رهنموني میکند *

میرزا از دمسازی فرومایگانِ بدگوهر (که بنای خانه کنانند - و بامِ قصر(۶) انداز) از شاهراهِ فرمان پذیري برآمد - و در زمانِ شورشِ ناسپاسانِ شرقي دیار نزهتگاهِ هندوستان را غبار(۷) آمای

(۲) نسخهٔ [ب] بزور - و در [بعضی نسخه] مزور (۳) نسخهٔ [ز] سپاس ایزدي گذارش یافت (۴) نسخهٔ [ز] شاه مراد (۵) در [بعضی نسخه] هرکس (۶) نسخهٔ [ا] بلم قصر اندایند (۷) نسخهٔ [ا] غبار آلاي *

خلاف گردانید - ازان روز (که شرمنده باز گردید) گاه طالع را نفرین کردے - و زمانے برکج‌گرائیِ خرد برافروختی - وقتی هرزه‌لایان مجلس را سرزنش نمودے - و در پذیرائیِ گفتار بیفروغ خود را در نکوهش داشتی - دریں سراسیمگي آوازهٔ[2] آی‌آی موکب همایون پراگنده‌تر گردانید - نه روی بودن و نه رای آویختن - نه صفای گوهر عقل که بسجود قدسي آستان ناصیهٔ بخت را بر افروزد و نه در همراهان هوشمندي که فرزندان او را بملازمت آورند[3] - همشیره و خواجه حسن از بیمناکیِ نافرماني ببدخشان شتافتند - فریدون و برخی دیگر (که خود را سرمایهٔ شورش میدانستند) از ترسناکي دل‌نهادِ آستان بوس نمي‌شدند - لختی در اندیشهٔ استواریِ گریوهٔ خیبر شد - و زمانے بدین خیال افتاد که از راهِ بنگش غبارانگیزِ هندوستان گردد - و چندے دران فکر شد که حصارِ کابل را استحکام داده در تنگنای کوهستان زاویه‌نشینِ خمول آید - از شکوهِ جنودِ سماوي اعتصام و تیز رسیدنِ افواج گیهان‌گشا هیچکدام را سرانجام نیارست داد - و رعایای کابل بشهر بند و آویزه دل نتوانستند نهاد - که برولي‌نعمتِ خود چگونه در فراز کنیم - ناگزیر کلید قلعه بارباب شهر سپرده تا بنظرِ همایون درآورند - و خود با چندے بقراباغ شتافت - و هرکدام بنه و بارِ خود را بگوشهای دوردست برد - همگي اندیشهٔ تباه آنکه اگر جنودِ اقبال زورآورد خود را بتوران زمین رساند - و اگر نه در همان‌نواحي کوه و صحرا در نوردد - (هرکرا از درون خرد نبود - و از بیرون دوستِ تاج‌گو نباشد) هرآئینه گردآلودِ ناکامي آید - روزے در کنارِ آبِ غوربند سراسیمگي داشت - و بایستِ وقت را طلبگار - برخی گذارش نمودند که موکبِ همایون از پشاور نمیگذرد - و در نیروزيِ جنود یکتادلي نیست - و بهزاران هرزه لائي ازان عزیمت باز داشته گرم‌کارزار گردانیدند - و نادان درستانِ یافه درا کارِ دشمنانِ دانش پژوه بجای آوردند - فریدون را با بسیارے همراهان روانه گردانید - که[4] در آق‌سرای بوده در فراهم‌آوردنِ سپاه و رعیّت اهتمام نماید - و از پیِ آن خود هم ره نوردیده جویای آویزش شد - و (چون جنودِ سماوي‌اعتصام نزدیک رسیده بود - و لختی لشکرِ او پراگنده) قرار داد که خود تا فراهم آمدنِ سپاه در سنجد دره باشد - فریدون کمین‌گاهها گرفته اگر تواند بعساکرِ گردون‌شکوه گزندے رساند - و حیدرعلي را با برخی روانهٔ شهرِ کابل ساخت - تا خاطر ازان وا پرداخته بکارزارگاه رسد - قابوطلبانِ عرصهٔ ادبار در مقامِ بیني‌پدراو[5] (که میانِ دوآب و بتخاک است) فرصت‌جوی بودند - و افواجِ گیتي‌گشای از باریک آب کوچ کرده بود - آن آشفته رای[6] بچنارتو[7] رفته

---

(۲) در [چندنسخه] لفظ آوازه نیست (۳) نسخهٔ [ا] آورد - بوان تقدیر لفظ هوشمندے را بیای مجهول باید خواند (۴) نسخهٔ [ب ک] که دران سرای بوده (۵) نسخهٔ [ا] بني بدراو و نسخهٔ [ل] ندراو . والله اعلم (۶) نسخهٔ [ل] بخت (۷) در [چندنسخه] بچنارتوت •

برغنجي شد - چون فوجهای نصرت‌قرین ازان کمین‌گاه گذشتند سیّد حامد بخاري و مخصوص خان و طایفهٔ بهادرانِ همّت گزین (که چنداولِ لشکرِ منصور بودند) سررشتهٔ دور اندیشي از دست داده پیشتر شتافتند - و غیر از سیّد بهاءُ الدّین و چندے دیگر در عقب نمانده بود - هیزدهم امرداد تیره رایانِ نافرجام بپرتال درازدستي نمودند - و لختے اسباب یغمائي شد - درین اثنا مبارزانِ چنداول شنوده بعزمِ پیکار گامِ سرعت برداشتند - بدگوهرانِ ناسپاس کامیاب نشده راهِ گریز پیمودند - فریدون بصوبِ بادام چشمه پناه برد - و مردمِ دیگر بطرفِ قورقسای (۲) و الغ پور تیزپائي نمودند - و آن روز (که احدي برخے خبرهای ناخوش آورده - چنانچه پیشتر گذارش یافت) همانا که نشانے ازین شورش دیده باشد - و در خیالِ نباه افتاد - شیخ جمال بختیار از نشاي دلاوري و کارنشناسي با طایفهٔ میخواست که از راهِ چنارتو بمنزلگاه شتابد - و اگر غنیمے دوچار شود دست بردے نماید - درهمین روز میرزا بچنارتو آمده جویای حالِ فریدون بود - ناگاه فوجے از دور سیاهي کرد - و آگهي شد که چندے از جنودِ فیروزي مي‌آیند - برخے از دلاورانِ تهوّرگزین را بسرکردگیِ علي‌محمّد اسپ روانه گردانید - شیخ بر سرِ فالیزے توقّف داشت - آگهي یافته آوردگاه را آئینے شگرف بست - درین زد و خورد فریدون ازعقب رسیده آمد - غنیم بگمانِ آنکه کمکِ لشکرِ منصور میرسد دست از مبارزت باز داشته دور ترک ایستاد - و بایزدي‌تائید شیخ آنرا بیگانه شمرده کارزار را بدان صوب انداخت - آویزشِ سترگ روی داد - نظّارگیان را حیرت فرو گرفت - شیخ دولت و متهراداس و جمعے بهادرانِ دیده‌ور دران نبردِ مرد آزما دادِ گُند آوري دادند - و از مخالف بخت بیگ و غیور بیگ و شادمان پرغلیق (۳) و ملا غیوري (۴) رادِ مردي کردند اولیای دولت جنگ کنان بخردِ کابل (که معسکرِ شاهزادهٔ والا گوهر بود) پیوستند - و هم درین روز شگونه قراول (که برای آگهي رفته بود) جان‌نثاري کرد - احمد بیگ و بخت بیگ و زاهد و چندے (که از ترکتاري بازگشته بودند) باین شیرمرد میرسند - او بآئینِ رادِ مردانِ ناموس دوست جان‌فشاني کرد - و هرزه اندیشانِ یافه‌درا ازین سرگذشت نخوت افزودند - و نیز درین سال میرعبدالله (۵) نقدِ همّت درباخت - مصحوبِ او مبلغے برای پیشدستانِ لشکرِ فیروزي فرستاده بودند شیرخواجه و لال بیگ (۶) و جمعے درمي‌یابند - و از بیدلي گرفتار میشود - و زر بتاراج میرود *

حکیم میرزا با بسیارے ناسپاسان بربلندي (که نزدیکِ لشکرگاهِ اقبال بود) فرود آمد اگرچه این تاراج و آویزش نخوتِ آن گروهِ نافرجام را بالش داد لیکن میرزا دل بجنگِ روز

---

(۲) نسخهٔ [ک] قورقسای (۳) نسخهٔ [ب] برغلیق - و نسخهٔ [ز] پورغلیق (۴) نسخهٔ [ز] عیغوري

(۵) در [اکثرنسخه] میرعباد الله (۶) نسخهٔ [ا ب] لاله بیگ *

نمي توانست نهاد[۲] - یک شبانه روز پیکار درنگرفت - همانا در فراهم آوردنِ سپاهي و رعیّت اهتمام داشتند - و از دستان سرائي نوشتهٔ چند مصحوبِ یکی از خون‌گرفتگان بنامِ قلیچ خان و میرزا یوسف خان و نورنگ خان و علي مراد[۳] و برخے از الوسِ چغتائي فرستادند - و در یکجهتي حرفها برساخته بودند - میرزا یوسف خان از وفورِ آشفتگي آن نامها را دران معرکه بردرید و علي مراد گذارنده را ازهم گذرانید - رسمے ست باستاني که حیله اندوزانِ مکراندیش در چنین هنگامها امثالِ این خطها (که دلالت بربازگشتِ گروهے نماید) ظاهر میسازند - کوتاه حوصلگانِ پریشان رای بندگانِ یکجهت را گزندِ جاني رسانیده اند - و از بدگماني اعتبار برگرفته - و دوربینانِ ژرف نگاه بر فزونیِ اخلاصِ آن طایفه پی برده نوازش افزوده اند - چاره سگالانِ هنگامهٔ مخالف نمي دانستند که اولیای دولت دانش‌آموزِ عتبهٔ اقبال اند - از چنین تدبیرهای نا درست درایشان[۴] گردِ دودلي برنخیزد *

القصّه کابلیان را شکوهِ عساکرِ فیروزي سراسیمه گردانید - صلاحِ کار گذاشته گاه بشبخون دل‌نهاد شدے - و لختے بکارزارِ روز گرائیدے - شبِ بیستم برفرازِ آن کوه آتشها افروخته بشورش درآمدند - و تباه سگالي درسرگرفتند - قزّاق و امیرخان[۵] اسلام آبادي و افضل تولکچي وجمعے را ازجانبِ دستِ راست روانه گردانید - و نور محمّد خواجه خضري و جماعهٔ پیادهای هزاره را از طرفِ دستِ چپ فرستاده بود - که دران تیره شب گزندے توانند رسانید - شکوهِ دولتِ ابد پیوند ازین گروه همّت برگرفت - و بهادرانِ فیروزي جنود پا برجائي نموده جویای پیکار شدند و ازین فریب‌اندوزي و گاوتازي اعتبار نگرفتند - بیستمِ امرداد موافقِ چهارشنبه غرهٔ رجب میرزا ازان تنگنا بیرون آمده آوردگاه را آرایش داد - مجاهدانِ دولت شگفته دل و گشاده پیشاني روی درجان ستاني نهادند * اشعار *

ز شوریدنِ نالـــهٔ کرّنای * درافتاد تب‌لرزه در دست و پای
چنان گرم گشت آتشِ کارزار * که از نعلِ اسپان برآمد شرار
ز غرّیدنِ ژنده فیلانِ مست * گره در گلوی هزبران ببست[۶]

بسماوي تائید (که همواره قرینِ روزگارِ منتسبان دولتِ روز افزون است) هنوز نوبتِ پیکارِ همگي دلیرا هراول نرسیده بود تا بمبارزانِ افواجِ دیگر چه رسد - میرزا دل بهای داده راهِ گریز پیش گرفته

(۲) نسخهٔ [ل] بست (۳) نسخهٔ [ب] علي‌مردان خان . و نسخهٔ [ز] علي‌مرد (۴) نسخهٔ [ز] اثرے دریشان نگردد (۵) نسخهٔ [ب] و امیر خواجه خان (۶) نسخهٔ [ز] شکست . و نسخهٔ [ل] نشست *

و اولیای دولت نشاط آمود گشتند - صباح آن فریدون با جوقی اندازهٔ کار نگرفته گرد پیکار برانگیخت از اُمرای هراول نورنگ خان نزدیک دهنهٔ[۲] گوبوه آماده بود - باو در آویخت - کابلیان قدرے دست شوخي دراز کردند - فوج نصرت قرین اندکے عقب‌ترک شد - نورم بیگ و ترسون بیگ اندجاني ازین گروه بمردانگي فرو شدند - میرزا لختے دل یافته ازان گریوه بصحرا آمد - بهادرانِ تیزدستِ هراول مثلِ شاه بیگ کولابي و رفیع رستاقي و فتح مبارک جوهرِ دلاوري ببازار آوردند پسین چهرهٔ افروزِ نیک نامي شده رختِ هستي بربست * * اشعار *

بجنبش درآمد دو دریای خون * شد از موجِ آتش زمین لاله گون

روا روُ[۳] برآمد ز راهِ نبرد * هزاهز درآمد بمردانِ مرد

چه گویم ازان جنگ و آن کارزار * که یک شمّه نتوانم از صد هزار

و چون آوردگاه بلمعانِ پلارکِ دلاورانِ نبرد دوست آرایش گرفت نزدیک بود که زابلیان چیره‌دستي نمایند - درین هنگام راجه مانسنگهه بجنبش درآمد - نخستین مادهو سنگهه و صورت سنگهه و طایفهٔ دلاورانِ تمام جگر را توپ توپ ساخته رخصتِ کارزار داد - و فیلانِ کوه پیکرِ صف شکن را بآئینِ شایسته[۴] پیشتر فرستاد - ابراهیم خان فوجدار بر پیلِ خاصهٔ شاهنشاهي رن موهن سوار بود و جهجهار خان بر پیلِ خاصه جگت رای نبردآرائي کرد - و محمود خان بر فیلِ خاصه گج منگل عرصهٔ جلادت را آرایش بخشید - و چاند خان بر فیلِ لکهمي سندر کارطلب شد - این فیل اگرچه خاصه نبود امّا درین روز جوهرِ خویش را ظاهر کرده داخلِ فیلخانهٔ خاصه گردید - و حسین خان بر فیلِ خاصه مکت نام صف آرا گردید - و توپهای جانگداز را (که بر فرازِ فیلان داشته بودند) بدل‌شکني[۵] جوش[۶] بردادند - چون این فوجِ هراول (که حکمِ چندین دیوارِ آهني داشت) در جنبش درآمد کابلیان را سررشتهٔ همّت از دست رفت - علي محمّد اسپ و چندے هواخواهان جلومیرزا گرفته رو بدشتِ ادبار آوردند - نسیمِ فیروزي بر گلبنِ آمالِ مجاهدانِ دولت وزید - یکپاس و چیزے از روز گذشته بود که پرتوِ اقبال جهان را فروگرفت - و شاهزادهٔ جوان بخت را باوجودِ خرد سالي آن پُردلي و تمکین از ناصیهٔ روزگار مي‌تافت که مردانِ معارکِ ازان کارطلبي و ثباتِ پائي یاد میگرفتند - ازانجا که شهرت یافته بود - و بسیارے برین بودند (که میرزا از عقبِ لشکرِ منصور

---

(۲) نسخهٔ [ز] ده گریوه - و نسخهٔ [ک] ده کروه - و نسخهٔ [ل] دامنهٔ گریوه (۳) نسخهٔ [ل] زدازد - و این را مصراعِ ثاني گردانیده (۴) نسخهٔ [ب] شایسته فرستاد (۵) نسخهٔ [ب] بدل‌شکنيِ دشمن جوش بردادند - و نسخهٔ [ل] بدل‌شکني و جان‌شکري جوش برآوردند (۶) نسخهٔ [ک] سر دادند *

دست بردے خواهد نمود) دیگر فوجها در انتظار آن وقت گذرانیدند - و تعاقب بر وجه شایسته نشد - و از برکات نیک اندیشي و خوب کرداري فتحے بزرگ بآساني روی داد - در گریختن و افتادن فراوان سپاهي بعدم خانه شتافت - و ناسپاسان کج‌گرا و هرزه لایان یافه گذار را بادافراه آماده شد - و مالشے بسزا یافته بدرازنای شرمساري افتادند - لاف درایان بے آزرم پیوسته با یکدیگر گذاردے - آنچه در معسکر اقبال ایراني و توراني ست بے آویزه خواهد پیوست - و رادمردان راجپوت و افغانان گند آور را روزگار سپري خواهد شد - و دیگر هندي‌نژادان گرفتار خواهند آمد بدین افسانه طرازي میرزای غنوده خرد را خواب پندار مي‌افزودند - نے نے آن جوان نا آزمون اگرچه از ملک معنی آگهي نداشت در شناسائی ظاهر آن پایه نبود که بدین نادرست گفتار از جا شود - و هرزه سرایان شوریده سر آن مایه بیهوشي نداشتند که اخلاص توراني و ایراني را (که ببارگاه همایون دارند - و آوازهٔ آن معمورهٔ عالم را فرو گرفته) چنان اندیشند - و کارنامهای مبارزان راجپوت و نادره کاری شیخ زادگان هندي بوم و رادمردیهای دیگر بومیان هندوستان پوشیده باشد - همانا ازین ژاژخائي[2] همت افروزی زابلي دلها و بیم افزائی فیروزي جنود خیال کرده بودند *

روزے که میرزا از بگرام میگذشت یکے از برهنه پایان روشن دل گذارش نمود که پیکار با فیروزي‌جنود خجستگي ندارد - همان به که عنان کشیده نقش این اندیشه بسترد - از خودپسندي و خویشتن بیني نشنود - میرزا آهنگ تاختن و فرو شدن داشت - درین زمان چندے نزدیکان را خرمن هستي بآتش توپ خاکستر شد - قاسم خواجه شکوه فیروزي جنود گذارده روگرداني و گریزپائی مردم خود را دلنشین گردانید - و جلو گرفته خواست که ازان هنگامه برآورد - میرزا ازانجا (که اززندگي بستوه آمده بود) گوش بران ننهاده سرزنش نمود - درین اثنا علي‌محمد اسپ بیاوری او برخاست - میرزا بخشم درشده نهیب جان‌گزا داد - آن سعادت آمود گفت نخست مرا بفرامشخانهٔ نیستي روانه کن - آنگاه بتاز - بدان جان‌نثاري و خیرسگالي میرزا پذیرای ملتمس شده گام سرعت برگرفت - در حوالی کتل منار برخے سپاه نصرت طراز دررسید میرزا افتان و خیزان بهراوان تکاپو خویشتن را بدر برد - و آنروز بقراباغ دم آسایش برگرفت و ازانجا باستُرغچ[3] شتافت - برخے نزدیکان و میرزا کیقباد فرزند نخستین او پیوستند - و ازانجا بغوربند رفت *

شاهزادهٔ جوان‌بخت بیست و یکم[4] بجلگهٔ سیاه سنگ رفته انجمن‌آرای شد - گوناگون

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] این ژاژخائي را (۳) در [چندنسخه] باستوغ (۴) نسخهٔ [ب] بیست و سیوم *

مردم نور[۲] فرمان روای حقیقي یافته شادماني از سر گرفتند - و آن بنگاه باستاني (که نزهتجائی دل افروز است) بآبیاری معدلت شادابی دیگر پذیرفت - دران هنگام (که رایات اقبال از سرخاب عزیمت جگدلک داشت) تیز روان خجسته‌پی نوید فیروزي رسانیدند - و نیرنگی دولت سماوي‌تائید بتازگي دلنشین خرد و بزرگ شد - و سپاس گذاري و نیایش گري را تازه اساس برنهادند - روز دیگر باریک‌آب دایره شد - بیست و پنجم نزدیک بتخاک ماهچهٔ رایات همایون پرتو انداخت - رعیّت و سپاه زابلستان مرد و زن از هرطرف روی نیاز آوردند - و بگوناگون نوازش کامیاب خواهش آمدند - و همدرین منزل کنور مانسنگهه و بسیارے مخلصان خدمت گزین ناصیه سای عتبهٔ جلال گشتند - و بالطاف شاهنشاهي سربلندي یافتند - صباح آن قدسي موکب متوجّه پیش بود - در اثنای راه شاهزادهٔ رضا جوی عقیدت پژوه و دیگر اُمرای والا شکوه بعزّ آستان بوس سربلند گشتند - و در جلگهٔ سیاه سنگ (که بسفید سنگي رو شناس مردم است) نزول سعادت شد - و ترک و تاجیک جوق جوق درین سرزمین کورنش یافته دولتها اندوختند و از خوی ستودهٔ خدیو عالم بشگفت زار افتادند - و پاس گذاردهٔ اخترشناسان آزمون کار داشته روزے چند مقام شد - و از همین‌جا[۳] بباغ شهرآرا و برخے سیرگاههای آن مصر سعادت بعشرت پرداختند - و جایهائی (که در خرد سالي دیده بودند) بیاد آورده نشانهای خاص گفتند چون پژوهش رفت بے کم و زیاده همچنان برآمد - و بهوشیاري و یاد داشت گیتي خداوند اعتماد دیگر شد - و همدرین نزدیکي لشکرخان بقلاني را (که از شورش افزایان نامور بود) کشاورزان آن بوم مسلسل بدرگاه آوردند - و ببادافراه کردار گرد آمود نیستي شد - و [چون عزیمت آن بود که لختے درین سرزمین (که بستان سرای انس و نزهت‌جای دل افزای ست) ایزدي پرستش رود و ریشهای بومیان این دیار مرهم پذیرد] فیلان همراه را بصوب جلال‌آباد روانه ساختند - و سیّد حامد و سیّد بهاءُ الدّین و برخے[۴] اُمرا را بدرقه گردانیدند - درینولا آگهي آمد که میرزا دیوانه‌وار سراسیمگي داشت - از آوازهٔ همایون موکب بغوربند شتاب آورد - و آن اندیشه در سر دارد که اگر فوجے بجستجوئی او در رسد قلندر آسا بتوران زمین غربت گزیند - از افزونی عاطفت لطیف خواجه و قاضي عبد اللّطیف را باندرزگذاري[۵] روانه فرمودند - همگي سگالش آنکه او را الطاف شاهنشاهي دلنشین ساخته بدرگاه والا آورند - و درساعت سعادت افزا بیست و نهم برفراز ارک کابل قدسي نزول شد - سترگ روشنائي آن دیار را فرو گرفت - و دران انس جا بارگاه عشرت زدند

---

(۲) نسخهٔ [ز ل] پور (۳) نسخهٔ [ک] همین منزل (۴) نسخهٔ [ب] برخے دیگر را (۵) نسخهٔ [ا] باندرز گوئي *

و جشن عالي ترتیب یافت - و همدرین سال گرامي وزن بهجت افزود - و بگزیده کالا برسنجیدند جهانیان از افضال پادشاهي نشاط آمود گشتند *

بخشیدن گناه میرزا حکیم - و بازگشت موکب همایون بصوب هندوستان

گیهان خدیو از خدا شناسي و یزدان پرستي همواره در مراتب آرایش جهان و جهانیان و آراستن هنگامهٔ بزم و رزم و برآوردن خواهشها و سزا دادن بد گوهران و نواختن شایستگان[۲] رضامندي دادار جان آفرین را طلبگار - و هرگز دامن کردار ستودهٔ او بخویشتن بیني نیالاید و از فروغ خیرسگالي و حقیقت پژوهي پراگنده[۳] آهنگها بیکجهتي گراید - و خداوندان کیشهای گوناگون در دوستداري این یکتای جهان آفرینش بے اختیار - هرگاه در کارکرد[۴] نیکوئي نقش غرض سترده آید هرآئینه چنین برفراز نیکنامي نشیند - و گروها گروه مردم بدستیاري او برخیزند ازینجا ست که بخشودن گناهای سترگ و ولایتهای آباد در پیشگاه همّت او قدرے ندارد و ناهنجاریهای پیشین در عاطفت ندامت‌گزینان حال فتورے نیندازد - و هرگاه زبان پیشاني گویای پشیماني یابد[۵] در یکزمان از قهرِ جهان سوز بلطف عالم آرا گراید - و بارے بران قدسي خاطر نباشد - و (چون فرمان روای روزگار صوري سلطنت را ثمرهٔ ایزدي پرستش اندیشد) او را نخست خویهای گزیده فراهم آید - و در کمتر زمانے به پیشوائی جهان معني سربلندي یابد بارها برخے مخلصان جان نثار اندیشیدند که نوکرے را کمین گاه ساخته میرزا را ازهم گذرانند آن مهرآمود حقیقي با وجود شورش‌افزائي خموشي هم روا نداشت - و برزبان گوهرآمود گذشت چگونه آدمي زاد نیروی ایزدي تائید را در برآمد خواهشهای نفس نیرنگ ساز برگذارد - و چرا برای آسایش خود در جانکاهی برادر کوشش رود - و از قدرنشناسي یکے از قدریان را روزگار سپري گردد - اگر او نیک اندیشیده راه خلاف میرود طریق عبادت مي‌سپرد - و اگر نه بیمار ناداني ست - رنجوران بادیهٔ بیدانشي را نتوان آزارکرد - درین ایّام (که موکب همایون در عرصهٔ دلگشای کابل نزول سعادت فرمود) نزدیک بود که طومار زندگی میرزا در نوردیده آید - دران جانکاهي فرستادگان بارگاه خلافت مژدهٔ بخشش و بخشایش رسانیدند - و آن پراگنده حال گسسته امّید را بعنایت روزافزون دستگیري نمودند - میرزا لختے خواب و خیال پنداشت - و زمانے بیغاره گذاري دانسته باور نکرد - چون بر حقیقت کار آگهي یافت و درگاه پوزش پذیري گشاده دید

---

(۲) نسخهٔ [ل] شایستگان شایستگي دارد - و رضامندي (۳) در [بعضے نسخه] پراگندگیها (۴) در [چند نسخه] در کار نیکوئي (۵) نسخهٔ [ل] آید *

بارگشای[2] گریه و زاري شد - و از نا رسائی خرد و نا مساعدی بخت و بیوفائی همراهان و شرمساری خویش داستان برخواند - و چنان پاسخ برگذارد که مرا پیشتر بایستے ناصیه سای آستان مقدّس شد - و خاک والا آستان را توتیای دیده و دل گردانید - اکنون (که بدین روز افتاده ام و هول جان افزوده) بکدام دل و چه دست آویز خود را در پیشگاه حضور رسانم - و این رفتن چه[3] نماید - و چه آرزو داشته باشم - از بخت برگشتگي هرچند بهمشیره و خواجه حسن روی آوردم (که بدرگاه همایون رفته عذرخواهي نمایند) صورت نبست - و از بیمناکي مرا بروز نا کامي پسندیده ببدخشان شتاب آوردند - لیکن از پیام روح افزا دم آسایش برگرفتم - امّیدوار[4] آنم که درین مرتبه مرا از دیدن معاف دارند - فرزند خود را بخدمت میفرستم - چون خاطر وهمگین قدرے آرامش پذیرد بسعادت کورنش سرمایهٔ جاوید دولت خواهم اندوخت - بدین مضمون عرضداشتے مصحوب علي محمّد اسپ روانه گردانید ٭

غرّهٔ شهریور لطیف خواجه وقاضي عبد اللّطیف ببارگاه حضور آمده حقیقت سراسیمگی میرزا معروض داشتند - بر ضمیر قدسي‌طراز گران آمد - و فرمان شد که برخے مجاهدان عرصهٔ تیز دستي شتاب آورند - تا آن غنوده خرد ره گرای نیکوبندگي آید - درین هنگام علي محمّد اسپ بوسیلهٔ ایستادگان سریر همایون سعادت بار یافت - چون از قدیمان این والا دودمان بود و طرزدان[5] نیایش گرائي و لابه‌گری او پذیرش یافت - گناهان میرزا بخشیده آمد - وبتازگي زابلستان عنایت شد و چون بودن رایات اقبال سرمایهٔ سراسیمگی میرزا بود روز دوم ره نورد هندوستان شدند - نخست بگذرگاه رفته بروضهٔ مقدّسهٔ حضرت فردوس‌مکاني دعای آمرزش فرمودند - و سپس بباغ شهرآرا عشرت اندوختند - و آخرهای روز آمرای والا شکوه را در خدمت شاهزاده سلطان مراد فرمان شد که منزل بمنزل راه سپرند - و خود بصوب جلال‌آباد (که اردوی بزرگ آنجا بود) ایلغار فرمودند مخصوص خان و شیخ جمال و راقم شگرفنامه و چندے دیگر سعادت همراهي یافتند - آغاز شب زمانے نزدیک بکرامي آسایش گرفتند - چون پاسے سپري شد گلگون سبک[6] خرام را تیز گردانیدند نیمهٔ روز باریک آب آرامش گاه شد - در عنفوان چراغ افروزي سمند اقبال گرم رفتار شد - و صباح آن نیمهٔ روز ساحت جلال‌آباد از موکب همایون پرتو گرفت - شاهزادهٔ والا گوهر سر درپای مقدّس نهاده نیایش بجای آورد - و پردگیان شبستان دولت انجمن پرستاري نشاط آمود گردانیدند - و اُمرا سجود عقیدت نموده بسپاس‌گذاري سعادت اندوختند - هرزه سگالان شگرف ترفندها[7] از جانب میرزا

---

(۲) نسخهٔ [اب] بارگشای (۳) نسخهٔ [ل] بچه ماند (۴) نسخهٔ [ل] امیدوارم (۵) در [بعضے نسخه] طرز دان نیایش گرائي لابه‌گری او (۶) نسخهٔ [ل] خوشخرام (۷) نسخهٔ [ل] ترانها ٭

سرائیدے - و آوازه چنان بود که رایاتِ فیروزي عزیمتِ توران زمین دارد - و اُمرا از بیگانگیِ جای
و شبخونِ کابلیان لختے اندیشه داشتند - که یکبارگیِ آن شهسوارِ عرصهٔ آگهي دررسید - و درمعسکرِ
اقبال سترگ نشاطے پدید آمد - هفتم بصوبِ هندوستان نهضتِ والا شد - و ساحلِ دریا منزلگاهِ فیروزي
گشت - گیهان‌خدیو با برخے پردگیان تماشای باغِ صفا فرموده شب باردو رسیدند - روز دیگر
شاهزاده و اُمرا از عقب آمده پیوستند - و همدرین منزل شیخ (۲) فرید از بهار آمده بسجدهٔ اخلاص
ناصیهٔ بختمندي را روشني داد - و ناکامیِ مخالفان و صاف شدنِ آن صوبه از گروهِ عصیان‌گرا
بعرضِ همایون رسانید - پانزدهم از کریوهٔ خیبر گذشته بجمرود نزولِ اجلال فرمودند *

و از سوانحِ بخشودنِ گیتي‌خداوند تباه‌کاریِ معصوم‌خان فرنخودي - ازان باز (که در آویزهٔ
شهباز خان آبروی او ریخته شد - و از گزندِ آن بومي رستگاري یافت - چنانچه گذارده آمد)
دران صحرای پردرخت بناکامي میگذرانید - و هرروز بخارزارے پای تکاپو ریش کردے
و بتارهٔ اندوهے سزای بدگوهري یافتے - درین تیره‌بختي و سرگرداني از ملازمانِ او مقصود نامے
بدو پیوست - و اندوختهٔ روزگاران نثار گردانید - آن شوره (۳) پشتِ بدنهاد را باز اندیشهٔ ناسپاسي
کالیوه ساخت - و بشورافزائي و رعیّت‌آزاري دوادو برگرفت - درکمتر زمانے مگس‌منشانِ
زربنده فراهم آمدند - و شهرِ بهرایچ دستفرسودِ تاراج شد - فخرعلي وزیرخان لختے بآویزش
برآمد - و از نامساعدیِ ستاره و بدگوهریِ همراهان کارے نساخت - و آن شهرآباد با توابع بتصرّفِ
آن بدکار درآمد - وزیرخان و مهترخان و دیگر اقطاع‌دارانِ آن ناحیت انجمنِ یکتائي را فروغ
بخشیدند - و بیاوریِ اقبالِ روزافزون به پیکارِ آن نافرجام آماده گشتند - و دریای سرو درمیان داده
بتوپ و بندوق آغاز آویزه کردند - آن عصیان‌گرا از بیمناکیِ نوپیوستگان روز در معرکه بوده سرانجام
بدکاري نمودے - و شب با چندے همراهان از اردو بیرون شده کنجِ تنهائي گزیدے - درکمتر زمانے
بومیانِ آن سرزمین هنگامه‌آرای بندگانِ خدمت‌گزین آمدند - و نیروی سترگ درمعسکرِ اقبال
روشني افروخت - شبے بنه و بار گذاشته گریزپای شد - و جنودِ نصرت‌اعتصام تا کلیان‌پور
تکامشي نموده بازگشتند - آن پریشان‌بخت شوریده‌رای بجلوپاره شتافت - و از گرانخوابیِ
بے‌دولتي دران حدود نیز شرارهٔ افزای شورش شد - و بسیارے فرومایگانِ مگس‌خو فراهم آمدند
و قصبهٔ محمّدآباد را یغمائي گردانید - و در اندیشهٔ تاراجِ جون‌پور شد - شاهم‌خان از (۴) ترهت
و پهار خان از غازي‌پور و قاسم خان از چاند (۵) پور بچاره‌سازي برآمدند - و هنگامهٔ بندگانِ سعادت پژوه

---

(۲) نسخهٔ [ا ل] شیخ فرید بدخشي (۳) نسخهٔ [ا ب] شوریده بخت (۴) در [بعضے نسخه] ترهین
و در [بعضے] نرهن (۵) نسخهٔ [ز] جلد پور *

تازه گرمي پذیرفت - آن کج گرای آزرم ستیز کالیوه شد - و بد گوهران نافرجام پراگندگي یافتند و اندوختها را گذاشته با چندے آب سرو را از گذر هلدي[۲] گذاره نمود - چون هرطرف عساکر فیروزي ترانه سرای اقبال بودند لختي ازان فتنه‌اندیشي فرو نشست - و بدستان فروشي روی نهاد - خان اعظم میرزا کوکه در حاجي‌پور بود - نیایش‌نامه فرستاده زینهاري شد - او پاس دیرین آشنائي داشته مردمي بجای آورد - و بنقد و جنس و جایگیر یاوري کرد - و از بارگاه خلافت التماس بخشش نمود شهریار بخشایش‌گر از پوزش پذیري و مهرگزیني کوکلتاش را بدان نوازش امیدوار گردانید و عالمي بشگفت زار در شد ‌‌‌•

• بیت •

تایب اندر خواب نام توبه نتواند شنید • گر به بیند عشق بازیهای عفوش برگناه

و از سوانح فرو شدن سید هاشم بخاري - در آغاز این یورش میر بحکومت سروهي رخصت یافته بود - و میرکلان و کمال الدین حسین دیوانه و برخے دیگر مجاهدان همراه ساخته بودند چون بدان سرزمین رخت اقامت انداخت سلطان دیوره[۳] زمیندار بزرگ آن مرز بفرمان پذیري برخاست - و بدستان سرائي راه درستي برگرفت - و از لابه گري چندے راجپوتان بد گوهر را (که با او بودے) بخود همداستان گردانید - و درکیمن گزند جان فرسا نشست - درین ایام (که یکجهتان اخلاص‌گزین دوري داشتند - و دوران ناسپاس[۴] نزدیکي) آن تباه اندیش نافرجام بران غنوده حال هجوم آورد - دوم امرداد با چندے مردانه فروشد - و نقد زندگي بشایستگي درباخت - لختي (که دران آویزش راه بیدلي سپردند) بسزا رسیدند - و آن کج گرای مالشهای سترگ یافت - شازدهم شهریور نزدیک بکرام نزول رایات اقبال شد - و آگهي آمد که دریای سند را بآن بزرگي و شوریدگي قاسم خان گزیده جسرے انتظام داد - گروها گروه مردم شادي‌آمود گشتند و نشاطها برساختند •

و از سوانح سودائي شدن شیخ جمال بختیار - موکب همایون از گریوهٔ خیبر میگذشت از وی بوی باده شنودند - لختي بانکار گرائید - و زمانے بعذرهای ناسزا پرداخت - برای رهنموني و پند پذیري نکوهش فرموده از کورنش بازداشتند - او از نیرنگي جنون سبکسري نموده اسباب دولت یغمائي ساخت - و از بیدانشي راه بیذوائي سپرد - گیهان خدیو از مهراندیشي او را به پند آموزي زنداني گردانید - شیخ عبد الرحیم لکهنوي و چندے دمساز او را نکوهش نموده از نظر انداختند - بیست ودوم دریای سند را از راه پل گذاره فرمودند - و هندوستان را بقدوم

---

(۲) نسخهٔ [ا] لهدي - و نسخهٔ [ب] ملدي (۳) نسخهٔ [ز] سلطان دیوره بزرگ آن مرز
(۴) نسخهٔ [ل] نا فرجام •

عالم آرا آذین بستند - پاسبانیء دیار سند بآگاه دلی کذور مانسنگهه باز گردید - لختی دران حواشي شکار قمرغه سرانجام یافت - و نشاطها اندوختند - و همدرین ایّام راجه تودرمل ناصیه سای قدسي آستان آمد - او در انتظام شرقي بلاد (۲) با فیروزي جذود تکاپو نمود - (چون در صوبهٔ بهار چندان کار نماند - و اُمرا را توفیقِ رفتنِ بنگاله نشد) او را بپاسبانیء احکام وزارت طلبداشته بودند تازه جانے برگرفته رهگرای بندگي شد - غرّهٔ مهر بدان سعادتِ والا اختصاص یافت - و دران سال و مه از ساحلِ دریای سند کوچ شد - گیتي خداوند با دلے آسمان پیوند و خاطرے حق‌آمود درعشرتِ شکار آگهي مي‌اندوخت - و جهانباني مي‌فرمود - بیستم مهرماه آبِ بهت از گذرِ رسول پور بپل عبور فرمودند - و بیست و پنجم در حدودِ هیلان از گذرِ جوگالي (۳) بر فرازِ جسر شده دریای چناب را گذاره نمودند - پنجم آبان آبِ راوي را (که پایاب بود) گذشته نزدیکِ سرای دولتخان مضربِ سرادقاتِ دولت شد - و درین روز صدور نامزد فرمودند - و چمن زارِ آمالِ در ماندگان شاداب شد خدیو آگهي نظر برافزونیء سیورغال داران و رفاهیتِ حالِ آن گروه این منصبِ والا از یک کس برگرفته بکاردانانِ سعادت منش سپرد - تا رنجِ انتظار برخیزد - و دستان سرائي بجائی نرسد صدارتِ صوبهٔ دهلي و مالوه و گجرات بحکیم ابوالفتح تفویض یافت - و آگره و کالپي و کالنجر بشیخ ابوالفیض فیضي - و از حاجي پور تا سرو بحکیم همام - و بهار بحکیم علي - و بنگاله بحکیم عین الملک - و پنجاب بقاضي‌علي بدخشي (۴) - و نیز جا بجا در شهرهای بزرگ یکی از دانش‌اندوزانِ بے تعصّب را سرکردهٔ قاضیانِ آن ناحیت گردانیدند - تا ازین گروهِ بزرگ دستارِ دراز آستین آگاه باشد - و همدرین ایّام سپه آرای پنجاب راجه بهگونت داس آرزوی مقدمِ قدسي نمود گیتي‌خداوند خواهش پذیرفته هشتم (۵) سایهٔ عاطفت انداخت - و بجاوید دولت اختصاص گرفت بیست و یکم دریای بیاه براهِ پل و بیست و هشتم از آبِ ستلج بر فرازِ پیل گذشتند - روزِ دیگر ساحتِ سهرند مخیّم اقبال شد - و ببستان سرای آن شهر عشرت گزیدند - و ازین سومنزل راجه بهگونت داس و رای رای سنگهه و سیّد حامد بخاري و جگنّاتهه و دیگر تیول دارانِ پنجاب رخصت یافتند - در حدودِ پاني پت هفتم آذر شهباز خان بسجدهٔ ارادت سربلندي یافت ازان باز (که معصوم خان فرنخودي را سراسیمهٔ بادیهٔ ادبار گردانید) بدارالخلافهٔ فتحپور پاسبانیء احکام خلافت میکرد - آوازهٔ بازگشتِ راياتِ اقبال شنوده برآمد - و سعادت اندوخت - دهم ماهچهٔ راياتِ اقبال بدارالملکِ دهلي پرتو انداخت - و بزیارتِ خوابگاهِ حضرتِ جنّت آشیاني

---

(۲) نسخهٔ [ل] دیار (۳) نسخهٔ [ب] چوگاني - و در [بعضے نسخه] چوگالي (۴) نسخهٔ [ا ب] بخشي (۵) نسخهٔ [ل] ششم ●

توجّه فرمودند - مستمندانِ آن سرزمین کامیاب افضال گشتند - و از قدردانی (که سرمایهٔ جاوید دولت است) بآرامجای مهدِ عُلیا حاجی بیگم رفته نیایش‌گری نمودند - انجمنِ شادمانی انتظام گرفت - و آرزوها برفرازِ روائی برآمد - و آخرهای روز آگهی آمد که هودج کبریای قدسی‌طراز حضرتِ مریم مکانی نزدیک رسید - گیهان خدیو پایه شناس پذیرا شده بمراسم بزرگ‌داشت چهرهٔ دولت برآراست - در ملازمتِ آن پرده نشینِ عفّت شاهزادهٔ سعادت پیوند سلطان دانیال بسجودِ عقیدت ناصیهٔ بختمندی برافروخت - و سلطان خواجه و شاه قلی خان محرم و بسیارے بندگانِ اخلاص سرشت جبهه سای آستانِ جلال آمدند - هفدهم نزدیک متهرا مضربِ خیامِ اقبال شد و بدان باستانی مطاف رفته تماشای غنودگانِ ملکِ شناسائی فرمودند - و زمانے بالتماسِ متهراداس (که از خدمت گزینانِ شایسته است) منزلگاهِ او فروغِ قدسی قدوم یافت *

رسیدنِ موکب همایون بدار الخلافهٔ فتحپور

گیهان خدیوِ معدلت پژوه بفروغِ خردِ پیش بین و رهنمونیِ اقبالِ روز افزون گرانِ لشکرِ هندوستان را بشگفته‌پیشانی با تباهِ اندیشهای جهانیان بزابلستان برد - و بکار آگهی و حساب دانی حسنِ انجام برگرفت - اندرز گوئی را پایهٔ والا نهاد - و تازه گوهرِ مردمی بظهور آورد - حزم اندوزی را با مردانگی دوشادوش ساخت - و کرم را با بزرگ منشی هم آغوش گردانید - از دیده وری طرحِ جنگے انداخت - و جهانے را بشگفت زار درآورد - خویشتن را لختے دور گرفت - و غنیمِ کج‌گرا را راهِ دلیری نمود - و بگزیده آئینِ بادافراهِ تیره رایان انتظام یافت - چنین یورشِ بزرگ (که فرمان‌دهانِ[2] وسعت آبادِ هند را بخاطر نرسیده بود) به بهترین روشها بجای آمد - و گوهرِ بردباری و فراخ حوصلگی و غیب دانی بچهار سوی عالم حیرت انداخت - (هرچند ناسپاسانِ شرقی دیار بیراهه رفتند - و اعیانِ دولت نهضتِ رایاتِ والا بدان سو خواستند) فتنهٔ پنجاب گذارده ملتمس پذیرائی نیافت - و چندان آهستگی و بردباری بکار رفت که گفتها برفرازِ پیدائی نشست - و پراگندگیِ زمانیان را گزیده چاره گری کرد - و قدردانی و مرتبه آرائی افروزشِ دیگر یافت بتادیبِ ناسپاسِ برادر فرزندِ بزرگ را رخصت نداده ناموس‌آرای شد - و به تنها آمرا بار نگذاشته رشتهٔ مرتبه شناسی را دوتائی بخشید - و با چندین گناهِ سترگ ملک و مال و جان و ناموسِ میرزا بخشش فرمود - و مدارجِ بزم و رزم و لوازمِ کوچ و مقام و برآوردنِ خدمت گذارانِ اخلاص گرای و مالشِ بدکارانِ سرکش بجای آورد - و بقایدِ اقبال و پیشرویِ ستارهٔ دولت نوزدهم آذر

---

(۲) نسخهٔ [ل] فرمان روایان *

پس از ده ماه بفرّخي و فیروز مندي پای تخت را بقدوم قدسي عرش‌سای گردانید * نظم *

نسیـــم خوشدلي از فتحپور مي‌آید * که پادشـــاه من از راه دور مي‌آید
چه دولت است قدومش که هردم از دلِ خلق * هزار گونه طرب در ظهـــور مي‌آید
خجسته بـــاد بعـــالم قدومِ او فیضي * کـــه عالمي بمقـــامِ حضـــور مي‌آید

درین روزِ بهجت از چارکروهی مصر از دو طرف نوئینانِ والا شکوه و اُمرای اخلاص گزین و دیگر ملتزمانِ بارگاه دولت نظّارگیِ نیرنگیِ اقبال بودند - و فیلانِ کوه پیکر بشگرف آرایشی ایستاده شکوه افزائي داشتند - خدیوِعالم برفرازِ فیلِ فلک آسا بدورباشِ فر ایزدي راه مي‌سپرد - و شاهزادگانِ رضا جوی هریکی در جای خود خرامش داشت - و برخی از بزرگانِ سعادت سرشت از یساولان پیش بوده چالش داشتند - و قور بشایستهٔ شوکتی رهگرا بود - و سپس گوناگون اعیانِ دولت بگزیده آرامشي راه مي‌نوردیدند - آوازهٔ کوسِ اقبال و ترانهٔ خنیاگرانِ جادوکار تازه تازه مژدهٔ بهروزي میداد - و نونو پیامِ عشرت میرسانید - و گروها گروه مردم بسجودِ سعادت ناصیه مي‌افروختند - و گوناگون خلائق بر در و بامِ شهر حیرت مي‌اندوختند - و دستها برداشته خلودِ دولتِ روزافزون مي‌طلبیدند و بسپاس گذاري جان و مال نثار میکردند - آخرهای آن روز بدولتخانهٔ عالي نزولِ سعادت کرده بر اورنگِ سلطنت نشستند - و داد دهي و مخلص نوازي و دشمن‌گدازي را پایه فراتر نهادند و افزایشِ دولت و کامیابي را وسیلهٔ پرستش و نیایش گردانیدند - و آئینهای آسودگي و آسایش درمیان آمد *

و از سوانح بیاسا رسیدنِ بهادر - آن نافرجام سیاه رو پورِ سعید بدخشي ست - از پریشانیِ جوهرِ دماغ رعیّت آزاري کردے - و شگرف ژاژخائیها نمودے - چنانچه لختي گذارده آمد کهستانِ ترهت را بنگاه شورش گردانیده روز میگذرانید - و هنگامِ فرصت برآمده دستِ یغما مي‌گشاد - (چون آن حواشي بجایگیرِ غازي خان بدخشي قرار گرفت - و خان اعظم بیاوريِ او توجّه نمود - و کارداني را با مردانگي پیوند بخشید - و خدمت گزیني را باآگاه دلي همدوش گردانید) شکستهای دلشکن یافت - و ادبارِ روز افزون درگرفت - بنه و بارِ او بتاراج رفت - و زه و زاد بدست افتاد - ازان[2] رو راهِ گریزت پیش گرفت - و بلابه گري درآمد - و غازي خان را آمده دید چون آثارِ فتنه اندوزي و شورافزائي از ناصیهٔ گفتار و کردارِ او پیدا بود مقیّد پیشِ خان‌اعظم بحاجي پور فرستاد - و او بدرگاهِ مقدّس روانه گردانید - دربنولا (که رایاتِ عالي سایهٔ معدلت بدارالخلافه انداخت) آن سیه بختِ تباه سرشت را زنجیر در گردن و کنده درپای آورند - و بباد افراه رسید *

---

(۲) نسخهٔ [ب ل] ازان روز *

و از سوانح ناصیه سائی حیدر بدرگاه والا - اورنگ نشین اقبال از وفور ایزد شناسي از مرزبانان روزگار جز فرمان پذیري بازخواستي ندارد - و تا بسخنان دلاویز آگهي این خواهش حسن انجام گیرد نیروی شکوه سلطنت بکار نمیدارد - بنابرین صالح عاقل را باندرزگوئی یوسف خان مرزبان کشمیر فرستاده بودند - از بختمندي پند پذیرفته بشکرانهٔ والا عاطفت پسر سیومین را با گزیده کالای آن دیار روانهٔ درگاه مقدّس گردانید - و بگوناگون الطاف شاهنشاهي اختصاص گرفت *

و از سوانح نشاندن[۲] شهبازخان بزنداني دبستان - ناگزیر[۳] آدمي زاد آنست که در ایّام شکرخندگی روزگار و فزونی دولت پاسباني خویش نماید - زیاده از هنگام تنگدستي و غنچ آرائی دنیا (که دیوسار کامیابي) زود از جای برد - و به تخیّلي در زیان زندگی جاوید اندازد - (چون به نیروی اقبال روزافزون ازو خدمات شایسته پدیدآمد - و بادهٔ دنیا زیاده از حوصله درکشید) لختي خودسریها ازو ظهور یافت - و درهنگام پرسش[۴] خود آرائي و خویشتن‌فروشي درمیان آورد - گیهان خدیو ازانجا (که از دار وگیر جهانباني عنان بازکشیده با خرد دوربین و کارشناسان بے غرض جانقي فرماید) در کار این تنگدل بد زبان ژرف نگاهي فرمود - بیست و چهارم دی موکب مقدّس برسم شکار بجانب نگرچین برآمد - سیوم بهمن آن سرمنزل فیض اساس بقدوم انجمن آرا نورستان ایزدي گشت - آنروز هنگام تسلیم چوکي بخشیان بارگاه خلافت او را از میرزا خان (که امروز بخطاب عالي خانخانان سربلندي دارد) پایان‌تر داشته بودند - در امتثال قدسي‌فرمان بیراهه شتافت - و سلسلهٔ شناسائي و عقیدت منشي را گسیخت - بل سررشتهٔ بازرگاني فروهشت - چون حوصله تنگ و شراب تند بود بر نطع بندگي نیارست آرامش گزید - از ظلال عقل برآمده پرستار طبیعت شد گیتي خداوند برای پند پذیري و سعادت آموزي برایسال[۵] درباري سپرد - و بدبستان معامله داني برنشاند - بامدادان ازانجا بدولت و اقبال بدارالخلافه نزول همایون شد *

و از سوانح سپري شدن روزگار ملکهٔ‌جهان حاجي‌بیگم - ازان‌هنگام (که از حجاز بازگشت فرمودند) برای حق[۶] گذاري نزدیک مشهد مقدّس حضرت جنّت‌آشیاني منزل گزیده در آبیاری آن روضهٔ قدسي همّت بسته بودند - و آن خدمت را سرمایهٔ سعادت اندوزی دین و دنیا مي‌پنداشتند و آرزومندان آن سرزمین از موائد افضال آن مهین‌بانوی دولت کامیاب خواهش میزیستند - ازانجا (که چار سوی دنیا اقامت را سزاوار نبود - و گذرگاه بازرگاني نشیمن‌جای روحاني نباشد) آن پرده نشین عزّت هفتم ازین رباط مزوّر رخت هستي بربست - و ازین کارواني سرا روی درهم کشید

---

(۲) نسخهٔ [ب] فرستادن (۳) نسخهٔ [ا ل] ناگذران (۴) در [بعضے نسخه] پرستش (۵) نسخهٔ [ل] بیساولان درباري (۶) نسخهٔ [ل] خدمتگذاري *

جهانے راہ سوگواري بر گرفتند - و روزگار غم‌آمود شد - حالِ اورنگ آرای مهرگرا را چگونه برنویسد و چه مایه تواند نگاشت - حوصلهٔ زمانیان برنتابد - و بقالب گفت درنگنجد - و چرا نباشد که انتظامِ عالمِ اسباب را گزیده دست افزارے ست - و سرانجامِ این نشاہ را مهین دست آویز - (هرگاه آن چشمه سارِ مردمي از فروشدنِ آدمیئے (که یک گونه شایستگي داشته باشد) بفراوان اندوه در شود) بزمانیِ گسیختنِ چنین پیوندِ جاني را توان اندازه برگرفت - کهبانوی دودمانِ دولت دریا بارِ نیکوئیها بود - و از آغازِ آگهي شهریار را فراوان دوست داشتے - و دلِ محبّت طرازِ شاهنشاهي را نیز باو شگوف پیوندے بود - ازین دردِ بےدرمان پردگیانِ مشکوی اقبال مُویه کُنان[2] و موی کَنان نعرهای دلخراش برآوردند - و فریادهای جانکاه بر کشیدند - ازانجا (که اورنگ نشینِ دادگر را از نیکوسگالي و پسندیده کرداري پیشوای ملکِ معني ساخته اند - و دران نزهتگاهِ مقدّس ناملایمے نباشد - و پیشانیِٔ خاطر چین زده نشود) بهمّتِ والا و حوصلهٔ فراخ نفسِ قدسي را از دستِ ناشکیبائي وا گرفته بصفوتجای رضامندي شتافتند - و باندرزهای هوش افزا مرهمهای گوناگون بر جراحتهای خسته دلان برنهادند *

آگاه دلِ روشن‌ضمیر نیکو شناسد که سه کاروان درین سپنجي‌سرا روا رو دارند - نخستین قافلهٔ نطفه که از اصلابِ آبا بارحامِ امّهات گذاره کند - دوم بجهان آسماني شدن - و بتن بخاک فرو رفتن سیوم نیرنگیِ حالِ زندگان است - که درین منقّش رباط بغم و شادي گرایند - گاهے مردمے را بدان روز نشاند - و زمانے طبیعت بدین سبکسري دارد - و آگاه دل درین شورش بپای همت بشتابد - و بیچاره گریِ خویش و بیگانه نگاپو نماید - و ناشناسا را شوریدگي درگیرد - و سراسیمگي پراگنده گرداند - و از وفورِ عاطفت قاسم علي خان را بدار الملکِ دهلي فرستادند - که فنونِ مهربانیِٔ سریرآرای سلطنت بمنسوبانِ آن پرده گزینِ تقدّس رساند - و از غمزدگي و دل گرفتگي[3] باز آورده به تیمار داري نشیند - و آنچه درین سفر بذاتِ آن بانوی مینونگار بکار آید بآئینِ شایسته بکار آرد - ایزدِ تعالی پرتوے از بقای خویش بر ساحتِ هستیِ این شهریارِ قدردانِ هشیار خرام تابان کناد - و جهانیان از فروغِ عاطفت و معدلت کامیابِ زندگي گردند * * رباعي *

* مقیمِ جاوداني باد جانش * حریمِ زندگاني آستانش *

* جمالش باد دایم عالم افروز * شبش معراج باد و روز نوروز *

و از سوانحِ آمدنِ معصوم خان فرنخودي بوالا درگاه - اواسطِ بهمن آن سرگردانِ بادیهٔ ادبار بدار الخلافهٔ فتحپور درآمد - ازانجا (که هنوز بدمستيِ او فرود نیامده بود) روی نیاز بآستانِ اقبال

---

(۲) نسخهٔ [ل] نوحه‌کنان - و مویه بمعنيِ نوحه آمده (۳) نسخهٔ [ل] دل تنگي *

نیاورده بیرونِ شهر نزدیک پیرغیب منزل گزید - باوجودِ چندین جرائم همگي اندیشهٔ تباه آنکه شهریارِ والا شکوه پرسش نماید - اگر پشیماني سراپای خاطر گرفته بودے بدرگاه آمده برخاکِ انکسار غبارآلود پیشاني شدے - تا ایزدِ بےهمال بخشش نمودے - و بسایهٔ عاطفت گرائیدے *

سرگذشتِ این جوانِ غنوده (۲) بخت و خردِ آنکه چون بیچارگي او را در گرفت بچاپلوسي زمانے بخان‌اعظم میرزا کوکه پناه برد - میرزا از درست‌نهادي و ساده لوحي سخنانِ فریب آلودِ او را راست انگاشته بدستگیري برنشست - و گوناگون یاوري نموده بنقد و جایگیر سراسیمگیِ او را چاره گرآمد - و ولایتِ مهیسه (۳) که دامنهٔ کوه بود ضمیمهٔ آن گردانید - و قرار یافت که چون رایات جهانگشای بهندوستان بازگشت فرماید او را بدرگاهِ والا برده پذیرای عاطفت گرداند - ازانجا (۴) (که بد درون بود - و خیالهای تباه در سر داشت) رخصت گرفته بدان اقطاع شتافت - و بسیارے از بندگانِ بےآزرم نزدِ او فراهم آمدند - میرزا ازفرستادنِ پشیمان شده بچاره‌گري روی آورد - چون نیروی پیکار نداشت دل ازانجا برگرفت - و بعزیمتِ آنکه بهمایون درگاه میرود روانه شد - همگي بسیچ آنکه اگرقابو بدست افتد سربشورش بردارد - و گرنه بدارگاه خلافت رفته لابه‌گري نماید - میرزا بسعيِ بدگوهران آن فتنه‌اندوز را بے آنکه لشکرے همراه سازد دستوري داد - و سهوے سترگ در کارِ دولت رفت - او در بیراهه رفتن و حیله انگیختن تکاپوی نمود - لیکن از کمیِ دست افزارِ پیکار و بسیاریِ اولیای دولت از هرطرف و زنداني بودنِ والده و همشیره و کوچ نتوانست گردِ فتنه برانگیخت - و نیارست خود را بگوشهٔ ادبار کشید - ناگزیر بدین مصرِ انفصال (۵) پیوست و بخمار پندار افتاد *

و همدرینولا قاضي عبدالسمیع (۶) را بقضای عسکرِ والا سربلندي بخشیدند - او از اعیانِ اندجان است - و بدانشِ رسمي و تنقیحِ تقریر و راست اندیشي از یکتایانِ زمانه - پیشتر قاضي جلال ملتاني باین‌خدمت اختصاص داشت - چون آگهي شد (که آن مردِ آزمند را اغراضِ دنیوي جوهرِ دماغ پریشان دارد - و از راستي و درستي برکرانه میزید) و نیز روشن شد (که پسرِ او بتزویر (۷) خزینهٔ معموره را دست‌آلای خیانت ساخته) او را از پایهٔ منصب و اعتبار انداخته رقمِ عزل بر ناصیهٔ روزگارِ او کشیده آمد - و بملاحظهٔ آنکه برگرفتهٔ پادشاهي در نظر سبک‌سار ننماید بصوبِ دکن اخراج فرمودند - که ازان راه بحجاز رود - آن تنومند (۸) آز دران دیار توقف گزید

(۲) نسخهٔ [ا ب ل] غنوده خرد آنکه (۳) نسخهٔ [ا ب] مهیسي - و نسخهٔ [ل] مهاي (۴) نسخهٔ [ل] چون بد درون بود (۵) نسخهٔ [ل] اقبال رسید (۶) نسخهٔ [ا] عبدالواسع را (۷) در [بعضی نسخه] نیز خزینهٔ (۸) نسخهٔ [ا] آن آزمند دران *

و همانجا فرو رفت - ازان باز باین خدمتِ عالي کسے نامزد نشده بود - چون کارداني و کم طمعيِ این گزیده آدم دلنشین شد بدین پایهٔ والا سرفراز گردانیدند - بیست و چهارم خان اعظم از صوبهٔ بهار آمده سجدهٔ اخلاص بجای آورد - و بگوناگون نوازشِ خسرواني اختصاص گرفت *

آغاز سال بیست و هفتم الٰهي از جلوس سعادت پیوند شاهنشاهي

یعني سال خرداد از دور سیوم

درین[2] هنگام از ابتسامِ بهارِ صورت و معني غلغلهٔ شادماني در دودمانِ موالید افتاد[3] - و هریکے به نیرنگیِ ابداع چهره‌افروزِ کمال شد - چمن‌آرای اقبال را در گلبنِ خاطرِ همیشه بهار آراستنِ جشنهای باستاني گل کرد - و آئین بستنِ جهانِ صورت دلنشین آمد - اگرچه هموارہ بزرگ‌داشتِ آن گرامي ایّام از صفوت‌گاهِ[4] قدسي باطن تراوش فرمودے لیکن از انبوهیِ تقلید پیشگانِ خرد دشمن و بیدانشیِ عامّهٔ ظاهرنگاه غازهٔ پیدائي نپذیرفتے - (چون پا بستگانِ تعصّب را چشمِ دل رمدین بود و عقلِ صلاح اندیش زنگارِ نایافت داشت) شاهنشاه حقیقت گزین بر مزاجِ زمانیان شناختے و از خلوتکدهٔ دل ببارگاهِ ظهور نفرستادے - پزشکانِ روزگار و جهانبانانِ آگاه دل پرهیز از عبادتے (که سرمایهٔ شورشِ جهانیان گردد) ناگزیر دانند - و آرامشِ گروهاگروه مردم از مهین پرستشهای ایزدي اندیشند - امروز (که عقل بلندي گرای شد - و که و مه را جویائیِ دلیل در گرفت - و پیرانِ روشن‌ضمیر و جوانانِ سعادت اندوز و خردانِ بیداربخت دل گرو برهان ساخته یقین پژوه گشتند) رای مقدّسِ شاهنشاه کارآگاه بآئینِ پیشینیان دل‌نهاد - و خرد را بر عادت برگزید * 　* اشعار *

* خوشا جنبشِ رهنمایانِ[5] دین * که کردند روشن چراغِ یقین *

* خوشا شهسوارانِ آفاق پوی * که در دین و دولت ربودند گوی *

* درین عرصه زین شهسواران یکےست * که بسیار بستودنش اندکےست *

* دو حرفم بود در نیایش[6] تمام * که افضل بوصف است واکبر بنام *

از فروغِ ایزد پرستي در پیشطاقِ ضمیرِ آسمان پیوند از گوینده اعتبارے نگیرند - و نگارنده را چندان ارزش نباشد - هر صورت کهترے که گزیدهٔ خرد برگوید روائي یابد - و هر بزرگ ظاهرے که گفتار را بدان‌نمط نسراید دستِ رد بران نهاده آید - و از گوهرافروزیِ انصاف اگر گذاردهٔ باستانیان دلپسند گردد بر فرازِ پیدائي برآید - و از اشتباهِ[7] پیرویِ دیگران نیندیشد - و فرمانِ سلطانِ

(۲) نسخهٔ [ل] درین هنگام بهار صورت (۳) نسخهٔ [ل] انداخت (۴) نسخهٔ [ب] صفوتکدهٔ (۵) نسخهٔ [ا] رهگرایان دین (۶) نسخهٔ [ا] ننایش (۷) نسخهٔ [ل] و از پیرویِ *

عقل فرمودهٔ ایزدي شمرده در تکاپوی کردار گام فراخ برزند - پیدا ست که بیدار از غنوده نیاموزد و نور از تیرگي نجویند - ازین سال آغاز جشن‌آرائیء نوروز و دیگر عیدهای باستاني رواج گرفت ونقد رایج چهارسوی دنیا آمد - قدسي‌نفوس باستانیان را سرور تازه روی داد - و بزرگان زمان به پیوستگیء سعادت و پیوند بهجت کامیاب صورت و معني گشتند - و آیندگان آگهي‌جو را گزیده ارمغاني سرانجام یافت - پرستش الٰهي بجای آمد - و درلباس صورت‌آرائي معني بالش یافت زمان اعتدال طبائع و هنگام دیگر جشنهای شهور فارسي (که حکمای پیشین بپرستاریء الٰهي و دل بدست آوردن و بهانهٔ افضال جستن خیال کرده اند) رونق پذیرفت - چنانچه نبذے ازان در عنفوان این شارستان آگاهي و در آخرین دفتر مذکور شد - چون نوروز نزدیک بود بفرمایش والا کارپردازان بارگاه همایون دولتخانهٔ بزرگ را (که در دور آن صد و بیست ایوان سنگین اساس یافته) آئین بستند - و اُمرای بزرگ و دیگر بندگان سعادت‌گرای در آرایش آن ژرف نگهي بجای آوردند زرّین پارچهای گران‌ارز بکار رفت - و بگوناگون جواهر بیاراستند - بخرّمي و خجستگي روز یکشنبه پانزدهم صفر (۹۹۰) نهصد و نود هلالي پس از سپري شدن چهارده دقیقه و سي و هفت ثانیه شمع پیشطاق این بلند طارم برج حمل را تازه روئي بخشید - و زمانه را غازهٔ شگفتگي برآراست بفرّخي آغاز خرداد سال سیوم از دور سیوم شد - شاهنشاه آگاه دل فراز اورنگ اقبال برآمد و صورت و معني را آئینے تازه برنهاد - گوهر شناسائي بر روی کار آمد - و کاردانی و مهراندوزي را سر آغاز دیگر شد *　　* اشعار *

* یکے محفل عیش دادند ساز * که دوران نیارد بعهد دراز *
* چه هنگامهٔ عیش و جوش[۲] نشاط * هوس پای کوبان بروی بساط *
* دکان هوس‌را نظر فتنه خیز * متاع نظر را خریدار تیز *

قفل از گنجینه برگرفتند - و نقد امّید در دامن جهانیان ریخته آمد - و قرار یافت که همه سال از زمان تحویل تا بهنگام شرف جشن‌آرائي شود - و یکے از بندگان سعادت سرشت هر روز کارفرمای این همایون سور باشد *

و درین محفل والا فرمودند - امروز هرکدام گزین کارکردے برگذارد - و آنرا پیرایهٔ سعادت اندیشد - نخست گیتي خدیو را بر زبان گوهرآمود رفت - خداوندي بحقیقت جز بایزد بے‌همال نسزد - وبندگي جز بمردم زاد - این مشتے ضعیف را چه یارا که نام صاحبي برخود بندد و بني‌نوع را بہ‌بندگي برگیرد - و همان زمان چندین هزار غلام آزاد فرمودند - و چنان گذارش یافت

---

(۲) در [اکثر نسخه] جشن نشاط *

که گرفتاران بزور را بدین نام خواندن و پرستاري فرمودن چگونه شایستگي داشته باشد - و آن گروهِ سعادت گرا بخطابِ چیلگي اختصاص یافتند - و آنچه روشني پذیرانِ نورستانِ حضور عرضه داشتند گیهان خدیو پیشتر ازین بیان فرموده بود - لیکن از گرم بازاريِ مدارا و بے انصافيِ پاسبانانِ احکام طرازِ کارکرد نگرفت - ازانجمله شاهزادهٔ والاگوهر سلطان سلیم بموقفِ عرضِ همایون رسانیدند کمتر از دوازده ساله پیوندِ زناشوئي نگیرد (۲) - که زیانِ آن فراوان - و سود بس نا پدید - خانِ اعظم میرزا کوکه معروض (۳) داشت - مرزبانانِ ممالکِ محروسه در گسیختنِ تار و پودِ هستي دلیري ننمایند و تا بعرضِ همایون نرسد در خرابيِ این بناي ایزدي دست نیالایند - با ژرف نگهي و دوربیني (که هردو کمیاب باشد) بیغرضي و کم آزاري را از کجا فراهم آورند - میرزا خان خانخانان التماس نمود - اگر جانداران ریزه چون گنجشک و ماهي را گرفتار نسازند شایستگي دارد - بگمانِ کمتر سودے فراوان جان بکوی نیستي شتابد - راجه تودرمل چنان برگذارد - هر روز در بارگاهِ دولت گوناگون خیر میشود - قانونے نگاشته آید که اُمرا نیز هرهفته یا ماه یا سال بحالِ تهي دستان پردازند میرزا یوسف خان استدعا کرد که از همگي شهرها و قصبات سوانح را روزنامچه مي آورده باشند راجه بیربر خواهش نمود پیوسته چندین راستي منشانِ جد گزین در حواشي و حوالي بجاسوسي تکاپو نمایند - و حالِ ستم رسیدگانِ داد پژوه و دیگر کارهای ناگزیر را بے آلایشِ نفساني بپایهٔ سریرِ اعلي عرضه دارند - ملتمسِ قاسم خان آن بود که در رهگذرهای قلمرو سراها آبادان ساخته شود که سرمایهٔ آسایشِ سفرگزینان گردد - شیخ جمال بعرضِ اقدس رسانید که چندے از بےغرضانِ مردم شناس نامزد گردند - و شکستگانِ کم مایه را ببارگاهِ حضور آورند - شیخ فیضي آرزو کرد که در شهرها و بازارها بوخے کار شناسانِ مهرگزین مقرّر شوند - و ارج هرچیز بدیده وري قرار گیرد - حکیم ابوالفتح اساسِ دارالشّفا خواهش نمود - و راقمِ شگرفنامه عرضداشت - داروغگانِ هرشهر و قصبه بنه دارانِ آنجا را نام بنام و حرفه بحرفه نوشته بفرستند - و همواره در دخل و خرجِ ایشان ژرف نگهي بکار رود و بیکار و هرزه گرد و نکوهیده روش را براندازند - چون از گفتارِ گیتي خداوند دریوزه کرده بودند جمیع گذاردها پرتوِ پذیرائي یافت - جهانِ افسرده تازه روئي گرفت - فیضِ ایزدي را در بازشد چشمِ آگهي را سرمه کشیدند - زمین بستایش برخاست - و آسمان بسپاس گذاري آفرین برخواند هر روز یکے از اُمرای بزرگ محفل آرا میشد - گیتي خداوند سایهٔ عاطفت بدان نگارین جا انداخته بخشش و بخشایش را بلند آوازگي داد - و نیایشِ ایزدي بشگرف آئین انتظام پذیرفت و هریکے از بختمندانِ خدمت گزین اندکے از فراوان دادهٔ پادشاهي را پیشکش نام نهاده

---

(۲) نسخهٔ [ل] نگزیند (۳) در [بعض نسخه] بعرض رسانید *

جاوید سعادت اندوخت - و شاهنشاهِ آزرم دوست لختی پذیرفته دستمایهٔ والا پایگی گردانید[۲] - و چون هنگامِ شرف نزدیک رسید دولتخانهٔ خاص را آذین بستند - جادو منشانِ سحر پرداز کارنامها بروی کار آوردند[۳] - و خرد را روزبازار شد - روانِ دانش‌اندوزانِ باستانی تازگی پذیرفت - و شاهنشاهِ افضال دوست را گزین بهانه بدست افتاد *

در آغازِ این خجسته سال گیهان خدیو لختی در انتظامِ مهمّاتِ ممالکِ محروسه توجّه برگماشت - و آئینهای ملک و مال را تازه رونقی بخشید - راجه تودرمل را پیشتر خدماتِ دار الوزارت تفویض یافته بود - لیکن از خطرناکی این سترگ کار و چیره دستیٔ دوروبانِ ده زبان دل ننهادے آن دوربینِ کم‌آز (که شناسای رموزِ کاردانی ست) باشرافِ دیوان شرفِ اختصاص یافت و درمعنی پایهٔ وکالت کرامت شد - همگی مهمّات برای صواب اندیشِ او بازگردید - ومعاملاتِ مالی و ملکی را گزین نگهبانی پدید آمد - بیمنِ بختِ بیدار دامنِ خواهش نیالوده ببایستِ دولت پرداخت - و نیکنامیٔ جاوید اندوخت - بدستمایهٔ توانگر دلی پاسبانیٔ احکامِ خلافت نمود و از مردانگی[۴] بیمے از درازدستانِ حیله فروش بخود راه نداد - و از دیده وری و مزاج شناسی فصلے چند عرضداشت - تا بتازگی فرمانِ مقدّس شرفِ نفاذ پذیرد - و نیروی دیگر بدست آید برای افزایشِ آگهی رقم زدهٔ کلکِ حقیقت گذار می‌سازد - و ارمغانیٔ آیندگان[۵] سرانجام میدهد نخستین آنکه عمل‌گذارانِ خالصه و جایگیرداران مالِ وجهات را موافقِ دستورالعمل باریافت نمایند و اگر از بدگوهری و ستمکاری از کشاورزان زیاده از قرار داد برآید[۶] از مالِ واجبی برشمارند - و از ستانندگان جرمانه برگیرند - و در ماهیانه حساب کنند - و هر فصل بجزو[۷] وا رسیده به تیمار زیردستان پردازند - و رشتهٔ داد وستد را دوتائی بخشند - ملتمس پذیرائی یافت - و بسزای بدکاران رخصت شد - دیگر عاملِ خالصه دو بتکچی دارد - کارکن و خاص نویس - بیشترے این دو آزمند بکلانتران راست‌آمده سرمایهٔ زیان‌کاریٔ زیردستان میشوند - اگر بجای آن دو نا فرجام یکےاز معتمدانِ راست کردار نامزد شود هرآئینه ملک آباد و رعیّت آسوده خواهد شد - دیگر چنان آگهی میرسد که در پرگناتِ خالصه اراضی سال بسال کم می‌آید - اگر یکبار زمینِ کشت پذیر پیموده آید فراخورِ توانائیٔ رعایا سال بسال زیاده نموده نسقِ جزو قرار دهند - و یکدیگر را بضمان داده

---

(۲) نسخهٔ [ب] گردانید * بیت * عجب بزمگاهی شد افلاک تاب * که کم بیندش چشم اختر بخواب
(۳) نسخهٔ [ب] آوردند * بیت * نشستند صاحبدلان جا بجای * سجود خداوند را جبهه سای
(۴) نسخهٔ [ل] و از مردانگیٔ ذاتی و کمیٔ آز درازدستان حیله فروش را بخود راه نداد (۵) در [بعضے نسخه] برای آیندگان (۶) نسخهٔ [ل] بگیرند (۷) در [بعضے نسخه] بخبر *

نوشته برگیرند - و در بازخواست راهِ نیکوئي سپرند - و زمینِ افتادهٔ چهارساله را سالِ اول از قرار نصفے و سالِ دوم چهارم بخش کم و سالِ سیوم موافقِ دستور جواب گویند - و نا کاشتهٔ دو ساله را نخستین چهارم بخش کم ستانند - و در زمینِ نا کاشته اندک غلّه بازگیرند - چندانکه نیروی مال‌گذاري یابند - و اگر کشاورزانِ بیمایه را یاوري کنند از مردمِ روشناس نوشته بستانند و برخے در ربیع و لختے در خریف بازگیرند - که در کمتر زمانے ملک آباد و رعیّت آسوده و خزینه فراوان گردد - و چون عامل جمع افزاید از کمیِ بعضے محال بازخواستے نرود - و هرسال حقیقتِ عمل‌گذاران بعرضِ همایون رسد - تا نیکوکردار ببخشش و افزونیِ منصب آبروی تازه بهم رساند و آن دیگر را بمالش و سزا چشمِ راستي گشوده آید - دیگر چون زراعت ایستاده باشد چند طناب باندازهٔ زمین نامزد گرداند - و از راهِ آگهي آغازِ پیمایش کند - و نیرنگیِ کشت و کارِ هرزمین را شناسا گردد - و میانهٔ جا برای خود گزیند - و بآئینِ پخته‌کاري خود را بهرجای رساند - و پژوهشِ حال نماید - و بهنگامیکه بارش دلخواه باشد و زمینها آب‌نشین گردد تا دو نیم بسوه نابود دهد و در جنگل و ریگستان تا سه بسوه - و سیاههٔ ضبط هفته بهفته و روزنامچهٔ تحصیل ماه بماه بدفترخانهٔ عالي روانه سازد - دیگر فرمانِ مقدّس صادر شود که زمینِ آفت‌زده[۲] را راست[۳] کرده نسخهٔ آنرا بدرگاهِ والا فرستد - تا بحکمِ قدسي کارگذار آید - دیگر گروهِ نشینانِ تمرّدنهاد زمینهای قلب را پناه‌جای خود اندیشیده درازدستي میکنند - بسپهسالار و فوجدار و صاحبِ تیول و عمل‌گذار فرمان شود که یکتائي گزیده چاره‌گر آیند - نخستین راهِ اندرزگوئي سپرند - اگر سودمند نیاید بمالش[۴] لوای چیره‌دستي برافرازند - و آبادیِ ایشان‌را خراب گردانند - و جایگیردار عوض یابد و مستوفي وجهِ آنرا بازخواست ننماید - و اگر ازین آساني[۵] سپاه زبان زدگي کشد تاوان دهد دیگر آنچه از رعایا باز ستانند رو برو بفوطه دار سپارند - و او برعایا قبض الوصول دهد - و ماهیانه عمل‌گذار چهارمرتبه رساند - بخشِ آخرین هنگامیکه نزد رعایا باقي نگذارد - دیگر با رعایای ایل چنان بسربرد که بے خواهشِ محصّل خود ها خواسته[۶] را بخزینه رسانند - و از سرکشان و گردن‌تابان ضامن گرفته بخاطرجمعي گراید - و اگر چنین نروهیده مرد یافته نشود پاسبانیِ خرمنها نموده مال ستاند - دیگر توجیهِ محصول فراخورِ کشت و کارِ هرکدام نموده وقت را پس و پیش نکند و پتواریِ هرموضع بکارنده ها اسم باسم قسمت نماید - و عُمّال نقدِ آنرا با دستخطِ پتواریان

---

(۲) در [بعضے نسخه] آفت رسیده را (۳) در [اکثرنسخه] تیپ کرده (۴) نسخهٔ [ل] بمالش چیرهٔ دستي نمایند (۵) نسخهٔ [ب] اسامي سپاه کدیور زبان‌زدگي - و نسخهٔ [ک] آسائي سپاه کدیور بزرگر زبان زدگي (۶) نسخهٔ [ل] بازخواسته را •

بفوطه خانه رسانند - و از ژرف نگهي ستم را براندازند - و از دیده وري گفتار را بکردار آمیزند دیگر مهر و روپیه و دام آنچه بگرامي نام نقش پذیرد گنجور جمع برگیرد - و در برابر مسکوک پیشین سنوات پادشاهي را باز دهد - تا عمل گذاران و صرافان نو و کهن بر شمرده تفاوت نهند لعل جلالي درست وزن تمام عیار چهار صد دام - روپیه چهار گوشه چهل دام - اشرفیِ دستوري و روپیهٔ اکبرشاهي گرد از دست فرسودگي چنین داد و ستد نمایند - اشرفي اگر دو برنج هم تفاوت داشته باشد درست پنداشته بسه صد و شصت دام برگیرند - و از سه برنج تا یک سرخ کاسته بسه صد و پنجاه و پنج دام - و یک سرخ تا یک و نیم سرخ کم سه صد و پنجاه دام - و روپیه تا یک سرخ کم تمام وزن شمرده سي و نه دام - و یک و نیم سرخ تا دو سرخ نقصان سي و هشت دام - و لعل جلالي تمام عیار و وزن و روپیهٔ جلالي اگر از یک و نیم سرخ تا دو سرخ و سکّهٔ سنوات اکبرشاهي از سه برنج تا یک سرخ کم باشد بخزانه گذارد - و اگر ازین زیاده کم باشد تحویلدار جدا نگاهدارد و مُشرف تفصیل آنرا داخل روزنامچه ساخته روز بروز بدفترخانهٔ عالي فرستد - و جایگیرداران و خزانچیان و صرّافان بشرح مذکور عمل نمایند - دیگر کارپردازان خالصه و جایگیرداران نیکوکار و تباه کردار و فرمان پذیر و سرتابِ محالِ خود را بشایسته گذارشے عرضه دارند - تا پاداش آن سرانجام یابد - و رشتهٔ انتظام دوتائي گیرد - دیگر عوض خرجهای پاسباني یکدام دربیگهٔ مزروع نیز قرار گرفته[۲] امّید که ازینوجه بیست و چهار دام بکشت و کارپیمایان مرحمت شود - پانزده سیر آرد بارز هفت دام - و دو سیر یا کم روغن زرد ببهای پنج دام - و دوازده و نیم سیر دانهٔ ستور بقیمت چهار دام و هشت دام نقد - امین را پنج سیر آرد و نیم سیر روغن زرد و هفت سیر دانه و سه دام - نویسنده را چهار سیر آرد و نیم سیر روغن زرد و پنج و نیم سیر دانه و دو دام - و سه نفر دیگر شش سیر آرد و سه پاو روغن و سه دام - در ایّام ربیعي (که روزهاش دراز است) از دویست و پنجاه بیگه کمتر جریب نکشند - و در ایّام خریفي (که روز کوتهي دارد) از دویست بیگه کمتر نکشند[۳] - فصول مذکور بژرف نگاهي طراز آفرین گرفت - و خواهشهای او پذیرفتگي یافت ❊

و از سوانح بخشیدن معصوم خان و نیابت خان - نخستین ازان باز (که در حدود فتحپور منزل گرفت) لختے بعشوه فروشي نشست - و زمانے در دیوسار حیرت افتاد - و بدست گیری سعادت بسیچان روی بدرگاه حضرت مریم مکاني آورد - و آن تبه کار دیگر از واماندگي بعین‌الملک پیوست - و از غنودگی بخت راه جدائي سپرد - و خیال شورش پیش گرفت - و چون کارے بر نساخت بهمان ملاذ عالم لابه‌گري نمود - و بدست کسان شهباز خان گرفتار گشت - چون زنهارنامهٔ

---

(۲) نسخهٔ [اب] یافته (۳) نسخهٔ [اب] پیمایش نکنند ❊

آن مهین بانوي روزگار در داست داشت بدان قدسي عتبه رسانیدند - و ازانجا (که فرمودهٔ آن پردهنشین اقبال حسن پذیرائي گیرد) شازدهم فروردین این نابخشودني چند در سایهٔ بخشایش شاهنشاهي آسایش گرفتند - و جهانی بشگفت زار درآمد *

و از سوانح فرستادن خان اعظم میرزا کوکه بگشایش بنگاله - (چون عشرت نوروزي بجای آمد و نیایش ایزدي بتقدیم رسید) بکار ملک پرداختند - و در نظام عالم کوشش رفت - بر حال زیردستان بنگاله بخشودهٔ جنود فیروزي‌اعتصام نامزد شدند - بیست و هفتم کوکلتاش بباشلیقی عساکر سماوي‌تائید دستوري یافت - ترسون خان و شاهم خان و شاه قلي‌خان محرم و شیخ فرید و بسیارے اُمرای خدمت دوست را درین لشکر نوشتند - و بگرانمایه خلعتها و گزیدهٔ اسپان و شایسته اندرزها صورت و معنی بندگان عقیدت‌گزین آبادي پذیرفت - و بصادق خان و محبّ علي خان و عموم سپاه صوبهٔ‌بهار و اوده فرمان شد - که آمادهٔ پیکار شده بلشکر نصرت‌قرین پیوندند - درین‌هنگام آگهي آمد که ناسپاسان بنگاله از غنودگی بخت شورش افزوده اند - و جبّاري و خبیطه[۲] و ترخان دیوانه و بسیارے بدگوهران ازانجا بصوب بهار آمده رعیّت آزاري دارند - و حاجي‌پور و برخی بلاد را بتصرّف درآورده اند - صادق خان و محبّ علي خان بچارهٔ آن تباه بسیچان تکاپو دارند معصوم خان کابلي بیاوری این شوره پشتان خوابیده بخت گام برگرفته بود - بهادر کوروه با فوجی افغانان قتلو بحوالی شهر ٹانڈه آمد - آن تیره رای بچاره‌گری آنملک برگشت - کشور خدا کارے (که اکنون سرانجام بایستی فرمود) از فروغ ضمیر آسمان پیوند پیشتر ازان برساخته بود ازین پیش بیني و دورنگاهي مردم را دل و دیدهٔ دیگر بدست افتاد *

و از سوانح رو در نقاب کشیدن شمس النّسا بیگم - درین چمن زار آفرینش آن نو باوهٔ سرابستان خلافت شش ماه عشرت‌گزین بود - و دل مهرآمود شاهنشاهي از دیدار او نور افروز از نیرنگئ روزگار بوقلمون سي و یکم قدسي روح او از تنگنای عنصري پرواز نمود - و این زندان سرای را گذاشته بنزهت گاه سماوي چالش فرمود - ازین واقعهٔ دل کوب و حادثهٔ جان فرسا پرستاران حرم سرای تقدّس را گوناگون اندوه درگرفت - و عالمے در گرداب غم سراسیمه شد *　　* نظم *

ز داغ جهان هیچکس جان نبرد * کس این رقعه پاره بپایان نبرد

ندارد جهان دوستي با کسے * نیابي درو مهرباني بسے

کشور خدای را بمقتضای قافله سالاریٔ جهان تعلّق رنجے سترگ پیش آمد - و دل از همه برگرفت و ازانجا که پیشوای ملک معني ست چاره‌گریٔ خاطر شوریده فرمود - و پردگیان مشکوی دولت

---

(۲) در [بعضی نسخه] خیطه - و در [بعضیجا] چینه آورده - والله اعلم *

برهنمائیِ آن فرمان روای حقیقت بگلشن‌سرای شکیبائي خرامیدند - و در چمن‌زارِ رضا[۲]مندي آرامش گزیدند *

آمدن مهین‌بانوی روزگار گلبدن بیگم و دیگر پردگیان عفت[۳] قباب از سفر حجاز

ازانجا (که پایه شناسي و باندازهٔ آن کردار[۴]گذاري سرمایهٔ دولتِ جاوید و پیرایهٔ اقبالِ روزافزون است - و برآمدِ خواهشهای سترگ و افزایشِ ملکِ صورت و خدمت گزینیِ شایستگانِ دنیا بسا دانش‌منشانِ جهان را بخوابگاهِ[۵] بے پروائي برد - و در ذاتِ بےهمالِ شهریارِ دیده‌ور مایهٔ[۶] ده بیداري گردد) از خبرِ بازگشتِ این گرامي قافله گوناگون شکرگذاري بجای آمد - (چون هودجِ کبریای آن محفّه نشینِ پارسائي بحدودِ اجمیر رسید) گوهرِ اکلیلِ خلافت شاهزاده سلطان سلیم را باستقبال دستوري دادند - و درهرچند روز یکے از بزرگانِ بارگاهِ والا و نزدیکانِ محفلِ همایون را گرانبارِ تحیّت فرستادے - و چون حدودِ خانوه بخجسته قدوم پرتو سعادت یافت گیتي خداوند دوم اردي بهشت پذیرا شد - در اثنای راه خواجه یحیی آمده بسجودِ اخلاص ناصیهٔ بختمندي برافروخت - و عرضداشتِ اعیانِ حجاز با فهرستِ پیشکشها بنظرِ همایون گذرانید - و بهمعنانیِ ایزدي‌تائید بدان اردوی والا نزولِ نشاط فرمودند - آرزومندانِ اخلاص گرای کامیابِ شادماني شدند و بگوناگون پرسش و مهرباني دلها بدست آمد - و غمزدگانِ تفسیده دشتِ جدائي سیرابِ خوشدلي گشتند - و گرامي هدایا در پیشگاه نظرِ همایون گذشت - و میمنتها افزود - و آن شب را بداستانهای دلاویز زنده داشته روزِ دیگر با شکوهِ دولت بازگشت شد - پردگیانِ شبستانِ دولت سه سال و شش ماه دران سرزمین بودند - چون خواجه یحیی خواهشِ شاهنشاهي بکوششِ[۷] فراوان باز نمود ناگزیر ترکِ توطّن نموده در جهازِ تیزرو رهگرای بادیهٔ شوق شدند - خواجه با قافلهٔ حاج درجهازِ[۸] سعي منزل گزید - نزدیکِ عدن بیشتر کشتیها تباهي شدند - و هفت ماه آن شورش بود مرزبانِ آنجا راهِ آداب‌گذاري بشایستگي نسپرد - سلطان مراد فرمان‌روای روم ازین آگهي آن غنوده‌بخت را ببادافراه رسانید - دران‌هنگام (که رایاتِ اقبال بیورشِ کابل شتافت) بگجرات نزولِ سعادت فرمودند و از ریزشِ ابر و توجّهِ گیتي خداوند بزابلستان دران دیار چندے توقّف رفت *

---

(۲) نسخهٔ [ل] رضای ایزدي (۳) نسخهٔ [ب] عصمت قباب (۴) نسخهٔ [ل] کارگذاري (۵) در[بعض نسخه] بخواب بےپروائي (۶) در [چندنسخه] مایهٔ بیداري (۷) نسخهٔ [ل] بگوش آنها (۸) نسخهٔ [اب] درجهازسیفي منزل گزید *

و از سوانح بخشودن گناه خواجگي فتح‌الله - در خدمت گذارانِ نزدیک راه داشت و در پرستاري حضور سعادت مي‌اندوخت - بهمنشیني بدگوهرانِ فرومایه از دولتِ روزافزون دوري جست - و از بخت غنودگي آوارهٔ دشتِ ناکامي شد - دران هنگام (که گیتي‌خداوند از کشتي فرود آمده بطوافِ اجمیر ایلغار فرمود) او را بآوردنِ قطب‌الدّین خان روانه ساخته بودند فرمانِ مقدّس آن بود که از راه مالوه آورد - تا ازانجا کاردانان فرستاده بمرزبانِ خاندیس اندرزگوئي نماید - و در فرستادنِ مظفّرحسین میرزا داستانِ اُمّید و بیم برخوانند - چون بدان حواشي رسید کاربندِ فرمودهٔ شد - و در فرمان پذیري شیوا زباني نمود - و خواجگي بدستان سرائي نیز همراهِ فرستاده‌ها ببرهانپور شتافت - پس از انجامِ آن کار بصوبِ حجاز شتاب آورد - همانا از تن‌آساني و تنگ حوصلي بارِ خدمت نیارست کشید - و از ناشناسائي چنین سترگ زبان‌زدگي برخود روا داشت - سپهرِ نیرنگ ساز در بادافراه شد - و بهزاران ناکامي گرفتار آمد لیکن از سعادت سرشتي برنکوهیده کردارِ خویش آگهي یافت - و در زینهارِ پردگیانِ عصمت (که از حجاز مي‌آمدند) لختي دمِ آسایش برگرفت - درینولا بسپارشِ آن گرامي آیندگان بخشایش یافت - و دامنِ[2] دولتِ روزافزون برگرفت *

و از سوانح شرمسار آمدنِ شیخ عبدالنّبي و ملّا عبدالله سلطانپوري - نگاشته آمد که (چون خدیوِ حکمت پژوه بعیارگیري دودمانِ دانش برنشست - و زر اندودگي دستان فروشان برملا افتاد) کار برایشان دشوار گشت - و بگوناگون سراسیمگي در شدند - نه نیروی آگهي - تا بگزیده پاسخ گوهرِ شناسائي ببازار آورند - و نه فروغِ انصاف - تا بدستاویزِ آن کار را از سر گیرند - و نه رهنموني سعادت - تا از آمیزه برکنار زیند - از افزوني آز همگي بسیچ آنکه کهن طیلسانِ تزویر رفو پذیرد و بگرد آوري خواسته روزگار آبادي گیرد - شهریار آزرم دوست بهبودِ ایشان در سفرِ حجاز دانسته کام و ناکام روانه گردانید - و بقافله سالاري حاج خوشوقت ساخته پرده بر تباه حالي ایشان فروهشت - و فرمان شد که بے قدسي منشور بدین دیار نیایند - ازانجا که درونه آزآگین بود روباه‌بازي پیش گرفتند - و لابه‌گریها نمودند - بو که ازین سفر باز دارند - اندیشهٔ ناسزا بجائے نرسید و دستان سرائي سودمند نیامد - زبان زدهٔ صورت و معني بآن سرزمین پیوستند - و زبانِ هرزه لای افترا ساز برگشودند - درین اثنا ژاژخایانِ نافرجام شورشِ فرومایگانِ هندوستان بهزاران آب و تاب برگذاردند - و یکے را صد ساخته نشاطِ ناتوان‌بیني کردند - و باندیشهٔ تباه عالم را بکامِ خویش پنداشته درِ بازگشت زدند - بو که افروزینه گردند - و کامِ تیره‌دلان برآید - (هرچند دوستان و آشنایان

---

(۲) در [اکثر نسخه] و دولت روزافزون *

مضمونِ فرمانِ پادشاهي بباد دادند - و مرزبانِ آن سرزمین پاسِ فرمانِ گیتي خدیو داشته دستوري نمیداد) بهنیروی پارهٔ ازان دیار برآمدند - (چون در حدودِ گجرات شنودها دگرگون یافتند و بباد افراه رسیدنِ کج گرایانِ باطل ستیز کالیوهتر ساخت) ناکام خجالت زدهٔ پناه بپردگیانِ دولت بردند (چون آمدنِ تباه بسیچان بسمعِ[2] همایون رسید - و سگالشِ ایشان شهرت یافت) فرمان شد که چندے از تیزدستانِ عرصهٔ آگهي شتاب آورند - و آن بیدانشانِ نافرجام را بآئینی (که پردگیانِ اقبال پی نبرند) بزندان برنشانند - ملا عبدالله از بیمناکي قالب تهي کردهٔ بود - و بد سگالِ دیگر را بآن طرز برگرفتند و از معدلت دوستي پرسش رفت - جز خموشي و شرمساري پاسخے نداشت - از مهرباني و آزرم منشي او را بهبستانِ پندپذیري فرستادند - و همانجا پیمانهٔ زندگانیٔ او لبریز شد *

فیروزي یافتنِ صادق خان - و بگو نیستي فروشدنِ خبیطه[3]

فرمانروایانِ پیشین زمان جویای دولت و اقبال بودند - و امروز این دو گوهرِ بختیاري عشقِ گیهان خدیو مي ورزند - آن هنگام طلسمِ پاسبانیٔ آن دو والا گوهر بخونِ دل مي نگاشتند و در یتاق داري گوناگون رنج بردهٔ میشد - اکنون این دو پاکباز افسونِ توجّهِ پادشاهي بر میخوانند و بهنیایش و نیازمندي شبها بروز مي آرند - و ازین[4] رو (هرکه اندیشهٔ تباهٔ در دل گرفت - یا کامِ سرکشي برزد) در کمتر زمانے[5] با فراوانِ نیرو سرگردانِ بادیهٔ جانکاهي گردید - و فرمان پذیرانِ نیکو کردار با تنگدستي و ناساماني کامیابِ خواهش چرا گویم آنچه در فراخنای خاطرِ دوراندیشِ شان نگذرد بگرد آمدنِ آن شادي آمود میگردند - چنانچه داستانهای این شگرف نامه چشم را بینائي و گوش را شنوائي افزاید - و بتازگي چهرهٔ افروزِ مقصود نصرت طرازیِ بندگانِ اخلاص گزین و خاکساریِ[6] فتنه اندوزانِ صوبهٔ بهار است - (چون خان اعظم و بسیارے اُمرای آن دیار بتهنیتِ قدسي قدوم نو روزي جشن بدرگاهِ همایون درآمدند) خبیطه با برخي واژون بختانِ شوریده رای از بنگاله بصوبِ بهار آمده گردِ شورش برانگیخت - و بآزارِ زیردستان درازدستي نمود - حاجي پور را مردمِ خان اعظم نیارستند نگاهداشت - آنرا با بسیارے از پرگنات برگرفت - صادق خان در پتنه پای همّت افشرد - و اقطاع دارانِ آن صوبه[7] را فراهم آورد - اندیشها در بسیجِ آویزش یکتائي گزید و از[8] راد مردانِ ناموس دوست فوجها آراسته شد - قول بدیده وریِ او شایسته انتظام گرفت - برانغار را

---

(۲) نسخهٔ [ل] بعرض همایون (۳) نسخهٔ [ا] خنیطه - و در [بعضےجا] خیطه آوردهٔ - والله اعلم

(۴) نسخهٔ [ز] و ازین رهٔ (۵) نسخهٔ [ا] فرصتے (۶) نسخهٔ [ز] خاکبازیِ (۷) در [چند نسخه] آن صوبه را (۸) نسخهٔ [ل] و راد مردان ناموس دوست فوجها آراستند *

محبّ علي خان نیرو بخشید - و در جرانغار الغخان حبشي جویای نبرد آمد - بهارخان[2] و ابوالمعالي و برخی بهادران در پیش‌قدمان هراول جویای پیکار گشتند - محمّدقلي‌بیگ ترکمان بآرایش توپخانه پرداخت - کج‌گرایان ناسپاس نیز رده‌آرائي کرده دلبستهٔ نارد شدند - خبیطه (که شمشیر باطل ستیزان بود) در قلبگاه جای گرفت - جبّاري در دست راست علم نادرستي برافراشت و بدست چپ دستم و رستم خواهرزادگان خبیطه بخیره روئي ایستادند - ترخان دیوانه و سعیدبیگ و شاه‌دانه مقدّمهٔ نگونساري آمدند - بندگان سعادت گرا برخی جوانان چابکدست را با توپخانه از دریای گنگ بصوب حاجي پور گذرانیدند - و بر ساحل آب گندک حصارے اساس نهادند - پیوسته از هردو طرف گزیده آویزشها روی میداد - و متاع جان‌نثاري را روز بازار دیگر شدے - ازانجا (که گروه اخلاص‌گزین را بر نیرنگی اقبال اعتضادے سترگ بود) نیروی فیروزي افزودے - و تباه سرشتان نافرجام با انبوهي شرمسار گریز پائي میگشتند - (چون کشاکش[3] چپقلش بچهل روز کشید و بوم نهادان بےآزرم در نورستان روز کارے برنساختند) شورش شبخون پیش گرفتند - رادمردان دولت ابد پیوند بدست‌آویز مردانگي همّت را پایه بالاتر نهادند - علي بیگ عم‌زادهٔ صادق خان پس از فراوان جان‌ستاني نقد زندگي سپرد - و بسیارے دست بکار برده ترانهٔ نشاط برکشیدند مخالفان غنوده بخت بادیه پیمای ناکامي شدند - بامدادان بیست[4] و چهارم امرا نیز از آب گذشته رده برکشیدند - غنیم (که از ناگذشتن مبارزان دولت و حصاري شدن سپاه نصرت طراز نخوت مي‌افزود) روی در عرصهٔ نبرد آورد - نخستین خواهرزادگان خبیطه از هراول گذشته ببرانغار فیروزي در آویختند - محبّ‌علي خان پای ثبات افشرده چهرهٔ کندآوري برافروخت - و هنگام ترازو شدن جنگ هراول غنیم بجرانغار منصور رسید - حبیب علي خان پسر محبّ علي خان کارزار[5] نموده حیرت افزای نظّارگیان شد - نزدیک بود که چشم زخمی بایں فوج همگي دل رسد - درین اثنا هراول نصرت قرین پیوسته داد راد مردي داد - حمزه بیگ غزا[6] علي و حسن میانه از قول رسید آوردگاه را رونق دیگر دادند - خبیطه با فوجی انبوه برابر صادق خان هنگامهٔ پیکار برآراست محمّد قلي بیگ و جنید[7] مرل و بسیارے مجاهدان پیروزي آویزش را پایه بالاتر نهادند - استا زکري و قادر علي و چندے توپ‌اندازان بحکم‌اندازي سبکدستي نمودند - در چنین آویزهٔ[8] سترگ

---

(۲) یا پهارخان باشد (۳) نسخهٔ [ز] کشاکش این چپقلش - و نسخهٔ [ک] این کشاکش چپقلش و نسخهٔ [ل] این کشاکش و چپقلش (۴) نسخهٔ [ب] بیست و چهارم تیر از آب گذشته (۵) نسخهٔ [ل] آویزش نموده (۶) نسخهٔ [ا] عنبرعلي - و نسخهٔ [ز] غبراعلي (۷) در [بعضی نسخه] و جنید و قزل (۸) در [چند نسخه] آمیزهٔ سترگ ●

و فراوان نیروی غنیم ناگهانی برانغارِ مخالف روی درگریز نهاد - و در کمتر زمانے تہوّر گزینانِ شوریده بخت غبارآلودِ خاکستانِ هزیمت گشتند - مجاهدانِ اقبال ازین آسمانی تائید لختے بحیرت فروشدے - و پژوهشِ اسباب کردے - زمانے نیرنگیِ اقبال بر شمردے - و بسپاس‌گذاری روی آوردے - ناگاه میرک حسین برادرِ عرب(۲) خانجهانی سرِ خبیطه آورده نویدِ شادمانی رسانید - همانا در گرمیِ تاختن تویے از لشکرِ نصرت طراز بآن سرگروهِ خدا ستیزان رسید - و هنگامهٔ بے آزرمان پراگنده ساخت - هوا خواهان پیکرِ بیجانِ او را برگرفته روان شدند - و از سراسیمگی و شتردلی درمیانِ راه انداخته رو بگریز نهادند - نامبرده سرِ بیمغز او را برُوده آورد - و شگرف‌کاریِ اقبال خاطرنشینِ خرد و بزرگ شد - سجودِ نیایش بجای آمد - و اخلاص‌افزائی را سپاسِ الٰهی دانستند - غنیم(۳) از پنجهزار پرخاش‌طلب بیشتر بود - و در لشکرِ فیروزی دو هزار کس هم شایستهٔ مبارزت نبودند - بخیالِ نظّارگیانِ روزگار نمیرسید که چندے توانند در برابر ایستاد - این سرمایهٔ شورش از گمنامانِ الوسِ مغل است - در سپاه بدخشان بسر بردے - بهمراهیِ معصوم خان کابلی چندان آثارِ تهوّر ازو پیدائی گرفت که در کمتر زمانے(۴) سرگروهِ فتنه اندوزانِ روزگار آمد و بسزای ناسپاسی پندنامهٔ بدگوهرانِ شورش افزا گشت - سرِ او را بدرگاهِ والا فرستاده حقیقتِ تائیدِ آسمانی گذارش نمودند - و بگوناگون نوازشِ شاهنشاهی سربلندی گرفتند - چون موسمِ باران نزدیک بود شاه قلی خان محرم و شیخ ابراهیم و شیخ فرید بخاری را (که ملتزمانِ بساطِ قرب بودند و بجهتِ شورشِ بنگاله و بهار رخصت یافته) باز طلبیدند *

و از سوانح بناکام باز گردیدنِ میرزا خان از سورت - شهاب الدّین احمد خان لشکرے بسرکردگیِ میرزا خان (که پیوندِ خویشی داشت) بوسرِ امین خان غوری بتسخیرِ سورت فرستاد او از بےتدبیری و شتردلی کارے نساخت - و آسان را دشوار کرده بناکامی برگشت - اگر خرد را (که(۵) کدکیانی کاخستانِ عنصری ست) آسیبِ بیدانشی رسد تندرستیِ فرمان‌پذیرانِ این ملک سودمند نیاید - همچنان سپه‌آرا را هرگاه بر شناسائی و مردانگی سگالش نرود از دیگر رادمردان چه گشاید - گیتی خداوند او را دران خودسری و کار نشناسی سرزنش فرمود - او از سعادت‌مندی در برابرِ لغزشِ دلِ نیایش گزین و زبانِ لابه‌گر فرستاد *

و از سوانح روانه ساختنِ ایلچی بعرصهٔ دلگشای کشمیر - (چون صالح دیوانه داستانِ اخلاصِ مرزبانِ آن ملک بعرضِ همایون رسانید - و بیمناکیِ او را از رهگذر ناآمدن گذارش نمود) خدیو

---

(۲) نسخهٔ [ب] عرب خان - و نسخهٔ [ز] عزت خانجهانی (۳) در [چند نسخه] با آنکه غنیم (۴) نسخهٔ [ز] روزگار (۵) نسخهٔ [ل] که حاکم کاخستان *

اندک پذیر بسیار بخش بسرافرازي ودلدهي شیخ یعقوب کشمیري را با فرمانِ عاطفت و گرامي افضال دستوري داد - و حیدر پسر او را نوازش نموده رخصت فرمود *

و از سوانحِ فرو شدنِ معصوم خان فرنخودي - اورنگ نشینِ اقبال آن شایانِ نیستي را از افزونيِ عاطفت بخشایش فرمود - و بادافراه کردار او را بایزدِ بےهمال گذاشت - چنانچه لختي گذارده آمد - ازانجا که نقشِ هستيِ او ستردني بود کارگرانِ تقدیر بانجام رسانیدند با شکوهِ پای تخت[2] و هنگامه آرائيِ معدلت و عزلت گزیني شورش طلبان بیست و سیوم تیر نیم شبي از درگاه همایون به بنگاه خود میرفت - چندے برو ریخته از هم گذرانیدند - و با فروغِ شناسائي و ژرف نگهي و پژوهشِ شگرف راه بجائے نرفت - گیتي خداوند بر حالِ او بخشوده فرزندانِ او را سایه نشینِ عاطفت گردانید *

و از سوانحِ بیاسا رسیدنِ جلا - (همچنانکه در دارو خانهٔ[3] پزشکانِ جسماني تریاق و زهر بکار رود - و نگاهداشتِ این دو جنس ناگزیر) همچنان در عطّار خانهٔ شاهانِ دادگر (که طبیبانِ روحاني اند) پارسا گوهر و بد کیش را پرورش دهند - و بدست آویزِ تباه سگالانِ نافرجام نیکوئیها پیدائي گیرد - و بدکاران را سرمایهٔ باد افراه انتظام یابد - فرمان دهانِ باستاني در دیدباني این مردم ژرف نگهي بجای آورده اند - و بدورباشِ سطوت کوتاه دست و سرنگون داشته در هرچه این گروهِ آزور خویشتن درست بگذارند فراوان تامّل بکار برده اند - و سراپای آنرا نیکو فرا گرفته و آنان (که از دیدنِ این گروهِ زیان کار پرهیز لازم شمرند - تا بنگاهداشت و پرورش چه رسد) همانا بسرِ این کار نرسیده اند - یا باندازهٔ نیروی خود کاربند شده - فراخ حوصلگان از شنودنِ آن درهم نشوند - و خویشتن را بخورشِ خشم درندهند - و بآهستگي و فهمیدگي کاربندِ باد افراه گردند چنانچه ستوده خوی شهریارِ خجسته زمانِ ما ست - با چنین دستگاهِ آگهي این گونه مردم در بارگاهِ دولت راه یابند[4] - و آن مایه مدارا رود که آزمندانِ کج گرا خود را فراموش کنند و بگوناگون ستم دست بےآزرمي برگشایند - شاهنشاهِ فرهنگ آرای باین طرز عیارِ مردم برگیرد و زهر را مایهٔ تریاق بخشد - همگي بسیچ پاسِ اعتدالِ مزاجِ روزگار و پرستشِ دادارِ بےهمال باشد و بتازگي چهره آرای مقصود حالِ این فرومایهٔ تنک شراب بد مست است - دلّال پسرے بود ببي آزرمي و درشت خوئي از پیشهٔ اسپ دلّالي دولتِ باریافت - و شرفِ[5] اعتبار گرفت و چون هنگام پاداش نرسیده بود زمانے دراز در راهِ طبیعت پرستي گام فراخ زدے - درینولا

---

(۲) در [بعض نسخه] پای تختي (۳) نسخهٔ [ب] در دارو طبلهٔ (۴) نسخهٔ [ا] باریابند (۵) نسخهٔ [ا] و شگرف *

بسمع همایون رسید که آن تسبکسر نافرجام بزن یکی دست خیانت آلوده است - و شوی او را
گزند جانی رسانیده - آن زود رس دیرگیر او را بزندان فرستاد - و چون در جویائی حق پژوهش
شایسته رفت گذارده طراز راستی گرفت - و بسا ناشایستگیهای او بروملا افتاد - و سرنامهٔ
نکوهیده کردار او برخوانده آمد - با همزبانی بردوام و عاطفت سترگ ازانجا (که روزبازار معدلت
بود) سی‌ام (۲) پاداش او سرانجام یافت - و بخاکستان نیستی غبارآلود شد - ترفند (۳) ناروائی گرفت
و حق برفراز پیدائی برآمد - جهانیان پند پذیرفتند - و خیره رویان دستان سرا بیم زده گشتند
سرمهٔ بینائی فراوان شد - و گروها گروه مردم برحسن روزافزون گیهان خدیو چشم گشودند *

دربنولا فرمان مقدس بآمدن تذکرهٔ حکمای پیشین امیرفتح‌الله شیرازی شرف نفاذ یافت
و بخواهش آن نرخ افزای دانش دیرین آرزوی او برآمد - از دیرباز بسیچ قدسی‌آستان داشت
و روزگار نیرنگ ساز یاوری نمیکرد - تا آنکه بالتماس عادل خان از شیراز بدکن آمد - و چون روزگار او
سپری شد - کهن اندیشه نوی پذیرفت - گیتی خداوند ازین آگهی نشاط فرمود - و بگوناگون نوازش
ازان نگرانی برآورد - و مناشیر مقدس بمرزبانان دکن و اقطاع داران ممالک محروسه نفاذ یافت
که در سگالش آن سرآمد دودهٔ آگهی یاوری نموده رهبری نمایند - و بگرم خوئی و دل جوئی
گوهر شناسائی ببازار آورند *

و از سوانح پر شدن پیمانهٔ هستی جیون (۴) خان کوکه - دهم امرداد به بیماری شکم درد
و گزند بواسیر در گذشت - شهریار مهرآمود آمرزش او را از درگاه ایزدی خواهش نمود
و بقدوم عاطفت سوگواران جانکاه را دستگیری فرمود - و بنوازش افزائی و اندرزگوئی دلهای شوریده
آرامش گرفت *

و از سوانح درهم شکستن کولاب - برفراز کوه فتحپور شمالی درگاه حوضی دلگشا بحکم والا
انتظام یافته بود - برخی بندگان عشرت دوست بر حاشیهٔ آن انجمن نشاط داشتند - گیتی خداوند
بران سرزمین سایهٔ عاطفت انداخت - و شاهزادگان سعادت پیوند و امرای عقیدت گرا و دیگر خاصان
قدسی محفل فراهم آمدند - و هرکدام بآئین خاص نیایش گری را پیش گرفت - ازانجا (که
خردپژوهان دیده ور به نیروی شناسائی جد را درآئین بازی بکار برند - و در طرز بی‌تعیّنی عیار مردم
برگیرند) هنگامهٔ خرمی گرمی پذیرفت - برخی بچوپر و طایفهٔ بشطرنج و جمعی بگنجیفه
پرداختند - و هرکدام ببازی خاص چهره‌آرای عشرت شد - کشور خدا بهرانجمنی بگونیای (۵) شناسائی

---

(۲) نسخهٔ [ل] سی و یکم (۳) در [اکثرنسخه] ترفند کج (۴) در [چندنسخه] جنون خان (۵) نسخهٔ [ل] بگوناگون *

بینای احوال میشد - (چون اسپهبدیٔ ملکِ صورت[۲] و پیشوائیٔ جهانِ معنی برکمال داده اند) ایزدِ بےهمال قدسي پیکرِ شاهنشاهي را از هر نابایست باز دارد - و هرچند بسیچِ مقدّس آن بود که نگاشته آمد لیکن آنچه درین نشأه بازي نما باشد نپسندید - هیزدهم نیمے از روز سپري شده بود ناگاه ضلعے ازان دریاچه فرو ریخت - و آب بشورشِ شگرف طوفاني کرد - اگرچه سعادت پذیرانِ حضور از میامنِ ذاتِ قدسي از گزند رهائي یافتند لیکن بسیار[۳] مردمِ پائین را دران موج خیز آزار رسید - و بسے خانهاے زیرین را سیل برد - بارجودِ انبوهیٔ خلائق از پادشاه شناسان جز مددي[۴] چیته بان کسے رختِ هستي بآب نداد - شناسای رازِ آسماني آنرا ایزدي پیغام شمرده از آراستنِ چنین[۵] هنگامها دل برگرفت - و دانست که ایزدِ بےهمال ازو این کارکردِ بازي نما هم نمي‌پسندد - و بسپاسِ این پاسبانیٔ الٰهي دستِ نوال برگشاد - و جهانے را کامیابِ خواهش گردانید - محفل‌نشینانِ سعادت نهاد هرکدام بیدار شده آگهي را طلبگار آمدند - و ذاتِ قدسي را دستمایهٔ رهائي ازین سماوي آسیب دریافته اخلاص را پایه برتر نهادند - و آن پذیرای پندِ ایزدي برای نیایش گذاري و یادکردِ این مهین بخشش قرار فرمود - که در هر ماهِ شمسي درین روز گوشت غذا نشود - و نیز پیمان بستند که هرسال آن پیکرِ روحاني تمثال را دو بار برکشند و (چنانچه از عنفوانِ طرازِ هستي بحسابِ سالِ قمري پنجمِ رجب در روزِ ولادت بگونا گون کالا مي‌سنجیدند - و آرزومندانِ روزگار را بے نیاز میگردانیدند) همچنان بشمارِ شمسي‌سال برای شادابیٔ نیایش روزِ اورمزدِ آبان بسنجند - و بارگاهِ خیرات فراخ برزنند - و دوازده چیز بسالِ شمسي قرار گرفت - طلا ابریشم سیماب خوشبو مس بسّد مکیف روغنِ زرد شیربرنج آهن اقسامِ غلّه و نمک - و نیز با دادار جان‌آفرین پیمان رفت که درین ماه غذا گوشتي نباشد - و بشمارهٔ سالهای گرامي زندگي از ماهِ آذر نیز ازین روز آگهي دارند - و باندازهٔ سال گوسفند و بز و مرغ جداجدا بطایفهٔ (که جانور نیازارند) داده آید - و ارادت گزینانِ عقیدت سرشت را فرمان شد که در هرسالِ شمسي ماهِ مولودِ خود بسپاس‌گذاري بگزند[۶] جاندارے بر نیایند - و شکم را مرغزنِ جانور نگردانند - و در وزنِ قمري هشت چیز معیّن شد - نقره پارچه سرب قلعي میوه شیرینيِ رستني[۷] روغنِ کنجد - و نیز وزنِ فرزندانِ رضاجوی و نبائرِ سعادت پیرای (که در سال‌گرهِ هلالي بود) درین هنگام شمسي قرار گرفت - شاهزاده سلطان سلیم را بجای هفدهمِ ربیع الاوّل هیزدهمِ شهریور

---

(۲) نسخهٔ [ل] ملک معنی و صورت و پیشوائیٔ جهان ظاهر و باطن (۳) نسخهٔ [ل] بسیار مردم را (۴) نسخهٔ [ز] مددی (۵) نسخهٔ [ز] چنین مکانها دل برگرفت (۶) نسخهٔ [ک] گزند بجاندارے نرسانند (۷) نسخهٔ[ل] ترشي - یا رستي باشد که بمعنیٔ حلوا و نان آمده *

ماهِ الٰهي مقرّر شد - و شاهزادهٔ سلطان مراد را عوضِ سیوم محرّم بیست و هفتم خرداد قرار گرفت و شاهزادهٔ سلطان دانیال را (که دومِ جمادی‌الاوّل بود) بیست و هشتمِ شهریور نامزد شد *

و از سوانحِ عیارگرفتنِ خموشانِ گویا - سالِ بیست و چهارمِ الٰهي والا محفل انتظام داشت و از هرگونه آگاهي گذارش میرفت - برزبانِ قدسي گذشت زبان‌دانیِ هر گروهے از شنودنِ پیاپی دست دهد - و از یکدیگر یاد گیرند - اگر از آغازِ هستي بروشے بزرگ شوند (که گفت و گوی زمانیان بگوش درنشود) هرآینه نیروی‌گفت نخواهد بود - و اگر یکے را چشمهٔ گویائي برجوشد آنرا ایزدي‌گفتار دانسته پذیرش نمایند - چون نقوشِ انکار از پیشانیِ برخے شنوندگان پیدا بود برای دلنشینیِ آن گروه بسرزمینے که آوازِ آبادي نرسیدے سرائے اساس نهادند - و نوزادگان را دران آزمونگاه باز داشتند - راستي کیشانِ جدگزین بپاسباني نامزد شدند - زمانے دایگانِ زبان بسته دران انجمن نورسیدگان راه یافتی - ازانجا (که دروازهٔ سخن برآورده بودند) عامّه گنگ‌محل برخواندند - بیست و نهم بعشرتِ شکار خرامش شد - آن شب در فیض آباد نزولِ همایون فرمودند - و روزِ دیگر با برخے مخصوصانِ آگاه دل بآن عیارگاهِ عبرت سرا گذاره نمودند - صدائے ازان خاموش خانه برنیامد وگفتارے ازان‌آرامگاه برنخاست - باوجودِ چهار سالگي از طلسمِ گویائي بهره نداشتند - و غیر از ادای گنگان برفرازِ پیدائي نیامد - آنچه اورنگ‌نشینِ فرهنگ‌آرا پیشتر ازین بچند سال دریافته بود امروز خاطرنشینِ صورت پرستانِ ظاهرگرا گردید - و دستمایهٔ شناسائیِ گروها گروه مردم شد فرمودند اگرچه گفته روشني پذیرفت لیکن بزبانِ بےزباني چنین مي‌سرایند - عالم آشوب‌جای نامحرمان است - لب فرو بستن آئینِ حرف سرائي ست (۲) - جمازهٔ چون و چرا را پی کرده اند و دروازهٔ گفتار بآهنین دیوار بر آورده *　　* ابیات *

نظامي بس ازین گفتار خاموش * چه گوئي با جهانے پنبه در گوش
حکایتهای این نه شیشهٔ تنگ * همه در شیشه کن بر شیشه زن سنگ

سربلندي (۳) یافتن میرزا خان باتالیقیِ شاهزادهٔ سلطان سلیم

ژرف نگاهانِ خرد پژوه چنانچه آبادیِ جهانِ معني از شناسائي انگارند شمسهٔ پیشطاقِ فکارین‌سرای صورت آگاهي برشمرند - لیکن نخستین در مسبّب داني و سبب سوزي چهره افروزد و پسین در واسطه‌آرائي - و نگاهداشتِ این گوهرِ شب‌تاب بدیدبانیِ همنشینانِ سعادت‌آمود و دمسازان شایسته کردار تواند بود - درین آشوب‌خانه آدمي زاد را از هیچ چیز گزندے چنان نرسد که از آمیزهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ا] لب فرو بستن حرف سرائي ست (۳) نسخهٔ [ب] سرافرازي *

بد گوهرانِ فرومایه - و چرا نباشد عقل آفت نرسیده یکے از هزاران پدید آید - و خرد بیمار گروهاگروه - سرکردهٔ انجمنِ بیدانشان آنکه نداند و بخویشتن شناسائي سپرد - دوم نا بخردے که سود از زیان باز نداند - سیوم شناسائی که از بیدلي و آز منديي نیروی کارکرد ندارد - چهارم آزورِ بے آزرم که باوجودِ دانائي بدي را بصورتِ نیکي آراید - و شایسته را نکوهیده وا نماید - و از شگرفیِ روزگار پرده بر روی کارِ بسیارے ازین گروه فرو هشته آید - بل در زمرهٔ سعادت سگالانِ بارگاهِ علم و عمل صدر نشین باشند - پس درین آشوب گاهِ شورش زار هریکے از سعادت اندوزانِ بختور را گزیده همزبانے ناگزیر - تا بفروغِ گوهرِ او از تیرگیِ آمیزشِ تباه برکناره زید - و ستوده خوبها روی در افزایش نهد - هرگاه تنِ[2] تنها را چنین دمسازِ ناگزیر[3] بود کدکیا و خدیوِ محلّه و رئیسِ ده و اربابِ شهر و پاسبانِ ملک و پادشاهِ وقت چه مایه بدین فروهیده مردِ پارسا سرشت آرزومند باشند - روشهای هوش ربای مردم افزون‌تر ازانست که گذارش پذیرد - و مستانِ این میِ ناگوار ازان بیشتر که بشماره در آیند - بسا هوشمندانِ بیدار مغز را بخوابستانِ غفلت سرخوش گرداند - تا بغنودگانِ بسترِ ناداني چه رسد - و (هرگاه گزیدگانِ جهان با انبوهیِ اسبابِ آگهي بگزین دمسازان نیازمند باشند) اندازهٔ آرزومندیِ دیگر مردم که تواند برگرفت - خاصه فرزندانِ فرمان روای روزگار را اگر فروهیده مردے یاور نباشد سترگ زیان پدید آید - و عالمے بآشوب در شود - ازین رو گیتي خداوند در بهروزیِ شاهزادهٔ والا گوهر سلطان سلیم تازه توجّهے فرمود - اگرچه قطب الدّین خان باین[4] منصبِ والای اتالیقي سربلندي داشت لیکن (چون درین هنگام آبادیِ اولکهٔ دور دست باو قرار گرفت - و این شگرف خدمت دوري را برنتابد) میرزا خانِ بیرام خان را (که خردِ دوربین و اخلاصِ روزافزون داشت) بدین عاطفت سربلند گردانیدند گوهرِ دیهیمِ خلافت را گزین گنجورے پدید آمد - دور اندیشي بکار رفت - و گزیده بندهٔ را پایهٔ عزّت افزود - آن چهره افروزِ بختمندي بسپاس گذاري گزین جشنے بر آراست - و آرزوی مقدمِ گرامي نمود بیست و هفتمِ شهریور کشور خدا نگارین محفلِ او را نورآگین ساخت - و گروها گروه مردم کامیابِ عشرت گشتند *

و از سوانحِ دگرگونگیِ قدسي مزاج - و گرائیدن به تندرستي - (چنانچه گروهِ پا لغزِ جویائي را بگزندے در خور آگاه ساخته بشاه راه آورند) بهشیار خرامانِ نزهتگاهِ قدس[5] نیز این ماجرا رود[6] کوتاه بینِ کج اندیش پاداش انگارد - و دیده‌ورِ ژرف نگاه افروزشِ سپند پندارد - ازین رهگذر بیستمِ مهر

---

(۲) نسخهٔ [ک] تنها تن را (۳) در [بعض نسخه] ناگذران (۴) نسخهٔ [۱] باین مهین منصب سربلندي داشت (۵) در [اکثر نسخه] قرب (۶) نسخهٔ [ب] دهم مهر *

گیتي خدیو را بے آرامي شکم‌درد روی داد - و جهانے را سراسیمگي در گرفت - هرگاه بداندیشانِ نا پارسا گوهر بغم درشده باشند اندوهناکي نیک سگالانِ سعادت سرشت و پاسبانانِ رسوم بازرگاني را که اندازه تواند برگرفت - و از حالِ جانکاهی مخلصانِ حقیقت‌اندوز و فدویانِ یکتائي‌گزین کرا یارای شناخت - شهریارِ ایزد پرست نظر بر پزشکِ حقیقي انداخته بداروی طبیبانِ روزگار نمي‌گرائید و ایستادگانِ بارگاهِ حضور را بمهین اندرزها تسلي میفرمود - پس از گفتگوی دراز[2] باخلاص گزینانِ سراسیمه دل بخشوده دستوریٔ مداوا شد - یوناني و هندي بمداوا سازي بر نشستند - بیشترے برانکه ملین بکار رود - و هندیان بدان دل نمي‌نهادند - کارسازِ حقیقي در علاجِ هیچ گزیده آدمي (چه جای پادشاهانِ دادگر) چنین هنگامه مسازاد - یکطرف بے توجهیٔ گیتي[3]خدیو بدارو پذیري و یکجانب شورشِ این گروهِ خویشتن آرا - راقمِ اقبالنامه را دل بجوش آمد - و سررشتهٔ مدارا از دست فروهشته لختے در آویخت - و بشیوا زباني گذارش نمود - گرفتم همه راستي منش و سعادت گرای اند - طرزهای شاخ در شاخ و روشهای گوناگون را چه توان کرد - خاطرِ بیمار نازک گفتگوی بےجا چه سود - ایرانیان[4] میگویند اگر مسهل بکار نرود در کمتر زمانے خون پدید آید و کارِ آسان بدشواري کشد - یکے را (که کم‌تعصب و نیک ذات و آگاه دل و آزمون‌کارتر باشد) برگزینند و راهِ گفت‌وگوی در نوردند - نزدیک بود که گفته پذیرائي یابد - و کار بر یوناني قرار گیرد - لیکن چندے از ناتوان بیني نگذاشتند - چندانکه خون پدید آمد - ناگزیر بر طبِ یوناني مدار نهادند و حسد پیشگانِ کج‌گرا را زبان بسته آمد - روز اول نشانِ سودمندي پیدائي گرفت - و در کمتر فرصتے آن قدسي‌عنصر بنزهتگاهِ تندرستي خرامش فرمود - سه روز غذا واردِ مزاجِ قدسي نشد - و هفده روز خورشِ بے‌روغن قدرے بکار میرفت - پس از یک ماه و شش روز آن والا پیکر را صحت بر کمال شد عقیدت اندوزانِ اخلاص سرشت را تازه جانے نشاط آورد - و بازرگانانِ نیک کردار دکانِ سپاس گذاري گشودند - و عامه از سراسیمگي رهائي یافته عشرت گزیدند * نظم *

ای نوبتِ تو گذشته از چرخ بسے * بے نوبتِ تو مباد گیتي نفسے
آوازهٔ نوبتت بهرکس برساد * لیکن مرساد از تو نوبت بکسے

و همدرین ولا بآئینے که گذارش یافت آغازِ وزنِ شمسي شد - بخشش و بخشایش را روزبازارِ دیگر پدید آمد *

و از سوانح رهائي یافتنِ شهباز خان از تنگنای زندان - چون نقوش پشیماني از ناصیهٔ حالِ آن پالغز گریوهٔ غفلت بر خوانده آمد از دبستانِ هوش افزائي بنزهت گاهِ نوازش سربلند گردانیدند

(۲) نسخهٔ [ا] بسیار (۳) نسخهٔ [ا] گیتي‌خداوند (۴) در [بعضے نسخه] یونانیان *

و او بسپاس گذاري اخلاص گزيني و خدمت پذيري را به بهتر روشی وگزيده آئينی افزايش داد و از نيک سگالي گلچينِ مراد گشت ، - چنانچه در جای خويش گذارده آيد *

و از سوانح نامزد فرمودنِ ديده‌بانانِ نا آزور - چون بسمع همايون رسيد (كه از فزونیِ كار و درازیِ آز در خريد و فروخت ستم گوران كج‌گرا دستِ خواهش دراز دارند - و سرمايهٔ زيان‌زدگی بازرگانان ميگردد) از راهِ معدلت دوستي و مهرافدوزي گوناگون كالا بطرز دانانِ راستي‌منش حواله فرمودند - تا ازدورباشِ آگهي بيداد گرانِ نافرجام بكنجِ ناكامي برنشينند[۲] - بميرزا خان ديدبانیِ اسپ باز گرديد - براجه تودرمل فيل و غلّه - بزين خان كوكه روغن - بشاه قلي‌خان محرم ميوه و شيريني بصادق خان زر و سيم - باعتماد خان‌گجراتي جواهر - بشهباز خان زربفت - بميرزا يوسف خان شتر بشريف خان گوسفند و بز - بغازي خان بدخشي نمک - بمخصوص خان سلاح - بقاسم خان عقاقير بحكيم ابوالفتح مكيّف - بخواجه عبدالصّمد چرمينه - بنورنگ‌خان رنگ - براجه بيربل گاو و گاوميش بشيخ جمال عطريات - بنقيب خان كتاب - بلطيف[۳] خواجه جانورِ شكاري - بحبيب الله چيني براقمِ اقبالنامه پشمينه - و از مزاج شناسیِ روزگار فرمان شد كه پاسبانانِ سعادت‌گرا دربن گوناگون متاع از خرنده صدنيم و از فروشنده صديک ستانند - و نيمه بانعام قرار گرفت - و باقي خان را تومان بيگي فرمودند - و ازانچه بآن گروه بخشش رود ده نيم بدو باز گردد - بدين گزيده آئين مراسمِ ديده‌وري بجای آمد - و چار چمنِ صورت سرسبز و شاداب گشت - عامّه بنزهت‌گاهِ آسايش عشرت گزيدند - و گوهر بندگانِ فرمان پذير فروغِ پيدائي يافت *

و از سوانح آوردنِ نور محمّد بدرگاه والا - ازغنودگیِ بخت و آميزهٔ تباه در ناسپاسانِ شرقي‌ديار نام برآورد - و بدل آزارئ رعيّت گام فراخ برگرفت - چون خان اعظم ميرزا كوكه رخصت يافته بحوالی[۴] جونپور رسيد آگهي آمد كه آن ناحق ستيز از بنگاله براه[۵] ترهت آمده با خواجه عبدالغفور نقش‌بندي همداستان شده گردِ شورش برانگيخته است - و در حدودِ سارن[۶] دستِ يغما برگشاده ازانجا (كه كارسازانِ آسماني بادافراهِ تباه بسيچان سرانجام ميدهند) پيشتر ازانكه عساكرِ نصرت اعتصام پيوندد آبروی آن گروهِ تيره روز ريخته آمد - شوريده رايانِ پريشان روزگار از آوازهٔ رسيدنِ جنودِ فيروزي باندیشهٔ پيكار درشدند ؛ قافلهٔ بزرگِ بازرگانانِ ملک را گذاره افتاد - بد سگالانِ كج‌گرا بتاراج برآمدند - سوداگران جوالها را پناه ساخته پای جلادت افشردند - بيراهه روان دركمتر زمانے شرمسارِ هزيمت گشتند - ازان پس در دوازده كروهیِ ترهت[۷] پناهے گزيده آزار زيردستان مي‌انديشيدند

---

(۲) نسخهٔ [ب ک] برنشستند (۳) نسخهٔ [ک] بعبداللطيف خواجه (۴) نسخهٔ [ل] بجونپور (۵) در [بعضی نسخه] بترهت برآمده (۶) در [چند نسخه] پيارن (۷) در [اكثر نسخه] نرهن *

درین هنگام فیروزي جنود لوای معدلت افراشتند - و بر ساحلِ دریای گنگ بسرانجامِ جسر و سزای نا سپاسان همّت گماشتند - چون پل نزدیک بانجام رسید پای شکیب (۲) از جای برفت و بزمیندارِ کلیان پور پناه بردند - و جای نیافتند - و از شکوهِ اقبالِ روزافزون ناکام باز گردیدند راد مردانِ کارشناس پیِ آن بخت برگشتگان تیز دستي نمودند - عبدالغفور بران شد که از راهِ ترهت به بنگاله رود - گروهِ کهیتّه (۳) او را با هفتاد کس بکوِ نیستي فرستادند - و عرصهٔ جهان از شورشِ آن فتنه اندوز پاک شد - این طایفه دران کوهستان فراوان باشند - بصورت و سیرت قلماق اند - لیکن سیاه فام نور محمّد پورِ ترخان (که پیِ سپهر راهِ گیا بود) در حواشیِ جیتّارن (۴) بدستِ مردمِ خان اعظم گرفتار آمد - زنجیر در گردن و کنده در دست آوردند - از داد گري و عدالت افروزي بیاسا رسید - و فرومایگانِ بد گوهر را چشم سعادت گشوده آمد - و همدرینولا منزلِ راجه بیربر از پرتوِ قدومِ شاهنشاهي روشني گرفت - او در زمرهٔ محرمانِ حریمِ انس و دمسازانِ محفلِ همایون امتیاز داشت - برای او بفرمایشِ گیتي‌خدیو سنگین‌کاخهای دلگشا اساس نهاده بودند - چون حسنِ انجام گرفت آن خواهش نمود که بمقدمِ شاهنشاهي فروغِ میمنت یابد - و پایهٔ اعتبارِ او بلندي‌گرا شود (۵) - هفتمِ بهمن شگرف بزمی آراست - و بنوازشِ شاهنشاهي کامیابِ خواهش گردید - و همدرین هنگام سپه سالاریٔ صوبهٔ پنجاب برای صواب اندیشِ راجه بهگونت داس بازگردید و سعید خان را در نواحیِ سنبل جایگیر کردند - و سزا دادنِ عرب بهادر (که در کوهستانِ آن ناحیت غبارِ شورش بلند کرده بود) بدو فرمودند - هشتمِ اسفندارمذ گیهان خدیو بعشرتِ صیدافکني سواري فرمود - و پایانِ روز در قصبهٔ جلیسر (۶) ورودِ همایون شد - ده کروهیِ فتحپور بر بالای کوهچهٔ جگمال پنوار گزین منزلی اساس نهاده است - و بدان نام روشناس - سوادِ آن تا چشم کارکند سبزهای دلکش بزبانِ حال ثنای ایزدي برخوانند - و هوای شادابِ آن دماغِ هوش را تر دارد - سه روز دران حواشي نشاطِ نخچیر را نقابِ ایزدي پرستش ساخته معاودتِ اقبال فرمودند *

آغاز سال بیست و هشتم الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

یعني سال تیر از دور سیوم

درین هنگام (که زمانه کار گشا - و ستاره راهنمون - و فروغِ یزدان پرستي روز افزون

(۲) نسخهٔ [ل] شکیب شان (۳) نسخهٔ [ا] کیسه - و نسخهٔ [ک] کپته - و نسخهٔ [ل] کهندرا و در [بعضِ نسخه] کهینه (۴) نسخهٔ [ا] چنارن - و در [بعضِ نسخه] چنپارن (۵) نسخهٔ [ل] بپلندي گراید (۶) نسخهٔ [ب] چیکتر - و نسخهٔ [ز] جکیر - والله اعلم *

و معدلت اندوزي در افزایش) آوازهٔ نوروزي سامعه افروز آمد - عشرت و شادماني چهرهٔ دیگر برافروخت - برآرندهٔ تخت و دیهیم آذین‌فرموده انجمنِ نیایش‌گري را در آرایشِ ظاهر فراهم‌آورد چابک دستانِ جادوکار دولتخانه را از هرچه خوبتر برآراستند(۲) - و سرمایهٔ پا لغزِ والا نگهانِ دشوار پسند شد - روزِ دوشنبه(۳) بیست و ششمِ صفر (۹۹۱) نهصد و نود و یک آفتاب عالم افروز بر فرازِ حمل نور افزود - و خرّمیٔ بهار را سرآغاز شد - و چهارم سال از دورِ سیوم پیامِ جاوید زندگي آورد - عالمیان ترانهٔ بیغمي بر کشیدند - و گوناگون خوشدلي هنگامه برآراست - و تا روزِ شرف بزمهای والا ترتیب یافت - و بخشش و بخشایش را روز بازار شد * بیت *

محتاج بود ملک به پیرایهٔ چنین * آخر مرادِ ملک روا کرد روزگار

دلے روشن و زبانے فصیح و وقتے برمراد باید(۴) تا لختے ستایشِ این جشنها گذارشِ سیراب یابد من کم مَیج زبانِ شوریده درونِ بسیار مشغلهٔ کم فرصت را کجا یارا که این خواهشِ دشوار را پیش گیرم * بیت *

چه لایقِ مگسان است بامدادِ بهار * که در مقابلهٔ بلبلان کنند(۵) طنین

و از سوانحِ گشایشِ بنگاله بارِ سیوم - سالِ پیش خان اعظم میرزا کوکه از درگاهِ مقدّس دستوري یافت - که فتنه اندوزانِ بهار را سزای شایسته در کنار نهد - و همّت بتسخیرِ بنگاله گمارد - (چون ناسپاسانِ بهار باقبالِ روز افزون پیشتر از رسیدنِ جنودِ فیروزي اعتصام باداْفراه یافتند چنانچه گذارده آمد) صادق خان باسپِ بام بدرگاهِ والا آمد - و موسمِ بارش نیز سرِ راه گرفت دران سال آن‌عزیمت بانجام نرسید - چون شورشِ ابر و ریزشِ باران فرو نشست شاه قلي خان محرم و صادق خان و شیخ ابراهیم و شیخ فرید بخاري رخصت یافتند - و سزاوارانِ جد کارِ بے رو(۶) بسایرِ تیول‌دارانِ صوبهٔ الهاباس و اوده و بهار نامزد گشتند - در کمتر فرصتے گران لشکرے در حاجي پور فراهم آمد - و همّتها گشایشِ کار را طلبگار شد - خان اعظم با بسیارے مبارزانِ اخلاص گزین راهِ گذهي گرفت - ترسون خان و شیخ ابراهیم و میرزاده علي‌خان و سیّد عبدالله خان و کیچک خواجه و سبحان قلي ترک و دیگر بهادرانِ مصاف پژوه از آب گذشته همّت در گشایشِ آنسو بستند - از بسیاریٔ درخت زار و افزونیٔ جرها و گلابها دران‌راه صرفه ندیدند - قریبِ منگیر لشکرها باهم پیوست - و از حدودِ کهل‌گانو(۷) ترسون خان و شاه قلي‌خان محرم و محبّ علي خان و میرزاده علي‌خان و شیخ ابراهیم و رای پترداس یک دو منزل پیش جا گرفتند - آشفته رایانِ غنوده‌بخت

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ک] پیراستند (۳) نسخهٔ [ز] هشتم (۴) نسخهٔ [ل] دست یابد (۵) در [بعض نسخه] کشند طنین (۶) نسخهٔ [ب] تیزرو (۷) نسخهٔ [ا ب] کهل‌گانو *

در حواشیِ کالیِ گنگ پای تهوّر افشرده آمادهٔ پیکار شدند - پیشتر ازین میرزا شرف الدّین حسین و بابا خان قاقشال و بسیارے فتنه اندوزانِ بدگوهر بنوامشخانهٔ نیستی در شده بودند - و هنگامه آرائیِ ناسپاسان معصوم خان کابلی داشت - و قتلوی نوحانی بر ولایتِ آدیسه بدستاویز دستان سرائی چیره دستی یافت - و برخی از بنگاله نیز بتصرّف درآورد - معصوم خان از آوازهٔ جنودِ فیروزی نخست روی دل بصوبِ قتلو آورد - و بنادرست گفتارها پیمانِ یکتائی بستند که چون اُمرای نصرت اعتصام در رسند با سامانِ گزیده پیوندد - ازو چون لختے دل فراهم گردانید بگهوڑا گهات شتافت - و جبّاری و میرزا بیگ و سایرِ الوسِ قاقشال را تسلّی داده همراه گرفت - و برای خاطرجمعی زه و زادِ خود را در بنگاهِ ایشان گذاشت - و خود با گروهِ ناسپاسان بکالیِ گنگ آمد - و در استواریِ جا و آمادگیِ پیکار پای همّت افشرد *

نهمِ فروردین پیشروانِ جنودِ نصرت پیوند گدهی را (که دروازهٔ آن ملک است) بآسانی گرفتند - و بدستیاریِ اقبالِ روزافزون اُمرای والا شکوه با دلے کارطلب و خاطرے سپاس گزین شازدهم بغنیم پیوسته صف آرا گشتند - و مورچلها بر ساحلِ کالیِ(۲) گنگ قرار گرفت - و کشتیهای پیکار آماده شد - چون اولیای دولت از قتلو نگرانی داشتند سیّد عبد الله خان و میرزاده علی خان و شیخ محمّد غزنوی و خواجه عبد الحی و دیگر بهادرانِ خدمت گزین قریبِ چهارهزار سوار را بسرکردگیِ وزیر خان بجانبِ بلکنه(۳) فرستادند - و این فوجِ نصرت پیوند دوازده کروهیِ معسکر اقبال بدیدبانی و چاره جوئی نشست - هرروز به تیر و تفنگ آویزشِ سترگ رفتے - و کارنامها بظهور آمدے - از هرزه درائیِ کوچک دلانِ کار نشناس در عزیمتِ بزرگانِ لشکر فتورے رفت - و انبوهیِ غنیم را گران وزنے پدید آمد - چنانچه جویای کمک شدند - و حقیقت عرضه داشتند - چون شیربیگ تواچی باشی (که باسپِ بام رفته بود) آگهی رسانید گیتی خداوند را بس شگفت آمد و بر زبانِ گوهربار رفت - اگرچه بر خاطرِ صافی پرتو می افتد (که بکمتر زمانے نویدِ فیروزیِ جنودِ سماوی اعتصام میرسد) لیکن حزم اندوزی فرمودن و ملتمسِ ایذان پذیرفتن زیان ندارد بنابران سیزدهمِ اردی بهشت میرزا خان و زین خان کوکه و اسمعیل قلی خان و مخصوص خان و مطّلب خان و رای سرجن و شیخ جمال بختیار و شیرویه خان و خضربیگ(۴) و میر ابوالمظفّر و میرمعصوم بکری و بسیارے از ملتزمانِ بارگاهِ حضور دستوریِ شرقی دیار یافتند - و هریک را بخلعتِ فاخره و اسپِ خاص سربلندی بخشیدند - هنوز این جنودِ ایزدی تائید برنیامده بود که مژدهٔ فیروزمندی و هزیمت یافتنِ ناسپاسان سامعه افروز گشت - و بتازگی غیب دانیِ کشورخدا خاطرنشین

---

(۲) در[چند نسخه] کانی گنگ (۳) نسخهٔ [ز] بلکسته (۴) نسخهٔ [ل] جعفربیگ *

خرد و بزرگ آمد - گروهے را چشم و طایفهٔ را سرمه و چندے را عصا بدست افتاد - قریب یکماه عساکرِ اقبال در مقابلِ مخالفان شبا روزي بتوپ و تفنگ ناموس آرا بودند - و از هردو جانب شگرف کارها بظهور آمدے - با آنکه نا امیّدي طرازِ چیره دستي داشت اقبالِ شاهنشاهي به نیرنگ سازي درآمد - چهاردهم مهچهٔ لوای فتح جهانتاب شد - و سرتابانِ سوخته اختر بادیه پیمای گریز شدند - و هریکے از کاوریشانِ لا اُبالي[۲] بسراسیمگي افتاد *

اجمالِ نیرنگیِ اقبال آنکه درگرمیِ آویزش قاضي زاده (که از ناموران گروهِ بداندیش بود) از صوبِ فتح‌آباد آمده پیوست - و فراوان کشتیِ پیکار با شایسته سامان آورد - و نخوت افزای گروهِ باطل ستیز شد - ناگهاني توپے بدو رسید - و خرمنِ هستیِ او را بسوخت - معصوم خان کالاپهاڑ را (که در نبردِ رودبار طرازِ یکتائي داشت) جاگزینِ او گردانید - و در کمتر فرصتے بهمان طرز خاکسارِ نیستي آمد - و نیز میانِ معصوم خان و الوسِ قاقشال و خالدین غبارِ[۳] دوئي تیرگي افزود - و سرخوشانِ بادهٔ پندار را شگرف خمارے کالیوه ساخت - کاردانانِ سخن سرا بصیدِ دلها نشستند - و دلاویز گفتار را دست آویزِ آن برساختند - بسیارے بفرمان پذیري سعادت اندوختند - نخستین خالدین آمده بسوگند و پیمان آرامش گرفت - و سپس میرزا بیگ قاقشال و جبّاري و دیگر مردم غایبانه پیمانِ نیکوبندگي بستند - بران قرار گرفت که دست از کارزار[۴] بازداشته رو به بنگاهِ خویش نهند - و پس از روزے چند بمعسکر اقبال رسیده گزین‌پرستاري بجای آرند - گفتار را بکردار آبادي بخشیدند - و مخالفانِ نخوت فروش بفراوان سراسیمگي درشدند ناگزیر بدلِ دژم و خاطرِ پژمرده روی در گریز آوردند - خانِ اعظم هرچند در تکامشي کوشش نمود از هرزه گوئیِ برخے و بیدلیِ جمعے پیش نرفت - آن بال و پر ریخته برکناره شد چون نویدِ فیروزي رسید نیایشِ ایزدي بجای آمد - و پایهٔ خدمت گزینانِ سعادت سرشت بلندي گرا شد - مبارزانِ اخلاص‌منش را (که بکمک دستوري یافته بودند) باز داشتند *

و از سوانحِ پیوستنِ اُمرای قاقشال باولیای دولت - چون معصوم بادیه پیمای هزیمت گشت به بنگاهِ قاقشالان شتاب آورد - تا بزه و زادِ او گزندے نرسد - و کینِ خود را ازان گروه برتوزد - میرزا محمّد قاقشال از دوستداري بیای او را بسلامت‌گاه برده بود - قاقشالان درنواحیِ گهوراگهات استوار جائے برگرفته آمادگیِ[۵] پیکار کردند - معصوم خان گهوراگهات را تاراج کرده بآویزهٔ آن‌گروه روی آورد - خانِ‌اعظم محبّ علي‌خان و شیخ ابراهیم فتحپوري و بابوی‌منکلي و سکندر چکني[۶]

---

(۲) نسخهٔ [ل] لایعني را سراسیمگي افتاد (۳) نسخهٔ [ل] غبار دوئي برخاست و سر خوشان (۴) نسخهٔ [ا] از پیکار - و نسخهٔ [ک] از کار (۵) نسخهٔ [ل] آمادهٔ پیکار گردیدند (۶) نسخهٔ [ب] جنگلي *

و دیگر مبارزانِ سعادت گرا قریبِ چهار هزار سوار را بسرکردگیِ ترسون خان بآن ناحیت روانه گردانید بهنگامیکه کار برآنها[۲] تنگ داشت فیروزي جنود نزدیک شد - و سرتابانِ نافرجام راهِ گریز سپردند بهادرانِ نصرت‌قرین دل در تکامشي نهادند - و در گهرزاگهاتْ عنانِ عزیمت بازکشیدند - میرزا بیگ و خالدین و وزیر جمیل و دیگرمردم پاسِ پیشین وعده داشته به نیایش‌گري پیوستند - و بادافراهِ معصوم خان را برخود گرفته از فیروزي سپاه جدائي گزیدند *

و از سوانح آمدنِ امیر فتح‌الله شیرازي - در حکمتِ نظري و عملي طرازِ یکتائي داشت اگرچه در دانش‌گاهِ خواجه جمال‌الدین محمود[۳] و مولانا کمال‌الدین شروانی[۴] و مولانا احمد کرد فراوان شناسائي اندوخت لیکن پایهٔ دانش ازینان بلندتر نهاد - عادل‌خان بیجاپوري بهزاران خواهش از شیراز بدکن آورد - و پس از سپري شدنِ روزگارِ او بحکمِ دیرین‌آرزو و فرمانِ طلب بصوبِ قدسي‌آستان گام سعادت برگرفت - بیست و پنجم این دولتِ والا دریافت - و شاهنشاهِ حکمت‌پژوه بگوناگون‌نوازش سربلندي بخشید - آن مایه شناسائي دارد که اگر کهن‌نامهای دانش به نیستي سرا درشوند اساسِ نو برنهد - و بدان رفتها آرزو نبرد - و از انصاف پژوهي با چنین شگرف آگهي در کمتر فرصتي جوبای ارادتِ گیهان خدیو شد - و از سعادت منشي کامیابِ خواهش آمد - و بارها در انجمن میگفت و نازش میکرد اگر بخدمتِ این کثرت آرای وحدت گزین نمیرسیدم راهِ بایزد شناسي نمي‌بردم - او را از خجستگیِ ذات و سترگیِ جوهر بادهٔ حکمت گوارا شده بود - دانشِ رسمي پرده برروی حق‌پژوهي نهشت - پیدا ست که مردم بردو گونه بود - درس‌آموزِ[۵] ایزدي دبستان که بے آلایشِ تکاپوی و سعي صفوتکدهٔ خاطر بفروغِ شناسائي نورآگین باشد - و آن بروزگاران پدید آید - و پیکرپرستانِ زماني او را کمتر شناسند - دیگر آن رنج‌گزینِ ظاهرگرای - بهزاران دراددو برخے اندوختهای پیشینیان فراگیرد - و بینشِ عامّه ازین برنگذرد[۶] - و امروز از فرخندگیِ روزگار و بیداربختیِ مردم گیتي خداوند پیشوای نخستین گروه است - خوشا روشن ستارهٔ که بدین شناسائي جاوید سعادت اندوزد - و کردار نامه را فروغِ پذیرائي بخشد *

و از سوانح فرستادنِ شهباز خان بصوبِ بنگاله - چون معصوم بادیه پیمای ناکامي شد چنانچه گذارده آمد فیروزي جنود دفعِ قتلو را دل‌نهاد شده بصوبِ او چالش نمودند - خان اعظم چون از هوای آن دیار دل گرفته بود خدمتِ دیگر ناحیت را طلبگار آمد - و ملتمس را بدرگاهِ والا عرضداشت - شهریارِ مهربان دل خواهشِ او پذیرفت - و فرمان شد که (اگر یکے از اُمرا انتظام لشکر

(۲) نسخهٔ [ب ک] برسرآنها تنگي داشت (۳) نسخهٔ [ل] مسعود (۴) نسخهٔ [ک] شیرازي
(۵) نسخهٔ [ب] دانش آموز (۶) نسخهٔ [ب] ازین برگزارد *

و آبادیٔ ملک روزے چند تواند برخود گرفت) بدو باز گذاشته بصوب بهار آید - و در اقطاع خود آسایش گزیند - و گرنه چندے توقّف نماید که درین نزدیکي شهباز خان را بدان کار روانه میفرمائیم هشتم خورداد آن گزیده خدمت را باندرزهای حوصله افزا گران بار گردانیدند - و با بسیارے از ملتزمان بارگاه حضور دستوري شد *

و از سوانح جان‌تازه یافتن نبیرهٔ مالدیو - در فراخنای هندوستان از حقیقت گزیني و غیرت‌منشي چون شوهر را زندگي بسر آید زن او هرچند بناکامي روزگار گذرانده باشد بشگفته دلي و گشاده‌پیشاني خود را بآتش دراندازد - و اگر[۲] تردامني و حیات پرستي ازین باز دارد خویشاوندان فراهم شده کام و نا کام این شعله برافروزند - و پاسبانیٔ آبرو و ناموس پندارند - ازان باز (که این ملک همیشه بهار بداد گریٔ گیتي خداوند سرسبز و شاداب است) در هرشهرے و ناحیتے دیده‌وران راست گوی نامزد اند - که پیوسته این دو طرز را از یکدیگر باز شناسند و آن سوختن بزور را نگذارند *

درین ایّام جیمل را پیش اُمرای بنگاله باسپ بام فرستاده بودند - از تیزروی بےهنجار و افزونیٔ تابش در حدود چوسا چراغ زندگانیٔ او افسرده گشت - دختر مونه[۳] راجه (که همخوابهٔ او بود) بسوختن همّتش یاوري نکرد - اودیسنگهه پسر او با برخے از کنداوران بیخرد برین بیداد همّت گماشت - چاشتے بلند بود که در شبستان دولت آگهي رسید - شاهنشاه معدلت‌اندوز باندیشهٔ آنکه مبادا در فرستادن دیگران تاخیر راه یابد بر تکاور باد پیما برآمده رهگرای آن سرزمین شدند و چون از حقیقت کار آگهي نبود لختے زمانه شورش گرفت - هرزه لایان شوریده سر و ساده لوحان خیال پرست داستان آویزه بگوناگون روش گذاردن گرفتند - و فدویان اخلاص نهاد و مبارزان سعادت سرشت جوق جوق برجوشیدند - و شورش را هنگامها شد - و بسلاح پوشي و رزم آرائي پرداختند - کوتاه حوصلگان اخلاص‌گوا را کار از دست رفت - لختے نیرومندان نیکو نهاد تکاپو گرفتند دو رویان تباه سرشت در بساط نافهمیدگي یاوه گو - و کج‌گرایان تاریک درون ترانه ساز خوشدلي درین تیزروي اُمرای کشک هم نیارستند رسید - و از پرستاران حضور چندے نزدیک بمقصد پیوستند - از شکوه شاهنشاهي آن گروه را دست از کار رفت - دران زمان (که آن شهسوار عرصهٔ اقبال بدان هنگامه نزدیک شد) جگنّاتهه و رایسال پیشتر رفته سرگروه نادانان آشفته رای را گرفته آوردند شهریار قدردان نقش پشیماني از پیشانیٔ آن گروه برخواند - و در چنان جوشش خشم جان بخشوده زنداني گردانید - شهریار هشیار خرام در کمتر زمانے عدالت سترگ و رافت والا و شجاعت بزرگ

---

(۲) در [چند نسخه] و گاه تردامني (۳) در [چند نسخه] مونه راجه *

بجای آورده بآرامگاه آمد - گردِ شورش فرو نشست - و ترانهٔ شادي بلند آوازه شد *

و از سوانحِ فرستادنِ اعتماد خان بایالتِ گجرات - عنفوانِ گشایشِ آن دیار بحکمِ پیشین وعده بدین پایه نامزد گردانیده بودند - از تباه‌سگالي و کج‌گرائي ناسزا اندیشه را بخود راه داد - و اقبالِ شاهنشاهي سلسله بر پاي نهاده بدبستان زندان بر نشاند - چنانچه گذارده آمد - از فزونيِ آز[2] حکومتِ آن سرزمین را طلبکار بود - چون گیتي خداوند او را بنواخت میر ابوتراب براي کام‌روائي خویش او را دران آرزو گرم‌تر گردانید - شاهنشاهِ حقیقت پژوه را بسیچ آن بود که اگر ستوده[3] خوئي از ناصیهٔ بختِ او قدرے تابش دهد و خواهشِ او باشد آن‌گفته طرازِ کردار پذیرد - دریغولا چون لختي پیدائي گرفت در برآمدِ دیرین آرزوی او توجّه فرمودند - و سپه آرائي و رعیّت پروري[4] آن صوب بدو باز گردید - پایهٔ عالي چهرهٔ اعتبار برافروخت - و گفتهٔ خود را پاسباني فرموده امّید را ببالش درآورد - هرچند خیر بسیچانِ دوربین بر گذاردند - آن روز (که نیرو برکمال بود - و دست یارانِ یکرو فراوان) چارهٔ خودِ سرانِ گجرات نیارستي نمود - امروز (که عنصري پیکر او در کاهش - و همراهانِ یکدل ناپدید) فرستادنِ او بدین خدمت چگونه سزاوار باشد - چون سرنوشتِ آسماني رفته بود گفتارِ دانش پژوهان در نگرفت - و بهزاران شوق پذیرفته روانه گردید - و میر ابو تراب بامینيِ آن دیار دستوري یافت - خواجه نظام‌الدّین احمد را بخشي ساختند - خواجه ابوالقاسم دیوان شد محمّد حسین و شیخ[5] ابوالمظفّر و بیگ محمد توقبای و میر محبّ‌اللّه و میر شرف‌الدّین و میر صالح و میر هاشم و شاه بیگ و میر معصوم بهکري و زین‌الدّین کنبو و سیّد جلال بهکري و سیّد ابو اسحٰق و قنبر و اینشک آقا و پهلوان علي سیستاني و دیگر مجاهدانِ اخلاص گرا را همراه ساختند - و هرکدام بگرامي خلعت و گزیده بارگي سربلندي یافت - و گوناگون اندرزها آویزهٔ گوشِ هوش آمد - هفتمِ تیر رخصت یافتند - و کرم علي داروغهٔ خوشبو خانه را بآوردنِ شهاب الدّین احمد خان فرستادند فرمان شد که چون مرزبانِ نو بآن بلاد رسد اورا با سپاه بدرگاه آرد - و همدرین هنگام میرشریف گیلاني از جانبِ نظام الملک و دیگر ایلچیانِ حکّامِ دکن بسجود قدسي آستان ناصیهٔ سعادت برافروختند و اقسامِ پیشکشها گذرانیدند - و از بارگاهِ خلافت نوازشها یافتند[6] *

آبیاري فرمودنِ چهار چمنِ دولت - و برافراشتنِ کاخِ جهانباني

ازانجا (که ملک فراخ - و سپاه فراوان - آز روز[7] افزون - و خیربسیچي در کمي - راستي پیشگانِ

---

(۲) نسخهٔ [ل] فزونيِ خواهش (۳) نسخهٔ [ل] ستودهٔ کارے (۴) در [اکثر نسخه] آبادي (۵) نسخهٔ [ز] و میر ابوالمظفر (۶) در [بعضی نسخه] اندوختند (۷) در [بعضی نسخه] دولت روزافزون *

دلیر نایاب - و نادرستانِ چرب زبان بسیار - دستان سرایانِ بدگوهر فوج فوج - و حق‌سگالانِ دیده‌ور خال خال - در اندک زمانے[۲] فراوان فتورے در عزائم راه یابد - و تباه کرداري بالش گیرد) کشور خدا هرچند گاه ژرف‌نگهي را پایه برتر نهد - و سرابستانِ مُلک[۳] را طراوتِ دیگر بخشد - چنانچه درین هنگام از فروغ دوربیني و حق پژوهي فرمان‌دهي را بارگاهے دیگر برافراخت - و قدرداني را بر فراز شناسائي برآورد - هر کار را بنام‌آورانِ عقیدت‌گزین و سیر چشمانِ سعادت سرشت حواله فرمود و شکوهِ شاهنشاهي را با عطوفتِ[۴] ابوآلابائي همدوش گردانید - مهمِ[۵] الٰهي انجامِ لطف و قهر و انتظامِ بزمِ کدخدائي و ولادت (که سرچشمهٔ پایندگي و پیرایهٔ جاوید دولت است) بنوباوهٔ گلشنِ فرمان روائي شاهزاده سلطان سلیم فرمود - هرچه شاهنشاه دادگر برگذارد آن گوهرِ اکلیلِ سلطنت پیرایهٔ انجام بخشد - و بر روائي آن همّت گمارد - چون وحدت گرایانِ کثرت‌آرا را از همزبانانِ خیرسگال ناگذران میرزا خان و شیخ ابوالفیض فیضي و فتح‌الله[۶] وفادار را یاور و دیدبان گردانیدند - و سرانجام منزل (که بے آمیزشِ گفتار برابرِ کارپردازيِ بزرگ ملکے بود - بل برخے کارخانه را آن پایه) بشاهزادهٔ سعادت‌پژوه سلطان مراد سپرده آمد - رایسال درباري و کرم الله و خواجه عبدالصّمد شیرین قلم و محمّد علي خزانچي در ملازمتِ آن نونهال اقبال قرار گرفتند - و پژوهشِ دین و مذهب و سره کردنِ دانش و کار کرد بشاهزادهٔ فرّخ‌فال سلطان دانیال باز گردید - غازي‌خان بدخشي و رای سرجن و راقمِ شگرفنامه[۷] به پیشکاريِ این سترگ خدمت نامزد شدند - نخست گزیده آئینے (که بر خاطرِ آسمان پیوند پرتو انداخته) بر آموزند - و هیولانيِ طبعِ ساده‌لوحان بآن نگارش پذیرد - همپس سراسیمگانِ این دیولاخِ خونخوار را بشاهراهِ ایزدپرستي درآرند - وظائف و خیرات بسلطان خواجه و حکیم ابوالفتح و میر ابوتراب و قاضي و مفتي باز گذاشتند - و آباديِ ملک و عزل و نصبِ کارپردازانِ خالصه براجه تودرمل و خواجه یحیی و رای درگا و یار علي سپردند - آگهيِ سپاه و قرارِ علوفه بشهباز خان و جعفر بیگ و علي‌دوست خان مقرّر شد - و دیدبانيِ فرخ کالا بزین خان کوکه و اسمٰعیل قلي‌خان و پاینده خان و خواجه[۸] حبیب الله معیّن گشت - خبرگیريِ اسلحه و دیده‌وريِ راه بقلیچ خان و جگنّاتهه و لون کرن و صالح عاقل رجوع کرد - و به‌یتاق‌داريِ مالِ فروشندگان و رساندن بخداوندانِ میراث شریف خان و راجه اسکرن و نقیب خان و عبدالرّحمٰن موّید بیگ سعادت اندوختند سررشتهٔ خرید و فروختِ جواهر و دیگر معدنیات بدستِ اعتماد خان گجراتي و باقي خان و جگمال[۹]

---

(۲) نسخهٔ [ک] فرصتے (۳) نسخهٔ [ل] خلافت را (۴) نسخهٔ [ل] عطوفت والا (۵) در [بعضِ نسخه] نهم ماه الٰهي انجام (۶) در [اکثر نسخه] فتح‌الله وفا را (۷) نسخهٔ [ل] اقبالنامه (۸) نسخهٔ [ا ب ک] حاجي حبیب‌الله (۹) نسخهٔ [ب] و جمال خان ٭

و حکیم عین‌الملک و نعمت خان دادند - و بسرانجام عمارت نورنگ خان و قاسم‌خان و مخصوص‌خان و لطیف خواجه سربلندي یافتند - بداوری دادخواهان راجه بیربر و قاسم علي خان و حکیم همام و شمشیرخان کوتوال بلند پایگي گرفتند - و گذارندهٔ اقبال‌نامه نیز بدین سرافراز گردید - و فرمان شد که بگواه و سوگند(۲) بسخن نکرده ژرف نگهي بکاربرند - کار(۳) آن بس تباه - و حال این کالیوه تر - زرافشانی ستمگر و بلند پایگی او و تهي‌دستي و بیکسی مظلوم باید که سستي درکار پرسش نیارد - و نه اندیشهٔ پارهٔ دلها را از راه برد - و نه تیردوزی‌گزند بکوچهٔ بیدادي بردهٔ حق را پوشیده دارد - درکمتر زمانے جهانِ صورت گزین انتظام گرفت - و ملکِ معني بالشِ دیگر یافت - قدردانی شهریارِ دیده‌ور را تازه بارگاهے برافراختند - و جوهرِ آدمیّت را در چهار سوی شناسائي عیار گرفته آمد - بدکاران بنشیب‌گاهِ گمنامي در شدند - و نیک اندیشان بر فراز روائي عشرت اندوختند - هر بزرگي (که داروی بیهشي بکار نبرد - و با هزاران چشم(۴) دل بیداري گزیند) هرآئینه دولت بپرستاري نشیند و اقبالِ روزافزون بخدمتگری او ایستد - لشکرهای انبوه فرمان‌پذیر و جهان‌گشای گردند - و قلمروِ فرمان‌دهان سایه‌نشینِ معدلتِ او آید * * شعر *

زهے باغِ دو عالم خرّم از تو * اساسِ زندگاني محکم از تو
سلیمان را نگین بود و ترا دین * سکندر آئینه دارد تو آئین
ندیده آنچه مي‌بیني ز ایّام * سکندر ز آئینه کیخسرو از جام

و از سوانح فیروز شدنِ وزیرخان و شکست یافتنِ قتلوی نوحاني(۵) - چون ایزدي تائید شکیب‌ربای ناسپاسان شد معصوم خان کابلي و دیگرسرکشانِ غنوده بخت راهِ گریز سپردند - چنانچه گذارده آمد - خان اعظم و سایرِ اُمرای والاشکوه بچاره‌سگالی قتلوی حیله پرداز برنشستند - او بدستان سرائي و لابه‌گري گفتارِ آشتي درمیان آورد - و کاردانانِ سخن‌سرا بدرگاه فرستاده نیایش‌گري نمود - پاسخ شد که کارگذارانِ شرفي‌دیار اگرگفتارِ او را با کردار یکتائي بینند درسلکِ بندگان درآرند و آنیسه را بدو باز گذارند - دریں‌اثنا خان اعظم چون ازان ملک دل برگرفته بود گرم رفتن شد و خواست که برسیدنِ فرمانِ دستوري بصوبِ اقطاعِ خویش شتابد(۶) - و صادق خان دریں چند روز بارِ سرداري برکشد - و این کارِ بزرگ را به نیروی جدکاري برگیرد - او خواهشهای نا روا درمیان نهاد - بوزیرخان روی آورد - او بگشاده پیشاني پذیرفت - و خود بصوب حاجي پور ره گرا شد ازین رفتن قتلوی کج‌گرا از کوتاه بیني و تنگ حوصلگي سرِنخوت برافراشت - و انتظامِ صلح را

---

(۲) نسخهٔ [ا] وقسم (۳) نسخهٔ [ل] کاربس دشوار (۴) نسخهٔ [ا ز ک] چشم و دل (۵) نسخهٔ [ا] افغاني (۶) نسخهٔ [ل] روانه گردد *

برگفتار بیحساب نهاد - و شرطهای ناهنجار درمیان آورد - امرا (که تن بآشتي داده بودند) لختی برآشفتند - و از حدود شیرپور بر پیکار آن تزویرپیشه همّت برگماشتند - و سگالشها در آویزش یکتائي پذیرفت - دهم تیر نواحي بردوان لشکرگاه اقبال شد - و آن شوریده‌مغز نافرجام در شش‌کروهي روباه‌بازي را سرآغاز نهاد - و نیایش و نیازمندي را پیش‌رو گردانید - دم آن فسون‌ساز درگرفت - و مدارن و میدني پور و دیگر محال بر آدیسه برافزودند - و پیمان بست که غاشیهٔ فرمان‌پذیري بر[2] دوش خدمت برنهد - و برادرزادهٔ خود را با گزیده کالا بدرگاه همایون فرستد ازین پذیرش باز[3] باندیشهٔ سرتابي درشد - و تباه خواهشی در سرافتاد - و بران شد که یکی از سران لشکر را دستان سرائي نموده بچنگ آورد - بو که بدین دستاویز کام دل برگیرد - گذارش نمود که قرة العین خود را بدرگاه والا روانه میسازم - صادق خان جریده از اردو برآید - و من نیز با چندے بیرون شوم تا بدیدن یکدیگر دل بآرامش گراید - و خلاصهٔ زندگي را بدو سپارد - او از دوربیني خویشتن را برکناره گرفت - و شیخ فرید بخشي بدین خدمت قرار یافت - از نیک اندیشي و ساده‌لوحي باتّفاق حسین[4] خان و ابوالقاسم و عبد الهادي و محمودخان خواص روانه شد - چون بقرار جای رسید نشانے ازان بدگوهر نیافت - ازانجا (که همواره بپیامهای یکجهتي افسون درستي دمیدے) آن خیره‌سگال پیشتر روانه شد - چندانکه چرب زبانان حرف سرا بمنزلگاه او برند - بزم نیایش‌گري برآراست - و زمان زمان نیازے تازه بظهور آوردن گرفت - همگي اندیشه آنکه چون مردم بجای خود آسایش گزینند شیخ را گرفته بگوشهٔ برنشاند - و بگروگانی او کامیاب خواهش گردد - شیخ دریافت و سرآغاز شب آهنج رفتن پیش گرفت - در جلوخانه بارگي نگذاشته بودند - و چند جا راه بگرفته لختی هنگامهٔ آویزه گرمي پذیرفت - و چندے را پیمانهٔ هستي لبریز شد - درین‌میان شیخ بفراز فیل خود برآمد - و از نیرنگی تقدیر فیل فرمان‌پذیري گذاشته بیراهه شتافت - و از تیرگی شب پی نیارستند برد - شیخ از رودبارے گذشته اندیشهٔ برآمدن داشت - و از پی گذاري حیرت مي‌اندوخت - ناگاه چندے در رسیدند - و به تیراندازي گزندے رساندند - شیخ از فراز فیل خود را بکناره انداخت - و برهنموني کارسازان غیب ره‌گرا شد - اندیشهٔ بدگوهران آنکه شیخ در عماري ست - راه برآمد میجوید - و دران روارو بے‌تابي حقیقت[5] منش ملازمے پیوست و بارگي آورده باردوی بزرگ رسانید - امرا از گران خواب بیخبري برآمدند - و آویزهٔ آن شعبده‌آرای درازسودا را پیش گرفتند - آب دمودر گذشته بدو کروهي رده آرا شدند - آن فرومایه قلعها ساخته

---

(۲) نسخهٔ [ز] بر دوش و بر خدمت برنهد (۳) نسخهٔ [ل] او را باز اندیشهٔ شوخي و تباه خوئي درسر افتاد (۴) نسخهٔ [ا ب ک] حسن خان (۵) نسخهٔ [ل] عقیدت منش ●

پای تهوّر بر انشرد - و در حصارے قتلو[۲] با بسیارے پناه اندوخت - و دیگر جا بهادر کوروه[۳] با جمعے آمادهٔ پیکار شد - غرّهٔ امرداد صادق خان و شاه قلي خان محرم و دیگر مبارزان سعادت سرشت بآویزهٔ بهادر روی آوردند - و بسترگ آویزشها آن قلعه گشایش یافت - او گریخته به قتلو پیوست - روز دیگر دلاوران ناموس دوست برهنمونی ستاره بدان بنگاه هجوم آوردند - و توپها را بر فراز جایها بر چیدند بالٰهي تائید آبروی گروه نافرجام ریخته آمد - و به تباه حالي بادیهٔ گریز پیمودند - از غنودگی عزیمت و پژمردگی همّت لوازم تکامشي بجای نیامد - و بر کنار همان رود طرح اقامت انداختند - دوم آن گران مایه را (که در میزان سپهر نگنجد) بهشت چیز برکشیدند[۴] - و جشن سالگرهٔ قمري آرایش یافت - و نیازمندان روزگار کامیاب عشرت آمدند •

و از سوانح پناه آوردن برهان الملک بدرگاه والا - او کهین برادر مرتضی نظام الملک است چون حسین نظام الملک را روزگار سپري شد بظاهر نظام الملکي بپسر نخستین قرار گرفت و در معني مرزباني بوالدهٔ او باز گردید - او بآئین پدر برهان را بیشتر دوست داشتي - و از همه گرامي شمردے - چون بوقلمون سپهر چندے دوره نمود بکوشش فتنه اندوزان شورش طلب[۵] مادر و برادر را پای بند گردانید - و هرکدام را بدژے فرستاد - و از آزوري و بیدانشي ناگذران وقت را از دست واهشته فرمان پذیري روحاني گروه را طلبکار آمد - و از خام کاري رهنمون و سختي راه مغز آگهي کالیوه شد - از آمیزش خلق کناره گزیده کارها بفرومایهٔ حسین نام بازگذاشت - او از خروس بازي بهمزباني رسید - و از نا شناسائي خطاب آصف[۶] خاني یافت - بادهٔ هوش ربای دنیا آن تنک شراب را بد مست گردانید - تباه اندیشي فرا پیش گرفت - و خودسري را اساس دیگر بر نهاد - جهانے بدین خیال که خلوت گزین را روزگار سپري گشته - تا آنکه آن ناسپاس کج گرا به پیکار برید رو آورد - و گرد شورش برحوالی قندهار بلند شد - ازین آگهي آن سودائي بیرون آمد و از پي او گام سرعت برگرفت - درین هنگام برهان بیاوریٔ دژبان ازان تنگنا برآمده سر بشورش برداشت - و هنگامهٔ اوباش گرمي پذیرفت - چون خرد در زندان و بخت در خواب بود چشم بر مال مردم دوخت - و در آزار دلها گام فراخ برگرفت - نظام الملک ازین آگهي بآشتي گرائیده برگشت - و بروزے (که میخواست باحمدنگر درآید) خود را رسانید - از دیدنش هنگامه افسرده شد با همرهان خود درمیان آورد - دیرباز است که خلوت پژوه گشته ام - و از آمیزهٔ مردم دل گرفته برادر من طلبکار حکومت است - دست از من باز داشته باو به پیوندید - چنین گذاردند - سزاوار

---

(۲) نسخهٔ [ل] پسر قتلو با بسیارے تباه اندوزان رخت اقامت انداخت (۳) نسخهٔ [ب] کوره (۴) نسخهٔ [ل] برسنجیدند (۵) نسخهٔ [ل] شورش منش (٦) نسخهٔ [ا ک ل] مصاحب خاني •

آنست که هنگامهٔ فرومایگان درهم شکسته آید - آنگاه چنین‌اندیشها گنجائی دارد - وگرنه کمترکسی بر حقیقتِ کار[۲] آگهي یابد - و بیشترے زبوني و ناتنومندي انگارد - ازین گذارش دمِ نشاط برزد و از پیوندِ دلها ترانهٔ شادي سازکرد - با دلے کارطلب و همّتے درست جویای پیکار شد - با آنکه در چندگي هم‌ترازو نبود از خیرسگالي و راستيِ همراهان کار بآویزه نکشید - گروها گروه مردم از برهان باز گردیدند - و بے آویزش بادیه پیمای هزیمت گشت - و لختے ببومی حدودِ بیجاپور[۳] پناه برد - و ناکام باز گردید - ازانجا پیشِ عادل‌خان به بیجاپور شتافت - چون فسون و حیله‌سازي کارگر نشد بآئینِ جوگیان باحمدنگر باز آمد - و بنهانخانهٔ در شده بدستاویز بدکاران در فریفتنِ مردم و استوار ساختنِ پیمان برنشست - و پرده از روی کار برگرفته شد - بتکاپوی سخت بمرزبانِ بکلانه التجا آورد - ازانجا ناکام پیشِ قطب‌الدّین خان بندربار آمد - و بدرگاهِ والا سعادت اندوخت پاردهم بسجودِ قدسي‌آستان روشن پیشاني گشت - ازانجا (که برگرفتنِ افتادگان و نواختنِ محنت زدگان خوی ستودهٔ شهریار دادگر است) بگوناگون عواطفِ ظل‌اللّهي سربلندي یافت - پیشتر ازین بدو سال یکے را به پیشگاهِ[۴] خلافت آوردند - خود را برهان نام کرده بود - میر جمال‌الدّین حسین آنجو پذیرفته سفارشها کرد - و بالطافِ کشورخدا بلند پایگي گرفت - درین هنگام هر دو را روبرو داشته کاوش فرمودند - آن بے آزرم لختے در زبان درازي گریخت - و بموشکافي و ژرف پژوهي راست برگذارد که من پورِ فلان دکني ام که خطابِ حکیم الملکي داشت - مادرِ نظام الملک مرا بفرزندي برگرفته[۵] بود - از آزوري و کوتاه بیني لغزشے رفت - و از بیمناکي بیمحابا براهِ گریز شتافت - جوبندگان از راهِ دارالخلافهٔ آگره گرفته بدبستانِ زندان برنشاندند •

و از سوانح مالش یافتنِ عرب بهادر - نگاشته آمد که آن بد گوهرِ نافرجام چگونه بناسپاسي درشد - و چسان غبارآلودِ ناکامي گشت - ازان باز (که در حدودِ سنبل آواره شد) بصوبِ بهار گردِ شورش برانگیخت - درین هنگام (که خانِ اعظم میرزا کوکه از بنگاله بآن ناحیت پیوست) برخے دلاوران را بسرکردگيِ سبحان قلي ترک ببادافراهِ او روانه گردانید - و از دوراندیشي خود نیز رهگرا شد - میانِ ترهت و جیتارن[۶] با پیشدستان آویزه شد - و بناراگي آبروی او ریخته آمد ازانجا بجونپور کام خجالت برگرفت - بفرمانِ شاهنشاهي راجه تودرمل گوردهن پورِ خود را بسزای آن باطل‌ستیز روانه گردانید - آن زیان‌زدهٔ دین و دنیا به تنگناهای کوهستان درشد - و همدرینولا حاجي ابراهیم سرهندي را باندرزگاه زندان برنشاندند - به بے‌آزرمي و چرب زباني چند گاه

---

(۲) نسخهٔ [ل] حال (۳) در [چندنسخه] بیجانگر (۴) در [بعضی‌نسخه] دربارگاه خلافت (۵) نسخهٔ [ل] برداشته بود (۶) در [بعضی جا] چنپارن •

در جرگۀ دانش پژوهان درآمد - و لختی بصدارتِ گجرات کامِ طبیعت بر گرفت - دریں هنگام چندے دادخواه آمده نالشِ ستم رسیدگي نمودند - (چون آزمندي و نکوهیده کرداري پیدائي گرفت - و مردم آزاري و پاره ستاني آشکارا شد) آن نادرستِ تباه اندیش را بقلعۀ رنتهپور فرستادند - و ستم رسیدها را دل بدست آوردند - خواست بکمندے آویخته فرود آید - طناب از میان گسیخت - و روزکارش بسر آمد ٭

فرستادن میرزا[۲] خان بفرونشاندن شورش گجرات

نیرنگ آرای هستي هرچه را گلگونۀ پیدائي بر رو کشد حکمتهای آنرا که تواند برشمرد و کرا نیروی شناسائی آن - دست آلای دودمانِ امکان نشود - تا بمردم زاد چه رسد - لیکن دانای روزگار لختی بدان پی برد - با وجودِ حق پژوهي و نیک سگالی فرمانروای زمان وزیدنِ تند بادِ فتنه و بلند شدنِ گردِ شورش برای آن تواند بود که شگرف کاری اقبالِ گیتي خدیو دلنشینِ مردم آید - و زبان زدگیِ نافرمان[۳] پذیران بر روی روز افتد - یا آنکه فرومایگانِ بدگوهر را (که از فراخیِ حوصلۀ کشور خداوند و دستان سرائیِ خود در گروهِ سعادت اندوزانِ خیر اندیش جا دارند) پرده از روی کار برگرفته آید - و بباد افراه اینان چراغِ آگهي افروخته گردد - یا آنکه سعادت سرشتي و نیک بسیچیِ آنان که نقاب آرائي و خدمت نفروشي دارند بر پیشطاقِ پیدائي نگاشته آید - بدین دوربینیها نزهتگاهِ گجرات غبار آلودِ شورش شد - و آوای هرزه سگالان جهان را فروگرفت - اگرچه سرمایۀ فتنه افروزي بدگوهریِ نوکرانِ شهاب الدین احمد خان و قطب الدین خان است لیکن بےپروائي و کارنشناسیِ این دو امیرِ بزرگ دستاویزِ ناسپاسي شد - پیوسته با ژاژخایانِ هرزه‌گو راهِ مدارا سپردے - و سرابستانِ عقیدتمندي گرد آمود شدے - از شادِ خوابِ غفلت برفراهم آوردنِ یاورانِ یکجهت (که بزمانِ کار افتادگیِ گوهرِ حقیقت ببازار آورند) همّت نگماشتے - و شناسائي را بجویائیِ سره مردانِ حقیقت سگال نفرستادے - چون مرزبانیِ آن دیار باعتماد خان بازگردید زر بندگانِ تباه گوهر جدا شدن گرفتند - و از خَتنِ درگاه و سرانجامِ داغ سرباز کشیدند - خواسته پرستي و کم فکریِ اعتماد خان و دیر رسیدنِ کمک دست افزارِ ناهنجاري آمد - فتنه جویانِ نافرجام بیست و سیوم شهریور مظفّر را برداشته بر احمد آباد چیره دستي نمودند - نیاکانِ آن فرومایه را کس نشناسد - مردم ننّو برخوانده - در پیشین زمان اعتماد خان آن نام نهاده او را بفرزندیِ سلطان محمود گجراتي روشناس گردانیده بود - در نخستین یورشِ گجرات بدست افتاد - چندے

(۲) نسخۀ [ا] میرزا خان بیرام خان (۳) در [اکثر نسخه] نا فرمان پذیري ٭

نزدِ کرم علي داروغهٔ خوشبوخانه زندانی بود - و سپس پیشِ منعم خان خانخانان فرستادند چون روزگارِ او بسرآمد[۲] بدرگاه باز گردید - خواجه شاه منصور دیوان او را دیدبانی می‌نمود سالِ بیست و سیوم از ناپروائی گریخته بصوبِ بنگاله شتافت - و ببومیِ بلیلیه[۳] پناه برد قطب الدّین خان بر سرِ او لشکر کشید - بحواشیِ جونه‌گدهه در حمایتِ لونیه[۴] کاتهي آرامش گرفت و امرا بنظر در نیاورده بدو نپرداختند - درین هنگام بیاوریِ ملازمانِ شهاب الدّین احمد خان ازان گوشه برآمده غبار آمای دلها گشت - ازان باز (که اعتماد خان از درگاهِ همایون روانه شد و فرمانِ طلبِ شهاب الدّین احمد خان شرفِ نفاذ یافت) نوکرانِ او در تباه بسیچی افتاده بودند دهم از احمد آباد بعزیمتِ درگاهِ والا روان شد - روزِ دیگر اعتماد خان بشهر در آمده مسند آرای حکومت گردید - میرعابد و خلیل بیگ و میریوسف بیگ و میرم بیگ و چندے بدخشي و تورانی جوشِ بیحقیقتي برزدند - و بصوبِ دولقه راهِ ناسپاسي سپردند - ازان پیشتر (که مرزبانِ نو در رسد) در کمینِ جان‌گزائیِ آقا بودند - یکے را نمک شناسي گویای راز گردانید - و بمدارای بے‌هنجار خس پوش شد - اکنون[۵] اندیشهٔ تباه از سر گرفتند - و بدستگیریِ نتّو روی آوردند - عمرحاجي[۶] افروزینهٔ شورش شد - و هنگامه آرای فرومایگان آمد - این بدگوهر چندے در بارگاهِ خلافت دیوانِ صدارت بود - و در تباه بسیچي بمیرزا شرف الدّین پیشاپیش - بگجرات لختے اعتبار یافت و چون آن دیار گشوده آمد بدکن شتافت - ازان باز (که شهاب الدّین احمد خان بدارائیِ این ملک نشست) بدست آویزِ پیشینِ آشنائي بدو پیوست - همگی سخنِ زربندگانِ بیحقیقت آنکه امروز جایگیر از دست رفت - تا بدار الخلافه رسیده نشود و خرجها درمیان نیاید و معاملهٔ داغ صورت نگیرد بلبِ نانے رسیدن دشوار - همان بهتر که نتّوی شوریده مغز را بدست آورده سر بشورش برداریم - هرچند خیراندیشانِ کارآگاه برگذاردند [که شهاب الدّین احمد خان دست از دلاسا باز گرفته بدرگاه میرود - و امرای کمک هنوز نرسیده - آن سزاوار که او را ازین سفر باز آورند و اقطاع را روزے چند بدو وا گذارند - یا لختے خزینه برگشاده چارهٔ شورشِ سگ‌مگسان نموده آید یا هنوز (که هنگامهٔ ناسپاسان فراهم نیامده است) بچستي و چالاکي کارِ این مشتے حرام‌نمک بانجام باید رسانید] هیچکدام پذیرفتگي نیافت - اعتماد خان پاسخ[۷] گذارد - فتنه را نوکرانِ شهاب الدّین احمد خان بنیاد کرده اند - او فرو خواهد نشاند - یا جواب خواهد گفت - چون لختے راه رفت

---

(۲) نسخهٔ [ا ل] سپري شد (۳) نسخهٔ [ب] بسوی راجپیله پناه برد (۴) نسخهٔ [ل] لومه (۵) نسخهٔ [ا ب] اکنون که برآمد اندیشهٔ (۶) نسخهٔ [ب] عمرحاجي سیاه - و در [اکثر نسخه] سپاه (۷) نسخهٔ [ل] پاسخ‌آرا شد ●

ناسپاسان افزودند - و آوازهٔ نزدیک رسیدنِ نقّو بلند شد - ناگزیر بنخستین رای دل نهادند
او چون قدرے راه سپرده بود پذیرا نشد - اعتماد خان آن سگالش نمود که خود رفته پیغام‌گذاري را
کوتاه سازد - و بهر روشے که تواند باز گرداند - هرچند دیده ورانِ سعادت پژوه گفتند (که درین شورش
شهر را پرداختن کار آسان بر خود دشوار کردن است) سودمند نیامد - و با میر ابوتراب
و نظام الدّین احمد شب‌روی گزید - و راه گم کرده بامدادان بکدهي رسید - و بشهاب الدّین احمد خان
پیوست - پس از فراوان گفت و گو بازگردیدن قرار یافت - و خواهشها پذیرفته آمد - اقطاع مسلّم
داشتند - و دولک روپیه مساعدت گویان افزودند - و پس ازانکه بیشترے از روز در استواریٔ
پیمان و سوگند بسر آمد شهاب‌الدّین احمد خان با بنه و بار روانه گردید - پایانِ شب هشت کروهیٔ
احمدآباد زین الدّین کنبو و میر معصوم بهکري از پیش آمده گذارش نمودند - نقّو بدان هنگامهٔ
فتنه اندوزان پیوست - آهنگِ کنبایت در سر بود - شهر را خالي پنداشته جلوریز آمد - و بر
احمدآباد چیره‌دستي یافت - پهلوان علي سیستاني کوتوالِ شهر نقدِ زندگي بای داد - و مال
و ناموسِ مردم دست فرسودِ یغما گشت - لختے باندوه[۲] و کالیوگي در شدند - ناگزیر بچاره سگالي
نشستند - و بعد از گفت و شنود بسیجِ پیکار قرار گرفت - بامدادِ بیست و چهارم در حوالیٔ
عثمان‌پور برساحلِ دریای سابرمتي فرود آمدند - و بشادِ خوابِ غفلت غنودند - هرچند
پیش‌بینانِ درست‌اندیش باز نمودند - که ناسپاسان درین بزرگ مصر پراگنده اند - و بکشاکشِ تاراج
در مانده - صفها آراسته فرومایگانِ اوباشِ شهر را بر شکنیم - بیشتر[۳] آنست که گردِ شورش فرو نشیند
و کارها بمراد[۴] گراید - اُمرا آسان برگرفته دل بدین ننهادند - و پنداشتند که نوکرانِ کهن مرزبان
باستمالت نامهای او خواهند پیوست - و هنگامهٔ ناسپاسي پراگندگي خواهد پذیرفت - بدین
سگالش اعتماد خان و میر ابوتراب از اردو به‌بنگاهِ آشنائي شتافتند - شهاب‌الدّین احمد خان
بنگاشتهای[۵] دلاسا پرداخت - چندانکه مخالف خود را فراهم آورده آمادهٔ پیکار شد - و رده آرائیٔ
گروه ناانجام انتظام گرفت - شهاب‌الدّین احمد خان لختے از خواب برآمد - و بسرانجامِ سپاه رو آورد
بهنگامِ صف‌آرائيِ مصطفیٰ شرواني با برخے بدگوهران جوشِ بیحقیقتي برزد - و حاجي بیگِ اوزبک
و پاینده محمّد سگ‌کش و صالح تندوني و خضر خواجه و گروهے از روشناسان نزدیکِ پانصد کس
راهِ بیوفائي سپردند - هنوز عرصهٔ کارزار دست بهم نداده بود که از پایانِ عثمان‌پور جمعے انبوه پایاب
گذشته بر اردو ریختند - بسیارے بغنیم پناه بردند - و برخے بنه و زادِ خود در ماندند - و لشکرے

---

(۲) نسخهٔ [ل] باندوه کالیوه شدند (۳) نسخهٔ [ل] بیشتر امید آنست (۴) در [بعض نسخه] بمرام
(۵) نسخهٔ [ک] بنوشتهای •

(که از هفت هزار سوار افزون بود) بجز چندے از خویشاوندان در گرد او نماندند - درین سراسیمگي یکے از نوکران بر شانهٔ راستِ او شمشیر رسانید - و به بندوقے اسپِ اورا از پای در آورد - ناکام[۲] بزمین آمد - چندے وفاکیشانِ حقیقت منش بر فرازِ بارگي گرفتند - و ازان آشوب‌گاهِ بے‌آزرمي بتکاپوی سخت بیرون آوردند - از گرم‌بازاریِ تاراج کسے دنبال نشتافت - بیست و پنجم شهاب‌الدّین احمد خان و اعتماد خان و نظام‌الدّین احمد و برخے دیگر قریبِ سه‌صد کس در پتّن فراهم آمدند - مظفّر خان احمدآباد را بکامِ دل یافته نامِ بزرگي بر خود بست - و خود آرائي و بد مستي پیش گرفت - از تباه اندیشي بر فرازِ فرماندهي برآمد - و فرومایگانِ نکوهیده سرشت را القابِ اُمرای شاهنشاهي بر نهاد - عابد بدخشي خانخانان - خلیل بیگ خان زمان میرک بلاق[۳] انگه خان - میرک بیگ بدخشي خانعالم - قربان‌علي بهاري خان‌کلان - شاه میرزا نورنگ خان - فوروز قراچه خان - محمّد امین بدخشي مخصوص خان - پاینده محمّد سگ‌کش خانجهان - میر عبدالله آصف خان و میر بخشي - صالح بدخشي مظفّرخان و دیوان - ابوالوفا افضل خان و مشرفِ دیوان - شاطر[۴] محمّد نعمت خان و میرسامان - و ندانست تا عنایتِ ایزدي یاوري ننماید و گزیده خوبها فراهم نیاید شب چراغِ بزرگي تابش ندهد • بیت •

آفتابے بباید انجم سوز • بچراغِ تو شب نگردد روز

نامِ بزرگان بر خردان نهادن خود را با ایشان در نشیب‌گاهِ رسوائي انداختن است - چنانچه در کمتر زمانے هریکے خاکسارِ بے‌آبروئي و ناکامِ جاوید آمد - لختے در گفت‌وگوی منصب و علوفه سبکسري نمودند - و زمانے در خواهشِ تیول آبروی هم ریختند - پاینده[۵] محمّد سگ‌کش و تهمک[۶] در کمینِ یکدیگر نشستند - و دشمني بخون‌ریزي کشید - تهمک مزوّر خطے از جانبِ او بشهاب‌الدّین احمدخان برنگاشت - و مهردار او را فریفته کارِ خود بانجام رسانید - مظفّر بے ژرف نگهي و تامّل گزیني غبارآلودِ نیستي گردانید - از نیرنگیِ تقدیر از دشمنان گزینِ کارِ دوستان پدید آمد - در همان نزدیکي شیرخان فولادي از سورت آمده پیوست - و (چون مظفّر از قطب‌الدّین خان نگران خاطر بود - و همواره نوکرانِ مگس منشِ او را طلبداشتے) عابد را احمدآباد سپرده خود بدان صوب شتاب آورد - و شیرخان فولادي را با برخے بدگوهرانِ کم‌گرا بپتّن روانه ساخت - همدرین شورش سیّد دولت (که از خدمت گزیدنانِ ملکِ شرق گجراتي بود) مظفّر را نادیده با چندے اوباش

---

(۲) نسخهٔ [ک] کام و ناکام (۳) نسخهٔ [اب] یلاق - و نسخهٔ [ل] بلاق (۴) نسخهٔ [ا] شاه‌محمد (۵) نسخهٔ [ک] چنانچه پاینده‌محمد (۶) در [بعضے نسخه] تمک - و در [بعضے] سمک و در [بعضے] سهمک •

بکنبایت دست یغما برگشود - خواجه عماد الدّین حسین چهارده لک روپیه ازان بندر بر آورد و تیزدستی نموده بقلعهٔ بروچ بقطب‌الدّین خان رسانید - قریب چهل لک دام بدستِ آن نافرجام افتاد - برخی ازان فرستاده بدان باطل‌ستیز گروید - و سه کروه آمد *

و چون سرگذشت بمسامع همایون رسید - ازانجا (که قدسی خاطر آئینهٔ غیب نما ست) بر زبانِ گوهرآمود گذارش یافت - زود است که شورش فرو نشیند - و نا سپاسان بباد‌افراه رسند و در فراهم آوردنِ پراگندگیهای آن ملک و غمخواریِ بومیانِ آن مرز و مالشِ سرتابانِ بد سگال دوربینی رفت - و گزین لشکرے بدان صوب نامزد شد - نهم مهر سیّد قاسم و سیّد هاشم و شیروبه خان و رای درگا و رای لون‌کرن و میدنی رای[2] و میان[3] بهادر و درویش خان و رفیع سرمدی و شیخ کبیر و نصیب[4] ترکمان و بسیارے مجاهدانِ اقبال را بسرکردگیِ میرزا خانِ بیرام خان رخصت فرمودند - که از راه راست بگجرات شتابند - و بسزای بدگوهرانِ تباه سگال همّت برگمارند - قلیج‌خان و نورنگ خان را بصوبِ مالوه دستوری شد - تا آمرای آن سرزمین را گرفته بفیروزی‌جنود پیوندند و یکتادلی و خیرسگالی را دوشادوش داشته چهرهٔ نیکوخدمتی[5] برافروزند - و بقطب‌الدّین‌خان قدسی منشور صدور یافت - اگرچه درحساب دانی او برای فرونشاندنِ گردِ آشوب بسند بود لیکن از حزم اندوزی فرزوان لشکر نامزد شد - اگر بآسمانی سرنوشت آن شراره فرو ننشسته باشد بیاوریِ مبارزانِ سعادت سرشت چاره سگالد *

و از سوانح سپری‌شدنِ روزگارِ جگمال و رای سنگهه - نخستین برادرِ رانا پرتاب است - دیگر نبیرهٔ مالدیو - (چون اوّلین برهنمونی بخت بسجدهٔ آستانِ روشن پیشانی گشت - و بخسروانی نوازش سربلندی یافت) سروهی و آنحدود در تیولِ او قرار گرفت - سلطان دیوره بران سرزمین چیره دست بود - اعتماد خان را فرمان شده بود که چون بدان‌نواحی پیوندد یاوری‌نماید - و آنجا را بدست آورده بدو سپارد - و اگر ناگزیر باشد چندے مبارزانِ کارآگاه بکمک گذارد - چون بدان بوم پیوست فرموده طرازِکردار گرفت - و جگمال بسروهی درشد - و آن نخوت‌آرا خود را به‌تنگناها کشید رای سنگهه و بیجه[6] دیوره و جالوریان را بمددگاری گذاشت - چون جنودِ فیروزی بصوبِ گجرات رفت آن کج‌گرا شورش ازسرگرفت - و بیجه دیوره با بسیارے جالوریان بچاره سگالی برآمد - آن تباه سرشت از راههای پنهانی خود را بر سرِ بنگاه رسانید - آن دو مرد مردانه با چندے از شادِ خوابِ غفلت درآمده بجان‌نشانی ناموس آرا شدند - و کارنامهٔ دلاوری گذاشته نقدِ زندگی سپردند - بیست و پنجم

(۲) نسخهٔ [ا] میدنی رای (۳) نسخهٔ [ب] بهان بهادر (۴) نسخهٔ [اک] نقیب ترکمان (۵) نسخهٔ [ا] نیکوبندگی (۶) در [بعضی‌نسخه] تیجه دیوره *

عید شوّال شاهنشاهِ جهان آرا شادیِ عام را بر نشاطِ خاص افزوده بزمِ عشرت برآراست - خنیاگرانِ جادوکار هوشدارو از راهِ گوش میدادند - و گوناگون هنرپیشگان شگرف کرداري را چهره مي‌افروختند کمانداريِ قبق‌اندازانِ موشکاف حیرت افزا بود - و گوي‌ربائيِ تیزدستانِ چوگان باز عنانِ تماشائي از دست مي‌برد - و گروها گروه مردم کامیابِ خواهش مي‌بودند - ناگاه در نشاطِ چوگان بازي راجه بیربر از فرازِ اسپ بنشیب آمد - و از سخت افتادگي آگهي از سر رفت - گیهان خدیو سایۀ عاطفت انداخت - و بقدسي‌انفاس چاره فرمود - در کمتر زمانے بهوش آمد - و بنیایش‌گري سعادت اندوخت •

و از سوانح سپري شدنِ روزگارِ میرگیسوي خراساني ست - خود را بسیادت منسوب کردے - چندے شرفِ بکاولي داشت - و لختے حکومتِ بهکر - دریں هنگام [(۲)] فوجدارِ میرٹهه و برخے پرگناتِ میانِ دوآب بود - همواره از معامله نشناسي با سپاهیانِ فرومایه گفت و گو کردے - آتا از حرص اندوزي برآنکه پاره از علوفۀ نوکرانِ بدگوهر برستاند - و بد ذاتانِ حق‌نشناس را خیال آنکه زیاده از بخششِ خویش برگیرند - از تیره رائي نه از آز دل برمیگرفت - و نه از همراهيِ آن گروهِ ناسپاس فراغِ خاطر مي‌جست - تا آنکه شبِ بیست و چهارم (که آبستنِ عیدِ شوّال بود) در قصبۀ میرٹهه گفتارِ داد و ستد بي‌آزرمي کشید - و برسوائي و سرزنش برخے نوکران را از خانه بدر کرد - بامدادان سرخوشِ باده بعیدگاه رفت - موسي بهیلم ازان گروه به نیایش‌گري درآمد او را از بدمستي زنداني ساخت - دریں هنگام ابراهیم نارنولي با برخے بد اندیش در رسید مدارا از دست داده بنکوهش پیش آمد - آن نمک حرام بشمشیر پاسخ آرای شد - چندے از درویانِ فتنه اندوز بروشِ صلاح اندیشي او را جدا کردند - و برخے فرومایگان بخلاصِ موسي روی آوردند - ازیں آگهي بر سرِ بنگاهِ ایشان شتافت - و آتش درزد - ناسپاسان بآویزه برخاستند همراهان راهِ بیدلي سپردند - و روزگارِ میر سپري شد - و از بدگوهري کالبد را خاکستر گردانیدند چون آگهي آمد در پیدا ساختنِ بدکارانِ تباه سرشت کوشش رفت - بسیارے بباد‌افراه رسیدند و برخے آوارۀ دشتِ ناکامي گشتند - و دادگري چهره برافروخت •

نهضت فرمودن رایات همایون بصوب الهٰ‌آباد [(۳)]

شاهنشاهِ آگاه دل در هر کردار گوناگون آگهي بکار برد - و در آرامش و یورش گزین سگالشها فرماید - گرامي انفاس را بشایستگي گذارد - و سود و زیان را بترازوی دوربیني برسنجد - از دیرگاه

---

(۲) در [چند نسخه] هنگام نانرجام (۳) نسخۀ [ا ل] آلهٰ‌باس •

بخاطرِ قدسي بود که قصبهٔ بیاک را (که دریای گنگ و جون بدو پیوسته جوش یکتائي میزنند و دانشورانِ هندي‌بوم آنرا بس بزرگ انگاشته اند - و ریاضت‌کیشانِ این سرزمین را طواف‌گاهے ست) والا شهرے برسازند - و گزین حصارے اساس یابد - و چندے درانجا براورنگِ دادگري برنشینند سرتابانِ آن نواحي غاشیهٔ فرمان پذیري بر دوش گذارند - و تا دریای شور ایمني پذیرد - و همگي قدسي‌اندیشه آن بود که چون بنیادِ آن مصرِ اقبال نهاده آید برفرازِ کشتي بشرقي‌دیار گذاره شود و خارِ ناسپاسان ازان دیار برکنده آید - و اگر بآوازهٔ موکبِ همایون دران بلاد آرامش روی‌دهد دکن (۲) پی‌سپرِ فیروزي جنود گردد - و آن سرزمین (که آرزومندِ مرزبانِ دادگر است) بکاردانانِ معدلت پژوه سپرده آید - و چون فراخنای هندوستان بفرمان‌پذیرانِ سعادت سرشت آبادي گیرد گلگونِ گیهان‌نورد بصوبِ توران زمین خرامش نماید (۳) - و میرزا حکیم را (که از همنشیني و دمسازيِ خوش‌آمد گویانِ کوتاه بین برنطعِ نیکوبندگي نمي‌نشیند - و بپاسخهای ناهنجار کالیوگي دارد) چاره کرده آید و میرزا سلیمان و شاهرخ میرزا را (که در بدخشان باهم گردِ شورش مي‌انگیزند) رهنموني شود ملکِ نیاکان بدست افتد - و گوناگون مردم را شادیِ یکتائي در یابد - بدین دوربینیها پنجم آبان از دارالخلافهٔ فتحپور نهضت شد - و چون یورشِ شرقي دیار بود بآئینِ آزمون‌کارانِ هندوستان برفرازِ فیلِ آسماني شکوه برآمده سه و نیم کروه در نوردیدند - دوازدهم نزدیکِ قریهٔ بروليِ دریائي منازل بقدومِ شاهنشاهي فروغِ اقبال گرفت - و چندے از خاصانِ درگاه نیز سعادتِ همراهي یافتند و بزرگ اردو پی‌سپرِ خشکي شد - افزون از سه صد کشتي بجهتِ نشستِ خاص و برخے کارخانها آراسته بودند - هفدهم برابرِ قصبهٔ اتاوه لنگر انداختند (۴) - زین خان کوکه را درانجا سرمنزلے دلگشا و بستان سرائے بود - گرامي مقدم را طلبکار شد - شهریار کام بخش پذیرائے خواهش شده بدان نزهت‌گاه لختے آسایش فرمود - بیست و دوم نزدیکِ کالپي دایره شد - مطّلب خان تیول دارِ آن سرزمین برساحلِ دریای جون رنگین بزمے برآراست - و بقدومِ شاهنشاهي بلند پایگي یافت روزِ دیگر نزدیکِ اکبرپور به بذگاه راجه بیربر گذاره شد - بخانهٔ او رفته دیرین آرزوی او برآوردند موکبِ مقدّس دادِ دهان و شکار افکنان منزل بمنزل نهضت میفرمود - جهانیان را نشاطِ کامیابي درمیگرفت - غرّهٔ آذر بدان نیایش‌جا رسیدند - و روز دیگر بخجسته ساعت اساسِ شهر نهادند چهار قلعه را بیرنگ زدند - و در هرکدام والا نشیمنها بار نمودند - سرآغاز جائیکه آن دو دریا بهم پیوسته در نخستین دوازده منزل قرار یافت - و در هرکدام چندین کاخِ دلگشا - و این سرابستان بخلوت‌گاهِ خاصِ شاهنشاهي بلندي‌گرا شد - در دوم بیگمان و شاهزادگان را جا کردند - سیوم برخے خویشانِ دور

---

(۲) نسخهٔ [ک] اولکهٔ دکن (۳) در [چند نسخه] یابد (۴) نسخهٔ [ل] انداخته ایستادند •

و خدمتگاران نزديک را بنگاه انديشيدند - چهارم گوناگون سپاه و گروهاگروه رعيّت را آرام جاي آمد مهندسان تيزهوش کارنامها پديد آوردند - و درکمترزماني اوّلين حسن انجام برگرفت - هر گروهے بجائے در خور حال دلگشا خانه بسر برد - و در اندک مدّتي سترگ شهرے آباد شد *

و از سوانح رسيدن قدسي‌هودج مريم مکاني - عنفوان يورش بجهت برخے مصالح همرهي نيارستند گزيد - دريناولا محمل جويائي را بر جمازهٔ شوق بستند - و با بسيارے از بيگمان و پردگيان شبستان دولت راه دريا سپردند - شهريار قدردان پذيرا شده آداب داني را رسم نو برنهاد - انجمن نشاط انتظام گرفت - و گلشن سراي خلافت بآبياري پايه شناسي شاداب گشت *

فيروزي يافتن شهبازخان - و آواره شدن معصوم خان کابلي

نگاشته آمد که پس از هزيمت يافتن نا سپاسان غنوده‌بخت طايفهٔ فيروزي جنود آديسه رويه شتافته بر ساحل درياي دمودر آرامش گرفتند - و برخے بزرگان بگهوراگهاٹ رفته خلاصي(۲) قاقشالان را سرمايه شدند - چون لختي گذشت معصوم خان با بسيارے فتنه اندوزان از ملک بهاتي(۳) بآويزهٔ ميرزا بيگ قاقشال برخاست - او بحدود تاج پور بترسون خان پناه برد - از بے آزرمي چندے را بتاراج آن حواشي نامزد گردانيد - ترسون خان قلعه نشين شد - سرتابان کج گرا تا هفت کروهي ٹانده ملک را يغمائي ساختند - و شگرف شورشي بر روي کار آمد - شهبازخان ازين آگهي خرد را پيشرو همّت گردانيد - و در سرانجام سزاي بد سگالان شد - چندے را بر کشتيهاي تيزرو روانه ساخت - که آمدن او را برگذارند - و خود سپاه آراسته از پٹنه برآمد - و راه خشکي سپرد در کمترزماني بدان آشوب گاه رسيده آرامش داد - نخوت فروشان خلاف اندوز باز گرديدند و معصوم خان (که نزديک درياي جمنه رسيده بود) همانجا توقّف گزيد - و از ٹانده بامرائے (که منسوب آديسه بودند) برنوشت(۴) - قتلو را آن نيرو نماند که با جنود فيروزي درآويزد - همان بهتر که برخے باين جانب روانه شوند - بفابران وزيرخان شيخ ابراهيم شيخ فريد بخشي سيّد عبدالله خان پهارخان ميرزاده علي‌خان بابوي منکلي حسن خان شاه‌قاسم بدخشي حيدردوست ميرابوالغيث شيخ محمّد غزنوي جلال الدّين مسعود کمال الدّين حسين سيستاني کيچک خواجه سکندرچکني ابابکر(۵) و جمعے ديگر دفع قتلو برخود گرفتند - و شاه قلي خان‌محرم صادق خان محبّ علي خان راجه گوپال کهنکار فرزندان سيّد محمّد مير عدل و چندے ديگر بياوري شهبازخان روي آوردند

---

(۲) نسخهٔ [ل] سلامتي (۳) نسخهٔ [ک] بهالي (۴) نسخهٔ [ل] منسوب باديسه (۵) در [بعض نسخه] ابابکرارمز - و در [بعضے] اوبمز *

شهباز خان دریای گنگ گذارده بمالشِ نا سپاسان گام فراخ برزد - و از ایزدي تائید سه هزار توپچي از ملازمانِ شاه بردي (که دران نزدیکي رختِ هستي بربسته بود) از بهائي آمده ملازم شدند - و نویدِ فیروزمندي آوردند - سپس ترسون خان و میرزا بیگ قاقشال پیوستند - و نیز شاه قلي خان محرم و دیگر نام بردها هنگامه آرای سپاه نصرت قرین شدند - درین هنگام آگهي رسید که فوجي از تیره‌بختان بسرکردگیِ بابای بهکري بصوبِ (۲) قصبهٔ سنتوس رفته است - و نوکرانِ ترسون خان راهِ هزیمت سپرده اند شهباز خان بچارهٔ سگالي برنشست - و محبّ علي خان و قاسم خان و تیمور بدخشي و سلیم (۳) خان را روانه گردانید - و سپس خود شتاب آورد - غنیم بآوازهٔ پیشین فوج راهِ گریز پیش گرفت - و فراوان غنیمت بدستِ مجاهدان درآمد - وازانجا بآویزهٔ معصوم خان هیزده کروه راهِ دشوار عبور در نوردیده بر ساحلِ جمنه عنان باز گرفت - آن واژون بخت بکنارِ دیگر پناه ساخته آمادهٔ پیکار بود - اندرز نامه فرستاده فرمان پذیري رهنمون شد - و شایسته خوبهای شاهنشاهي برشمرده بلغزشهای او نکوهشها نمود بسا داستانهای هوش‌آور نگاشته چهرهٔ بیم و امّید برآراست - دران شبانه روز سه بار پیغام‌گذاري شد بگزین پاسخها شرمسار گردانید - روزِ دیگر آمرا هنگامه برآراستند - و او دو بخشِ دریا گذشته نز اندازے رسید - و پذیرای نیکو خدمتي شد - و پیمان نامه بمهرِ سرانِ لشکر نگاشته آمد قرار یافت که فردا عذرِ گذشته برجوید - و بزمِ یکجهتي آراسته گردد - برخے فتنه (۴) دوستان بنگاشتهٔ نهاني بیم افزودند - و داستانِ فرو شدنِ معصوم خان فرنخودي برخواندند - آن غنوده بخت فریب را از پند باز نشناخت - و سرگذشت را نوشته عذرآرای شد - شهباز خان برآشفت با آشنا و بیگانه بےهنجاري پیش گرفت - غبارِ دوئي برخاست - و نخوت‌مایهٔ ناسپاسان شد ادمردانِ جنگ جو در بارشِ تیر و تفنگ از دریا گذشته آویزش نمودن گرفتند - و هنگامهٔ پیکار رمي پذیرفت - از نیرنگ کاریِ اقبالِ روز افزون چهارم آذر سرتابانِ ناسپاس راهِ گریز سپردند آوازهٔ فیروزي دور و نزدیک را فرو گرفت - درین شتاب روي نوارهٔ پادشاهي نه پیوست - لیکن راین بومي و مراد قاقشال کشتیهای خود آورده هنگامه (۵) آرای پیروزي شدند - محبّ علي خان سلیم خان سرمور و چندے دلاورانِ نامور درپیِ او گام فراخ برزدند - میرزا محمّد و دستم برخے شورہ بختان برگردیده کارزار پیش گرفتند - شهباز خان ازین آگهي شتاب آورد - و دران هنگام که کار بر پیشدستان تنگ شده بود) با جنودِ سماوي تائید پیوست - بزرگ پیکار چهره آرای اموس شد - و بسیارے بدگوهران بگونیستي نگونسار افتادند - قرا نقدي گرفتار آمد - و شکستِ

(۲) نسخهٔ [ب] سنتوس را گرفته است (۳) در [بعضی نسخه] سلیمان خان (۴) نسخهٔ [ل] فتنه اندوزان (۵) نسخهٔ [ل] هنگامه آرا شدند •

درست برین گروه تبه کار رسید - و آبله پای بادیهٔ ناکامي گشتند - بتاریکیٔ شب تیره روزان غنوده بخت رستگاري یافتند - پیلِ هرپرشاد (۲) و دیگر فیلان و فراوان اسبابِ غنیمت بدست در آمد میرزا بیگ قاقشال و سنگرام و دلپت شایسته خدمت بجای آوردند - بامدادان جنودِ فیروزي از رود ها و خلابها گذاره شده نزدِ گهوزا گهاٹ فرود آمدند - و لختي آن شهر یغمائي شد - معصوم خان با چندے بولایتِ بهاتي پناه برد - و جبّاري با برخے بملکِ کوچ - و هرگروهے بکنجے درشدند و بسوی شیرپور (۳) (که بنگاه بسیارے بود) گام سرعت برنهادند - روز دیگر بآنها پیوسته لختے زه وزاد ایشان بدست آوردند - و فراوان غنیمت اندوختند - قریبِ صد و پنجاه کسِ نامي دستگیر شد - در الهاباد (۴) این آگهي رسید - و گوناگون سپاس‌گذاري بجای آمد - و خدمت گذاري را روز بازارِ دیگر شد *

و از سوانح جدا شدنِ صادق خان - نخستین روز (که اُمرا پیوستند) در میانهٔ راه فیلِ صادق خان بسوی شهبازخان دوید - نزدیک بود که کارِ او سپري سازد - اگرچه بظاهر آسیبے نرسید لیکن کینه (۵) در دل نشست - و ازان روز برهم شدنِ هنگامهٔ آشتي دشمني برملا انداخت - و راهِ ناهنجاري پیش گرفت - از یاوریها که کرده بود چشمِ دیگر داشته از بدگمانیٔ سترگ آشفتگي فروگرفت - دربنولا (که بجانبِ بهاتي میرفت) او بعزیمتِ سجودِ قدسي‌آستان جدائي گزید *

و از سوانح هزیمت یافتنِ شیرخان فولادي - (چون عرصهٔ دلگشای گجرات غبار آمای شورش شد - چنانچه گذارده آمد) شهاب الدّین احمد خان و اعتماد خان و نظام الدّین احمد بخشي و برخے اولیای دولت در پٹن فراهم آمدند - و نزدیک بود که بجانبِ جالور شتاب آورند و ازین ملک برکناره شوند - درین دودلي محمّد حسین وشیخ ابوالقاسم و میر ابوالمظفّر و بنیاد بیگ و فیروز (۶) و میر محبّ‌الله و میر شرف‌الدّین و بیگ محمّد توقبای و بلند خان خواجه‌سرا و سیّد ابو اسحٰق و دیگر مبارزان هزار و پانصد کس از کمکي سپاه رسیدند - و هزار کس بشهاب الدّین احمد خان از غنیم جدا شده پیوست - و هفتصد سوار اعتماد خان - لیکن زربندگانِ نورسیده از تهي دستي بنالش در آمدند - و دکانچهٔ خواهش برگشوده بهٔ درائي نمودند - اعتماد خان (که از پیشین حال پندے گرفته بود) زرها داده سرگرمِ خدمت گردانید - و اندیشهٔ بیرون شدن از خاطرها برآمد - درین هنگام راولیه خاصه خیلِ شیرخان در قصبهٔ جونهانه غبارِ شورش برانگیخت - بیگ محمّد توقبای (که دران نزدیکي بود) مردانگي را بکارداني برآمیخت - و به نیروی اقبالِ روزافزون فیروزي یافت

---

(۲) در [اکثرنسخه] پرشاد (۳) نسخهٔ [ز] شیرپور سرجه (۴) نسخهٔ [اب] الهاباس (۵) نسخهٔ [ل] مایهٔ کینه (۶) در [چندنسخه] فیروزه *

شیرخان ازین آگهي حسین داماد خود را با فراوان مردم روانه گردانید - بیگ محمّد صلاح در پیکار ندیده پستر آمد - اولیای دولت شیخ محمّد حسین و خواجه نظام الدّین احمد و میر ابوالمظفّر و سیّد محبّ اللّه را با برخي راد مردان آزمون کار بیاوري نامزد گردانیدند - غنیم از شکوه فوج نصرت قرین باز گردید - بیگ محمّد با چندے تیزدستي نموده بدان گریزندگان پیوست - و سخت آویزش در گرفت - بسان راجپوتان از فراز اسپ فرود آمد - و بجان ستاني و جان فشاني پای همّت برافشرد - نزدیک بود که روزگار او بسر آید - خواجه نظام الدّین احمد با برخي مبارزان در رسید و پراگندگي در غنیم افتاد - اقبال روز افزون چهره آرای فیروزي شد - و اولیای دولت انجمن شادي برآراستند - سپس شیرخان با بسیارے بدگوهران رو به پیکار آورد - لشکر بار خواهش درگشود - و نالش تهي دستي از سر گرفت - اعتماد خان نا گزیر لختي (۲) آز را چاره‌گر شد - و خود با شهاب الدّین احمد خان به بنگاه داري ایستاد - و دیگر مردم را بسرکردگی شیرخان پور خود به نبرد آرائي روانه گردانید - در قول شیرخان و رادهن خان و پهاڑ خان و دیگر مبارزان جای گرفتند و محمّد حسین شیخ و میر صالح (۳) و چندے دست راست آماده شدند - و خواجه ابوالقاسم دیوان و بنیادبیگ و میرزا خان نیشاپوري و سیّد ابواسحٰق و حاجي سنبل در یسار ایستادند - و میر ابوالمظفّر و بیگ محمّد توقبای و میر محبّ اللّه و میر شرف الدّین و فیروز و سورداس و سیّد مصطفی هراول شدند و خواجه نظام الدّین احمد و میر معصوم بهکري و اتّل گکهر طرح را دیدباني کردند - بیست و هشتم آبان نزدیک میانه هیزده کروهی پتّن در آویختند - و آوردگاه از فروغ همّتها روشني پذیرفت - عیار رادمردي گرفته آمد - و فیروزي غم زدای دلها شد - جرانغار لشکر منصور را لغزش رفت - لیکن حسین خان سردار برانغار مخالف از دست مقصود آقا قالب تهي کرد - و کار دگرگون شد - و میسرهٔ تباه‌کاران با طرح در افتاد - و آویزش نموده آبروی خود ریخت - و قلب گاه ناسپاسان بے آویزه بادیه پیمای ناکامي گشت - و بایزدي (۴) تائید فیروزي چهره افروز خدمت گذاري شد - فراوان غنیمت بدست درآمد - و بسیارے کج گرایان باطل ستیز به نیستي جای در شدند - کارآگاهان را سگالش آن بود که یک جلو باحمدآباد در شوند - و دشوار کار را آسان سازند - لیکن گفتار هرزه لایان پذیرا شد - و عزیمتها یکتائي نگرفت - (۵) در الٰه آباد نوید فیروزي رسید - و سرمایهٔ کامروائی خدمت گذاران آمد *

---

(۲) نسخهٔ [ا] لختي را از زر چاره گر شد (۳) در [بعض نسخه] صالح داعي (۴) نسخهٔ [ز] و بایزدي تائید و هزاران کوشش و بسیارے زد و کشت فیروزي چهره افروز الخ (۵) نسخهٔ [ب] بیست و سیوم آذر در الٰه آباد *

و از سوانح فرستادن زین خان کوکلتاش و راجه بیربر بآوردن راجه رامچند - او مرزبان ولایت پنّنه است - و از ناموران فراخنای[۲] هندوستان - خویشتن را از فرمان‌بران وا نموده - و پسر بزرگ خود را نیز بخدمتگری فرستاده بود - لیکن از کم بیني بدرگاه والا نیامده - و دوری راه را دست‌آویز آن گردانیده - درین هنگام (که آله آباد از قدوم شاهنشاهي فروغ آسماني برگرفت و پیشین عذر را جای نماند - و بسیچ آمدن پیدائي نداشت) فرمان شد که فوجی به بیداری آن گریوه نشین خواب آلود روانه شود - که جهانباني خود سري برنتابد - درین‌هنگام پور او بمیانجي خیراندیشان قدسي محفل بعرض همایون رسانید که نا آمدن او از خویشتن داري و سرتابي نیست - از گُزنشیني و مردم ندیدگي بیمناکي برو چیرگي دارد - اگر یک دوئی از روشناسان والا درگاه دستوري یابند هرآئینه دل یافته بفرق سر مي‌شتابد - ازانجا (که شاهنشاه دادگر شمشیر را واپسین چارهٔ گردن‌کشي برشمارد) پذیرفته آمد - بیست و چهارم کوکلتاش و راجه را رخصت فرمودند - که آن وحشت گرای را بزینهار آورند *

و از سوانح فرو نشستن شورش جبّاري - نگاشته آمد که از سپاه بنگاله شهباز خان و برخی اُمرای بهاتي رو بکارزار داشتند - و وزیرخان و دیگر امیران بصوب اُدیسه آمادهٔ آویزش بودند و میان ولایت از مبارزان خالي - درین هنگام جبّاري از ولایت کوچ بگهوزاگهات آمد - و شوریده سران نافرجام گرد او فراهم شدند - تاجپور از مردم سلیم خان سرمور و پرنیه از خویشان ترسون خان برگرفت - و ازانجا رهگرای دارالملک ٹانده شد - حسن علي کوتوال شهر بر بستر بیماري افتاده بود شیخ‌الله بخش صدر دست و پای میزد - و از کم مردمي حیرت مي‌اندوخت - ناگهاني شیخ‌فرید در رسید - و ایمني روی داد - او از لشکر اوڈیسه آزرده بدرگاه میرفت - بفرمان والا باز گردید - چون بدان حدود پیوست جبّاري خود را برکناره کشید - شیخ بتاجپور شتافته بدلدهی[۳] مردم برنشست و گماشتگان اُمرا بر تیول خود چیره دستي یافتند - درینولا بعرض همایون رسید که بهنگام بارش دریای گنگ جوش طوفاني میکند - و فراوان مردم را گزند میرسد - شهریار دیده‌ور بدرازی یک‌کروه و پهنای چهل گز و بلندی چهارده ذراع استوار بندے اساس نهاد - و سرمایهٔ ایمني و آبادی جهانیان شد - چون دران حدود از خشک سالي گران‌ارزي بود زندگي مایهٔ گروها گروه مردم سرانجام یافت *

و از سوانح آمدن خان‌اعظم میرزا کوکه بوالا درگاه - ازان باز که از بنگاله باز گردید درحاجي‌پور بسر مي‌برد - از رسیدن همایون مرکب بدین سرزمین آرزومندانه شتاب آورد - و چهارم دی ناصیهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ا] راجهای (۳) نسخهٔ [ل] پرداخت *

عقیدت برافروخت - و بگوناگون نوازش سربلندي یافت - فریدون برلاس و حکیم مظفّر و خواجه مقیم و جمعے دیگر بهمراهئ او سجودِ نیایش نمودند - و همدرین ایّام سعید خان از سنبل آمده بسجدهٔ اخلاص روشن پیشاني شد - و بخسرواني توجّهات بلند پایگي یافت •

نهضت رایات همایون بصوب دارالخلافهٔ فتحپور

چون[2] مهمّاتِ شرقي دیار بگزین روشے انتظام یافت قدسي بسیچ آن بود که بسوی دکن خرامش رود - و آن سرزمین از غبارِ سرتابي روشني پذیرد - ناگاه شورشِ صوبهٔ گجرات بلند آوازه گردید - ولختے بچاره‌گري توجّه رفت - به دید[3] چنان شد که بدارالخلافه رسیده ازان راه چالش فرمایند سرآغازِ یورش که و مه را آن خیال بود که چون میرزا خان بدان دیار رسد و قطب‌الدّین خان پیونده بشایسته روشے گردِ فتنه فرو خواهدنشست - دریندولا فرو شدنِ قطب‌الدّین خان و دودلی رخصت یافتگان بسمع همایون رسید - سزای بدگوهرانِ نافرجام و فراهم آوردنِ پراگندگیهای آن ملک پیش‌نهادِ همّتِ والا شد - و اجمالِ این سرگذشت (که آبستنِ چندین ایزدي تائید و نیرنگئ اقبالِ روزافزون است) آنکه چون ناسپاسانِ شوریده بخت آن نزهتگاه را غبارآمای شورش گردانیدند قطب‌الدّین خان از ناشناسائي و خویشتن داري بچاره گري نشد - و چندانکه اُمرای پتّن گذارش نمودند [امروز (که کج‌گرایانِ نافرجام برجایگیر و منصب آویزه دارند - و نظامے در حالِ شان پیدا نیست) آن سزاوار که بچستي و چالاکي روانه شوند - هرآئینه هنگامهٔ ناسپاسي[4] پراگنده خواهد شد - و دشوار کار بآساني خواهد گرائید] دران عزیمت گران پائي نمود - و توفیقِ شایسته‌کاري نیافت - لختے بے سر[5] و سامانئ سپاه درمیان آورد - و چندے انتظارِ رسیدنِ لشکرِ مالوه برگذارد چندانکه گردِ فتنه بلندي گرفت - و از بارگاهِ والا تا سرزنشها نرفت از شادخوابِ غفلت در نیامد - و بچاره گري برننشست - پیشتر از خود فوجے روانه گردانید - این تیزدستان روبار مهندري گذشته نزدیک بقصبهٔ سرنال آویزش نمودند - سپاهِ آن سرزمین شرمسارِ هزیمت شد از خود[6] سري و خویشتن بیني (بے آنکه قلعهٔ بروچ را گزین سامان نماید و زربندگان را دل بدست آورد) هشتمِ آبان ازان حصار برآمد - هرچند خیرسگالانِ دیده‌ور برگذاردند (شورشِ بزرگ را آسان برگرفتن برای چیست - و بلشکرے نپرداختن چرا ست - ناگزیرِ وقت آنست که برمیدگانِ درازِ زبان خواسته دهند - و در بستگئ زبانها و صید دلها کوشش رود) ازانجا که سرنوشت دگرگون بود

---

(۲) نسخهٔ [ا ز] چون شرقي دیار (۳) نسخهٔ [ل] صلاحدید - و در[بعضِ نسخه] بسیچ (۴) در[بعضِ نسخه] ناسپاسان (۵) نسخهٔ [ا ب] بے سامانئ (۶) نسخهٔ [ب] خود کامي •

داستانِ آگهي بگوش درنشد - چندانکه بیست و پنجم آبان مظفّرِ نافرجام با فراوان لشکر نزدیک رسید - از هردو سو فوجها سرآراستند - دربن میان چرکس خان و میرک افضال (۲) و بسیارے بغنیم در آمدند - قطب الدّین خان با برخے خاصه خیلان خود را بدیوار (۳) بند کشید - روز دیگر تیره رایانِ نخوت فروش گرد گرفتند - دربن زمان هزیمت یافتنِ شیرخان بلند آوازه شد - و نزدیک بود که آن بدگوهر کار ناساخته بدان سو شتابد - مبادا جنودِ فیروزي بر احمد آباد چیره دست آیند از خبر بازگشتِ مجاهدانِ اقبال ازان اندیشه برآمد - و در گرفتنِ حصار دلیرتر شد - قطب الدّین خان از خواسته پرستي و جان دوستي همّتِ جان فشاني نیافت - و خیالِ آشتي در سر گرفت زین الدّین و سیّد جلال (۴) را فرستاده خواهش را بزبان آورد - و رخصتِ حجاز را باندوخته طلبکار آمد و چون (۵) آز بینش را برگرفته بود ندانست که خواسته اندوزي بجهتِ پاسباني آبرو ست و گزین زندگاني همان است که در سرِ ناموس شود - آئینِ سپاهي آنکه زیستِ ناپایدار را مردانه درکارِ خداوند دربازد - و بدین رادمردي جاویدزندگي و دایمي ناموس اندوزد - همانا شبِ ادبار تیرگي‌افزای بود - و خردِ رهنمون در گران خوابي - آن فرومایهٔ باطل ستیز را ازان پیغام گذاري نخوت فرو گرفت - نخستین را پا (۶) سپار فیل گردانید - و آن دیگر بیاوريِ خویشان زنداني شد جای آن بود که ازین شورش به بیداري گراید - هستيِ دوستي غنوده تر گردانید - و بفرمانِ لابه‌گري عهدنامهٔ بدست آورد - سیزدهمِ آذر خویشتن را برآراسته پیشِ آن بدگوهر آمد و جاوداني عار برخود پسندید - لختی پرسش نموده بجان‌گزایان سپرد - و ستارهٔ زندگي فرو شد و جلال الدّین مسعود خواهرزادهٔ او را نیز از هم گذرانید - سپس قلعهٔ بروچ را گرد گرفت - خواجه عماد الدّین حسینی با برخے بزینهار در آمد - کوتوال راهِ بیحقیقتي رفته کلیدِ قلعه سپرد - نوزدهم بے آویزه بران حصار چیره دستي یافت - خزینهٔ کنبایت با فراوان مالِ مرزبان یغمائي شد - از زرمستي خیالِ دامادي در سر افتاد - مادرِ دانا فرزند را مسموم گردانید - و خارِ ناکامي بهای خواهش درشد - از تباه سرشتي رعیّت آزاري و بازرگان‌گیري پیشه کرد - و هنگامهٔ ناشناسائي گرمي پذیرفت - ازین آگهي یورشِ گجرات پیش‌نهادِ همّت والا شد - خان اعظم را ولایتِ گدّهه (۷) رایسین و آن نواحي در تیول مقرّر فرمودند - بیست و نهم (۸) دی رخصتِ حاجي‌پور یافت - که سامان

---

(۲) در [بعضے نسخه] افضل (۳) نسخهٔ [ا ب] بدیوار بند بردهٔ کشید . و نسخهٔ [ل] بدیواربند بردهٔ دوره کشید (۴) نسخهٔ [ا] جمال (۵) نسخهٔ [ز] و چون از بینش را برگرفته بودند (۶) نسخهٔ [ل] پامال (۷) نسخهٔ [ل] گدّهه و رایسین (۸) در [بعضے نسخه] بیست و نهم رخصت و نسخهٔ [ل] بیست و چهارم دی ‪•‬

نموده خود را بدرگاه رساند - و سعید خان را سه هزاري ساخته حاجي پور و آنحدود جایگیر کردند و همدران روز گرانبارِ نصیحت دستوري یافت - دهمِ بهمن برهنمونيِ اقبال از راهِ خشکي متوجّهِ دار الخلافه شدند *

نیرنگ سازيِ اقبال شاهنشاهي - و شکست یافتن سلطان مظفر گجراتي

درین اُشوب‌جای[۲] گیتي (که آویزش گاهِ خواهشها ست) هرکه (بارِ تعلّق بر دوش و افسرِ گیهان خدیوي بر تارک نهد - و خاطر از آلایش پاک دارد - و صفوتکدهٔ درون را بایزد شناسي و دادار پرستي فروغ بخشد - و بآسایش‌جای صلحِ کل چهرهٔ نشاط برافروزد - و در نزهت‌گاهِ رضا[۳] عشرت گزیند - و بر آستانِ[۴] تسلیم نیرنگسازيِ تقدیر را تماشاگر آید) کارسازانِ ابداع دولت آرائیِ آن یکتای ملکِ آفرینش بر دوشِ همّتِ خویش گیرند - و زمان زمان اقبال ببالش درآید و دشمن‌گدازي و دوست نوازي برملا افتد - چنانچه گرامي احوالِ گیهان خدیو چهرهٔ این دلاویز داستان بر گشاید - و بتازگي این سانحهٔ آگهي افزا حلقهٔ پرستاري در گوشِ دور و نزدیک کشد شهریارِ کارآگاه با خاطرے آزاد و دلے نور آمود مرحله پیمای بود - و دور بینانِ بزمِ اخلاص چشم بر شگرف‌کاريِ اقبال داشته کامِ فراغ بالي میزدند - و ساده لوحانِ عقیدت گزین با فراوان اندوه میرفتند - و یافه گویانِ لا اُبالي[۵] از تباه سگالي راهِ عشرت مي‌سپردند - یکبارگي تیزروانِ فرخنده پی در رسیدند - و نگونساريِ سرتابانِ کج‌گرا برگذاردند - عالم طراوتِ بهار برگرفت - و تازه دولتي چهرهٔ اقبال برافروخت - (چون سپاهِ گجرات بدان نافرجام گروید - و فراوان مال گرد آورد) اُمرای پتّن اندیشهٔ بیرون شدن ازان دیار نموده عزیمتِ جالور در سر گرفتند - درین هنگام میرزا خان با لشکرِ فیروزي در رسید - و سرمایهٔ آرامش شد - چندے بجهتِ فراهم آمدنِ اُمرا توقّف داشت - و لختي از هرزه درائیهای کار نشناسان بآهستگي راه مي‌سپرد - در نواحيِ میرٹهه خواجگي طاهر از پیشِ اُمرای پتّن آمده بر حقیقتِ حال آگهي بخشید - میرزا خان از کارشناسي سرگذشتِ قطب الدّین خان پنهان داشت - و از روشن ستارگي طلبکارِ فیروزي شد - بیستمِ دي لشکرِ نصرت پیوند بر ظاهرِ پتّن فرود آمد - و سپاهِ آن سرزمین پذیرا شده شادیها اندوخت انجمنِ آگهي برساختند - و ژاژ گوئي درمیان آمد - برخے را گفتار آن بود که تا نزدیک شدنِ فیروزي جنودِ مالوه دران جا اقامت رود - و گروهے برانکه تا خدیوعالم بدین سو خرامش نفرماید

---

(۲) نسخهٔ [ل] آشوب گاهِ گیتي (۳) نسخهٔ [ل] رضا و تسلیم عشرت گزینند و بر آستان ارادتِ الٰهي نیرنگسازيِ (۴) درو[بعضی نسخه] و بر آسمان (۵) نسخهٔ [ل] لایعني *

گام برگرفتن راهِ دوربیني گذاشتني است - و طایفهٔ جز چست و چالاک درآمدن را سزاوار ندانسته مي‌سرائیدند که نظر بر اقبالِ روزافزون بے سرانجامِ ظاهر دل بآویزهٔ نهادن گزیدگي دارد - چه جای آنکه سامانِ کارزار آماده باشد - و رادمردانِ کاردان فراوان - و بسا دلاویز سخنان باز گذاردند از رهنمونيِ ستاره و فرّخيِ بخت همه را دل بدین رای شد - و عزیمتها طرازِ یکتائي گرفت اعتماد خان[۲] را در پش گذاشته رو به پیکار آوردند - و بقاوله سالاریِ الٰهي تائید ره نوردیدند قول بفروغِ اخلاصِ میرزا خان روشني گرفت - و شهاب الدّین احمد خان و جان درویش خان و سلطان راتهور و میر مظفّر و ابوالفتح و میرزا قلي مغل و شیخ محمّد مغل و جمعے از مبارزانِ کارگذار دران جا قرار گرفتند - و در برانغار شیرویه خان و محمّد حسین و شیخ ابوالقاسم و بنیاد بیگ و فیروزه و میرهاشم و میرصالح و برخے ناموس دوست مقرّر گشتند - و در جرانغار مونه[۳] راجه و رای درگا و تلسي داس و جادون و بیچا[۴] دیوره و رای نراین داس زمیندارِ ایدر و دیگر مبارزانِ[۵] دلاور نامزد شدند - و هراول به پایندهٔ خان مغل و سیّد قاسم و سیّد هاشم و رای لون کرن و رامچند و اُدی سنگهه و سیّد بهادر و سیّد شاه علي و سیّد نصرالله و سیّد کرم‌الله و بسیارے گند اورانِ همّت گزین انتظام گرفت - التمش را میدني رای و رام ساه و راجه مکت من و خواجه رفیع و مکمّل بیگ سرمدي و نصیب ترکمان و دولت خان لودي و سعید خان کرراني و شیخ ولي و شیخ زین و خضر آقا و گروهے پردلانِ تمام جگر نیرو دادند - طرح بخواجه نظام الدّین احمد بخشي و میر ابوالمظفّر و میرمعصوم بهکري و بیگ محمّد توقبای و میر حبیب الله و میر شرف الدّین و هاتهي بلّوچ و دیگر اخلاص مندانِ کارطلب شایستگي یافت میان[۶] بهادر اوزبک با گروهے کارآگاه بقراولي قرار گرفت - فیلانِ کوه پیکرِ باد رفتار در هر فوجے شکوهِ دیگر بخشیدند *

مظفّر ازین آگهي با فراوان لشکر باحمدآباد آمد - و صفها برآراست - در قلبگاه آن ناسرهٔ بدگوهر پای افشرد - و میمنه از شیرخان فولادي نحوست گرفت - و در میسره لونیه کاتهي جای گرفت و در هراول صالح بدخشي خیره روئي نمود - گذشت عثمان پور آویزش گاه برگزیدند - و توپها را با دیگر اسبابِ آتش بازي بشایستگي برچیدند - ازانجا (که ساختگیهای مصلحت آمیز طرازِ گزیدگي گیرد) فرمانے از بارگاهِ خلافت برساختند - و پذیرا شده بآداب برگرفتند - خلاصهٔ مضمون آنکه

---

(۲) در [بعضی نسخه] اعتماد خان گجراتي را (۳) نسخهٔ [ا ب] مونه راجه (۴) نسخهٔ [ل] سوجا دیوره (۵) نسخهٔ [ا ب] دلاوران رزم آرا نامزد شدند (۶) نسخهٔ [ا] مان بهادر - و در [بعضی نسخه] بیان بهادر *

در فلان فرخنده ساعت بمددکاری فیروزی جلوه برآمدیم - و بر فرازِ گلگونِ جهان نورد برسمِ شکار ره نوردی از پیش گرفتیم - تا قدومِ همایون در کارزار شتاب زدگی ننمایند - سپس بزمِ نشاط برآراسته کوسِ شادی بلند آوازه گردانیدند - سراسیمگان دل یافتند - و همّت منشان را بسیچِ دیگر شد و غنیمِ نخوت فروش را بیمناکی از جا درآورد - و اولیای اقبال (باندیشهٔ آنکه لشکرِ مالوه نیز پیوندد - و نبردگاهِ مخالف تغیر یابد - و مژدهٔ رسیدنِ همایون رایات بدلها نشیند) از رو برو یکسو شده عزیمتِ سرکیچ نمودند - ششم بهمن بدان سرمنزل رسیده ناورد جا برگزیدند - یکطرف بشهر پیوسته - و دیگر بدریا - و آن دلگشا جا را شاخ بندی کرده استوار گردانیدند - مظفّر از جای گرم کرده بدان سو روانه شد - گروهی بخت برگشتگان بشبخون آمده نا کام برگشتند - بامدادان لشکرِ اقبال دوراندیشی کرده خاربست را بدیوارِ گلینِ محکم میکردند - غنیمِ خداستیز بآرایشِ ناورد شتاب زده شد - مبادا راياتِ همایون پرتوِ شکوه اندازد - یا لشکرِ مالوه پیوندد - و سرانِ لشکر را که دل بمعرکه آرائی نبود (چه ازان جهت که چشم بر راهِ اُمرای مالوه داشتند - و چه ازانکه بیشترے از روز سپری شده بود) ناگزیر همّت برانِ گماشتند - و چهرهٔ ناموس افروزش یافت - چون آوازه آن بود (که مظفّر با برخے از عقب نمودار خواهد شد - و روبرو دیگر لشکر) بدین اندیشه رای درگا با جوقِ طرح بدانسو شتافت - و دیگر فوجها بآئینے که قرار یافته بود گام همّت برداشتند - در راه بزرگ جرے[۲] و ریگ زارے بود - هراول در گذشتن لختے عنان بازکشید - دلیرانِ التمش پیش‌دستی نموده هراول را همّت[۳] افزودند - چون ازان تنگنا پراگنده گذشتند چند جا هنگامهٔ آویزش گرمی گرفت[۴] - سرافشانی و جان‌ستانی آرایش یافت * * نظم *

برآمد زقلبِ درلشکر خروش * رسید آسمان را قیامت بگوش

زمین گفتی از یکدگر بردرید * سرافیل صورِ قیامت دمید

سیّد هاشم بارهه جانِ سپنجی هشته جاوید نیکنامی اندوخت - پیشتر ازین برگذارده بود که در عالمِ مثال هیزده نشتر بمن رسید - و فراوان خون تراوش نمود - شگفت آنکه بهیزده زخم واپسین خواب در گرفت - و خضر آقا نیز چهرهٔ نیکو خدمتی برافروخت - مبارزانِ هردو لشکر باهم در آویختند - و برادِ[۵] مردی فرو شدند - شعلهای پیکار از هردو سو افروزش گرفت - یلانِ هراول و التمش پراگنده چپقلش داشتند - و هرجوقے از بهادران بگروهے درآویخته بود - میرزا خان با سه صد جوان و صد فیل چشم بر نیرنگیء اقبالِ روز افزون داشت - مظفّر با شش‌هفت هزارکس

---

(۲) نسخهٔ [ا] جوئے (۳) نسخهٔ [ا] دل افزودند (۴) نسخهٔ [ل] پذیرفت (۵) در[بعض‌نسخه] و برادر یزدی فرو شد *

در برابر آمده نخوت میفروخت - هوا خواهانِ کوتاه بین جلو خان گرفته بسیچ گردانیدن نمودند آن پیش‌سوارِ اخلاص سرشت پای همّت سخت‌تر برفشرد - و عنان از دست آن اقبال نشناس بازگرفته راهِ پیکار سپرد - و فیلانِ صف شکن را بجوش درآورد - پیلِ شیرمار (۲) و چندے دیگر تیزدستي نموده شکوه افزودند - پیشتر از پیوستن مخالف را پای ثبات از دست شد - و بادِ پیروزي طرارهٔ رایات را بجلوه در آورد - رای درگا آن ضاع پیموده در برانغار غنیم بیم‌افزود - و بر زبانِ این و آن افتاد - خدیوِ جهان بایلغار در رسید - سرتابانِ باطل ستیز را سراسیمگي فرو گرفت و بے آویزه راهِ گریز سپردند - مظفّر (که برگزیدهٔ غرور خود آرای بود) به تباه حالي بادیه‌پیمای ناکامي شد - و از راهِ معمور آباد بصوبِ دریای مهندري شتاب آورد - و هر گروهے بجانبے بیهشانه گام سرعت برداشت - برخے را خون بخاک آمیخت - و بسیارے را آبرو ریخته آمد - تا آخر روز هنگامهٔ جانستاني گرمي داشت - و اقبالِ شاهنشاهي در چهره افروزي - با آنکه فیروزي جنود بیش از ده هزار سوار نبود - و ازان جانب قریبِ چهل هزار سوار و صد هزار پیاده * * نظم *

بس اندک سپاهي که روز (۳) نبرد * ز بسیار لشکر برآورد (۴) گرد

که در جنگ پیروزي از اختر است * نه از گنج و بسیاري لشکر است

از فزوني پیکار و سپري شدنِ روز از پيِ گریختگان تکادو نشد - و در همان جلوه گاهِ نصرت منزل گرفته ایزدي‌نیایش بجای آوردند - بامدادان در احمدآباد بزم عشرت برآراستند - و بهرکوی و برزن ترانهٔ شادي بلند آوازه شد - بیست و پنجم (۵) در حدودِ کوره (۶) کهاتم پور قاصدانِ فرخنده پی در رسیدند - و شگرف کاري اقبالِ روزافزون برگذاردند - گیهان‌خدیو ایزدي نیازمندي را پایهٔ دیگر نهاد - و بگوناگون سپاس‌گذاري روزگار را برآراست - غیب دانيِ شهریار آگاه دل بتازگي خاطر نشینِ همگنان شد - پرستارانِ پارسا گوهر را گلشنِ عقیدت شاداب ترگشت - و ساده لوحانِ بیدار بخت ببستانچهٔ همیشه بهارِ ارادت عشرت از سر گرفتند - فردای این روز دل‌افروز زین خان کوکلتاش بسجودِ قدسي آستان ناصیهٔ بختمندي برافروخت - راجه رامچند از دژ برآمده رهگرای والا درگاه شد - کوکه از فزونيِ آرزومندي پیشتر آمد - سي‌ام نزدیک اتاوه سرادقات اقبال برافراختند - و زمانے در درخت‌زار آن قصبه (که نزهت گاهے ست دلگشا) بخواهشِ کوکلتاش فرود آمدند - روز دیگر هنگامِ کوچ کوکه را گذاشتند - تا آن بومي را بنویدِ نوازشِ شاهنشاهي خوشوقت ساخته همراه آورد - چهارم اسفندارمذ مهچهٔ لوای ظلّ الٰهي بر عرصهٔ دارالخلافهٔ فتحپور

---

(۲) نسخهٔ [ا] شه باز (۳) نسخهٔ [ب] بروز (۴) نسخهٔ [ل] برآرند گرد (۵) نسخهٔ [ب] بیست و پنجم بهمن ماه الٰهي (۶) در [بعضے نسخه] کهوره کهاتم پور *

نور افشان شد - و گروها گروه مردم شادمانیها بجای آوردند - حق پژوهي را بارگاه دیگر زدند و قدرداني را تازه آئینی برنهاده آمد - کامیابي دور و نزدیک را فرو گرفت - و مژدهٔ جاوید دولت سامعه افروز جهانیان آمد[۲] *

و از سوانح ناصیه افروزي راجه رامچند بسجود قدسي‌آستان - (چون فرستادگان بدو پیوستند و داستانِ والا شکوه برخواندند - و مهین اندرزها گذارش یافت - و ببهین روشها افسونِ بیم وامّید دمیده شد) از بختمندي و سعادت‌منشي دیرین غرور از سر نهاد - و سگالشِ سجدهٔ درگاه پیش گرفت - دوازدهم بسجودِ نیایش‌گري سربلندي یافت - و پیشکشها بنظرِ همایون درآمد ازان جمله صد و بیست فیل برای دلجوئیِ او پذیرفتند - و از باقي تنسوقات لعلی بیش بها ملک و قلعه را بدو باز گذاشتند - و بمهین بخششها پایهٔ او افزودند - ازانجمله صد و یک اسپ عنایت کردند *

و از سوانح فرو شدنِ محمّد زمان - او عم زادهٔ میرزا یوسف خان است - از شورشِ برنائي و گفتارِ کوتاه بینانِ آزور برسرِ جاتیا[۳] (که از بزرگ بومیانِ صوبهٔ مالوه است) لشکر کشید - او بلابه‌گري در آمد - و خواسته فرستاده پیمانِ نیکو خدمتي استوار گردانید - از آزمندي و کار نشناسي تازه عهد را فراموش کرد - و بقصبهٔ مهربه[۴] شتافته دستِ یغما برگشود - سپس دیوگدهه را غارت کرد از کوتاه فکري راهِ سورت نزدیک شنوده بدان سو روانه شد - گریوهای دشوارگذار پدید آمد - با چندے ایستاده لشکر و پرتال را گذرانید - و از خردِ غنودگي بباده پیمائي برنشست - آن بومي قابو یافته در رسید - و روزگارِ او سپري گشت - هرکه (راهِ بےفرماني سپرد - و سخنِ هوا خواهان بگوش در نیارد - و برگفته نه ایستد) در کمتر زمانے کارِ او چنین بسر آید - و در زبان‌زدگیهای گوناگون افتد *

ریخته شدنِ آبروی سلطان مظفر گجراتي بار دوم

دلهای فرمان روایانِ والا شکوه و اورنگ نشینانِ دادگر (که گفتار و کردار را چون صفوتگاه ضمیر بفروغِ حق پژوهي روشن دارند) جامے ست گیهان‌نما - خاصه گیتي‌خداوندِ ما که از خیربسیچي و شایسته کاري و فزونیِ دریافت و فراخیِ حوصله بزرگانِ جهانِ معني را بسانِ برگزیدگانِ عالمِ صورت نشاط آمودِ پرستاري دارد - هرآینه خواهشِ او ترجمانِ تقدیر باشد - و هرآنچه در نظرِ دوربینان

---

(۲) نسخهٔ [ل] جهانیان را سامعه افروز آمد (۳) نسخهٔ [ب] جانپا - و نسخهٔ [ل] چابها (۴) نسخهٔ [ا] بریه - و نسخهٔ [ب] هریه *

هستيِ گرای نباشد بآسان روشي برفراز پيدائي برآيد - چنانچه بتازگي حالِ اين شوريدهٔ برگويد و غنودگانِ نخوت را افسونِ بيداري بر دمد - پس ازان (که آن ستارهٔ سوخته راهِ گريز سپرد - و گذارشِ شاهنشاهِ آگاه دل جهانيان را بينش افزود) اگر لختي تکامشي رفتي گرفتار شدے - و آن خاربن از بيخ برکنده آمدے - ليکن از شادمانيِ فيروزمندي بدان نپرداختند - و ژاژخائيِ بدگوهرانِ کج گرا سرباري شد - يک روز درميان قليچ خان و شريف خان و نورنگ خان و تولک خان و ديگر سپاهِ مالوه پيوستند - و هنگامهٔ حرف سرائي گرمي گرفت - دريں هنگام آن تباه کار خود را به نيروی زرپاشي راست کرد - و بکنبايت رفته از بازرگانان فراوان مال برگرفت - زربندگانِ فرومايه گرد آمدند - و رعايا فرزندِ پيشينِ سلاطينِ خود انگاشته وفاداري پيش گرفتند - هجومِ مردم و عنان بازکشيدنِ فيروزي جنود آن دل باى دادهٔ را دليرتر گردانيد - و از سرآمادهٔ پيکار شد - و ميسرائيد که بآوازهٔ رسيدنِ همايون موکب پای همّت از جا رفت - اوليای دولت از نالشِ تهي دستي سپاه و يافه درائيِ بيدلانِ کارنشناس رو بآويزهٔ ننهادند - و آرزوی مقدمِ همايون نمودند - و خواهش را فراخ تر ساخته بنادرست انديشها در افتادند - کشورخدای توانا خرد ببهين اندرزها دل بخشيد و بمهين پندها گرانبارِ شناسائي گردانيد - و بر زبانِ گوهرآمود گذارش يافت - بزودي آن فتنه انگيزِ خوابيدهٔ بخت خاکسارِ گريزپائي خواهد شد - و جنودِ فيروزي کامياب نشاط - چندے نگذشته بود که غبارِ شورش فرو نشست - و غيب دانيِ شاهنشاهي خاطرنشينِ جهانيان گشت والا نصيحتها کارگر آمد - اُمرا دل يافته انديشهٔ آويزش در سر گرفتند - بسيارے بريں بودند که همگنان يکدل[۲] شدهٔ در آوارگيِ آن نا فرجام کوشش نمايند - و برخے را رای آنکه چون پيشينِ لشکر محنتِ کارزار ديدهٔ دمِ آسايش برکشد - و قليچ خان و نورنگ خان با سپاهِ مالوه بدين کار دل نهند - و ميرزا خان و ديگر مجاهدانِ دولت باحمد آباد رفته در آباديِ ملک همّت گمارند آخر بدين سگالش يکتائي نمودند - و بدفع آن شوريدهٔ سر گام برگرفتند - يک دو منزل شتافته درگذراندنِ روزگار شدند - ميرزا خان باعتضادِ اقبالِ شاهنشاهي دل بر بودن ننهادهٔ سيّد قاسم که زخمي بود و محمّد حسين شيخ و شادمان و خواجه ابوالقاسم ديوان و برخے ديگر از کاردانان را با دوهزار کس بحراستِ آن شهرِ بزرگ گذاشت - و خود با ديگر اُمرا بلشکر پيش پيوسته بصوبِ کنبايت (که شورش گاهِ آن نا فرجام بود) روانه شد - آن بدگوهر سيّد دولت را با برخے تباه بسيچان دولقه رويه فرستاد - و پسرانِ اختيارالملک و مصطفی شرواني را بجانبِ معمور آباد و از خود رائي و کوته نگهي آمادهٔ پيکار گرديد - چون فيروزي سپاه بدهٔ کروهي رسيد آن غنودهٔ بخت

---

(۲) نسخهٔ [ب] يکدل و يکجهت شدهٔ ه

نخوت‌فروش را پای همّت از جای شد - و بصوب قصبهٔ سبد[۲] (که بنگاه اچل هرپار[۳] بومي ست) شتافت - لشکرها ببروده رفت - و تولک خان را روانه گردانیدند - که سزای سیّد دولت داده باز پیوندد - و دیگر سپاه برمالش آن سرگروه تباه خواهش همّت بربست - نوزدهم اسفندارمذ نشیب و فرازها پدید آمد - و دشوار راهها در نوردیده دلاورانِ تیزدست را با فراوان خدا ستیز لختی آویزش رفت - و بایزدي تائید چیره دست آمدند - و از تابش گرما تکامشي نشد آن شولیده مغز آب نبرده گذشته خود را بقصبهٔ نادوت کشید - و ازانجا بکوه جهانیه[۴] برآمد آن قریه ایست شصت کروهی احمدآباد - از استواری او روزگار سخن پیرا - مشرق و مغرب و شمالی او کوه آسماني پایه - و جنوب او رودِ تبتي - چون نادوت سرمنزلِ فیروزي جنود شد انجمنِ کنکاش برساختند - و هرکدام باندازهٔ دانائي در پیش رفتن و باز گردیدن و ایستادن رای برزد و نسختین اندیشه قرار گرفت - و هرزه لایان خموشیدند - درین هنگام تولک خان فیروزمند آمد و رمز دانانِ آگاه دل شگونِ فیروزي برگرفتند - و همدرینولا فروشدنِ لمک[۵] بهجت دیگر بخشید - هرکه از واژون بختي و تبه رائي روی دل ازین دولتِ ابد پیوند گردانید در کمتر زمانے کار سازانِ آسماني خاکِ ناکامي بر تارکِ روزگارِ او بیختند - و به پیغولهٔ نیستي برنشاندند - این تباه سرشت[۶] سرمایهٔ شورش بود - و در بدگوهري کم همتا - (چون آوازهٔ افواج گیتي گشا گرم شد - و عساکرِ گیهان نورد زمین را در جنبش آورد) مظفّرِ غنوده بخت نصیرا و چرکس و آن شوریده را در بروچ گذاشته بود - ازانجا (که دو رویانِ ده دل زبان را بحرفِ دوستي برآرایند - و باطن را آگهي نباشد) همواره به پاینده خانِ مغل یکتائي‌نامها فرستادے - برخے بدستِ نصیرا افتاد - و در کمینِ جان‌گزائي نشست - دستانِ سرائي را در بار کرد - و خویشتن را رنجور وا نمود - آن بد گوهر بپرسش آمد - و کارِ او سپري ساختند - و سه صد تورانيِ از همراهانِ او بنشیب گاهِ نیستي در شدند - و نیز شکست یافتنِ سیّد دولت نویدِ شادماني آورد - تولک خان چون او را بیرون‌کرده برگردید آن تیره روزگار باز کذبایت را برگرفت - و بتاراجِ پیلاد[۷] رو آورد - خواجم[۸] بردي تهانه دار عرصهٔ نبرد را آرایش داد - و بیاوری کارسازانِ افدال فیروزمند شد - درین هنگام اتالیق بهادر گریخت - درین فیروزي یورش این اوزبکِ بےآزرم از غنیم جدا شده بمعسکرِ همایون پیوست و میان[۹] بهادر دولتخواهی او برگذارده بپاسبانیِ خود گرفت - هردو از بدسرشتي و کج‌سگالي

---

(۲) در [بعضی نسخه] باشد (۳) نسخهٔ [ب] پرمار (۴) نسخهٔ [ز] چهانپه (۵) نسخهٔ [ز] شمک و نسخهٔ [ل] سمک (۶) نسخهٔ [ا] بدسرشت (۷) نسخهٔ [ک] پتلاد - و در [بعضی نسخه] بتلاد (۸) نسخهٔ [ا] خواجم‌رای - و نسخهٔ [ز] خورجم‌بردی (۹) نسخهٔ [ز] بیان بهادر - و نسخهٔ [ک] سان‌بهادر ه

سخنانِ هرزه گفتی - و ساده لوحان را سراسیمه گردانیدے - روزے (که اردوی بزرگ بنادرت آمد) آن قابوچیٔ خراب درون با برخے پیِ سپرِ بیراهي شد - و آن دیگر را به بند خانه فرستادند - هنگامهٔ یانه‌گذاري شکسته آمد - و رده (۲) آرائي گرمي پذیرفت - قول بمیرزا خان و شهاب الدّین احمد خان و دیگر رادِ مردانِ خدمت گزین آرایش یافت - و شریف خان و نورنگ خان و دیگر بهادرانِ همّت منش برانغار را برآراستند - و قلیچ خان و تولک خان و جایگیرداران مالوهٔ جرانغار را نیرو بخشیدند - پاینده‌خان و رای درگا و چندے چابکدستانِ همه دل هراول شدند - و خواجه نظام‌الدّین احمد و میر معصوم بهکري و دیگر دلاوران در کمین‌گاهِ طرح ایستادند - بیست و نهم از نادوت برآمده جویای پیکار شدند - مظفّر خوابیده بخت از بیمِ جنودِ سماوي‌اعتصام بر کوهِ بلند برآمده سراسیمگي مي‌اندوخت - و بسیارے تهوّرگزینان پیشتر شده آمادهٔ کارزار بودند - جرانغارِ فیروزي لشکر شگرف آویزه نمود - و چند بار یکدیگر را برداشته چهرهٔ رادمردي برافروختند - لختے دلاورانِ هر دو سو پیاده شده کارنامها پدید آوردند - درین زد و گیر جوقي بهادرانِ برانغار برفرازِ کوهے عالي برآمدند - و بتوپ اندازي و گشادِ بندوق شکیبِ آن نخوت آرا ربودند - پیوسته این کاردانانِ طرح جائے دل‌گزین بدست آورده توپها سر دادندے - درین هنگام جنگ آزمودگانِ پرخاش جو (که در برابرِ جرانغارِ نصرت اعتصام بودند) یکبارگي تاختند - بیشترے بخاک و خون آغشته روی در گریز نهادند - و بسیارے راهِ نیستي سپردند * * نظم *

همه دل خدنگ و همه مغز چاک * همه جامه خون و همه کام خاک

یکے درع در بر سر از گرز پست * یکے بر سر افتاده خنجر بدست

آن سرگروهِ ناسپاسان را نیز دل از جای رفت - و راهِ (۳) هزیمت پیمود - هنگامیکه کار بزورِ بازو بود سرتابانِ کج‌گرا دست و پا میزدند - چون اقبالِ روزافزون بشگرف کاري درشد سرپنجهٔ توانائي برتافته آمد - و برسوائي راهِ ناکامي سپردند - رادمردانِ چابک دست بجان‌شکري درآمدند و در کمتر زمانے نزدیکِ دو هزار کس را به نیستي سرا فرستادند - و پانصد دستگیر گشته بخوابِ واپسین غنودند - خدیوِ کارآگاه ازین بزرگ فیروزي تازه نیایش نمود - و سپاس‌گذاري را بارگاهِ نو برزد - و خدمت گذارانِ اخلاص منِد را بگونا گون نوازش سربلندي بخشید - و میرزا خان بوالا خطابِ خانخاناني و بزرگ منصبِ پنج هزاري سرافرازي یافت - آنرا (که نیک سگالي با خوب کرداري هم آغوش باشد - و فراخ حوصلگي با مهرباني دوشا دوش) هرآئینه دولت چنین چهره برافروزد - و کارها بشایستگي گراید - دران هنگام (که شورشِ گجرات بسمعِ همایون

---

(۲) نسخهٔ [ک] و بسیج رده آرائي (۳) نسخهٔ [ب] و راهِ گریز پیمود *

رسید) از امیر فتح الله شیرازي (که اختر شناسي کهین پایهٔ حکمت اندوزي او بود) پرسش حالِ دوست و دشمن نمودند - و از انجامِ کار پژوهش رفت ؛ میر لختی در خرامشِ آسماني پیش سواري نمود - و چنان بر گذارد که همانا درین سال دو بار عرصهٔ پیکار آراسته گردد و اولیای دولت را نشاطِ فیروزي در گیرد - همچنانکه گذارش یافته بود طرازِ پیدائي گرفت و شناسائي رواجِ دیگر یافت *

آغاز سال بیست و نهم الٰهي از[۲] جلوس مقدس شاهنشاهي

یعني سال امرداد از دورِ سیوم

درین سرآغازِ اقبال نو روز بتازه کاري دولتِ ابد پیوند رسیده نو خاستگانِ دیرین بقا جهان را شادمانيِ دیگر بخشید - و بے برگانِ آفرینش را تازه آبے بر روی کار آمد * * نظم *

شکایتها همین کردي که بهمن برگ ریز آمد * بیا برخیز و گلشن بین که بهمن در گریز آمد

ز رعدِ آسمان بشنو تو آوازِ دهل یعني * عروسي دارد این عالم که بستان در جهیز آمد

نقشبندانِ کارگاهِ سلطنت در نیرنگیِ آرایشِ دولت خانهٔ والا نگهي بکار بردند - و بگزین روشے اساسِ آذین برنهادند - بیست و پنجمِ[۳] اسفندارمذ در بستان سرائے (که چهار کروهيِ فتحپور بفرمایشِ حضرتِ مریم مکاني سرسبز و شاداب است) بزمِ عشرت برآراستند - و برخے پردگیان دران روحاني نزهتگاه بار یافتند - پس ازانکه چهار دقیقه از شبِ چهارشنبه هشتمِ ربیع الاول (۹۹۲) نهصد و نود و دو هلالي سپري شد آفتابِ عالم افروز برجِ حمل را افروزشِ[۴] دیگر بخشید - و گلگونهٔ یکساني[۵] بر چهرهٔ روز و شب در کشید - و آغازِ سالِ پنجم از دورِ سیوم شد - و عالم رونقِ دیگر گرفت همدرین روز خان اعظم میرزا کوکه از حاجي پور آمده سجودِ نیایش بجای آورد - و سرمایهٔ افزونيِ نشاط شد - پانزدهم بباغِ خاصه والا بزمے آراسته شد - و گروهاگروه مردم کامروا گشتند - از زمانِ تحویل تا هنگامِ شرف هر روز بزرگ جشنے چهرهٔ نشاط بر افروختے - و گوناگون کام بخشيِ شاهنشاهي که و مه را خواهش برآوردے - عنفوانِ این خجسته سال تاریخِ الٰهي را سرآغازِ روائي شد و سرمایهٔ سرورِ جهانیان گشت - چنانچه گذارده آمد *

و از سوانحِ آمدنِ میرزا بیگ قاقشال و دیگر مردمِ بنگاله - چون بارِ سیوم گشایش یافت بهدم گیرای کارآگاهانِ نیک سگال میرزا بیگ و وزیر جمیل و خالدین و فرخ برغلیق و چندے دیگر

---

(۲) نسخهٔ [ب] از ابتدای جلوس - و نسخهٔ [ز] از مبدای جلوس (۳) نسخهٔ [ل] بیست و چهارم
(۴) نسخهٔ [ل] تابش دیگر (۵) نسخهٔ [ا ل] یکتائي *

راهِ دولتخواهي سپردند - لیکن از نکوهیده کردارِ خود همواره بیمناک و سراسیمه بودندے - چون شهبازخان فیروزي یافت و صادق خان بدرگاهِ همایون روانه شد نامبردگان بدو پیوستند - و آنرا دستاویزِ بخشایش پنداشتند - ازین آگهي موهنداس را باسپِ بام فرستادند - که صادق خان را برگرداند - و بلشکرِ وزیرخان (که در برابر قتلو ست) روانه سازد - و زینهاریان را بنوازشِ خسرواني امّیدوار ساخته بدرگاهِ همایون بیاورد - آن تیزرو در ٹانده بدو پیوست - صادق خان فرمانپذیر شده بدان سو شتافت - و برای شکیبائی بیمناکان زاهد پسرِ بزرگ را همراه ساخت - دریغولا آن گروه برهنموئی بختِ بیدار بسجودِ قدسي آستان سعادت اندوختند - شاهنشاهِ پوزش پذیر بگوناگون نوازش سربلندي بخشید - و هزاران گسسته امّید را شادماني در گرفت *

و از سوانحِ سپري شدنِ روزگارِ ترسون خان - چون شهبازخان معصوم خان را برشکسته نصرت یافت رو بملکِ بهاٹي آورد - و طوفاني جوشِ رود بارها بچشم در نیاورد - و به پایمردیِ اقبالِ روز افزون گام همّت برگرفت - بدین اندیشه که عیسیِ مرزبانِ آن ولایت را (که با زبانِ عقیدت گذار روز میگذراند) عیار گرفته آید - اگر معصوم خان و دیگر ناسپاسان را بمبارزانِ دولت بسپارد هرآئینه یکرنگیِ دل با زبان پیدائي گیرد - وگرنه پرده از روی کار برگرفته آید - و بپاداشِ نادرستیِ خویش رسد - بهاٹي ببا و هایِ خفي و تایِ فوقانیِ هندي و یایِ تحتاني زمینِ نشیب چون بنگاله ازو بلندتر است آنرا بدین نام خوانند - قریبِ چهارصد کروه از مشرق بمغرب درازیِ اوست - و از جنوب بشمال نزدیکِ سه صد کروه - مشرقِ این ملک دریای شور و ولایتِ حبشه [۲] - و مغربِ او کوهستان بنگاهِ گروه کهین [۳] - جنوب ٹانده - و شمال نیز دریای شور - و منتهایِ کوهستانِ تبّت - پدرِ این بومي از راجپوتانِ بیس است - پیوسته دران زمینِ رود زار نخوت فروختے و سرکشي نمودے - در روزگارِ سلیم خان تاج خان و دریا خان با فراوان سپاه بدان دیار رفتند و پس از شگرف آویزشها بزینهار آمده دید - و در کمتر زمانے باز سرِ ناسپاسي برافراشت - او را بدستان سرائي برگرفتند - و بنهانخانهٔ نیستي فرستاده عیسی و اسمٰعیل دو پسرِ اورا ببازرگانان فروختند - و (چون سلیم خان را پیمانهٔ هستي لبریز شد - و در ولایتِ بنگاله تاج خان چیره دست آمد) قطب الدّین خان [۴] عمّ عیسی به نیکوخدمتي تازه روئي یافت - و بسخت تکاپو هر دو برادران را از توران زمین آورد - عیسی بپختگي و آهستگي نام برآورد - و دوازده زمیندارِ بنگاله را ایلِ خود گردانید - از پیش بیني و دوراندیشي اگرچه پیوسته با مرزبانانِ بنگاله راهِ خدمت سپرد و پیشکش فرستد لیکن از دیدن سر بازکشد - و از دور حرفِ پیروي بر زبان

(۲) نسخهٔ [ا ت] خسرو (۳) نسخهٔ [ز] کهین (۴) در [چند نسخه] قطب خان *

راند - چون ساحلِ دریای گنگ نزدِ خضرپور معسکرِ اقبال گشت ازانجا (که این گذرگاه درآمد جای آن دیار است) هردو طرفِ آب استوار قلعهٔ اساس داده بود - در کمتر زمانے بسترگ آویزشها آن دو حصار گشایش یافت - و سنار گانو بدستِ اولیای دولت درآمد - و بکرا بوه(۲) که بنگاهِ او ست رسیدند - و آن شهر آباد یغمائي شد - فوجها بر سرِ باره‌سندر (که مصرے ست بزرگ) شتاب آوردند - و فراوان غنیمت بدست افتاد - و ازانجا بر ساحلِ برم پترا رود فرود آمدند آن بزرگ دریائے ست - از آسام(۳) مي‌آید - معصوم را باندک چپقلش (که بقراولان روی داد) پای شکیب از جای رفت - در جزیرهٔ پناه برد - نزدیک بود که آن فرومایه را دستگیر گردانند درین هنگام عیسی (که بولایتِ کوچ رفته بود) با فراوان لشکر و گزین سامان در رسید - اُمرای والا شکوه مقامِ تونک(۴) بر کنارِ دریای مذکور در برابرِ شهرِ کتاره(۵) سندر پای همّت افشردند - و قلعهٔ اساس نهادند - از هردوسو نبردِ دریا و هامون گرمي پذیرفتے - و هربار تازه فیروزي چهرهٔ نشاط بر افروختے - ترسون خان را فرستادند تا سامانِ لشکر نموده نزدِ بجسوا پور(۶) غنیم را دو دله گرداند از قصبهٔ بهوال دو راه بود - یکی از مخالفانِ تیره روز دور ترک میبود - و دیگر کنارِ دریا - و این بس نزدیک - بسرنوشتِ آسماني ترسون خان پی‌سپرِ این‌راه شد - معصوم خان ازین‌آگهي با جمعے انبوه تیزدستي نمود - شهباز خان محبّ علي خان و راجه گوپال و کهنکار و برخے دلاورانِ نامور را روانه گردانید - و تیزروے را برای آگهي فرستاد - که تا پیوستنِ کمک باستوار جا پناه برد و بآویزش نیاید - او در غمِ شهباز خان شد - که نا سپاسان بفریب‌کاري درآمده اند - و بدین بهانه گروهے از وی جدا ساخته - فرستاده چون فراوان کوشش میکند و همراهان سود منديِ احتیاط و زیان زدگیِ بے پروائي گذارش مي‌نمایند ناگزیر با چندے در جست وجوی پناه میشود و گزین جائے بدست مي‌آرد(۷) - و ازین رو (که آن سخن را بهیچ برنگرفته بود) درنگ نکرده باردو مي‌شتابد - درین اثنا آگهي میرسد که فوجے نمودار است - سررشتهٔ دوربیني از دست داده کمک مي‌پندارد - و در سامانِ مهماني میشود - قدمے چند رفته بود که شورشِ غنیم عرصهٔ ایمني‌ارا غبار آما گردانید - هرچند هوا خواهان بران شدند (که شتاب آورده بدان پناه جا رود - تا مردمِ اردو پیوندند - بو که اُمرای کمک نیز همراه شوند) سودمند نیامد - با دلے همّت قرین و خاطرے آزاد دل بکارزار نهاد - و برخے سامانِ نبرد گفته جدائي گزیدند - با آنکه بیش از پانزده کس همپائي

---

(۲) نسخهٔ [ز] بکترا بوه - و در [بعض‌نسخه] بکسراتو (۳) نسخهٔ [اب ز] از ختا مي‌آید (۴) نسخهٔ [ا] تنگ - ونسخهٔ [ک] لومک (۵) نسخهٔ [ا] کتاره سمندر (۶) نسخهٔ [ب] بجهرا پور و نسخهٔ [ک] بحر پور (۷) نسخهٔ [ل] مي‌آید ٭

نکردند عرصهٔ نبرد را بشایستگي آرایش داد - فریدون حسین و علي یار را (که پیوند خویشي بود) روزگار یاوري کرد - و جاودان ناموس را بنقدِ زندگي خریدند - ترسون خان زخمي بدست درآمد معصوم خان سخنانِ مهر و محبّت سرائید - و بافسونِ دوستي گفتار خواست که همداستانِ خود گرداند - ازانجا (که اخلاص سرشت بود) بسرزنش و نکوهش پیش آمد - و بوالا اندرزها پاسخ آرا گشت - آن بے آزرم تنگ حوصله از خوابیدگیٔ خردِ رهنمون و بیداریٔ چشمِ سبکسر از هم گذرانید او در پیرانه سري جاوید نیکنامي اندوخت[۲] *

و از سوانحِ فروشدنِ دسونتهه مصوّر - کهار[۳] پسرے بود - بدوربیني و آدم شناسیٔ گیتي خدیو هنرپژوه مهین پایهٔ نگارگري بدست آورد - چنانچه خامه‌نگار[۴] او را از کارنامهای بهزاد و پیکرنگارانِ ختا باز نتوان شناخت - یکبارگي سودا بر دماغِ او ریخت - و خنجرے بر خود زد و پس از دو روز وامِ زندگي باز گذارد - کارشناسان را دل بدرد آمد *

و از سوانحِ زخمي شدنِ سانول داس - او برادرزادهٔ راجه گوپال جادون است - در خدمتگذارانِ نزدیک سعادت اندوختے - آخرهای روز بجهتِ کشک رانده مي‌آمد - بیچپا[۵] بهاتهي از شورشِ خشم دران شتاب روي بد خواهي (که در کمینِ جان‌گزائیٔ او بود) انگاشته شمشیرے بران[۶] حواله میکند و چنان کارگر میشود که پزشکانِ آزمون کار و طبیبانِ کهن‌سال دل بچاره‌گریٔ او نمي‌نهند - خدیو عالم از مهربان دلي بمنزلِ او رفته سایهٔ عاطفت انداخت - و از نفسِ گیرا از گزندِ جاني باز رست و پس از سه سال به تندرستي گرائید *

و از سوانحِ شورشِ بدخشان - و یورش[۷] نمودنِ میرزا حکیم - فتنه‌سازانِ بد گوهر میان میرزا سلیمان و میرزا شاهرخ گردِ دوئي انگیختند - ایشان از بے پروائي و خوشامد دوستي و فزونیٔ واهمه دوست از دشمن باز نشناختے - و با یکدیگر افتاده بملک داري نپرداختے - سپاهي نا خشنود - و رعیّت بیداد کش - ولایت خراب - و قلاع بے سامان - هرکه بآسوده روزگار بے نوائي از پیشِ چشم براندازد زود پایش بسنگِ ناکامي درآید - و هرکه پیوندِ دلها ستوگ نعمت ایزدي برنشمرد در کمتر زمانے آوارهٔ دشتِ زیان‌زدگي شود - و با چنین خوی نکوهیده بشاهنشاه جوان بخت سر نیایش نافته داشتے - و بنخوت فروشي و خود بیني زندگاني کردے - فرمان روای توران عبدالله خان اوزبک هنگام یافته ببدخشان آمد - و آن ملکِ دشوارگشا بے آویزش بدست

---

(۲) نسخهٔ [ا] چراغ جاوید نیکنامي افروخت (۳) در [چند نسخه] تهار (۴) نسخهٔ [ا ز] هر خامه نگار او را (۵) نسخهٔ [ب] بیچا (۶) نسخهٔ [ب ک] بر ران (۷) نسخهٔ [ک] نوازش نمودن *

آورد - میرزایان بصحرای بینوائي افتادند - میرزا حکیم از گران خواب (۲) خود رائي درآمد - و کارآگهان طرزدان فرستاده هزاران لابه گري نمود - خدیو عالم آمدها را کامیاب خواهش دستوري داد خلاصهٔ پاسخ آنکه میرزایان (۳) بدخشان باد افراه نا سپاسی خود مي‌یابند - او بیرون و درون خود را بفروغ اخلاص روشني بخشد - چنانچه بردور و نزدیک پیدائي گیرد - هرآئینه دیگران ازو اندیشه‌مند خواهند بود - و اگر پیش از شناسائي بسیچ آن دیار کند نخستین دانشوران عقیدت گرا فرستاده اندرز گوئي بجای خواهد آمد - اگر سود مند نیاید مبارزان فیروزي اعتصام و فیلان صف شکن و سترگ خزینه و بزرگ توپخانه بسرکردگی یکی از فرزندان بخت ور نامزد خواهیم فرمود - هنوز فرستادگان بیرون نیامده بودند که عرضداشت دیگر رسید - که میرزایان بدخشان با دلی پژمان و روی شرمگین پناه بدین جاوید دولت آورده اند - فرمان چیست - و آسیمه سری خود بازنموده بود حکم شد که بدرگاه ما پشیماني را ببهای گران میخرند - میرزایان را نوید شادماني رساند - و بنوازش شاهنشاهي امّیدوار ساخته روانه گرداند - و خود تکیه بر دولت روز افزون ما نموده ثبات پائي نماید (۴) و هیچ اندیشه بخود راه ندهد - سخن همان است که در پیشین منشور نگاشته آمد •

و از سوانح فرمان پذیر شدن قتلوی کرراني - گذارده آمد که جنود نصرت پیوند بنگاله لختی با شهبازخان بصوب ولایت بهاٿي شتافت - و برخی با وزیرخان در حدود بردوان بچاره سازی قتلو بر نشست - این لشکر از مدارای بی‌هنجار او روز میگذرانید - چون صادق خان پیوست کاربند معامله داني آمد - و تازه رونق چهرهٔ اقبال برافروخت - آن نخوت فروش را پای شکیب از جای رفت - و برخاسته بسوی اُدیسه گام خجالت برگرفت - اُمرا تکامشي نموده بیک کروهي رسیدند و حال آن شوریده بخت بسراسیمگي کشید - در درخت زار هرپور (۵) دم آسایش برگرفت - و از (۶) دستان سرائي زر بزاري برآمیخت - اُمرا از آزوري و آزار لشکرکشي دل بدان برنهادند و پیشین منشور را دست آویز گردانیدند - بدین مضمون که اگر آن گریوه نشین ادبار خود را بفتراک دولت ابد پیوند بربندد بگذشتهٔ او نگیرند - و اُدیسه را بدو بازگذارند - او بسپاس‌گذاري برادرزادهٔ خود را بخدمتگری بارگاه خلافت روانه ساخت - و شصت فیل گزیده با تنسوقات دیگر فرستاده سعادت اندوخت - شیخ ابراهیم فتحپوري اوائل تیر بسجدهٔ نیایش سربلندي یافت - و فرستادها را بدرگاه همایون آورد - چون انجمن آشتي پیراسته شد وزیرخان بٹانده بازگردید - و صادق خان

---

(۲) نسخهٔ [ک] خود آرائي (۳) نسخهٔ [ب ک] چون میرزایان (۴) نسخهٔ [ا] ورزد
(۵) نسخهٔ [ز] دهرپور - و نسخهٔ [ک] دهرم پور (۶) نسخهٔ [ل] و دستان سرائي را با زرریزي درآمیخت •

به پتنه - و هرکدام باقطاع خود هنگامهٔ شادي برآراست - سیزدهم وزن قمري گیهان خدیو شد و دلگشا بزمے سرمایهٔ کامروائيء دور و نزدیک گردید *

و از سوانح تازه‌جان یافتن راجه بیربر - عرصهٔ چوگان بازي آراسته بود - و آویزهٔ فیلان شگرف پیکر حیرت افزا - ناگاه فیل چاچر[۲] (که در تیزي و تندي و بد خوئي و آدم‌کشي یکتا بود) بجان شکريء پیادهٔ روی آورد - درین تکاپو اورا گذاشته بسوی راجه بازگردید - نزدیک بود که بخرطوم در کشد شاهنشاه والا نیرو از عموم مهرباني و خصوص عاطفت و افزونيء شجاعت رخش دولت تیز ساخته میان آن عفریت پیکر و راجه در آمد - آن خشم آلود باد رفتار متوجّه شهسوار عرصهٔ دلیري شد غریو از جهانیان برخاست - و جگر آهنین دلان آب شدن گرفت - و از دورباش شکوه شاهنشاهي یکبارگي باز ایستاد - و بینندگان را حیرت فرا گرفت *

و از سوانح درگذشتن غازي‌خان بدخشي و سلطان‌خواجه نقشبندي - نخستین گنداوري را چهرهٔ افروز دانائي داشت - و شمشیررا پایه افراز قلم - با فرو رفتگي در علم زار رسمي از دولت ارادت گیهان‌خدیو با دانشوران اشراق و صوفیان صافي نیایش‌گري داشتے - و با وجود پابستگي صوري از وارستگي بهره اندوختے - و همواره چشم گریان و دل تفسیده داشتے - چهارم امرداد در قصبهٔ اوده سفر واپسین پیش گرفت - بظاهر پیوند زن و خورش ناهنگام رهنمای بادیهٔ نیستي گشت دوم (اگرچه حکمي مطالب کمتر اندوخته بود - و بر فراز و نشیب علمي بر نیامده) لیکن بسا دلاویز سخنان صوفیه جوهر او را زدوده داشت - و از فروغ نظر شاهنشاهي مزاج‌شناس روزگار آمد و از ارادت درستي آهنگ نزهتگاه اطلاق جوش برزدے - پانزدهم بضعف معده و دل بدار الخلافهٔ فتحپور درگذشت - شهریار مهرآمود از رفتن این دو فروهیده مرد آزرده خاطر و اندوهگین شد و فرزندان و سوگ نشینان را بمهین اندرزها آرام بخشید - و تیمارداريء آن گروه را بر خود گرفت *

و از سوانح فرستادن خان اعظم میرزا کوکه بصوب مالوه - نگاشته آمد که در الهٔ‌آباد از جایگیرداريء صوبهٔ بنگ و بهار دل کنده[۳] بود - بنابران رایسین و گدهه و آن نواحي در تیول او نامزد شده بود - هفدهم گرانبار اندرزها بدان سو روانه گردید - بیست و پنجم شهریور باقي خان برادر ادهم خان راه نیستي سرا پیمود - و پس‌ماندگان او را پرسش و نوازش شاهنشاهي غمگسار آمد *

و از سوانح ریخته شدن آبروی سیّد دولت - درین هنگام (که ملک گجرات لختے شورش داشت) آن ناپارسا گوهر باز بر کنبایت چیره‌دستي نمود - مرته راجه میدني‌رای راجه مکت من

---

(۲) نسخهٔ [ا] جاچر (۳) نسخهٔ [ک] کشیده بود *

رامساه آدی‌سنگهه رامچند باگهه رانهور تلسی‌داس جادون بهادر اتول[2] گکهر ابوالفتح مغل قرا بحری دولت خان لودی و برخے دلاوران کارطلب بسزای او نامزد شدند - ازان پیشتر (که فوج نصرت پیوند در رسد) بغارت‌گری معمورهٔ پیلاد[3] چشم سیاه[4] کرده بود - خواجم بردی با گروهے دلاوران عرصهٔ رادمردی بر آراست - و او زخمین آبله‌پای گریزگاه شد - فیل و دیگر اسباب برگرفتند - و همدرین‌ولا عابد و میرک[5] یوسف و میرک افضال و عبدالله و تمرحسین[6] از کوهستان راج پیله[7] برآمده نزد قصبهٔ مونده گرد شورش برانگیختند - و رعیّت آزاری پیش گرفتند - خانخانان از نواحی مهندری خواجه نظام‌الدین احمد میر ابوالمظفّر خواجه رفیع میر معصوم بهکری[8] سلطان رانهور سیّد[9] هاشم و برخے ناموران همّت منش را روانه گردانید - فرستادگان بدولقه رسیده بودند که هنگامهٔ بدگوهران پراگندگی پذیرفت - و جنود فیروزی باز گردید - و نیز درین هنگام بهار[10] خان گکهر در حدود بدهه نگر فتنه را بشورش درآورد - قابل خان گجراتی و رادهن‌خان و دیگر اقطاع داران آن سرزمین کارزار نمودند - و بسیارے فتنه اندوزان بکو نیستی درشدند - و آن شوریده مغز بکنج ناکامی نشست *

و از سوانح فرستادن فیروزی‌جنود بر سر سلطان مظفّر گجراتی - پانزدهم اردی بهشت خانخانان باحمدآباد آمده بآبادی ملک و دلاسای زیردستان همّت گماشت - و پراگندگیها لختے رو بکمی نهاد - درین هنگام آن تباه سرشت از تنگنای کوهستان راج پیله[11] بیرون آمد - و بصوب پتن روانه شد - مقصود آقا و برخے دلیران نامور بسرکردگی شادمان بیگ نامزد گشتند - او ازین آگهی ایدر روبه کام سرعت برزد - و بکاتهیواره[12] پناه برد - و ازانجا به بندر کهوکهه[13] بکنج گمنامی درخزید و هرکدام از همراهان خود را بگوشهٔ برگرفت - شیرخان فولادی بولایت بکلانه افتاد - و مرزبان آن سرزمین در پی گرفتن شد - مال و منال گذاشته بحیله سازی راه دکن سپرد - و لختے از بخت یاوری بفیروزی‌جنود پیوستند - چون مهدی سلطان برادر خضر خواجه خان و پسر میرزا مقیم نقشبندی اگرچه لختے تکامشی رفت لیکن اگر گام فراخ برزدے آن خوابیده بخت دستگیر شدے *

و از سوانح گشایش قلعهٔ بروچ - چون از نیرنگی اقبال شاهنشاهی سلطان مظفّر بار دوم

---

(۲) در [بعضے نسخه] اتول گکهر (۳) نسخهٔ [ا] نیلاد - و نسخهٔ [ک] پتلاد - و نسخهٔ [ل] تبلاد (۴) نسخهٔ [ا] خیره کرده بود (۵) نسخهٔ [ا ب ک] میرکی یوسف (۶) در [بعضے نسخه] ثمرحسین (۷) نسخهٔ [ز] راج بتیلیه (۸) نسخهٔ [ب] بکری (۹) در [بعضے نسخه] پسر سید هاشم (۱۰) نسخهٔ [ل] بهادر خان (۱۱) نسخهٔ [ا] راج پلپلیه - و نسخهٔ [ب] راج بیله (۱۲) در [بعضے نسخه] بکاتیهواره (۱۳) نسخهٔ [ب] کوکهو - و نسخهٔ [ز] کوکهه *

غبارآلود گریز پائي شد قلیچ خان نورنگ خان شریف خان تولک خان و دیگر اقطاع داران مالوه بگشودن بروچ روانه شدند - سرآغاز فروردین آن حصار حصین را گرد گرفتند - و (چون بسیچها بسستي گرائید - و گشاد آن دیر کشید) خانخانان شهاب‌الدّین احمد خان را با بسیارے از مجاهدان خدمت گزین بکمک فرستاد - و آن سرکار را در تیول او مقرّر گردانید - اُمرا کار از سر گرفته سخت کوشیدند - دهم مهر سرگروه بندوقچیان از قلعه بیرون آمد - و از ستوه آمدن و غنودن درونیان آگهي بخشید - و برگذارد اگر مجاهدان اقبال بدروازه شتابند یکجهتان من در بروی ایشان باز نمایند[۲] و کار دشوار بآساني گراید - چون آثار راستي از ناصیهٔ گفتار پیدا بود همان زمان دل بران نهادند گفتار فروغ* کردار گرفت - و فیروزمندي چهره آرای نشاط شد - نصیرا بدستان‌سرائي از مورچل شریف خان بدر رفت - و چرکس با بسیارے از بدگوهران فرومایه بخاکستان نیستي فرو شد بیست و یکم مهر منزل راجه بیربر بفروغ قدوم شاهنشاهي روشني پذیرفت - و خواهش او سعادت پذیرائي یافت - جشن والا انتظام گرفت - و کامیاب آمد *

و از سوانح ناکام بر گردیدن شهباز خان از ملک بهائي - و چاره نمودن آن - چون بدان حدود رسید بر کنار رود پنار (که شعبه ایست از برم پترا) بنگاه ساخت - و به پیغام‌گذاري و اندرزگوئي بر نشست - سگالش آن بود که ناسپاسان را بسپارد - یا از پیش خود آواره سازد - عیسی بلابه‌گري در آمد - و لختي بسخن سرائي روزگار گذرانید - و چون پیدائي گرفت که زبان و دل یکتائي ندارد شورش آویزش درمیان افتاد - تا هفت ماه زمان زمان فیروزي بلندي گرای بود و بدگوهران نافرجام شرمسار ناکامي - هنگام آن بود که هردو چراغ آگهي برافروزند - و نیایش‌گري پیش گیرند - از خود غنودگي تیرگي افزایش گرفت - و نخوت بلندي‌گرای شد - شهباز خان از خود بیني بدل‌آزاري روی آورد - و اُمرا سررشتهٔ مُدارا گسیخته بیانه‌گذاري در آمدند و مخالف را نیز تبه کاري برافزود - مرگ پدید آمد - و سرمایهٔ زندگاني گران‌ارز شد - غنیم برانکه هنگام ریزش ابر فیروزي جنود ناگزیر برمیگردد - از نیرنگیء اقبال بارش کمتر شد - و به تیره روز شرمگیني برنشست - فراوان بیلدار گرد آورد - و دریای برم پتر را پانزده جا بریده باردو سرداد چندانکه مورچلها را آب فرو گرفت - بزرگ کشتیهای ناورد (که سرهای آن بس بلند و دراز باشد و بزبان آن دیار پتاره[۳] نامند) نزد قلعهٔ شهباز خان آورد - از هردو سو توپ اندازي و بندوق‌افروزي شد و لختي پراگندگي در مجاهدان دولت افتاد - از سماوي‌تائید بسرگروه بندوقي رسید - و به نیستي در پیوست - و کشتیء چند درهم شکست - یکبارگي آبها رو درکمي نهاد - ناگزیر راه گریز سپردند

(۲) نسخهٔ [ا ک] مي‌گشایند (۳) در [بعضی نسخه] بناره - و در [بعضی] بتاره - و در [بعضی] بیاره *

و فراوان غنیمت بدست افتاد - بسیارے را سیلابِ نیستي برد - و در هر مورچل شگرف هنگامها
روی داد - و اقبالِ شاهنشاهي بآئینِ دیگر جلوه گر شد - لیکن بر سیّد حسین تهانه دارِ ڈهاکه
چیره دستي نمودند - و بدست در آوردند - عیسی از گران خوابِ ناداني برآمد - و بمیانجیِ
آن گرفتار طرحِ آشتي انداخت - شهباز خان پذیرا شد - و عیسی فرمان پذیري را میان(۲) بربست
و خدمتگذاري را سرمایهٔ رستگاري اندیشید - و قرار داد که بندرِ سنارگانو را داروغه نشینِ پادشاهي
گرداند - و معصوم را بحجاز روانه سازد - و تنصوقات را به پیشکش فرستد - بفراوان مال دلهای اُمرا
بدست آورد - و جنودِ فیروزي بازگردید - شهباز خان چون رودها گذشته بحدودِ بهوال(۳) رسید و چشم
بران داشت که گفته طرازِ کردار گیرد بد گوهرانِ لشکر بناسزا گفتارها آن بومي را دو دله گردانیدند
چندانکه سخن را دگرگون ساخت - و شرطها درمیان آورد - سپه آرای را دل برآشفت - و برگذارد
که هرزمان رای بشولیدن و نو سخنے سرائیدن آئینِ آسوده دلانِ درست اندیش نبود - سخت روئي
و درشت گوئي را آغاز نهاد - و آویزش را آماده شد - نوزدهم مهر ماهِ الٰهي آن کج‌گرا(۴) روی
به پیکار آورد - اُمرا از کوتاه بیني و تباه سگالي سود را در زیانِ خویش اندیشیدند - و شکستِ
شهباز خان را درستیِ خود پنداشتند - نخستین محبّ علي خان بے آویزه برخاسته روان شد
و هریک جای خویش گذاشته بے راهي پیش گرفت - شاه قلي خان محرم قدرے ایستاده
دست بردے نمود - و از ناهمپائیِ مردم و زخمي شدنِ خود بهوال(۵) را گذاشت - شهباز خان
از خوابِ پندار سر برگرفته لختے شناسایِ پیوندِ دلها آمد - لیکن پشیمانیِ بیجا سود نداشت
ناگزیر بصوبِ دارالملک ٹانده ره گرای شد - و اندوختها برباد رفت - پسرانِ میرعدل و برخے مردم
دستگیر گشتند - شیخ محمّد غزنوي و چندے را سیلابِ نیستي برد - کهنکار و سیّد عبدالله خان
و راجه گوپال و میرزاده علي خان و طایفهٔ مبارزان درین بازگشتِ ناهنجار بترخان دیوانه و میرزا محمّد
و نوروز علي قاقشال هنگامیکه از غارتگري برگشته مي‌آمدند در رسیدند - و از بخت تیرگي
این گروه را از خود پنداشته پیوستند - و با هم درآمیخته گرم پیکار گشتند - نوروز را روزگار سپري شد
و دیگران نیم جانے بتکادو بدر بردند - فیروزي چهرهٔ نشاط بر افروخت - و فراوان غنیمت
بدست افتاد - اُمرا پس از هشت روز بشیرپور(۶) دم آسایش برگرفتند - شهباز خان بران بود
که از همین جا سامان نموده برگردد - و بکین توزي برنشیند - همراهان از بد خوئيِ او بستوه

(۲) نسخهٔ [اب ک] پیمان (۳) نسخهٔ [ل] بتهوال (۴) نسخهٔ [ب] آن بومیِ کج گرای (۵) نسخهٔ [ز] بوذال - و در [بعضے نسخه] بهودال (۶) نسخهٔ [ا] بشیرپور هرچه - و نسخهٔ [ز] بشهرپور هیرچه - و در [بعضے جا] سرچه •

آمده بودند - دل بران ننهادند - چون بدار الملکِ ٹانڈہ رسیدند وزیرخان بگشاده پیشاني و گرم‌خوئي پیش آمد - شهباز خان همان پیشین سگالش درمیان آورد - لیکن رایها یکتائي نگرفت و دلها از دورنگي برنیامد - ناگزیر بسیچ قدسي آستان نمودند - ازین آگهي سزاولانِ جد کار برای باز گردانیدن نامزد شدند - و درخور هرکدام سرزنشها بکاربرده اندرزهای هوش‌افزا فرمودند و سعید خان و دیگر جایگیرداران صوبهٔ بهار و بنگ را فرمان شد که از روی یکجهتي در سزای آن بومي کوشش نمایند - نخستین پیشروخان و خواجگي فتح‌الله را بدین خدمت برگماشتند و سپس رامداس کچهواهه و مجاهد کنبو را - تا بتلخ سخنان شیرین‌کام ساخته هنگامه را گرم‌تر سازند شازدهمِ آذرِ ماهِ الٰهي خانهٔ راجه تودرمل از قدومِ شاهنشاهي نورآگین شد - از دیرباز این آرزو نمودے - و آنرا بگزین روشے برگذاردے - درین هنگام بفروغِ پذیرش کامیاب آمد - و بسپاس‌گذاري بزرگ جشنے برآراست •

و از سوانحِ فرستادنِ جگناتهه بصوبهٔ[2] اجمیر - آگهي آمد که رانا از تنگنای کوهستان برآمده سربشورش دارد - و بآزارِ[3] زیردستان درازدستي[4] میکند - ازانجا (که مالشِ بد کاران ایزدي پرستش باشد) لشکرے بسرکردگیِ آن سعادت پژوه نامزد شد - و بخشي‌گري بمیرزا جعفربیگ باز گردید بیست و چهارمِ آذر ماهِ الٰهي دستوري یافتند - و بهین پندها آویزهٔ گوشِ هوش برساختند در کمتر زمانے بدان دیار رسیدند - آن بومي کناره گرفت - و مردم زاد برآسودند - پس از روزے چند سیّد راجو را با گروهے در مندل گڈهه گذاشته به بنگاهِ او شتاب آوردند - آن کج گرای درخود نیروی آویزه ندید - و از گریوهٔ دیگر سربرآورده در ملکِ ایل‌نشین شورش انداخت و برخے جا دستِ تاراج برگشاد - سیّد راجو آهنگِ پیکار نموده بسوی او روانه شد - آن نافرجام بصوب چیتور باز گردید - از سرِ منزلے[5] که او رخت مي‌بست سیّد فرود مي‌آمد - اگرچه دست‌بردے ننمود لیکن زیردستان را رهائي شد - و جگناتهه بنگاهِ او تاخته بدین سپاه پیوست •

و از سوانحِ ولادتِ آرام بانو بیگم - دوازدهمِ دی ماهِ الٰهي بطالعِ نوزدهم درجهٔ قوس و بگذارشِ هندیان یک درجه و پنجاه و چهار دقیقه آن گوهرِ شب‌تابِ[6] اقبال چهرهٔ افروزِ هستي گشت و شبستانِ شاهنشاهي فروغِ دیگر گرفت - انجم شناسانِ ژرف نگاه نویدِ فرّخي برگذاردند و گیهان خدیو آن نامِ والا برنهاده طرب پیرای گشت - امّید که قدومِ آن بانوی خانوادهٔ پارسائي سرمایهٔ افزایشِ شایسته زندگاني و پیرایهٔ افزونیِ دولت گردد • مردرو

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] بصوب (۳) نسخهٔ [ا] با زیردستان آزرمي (۴) نسخهٔ [ل] زبردستي (۵) نسخهٔ [ب ک] از منزلے (۶) نسخهٔ [ل] شبچراغ اقبال •

جبین افروزیٔ شاهرخ میرزا بسجود قدسی آستان شاهنشاهی

در انجمنی (که کالای خوشامد گوئی گران ارز باشد - و متاع راست‌گذاری کم ارج) هرآئینه کدکیای آن بزم را داستانِ راستی بگوش درنیاید - و کتابهٔ پیشانی نیارد برخواند - راستی سرایانِ دولت خواه به تیره روز بے اعتباری نشینند - و هرزه درایانِ افسانه‌گو را روز بازار باشد - پیوندِ دلها را بزرگ (۲) دولت چه که بهیچ بر نشمرد - و بازگشتِ مردم زاد را سرمایهٔ خویشتن‌بینی گرداند مدارا و مردمی را بروزِ ناکامی اندیشد - و نشناسد که دران روز خوشخوئی بکار نیاید - و زرپاشی سود بر ندهد - ناگزیر نزهتگاهِ او حوادث آمای گردد - و هزاران ناخوشی رهنمای سراسیمگی شود خردمند بیداربخت روزِ ایمنی (که بمردم چندان نیازے نبود) بسانِ کارافتادگان زندگانی کند و رعنای کوته اندیش زمانِ بیغمی بخوابستانِ بے‌پروائی بغنود - و هنگامِ کار خونِ جگر پالاید و بجز اندوه طرف برنه‌بندد - و هرگاه با توانگر خاطرے آزرم دوست فراخ حوصلهٔ صلاح اندیش درمیان نبود هرآئینه دوستی بدشمنی گراید - و عافیت بسراسیمگی کشد - مالها دست فرسود یغما آید - و خان و مانها بتاراج رود - عرض و ناموس دست آلای بدگوهران شود - و هزاران شورش بار آورد - چنانکه سرگذشتِ میرزایانِ بدخشان ازین برگوید - و برغنودگان افسونِ بیداری بردمد - از نکوهیده خویها بیکدیگر در آویختند - چنانچه برخے نگاشته آمد - و چون میرزا حکیم از بدخشان بکابل بازگردید میرزا شاهرخ بران شد که بملازمتِ میرزا سلیمان شتابد - و راهِ یکجهتی سپرد - میرزا از چهره دستیء واهمه و دیدِ حالِ بے‌وفایانِ آن مرز نمی‌پذیرفت - پس از فراوان گفت‌وگو قرار گرفت که اوزبک سلطان مرزبانِ حصار (که آئینِ خویشی و دوستیء تازه برنهاد) جمعے را بیاوری فرستد - و درمیانِ دریای آمویه درگذرے (که دریا آنجا نه بخش شده) یکدیگر را به‌بینند - و پیمانِ یکتائی را نوی بخشند - و مقرّر شد که چهار نهر میرزا سلیمان برگذرد - و پنج را میرزا شاهرخ میرزا سلیمان چون بکنار رسید یک بخش گذشته از بیمناکی عنان بازکشید - نزدیک بود که خدنگ اندازانِ هرزه‌لای سنگ راهِ میرزا شاهرخ گردند - لیکن از سعادت منشی و خیر بسیچی هشت حصّه برگذشت - و پس از دیدن بآئینِ پخته (۳) کاران نیایشگری نمود - و بسرمنزلِ (۴) میرزا شناخته دستوری گرفت - میرزا سلیمان بکولاب روانه شد - و از هجوم بدگوهران (که بدی را غازهٔ نیکوئی برکشند - و خوبی را نکوهیده وا نمایند) در کمتر زمانے میرزا سلیمان خواهش را فراخ‌تر گردانید (۵)

---

(۲) در [بعضے نسخه] بزرگ داشت (۳) نسخهٔ [ب] گنهگاران (۴) در [بعضے نسخه] روز دیگر بسرمنزل (۵) نسخهٔ [ا] نهاد *

و گردِ شورش برخاست - و پیام داد که مهرعلي و چوچک و میرعماد را بسپرد - و اگر بدین دل ننهد از پیشِ خود آواره سازد - میرزا بهیبن دل‌نهاد - و شورابهٔ غم درکشید - آنان خارِ ناکامي در پای بکابل شتافتند - و میرعماد بگوشهٔ برنشست - دریںولا محمّد قلي شغالي (که شمشیر و خردِ آن‌ملک بود) از پیشِ میرزا شاهرخ نزدِ میرزا سلیمان رفت - و نیاء سگالي را پایه برترنهاد و چندے نگذشته بود که مهرعلي[2] از زابلستان پیشِ میرزا شاهرخ آمد - میرزا سلیمان (چون ازان پیشین تردید پشیماني داشت) چنان پیغام فرستاد که رضامندیِ خاطر در سپردنِ او شناسند میرزا او را بهمراهیِ حاجي تمن روانه گردانید - حاجي را ملازم و مهرعلي را زنداني ساخت و شیخ باباے ولي[3] را (که درپناهِ زندهٔ دامِ تزویر بافتے) فرستاده گذارش نمود که هنگامِ آشتي و قسمتِ ملک محمّدقلي و حاجي‌تمن و مهرعلي پیشِ او بودند - اکنون آن سزاوار که تالقان و برخے ولایت در بخشِ من افزوده آید - شاهرخ میرزا پاسخ داد آئینِ مردمي و مهرباني آنست که نزهتگاهِ یکتائي بگفت‌وگوی بے‌آزرمانِ فتنه‌جوی غبارآلود نگردد - و گروهے را (که از پیشِ من بدان آستان شتافته اند) باز گردانند - میرزا سلیمان دل بران ننهاده رهگرای آویزش شد - و او نیز از مستیِ برنائي و شورشِ خودکامي و نبودنِ مصاحبِ دانا و ملازمِ خرد پژوهِ خیراندیش روانه گردید - و در حدودِ رستاق عنان برکشیده عرضداشت - و لابه‌گري پیش‌گرفت - بو که گردِ آویزه برنخیزد - و دشمن‌کامي روی ندهد - نزدیک بود که میرزا سلیمان بروشن‌سرای معامله داني چالش نماید - تیره‌رایانِ فتنه اندوز نگذاشتند - و آزها برجوشید - و هنگامهٔ آویزش گرمي‌پذیرفت ازانجا (که پیمان شکني و پوزش نپذیري خجستگي ندارد) بے گزین نبردے میرزا سلیمان راهِ هزیمت پیمود - و بحصاریان پناه برد - میرزا شاهرخ از پی نرفته لختے بکارِ ملک پرداخت کولاب بمحمّد زمان پسرِ کلانِ خود سپرد - و مهرعلي را اتالیق گردانید - و خود بقندوز آمد میرزا سلیمان از اوزبک سلطان مرزبانِ حصار کمک گرفته روی ببدخشان نهاد - و میرزا شاهرخ نیز سگالشِ کارزار در سرگرفت - و برخے تیزدستانِ یکجهت را بسرکردگیِ قنغر پیشتر روانه گردانید و بیاوریِ کولابیان عرصهٔ پیکار آراسته گشت - میرزا سلیمان نیز درین مرتبه هزیمت یافته بحصا باز گردید - دریںولا ایلچیانِ شاهنشاهي در رسیدند - و میرزا شاهرخ را سترگ نیرو چهره برافروخت دران یورش (که موکبِ همایون سایهٔ معدلت بزابلستان انداخت - و میرزا حکیم را در آویز شاهزادهٔ والا گوهر آبرو ریخته آمد) کاردانانِ شیردل[4] فرستاده میرزا شاهرخ را (که سلسله جنبا عقیدت بود) پرسش فرمودند - و فرمان شده بود که بسجودِ قدسي‌آستان روشن‌پیشاني گرد

(۲) نسخهٔ [ل] میرعلي (۳) در [چندنسخه] والي (۴) نسخهٔ [ب] سیردل •

یا خانم والدۀ خود را روانه سازد - میرزا به‌نیایشگري درآمد - و کار او رونقِ دیگر گرفت - و حصاریان خود را از یاوريِ میرزا سلیمان بر کناره کشیدند - لیکن از نکوهیدۀ همنشینان ملازمت را بخود نیارست قرار داد - و در سرانجامِ آن شد که آن مهین بانو را بعذرخواهي فرستد - از خبر باز گشتِ گیهان خدیو و رنجوريِ آن پرده نشینِ عفّت آن نیز صورت نبست - میرزا سلیمان از حصاریان نااُمّید شده خواست که بحرفِ دوستي کارِ دشمني سرانجام دهد - با چندے اوزبکان بحواشيِ بدخشان آمد - و سخنِ آشتي درمیان آورد - میرزا شاهرخ پذیرا شد - و قرار یافت که در همان پیمانگاهِ نخستین مراتبِ دریا را یکدیگر بگذرند - و بزمِ دوستي سرانجام یابد - و تازه عهدے بربندند میرزا شاهرخ گفته را بکردار آورد - و میرزا سلیمان گذاره نشد - و گذارش نمود که بدین سوی آمده غبارِ دوئي بردارند - میرزا شاهرخ سگالش دریافته عنان باز کشید - دریں هنگام والدۀ میرزا شاهرخ خلوتگزینِ صفوتکدۀ نیستي شد - و یکبارگي اندرزگوئي از میان رفت - میرزا بخویشتن بیني و خودکامي در افتاد - و حالِ سپاه پراگندگي گرفت - و هزل و بازي روائي یافت - و رعیّت به تباه‌کاري افتاد - میرزا سلیمان پیشِ عبدالّله خان اوزبک فرمان روای توران رفت - بو که کامیاب خواهش گردد - او لشکر بر تاشکند برده بود - سکندرخان پدرِ او را دریافت - و صحبت بشایستگي درگرفت - عبدالّله خان ازین آگهي بخیالِ دیگر افتاد - و چنان برنوشت که تا آمدنِ من نظربند گردانند - میرزا از دورنگاهي دریافت - و تیره شبي راهِ حصار پیش گرفت - چندے تیزدستان پیوستند - و به نیروی همّت ازان خطرگاه[۲] برآمد - چون عبدالّله خان از لشکر باز گردید قل‌بابا را (که وکیل و سپه‌سالارِ او ست) پیشِ اوزبک سلطان فرستاد - همگي بسیچ آنکه میرزا را بسپرد او پاسِ مردمي داشته پیش از رسیدنِ او ببدخشان روانه ساخت - ناکام از راهِ قراتگین بنواحيِ کولاب رسید - میرزا شاهرخ به نیایش‌گري پیش آمد - و به پیشین نمط در تقسیمِ ولایت شد میرزا سلیمان از پخته‌کاري دل بران ننهاد - و کشم را برسم سیورغال برگرفت - میرزا شاهرخ از بادۀ خودکامي و ستایش دوستي جز بگفتار چشم نیفکندے - و سوادِ پیشاني برنخواندے - و دوست از دشمن باز ندانستے - در کمتر زمانے گفتار فروشان را روزبازار شد - و خیرسگالانِ راستي سرای بگوشه نشستند - سررشتۀ داد و ستد وبست و گشاد میرعماد و میرکلان و چوچک بیگ بدست گرفتند و معاملۀ بخشیگري بیار بیگ باز گردید - ایشان را حرص اندوزي و حسد افزوني کالیوه داشت همواره گردِ شورش با یکدیگر انگیختے - و از بے پروائيِ ده خدا و آزوريِ پیشکاران و کارشناسيِ خدمتگاران[۳] در تیولِ مردم فراوان گردش پدید آمد - و بازارِ خود[۴] فروشي و پایۀ خرّمي گرمي پذیرفت

---

(۲) نسخۀ [ز] خطرناک جا (۳) نسخۀ [ب] خدمتگذاران (۴) در [بعض نسخه] خرد فروشي ٭

و بتارگي كولاب را بقادر قلي كوكه داد - و قندوز بقورچي[2] بيگ - و تالقان برا عبدالرّحمن - و غوري بمير نظام - و كمهرد بخنجر علي - و اندراب بلطفي كوكه - و رستاق بمست علي - و بقلان بشيربل[3] - درچنين نافرجام زمان عبدالله خان قابو دانسته ببدخشان در رسيد و آن ملك دشوار گشا بے آويزه برگرفت - او همواره از ميرزايان بدخشان نگراني داشت - چون دانست (كه بدرگاه شاهنشاهي بازگشت ندارند - و با يكديگر آويخته سررشتهٔ ملك داري از دست فرو هشته اند) بعربده كاري درآمد - و پيام فرستاد كه غوري و كمهرد بما بازگذارند - و ايماق توران (كه از روزگاران بدان ديار بسر مي برند) بدين سو فرستند - ميرزا شاهرخ بپاسخ نپرداخت و نه در كارآگهي افزود - از ياوه‌درائيء هرزه سرايان بر زبان اين و آن افتاده بود كه واليء توران را روزگار سپري گشته - قل‌بابا چنين خواهشها مي نمايد - بدين افسانه بگران‌خواب بے پروائي درشد - دريں‌حال (كه دلهاى ميرزايان خراب - و قلاع بے‌سامان - و سپاه در پريشاني - و دوستان در خمولستان - و دشمنان كامياب خواهش) غنيم چيره‌دست در رسيد - ميرزايان بسخت آبله پا گشتند - قورچي بيگ از بدگوهري بمخالف درآميخت - و قندوز (كه عمدهٔ آن ملك است) بے آويزش از دست رفت - و همچنين شيربل و برخے اعيان بدخشان نيز راه بيحقيقتي سپردند و بسيارے بزه و زاد خود در ماندند - و بنه و بار از خدمت باز داشت - كولابياني با محمّد زمان دل به‌پيشطاق جان‌فشاني آويخته پاى همّت افشردند - هركه (... در آسودگي بخويشتن داري و طبيعت پرستي پردازد - و خوش‌خوئي و تيمار مردم ... بروز ناكامي اندازد) در آشوبگاه تعلّق به‌تنهائي افتد - و بے‌ياوري بے‌نوائي آورد - ... پيوند دلها از فراوان توجّه در هنگام بيكاري پديد شود - و از چندين سره معامله جانها ... در گرو آيد - بد مستان دنيا بار گرم خوئي جز در بازار كار افتادگي نگشايند - و دكّان مهر و مدارا تا اين روز بسته دارند - و چون ميرزايان چنين بسر برده بودند با هركه مي پيوستند روي ... ميگردانيد - ناگزير از تنگناى بدخشان گذشته در بهارك (كه قلبگاه دير گشا ست) دم توقّف ... برگرفتند - بوكه نمك پروران بابري را غيرت بجوش درآورد بيشترے همراهي ... جوشندهٔ نمود - و از سختيء برف و باران و برگشتن كهن دوستان درانجا نيز نتوانستند ... دمے برگرفت - و خود را بحدود پنجشير از مضافات كابل بركشيدند - سگالش آنكه اگر ميرزا حكيم ياوري‌نمايد درگرفتن بدنگاه تكادو رود - وگرنه بدرگاه شاهنشاهي پناه برده آيد - ميرزا سليمان ... از ان باز (كه بسجود قدسي آستان سربلندي يافت - و آرزوى چيره دستيء بدخشان را بزيارت گريء حجاز فروخت) از شرمساري بدرگاه همايون روى نيارستے نهاد - و ميرزا شاهرخ را آرزوى آن بود

---

(۲) نسخهٔ [ز] بقدرجي بيگ (۳) در [چندنسخه] به تيزبل •

که خود را بدولت جاوید طراز بر بندد - و چون در زمان عافیت با کابلیان نیک پیش نیامده بود میخواست که میرزا حکیم را نادیده از راه کوهستان روی بهندوستان نهد - میرزا حکیم میرزا سلیمان را پیش خود طلبید - و احترام کرده بلمغانات فرستاد - و دران سرزمین دیهی چند مقرر گردانید شاه محمد میرزا پور میرزا شاهرخ همراه بود - و میرزا شاهرخ را بدست آورده بشادمان هزاره سپرد - که آواره سازد - و نگذارد که بهندوستان رود - میرزا با سه پسر خود حسن و حسین توأمین و بدیع الزمان و والدهای ایشان و چندے از ملازمان (که بسي‌کس میکشید[2]) دران تنگنای کوهستان[3] بهزاران دل‌گرفتگي در هزار جات مي‌بود - و هرروز را آخرین روزگار خود میدانست از نیرنگی[4] تقدیر بر زبانها افتاد که عبد الله خان شکست خورد - و کولابیان چیره دستي یافتند آن هزاره (که در اندیشهٔ دیگر بود) براه امید شتافت - و میرزا را بصوب بدخشان روانه گردانید از بیم آنکه مبادا آن وحشي را رای دگرگون شود لختی ره نوردیده بیراهه کام فراخ برزد - و در سخت گریوها پیکار کنان بحدود کمهرد دم آسایش برگرفت - صحرا نشینان آن سرزمین گرد آمدند و در کمتر زمانے پیدائي گرفت که آن گفتار پرتو راستي ندارد - و کولابیان بهمان آئین در تنگنای محاصره اند - میرزا بتاخت[5] تالقان روانه شد - دربنولا آگهي آمد که کولاب را برگرفته فوجی برای کوچانیدن ایماق نامزد کرده است - در همراهان پراگندگي رفت - و حالے تباه تر از پیش گشت نه رای بودن و نه روی گردیدن - نزدیک بود که بدست مخالف درافتند - با هزاران تکاور بصوب کابل شتاب آورد - و در سال آلنگ میرزا سلیمان را دریافت - میرزا حکیم از همان خبر بسوی بدخشان رخصت داده بود - درین منزل چشم بر راه کمک داشت - لختي قدر یکدیگر شناختند - و بیچاره[6] بر نشستند - ناگاه برخي اوزبکان گرد شورش بر انگیختند - میرزا شاهرخ را دران نزدیکي پسرے چهرهٔ هستي بر افروخته بود - بزن صحرا نشینی باز گذاشته کام سرعت برداشتند - مهر علي و قادرپردي و جهانگیر و الغ بیگ و چندے دیگر از عقب دست وگریبان مي‌آمدند - سحرگاهان اوزبکان در رسیدند - و تاراج پرتال جدائي انداخت - از نیرنگي روزگار پای تکاور میرزا سلیمان از جای رفت - و میرزا بزمین آمد - میرزا شاهرخ فرود آمده اسپ خود را پیش کشید - و آن نیز صحرا گرای شد - یکے از همراهان پیادگي گزید - و میرزا سلیمان را سوار گردانید - و میرزا شاهرخ بچابکدستي بران گریزپا چیره دستي یافت - دران تیزپویگي[7] دو راه پیدا[8] شد - و جدائي

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] نمي‌کشید (۳) نسخهٔ [ل] کهسار (۴) در[بعضے نسخه] دربنولا از نیرنگی (۵) نسخهٔ [ا] بناحیت (۶) نسخهٔ [ب] و چاره گر نشستند (۷) نسخهٔ [ب] تیزنوردي (۸) نسخهٔ [ا ب] پدیدار شد •

در میرزایان افتاد - غنیم از پیِ میرزا شاهرخ شتافت - دریائی پیش آمد - میرزا در نوردیده پل در هم شکست - و دمِ آسایش برگرفت - حسن پسر خرد درین روارو جدا شد - و زمانه تازه داغی بر نهاد - درین هنگام آگهی شد که میرزا سلیمان در ایسا[2] و بحرا ست - میرزا بشوق راه پیموده بدریافتِ ملازمت مسرّت اندوخت - درین خوشدلی سیوندک[3] خان از پیشِ میرزا حکیم در رسید و پیغامِ دوستی برگذارد - چون نکوهیده خوئیِ او میدانستند تازه اندوهی شکیب ربا آمد - آگاه نه که از بارگاهِ خلافت میرزا حکیم را دران[4] سلوک نکوهش رفته بود - و از کرده پشیمانی داشت دوستی پیام باور نیامد - چندے را همراهِ او فرستادند - تا از انجام کار آگهی پذیرند - و استوار پیمان برگیرند - درین هنگام قاصدِ کنور مانسنگهه بخسروانی نوازش امّیدوارتر گردانید - میرزا سلیمان (که از درگاهِ والا شرمساری داشت - و از میرزا حکیم چشمِ دست‌گیری) توقّف نمود - و میرزا شاهرخ بسجودِ قدسی آستان روی نهاد - و والدهٔ توأمین را با یک پسر و چندے از بابریان در حدودِ چاریکاران بپژوهشِ آن خرد سالِ جدا افتاده گذاشت - و خود از راهِ دامنهٔ کوه بدکه آمد - قافلهٔ بزرگ از بیم راهزنان درانجا سراسیمه بود - همراهی‌گزید - عمّهٔ میرزا خانزاده خانم و شاه محمّد میرزا درین کاروان بودند - میرزا حکیم رخصت هندوستان داده بود - میرزا بدستان‌سرائیِ شاطی افغان رهگرای آن گریوهٔ سخت گذار شد - هر قدر راه که در نوردیدے بد سگالانِ آن دره تنگناها را بسنگ برآوردے - بدشوار تر جایها تاریکیان پیشِ راه گرفتند - شاطی از مکراندوزی قنغربای و جهانگیر و خنجرعلی و یار بیگ و ابدال را (که هر یکے رستمِ روزگار بود) ببهانهٔ پیغام گذاری پیشِ آن گروهِ نا فرجام برد - و بفریب‌کاری از هم گذرانید - سگالش آنکه تیرگیِ شب سایه اندازد - و دشوار کار بآسانی گراید - چون پاسے از روز ماند و لختے از حال[5] آگهی شد از علی مسجد بازگردیدند - و تاریکیان خیرگی[6] کرده بدست[7] اندازی در آمدند - از سراسیمگیِ بازرگانان سپاهی را نیز سررشتهٔ دلاوری از دست بشد - مال و جان دست فرسودِ تاراج آمد میرزا شاهرخ بیاوریِ همّت سخت آویزش نمود - و از اسپ بزمین آمد - و بتوانائیِ خویش و دستگیریِ خدنگ بیگ بر فرازِ تکاور شد - و از سر کارنامهٔ دلاوری بجای آورد - پورِ او بدیع‌الزّمان از اسپ افتاد - و بدستیاریِ جام‌علی بمنزل رسید - و ازان گریوهٔ جنگ‌کنان برآمد - و آخرهای شب در دکه[8] دمِ آسایش برگرفت - بامدادان چارهٔ کارِ خود میجست - و جز کوهستانِ بدخشان

---

(۲) نسخهٔ [ا] در ایسان بخیراست (۳) در [چند نسخه] سیهندوک (۴) در [بعضی نسخه] دران بد سلوکی (۵) در [چندنسخه] کار (۶) نسخهٔ [ا] چهرهٔ دستی کرده (۷) نسخهٔ [ب] بدست اندازیِ بازرگانان در آمدند (۸) نسخهٔ [ل] دهکه •

پناهے نمیدید - دریں هنگام آگهي شد که میرزا سلیمان دران[2] نزدیکي ست - بدیدار او لختے آرامش گرفت - لیکن از فرو شدنِ پسرِ نوزاده اندوهناک شد - ایماق اورا از حقیقت منديِ پنهان داشته پرورش مینمود - بارِ اوّل (که در لمغانات بهم پیوستند) آنرا طلبداشته در پاسبانیِ عاطفتِ میرزا سلیمان گذاشته بود - گلے از زندگاني نچیده در گذشت - میرزا حکیم میرزا سلیمان را بدستورِ پیش بلمغانات فرستاده بود - دریں هنگام فوجے از میرزا حکیم پیوست - و چنان برگذارد که از والا درگاهِ شاهنشاهي فرمان رسیده که میرزا شاهرخ را بدرقه داده بشایستگي بگذرانند - بدیں خدمت نامزد شده ایم - ازیں نویدِ بختمندي اگرچه لختے دل شاد شد لیکن چندان باور نیامد تا آنکه از گریوهٔ خیبر گذرانیده بازگردیدند - و اُمرائے (که در حواشيِ دریای سند بودند) بگوناگون بزرگ داشت پیش آمدند - کنور مانسنگهه مقدم را بس گرامي شمرد - و مهمانداري[3] بشایسته روشے بجای آورد - ازانجا بآسودگي و خرّم دلي ره گرای شد - و از سلامتيِ پورِ جدا گشته تازه مسرّتے اندوخت - اورا دران دوادو اوزبکے بدست آورد - و دران روارو بر پرتالے نظر افتاد - اورا گذاشته بدر شتاب آورد - غلامے در کمیں بود - برگرفته بسال اولنگ رسانید - و تاجیکانِ آن سرزمین پیشِ میرزا حکیم آوردند - و بوالدهٔ خود که از دوري جگر[4] سوخته مي بود پیوست - دریں هنگام (که میرزا شاهرخ آبِ سند بر گذشت) بمژدهٔ این شادماني خجسته فال برگرفت - میرزا را تیول دارانِ هر سرزمین گرم خوئي مي نمودند - چون بدار السّلطنتِ لاهور آمد راجه بهگونت داس بزرگ جشنے برآراست - و خود نیز همراهي گزید - دریک منزلیِ دار الخلافهٔ فتحپور رضاجوی بلند اقبال شاهزاده سلطان دانیال را به پذیره فرستادند - و بسیارے سرانِ دولت را همراه کردند - بیست و سیوم دی بسجودِ قدسي آستان سربلندي یافت - و مهمان نوازي را روز بازار دیگر شد - خدیوِ عالم (چون از نقوشِ پیشاني طومارِ دل را برخواند) رقمِ فرخندهٔ ذاتيِ او در نظر درآمد - و بدستِ عاطفت برگرفته نوازشها فرمود - و ستارهٔ دولت که فرو رفته بود بر فرازِ پیدائي آمد - و هریکے از وفا گزینانِ غربت گرا (که شورابهٔ ناکامي درکشیده بود) بکامروائي نشاط اندوخت - اگر در همگي بدخشیان زمانے والا نگهي بکار رود پدید آید که گوهرِ پاکِ آگهي را از آشوبگاهِ بے تمیزي جدا کرده اند - و اگر بدور بینانِ بارگاهِ والا اندازه برگیرند سادهٔ لوحي را بدبستانِ دانش اندوزي سپرده - زهے نیرنگِ اقبال که عیارِ ایزدپرستي و آدم شناسي دریں هنگامهٔ همّت وري میگیرند - و کارآگاهانِ خرد پژوه از گزندِ نا شناسائي رهائي مي یابند - سادهٔ لوحانِ هیولانيِ منش را اینجا نگارینِ دل بدست مي آید

---

(۲) نسخهٔ [ل] نزدیک است (۳) نسخهٔ [ا] مهمانداري شایسته بجای آورد (۴) در [اکثر نسخه] جگر مي پالود پیوست ٭

و گوناگون شناسائی چهره مي‌افروزد - میرزا بکارکرد روزگار که بیدارِ سازِ غنودگانِ شایسته نهاد است از خواب درآمده پذیرای سعادت شده بود - که بدین دولتِ والا سربلندي یافت *

و از سوانحِ شکست یافتنِ معصوم خان کابلي - گذارده آمد که از خود پرستي و ناتوان بینی هرلشکرِ بهاني را چه پیش آمد - شهباز خان با زبانِ شکوه طراز عزیمتِ درگاه در سر گرفت آمرای صوبهٔ بهار غیر از محبّ علي خان به تیولِ خود بر ننشستند - عیسی از دوراندیشي بنگاهِ خویش نگذاشت - معصوم باشارتِ او بشیرپور آمد - برخے ناسپاسان تا مالدہ دوازده کروهي ٹانده بدست آوردند - وزیر خان را توفیق یاور نشد که نظر بر پیروزی[2] دولتِ روزافزون اندازد و بسیچِ پیکار در سر گیرد - لیکن از سعادت منشي پای همّت افشرد - و آن شهرِ بزرگ را با بسیارے بلاد نگاهداشت - سزاوارانِ براست گذاري و تلخ‌گوئي شهباز خان را ببازگشت و دیگر جاگیرداران بهار را بهمراهي و یکجهتي رهگرای مقصود گردانیدند - و فرمانِ والا بشهباز خان رفت - اگر دیگر سپاه درکار باشد راجه تودرمل و مطّلب خان و شیخ جمال بختیار و بسیارے بندگانِ کارگذار[3] یکدل را رخصت فرمائیم - عرضداشت که لشکر فراوان است - و همه دل بر کارگذاري نهاده - هیزدهم دی به بنگاله در آمد - و تسخیرِ ولایتِ بهاني پیش‌نهادِ همّت شد - بر کنارِ جمنه آگهي رسید که معصوم خان در شیرپور توقّف دارد - و گذشتنِ لشکر از آب بخیال نمي‌آرد دلیرانِ عرصهٔ بیراهي را سراسیمگي در گرفت - و بے جنگ روی در پراگندگي نهادند - شهباز خان بگذاره شدن و پیش رفتن روی[4] آورد - آمرا دل بدین نمي نهادند - بکارداني و جد کاری رامداس و خواجگي فتح الله بهانه ورزي وگران پائي را جای نماند - کام و ناکام ازان دریای بزرگ بر گذشتند - چون نزدیک رسیدند آن شوریده سر آبله پای گریز شد - و چندے دستگیر گشتند و فراوان غنیمت بدست افتاد - و کامروائي چهره برافروخت - (چون ملک وا گذاشتن و همه را از پیِ گریختگان رفتن سزاوار نبود - و در ناصیهٔ حالِ بیشترے از همراهان فروغِ یکجهتي پیدائي نداشت) شهباز خان خواست که صادق خان و برخے دیگر را در میانهٔ جا گذارد - و خود با چندے پیشتر روانه شود - مردم بدان نگرائیدند - آخر شهباز خان و شاه قلي خان محرم با جمعے از بندگانِ سعادت اندوز دران جا توقّف گزیدند - و سعید خان و وزیر خان و صادق خان و محبّ علي خان و سیّد عبد الله خان و گروهے دیگر هشتم بهمن روانهٔ پیش شدند - رامداس و خواجگي فتح الله بایشان همراهي گزیدند - و چنان مي‌شتافتند که غنیم آگاهي یافته بیرون شدے - [چون ملکے (که بدر رفته بود) بدست درآمد - و برخے غنیمت اندوختند] آمرا بشیرپور باز گردیدند

(۲) نسخهٔ [ل] نیروی (۳) نسخهٔ [ل] کار طلب (۴) نسخهٔ [ل] روارو داشت •

بیاوری سماوي نیرو غبارِ دوئي و شورشِ دو روئي برخاست - و فیروزي بجلوه در آمد - و غنیم بروزِ ناکامي نشست *

و از سوانحِ هزیمت یافتنِ دستم قاقشال - او از سرفتنگانِ شور افزا ست - از دون همّتیهای مردم و هجومِ فرومایگان کارِ آن نافرجام بلندي گرفت - دریں هنگام (که فیروزي جنود در شیرپور فراهم آمد) معصوم بجانبِ فتح آباد آدیسه رو به شتافت - و آن باطل ستیز دریں سو توقّف نمود اندیشهٔ[2] آنکه دریں صورت سپاه دو لخت خواهد شد - بو که دران هنگام دست بردے بکار رود ازان پیشتر (که از معصوم آگهي رسد) آن تیره رای بدوازده کروهیِ لشکرگاهِ[3] اقبال شورش افزود شاه قلي خان محرم و محبّ علي خان و راجه گوپال داس و میرزاده علي خان و خواجه باقر و چندے دلاورانِ همّت گزین رهگرای پیکار شدند - و خواجه مقیم (که دران نزدیکي بواقعه نویسي آمده بود) با سي[4] کس همراه شد - آوازهٔ رسیدنِ ناوردِ دوستانِ آزمون کار شکیبِ مخالف در ربود و اُمرا تا شاهزاده پور تکامشي نموده باز گردیدند *

و از سوانحِ دو جا شدنِ فیروزي سپاه - ازانجا (که تباه بسیچي و غرض پرستي عقلِ صلاح اندیش را کالیوه گرداند - و گوشِ حقیقت شنو را بسیمابِ غفلت آگنده سازد) قدسي اندرزها سود مند نیامد - و پندهای روزگار چراغِ آگهي نیفروخت - شهباز خان را بد سگالیِ همراهان بشورش درآورد - و راهِ مدارا باز گذاشت - صادق خان دل از کار برگرفت - و بدل شکني زبانِ طلسم ساز برگشود - آن گروه اگرچه همّتِ جانفشاني داشتند لیکن خردِ معامله دان همراه نبود که در برآمدِ کارِ[5] خداوند و پادشاهِ خود خویشتن بیني گذاشته بزم آرای درستي یا هنگامه افروزِ آشنائيِ بهنجار گردند - با خود بر نیامده در زیربارِ خواهشِ ناستوده و خشمِ بے هنگام بودند و شاهراهِ انصاف یکسو گذاشته بیراهه رفتند - اگرچه این گروه حرفِ اخلاص برزبان مي‌آوردند چون نوبسم که از فروغِ راستي بهرهٔ نداشتند همانا دریں گلشن سرای شادماني نصیبهٔ عوام بر گرفته بودند *

در آگهي نامها سرایندگان ترانهٔ اخلاص را بر دو گونه شمارند - نخستین آنانکه[6] آئینِ یکتائي را بسود اندوزیِ خویش برگزینند - و بدین روش پایهٔ خود کامي را بلند تر گردانند - و این گروه اگرچه لختے از بازرگانان قدم فرا ترک دارند لیکن ژرف نگهانِ آگاه دل نامِ یگانگي برین سود بندگان ننهند - و آن جهت مندیِ ناپایدار را وزنے نباشد - دوم والا نگهانِ حقیقت پژوه که دلِ

(۲) نسخهٔ [ز] باندیشهٔ آنکه (۳) نسخهٔ [ل] لشکر اقبال (۴) در [چند نسخه] بامیدي همراه شد
(۵) نسخهٔ [ا ب] کار پیر و خداوند (۶) نسخهٔ [ل] آنانکه یکتادلي را *

غرض دشمن را بفروغ دوستي نورآگین دارند - و برگزیدگانِ دادار را بسروري برگیرند - و شگفت تر آنکه این طایفه را سرمایهٔ کامروائي چون کشاورز را علفِ ستور فراهم آید - پس از درازیِ داستان و کوتهیِ گفتار بهنگامِ مدارا درشت گوئي[۲] و سخت گیري پیش گرفتند - درینولا شورشِ معصوم خان بر زبانها افتاد - و قرار یافت که چون غنیم دو جا همت فیروزي سپاه نیز دو فوج شده رو در خدمت نهد - بیستمِ بهمن وزیرخان و شاه قلي خان محرم و صادق خان و محبّ علي خان و راجه گوپال و کیچک خواجه و برخے دیگر شکستِ معصوم خان بر خود گرفته جدائي گزیدند - و سعید خان و شهباز خان و بهادر[۳] خان و سیّد عبدالله خان و میرزاده علي خان و بابوی منکلي و ابابکر و ارمز برادرانِ ترسون خان و تمر[۴] بدخشي و شاه قاسم و چندے دیگر در همان حدود بوده بیچاره گریِ بد نهادانِ این صوب بر نشستند - و خانگي پرخاشِ هر روزه یکسو گشت - و هر جوقے روی در خدمت آورد *

و از سوانحِ فرستادنِ مرزبانِ کشمیر پورِ خود را بدرگاهِ والا - یوسف خان چون خود را پرورده و برکشیدهٔ درگاهِ والا میدید یعقوب پسرِ کلانِ خود را با نفائسِ آن دیار بملازمت فرستاد - که در خدمتِ حضور سعادت اندوزد - و سرمایهٔ یادکردِ او در همایون محفل شود - بیست و نهمِ بهمن آمده بدولتِ کورنش رسید - و پذیرای نوازش شد *

آراسته شدن بزم کدخدائیِ شاهزاده سلطان سلیم

آگاه دلانِ ژرف نگاه و شناسندگانِ راست اندیش از پاسبانیِ پنج چیز نغنوند - و نگاهداشتِ آن مهین گوهرها ایزدي رضامندي شمرند - نخستین استخواني کاخِ مردم را ایزدي عمارت برشمرده پاسِ آن دارند - و گناهکارانِ تیره رای را بدرشت گفتن و زدن و آواره ساختن و بند کردن چاره نمایند - دوم چراغِ خرد از تندبادِ طبیعت پرستي نگاه دارند - و گونیای بایست را در آبادیِ درون و بیرون از دست نهلند - سیوم خواسته (که برآمدِ کارهای دیني و دنیوي بدو وا بسته است) بشایستگي فراهم آرند - و بجای خویش رسانند - چهارم غرض و خواهش و خشم را فرمان پذیرِ خرد[۵] داشته ناموسِ مردم بتاراج ندهند - و بسیرابیِ آبروی که رمه چهار چمنِ دولت سرسبز دارند پنجم از نگاهداشتِ نسب در پیوندِ آدمیان سررشتهٔ تخمه را دوتائي بخشند - تا فرزندانِ سعادت سگال چهرهٔ هستي بر افروزند - زمینِ شوره و تخم پذیرا ازین راستي داستان برگوید - للّه الحمد که شهریا

---

(۲) نسخهٔ [ل] درشتي و سخت گیري (۳) در [چند نسخه] بهار خان (۴) نسخهٔ [ب] حمزه بدخشي و نسخهٔ [ل] امیر بدخشي (۵) در [بعض نسخه] خود *

زمانِ ما بهمه وا رسد - و پایهٔ کارآگهي برافراخته دارد - خاصه در کارکردِ عروسي - اگر چون وا رستگانِ تنهائي گزین پیوندِ یگانگي بکار نرود هرآئینه سرچشمهٔ گرامي نوع انباشته گردد - و دریای ایزدي فیض (که از دیرگاه روائي دارد) در و برزنِ او فرو شود - و اگر گوهرِ همتائي فروغ بیدَش نگیرد در کمتر زمانے زلالِ زندگاني شورابه گردد - ازین رو بخاطرِ قدسي رسید که پارسا گوهرے در عقدِ اخترِ برجِ شهریاري شاهزاده سلطان سلیم در آورند - تا از نویدِ آن کارگاهِ دولت را تازه افروزشے پدید آید درین هنگام بعرضِ همایون رسید که راجه بهگونت داس کچهواهه (که از عقیدتمندي بپایهٔ والای امارت برآمده - و با گزین نسب شرائفِ حسب را که ستوده خوبها ست فراهم آورده) دخترے دارد که گوهر پارسائي پیرایهٔ بزرگ نژادئ او ست - و بسیرت و صورت آراسته - و آرزوی[2] این خاندان آنکه آن پاک[3] سرشت بدان مشکوی مینو مثال پیوندِ جاوداني یابد - شهریارِ قدردان خواهش پذیرفت - و گروهے را شادي‌آمود گردانید - و ازانجا (که پیش بینان این رازِ نهاني برملا اندازند و هنگامه آرایند) اورنگ نشینِ اقبال برای جشن آرائي کارشناسانِ[4] جد گزین نامزد فرمود در کمتر زمانے دولتخانهٔ خاص و عام را آذین[5] بستند - و نظّارگیانِ دشوار پسند را دل از دست رفت جشنهای شوق[6] افروز و مجلسهای غم‌زدا انتظام گرفت - و بخشش و بخشایش را روزبازار شد عشرت و شادماني را پایه بلند گشت - و رسومِ ساچق و نثار و دیگر نیک عادتها بروشِ بزرگانِ والا همّت پدید آمد - پنجمِ اسفندارمذ کشورخدا با سرانِ ملک و بزرگانِ دولت منزلِ راجه را بفروغِ قدسي قدوم روشني افزود - و پیوندِ یکجهتي بگزیده آئین انجام گرفت - و همان روز آن پیکرِ قدسي را بشبستانِ اقبال آورده طرب‌کدهٔ زفاف آراستند * * قطعه *

دین و دنیا را مبارک باد کین فرخنده عقد * از برای انتظامِ دنیا و دین بسته اند

در نگارستانِ دولت نورِ چشمِ شاه را * حجلهٔ چون پردهای دیده رنگین بسته اند

مهین برادرِ صوري و معنوي شیخ ابو الفیض فیضي قطعهٔ در سلکِ نظم در آورده - هر مصرعهٔ آن تاریخِ این سانحهٔ[7] دولت افزا ست * * قطعه *

زہے عقدِ دُر پاشِ سلطان سلیم * که پرتو دهد سالِ امّید را

ز پروردنِ آفتابِ دول * قرانے شده ماه و ناهید را

امّید که این پیوندِ جسماني فروغ افزای اقبال گردد - و فرزندانِ[8] والا خرد برخیزند[9] *

---

(۲) نسخهٔ [ب] همگي آرزوی (۳) نسخهٔ [ل] عفت سرشت (۴) نسخهٔ [ل] کارگذاران جدکار (۵) نسخهٔ [ز] آئین بستند (۶) نسخهٔ [ل] ذوق افروز (۷) نسخهٔ [ل] عقد (۸) نسخهٔ [ل] و از فرزندان (۹) نسخهٔ [ل] برخورند *

ریخته شدن آبروی سلطان مظفر گجراتي بار سیوم

درین هنگام (که زمانه جوشِ نشاط میزد - و عالمیان هم آغوشِ شادماني) قاصدانِ فرخنده پی از صوبِ[2] گجرات رسیدند - و نویدِ تازهٔ فیروزي رسانیدند - ایزدي سپاس را بارگاه بلند بر زدند - و زبانِ کارکرد[3] از روزگار خیرباد عروسي برگذارد - بخرد (که شکوه افزائي را پیرایهٔ ایزدي نیایش گرداند - و زمان زمان درین پالغز هوشمندي آگهي برافزاید) هرآینه کارگرانِ آسماني بپرستاری او برخیزند - چنانچه دولتِ شاهنشاهي باز گوید - و این شگرفنامه لختی بسراید گذارش یافت که[4] بدگوهرانِ فرومایهٔ گجرات مظفّرِ نافرجام را دستاویزِ شورش گردانیدند - و با هجوم مردم و فراوانی مال چگونه پی درپی خجلت زدهٔ ناکامي گشت - وقت آن بود که آن شولیده مغز از گرانخوابِ غفلت بیدار گردد - لیکن ازانجا (که غرض بینائي برد - و سود را در زیان وا نماید - و روزگار قدرے کالای دنیوي دادهٔ برکشد - تا از مستي[5] بنشیب گاهِ رسوائي افتد) آن بیخرد آنرا سرمایهٔ بزرگي پنداشت - فراوان خواسته در خانهٔ بازرگان نیز فراهم آید - و دستمایهٔ سري و سروري نشود - آن پرتوِ فرِ ایزدي ست - به نیروی تکاپو بدست نیاید * * قطعه *

سر کشد با سرو در بستان کدو * یعني این سر برکشیدن سرسري ست

آسمان داند که از سرو و کدو * خود کدامي سر سزای سروري ست

چندین خوی ستوده در مردم زاد فراهم آید - تا شایستهٔ افسر فرمان‌روائي شود - و اورنگ‌نشیني را سزاوار گردد - شمارهٔ آن از منِ کم‌هیچ زبان برنیاید - لیکن لختی بر گوید - و نمونهٔ بر روی روز اندازد نخستین دریافتِ والا - تا مرتبه شناسي فروغِ کردار بخشد - و حق برفرازِ پیدائي برآید - دوم هنگامِ داد[6] دهي خویش و بیگانه و دوست و دشمن را نه بیند - تا ستم[7] رسیدگانِ بےزر و زور کامیاب گردند - و بدگوهرانِ مردم‌آزار پیغوله نشینِ ناکامي آیند - سیوم خداداد داوري - تا شکوه ستمگاران از دادگري باز ندارد - و هنگامِ شورشها از جای نرود - چهارم جدکاري - در جهانباني شب از روز باز نشناسد - و راحت بر محنت نگزیند - پنجم فطرتِ عالي - سیم و زر را در پیشگاه خاطر او وزنے نباشد - و ببخشش و بخشایش جهانِ زربنده را بپرستاري درآرد - ششم فراخ حوصلگي ناخوشیهای روزگار بگشاده پیشاني بردارد - و از ناکامي به تنگنای غم در نشود - هفتم دگرگونگیِ کیش و مذهب از پاسباني باز ندارد - و گروهاگروه مردم را ایمني باشد - تا ظلِّ الٰهي فروغ بخشد

---

(۲) نسخهٔ [ا] صوبهٔ (۳) نسخهٔ [ب] کارکرد روزگار (۴) نسخهٔ [ب] که چگونه بدگوهران (۵) نسخهٔ [ب] مستيِ بلندي (۶) در[چندنسخه] داوري (۷) نسخهٔ [ل] تا ستم‌رسیدگان روزگار *

هشتم مهرافزوني - از ناخوشي مردم آزرده گردد - و بخوشخوئي بچاره‌گري نشيند - تا سرتابان کج‌گرا غاشيهٔ بندگي بر دوش کشند[۲] - و غبارِ دوئي از نزهت‌گاهِ دولت برخيزد - نهم گزيده تدبير شناسائي بکردار رسانده بايست وقت را بشايستگي برگذارد - تا خاربن بدکاري بر کنده آيد و آشوبگاهِ جهان آرامش پذيرد - دهم کم آزي - خواهشِ ناهنجار را از پا در اندازد - و از گزيدهٔ خرد بر نگذرد - تا خشم از چيره‌دستي باز ماند - و روز افزون دولت چهره برافروزد - يازدهم راي زدن - بر دانش و بينشِ خود اعتماد نکند - و از کارآگهان پژوهش نمايد - بهرکس راز برنگشايد و از ديده‌ورِ خيرسگال شرم[۳] باز ندارد - تا گزندِ روزگار بدو نرسد - و دايمي نشاط جلوه‌گر آيد دوازدهم تقليد دشمني - همواره تحقيق دوستي پيش‌کارِ او باشد - و دليل پرستي شعار[۴] - تا از ديدِ فراوان مردم بروشِ خاص از جا نرود - و از جست‌وجوي حجّت نشکيبد *

القصّه (چون مظفّر ازين خوبها بهره نداشت - و فراوان خواسته او را کاليوه ساخته بود) با آنکه دو بار سرِ بيمغز او بسنگِ ادبار آمد عنانِ خود باز نگرفت - و در افزوني[۵] شورش شد اندوختها را گشاده بهنگامه آرائي برنشست - مگس همّتانِ زربنده گرد آمدند - و در قصبهٔ کوندل[۶] پانزده کروهي جونه‌گده رفته فتنه جو شد - و با امين خان غوري و جام طرحِ دوستي انداخت بوميان بدستان سرائي زرها گرفتند - و پيوستن را بهنگامِ ديگر انداختند - آن بدگوهر بکمين‌گاهِ فرصت نشسته بود - درين هنگام (که فيروزي جنود بازگرديد - و تيولداران آن سرزمين را از شورش کمتر خيري[۷] بدست آمد - و لختي پراگندگي راه يافت) آن شوريده راي قابو دانسته گردِ فتنه برانگيخت خانخانان قليج خان را با برخي کارشناسانِ خدمت دوست بپاسباني احمدآباد گذاشت و دو فوج را بر دو طرف نامزد گردانيد - ميدني‌راي بيگ محمّدتوقبائي سيّد لاد سيّد بهادر کامران‌بيگ رام‌چند آدي سنگهه خواجم بردي و برخي نصرتمندان را در موضع هداله[۸] هفت‌کروهي دندوقه گذاشت - و بيان بهادر محمود سبزواري شيخ محمّد هروي[۹] مير محبّ الله[۱۰] مير شرف الدّين بنياد بيگ بهوپت راي و جوقي مبارزانِ کار ديده را در بيراهي هشت‌کروهي شهر بر نشاند و سيّد قاسم را با ساداتِ بارهه در پئي گذاشت - و خود با نورنگ‌خان و خواجه نظام‌الدّين احمد و ديگر رادمردانِ نبرد آزمون دوازدهم آذر بمالشِ آن بدنهاد روانه شد - او در موربي[۱۱]

(۲) نسخهٔ [ل] گيرند (۳) نسخهٔ [ل] از شرم (۴) در [بعضي‌نسخه] شعار سازد (۵) نسخهٔ [ا ب ک] و در افزوني شورش اندوختها را گشاده (۶) نسخهٔ [ل] کندل (۷) نسخهٔ [ز] چيزي (۸) در [بعضي‌نسخه] هزاله (۹) نسخهٔ [ا ب] مروي (۱۰) نسخهٔ [ب] حبيب الله (۱۱) نسخهٔ [ز] موربي *

چشم بر راهِ زمینداران داشت - و هرطرف فرومایگان فرستاده مال مي‌اندوخت - و راه‌هن‌پور را یغمائي گردانید •

درین اثنا رسیدنِ فیروزي جنود بر زبانها افتاده آن بدگوهر را سراسیمه گردانید - و بجانبِ کهري و راجوت کوت (که از بزرگ شهرهای کهاتي‌واره است) شتاب آورد - خانخانان اردو را گذاشته تیزروي پیش‌گرفت - از بیرم‌(۲) گانو تا کهري شصت کروه آبادي نبود - غازیانِ نصرت قرین آذرق برداشته جوپای نبرد شدند - آن سرگردانِ بادیهٔ ادبار نتوانست پای افشرد - و بصوبِ کوهستانِ برره(۳) شتافت - آن کوهے ست بس بلند - نزدیکِ دریای شور - سي کروه دراز و ده کروه پهنا آبهای گوارا و میوهای خودرو فراوان درو - دوارکا بیست کروه شمال رویهٔ او ست - افواجِ گیهان گشا دران نواحي پای همّت افشرد - بومیان ازین آگهي لابه‌گري پیش گرفتند - و آمدنِ آن واژون بخت بدانسو و همراه نشدنِ خود دستاویز دولتخواهي گردانیدند - امین خان غوري قرار داد که پسرِ خود را بپرستاري فرستد - میر ابو تراب رفته پورِ او را آورد - و نهالِ آرزوی او طراوت پذیرفت - و وُکلای جام برگذاردند که مظفّرِ نافرجام در چهل‌کروهي نخوت آرا ست - اگر برخي تیزدستان نامزد گردند هرآینه بدست درمي‌آید - خانخانان جریده روی در تکاپو نهاد - و نشانے ازو نیافتند - گذارش رفت که ازین سرزمین بکوهستانِ برره رفته است - خانخانان لشکرِ منصور را چهار توپ گردانید - برخے بسرکردگیِ نورنگ خان نامزد کرد - و فوجے بخواجه نظام‌الدّین احمد همراه ساخت - و لختے دلیرانِ کار طلب به پیشبازيِ(۴) دولت خان لودي - هر جوقے بگوشهٔ ازان ملک درآمد - و راجپوتانِ آن مرز سخت آویزش نموده نقدِ زندگي درباختند - و آن آباد زمین یغمائي شد - و فراوان غنیمت اندوختند - اگرچه ازان پریشان روزگار نشانے پدید نیامد لیکن حیله اندوزي و فریب آرائیِ جام خاطر نشین شد - همانا آن شوریده بخت بحوالیِ ولایتِ جام رفت - و پسرِ خود را پیشِ او گذاشته خود باحمدآباد شتاب آورد - خانخانان رفتنِ او را بدان سو بهیچ بر نگرفت - و مالشِ جام را پیش‌نهادِ همّت گردانید - او نیز بدین خیال (که فیروزي سپاه از شنودنِ خبرِ مظفّر سراسیمه خواهد شد) تهوّر گزینان فراهم آورده پیش آمد - و در چارکروهي از گران‌خوابِ خود بیني بیدار شد - و بزاري و لابه‌گري روی آورد - و بمیانجیِ رای درکا و کلیان رای خواهشهای او پذیرائي یافت - جیسا(۵) پسرِ خود را با فیلِ شرزه و دیگر تنسوقات روانه کرد - و در پناهِ نیکو بندگي درآمد - خانخانان از ده کروهیِ نوانگر (که بنگاهِ او ست)

---

(۲) نسخهٔ [ب] پرم گانو (۳) نسخهٔ [ا] برة - و نسخهٔ [ز] بارة (۴) نسخهٔ [ک] به پیش تازيِ و نسخهٔ [ل] بهشیاريِ (۵) در [بعضِ نسخه] جسا •

بازگردیده بصوب احمدآباد شتابان شد - و در حواشیِ مورپي (۲) آوازهٔ فیروزيِ اولیای اقبال و آوارهٔ شدنِ آن ناسپاس نشاط آورد - آن سرگردانِ بادیهٔ ادبار بفسون سازيِ زمینداران بدگوهر بصوب احمدآباد آمد - و زر بندگانِ نافرجام فراهم شدند - فوجے که در هداله بود با لشکرِ پرانتي (۳) یکجا شد و دیگر جایگیرداران سامانِ پیکار پیش‌گرفتند - آن نخوت گزین (باندیشهٔ آنکه لشکرها یکجا شود و کار بدشواري کشد) خود را نزدیکِ پرانتي رسانید - اولیای دولت صفها برآراستند - مدن (۴) چوهان رام‌چند آدی سنگهه سیّد لاد سیّد بهادر سیّد شاه‌علي بهوپت دکني کیسوداس راتهور باگهه راتهور و دیگر مبارزانِ هراول کارنامهای دلاوري بجای آوردند - در گرميِ زد وخورد خواجم بردي با برخے تیزدستانِ قلبگاه در پیوست - آن شوایده مغز راهِ گریز سپرد - اگرچه بسیارے از بهادرانِ لشکرِ منصور زخمي شدند لیکن سرانِ مخالف (مثلِ قربان‌علي بهارکي و شیخ‌عبدالله و صالح‌میانه و تیمورحسین و گدا بیگ) به نیستي‌خانه درشدند - به نیروی اقبالِ روزافزونِ شاهنشاهي فتحے بزرگ چهرهٔ نشاط برافروخت - و ناسپاسانِ بدگوهر لختے بگوِ نیستي و طایفهٔ در نشیبِ خمول فروشدند - و شورش بآرامش گرائید - گیهان خدیو ازین نویدِ شادماني درخدا پرستي وداد دهي افزود و شگونِ دیگر بر فرخندگيِ عروسي گرفتند •

آغاز سال سیم الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

یعني سال شهریور از دور سیوم

درین هنگامِ نشاط افروز (که بزمِ عروسي طرب آما بود - وفروغِ آذین نظر فریب) گلگونهٔ بهار چهرهٔ روزگار بر افروخت - و گلشنِ دولت را طراوتے تازه پدید آمد - اورنگ نشینِ اقبال بر فرخندگيِ همایون جشن مژدهٔ دیگر برگرفت - و آذین را فوطرزے برنهاد • • قطعه •

جشنِ فرخندهٔ فروردین است • روز بازارِ گل و نسرین است

بچه ماند بعروسي عالم • که سبک روح وگران کابین است

پس از سپري شدنِ شش (۵) ساعت و پنجاه و هفت دقیقه بفرّخي و فرخندگي فروغ افزای نه گلزار شبِ پنجشنبه نوزدهم ربیع الاول (۹۹۳) نهصد و نود و سه هلالي ببرجِ حمل پرتو انداخت خدا پرستي را بدستیاف عشرت جلوه‌گر ساختند - و بخشش و بخشایش را بارگاهے دیگر زدند سرآغازِ این همایون جشن اُمرای برار بسجودِ قدسي‌آستان سربلندي یافتند - و بنوازشِ خسرواني

---

(۲) نسخهٔ [ا] مورلي - و نسخهٔ [ک] مورني (۳) نسخهٔ [ز] برانتي - و نسخهٔ [ل] میراني

(۴) در [بعضے نسخه] مندن (۵) نسخهٔ [ل] هفت ساعت •

کامیاب خواهش آمدند - آن معمورهٔ ایست از جنوبی بلاد - پیوسته بولایتِ مالوه - حالِ او در آخرین دفتر نگاشته آید - در تصرّفِ مرتضی نظام الملک بود - بآزمندي و به همنشیني از کارخود کنارہ گرفت - و بخودمتکري قدسي ارواح برنشست - آن کارے ست خطرناک وارستگانِ پارسا گوهر را برهنموني و دیدبانی راه پیمودگان کمتر دست دهد - تا بتر دامنانِ پای بند چه رسد - درکمتر زمانے گوهر تابناک خرد بسیه چالِ سودا درافتاد - و بزیانکاری دین و دنیا سراسیمه تر شد - از بیرونیان[۲] دل‌گرفتگي روی داد - و آمیزش[۳] بنامه نویسي قرار گرفت - زربندگان کار از پیشِ خود گرفته اورا دستاویز سودمندي گردانیدند - صلابت‌خان چرکس در سودائي‌مزاجِ او راه یافت - و بر سرِ آن ملک چیره‌دستي گرفت - و کهنه بدگمانیها و نوسخت گیریها (که آئینِ بدمستانِ دنیا باشد) درمیان آورد - و در برانداختنِ تیول‌دارانِ برار شد - میرمرتضی سبزواری (که سرآمدِ آن گروه بود) با خداوند خان مشهدي و جمشید خان شیرازي و چندا خان دکني و شیرخان نوحاني و دیگر مردم لشکرها فراهم آورده بحوالی احمدنگر شتافت - او بسرکردگی پورِ نظام‌الملک بآویزش برخاست - از هردوسو بسیارے فروشدند - انجامِ کار شکست بر براریان افتاد جمشید خان دستگیر شد - و فراوان مال از دست دادند - یارای بودن دران دیار نماند - روی نیاز بدین دولتِ جاوید طراز آوردند - و اُمرای سرحد ایشان را باز داشته بعرضِ همایون رسانیدند قدسي منشور شرفِ نفاذ یافت که بارگاهِ ما در بر روی جهانیان باز دارد - هرکه بناگزیر هم پناه برد کامیابِ خواهش آید - درین هنگام بهجت افروز بسجودِ قدسي‌آستان رسیدند - و تیرگیِ بخت بر زدوده آمد - گوناگون نوازش یافتند - و بمنصبهای سترگ و جایگیرهای آباد کامِ دل بر گرفتند هر روز تازه جشنے آرایش مي‌یافت - و جرائدِ روزگار به نیکنامي پر میشد - یکے از نوئینانِ بزرگ سرمایهٔ پیرایشِ آن از اقبالِ روز افزون دریوزه کردے - و شهریارِ کام‌بخش (که خوش سازِ بهارِ معني ست) بقدسي‌قدوم نورآگین ساختے * 　　* شعر *

شاه برتختِ سعادت بذله‌گوی و نکته سنج * با دلِ دانش پژوه و خاطرِ حکمت نیوش

روزِ فروردین جشنِ شرف کشور خدا انجمنِ آگهي برآراست - و نیایشِ دادارِ بے همال را پایه افزود * 　　* نظم *

هماناد تا جاودان نامِ او * همي مشتري باد فرجامِ او

ازو دیدم اندرجهان‌نامِ‌نیک * ز گیتي ورا باد فرجامِ نیک

درین سورِ بزرگ بندگانِ سعادت گرا بافزونیِ منصب سربلندي یافتند - شهاب‌الدّین احمد خان را

---

(۲) نسخهٔ [ز] پروانیان (۳) در [بعضے نسخه] آمرزش *

ایالتِ مالوه کرامت فرمودند - راجه بهگونت داس پنجهزاري شد - راجه تودرمل چهارهزاري زین خان کوکه و میرزا یوسف خان دو هزار و پانصدي - عبدالمطّلب خان هزار و پانصدي - راجه اسکرن هزاري - حکیم ابوالفتح هشتصدي - شیخ فرید هفتصدي - میر جمال‌الدّین ششصدي برهان‌الملک پانصدي - و راقمِ شگرفنامه را بےدستاویزِ خدمتے بمنصبِ هزاري سرافراز گردانیدند امّید که نیکوخدمتي(۲) چهرهٔ سعادت برافروزد - و جوهرشناسیِ گیهان خدیو برروی روز افتد همگي سرانِ لشکر بوالا عنایتها اختصاص گرفتند - و همدرین روز امیر فتح‌الله شیرازي را بامین‌الملکي بلند پایه گردانیدند - و فرمان شد که راجه تودرمل مهمّاتِ مالي و ملکي بصوابدیدِ میر رو براه کند و کهن معاملها (که از زمانِ مظفّرخان تشخیص نیافته بود) بانجام رساند - و آنچه بعقلِ دوراندیش رسد عرضه دارد - میر با دلِ آزاد روی بدین کارِ شگرف آورد - و بکار آسانیِ خویش فصلے چند بعرض رسانید - و گزین پاسخها رهنمونِ خود ساخت - برای کارآگهي بجنس نگاشته آمد - نخستین آنکه اِماره نویسان حسابها را تنقیح نداده اند - و پاسبانیِ آئینهای مقدّس نشده - اساسِ این کار را (که بر تحقیق و تشخیص است) بر قیاس و تخمین نهاده اند - دران سال (که همگي قلمرو خالصه شد) کارگذارانِ سلطنت از افزونیِ کار بجزو نرسیده فراوان بقایا نوشتند - و به پنجم و ششم بخش فیصل دادند - درازدستان کامِ دل برگرفتند - و پارسایان بجانکاهي افتادند - و آنان را (که اندک لغزش رفته بود) فراوان خواهش از دادن باز داشت - اگر اواره نویسي از روی شناسائي شود پیشین ناخوشیها برافتد - دیگر آئین(۳) آن بود که مال ستانندگان برعایا یافته بدهند - و فهرست بگیرند - و نویسندگان مدارِ حساب بران گذارند - اکنون آن سررشته از دست رفته است - هرچه عمل گذارانِ خالصه بنامِ کشاورزان مي‌نویسند و آنرا رو پوشِ خیانت میگردانند از پیش میرود باید که سپس آن دو سند را بکار دارند - دیگر حساب نویسي را بر سالِ کامل مي‌نهند - یا بنسخهٔ کوربندي که باد پیمایانِ بےصرفه گو نگاشته اند - و ازین رهگذر بسیارے زنداني اند - دادگری آنست که باز خواست را بر پیوسته سال بےتزویر برنهند - دیگر از خوابیدگیِ عمل‌گذار گماشتگان چیره دستي نموده اند - و از بزرگوان ناستدني برگرفته - نگاشتهای مخصّص(۴) و قابض (که بزبانِ روزگار کاغذِ خام گویند) پتواري از قرار واقع همه را وا گوید - و شایسته آنکه هرچه دران نوشته بنامِ او باشد جواب گوید - و گرفتهٔ فرستادگان اگر حاضر نسازد باز دهد - وگرنه ستمگر از عهده(۵) برآید - و هرچه بنامِ چیره‌دستان (از قانونگو و مقدم و پاکار) برآید آنها پاسخ گویند - دیگر آنچه ازین‌گونه زیادتي پیدائي گیرد

---

(۲) نسخهٔ [ا] نیکوبندگي (۳) نسخهٔ [ز] آئین بود (۴) در [بعضی نسخه] محقق و قابض والله اعلم (۵) نسخهٔ [ل] عهدهٔ جواب •

آنرا در بقایای رعیتّی نام بنام رانند - یا از وجه سال آینده محسوب داشته درباره خواهش نکنند و نیز از عامل بار دیگر پژوهش نرود - و [چنانچه سیاق‌نویسان حال منبه[۲] را (که بزبان قلم استصوابی و اخراجات گویند) طلبدارند] هم وجه کمی را خواستگاری نمایند - دیگر نشیب و فراز آبادی بر همگنان روشن است - اگر در موضعی زمین از شیار و شدکار می‌افتد در جای دیگر بکوشش او آباد میگردد - و همچنین اگر جنسی نقصان می‌پذیرد تدارک آن جای دیگر میشود - اهل سیاق تنها کمی را در پیشگاه نظر داشته بار خواهش می‌گشایند - اگر در جمعی مبالغ نگاه رود هرآینه سرمایهٔ کشاورز[۳] آسودگی خواهد بود - دیگر مستوفی چهارم حصّهٔ عمل‌گذار را بجهت گذاشتن بقایا نگاه میدارد - اگر از ویرانی‌ست یا سرکشی بزرگوان (و تکاپوی عامل سودمند نیامده) یا بجهت معزول شدن اوست تا بهنگام او را جرم نباشد - و اگر در باز خواست مال مساهله رفته آن وجه را بران باقی نویسند بشرط آنکه بقایا توجیه نماید - دیگر چندے[۴] بکمک عامل مقرر می‌شوند و علوفهٔ مدّت معیّن برو می‌نویسند - کاهے بیشتر می‌مانند - و ماهوار آن نیز می‌ستانند - ومجرا نمیشود - اگر آن بودن ناگزیر بود بخرج او رانند - و سپس چنین سرگذشت را عرضه دارد - دیگر اگر طلب حسابی عامل و تابینان پیش از عمل بخرج او رانده آید هرآینه معدلت خواهد بود - دیگر عمل‌گذاران پس از عزل برای تحصیل بقایا در پرگنه می‌مانند - اگر علوفهٔ حسابی آنزمان را و طلب مدّتے (که نشان عزل باو نرسیده باشد) و ماهیانهٔ زمان راه در خرج او مجرا دهند از دادگری میداند - دیگر اگر ماهوار عامل و تابینان داغی پس از عزل در مدّتے (که در درگاه کشک داشته باشند) بتصدیق چوکی‌نویسان بخرج باقی او مجرا دارند سرمایهٔ آسایش میگردد دیگر گاه ماهیانهٔ کمکیان بر بقایای پیشین عمل نوشته اند - و بجهت آنکه رعایا نیستند یا قبول ندارند یا سرکشی میکنند وصول نیافته - عامل اگر بکارسازی آنجماعت ماهوار داده باشد آنرا مجرا دهند - دیگر بکارگذاران گرفت و گیر می‌نمایند که چرا عرضداشت نکردی - و پاسخ آن‌گروه آنست که بعرض همایون رسانیده ایم - و جواب نیافته - اگر واقعه نویسان این سررشته را نگاه دارند و جواب را بوکلای ایشان سپارند راه گفت وگو بسته خواهد شد - دیگر اگر عامل نیمهٔ آرناس زمان کارکرد تنخواه یابد مایهٔ آسودگی خواهد شد - دیگر بجهت عمل‌گذاری بشمارهٔ سواران یا نیمهٔ آن به پیاده میدهند و عامل پیشتر نگاه داشته اگر ناگزیر باشد معتبر دارند - دیگر قانون‌گویان را فراوان سود میرسد - اگر از هر پرگنه یکی بدرگاه باشد هرآینه آگهی بالش یابد - دیگر خزینه داران

---

(۲) در [اکثر نسخه] ملبه را - والله اعلم (۳) نسخهٔ [ب ک] کشاورز آسودگی و افزونی مال خواهد بود

پرگنات را دادني بسيار است - چندے کارآگهان درست کردار نامزد گردند - تا اين شغل بانجام رسانند - ديگر آنچه عمل‌گذاران پيشين باقي نوشته اند تحقيق نکرده نستانند - ديگر هرکه اقطاع خويش آباد گرداند بملاحظهٔ غلّهٔ بخشش سراسري زمان زيان زدگي و خرابيء محالّ ديگر اگر توفير برآيد آنرا در اضافهٔ منصب و علوفه اعتبار کنند - ديگر اسپ سپاهي سقط ميشود و همان زمان اسپ ديگر ميخرد - و تذکره درست مي‌نمايد - و گاه پس از دو سال يا بيشترے اسپ عوضي برگيرد - در نخستين سپاهي زيان زده گردد - و در دوم نقصان مال پادشاهي و نيز از دوردستي اسپ نيارد بداغ رسانيد - اگر از تاريخ نيست شدن اسپ علوفه باز پس گيرند کار دشوار ميشود - اگر آزناس را بعوض آن دارند و ازان وجه کاسته نگردد سرمايهٔ آسايش خواهد بود - چون اين فصول از خيرسگالي نگارش يافته بود پذيرفته آمد - وکهن حسابها رو براه شد و بکوشش آن داناي نيکو بسيچ دارالوزارت نشاطگاه خلائق آمد *

و از سوانح ريختن آبروي معصوم خان کابلي - (هرچند از تباه بسيچي و غرض پرستي در عزيمت اُمرا پراگندگي راه يافت - و گاه آن بود که ناسپاسان نفسے چند بکام دل برنشينند) ليکن ازانجا (که سماوي تائيد پيهم بود - و اقبال روز افزون) به بيمناکي در افتادند - معصوم بدان صوب که گذارده آمد شتاب آورد - و از دگرگونگيء رايها و آوازهٔ رسيدن فيروزي جنود کارے نيارست ساخت استوار جائے برگزيده در اساس برج و باره شد - و در مقام ترمهاني (که گنگ و جمنه و ساکدي[2] باهم مي‌پيوندد) قلعهٔ بنياد نهاد - و بيگ محمّد و الغ بيگ و چندے بدگوهران را با برخے زمينداران درانجا گذاشت - و اين را در بند انديشيد - و خود پسترک جاي گرفت - اُمرا بشايستگي هنگامه آراي پيکار شدند - عيسي کاردانان فرستاده بلابه گري در آمد - و چون نشان پشيماني پيدائي نداشت بگوش در نياورده بر گشايش قلعها همّت بستند - سخت آويزشها چهرهٔ رادمردي برافروخت - و هربار غنيم با انبوهي راه گريز سپرد - بيست و يکم فروردين لشکر فيروزي هنگامهٔ نبرد کشتي برآراست - در کمتر زمانے يکے را برگشودند - و بامدادان ديگرے را دليران ناموس دوست درهم شکسته بمعصوم روي آوردند - او تاب نياورده دريا نوردي پيش گرفت و از هجوم ناسپاسان و شورش دريا کشتي فروشد - بتکاپوي برخے نيم جانے بکنار برد - و بار ديگر آبروي او ريخته آمد - و اولياي دولت سپاس‌گذاري از سر گرفتند *

و از سوانح سزا يافتن ترخان ديوانه و طاهر ايلانچق[3] - از پيشين مالش بکنج خمول در کمين فرصت بودند - درين هنگام (که اُمرا شادخواب بےپروائي داشتند) طاهر بتاجپور رفته گرد شورش

---

(۲) نسخهٔ [ز] ساکني - و نسخهٔ [ل] ساکي (۳) نسخهٔ [ز] ايلاجق *

برانگیخت - و تمر بدخشي پیکارِ ناهنجار کرده شکست یافت - و آن باطل ستیز را مایهٔ بدمستي بدست افتاد - و ترخان دیوانه بدارالملکِ ٹانڈه آمده غبار افزای فتنه شد - و در برخی خانهای نی بست آتش درزد - شهباز خان قاسم خان و محمّد خان نیازي و جوقِ دلاوران را بمالش فرستاده در کمتر زمانے آوارهٔ دشتِ ادبار شد - و در ولایتِ مورنگ به پیغولهٔ نیستي در نشست - و بر فرقِ آن دیگر نیز غبارِ ناکامي ریخته(۲) آمد •

و از سوانح فرو شدنِ حبیب‌علي پورِ محبّ‌علي خان - چون اُمرای بهار بخدمت گذاري به بنگاله شتافتند یوسف(۳) متي نام افغانے چند فراهم آورده دست بتاراج برگشود - حبیب‌علي از شورشِ جواني بر جوشید - و سازِ پیکار ناکرده نبرد آرای شد - و کارنامهٔ دلیري بجای آورد و نقدِ زندگي درباخت - محبّ علي خان ازین آگهي کالیوه شد - و هرچند در رفتن بیتابي نموده اُمرای بنگاله نگذاشتند - و شاه قلي‌خان محرم را (که از دیر باز آرزوی قدسي آستان داشت) بمالشِ آن فرومایگان فرستادند - که این خدمت بانجام(۴) رسانده رو بدرگاه نهد - در کمتر زمانے ناسپاسان ببادافراه رسیدند - و گردِ شورش فرونشست •

و از سوانح قرار یافتنِ بنگاله بصادق خان - گذارده آمد که اُمرای بنگاله از خود بیني و غرض پرستي رشتهٔ یکدلي برگسیختند - صادق خان با برخے یکطرف را بر خود گرفت و شهباز خان با گروهے بجانبِ دیگر - ازانجا (که ناشناسائي در بالش بود) جدائي سودمند نیامده دست از کار باز داشته بکین‌توزي یکدیگر نشستند - از پیشگاهِ خلافت خواجه سلیمان را باندرزگوئي فرستادند - و فرمان شد که یک کار بدو(۵) گروه فرمودن شایستگي ندارد - کاردیدگانِ خیرسگال انجمن برسازند - و در سرانِ سپاه ژرف نگهي بکار برند - هر کدام که انتظامِ بنگاله بر خود گیرد دیگر بصوبهٔ بهار بازگردد - خواجه نخست پیشِ صادق خان رفت - او از خامکاري بے‌آنکه هردو طایفه فراهم آیند بر خود گرفت - شهباز خان و سعید خان و دیگر مردم ازین درهم شده بے‌آنکه آن ناحیت سرانجام یابد برآمدند •

و از سوانح درآویختنِ شهباز خان بسنگرام - با آنکه سعادت بار نیدوخته همواره با اُمرای بهار دست از خدمت‌گذاري باز نکشید - و از خوب کرداري راجه تودرمل او را پسر خوانده بود شهباز خان از غرض پرستي در بازگشت از بنگاله در بر انداختنِ او شد - او به تنگناها در آمده به پیکار برنشست - چون کار لختے دراز شد سعید خان جدائي گزیده ببهار آمد - شهباز خان پورنمل

(۲) در [اکثر نسخه] بیخته آمد (۳) نسخهٔ [ل] یوسف نام (۴) نسخهٔ [ل] بتقدیم رسانیده
(۵) در [بعض نسخه] بدو گروه مخالف فرمودن •

زمیندار کیدهور[۲] را که با او دشمن بود برنواخت - و در شکست آن بومي او را یاور اندیشید - و از نا فهمیدگي در کمتر زمانے اورا زنداني ساخت - راجپوتے که پیشتر با او بسربردے درین نزدیکي ازو جدا شده بسنگرام پیوست - و بهوا خواهئ او بجان گزائئ شهباز خان آمد - و در کمین آن نشست روزے در نشستگاه شهباز خان یکے با پورنمل حرف سرائي داشت - آن سرگشته بے آنکه ژرف نگاهي بکاربرد بخیال شهباز خان شمشیرے حواله نمود - پورنمل از تیزدستي برگرفته او را از هم گذرانید و شهباز خان غور نا کرده آن بیگناه را پای بند ساخت *

و از سوانح فرمان پذیر شدن عیسی زمیندار - ازان باز (که بلشکر منصور آن گزند رسید که لختے گذارده آمد) سترگ بیمناکي داشت - از رسیدن فیروزي جنود کالیوه شد - و (چون بزرگان لشکر را غرض پرستي از راه برد - و از کوتاه بیني با یکدیگر در افتادند) آن بومي لختے دم آسایش برکشید - و از عاقبت بیني کاردانان پیش صادق خان و دیگر سران لشکر فرستاده لابه گري پیش گرفت - و قرار داد که معصوم خان کابلي را بحجاز روانه سازد - و خود چون بندگان سعادت سرشت خدمت گذاري نماید - و یکے از خویشان را بر آستانهٔ خلافت بپرستاري فرستد - و گزین پیشکشے روانهٔ درگاه سازد - و آنچه دران شورش از لشکر همایون رفته باشد باز سپارد او در سامان این کار بود ناگاه شهباز خان و سعید خان و دیگر اُمرا چنانچه گذارش یافت بر آمدند آن بدگوهر سررشتهٔ نیاز از دست واهشته[۳] بدراز خواهشها افتاد - اُمرا از نا شناسائي برخے ولایت باو باز گذاشتند - و او لختے فرمان پذیري گرفت - فیل و توپ و جز آن که بدست او درآمده بود روانهٔ درگاه گردانید - و معصوم خان را اگرچه از بداندیشي کسیل نکرد لیکن قدرے از فتنه اندوزي باز داشت - شهریار دوربین پذیرش فرمود - لیکن برآمدن اُمرا بدانسان پسندیده نیامد - خواجه سلیمان بعرض رسانید چندانکه گفتم شهباز خان روزے چند توقّف نماید از خشمناکي قبول نکرد - او را همراه ناظر دولت ساخته باز بدان صوب فرستادند - تا از کار او آگاهي پذیرد - و اُمرا را نکوهش بسزا نماید *

و از سوانح فرو نشستن شورش اولیای کرانی - درین هنگام (که آن دیار لختے بآرامش بود و اُمرا بجهت آنکه عیسی قرارداد خود را کاربندد در نواحئ آدیسه چشم بر راه داشتند) آن شولیده عقل بدستیارئ سلیمان سربنّي[۴] غبار فتنه برانگیخت - و هنگامهٔ افغانان فراهم آمد دست تاراج برگشود - و بر صالح پور وزیرخان شتاب آورد - و در حوالئ بردوان پیکار درگرفت

(۲) نسخهٔ [ا] کندنهور را - و نسخهٔ [ک] کندهور را (۳) نسخهٔ [ا] داده (۴) نسخهٔ [ا] سرمني - و نسخهٔ [ز] شیرني *

او گزین آویزش نموده ببردوان حصاري شد - اُمرا ازین آگهي فوجي روانه کردند - و خود نیز از پی شتافتند - پیش فرستادگان چون بشش کروهیِ غنیم رسیدند زیاده سرانِ تباه اندیش دست ز محاصره باز داشته بکارزار برخاستند - گندآوران کارآگاه بکنارِ دریای منگل کوت پای همّت برافشردند - و در همان نزدیکي فیروزي جنود نیز پیوست - و ازین (که دریا پایاب فیل بود) عشرتِ دیگر روی داد - درین اثنا خواجه سلیمان و ناظر دولت از بارگاهِ خلافت در رسیدند - و نوید فتح (۲) و بهروزي رسانیدند - در کمتر زمانے برابر دایرها در قلعهٔ گلین برساختند - تا هنگام گذشتنِ مخالف چیره دستي نتواند کرد - سیم خرداد اُمرا فیروزي یافتند - و انجمنِ نشاط آراسته شد - تمامِ آن شب ریزشِ ابر بود - بامدادان سپاهِ نصرت قرین (۳) در بارش گذاره شدن گرفتند برخے آدم و اسپ را سیلاب برد - غنیم از کوتاه بیني رده برکشید - صادق خان صفها آراسته بقلعه در شد - و خود را بخواب انداخت - و کارآگاهان برگذاشت - تا فوجها از هم نگسلد چون نیم روز سپري شد باطل ستیزان بدان خیال که امروز آویزه نمیشود به بنگاه باز گردیدند درین هنگام صادق خان بسیچِ پیکار در سر گرفت - و بأمرا گفته فرستاد همگي اندیشه عنان‌تابیِ آن گروه بود - اکنون دل بکارزار برنهند - دلاوران پذیرفته بآویزش درآمدند - غنیم با هزاران سراسیمگي دو بخش شد - فوجي برسرِ وزیرخان آمد - و جوقے به پیکارِ صادق خان و محبّ علي خان عرصهٔ جان فشاني و جان ستاني گرمي پذیرفت - و راد مردمي را بازارِ دیگر شد - ناظر دولت و سیّد مبارک و خواجه سلیمان و خواجه درست و حریف و تاج خان پیوسته نمایان کارها کردند و صادق خان بشایسته آئین غنیم خود را برداشت - درین هنگام پیدائي گرفت - نزدیک است که وزیرخان و آن گروه را پای همّت از جای رود - محبّ علي خان و میرزاده علي خان و کیچک خواجه جدا شده بدان مصاف پیوستند - و در کمتر زمانے آبروی مخالف ریخته آمد و بآسماني تائید بزرگ فتحے چهرهٔ نشاط افروخت - نزدیک سه صد کس غنیم به نیستي سرا در شدند - و تا صد کس از غازیانِ اقبال جانِ سپنجي باز سپرده جاوید نیکنامي اندوختند و در تکامشي هزار کس از گریختگان را روزگار سپري شد - و خاربنِ فتنه ازان ملک برکنده آمد زیردستان به ثناگري و نیایش گذاري نشستند •

و از سوانح فرو شدنِ دستم قانشال - نیرنگیِ اقبالِ شاهنشاهي را که تواند اندازه گرفت و شگرف کاریِ او کی برشمرده آید - آن بد گوهر (که چاره گریِ او را سعید خان و شهباز خان و بهار خان و بسیارے مجاهدانِ دولت برخود گرفته بودند - و کارے از پیش نرفت) امروز

---

(۲) نسخهٔ [ز] گشایش و بهروزي (۳) نسخهٔ [اب] ظفر قرین •

از چندے میانه مردم نقش هستی او سترده آمد - چون اُمرا از تبه رائي آن ناحیت را انتظام نداده متوجه بهار شدند آن شوریده مغز با بسیارے قلعهٔ گهوڑا گهات را گرد گرفت - طاهر و سیف الملک[2] و خواجه مقیم جوهر کارداني و شجاعت را بر روی کار آورده شایسته نگهباني نمودند - دریں اثنا بابوی منکلي از شیرپور[3] سرچه رسید - و بر زبانها افتاد که محب علي خان پیوسته است - غنیم از گرد قلعه برخاسته دور تر نشست - بندگان سعادت گزین بیرون شده هنگامهٔ پیکار برآراستند - ازانجا (که غرور مستان را زود خمار ناکامي درگیرد - و بے آزرمان شورش افزا دیر زندگي برنتابند) آن کوتاه بین راه گریز سپرده با گروه انبوه فرو رفت - و فیروزمندي پیرایهٔ شگفت دیده وران گردید - فیل سون کدوه با دیگر اسباب برگرفتند - و پور او خوش[4] فال بدست افتاد - همانا سبب برخاسته رفتن اُمرا آن بود که بے دستیاری خدمت فروشان اقبال روز افزون چهره افروزد - و بسیارے ناسپاسان را رهنموني شود ٭

و همدریں ولا مهین بخششے از بارگاه خلافت برروی کار آمد - و فراوان کدیور[5] را آسودگي درگرفت - از نیک سگالی گیتي خدیو ارزاني پدید آمد - و ازیں رو دست مزد جهانباني لختے بر برزگران دشوار گشت - گیهان خدیو از صوبهٔ الٰه آباد و اوده و دهلي در فصل ربیع از پنج و نیم حصه یکے برعایا بخشش فرمود - و از حوالی الٰه آباد پنج یک - و در خریف از صوبهٔ الٰه آباد و اوده شش یک - و آن در خالصه هفت کرور و هفت لک و چهل و هفت هزار و شصت[6] و دودام شد - و ازینجا حال اقطاع داران را لختے توان اندازه برگرفت - و بچنیں بخشش کشاورزان را آسودگي درگرفت - و نیایش گري بلند آوازه گشت - شازدهم تیر قمري وزن گیهان خدیو شد و بهشت چیز برسنجیدند - آرزومندان روزگار کام دل برگرفتند - و ثناگري را داستانها برساختند دریں روز شاه قلي خان محرم از بنگاله آمد - و بسجود والا[7] درگاه روشن پیشاني گشت - دوازدهم امرداد صادق خان بایلغار از بنگاله رسید - چون بے طلب آمده بود بار نیافت ٭

و از سوانح آمدن خانخانان بدرگاه عالي - اشارت والا رفته بود که هرگاه خاطر از گجرات فراهم آید رو بقدسي آستان نهد - (چون به نیروی دولت روز افزون شور بختان فتنه افزا بکنج خمول نشستند - و خرد و بزرگ بآسایش گرائید) هشتم از احمدآباد روانه شد - و بیست و چهارم بدولت بار چهرهٔ بختمندي برافروخت - رایسنگهه جهاله بسعادت کورنش رسید - سرگذشت او

---

(۲) نسخهٔ [ل] سیف الملوک (۳) نسخهٔ [ب] شیرپور هرچه رید - و نسخهٔ [ز] شیرپور مرچه رسید - و نسخهٔ [ل] شیرپور رسید (۴) نسخهٔ [ل] خوشحال (۵) نسخهٔ [ل] مردم را (۶) نسخهٔ [ل] شصت دام شد (۷) نسخهٔ [ل] قدسي آستان ٭

لختی شگرفی دارد - از زمینداران گجرات است - با جام و کهنگار خویش - و بدلاوری نامور در پیشین زمان بجشن عروسی نقّاره نواخته رهگرا بود - چون نزدیک بنگاه جسا(۲) پسرعمّ کهنگار رسید پیغام آمد که دور گذرد - یا نواختن برطرف سازد - ورنه آمادهٔ پیکار شود - با آنکه سامان نبرد کم داشت دل بآویزه نهاد - و بگزین کوشش فیروزی یافت - جسا بفرامشخانهٔ نیستی در شد برادر خرد او صاحب بکین‌توزی درآمد - او نیز نقد هستی درباخت - و با وجود فیروزمندی و فرو شدن غنیم از فیرنگئ نیلی سپهر ناپدید گشت - رسم راجپوت آنست که در هنگام آویزش از اسپ فرود آیند - و دورتر از بارگی گرم(۳) پیکار شوند - مبادا اسپ سرکشی نموده از معرکه بیرون برد - و بگریز پائی بیغارهٔ کش همسران گردد - یا همّت را بسیچ آویزه نماند - و خویشتن را به نیروی تکاور برکنارهٔ کشد - رایسنگهه بعد از فیروزی چون به نزدیک اسپان رسید راجپوتان صاحب (که بپاسبانی گذاشته بود) آگهی یافته دست مردانگی برگشودند - و دلیرانه نقد زندگی سپردند - او را نیز زخمهای کاری از پا درآورد - و به نیم جانے درمیان مردگان نفس می‌شمرد - شبانگاه جوگیئی را برو گذر افتاد - و بخلوت‌کدهٔ خویش برده بچاره‌گری نشست و پس از بهی پذیرفتن بهمراهی او بادیه‌نوردی(۴) پیش گرفت - الوس او را یقین که بفرامشخانهٔ نیستی جا گرم کرده - اگرچه برخے از ناپیدائی نعش بگمان زندگی میشدند لیکن زنان او بآئین خویش خود را در آتش(۵) افکندند - و زن دوستدار او تن بسوزش در نداد - و بگدازش دل برنشست در اواخر پیشین سال بدستوری آن آلهی بندهٔ کاردان پس از نوزده سال به بنگاه خود آمد - و از سر بار تعلّق بر دوش گرفت - دیده وران او را شناختند - خاصه آن همخوابهٔ تفسیده جگر - و بیاوری خانخانان بمرزبانئ ولایت خود رسید *

و از سوانح فرستادن خان اعظم بجنوبی دیار - گدهه و رایسین و آن حواشی باقطاع او قرار یافت - و گرانبار اندرزها بدان صوب دستوری شد - همگی قدسی بسیچ آسایش زیردستان دکن و پیرایش مرزبانان آن دیار بود - اگر دادگری و رعیّت(۶) آبادی فرا پیش ندارند مالش آن بدسگالان ستم گوا بگزین روشی نموده آید - و غمخواری مردم زاد آن سرزمین بسعادت منشان خیرسگال باز گردد از پیشگاه حضور عبد المطّلب خان و راجه اسکرن و شیربیه خان و میر جمال الدّین حسین آنجو و برهان الملک دکنی و عبد الرّحمن موّید بیگ و حاجی عبد اللّه کاشغری و سبحان قلی ترک(۷) و علی مراد و شیر محمّد و علی‌قلی و دیگر راه مردان کارآگاه رخصت یافتند - و فرمان شد

---

(۲) در [بعضےجا] جیسا - بزیادت یا آمده (۳) نسخهٔ [ب] گرم پویه شوند (۴) نسخهٔ [ا] بادیه پیمائی (۵) نسخهٔ [ل] بآتش زدند (۶) نسخهٔ [ل] رعیت پروری (۷) در [بعضےنسخه] ترکمان *

که هرکدام به تیولِ خویش رفته سرانجامِ یورشِ دکن پیش‌نهادِ خاطر گرداند - و بشهاب الدّین احمد خان و شریف خان و تولک خان و رای درگا و سمانجي خان و حکیم عین‌الملک و بازبهادر و شیخ عبد الله خان و مدهکر و جگمن و کشنداس و دیگر اُمرای آنصوب منشورِ والا نفاذ یافت که همراهیِ فیروزي جنود را آماده گردند - و حکم شد که آصف خان از صوبهٔ اجمیر با برخی سرانِ آن ناحیت نیز پیوندد - و خواجگي فتح الله را بخشي و مختاربیگ را دیوانِ آن لشکر ساختند و دانای روزگار میر فتح‌الله شیرازي را بخطابِ عضدالدّوله بلند پایگي داده برهنمونیِ راجه علي‌خان مرزبانِ خاندیس فرستادند - و چندے کارشناسانِ آزرم دوست را همراه کردند که اگر سزاوار باشد بنصیحت‌گریِ دیگر حکّامِ دکن روانه سازد *

و از سوانحِ فرستادنِ شهبازخان از بهار بصوبِ بنگاله - دَرین هنگام آگهي آمد که او در رفتن بدان خدمت عذر میگذارد - و بجهتِ عرضِ حال بدرگاهِ والا مي‌آید (۲) - کرم الله برادرِ او را فرستادند که ازین تباه بسیچي باز دارد - و بفرموده سرگرم سازد - و حکم شد که میرزا یوسف خان از اودهه ببهار رفته بپاسبانیِ آن ملک همّت گمارد *

نهضت فرمودن رایات اقبال بصوب پنجاب

(هرکه پرتوے از آفتابِ (۳) جهان افروز برگیرد - و کتابهٔ پیشطاقِ دل برخواند) بے دلنشین سببے بیکجا بر ننشیند - و در هرچندے بنازه نزهت‌گاهے عشرت اندوزد - خاصه اورنگ نشینانِ فرهنگ آرا - که آسایشِ گروها گروه مردم بدید بانیِ این خیربسیچانِ دادگر در گرو است و پیرایشِ چارچمنِ دنیا بآبیاریِ دادِ دهیِ اینان - نخستین نشیمنِ قلمرو بسیر (۴) و شکارِ ساحتِ آن از خس و خاشاکِ شورش رفته آید - و بے میانجي برچگونگیِ روزگار آگهي افتد - بد گوهرانِ ناهنجار در گوِ ناکامي فرو شوند - و نیک اخترانِ سعادت سرشت را بهروزي پدید آید - دَرم اُرلکای مخالف چون بستان سرای مملکت گزینِ رفت و روبے یابد - و بفروغِ معدلت روشني پذیرد سمندِ گیهان نورد بدان سو خرامش نماید - و آگهي افزاید - ملک فراخي پذیرد - و انبوهي رو بیکتائي نهد - و فروغِ ظلِّ الٰهي جهانیان را درگیرد - اَزین رو شهریارِ دیده ور در هرچندے ناحیتے را نشیمن‌جای خویش سازد - و کاخهای دلنشین و بستان سراهای نظرفریب و آبشارهای سامعه افروز و پرستش‌کدهای شگرف و منازلِ خیر اساس نهد - هرکرا نگاه از ظاهر برنگذرد

---

(۲) نسخهٔ [ب] مي‌گراید (۳) نسخهٔ [ل] آفتاب جهان تاب خرد برگیرد (۴) نسخهٔ [اک] همواره بسیر و شکار *

از گذاشتنِ آن نگارین خانها و پیمودنِ دشت و صحرا بشگفت زار در شود - دربن هنگام (که بفروغ دیهیم خدا فتحپور رشک افزای روزگار بود - و دیده ورانِ کارآگاه برآنکه شاهنشاه را بدان فراوان دلبستگی ست) بصافیِ خاطر نخچیر افکنیِ فراخنای پنجاب پرتو انداخت - و زمان زمان این سگالش افزایش میگرفت - مردم از ناپدید بودنِ باعث در حیرت - و دوربینانِ آزمون‌کار چشم بر راه سبب درینوقت آگهي رسید که میرزا حکیم مرزبانِ کابل شاردهم امرداد رختِ هستي بر بست و در زابلستان گردِ شورش برخاست - سپاه آن دیار از نکوهیده کاري چنان مي‌اندیشند که آوارهٔ دشتِ ناکامي گشته بتوران زمین روند - ازین گذارش دوربینیِ کشور خدا بتازگي چهره برافروخت و بسیارے از سراسیمگي باز رستند - خرد پژوهانِ باستاني و حال براند که دلهای فرمان‌دهانِ داد گر برای سعادت منشانِ اخلاص گرا و بازرگانانِ درست اندیش حصارے ست آهنین و جوشنے ست آسماني - و دو رویانِ شورش طلب و بد نهادانِ تباه‌کار را شمشیرے ست جان گزا و خنجرے ست دل‌شکاف - بختمندے (که دران آله آباد جاگیرد - یا گاه گاهے برگذرد) از دراز دستیِ زمانه باز رهد - و بکام دل بر فرازِ روز بهي نشیند - و نا بخردے (که بدین گروهِ الٰهي اعتصام آهنگ آویزش در سر گیرد - یا تباه سگالي بخاطر برگذراند) خود را بر دمِ تیغ تیز برزند - و بتکاپوی خویش بروزِ نا کامي نشیند *　　* بیت *

بختِ هرکس که سر بخواب کشد * تیغ بر روی آفتـــاب کشد

آنانکه چشم دوربیني باز گشایند پندارند که قرینِ این بزرگان ایزدي تائید است - و اینان ازانجا که بیمارِ ناداني شمرند جز مهر افزائي بدل نگذرانند - چنانچه از سرآغازِ اورنگ نشینیِ شاهنشاهي (هر که از سرشتِ تباه یا بدهمسازیِ تیره دلانِ کج‌گرا نکوهیده اندیشه نمود - یا سرتابي پیش گرفت) کیفرِ شایسته سرانجام یافت - و بے کوششِ کارسازانِ بارگاهِ خلافت پیغولهٔ گزینِ تیره روزي گشت - چنانچه خوانندگانِ این اقبالنامه بخواهش‌گریِ دلیل نشتابند - و بتازگي فروشدنِ این جوان آگاهي بخشد - در ناسپاسیهای پیشین چون خردسال و نادیده کار بود چندان گزندے بدو نرسید - لیکن گروهے بد گوهران (که اورا دست‌آویزِ شورش داشتند) بگزین سزاها رسیدند - هنگامِ آن بود که پندے برگیرد - و به نیایش‌گري برخیزد - از بخت غنودگي تباه بسیچي افزایش یافت - و باز غبارآمای نزهتگاه هندوستان شد - و زیان زده برگردید - و در آویزه‌گاه آبروی او ریخته آمد - شهریارِ مهربان‌دل بازبخشودهٔ کابلستان مرحمت فرمود - چنانچه گذارده آمد جای آن بود که از شرمساري سر برندارد - و از شاه‌راهِ رضا جوئي بیرون نشتابد - لیکن درسرشتِ تباه

---

(۲) در [چندنسخه] نخچیر افکنیِ پنجاب (۳) نسخهٔ [ا ب] بر دم تیغ برزند *

نیکوئي دستمایهٔ بدکرداري[۲] گردد - و عاطفت افزوني کج‌گرائي آرد - کارسازانِ تقدیر اورا گوفتارِ بادهٔ پیمائي گردانیدند - و آن را چشمه سارِ بیماریها ساختند * * نظم *

خوردنِ مي هر بدیئے را ست سر * وانکه بدش میخورد آن خود بتر

بود بریشم زنِ ما رعشه دار * لرزهٔ آرنج بـدو گشت یار

از افزونیِ سودا برنجهای دشوار دوا در شد - و ... ندگي لبریز گشت - با نژاد بزرگي و دودمان سترگي از همنشینیِ فرومایگانِ طبیعت پرستار و دمسازیِ بدگوهرانِ نابخرد از نخلِ حیات گلي برنچید - و بوئے از بهارِ دولت نشنیده رختِ زندگي بر بست - بازارِ فتنه اندوزان کساد گرفت و دو رویانِ[۳] فتنه افروز بیکجهتي گرائیدند - درین هنگام (که زمانِ شگفته دلي و نشاط افزائي بود) گیتي خداوند را غم درگرفت - و بآگاهدلي شگرفیِ تقدیر دانسته چاره‌گر آمد - و بیاوریِ والا فطرت بگلشن سرای تسلیم خرامش فرموده به تیمارداریِ فرزندانِ او برنشست - و بغمخواریِ خرد و بزرگِ آن دیار توجّه رفت - و (چون برخے زابلي مردم از تباه بسیچي بیمناک بودند و چنان اندیشیدند که بتوران زمین پناه برند - و فرزندانِ میرزا را دستمایهٔ خود کامي گردانند) فرمانِ والا بدستِ ولي بیگ ذوالقدر و فتح‌الله بسرعت روانه فرمودند - تا بیم زدگانِ کج‌گرا را بنوازشِ شاهنشاهي دل دهند - و ازان نکوهیده بسیچ باز دارند - و چنان برگذارند که از پیشطاقِ ضمیرِ آسمان پیوند نقوشِ کردارهای پیشین سترده آمد - و از خاطرِ دریا بار جز موجهٔ بخشایش برنخیزد و فرمان شد که کنور مانسنگهه با برخے فیروزي‌جنود زود بکابل رسد - و داستانِ دادگري و مهراندوزي بر که و مه باز خواند - و پس ماندگانِ میرزا و دیگر مردم را از ترک و تاجیک غمخواري کند بنابر پیشین سگالش و دلدهیِ کابلیان چون آسمان آرامشِ دیگران درجنبشِ خویش دیدند - و بسانِ ستاره آسایشِ ایشان در خرامشِ خود - یازدهم شهریور پس از یک پهر و دوگهري[۴] از شب شاهنشاه بالند اقبال بر شبدیز دولت برآمد - و بسیچِ پنجاب نمود - نزدیکِ دولت‌آباد بارگاهِ اقبال برافراختند - شیخ ابراهیم و برخے خدمت‌گزینان را بپاسبانیِ دارالخلافه رخصت فرمودند و بیست و دوم نزدِ سرای‌آباد کنارِ کولابے (که راجه تودرمل ساخته است) زمانے آسایش فرمودند راجه رسم نثار و پیشکش بجای‌آورد - و گزین سپاسها برگذارد - ازین منزل خانخانان دستوریِ گجرات یافت - سي و یکم بدارالملکِ دهلي نزولِ[۵] همایون شد - و بر تربتِ اولیا رسیده فیض برگرفتند بیشترے از روز بخوابگاهِ جنّت آشیاني بداد و دهش گذرانیدند - درین روز میرزا یوسف خان بسجودِ

(۲) نسخهٔ [ل] تباه کاري (۳) نسخهٔ [ل] و دو رویان ده زبان بیکجهتي (۴) نسخهٔ [ز] یک گهري (۵) نسخهٔ [ل] نزول اجلال شد *

آستانِ اقبال ناصيۀ بختمندي بر افروخت - چون شهباز خان را از بهار بشرقي ديار فرستادند ميرزا را در بهار جايگير كردند - چون منشورِ والا بدو رسيد مردم را بدان سو روانه گردانيد - و خود جريده سرعت گرا آمد (۲) - و كارها رو براه كرده رخصت گرفت - بامدادان منزلِ شيخ فريد بخشي بيگي از قدومِ شاهنشاهي فروغِ جاويد گرفت - و كامياب ديرين آرزو شد - رايات اقبال از راهِ سنپت و پاني پت سيزدهم مهر بتهانيسر در رسيد - چون تباه بسيچيِ كابليان لختي بلند آوازه شد از افزونيِ مهرباني مير صدرِ جهان مفتي (۳) و بندهٔ علي ميداني را بدان حدود فرستادند - كه تيزتر رفته بدلاويز سخنان چارهٔ بد سگالانِ غنوده راى نمايند - و نيک بسيچانِ ساده لوح را دلدهي بخشند موكبِ همايون از حدودِ شاه آباد و انباله گذشته هيزدهم بر ظاهرِ قصبهٔ سهرند سايهٔ معدلت انداخت - و بدلگشا باغِ آن شهر (كه از طراوت و شادابيِ آن روزگار حرفِ سرا ست) نشاط اندوختند و شگرف انجمن بتازه روشے فراهم آمد - و درين روز آگهي شد نزديک بود كه رانا بدست افتد ازانجا (كه دير گيري سختي آورد) بتكاپو رهائي يافت - چهارم جگناتهه و جعفر بيگ و سيّد راجو و وزير جميل و شيخ سيف الله (۴) و محمّد خان و جان محمّد و شير بهاري (۵) هر كدام با چندے گام فراخ بر گرفتند - پايانِ روز به بنگاه رسيدند - همانا يكے از همراهانِ غنوده بخت بران آگهي داد رانا با زه و زادِ خود دران تنگناها پناه برد - و بر خان و مانِ او دستِ غارت برگشودند - و از دور انديشي بهمان راه بر گرديدن بهبود نديدند - و بصوبِ گجرات پويه رفت - و قدرے (۶) راه نورديده بجانبِ دونگرپور باز گرديدند - و راى آنجا را كه دوروئي پيشه بود يكبارگي دريافتند - و مبلغے گرانمند و چاروای (۷) بسيار ساوري گويان گرفته باز گشتند - رانا ميخواست كه از كوهستان برآمده درميانِ ولايت فتنه انگيزد - ناگهان آن سپاه در رسيد - و بناكام باز پس رفت *

و همدرينولا دودا پورِ راى سرجن را روزگار سپري شد - و عالم از آلايش پاک گشت و نيز شيخ اسمٰعيل را پيمانهٔ زندگي لبريز شد - او نبيرهٔ شيخ سليم فتحپوري ست - شايستگي از پيشانيِ او ميدرخشيد (۸) - از همنشينيِ طبيعت پرستانِ نابخرد از پارسائي به باده گساري افتاد چندانكه سودائي مزاج شد - و بيماريهاى سخت روى داد *　　* نظم *

مبادا خردمند غرقِ شراب * كزين سيل شد قصرِ دانش خراب

شراب از پيِ تركِ هستي خورند * نه از بهرِ شوخي و مستي خورند

---

(۲) نسخهٔ [ب] سرعت گر آمد (۳) نسخهٔ [ل] مير سيد جان مفتي (۴) نسخهٔ [ز] شجاع سيف الله (۵) در [چند نسخه] و شير محمد بهائي (۶) در [اكثر نسخه] و قدرے نورديده (۷) نسخهٔ [ل] و چاروای بسيار بر گرفته باز گشتند (۸) نسخهٔ [ب] برمي افروخت *

او را از افزونی رنجوري بتهانیسّر (۲) گذاشته بودند - شازدهم بسختي درگذشت - و کارآگاهان را پندنامه بازگذاشت *

و همدرینولا آگهي رسید که کنور مانسنگهه با برخے جنود فیروزي آب سند عبره نمود و جوقے از لشکر منصور بپشاور درآمد - و شاه بیگ از بیمناکي راه گریز سپرد - و الوس افغانان قبیله قبیله آمده نیایش‌گري مي‌نمایند - بیست و چهارم از حدود ماچهیواره دریای ستلج را بپل برگذشتند - و نزدیک قصبهٔ دهکدار (۳) عساکر گردون شکوه فرود آمد - و از نزدیکی هادیاباد و جالندهر و سلطانپور چالش رفت - غرهٔ آبان در حوالیِ جلال آباد دریای بیاه را پل بسته فیروزي جنود برگذشت - و گیتي خداوند بر فراز فیل عبره نمود - دربن روز جشنِ شمسي وزنِ کشور خدا شد و گلبانگ نشاط که و مه را درگرفت - هنرنامهای شادي روشني (۴) افزای دیده و دل آمد و در حواشیِ بیروال (۵) و انباله به نخچیرافکني عشرت اندوختند - ششم کلانور بقدومِ همایون (۶) فروغ گرفت - و در بستان سرائے (که باورنگ نشیني کشور خدا روشناس روزگار است) هنگامهٔ نشاط فراهم آمد - و ایزدي پرستش را روز بازار دیگر شد - دربن روز حکیم علي و بهاؤ الدّین کنبو را بکشمیر فرستادند - یوسف خان مرزبانِ آنجا پیوسته خود را از برکشیدگانِ شاهنشاهي میدانست و همواره بفرستادنِ پیشکش خویشتن را بیاد دادے - و دوري راه دستاویز نیامدن گردانیدے ازان بار (که به پنجاب درآمدند) بقدسي خاطر میرسید که یکے از بندگان فرستاده او را طلبدارند از عرائضِ نیایش‌آمودِ او برخے برآنکه خود این سعادت براندوزد - و بسجودِ آستانِ مقدّس ناصیهٔ بخت برافروزد - یعقوب پورِ او از اندیشهٔ پژوهشِ پدر بدیگر خیال شد - و از اردو گریخته رو به بنگاهِ خود آورد - بنابرین نامبردها دستوري یافتند - که باندرزهای سعادت افزا رهنمون شوند و آن گریخته را بنکوهش بیدار سازند - اگر خود این والا دولت نیندوزد آن آشفته رای تبه کار را روانه سازد *

و از سوانحِ سپري شدنِ روزگارِ شیخ جمال - او از بزرگ زادگانِ هندوستان است - همشیرهٔ او در پرستارانِ حرم سرای اقبال عزّت دارد - بمردانگي و آزرم‌مندي طرازِ یکتائي داشت - از نیکوکاري و گزین خدمتي بامارت رسید - و از فراخ روزي بدمسازی بدکاران (۷) افتاد - و زنگ پذیرِ نکوهیدگي آمد - و ببادهٔ پیمائي و هرزه کاري دامن‌آلای شد - انجامِ کار بوعشه کشید - چون روز بروز

(۲) در[بعضےنسخه] بتانیسر (۳) نسخهٔ [ز] دهکدهار (۴) نسخهٔ [ز] بلند آوازه از زمین تا آسمان آمد (۵) در [بعضےنسخه] بروال - و در [بعضے] برداال - و نسخهٔ [ل] بهلوال (۶) نسخهٔ [ل] بمقدم (۷) نسخهٔ [ل] بد گوهران *

اعتدالِ مزاج کمتر شده - و بیماري افزوده - اورا بلودهیانه گذاشتند - هشتم ازین آشوبگاه گیتي[۲] رخت برداشت - و دیگران را اندرزنامه بازگذاشت *　　* نظم *

در حصنِ خرد مي حرامي بگذار * وین ملک چنین بدین بدآئین مسپار
هشدار که این شرمِ برِ عقل شکار * دزد است و فشارندهٔ او دزد افشار

ناگزیر آدمي زاده آنست که یکے از خرد پژوهانِ دوربین و فراخ حوصلگانِ مهرآئین برگزیند و گفت و کردارِ اورا دستورِ خویش گرداند - چندے کارآگهانِ پیشین (که دست آلای بادهٔ گساري شده اند) هنگام و اندازه را نهفته دارو وار بکار برده اند - نه آنکه خویشتن را بخورش او دادهٔ سرمایهٔ بد مستي و مدهوش مغزي گردانیده - رایاتِ اجلال از حدودِ پرسرور چهاردهم دریای چناب را پل بسته گذاره نمود - و نزدیکِ سیالکوت دایره شد *

و از سوانح سودائي شدنِ شیخ عبد الرّحیم لکهنوي - از نکوهیده آمیزش بباده نوشي افتاد از دیرباز نابخردي از پیشانیِ او پیدائي داشت - درین روز پرده از کارِ او برگرفته آمد - در منزلِ حکیم ابوالفتح سرگرمِ هرزه گوئي بود - از شورشِ جنون جمدهرِ حکیم را برخود زد - مردم فراهم آمده از دستِ او باز کشیدند - و در پیشگاهِ اقبال زخمِ او را بر دوخته بچاره گري نشستند - اگرچه حکیمانِ آزمون کار عرضه داشتند (که جراحتِ شیخ زاده مرهم پذیر نیست) لیکن گیهان خدیو از نهفته داني نویدِ تندرستي برگذارد - ظاهر بینان افسونِ دلدهي پنداشتند - و دورنگاهان مژدهٔ بهي دانستند - دوماه و چهارده[۳] روز با آنکه درسه قاشوق شوربا هر روز میخورد هیچ طبیعت اجابت نکرد - نبض‌شناسان قاروره‌دان دست باز داشتند - شاهنشاه دوربین بسانِ نخستین روز نوید عافیت برگذارد - و پالوشِ خربوزه چاره گري فرمود - بمجرّدِ خوردنِ طبیعت گشادگي پذیرفت - و روز بروز تندرستي برافزود - چنانکه درکمتر زمانے بحالِ خویش باز آمد - بیست و چهارم نزدیکِ رسول پور همایون لشکر فرود آمد - صادق خان را ملتان و بهکر اقطاع داده ازین منزل دستوري فرمودند بیست و هفتم دریای بهت را بپل برگذشتند - و درین روز گیتي خداوند بشکار آهو از سپاه جدا شد - ببالیدگي وخوش شبحي و دلیريِ آهوی این سرزمین دیگر نشان ندهند - یک هفته عشرت اندوخته[۴] باز پیوستند - هفتمِ آذر بظاهرِ رهتاس سرادقاتِ عزّت برافراخته آمد - درین رو برفرازِ[۵] تلهٔ بالناتهه برآمدند - و با برخي ژنده پوشانِ برهنه پا خلوت[۶] داشتند - و ازین منزل قاسم خان را دستوري پیش شد که ازینجا تا دریای سند نشیب و فراز را هموار گرداند - و سپس

(۲) در [بعضی نسخه] هستي (۳) نسخهٔ [ز] چهار روز (۴) نسخهٔ [ب] اندوخته هفتم آذر (۵) نسخهٔ [ل] بگریوهٔ بالناتهه (۶) نسخهٔ [ل] صحبت *

کتل خیبر و راهِ کابل را گردون گذار سازد - درکمتر زمانے فرموده بروی کار آمد - و دریٖنجا فتح الله[۲] و ولي بیگ از کابل رسیدند - و روشن شد که از نوازشِ شاهنشاهي زابلستان آرامش پذیرفت و بیمناکانِ آن دیار دل‌نهادِ بندگي شدند *

و از سوانح آمدنِ قدسي‌مهدِ حضرتِ مریم مکاني - از فزونيِ شوقِ گیهان خدیو بدارالخلافه نیارستند بود - شهریارِ قدردان را ازین اگهي نشاط افزود - یازدهم به نیایش‌گري پذیرا شده بگوناگون بزرگ داشت بقدسي منازل آوردند - بسیارے را رای آن بود که رایاتِ همایون از رهتاس نگذرد - و لیکن چون قدسي بسیجِ انتظامِ زابلستان و مالشِ افغانان بود پیشتر روانه شدند بیست و پنجم براولِ پندي دایره شد *

و از سوانح فرو نشستنِ شورشِ مظفّر گجراتي - چون خانخانان بسجودِ قدسي آستان ره‌گرا شد آن فرومایه عرصه را خالي پنداشته سرِ فتنه برداشت - سگالش آنکه بر احمد آباد دست یغما برگشاید - جامِ بنصیحت گري برنشست - که زود بدان صوب کام نتوان برگرفت و آن کارِ سترگ را آسان نتوان برشمرد - نخست خاطر از امین خان غوري فراهم آرد - اگر همرهي نگزیند مالشِ او دهد - و سپس جونه گڈهه[۳] ستاند - من نیز با گزین سامانے خواهم پیوست و بآساني ملکِ گجرات بدست خواهد آمد - بدین داستانهای خواب آور آن سودائي بر قصبهٔ ابیرپلي[۴] تاخت آورد - و بر ولایتِ امین خان لختے چیرگي یافت - آن بومي بکارپردازانِ گجرات برگذارد - مرا نیروی آویزش نیست - اگر لختے یاوري شود بآساني شورش فرو خواهد نشست درم قلیچ خان با برخے بهادرانِ کارطلب در احمد آباد آمادهٔ پیکار نشست - سیّد قاسم و خواجه نظام الدّین احمد با چندے تیزدستانِ عرصهٔ مردانگي بدان سو ره نوردیدند - و از کاردانی بیگ محمّد توقبای و امیر محبّ الله و سیّد سالم را با گروهے نبرد آرا پیشتر فرستادند - فیروزي جنود سي کروهي رسیده بود که پای آن شولیده مغز از جای رفت - و بصوبِ کاتي‌واره شتاب آورد پیشینِ شتابندگان چون بامین خان پیوستند دل برگرفت - و نیروی دیگر پدید آمد - گذارش نمود که اگر هزار سوارِ دیگر پیوندد ازین راه از پی درآئیم - و از جانبِ دیگر فیروزي جنود تکامشي پیش گیرند - بنابران قلیچ خان و سیّد لاد و سیّد بهادر و نصیب ترکمان و ابابکر شیخ و جوقے دلاوران را فرستادند - و دیگر سرانِ دولت براهِ دیگر گامِ فراخ برگرفتند - امین خان قصبهٔ راجکوت را که پناه جای او بود یغمائي گردانید - و آن واژون بخت برون آمد - آن زمینے ست شوره زار - پیوسته مدّ و جذرِ دریا شگفت آورد - دراز درویست کروه - و پهنا از سي تا پنجاه - در آخر تابستان

(۲) در[چند نسخه] ولي بیگ و فتح الله (۳) نسخهٔ [ل] بجونه گڈهه شتابد (۴) نسخهٔ [ز] بردیاپي *

بخشکي گراید - آب شیرین چون ازان سر زمین بگذرانند شوري گیرد - اُمرا نزدیک مزار داور الملک عنان بازکشیدند - درانجا امین خان بآن جوق بهادر پیوست - و جام بدستاویز پیمان آمده دید هر دو زمین دار را دلاسا نموده دستوري بنگاه دادند - آنها فرزندان خود را در خدمت گزینی فیروزي جنود گذاشتند - و یکبارگي گرد شورش فرو نشست - و پس از انجام کار در همان نزدیکي خانخانان رسید - او در اثنای راه لختي بسرانجام مهمّات سروهي و جالور پرداخت - رای سروهي در کمتر زمانے آمده دید - و غزني[2] خان جالوري بسرتابي نشست - چون پای همّت افشرده دید و رستگاري دشواري نمود - بزینهار پیوست - چون بناگزیر دل بوان نهاده بود از تصرّف باز داشته همراه آورد - و جالور را باقطاع دیگران داد - و بایزدي تائید از خطرگاهے سترگ رهائي یافت نزدیک سروهي بخاطر هوس پیما رسید که با پردگیان نشاط شکار برافروزد - و از جوش برنائي بدین عزیمت لختي از سپاه جدا شد - و از فزوني تکاپو و گرمي هوا بسایهٔ درختي آرامش گزید ناگاه یکے از شکاربان دست ستم برگشود - و گاوے برگرفت - راجپوتان آن مرز بآویزش در آمدند و خانخانان به پیکار آن گروه برخاست - و چندے نزدیکان پیوستند - سترگ کارزارے رو داد[3] نزدیک بود که کار دگرگون شود - دران نومیدي فیروزي یافتند - و مالشے بسزا دادند - و همدرینولا کهنکار زمین دار کچهه رخت هستي بر بست - و بهارا[4] پور او جانشین گشت - جام اگرچه در مردم و ملک افزوني دارد لیکن اورا بزرگ دانند[5] - و هنگام جانشیني و دیگر کارها ازو دستوري خواهند *

آمدن فرزندان حکیم میرزا و زابلي سپاه بدرگاه والا

آوازهٔ داد و دهش شاهنشاهي و حق پژوهي و قدرداني وطن دوستان را اندیشهٔ غربت زنجیرگسل دارد - و هیچ روزے نگذرد که گروهے دور دستان سعادت کورنش نیندوزند - و بگوناگون خواهشها کامیاب نگردند - ازین رو که و مه زابل را خواهش آن بود که خود را بدرگاه والا رسانند و ازین دولت ابد طراز کام دل برگیرند - لیکن وفا پرستي و نمک شناسي پیش راه میگرفت چون میرزا درگذشت لختي گرد شورش برخاست - و هرکسے بچاره گري خود برنشست - فریدون خان میرزایان و ترکان ساده لوح را از رفتن بدرگاه والا باز داشت - همگي گفتار آن نادرست آنکه کج گرائي میرزا از کابلیان میدانند - در باد افراه آن نکوهش و مالش خواهد رفت - اورا نظر

---

(۲) نسخهٔ [ز] عزلي خان - یا عدلي خان باشد (۳) نسخهٔ [ل] روی نمود (۴) در [چندنسخه] بهاره (۵) در [بعضے نسخه] دارند *

بر تباه‌کاریِ خود سگالش آن بود که بمرزبانِ توران پیوندد . و بفسون‌طرازي بسی شناسندگانِ کم‌بین را از جای برد - و نزدیک بود که بوشتر مردم بدو گروند - دریں‌اثنا قدسي‌فرمان پی در پی رسید و هنگامهٔ بدگوهران درهم شکست - آن نافرجام دران اندیشه که خردانِ میرزا را با خود گرفته بماوراء النّهر گریزد - دوربینانِ خیرسگال بدیدبانیِ او همّت گماشتند - دریں هنگام آوازهٔ فیروزي جنود بلندي گرفت - او نیز از پیشین بسیچ بازآمده به نیایش‌گري روی آورد - لیکن از کم بینی و دگرگونیِ رای بیک جا نه استادے - تا آنکه کنورمانسنگهه رسید - و سگالشها یکتائي گرفت از ساحلِ سند خواجه شمس الدّین و برخے دلاورانِ کارشناس از آب گذشته پیشتر روان شدند و شاه بیگ از پرشاور[(۲)] بکابل رفت - و رعایا بابلیي سعادت اندوختند - و سپس چون فیروزي لشکر در بکرام فراهم آمد ازانجا خواجه شمس الدّین و محمّد علي و حمزه بیگ و چندے مبارزانِ همّت منش پیش رفتند - راهِ خیبر (که از هجومِ تاریکیانِ کج‌گرا بسته بود) گشایش یافت - و ره زنانِ فتنه‌اندوز بکنجِ ناکامي خزیدند - ایں جوقِ نصرت قرین بجلال‌آباد رسیده بدادگري آرامش بخشیدند علي‌محمّد اسپ و جمعے[(۳)] کابلیان دولت خواهانه پیوستند - بخت نسا بیگم درانجا بود - ازیں آگهي نشاط اندوخت - میرزا آن پرده‌نشینِ پارسا را با افراسیاب فرزندِ دوستدارِ خود بدرگاهِ والا رخصت کرده بود - تا ببارگاهِ خلافت رفته نیایش‌گري نماید - و عذرِ کم خدمتیها برگذارد - و حسن و حسین فرزندانِ توامِ شاه‌رخ میرزا را نیز همراه کرد - ازیں سانحهٔ ناگزیر افراسیاب چون نزدیک بود برگشت - و فریدون از تباه بسیچي بران شد که بیگم را نیز برگرداند - درینوقت آمرای پادشاهي رسیدند - و نقشِ تباه اندیشها بزدوده آمده - بیست و نهمِ آبان مانسنگهه به بتخاک شتافت - میرزا کیقباد پانزده[(۴)] ساله و افراسیاب چهارده ساله با بسیارے سپاه پیوستند - و از نوازشِ گیتي خداوند چهرهٔ امّید برافروختند - بامدادان بکابل در آمدند - و گروهاگروه مردم را بگشاده دستي و شیرین زباني دل بدست آوردند - چهارمِ آذر کنور مانسنگهه پاسبانيِ آن ملک بجگت سنگهه پسرِ خود و خواجه شمس الدّین بازگذاشت - و خود با اغروقِ میرزا و سرانِ ملک رو بقدسي‌آستان نهاد بیست و پنجم در قصبهٔ راولپندي بسعادتِ کورنش سربلندي یافت - و آیندگان را باندازهٔ پایه نوازش فرمودند - نخست افراسیاب و کیقباد و دوالي همشیرزادهٔ میرزا دولتِ بار اندوختند و سپس فریدون خان و علي‌محمّد اسپ و شاه بیگ و گدا بیگ و تاش بیگ قوچین و تخته بیگ و قاسم پروانه و مظفّرکوکه و جانش بهادر و تاتار بیگ و غیور بیگ و الغ بیگ و نورمحمّد خواجه خضري و دوست محمّد ترنابي و خاکي گلّه‌بان اتالیق و قاسم کوکه و خواجه یاقوت و اتم بهادر

---

(۲) نسخهٔ [اب] پشاور (۳) در [بعضے نسخه] جمیع (۴) نسخهٔ [ز] یازده ساله .

و خویشم[2] بهادر و حیدرعلي عرب و قاضي عزّت الله و فرّخ بیگ مصوّر و دیگر بهادران و یکّه جوانان[3] بهرکدام در خور منزلت خلعت و اسپ و خوانهای مهر و روپیه بخشش شد - و گوناگون عواطف شاهنشاهي در گرفت - فریدون را (که بناسپاسي و فتنه اندوزي خوگر[4] بود - و بیحقیقتي و شورش افزائي پیشهٔ او) بزین خان کوکه سپردند - تا بتازگي نسخهٔ احوال او برخوانند - و ژرفای اطوار اورا دریابد - دوم دی بحدود حسن ابدال دایره شد - و نزدیک آن بشکار قمرغه نشاط اندوختند دریلجا حکیم علي و بهاؤ الدّین از کشمیر آمده سجود نیایش نمودند - مرزبان آنجا از فزونی خوشامد گویان و استواری جا رهگرای نیکوبندگي نیامد - اگرچه بآئین دو رویان[5] بدگوهر لابه گریها نمود لیکن نه خود عزیمت آستان بوسي نمود - و نه آن گریخته را روانه ساخت - و از بیدانشي پایهٔ او افزود غضب پادشاهي (که بے هنگام نشود - و از جا نگذرد) بجوش آمد - فرمان شد که فیروزي جنود اورا از خواب پندار در آورند *

نامزد فرمودن عساکر گیتي[6] گشا بتسخیر کشمیر

اورنگ نشینان فرهنگ آرا را همگي بسیچ آنکه جویبار معدلت روز بروز بسیرابي گراید و چهارچمن گیتي زمان زمان شاداب تر گردد - و هرچند فراوان ملک بدست یکی از فراخ حوصلگان دادگر در آید هرآینه این آرزو بگزین روش چهره افروزد - و (چون قلم رو از آبیاری دیده ور انصاف گزین آباد شود - و کهومه آن مرز سایه نشین آسایش گردند) ناگزیر آنکه بکار همسایگان (که راه مدارا سپرند) ژرف نگاهي بکاربرند - و دوربیني بجای آورند - اگر پیشین نشست و برخاست ایشان را بدوستي و هنجار گزیني آورده باشد - و از سعادت پژوهي با زیردستان نیکسگالي پیش آرند - دست از مال و ملک بازداشته یاوري فرا پیش گیرند - ورنه آئین دادگري آنکه لختي مالش دهند و بوم بازستانند - خاصه غنوده رائی که جا گوناگون نوازش راه پندار سپرد - و دل از رعیّت پروري برگرفته بطبیعت پرستي نشیند - بنابران چون فرستادگان از کشمیر بازگردیدند - و نخوت فروشي و نکوهیده کاری او برگذاردند شاهنشاه دیده ور نهم دي میرزا شاهرخ و بهادر و راجه بهگونت داس و شاه قلي خان محرم و مادهوسنگهه و مبارک خان و جلال خان و بسیارے از احدیان بسرکردگي میرزا علي اکبرشاهي و شیخ یعقوب کشمیري و حیدرچک و دیگر مبارزان کارطلب را دستوري دادند - و امین الدّین ببخشي گري اختصاص یافت - و همدرین روز زین خان کوکه را برهنموني

---

(۲) نسخهٔ [ا ز] خوشم بهادر (۳) نسخهٔ [ب] و یکه جوانان بسعادت کورنش رسیدند و بهرکدام (۴) نسخهٔ [ل] خو کرده بود (۵) نسخهٔ [ل] بدگوهران دوروی (۶) در [چند نسخه] پادشاهي *

الوس یوسف زئي و گشایش سواد و بجور رخصت فرمودند - این گروه انبوه پیشتر در قندهار و قراباغ بسر مي‌بردند - ازانجا بکابل آمده دست چیرگي برگشادند - میرزا الغ بیگ کابلي بدستان سرائي از هم گذرانید - پس ماندگان ازانجا بلمغانات دم آسایش برگرفتند [۲] - و سپس باستغر [۳] بار اقامت گشودند - و نزدیک صد سال است که در سواد و بجور برهزني و سرتابي روز میگذرانند - درین سرزمین گروهے (که خطاب سلطاني داشتند) مي‌بودند - و خود را از نژاد [۴] دختري سلطان سکندر مي‌پنداشتند - این سرگردانان تباه بسیچ چندے بپرستاري جا گرم کردند و بحیله اندوزي راه ناسپاسي پیش گرفتند - و گزین جایهای ایشان بدست آوردند - و تا امروز برخے ازان پیشین مردم دران تنگناها بناکامي بسر مي‌برند - و از وطن‌دوستي بیرون شدن نیارند در یورش کابل کلانتران این قوم جبهه سای گشته لابه گریها نمودند - و از پیشین نکوهیده کردار شرمساري کشیده پیمان پرستاري بستند - ازان میان کالو را بفزوني عاطفت پایه افزودند - و از تباه سرشتي و غنوده بختي در اندک زمانے بآئین پیش گرائیدند - و بر راهزني و خلق‌آزاري همّت گماشتند - و آن کالوی تیره روزگار از دار الخلافه روی بگریز نهاد - خواجه شمس الدّین از نواحي اٹک دستگیر ساخته بدرگاه فرستاد - شهریار مهربان دل بجای پاداش نوازش فرمود ازانجا (که بد سرشت را نیکوئي سود مند نیاید) بتازگي آن شوریده مغز راه گریز پیش گرفت و به پیشین بنگاه پناه برد - و سرمایۀ کجگرائی دیگر بومیان شد - گیهان خدیو حسن خان پٹني راجه مکت من جانش بهادر اسکرن پنچانی هیرا پرده‌ان [۵] رامچند شیخ کبیر فولاد محمّد علي سلدوز رگهناتهه سیسودیه سنار چند خان محمّد شیخ معروف خانزاده محمّد پادشاه قلي دولت [۶] بلوچ محمّد سعید یار محمّد یساول کتارو بدگوجر میر طوفان رحمت‌الله عالم یادکار ملّا شیري حسن بیگ گرد الله بخش مرل شاه محمّد عیسی و جمعے دیگر را بسپه آرائی کوکلتاش دستوري دادند و عرب خانجهاني را بخشي گردانیدند - همگي سگالش آنکه آن گروه کج گرا را رهنمون گردند و تیره دلان اندرز نپذیر بباد افراه رسند - و فریدون خان را ازو گرفته براقم شگرفنامه سپردند *

و همدرین [۷] سال اسمٰعیل قلي خان ببلوچستان رخصت شد - چون آگهي آمد (که این گروه راه ناسپاسي مي‌سپرند - و پرستاري بجای نمي‌آرند) آن گزین خدمت را نامزد فرمودند رای رایسنگهه ابو القاسم تمکین و بسیارے مبارزان کارطلب را همراه کردند - هاشم ببخشیگري

---

(۲) در [اکثر نسخه] برکشیدند (۳) نسخۀ [ب] باستنقر - و نسخۀ [ز] باشنغر (۴) نسخۀ [ل] نژاد سلطان سکندر (۵) در [بعض نسخه] دهیرا نریان (۶) نسخۀ [ز] عجائب دولت (۷) نسخۀ [ل] و همدرین ولا *

اختصاص گرفت - و همدرین روز کنور مانسنگهه را رخصت کابل شد - تا بداد گري آن ناحیت را آباد سازد - سیّد حامد بخاري و بختیار بیگ و محمّد قلي بیگ و حمزه بیگ و بسیارے دلاوران نامور را همراه ساختند - و فرمان شد که چون بگریوهٔ خیبر نزدیک شود روزے چند عنان باز گیرد و تاریکیان تیره بخت را مالش دهد - و چنان سازد که راه ایمني پذیرد - و پویندگان را فراغ خاطر باشد - شهریار کشور گشا دوازدهم دی درچهار ماه و یک روز سه صد و پنج کروه و کسرے راه در شصت و پنج کوچ در نوردیده دراتک بنارس بخجستگي درآمد - و داد گري و کار آگهي برافزود - بامدادان بمنزل زین خان کوکه و کنور مانسنگهه (که دران نزدیکي فرود آمده بودند) سایهٔ عاطفت انداخت و بتازگي گرانبار مهین اندرزها گردانید - پانزدهم فریدون خان را بحجاز فرستادند - بو که آلایش بد گوهري شست و شوی یابد - و سرمایهٔ سعادت اندوزد - از دریای بهت بکشتي برآورده ببهکر بردند - و ازانجا صادق خان دریائي ساخت - و بدان طواف گاه رسانید - هرچند دوربینان بارگاه عرضداشتند (که چنین شورش منش اگر از بار هستي رهائي نیابد در زندان داستان پند پذیري بر خواند) گیتي خداوند پاس طلب داشته برگذارده گوش ننهاد - حاجي سیندوک[۲] احمد بیگ علي محمّد الف احمد قاسم کیچک علي قاقشال ناد علي بیگ خرّم بای میرباقي پیر محمّد جلایر درویش علي قوش بیگي القمش[۳] بهادر کفشي بهادر لاله بیگ محمّدي بیگ مشتاق بیگ از بیمناکي نظر بر پیش آیندگان داشتند - چون از نواخت آنان آگهي شد از کابل بسیچ قدسي آستان نمودند - بیستم سعادت بار اندوختند - و بخسرواني نوازش بلند پایگي یافتند •

و از سوانح فرستادن سپاه بتاخت یوسف زئي - بنگاه این گروه ناسپاس کوهستان سواد و بجور است - و بسیارے در دشت بسر برند - از دو سو دریای سند دارد - و از دو جانب دیگر دریای کابل و کوهستان شمالي - درازی آن سي کروه - پهنا بیست تا پانزده - جلگهای دلگشا و مرزهای نگاه فریب چهره افروز نشاط - کوکلتاش چون بدین دشت نپرداخته بجور شتافت بیست و پنجم گیتي خداوند قرا بیگ و ضیاء الملک و برخے بهادران خدمت گزین را بسرکردگی شیخ فرید بخشي فرستادند - گزین تاختے نموده بازگردیدند - و چنان برگذاردند که کار دشت فراوان است - آن سزاوار که فوجے دیگر نامزد گردد - تا بشایستگي خاربن ناسپاسي[۴] برکنده آید و سپس از طرف دیگر بکوهستان درشده پیش کوکلتاش روند - بنابرین چهارم بهمن سعید خان ملک الشّعرا شیخ فیضي شیر خواجه علي محمّد الف قاضي علي صالح دیوانه فتح الله شربت دار یوّب بیگ یعقوب بیگ عبد الرّحمن بیگ شیخ ابوالبرکات و طایفهٔ دیگر از مجاهدان سعادت اندوز

(۲) در [بعضے جای] سیوندک (۳) د . [بعضے نسخه] القمش بهادر (۴) نسخهٔ [۱] ناسپاسان •

و سه صد سوار نگارندهٔ اقبالنامه را دستوری دادند - در نخستین منزل (که کهترین بوداع برادران رفته بود) گیهان خدیو از راه کهترنوازی سایهٔ عاطفت انداخت - و بگوناگون نوازش سربلندی بخشید - و قور خاصه نامزد شد - تا بکورنش آن سعادت اندوزد - و بهنگام سواری فیروزی جنود در پس آن خرامش نماید - و در مقام (۲) نردان انجمن کارآگهان انتظام یابد - هفتم میر شریف آملی را بزابلستان فرستادند - بمنصب امینی و صدارت آنصوب بلند پایگی یافت - و دران روز قاسم بیگ تبریزی بمیرعدلی اردو سرفرازی یافت - و بر زبان گوهربار رفت که همواره نیایش ایزدی و رضامندی الٰهی را پژوهش نماید - و شناسائی را با نیازمندی برآمیزد - و از آزمندی و شتردلی (که لغزشگاه هوشمندان است) برکرانه زید - چه بسا پارسا گوهر را رنگینیٔ دنیا و شکوه ستمکاران از حق گذاری باز دارد - و داوری را بگواه و سوگند باز نگذارد - و از دورنگاهی پرسشهای رنگارنگ را با سواد خوانیٔ پیشانی آمیخته دارد و بزرگ آویزش را بدانچه خود نرسد بعرض همایون رساند و تن آسانی را نا روا دانسته گاه و بیگاه بدین کار پردازد *

و از سوانح فرستادن راجه بیربر بصوب سواد - چون آگهی آمد (که اگر کار به پیش فرستادگان باز گذاشته آید از فزونیٔ کج گرایان این ناحیت و دشوار گذاریٔ (۳) تنگناهای کوهستان دیر تر بانجام میرسد) بنابران بسیج آن شد که لشکرے تازه بسرکردگی یکے از بندگان کار شناس نامزد گردد ازانجا (که این شوریدهٔ آرمیده را آهنگ نبرد درسر بود - و آرزوی آن سراپای خاطر فروگرفته) بعرض همایون رسانید - اگرچه خدمت حضور اکسیر (۴) بختاوری ست لیکن میخواهد که پرستاریٔ غایبانه را (که آزمونگاه یگانگی و یکروئی ست) عیار باز نماید - و بتازگی پایهٔ گوهرشناسیٔ گیتی خدیو برروی روز افتد - و مرا (که از پیغولهٔ خمول برآورده رو شناس روزگار گردانیده اند) دوش فطرت قدرے سبکبار آید - و بدین اندیشه دل را نیرو افزودے که اگر بمددگاریٔ زمانه و یاوریٔ سپهر در ناوردگاه بگزین کارے چهرهٔ ناموری برافروزد شایستهٔ بندگی (که پیرایهٔ دین و دنیا ست) بجای آمده باشد - و هم دهان هرزه سرایان ناتوان بین (که (۵) دروازهای ناسزائی ست) بسته آید - ورنه سپنجی جان را نثار دولت ابد طراز ساخته جاوید نیکنامی برگیرد - شهریار آگاه دل نقش راستی از گذارده برخوانده پذیرش فرمود - و مرا بنشاط گاه برده نیروی دیگر بخشید - و بر زبان گوهرآمود گذارش یافت که چندے از سپاهیان آزمون کار را همراه خواهیم ساخت - که ایستادن و کارزار شدن بصواب دید آن گروه شود - پایان روز که هنگام دستوری بود کشورخدا فرمود - بر پیشگاه خاطر

---

(۲) در [بعض نسخه] بردان - والله اعلم (۳) در [بعض نسخه] تنگنای کوهستان (۴) نسخهٔ [ا] بخت دولت است (۵) نسخهٔ [ا ب ک] که دروازهٔ نا سزا سرائی ست *

چنان پرتو مي‌افتد که میانِ تو و راجه بیربر قرعه اندازند - تا بے خواهشِ یکدیگر ایزدي سرنوشت پیدائي گیرد - ازانجا که خواهش دیگر[۲] بود نقشِ بسیار[۳] برگرفته آمد - یکبارگي[۴] رقمِ کم بنامِ او بر آمد - و ما هر دو باندوهِ دراز در شدیم - ناگزیر خارِ غم بدل فروشکسته باندرز[۵] سرائی خود نشست و آن سزاوارِ بزم و رزم بسرنوشتِ آسماني دوازدهمِ بهمن رخصت یافت - قاسم خواجه و گدا بیگ و حاجي سیندوک و احمد بیگ و تاش بیگ و خواجه حسام الدّین و برخے بهادرانِ نامور را همراه نوشتند - بامدادان خدیوِ عالم در بازگشتِ شکار بدایرهٔ راجه سایهٔ عاطفت انداخت و بنوازشهای گوناگون سرافرازي بخشید - در کمتر زمانے باهم پیوسته دشت را گزین رفت و روے کردند - هرکه سرکشي پیش‌گرفت مالش بسزا یافت - و هرکه نیایش‌گري نمود مال و ناموس اورا پاسباني نموده جای دیگر آباد کردند - و فیروزي‌جنود بآهنگ‌ گشایشِ نبیر رو بگریوه[۶] نهادند چون لختے تنگنا ها سپرده بمنزلِ دوک رسیدند افغانانِ واژون بخت چارهٔ[۷] آویزش ساختنه[۸] به پیکار برخاستند - و شگرف کارزار چهرهٔ رادمردي برافروخت - جمعے انبوه دستگیر شدند - و بسیارے به نیستي[۹] گرائیدند - شیرخواجه احمد بیگ علي محمّد الف ضیاء الدّین بهرام بیگ کارنامهای دلاوري بروی کار آوردند - و چون بیگاه بود و احوالِ پیش پیدائي نداشت برگشته بمنزل‌گاه آمدند و چون آگهي شد که ازین راه بدان مقصد نتوان شد بدشت باز گردیدند - تا از راهِ دیگر درآیند *

و همدرینولا حکیم ابو الفتح را با جوقے بهادرانِ کار آگاه بسواد رخصت فرمودند - زین خان کوکلتاش عرضداشت کرده بود که بایزدي عنایت سخت گریوها گذارده شد - و بجور و بیشترے سواد بدست در آمد - لیکن از افزونی تکادو لشکر بستوه آمد - افغانان در گریوهٔ کراکر میانِ سواد[۱۰] و نبیر فراهم آمده‌اند - اگر لختے گندآوران پیوندند بشایستگي بادافراهِ ایشان سرانجام یابد - و همگي ملک بگزین روشے بدست افتد - بنابرین نوزدهم حسن بیگ شیخ عمري احمد قاسم طوفان بیگ ملّا غیوري موهنداس را با چروها و شمشیر بازان بسرکردگی حکیم دستوري دادند - و فرمودند که اگر پیشینِ سپاه در دشت باشد پیوسته بزودي بکوکلتاش رسند - و از گریوهٔ[۱۱] ملکند (که نزدیک ترین راهها ست) شتاب آورند - پایانِ روز بدایرهٔ حکیم رفته جارید دولت بخشیدند - و بهین پندها آویزهٔ گوشِ هوش شد

---

(۲) در [بعضے نسخه] دیگرے بود (۳) در [بعضے نسخه] بسیار برابر گرفت (۴) نسخهٔ [ا] یکبارگي بنام او بر آمد (۵) نسخهٔ [ل] باندرز گوئي (۶) نسخهٔ [ا] بگریوهٔ حمله نهادند - و نسخهٔ [ز] بگریوه جماه (۷) نسخهٔ [ز] جای آویزش (۸) نسخهٔ [ب ک] شناخته (۹) نسخهٔ [ل] بگو نیستي (۱۰) نسخهٔ [ا] سواد و تیره - و نسخهٔ [ب] سواد و نیر - و نسخهٔ [ک] سواد و تیراه (۱۱) نسخهٔ [ل] از کوه ملکند *

در کمتر زمانے لشکرها یکجا فراهم آمدند - و بدان راه که حکم شده بود گام برگرفتند - و همدرین روز آگهی رسید که ایلچیٔ عبدالله خان فرمانروای توران و نظرے (۲) (که از دیرباز بلخ در تیول او بود) با بزرگ کاروانے نزدیک رسیده - و از رهزنیٔ تاریکیان گریوهٔ خیبر دشوارگذار است - بنابران مبارک خان نوحانی و غازی خان و چندے از رادمردان را بسرکردگیٔ شیخ فرید بخشی بیگی فرستادند - که آیندگان را بآسانی برگذرانند ●

و از سوانح آرامش یافتن صوبهٔ بنگاله - دران هنگام (که یورش پنجاب بخاطر همایون پرتو انداخت) آگهی آمد که وزیرخان تنها از مهمّات آنحدود نمیتواند برآمد - و سرکشان آن مرز تارک ناسپاسی برافراخته دارند - بنابران کهین برادر شهباز خان را فرستادند - که اورا از صوبهٔ بهار بدان ملک رساند - بر ساحل دریای بهت بعرض همایون رسید که شهباز خان را آرزومندیٔ سجود قدسی آستان بیتاب دارد - و از مدارای ناهنجار فرستاده رهگرای بارگاه اقبال است - سزاوار جدکار را روانه فرمودند - که کام و ناکام اورا برگردانیده بدان خدمت رسانند - نزدیک جونپور بدو پیوسته ازان خواهش بازداشتند - بیستم بهمن بپاسبانیٔ بنگاله برنشست - و بزبان دلاسا و دست گشاده بصید دلها پرداخت - بکمتر فرصتی افغانان کج‌گرا نیایش‌گری فرا پیش گرفتند و گرد شورشها فرو نشست - و زیردستان برآسودند - و بکین توزیٔ عیسی بملک بهاتی سپاه روانه ساخت - از نیرنگیٔ اقبال یارای آویزش نشد - و ولایتی (که صادق خان بآشتی داده بود) بدست آمد - و تا بندر چاتگانو (۳) چیرگی یافت - و کارها بشایستگی گرائید - عیسی گزین تنسوقات فرستاده بلابه‌گری پیش آمد - و گذارش نمود که چون معصوم از واژون بختی راه ناسپاسی پیموده بر خویشتن میلرزد چندے میخواهد که غایبانه شایسته پرستاری کند - و اکنون پور خود را بدرگاه میفرستد - پاسخ شد بهبود آنست که بحجاز شتابد - و ازانجا روی نیاز ببارگاه آورد و بسیارے از افغانان قتلو نیز جدا شده پیوستند - او دستان سرائی پیش گرفت - شهباز خان از ساده لوحی پذیرفته آدیسه را باو بازداد ●

و همدرینولا گزین فوجے بولایت کوکره فرستاد - میان آدیسه و دکن ملکے ست آباد - مادهو سنگهه بومیٔ آن (ازینکه کوهے دشوارعبور درپیش دارد) سرنخوت بر می‌افرازد - مجاهدان اقبال بدانجا شتافته دست یغما گشودند - و غنیمت فراوان اندوختند - او از بخت مندی مالگذاری پیش گرفت - و در سایهٔ دولت بے‌همال آسایش یافت - و نیز مرزبان مکه (که نزدیک بیگوست) فراوان خواسته و فیل فرستاده داستان یکجهتی برخواند - و از نیرنگیٔ اقبال آنکه از اُمرای بزرگ

---

(۲) نسخهٔ [ب] نظري که (۳) نسخهٔ [ا] جاتو ●

جز وزیرخان نبود - و کارها بشایستگي انجام گرفت - و نواره که گزین اسباب نبود آن دیار است نیز انتظام نداشت - و غنیم را کشتيِ ناورد فراوان ٭

و از سوانح آمدنِ یوسف‌خان مرزبانِ کشمیر بدرگاهِ والا - چون سپاه نصرت پیوند بگشودنِ کشمیر دستوري یافت سرانِ لشکر را همگي اندیشه آن بود که از راهِ بهنبهر درآیند - برای آنکه گران لشکرها ازین‌راه بزودي و آساني خرامش‌نمایند - و برخے زمینداران آنسو سخنِ یگانگي مي‌سرائیدند[۲] - سگالش آن بود که چون راه از برف واگشاید و هنگام زمستان بانجام رسد گروه نوردي پیش‌گیرند - ازانجا که پاداشِ بدگوهران درنگ برنتابد فرمان‌شد که درین ریزشِ برف (که غنیم خوابِ بے‌پروائي درسردارد) از راهِ پکلي[۳] (که برف کم بارد) فیروزي جنود بدان ملک شتابد - ناگزیر دل بدان صوب نهادند ازین آگهي یوسف خان آهنگِ پیکار در سرگرفت - و بسیارے کارآگهان را روانه گردانید - که نزدِ دریای نین‌سکهه حصارے برآرند - و در هرتنگي استوار جائے ساخته آمادهٔ آویزش شوند - فرستادگان از بارهموله شش کروه گذشته بودند که اقبالِ روزافزون بشگرف کاري درآمد - مرزبانِ کشمیر نقشِ آن سگالش برسترد - و رخصت کردها را باز گردانید - و از حرف سرائیِ رای‌زنانِ کم‌بین و کوتاه نگاهانِ زر دوست بگرانِ خوابِ غفلت درشد - و دشوار گذاريِ گریوها و رسیدنِ برف و باران و گرم سیري بودنِ فیروزي جنود غنوده‌تر ساخت - و خویشتن درستي و مال پرستي غبارآلودِ بےپروائي گردانید - هنگامیکه کار از دست رفته بود آگهي پذیرفتند که مجاهدانِ دولت بگشایشِ این ملک همّت بسته اند - و در نزدیکِ پکلي رسیده - گردِ شورش بلندي‌گرای شد - و گوناگون رایها پدید آمد - هرکه دوربیني از دست دهد و در کامیابي اندیشهٔ ناکامي[۴] ننماید هرآینه بهتیره روز دشمن‌کامي نشیند - و پای خواهش بسنگ ناامّیدي درآید - پس از کوتهیِ داستان بهزاران آسیمه‌سري بآرزش پیکار در سرگرفت - زمان زمان دگرگونگیِ رای کالیوه‌تر ساختے - درین هنگام (که سپاه ایزدي اعتصام نشیب و فراز درنوردیده نزدیکِ بولیاس[۵] فرود آمد) یوسف‌خان از شادخوابِ پندار برخاست - و بیچاره گريِ ناسپاسي برنشست - و (چون بجز زینهاري شدن و بکورنش رسیدن دست‌آویزِ ملک داري نیافت) از کتلِ کوارمست[۶] ببهانهٔ دیدنِ ناوردگاه با چندے جدا شد و کاردانے فرستاده رازِ دل درمیان آورد - اُمرا (که از سختيِ سرما و گرانيِ آذوق و دشواريِ راه و ریزشِ برف و باران بستوه آمده بودند) از پیشِ خود پذیرفته آمده را دستوري دادند - و او با چندے از دمسازان چهارمِ اسفندارمذ بفیروزي سپاه پیوست - اُمرا گوناگون بزرگ داشت بجای آورده

---

(۲) نسخهٔ [ب ک] مي‌گذاردند (۳) نسخهٔ [ل] پکهلي (۴) نسخهٔ [ب] ناکامي (۵) نسخهٔ [ب] الیاس - ونسخهٔ [ل] لوالباس (۶) نسخهٔ [ا] گذارمست ٭

انجمن آراستند - و آهنگِ بازگشتن در سر گرفتند - چون بدرگاهِ والا آگهي رسيد فرمان شد
که آمدنِ او پسندِ خاطرِ اقدس آمد - و بخسرواني‌نوازش سربلندي خواهد یافت - لیکن اندیشهٔ
بازگشتِ اُمرا شایستگي ندارد - اگر یوسف‌خان را حیله اندوزي در سر نیست و شاهراهِ راستي
میرود باید که فیروزي‌سپاه دران عرصهٔ دلگشا در آید - و آن ملک گرفته بدو سپارند - اُمرا کام و ناکام
قدم پیشتر نهادند - سرانِ کشمیر از واژونيِ بخت و غنودگيِ رايِ حسین‌[۲]خان چک را نزدیکِ
کوارمست بکلاني برگرفتند - و در استواريِ گریوه نشستند - دریں‌هنگام یعقوب پسرِ یوسف‌خان
بدان هنگامه پیوست - و از مرزبانِ نو دل برگرفته بدو گرویدند - و بر سرِ گریوه آویزش را روزِ بازار شد
مادهوسنگهه و امین‌الدّین و برخي از سپاهِ فیروزي سرِ آن گریوهٔ دشوار گشا برگرفتند - حسن بیگ
احدي و چندے راجپوتان بجان‌سپاري جاوید نیکنامي اندوختند - و چهل کسِ نامور از غنیم
رختِ هستي بربست - و پراگندگي دران گروه افتاد - دریں‌اثنا بسخن‌سرائيِ شیخ یعقوب
کشمیري زمینداران کرنا[۳] آمده دیدند - و قرار یافت که از بنگاهِ ایشان فوجے درونِ کشمیر درآید
کشمیریان لابه‌گري پیش گرفتند - و حرفِ آشتي برگذاردند - و گذارش نمودند که مرزبانِ این دیار
رو بدان درگاه آورده است - سزاوار آنست که گردِ آویزه فرو نشیند - و منابر و دراهم بگرامي نامِ
شاهنشاهي چهره برافروزد - و سرای[۴] ضرب و زعفران و ابریشم و شکاري جانور بسرکارِ والا باز گردد
و بهر کدام داروغه فرستاده فیروزي جنود باز گشت نماید - چون بستوه آمده بودند بکوششِ
یوسف‌خان مرزبانِ کشمیر پذیرفتند - داروغگيِ زعفران زار و ابریشم بقلندر بیگ - و دارالضّرب
بخواجه میرکي - و جانوران بملّا مظهري باز گشت - اگرچه شهریار کشور[۵] ستان را پسند نیامد
لیکن بر روزگارِ سپاهِ فیروزي و کشمیریان بخشودند - و قرارداده پذیرائي یافت *

و از سوانحِ چشم زخم رسیدن به[۶] نیکوکاريِ زین‌خان کوکلتاش - چون بگشایشِ سواد و بجور
دستوري یافت نخستین گرفتنِ بجور را پیش‌نهادِ همّت گردانید - سي‌هزار خانه‌دار الوسِ یوسف‌زئي
آنجا بسر مي‌برد - و از گریوهاي دشوار گشا سرِ نخوت برافرازد - فیروزي سپاه بچابکدستي از راهِ
دانش[۷] کول درآمد - و کج‌گرایان را فرصتِ گرفتنِ راه نشد - جانش بهادر با برخے دلاوران شهرگیران را
برتاخت - و بسیارے مالش بسزا یافتند - و چون روزگار بریشان تنگ شد غازي‌خان و میرزا علي
و طاؤس[۸]‌خان و قظر و دیگر سران زینهار خواسته دیدند - و یکبارگي خاربنِ شورش برکنده آمد

(۲) نسخهٔ [ا] حسن چک را (۳) نسخهٔ [ز] کرناو - و نسخهٔ [ک] کرناد (۴) نسخهٔ [ا] دار الضرب
(۵) نسخهٔ [ل] کشورگشا را (۶) نسخهٔ [ل] بلشکر سواد و بجور زین خان (۷) در [بعضے‌نسخه]
از راه کول (۸) در [بعضے‌نسخه] کاؤس خان *

ازانجا آهنگِ ولایتِ سواد شد - چهل هزار خانه‌دار یوسف زئي دران کوهستان بسر برد - چون افواجِ گیهان‌ستان بر کنارِ دریا رسید تهوّر منشانِ آن بوم بآویزه پای افشردند - هراول لختی در گذشتن عنان بازکشید - دلاورانِ التمش به تیزدستي برگذشتند - و از دیدنِ آن دیگران نیز براه افتادند سترگ آویزش چهرهٔ رادِ مردي برافروخت - و غنیم ناکام راهِ گریز سپرد - و کوکلتاش در چکدره[۲] (که میانِ ولایت است) قلعهٔ اساس نهاد - و بر مالشِ دیگران همّت گماشت - بیست و سه بار فیروزي یافت - و هفت لشکر برشکست - و غیر از گریوهٔ کراکر[۳] و ولایتِ نبیر[۴] همه بدست آمد لیکن از کوه نوردي و فزونیِ کارزار سپاه لختی بستوه آمد - کوکلتاش خواهشِ کمک نمود گیتي خداوند راجه بیربر و حکیم ابوالفتح و دیگر مبارزان را نامزد فرمود - چون پیوستند غبارِ دورنگي برخاست - پیشتر میانِ کوکلتاش و راجه گفت و گوی تنک[۵] خشمي بود - و همچنین راجه و حکیم نیز با یکدیگر صفائي نداشتند - از نیرنگیِ روزگار با فهمِ عالي و اعتبارِ سترگ به تنگنای حسد درشدند - در پادشاهي عاطفت (که دور و نزدیک را فرو گرفته دارد) انباز نخواهند و آن مایه شناسائي بدست نیفتد - با آنکه این طرز گزیدن بژرفنای رنجِ دراز در شدن است و بدایمي اندوه افتادن - بایزدِ بےهمال درآویختن - و خود را بیغاره کشِ که و مه گردانیدن است ازان باز (که فوجهای دشت بکمکِ کوکلتاش روانه شدند) راجه پیشانیِ سر و دل را چین‌آلوده داشتی و با دمسازانِ خویش سرائیدے - همانا روزگار برگشته است - که بهمراهیِ حکیم و یاوریِ کوکه دشت و کوه پیموده میشود - تا انجامِ کار بکجا کشد - در ره نوردي هر روز بحرفِ ناسزا با هم در افتادے - چون بگریوهٔ ملکند رسیدند کوکلتاش پذیرا شد - و گرم خوئیها نمود - و خود بر سرِ آن گریوه[۶] بگذراندنِ لشکر و پرتال برنشست - و شب همانجا بروز آورد - و حکیم ابوالفتح با چندے بقلعهٔ چکدره شتافت - راجه ازین جدائي برآشفت - و باندیشهٔ تباه درشد - بامدادان بدان قلعه فراهم شدند - کوکلتاش جشنی برآراست - و قدومِ گرامیِ رسیدگان را خواهش نمود - راجه پیشین خشمگیني برملا انداخت - و بدان انجمن در نشد - و گذارش نمود سزاوار آنست که همگي کارآگاهان گردِ قورِ پادشاهي فراهم آیند - و رازگوئي و بزمِ یکجهتي درانجا آرایش گیرد - کوکلتاش خشم فروبرده پیشِ راجه آمد - و سرانِ دیگر نیز پیوستند - شایسته آن بود که خدمتِ قور را بکوکلتاش مي‌سپردند - و در خانهٔ او فراهم شده جانقي مینمودند - بارے درین انجمن میانِ راجه و حکیم از درشتي بدشنام کشید - و ببردباریِ کوکه لختی شورشِ بیگانگي فرو نشست

---

(۲) در [چند نسخه] جکدره (۳) در [بعضی نسخه] کراکره (۴) نسخهٔ [اک] تیر - و در [بعضی جای] تیراه (۵) در [اکثر نسخه] تنک چشمي (۶) در [اکثر نسخه] آن پیچ - و پیچ بمعنیِ کوه •

و پس از گذشتِ نا بایست کوکلتاش گذارش نمود - مهمّ کوهستان بانجام نزدیک است - و سرتابانِ کراکر و نبیر نیز لابه گری فرا پیش دارند - لیکن از دیرباز گفت بکردار نمي آید - همگي پژوهشِ کمک ازان بود که جوقی را دربن قلعه گذاشته در مالشِ فتنه اندوزانِ حیله گذار تکاپو رود - اکنون باید که لشکرِ تازه زور این خدمت را برخود گیرد - و من با پیشین سپاه میانِ ولایت را پاسباني کنم - یا آنکه بودنِ چکدره را اینان بر خویشتن گیرند - و من بسزای کوه نشینانِ بیراهه رو شوم راجه و حکیم هیچ یک را نپذیرفته پاسخ دادند - فرمان بتاختِ ملک است - نه بنگاهداشت همه یکجا مالشی بسزا داده از همان راه بدرگاهِ والا مي شتابیم - کوکلتاش جواب داد - ولایتی (که بچندین آویزش بدست آمده باشد) چگونه سرانجام ناکرده گذاشته آید - و شتافتن بدان راهِ پر نشیب و فراز پسندیدگي ندارد - و اگر آن دو روش فراپیش نمیگیرند و برفتن قرار میدهند همان بهتر که از راهِ آمده باز گردند - که آن سو سپه نشین است - و غنیم را نیروی دستبرد نے - این[(۲)] را نشنوده بهمان نخستین اندیشه دل نهادند - کوکلتاش از مدارای بےهنجار آئینِ سرداري یکسو نهاد - مبادا این نزدیکانِ شیوا زبان حرفی ناشایسته برسازند - و شاهنشاهِ بسیار مشغله زمانی گران خاطر شود - و اینان را همگي اندیشه آنکه مبادا به تنهائي کارے از پیش نرود - و شرمندگي بار آورد - از نیرنگیِ تقدیر رفتنِ بےهنجار قرار گرفت - و سخن در آرایشِ فوجها رفت - راجه و حکیم بهمان اندیشه از سر کردنِ برانغار و جرانغار سر باز زدند - سربراهیِ برانغار بحسن پٹني باز گشت - و جرانغار بقاضي علي - و پیش قدمیِ هراول بحسن بیگ گرد - و بگفتگوی فراوان حکیم در التمش جای گرفت - دوم اسفندارمذ از چکدره بصوبِ کراکر رونهادند - و پنج کروه راه رفته در موضعِ کانداک فرود آمدند - و روزِ دیگر چون راه پرتنگ بود برانغار را چنداول گذاشتند - و نیم کروهیِ دره قرارِ منزل شد - و چنان اندیشیدند که امروز هراول لختی بتاخت پرداخته باز گردد - بامدادان چون آن گروه بران کتل برآمدند آغاز پیکار شد - زمان زمان فیروزي چهره بر افروختي - درکمتر فرصتي تنگناها را درنوشته فراوان غنیمت اندوختند - و هزاران بندي بدام افتاد - التمش که بیشتر کابلیان بودند داستانِ یغما شنوده شتاب آوردند - و بسیارے از فوجهای دیگر نیز از پی شتافتند - کوکلتاش (که منزل گزیده بود) ناچار خود هم روانه شد روارو بےروش پیش آمد - افغانان از پس دستِ غارت برگشادند - حسن خان پٹني سخت آویزش نموده زخمي کناره گرفت - و کار بر روندگان تنگ تر شد - کوکلتاش ازین آگهي عنان باز کشید و پای همّت افشرده بکارزار درآمد - آن روز و تمامِ شب و بیشترے از روزِ دیگر هنگامهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ا] این سخنان را *

زد و خورد گرمي داشت - چهار سرگروه را کوکه خود به بندوق آتش برخت هستي درزد و افغانان لختی از هم گسیختند - اگرچه پایان روز فیروزي نشاط آورد لیکن بار شتر و گاو بتاراج رفت و آنچه بر فیل و استر بود بمنزل رسید - روز دیگر شش کروه رفته نزد خانپور فرود آمدند - کوکه چنداولي برخود گرفت - و همگي راه جنگ کنان بمنزل پیوست - و بداپرا راجه رفته انجمن کنگاش برساخت - و پیشین گفت و گو و نکوهش شتاب زدگي و به دید خود را بشیوا زباني گذارش نمود - اکنون صلاح چیست - و چه پیش باید گرفت - چون راه کمتر مانده بود نشیب و فراز آن بنظر نیامد - همه پاسخ دادند سزاوار آنست که گریوه گذشته روزے چند برنشینیم و چارهٔ این گروه ناسپاس از سر کرده آید - کوکلتاش برگذارد که تنگنای پیش دشوارترین جایهاست چنین ره نوردیدن آبروی خود ریختن است - آن درخور که در همین مرحله (که لختی فراخي دارد - و اسپ سرکوب نیست - و آب و گیاه فراوان است - و آذرق بسیار) دیواربندے سرانجام داده پای همّت برافشاریم - و بدگوهران نخوت افزا را (که همگي کوه فرا گرفته دارند) مالشی بسزا داده آید - یا آنکه زه و زاد و فراوان مال ایشان بدست ما ست - استمالت نامها فرستاده پیمان فرمان پذیري برگیریم - و بندیان بدیشان باز سپاریم - و بیرغمال چندے را نگاه داریم - و اگر این رای هم دلنشین نیست چندان توقّف افتد که ببارگاه اقبال آگهي رود - و فوجی از بهادران ازآنصوب آمده سر گریوه نگاه دارد - ازآنجا (که سرنوشت آسماني دگرگون بود) بر سگالش خویش ایستادند و سود در زیان خود اندیشیدند - ششم اسفندارمذ بصوب گریوهٔ بلندري[۲] روان شدند - کوکه از کارآگهي چنداولي برخود گرفت - و سخت تر از پیشین روز آویزش پدید آمد - چون لختی راه بسپردند و روز بیگاه گشت اردو سر دره را آغاز بزرگ گریوه دانسته فرود آمد - و از رسیدن کوکه روشن شد که هنوز تنگنای دیگر باید گذشت - تا بسر آن پیچ رسیده آید - و چون سرکوبها نزدیک داشت در پیش رفتن کوشش نمود - و چنان قرار داد که هراول بسر گریوه رسیده بلندیها را بگیرد - و اردو در پایان فرود آید - و سرآغاز پرتو صبح آن دشوار پیچ را گذاره نمایند - چون از پس افغانان رانده مي آمدند کوکلتاش با برخی دلاوران برگردید - و دیگران ازین کوچ ناهنگام و پیش شتافتن هراول نوردیدن گریوه دانسته شتاب آوردند - و آئین رفتن از هم ریخت - هرچند در فهماندن و برگرداندن تکادو شد سودمند نیامد - افغانان از هرسو به تیر و سنگ چیره دستي نمودند - از ناشناسائي و سراسیمگي از فراز کوه به نشیب گاه رو آوردند - دران روارو از دل بای دادگي فیل و اسپ و آدم با یکدیگر آمیخته افتادند - و عالمی نقد هستي[۳] درباخت - بسیارے ناموس‌دوست ایستاده

(۲) نسخهٔ [ا] ملکندري - ونسخهٔ [ل] مکندري (۳) نسخهٔ [ل] بسرنوشت ازلي نقد هستي درباخت •

مردانه جان نثاري نمودند - و برخی پردلان راه شناخته کام بر گرفتند - انجام روز برخی دیگر
آن گریوهٔ دشوار را گذاشته پائین فرود آمدند - کوکلتاش بران بود که در همان آویزش روزگار بسر آید
جانش بهادر جلوگرفته کام و ناکام برگردانید - و لختی آمده از بیراهي پیاده شد - و بصد دشواري
بمنزلگاه پیوست - و بر زبان هرزه‌گویان بیهده گذار افتاد که افغانان از پی مي آیند - بصد بیتابي
ازانجا نیز کوچ بی‌هنگام کردند - و مردم از تاریکي راه گذاشته بدرها افتادند - افغانان در گرفتن
و بخش کردن مال درمانده بودند - روز دیگر بسیاری راه گم‌کردگان را جان از دست بشد - و برخی
دستگیر گشتند - دربن شورش تا پانصد کس را روزگار سپري گشت - آنانکه روشناس گیهان خدیو
بودند راجه بیربر حسن‌پتني گدا بیگ راجه دهرمکند (۲) سنکر خان‌محمد ملا شیري عرب شیخ (۳) کنکه
ملا غیوري جان‌محمد (۴) بخشي (۵) شیخ‌جنید شیخ‌حمید فرملي بهادر امان‌الله سعید - هفتم آگهي رسید
ازین گزند ناگهاني و فرو شدن سعادت اندوزان اخلاص نهاد خاصه سپري شدن روزگار آن همزبان
معني‌آفرین راجه بیربر گوناگون اندوه سراپای خاطر اقدس را فرو گرفت - و دل از همه وا پرداخته آمد
چون در وابستگیِ صوري بر خلاف وارستگي شیون ستوده باشد گیهان خدیو با پیشوائیِ ملک معني
پاس ظاهر داشت - و شباروز (۶) بخورش مکیّف هرروزه میل نفرمود - و بکوشش (۷) مریم مکاني
و زاریِ بندگان عقیدت طراز بدان گرائیدند - قدسي بسیچ آن بود که دران کوهستان رایات همایون
بر افراخته آید - و آن گروه کج‌گرا مالش بسزا یابد - لیکن بلابه‌گریِ اخلاص‌گزینان سعادت آمود
دست ازان یورش باز داشته نهم گوهر اکلیلِ خلافت شاهزاده سلطان مراد را با بسیاری از فدویان
کارگذار رخصت دادند - و راجه تودرمل را بآن نونهال اقبال همراه کردند *

و در همین روز فیروزي جنود دریای سند و رودبار کابل گذشته در مصر دایره کردند
و بفرمان والا زین خان کوکه و حکیم ابوالفتح و قاضي‌علي از لشکر پیش پیوستند - (اگرچه در دیدهٔ
ظاهربینان شکستي بروی کار آمد - و از ناتوان بیني و کارنشناسي چشم زخمي رسید) لیکن نزد
ژرف نگاهان سترگ فتحي را سرآغاز شد - از زمان میرزا الغ بیگ کابلي الوس یوسف زئي (که
از صد هزار بیشتر است) بدستاویز کوهستان دشوار گذار پیوسته راه زدی - و گوناگون گزند
بره‌گذري رسیدی - مرزبانان کابل را نیرو نبود که مالش بسزا دهند - و فرمان‌روایان هندوستان
از فزونیِ کار و همزبانیِ تنگ حوصلگان بدان نپرداختند - دربنولا قدسي سگالش آنکه از مردم‌آزاري
و تباه کاري باز آیند - و فرمان پذیري و خدمتگذاري فرا پیش گیرند - خوی بد (که از دیرباز

(۲) نسخهٔ [ب] دهرم سنگهه - و نسخهٔ [ز] دهرمنکد (۳) نسخهٔ [ب] شیخ کنکه (۴) نسخهٔ [ا]
خان محمد (۵) نسخهٔ [ب] بدخشي (۶) نسخهٔ [ا ب] دو شباروز (۷) نسخهٔ [ز] و بحسن کوشش *

جا کرده باشد - و از نیاکان برگرفته) دورشدن بس دشوار - و از مهربان‌دلي بکسیختن پیوندِ جاني نگرایند - و مهین جرم‌ناکان را به نیستي جا نفشانند - و بر نیرنگیِ تقدیر چشم برگشوده شگرفِ کاریِ اقبال را انتظار برند - چون افواج کشورگشا بتاخت نامزد میشد کوشش میرفت که در کشتنِ مردم زاد (که نهالِ برومند و والا بنای ایزدي ست) تیزدستي ننمایند - و هربار (که بهادرانِ نصرت قرین جوق جوق ازان کج‌گرایانِ باطل ستیز بدرگاه میفرستادند) خلعت و زر داده رها میکردند - ازانجا که زمانِ بادافراه رسیده بود کارسازانِ تقدیر چنین نقشے بروی کار آوردند و پیمانهٔ عمرِ بهادرانِ اخلاص‌مند در نیکو خدمتي لبریز آمد - و گرم روانِ شاهراهِ خدمت بلندنامي گرفتند - و شاهنشاه مهربانی(۲) را در مالشِ ایمان دید - و از نزهت‌گاهِ عالم نقشِ ناسپاسانِ آزرم ستیز ستردن شایسته برشمرد - آن کوهستان ازیشان تهي شدن بدانشِ زمانیان همدوشِ محال بود - در کمتر زمانے گزین رفت و روبے یافت - جمعے انبوه را نقدِ زندگي بتاراج رفت - و بسیارے را در توران و ایران فروختند - و ملکِ سواد و بجور و نبیر (که از روی آب و هوا و میوه و ارزانی مانند(۳) آن کمتر نشان دهند) ازین بدکاران پاک شد *

و از سوانحِ فیروزي یافتنِ کنور مانسنگهه - چون بعرضِ همایون رسید (که ایلچیِ توران و نظرے با قافلهٔ بزرگ مي‌آید - و راهِ خیبر قدرے از تیرگیِ گردن‌کشان فاروان) شیخ فرید بخشي بیگي را فرستادند - که بدرقه شده بدرگاه آورد - چون بجمرود رسید مادهو سنگهه و چندے را کنور مانسنگهه همراه ساخت - این گروه از خیبر گذشته در حواشیِ دکه(۴) بآن کاروان پیوستند - مانسنگهه با بسیارے از مجاهدانِ اقبال خود هم بعلي(۵) مسجد شتافت - تاریکیان مردم کم دانسته دران شب تار قلعهٔ علي مسجد را گرد گرفتند - و چندے بر فرازِ دژ برآمدند - رادمردانِ فیروزي سپاه پای همّت افشرده بر غنیم چیرگي(۶) یافتند - شاه بیگ خان و پورِ او نیز کارنامهٔ دلاوري بروی کار آوردند - بدگوهران از گردِ قلعه برخاسته بربلندیِ دیگر جای کردند - و درکمینِ بد اندیشي نشستند - بامدادان دلاورانِ نصرت پیوند خود سرانِ بے سر را از پای در آوردند - و بسیارے را نقشِ هستي سترده آمد - هفتم سرآغازِ روزِ آمدنِ مرزبانِ کشمیر و درمیانِ آن فروشدنِ راجه بیربر و پایانِ آن مژدهٔ شادماني بعرض رسید - روزِ دیگر قافلهٔ توران آن طرفِ سند بسوی خیرآباد آمد و ازین آگهي [که فرمان روای توران گزیده کبوترانِ آن دیار را همراهِ حبیب کبوترباز (که از

(۲) نسخهٔ [ل] مهربان را مالش ایمان پیشنهاد شد (۳) در [بعضی‌نسخه] مانند کشمیر نشان دهند
(۴) نسخهٔ [ا ل] دهکه (۵) نسخهٔ [ا ب] ازجمرود بعلي مسجد (۶) در [بعضی‌نسخه] چیرهٔ دستي *

عشق بازانِ نامور است) روانه گردانیده] پیش ازانکه ایلچي بسعادت[۲] بار رسد او را بآن خیلِ نشاط طلب داشته عشرت اندوختند - و همدرین روز نظربے و فرزندانِ او و قنبربے و شادي بے و باقي بے بسجودِ قدسي آستان روشن پیشاني گشتند - و بنوازش سربلندي یافتند ●

و از سوانح بار یافتنِ ایلچيِ توران بدرگاهِ والا - [چون رایاتِ جهانگشا بکنارهٔ دریای سند[۳] رسید - و آهنگِ خرامشِ زابلستان پیدائي گرفت - و کتلِ خیبر را (که اسپ و شتر بدشواري گذشتی) گردون گذار ساختند - و بر دریای سند پل بسته شد] شگرف شورشے در توران زمین افتاد از بیمناکیِ ایلغارِ گیتي‌خداوند دروازهای بلخ بیشتر بسته داشتی - فرمانروای توران عبدالله خان از کار آگهي و اندازه شناسي به نیایش[۴] گري در آمد - و نیاز مندي فرا پیش گرفت - و میر قُریش را (که از بزرگ سادات[۵] ست) با اسپانِ گزیده و شترانِ تنومند و استرانِ سبک‌رو و جانورانِ شکاري و پوستینهای گزین و دیگر نفائسِ آن دیار روانهٔ والا درگاه گردانید - و دل‌آویز نامه فرستاده سلسله جنبانِ دوستي شد - چون گیتي خداوند را از سرگذشتِ راجه بیربر اختے دل برگرفته بود روزے چند ایلچي بار نیافت - و سرمایهٔ پراگندگیهای او گشت - ازین آگهي بر حالِ آیندگان بخشوده رخصتِ بار دادند - بیست و یکم در دیوانخانهٔ (که دران نزدیکي اساس یافته بود) خسرواني جشن بر آراستند - و ایلچي بسجودِ قدسي‌آستان سربلندي گرفت - و تنسوقاتِ آن دیار در پیشگاهِ نظر آورد ●

و از سوانح طلب فرمودنِ شاهزاده سلطان مراد - راجه تودرمل عرضداشت - آن روز (که بندگانِ حضرت خود رو بدین کار مي‌آوردند) بزارش بزرگانِ دولت این خدمت بدان نو نهالِ اقبال باز گردید - سزاوار آنست که فرزندانِ سعادت پژوه بگشایشِ ولایتهای دور دست و ایل ساختنِ فرمان دهانِ بزرگ نامزد گردند - و این کار را بیکے از بندگانِ خدمت گزین فرموده آید - شهریارِ سخن شنو گذارده را پذیرفته آن والا گوهر را طلب داشتند - و کنور مانسنگهه را (که نزدِ جمرود مالشِ تاریکیان مي‌اندیشید) بدان خدمت برگماشتند - که به دیدِ راجه را دستیارِ کارکردِ خود گرداند مانسنگهه بجانبِ نبیر نزدیکِ سند (که از بزرگ شهرهای باستاني ست - و امروز تلِ خاکے ازان شیوا زباني کند) بر ساحلِ دریا منزل گزید - و قلعهٔ اساس نهاده بآبادي برنشست - و راجه تودرمل نزدِ کوهِ لنگر (که بسواد پیوسته است) بنگاه برساخت - رادمردانِ چابکدست این دو گذرگاه افغانان گرفته کار برایشان دشوار گردانیدند - هرروز از هر دو سو تیز دستانِ

---

(۲) نسخهٔ [ل] سعادت بار یابد (۳) در [بعضے نسخه] سند ساگر (۴) نسخهٔ [ل] راه نیایش گري و نیازمندي فرا پیش گرفت (۵) نسخهٔ [ز] سادات گیتي ست ●

کارشناس بکوهستان درشدے - و در مالشِ بدگوهران و بند کردن و تاراج نمودن سخت کوششها بر روی کار آوردے - ناچار راهِ زاري سپردند - و گردِ شورش فرونشست - و زمان را تازه روئی دیگر پدید آمد *

آغاز سال سي ويکم الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

یعني سال مهر از دور سیوم

چمن آرای سلطنت از نوروزي نوید چهرهٔ شادماني برافروخت - و گوناگون نشاط را پایه برافراخت - کار پردازان کوه و دشت را آذین بستند - و صورت را بمعني پیوند دادند شبِ جمعه بیست و نهمِ ربیع الاول سنه (۹۹۴) نهصد و نود و چهار پس از سپري شدنِ یازده ساعت و سي و هفت دقیقه چهره‌گشای بینش بحمل پرتو انداخت - شهر عنبرین و دشت نگارین شد * * قطعه *

شکایتها همین کردي که بهمن برگ ریز آمد * بیا برخیز و گلشن بین که بهمن درگریز آمد

ز رعدِ آسمان بشنو تو آوازِ دهل یعني * عروسي دارد این عالم که بستان در[2] جهیز آمد

شهریارِ دیده ور شگرف بزمے بیاراست - و خرد و بزرگ را کامیابِ عشرت گردانید - نوزدهمِ فروردین (که والا جشنِ شرف بود) میرزا شاهرخ و راجه بهگونت داس و شاه قلي خان محرم و دیگر آمرا دولتِ بار یافتند - و مرزبانِ کشمیر را بدرگاه آوردند - غایبانه ببازپرس درآمد که نوازشهای شاهنشاهي چرا از یاد رفت - و پورِ خود را (که از درگاه گریخته بود) اعتبار افزود - و فیروزي لشکر را بدستان سرائي برگردانید - و گفتارِ آشتي را فروغِ کردار نداد - او از سعادت‌منشي بشرمساري و خاموشي پاسخ[3] آرا گشت - کشورخدا از مهربان‌دلي بران شد که کشمیر را بدو بازگذارد - لیکن اولیای دولت بعرضِ همایون رسانیدند شایسته آنست که لختي بادافراهِ لغزش سرانجام یابد - و کشمیر گرفته بدو باز دهند - شهریارِ آگاه دل پذیرش فرموده او را براجه تودرمل سپردند - و همدرین روز سپاهے (که بر سرِ بلّوچستان رفته بود) آمد - و غازي خان و چیته و بهادرخان و نصرت خان و ابراهیم خان و دیگر سرانِ بلّوچ دولتِ بار یافتند - فوجِ نصرت قرین چون بدان ملک درشد لختے بومیان سرتابي فراپیش گرفتند - و ازانجا که سعادت در نهاد بود بزودي بایست را دریافتند و زینهاري شده راهِ نیایشگري سپردند - و از بارگاهِ خلافت پذیرائي یافت - و بخلعت و اسپ سربلندي بخشیدند - و آن ملکِ آباد بدان گروه باز دادند - و همدرین روز راجه تودرمل از کوهستانِ

(۲) در [چند نسخه] بر جهیز (۳) در [بعض نسخه] پاسخ آراست *

يوسف زئي بازگرديده بزمين بوس مژگاني سعادت اندوخت - و ممالش افغانان تنها براجه مانسنگهه بازگشت •

و از سوانح تاختن فيروزي جنود ولايت برار را - جنوبي ملکے ست پيوسته بصوبهٔ مالوه چنانچه حال او در آخرين دفتر گذارده آيد - ازانجا (که مرزبانان دکن شايسته فرمان پذيري نداشتند) خان اعظم ميرزا کوکه با بسيارے أمرا بمالش ايشان نامزد شد - او در هنديه رفته سرانجام يورش پيش گرفت - و جوقے را فرستاده سانولي(۲) گدهه از ناهرراو(۳) برگرفت - او بزينهار درآمد - و ديگر زمينداران بلابه گري درشدند - لختے هنگامه گرمي پذيرفت - گيتي خداوند گزين جايهاى مالوه بتيول او دادند - چون أمراى نامزد فراهم آمدند دو روئي و ده زباني شورش افزود - سپه سالار از چيره دستيء بدگماني سراسيمه شد - و کار از روش افتاد - شهاب الدّين احمد خان رنجيده بے دستوري بجايگير خود شتافت - و سپاه آرا بآويزه درپے شد - و بجاى نيايش گري پرخاش پيش گرفت - اگرچه بکوشش فروهيده مردم آويزش نشد ليکن با يکديگر نه پيوستند و از حرف سرائيء نابخردان تولک خان (که از أمراى بابري ست) دامن آلاى تهمت گرديده زنداني شد - و يادگار پيشين دانشوران امير فتح الله شيرازي فراوان آزار يافت - و بناکامي از پيش مرزبان خانديس بازگرديد - و اندرهناک نزد خانخانان بگجرات رفت - از توقّعهاى بيجا و غوضهاى پراگنده سپاه نصرت قرين در(۴) چندي و چوني کمي پذيرفت - غنيم (که بر خود مي لرزيد) دلير شد - راجه علي خان حاکم خانديس و فرهاد خان و جمشيد خان و اژدر(۵) خان و مير تقي و ديگر لشکر برار و احمد نگر فراهم آمده بآهنگ کارزار روانه شدند - بزرگان دولت لختے از شاه خواب بےهنجاري درآمدند - و براز گوئي برنشستند - جائے (که دوست از دشمن باز ندانند و مدارا از مداهنه جدا نباشد) کار چسان بانجام رسد - و خواهش چگونه روائي گيرد - از دوروئي نيروى آويزش نديدند - و همّتها بکارزار يکتائي نگرفت - از برابر غنيم يکسو شده بصوب برار روانه شدند - و پوتال را بگوشهٔ فرستاده کام فراخ برزدند - درين راه هتيا راو بومي را (که رهنموني کردے) بگمان دوروئي از هم گذرانيدند - و از کم آگهي بنواحيء کهرله(۶) جوقے را بايلغار فرستادند کارے برنيامد - و گزندے سترگ بچاروا رسيد - و پس از تکادو بسيار برار خالي يافته يغمائي گردانيدند - و روز نوروز ايلچ پور (که دار الملک آن سرزمين است) تاراج شد - برخے را بسيچ آن بود

---

(۲) در [چند نسخه] سالولي (۳) نسخهٔ [ا] ناهراو - و نسخهٔ [ز] باهرراو - و نسخهٔ [ک] ناهراو (۴) نسخهٔ [ب] در چند روز بچوني و چگونگي کمي پذيرفت (۵) نسخهٔ [ک] و داورخان (۶) نسخهٔ [ک] کدله •

که تا احمد نگر عنان برگرفته نشود - و جمعی برانکه این ملکِ آباد نگاه باید داشت - و پایه پایه پیشتر شتافت - پس از گفتارِ نا شناسندگان هیچ یک بروی کار نیامد - و با فراوان غنیمت بصوبِ گجرات چالش رفت - سگالش آنکه چون غنیم دررسد و کار بدشواري گراید (۲) سپاهِ گجرات بیاوري برخیزد - و اندوختها از دست بر نیاید - مخالف از برگردیدن بحیرت در شد - و چارهٔ کار مي‌جست - توپخانه و دیگر چشم گذاشته از پی درآمدند - و بر هندیه دستِ تاراج برگشودند و آتش زدند - و از نوردیدنِ سخت گریوها لشکر را توان نماند - بسیارے نتوانستند رسید در بازگشت فیروزي جنود نمودار گشتند - و قراول از دور سیاهي میکرد - برخے لشکر را در نزدیکِ قصبهٔ چاندور (۳) با بومیانِ آن سرزمین آویزش رفت - اگرچه فراوان مال بدست آمد لیکن حاجي عبد الله سلطان کاشغري را پیمانهٔ زندگي لبریز شد - او پورِ عبد الرّشید خان مرزبانِ کاشغر است نزدیکِ خاندیس محمّدقلي اوزبک از غنیم جدا شده پیوست - و نا تنومندي و کمیِ مخالف باز نموده برگذارد که اگر عنان بازکشیده آویزش را فراپیش گیرند فیروزمندي چهرهٔ نشاط برافروزد مرا پابند ساخته همراه دارند - اگر گفته بکردار نیاید از هم گذرانند - انجمنِ کنکاش برساختند و بکوششِ کاردیدگان پیکار قرار گرفت - و یک روز در آمادگي گذشت - از هرزه لائیِ نا شناسندگان و بیمناکیِ (۴) سپه آرا بامدادان طبلِ کوچ برزدند - و بے آگهیِ یکدیگر گرمِ رفتار گشتند - شب پرتال و چارپا میرفت - و روز اُمرا راه مي‌سپردند - غنیم را ازین روش دل مي‌بالید - و از پی دلیرانه مي‌آمد - دوبار میانِ چنداول و هراول لختے آویزش روی داد - و شکست بر مخالف افتاد (اگرچه قابوی کارزار نشناختند - و دکن گرفته از دست رفت) لیکن فراوان غنیمت گرفتند بیست و دوم به ندربار عنان بازکشیده آرامش گزیدند - پیشتر ازین چندے دکنیان دران حدود رفته فتنه بر انگیخته بودند - و گماشتگانِ قلیج خان به تیمارداریِ رعیّت نپرداخته کناره برگرفتند از رسیدنِ فیروزي جنود خاربنِ شورش برکنده آمد - و مخالف از نهایتِ خاندیس بیرون شد خان اعظم جریده رو بگجرات نهاد - بدان اندیشه که سپاهِ آن ملک را بیاوري آورد - خانخانان گرامي داشته گرم خوئیها نمود - و در کمتر زمانے گزین لشکرے سرانجام داده برآمد - و از یاوه‌گوئیِ بدگوهران و هرزه سگالیِ مردم بسیچ دگرگونی گرفت - میرابوتراب را باندرزگوئیِ دکنیان و پیوند آشني فرستادند - و هریکے بجایگیرِ خود بازگردید - غنیم ازین سرگذشت نشاط اندوخت و پیشکشها فرستاد - میرزا کوکه از حوالیِ مندو بر سرِ حمیر جیت پوري تاخته سزای شایسته

---

(۲) نسخهٔ [ل] کشد (۳) نسخهٔ [ز] چاندور - و نسخهٔ [ک] چاند پور (۴) در [بعض نسخه] و وهمناکیِ ٭

در كنار نهاد - او از زميندارانِ مالوه است - دريں هنگام كه لشكر ببرار شتافت ملك را خالي يافته برسرِ مندو آمد - و برخي جا را دستِ تاراج برگشود - و لختي را آتش درزد - گويند يكي از دمسازانِ آن بومي از ربوده ايزدي ياوري بازخواست - و بخشم درشده برگفت - كرا يارا كه در ملكِ پادشاهِ صورت و معني درازدستي نمايد - و بدشنه كارِ او سپري گردانيد *

و از سوانحِ فرستادنِ راجه بهگونت داس بپاسبانيءِ زابلستان - چون كنور مانسنگهه را بسزاى يوسف‌زئي فرستادند راجه (كه سپه‌آراى پنجاب بود) بدان[2] نامزد گشت - از اخترتيرگي خواهشهاى بے‌هنجار پيش گرفت - و شهريارِ كارآگاه ديوانگي پنداشته از فرستادن بازداشت و بكارسازانِ فرمان شد كه گوهرِ اكليلِ سعادت شاهزاده سلطان دانيال را آمادهٔ اين خدمت گردانند و شاه قلي خان محرم و اسمٰعيل قلي خان و بسيارے از اُمرا همراه نوشتند - راجه بهگونت داس ازان گفتار بهزاران پشيماني درشد - و بلابه‌گري و پوزش‌گذاري نشست - گيتي خداوند بخشوده پذيرش فرمود - بيست و سيوم با بسيارے بندگانِ سعادت سرشت دستوري داد *

بازگرديدن راياتِ اقبال بصوب دارالخلافهٔ فتحپور

ديهيم خديو سه ماه و دوازده[3] روز در اتكِ بنارس عشرت پيرا بود - (اگرچه چندے بشكار پرداختے - و لختے در آهنگرخانه تماشاى بندوق‌سازي فرمودے - و زمانے در دولتخانه بتفنگ[4] اندازي نشاط اندوختے - و شبانروزي بمهمّاتِ ملكي و مالي پرداختے) ليكن سگالش آن بود كه چندے برساحلِ سند بسر رود - تا سياه‌[5]كارانِ يوسف‌زئي مالشے بسزا يابند - و سپس بسيرِ زابلستان چالش رود - از سراسيمگيءِ تورانيان و زاريءِ ايلچيءِ آن بوم و گران‌ارزيءِ آذوق بازگرديدن قرار گرفت - بيست و چهارم پس از سپري شدنِ يك پهر شب هندوستان رويه نهضت شد و فراوان مردم نشاط اندوختند - پانزدهم[6] اردي بهشت درياى بهت را بپل گذشته بجهتِ برخي كارها عنان بازكشيدند - دريں روز عمّهاى ميرزا شاهرخ با مياني پسرِ او شاه محمّد ميرزا و برخي كابليان بدرگاهِ همايون ناصيه‌ساى آمدند - دران زمان (كه راياتِ اقبال بركنارِ سند بود) آن پرده‌نشينانِ پارسائي عرضداشتند - كه آرزوى آستان‌بوسي بے‌تاب دارد - درماندگي و كم نيروئي ازيں سرمايهٔ بخت‌وري باز داشته است - خانزاده خانم همراهِ ميرزايان بكابل آمد و بشوقِ ملازمت روانهٔ هندوستان شد - و بميرزا شاهرخ پيوست - و آن پيش آمد كه گذارش

---

(۲) نسخهٔ [ب ل] بدان جا (۳) در [بعضي نسخه] و ده روز (۴) نسخهٔ [ا] بتير اندازي (۵) نسخهٔ [ل] تباه‌كاران (۶) نسخهٔ [ا] يازدهم *

یافت - نا چار در حوالی گردیز بسر مي‌برد - و با پسر میرزا چشم روشن داشت - و بیگم سلطان در سفر حجاز و عراق با میرزا سلیمان همراه بود - و از پیوندے که روداده بود در قندهار چندے ماندند - و قابو یافته خود را بکابل رساندند - و چون بران آگهي رفت - شهریار مهربان دل الغ بیگ کابلي را فرستادند - و فرمان شد که خواجه شمس الدّین سامان نموده گرامي مهمانان را روانه گرداند - درین سرمنزل سعادت ملازمت اندوختند - و حیدرعلي و شادمان هزاره و نظربیگ (که از نکوهیده کاري نیامده بودند) بسجود قدسي آستان ناصیه افروز بخت مندي گشتند و بنوازش خسرواني سربلندي گرفتند *

و از سوانح سودائي شدن راجه بهگونت داس - چون رخصت کابل یافت از دریای سند گذشته در سرای خیرآباد فرود آمد - روزے چند چشم بر راه سپاه داشت - ناگاه جوهرخرد تیره شد و سترگ رنجوري آسیمه سر گردانید - ناگزیر بر گردانده بشهر اٹک بنارس آوردند - و به تیمارداري بر نشستند - سامان نام پزشکے پژوهش نبض میکرد - ناگهاني راجه جمدهر او را کشیده بر خود زد - شهریار چاره سگال ازین آگهي حکیم حسن و مهادیورا بهمراهي کهنکار و دولت خان فرستاد - تا دوستان او بهریکے ازیشان که دل نهند بدرمان پردازد - مهادیو را برگزیدند و پس از دیر بهي یافت *

و از سوانح فرستادن کنورمانسنگهه بزابلستان - چون راجه بهگونت داس رنجور شد اسمٰعیل قلي خان را بجای او نامزد گردانیدند - او از معامله نشناسي و گرم بازاری مدارا خام آرزوها درمیان آورد - و هرزه سگالیها پیش گرفت - و از پیشگاه نظر برافتاد - و فرمان شد که از همین جا برکشتي نشانده از راه بهکر بحجاز روانه گردانند - لختے از شاد خواب بیدانشي درآمد و به نیایش‌گري و لابه گذاري برخاست - اگرچه پوزش پذیرش یافت لیکن ازانجا بازداشته مالش یوسف زئي بدو فرمودند - و مادهوسنگهه و سعید خان گکهر و ابوالقاسم تمکین و مردم راجه بهگونت داس بیاوري نامزد گشتند - و کنورمانسنگهه با دیگر سپاه بکابل شتافت *

و از سوانح فرو شدن عرب بهادر - بکوهستان بهرایچ بنگاهے برگزید - شمالي روبۀ دوکون نزدیک کوه سیاه - بیاوری زمینداران بد گوهر اساس قلعه برنهاده همواره دست غارت بر گشودے و آنجا پناه برگرفتے - روزے بآن آئین گام فراخ برداشته بود - کهرک (۲) رای بومي پور خود دوله رای را بر سر آن قلعه فرستاد - و چندے از تابینان حکیم ابوالفتح (که دران نزدیکي بودند) نیز همراهي گزیدند - بیست و پنج کروه در نوردیده بدان حصار رسیدند - نگاهبانان دژ عرب دانسته (۳)

---

(۲) در [بعضے نسخه] کرک (۳) نسخهٔ [ا] پنداشته *

بپاسباني بر خاستند - بچیره‌دستي بر آمدند - و گزیده اندوختها برگرفته باز گردیدند - آن نا فرجام ازین آگهي بر سرِ راه کمین‌گرفت - دوله رای اسباب را راهي ساخته خود بخوردن ایستاد - ناگهاني آن مردمِ بے سر بدو رسیدند - و گرفتها بای داده رو بگریز نهادند - درین هنگام دوله رای با چندے رادمردان پیوست - و به تیزدستي در هم شکست - بسیارے نقدِ زندگي درباختند - و برخے دستگیر گشتند - و لختے راهِ پراگندگي سپردند - آن سرمایهٔ شورش با دو کس بجائے[۲] افتاد - و دوله رای آگهي یافته از پی رفت - و کار آن بد گوهر را بانجام رسانید - پیش ازین بسه روز عرب نام میرشکارے بدریای بهت فرو شد - بر زبانِ گوهر بار رفت که بر ضمیرِ صافي پرتو مي‌اندازد که کارِ عربِ شورش‌افزا سپري شده باشد - ازین نهفته داني بسا مردم از خوابِ غفلت بر[۳]خاستند و بسیارے نابینایان را چشم گشوده آمد - شبِ شاردهم در خانهٔ شاهزاده سلطان سلیم از دخترِ راجه بهگونت‌داس فرزندے سعادت پیوند پدید آمد - و گوناگون نشاط روی آورد - طالع بروشِ یونانیان هیزده درجهٔ قوس و بآئینِ هندیان یک درجه و چهل و یک دقیقه - شهریار دیده ور بسلطان خرد نامور گردانید - و برخلافِ زمانیان انجمنِ[۴] سپاس گذاري برآراسته شد - در منزلِ مریم مکاني بزرگ جشنے پیراسته آمد - و ساچق و بخشش را روز بازار شد - و همدرین ولا میرزا شاهرخ را با برخے بهادران بگشایشِ کشمیر رخصت فرمودند - (چون کشمیریان سر رشتهٔ آشتي از دست فرو هشتند - و دستان سرائے اینان پیدائي گرفت) میرزا را بپاداشِ پیمان گسیختگان نامزد گردانیدند - و چون روشن شد (که میرزا دل نهادِ این کار نیست - و اندیشهٔ وطن دوستي او را بحالِ خود نمیگذارد) ازان بازداشته بفرستادنِ دیگرے توجّه رفت - چون خاطرِ گیهان[۵] پیرا لختے از مهمّات وا پرداخت از ساحلِ بهت کوچ فرمودند - پنجمِ خرداد آبِ چناب را از گذرِ دوکان[۶] والي نزدیکِ کنجا[۷] بپل گذشتند ٭

نور آگین[۸] شدن دارالسلطنهٔ لاهور بقدوم شاهنشاهي

بسیچ بیشترے آن بود که گیتي خدیو تا دارالخلافهٔ فتحپور عنان بازنکشد - لیکن شهریارِ آگاه‌دل بدان خواهش نگرائید - و دلگشا کاخهای آن بخاطر نیاورد - همگي قدسي‌آهنگ آنکه چند گاه در پنجاب توقّف رود - و زابلي‌ملک آرامش یابد - و سواد و بجور از آلایشِ ناسپاسي

---

(۲) نسخهٔ [ا] بجاهے افتاد (۳) نسخهٔ [ل] بیدار شدند (۴) نسخهٔ [ب] آئین سپاس گذاري
(۵) نسخهٔ [ب] گیهان خدیو لختے (۶) نسخهٔ [ب] دوکاني والي (۷) نسخهٔ [ل] کنجاه
(۸) نسخهٔ [ز] نهضت رایات عالیات بصوب لاهور و عشرت اندوختن درانجا ٭

پاک گردد - و از تیراه و بنگش خاربن تاریکیان برکنده آید - و هرابستان کشمیر گرفته شود - و آباد ملک ٹٹهه بقلمرو درآید - و نیز مرزبان توران را اگر پای دوستي از جای رود عساکر گردون شکوه بدان سرزمین فرستاده خود نیز از پی نهضت فرمایند - بدین ژرف نگاهي قراریافت که بدارالسّلطنهٔ لاهور چندگاه عشرت اندوخته آید - صد[2] و دوازده و نیم کروه از اٹک بنارس در بیست و شش کوچ درنوردیدند - شب پانزدهم بخجستگي بدان شهرستان اقبال نزول همایون شد - خانهای راجه بهگونت داس بقدسي نشیمن برگزیدند - و هرگروهے کام دل برگرفت - بازرگانان گوناگون سود اندوختند - و نقاید پرستان تاریک درون را لختے چراغ آگهي افروخته آمد - دوم تیر جشن قمري وزن کشورخدای شد - و آن گران‌مایه را بدستور هرسال بهشت چیز برکشیدند - و خواهش آرزومندان روزگار روائي یافت ●

دریٖنولا عروسي بزم شاهزاده سلطان سلیم نشاط آورد - چون بسمع همایون رسید که رای رایسنگهه آرزوی آن دارد (که فرزند عفّت گزین او در شبستان آن والا گوهر درآید) شاهنشاه قدردان خواهش پذیرفت - و مراسم ساچق و لوازم نشاط بجای آمد - شانزدهم گیتي خداوند با شاهزادگان و سران دولت بمنزل آن سعادت پژوه رفته بلند پایگي بخشید - و بفرخنده ساعت این شایسته پیوند شادکامي آورد - خوشدلي و خرّمي را روزبازار دیگر شد - و همدرین نزدیکي دختر سعید خان گکهر بپرستاري آن نونهال خلافت[3] دولت اندوخت - و پیرایهٔ سربزرگي بدودمان او بستند ●

و از سوانح پدید آمدن مهین‌بخشش از والا بارگاه - از نیک سگالي فراوان ارزاني در صوبهٔ الّه آباد و اودهه و دهلي روی داد - و کشاورزان را گذاردن پارنج پاسباني ستوه آورد - شهریار داد گر شش یک بخشید - در خالصه چهارکرور و پنج لک و شصت هزار و پانصد و نود و شش دام شد ازینجا لختے قیاس جایگیرداران توان کرد - انبوه مردم سایه نشین آسایش گشتند - و بنیایش‌گري و خرّمي انجمنها برساختند ● ● نظم ●

چو نیّت نیک باشد پادشا را ● گهر خیزد بجای گل گیا را

فراخیها و تنگیهای اطراف ● ز رای پادشاه خود زند لاف

و از سوانح تباه شدن حیله‌کاري مظفّر گجراتي - آن غنوده بخت را چون نیروی پیکار نماند راه دستان سرائي پیش‌گرفت - یکے را (که خطاب هاماني داده بود) پنهاني باحمد آباد فرستاد و نامهٔ چند باولیای دولت برنوشت - همگي بسیچ آنکه اگر بکارپردازان آن صوب رسد بر که

(۲) نسخهٔ [ب] صد و دوازده کروه (۳) نسخهٔ [ب] اقبال ●

لختي دامن آلودِ تهمت گردند - و در برخي گردِ دو روئي برانگيزد - و چندےاز ا بسوی خود بازكشد از اقبالِ روزافزون آن نامه بر با نگاشتها بدست درآمد - و باطل بسيچي پيدائي گرفت - و آن بدگوهر بسياست رسيد - و نيز آن فريب كار جمعي زربندگان را بجان‌شكری اوليای اقبال باز داشته بود چنانچه شهباز خان نام افغانے را (كه با مكمّل بيگ بودے) بزر بفريفت - آن ناسپاس قابو يافته كارِ او سپری ساخت - او را نيز بدست آورده بپاداشِ حرام نمكي از هم گذراندند - آگهي را روزبازار آمد - و سررشتهٔ باطل‌انديشي گسيخته شد ●

و همدرين ولا كارِ الوسِ يوسف زئي بدشواری كشيد هركه سر از فرمان پذيری خديو جهان برتابد هرآينه بگوناگون خواری در افتد - با آنكه آمرای سعادت اندوز در تاخت و تاراج كوشش مينمودند و در كشتن و بستن تكادو داشتند آسمان نيز بكين‌توزی برخاست - آذوق گراني گرفت - و هوا ناسازگار شد - بيماريهای شگرف پديد آمد - و توانائي و حيله‌سازی نابود گشت - سلطان قريش بوستان كالو (۳) سلطان بايزيد كريم داد ابراهيم خان جهان مصری خضرخان و ديگر سرانِ الوس پيشِ اسمٰعيل قلي خان آمده بعجز گرائيدند - و برآن قرار شد كه چون از كوهستان با اغروقِ خويش برآيند هرآينه در خواستِ گناهان از بارگاهِ خلافت نموده آيد ●

و از سوانح تاخت بردنِ صادق خان بر سيهوان - از بارگاهِ اقبال بملتان آمد - و فوجے را بدان ولايت نامزد گردانيد - ميرزا جاني بيگ مرزبانِ آنجا برتق (۴) و كوچك ارغون و ميرزا بيگ و رستم توخان (۵) را با بسيارے به پيكار فرستاد - و سترگ آويزش روی داد - كوچك و ميرزا بيگ را نقدِ زندگي برباد رفت - و رستم زنده بدست (۶) افتاد - ازين چيره دستي دليرتر شده بے آنكه اندازهٔ سپاهِ آن ملك برگيرد پيشتر شتافت - و قلعهٔ سيهوان (۷) را گرد گرفت - و بنقب (۸) برخي ديوار را برانداختند - چون خاكِ (۹) زيرِ آن بس بلند بود نيارستند درآمد - و چندان درنگ شد كه قلعه‌نشينان ديوارِ ديگر بسر بردند - چون انجامِ كار دشوار نمود دست ازان باز داشته تا نصيرپور برگرفت و غنيمتها اندوخت - حاكمِ آن سرزمين با سازِ سترگ روی بجنگ آورد - و پيشتر از رسيدنِ او صادق خان برگشتن را سزاوار دانست ●

---

(۲) نسخهٔ [ز] جگمل بيگ - و نسخهٔ [ل] مغل بيگ (۳) نسخهٔ [ل] كالو بايزيد (۴) در [بعضی نسخه] برتنق - و در [بعضی] برونق (۵) نسخهٔ [ا] رستم خان را (۶) نسخهٔ [ا] بدست درآمد (۷) نسخهٔ [ب] سهسوان را (۸) نسخهٔ [ل] و برخي ديوار را بنقب برانداختند (۹) در [بعضی نسخه] خاک ريز آن ●

فرستادن قاسم خان بتسخير کشمير[2]

(چون کشميريان از بخت غنودگي بر آشتي نه ايستادند - و يعقوب بد گوهر گريوهاى دشوار عبور را پناه انديشيده در بے آزرمي گام فراخ بر زد) شهريار داد گر از سر[3] دل بگشايش آن ملک برنهاد - و درفرستادن فيروزي سپاه سخن درميان آمد - بسيارے سران دولت آنرا دشوارگشا دانسته بدان نگرائيدے - راقم شگرفنامه هرچند در گرفتن گزين روشها بر ميگذارد سود مند نمي آمد - بفرمان گيتي خديو انجمن اخترشناسان برآراسته آمد - و درطالع سال و حال کواکب ژرف نگهي بکار رفت نمودارشد که اگر لختے تکادو رود بزودي گشوده آيد - چون بموقف عرض همايون رسيد شاهي سگالش يکتائي گرفت - درين هنگام حيدرچک و شيخ يعقوب کشميري چنان برگذاردند که بزرگان آنملک از بديد ما سر باز نکشند - اگر لختے[4] بومي سپاه پنجاب همراه شوند همانا بے آويزش بدست درآيد بنابران مبارک خان و جلال خان گکهر و ديگر زميندااران را دستوري دادند - آن دو کشميري نزد نبير بانتظار کمک نشستند - درين هنگام برخاطر مقدس پرتو انداخت - آنکه بجزبردن بوميان دل نمي نهند ياد از تباه[5] بسيچي ميدهد - بنابران قاسم خان را (که در کارشناسي و پردلي از يکتايان زمانه بود) بدين خدمت سربلند گردانيدند - و او بگشاده پيشاني پذيرا شد - هيزدهم تير فتح خان مسند عالي گوجرخان ميرزا علي اکبرشاهي شيخ دولت خنجري شيخ سکندر رفيق شاه محمد ميرعبد الرزاق معموري يادگار حسين لعل ديو سنارچند خواجه ظهير پادشاه قلي شفقت ولي بيگ هزاره بيگ و بسيارے منصبداران و احديان و نوکران آمرا بسرکردگي او رخصت فرمودند - و هريکے را باندرزهاى درخور هوش افزودند - و در آگهي و داد گري و نديدن نکوهيدگيها و عذر پذيري و مالش تباه کاران کوشش رفت - و شريف سرمدي را ببخشي گري ايشان سربلندي بخشيدند - و فرمان شد که پيشين مردم پيوسته از گفتهٔ سپه آرا بيرون نروند *

و از سوانح واپس فرستادن ايلچيء توران - (اگرچه از بازگشت رايات همايون از کنار سند فرمان رواى آنجا از سراسيمگي برآمد) ليکن چون بعرض رسيد (که از بسيار ماندن فرستاده سترگ نگراني دارد) شهريار قدردان بگوناگون روش نواخته دوازدهم شهريور رخصت فرمود و برخے نفائس بارمغاني جدا ساختند - و حکيم همام را (که کارآگاه و اخلاص منش بود) به پيغام گذاري دستوري دادند - تا نامهٔ والا را بگزين آئين رسانيده گزيدهٔ خوبهاى شاهنشاهي را

---

(۲) نسخهٔ [ل] کشمير جنت نظير (۳) در[بعضے نسخه] از سرنو دل (۴) نسخهٔ [ب] لختے سپاه پنجاب (۵) در[بعضے نسخه] تباه انديشي *

دلنشين گرداند - و درونۀ كه ومه را برخوانده شناسائي آورد - و ميرصدرِجهان مفتي را نيز براى پرسش سانحۀ ناگزيرِ سكندر خان نامزد فرمودند - پيش ازين بسه سال رختِ هستي بربسته - چون انديشۀ گرفتنِ آن ديار در سر بود عزا پرستي بجاى نيامد - دربنولا (كه عبدالله خان لابه گري برگذارد - و آئينِ يكتا دلي پيش گرفت) ميرزا بدان كار فرستادند ٭

سواد[2] نامۀ شاهنشاهي

استشمامِ گلدستۀ بهارستانِ يكدلي و يگانگي - و استطلاعِ كارنامۀ نگارستانِ دوربيني و فرزانگي (كه آراستۀ نخلبندانِ بستان سراى آشنائي - و نگاشتۀ نقش پيوندانِ نگارخانۀ دل‌افروزي و دلگشائيِ آن والادودمان - خجسته خاندان - گوهرافزاى افسر و اورنگ - پرده گشاى چهرۀ دانش و فرهنگ[3] - نوآئينِ نامدارِ جهانِ دانش پروري - خديوِ بزرگِ كشورِ دادگستري - فروزندۀ چراغِ خاني - فرازندۀ چترِ كياني بود) در خوشترين هنگامى [كه كوسِ نوروزي آوازۀ جهان‌افروزي در گنبدِ نيلگون بلند ساخته و نيّرِ اعظم عطيّه بخشِ عالم يعني آفتابِ جهانتاب (كه سلطانِ چار بالشِ ايّام - و قهرمانِ هفت اقليمِ عناصر و اجرام است) سايۀ فرّخي و فرخندگي بر تارکِ جزو و كل انداخته بود و بادِ بهاري روحِ نباتي در كالبدِ نورسانِ شهرستانِ آب و گل دميده - و ابرِ آذري پاى نورسيدگانِ لشكرِ بهار را از گردِ راه شست و شو داده] پيرايۀ خوشدلي و خرّمي و سرمايۀ دلگشائي و شادماني شد - بنيادِ دوستي از سرِ نو بلندي گرفت - و آئينِ يكتادلي تازه ارجمندي يافت - سخنانِ دلاويزِ دوستي و خويشي و يگانگي و نيک انديشي (كه بخامۀ عنبرين شمامه نگارش يافته بود - و بكلكِ گوهرين سلک گذارش پذيرفته) بوضوح پيوست - و بسيار مستحسن افتاد - و موجبِ بهجت و فرحت گرديد - بر دلِ دانش پسند و ديدۀ آسمان پيوند (كه گنجينۀ رازِ خداوندي و آئينۀ چهرۀ هوشمندي ست) پوشيده نخواهد بود كه اين نيازمندِ درگاهِ بے نياز درين سي سال (كه از نيروى آسماني بتختِ كامراني رسيده) هميشه پيش‌ديدِ دانش و بينشِ آن داشت كه اين همه جهانگيري و فرمانروائي و تيغ گذاري و كشور گشائي[4] براى بجا آوردنِ گيرودارِ شباني و سركردنِ كار و بارِ پاسباني ست - نه گرد آوردنِ گنجهاى زر و سيم - و آراستنِ تخت و ديهيم - و پا بگل ماندن در خواهشهاى نا پايدار - و سر فروبردن در گريبانِ آرزوهاى نا استوار - چنانچه هميشه با دوست

---

(۲) در نسخۀ [ل] اين نامه را نياورده (۳) در نسخۀ [ب] صدرنشين ايوان شهرياري - چابک خرام پيشگاه سپهداري - سپهسالار نبردگاه دلاوري و دليري - شهسوار جولانگاه شيرمردي و شيري - اين قدر افزوده است (۴) نسخۀ [ا] كشورگشائي بجا آوردن ٭

و دشمن و خويش و بيگانه جز نيكي و نيكوخواهي[2] چيزے ديگر نبود[3] - و همواره در آسودگي جهانيان (از خرد و بزرگ) و مهرباني با مردمِ روزگار (از نزديک و دور) كوشش مينمود - خدا آگاه است كه پاک ساختنِ چهاردانگِ هندوستان و خس و خاشاک رُفتن ازين بوستان (كه از سه پهلو بدرياى شور پيوسته است) از سرِ خود خواهي و خود كامي نبوده - و پيش‌نهادِ آرزو جز نوازشِ خاكساران و گدازشِ ستمكاران نشده - و ازينست كه بهرسو (كه روى آورد) كارهاى دشوار بآساني گشايش يافته - و چهرهٔ آرزو از پردهٔ اميد بخوبي نمايش پذيرفته - هرگاه شيوهٔ فرخندهٔ ما باديگر بندگانِ خدا چنين باشد با آن والادودمان (كه از بزرگ تائيديافتگانِ درگاهِ خداوندي اند - و با اين معني پيوندِ دوستىٔ قديمي و خويشىٔ نزديک درميان) چگونه خواهد بود - بر هوشمندانِ خرده‌بين هويدا ست كه يكے ازينها در يكجهتي بسند است - و هرگاه اين‌همه يكجا شده باشد پيدا ست كه جز يگانگي درميان نخواهد بود - و اين يكدلي سرمايهٔ آبادانىٔ جهان و پيوندِ جهانيان خواهد شد و ايمائى (كه در وادىٔ موانعِ ارسالِ رسل و رسائل موقوم شده بود) هرچند در نظرِ عقل دران باب سخن نا كردن ترجيح بر كردن داشت اغماض ازان وادي در رنگِ تطويلِ كلام درين مقام نا ملايم پنداشته باين قطعه (كه از اجلّهٔ اكابرِ دين منقول است) اكتفا نموده شد * قطعه *

قيل انّ الالٰه ذو ولد * قيل انّ الرّسول قد كهنا

ما نجا اللّه و الرّسول معًا * من لسانِ الورى فكيف انا

الحمد للّه كه از بدوِ انكشافِ صبحِ ايجاد و تكوين و ظهورِ شعشعهٔ نيّرِ سلطنتِ سعادت قرين همواره مطمحِ نظر منهجِ قويمِ ملّت و دين و مسلكِ مستقيمِ حقّ و يقين بوده - لاجرم بموجبِ (الملک و الدّين توامان) ارتقاى مدارجِ سلطنتِ همايون و اعتلاى اعلامِ دولتِ روز افزون كمالِ دينداري ما را دليلِ قاطع و حجّتِ ساطع است - اللّه‌تعالى همگنان را در مرضيّاتِ خود راسخ دم و ثابت قدم دارد و چون جوامعِ همم سلاطينِ عدالت انتما (كه صدرنشينانِ ارائکِ اعتلا اند) آنست [كه كافّهٔ خلائق و جمهورِ برايا (كه بدائعِ ودائعِ حضرتِ صمديّت اند) در مهادِ امن و امان بوده در لوازمِ عبادتِ الٰهي و مراسمِ معاشِ خيرخواهي جهدِ بليغ نمايند] بنابران درين مدّت در تنسيق و انتظامِ اين ممالکِ وسيعهٔ فسيحه (كه مقرِّ چندين سلاطينِ عالي قدر و حكّامِ والا اقتدار بود) سعي مينمود و بعنايتِ ايزدي (كه شاملِ حالِ اين نيازمندِ درگاهِ الٰهي ست) از سرانجامِ مهامِ اين ممالک فراغِ كلّي دست داد - امكنه و محال (كه از زمانِ طلوعِ نيّرِ اسلام الى هذه الايّام حوافرِ خيولِ سلاطينِ كشورگشا و لمعاتِ سيوفِ خواقينِ فرمان روا پيرامونِ آن نگرديده بود) مساكن و مواطنِ اهلِ ايمان

---

(۲) نسخهٔ [ب] خيرخواهي (۳) نسخهٔ [ل] در دل نبود *

شد - و كنائس و معابدِ اهلِ كفر و خذلان مساجدِ طاعت و مشاعرِ عبادتِ ارباب ايقان گرديد المنة للّه تعالى و تقدّس آنچنانكه دل ميخواست انتظام و التيام يافت - و حسب‌المدّعا سامان و سرانجام پذيرفت - جميع سرداران و گردنكشان از جنودِ هنود و غيرهم حلقهٔ اطاعت بگوشِ انقياد[۲] كشيده داخلِ عساكرِ نصرت مآثر شدند - و طوائفِ انام را باهم ارتباط و انضباطِ تمام دست داد - و ما نيز بمصداقِ (احسن كما احسن اللّه اليک) همگي توجّه بتمهيدِ قواعدِ رافت و تاسيسِ مبانيِ نصفت و اشاعتِ انوارِ عاطفت مبذول داشته حدائقِ اماني و آمالِ ايشان را از رشحاتِ سحابِ مكرمت و احسان و قطراتِ مطراتِ فضل و امتنان تازه و سرسبز ميداريم و پيش‌نهادِ خاطرِ فيّاض آن بوده است كه چون ازين مهمّات بالكلّيّه فراغ حاصل شود ببدرقهٔ عنايتِ الٰهي و هدايتِ ازلي بدفعِ كفّارِ فرنگ [كه در جزائرِ درياى شور درآمده سر بشورانگيزي بر آورده اند و دست تعدّي بر زايرانِ حرمين شريفين (زاد هما اللّه شرفا) دراز كرده - و جمعي انبوه گشته سنگِ راهِ زاير و تاجر شده اند] خود بتوفيقِ ايزدي متوجّه شده آن راه را از خار[۳] و خس پاک سازد - و ليكن چون شنيده ميشد [كه بعضي از اُمراى عراق نسبت بوالیِ خود در مقامِ بےاخلاصي شده از عروهٔ وُثقاى حسنِ عقيدت (كه باعثِ ارتقاى ايشان بمراتبِ[۴] عليّه بود) عدول نموده بعضي بےاندامیها كرده‌اند] در خاطرِ حق شناش ميگذشت كه يكي از فرزندانِ كامكارِ نامدار (كه بارقهٔ سعادت از ناصيهٔ حالِ ايشان روشن - و لايحهٔ رشد از زايچهٔ طالعِ اقبال مبرهن است) بدان جانب تعين فرمائيم - و تا خاطر از معاضدتِ آنها جمع نشود بامرے ديگر متوجّه نشويم - الحال (كه سلطانِ روم عهود و مواثيقِ جدّ و پدرِ خود را كَاَنْ لَمْ يَكُنْ انگاشته نظر بر ضعفِ صوريِ واليِ عراق كرده بدفعات افواج فرستاده) قطع نظر ازانكه از شاهراهِ سنّت و جماعت انحراف ورزيده اند بمحضِ انتساب بخاندانِ نبوّت خود متوجّه شده معاونت فرمائيم - سيّما كه تعارفِ اسلاف منظور باشد - علي‌الخصوص درينوقت (كه مسموع ميشود كه فرمانرواى ايران كاردانانِ آنملک را با تحف و هدايا بالتماسِ كمک و مدد روانه كرده است) بر همّتِ عالي نهمتِ ما واجب و لازم است كه عنانِ عزيمت بصوبِ عراق و خراسان منعطف شود - و بخاطر چنان ميرسد كه (چون رابطهٔ محبّت و نسبتِ قرابت بآن سلطنت دستگاه از قديم‌الايّام است - و بتجديد از فرستادنِ مكتوبِ محبّت اسلوب بمصحوبِ سيادت و نقابت پناه مير قريش ضوابطِ وداد و قواعدِ اتّحاد استحكام گرفته است) دران زمان (كه حدودِ خراسان مخيّمِ سرادقاتِ اقبال و مضربِ خيامِ عزّ و جلال شود) آن سلطنت‌پناه نيز از ولايتِ خود متوجّه شده بآن حدود تشريفِ شريف ارزاني دارند - تا آن سرزمين مجمع البحرينِ عزّ و علا و مطلع السّعدينِ

---

(۲) در [چند نسخه] اعتقاد (۳) نسخهٔ [ا] از خس و خاشاک پاک گرداند (۴) نسخهٔ [ب] بمدارج عليه •

مجد و بها گردد - و بالمشافهه بےوساطت قاصد وپیغام اساس محبّت و یگانگي مستحکم‌تر ساخته
مضے سخنانِ دلاویز و اسرارِ حقیقت آمیز[۲] (که مخزون و مکنونِ خاطر است) و شرح خداشناسي
و حق پرستي (که بقدرِ استعداد بافاضت فیّاض علی الاطلاق دریافته) مذکورِ مجلسِ انس سازد
و از نفائسِ حقائقِ الٰهي و شرائفِ دقائقِ آگاهي (که برخاطرِ آن ابّهت دستگاه پرتو انداخته باشد)
نیز استماع نماید - خلاصهٔ زندگاني و زبدهٔ کامراني صحبتِ اشباحِ انساني و موانستِ اجسامِ
روحاني ست - نکیف که این معني درمیانِ دو برگزیدهٔ خدا و نظرکردهٔ بارگاه کبریا متحقّق شود
هرآینه این معني باعثِ شمولِ فیض و عمومِ فضل خواهد بود - دران زمان که بعنایتِ ایزدي
این آرزو بوقوع آید (چون همّتِ منظورانِ الٰهي و سرفراز کردگانِ خدائي بر تحصیلِ رضای حق تعالی
است نه استحصالِ نام و تسلّط بر افرادِ انام) بنابران امرکوزِ خاطرِ حق جو آنست و امّید که مطلب
و مقصدِ ایشان نیز آن باشد که دریے که حق شناسي و حق طلبي بیشتر باشد دیگو[۳] استرضای
خاطرِ او را لازم داند - و در مقامِ یکجهتي بوده از صلاحِ او در نگذرد - و الحال (که نسبتِ یگانگي
و اتّفاق بر عالمیان ظاهر و اشکار شده است) در[...] امداد و کمکِ حاکمِ عراق و خراسان آنچه
صلاح‌دیدِ ما و شما خواهد بود از مکمنِ بطون بعالمِ ظهور خواهد آمد - و معذرتے (که در باب
قضیّهٔ فرزندِ ارجمند شاهرخ میرزا رقمزدهٔ قلمِ محبّت شده بود) مستحسنِ خاطرِ انصاف گزین افتاد
و الحق که مشار الیه بواسطهٔ خردسالي و خودپسندي از بدمصاحبي منشأ چندین امورِ
نالایق گردید - هرکدام ازانها بانفراده مستدعي آن بود که کار او باین حد رسد - اولاً بواسطهٔ اغوای
بعضے کوتاه بینان از لوازمِ اطاعت و مراسمِ عبودیتِ ما بسیارے تساهل نمود - و ثانیاً بآن عظمت دستگاه
چنانچه باید آشنائي نکرد - و ثالثاً بجدِّ بزرگوارِ خود (که چندین حقوقِ دیني و دنیوي بر ذمّهٔ او
داشت) آنچنان سلوک نمود - هر تنبیهے که نسبت باو واقع شد از قسمِ القای ربّاني و الهامِ یزداني
بود - الحال چون از خوابِ غفلت بیدار شده التجا بعُروهٔ وثقای عاطفتِ ما نموده غیر ازان که
بتفقّدات عزّ امتیاز بخشیم امرے دیگر مخطور نمیگردد - مامول از مراسمِ مودّتِ آن عظمت دستگاه
آنست که از زلّاتِ اقدامِ او اغماض نمایند - و بجهتِ تشئیدِ مبانیِ محبّت و استحکامِ قواعدِ مودّت
اخافت و حکمت پناه زبدهٔ مقرّبانِ هواخواه و عمدهٔ محرمانِ کارآگاه حکیم همام را (که مخلد
راست گفتار و مریدِ درست کردار است - و از ابتدای ملازمت ملازمِ بساطِ قرب بوده - و دوری ا
بهیچ وجه تجویز نکرده بودیم) برسمِ رسالت فرستادیم - چون در ملازمتِ ما او را آن نسبت محقّق ا
(که مدّعیات را بیواسطه بموقفِ عرض میرساند) اگر در مجلسِ شریفِ ایشان همین اسا

---

(۲) نسخهٔ [ب] حقیقت انگیز (۳) نسخهٔ [ا] آن دیگر •

مرعي باشد گويا نيمابين مکالمه بيواسطه خواهد بود - و بجهت پرسش واقعۀ غفران پناه رضوان دستگاه سکندر خان سيادت مآب نقابت نصاب صدرجهان را (که از اعاظم سادات کبار و اجلۀ اتقياى اين ديار است) مقرّر کرده بوديم - بواسطۀ بعضي امور درحيّز تراخي افتاده بود - درينولا برفاقت مشاراليه فرستاديم - و انموذجي از تحف و هدايا بتحويل عمدة الخواص محمّد علي بموجب تفصيل عليٰحده ارسال يافت - بايد که بمقتضاى غرّاى تهادوا تحابوّا عمل فرموده همواره از طرفين طريق ارسال رسل و اتحاف تحف مسلوک باشد - و ازفرغانه طلبداشتن و فرستادن کبوتران پري پرواز و حبيب عشقباز طايرذي بال شوق را در انتعاش و اهتزاز آورد - و استشمام شمائم يکجهتي و وداد نمود - اگرچه توجّه باين مشتي پرندها در نظر اوّلي از لهو و لعب مي‌نمايد ليکن در نظر ثانوي چرخ و بازي ياد از نسبت شوقي و مناسبت ذوقئ ارباب وجد ميدهد - و موجب توجّه بمبدأ ميشود - وگرنه حضرت واجب تعالى ... سرائر ضمائر آگاه است که اشتغال صوري احيانًا بامثال اين امور برجمال توجّه بمبدأ جلبابے بيش نيست - و بر مجرّد بال و پر ظاهري اکتفاى خاطر حق انديش نه * بيت *

نامه برحرف اختصاص تمام * کرده شد و السّلام و الاکرام

و از سوانح بزرگ سيل آمدن بسرهند[۲] - بيست و هشتم آغاز باران شد - و سه شبانه روز پيوسته بارش بود - و تند سيلے از شمالي‌کوه آمد - درشهر بلندئ‌آب بسه گز رسيد - و در بيرون به پنج نزديک دو هزار خانه دران موجخيز فرو ريخت - و يک صد و پنجاه گز ديوار قلعه فرو افتاد - و از کهن باغ پانصد[۳] گز و از نو صد ويران شد - و فراوان مال را آب برد - و صد کس بگرداب فنا شتافتند و دو هزار چاروا بسيل نيستي درشد - و شاهراه دارالخلافه چندے از رواني باز ماند - کارپردازان تقدير چنين نمودارے برسازند - و فرو ماندگان بے‌پروا را آگهي بخشند - و غنودگان پندار را از خواب درآرند - همانا اقبال گيهان خديو بچنين روشها آگاه گرداند - و اگر بادافراه نکوهيده کاريها سرانجام يافتے - هرآينه طوفانے از آتش و آب بايستے - ليکن خيربسيچي و حق پژوهئ فرمان رواى روزگار مردم زاد را بروز پاداش ننشاند *

گشايش يافتن آباد ملک کشمير به‌نيروى اقبال شاهنشاهي

باستاني رسم‌ست - چون پژوهندگان دولت را شايسته نيّت با گزين کردار فراهم آيد هرآرزو (که بخاطر اينان گذاره کند) ايزد توانا بآساني درکنار نهد - و معشوقان اقبال را بآن دو سرمايۀ

---

(۲) نسخۀ [ل] بسهرند (۳) در [بعضي‌نسخه] سه صد گز *

بهروزي ناخواستهٔ دين و دنيا بپرستاري برخيزد - چنانچه حالِ گيهان خديو ازان باز گويد - و اين‌نامه قدرے بسرايد - و بتازگي چهره‌گشاى مقصود درآمدنِ اين ديار است بدستِ اولياى دولت هرکه لختے گريوهاى راه شناسا گردد بداند که چيرگي بيگانه انديشهٔ او برنتابد - هر چهار طرف کوهها سر بر آسمان افراخته پاسباني کند - اگرچه شش هفت راه دارد ليکن گران لشکر نيارد[۲] شتافت و در هريکے ازينها جايهاست - اگر پيرزالے چند بلخشاندنِ سنگها نشينند مردانِ مرد ازان گذاره نتوانند کرد - ازين رو پيشين فرمان دهان دل بگرفتنِ آن ننهاده اند - و کارشناسي ازان خواهش بر گذرانده از ديرباز بر خاطرِ آسمان پيوند پرتو مي‌انداخت که گشايشِ آن فراپيش گيرند - ليکن سخن‌سرايانِ همايون بزم (که از ظاهرنگهي يک پايه فراتر نميشوند) گشودنِ آنرا بخاطر نمي‌آوردند - درين هنگام (که راياتِ اقبال سايهٔ دادگري بر پنجاب انداخت) آن سگالش افزايش گرفت - و هرچند پيشکارانِ بارگاه لشکرهاى نابسامان فرستادند کارسازانِ تقدير به‌نيرنگسازي پاى همّت افشردند - نخستين يعقوبِ بدگوهر نخوت افزوده سرتابي پيش گرفت - و سراسيمگي فيروزي جنود شنوده آشتي را برهم زد - و از ستايش سرايانِ خوش آمد گو خود را شاه اسمٰعيل نام نهاد - و نکوهيده خويها به نيکوئي برگرفته بپاى خويش باديه پيماى ناکامي گشت - و بناسزا خواهشها در افتاد - و بگرفت و گيرِ بيجا دلهاى عامّه بر شوراند - و کارِ دنيا نساخته بآويزهٔ[۳] کيش و مذهب درافتاد - و تندخوئي و مردم آزاري فرا پيش گرفت - دران ملک اگرچه آئينِ برهمن و شاکموني باشد ليکن از ديرباز هنگامهٔ سنّي و شيعه گرمي دارد - از نيرنگيِ روزگار در هرچندے يکے بر ديگرے افزون آيد - و دکانچهٔ خود فروشي بر آرايد - به نيک سگاليِ معامله شناسان پردهٔ مدارا فروهشته بود - و گردِ شورش برنخاستے - درين هنگام نقابِ آزرم باز گرفت - و بآزارِ سنّيان برنشست - قاضي موسي کهن سال را از هم گذرانيد - و خان و مانِ او بتاراج رفت - غنوده شورش بيدار گشت - و شمس چک باانديشهٔ سري و کين‌توزي بر آمد - محمّد بهت (که دمنهٔ نيرنگسازِ آن ملک بود) قابو يافته عرصهٔ بدسگالي فراخ ساخت - و آن جوانِ شوريده مغزرا برين داشت که شمس چک و علي شيرماکري و سيّد حسين و ديگر بزرگانِ اين روش را پنهاني کار بسازد - ايشان آگهي يافته همان راهے که او انديشيده بود پيش گرفتند - محمّد ازان هنگامه گريخته برکناره شد - و باندک پژوهش گرفتار آمد - و چون آن فريب کار زنداني گشت شمس چک دل بسري نهاده هنگامه آراى شد - يعقوب نيز آويزه پيش گرفت - ناگاه آوازهٔ فيروزي جنود شکيب رباى خرد و بزرگ آمد - و بسخن‌سرائيِ کارشناسان آشتي پذيرفتند - کامراج را بشمس چک باز گذاشت - و درکمتر فرصتے يعقوبِ خوابيده بخت

---

(۲) نسخهٔ [ا] بجز سه راه نيارد شتافت (۳) نسخهٔ [ب] بآويزش دين و مذهب ●

پیمان را فراموش کرده برو لشکر کشید - و بچیره دستي غنیم را بچنگ[2] آورد - فیروزي سپاه چون از درگاه روانه شد تا دریای چناب لختی هرزه لایان یافه درا را روز بازار بود - و انجامِ کار بس دشوار مي‌اندیشیدند - چون گذاره شدند تباه رائی یعقوب و آویزهٔ یکدیگر و التجا نامهای سرانِ آن ملک خاصه علي شیرماکري یکی پس دیگرے رسید - کار آگاهان (که آینده را از پیشانیٔ حال برخوانند - و از سرآغاز انجام کار شناسند) داستانِ فیروزي برخواندند و برده آرائي نشستند - و هرکس جای خود را برشناخت - قول بسپه آرا و گروهے راد مردان آرایش یافت - و برانغار را مسند عالي و فتح خان و مبارک خان و دیگر مبارزانِ همّت منش رونق افزودند - و در جرانغار جلال خان و برخے دلاوران جویای نبرد گشتند - و میرزا علي اکبر شاهي و کوچرخان[3] و شیخ دولت و شریف سرمدي و جوقۀ احدیان و دیگر یلان در پیش دستانِ هراول پای همّت افشردند - بیست و یکم شهریور گریوهٔ بهنبهر گذشتند - سلیم زمیندار کناره گرفت قاسم خان از کارشناسي بهلول[4] برادرزادهٔ او را بکلانتي برگرفته راه ایمني پذیرفت - در اندک زمانے[5] آن کج‌گرا نیز بلشکرِ فیروزي پیوست - و در راجوري بهرام نایک و اسمٰعیل نایک و شنکي[6] چارور راهبانانِ بزرگ کتل آمده دیدند - و مبارکبادیٔ گشایشِ ملک برگفتند - و چنان برگذاردند که یعقوبِ ناسپاس بکنجِ خمول شتافت - و سرانِ این دیار چشم برراهِ فیروزي سپاه دارند ازینجا دو راه است - یکے کپرتل[7] - و آن گشاده ترینِ راهها ست - و دیگر پیرپنجال - و ما پاسبانانِ هردو - اگر گام فراخ بر گرفته آید بدادگري زیردستان آرامش یابند - ازین نوید نشاط درگرفت - و جشنها برآراستند - و بصواب دیدِ کار آگهانِ خیرسگال راهِ کپرتل قرار گرفت آیندگان چنان گذارش نمودند که از دشوارگذاریٔ پچها و فزونیٔ لشکر دیرتر رسیده خواهد شد و بزرگانِ کشمیر برگوبره انتظار مي‌برند - شایسته آنکه برخے نیک بسیچانِ کارشناس را پیشتر روانه سازند - نخستین ایشان را بخسرواني نوازش امّید[8] برافزایند - و سپس به تیزدستي بشهر در آمده کوسِ فیروزي[9] بلند آوازه گردانند - گذارده را بدوربیني برسخته پذیرفتند - و شیخ یعقوب و جي تواچي باشي و شیر و سلیم را با برخے بندوقچیان پیش فرستادند - و شنکي چارور همراه شد فیروزي سپاه نیز از پی رهگرا آمد - چون بر فرازِ کتلِ کپرتل برآمدند عالمے دیگر پدیدار گشت

---

(۲) نسخهٔ [ل] بدست آورد (۳) نسخهٔ [ا] گوهر خان (۴) در [چند نسخه] ابهول (۵) در [بعضے نسخه] فرصتے (۶) در [بعضے نسخه] شلکي جارو - و در [بعضے] شنکي جارو‌ره (۷) در [چند نسخه] کفریل - و در [بعضے] کذرتل (۸) نسخهٔ [ا] امیدوار سازند (۹) در [چند نسخه] جلي •

در سرِ اين گريوه سه ديوار به پهناى چهار گز و بلندىِ ده گز برآورده بودند - و سي گزي چوبها را[2] در يکديگر چيده - و پيشينيان طلسمی برساخته اند - که هنگامِ در آمدنِ لشکرِ بيگانه برف و باران و تگرگ پديد آيد - بدابران شورشی شگرف برخاست - و دران ريزش نشيب و فرازِ بےهنجار درنورديده نزديکِ گريوهٔ اکرم بال فرود آمدند - باران افزوده گشت - و بسيارے جانداران از سختیِ سرما به نيستي گرائيد - دريں اثنا چندے تفنگ اندازان (که همراهِ جي رفته بودند) زخمي باردو پيوستند - و از فريبکاریِ کشميريان آگهي بخشيدند - دريں راه سه گريوهٔ سترگ است - که روزگار از دشوارگذاریِ آنها حرفِ سرا - گذارده بودند که کشميريان بستي وتر (که سيوم گريوه است از سوی هندوستان - و نخستين از جانبِ کشمير) چشم بر راه دارند - پيش فرستادگان درانجا آن گروه را نيافتند - و پيدا بود که جمعی آمده بازگشته اند - از شنکي چارور پرسيدند که آمدن چه بود و رفتن چراست - پاسخ داد همانا باندیشهٔ آنکه يعقوب سرِ گريوه را برگيرد بر گرديده باشند دريں ميان محمد لند[3] و دلاورخان و بهادرخان و جمعی سرانِ کشمير پيوستند - و بآويزش درآمدند شيخ يعقوب بدو زخم از پا درآمد - و نزديک بود که قالب تهي کند - آشنائی دستمايهٔ رهائي شد و جي نيز بدوازده زخم بر زمين آمد - چندے دادِ مردانگي داده بواپسين خواب در شدند يکبارگي برف و باران بشورش درآمد - و مردم را پراگنده ساخت - از جي شنيده شد که دران برفستان[4] هوش رفت - و دران بيهوشي گيتي خديو نمودار شد - و دلدهي فرمود - همان زمان بخود آمدم - و نيرو گرفتم - ليکن بسياریِ زخم و فزونیِ برف و سختیِ تنهائي و بيتابیِ گرسنگي سراسيمه داشت - ناگاه چندے پديد آمدند - و مرا برگرفته پيشِ شمس چک بردند - او گرم خوئيها نموده بشهر فرستاد *

سرگذشتِ شگرفیِ تقدير آنکه چون يعقوب از گرفتنِ شمس چک بگرانِ خوابِ غرور درآمد سررشتهٔ خرد از دست واهشته به تباه کاري گرم ترشد - و در برآوردنِ راهها کوشش نمود - ابيا[5] برادرِ خود را و ابيا پسرِ ابدال چک و نورنگ خان و ظفرخان[6] و فتح خان و حسين خان و بهادرخان و دلاورخان (که ازخودسري آن فرومايگانِ بدگوهر را بدين گرامي خطابها نامزد کرده بود) و ديگر مردم را رخصتِ پيش داد - و خود در شهر بسامانِ پيکار برنشست - پيش آمدگان در بند و بستِ تنگناها کوشش نمودند - و لختي خاطر ازين کار وا پرداختند - دريں هنگام بسيجِ بدگوهران در رنگي پذيرفت - و هنگامه از رونق افتاد - حيدرچک (که هوای[7] مرزبانیِ آن ملک

---

(۲) در [چند نسخه] چوبها و افزون ازان (۳) نسخهٔ [ب] بسد - و در [بعضی نسخه] بلند - و الله اعلم

(۴) نسخهٔ [ا] برف افتادن (۵) نسخهٔ [ب] ابا (۶) نسخهٔ [ب] مظفرخان (۷) نسخهٔ [ز] همواره *

در سر داشت - و در لشكر فيروزي بود) حسين[٢] پور او آمدن پدر را شنوده در پرم كله انتظار مي‌برد بسيارے نامبردگان كشمير بحسين انجمن دوستي آراسته قرار دادند كه اگر حيدر چك از پيمان در نگذرد همه باو بگرويم - او ازان سپاه برآمده بما پيوندد - و لشكر بيگانه را بگوناگون پيشكش و لابه گري بر گردانيم - و كشمير بآرامش گرايد - فتح علي (كه بنورنگ خاني سر نخوت مي‌افراخت) بدان دل ننهاد - او را بے آبرو گردانيدند - و آن در ابيا بدستان سرائي راه گريز پيش گرفتند - و نايكان را كه گريوه بان بودند به نيايشگري فرستادند - همگي بسيچ آن بود كه چندے از فيروزي سپاه برده منبر را بنام گيهان خديو بلند پايگي بخشند - و امرا را به نيروي خواسته باز گردانند *

كوتهي سخن آنكه يعقوب نافرجام بآهنگ پيكار بهيره پور رسيده بود كه آگهي دل برگرفتن كشميريان ازو سراسيمه گردانيد - و حسين خان عموي او نيز جدا شده بآن كشميريان پيوست بكارپردازان بيدانش خود انجمن ساخت - و بپژوهش چاره بر نشست - راي بران قرار گرفت كه شمس چك و محمّد بهت را از بند برآورند - و از به ديد اين دو كمن كارزار پيش گيرند چون آن دو فتنه ساز را بيرون آورد از كين توزي چنان برگذاردند كه روزے چند از شورش بر كناره زيد - و بكتهواره[٣] پناه برد - چون زمانه آرامش پذيرد و دوست از دشمن باز دانسته آيد كار سازي نموده شود - بهزاران ناكامي بدان خمولگاه روي آورد - و از ميانهٔ راه آن دو شورش منش با بسيارے جدائي گزيدند *

درين هنگام (كه كشميريان بر گريوه راه حيدر چك ميديدند) از نوشتهٔ او سراسيمگي اندوختند - گذارده بود كه مرا بچشم پاسباني ميفمايند - بيرون شدن من و باز گردانيدن امرا بس دشوار - كشميريان ازان انديشه دل برگرفته بهيره پور هنگامه آراستند - و حسين چك را بكلاني برداشته رو به پيكار نهادند - درين ميان شمس چك پيوست - و مرزبان نورا از كار باز داشته بدو گرويدند - و بيازش[٤] پيكار گروهے را بگريوه فرستادند - و از نهان بشيخ يعقوب و جي آن گزند رسيد - چون نزديك اكرم[٥] بال حقيقت بد گوهران تباه بسيچ خاطر نشين اولياي دولت شد آمدگان را مقيّد گردانيدند - و در پاس حيدر چك بيشتر اهتمام رفت - انجمن رازگوئي بر آراستند - و در گذشتن گريوهٔ ستي[٦] وتر و در آمدن ملك جانقي نمودند - لختي از برف و باران ستوه آمده در بازگشت

---

(٢) نسخهٔ [ل] حسن (٣) نسخهٔ [ا] بكستوار - و نسخهٔ [ك] بكهتواره - و نسخهٔ [ل] بكشتواره و در [بعضے نسخه] بكتهوار (٤) نسخهٔ [ل] بآويزش و پيكار (٥) در [بعضے نسخه] اكرم مال (٦) در [چند نسخه] هستي وتر *

يافته‌را شدند - و برخے سخن توقّف درميان آوردند - قاسم‌خان با چندے از والا نگهان آهنگ پيش رفتن برگذارد - ناگزير ديگران نيز بدين‌راى گرائيدند - درين هنگام شمس چک کاردانان فرستاده بلابه گري درآمد - و همان صلحے (كه با ميرزا شاهرخ قرارداده بود) از سرگرفت - پاسخ چنان شد كه اين‌بار افسون فريب بكار نيايد - و افسانهٔ حيله بگوش در نشود - فرمان چنان است كه كشمير از خود سران شوريده راى باز ستانند - هركرا بخت ياور باشد خود را بلشكر فيروزي رساند - و سايه نشين عاطفت گردد - سخن حقيقت بگوش در نياورده آمادهٔ نبرد شد - قاسم خان به نيّتے درست و همّتے بلند نوزدهم مهر متوجّه پيكار شد - و غنيم نيز فوجها آراسته در برابر آمد - در قول آن شوريده مغز جاى داشت - و دست راست ظفرخان - و دست چپ شمس دولي[۲] - حسين چک طليعه شد - و محمّد بهت چنداول - چون هراول فيروزي سپاه بگريوه درآمد از سركوبها بندوق و سنگ انداختن پيش گرفتند از هجوم بدگوهران و تنگيء جا عنان‌تاب شده بجرانغار پيوست - قاسم خان ازين برگشتن برآشفته خود بدان سو روانه شد - و شريف سرمدي و ميرعبدالرّزاق معموري و جلال‌الدّين مسعود و حاجي محمّد ترشيزي و ميرشاه‌محمّد را پيشتر فرستاد - و خنجري كه از جوانغار باز مانده بود نيز همراهي گزيد - محمّد چک (كه از راد مردان كشمير بود) از برانغار دويد - لاكها نام مبارزے بدو آويخت و دست و گريبان بزير افتادند - جهانے بشگفت زار در شد - و غريو از نظّارگيان برخاست - در گرميء آويزش ظفرخان تيردوز بندوق گرديد - و آن فوج يكبارگي ازهم پاشيد - و هنوز ديگر فوجها بآويزه در نيامده بود كه لطمهٔ يداللّهي .. پديد آ.. دل‌ستيزان برگردانيد - و پراگندگي دران بزرگ هنگامه افتاد و هريكے از بخت برگشتگان به پيغو . و كوس فيروزمندي بلند آوازه گشت - و از نيرنگيء اقبال روزافزون شاهنشاهي فتحے سترگ .. ري دادهٔ هراول و جرانغار تكامشي نموده پايان كتل دايره نمودند قاسم خان و ديگر سپاه از دوربيني برگريوه منزل گزيدند - و يادگار حسين و حاجي محمّد ترشيزي و طوفان و عبداللّه و سليم و چندے تيزدستان عرصهٔ دلاوري را بسري نگر (كه دارالملک كشميراست) فرستادند - بيست و چهارم مهر منابررا بگرامي نام افسر خدا پايه برافراخته آمد - و از دادگري و مهرافزوني بيگانگان وحشت‌گرا آرامش يافتند - چون چهاركروهيء سري‌نگر لشكرگاه شد حيدرچک بيدستوري[۳] بشهر رفت - و در لشكر قدرے شورش پديدآمد - و زود فرونشست - بيست و پنجم قاسم‌خان و ديگر آمرا درنزهت سراى سري‌نگر درآمدند - و گوناگون نشاط اندوختند - درين روز ميانهٔ راه حيدرچک با فراوان مردم پيوست - قاسم خان از كارآگهي او را از تصرّف بازداشت - و نقش تباه بسيچي از خاطرها بزدود ●

---

(۲) نسخهٔ [ز] دوني (۳) در [چندنسخه] بدستوري ●

پیش ازین بفهصد سال در زمانِ اَنَت (۲) ایلائیل مرزبانِ کشمیر این فیروز مندی گذارده بودند - چنانچه کهن‌نامها بازگوید - از فیرنگیِ روزگار باده فروشان بزرگي یافته بودند و هنگامهٔ ساغر کشي و ستمکاري گرمي داشت - شیودت (۳) برهمن در سري نگر در برزنِ رنهپور بگزیده خویها طراز یکتائي داشت - اورا همخوابهٔ بود بخوبروئي و پاکدامني کم همتا - همواره از هنگامهای (۴) تردامنان گرفته دل بودے - و از ایزدِ بیهمال ازان مشتے ستمکار رهائي خواستے - یکے از شناسندگانِ کارآگاه او را بیتال‌سادهنه آموزش‌نمود - بفتحِ با و سکونِ یای تحتاني و تای‌فوقاني و الف و لام و سین و الف و دال و های خفي و فتحِ نون و های مکتوب - دانشورانِ هندوستان بیتال را از قدسي نفوس انگارند - و سادهنه آئینِ حاضرساختنِ او - هرگاه در رسد حقیقتِ (۵) هرکار بازگوید هرکس دراحضارِاو چندے بکردارهای خاص گراید - و افسونهای مخصوص برخواند - و در آخرین روز آدمِ مرده را (که اعضای ظاهرِ او درست باشد) در چودسِ تاریک بساعتِ خجسته در زمینے (که مرده را بسوزانند - و آنرا سسان گویند) خواباند - و از هر چهار سو بآهنین میخها استوار کند و برفرازِ پشتِ او نشیند - و در کاسهٔ سرِ آدمي چراغ افروزد - و فتیله از کفن سازد - و روغن از چربیِ آدم - و افسونها بر دندانِ مردم زاد دمیده آنرا بران افتاده گل آسا افشاند - با نیروی نبرد دران نزدیکي صورتهای هولناک پدید آید - چون دلِ خواننده ازان نهراسد آن قالب بجنبش درآید - و مهیب آوازها برکشد - سپس آن روحاني بشایسته پیکرے رو نماید - و برگوید چرا برخواندي و این همه رنج کشي بهرِ چیست - آنچه بازگوید پاسخ دهد - و درشدني کارها چاره برگذارد و در جزِ آن شکیبائي آموزد - آن ستم رسیده بفراهم آوردنِ اسباب شد - و پس از فراوان تکاپو چنان قالب بدست آورد - و برخے فراهم نیامده بود که در نگاهداشتِ آن سراسیمه شد - بشهر نیارست برد - و در صحرا از گزند مي‌ترسید - بقچه‌آسا بسته بخانهٔ چرم‌سازے که پیوندِ آشنائي داشت بآئینِ امانت گذاشت - تا دران گنده بوهای خانگي راز برملا نیفتد - و خود در پسِ کار رفت نیم شب آن روحاني برحقیقتِ کار آگاهي یافته چرم‌ساز را آواز داد - او لختے بترسید - بآرای دلدهي اورا آرامش بخشید - و گفت فلان برهمن فراوان رنج مي‌برد - اورا برگوی که زمانِ فرمانروائیِ آن بیدادگران دراز است - پای در دامنِ صبر کشیده از سراسیمگي باز آید - بیست تن ازان گروه یکے پس ازدیگرے بسریر برنشینند - و چون روزگارِ این‌ستمکاران سپري شود بزرگیِ این‌دیار بقوم کایتهه بازگردد و سپس مرزبانیِ آن باحمدي کیشان قرارگیرد - و هرطایفه را مدّتِ معیّن برگذارد - و چون نوبتِ

---

(۲) نسخهٔ [ا] ات بلائیل - و نسخهٔ [ز] اس بلائیل - و نسخهٔ [ک] آت ئیلائیل (۳) نسخهٔ [ب ک] صورت (۴) نسخهٔ [ا ب] نگاههای (۵) در [بعضےنسخه] حقیقت حال هرکار ٭

چكان رسد چندے ازان گروه كامروائي كنند - و مرتبهٔ هشتم سلطنت ازين گروه برگيرند - و يكي از بزرگان صورت و معني (كه سگالش و كردار و گفتار او گردآوري رضامندئ الٰهي باشد) بدادگري اين ديار نشيند - آن برهمن چون بخانهٔ چرم ساز آمد از سرگذشت شناسائي اندوخت - و دست ازان بازداشته بگوشهٔ خمول برنشست - و مضمون آن را بشعر هندي برگذارد - كهن نامها و سنگين الواح ازان باز گويد - سلطان زين العابدين (كه او را بدّو شاه نيز گويند - و از مرزبانان كشمير بولايت زبان زد روزگار بود) پيوسته ميگفت كه زود حكومت اين ديار بچكان رسد - و از دست ايشان بازستانند دران هنگام (كه خبر آمدن ميرزا شاهرخ و راجه بهگونت داس دركشمير بلند آوازه گشت) يوسف خان مرزبان آنجا پيش و احد صوفي در پنج براره رفته دريوزهٔ همّت نمود - آن الٰهي بندهٔ روشن ضمير پاسخ برگذارد - اگرچه اين لشكر از ميانهٔ راه برگردد ليكن ايزد بے همال اين ملک را بپادشاه صوري و معنوي داده است - بزودي سپاه او در آيد *

چون مژدهٔ فيروزي بهمايون بارگاه رسيد الٰهي سپاس (۲) افزوده شد - و خدمتگذاران شايسته كار بگوناگون نوازش سربلندي يافتند - و درست گوئي اخترشناسان هندوستان برفراز پيدائي برآمد غرهٔ آبان شمسي وزن گيهان خديو شد - و بدوازده چيز برکشيدند - جشن والا آرايش يافت و تهيدستان روزگار كام دل برگرفتند - درين روز راجه بهگونت داس بسجود قدسي آستان رسيد گفتار سودائي شدن و يازش خويش كردن او نگارش (۳) يافت - چون از توجّه گيهان خديو بهي پذيرفت رو بدرگاه آورد - چهارم منازل كرم الله كنبو از قدوم كشور خدا فروغ ديگر گرفت - بزرگ كاخها اساس نهاده بود - و از ديرباز اين خواهش در سر داشت - ازانجا (كه كام بخشي ستوده خوي شهريار است) آرزوي او روائي گرفت - و جاويد دولت اندوخت - نثار و پيشكش بجاي آمد و لختي ازان پذيرفته شد *

و از سوانح شبخون آوردن يعقوب و بناكامي بازگشتن - فرومايگان كشمير اورا از تنگناهاي كتهواره برآوردند - و بسيارے در گرد او فراهم آمدند - بچندركوت هفت كروهي پنج براره گرد شورش برانگيخت - مبارک خان و شيخ دولت و برخي راه موردان بدان سو شتافتند - او درخود نيروي آويزهٔ روز نديده باندیشهٔ شبخون افتاد - ميخواست كه با پيش آيندگان آويزد - چندے برگذاردند كه سپه آرا در شهر بفرستادن آن گروه لختي غفلت دارد - جوقي را روبروي آنان گذاشته خود آهنگ شهر پيش گرفت - بهستم از سعدي (۴) منزل گذشته نيم شب بشهر درآمد - و برخي قراولان را در خواب از هم گذرانيد - يعقوب و بسيارے بدگوهران به بزرگ دروازه شورش نمودند - قاسم خان با برخي بهادران

(۲) در [بعض نسخه] ستايش (۳) نسخهٔ [ا ب] گذارش (۴) در [اكثر نسخه] سعدي واره گذشته *

كارنامهٔ دلاوري بجاى آورد - و شريف سرمدي و حاجي محمّد ترشيزي كارپرداز رادمردي آمدند و چون خاطر از حيدر چك ناايمن بود آن زنداني را از هم گذرانيدند - برخے كشميريان كشتي سوار بدريچهٔ كه بدان سو ميگشايد هجوم آوردند - طوفان كابلي و قاضي زاده و ديگر كنداوران بكارزار پا افشردند - جوقے بدروازهٔ كه بشهر مي برآيد غوغا انداختند[2] - مير عبد الرّزاق معموري و چندے دلاوران ثبات پائي نمودند - سردار اين گروه به بندوق درگذشت - برخے بر منزل ميرزا علي اكبرشاهي دستِ چيرگي برگشودند - او برابر[3] ايستاده شايسته آويزشها كرد - و ايّوب بيگ و ياربيگ و مومن از احديان شگرف كاري نمودند - درين رستخيز صالح بيگ را نقدِ زندگي يغمائي شد - و بر هر خانه سپاهے چيرگي يافتند - در هر گوشهٔ سترگ پيكار درگرفت - پس از فراوان زد و خورد بايزدي تائيد فيروزي چهره بر افروخت - ازان روى آب فتح خان ازين آگهي محمّد خان پورِ خود را با جوقے[4] فرستاده بود - او نقّاره زنان مي‌آمد - و از سوى ديگر خنجري و شاداب[5] و اسكرن و برخے ديگر كوس را بنوا داشته راه مي‌سپردند - ناگهاني بآواى آن بيروني كوس غنيم را پاى شكيب از جاى رفت و از اقبالِ روزافزون آتش زدنِ كشميريان در شهر شكسته تر ساخت - در فروغ آن موشكافانِ كارآگاه بسيارے را تيردوز گردانيدند - و پايانِ شب بهزاران شرمساري رو بگريز نهادند - و فراوان كس را در گريختن نقدِ زندگي از دست رفت - بامدادان ميرزا علي اكبرشاهي و گوجرخان[6] و محمّد خان و جمعے تيزدستان بتكامشي گام فراخ برزدند - و از بوم بيگانگي و راه نشناسي آن شوريده بصوب ديسو بدر رفت •

و از سوانحِ آمدنِ ايلچيِ مرزبانِ تتّهه - اگرچه مسند نشينِ آن ديار ميرزا پاينده محمّد ارغون است ليكن او سودائي مزاج شد - بكارِ ملك پرداختن نيارستے - بست و گشود آن ميرزا جاني پورِ او نمايد - بيست و هشتم سيّد جلال (كه از بزرگ[7] زادگانِ آن سرزمين بود) دولتِ بار يافت - و تنسوقات و عرائض به پيشگاهِ نظر در آورد - دران پرستاريِ نياكان و عذرِ نيامدنِ خويش برگذارده بود - شاهنشاه پوزش پذير آمده را نوازش فرمود - و كامياب خواهش دستوري داد - پنجم آذر راجه باسو با روى شرمسار و دلِ پشيمان سعادتِ كورنش اندوخت - از زميندارانِ شماليِ كوهِ پنجاب است - همواره فرمان پذيري و نيكوبندگي بجاى آوردے - درين هنگام (كه راياتِ همايون سايهٔ فرّخي بدين ديار انداخت) از بختِ غنودگي سرتابي پيش گرفت - بنابران حسين[8] بيگ

(۲) نسخهٔ [ك] برانگيختند (۳) نسخهٔ [اب ك] برايستاده (۴) نسخهٔ [ز] با فوجي (۵) نسخهٔ [ز] سادات اسكوه و برخي (۶) نسخهٔ [ز] گوجرخان و جمعي (۷) در [چندنسخه] از پيرزادگان (۸) در [بعضِ نسخه] حسن بيگ •

شيخ عمري و حاجي سيندوک و قنبر بے و قرا بيگ و ناظر دولت را فرستادند - اگر اندرز نپذيرد مالشِ بسزا دهند - راجه تودرمل نامهٔ بدو برنگاشت - و بر زبان زدگیِ سرکشي آگاه ساخت فيروزیِ سپاه به بتهان رسيده بود که بگيرا سخنِ راجه از خواب درآمد - و اوليایِ دولت را آمده ديد و ازانجا بهمراهيِ بندگانِ اخلاص گرای بسجودِ قدسي‌آستان روشن پيشاني گشت *

و از سوانح فرستادنِ زين‌خان‌کوکلتاش بمالشِ تاريکيان بدنهاد - هرکرا ستارهٔ بخت فرونشيند بتکاپوی خويش راهِ ناکامي سپرد - و زود ببادافراهِ تباه بسيچي برسد - چنانچه حالِ احشامِ مهمند و غوريه خيل[۲] ازان بازگويد - ده‌هزار خانه‌دار در پشاور بسر برند - پيوسته نيکو خدمتي را سرمايهٔ رستگاري دانستے - دربن هنگام (که ستم رسيدگیِ خود را بايستے بدرگاهِ همايون عرضداشت) از کوتاه بيني و بدگوهري جلالهٔ تاريکي را بسري برداشتند - و روزگار سيّد حامد بخاري در آويزهٔ ايغان سپري شد - او اقطاع دارِ پشاور بود - کشکِ کابل داشته بدانجا رسيد - و سپاهِ او بجايگيرِ هندوستان باز گرديد - با چندے در حصارِ بکرام[۳] دمِ غفلت ميشمرد - و کاررا بموسی نام نابخردے باز گذاشت - و بے آنکه اندازهٔ شناسائیِ او برگيرد سررشتهٔ داد و ستد بدستِ او داد - و ندانست که دران ديرين خدمتي بکار نيايد - او از آزمندي بران گروه تنگ گرفت - و بر مال و ناموس دست برگشود - الوس از نافهميدگي بدان نافرجام همداستان شد - نزديکِ بکرام غبارِ فتنه برخاست - از کميِ مردم بران بود (که تا آمدنِ سپاهِ کابل و اتک و رسيدنِ برادران حصاري شود) ليکن از سخن سرائیِ کوتاه بينان بران نيارست بود - يکے را فرستاده پژوهشِ احوالِ غنيم نمود - او از بيدانشي يا بداانديشي اندک و پراگنده وا نمود - بے آنکه ژرف‌نگاهي بکار برد با صد و پنجاه کس بيرون آمده گرمِ پيکار شد - و با آنکه در آغازِ نبرد تيرے رسيد دست از آويزش باز نداشت - دران چپقلش اسپِ او بجوئے[۴] در شد - و کارش بانجام رسيد - و چهل کس از خويشانِ او را برادمردي روزگار بسرآمد - سپس افغانان قلعه را گرد گرفتند - سيّد کمال پسرِ خودِ او با چندے پایِ همّت افشرده شايسته نگاهباني نمود - ازين آگهي هفتم شاه قلي خان محرم شيخ فريد بخاري تاش‌بيگ خان و بسيارے منصب داران بسرکردگیِ کوکلتاش رخصت يافتند - و فرمان شد که اگر احتياج افتد کنور مانسنگهه از کابل نيز لشکرے بکمک فرستد - و مادهو سنگهه را يرليغ رفت که خود را از تهانهٔ لنگرکوت پيشتر از رسيدنِ افواجِ گيتي‌ستان با مردمِ راجه بهگونت داس به بکرام رساند *

و از سوانح آبياریِ چهار چمنِ دولت - همگيِ والا همّتِ شاهنشاهي آسايشِ جهانيان

---

(۲) نسخهٔ [ا] غزيه خيل - و نسخهٔ [ب] غربه خليل - و نسخهٔ [ز] غربه خيل (۳) نسخهٔ [ب] بکرم (۴) نسخهٔ [ا] بگوے درشد *

ميخواهد - و پايه‌شناسي و دادگري در روزافزوني - پادشاهي را پاسباني دانسته رنج از راحت باز نشناسد - و دولت افزائي را سرمايهٔ ايزدي‌نيايش انگاشته خداوندي را هم‌آغوش پرستاري دارد - ازين رو راستي‌منشان خرد پژوه را در هرصوبه بار گذارد - تا جاى مالش (٢) را از نوازش بر شناسند - و از بےآزوري و بيمناكي بايست وقت را از دست ندهند - و همچنان خامه پردازان درستكار را بوالا منصب ديواني و بخشيگري بلند پايگي دهد - و رشتهٔ داد و ستد را دوتائي بخشد و ازآنجا (كه آز و خشم سپنجي سرا را درهم دارد - و نيكوان را از همنشينان (٣) بد روز به تيرگي گرايد) شهريار ديده‌ور در هرچندے دوربيني را تازه‌روائي (٤) بخشد - و بگرفتن از يكے و بار سپردن بديگرے بستان‌سراى دنيا پيرايش يابد - ازين رو چهاردهم (٥) دو امير كار آگاه بهر صوبه نامزد فرمود - تا اگر يكے بدرگاه آيد يا رنجور شود ديگرے بكار او پردازد - و ديوان و بخشي نيز همراه ساخت - آله آباد به شهاب الدّين احمد خان و عبدالمطّلب خان - رحمٰن قلي ديوان - جعفر بيگ بخشي - اودهه بفتح خان و قاسم علي خان - ملّا ناظر (٦) ديوان - تاراچند بخشي - اجمير بجگنّاتهه و راى دركا مجاهد ديوان - و سلطان قلي بخشي - احمد آباد خانخانان و قليچ خان - ابوالقاسم ديوان نظام الدّين احمد بخشي - بهار سعيدخان و ميرزا يوسف خان - راى پتّرداس ديوان - عبدالرّزاق معموري بخشي - بنگاله وزيرخان و محبّ علي خان - كرم اللّه ديوان - شهبازخان بخشي - ملتان صادق خان و اسمٰعيل قلي خان - خواجه عبدالصّمد ديوان - مقيم بخشي - دارالخلافهٔ آگره شيخ ابراهيم و راجه اسكرن - محبّ علي ديوان - حكيم عين الملك بخشي - دهلي شاه قلي خان محرم و نگارندهٔ شگرفنامه - طيّب ديوان - حسن خان بخشي - كابل كنور مانسنگهه و زين خان كوكه - نظام الملك ديوان - خواجه شمس الدّين بخشي - مالوه خان اعظم و نورنگ خان مختاربيگ ديوان - فتح اللّه بخشي - لاهور راجه بهگونت داس و راى راى سنگهه - و چون رايات اقبال درآنجا بود بديوان و بخشي درگاه بسند شد •

و از سوانح فرو شدن كله سيسوديه - از الوس رانا ست - با او بعمر مي‌برد - از بيداربختي دولت ملازمت اندوخت - و نوازشها يافت - و از اختر تيرگي و خرد غنودگي راه گريز پيش گرفت صلاح الدّين و رامچند را فرمان شد كه در پي آن كج‌گراى بدگوهر گام فراخ بردارند - و بدو پيوسته اندرزگوئي فرا پيش گيرند - اگر پذيرا گردد گزندے نرسانيده بدرگاه آورند - ورنه نقش هستي

---

(٢) نسخهٔ [ل] مالش و نوازش (٣) در [بعض نسخه] ازهمنشينان بدروز تيرگي گرايد (٤) نسخهٔ [ب ک] تازه روئي (٥) در [نسخهٔ ب] اين تاريخ نيست (٦) نسخهٔ [ز] ملا نظير - و در [اكثر نسخه] ملا نظر •

اورا بسترند - تيزدستان جدگزين صد و هشتاد کروه درنورديده بقصبهٔ فتحپور رسيدند - او خاطر وا پرداخته سرگرم خوردن بود - پيغام نصيحت برگذاردند - آن نخوت فروش افسون مهرباني را افسانهٔ (۲) بيدلي پنداشت - و با نه تن بآويزه برخاست - و با دوکس درگو نيستي فرو شد و ديگران بزينهار رستگاري يافتند •

و از سوانح سپري شدن روزگار علي مراد - از شيخ زادگان هندوستان شاه محمّد نام ديرين ملازم او بود - نيروي برداشت ناملايم نداشت - پيوسته زياده سري نمودے - و آقا ازو گذراندے و قدرشناسي و بردباري نام نهادے - هرکه سزا گاه را از تحمّل جا باز نشناسد هرآئينه بزيان زدگي سترگ در افتد - در پرگنهٔ برودہ از صوبهٔ اجمير جايگير داشت - روزے بشکار باشه عشرت مي اندوخت - آن شيخ زاده آمده بدست چپ کورنش کرد - چون ازان بازپرسيده شد پاسخ داد - دست راست براى شمشير زني ست - نه نيايش گري - و ناسزاها برگذارد - آن لبريز پيمانهٔ زندگي بدشنام سرزنش نمود - و پيادگان جلو راندن و زدن برگرفتند - آن خون گرفته جمدهر کشيده دويد - پيادگان از شتردلي کناره گرفتند - زخمے بران راست رسانيد - و او باشه را برزده (۳) دست بحربه کرد - تا بکار برد - گزندے ديگر رسيد - و با دو زخم کاري اورا بشمشير از پا انداخت - و يکے از همراهان کار آن ناسپاس بانجام رسانيد - و درکمتر زمانے روزگار آن يکتاى عرصهٔ مردانگي نيز سپري شد • (۴)

و از سوانح مالش يافتن تاريکيان - غرّهٔ مهر ميرزا سليمان بکابل آمد - چون آرزوى درگاه همايون در سر بود کنور مانسنگهه خواجه شمس الدّين خاني و چندے را بانتظام آن ملک گذاشته خود بدرقهٔ ميرزا شد - نزد جلال آباد در پيش بولاق (۵) تپ درگرفت - و سخت رنجور شد و فرومايگان (که از فرو شدن سيّد حامد نخوت داشتند) ازين استادن نا بهنگام بسگالش ديگر شده بد مستي افزودند - و از گرد قلعه برخاسته تباه انديشي در سر گرفتند - الوس مهمند و غوريه خيل از پشاور تا تيراه هر دو راه خيبر را سنگ چين ساخته استوار گردانيدند - و يوسف زئي و ديگر افغانان هنگامهٔ غنوده بختان را گرم ساختند - تيراه کوهستانے ست بدرازي سي و دو کروه و پهنا دوازده کروه - خاور رويه پشاور - و باختر سو ميدان - و شمالي جانب باره (۶) - و جنوبي رويه قندهار - تنگناهاى پرنشيب و فراز دشوار گذار دارد - [چون فيروزي سپاه (که از بارگاه اقبال

---

(۲) نسخهٔ [ل] افسانه پنداشت (۳) نسخهٔ [ا] بزورزده (۴) در [نسخهٔ ز] اينجا عنوانے آورده و آن اينست - سزاى اعمال يافتن مشتي بد معاشان و بدرقه شدن کنور مانسنگهه بميرزا سليمان (۵) نسخهٔ [ز] پلاغ - و نسخهٔ [ل] بالاباغ (۶) نسخهٔ [ا] پاره - و نسخهٔ [ب] پاره •

دستوري يافته بود) ديرتر رسيد - و کنور مانسنگهه دران نزديکي بيمار شد - و يک و نيم ماه رنجوري کشيد] افغانان پيکار کنور را در سر گرفتند - درين هنگام تندرستي چهره برافروخت - و دل بمالش آنها برنهاد - ميرشريف آملي و جانش بهادر و اتاليق و خواجگي محمّد حسين و غازي خان قزويني و همّت سنگهه پور خود را با بسيارے در ملازمت ميرزا گذاشت - و تخته بيگ و محمّد قلي و جگت سنگهه و مبارک خان نوحاني و نورم کوکه و ولي بيگ ذوالقدر (۲) و ديگر مبارزان تا سه هزار سوار نبرد آزما همراه گرفت - همگي بسيچ آنکه از راه نارون (۳) بتيراه درآيند و ازانجا الوس افريدي را (که خميرمايهٔ شورش است) بتازند - و از همان راه ازگريوهٔ شادي يکبارگي بعلي مسجد فرود آيند - تا لشکرها پيوندد - و راه گشاده گردد - سکت سنگهه پسر مانسنگهه درباري و زين الدّين علي (که عزيمت کابل داشتند) قضيّهٔ سيّد حامد شنيده خود را بايلغار بيکرام رسانيدند - و از جهت بستگيء راه آنجا عنان گرفته بودند - و نيز مادهوسنگهه لشکر راجه بهگونت داس را سرکرده نزديک باتک رسيده بود - بدين سگالش سيوم دي از پيش بولاق جريده روان شد - و شبگير کرده صبحدم بکتل چهارچوبه درآمد - آن گريوه را برف گرفته بود نشيب و فراز سترگ را بسختي در نوشته در حدود بازارک دم آسايش برگرفت - روز ديگر فوجے از بهادران بسرکردگيء محمّد قلي بيگ الوس افريدي را تاختند - و فراوان مال اندوختند برخے را راي آن شد که بازگردند - و غنيمت را بمنزلگاه رسانند - و بار ديگر پيشين بسيچ بکردار گرايد - اين را نشنوده آهنگ پيش گرفتند - و از درهٔ چوره (۴) بکوه نوردي درآمدند - گذاره بربنگاه غوريه خيل افتاد - و بدست آويز لابه‌گري رستگاري يافتند - چون به تنگناها دررسيدند چالاه از پس نمودار شد - و از هرطرف افغانان برجوشيدند - تخته بيگ و ديگر مجاهدان که چنداول بودند سخت آويزش نمودند - و چون ستوه آمده در پيوستند کنورمانسنگهه عنان بازکشيد - و برخے راد مردان تازه نيرو را بکارزار فرستاد - پس از فراوان پيکار غنيم ازان شوخي دست باز کشيد - پسر بزرگ خود جگت سنگهه را بچنداولي گذاشته راه علي مسجد پيش گرفت - و بکمتر زمانے باز تيره روزان از هرسو سربرآوردند - و کار دشوار تر گشت - نه ميدان که شايسته نبرد چهرهٔ کنداوري برافروزد - و نه يغاے که سنگ افکني و تيراندازي بکاربرده آيد - بهادران بغنيم دست و گريبان مي شتافتند - و زمان زمان شگرف آويزه روي‌ميداد - ناگاه اندک گشاده جائے پديد آمد - مانسنگهه برخلاف راي همراهان پاي همّت افشرد - و تخته بيگ و برخے کابليان بکارزار در آمدند - و سپس

---

(۲) در [بعض نسخه] و ذوالقدر (۳) نسخهٔ [ا] از راه ناردان - و نسخهٔ [ک] از راه ناروان (۴) نسخهٔ [ا] خوره ●

محمّد قلي بيگ و نورم كوكه و ديگر تيزدستانِ هراول پيوستند - و كارنامهٔ يلي[۲] بر روی كار آوردند - و در سخت دشواري نسيمِ فيروزي وزيد - غنيمِ تباه‌كار شكست خورده به پيغولها در شد ايزدي سپاس برگذاردند - و شگرف نشاط‌مندي[۳] درگرفت - برخي بران بودند كه چون روز بپايان رسيده دربن نصرت‌گاه دايره شود - و بسيارے رفتنِ علي‌مسجد را كه بدو كروهي بود سزاوار دانستند و چون آب هم كمتر بود روانه شدند - محمّد قلي‌بيگ با جوقے دلاوران بگشاده پيشاني چنداولي برخود گرفت - و از راهِ شادي يكبارگي اوائلِ شامگاه فيروزي جنود بدان منزل رسيدند - جلالهٔ تباه سرشت پاسے از شب گذشته دران نزديكي در كمينِ قابو نشست - و افغانانِ تيره‌راى[۴] جابجا هنگامه آراستند - چندے را سگالش آن بود كه بامدادان از قلعه بيرون شده دست‌بردے نمايند ليكن از بسياريِ ماندگي صورت نگرفت - و پس از نيم روز مادهوسنگهه با لشكرِ راجه بهگونت‌داس نمودار شد - و تاريكيانِ غنوده بخت يكبارگي پراگنده گشتند - بيشترے كار شناسان بران بودند كه مانسنگهه در همين‌جا بايستد - و برخے اُمرا پيشتر رفته آن بزرگ كاروان را از راهِ خيبر آورند بخاطرِ ميرزا سليمان و فراوان بنه و بارِ مردم ازراهِ خيبر به پيشِ بولاق رفت - و ميرزا را با كاروان از راهِ كهريه[۵] ببكرام آورد - و دربن نزديكي زين خان كوكه با فيروزي‌سپاه رسيد - و دركندنِ خاربن تاريكيان بيشتر كوشش رفت *

آمدن ميرزا سليمان بدرگاه والا بار دوم

ازان باز كه دستوريِ حجاز يافت لختے ناكاميِ او در پيشين داستانها گذارده آمد - چون ميرزا شاهرخ بدرگاه آمد او در لمغانات بسرمي‌برد - و در آرزوی بدخشان روزمي‌شمرد - ميرزا حكيم برحالِ او بخشوده لختے بدخشي و كابلي را همراه ساخت - او به تيزدستي بدان‌كوهستان درآمد و بگرفتنِ تالقان روی آورد - محمود سلطان اوزبک به پيكار برخاست - او از فزونيِ غنيم كوه پايه را شاخ‌بند كرده پاى همّت افشرد - و زمان زمان هنگامهٔ زد و خورد گرم‌تر مي‌ساخت - و فيروزمندي را پايه بر مي‌افراخت - از كاميابي بغرور در شد - و سررشتهٔ دوربيني از دست وا هشت - و آهنگِ بيرون شدن و آويختن درسر گرفت - كارآگهان گذارش نمودند كه شتاب زدگي شايستگي ندارد - هرچند درنگ ميرود بندگانِ بابري مي‌پيوندند - و هنگامهٔ غنيم كمي مي‌پذيرد - بے سببے چنين استوار پناه از دست گذاشتن و با افزون ازخود[۶] به پيكار درآمدن از كارآگهي دور - ازانجا (كه خودكامي خودِ

---

(۲) نسخهٔ [ل] بهادري (۳) در [بعضےنسخه] نشاط درگرفت (۴) نسخهٔ [ل] تيرهٔ روزگار (۵) نسخهٔ [ز] كريه (٦) نسخهٔ [ک] با استوارتر ز خود *

صلاح اندیش را بر کنارهٔ نشاند - و در گوشِ هوش سیماب ناشنوائي فرو ریزد) پذیرای گفتارِ خیرسگالان نشد - تیزجلوي کرده برآمد - و کارنامهای مردانگي بجای آورد - نزدیک بود که غنیم پراگنده شود - و کامیاب خواهش گردد - ناگاه عبدالمومن سلطان از بلخ خود را رسانید - و آویزه از سر گرمي پذیرفت - در لشکرِ میرزا ازین آگهي نبود - دلاورانِ جنگ‌جو سرگرم کارزار بودند - و دو بار غنیم را برداشتند - بارِ سیوم عنانِ دوربیني از دست واهشته در آویختند - و پیوستنِ آن قورچي‌بیگِ ناسپاس جوقِ اوزبک را سرکرده برسرکوبے آورد - میرزا را یکبارگي نیروی پیکار از دست بشد و توانائیِ ایستادن نماند - ناگزیر عنان‌تافته زابل رویه گامِ فراخ برزد - بختیاربیگ در آب‌باران بود - پذیرا شده بکابل آورد - و کنور مانسنگهه از جلال‌آباد بدانسو شتافت - و گوناگون بزرگ‌داشت بجای رسانید و بدرقه شده بولایتِ پشاور آورد - چنانچه گذارده آمد - و ازانجا جگت سنگهه و محمّد قلي‌بیگ و مانسنگهه درباري و هلال آفتابچي را همراه ساخته روانهٔ دارالخلافه گردانید - چون بدو کروهي رسید شهریارِ پایه شناس شاهزاده سلطان مراد را بپذیرگي[۲] فرستاد - و راجه تودرمل و شاهم خان و حکیم ابوالفتح و آصف خان و خداوند خان و راقم اقبالنامه و بسیارے اُمرا را همراه کرد - بحکیم و نگارندهٔ شگرفنامه حکم شد که نزدیک بوده در کمینِ پاسخ باشند - میرزا سلیمان از دور پیاده شد و آن نونهالِ دولت نیز از اسپ فرود آمد - و بآئینِ بزرگان یکدیگر را دریافتند - و سخن‌سرایان ره‌گرای درگاه شدند - چهاردهمِ اسفندارمذ بسجودِ قدسي‌آستان ناصیهٔ بختمندي برافروخت و بگوناگون نوازش کامِ دل برگرفت *

و از سوانحِ فرونشستنِ شورشِ یعقوب - از شبخون ناکام برگشته بهتنگناهای کتهواره پیغوله گزین بود - سپاهِ کشمیر اورا باستوار پیمان بیرون آورد - و در نواحيِ هرناک[۳] بیست و پنج‌کروهيِ شهر گردِ فتنه بر انگیخت - قاسم خان برین شد که فوجے بچاره‌گري فرستد - و خود به پاسبانيِ شهر نشیند اُمرا خواهش‌گریهای بےهنجار پیش گرفتند - همانا گرم سیریانِ رعنا ازان دیار سرد سیر دل زده بودند و از نوردیدنِ گریوها و دست به‌پیکار کردن ستوه در شده - ناگزیر سپه آرا خود بدان پرداخت - و فتح‌خان و چندے را در شهر گذاشت - و چون نزدیک آن نافرجام رسید بر زبانها افتاد که آن فرومایه[۴] بآهنگ شبخون بسوی شهر گام برگرفته - بسراسیمگي بازگردید - و فوجے را بسرکردگيِ میرزا علي پیشتر روانه ساخت - در پنج کروهيِ شهر روشن شد که نزدِ کوهِ[۵] الر چهار کروهيِ شهر کمین‌جو ست فیروزی‌جنود عنان کشیده بچاره‌گري بر نشستند - روز دیگر بدان کهسار پیوستند - و قراولان لختے

---

(۲) نسخهٔ [ل] بپذیرا گري (۳) نسخهٔ [ا] بربک - و نسخهٔ [ز] برنگ (۴) در [بعض نسخه] آن فرومایه چندے را گذاشته بسوی شهر (۵) نسخهٔ [ا] گریوهٔ الو - و نسخهٔ [ب] کوه البرز *

آويزش نموده فيروزي يافتند - غنيم نيروی آويزۀ روز در خود نديده شبخون آورد - و از ايزدي تائيد به نی بست خانهای آن سرزمين آتش افتاد - و باطل ستيزان نافرجام آماج گاه رادمردان گشتند - و از ناکامی شب و پای افشردن مبارزان اقبال و دو روئي و ناسازکاری يکديگر پراگنده شدند - و سخن‌سرائی اوليای دولت و اسمالت‌نامها فرستادن نيز يارر افتاد - يوسف کشميري (که خانخانان خطاب داشت) و محمّد بهت[۲] با بسيارے جدا شده بکوهچۀ پناه بردند - و داستان ديدن گذارش نمودند - بامدادان بيست و نهم آذر عساکر والا بدان کوه[۳] درآمد - يعقوب با چندے کتهواره رويه تيزپائي نمود - و آباد جايها بغارت رفت - و ازانجا جنود فيروزي بدان کوهچه (که نامبردها بودند) روی نهادند - روز ديگر آن مردم بميانجيِ ميرزا علي بيگ و خنجري سپه آرا را ديدند همه را بگوناگون دلدهي همراه خنجري رهگرای قدسي‌آستان گردانيد - و آن شورش فرو نشست بيست و دوم اسفندارمذ فرستادگان بدولت بار سربلندي يافتند - و بخسرواني‌نوازش چهرۀ بختمندي افروخته شد - بدين تفصيل - سيّد مبارک که بسري برداشته بودند چنانچه گذارش يافت - و پنج برادر يعقوب - حيدر علي[۴] - محمّد حسين - احمد حسين - حسين خان چک که در آغاز شورش اورا بحکومت برگرفته بودند - حسين خان و ابراهيم خان پسران سيّد مبارک - محمّد بهت با پسران علي حسن و بابا خليل و بابا مهدي که در لباس اهل سعادت پيشوای کشميريان بودند - بهادر علي بهکرو لوهر - ملا حسن - و پسران حيدر چک هرچند در آغاز[۵] درآمد فيروزي جنود در آويزش و حيله اندوزي تکاپو داشتند ليکن شهريار هشيار خرام پاس پيمان داشته نوازش فرمود - و آوازۀ[۶] نيکنامي جهان را درگرفت - و همدرينولا سيّد عبداللّه خان و ميرزاده علي‌خان را بکشمير فرستادند چون در شرقي‌ديار شايسته خدمت بجای نياورده بودند بيست و هفتم بکشمير روانه گردانيدند تا خوب کرداري عذر گذشته باز جويد *

و از سوانح پاسبانیء بندگان سعادت گزين - (اگرچه همواره بار يافتگان همايون محفل از گران‌بار غم سبکدوش زيند - و گفت و کرد افسر خديو سرمايۀ دين و دنيا گردد) ليکن بتازگي گذارش يافت که بر پيشطاق ضمير آسمان پيوند چنان پرتو مي‌افتد - هرکه دولت حضور دارد بشمارۀ سال عمر خود يک‌دام يا يک‌روپيه يا يک‌مهر بفلان خيرسگال سپارد - تا بدان چاه و حوض و کاروان‌سرا و باغ سرانجام‌دهد و بدين کارکرد از هرگونه گزند رهائي يابد - و سرمايۀ بالش صورت و معني گردد - فرمودۀ حسن‌انجام گرفت - و نيک سگالي چهره برافروخت *

---

(۲) نسخۀ [ب ک] بت - و نسخۀ [ز] بث (۳) در [بعضی نسخه] گروه (۴) نسخۀ [ب] حيدربيگ
(۵) نسخۀ [ک] از آغاز (۶) نسخۀ [ل] آوازهای *

آغاز سال سي و دوم الٰهي از جلوس مقدّس شاهنشاهي

يعني سال آبان از دور سيوم

درين هنگام (كه زمانه[۲] نيايش‌گر اقبال روز افزون بود - و سپاس سرائي را روز بازار ديگر) عطرآميزي بهار روزگار را عنبرآگين گردانيد - وكه و مه را تازه شادماني فروگرفت - ديهيم خديو گيهان پيرا آئين را آئين ديگر بر نهاد - و زمين را رشك افزاى سپهر[۳] ساخت * شعر *

آراست جهاندار دگر بار جهان را * چون خلد برين كرد زمين را و زمان را

روز شنبه[۴] يازدهم ربيع الثّاني سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج هلالي پس از سپري شدن پنج ساعت و بيست و هفت دقيقه سرچشمهٔ روشني برج حمل را نوراگين[۵] ساخت - فرمان‌رواى صورت و معني بر سرير كام‌بخشي و دادگري برنشست - هر روز تازه بزمى پيرايش مي‌يافت - و يكى از بزرگان دولت بسالاري آن چهرهٔ سعادت بر مي‌افروخت - شازدهم خانخانان و عضدالدّوله از گجرات آمده ناصيهٔ بخت وري برافروختند - فرمان شده بود كه چون آن ملك آرامش پذيرد سپه آرا بپرستاري حضور شتابد - و عضدالدّوله و قليج خان وخواجه نظام الدّين احمد بخشي مهمّات آن ديار را رو براه كنند - و اگر بهديد در بودن خود داند قليج خان و خواجه نظام الدّين احمد را روانهٔ درگاه سازد - چون آن ملك ايمني پذيرفته بود ازين نويد سعادت بر جمازهٔ تيز رو ره نوردي پيش گرفت - و چنين راه دراز را در پانزده روز سپرد - و مير فتح الله از فزونئ آرزوى ملازمت نيز ره‌گراى شد - نور قليج و قاضي حسن و ديگر سعادت اندوزان (كه درين سبك روي همراهي داشتند) بدولت بار رسيدند و پايان اين روز ميرزا يوسف خان از بهار آمده بكورنش سعادت اندوخت - خديو عالم بر اورنگ اقبال برآمد - و فرزندان رضاجوى و خويشان سعادت پژوه و نوئينان بزرگ و دانش اندوزان عياني و بياني جا بجا نشستند * نظم *

عجب بزم گاهے شد افلاک تاب * كه كم بيندش چشم اختر بخواب

بنظّاره اش ديده مدهوش بود * خرد بے زبان و زبان گوش بود

گروها گروه مردم كام دل برگرفتند - و گوناگون نشاط بر ساختند - بامدادان شهريار آگاه دل بگلگشت باغ شهباز خان عشرت اندوخت - و ايزدي سپاس را بتازه آئين بجاى آورد *

و از سوانح بازگرديدن مرزبانىء زابلستان بزين‌خان كوكه - چون آگهي شد (كه از الوس راجپوت

---

(۲) نسخهٔ [ب] زمانهٔ نيايشگرئ اقبال (۳) نسخهٔ [ا] سپهر برين (۴) نسخهٔ [ا] سه شنبه (۵) نسخهٔ [ا ب ک] فروغ اگين *

بزبردستان آن سرزمین بیداد میرود - و کنورمانسنگهه در ستم رسیدگان ژرف نگهي بکار نمي‌برد و ازان زمین سرد سیر ستوه آمده) آن ملک را ازو برگرفته بمالش تاریکیان نامزد گردانیدند وتیول او بشرقي دیار قرار گرفت - روز شرف فرمان شد که کوکلتاش از حدود بکرام بکابل شتابد و در دادگري و پاسباني دوربیني بجاي آرد - فرموده طراز کردار گرفت - و زابلستان آبادي پذیرفت *

آرایش (۲) عروسي بزم شاهزاده سلطان مراد

خرد دوربین چنانچه از وارستگان پیغوله (۳) گزین بیوگاني نکوهیده داند همچنان تعلقیان شهربند را مهین دست آویز کامروائي برشمرد - خاصه فرمان دهان والا شکوه - که به نیروی دل (۴) بسیارے را بگلگونهٔ یکتائي چهره (۵) برآرایند - و غبار دورنگي بآب یکانگي فرو نشانند - ناگزیر آنکه بزرگ نژادے به همخوابگي برگزینند - و ازان تخمه فروغ شایستگي برگیرد - چون ژرف نگهي بکار رود (که بچندین پشت سلسلهٔ آفرینش از نخستین پدر بدو رسیده) چگونه در سیرابي آن چشمه سار ایزدي همت نتوان گماشت - و آنرا برآموده داشتن چه نکوهیدگي دارد - گرفتم که چنین نبود - پیداست که مردم‌زاد را شورش خواهش بچه مایه سراسیمگي در اندازد - و هرگاه در سرآغاز برنائي (که بنگاه ناسزا آرزوها ست) این سرمایهٔ عشرت سرانجام یابد هرآینه لختے تباه اندیشي بکمي گراید - اگرچه نیکوئی گوهر و فرخی نژاد در گل آدمي‌زاد سرشته اند و به نیاکان کمتر بازگردد لیکن اگر در والا دودمانے پدید آید خجستگی دیگر دارد - در فراخنای هندوستان باین گزیده پیوند در خرد سالي تیزدستي نمایند - و خمیر مایهٔ نکوهیدگیها گردد کشورخدای تواناخرد بهیچ‌گونه پیشتر از رسائي دل بران ننهد - و بایست وقت را از دست نهلد بنابرین چون گوهر اکلیل خلافت شاهزاده سلطان مراد بهفده سالگي رسید افسر خدیو بآهنگ آن بر نشست - و دور اندیشي فرا پیش گرفت - دربن میان یکے از رازداران شبستان بعرض همایون رسانید که خان اعظم میرزا کوکه آرزوی آن دارد که فرزند پارسا گوهر او این سرمایهٔ بختوري براندوزد و بر دودمان او پیرایهٔ دیگر بسته آید - شاهنشاه کام‌بخش بپذیرش برنواخت - کارپردازان بارگاه بگزین روشے سرانجام این دلاویز بزم نمودند - و مراسم این بزرگ توی به بهین آئین آرایش گرفت نشاط انجمنها فراهم آمد - و عیش گذاري را روز بازار دیگر شد - بیست و پنجم اردي بهشت

---

(۲) نسخهٔ [ا ل] بزم عروسی (۳) نسخهٔ [ل] پیغوله نشین (۴) در [بعضی نسخه] اقبال بسیارے را
(۵) نسخهٔ [ل] چهره برافروزند *

کشور خدا بوالا قصرِ مریم‌مکاني محفلِ شادکامي آراست - و در پیشگاهِ حضور این مهین پیوند طرازِ فرّخي برگرفت * نظم *

خردمندے طلب کردند هشیار * ز دل دریا وش و از لب گهربار
در آمد کاردان و راز پرسید * دو یک دل را رضاها باز پرسید
پس آنگه برطریقِ آن دو هم کیش * معیّن کرد کابینے زحد بیش
چو فارغ شد دل از تقریرِ این نقد * فرو خواند از لطافت خطبهٔ عقد
بباریدن در آمد گوهر و در * چو دریا شد تهي‌گاهِ زمین پر

بمشکوی دولت بخسرواني‌روش فرستادند - و عیش را پایه بلندي‌گرا شد *

و از سوانحِ امن پذیرفتنِ زابلي راه - از کابل تا رودبارِ سند گروها گروه افغان بسر برند - و در هرچندے از بیدانشي و خودکامي بگزندِ روندگان برخیزند - و دستِ ستم بر زیردستان برگشایند اورنگ‌خدیو دادِ خدا بران شد که درین بیم‌گاه سراها آباد گردد - و در هریکے جوقے دلاوران بنگاه گزینند آبادئ سرخ دیوار (که نزدیک خرد کابل است) زین خان برخود گیرد - و میانِ دوآب و بادام چشمه خواجه شمس‌الدّین - و باریک آب حمزه عرب - و جگدلک حیدرعلي عرب - و سرخ آب حیدرعلي خویش - و سفید سنگ مظفّرکوکه - و تاریک آب درویش اسلام‌آبادي - و بساول کفشي بهادر - و دکه تخته‌بیگ - و غریب‌خانه بنده‌علي میداني - و میانِ بکرام و اتکِ بنارس شاه‌بیگ - و گرانمند[۲] زرے بدستِ هلال آفتابچي پیشِ کوکلتاش فرستادند - که بنامبردها بخش نماید - و به دیدبانئ خویش این کار را سرانجام دهد - در کمتر زمانے فرمودهٔ فروغِ کردار گرفت - و بگلگونهٔ دادگري چهرهٔ روزگار افروزش یافت - و همدرینولا الوسِ غوریه خیل از پیشین کردار پشیمان شده بمرزبانِ کابل پناه بردند و بخواهشِ او یرلیغِ بخشایش نگاشته آمد - چندگاه بالتماسِ او نزدِ جلال آباد جای دادند و سپس در پشاور (که بنگاهِ ایشان بود) آباد گشتند - بیست و دوم خورداد جشنِ قمري وزن شد و آن آسماني شکوه را بهشت چیز برسختند - و آرزومندانِ روزگار کامِ دل برگرفتند - و درین روز صادق خان از بکر[۳] آمده بسجدهٔ آستانِ اقبال سربلندي یافت *

و از سوانحِ زخمي شدنِ راجه تودرمل - شبِ هفدهم از درگاه بخانه میرفت - شوریده سرے از کمین برآمده شمشیرے انداخت - همراهان برگرفته از هم گذرانیدند - هواخواهانِ او بر برخے پارسا مردم بدگماني میکردند - و از ناتوان‌بیني (که در ابنای دنیا بهم رسد) ساده لوحان باور میداشتند چون دوربینانِ خسروي بارگاه بپژوهشِ مغزکار برنشستند روشن شد که کهتري‌زادهٔ بدگوهر (که او را

---

(۲) نسخهٔ [ل] و نقدے گرانمند (۳) در [بعضی نسخه] بکرام *

بدان‌افراهِ نکوهیده کردار سزا داده بود) قابو یافته کینِ خود برتوخت - و همزبانانِ او نیز بدست افتادند - و هریکے بپاداش رسید - ار گیرا دمِ افسرِ خدا درکمترزمانے بهي یافت *

فرستادنِ فیروزيِ سپاه بسرکردگیِ مطلب خان - و ریخته شدنِ آبروی جلالهٔ تاریکي

ازان بار (که مان سنگهه دران تنگنا آویزش نموده بدان سخت‌کاري[۲] فیروزمند آمد) دیگربارہ درون شدن دران کهسار بخود راه نمي‌داد - و در جمرود نزدِ گریوهٔ خیبر روزگار بسر مي‌برد و بدسگالان سرائي روز[۳] میگذرانید - گیتي خداوند نکوهش فرمود - و در کندنِ خارِ تاریکیان کوشش نمود[۴] - لشکرے دیگر نامزد شد - که از راهِ بنگش بدان کوه درشود - و مانسنگهه از جانبِ بکرام درآید هفتم اردي بهشت بیگ نوربن خان و شیرویه خان و سلیم خان و محمّد حسین و شیخ علي و محمّد الف و احمد بیگ و تاش بیگ و محمّد قلي بیگ و مظفّر کوکه و کفشي بهادر و شادي بے و حسن علي عرب و شیخ معروف و شیخ کبیر و ولي بیگ[۵] و موهن داس و الٓه بخش و خواجه قطب‌الدّین و بسیارے دلاورانِ کارطلب را بسرکردگیِ مطّلب‌خان دستوري شد - چون بکنارِ سند نزدیکِ سنبله رسیدند زنگي[۶] خان و دیگر سرانِ الوسِ نیازي (که دران نزدیکي بنگاه داشتند) بفیروزي‌لشکر پیوستند - از گذرِ چوباره[۷] آب سند را گذشته بیورتِ عیسي‌خیل فرود آمدند - فیروز خان و جمال‌خان و علي خان و دیگر سردارانِ آن سرزمین آمده دیدند - بیشترے بران بودند که از جانبِ دور و نغر به بنگش بالا رفته شود - و ازانجا به بنگاهِ تاریکیان کام فراخ برگرفته آید - جمال‌خان تاریکي برهنمونیِ روشن‌ستارگي خود را بافواجِ گیهان‌ستان رسانید - وگذارش نمود که بهترین راهها آب دره است - درمیان بنود[۸] و درسمند تنگنائے ست که دریای بنگش ازانجا میگذرد - و در دوازده کروهي آب چندجا گذشته بقصبهٔ درسمند میرود - چون راستي ازگفتارِ او پیدا بود آن راه سپردند - نزدیکِ بلند خیل گشت و کارِ تاریکیان چرامِ ستور گشت - و آگهي آمد که جلاله از لوچک[۹] (که قلب جا و دژنشینِ او ست) فرود آمده بسه کروهيِ درسمند در بسیجِ شبخون است - آمرا شبانگاه از دایره بیرون آمده پاس داشتند - روزِ دیگر درسمند منزل شد - مخالف (چون دانست که شب کارے از پیش نتوان برد - و آوازهٔ رسیدنِ لشکرِ جمرود بیتاب داشت) بران شد که هنگامِ فرود آمدنِ

---

(۲) نسخهٔ [ا] سخت‌کار (۳) نسخهٔ [ل] وقت (۴) نسخهٔ [ا] رفت (۵) نسخهٔ [ا ب ک] شیربیگ و ولي بیگ (۶) نسخهٔ [ز] رنگي خان - و نسخهٔ [ل] رمکي خان (۷) در [چند نسخه] چوپاره (۸) نسخهٔ [ل] بنون (۹) نسخهٔ [ک] نوچک - و در [بعضي نسخه] نوخاک *

اردو که سپاه تورک نداره دستبردے نموده آید - بنابرین سگالش چهاردهم امرداد در نیمه روز که هوا سخت گرم بود آن غنوده خرد[۲] با هزار سوار و پانزده هزار پیاده ناگهانی در رسید - و آن شوره پشت بشیربه خان و بیگ نورین خان و سلیم خان (که خدمت چنداولی داشتند) آویزش نموده پیشتر آمد - درین اثنا محمد قلي بیگ و حسن علي عرب و برخے تیزدستان پیوستند - و به نیروی اقبال پیش‌آیندگان را برگردانیدند - آن تیره روزگار عنان تافته براه دیگر نزدیک اردو شد - محمدالف[۳] و احمدبیگ و شادي بے[۴] و موهنداس و دیگر بهادران پی یکدیگر پیوسته کارزار شایسته بجای آوردند و هنگامهٔ جان[۵] نثاري و دلشکري گرمي پذیرفت - (هرچند رشتهٔ رده آرائي گسیخته بود - و سپه‌آرا توفیق سواري نیافت - و بسیارے بهادران خود را نتوانستند رسانید) از نیرنگی بخت‌بیدار که نمونهٔ ایزدي تائید است فیروزي چهره برافروخت - پانصد و پنجاه تن از غنیم درین ناورد گاه بکو نیستي درشدند - و هزارکس درگریز پائي رخت هستي بباد دادند - آن نابخرد بهزاران ناکامی بکوهستان پناه برد - و از فیروزي سپاه بروشناسے گزند نرسید - و نه تن تورانی را پیمانهٔ زندگي پرشد[۶] - و شازده جوانمرد بزخم روشناس آمدند - اگر لشکرِ چمرود در رسیدے هرآینه آن نافرجام دستگیر گشتے - لیکن از پی شتافته بر بنگاه او دست تاراج گشودند - و خان ومان اورا آتش[۷] زدند - همگي الوس لفریدي و اورک زئي (که پناه آن بدگوهر بودند) برغمال داده ایل شدند - و لشکر فیروزي برگشته به بنگش آمد - اگرچه از گران ارزی آذرق درانجا بودن دشواري داشت در سر مطّلب خان شگرف سودائی ریخت - اورا بدرگاه فرستادند *

و از سوانح فرستادن میرزا یوسف خان بپاسبانی[۸] کشمیر - قاسم خان بتکاپوی سخت و حوصلهٔ فراخ ملک دلگشای کشمیر گرفت - و سترگ رنجها برکشید - بسیارے سرتابان کجگرای را مالشها بسزا داد - و بسے سران را بدرگاه والا فرستاد - و جمعے انبوه همراهي گزیدند - ولایت بدادگري آباد گشت - و دشمن به پیغولهٔ ناکامي در شد - درین هنگام سپاس‌گذاري پای اندیشه لغزش یافت - از بد همنشیني خواهشهای ناهنجار فراپیش نهاد - و بگرفت و گیر کشمیریان همت بربست - و آنچه سپاهیان آن بوم در هنگام چیره‌دستي از یعقوب برگرفته بودند بازخواست در زمستان (که زمان آمد و شد نبود) مردم بتلخ کامي گذرانیدند - چون هوا روی باعتدال آورد زنبور خانهٔ بدگوهران برآشفت - بیشترے جدائي گزیدند - و یعقوب فرومایه را از خمول‌گاه برآوردند در حوالی جنیر بیست و سه کروهی شهر هنگامهٔ شورش گرم شد - هرچند فوجها رفتند کارے

---

(۲) نسخهٔ [ل] بخت (۳) نسخهٔ [ا ک] علي‌محمدالف (۴) نسخهٔ [ک] شادي بیگ (۵) نسخهٔ [ل] جانفشاني (۶) نسخهٔ [ک] لبریز شد (۷) در [چند نسخه] بآتش دادند (۸) در [بعض نسخه] بمرزبانی *

از پیش نتوانستند برد - ناگزیر خود بدان روی آورد - چون نزدیک رسید او از راههای نهانی شهر روبه شتاب آورد - امرا نیز چند جوق شده در پی کام سرعت برداشتند - آن غنوده رای در بهارک(۲) سه کروهی شهر به پناه کوهچهٔ درکمین وقت نشست - افواج کشورگشا پی‌هم رسیدند - اگرچه دارالملک به تیز آمدن از یغما رهائي یافت لیکن از استواری جا و دشواری راه کارے نیارستند برساخت بایست کار گذاشته بشهر آمدند - و غنیم را نیرو افزود - پس از چندے قاسم خان باز بآویزه برآمد اگرچه هرروز میان قراولان آویزش روی میداد لیکن پنج بار چپقلش سترگ چهرهٔ رادمردي برافروخت و فیروزي روی داد - بار ششم در نوبت سیّد عبدالله خان چشم زخمی رسید - و میرزاده علي خان را نقد زندگي بتاراج رفت - دلاوران تیزدست غنیم را برشکستند - و برفراز کوه برآمدند - درین هنگام بارش شد - کاردانان را رای آن بود که دایره شود - دل بدان ننهاده باز گردیدند - چون رو بنشیب نهادند تباه کاران از هرسو به تیر و سنگ(۳) درگرفتند - از نا بهنگامي و تنگي و ناهمواري و لغشیدگي راه مردم از بیدلي و کار نشناسي در یکدیگر افتادند - و روزگار میرزاده علي خان درین آشوبگاه بسر آمد - سري رنگ عم‌زادهٔ رای رای سنگهه با چهل کس ایستاده گرم کارزار شد - و بمردانگي جان سپنجي داده جاوید نیکنامي اندوخت - پای افشردن رادمردان همّت منش سرمایهٔ رستگاری بسیارے گشت - و نزدیک سه صد کس را روزگار سپري شد - روز دیگر قاسم خان با دل همّت گزین رو به پیکار آورد - کشمیریان دل بهای داده پراگنده شدند - یعقوب بجانب کامراج(۴) رفت - و امرا بازگشته انجمن نشاط برآراستند - یعقوب و شمس چک با هم پیمان یکجهتي بسته سربشورش برداشتند - و ازانجا (که یکتادلي دران مرز نا پدید) نزد اندرکول باهم درآویختند - و در کمتر زمانے بتکاپوی برخے باشتي گرائیدند - و قرار یافت که چون در یکجا بودن نزاع نوکر بناخوشی آقا میکشد شایسته آنست که دو جا باشند - یعقوب بدین سگالش نزد کوه سلیمان رفته هنگامه آرای شد - و شمس چک باندرکول - برخے برآن بودند که فیروزي جنود نیز دو بخش شود - و بیشترے دوربیني بکار برده پذیرا نشدند - مبادا از دوجا شدن گزندے رسد - که چاره نپذیرد - همه دفع یعقوب را پیش‌نهاد ساخته بدانسو شتافتند - هرروز جوقی دلاوران هنگامهٔ پیکار برمي‌آراستند و به نیروی اقبال روزافزون فیروزي چهره برمي‌افروخت - روز پنجم قاسم خان با گروهے کنداوران رفت و سترگ آویزش روی داد - دران زد و گیر فتح علي (که سرگروه بود) بگزند تیر جان سپرد - و هنگامه نا سپاسان پراگنده شد - اولیای دولت بفراوان عشرت باز گردیدند - و یعقوب ازانجا خود را بشمس چک رسانید - و بکمتر زمانے باز نزدیک شهر آمده گرد فتنه برانگیختند - در یک کروهی

(۲) نسخهٔ [ب] بهای نگر (۳) نسخهٔ [ب] تفنگ (۴) در [چند نسخه] کمراج ه

شهر زمینے ست بلند - بدرازي نیم کروه - و پهنا چار یک - و کولابے چند در گرد آن - و در پیش خلابے دشوار گذار - آن دو فرومایه با بسیارے (۲) پناه اندیشیدند - و گاه و بیگاه ازانجا بیرون شده دست بتاراج میگشودند - و هرروز جوقی بهادران به پیکار باطل ستیزان بر آمدے - قاسم خان نیز دل برگرفته (۳) عرضداشت - و طلب خود را خواهش نمود - شهریار دوربینی پذیرفته میرزا یوسف خان را بسپه آرائیِ آن دیار روانه فرمود - و جگنّاتهه و حسین بیگ شیخ عمري و سیّد بهاء الدّین و قرا بیگ و محمّد بهت و بابا خلیل و ملّا طالب اصفهاني و بسیارے مجاهدان دولت را همراه گردانید - فرمان شد که چون تیره رایان نخوت فروش مالش یابند قاسم خان بدرگاه والا باز گردد - کشمیریان از آوازهٔ فیروزي جنود برخے را بگریوه فرستادند - که بیکجهتیِ نایکان راه را استوار گردانند - میرزا یوسف خان ازین آگهي محمّد بهت و بابا خلیل و ملّا طالب را بدستان سرائي پیشتر روانه ساخت - اگرچه راهبانان نیارستند دید لیکن بگفتار دلاویز اینان کناره گرفتند - جگنّاتهه را پای کتل گذاشته خود بآساني بر آمد - پیشتر ازانکه بدان لشکرگاه پیوندد هنگامهٔ بد سگالان پراگنده شد - یعقوب به کتهواره شتافت و شمس چک بکوهستانِ کامراج پناه برد - قاسم خان را بدرگاه والا دستوري داد - و جگنّاتهه را غایبانه وداع کرد - و زبانِ مدارا گشاده بصید دلها برنشست - و رمیدگی مردم را چاره گر آمد - مبارک خان و جلال خان و سیّد دولت و جمعے را بر سرِ شمس چک فرستاد - آن شوریده از نره کانو (۴) شبخون آورد و فراوان غنیمت برگرفت - بامدادان فیروزي سپاه تکامشي نموده چنان برشکستند که دیگر برنخاست و به پیمانِ سیّد بهاء الدّین آمده دید - میرزا یوسف خان او را با میر روانهٔ درگاه ساخت ●

و از سوانح چهرهٔ هستي برافروختنِ سلطان خسرو - ایزدِ جان‌آفرین گرامي ذاتِ افسر خدیو را بهزاران خوبی ستوده پیراسته دارد - و از شایسته کرداري اقبالِ روزافزون شیفتهٔ او - لیکن رسیدگیِ هر کار بخرامش آسمان و پیوستنِ هنگام درگرو - درین زمان (که سرآغازِ بهارِ دولت است) وجودِ نواده (۵) (که از گزین نعمتهای ایزدي و بهین میوهٔ زندگي ست) عالم را شکفتگیِ دیگر بخشید و جهانباني را نیروی دیگر پدید آمد - پس از سپري‌شدنِ ده ساعت (۶) و سي و شش دقیقه روز دین بیست و چهارمِ امرداد بشهرِ لاهور در شبستانِ شاهزاده سلطان سلیم از خدرِ پاک فرزندِ راجه بهگونت داس آن گوهرِ سعادت پرتو چهره برافروخت - و بفرّخ ساعتی نویدِ خجستگي نشاط آورد زمانه به تهنیت گذاري برنشست - و روزگار بعشرت پیرائي برخاست - رازدارانِ آسماني

---

(۲) نسخهٔ [ل] با بسیارے تباه اندیش گاه و بیگاه (۳) در [بعضی نسخه] گرفته طلب خود را
(۴) نسخهٔ [ا] برو کانو - و نسخهٔ [ز] نره کانو (۵) در [بعضی نسخه] نوادها (۶) نسخهٔ [ز] دو ساعت ●

چشم دوربین بازگشادند - ولختی از شگرف کاری سپهر و اختر دریافته برگذاردند * * نظم *

بسیر سپهر انجمن ساختند * ترازوی انجم برافراختند

چنان طالعی کامد آن پور ازو * چگویم زهی چشم بد دور ازو

طالع بآئین یونانیان نهم درجهٔ جدي است - و بطرز آزمون پیشگان هندوستان بیست و دوم درجهٔ قوس - (اگر روزگار عمرفرسا مهلتی دهد و من باد پیمای بهیچ شکیب را در تعلّقیان بودن ناگزیر شود و از سخن‌سرائي دل گرفته نباشد - و والا خاطر افسرخدیو خواهد) این زائیچه را بسیرابی گذارش دهد - گیهان خدیو آن فرزانه فرزند را بسلطان خسرو نامور گردانید - امید که ببهین دمسازان آگهي ببالد - و شایسته خوبیها روزافزوني گیرد *

و از سوانح فرو نشستن شورش گجرات - پنچانی[2] برادرزادهٔ کهنکار مرزبان ولایت کچهه فرومایگان را فراهم آورده بتاخت پیلود[3] آمد - رای سنگهه جهالا بآویزش[4] برخاست - و براد مردی نقد زندگي در باخت - قلیج خان با برخی اُمرا در احمدآباد بپاسباني بر نشست - و سیّد قاسم نظام الدّین احمد میدني رای ابوالمظفّر خواجه رفیع حسین خان معصوم بهکري شریف سرمدي میر شرف الدّین قابل خان خواجه بابا سیّد سالم بارهه و گروهی دیگر بسزای فتنه اندوزان کام سرعت برداشتند - از شکوه فیروزي‌جنود باطل‌ستیزان نافرجام بکهسار بربي[5] پناه بردند - و بنگاه ناسپاسان بیغما رفت - جام و کهنکار نیایش‌گري فرا پیش گرفتند - اُمرا بازگردیده انجمن نشاط آراستند - هفتهٔ نگذشته بود که مظفّر از پیغوله برآمده سر بشورش برداشت - و درلقه روبه غبار فتنه برانگیخت نامبردگان روی همّت بدان سو نهادند - او ازین آگهي بجانب مولي پا فرسای بادیهٔ گریز شد و از تن آساني شایسته جست وجو بجای نیامد - از اقبال روزافزون ناموس مصطفی پور سیّد جلال بایزدي پاسباني درآمد - بنه و بار خود را به بیرم‌گانو مي‌برد - درین هنگام (که اُمرا تکامشي داشتند و آن فرومایه سراسیمگي) او بدهی پناه آورد - آن شوریده بخت درگرفتن شد - و آنجا را دست فرسود تاراج گردانید - او در خانه پای همّت افشرده بفرو شدن دل نهاد - درین میان آواز نقّاره درگرفت آن تباه اندیش فوج دانسته به تیزپائي بدر رفت - فیروزي سپاه اگرچه کام فراخ برنداشتند لیکن چندے را فرستادند - که دران نزدیکي کوس بنوا[6] دارند - و همدرپغولا الوس یوسف زئي مالش بسزا یافتند - از واژون بختي استواری جا و لغزش فیروزي جنود ایغان را در سرکشي و بدگوهري دلیرتر ساخت - اگرچه در نیامدن یلان نصرت پیوند بکوه سرباری نخوت گشت لیکن راه درآمد

---

(۲) نسخهٔ [ب] بنجاين - و در [بعض‌نسخه] بنچاین (۳) در [چندنسخه] هلود (۴) نسخهٔ [اب] بےساز با ویزش (٥) نسخهٔ [ب] بربري (٦) نسخهٔ [ل] بنوازند *

و بیرون شدن را بسته بتاخت و تاراج پرداختند - و بسیارے[2] بفروخت رفت - و فراوان مردم را بیماریهای گوناگون از پای در آورد *

و از سوانح فرستادن سعید خان بحکومت بنگاله - آگهي آمد که وزیرخان بیست و یکم امرداد بشکم روي جهان گذران را پدرود کرد - ازانجا (که دیده وري بکار میرود - و هشیارخرامي روز افزون) فرمان شد که سعید خان از صوبهٔ بهار بدان دیار روی خدمت آورد - و پاینده خان را (که درانجا اقطاع داشت) درگهوزا گهات جایگیر کردند - و راجه بهگونت داس و کنور مان سنگهه را تیول از پنجاب باز ستده در بهار دادند - شازدهم شهریور میر مراد را دستوري شد که بزودي این دو جا را در تصرّف جایگیرداران در آرد - و سعید خان را به بنگاله برد - و مان سنگهه را از حدود بکرام طلب داشتند - که راجه بهگونت داس به یتاق داري شبستان اقبال باشد - و او باقطاع نو رفته در آبادي آنصوب کوشد - غرّهٔ آبان شمسي وزن گیتي خدیو شد - و مهین بزمے پیرایش یافت - و بآئین هر بار آن گرانبار آفرینش را بدوازده چیز برسختند - گرد خواهش از چهرهٔ روزگار برخاست - و آرزومندان جهان عشرت کامیابي نمودند - و همدرینولا شادمان بنوازش خسرواني سربلندي یافت - و غزنین در جایگیر او دادند - او پسر مراد هزاره است - میان غزنین و قندهار بنگاه دارد - نیاکان او سعادت بندگي داشتند - و او از کج اندیشي و کوتاه بیني تا حال صحرانشین بود - درین ایّام روی نیاز بدرگاه همایون آورد - شهریار دیده‌ور بگوناگون روش بر نواخت - غرّهٔ آذر رخصت یافت - بیست و هشتم کنور مان سنگهه از جمرود آمده بسجود قدسي آستان سعادت اندوخت - و ششم دی ببهار فرستادند و همدرین روز یوسف خان مرزبان کشمیر را از زندان بر آورده نوازش فرمودند - و او را در حدود بهار جایگیر دادند - همگي بسیچ آنکه آداب برآموزد - و رعیّت پروري و آگاه دلي اندوزد - و چون هشیارخرامي از روزنامچهٔ احوال او خوانده آید عرصهٔ دلگشای کشمیر بدو سپرده شود *

و از سوانح فرستادن زین خان کوکه بگرفتن سواد و بجور - اگرچه الوس یوسف زئي شایسته سزاها یافتند لیکن از رهزني و بدکاري دست باز نمیکشیدند - درینولا چون کار بر جلالهٔ تاریکي دشوار شد از تنگنای تیراه بیرون شده به بنگاه ایشان شتافت - و فرومایگان واژون بخت او را درمیان خود جای دادند - ازانجا که در ضمیر صافي چنان بود (که کوکلتاش از پیشین شرمندگي بیرون آید) فرمان شد که خواجه شمس الدّین و جمعے را به نگاهباني کابل گذاشته با اُمرای آنصوب روی بسواد و بجور نهد - و بفیروزي لشکر جمرود و بنگش نیز یرلیغ رفت که هرکدام آگاه بوده بگرفتاري آن سرگروه تاریکیان همّت گمارد - و آگاهي بکار برند که ازان سو بدر نرود - و نیز اسمعیل قلي خان

---

(۲) نسخهٔ [ا] عیال و اطفال بسیارے *

از اوهند[2] برخاسته نزد قبيلهٔ ايازي پيوست - تا بپاسباني اشتغر[3] برنشيند - و صادق‌خان با برخي کارپژوهان از درگاه رخصت يافت - که در دشت سواد جاى گيرد - تا آن سرگروهٔ تاريکيان بهرسو که رود گرفتار گردد - و جگناتهه را (که از راه کشمير برگشته بود) حکم شد که با کوکه پيوندد - بيست و يکم کوکلتاش سرانجام نموده روى‌دل بخدمت آورد - و حيدرعلي خويش و تخته بيگ و بختياربيگ و نادعلي و حسن‌علي عرب[4] و حمزه عرب و قاضي عزت‌الله و جمعي ديگررا همراه گرفت - و از راه کامه و کشکه رو براه سمج نهادند - تاريکيان نافرجام با يوسف زئي گريزهٔ ناولي[5] استوار کرده آمادهٔ پيکار شدند فيروزي سپاه عنان تافته دانش‌کول رويه چالش نمود - و بر سر سه‌راههٔ بجور و اشتغر و تيراه قلعهٔ اساس نهاد - و از لمغانات غله آورده انبارها برساخت - و دلهاى لشکري فراهم آمد - و از ناشناسا راه بجور در آمد - لختي آويزش روى‌داد - و گوهر رادمردي را تابش ديگر شد - بسيارے بدگوهران را روزگار سپري گشت - و برخے را زينهار دستمايهٔ رهائي آمد - نزديک بود که تاريکي گرفتار آيد ليکن از درهٔ (که اسمعيل قلي خان پاس ميداشت) بيرون شده به تيراه شتافت - او از تهانه داران دشت بود - از فرستادن صادق خان بدانجا تباه‌خيالي فرا پيش گرفت - و از سبک سري بدرگاه والا روانه شد - و گذرگاه را خالي گذاشت - دريندوقت آن فرصت جو ازان تنگنا خود را برکناره کشيد - و چون بيراهه‌روى اسمعيل قلي‌خان بسمع همايون رسيد بعتاب‌گاه داشتند - و بجاى او آصف خان را فرستادند *

و از سوانح مالش يافتن راجه مدهکر - اين کوه نشين غنودهٔ بخت از همرهي فيروزي‌لشکر دکن سرباز زد - و بجاى پوزش گذاري سرتابي فرا پيش گرفت - شهاب‌الدين احمد خان با ديگر تيول داران روى بمالش آورد - بيست و سيوم [چون بچهار کروهي قصبهٔ اوندچه (که بنگاه او ست) رسيدند] بلابه‌گري پيش‌آمد - و بميانجي راجه اسکرن و راجه جگمن فرمان‌پذيري را دست‌آويز رستکاري خود گردانيد - و سپه‌آرا را آمده ديد - و از کوتاه انديشي به تباه خيالها درافتاد و باديه پيماى گريز شد - چون داستان نصيحت سودمند نيامد يورت او بيغما رفت - و از کم آذرقي نيارستند بود - و بگرفتن قلعهٔ کچوه[6] کام برداشتند - آنرا اندرجيت و سترائي[7] پسران آن خوابيدهٔ بخت و هرديو نبيرهٔ او استوار کرده بودند - در تنگناها بآويزش درآمدند - و مالشها يافتند - روزے راگهوداس برادرزادهٔ او درآويخت - سمانجي خان و ميرزا بيگ قاقشال[8] داد مردانگي داده فيروزي اندوختند

---

(۲) نسخهٔ [ب] از هند - و نسخهٔ [ز] از هند (۳) نسخهٔ [ب] اسنغر (۴) در [بعض نسخه] حسين علي عرب (۵) در [چند نسخه] ناوکي (۶) نسخهٔ [ا] کچوة - و نسخهٔ [ب] کچهوة (۷) نسخهٔ [ز] سرائي - و نسخهٔ [ل] بيني راى (۸) نسخهٔ [ز] مراد بيگ قاقشال *

و آن فرومایه به نیستي سرا درشد - و تا یک ماه بگرد قلعه نشستند - هر بار که بکارزار برخاستند غنیم شرمسار ناکامي گشت - و چون نیروی پیکار نماند راه گریز پیش گرفتند - و هریک به تیول خویش باز گردید ‌•

و از سوانح بیاسا رسیدن میرزا فولاد پور خداداد برلاس است - ازانجا (که کشور خدا برفراز صلح کل جهانباني کند) هرگروهے قرارداد خویش را بےاندیشه بسراید - و هریکے بآئین خویش ایزد پرستي نماید - و ازین رو ملا احمد تتوي (که در رسمي دانش فراوان رنج برده بود - و در امامي روش استوار پا و زبان دراز داشت) پیوسته گفت و گوی سنّي و شیعه برگذاردے - و از فرومایگي گذارش را ببیهنجاري رسانیدے - آن جوان شوریده مغز در تسنّن بدان نمط راه بے آزرمي سپردے - از شورش برنائي و مستي مردانگي جان شکري او را فرا پیش گرفت - شب بیست و یکم دی ماه آن تباه اندیش با یکے از همسران بتاریک کوچهٔ درکمین نشست - و یکے را بعنوان چاوُشان شاهي بطلب او روانه گردانید - درمیان راه قابوطلبان بدسگال بشمشیر[۲] گرفتند - دست او از میان ساعد قلم شد - و از فراز زین بر زمین افتاد - دلیران تباه کار جدائي سر اندیشیده پی گم‌کنان به پیغوله درآمدند - او دست برداشته با چنین زخم کاري خود را بخانهٔ حکیم حسن انداخت خواجه ملک[۳] علي عسس بپژوهش و جست و جوی سخت آن دو خود سر غنوده رای را بدست آورد - اگرچه به نیروی یابندگی برخے نشانهای خون و جز آن حال پیدائي داشت لیکن چون ببارگاه آورد براستي نیامدند - و هرچند آلایش شمشیر و جامه گویای درست گذار بود نمي‌گرویدند خانخانان و آصف خان و خداوند خان و راقم اقبال‌نامه[۴] را فرستادند - که ازان روندهٔ ملک نیستي پرسش نمایند - چون لختے آگهي داشت درد دل وا گفت - و سرگذشت را باز گذارد - شاهنشاه دادگر آن دو بدگوهر را از بند هستي رهائي داد - و بپای فیل بسته تمام شهر گردانیدند - هرچند سران دولت در رهائي تکاپو نمودند سودمند نیامد - و سرمایهٔ رهنمونی بسیارے بیراهه رو گشت و آویزش سنّي و شیعه فرونشست - و در همان نزدیکي ملا احمد نیز ازان گزند جانکاه رخت هستي بر بست - و همدرین ولا برهمنے در قصبهٔ سنده[۵] به پخته کاري چنان وا نمود که راجه بیربر است زخمي بدستگیری یکے از وا رستگان ازان آشوبگاه یوسف زئي برآمده - و بروش آن سرمایهٔ رستکاری بسر برده میشود - ساده لوحان آدم نشناس از اشتباه پیکري و فراوان دلیري پذیرفتند - با آنکه تیز نگاهان محفل همایون بران بودند (که این فروغ راستي ندارد - و بجز افسانهٔ حیله اندوزان دستان سرا

(۲) نسخهٔ [ل] درته شمشیر (۳) نسخهٔ [ل] ملک علي عسس بجستجوی و پژوهش سخت (۴) در بعضے نسخه] شگرف نامه (۵) نسخهٔ [ا] سهنده - و نسخهٔ [ب] سیهند ‌•

نبود) ديده وران آگاه دل بوارسيء مغزكار روانه فرمودند - مردم آن سر زمين بدارگاه اقبال مي آوردند پيشتر ازانكه رسد و پردهٔ بےآزرمیء او دريده آيد راه نيستي سپرد - دهم اسفندارمذ قاسم خان از عرصهٔ دلگشاى كشمير آمده بسجود قدسي آستان سربلندي يافت - و علي شير ماكري و بسيارے از سران آن ديار بسعادت بار رسيدند - و كامياب خواهش آمدند ●

آغاز سال سي و سيوم الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي
يعني سال آذر از دور سيوم

درين هنگام خجسته آغاز فرخنده انجام كوس نوروزي گوش روزگار برافروخت - خاطر هميشه بهار شاهنشاهي ببزرگ داشت اين همايون جشن شهر و برزن را آذين بست ● نظم ●

عالم بهزار رنگ و دستان ● بيرون و درون همه گلستان

باليد چمن چمن نهالش ● بگرفت جهان جهان جمالش

شد صنع ازل چنانكه داني ● اورنگ نگار كامراني

روز يكشنبه بيست و دوم ربيع الآخر سنه (۹۹۶) نهصد و نود و شش هلالي پس از سپري شدن ده ساعت و چهل و هشت دقيقه نور بخش صورت و معني برج حمل را فروغ ديگر بخشيد هر روز تا شرف تازه بزمے برآراستے - و كامروائي را پايه برتر نهادے - در سرآغاز اين فرخنده سال عروسي جشن شاهزاده سلطان دانيال نشاط آورد - ازانجا (كه بيوگاني پيوند آبياریء بستان سرای آفرينش و شهرآرائیء جهان تعلّق باشد - خاصه در دردمان فرمان دهي) گيتي خداوند بران شد كه آن بيدار بخت را بفرزند عفّت نهاد سلطان خواجه اين گزين نسبت دهد - پيشكاران بارگاه خلافت همايون بزمے برآراستند - و گروها گروه مردم را شادماني درگرفت - بيستم خورداد در سعادت سرای مريم مكاني والا محفل انتظام يافت - و بآئين خسرواني فرخنده عقد بستند - و بخجستگي همدران فرّخ ساعت آن پرده نشين پارسائي را بشبستان اقبال سپردند ● نظم ●

شه از بهر عروس آرايشے ساخت ● كه چرخ از شرم آن آرايش انداخت

بدين رونق بدين آئين بدين نور ● چنين آرايشے از چشم بد دور

و همدرين روز جشن قمري وزن كشور خدا پيرايش يافت - و جهانيان كام دل برگرفتند ●

و از سوانح فرستادن سپاه بياوریء صادق خان - چون مهمّات دشت سواد را زين خان برخود گرفت[۲] اورا به تيراه فرمان شد - و شاهم خان جلاير و برهان الملك و خواجه فيضي و حاجي

---

(۲) در [چند نسخه] برگرفت ●

محمّد اردستاني و فرّخ و سيف الله و ميركلان بدخشي و احمد قاسم و ديگر مبارزان كارشناس را از پيشگاه حضور دستوري شد كه بدو پيوسته راه مردمي را بكار آگهي برآميزند - و به نيروي يكجهتي خاربن تاريكيان بركنند - و همدرين روز فرمان مقدّس نفاذ يافت كه در همگي قلمرو جز گز الهي (٢) بكار نرود - چنانچه لختي در آخرين دفتر گذارش يابد *

و از سوانح ولادت سلطان رستم - چهارم شهريور پس از هفت گهرّي شاهزاده سلطان مراد را فرزند سعادت پيوند از پارسا دخت خان اعظم فروغ اقبال آورد - گيتي‌خداوند بدان نام روشناس گردانيد - انجمنهاي نشاط برآراسته شد - و نيايش‌گريها بجاي آمد * * نظم *

طرب را باز نو شد روز بازار * قدح خندان و ابريشم (٣) در آزار

بدين گونه بعيش و كامراني * بسربردند خوش خوش زندگاني

فرخنده طالع بطور يونانيان و هنديان عقرب است - و دگرگونگي درجه زائچهها بازگويد - اگرچه وقت را گنجائي نيست كه شرح گرامي زائچهها نگاشته آيد همانا بهديد وقت چنين است - تا شادي و غم از اندازه نگذرد - و سررشتهٔ هشيار خرامي گسيخته نيايد *

و از سوانح آمدن شهباز خان بهمايون بارگاه - چون سعيد خان از بهار بصوب بنگاله رفت او روي بآستان اقبال نهاد - دوم مهر بدرگاه والا رسيد - كورنش نداده بعتاب گاه داشتند - و چون پديد آمد كه در سرآغاز دستوري فرمان بود (كه هرگاه خاطر از ملك فراهم شود اگر خواهد سعادت بساطبوس اندوزد) دولت بار يافت - و بخسرواني نوازش برگرفتند - راجه تودرمل را با او لختي گفت وگوي داد و ستد شد - فرمودند كه خانخانان و عضد الدّوله و حكيم ابوالفتح و راقم شگرفنامه ژرف نگهي بكار برند - چون پژوهش رفت هويدا شد كه غرض پرستي پرده هردو را برچشم حق‌گذاري فروهشته - و بشايستگي غبار آويزش فرونشست - گيتي‌خداوند نوزدهم بعشرت شكار برآمد - و در نه روز از پنج گرامي تا قصور خرامش فرمود - بيست وهفتم (كه آهنگ درآمدن شهر بود) نزديك چك‌گوپال هفت كروهي لاهور چشم زخمي بدان قدسي پيكر رسيد - و بعافيت گرائيد - گرگي را به بندوق زدند - او قالب تهي كرده مينمود - خديو عالم آنرا نگاه ميفرمود - ناگاه پاي راست گيتي خديو برگرفت - و دندان پايان فرو رفت - آن الهي شير بپاي ديگر چنان برزد كه از كار برفت اندك گزندے رسيد - و زود بهي يافت - غرّهٔ آبان ماه الهي جشن شمسي وزن شد - و آن آسمان‌شكوه را بآئين هرسال بدوازده چيز بركشيدند - هنگامهٔ شادكامي فراهم آمد - و آرزومندان تهي دست كام دل برگرفتند *

---

(٢) در [چندنسخه] ذهر الهي (٣) نسخهٔ [١] كه ابريشم *

و از سوانح فرو نشستنِ شورشِ گجرات - پنچاین[۲] و جسا[۳] برادر زادگانِ کهنکار با مهراون[۴] عمّ جام و مظفّر ارغون سر بفتنه برداشتند - و قصبهٔ رادهن پور را گردگرفتند - رادهن خان بلوچ و دیگر رادمردان در یتاق‌داری آن مردانگي را با آگاهي همدوش گردانیدند - و به نیروی همّت و پامردئي اخلاص دوبار شبخون آوردند - و نیز در روز برآمده سخت آویزشها نمودند - سیّد قاسم و کامران بیگ و سیّد بایزید و قاضي حسین[۵] و میرزا قلي مغل و دیگر بهادران بیاوري کام فراخ برگرفتند - و در کمتر زمانے بر زبانها افتاد که مظفّر گجراتي و کایتهان سر بشورش برداشته اند - خواجه نظام‌الدّین احمد بخشي و خواجه رفیع و میر معصوم بهکري و بهوپت رای و باگهه رانّهور و دیگر بهادران از پی روانه شدند - و نورنگ خان بیرم‌گانو رویه (که فتنه‌اندوزان دران بسر بردند) شتافت - قلیچ‌خان با برخے مردم در احمدآباد پای آگهي افشرد - و بایزیدي‌تائید همان نخستین فوج چون بده[۶] کروهي رسید کج‌گرایانِ شوریده مغز[۷] بناکامي پراگنده شدند - و چون فوجِ دیگر پیوست پرتال گذاشته به تیز رفتاري درآمدند - و رن را درنوردیده قصبهٔ کنّاریه[۸] بنگاه بدگوهران یغمائي ساختند - و فراوان ازانجا اندوختند - بهماره[۹] سرگروه آن ولایت بلابه‌گري درآمد - اُمرا پذیرفته بسوی‌قصبهٔ مالنه[۱۰] شتاب روي فرا پیش گرفتند - و عرصهٔ هولناکِ رن را از راه دیگر بر گذشتند - شگفت آنکه رن در سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم درافزایش باشد - باقبالِ گیتي خداوند آب افزوني نگرفت - و فیروزي افواج بعافیت برگذشتند اگرچه تیره رایانِ فتنه[۱۱] افزا بدست نیامدند لیکن آنجا بتاراج رفت - و فراوان غنیمت بدست افتاد و ازانجا بقصبهٔ موربي[۱۲] رو آوردند - و در راه بسیارے از آباد جا یغمائي شد - و سترگ سنگرها گشایش یافت - چون فیروزي سپاه نزدیکِ موربي شد بومیان بزینهار درآمدند - وزیرخان در زمانِ خود بکهنکار داده بود - و خانخانان نیز بدو بازگذاشته ٭

و از سوانح سپري شدنِ روزگارِ بهرجي - آباد ملکے ست از مضافاتِ گجرات - آنرا بکلانه گویند ریاست منِد آن سرزمین را بدین نام خوانند - برادرانِ او از بدگوهري در شورش زدند - او بقلعهٔ مولیر[۱۳] که بس استوار است پناه برد - چون غاشیهٔ بندگي بردوش عقیدت داشت آلتون[۱۴] قلیج و خواجه رفیع و برخے دلاوران بیاوري برآمدند - پیشتر از رسیدن او را بدست‌آویزِ دشمنانِ درست نما

---

(۲) نسخهٔ [ا] نجاین - و نسخهٔ [ز] بچاین (۳) نسخهٔ [ب] جیسا (۴) نسخهٔ [ا] مهراد و نسخهٔ [ل] مهروان (۵) نسخهٔ [اب] حسن (۶) نسخهٔ [ا] بدو کروهي (۷) نسخهٔ [ب] بخت (۸) نسخهٔ [ب ل] کناریه (۹) نسخهٔ [ا] بهارة (۱۰) نسخهٔ [ا] مالیه - و نسخهٔ [ب] نالهه و نسخهٔ [ل] بالیه (۱۱) نسخهٔ [ب] فتنه اندوز (۱۲) نسخهٔ [اب] مورني - و در [بعضےجا] موربهي (۱۳) در [بعضےجا] مولهیر (۱۴) نسخهٔ [اب] التون ٭

گذرانده بودند - رفتگان را مدارای تباه بسیچان از جای برد - و بادافراه نیارستند آماده ساخت *

و از سوانح فرو نشستن شورش گجرات - فتح خان پسر خرد امین خان غوري با پدر پیکار آراست - و آلایش تخمه برروی روز انداخت - مظفر نیز بدو پیوسته گرد فتنه برانگیخت - امین خان در خود نیروی آویزش ندیده کناره گرفت - و باولیای دولت نیایش نامه فرستاده یاوري طلبید نورنگ خان و خواجه نظام الدین احمد و میدني رای و معصوم بهکري و قاضي(۲) حسین و کامران بیگ و دولت خان و برخے سادات بارهه بمددکاری گام همت برگرفتند - مظفر از شکوه لشکر فیروزي بکوهستان درشد - باندیشهٔ آنکه مبادا ملک از دست برآید - و پسر با پدر راه آشتي سپرد - سیدي(۳) ریحان و لوکهن(۴) و کوهل و جوقے دیگر اُمرا را دیدند - و بخواهش امین خان و جام میدني رای رفته پسران هردو را آورد - و بیکبارگي شورش آن دیار فرونشست - و همدرینولا اسمعیل قلي خان را بصوب گجرات فرستادند - و فرمان شد که قلیج خان بدرگاه والا باز گردد *

و از سوانح آواره شدن تاریکیان - گذارش یافت که صادق خان را ببرانداختن فرومایگان تیراه نامزد گردانیدند - شاهم خان و برخے را از پی فرستادند - چون لشکر فراهم آمد او بدانجا رفته بچاره گري برنشست - بتنگناها درشدن بهدید ندانست - لیکن راه تدبیر سپرد - و هرسو چندے را بپاسباني برنشاند - شاه بیگ خان درموضع باره(۵) قلعهٔ اساس نهاد - و احمد بیگ و محمد قلي بیگ در میدان بهنگاهباني برنشستند - شاهم خان جلایر و علي محمد الف و جانش بهادر و برهان الملک و بیگ نورین خان و سلیم خان در جنگي(۶) پای خدمت گذاري افشردند - و همچنین جا بجا کار آگهان قرار گرفتند - مجاهدان دولت دست تاخت گشوده گران ارزش آذوق را چاره گر آمدند - صادق خان زبان دلاسا و دست دهش برگشاد - و الوس افریدي و اورکزئي را (که بنگاه تاریکیان بدگوهر اند) ایل ساخت - کشت و کار ربیع بومیان بدست سپاه فیروزي درآمد - و خریف نیارستند کاشت ملا ابراهیم را (که جلاله خود را پور او مي شمرد) بدست آورد - و کار بران تباه بسیچ نافرجام دشوار شد و اورا بهمراهان و هم نشینان اعتماد نماند - هرروز بقبیلهٔ میرفت - و بصد ناکامي بر مي آمد تا آنکه از راه کان کرم(۷) بصوب توران شتاب آورد - بیست و چهارم مهر افغانان زه و زاد اورا گرفته سپردند - و خاطر اولیای دولت لختے فراهم آمد - افریدی و اورکزئي با چنین نیکو بندگي یرغمال داده ایمنی راه خیبر بر خود گرفتند - و جنود اقبال نشاط فیروزي نموده باز گردیدند *

---

(۲) نسخهٔ [ب] قاضي حسین کابلي و دولت خان (۳) نسخهٔ [ب] سید ریحان (۴) نسخهٔ [ب] نوکبن - و نسخهٔ [ز] نوکهن (۵) نسخهٔ [ل] بازه (۶) در [بعضے نسخه] در چمنکي (۷) نسخهٔ [ب] کورن کاوم - و نسخهٔ [ل] کان کوزم *

و از سوانح گشایش سواد - چون زین خان کوکه ببجور درآمد چند جا قلعه را اساس برنهاد و تیره‌روزان بدگوهر خود را بتنگناها کشیدند - شبانگاه بیرون شدے - و غلّه درو کرده بردے کوکه از فروغ بینائي مقرّر گردانید تا بهر دره از عنفوانِ شب جوقے بهادران گام سرعت بر میداشتند و در دامنهٔ کوهستان در کمین قابو مي‌نشستند - و نیم شبان برخے دیگر روانه مي‌ساخت(۲) - چون افغانانِ باطل ستیز از فرازِ کوه فرود آمده غلّه برمیداشتند هر دو فوج از پس و پیش رسیده مالش بسزا میدادند - هشت ماه آویزش بود - بسیارے را نقدِ زندگي بتاراج رفت - ناگزیر بازماندگان غاشیهٔ بندگي بر دوش گرفتند - کوکلتاش بسیچ گرفتنِ سواد نمود - جگنّاتهه و آصف خان را که در دشت بودند پیشِ خود آورد - و بدان‌صوب ره‌گرا شد - نخست بر ساحلِ دریای بچکوره(۳) (که سرآغازِ درآمدِ آن ملک است) استوار قلعهٔ برساخت - یوسف‌زئي راهها را سنگ چین گردانیده آمادهٔ کارزار گشت - از نیرنگیِ اقبال پنهان راهے پی بردند - نهم آبان (که غنیم سرگرمِ جشنِ عیدِ قربان بود) فیروزي‌سپاه بعرصهٔ دلگشای سواد درآمد - افغانان سراسیمه بهپیغولها درشدند - و چندے بمردانگي جان سپردند - فراوان اولجا بدست درآمد - و فرومایگان دو بخش شدند - برخے در کوه بت خري(۴) سنگر کردند - و لختے در کهسار مهره - کوکه در تلاش شد - و در چکدره(۵) و ملکند و دیگرجایها قلعها برساخت - و دردشت پیوستِ کوه نزدِ سروبي حصارے بنیاد نهاد - و کارآگهانِ خدمت دوست جابجا گذاشت - راهها ایمني پذیرفت - و دشت و کوه را باهم پیوند شد - بازرگان از هرسو روی‌آورد و ارزاني پدید آمد - دریتولا محمّد بخري(۶) و ملک اصغر از کوهِ مهره براهِ شیرخانه بدشت آمدند و قلعهٔ سروبي را گرد گرفتند - ازانجا بسیارے جلال‌آباد رویه رفته بودند - که قافله را بدرقه شوند حمید خان با چندے بیرون آمده برادمردي فرو شد - و فرزندانِ سعید خان را همّت یاوري نکرد و از شگرفیِ تقدیر نیارستند دست بقلعه گشود - اندوختها گذاشته راهِ گریز فرا پیش گرفتند - چون در سواد کارے چندان نماند آصف خان رخصتِ درگاه گرفت - و جریده از ملکند رو ببارگاهِ اقبال نهاد - چندے نوکرانِ او از پی مي‌آمدند - ناگهان کوس را بلند آوازه گردانیدند - فرومایگانِ تبه‌رای(۷) را سراسیمگي فرو گرفت - و بیتابانه راهِ گریز سپردند - و بسیارے اسبابِ خود نیز انداختند سپس ابوالقاسم نمکین(۸) و شیرخان را بپاسبانی آنجا گذاشتند - و شایسته کار بجای آوردند •

و از سوانح سزا یافتنِ کالو خان - همان تیره‌رای بدگوهر است که با آنچنان نوازشهای

---

(۲) نسخهٔ [ل] مي‌فرستاد (۳) نسخهٔ [ا] بجکواه - و نسخهٔ [ب ل] بجکوره (۴) نسخهٔ [ا ب] بت جري (۵) در [چندنسخه] جکدره (۶) در [بعضےنسخه] لانجري (۷) نسخهٔ [ل] تبه کاررا (۸) نسخهٔ [ا ب] نمکین - و در [بعضےنسخه] نمکي •

شاهنشاهي بگریخت - و بشورش منشان همرهي گزید - افغانانِ دمغار(۲) او را بکلاني برگرفته بکوهِ مهره روانه گشتند - بو که کارے از پیش رود - کوکلتاش ازین آگهي شبگیر نمود - پیشدستانِ هراول نقّاره نواختند - و غنودگانِ بیخبري آگاهي یافته در پراگندگي تکاپو نمودند - اگرچه آن نافرجام بدر رفت لیکن بیش از هفتاد گزیدهٔ مرد را روزگار سپري شد - و همدرین اثنا محمّد بحري و ملک اصغر بر سروبي(۳) ریختند - میرابوالقاسم بکارزار در آمد - و شیرخان که برغنجي شده بود بهنگام تاخت و فیروزي روی داد - نزدیکِ چهار صد افغان بخاکدانِ نیستي غبارآلود گشتند - و هنگامهٔ فرومایگان لختے ازهم پاشید *

و از سوانح ناصیه سای آمدنِ راجهٔ رودر(۴) مرزبانِ کوهِ کماؤن(۵) - از بزرگ بومیانِ هندوستان است اگرچه از استواري بنگاه و فزونيِ نیرو و شنیدنِ داستانِ نیاکانِ خود بدرگاه همایون نیامدے لیکن نیایشگري نمودے - و پیشکشها فرستادے - دربنولا (که متهرا داس سهکل(۶) بعملِ بریلي رفت) بدو پیوندِ یکجهتي نمود - و در رفتن ببارگاهِ والا کوششها بجای آورد - او چنان نمود که این دولت دیرین آرزوی من است - لیکن دست‌آویزے ندارم -که بپشت گرميِ او بدین سعادت رسم - اگر راجه تودرمل مرا در زینهارِ خود گیرد روانه میشوم - راجه پور(۷) خود کلیان داس را بدلاسا روانه ساخت و باعتضادِ آن خدمت‌گزینِ والا اعتبار رهگرای سجودِ آستانِ مقدّس شد - نهمِ آذر بدین سعادت رسید - و کامیاب آمد *

و از سوانح مالشِ یوسف‌زئي - از قلعهٔ (که برسرِ گریوه بنیاد نهاده بودند) فراوان سراسیمگي داشتند - و در کمینِ آن بودند که بران دستے برگشایند - دربنولا بسیارے با مردمِ مهره یکجا شده بران قلعه هجوم آوردند - از بامدادان تا شامگاه آوردگاه بفروغِ شمشیر آراسته بود - از زمین شکستگي و بلنديِ کوه پایها پیکار بدرازي کشید - انجامِ کار نسیمِ فیروزي طراوهٔ دولت را بجلوه درآورد و بسیارے بداندیش را خرمنِ هستي(۸) بآتشِ پیکار خاکستر شد - و در کمترزمانے آن دژ حسنِ انجام یافت - و سرمایهٔ ایليِ گردنکشان گردید *

و از سوانح مهینِ بخششِ شاهنشاهي - از اندیشهٔ آبادي و دادگريِ فرمان روا سترگ ارزاني چهرهٔ نشاط برافروخت - چنانچه بر کشاورزانِ برخے صوبها گذاردنِ دست‌مزدِ جهانباني دشوار شد بنابران در ربیع از صوبهٔ دارالخلافهٔ آگره و دهلي شش یک و در خریف از صوبهٔ الهاباد از چهار و نیم یکے و دردارالخلافهٔ آگره و اودهه و دهلي چهار یک بخشش یافت - در خالصه نوزده کرور

(۲) نسخهٔ [ب] دمقار (۳) در [چندنسخه] سروبي (۴) نسخهٔ [ب] رور (۵) نسخهٔ [ا] کمایون
(۶) در [بعضےنسخه] سوکل (۷) نسخهٔ [ا] پور خرد خود (۸) نسخهٔ [ز] زندگي *

و سي و دو لک و هشتاد هزار و يکصد و هفتاد و پنج دام شد - و ازينجا اندازهٔ اقطاع‌داران توان برگرفت - و همدرينولا زين خان کوکه بسجودِ قدسي‌آستان ناصيهٔ بختمندي برافروخت - چون سواد و بجور لختي انتظام گرفت کوکلتاش را بدرگاهِ والا طلب داشتند - و صادق خان را حکم شد که بدان ديار شتابد - و باقي‌ماندگانِ سرکش را ايل سازد - پانزدهمِ بهمن بکورنش کامِ دل برگرفت و گوناگون نوازش يافت •

و از سوانحِ شورش نمودنِ صالح - چون روزگارِ وزيرخان سپري شد شهباز خان نوکرانِ او را بپيوندِ پسري بدو سپرد - و ندانست که در سري و سپه آرائي نسبتِ آخشيجي و شايسته کرداري نياگان کارگر نيايد - مزاج شناسيءِ زمانه و فراخيءِ حوصله و خيرسگالي و آگهي بردوام تا فراهم نيايد سزاوارِ آن نگردد - دران هنگام (که شهباز خان به بساطبوس روی نهاد) آن تباه گوهر بهمنشينيِ هرزه لايانِ يافه درا[2] و نيروی خواسته انديشهٔ کج‌گرائي فرا پيش گرفت - و درکمينِ عربده[3] ناکي براهِ انتظار نشست - پيشتر ازانکه پردهٔ آزرم بر درد فرمان شد - مير مراد (که بسزاولیِ اُمرای بهار و بنگاله رفته است) از سپاهِ وزيرخان هرکه از اميرانِ آن سرزمين راضي باشد نوشتهٔ برّگيرد - و ديگران را با پورِ او بدرگاه آرد - او در رفتنِ دستانِ سرائي[4] پيش گرفت - ازانجا (که معاملِ ديده‌ور بود) سودمند نيامد - کام و ناکام روانه شد - و همه روز قابو ميطلبيد - و بسيجِ شورش بر مي افزود مير مراد باقطاع‌دارانِ هرسرزمين نوشتها ميفرستاد - و هنگامها مي آراست - از فزونيءِ بندگانِ شاهنشاهي هر مکرے که اندوخت کارگر نيامد - و چون پيوسته گزيرت نمودے و لابه‌گري کردے اُمرای سرراه بر دشمنيءِ يکديگر فرود آورده گرفتار نساختے - ليکن از دور بيني مردم همراه گردانيدے چون بجونپور رسيد پسرِ راجه را بفريفت - او از ساده لوحي و پاره اندوزي کس همراه نساخت مير ناگزير ازو دورتر شتافت - و خواجه خليل[5] از سعادت منشي ازو جدائي گزيده پيوست درين هنگام آن فرومايه در پراگنده ساختنِ زر و فراهم آوردنِ سگ‌مگسانِ دون همّت پرداخت و بندوقچيِ بسيار گرد آورد - و خان کمال و بهائي[6] خان (که دو افغانِ بد نهاد بودند) با بسيارے پيوستند - نزديکِ فتحپور هنسوه روزگار را بکامِ خود انديشيده با فوجے بدگوهران برمنزلِ مير روان شد او پيشبيني نموده در قلعهٔ فتحپورِ هنسوه درآمد - و آن شوريده رای گرد گرفت - و راهها سپرده دست بتاراج گشود - و از پوستِ گاو پناهها سرانجام نموده نردبانها ترتيب داد - و آن[7] قصبه را آتش در زد

---

(۲) در [چندنسخه] يافه سرا (۳) نسخهٔ [ل] عربده براه (۴) نسخهٔ [اب] آزمندي و دهقان‌سرائي (۵) نسخهٔ [ز] جليل (۶) در [بعضےنسخه] وبائي خان (۷) در [چندنسخه] دوم آن قصبه را •

و يغمائي گردانيد - نزديک بود که بر قلعه چيره دستي يابد(٢) - ناگاه جايگيرداران اطراف شورش او شنيده پيوستند - و از همه پيشتر آله بخش(٣) مرل بجمعيتي شايسته در رسيد - پسر راجه چون شناسائی بدگوهري آمد اورا از جون‌پور روانه گردانيد - و از کردهٔ خود شرمندگي کشيد - چون کارآگهان سعادت سرشت در رسيدند هنگامهٔ ناسپاسان پراگنده شد - و اورا بند کرده بدارالخلافه آوردند - شيخ ابراهيم ازانجا با مردم خود بدرگاه(٤) همايون فرستاد - بيستم بهمن به پيشگاه حضور آوردند و عاطفت شاهنشاهي آن شايان(٥) نيستي را بزندان برنشاند - غرهٔ اسفندارمذ گيهان خديو برادر راقم اقبال نامه شيخ ابوالفيض فيضي را (که بسال و دانش بزرگ بود) بخطاب ملک الشعرائي روشناس روزگار ساخت - و از کارآگهي در هنگامهٔ سخن‌سرايان جهان برنواخت - الحق در همگي مراتب شعر طراز يکتائي دارد - بزبان فارسي و تازي دلاويز مضمون برگذارد - و بيدرنگ گهرها(٦) برفشاند - و از نيروی آگهي بحکمت‌نامها پردازد - و بکارکرد روزگار آبادي‌بخشد - پيشتر ازين بدو سه روز قصيدهٔ ببديهه گفته بود - اين چند بيت ازوست * * ابيات *

آفروز که فيض عام کردند * ما را ملک الکلام کردند

مارا بتمام در ربودند * تا کار سخن تمام کردند

از بهر صعود فکرت ما * آرايش هفت بام کردند

و از سوانح دستوري يافتن ايندر برهمن بدشت وارستگي - از سخن‌سرايان همايون‌محفل است بگرم بازاری خويش آرزوی گسيختن سررشتهٔ تعلق وا نمود - بر زبان حقيقت‌گذار رفت اگر خاطر هوس پيما ازين رنگين بساط دلفريب برگرفته خود چنين آزاده را بازداشتن سزاوار نبود - و اگر چارهٔ سگالی افزايش پايه است رخصت دادن پاداش سرانجام نمودن بود - در اندک زمانے نقد عيار او برگرفتند - و عاطفت شاهنشاهي پردهٔ آزرم او را بردوخت - مرا ازين گفتار دلاويز لختے نشاط درگرفت - و بر در اميد نشستم - بوکه عيار خاطر سودائی مرا برگيرند - و بقدسي‌فرمان ديرين آرزو برآيد - و (پيشتر ازانکه اين دنيای بے وفا غنج و دلال نمايد - يا سفر نيستي‌ملک پيش آيد) بگشاده پيشاني پشت پا برين عجوز عاجزکش زده باشد - و از ديد آدم‌پيکران صورت پرست وارهد - و (چنانچه از دولت پرستاري زنار دانش‌گسيخته لختے دستان سرائی دشمن خانگي برشناخت) از آلايش صورت وارسته چندے بآزادي زيد - اگر نفسے چند پيمودني بود در نکوهش نفس و پيرايش آن فهميدگيهای خويش را بکاربرد - و ستوده خوبها گرد آورد - و ازانجا

---

(٢) نسخهٔ [ل] نمايد (٣) نسخهٔ [ا] الله بخش (٤) نسخهٔ [ا] بدرگاه والا فرستاد (٥) نسخهٔ [ز] آن قابل کشتني را (٦) در [بعضے نسخه] گهرريزها *

فرا ترک شده در بستان سرای همیشه بهار بے خواهشي عشرت اندوزد - و اگر بدین والا پایگي نیارد رسید امّید که بقیّهٔ دردي (که در ساغر زندگي گمان است) اگر پیوند وقوع گیرد چون صافئ سوابق لوقات بجرعهٔ ذهول بر خاک ترّهات ریخته نشود * بیت *

چشم دارم که دهي اشک مرا حسن قبول * اي که در ساختهٔ[2] قطرهٔ بارانے را

آغاز سال سي و چهارم الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

یعني سال دی از دور سیوم

درین هنگام (که زمانه بداد گستری[3] افسرخدیو جوش نشاط برمیزد - و روزگار کلاه عشرت بر آسمان مي‌انداخت) رسیدن بهار شادکامي را آئین دیگر نهاد - و جهان کهن سال را آب برنائي بروی آورد - آذین بتازه روشے چهرهٔ نشاط برافروخت - و پایهٔ خدا شناسي برافراخته آمد شب سه شنبه چهارم جمادی‌الاول سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت هلالي پس از چهار ساعت و سي و شش دقیقه چهره گشای جهان بحمل در آمد - و آغاز سال دهم از دور سیوم نوید دولت جاوید آورد - گیهان[4] خدیو بدستور هرسال تا شرف هرروز دلاویز جشنے برآراست - و گروها گروه کامیاب خواهش گشتند * قطعه *

درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند * جهان جوان شد و مردم[5] بعیش بنشستند

بساط سبزه لکدکوب شد بپای نشاط * ز بس که عارف و عامي برقص برجستند

عنفوان این خجسته سال در شبستان شاهزاده سلطان سلیم دخترے نیک اختر چهرهٔ هستي برافروخت - بیست و هشتم دختر سعید خان گکهر باین سعادت بلند پایگي یافت - و برخلاف زمانیان سرمایهٔ فرّخیها دانسته عشرت افزودند - او را عفّت بانو نام نهادند - و همدرینولا محبّ علي خان از رهتاس آمده سجود نیایش بجای آورد - از دیرگاه خاطر همایون میخواست که او سعادت حضور اندوزد - بنابران تیول او را براجه بهگونت داس داده ملتان بجایگیر او خیال کردند - چون منشور والا بدو رسید بگشاده پیشاني روی بآستان[6] بوس نهاد - چهاردهم اردي بهشت بدین والا دولت سربلندي یافت - و بگوناگون نوازش کام دل برگرفت - پانزدهم میان تانسین را روزگار سپري شد - بحکم مقدّس همگي نغمه پردازان جادوکار نعش او را بآئین عروسي نفس کوبان بخاک سپردند - و گزندے بنشاط روزگار رسید - برزبان قدسي گذشت که نقاب گزیدن او ازین

---

(۲) در[اکثرنسخه] تو که در ساختهٔ (۳) نسخهٔ [ل] بدادگری (۴) نسخهٔ [ز] گیهان پیرا بدستور

(۵) نسخهٔ [ل] یاران (۶) در[بعضےنسخه] بآستان والا نهاد *

سپنجي‌سرا به نیستي گرائیدنِ نغمهٔ است - همانا درین هزار سال بدین شیرینی و خوشگوئي و نقشبندي کمتر کسے گذشته باشد *

نهضت رایات همایون بعرصهٔ دلگشای کشمیر

گیتي خداوند از کارآگهي چشم بر نیرنگئ ابداع وا گشاید - وکهن‌سال دنیا را تازه آرایش آفرینش داند - دل بیکجا ننهد - و از هرسرزمین فیضے دیگر برگیرد - لیکن ژرف نگهي بکار برد(٢) و شناسائي بکارکرد آمیزد - هرجا که شگرف‌کاریِ تقدیر افزون خاطرِ دوربین بدان بیشتر کشد ازین رو همواره کشمیر بیاد آوردے - و آب وهوای دلگشای او پیشِ نظر داشتے - چون ایزدِ بے همال آن دلگزین ملک را بقلمروِ شاهنشاهي درآورد خواهشِ گلگشتِ آن همیشه بهار افزایش گرفت هرچند سخن‌سرایانِ بزمِ والا برگذاردند (که اورنگ خدیو را چندین فراخنا گذاشته بے جهتِ ملکي بگوشهٔ درشدن خرد نپسندد) پذیرش نیافت - و بر زبانِ گوهرآمود گذشت که دادارِ کام‌بخش درین یازش بے اختیار دارد - و نیز جنّت آشیاني این آرزو با خود بردند - همانا یورشِ ما بدانجا برآمدِ گرامي خواهشِ ایشان است - بنابرین شبِ شازدهم پس از سپري‌شدنِ دوساعت و چهل و هشت دقیقه از آبِ راوي گذشتند - و نزدیکِ سرای‌مادهوسنگهه نزولِ همایون شد - یک کروه و دوازده(٣) بانس درنوردیدند - سه هزار سنگ‌تراشانِ کوه کن و خارا شکافانِ فرهاد فن و دو هزار بیلدارانِ کارگذار بسرکردگئ قاسم خان دستوري یافتند - تا نشیب وفرازِ این راهِ شگرف را همواره سازند درین منزل سیالکوت و برخے جا در تیولِ زین خان کوکه دادند - و سرکارِسنبل جایگیرِ قلیچ‌خان شد - و ملتان بمحبّ علي خان - و شهباز خان را کوتوالِ اردو ساختند - راجه بهگونت داس و راجه تودرمل و قلیچ خان را بدارالملکِ لاهور گذاشتند - تا همگي مهمّات به بهدیدِ ایشان سرانجام یابد بیستم دوکروه و پنجاه بانس در نوشتند - و نزدیکِ شاه دره شادروانِ عزّت برافراشتند - چهارم روز چهار کروه و چهل ویک بانس رفته نزدِ موضعِ جورا مخیّمِ همایون شد - و پس از یک مقام سه کروه و ربع و هفتاد و دوبانس شتافته نزدِ امنآباد(٤) فرود آمدند - درین روز راجه رودر(٥) دستوریِ بنگاه یافت گزین خلعت و صد ویک اسپ بخشش شد - و چند پرگنه بر اقطاعِ او افزودند - یک روز درمیان چهار کروه وربع پیموده درزمینِ سترام(٦) دایره شد - بامدادان پنج کروه پار کم وسي وپنج بانس

(٢) نسخهٔ [ل] بکارآگهي برآمیزد (٣) در[بعضے‌نسخه] پانزده بانس (٤) نسخهٔ [ب] ایمناباد (٥) در [بعضے نسخه] راجه ردر (٦) نسخهٔ [ز] سرسهرام - و در [بعضے نسخه] سهرام و در[بعضے] سهسرام *

سپرده در تلوندي سرادقات دولت برافراختند - پس از یک روز از سودهیره[2] گذشته کنار دریای چناب لشکرگاه آمد - شش کروه و چهل و یک بانس راه بود - درین روز جشن قمري وزن گیتي خداوند نشاط افزود - و بهشت چیز آن همسنگ آسمان را برکشیدند - و روزگار کام دل برگرفت - سي و یکم از آب[3] گذشتند - و حکم شد که سپاه فیروزي چوکي بچوکي و قشون قشون از پل بگذرند - یک کروه و ربع و پنجاه و یک بانس سپرده آمد - و پس از دو روز به گوناچور[4] از مضافات سیالکوت منزل گزیدند چهار کروه و پنج بانس راه بود - درینجا بعرض مقدّس رسید که الله بردي شقدار تیه[5] هنو ورابج[6] گماشتهٔ صادق خان دست ستمگري گشاده دارد - و پردهٔ ناموس زیردستان برمیدرد - فرمان شد که عضدالدّوله و شهباز خان و قاسم خان میر عدل بداوري برنشینند - در کمتر زمانے بیدادي او پیدائي گرفت - و بباد افراه رسید - اگرچه روزگار او سپري شد لیکن سرمایهٔ زندگاني مردم سرانجام یافت - روز دیگر چهار کروه و ربع و پنجاه و یک بانس در نوشتند - در قدیکري از اعمال سیالکوت عرشي خیام برزدند - بعد از دو روز چهار کروه و ربع و شصت بانس سپرده در موضع جیپور کهیري[7] از اعمال بهنبهر فرود آمدند - نهم خرداد با چندے بدیدن گریوهٔ بهنبهر (که کشمیریان آنرا کاجیوار[8] گویند - و دیگر کوهیان ادي دت[9]) خرامش شد - و برفراز آن نشاط اندوختند - ناگهاني اندیشهٔ جریده رفتن برخاطر صافي پرتو انداخت - شاهزاده سلطان مراد را دستوري شد - که در همایون اردو برسر اغروق بوده منتظم فیروزي جنود باشد - و شیخ فرید بخشي بیگي را در سر گریوه گذاشتند - که جز نامبردگان را از پي نگذارد - و بهمعناني ایزدي تائید رخش اقبال را گرم رفتار ساختند - و آن نشیب و فراز تا بهنجار بسواري و پیادگي در نوشتند - و نیمهٔ روز لختے بسایهٔ درختے دم آسایش برگرفتند - سعادت اندوزان رکاب همایون میرزا خان خانخانان زین خان کوکه عضدالدّوله حکیم ابوالفتح جگنّاتهه میرشریف آملي قاضي حسن نورقلیچ رامداس راقم شگرفنامه و چندے یکّه جوانان ٭

درین روز در سرآغاز گریوه برهان الملک را گرانبار اندرز گردانیده بگشایش دکن فرستادند (چون در زمان مرتضي نظام الملک مهین برادر او رعیّت و سپاه لختے بآسایش بودند - و هرچند سودائي و خلوت گزین بود سررشتهٔ دادگري دوتائي داشت) بنابران برهان الملک را که بدرگاه والا پناه آورده بود لشکر داده بدانصوب رخصت نمیفرمودند - چون از فروشدن او و شورش دکن آگهي آمد برهان را از لشکر تیراه باندیشهٔ فرستادن باز طلبیدند - سرگذشت آنکه شاه قلي گرجي را

---

(۲) در [چندنسخه] سودهره (۳) نسخهٔ [ا ب ل] بکشتي از آب (۴) نسخهٔ [ز] کولاجور
(۵) نسخهٔ [ب] پته (۶) نسخهٔ [ل] حیو وریبج والله اعلم (۷) در [بعضے نسخه] جی پورکهري
(۸) در [چندنسخه] کاجیدار - و در [بعضے] کاچهیوار (۹) نسخهٔ [ب] دهکت - والله اعلم ٭

فرمانرواي ايران شاه طهماسپ بارمغاني فرستاده بود - در دکن اعتبار يافت - و بخطاب صلابت خاني سربلندي گرفت - و در دوازده سال (که از سودا خلوت‌دوست بود) مهمّاتِ ماليْ و ملکي بدو باز گرديد - و ازينکه مرزبان خرد بر جا نداشت و بار ندادے آشوبے برخاست - از نيرنگيِ جنون آن شوليده مغز به بيرونيان برنوشت که صلابت را در فلان قلعه پاي بند گردانند - آن شايسته خدمت ازين آگهي خود را بدان دژ در آورد - هرچند سران برگذاردند (که بگفتهٔ چنين بيخردے تن بزندان نتوان داد) سودمند نيامد - وگفت از فرمودهٔ خداوند خود نتوان گذشت - سپس ناپارسا زنے (۲) در سودائي‌مزاج او راه يافت - و برادر او اسمٰعيل در شغلِ ملکي دست برآورد - و بياوري او ميرزا خان سبزواري اعتبار گرفت - آن فرومايه پورِ آن شوريده را از قلعهٔ دولت‌آباد برآورده بسري برداشت - و آن سودائي را از هم گذرانيد - و در کمتر زمانے گردِ دوروئي بلند شد - و بکين‌توزي يکديگر نشستند - تا آنکه ميرزاخان قابو يافته اورا در قلعهٔ احمدنگر زنداني گردانيد - و اسمٰعيل پور برهان را بکلاني برگرفت - جمال خان دکني با بسيارے مردم هجوم آورده قلعهٔ احمدنگر را گرد گرفت آن تباه سگال سرِ زنداني بريده بيرون انداخت - بوکه هواخواهانِ او از پا درآيند - از ديدِ آن گرمتر شدند - و قلعه برشکستند - پنهاني برآمده رو بگريز نهاد - از راه گرفته به نيستي سرا فرستادند و همان اسمٰعيل را ناگزير بسري برداشتند - او از کين‌توزي توراني و ايراني را جان‌شکري نمود و سه هزار کسِ بيگناه را رختِ هستي بباد رفت - درين هنگام (که افسرخديو بتماشاي عرصهٔ دلگشاي کشمير متوجّه بود) برهان از لشکرِ تيراه رسيد - اندرزها فرموده بدکن روانه گردانيدند - و بخان اعظم سپه آراي مالوه و راجه علي خان مرزبانِ خانديس و ديگر اُمرا فرمان شد - که گزين لشکرے همراه سازند - و چنان همّت برگمارند که بزودي بران ملک چيره دست آيد •

چون هوا باعتدال گرائيد خديوِ خدا شناس گلگونِ اقبال را بخرامش درآورد - و گريوهٔ (که ميانِ سراي جوگي و نوشهره است - و آنرا گهاٹي بدو نامند) گذشته پاسے از شب بر ايستاد سيزده کروه و ربع درنوشتند - برخے مرزبانانِ کشمير (که با فرمان‌روايانِ هند آويزش ميکردند) نخستين گريوه را استوار کردے - ليکن بيشترے اين پيچ را - درين منزلِ پر نشيب و فراز اندک کسے همراهي توانست کرد - بامدادان گريوهٔ غاري‌کوٹ (که درميانِ نوشهره و سراي جوگي (۳) ست) بدشواري نورديده آمد - از راجوري گذشته در خيمهاي قاسم خان (که راه را پاک و هموار کرده ميرفت) فرود آمدند - هشت کروه و نه بانس راه بود - (چون ازينجا چند راه ميشد - و هريک برف آمود) کارآگهان را بپژوهش روانه گردانيدند - و انجمنِ رازگوئي فراهم آمد - پيدائي گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ا] چون بر کنارهٔ شد ناپارسازنے (۳) نسخهٔ [ز] سراي چنگيز است •

که بهترین راهها برای لشکرگران گریوهٔ[2] هستي وتر است - چون از بسیاریِ برف و باران دشوارگذار بود
پیرپنجال برگزیدند - و شاهزادهٔ بزرگ را فرمان شد که باردو رفته سلطان خسرو و چندے بزرگیانِ
شبستانِ اقبال را آورد - و چون میرزا کیقباد پورِ میرزا حکیم بیمار شد در همین منزل گذاشتند
و ملک‌الشعرا شیخ فیضي به بیمارداري قرار گرفت - و پس از دو روز از راجوري بیشتر روانه شدند
سه کروه و ربع و نوزده بانس درنوردیدند - و نزدیک لاها از مضافاتِ راجوري لشکرگاه شد - روز دیگر
دو کروه پاوکم راه رفته نزدِ تهته[3] دمِ آسایش برگرفتند - این موضعیست پائینِ گریوهٔ رتن‌پنجال - اینجا
زبانِ کشمیري را بنیاد شود - میفرمودند ولایتها از یکدیگر بکوه و دریا و هامون و زبان جدا گردد
برنخستین بنابر سرحدِ کشمیر باشد - و بر پسین این سرمنزل - با آنکه شهسوار عرصهٔ اقبال تنهاروي
دارد فرابودي از ناصیهٔ همایون میدرخشد - و در هر زمینی که میرسد جوق جوق مرد و زن هزاران
نیایش و نیازمندي بجای آورند - و هریک دیرینِ نذور را به پیشگاهِ حضور آورده جاوید سعادت
مي اندوزد - درینجا نایکان گروه بادان این راه بسرکردگیِ بهرام نایک کورنش یافتند - و محمد بهت
و جمعي از سرانِ کشمیر بدولتِ بار سربلندي گرفتند - روزِ دیگر رو بگریوه نهادند - نخستین تالِ رتن‌پنجال
(که بآسمان همسري دارد) برنوشته به پیرم‌کله[4] داخل شد - پاوکم سه کروه و پنج بانس راه بود
بس دلکشا جائیست - درآب و هوا و رنگارنگ گل کم همتاست - گلِ نام خدمتگار را که گوتل میآوردند
پا خطا شد - و نشانے او نیافتند - بسیارے به بیدلي کوه مي نوردیدند - و درین روز از بنگاهِ خاصه
لغزش رفت - و دیدبانی ایمان نیز بر دیگر خدمتهای نگارندهٔ شگرفنامه افزوده آمد - در اثنای راه
میرزا یوسف خان از کشمیر آمده سجودِ نیایش بجا آورد - و گروهی انبوه از سرانِ آن دیار سعادت بار
اندوختند - بامدادان موکبِ همایون دوکروه و پنجاه و پنج بانس راه سپرد - و در پوشانه[5] لشکرجا[6]
گزید - شگرف کوههای پردرخت و بسیار گل و چشمهای جانپرور نشاط افزود - و بر بسیارے جسر
(که بر جویها بسته بودند - و بزبانِ کشمیري کدل گویند) عبور شد - چون منزلِ پیش از دو کروه
برف داشت همرهان بسترے بیمنالی درافتادند - و دادهیهای کشور خدا لختی بآرامش
آورد - چون رسم چنان است که روندگان فرازِ برف پاافزار از ریسمانِ علفِ شالي بافته[7] بکار دارند
بیسترے بدان نمط آماده شدند - شهریار را چیزے (که بخاطر نمیرسید) آن بود - بامدادان گریوهٔ
پیرپنجال گذشته در موضعِ دوند نزدیک گریوهٔ تاري براي نزولِ فیروزي رایات شد - سه و نیم کروه
و بیست بانس راه بود - بر فرازِ برف خرامش شد - از سختيِ سرما سخن سراید - یا شگرفیِ

---

(۲) در [بعض نسخه] گریوهٔ زند (۳) در [چند نسخه] تهته (۴) در [چند نسخه] پیرم‌کله (۵) در [بعض نسخه] بوشانه (۶) نسخهٔ [ز] لشکرجا گزیدند (۷) در [چند نسخه] تافته •

برف و سراسیمگی هندي نژادان باز نماید - از بلندیِ کریوه حرف زند - یا داستانِ تنگیِ راه برگذارد - از نشیب و فرازِ این مرحله باز گوید - یا از چشمه و درخت و گل برنویسد - در هنگامِ گذشتن باران و تگرگ باریدن گرفت - و از میامنِ قدسي‌ذاتِ گیهان‌خدیو گزندے نرسید - چون منزل گرفته شد سخت بارانے تا یک ساعت بارید - از پس آیندگان هرکه آن روز دوربیني[2] نموده برگشت بعافیت‌گاه پیوست - و چندے ناشناسندگان را که گرم رفتار بودند از شورشِ برف و باران نقدِ هستي بباد رفت *

زبان زدِ که و مهِ این مرز آنست که پیشین حکما درین دو راه طلسمي گذاشته اند[3] - (هرگاه درین لشکرے بگذرد - یا اسپ یا گاوے بکشند - یا نقّاره بآواز درآید) در کمتر فرصتے تیره[4] ابرها فراهم شود و برف و باران بریزش درآید - و هربار که لشکر ازین راه گذشت این گفته پیدائي گرفت - و (چون شوقِ همایون طالب شده بود - و دشواریِ راه خاطرنشان گشت) حکم شد که اُمرا (که در رکابِ سعادت حضور دارند) کارداناِن خدمت‌گذارِ خود را منزل بمنزل برنشانند - و از بهنبهر تا هیره‌پور[5] هر منزل یکي قرار گرفت - که خیمه و هیمه و علف و اسبابِ خوردني آماده دارند - تا هنگامِ آمدن پردگیانِ اقبال را دل‌نگراني نباشد - روزِ دیگر ناري‌براري[6] (که دشوارترینِ کریوها ست) درنوردیده در هیره‌پور[7] دمِ آسایش برگرفتند - چهار کروه و ربع راه بود - چهل و چهار پل گذشته شد - میرزا یوسف خان اینجا را بخیمه و خرگاه آراسته بود - از بهنبهر تا اینجا هرکریوه که پیش مي‌آمد گذشته سختیها فراموش میشد - سخن کوتاه از بهنبهر تا هیره‌پور یک کریوه است که در تنگي و دشواري و نشیب و فراز نابهنجار بے همتا - از نیرنگیِ درخت زار و شگفتگیِ گلها و شگرفیِ هوا و نغمه‌سرائیِ آبشارها زمان زمان حیرت مي‌افزود - و آزردگیِ راه را از دل میبرد - لیکن امروز (که از کوهستان بدشت کوده گذاره شد) شگفت نمایشے کرد - جهانے دیگر پدید آمد - و نوبهشتي نقاب از رو برگرفت - عادت‌دیدانِ سبب‌بین را محنتِ راه یکبارگي فراموش شد - و ژرف‌نگاهانِ خداپرست بخرّمیِ دیگر در شدند گروها گروه مردم از ریاضت‌کیشانِ خداپژوه و عمامه‌دارانِ دانش‌گرا و هنرمندانِ نادره‌کار و خنیاگرانِ جادونفس جوق جوق از دارالملکِ کشمیر آمده سعادتِ بار اندوختند - و بخسرواني نوازش کامِ دل برگرفتند - درین روز خانخانان را دستوري شد تا در ملازمتِ شاهزاده بوده در آوردنِ پردگیانِ دولت یاور باشد - و همدرین منزل میرزا کیقباد و ملک‌الشّعرا شیخ فیضي بسجدهٔ نیایش ناصیهٔ بختوري

---

(۲) نسخهٔ [ا] بکاربرده (۳) نسخهٔ [ل] ساخته اند (۴) در بعضِ نسخه لفظ تیره را نیاورده
(۵) نسخهٔ [ز] از تهنه تا هیره‌پور (٦) نسخهٔ [ب] ناري براري (۷) نسخهٔ [ب] بیرپور و نسخهٔ [ز] هرپور *

برافروختند - و پس از یک روز دو کروه و هفتاد و نه بانس شتافته در[۲] دیور فرود آمدند - و آخرهای روز غبارے برچهرهٔ نشاط نشست - درین هنگام (که گیتي خداوند چشم بر راهِ سرادقاتِ اقبال داشت) شاهزادهٔ بزرگ جریده رسید - از دشواری راه آوردن پردگیان سزاوار ندید - و در نوشهره گذاشت - چون فرمان چنان نبود شاهزاده[۳] را کورنش ندادند - و منشورِ نکوهش بخانخانان فرستادند - اگر شاهزاده را خواهشِ تباه برین داشت او چرا گذاشت که از پیشِ خود چنین دلیري نماید و از خشمناکي در ریزشِ ابر و لغزشِ پشتها سواري فرمودند - همگي بسیچ والا آنکه خود رفته راهبری[۴] آیندگان نمایند - جگناتهه و رامداس و نقیب خان و چندے احدیان را همراه گرفتند - و زین خان کوکه و حکیم ابوالفتح و راقمِ گرامي‌نامه را بانتظامِ اردو گذاشتند - و فرمان شد نگذارند که غیر از نامبردگان کسے از پی شتابد - آنروز تا بهنگام شام ره نوردیده بهیره‌پور عنان برکشیدند - نزدیک بود که مرا سررشتهٔ خرد از دست رود - و لباسِ تعلق از دوش افتد - از ایزدي‌تائید جوششِ طبیعت بر عقلِ معامله فهم چیره دست نیامد - همگي برهم خوردگي ازان بود که در چنین هنگام شاهنشاهِ عالم[۵] را چه سزاوار است که چنین بخشم درشود - و این‌کار (که از کمتر ملازمان سرانجام یابد) چگونه بر خود گیرد - و چرا حق‌گوئی بندگانِ اخلاص سرشت پذیرفته نیامد - شاهزاده در خیمه بسته دست از خورد و خواب باز کشید - چون بندگانِ عقیدت‌گزین عرضداشتند شهریارِ دانش پژوه بر مخلصانِ سعادت‌اندوز بخشوده باز گردید - و فرمان شد که خانخانان اغروقِ همایون را بشایستگي آورد - سه کروه و ربع و هشتاد و یک بانس رفته در موضع کوسو فرود آمدند - روزِ دیگر ربع کم چهار کروه و سیزده بانس در نوشته نزدیکِ خانپور[۶] از قدسي قدوم فروغ یافت - و شگفت آنکه درختي هل[۷] تل نام در سرراه بنظر درآمد - و سرمایهٔ حیرتِ دیده‌وران شد - با تنومندیِ تنه و بسیاریِ شاخ و انبوهیِ برگ اگر نزار شاخے ازان برجنبانند همگي آن درخت بجنبش درآید این جنسِ درخت فراوان است - لیکن چنین نبود •

در[۸] آمدن رایات اقبال بدارالملک کشمیر

بیست و پنجم خرداد پس از هشت ساعت و بیست و چهار دقیقه یک و نیم کروه و هیزده بانس در نوردیده بشهرِ سري‌نگر رایاتِ همایون برافراخته آمد - جوق جوق مردم پذیرا شده

---

(۲) در [چندنسخه] بدر دیور (۳) نسخهٔ [ل] شاهزاده بار نیافت (۴) نسخهٔ [ا] همراهیِ (۵) نسخهٔ [ل] عادل را (۶) نسخهٔ [ا] جهانه پور - و نسخهٔ [ب] جهاله پور (۷) نسخهٔ [ا] هل مل - و نسخهٔ [ل] هل مل (۸) نسخهٔ [ز] ورود رایات همایون بخوشیِ خاطر در ولایت سري‌نگر •

بنوازش کامِ دل برگرفتند - و به نثار و پیشکش بهروزي اندوختند - بوالا کاخِ یوسف خان مرزبانِ کشمیر قدسي نزول شد - و سپاهي خانها بدیگر بندگان بخش کردند - و فرمان‌شد که لشکري در منزلِ رعیّت فرود نیاید - از دارالملک لاهور تا این‌جا نود و هفت کروه و هفت بانس دربیست و چهار کوچ سپردند - اگرچه بشمارهٔ کروه دوري ندارد لیکن ازان نشیب و فرازِ ناهنجار بس دور و دشوار[۲] نما المنّة لله که دیرین‌آرزوی کشور خدا بآسان روشے برآمد - و در خواهشِ آنچه فرمان‌دهانِ باستاني فرو شدند بکمتر توجّه فرا دست رسید - و از گریوهائے (که پیادگان نیارند سپرد) خدیوِ عالم با گران‌لشکر و فراوان فیل برگذشت - سري‌نگر بزرگ شهرے ست بدراز آباد - رودبارِ بهت از میانِ آن برگذرد - و دران بیشتر چوبین کاخها تا پنج آشیانه برسازند - و برفرازِ بامها لاله و رنگارنگ گل بکارند - و در بهاران رشک افزای گلستان گردد - در هنگامیکه بهند بارش شود درانجا نیز بارد - و چون توران و ایران در زمستان فراوان برف ریزش کند - و در بهار باران - و از کم بارش کشت وکاررا کمتر زیان رسد - ثنا طرازي این ملک به تنگنای گفت درنیاید - لختے ازان در پسین دفتر برگذارد - مهین برادرِ صوري و معنوي در محمدتِ شاه و ستایشِ کشمیر بزرگ قصیدهٔ بر طرازیده - بیتے[۳] چند ازان بر مینویسد *　　* قصیده *

هزار قافلهٔ شوق میکند شبگیر * که بارِ عیش گشاید بعرصهٔ کشمیر
تبارک الله ازان عرصهٔ که دیدنِ او * ورق نگارِ خیال است و نقشبندِ ضمیر
هوای او متنوّع چو فکرتِ نقّاش * زمینِ او متلوّن چو صفحهٔ تصویر
بطرزهای گزین کارخانهٔ ابداع * بنقشهای عجب کارنامهٔ تقدیر
غبارِ او بتوان خواند چشم را دارو * گیاهِ او بتوان گفت روح را اکسیر
بتن موافقتِ آبِ او چو بادهٔ و گل * بجان مناسبتِ بادِ او چو شکّر و شیر
به پیشِ فیضِ نسیمش دمِ مسیح سموم * به نزدِ آبِ روانش زلالِ خضر غدیر
گرو بمیکدهٔ عشق خانقاهِ ورع * بدل بنعرهٔ مستانه صیحهٔ تذکیر
غریو کوس ز جوش و خروشِ مي ایما * صدای آب ز آواز ارغنون تعبیر
زهوش میبرد الله اکبر این چه‌صدا ست * فداش نعرهٔ تهلیل و غلغلِ تکبیر
فصولِ او متشابه ز اعتدالِ هوا * بهم یکے دی و اردي‌بهشت و بهمن و تیر
زمینِ صندلیش نم ز برفِ کافوري * بیاد دادهٔ ز آمیزشِ گلاب و عبیر
نسیمِ او ز سرِ آب تیز میگذرد * که باد را نتوان داشت پای در زنجیر

---

(۲) نسخهٔ [ا] درازنما (۳) نسخهٔ [ز] آنرا بر مي‌نویسد *

ز سر جوان شود از یک نسیم صبحدمش • کنند قسمت بر جزو جزوِ عالمِ پیر
درو بجای گیا زعفران همي روید • که آب و خاکِ طرب را چنین بود تاثیر
بهرطرف رويِ از بحرِ فیض مالامال • هزار چشمهٔ جوشنده چون دلِ تحریر (۲)
زاعتدالِ هوایش شگفت نیست شگفت • که سرزند همه عنّاب از نهالِ زریر
بحیرتم که چه آثارِ قدرتِ ازلي ست • بهر نظاره بتازه نظر بصنعِ قدیر
درین دیار مغنّي ترانه ساز مکن • بس است از لبِ مرغانِ نغمه سنج صفیر
شراب خورده حریفان بجای آب درو • که تشنگانِ هوس را همي بود تدبیر
خرابِ آن میِ بیغش شوم که هست چو عشق • بعقل در تک و تاز و بصبر در زد و گیر
بعینه زرِ محلول آیدت بنظر • اگر ازو فکني قطرهٔ بچشمهٔ قیر
کند مشاهده نصف النّهار جرمِ سها • شعاعِ جوهرِ او گر فتد بچشمِ ضریر
اگر دماغِ لطافت شود گلاب طلب • کنند از تفِ این باده برگِ گل تقطیر
خروج کرده عنب در چمن سپاه سپاه • کش از میانِ فواکه گرفته اند امیر
شمیمِ سیب دهد مغزِ روح را ترطیب • نسیمِ بهْ فکند طبعِ ذوق در تعطیر
بسند نیست مگر یکدلش چو من در عشق • که با هزار دل آمد درین چمن انجیر
بعجز معترفم در شمارِ میوه و گل (۳) • که هست بر قدِ معني لباسِ حرف قصیر
بجلوهای فریب آهوانِ مشگینش • کشیده شیر دلان را بدامِ عشق اسیر
ز بسکه مست کند نکهتِ ریاحینش • کنند دست حمایل بگردنِ نخچیر
زمینِ او چو دلِ بیغمان طرب خیز است • سپهر کرده مگر خاکِ او بباده خمیر
زمانه تا برسد پای شهریار برو • فکند لاله و گل را بجای فرشِ حریر
بهین گزیدهٔ ایزد یگانه اکبر شاه • خدیوِ غیب سپه پادشاهِ عقل وزیر
نه چرخ را بتکاپوی خدمتش اهمال • نه بخت را بسرانجامِ دولتش تقصیر
نموده همچو صفاتِ خدای عزّ و جل • مصونِ مکارمِ ذاتش ز وصمتِ تغییر
نوشته اند در الواحِ آسمان نامش • چو اسمِ اعظم در لوحه لوحهٔ تکسیر
چنانکه واجب بر جزو و کل بود عالم • بود احاطهٔ او بر نقیر و بر قطمیر
نظامِ کل بکفِ همّتش چو داد قضا • بلطف و قهر شد آفاق را بشیر و نذیر
بدفترِ کرمش جمعِ نه سپهر قلیل • بمخزنِ نظرش نقدِ هفت گنج حقیر

---

(۲) در [بعضی نسخه] تحریر (۳) در [چند نسخه] در ثنای •

دران زمین که بدولت فشانده گنج روان * نوشته عامل جودش بر آرزو توفیر
ز موج بورخ دریا نه چین نمودار است * که دست همّت او زد طپانچهٔ تشویر
چو اوست کره گهربخش گو عدو میکاه * چو اوست زندهٔ جاوید گو حسود بمیر
چنانچه عقل کل آمد نخست سطر وجود * کتاب فضل بنامش خرد کند تسطیر
بدور صیرفیٔ عقل واست معیارش * نماند قلب ریا در دکانچهٔ تزویر
دگر صلای هدایت دهند عالم (٢) را * نه عقل در لمعان است و فیض در تکثیر
رسید وقت که دیگر ز هفت اقلیمش * نوید فتح رسانند منهیان بشیر
دیار دلکش کشمیر را مسخّر کرد * بدان صفت که سلیمان پري کند تسخیر
چو داد ایزدش آن ملک خواست تا گردد * دران زمین سعادت بسجده شکر پذیر
غرض ز سیر و سلوکش همین که از نظرے * خرابهٔ دل درویش را کند تعمیر
چو کارها همه در وقت خویشتن گرو است * محال اگر سر موئی دران رود تاخیر
بساعتی که بود زبدهٔ زمان شرف * بساعتی که بود نخبهٔ قران کبیر
چه مشتري بسعادت چه زهره عیش سگال * که ماه در شرف و آفتاب در تنویر
ز عیش در ره آن عرصه راند موکب عزم * که شوق را ز تماشای او نبود گزیر
زهے چو طالع عاشق همه نشیب و فراز * زهے چو فکرت عاقل همه مدار و مسیر
بچشم دانا چون راههای معني صعب * به پیش سالک چون کوچهای عشق خطیر
ز مار پیچ رهش رم کند نظر که درو ست * هزار کوه و همه چون فلک بصد تدویر
بدان صفت که دل من بود ز سنگ دلان * ز سنگ او بخطر شیشهٔ سپهر اثیر
اگر نه اینهمه ارتاد کوه مي بودے * زمین ز جای نرفتن عذر بود عسیر
بحکم خسرو والا ز تیشه کوه کنان * هزار جوی روان کرد صافتر از شیر
چنان بکوه و کمر خاره را تراشیدند * که بهر موکب شاهي سزد ممرّ و مصیر
بچشمه چشمه نظر کن بسیل سیل به بین * مگر گرانیٔ او کرده کوه را تعصیر
زمین عرصهٔ کشمیر ز آسمان بگذشت * بفرّ دولت تقبیل پایهای سریر
شدند نور پذیر از رخش وضیع و شریف * شدند فیض ستان از کفش کبیر و صغیر
دران فضای فریبنده مجلسے آراست * کزان بحسن مجسّم نظر کند تفسیر
دل نظارگیان مست بوی لاله و گل * دماغ مجلسیان تازه از نبیذ و عصیر

(٢) نسخهٔ [ل] در عالم *

هوس پیاله بلب در ترنّم نی و نوش * نشاط دایرهٔ بر کف بنغمهٔ بم و زیر
صبا بمروحهٔ برگ در پی تنسیم * شمال مجمرهٔ گل بدست در تبخیر
بغمزه (۲) و نگه افتاد کار اهل نظر * اگرچه بزم طرب نیست جای خنجر و تیر
دمیده دمبدم افسون بیخودی بر دل * مغنّیـــان لطافت سرا بهر تحریر
ز بس که ریخت بدامان آز نقد مراد * بر آستـــان هوس آرزو نماند فقیر
پرند پوش شدند اوفتادگان نیـــاز * که سرنوشت ازل داشتند نقش حصیر
ثنا طرازی این بزم در نمي گنجد * بنظم شاعر معني نگار و نثر دبیـــر
بسال سي و چهارم اواسط خرداد * ز ابتدای جلوس خدیو عالمگیـــر
ز نهصد و نود و هفت بود ماه رجب * که یافت کوکب اقبال او چنین تیسیر
خدایگانا تقدیر شد بفـــرمانت * بهفت کشور فرمان بران برین تقدیر
شمایلی که خداوند در تو تعبیه کرد * خرد نیافت در آئینهٔ خیال نظیر
بظاهر ار شمرم دهر را تو صاحب و شاه * بباطن ار نگرم خلق را تو مرشد و پیر
ترا سه گوهر یکتا ست گوشوارهٔ بخت * جلای آئینهٔ چشم ناقدان بصیر
ازان سه جوهر قدسي یکی سپهر کمال * دوم محیط سعادت سیوم سحاب مطیر
بمکرمت همه آفاق را ملاذ و معاذ * بمعدلت همه آفاق را معین و ظهیر
خدا ز انفس و آفـــاق برگزید ترا * که کس بایشهمهٔ دولت نبود جز تو جدیر
بعیش بزم فروز و بجیش رزم بساز * بشوق رخش بتاز و به تیغ ملک بگیر
قسم بقبضه و قدر (۳) کمان قدرت حق * که با تو نیست کس از روزگار در تکبیر
بصورت ارچه مشابه بود ولی فرق است * ز غنچهٔ گل صد برگ تا بعقدهٔ سیر
رخ سخن چه نگارم که قدر عالی تست * برون ز حیطهٔ فهم و احاطهٔ تقریر
سخن شناسا من ضیم ثنا گویت * که بر بیاض سخن مدحتت کنم تحریر
چو در نگارش معني قلم بجنبانم * هزار رقص کند آسمان ببانگ صریر
اگرچه هند نژادم ولی باقبـــالت * مرا ز دانش یونانیان دلی ست خبیر
بچشم عقل نظر کرده ام سواد سواد * بدست فکر نوردیده ام شفیر شفیر
باتّفاق عطارد ز فرق خود برجیس * نهاده بر سر عقلـــم عمامهٔ توقیـــر
مبین زبان خموشم که از سرادق شوق * دلم رسانده بنه پردهٔ سپهر نفیـــر

---

(۲) در [چند نسخه] بغمزهٔ نگه (۳) در [بعض نسخه] بقبضهٔ قدر کمان *

جواهرِ سخنم بر جمازه مي گردد • که میرِ قافله نتوان شدن بجنسِ یسیر
عزیز ساخت مرا کبریای لطف ترا • فلک نیارد دیدن بدیدهٔ تحقیر
دگر سخن بدعاي تو ختم خواهم کرد • چنانکه نظم شود منتظم بحرفِ اخیر
همیشه تا که بود سال را دوازده ماه • که در دوازده برج آید آفتاب منیر
دوازده صفتت خواهم ازچه میدانم • که این دوازده ز اوصافِ تست عشرِ عشیر
جهان مسخّر و طالع سعید و عمر دراز • فلک مشاور و دولت جلیس و بخت مشیر (۲)
خزینه وافر و لشکر فزون و ملک آباد • قضا مطیع و قدر یاور و خدای نصیر

همدرین روز شهباز خان از بزرگ اردو بسواد نامزد شد - میر مراد اسفراینی را فرستادند که اورا سزاواري نموده بدانجا رساند - و صادق خان را بدرگاهِ والا آورد - دریغولا گوهر (۳) صوفي بسعادتِ ملازمت رسید - آزاده ایست از درویشي (۴) گروه - پیش ازین بسي سال غازي خان مرزبانِ کشمیر مرشدِ اورا (بتهمتِ آنکه چندے ناسپاسان بخانهٔ او پناه برده اند) به نیستي خانه فرستاد - درویش ازین آگهي دل از زندگي برگرفت - و کاردِ بشکمِ خود فرو برد - و چنداني کارگر نیفتاد - بارِ دیگر بدیوار پیوسته شکم را بردوخت - و شکاف را گشاده روده را از هم جدا ساخت - و بزندگي گزندے نرسید لختي که درون است سرش خشک شده - و از بخشِ بالائي نزدیکِ یکدست بیرون - براز ازو برآید - و اورا شسته در چوبین آوند بار گذارد - شهریارِ قدردان آن خسته دل را نوازش فرمود - و ایزدي نیایش را پایهٔ دیگر افراخت - بیست و هشتم بسیرِ شهاب الدّین پور خرامش رفت - دلگشا جائے ست بر ساحلِ دریای بهت - چنارهای او سر بآسمان برکشیده - و سبزه زارِ او نظر را پالغز - چنان برگذارند - هرگاه که از گذارهٔ مردم آلایشے یابد و استخوان و جزِ آن دران نزهتگاه افتد بامدادان نشانے ازان پدید نباشد - گویند روحاني گروه آنرا رفت و روب دهند - چون خدیو ژرف نگاه راست گذارانِ دیده ور را بپژوهش بر گذاشت فروغِ درستي برنگرفت - مبالغه سرائی پیشین ثناگران است و کوتاه بینان از سلیم دلي بدان گرویده - هنگام بازگشت بمیدانِ چوگان گذاره شد - جلگهٔ بدان سرسبزي و شادابي جهان نوردان کمتر نشان دهند - سي و یکم شاهزادهٔ بزرگ را رخصت فرمودند که در آوردنِ اغروق کوشش نماید - ازان پیشین لغزش شرمگین بود - و همواره خواهشِ آنخدمت مینمود - شاهنشاهِ کام بخش پذیرفته دستوري داد - و آصف خان و مادهوسنگهه و برخے بندگان را بهمراهي نوشتند - و همدرین روز لختے بشکارِ مرغابي عشرت اندوختند - و بمس خوش آمد

(۲) در [بعضِ نسخه] منیر (۳) نسخهٔ [ا ل] کوثر - و نسخهٔ [ز] کوته (۴) در [چند نسخه] از ریشي گروه •

در هرچندے بدان نشاط پرداختے - میرشکاران بهر زورقچها باز بردست دارند - و قابو یافته رها کنند آن چابک خرامِ تیزپر مرغابي از هوا برگرفته بر سطحِ آب بزیرِ پا دارد - و بر فرازِ آن نشیند تا آنکه برداشته بکشتي رساند •

و از سوانحِ رسیدنِ همایون اغرق - شاهزاده سلطان مراد و خانخانان و قاسم خان و دیگر بندگانِ سعادت پژوه در راست کردنِ راه و یاوریِ کهاران فراوان کوشش بجای آوردند - در پوشانه بزرگ شاهزاده پیوست - شاهزاده سلطان مراد بپاسبانیِ سترگ اُردو باز گردید - و چون بدو کروهي رسیدند نهم تیر ماهِ الٰهي گیهان خدیو پذیرا شد - و بگوناگون مهرباني دلهای رسیدگان را نشاط بخشید و اُمرای خدمت‌گذار عزّتے تازه یافتند •

و از سوانحِ شگرف سیل آمدن در اجینِ مالوه - دوازدهم آغاز باریدن کرد - و سه روز پیهم بارش داشت - دریای شپرا[۲] بطوفاني جوش برآمد - و کولابِ دروني و بیروني لبریز شد - هزار و هفتصد خانه بآب رفت - اگرچه آدمي کمتر راهِ نیستي سپرد لیکن فراوان چهار پا را موج‌خیز[۳] برد - سیلاب بدروازهٔ شهر رسیده بود که کولِ بیرون شکست - و آب پراگنده گشت •

و از سوانحِ گرفتنِ ربعِ کشمیر - چون اماره نویسانِ کارآگاه در جمع سخن داشتند شهریارِ دادگر بپژوهش نشست - شیخ فیضي و میرشریف آملي و خواجگي محمّد حسین را بژرف نگهیِ مراج فرستادند - و خواجه شمس الدّین خافي (که دران روز از کابل رسیده بود) و کنوررا بدور بینیِ کامراج - اگرچه خریف گذشته بود بکارآگهي اندازه برگرفتند - در هندوستان زمین را لخت‌لخت ساخته هریکےرا بیگهه خوانند - در عرصهٔ دلگشای کشمیر هربخش را پتّه - بفتحِ بای فارسي و تای فوقاني مشدّد و های خفي - و آن یک بیگهه و یک بسوه بالٰهي‌گز شود - و کشمیریان دو و نیم پتّه و کسرے را یک بیگهه دانند - و بدیوان از فراز سه توده جنس برگذارند - و بشمارهٔ آن هردیهے را چند خروار شالي اندازه گرفته اند - و بے تازه وارسي همان خروار باز خواهند - و خروار سه من و هفت[۴] سیرِ اکبرشاهي‌ست - و چندگي را به ترک (بفتحِ تای فوقاني و را و سکونِ کاف) برسنجند و آن هشت‌سیرِ پادشاهي ست - در ربیع از یک پتّه گندم و جو و عدس و سرشف دو ترک دست مزدِ جهانباني باشد - فرستادگان در لار و جزِ آن از گندم یک من و بیست و شش سیر و از جو یک من و بیست و شش سیر و سه پاو و از عدس و سرشف یک من و سي و نیم سیر یافتند و در خریف ازان‌مقدار شالي یک خروار - و از مونگ و موتّه و ماش دو ترک - و از کال وارزن چهار - چون خام کاغذِ هرموضع (که حقیقت را برگذارد) بدست آوردند در شالي پنج‌من پارنج فرماندهي برآمد

(۲) نسخهٔ [ل] سرو (۳) نسخهٔ [ل] موج برد (۴) نسخهٔ [اب] هشت سیر •

و از مونگ و موٺهه و ماش یک من و سي و نیم سیر - و از کنگني و ارزن دومن و بیست و دو و نیم سیر و پژوهندگانِ مرراج نیز بسانِ اینان برگذاردند - (چون هرزه‌لایانِ حق پوش فراوان بودند - و مرزبانِ کشمیر برآنکه راستي بروی روز نیفتد - و شهرپاررا نشاطِ تماشا در سر - و برزگرِ بیشتر سپاهي) جمع ازروی قرارِ واقع نشد - و بر بیست لک خروار شالي دو لک افزودند - همانا نظرِ دوربین‌نگاه بران افتاده بود که جمع افزوني (هرچند از حساب نگذرد) برهمِ[2] خوردگیِ کشاورز آورد - خاصه در ملکِ نوگشوده بیست و دوم راقمِ شگرف‌نامه‌را بدیدنِ واحد صوفي رخصت فرمودند - ازانجا (که افسر خدیو را جویائیِ سره‌مردانِ ایزد پرست روز افزون است) بندگانِ سعادت گرای در سراغ‌گیریِ آن تکاپو دارند دربن هنگام ملک‌الشّعرا شیخ فیضي بکمترین نوشتند - که درینجا پیغوله گزینی آگاه‌دل بنظر آمد سي سال است که در کنجِ ناشناسائي بر کهنه بوریا نشاط مي‌اندوزد - ساختگي و خویشتن‌فروشي پیرامون نگشته - از درون زدودگي لختي شاهنشاه را مي‌شناسد - و نادیده غاشیهٔ ارادت بر دوشِ دل دارد - چون بعرضِ همایون رسید این ره نوردِ حق‌پژوهي را فرمان شد که خود رفته ژرف‌نگهي بکار برد - اگر گذارده براستي پیوندد و دل‌نهادِ آمدن شود همراه آورد - از بخت فرخندگي آن پی‌گم‌کرده را دریافت - و ناسورِ ایزدي خواهش ازسر تازگي گرفت - ازدیرباز بسانِ اویس وکرخي خرابه نشین است - و ازانکه بآئینِ زمانیان کمتر پردازد برخی دیوانه گویند - و گروهي ملحد - و او از غم و شادي فراترک زید - جز نان‌ریزه از کس بازنستاند - و کهن‌دلقی پس‌از چندین سال برگیرد - رازِ دیرین درمیان آورد - و صحبت در گرفت - اگرچه از کنج نشیني بخردي زبانِ کشمیر نداند از رسائيِ میانجي فراوان فیض اندوخت - و گوش را روز بازارِ دیگر شد - و ازانکه از مردم[3] زاد بس دل گرفته بود آهنگِ بیرون شدن نداشت - گیتي خداوند ازین آگهي نشاط اندوخت - و قرار یافت که خود رفته تاریک زاویهٔ اورا برافروزند ٭

و از سوانحِ نهفته‌دانیِ گیهان خدیو - بعرض رسیده بود که مرزبانِ کشمیر در مستي یکی از پردگیانِ خود را از بلند بامی انداخته - روزے (که تماشای کشمیري کاخها میفرمودند) با چندین غرفهای والا و منظرهای دلگشا بر زبانِ گوهربار گذارش یافت - همانا از فرازِ این بام یوسف آن بیگناه‌را افکنده باشد - چون پژوهش رفت همچنان بود - و همدرین روز جگنّاتهه (که از بےمنزلي شکوه داشت - و خواهشگریِ خانهٔ قرا بیگ درسر) دربن میان از فرازِ بامے کورنش داد - زود بدو فرمودند که دور فرود آمدهٔ - منزلِ قرا بیگ فراخ و نزدیک است - بنگاهِ تو باشد - غریو از همگنان برخاست - و همدرین نزدیکي سحرے آوازِ خنیاگرے بگوشِ والا رسید - بنقیب خان فرمودند که هیچ

---

(۲) نسخهٔ [ز] برهم زدگيِ (۳) نسخهٔ [ل] از مردم دنیا ٭

از آواز سالِ گوینده میتوان دانست - پس از فراوان اندیشه پاسخ داد زیاده از چهل سال و کمتر از پنجاه مي‌نماید - فرمودند همانا بیش از بیست سال و کمتر از سي باشد - چون پرسش رفت بیست و پنج سال برآمد - درین هنگام آمدنِ مریم‌مکاني خواهش رفت - و بنگارشِ عرضداشت اشارت شد - بر زبانِ گوهربار گذشت - این بیت که همین‌نفس گفته شد عنوان سازند * بیت *

حاجي بسوی کعبه رود از برای حج * یا رب بود که کعبه بیاید بسوی ما

بیست و سیوم هاشم بیگ پورِ قاسم خان را براست‌کردنِ راهِ پکلي دستوري شد - چون سگالش آن بود (که بازگشت ازان سو شود) بسیارے سنگ تراشانِ خارا شگاف و بیلدارانِ سخت بازو بهمراهیِ آن گزیده[۲] خدمت فرستادند - و زین خان کوکه را فرمان شد که بازگردد - و اُردوی بزرگ و دیگر مردم را برهتاس برد - و خود ازراهِ پکلي[۳] بملازمت آید - و درین روز آگهي آمد که خداوند خان در پتنِ گجرات غرّهٔ خرداد ماهِ الٰهي درگذشت - از دلاورانِ جنوبي دیار است - بهمراهیِ اُمرای برار سعادتِ بار اندوخت - و بخسروي عنایت سربلندي گرفت *

و از سوانحِ خرامش فرمودنِ گیتي‌خدیو صراج رویه بر فرازِ کشتي - ازین رو (که دریا نوردي نشسته ره پیمودن است - و گوناگون نشاط را پیش آهنگ) بخاطرِ دوربین چنان پرتو انداخت که تماشای آنسو بدین روش شود - و (چون درین ملک از سي هزار کشتي افزون لیکن سزاوار نشیمنِ کشور خدای نبود) کار آگهانِ خدمت گذار در کمتر فرصتے گزین کاخهای دریائي سرانجام نمودند و گلزارے بر سطحِ دریا اساس نهادند - و نام آوران و نزدیکان نیز به بهین روشے آماده گردانیدند افزون از هزارکشتي آراسته شد - و شهرستانے بر فرازِ دریا آبادي گرفت - بیست و چهارمِ تیر ماهِ الٰهي گیتي‌خداوند با همایون‌اغرق بکشتي برآمد - بامدادان لنگر گشوده بالا کشیدند - پاو کم شش کروه و چهارده بانس در نوردیده براهو میندور[۴] دایره شد - هردو روی دریا گلزارهای نظر فریب و سبزهای نشاط افزا چشم افروز بود - و هر دو سو یتاق دارانِ شایسته خدمت نامزد گشتند - در پاسبانیِ زبردستان و کشتکاران کوشش رفت - (هرچند دستمایهٔ خوشدلي و کامروائي بیشتر پالغزِ خداوندانِ کارآگهي[۵] ست) جهان‌سالار هوش افزائي را پایه برتر[۶] نهد - دوربینانِ سعادت‌گرای (که دولت وري و اقبالمندي را از کام‌بخشِ حقیقي دانند) زندگي را چنین آباد دارند - و آنان را (که نگاه از سبب و صورت در نگذرد) خواهش روائي بشولیده مغزي در اندازد - روز دیگر چهار و نیم کروه و شصت بانس شتافته نزدیکِ پنج براره دایره شد - و بامدادان پنج کروه و ربع و هشتاد بانس در نوردیده

---

(۲) نسخهٔ [ا] سزیده خدمت (۳) در [چندنسخه] پکهلي (۴) در [بعضےنسخه] پنتور و در [بعضے] پینور (۵) نسخهٔ [ل] آگهي ست (۶) نسخهٔ [ال] پایه بالاتر نهند *

برابرِ جلگهٔ نندي‌مرگ فرود آمدند - اگرچه در هر منزلی گزین مرزها شگفت افزاید لیکن آن الذگ چشم و دل را تازه بینشی بر افروخت - بفراخي سه‌هزار بیگه - بس هموار و خرّم و شاداب جهان‌نوردانِ دوربین همتای او کمتر نشان‌دهند - دیهیم‌خدا بتماشای آن عشرت اندوخت - و به نیایشِ دادارِ جهان‌آفرین برنشست - نندي زنے بود از پرستارانِ مهادیو - و مرگ میدان - افسانه‌سرایان چنان برگذارند که آن پارسا گوهر بجوانے پیوندِ خاطر داشت - چون دربن نشاطگاه بچوگان‌بازي درآمدے لختے از دیدارِ او برآسودے - مرزبانِ کشمیر بران شد که آنرا کشت‌پذیر گرداند - از اندیشهٔ حرمان بگران ارز خرید - و بهمان نشاط‌بازي وا گذاشت - و بر دگرگونگی آن نفرین‌نامه بر نوشت و تا امروز که دورها سپري شده پاسِ آن دارند *

و از سوانحِ درگذشتنِ میرزا سلیمان - ازان باز (که باردوم بسجودِ قدسي‌آستان روشن پیشاني شده) بآسودگي و نشاط اندوزي گذرانیدے - دربن یورش اورا در لاهور گذاشته بودند - تا در آرامشِ آن سال خورد گزندے نرسد - دربن منزل آگهي آمد که سیزدهمِ تیر ماهِ الٰهي جهانِ گذران را پدرود کرد - گیتي خداوند آمرزش درخواست - تاریخِ ولادتِ او بخشي - هفتاد و هفت سال زندگي یافت - در مردانگي و رزم شناسي یگانه بود - صبحِ آن سه کروه و چهل و چهار بانس سپرده بموضعِ کهنه پل که کشتي ازین برنگذرد نزولِ سعادت شد - و در راه زاویهٔ واحد صوفي را (که لختے حالِ او گذارده آمد) بقدسي‌قدوم روشني افزودند - و دلاویز سخنان گذارش یافت - و آن درویش را توانگر دل گردانیدند - فرمودند همگي بسیچ آنست که باندازهٔ توانائي گرامي‌انفاس در رضامنديِ ایزدي شمرده آید - و در شغلِ جهانباني سررشتهٔ بایست از دست نرود - امّید که آن روشن ضمیر درانجامِ این خواهش همّت گمارد - او نیایش‌گري نموده برگذارد که لختے از والا پایگیِ خدیوِ عالم آگهي‌دارد - صوري شکوه نقابے ست برحسنِ روز افزونِ معنوي - دیرین‌آرزو در سر که ازان خدیوِ صورت و معني دریوزهٔ فیض کنم - دربن‌هنگام شاهزادهٔ بزرگ از پی رسیدند - فرمان شد که به نیایش‌کدهٔ صوفي رفته فروغِ نظر برگیرد - و نگارندهٔ اقبالنامه را همراه ساختند - شاهزاده نخست براي گیهان‌خدیو دریوزهٔ[2] توجّه نمود - و او همان پیشین پاسخ برگذارد - و سپس دربارهٔ خویش دعا درخواست جواب داد آرزو ازان پیشوای صورت و معني برآید - ازین سر منزل گیتي آرا بر بارهٔ اقبال برآمد و بدیدنِ سرچشمهٔ اَلنج[3] (که نشاط جای دیده‌وران و عبادتگاهِ باستانیان است) عشرت اندوختند ماهي حوضے ست - پیوسته ازو آب بر جوشد - در هرچندے زرد ماهیِ خالدارِ خوش‌نما نموداِر گردد و آن سال را فرّخ شمرند - دربن نزدیکي نمودار گردید - و شادي آورد - و ازانجا بشکار پرداختند

---

(۲) نسخهٔ [ل] دریوزهٔ دعا التماس نمود (۳) نسخهٔ [ب] پنج *

سگالش آن بود که تا سرچشمهٔ رودبارِ بهت خرامش رود - لیکن تراوشِ ابر و لغزشِ تنگناها ازان بسیچ بازداشت *

و از سوانحِ فرستادنِ ایلچي به تبّت - چون آوازهٔ افواجِ گیتي‌گشا بآن دیار رسید مرزبانانِ آنجا همّت نداشتند که خود را بوالا درگاه رسانند - و در چاره‌گري سراسیمه‌وار بودند[۲] - چون پیوسته بفرستادنِ پیشکش فرمان پذیري میگذاردند میرزا بیگ را پیشِ علي رای حاکمِ تبّتِ خرد فرستادند - و ملّا طالب اصفهاني و مهتریاري[۳] را پیشِ مرزبانِ تبّتِ کلان - و در دلدهي و آرامش‌افزائیِ ایشان دلاویزسخنان نگاشته آمد - بیست و نهم تیر ماهِ الٰهي خدیوِ جهان را گراني شد و آن روز بسختت دردمندي گذشت - روزِ دیگر کارسازِ حقیقي نشانِ بهي فرستاد - پس از دو روز دو قاشوق شوربا خوردند[۴] - و درکمتر زمانے تندرستي شد - میفرمودند بسا بیماري کشیده شد بدشواريِ روزِ اوّل رنجوري پیش نیامد - ایزدِ جان‌بخشِ جهان‌آفرین بدادگري و تنومندي دیر داراد * 　　* نظم *

مبادا دولت از بالینِ او دور * مبادا تاج را بے فرقِ او نور
مقیمِ جاوداني باد جانش * حریمِ زندگاني آستـــانش

بازگشت[۵] حضرت شاهنشاهي از کشمیر جنت نظیر

[چون تماشای آن گلشنِ همیشه بهار (که همگنان را بطبیعت پرستي برد) دیهیمِ خدا را به‌نیایشِ دادار گرمتر ساخت - و لختے ازان گلگشت نشاط اندوختند - و سپاه و رعیّت کامِ دل برگرفتند] بسیچِ بازگشت شد - هرچند سازگاریِ آب و هوا و فزونیِ گل و بسیاریِ میوه راهِ بیرون شدن بستے لیکن شاهنشاهِ فراخ ملک از خرد چیرگي بیش ازین نیارست بود - غرهٔ امرداد ماهِ الٰهي لنگر برگرفته بادبان کشیدند - و راهِ پکلي پیش‌نهادِ خاطرِ دوربین شد - سه کروه و بیست و پنج بانس آمده برابرِ جلکهٔ نندي مرگ همایون رایات برافراختند - و دربن روز ابیا بدولتِ بار رسید - و نوازش یافت - [چون یعقوب کشمیري (که لختے غنوده‌رائیِ او گذارده شد) بشکوهِ شاهنشاهي از خواب درآمد - و آرزوی آن درسر گرفت که بدستاویزِ پیمان بسجدهٔ قدسي‌آستان چهرهٔ بختمندي برافروزد] شهریارِ پوزش پذیر آمدگان را کامروا بازگردانید - و چون اورا از کنه سترگي درگذشت باور نیفتادے دربن هنگام برادرِ خود را فرستاد - تا مژدهٔ بخشایش بدو رساندہ نقشِ بیمناکي بسترد - کامیابِ

---

(۲) نسخهٔ [ا] سراسیمه بودند (۳) نسخهٔ [ب] مهترباري (۴) در[چند نسخه] دو فاقه شوربا خوردند (۵) نسخهٔ [ب] بازگردیدن موکب همایون بصوب هندوستان *

خواهش بازگردید - روز دیگر همدران سرزمین عشرت فرمودند - صباح آن چهار کروه و ربع و نه بانس رفته نزد جورس[۲] خیمه‌گاه شد - و درین روز برخے پردگیان از بزرگ اردو آمده بدولت ملازمت رسیدند آصف خان و خواجه دولت و چندے سعادت کورنش اندوختند - و درینجا انجمن رازگوئي آراسته شد و یورش کابل قرار گرفت - پس‌از یک مقام پنج کروه شتافته نزدیک مینور[۳] فرود آمدند - و پس‌از یک روز چهارکروه و سي و شش بانس درنوردیده نزدیک کوه سلیمان سرادقات اقبال برافراشته آمد درین روز بمنزل محبّ علي‌خان رفته پرسش فرمودند - و آن آماده واپسین سفر لختے نشاط اندوخت و بزورقچه برآمده روی بشهر نهادند - همگي سگالش آنکه امیر فتح‌اللّه شیرازي را بپرسیدن بلند پایگي بخشند - از آغاز درآمد شهر رنجور شد - و در سیر نیارست همرهي کرد - بر سر آن گزیده دودمان[۴] رسیده نوازشها فرمودند - روز دیگر مقام بود - محبّ علي‌خان را روزگار سپري شد یکے گفته باشد لا اله الا اللّه بگوئید - از دیر زبان از سخن باز گرفته بود - پاسخ داد هنگام لا اله گفتن نیست - گاه آنست که همگي دل باللّه پردازد - خدیو پایه‌شناس را لختے دل بدرد آمد و پس‌ماندگان اورا نوازش فرمودند - نهم امرداد ماه الٰهي سه کروه در نوشته گذشت سري‌نگر دایره شد - در راه کشتي بپل خورد - و از ایزدي پاس آسیبے نرسید - و پس از دو روز چهار کروه و شصت بانس سپرده شهاب‌الدّین پور لشکرگاه شد - درینجا قریش سلطان کاشغري بدرگاه همایون رسید و بخسرواني‌عنایت سربلندي یافت - والا نژاد او بقاآن بزرگ میرسد - قریش‌سلطان بن عبد الرّشید خان بن سلطان سعید خان بن سلطان احمد خان المشتهر بالَنچه[۵] خان بن یونس خان بن اویس خان بن شیرعلي‌اغلان بن خضرخواجه خان بن تغلق‌تیمور خان بن ایسابوقا خان بن دواخان بن براق‌خان بن بیسون‌توا بن مواتکان بن چغتای خان بن چنگیزخان - لختے حال چغتای خان در نخستین دفتر گذارده آمد - مواتکان پسر دوم چغتاست - قاآن بزرگ پدر بزرگوار او را از همه فرزندان دوستر داشتے سال ششصد و هیزده درپای قلعهٔ بامیان به تیر درگذشت - بیسون‌توا دوم پور مواتکان در خدمت قاآن بزرگ سعادت مي‌اندوخت - تا روزگارش بسرآمد - براق خان پیشتر نزد قاآن مي‌بود - قاآن اورا بماوراءالنّهر فرستاد - او بستمکاري چیره‌دستي یافت - و در خراسان با اباق خان بن هلاکو خان نبرد آراسته شکست خورد - و در بخارا باحمدي کیش در آمد - و سلطان غیاث‌الدّین نام کرد و چون رخت هستي بر بست دواخان پس از مدّتے بر اورنگ سلطنت برآمد - و شکوه سترگ بهم رسانید - ماوراءالنّهر و ترکستان و بدخشان و کابل برگرفت - و چند بار خراسان را تاخت کرده

---

(۲) نسخهٔ [ا] خورین (۳) در [چند نسخه] پینور (۴) نسخهٔ [ل] دودمان دانش رسیده (۵) در [بعضی نسخه] بالانچه خان ٭

بازگشت - و لشکرها بهندوستان روانه ساخت - و ناکام بازگردیدند - ایسابوقاخان پس از پدر در ترکستان و کاشغر و مغولستان فرمانروائي یافت - تغلق‌تیمور خان گذارش نماید که ایسابوقا خان دو حرم داشت - بزرگ سابتلمش[2] خانون خرد منسلیک[3] - ازانجاکه آئین الوس مغل است (که حرم کلان در نگاهداشت دیگران اختیار دارد) در زمانی (که خان بیورشی رفته بود) از آبستنی بودن منسلیک آگهي یافت - او را بشراول[4] دختوي (که از امرای معتبر بود) داد - و چون خان از سفر بازگشت ازین سرگذشت آزرده شد - و سودمند نیامد - پس از سپري‌شدن روزگار خان پراگندگي در الوس افتاد امیر بولاجي دوغلت جدّ میرزا حیدر در مقام جست وجوی آن شد - وتاشوتیمور[5] نامي را بپژوهش فرستاد - تا از منسلیک و شکم او آگهي آورد - پس از تکاپوی بسیار پدیدآمد که او نقد زندگي سپرده پسر او تغلقتیمور خان را بپژوهان رنج از ولایت قلماق برگرفته آورد - و در شانزده سالگي بسریر خاني رسید - و در بیست و چهار سالگي باحمدي دین درآمد - و از شورش ماوراءالنّهر عزیمت آن دیار نمود - و بدادگری آرامش داد - و از ناصیهٔ صاحبقراني اقبال جاوید دریافته ولایت کش[6] را گذرانید و ماوراءالنّهر بمردم خود سپرده بمغولستان بازگذشت - پس ازو الیاس[7] خواجه خان جانشین شد و چون پیمانهٔ زندگی او لبریز آمد الوس مغول پریشان شدند - امیر قمرالدّین دوغلت هیزده تن را از فرزندان و خویشان تغلقتیمور خان از هم گذرانید - و برسریرخاني نشست - از نژاد تغلقتیمور خان جز خضرخواجه خان کسی نمانده بود - امیرخداداد برادر زادهٔ قمرالدّین باتّفاق والده آن گرامي فرزند را پنهان داشت - صاحب قراني را با قمرالدّین جنگهای سخت روی داد و چون فرو شد خضرخواجه خان را بکلاني برداشتند - او با صاحب قراني راه آشتي سپرد و بهشیاری او مغولستان آبادي پذیرفت - چند بار لشکر بختا برد - و طرفان[8] و قرا خواجه را بدست آورد - و دختر او تکل[9] خانم در شبستان صاحب‌قراني بلند پایگي یافت - و ازینجهت (که داماد را کورگان گویند) بدین نامور شدند - شیرعلي اغلان پس از پدر همراه برادران بسر مي‌برد در سرآغاز جواني درگذشت - و اویس‌خان در خدمت عمّ خود شیرمحمّد خان (که مرزبانی مغولستان داشت) مي‌بود - راه قزّاقي فرا پیش گرفت - و نبردها نمود - چون شیرمحمّد خان را روزگار سپري گشت مسند آرای خاني شد - گویند باقلماق شصت و یک جنگ کرد - و یکبار چیره آمد - و دو بار گرفتار شد - تاشي سردار قلماق بزرگ‌داشت دودمان نموده گذاشت - و چون

---

(۲) در[چند نسخه] سانهلمش (۳) نسخهٔ [ا] صنسلک (۴) نسخهٔ [ا] بشرادل - و نسخهٔ [ل] بسرادل (۵) نسخهٔ [ب] تارسوتیمور (۶) نسخهٔ [ا] کس (۷) نسخهٔ [ل] الیاس خان (۸) نسخهٔ [ز] قاطرن (۹) نسخهٔ [ا] بکل خانم ٭

ساتوق[٢] خان بر سر او آمد به نبردآرائي شتافت - و دران زد و گیر از ملازمان خودش تیرے نادانسته رسید - و درگذشت - و پراگندگي در الوسِ مغول راه یافت - یونس خان را پس از سانحهٔ پدر برخے بسمرقند پیشِ میرزا الغبیگ بردند - و ایسا بوقا را بسرداري الوسِ مغول برگرفتند - میرزا بسیارے را کشت - و هرچه داشتند برگرفت - و یونس خان را پیشِ شاهرخ میرزا فرستاد و میرزا ازروی مهرباني بمولانا شرف‌الدّین علي یزدي سپرد - و ازو لختے آگهي اندوخت - و چون روزگار مولانا[٣] سپري شد بعراقِ[٤] عرب و آذربایجان و فارس گذاره نمود - و شیراز را بفگاه ساخت - و زمین خرید - و هنر آموخت - و از دست‌مزدِ خود باندکے بسر میبرد - و در چهل و یکسالگي سلطان ابوسعید میرزا طلبداشته سازِ بزرگي همراه ساخت - و با لشکرے فراوان بر سرِ برادرش که بتاخت ولایت آمدے روانه فرمود - و پس از آویزشِ بسیار شکست یافت - و بمکر و تزویر پرداخته نزدِ فرغانه جا کرد - و مردم فراهم آمدند - دربن اثنا میرسیّدعلي از نبائرِ امیرخداداد (که بزرگ امیرِ مغولستان بود) در گذشت - و کارِ یونس خان رواج گرفت - در اندک فرصتے ایسابوقا نیز بدان ملک شتافت - چون درگذشت دوست محمّد خان پسرِ او سریرآرای شد - و درکمترزمانے حکومتِ مغولستان باستقلال بیونس خان بازگردید - و از شکرگذاري سه دخترِ خود را بفرزندانِ میرزا ابوسعید خان داد - مهرنگار خانم بسلطان‌احمد حاکمِ سمرقند - و سلطان نگارخانم بسلطان‌محمود خانِ میرزا - پدرِ میرزا سلیمان ازو بزاد - و قتلق نگار خانم بعمر شیخ میرزا - و حضرتِ گیتي ستاني ازان مطلعِ اقبال بظهور آمدند - هفتاد و چهارسال عمر یافت - در آخرها از بدگوهري نوکران گوشه برگرفت - سلطان‌احمد خان پسرِ دومِ یونس خان است - ملک را نیک ضبط نمودے - با قلماق آویزشهای مردانه کرد - و فتحهای شگرف روی داد - و با اوزبک و قزّاق دستبردهای گزیده نمود - چون شاه[٥] بیگ خان بر ولایتِ برادرِ بزرگِ او سلطان محمود خان چیره دستي یافت بیلوري رفت - و از نیرنگيِ روزگار شکست خورد - و هر دو برادر گرفتار شدند - شاه‌بیگ خان پاسِ دیرینِ[٦] حقوق داشته گذاشت - سلطان احمد ازین اندوهناکي بیمار شده در گذشت - سلطان سعید خان سومینِ پورِ سلطان احمد است از شازده پسر - چندگاه در قیدِ شاه‌بیگ خان بود - ازانجا گریخته پیشِ عمّ خود سلطان محمود خان رفت - و ازو نیز جدا شده به پیشِ برادرِ خود خلیل سلطان بمغولستان روی آورد - و درمیانِ این دو کس و منصور خان که برادرِ بزرگ بود آویزش رفت - سلطان سعید خان صحرا و هامون نوردیدن گرفت - و بایزدي تائید پیشِ گیتي ستاني بکابل آمد - و نوازش یافت - و مدّتِ سه سال

(٢) نسخهٔ [ا] حانوق خان (٣) در [اکثر نسخه] ملا (٤) نسخهٔ [ب] بعراق و آذربائجان (٥) در [چند نسخه] شاهي بیگ خان (٦) نسخهٔ [ا] پیشین ○

در ملازمتِ آن قدردان عشرت اندوخت - و لشکر همراه گرفته بفرغانه آمد - و بیشتر ملک را برگرفت - میرزا ابابکر دوغلت که حاکمِ کاشغر بود به پیکار آمد - و شکست یافت - و پس ازین سونج خان حاکمِ ترکستان با لشکر بسیار آمد - خان پیشِ قاسم خان مرزبانِ دشتِ قبچاق رفت و ازانجا لشکر بکاشغر آورد - و با میرزا ابابکر نبرد آراسته فیروزمند آمد - و با منصور خان برادرِ بزرگ آشتي نمود - و خطبه و سکّه بنامِ او شد - گویند چندگاه اسمِ خاني بعد از منصور خان بشاه خان پسرِ او قرار گرفت - چون روزگارِ او مهري شد حکومت بسلطان سعید خان بازگشت - چند بار لشکر بر ولایتِ مغولستان کشیده نصرت اندوخت - و باهلِ تبّت آویزشها کرد - و گشایشها روی داد و اسکندر سلطان پسرِ خود را باتّفاقِ میرزا حیدر از راهِ تبّت بکشمیر فرستاد - و آن ملکِ دلگشا را بدست آورد - و از دو روئیِ مردم آشتي گونه کرده باز گردید - و از دم گیري و ناسازگاریِ هوای تبّت بیمار شده درگذشت - عبدالرّشید خان این نام را فردوس مکاني بخواهشِ پدرِ او نهاده بودند چون نوبتِ سلطنت بدو رسید داد و دهش پیش گرفت - و بر اوزبک و قزّاق چیره دست آمد و پیوسته با جهانباني سلسله جنبانِ دوستي بود - میرزا حیدر تاریخ را بنامِ او نوشته است - چون درگذشت عبدالکریم خان جانشین شد - و بآزرم منديِ و نیک سگالي سي سال فرمان‌دهي[2] نمود و شش برادرِ او صوفي سلطان محمود[3] سلطان قریش سلطان ابو سعید سلطان عبدالرّحیم سلطان عبداللّه سلطان بحکمِ وصیّتِ پدر و نیکوگوهري خدمت‌گزین آمدند - دربن اثنا میانِ خدا بنده پسرِ قریش سلطان و عمِّ او محمّد خان آویزش شد - او بدغوي شتافت - و بیاوریِ آنها طرفان و آن نواحي برگرفت - خان ازو باندیشه درشد - و قریش سلطان را دستوریِ حجاز داد - او با زن و زاد و هفت پسر شاه محمّد عادل خان مظفّرخان عبداللّه خان سنجر احمد غضنفر ببدخشان آمد و ازانجا ببلخ بردند - و برخصتِ عبداللّه خان متوجّهِ آستانِ اقبال شد - و بملازمتِ گیهان خدیو شرفِ سعادت یافت - و هشتمین پور خدا بنده را دران حدود ماند - سنجیدگي و نیکوئي از پیشانیِ او میدرخشید - و چون عبدالکریم خان نقدِ زندگي سپرد و حکومتِ او به برادرش محمّد خان قرار گرفت عبداللّه خان از ماوراءالنّهر لشکرِ گران برسرِ او فرستاد - و شکست یافته برگشتند - آبیاریِ سرا بستانِ سخن‌سرائي کجا انجامید - اگرچه لختي بیهنا رفته شد لیکن گلشنِ سوانحِ نوبهي شاداب گشت ٭

سیزدهمِ امرداد ماهِ الٰهي سه کروه و ربع و دوازده بانس در نوردیده نزدِ ستهپور نزولِ همایون شد - در راه بباغِ صفا (که سبزکردهٔ میرزا حیدر بود) تشریف بردند - و برفرازِ کوهچهٔ (که بسیارے

---

(۲) نسخهٔ [ا] فرمان روائي (۳) در [بعضی نسخه] محمد سلطان ٭

از ولایتِ کشمیر ازانجا بچشم درآید) برآمدهٔ شگرف نشاط اندوختند - روز دیگر چهار کروه و ربع و هفتاد و دو[2] بانس راه پیمودهٔ نزدِ پتّن لشکرگاه شد - و از کشتي فرود آمدهٔ بخشکي[3] پرداختند و درین روز ملک الشّعرا شیخ فیضي و میر شریف آملي را گرانمند زرے همراه کردهٔ بشهر فرستادند تا بوارستگانِ پیغوله‌گزین و حاجتمندانِ خاموش و دیگر خواهش‌وران بخش کنند *

و از سوانح آمدنِ یعقوب خان کشمیري بدرگاهِ والا - از بادافراهِ خودسري و سرتابي ستوه آمدهٔ در تنگنای کهتوار[4] سراسیمگي مي‌اندوخت - از رسیدنِ موکبِ همایون بسترگ بیمناکي در شد - مبادا او را زمینداران گرفته بسپارند - و چون برادرِ او مژدهٔ بخشایش رسانید لختے ازان آسیمه سري برآمد و در لابه‌گري افزود - و رستکاريِ خود را جز درآمدن ندید - لیکن چون از کارکردِ خود فراوان هراس در سر داشت بمیانجيِ میرزا یوسف خان عرضداشت که از مستيِ برنائي و دمسازيِ بدگوهران گذشت آنچه گذشت - اکنون گردابِ پشیماني فرو گرفته دارد - آرزو آنست که پلی‌افزارِ خاصه بفرستند - تا آنرا بر تارک نهادهٔ بسجودِ قدسي آستان گرایم - شهریارِ مهربان دل پذیرفته کامیابِ خواهش گردانید آن پریشان روزگار ازین مهرباني کامِ سرعت بر نهاد - و هیزدهمِ امرداد ماهِ الهي کامِ دل بر گرفت پس از سه مقام کوچ شد - سه کروه و ربع و شصت بانس رفته نزدِ نوپره خیامِ دولت بر زدند - (چون دران ملک باربردارِ خشکي آدمي ست - بزرگ بارها بردارد - و گریوها بسانِ هموار زمین در نوردد) بسیارے اسباب را این گروه برداشته بردند - شگرف نمایشے داشت - بامدادان دو کروه و بیست بانس رفته نزدِ بارهموله بارگاهِ دولت برافراختند - این دروازهٔ کشمیر است - یک طرف کوهِ فلک[5] آسا - و از دیگرسو دریای بهت جوش برزدهٔ بهندوستان شتابد - و درمیانه تنگ راهے ست - از دیرباز مرزبانان درے برنشاندهٔ - پاسبانان بے‌نوشته نگذارند - درین روز زین‌خان کوکه از راهِ پکلي بسجودِ نیایش سربلندي یافت - و از همین منزل او را پیش فرستادند - تا رودبارِ سند را استوار پلے بربندد - فیروزيِ سپاه هشت بخش شد - چندے خاصان را در رکابِ همایون نوشتند - دیگر هفت فوج موافقِ کشکِ هرروزهٔ قرار یافتند - و کارآگهانِ جدا کار نامزد شدند - تا بدوريِ درخور هر بخش را بشایستگي بگذرانند بیست و سیوم خدیوِ جهان از آبِ بهت گذشت - و پاو کم یک کروه و بیست بانس سپردهٔ منزل شد و درین روز میر عارف اردبیلي[6] بسجدهٔ نیایش روشن پیشاني گشت - میر از فهم و فطرت فراوان بهره دارد - و بریاضتگري روشنضمیر - پیشتر ازین بچند سال از گفتگوی ناتوان‌بینان هرزه‌لای از لاهور بکشمیر شتافت - علي‌خان مرزبانِ آنجا بس گرامي داشت - و بدامادي برگرفت - حسدپیشگانِ سخن‌ساز

---

(۲) در [چند نسخه] و دو بانس (۳) نسخهٔ [اب] بساز راهِ خشکي پرداختند (۴) نسخهٔ [ا] کشتوار (۵) نسخهٔ [ا] فلک فرسا (۶) در [بعضے نسخه] اردوبیگي - و در [بعضے] از دهلي *

چنان رسانیدند که اندیشهٔ سري درسردارد - و با چندے بدان آهنگ است که چون مرزبان بدیدن آید دران خلوت‌گاه از هم‌گذرانند - میر از ناسازگاريِ زمانیان و آشفتگيِ روزگار شبي صحرای آوارگي پیش گرفت - از راه گرفته آوردند - و بناسزاگوئي آزردند - ازانجا به تبّت رفت - وعلي‌زاد[۲] حاکم آنجا خواهرِ خویش را بدو داد - دران وقت که ایلچیان به تبّت روانه گشتند حکم شده بود که میر را بملازمت رهنموني کنند - ازانجا که غایبانه ارادتگرای بود (با آنکه مرزبان رخصت نمیداد - و دوستان و یکجهتان افسانهٔ بےدلي مي‌خواندند) پا از سر نشناخته قدم در راه نهاد - و بخسروي نوازش روشناس آمد[۳] - پس از یکروز سه کروه و بیست بانس درنوردیده نزدِ خانپور فرود آمدند - و دربنجا آگهي شد که بیست و چهارم خواجه صندل رختِ هستي بربست - چون آن نامورِ عشقبازان رنجور شد پیشتر روانه گردانیده بودند - درمیانِ راه واپسین سفر پیش گرفت •

و از سوانحِ سپري شدنِ روزگارِ عضدالدّوله - از بیماري در شهر گذاشته بودند - بسرنوشتِ آسماني حکیم علي را در مداوا لغزشي رفت - جهان سالار حکیم حسن را بچاره‌گري فرستاد - دربنولا او باردوي همایون پیوست - و روشن شد که ازین سپنجي سرا دل برگرفت - پادشاهِ پایه شناس را از گذشتنِ آن یادگارِ حکمای پیشین اندوه درگرفت - و بارها بر قدسي زبان رفت که میر وکیل و حکیم و طبیب و منجّم ما بود - اندازهٔ سوگواريِ ما که تواند شناخت - اگر بدستِ فرنگ افتادے و همگي خزائن عوض خواستے بآرزو آن سودای فراوان سود کردمے - و آن گرامي گوهر را ارزان اندوختمے - این حیرانِ انجمنِ هستي چنان میدانست که قافلهٔ دبستاني دانش را یکباره ره زده اند از دیدن این معنوي بزرگ دریافته دگرگونگي پذیرفت - بآن مایه شناسائي در راستي و درستي و معامله‌داني نایاب گوهرے بود - فرمان شد که از خانقاهِ میر سیّد علي همداني برداشته فرازِ کوه سلیمان (که دلگشا جائے ست) نگاهدارند - روزِ دیگر چهار کروه و شصت بانس سپرده بموضع کانپلا[۴] فرود آمدند - بیشترے تا اینجا برف بارد - دوطرف دو کوه بس بلند - دربازگشت یکے براست درخت ندارد - و دیگرے پر از سرو و صنوبر - با آنکه دوري درمیانِ این دو کهسار بس کم بامدادان چهار کروه ربع کم و شصت بانس درنوردیده نزدِ پاهونار[۵] از اعمالِ دجن‌کهارو[۶] موکبِ همایون نزول فرمود - از بارهموله تا دریای کشن‌گنگ دستِ راست را در بازگشت دجن‌پارو گویند و چپ را دجن‌کهارو - روزِ دیگر کوار مست را (که دشوارترین گریوهای این راه است) در نوردیدند

(۲) نسخهٔ [ا ل] علي رای (۳) نسخهٔ [ا] روشناس روزگار آمد (۴) نسخهٔ [ا] کانپلا - و نسخهٔ [ب] کالن پلا (۵) نسخهٔ [ا] پاهوار (۶) در [بعضے نسخه] وجن‌کهارو - و در [بعضے] وجن‌کهادر و در [بعضے] دجن‌کهادر - و در [بعضے] وجهن‌کهارو والله اعلم •

و موضع ماهي‌پره(۲) مخيّم اقبال شد - سه کروه و ربع و هشتاد و نه بانس راه بود - چندين بار از نشيب بآسماني فراز رفتند - و در گذشتِ گريوهٔ گيتي خداوند بر سرِ تربتِ خواجه صندل لختي عنان برکشيد و بالقاى آش که آئينِ عشقبازانست پرستش رفت - درين روز مردم همراه نتوانستند رسيد - ناگزير مقام‌شد - درين‌ولا مير ابوالقاسم نمکين از سواد آمده بسجدهٔ نيايش روشن پيشاني گشت - کالو افغان را (که گريخته شورشِ يوسف‌زئي را پيرمايه شده بود) همراه آورد - (چون فيروزي سپاه آن کهسار را گرد گرفت - و کار بر سرکشانِ آن سرزمين تنگ شد) هر گروهي بيکي از اُمرا پناه برد - اين بدگوهر ميررا دستاويزِ رستگاري گردانيد - گيتي خداوند آن نيستي سزاوار را بزنداني دبستان فرستاد - صبحگاه چهار کروه و ربع و بيست و شش بانس که تنگناها داشت درنورديده نزديک بولياس سراپرده برافراختند - اينجا ولايتِ کشمير انجام گيرد - و ملکِ مُستنگ(۳) آغاز - از بولياس تا درياى کشن‌گنگ بدين نام خوانند - و نيز شيخ اسمٰعيل (که الوسِ يوسف‌زئي بولايتِ او گرده - و کرامات ازو برگذارند) بپابوس رسيد - بوکه بلابه‌گري او گناهانِ آن گروه بخشوده آيد - و درين روز گرانمند زرے بمير عارف اردبيلي سپردند - که بآرزومندانِ تبّت(۴) فرستد - حکيم ابوالفتح که شکم‌روي داشت سخت رنجور شد سايهٔ عاطفت انداخته پرسش فرمودند - صباحِ آن چهارکروه راه آمده گريوهٔ بولياس درنورديدند و نزدِ نوپره دايره شد - در سختي و تنگي و نشيب و فراز ناهنجار کم‌همتا - و درين روز بخانهٔ حکيم رفته دلدهي فرمودند - روزِ ديگر چهار کروه و ده بانس در نوشته نزدِ بوکه منزل گزيدند - سلطان حسين پکلي‌وال با پيشکش بدرگاهِ والا رسيد - و نوازش يافت - غرهٔ شهريور ماهِ الٰهي از درياى کشن‌گنگ پل بسته گذاره شد - و سه کروه و ربع و هشتاد و دو بانس راه نورديده نزديکِ سيکري فرود آمدند دلکش رودے ست صافي‌آب بس سرد و گوارا - از پايانِ تبّت جوش برزند - ازين جويبار تا رودِ پکلي مستنک خوانند - و تا اين منزل کنارهٔ درياى بهت گذاره بود - روزِ ديگر گريوهٔ سترگ که سه و نيم کروه بود گذشته نزدِ درياى نين‌سکهه لشکرگاه شد - اين در شيريني و گوارائي از پيشيني‌آب کمي ندارد و برخے گزيده‌تر انگارند - و قاسم خان را دستوري شد که در بستنِ پل بر درياى سند کوشش نمايد پس از يکروز گريوهٔ بتراس را گذشتند - پنج کروه و سي بانس درنوشته نزدِ گُهي(۵) از مضافاتِ پکلي لشکرگاه شد - و ميدانے نمودار گشت - و پس از گراني شگرف ارزاني پديد آمد - سلطانِ حسين آرزو کرد که از قدوم گيها نخديو خانهٔ او نورآگين گردد - از مسکين نوازي پذيرفتند و بچاردايوار بر[؟] سعادت رسيد - روزِ ديگر چهارکروه و ربع و هشتاد بانس سپرده نزديکِ دادهال(۶) فرود آمدند

و / خ / چنار (حاشيه)

---

(۲) ه [؟] در [چند نسخه] ماهي‌برهٔ (۳) در [بعضے نسخه] هستنگ - و نسخهٔ [ب] مهک - و در [بعضے نسخه] پشنم [ک]نگ - والله اعلم (۴) در [چند نسخه] دهلي (۵) نسخهٔ [ل] کني (۶) در [بعضے نسخه] دما دهان -

و صبح‌گاه سه و نیم کروه و نود بانس نوردیده نزد گذهسه[2] دایره شد - شاهرخ زمیندار دمتور[3] آمده بسجدهٔ نیایش ناصیهٔ بختوري بر افروخت - چون حکیم بس رنجور بود مقام فرمودند - شب هفتم شهریور ماه الٰهي آن حدیقه پیرای نکته داني دقیقه شناس دوربین بیداردل شبستان ضمایر هشیار مغز انجمن نهفته‌داني نبض شناس روزگار را هنگام بسر آمد - و ازین آشوبگاه بر کناره شد تا واپسین نفس آگهي بر جا بود - و شورش فروشدن به بیمناکي نبرد - چه نویسم که برقدسي خاطر ازین حادثهٔ غم‌اندوز چه برآمد - هرگاه خرد و بزرگ را سوگواري در گرفته باشد حال آن قدردان بزم آگهي را که یارد اندازه شناخت - اخلاص‌مندي و شناسائی مزاج و خیراندیشی عام و شیوائی زبان و حسن منظر و امارت عالي و تمکین خداداد و کرم ذاتي و دانش بزرگ بروزگاران فراهم آید بحکم والا خواجه شمس‌الدّین و جمعی بحسن ابدال برده در گنبدے که خواجه بنا کرده بود بخاک سپردند - نگارندهٔ اقبالنامه ابوالفضل بخود گمان آن داشت که از خارستان ناشکیبائي بدر آمده بنزهتگاه خرسندي آرامش گزیده باشد - آنروز پرده از روی کار برداشتند - نزدیک بود که بشورش بے‌آرامي[4] در افتد - او خود جاوداني‌سعادت اندوخت - و عاریتي جان در قدم خداوند سپرد - امّید که همگي پرستاران نزدیک و دور در پیش او جان سپنجي بسپارند - ملک‌الشّعرا شیخ فیضي قصیدهٔ در مرثیهٔ عضدالدّوله و حکیم برشتهٔ نظم کشیده - بیتے چند ازان مینویسد و دل خالي میکند •

• قصیده •

ایزد که ساخت عقل تو گنجینهٔ نهان • سي و در قفل ماند ترا بردر زبان

دانستهٔ که این همه قفل ازبرای چیست • تا گنج خانه را بگشائي زمان زمان

غافل مشو که نقب زنانند در کمین • ای هوش در سر تو چو بر بام پاسبان

در جدول قوافل امکان چو بنگـــرم • شایان دل تو بود باین گنج شایگان

ترکیب تست کشتی دریای معرفت • حبل‌اللّه از دو جانب کشتي‌ست ریسمان

ای مخزن حیات ترا دم کلیـــد وار • وی کشتی وجود ترا دیده دیدبان

مخزن مکش بدیدهٔ نقّاب هین وهین • کشتي مبر بورطهٔ گرداب هان و هان

خواهي که کشتی تو نگردد ز راه گم • اوّل بدست گیر سطرلاب آسمان

و آنگه شعاع زن نگر از ثقبهٔ[5] نظر • خورشید وحدت از افق اوج امکان

ره زین شعاع رو که بدین گونه رفته اند • دریا دلان عشق درین بحر بےکران

(۲) نسخهٔ [ا] کدا دایره شد - و نسخهٔ [ب] کداهسته (۳) نسخهٔ [ل] دهمتور (۴) نسخهٔ [ل] دابهي (۵) در [چندنسخه] نقبهٔ •

از آز و آرزو سبک اولی دماغ عقل * دریا نوردني ست کشتي کند گران
مردان برین سفینهٔ اقبال بسته اند * از پردهای دیدهٔ ابرار بادبان
با این محیط فیض که سیراب میرود * آخر ترا که گفت که کشتي بخشک ران
کشتي مگو که قنطرهٔ بحر رحمت است * تا بگذرد ز عالم توفیق کاروان
همّت طلب که نیست پیِ بام برشدن * طاؤس را پسند (۲) تر از بال نردبان
در پیشطاقِ قصرِ وجودت نهادهٔ اند * بر آفتاب معرفت از دیدهٔ تابدان
ای سادهٔ لوح گنبدِ سر بیستون مگوی * کش درمیانه عقل ستونی ست بس گران
ذوقِ فنا نیافتهٔ ور نه در نظر * رنگین تر از بهار بود جلوهٔ خزان
بر سجدهٔ گاهِ زانوی اندیشه سر بنه * مردان زدند بر کرهٔ زین گونه صولجان
عریان و مست و پای گل‌آلودهٔ جلوه کن * تا روید از تنِ تو چو طاؤس پرنیان
از نشأهٔ شرابِ الٰهي نشاط خواه * سهل است انتعاشِ طبیعت بزعفران
نامِ خدا نگار بدل تا شوي عزیز * تکثیر اسم (۳) شد شرفِ چترِ کاویان
بر خفتگانِ خاک بخواري نظر مکن * شیران بروی خاک نخسپند جاودان
بازو چه سود اگر نه بنیروی همّت است * خرطوم دار پشّه نه پیلی بود دمان
هر نطفهٔ که زاد ز آدم نه آدمي ست * هر سنگِ اصفهان نبود کحلِ اصفهان
بنگر طریقِ پای ز سر کردگانِ فقر * سر بر زمین و توسنِ افلاک زیرِ ران
هشیار گام نه که درین پهن بادیه * هرخاربن بقصدِ تو شیرے بود ژیان
هنگامهٔ مصافِ خلائق نظارهٔ کن * فرصت کم و حریف زبردستِ تو چنان
خواهي که پایمال کني نفسِ خویشتن * سر بر زمین بیفکن و پهلو بخاک مان
دیدي که در مصاف بافکندنِ حریف * پهلو بروی خاک نهد مردِ پهلوان
از حرص تا بچند زبون گیر خود شدن * بر ناتوانِ خویش ببخشای ناتوان
خاکِ تمامِ روی زمین در دهانِ حرص * کو ریزد (۴) آبروی قناعت برای نان
صفرای تو ز سرکهٔ ابرو چو کم نشد * دندانِ آز ترش (۵) چه ساري بنـاروان
از کج بگیر راستي ار بنگري ازین * چون تیر راست میرود از صحبتِ کمان
بر ملک و مال غرّه مشو کامّهاتِ دهر * اقبال زادهٔ اند بادبار توأمان

(۲) در [چندنسخه] بلند تر (۳) در [چندنسخه] رسم (۴) نسخهٔ [ب] برد (۵) نسخهٔ [ا] کند *

در سرگذشتِ ملک بعبرت نظاره کن • کاندر فلان زمان بفلان آمد از فلان
در گردشِ سپهر نظر کن که روزگار • شمشیرِ قهر و نیزهٔ کین میزند فسان
ای نورسیدگانِ جهانِ صلا که هست • جان میهمان نواله اجل دهر میزبان
الماس سوده اند بجای طبرزدش • کارد چنین سفید قطائف (۲) به میهمان
برباد رفته لاله رخانِ بنفشه موی • درخاک خفته نخل قدانِ رطب لسان
دورِ سپهر حادثه خیز است الحذر • سیرِ ستاره فتنه نگار است الامان
دهقان بخاک بهرِکفن پنبه کاشت است • مسکین پدر بزادنِ فرزند کامران
رنگِ بقا و بوی وفا نیست در چمن • زین غم بدل شگاف شگاف است خیزران
گلگشتِ باغ چیست دران کوش تا شود • از اعتدالِ طبع ضمیرِ تو ضیمران
ابر از فراز سایه فکن بر حریمِ باغ • در زیرِ سایبانِ تو هفتاد سایبان
گلهای باغ بر نظرت خنده می‌زند • شرمی بدار بکرم ازین باغ و بوستان
ابر آن بود که سیل برد خانهٔ ترا • باد آن بود که در زند آتش بخان و مان
عطّار گو به بند دکان کز اثر گذشت • کردم هزار بار عقاقیرش امتحان
سبّابهٔ طبیب ببرّ تا مریض را • ماند ز سرزنش برجا نبض در امان
تریاکِ کارِ زهرِ هلاهل همیکند • پنداشتم که افعیِ او باز یافت جان
گر قرصِ کوکب است بریزش به تیره گل • ور مرهمِ رسل فکن آنرا بخاکدان
حبل الخناق گیر و گلوبند وگریه کن • حبّ السّعال ریز بمنقارِ ماکیان
قارورهٔ خورد کن بسرِ ناطبیبِ شهر • نشتر بزن بدیدهٔ فصّادِ قلتبان
بنیادِ امتزاجِ عناصر بظلمت است • زان روی آشکار و نهان اند انس و جان
تو روح خوانیش نه غمِ آنکه در بدن • باشد بخار را بتحاریف احتقان
چندین خدیو بختِ سعادت که میکشند • طغرای دعویِ لِمَنِ المُلک بر نشان
چندین وزیرِ مرتبه افزای تیغ و ملک • بر شه‌نشینِ عقل بتدبیر شه نشان
چندین هزار معرکه آرای صف شکن • چشمِ سها کشیدهٔ بنوکِ سرِ سنان
چندین هزار عالم و عامل بعلمِ دین • کز مشتري عمامه گرفتند و طیلسان
چندین هزار صوفیِ بزدودهٔ چشمِ دل • بشمردهٔ مو بمو ز مکان تا بلا مکان
چندین حکیمِ دور خیالِ بلند فهم • صرّافیِ عناصر و اجرام را ضمان

---

(۲) نسخهٔ [۱] وظائف •

چندین طبیبِ نبض‌شناس و مزاج فهم * آگاه از روابطِ پیوندِ جسم و جان
چندین هزار شعر فنِ نکته آفرین * در درس‌گاهِ علمِ لدن درسِ غیب خوان
مستدعِ(۲) اجل بنهانخانهای خاک * برد آن یگانهای جهان را یگان یگان
تاریخ نامهای کهن گر کنند باز * از نامِ این گروه نیابی بجز نشان
زانها دو نامور خلف‌الصّدقِ روزگار * کافلاک شان بزاد(۳) بحملِ دو صد قران
اوّل امامِ دین عضد الدّوله بحرِ علم * قرّامهٔ حقیقت و علّامهٔ زمـــان
شاهِ سهیل ناصیه فتح‌اللّه آنکه عقل * با چرخِ آفتاب نهد پلّه اش گران
در جنبِ پرتوِ خردِ دور بینِ او * بنمود نورِ مشعلهٔ عقلِ کل دخـــان
از حکمتِ الٰهیِ او عقل مستفید * وز دقّتِ ریاضیِ او غیبِ(۴) مستهان
هم علم را بقوّتِ عقلش سرِ قدر * هم عقل را بشوکتِ علمش علوّ شان
دانندهٔ حقائقِ اشیـــا کمالگون * بینندهٔ وجودِ دقائق گمـــان بران
دیگر حکیمِ عهد ابوالفتح آنکه بود * مجموعهٔ معانيِ و دیباجهٔ بیان
دانا دل و رموز شناس و سخن‌گزین * معنيِ نگار و نکته طراز و دقیقه دان
تقریرش از حقائقِ تقدیر ترجمه * تدبیرش(۵) از دفاترِ اقبال ترجمان
عقلش پیِ مکارمِ اخلاق اسطقس * فکرش پیِ مبانیِ آداب اسطوان
بر صدرِ دولت از گلِ تجرید تازه مغز * در عینِ کثرت از میِ توحید سرگران
آن از ولادتش درِ شیراز بابِ علم * وین از سعادتش شرفِ بخت لابه‌خوان
همّت باتّفاقِ قضا کام جوی ازین * دولت بالتّماسِ(۶) فلک وام خواه ازان
قطبین و نیّرینِ سپهرِ کمالِ علم * عینین و ساعدینِ تنِ فضل و امتنان
در پیشِ چشمِ من که پر از خاکِ دهرباد * در عرضِ هفته هردو گذشتند ناگهان
بودم دران سفر منِ بد روزِ تیره بخت * از کفِ عنان گسل برکابِ خدایگان
با هردو همنشیمن و با هردو همنشین * با هردو هم تکلّم و با هردو همزبان
وا حسرتا که رفت فلاطونِ دوربین * وا عبرتا که مرد ارسطوی کاردان
از فوتِ آن دو قدوهٔ سکندر هرانچه کرد * کرد از برای آن دو شه دیدهٔ ور همان
درخاک خفت دانش و سربرکشید جهل * درخواب رفت عزّت و بیدار شد هوان

---

(۲) نسخهٔ [ل] مستوفیِ (۳) نسخهٔ [ل] نزاد سیوم در دوصد قران (۴) در [بعضے نسخه] غیب مستبان - و در [بعضے] علم مستبان (۵) در [چندنسخه] تحریرش (۶) بمکن که باشتمال باشد *

لیکن چو در حقیقت این کار بنگرم • آبے ست این تراوش و بادے ست این فغان

هرگز نمرده اند و نمیرند اهل دل • حرفی ست نام مرگ برین قوم ترجمان

بر قدّ روح پیرهنی بیش نیست تن • گیرد چو کهنه گشت سپهر کهن ستان

بارے (۲) ست بر حباب وغبارے ست بر نشاط • پوشیدن لباس کهن بر توانگران

لیکن کریم کیست درین قحط سال جود • کو جامه کهنه ناشده بخشد بناتوان

آنرا که شد گشوده بروبش در بقا • از زندگي غمین بود از مرگ شادمان

کی باشد از خراش زمین گنج را ضرر • کی آید از فساد جسد روح را زیان

تن چیست بر تو راز دل ابراز میکند • با آسمان معاملهٔ ماه با کتان

فیضي سخن ز مبدأ فیّاض میکند • دانستهٔ خموش ندانستهٔ بدان

او مرد این زمانهٔ نیرنگ‌ساز نیست • افسانه اش جدا ست ز افسون همگنان

دور است مشرب وی از آلودگان حرص • داني ز چشمه فرق بود تا بناودان

در دیدهٔ سیاه درونان تنگ چشم • تیراست در کمان من این خامه در بنان

دارو فروش هندم و کس نیست همچو من • دانندهٔ مزاج تر و خشک بحر و کان

از موعظت سقیم مزاجان نفس را • داروی تلخ بر سر هم چیده در دکان

گر تلخ دارویم نه‌پسندي (۳) برو که هست • شربت فروش نیز درین نیشکرستان

بودم بدستهای (۴) نوائب جگر شکاف • کین خون تازه کرد تراوش روان روان

یا رب چه گویم و چه نویسم ز درد دل • بر کبریای علم الٰهي بود عیان

در موقف قضاش تو واثق نظر بدار • در مشهد رضاش تو ثابت قدم بمان

روز دیگر چهار و نیم کروه و ربع و هشت (۵) بانس (که بس تنگ و پر آب بود) رفته نزدیک دهکاري مخیّم اقبال شد - بامدادان پارکم چهار کروه و هشتاد بانس شتافته درمیان کهورا (۶) و مانک ژاله (که اورنگ نشین است) فرود آمدند - فردای آن چهار کروه و ربع گذشته نزد شیرخان منزل شد - صبح چهار کروه درنوشته نزد سرای سید (۷) دایره گزیدند - میرزا یوسف خان دستوري یافته بکشمیر باز گردید - روز دیگر از بابا حسن ابدال گذشته نزدیک سرای زین‌الدّین‌علي سرادقات جلال برافراختند چهار کروه و ربع و پنجاه بانس درنوشتند - بامدادان از دریای ترابردي و سرای بهادرخان گذشتـ

---

(۲) در [بعضی نسخه] بادے ست (۳) نسخهٔ [ب] نه پذیري (۴) نسخهٔ [ا] بدشتهای (۵) نسخهٔ [ب] هشتاد و هشت بانس (۶) نسخهٔ [ب] کهوزا تامک‌راو - و نسخهٔ [ز] کنورا و نانک را (۷) نسخهٔ [ب ل] بر سبز •

فرود آمدند - پاو کم چهار کروه راه بود - چهاردهم شهریور چهار و نیم کروه سپرده بر ساحلِ دریای سند نزدِ اتکِ بنارس موکبِ همایون نزولِ اجلال فرمود - از سري‌نگر تا اینجا نود و شش کروه و هفتاد و هفت بانس باشد - درینجا زین خان کوکه و قاسم خان و شهباز خان سعادتِ کورنش دریافتند روز دیگر شاهزاده سلطان مراد با پردگیانِ شبستانِ اقبال بسجودِ نیایش ناصیهٔ بختوري بر افروخت رای رایسنگهه و بسیارے بندگانِ سعادت گرای بدولتِ زمین بوس رسیدند - شازدهم صادق خان بسجدهٔ قدسي‌آستان سر بآسمان برافراخت - او بموجبِ فرمانِ والا بدرگاه شتافته بود - برای تنبیه افغانان دستوري یافت - و از راه گریوهٔ ملکند بسواد درآمد - شاه بیگ خان و شاهم خان و جانش بهادر و احمد بیگ و تخته بیگ و دیگر بهادران بکمک پیوستند - و بنیروی تدبیر و مردانگي افغانان را بفرمان پذیري در آورد - و سواد لختے رعیّت نشین شد - درین اثنا میر مراد شهباز خان را بسزلولي نزدیکِ اتکِ بنارس آورد - صادق خان بدین اندیشه که دو چارِ او شود بس زود برآمد *

چالش فرمودن گیتي خداوند بزابلستان *

ازانجا (که قدسي[٢] بسیچ آرامشِ آندیار و نواختنِ بابري بومیان بود) نوزدهم شهریور از پلے (که پایانِ اتک بسته بودند) گذاره شد - و بیست و هشت بانس در نوردیده نزدِ سرای خیرآباد فرود آمدند - و فیلخانه و توپخانه و بزرگ اردو را در اتک گذاشتند - واماندگانِ راه و سایه پروردگانِ خانه دوست چشم داشتند که شهریار با چنین سفرِ دشوار بکابل نمي‌رود - و همگي بسیچ سیر و شکارِ ساحلِ سند دارد - درین روز شهباز خان بسواد دستوري یافت - پس از سه مقام سه کروه و ربع و بیست[٣] بانس رفته نزدِ الیاس[٤] گذهه منزل شد - آگهي آمد که حسین پکلي‌وال راهِ گریز سپرد کارپردازانِ دولت چون لختے فراوانیِ محصولِ آن ولایت برگذاردند آن روستائي به تبه سگالي افتاد همانروز (که رایاتِ همایون از رودبارِ سند برگذشت) رو به بنگاهِ خود نهاد - ازین رو بیست و سیوم پکلي و آنحدود را به تیولِ حسن[٥] بیگ شیخ عمري نامزد فرموده روانهٔ آن سو گردانیدند - و بنیروی اقبالِ روزافزون چیره دست آمد - و آن بومي مالشها بسزا یافت - بیست و هفتم (که دایره نزدیکِ کورکهتر بود) شاه بیگ از سواد آمده درمیانِ راه دولتِ بار یافت - و بخواهشِ او لختے بکرام را که در اقطاعِ او بود سیر نمودند - بنگارندهٔ اقبالنامه فرمان شد که دران پرستشگاه رفته

---

(٢) در [چند نسخه] قدسي آهنج (٣) نسخهٔ [ب] هشت بانس (٤) نسخهٔ [ز] کري الیاس و نسخهٔ [ل] کهري الیاس (٥) نسخهٔ [ا] حسین بیگ *

بزاويه نشينان خواسته بردهد - هزاران مستمند بوايه رسيد - و گنجينهٔ دعا برآموده آمد - غرهٔ مهر گريوهٔ خيبر درنورديده نزد دكه بارگاه اقبال برافراختند - اين راه كه اسپ و شتر بدشواري سپردے قاسم خان چنان راست كرده بود - كه ارابه بآساني گذشت - چهارم نزديك سراي خواجه ياقوت كرم الله از مالوه آمده دولت آستانبوس اندوخت - و در منزل سفيد سنگ سكالش بايلغار شد چون رنگ‌آميزي بر خزان كابل نزديك رسيده بود همايون اغروق و بزرگ اردو را بسركردگي شاهزاده سلطان مراد گذاشتند - كه بآهستگي از پي آورد - و آخرهاي روز هشتم تكاور اقبال را بگرمروي در آوردند - نيمهٔ روز نزد باريك آب دم آسايش برگرفتند - در راه حكيم همام از توران آمده پيشانئ نيايش بر زمين نهاد - و تارك بختمندي بآسمان سود - در غمگسارئ او بر زبان گوهرآمود گذشت

تو را يک برادر از عالم رفت - و ما را ده * 　　* شعر *

از حساب دو چشم يكتن كم * وز شمار خرد هزاران بيش

چون بدم گيراي شاهنشاهي دل برهم خوردهٔ حكيم بجاي آمد ثنا و نياز فرمان‌فرماي توران بموقف عرض مقدس رسانيد - و چنان گذارش نمود كه گرفتن هري و گشايش خراسان از فرخئ پرستش گيتي[۲] خديو ميداند - و احمد علي اتاليق را كه از دمسازان لوست با ارمغاني فرستاده نيايشگري ميگذارد - او و مير صدر جهان از پي مي‌آيند - دريں روز صحرا نشينان اين ملک گروه گروه بكورنش رسيده كامياب خواهش گشتند - چون نيمے از شب گذشت رو به پيش نهادند - دهم كابل بفروغ قدسي قدوم روشني‌گرفت - و در همگي راه ترک و تاجيک با پيشكش و نثار از دو سو ميرسيدند مير صدرجهان نيز امروز سجدهٔ نيكوبندگي بجاي آورد - از اتک بنارس تا كابل پار كم نود و سه كروه و چهل و يک بانس در بيست و يک روز بهيزده كوچ درنورديده بر فراز ارک برآمدند - و بگلگشت باغ و جلكه چشم ودل فروغ ديگر برگرفت - كه و مه را صلاي بخشش دردادند - و تا دران شهر بودند هر روز گروهے بهره ور ميگشتند - پانزدهم شاهزاده سلطان مراد با بنه و بار پيوست - و آخرهاي روز ديهيم خدا از ارک فرود آمده در دولتخانهٔ والا (كه نزد سفيدسنگ[۳] برافراخته بودند) نزول اجلال فرمودند - بامدادان كه روز جشن بود لختے بآرايش پرداختند - وبخشش و بخشايش را روز بازار شد احمدعلي اتاليق سعادت بار يافت - و نيايش نامه را با گزيدهٔ كالاي آن ديار بنظر همايون درآورد وبپذيرش و نوازش سربلندي يافت - حكيم همام عرضداشت شاردهم آذرماه پيشين سال در توران زمين شگرف سانحهٔ پديد آمد - تا پايان شب پرنده جانوران جانكاه آوازے داشتند - چندانكه صيدگران[۴]

---

(۲) نسخهٔ [ل] گيهان خديو (۳) نسخهٔ [ز] سپهٔ سنگ (۴) در [اكثر نسخه] صيد گران را دل بدرد آمد *

بے مهر را دل بدرد آمد - بامدادان صحرا صحرا مرغابي و قو و قاز و کلنگ(۲) و مانند آن نزد بخارا مرده و زخمي و کمرشکسته و پرریخته بنظر درآمدند - و همچنین در کنار کول کوراک چندین لک جانور بدین حال تباه افتاده بود - و آنانکه از کنار جیحون و جز آن رسیدند نیز بهمین نمط گذاردند گروها گروه مردم بارابه و شتر و اسپ بارکرده بخانها کشیدند - و تا شش ماه قاق آن میخوردند و از چربي چراغ مي‌افروختند - توراني وخشور بعرض رسانید - عبدالله خان کارآگهان فراهم آورده پژوهش نمود - چون برف و باران نبود در پاسخ فرو ماندند - برخي گفتند همانا لشکر بوم را گذاره افتاده باشد - و چندے سرائیدند شکاري جانورے ست صدایق نام - چنین جان‌شکري ازان گروه دور ننماید - در پرندها به تناوري و زورمندي آن دیگرے را نشان ندهند - و چنان برگذاردند هنگامے (که یکے پس از پرواز ماندگي داشت - و نفس میزد) میرشکارے بدو رسیده به بند زره بربست چون آسوده گشت آنرا برداشته هوا گرفت - و از نظر ناپدید شد - و آن زره دران‌دشت پس از زمانے از بالا افتاد - هفدهم بسوی باغ جهان آرا چالش رفت - و لختے عشرت شکار اندوختند بامدادان بدیدن بنگاه ایماق خرامش شد - و هریکے را بنقد و جنس سرمایهٔ نشاط سرانجام یافت بیست و یکم(۳) از جلگهٔ سفید سنگ کوچ فرموده بباغ(۴) خواجه حسن (که در فراخي و دلگشائي گزیدگي داشت) منزلگاه ساختند - میرزا سنجر و میرزا(۵) باشي و شادمان و دیگر سران هزاره که بشهرکمتر آمدے بدرگاه والا رسیدند - و بدرخور نوازشها از رمیدگي برآمدند ٭

و از سوانح دستوري دادن راجه تودرمل بصحرای وارستگي و بازداشتن - درین روز عرضداشت آن کار پرداز سلطنت رسید - که پیري و بیماري چیره دستي نموده - همانا زمان فرو شدن نزدیک باشد - اگر رخصت یابد دست از همه بازدارد - و بر ساحل گنگ رفته واپسین نفس را بیاد کرد ایزدي برآرد - شهریار دیده ور بخواهش روائي(۶) او فرمان فرستاد بو که بدین دستمایه طبیعت ازان فرو بستگي برآید - بعد ازان منشور اندرز روانه گردانید - که هیچ ایزدي پرستش به تیمار زیردستان نرسد - همان بهتر که ازان آهنج بازمانده تا آخرین نفس بکار مردم پردازد - و آنرا زاد واپسین سفر برشمرد - بیست و پنجم قاضي عبدالسمیع از لاهور آمده بسجدهٔ نیایش سعادت اندوخت - دوم آبان گیتي خدیو را بدوازده چیز برسخته نشاط را بارگاه دیگر برزدند - و خرد و بزرگ کام دل برگرفت - روز دیگر بباغ شهرآرا و ازانجا بگذرگاه گذاره شد و زیارت تربت فردوس مکاني فرمودند - و میرزا هندال و میرزا حکیم را که دران نزدیکي آسوده اند

---

(۲) نسخهٔ [ا] کلنگ و مانند آن (۳) نسخهٔ [ا] بیست و دوم (۴) نسخهٔ [ا ب] بخانهٔ خواجه حسن

(۵) در [بعضی نسخه] میرزا بامي (۶) نسخهٔ [ل] پذیرئي او ٭

آمرزش خواستند - و بقاسم خان فرمان شد که دربن‌گل‌زمین بستانسرائے دلگشا بنا کند - و باشندگان آن قدسي مکان بفراوان بخشش کامروا گشتند - نهم رنگ آمیزیٔ خزانِ ماما[۲] خاتون نشاط آورد و زمانے بباغ[۳] خواجگي محمّد حسین بشادي پرداختند - و شبانگاه بمنازلِ خواجه حسن برآسودند بامدادان شکار تشقان رمه فرموده بار گردیدند ●

و از سوانح رسیدنِ مریم مکاني - چون مهین بانو را شوقِ دیدارِ شاهنشاهي بیتاب ساخت باندیشهٔ کشمیر سفر گزیدند - گلبدن بیگم و بسیارے پردگیانِ بارگاهِ عفّت نیز بدین یارش برآمدند قدسي توجّهِ گیهان خدیو بکابل شنوده بدینصوب راه سپردند - ازانجا (که قدرداني و هشیار خرامي خجسته آئینِ گیتي خداوند است) نخستین شاهزاده سلطان دانیال را با برخے اُمرا پیشتر فرستادند - سپس شاهزادهٔ والا گوهر سلطان مراد را با چندے ناموران رخصت دادند - و پس ازان گوهرِ اکلیلِ خلافت شاهزاده سلطان سلیم با بسیارے از بزرگانِ دولت دستوري یافت - سیزدهم اورنگ آرای اقبال خود پذیرا شده نزدیک بکرامي گوناگون بزرگ‌داشت بجای آورد - و همانروز بار گردیده گرامي رسیدگان را بدلگشا منازلِ خاصه فرود آوردند - و گزین بزم آرایش گرفت ●

و از سوانح رفتنِ برهان الملک بدکن - و ناساخته کار برگشتن - چون فرمانِ شاهنشاهي بخان اعظم میرزا کوکه رسانید او بران شد که گزیده لشکرے باو همراه سازد - ازانجا که تباه سگالي در سرداشت چنان برگذارد - از بسیاریٔ سپاه دکنیان بزودي نخواهند گروید - و کار آسان بدشواري خواهد کشید - بناچاران ازان باز آمده چغتای خان و چنده خان و چندے را با هزار سوار و سه صد بندوقچي همراه ساخت - او از راهِ کالي بهیت ببرار در آمد - و ایلچپور را دستِ راست گذاشته بسوی داداپور شتافت - جهانگیر خان تهانه دار و برخے دیگر بلابه گري در آمدند همراهانِ تنگ حوصله از پذیرش باز داشته به پیکار ره نمودند - لختے آویزش رفت - ناگاه بندوقے بچغتای خان رسید - و خرمنِ هستیٔ او پاک بسوخت - و چنده خان زخمي دستگیر شد - و بادافراه تباه سگالي یافته ناکام بمالوه آمد ●

و از سوانح بهجتي خرامیدنِ سلطان پرویز - نوزدهم آبان پس از نه و نیم گهري در مشکوی اقبالِ شاهزاده سلطان سلیم از دختِ خواجه حسن عمّ زین خان کوکلتاش فرزندے فرخنده اختر پدید آمد - و سترگ نشاطے چهره برافروخت - و هنگامهٔ کامروائي رونق پذیرفت ● ● نظم ●

شه از مهرِ فرزندِ فیروز بخت ● درِ گنج بگشاد و برشد بتخت

بفرزانه فرزند شـــد سر بلند ● که فرّخ بود گوهرِ ارجمند

---

(۲) نسخهٔ [ب] بابا خاتون (۳) نسخهٔ [ل] بتماشای باغ خواجگي محمد حسین پرداختند ●

کشورخدیو آن روشن ستاره را بدان نام روشناس گردانید - امّید که از زندگي برومند گردد و از پرورشِ شاهنشاهي ناصیهٔ دولت برافروزد - بیست و پنجم ملّا طالب و مهتر یاري و میرزا بیگ از تبّت باز گردیده دولتِ بار یافتند - و وخشورِ آن جا را با پیشکش بنظرِ اقدس در آوردند *

مراجعت رایات همایون حضرت شاهنشاهي پس از انتظام کابل بسوی هندوستان

جهان شهریار درین دیرین بنگاه لختی نشاط اندوخت - و عیش داروی که ومه آماده گردانید سگالش آن بود که باریدنِ برف و یخ مالان رفتنِ جوانانِ تیزدست تماشا کنند - و هندي‌نژادان را بدین دلگشا نمایش شاد کام گردانند - لیکن (چون شکوهِ کشورخدیو توران زمین را برهم[۲] ساخت و تورانیان را از خوابِ آسودگي برآورد) برایشان بخشوده بسیجِ هندوستان شد - چهارمِ آذر ماه کوچ فرمودند - و در جلگهٔ سفید سنگ رایاتِ اقبال برافراخته آمد - در راه پیدائي‌گرفت که یکی از فرومایگانِ بدگوهر پردهٔ ناموسِ کشاورزے بردریده - آن بدکیش بیاسا رسید - و شریف پور خواجه عبد الصّمد شیرین‌قلم (که با او همراز و همداستان بود) بسزا مالش یافت - و سرمایهٔ هنجارِ گزیدی بیراهه روان شد - درین روز قاسم خان را بمرزبانیِ کابلستان نامزد فرمودند - دهم نزدیکِ بگرامي موکبِ همایون فرود آمد - و بعرض رسید که بیست و هشتمِ آبان راجه تودرمل رختِ هستي بربست - و به نیک‌خواهي و هشیارخرامي ناپایدار زندگاني بسر آمد - چون قدسي‌فرمانِ دستوري رسید با دلِ تندرست و پیکرِ رنجور بهردوار رو آورد - بآبگیرے (که نزدِ لاهور ساختهٔ اوست) یرلیغِ بازگردیدن سایهٔ شکوه انداخت - ازانجا (که نا فرمانیِ افسرخدیو را نارضامندیِ ایزدي میدانست) باز گردید - یازدهم روز جهان[۳] پرورده پیکر را پدرود کرد - در راستي و درستي و مردانگي و معامله شناسي و سربراهیِ هندوستان یگانهٔ روزگار بود - اگر تعصّب پرستاري و تقلید دوستي و کینه توزي نداشتي و بر گفتهٔ خود نه تنیدے از معنوي بزرگان بودے - کارساریِ بیغرض را چشم زخمے رسید - و چارسوی معامله گذاري بدان گرمي نماند - گرفتم دیانت ور (که هم آشیانِ عنقا ست) بدست افتد آن اعتماد که بروزگاران کمتر روی‌دهد بچه افسون فراچنگ آید و بدست مایهٔ کدام طلسم فراهم شود - سیزدهم در یورتِ پادشاه بارگاهِ والا بر افراختند - در راه بر پارچهٔ زمینے یخ‌آگین گذاره شد - گیتي خداوند یخ مالان[۴] رفت - و برخے جوانانِ چابک دست

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] برهم‌زده ساخت (۳) نسخهٔ [ل] جهان پر درد را پدرود کرد (۴) در [چند نسخه] مالک *

پیروي کردند - چون در پیش هیمه کم نشان میدادند فرمان شد که و مه چوبے بردارد - همگنان فرمودهٔ را بکار بستند - و شگرف نمایشے بر روی کار آمد *

درین روز خانخانان وقائع فردوس مکاني را (که از ترکي زبان بفارسي آورده بود) بهمایون نظر در آورد - و فراوان آفرین بر اندوخت - پانزدهم نزدیک باریک آب خبر درگذشتن راجه بهگونت داس بعرض رسید - و از اسپهبدی جهان تعلّق لختے باندوه در شدند - روزے (که راجه تودرمل را بآتش میسپردند) همراه بود - چون بخانه آمد استفراغ کرد - و حبس بول شد - و پس از پنجروز سیوم آذر ازین سپنجي سرا رخت هستي بربست - از راستي و گرانسنگي و مردانگي بهره داشت کنور مانسنگهه مهین پور او را بخطاب راجگي و والا منصب پنجهزاري برافراختند - همانا بسر آمدن روزگار این دو کارگذار بر صافي باطن پرتو انداخته بود - پیوسته شهریار بهنگام یورش در دارالسّلطنه بیش از دو امیر بزرگ نگذارد - و قرار گرفته بود که راجه بهگونت داس و راجه تودرمل در دارالملک لاهور باشند - درهمان روز کوچ قلیچ خان نیز دستوري یافت - و امروز سرّ آن آشکارا شد *

و از سوانح شکار قمرغهٔ دشت ارزنه[2] - چون رایات جهانگشا بگندمک رسید بسیج نخچیر افکني شد - بفرمان والا کارپردازان در بخشش مورچلها شدند - روز دیگر از باغ وفا گذشته بزمین کوشکلک[3] فرود آمدند - و از راه پاتاق[4] بر عریان[5] صحرانشین گذاره فرمودند - و بهرکدام از نقد و جنس بخشش رفت - و ازانجا بموضع بهار (که بروزگار سلطان محمود غزنوي آباد بود) رسیدند - و حکم آبادي و قلعه ساختن شد - و آنرا شهباز[6] نام نهادند - درین روز شاه بیگ خان از سواد آمده نوازش یافت - نوزدهم نعمت خان را روزگار سپري شد - ملّا میر نام داشت - و بشایستگي زندگي بسر برد - از آباد سگالي مهین منصب بکاول بیگي داشت *

و همدرین سال مادهو سنگهه را دستوري شد که با قلیچ خان در مهمّات ملکي و مالي یاور باشد - بامدادان نزدیک دیه ولید لشکرگاه شد - در میانهٔ راه بباغ صفا عشرت اندوختند روز دیگر مقام شد - و خواجه شمس الدّین را بوالا منصب دیواني برنواختند - و تازه آبروئے چهرهٔ روزگار او برافروخت - و همگي اُمرا دستوري یافتند که بمورچلهای خود رفته رشتهٔ پاسباني را دوتائي بخشند - یکطرف نیمله و دیگر سو دکه (که دوازده کروه باشد) جانوران را از کهسار

---

(٢) نسخهٔ [ز] ارزید (٣) در [بعضے نسخه] کوشلك (٤) در [بعضے نسخه] باژاق - و در [بعضے] پایان (٥) نسخهٔ [ز] بر عریان - و در [بعضے نسخه] بر عرعیان - و الله اعلم (٦) نسخهٔ [ز] سپها نام نهادند *

رانده بدشتِ ارزنه آوردند - چون جرگها بهم دست داد بیست و هفتم آن شهسوار عرصهٔ اقبال با شاهزادگان و برخی نزدیکان[۲] بصید افکني نشاط اندوخت - و بشکفتگي بانجام رسید - غرهٔ دی جلال‌آباد گذشته بارگاه والا زدند - و از میانهٔ راه بسیر لمغانات خرامش رفت - از تومانِ سندآور[۳] تا مسعود آباد گذاره فرمودند *

و از سوانحِ نیایش‌گري نمودنِ محمّد زمان - عبد الله خان چون کولاب را بر گرفت نخستین پورِ شاهرخ میرزا (که بدان نام روشناس بود) دستگیر شد - و بزندان‌سرا در گذشت درین هنگام دستان‌فروشے درقرانگین خود را محمّد زمان وا نمود - چنان برگفت که خواجه کلان خواجه پسرِ خواجه جویباري بخیرسگالی دودمانِ والا مرا از دستِ جان‌شکران رهائي داد - و بجای من خرد سالِ دیگر را عنصري پیوند گسیختند - بسیارے ساده‌لوحان بدو گرویدند - و دران کهسار گردِ شورش بر خاست - و بآویزه کولاب و بسیارے جا برگرفت - محمود سلطان سپاه آراسته به پیکار شد - و زخمي راهِ گریز سپرد - و الله داد بیگ و نورم بیگ را روزگار بسرآمد - دوم عرضداشتِ او با سرهای ایشان رسید - پس از نیایش و لابه‌گري نگاشته بود - چون بخیراندیشیِ خواجه کلان خواجه ازان بیمگاه رستگاري شد بهندوستان آمد - و در آئینِ وارستگان بسجودِ قدسي آستان پیشانیِ روزگارِ خود برافروخت - چون با خواجه پیمان بود (که در زندگیِ او آشکار نشود) سرگذشتِ خود را بعرضِ مقدّس نرسانیده بحجاز شتافت - اکنون به بنگاه آمده با اوزبک آویزش دارد - و شمشیرِ خدیوِ عالم میزند - اگر توجّهِ والا بدستگیري برخیزد بآسایش‌جای بهروزي برنشیند - اگرچه در پیشگاهِ شاهنشاهي فروغِ راستي نداد لیکن آمدگان را امّیدوار ساختند - و فرمودند مرزبانِ توران پیمانِ یکجهتي بسته - بآویزهٔ او برخاستن بزرگیِ ما برنتابد - همان بهتر که خود را بدرگاهِ والا رساند - و فرستادگان را بنوازش باز گردانیدند - و لختے نقد و جنس را همراه ساختند - و سرمایهٔ کامروائیِ او شد - نهم نزدیکِ کوهِ الله بقا دایره کردند - قاضي‌علي (که بکوششِ راجه تودرمل در زندان بود) رهائي یافت - با آنکه در راستي طرازِ یکتائي داشت لیکن از بلند اقبالیِ دشمن نا کامي کشید - و چون هیکسیِ[۴] او پیدائي‌گرفت نوازش فرمودند - دوازدهم نزدیکِ باریک آب سرای خواجه یاقوت بقدومِ شاهنشاهي روشني پذیرفت *

و از سوانحِ بازگردیدنِ وکالت بخانخانان - چون کارداني و بے آزري از ناصیهٔ حال آن گزین دودمانِ آگهي پیدائي داشت سیزدهم بدین والا پایه سر بلندي گرفت - و جونپور اقطاعِ او شد - و گجرات ازو برگرفته بخان اعظم میرزا کوکه دادند - و مالوه ازو باز ستده

---

(۲) در [چند نسخه] پیردگیان (۳) نسخهٔ [۱] بند آور (۴) در [چند نسخه] نیکیِ او *

بشهاب الدّین احمد خان سپردند - پانزدهم بدار السّلطنهٔ لاهور در شبستانِ شاهزاده سلطان سلیم از دختِ دریا ملبهاس (۲) فرزندے نیک اختر نویدِ فرّخگي آورد - گیهان خدیو نامِ آنرا دولت نسا برنهاد •

و از سوانح چشم زخم رسیدن بقدسي پیکر - هیزدهم که لشکرگاه دکه بود - در شکار کفتارے نمودار شد - و دران سنگلاخ بی‌آن تاختند - بارگي بسر (۳) شد - و از خانهٔ زین بزمین آمدند و روی مقدّس نیز بر سنگها رسید - و جراحتهای دلشکن که رمه را باندوهناکي در آورد - آن شیر خدا بدستیاري ایزدي نیرو برخاست - و زخمها بربست - بینندگان را نزدیک بود که قالب تهي شود - خدیوِ آگهي بدلاویز سخنان دلدهي فرمود - حکیم علي گیلاني ریشها را بروغنے (که از هندي پزشکان فرا گرفته بود) اندود - در همان روز نشانِ تندرستي پدید آمد - بزرگانِ (۴) دولت بران بودند که روزے چند دایره برندارند - از دور بیني کوچ شد - و بر سکهپال چالش رفت مهین برادر شیخ ابوالفیض فیضي درین سانحهٔ غم اندوز این قطعه گفته • • قطعه •

دوش از آسمان ضمیرِ مرا • گرهِ غصّه بر جبین افتاد
حالتے رفت کز تصوّرِ آن • لرزه در چرخِ هفتمین افتاد
هم بروی زحل غبار نشست • هم در ابروی زهره چین افتاد
خاکم اندر دهن مگر (۵) کز رخش • شاهِ والا جلالِ دین افتاد
بیخود افتادم از فتادنِ من • در جهان عقل سهمگین افتاد
آسمان بانگ زد که غصّه مخور • نور خورشید بر زمین افتاد
چه زیان نور را ز افتادن • نور را (۶) جوهر این چنین افتاد
ملک روشن کند جهان یکسر • بزمین نور چون قرین افتاد
گفتم احسنت نکتهٔ گفتي • که دلت نکته آفرین افتاد
عالم افروز باد آن جوهر • که بخورشید دلنشین افتاد
بر خوردِ یا رب از فروغ نظر • هرکرا دیده دوربین افتاد

چنان بر گذاردند که پیش ازین بنه روز نراین مصر در اٹک بنارس و پیم ناتهه بجلال آباد رختِ هستي بر بستند - این دو پزشکِ آزمون کار در فراخنای هندوستان یکتائي داشتند - فال گیرانِ بزمِ همایون بے نیازي از طبیب دانسته جاوید نشاط اندوختند - بیست و پنجم تندرستي چهره برافروخت

---

(۲) در [بعضے نسخه] مناس - و در [بعضے] نهامن - و الله اعلم (۳) نسخهٔ [ل] تند شد (۴) نسخهٔ [ز] ارکان دولت (۵) نسخهٔ [ل] نگر (۶) نسخهٔ [ل] چون ورا •

و بدیوانخانهٔ والا بر نشستند - فرمودند ازین سرگذشت شگرف بیداري روی داد - و بخاطر رسید اگر واپسین سفر پیش‌آید تهیدست باید رفت - خواب هرکس باندازهٔ بیداریِ او بود - مهین خوی (که سرمایهٔ اسپهبدیِ صورت و معني باشد) آنکه از رنگینیِ جهان دل برگرفته جز بدریافت دادارِ جان‌آفرین نشکیبد - و با گنجینه داریِ حقیقت خود را تهي‌دست انگارد - ازین رو دردِ خدا پژوهي انجام پذیرد - و این رنجوري را جاوید صحّت اندیشد - درین روز قاسم خان دستوریِ کابل یافت - و بهین اندرزها آویزهٔ گوشِ هوشِ او گردانیدند - و تخته بیگ را غزنین جاگیر داده رخصت فرمودند *

و از سوانح گشایشِ نبیر(٢) - فیروزي سپاه بمالشِ یوسف زئي پیهم رفت - و از بوم استواري چیره نیارستند شد - درین هنگام عرضداشتِ شهباز خان از سواد رسید - غرّهٔ بهمن (که یازشِ آویزش نبود) سحرگاه گیتي خداوند در عالمِ مثال ره نمونیِ پیکار فرمود - بکارزار برآمد - و چهرهٔ فیروزمندي برافروخت - و بآسماني نیرو آن سرزمین بدست درآمد - بسیارے از تیره بختان رختِ هستي بربستند - علي محمّد الف جانِ سپنجي در نیکوخدمتي سپرد - دهم دریای سند را بر پل گذاره فرمودند - و بخشیان را فرمان شد که فیروزي سپاه را چوکي بچوکي بشایستگي بگذرانند - حسین(٣) بیگ شیخ عمري با پیشکش از پکلي بدرگاهِ والا درآمد - و نوازش یافت درین روز نگارندهٔ اقبالنامه لختے از خود رفت - و بگوناگون غم درشد - آگهي آمد پنجم(٤) درلاهور کدبانوی خاندانِ سعادت و خاتونِ دودمانِ عصمت مادرِ مهر اندوز از جهانِ نا پایدار بعلويِ عالم شتافت *　　* بیت *

چون مادرِ من بزیرِ خاک است * گرخاک بسرکنم چه باک است

دانم که بدین شغب فزائي * زانجا که تو رفتهٔ نیائي

لیکن چه کنم که ناشکیبم * خود را ببهانه مي‌فریبم

سزاوار آن بود که رختِ هستي بر بستے - و خود را بدین سفرگزین همراه ساختے - همانا از خامکاري سرنوشتِ آسماني نبود - لیکن در سنگلاخ ناشکیبائي سراسیمه گشت *　　* بیت *

صد هزاران دیده بایستے دلِ ریشِ مرا * تا بهر یک خویشتن بر خویشتن بگریستے

آن بخت کجاست که از آگهي ردِّ ودائع را استردادِ مواهب نام نهد - و از کارکردِ ایزدي کالیوه نگردد - لیکن از خرد یاوري اندرزسرائي با خود داشت - و ماتم‌گساري میکرد - شهریارِ غمگین نواز سایهٔ عاطفت انداخت - و بر زبانِ گوهربار رفت - اگر جهانیان طرازِ پایندگي داشتندے و جز یکے

---

(٢) نسخهٔ [ل] سواد (٣) نسخهٔ [ب] حسن بیگ (٤) نسخهٔ [ا] نهم بهمن در لاهور *

راه نیستي نسپردے دوستانِ شناسا دل را از رضا و تسلیم گزیر نبودے - هرگاه درین کارواني سرا هیچکس دیر نماند نکوهشِ نا شکیبائي را کجا اندازه توان بر گرفت - ازین دلاویز گفتار مرا دل بخود آمد - و بایستِ وقت را فرا پیش گرفت - بیست و دوم نزدیکِ سرای زین الدّین علي[۲] دایره شد - و دو روز بعشرتِ شکار پرداختند - روزِ دیگر نزدیکِ حسن ابدال خسرواني بارگاه بر افراختند - کشور خدا بخوابگاهِ حکیم ابو الفتح گذاره فرمود - و آمرزش خواست - بیست و چهارم ازین منزل خواجگي محمّد حسین بکابل رخصت گرفت - دومِ اسفندارمذ نزدِ کهربه[۳] آگهي آمد راجه گوپال جادون را روزگار سپري شد - بسربراهيء صوبهٔ اجمیر نامزد شده بود - در شهرِ بیانه ناگهاني درگذشت - نهم نزدیکِ رهتاس فرود آمدند - چنان برگذاردند که مسندِ عالي فتح خان در اودهه به نیستي خانه درشد - از راستي فراوان بهره داشت - چون بارش بود مریم مکاني خواهش فرمود که گیتي خداوند روزے چند در گزین نشیمنهای این دژ برآساید - پاسخ رفت مردمي برنتابد که ما بآسایش و جهانے در آزار - دوازدهم دران نزدیکي لختے بشکارِ قمرغه نشاط اندوختند - شازدهم دریای بهت را از گذرِ رسولپور دو جا پل بسته گذشتند - بیستم (که دایره نزدِ هیلان بود) در راه چشم زخمے بقدسي پیکر رسید - و جهانے در غم شد - نوبتِ فیلِ ملول[۴] رای بود - با تبه کاري و بد مستيء او خدیوِ عالم بر مادهٔ فیل سوار شده بر فرازِ آن برآمد - پیش ازان که پا بکلاوه استوار شود آن عربده[۵] کش بر ماده دوید - شهسوارِ عرصهٔ آگهي بزمین برآمد - اگرچه حقیقي[۶] نگهبان آن شوریده مغز را نا بینا کرده بدیگر سو برد لیکن از افتادگي لختے بیهوشي روی آورد *

* بیت *

رفتم برِ فیل تا به تیغش بکشم * گفته بشنو نخست این عذرِ خوشم
نے کارِ زمینم که جهان بردارم * نے چرخِ چهارمم که خورشید کشم

دران زمان از فدائیان کسے نیارست رسید - و شگرفيء سرنوشت بروی کار آمد - با دادگري و هشیار خرامي چگونه گزند رسد - بغا شایست نسازد - تا بادافراه شمرده آید - راهِ غفلت نسپرد - که پیامِ آگهي نام نهاده شود - ازانجا (که یزداني کبریا پیدائي دارد - و حالِ پیشین بزرگان روشن) لختے این دشوار مشکل بآساني گراید - و اگر بدور بیني نزولِ صعودي گیرند کار آسان تر گردد در کمتر زمانے آن قدسي ذات بخود آمد - و بایزدي نیرو سمندِ اقبال را بجلوه آورد - اگرچه در نخستین افتادگي زخمها رسید لیکن این سخت تر بود - فتنه اندوزانِ نا فرجام سخنها برساختند

---

(۲) نسخهٔ [ز] علي خان (۳) در [چند نسخه] کهربه (۴) در [ب] هول رای (۵) نسخهٔ [ا] عربده ناک (۶) نسخهٔ [ب] حقیقي دادار - و نسخهٔ [ز] حقیقي نگهباني *

و بسيارے پرگنات دوردست بتاراج رفت - چون بدايره رسيدند شگرف دردمندي روی داد پزشکان فراهم آمدند - و بچاره گري انجمن ساختند - افسرخديو را بچارهٔ سگالي هيچيک دل نگرائيد و بر زبان رفت - همانا خون گرفتن سودمند باشد - کارآگهان پسنديدهٔ رگ دست برگشادند و هماندم آسودگي چهره برافروخت - و از کارآگهي مقام نشد - بيست ودوم دريای چناب را از گذر باني[۲] کابين از دو پل عبور شد - بامدادان تندرستي روی داد - و فيل سوار چالش رفت روز ديگر ميانهٔ راه آن يکتای آفرينش را درد شکم برخاست - و زمانے بندگان را تباه حالي گذشت - و زود بصحّت گرائيد - بيست و پنجم نزد امناباد قليچ خان و مادهوسنگهه جبين نياز بر آستانهٔ اقبال سودند - از آنروز که آب چناب برگذشتند هر روز جوقي[۳] از ملازمان آمده نيايش پذيرا بجای مي‌آوردند - دربن منزل بسيارے باين‌سعادت رسيدند - بيست و نهم در دو[۴] کروهيع لاهور فيلان بنظر همايون ميگذشتند - و بهر کدام در پيشگاه حضور چيزے بخورش ميدادند - در نوبت يکے فرمودند همانا فيلبانِ اين غلام باشد - آن نپذيرفت - آن وحشي خود را از خوردن بازگرفت چون پژوهش رفت و گرويد بار بخورش پرداخت *

آغاز سال سي و پنجم الٓهي از جلوس مقدّس شاهنشاهي

يعني سال بهمن از دور سيوم

دران دلگشا صحرا (که بسيچ درآمدِ شهر داشتند - و چشم برگزين ساعت بود) کوسِ نوروزي بلند آوازه شد - و نشاطے تازه در دماغِ روزگار پيچيد - بهار شگفته رو بپذيره آمد - و نويدِ شادماني[۵] دولت آورد - اگرچه کارپردازانِ سلطنت دستوري يافتند که دولتخانهٔ شهر را بآذين بيارايند آن دشتِ طربناک را نيز آئين بستند - و عيش‌جاها ساختند * * بيت *

آراست دگربار جهاندار جهان را * هم خلدِ برين کرد زمين را و زمان را

گوئي که همه غاليه آميخت بخروار * پر کرد ازان غاليها غاليه دان را

شبِ چهارشنبه چهاردهمِ جمادی‌الاول سنه (۹۹۸) نهصد و نود وهشتِ‌هجري پس از ده[۶] ساعت و بيست و هفت دقيقهٔ خديو نورستان پرتو سعادت ببرجِ حمل انداخت - و آغازِ سالِ يازدهم از دورِ سيوم شد - کشور خدا داد و دهش را پايه فراتر نهاد - و چهرهٔ شادماني آب و رنگے ديگر گرفت دوم فروردين بشهر در آمدند - از کابل تا لاهور يکصد و نود و شش کروه و بيست و هشت بانس

---

(۲) نسخهٔ [ب] ثاني کاتين - و در [بعضے نسخه] پاني کامين - و الله اعلم (۳) نسخهٔ [ا ب] جوقے بندگان آمده (۴) نسخهٔ [ب] در ده کروهيع (۵) نسخهٔ [ا] شادابي (۶) نسخهٔ [ز] دو ساعت *

در چهارماه دو روز کم به پنجاه و سه کوچ در نوردیدند - و همگي یورش بده ماه و چهارده روز کشید

شهریار بر فرازِ اورنگ بر آمد - و کامیابي چهره بر افروخت - نو روز را روزِ نو پدید آمد و تازه بهار را بهارے تازه شگفت - هر روز یکے از بزرگانِ دولت بجشنِ آرائي برنشست - و گوناگون سعادت اندوخت - دهم میرزا یوسف خان از کشمیر آمده جبینِ نیایش بزمین بر نهاد و تارکِ بختمندي بآسمان بر افراخت ●

و از سوانحِ چیرگي یافتنِ محمّد زمان بر عبد المومن سلطان پورِ فرمانرواي توران - (چون فرزندیِ میرزا شاهرخ برخود بست - و خود را از عقیدتمندانِ بارگاهِ والا برشمرد) در کمتر زمانے فراوانِ مردم فراهم آمدند - و بسیارے سپاهِ اوزبک برشکستِ عبدالمومن به پیکارِ او برآمد - عبّاس سلطان و دستم بے و حمید قراول و بسیارے را پیشتر فرستاد - و از آبِ آمویه گذشته بجرکان[2] کولاب سنگر نمود - و استوار گریوها را پناه اندیشیده پاي همّت افشرد - با نخستین جوق عرصهٔ نبرد آراسته درهم شکست - و در تکامشيِ ایشان بعبد المومن رسید - و نزدیک بود که دران تنگنا اورا دستگیر گرداند - بدستیاريِ هوا خواهان برآمد ●

و همدرینولا پیشکشِ راجه مانسنگهه رسید - چون از درگاهِ والا بصوبهٔ بهار دستوري یافت آگهي را با مردانگي همدوش گردانید - و همّت را با جدکاري هم آغوش - باقبالِ گیهان خدیو آنسو گزیده انتظام یافت - و سرکشانِ تباه سگال رو در فرمان پذیري نهادند - پورن مل کیدهوریه[3] بخود بیني و نخوت فروشي درشد - راجه بچابکدستي بر بنگاهِ او شتاب آورد - و فراوان اولجه بدست درآمد - و قلعه را که پناهِ روزِ ناکامي مي‌اندیشید نیارست نگاهداشت - شورشِ بد مستيِ او با فسردگيِ خمار کشید - بلابه‌گري درشد - و زینهار خواست - نامور فیلان و گزیده کالا بسپاسگذاري آورد و دختِ خود را بچندربهان برادرِ راجه پیوند داد - ازانجا بیازش[4] راجه سنگرام جالش نمود او پذیرا شد - و بآئینِ نیکوان پیش آمد - و فیلان و تنسوقاتِ آن دیار بر گذرانید - راجه به پتّنه باز گردید - و ازانجا بر سرِ اننت[5] چروه تاخت برد - و فراوان غنیمت اندوخت - دریں هنگام جگت سنگهه پورِ راجه خدمتے شایسته بجاي آورد - در قصبهٔ بهار یناق داري کردے - ناگهاني سلطان قلي قلماق و کچکنهٔ[6] بدگوهر از ناسپاسانِ بنگاله دستِ فتنه دراز کردند - و از راهِ گهوزاگهات تاجپور و پرنیه را یغمائي ساختند - و ازانجا بدر بهنگه شدند - فرّخ را همّت یاوري نکرد - و به پتّنه آمد - جگت سنگهه از نیک اختري بکارزار برخاست - و فرّخ خان و دیگر اقطاع داران دل یافته

---

(۲) در [اکثر نسخه] تا بجرکان کولاب (۳) نسخهٔ [ا] کندنپوریه (۴) نسخهٔ [ل] بمالش (۵) نسخهٔ [ب] اندت چروه (۶) نسخهٔ [ا] کچکنه . و نسخهٔ [ب] کچهکینه ●

همرهي گزيدند - چون بهفت كروهي حاجي پور رسيدند غنيم درخود نيروی آويزش نديده راه گريز سپرد - او به تيزدستي گام تكامشي برگرفت - و اندوختهای ايشان بدست در آمد راجه نفائس غنيمت را با پنجاه و چهار فيل روانهٔ درگاه والا گردانيد - بيست و سيوم بنظر همايون گذشت - بيست و ششم پادري[2] فرمليون[3] از بندر كرده بدرگاه والا رسيد - و از قدرداني بلند پايگي يافت - فراوان عقلي كلام و نقلي مقال ميدانست - برخی خردان تيز هوش را بآموزگاري سپردند - تا سرمايهٔ ترجمه كردن يوناني نامها فراهم آيد - و گوناگون دانش بهمه فرارسد و نيز گروهی انبوه از فرنگي و ارمني پارچهٔ[4] چيني و ديگر كالای آن ديار آوردند - و لختی بتماشای آن گذشت *

و از سوانح شورش پكلي - هندال بومي از خامكاري خود را سلطان نصير نام نهاد و چندے فرومايه بدو پيوستند - مردم حسين بيگ شيخ عمري را همّت ياوري نكرد - و پكلي را بزور برگرفت - بيست و هشتم اورا با بسيارے ايماق بدخشان روانه فرمودند - در كمتر زمانی رفته مالشی بسزا داد - غرهٔ اردي بهشت شاه قلي خان محرم را بميوات فرستادند - دران هنگام (كه گيتي خداوند از فيل بزمين آمد) برخی راجپوتان سنجاوت[5] را خرد تباه گشت - و با آنكه سران ايشان در پرستاری حضور سعادت مي اندوختند بيرانهه[6] را تاراج كردند - و نزد ريواري گروهی دراز دستي نمودند - شهبازخان عمل گذار آنجا بيدلي كرده بكول رفت - و دياله نزديك ميرتهه بيغما برخاست - ازين آگهي آن گزين خدمت را بمالش بدگوهران دستوري دادند - در اندك فرصتی خارين فتنه بركنده آمد - و جهانے بر آسود - نهم غزنين خان را نوازش فرمودند - و جالور مرحمت شد - ازان باز كه سرتابي نمود خانخانان بنگاه اورا بتيول ديگرے داد - پس از چندے بدرگاه والا روی آورد - همواره پرستاري كردے - چون پشيماني از ناصيهٔ او برخوانده آمد گيتي خديو ديرين بنگاه را بدو باز بخشيد - بيستم جشن قمري وزن پيرايش يافت - و بهشت چيز آن همسنگ آسمان را برسختند - و تهي دستان را سرمايهٔ فراخ روزي آماده شد - دوم خرداد زين خان كوكه باتاليقی گلدستهٔ اقبال سلطان پرويز سربلندي گرفت - و آن نوباوهٔ بستانسرای دولت را بمنزل او فرستاده عزت افزودند - چهارم مهين بخشش از بارگاه خلافت چهرهٔ نشاط برافروخت - و سرمايهٔ آسودگی فراوان مردم فراهم آمد - از انديشهٔ آبادي و شايسته كرداری اورنگ نشين بس ارزاني شد - و برخی كشاورزان را گذاردن پارنج فرماندهي دشوار گشت - از صوبهٔ

---

(٢) نسخهٔ [ز] بادهري فرمليون (٣) نسخهٔ [ب] فرملون (٤) نسخهٔ [ا] پارچه و چيني (٥) نسخهٔ [ا] شيخاوت (٦) نسخهٔ [ا] بيرات - و نسخهٔ [ل] برانه *

الّه آباد و دار الخلافهٔ آگره و اوده و دهلي و سرکار سهارنپور و بداون هشت یک بخشیدند - و از سرکار سهرند و حصار ده یک - و آن در خالصه هفت کرور و نود و هفت لک و هشتاد و یک هزار و هشتصد[۲] دام شد - پنجم در شبستان شاهزاده سلطان دانیال از دخت سلطان‌خواجه فرّخ فرزندے چهرهٔ هستي بر افروخت - امّید که مهین بانوی روزگار شود - و قدوم او خجستگي افزاید - دهم ولایت پکلي بدیرین مرزبان عنایت فرمودند - از دیوبازاو با زه و زاد بدرگاه والا آمده بود - و از پیشین لغزش شرمساري داشت - درینولا آگهي آمد که حسین بیگ از ناشناسائي[۳] به تنگناهای کوهستان در شده - و هندال تبه‌کار برو چیرگي یافته - گیتي خداوند بسیچ فرستادن فوجے دیگر بسرکردگي یکے از شایسته‌کاران نمود - درین هنگام شاهزاده سلطان سلیم بخشایش حسین در خواست آن پایه شناس پذیرفته نوازش فرمود - او کامیاب به بنگاه رفت - چهاردهم دهارو پور راجه تودرمل از جونپور آمده دولت بار یافت - و نوکران پدر را بنظر همایون در آورد - و بشایسته روش کارسازي شد - بیست و هشتم فرستادهٔ عبد المومن سلطان به نیستي‌سیل در شد - در گذشتن دریای بهت کشتي بغرقاب فرو رفت - اگر چه نامه خوانده نشد لیکن برخے گذارش نمودند که از مستيِ برنائي ایماق بدخشان را (که رو بدرگاه آورده اند) در خواسته بود - همانا کارسازان آسماني[۴] آن بد مست را رهنموني میکنند - و همدرین روز خواجگي محمّد حسین و خواجه عبد الصّمد کاشي از کابل رسیدند - و بسعادت کورنش کام دل بر گرفتند •

و از سوانح ریزش ابر بخواهش گیتي خداوند - چند روز بارش نشد - و نزاردلان را سراسیمگي در گرفت - یکے از نزدیکان عرضه داشت - اگر از دادار توانا خواسته آید بس در خور فرمودند جهان آفرین بهبود بندگان نیکو داند - و سخنے چند (که نیروی شناسائي بر نتابد) بر گذاردند - او همچنان زاري میکرد - و خواهش مي‌افزود - شهریار آرزو پذیر سیوم تیر ایزدي نیایش فرا پیش گرفت - در کمتر زمانے ابر بر جوشید - و جهانے را شاداب ساخت - هشتم خان اعظم میرزا کوکه باحمدآباد در آمد - پایان پیشین سال گجرات از خانخانان برگرفته بدو نامزد شده بود او باندیشهٔ آنکه مالوه بهتر باشد در رفتن درنگ نمود - و بدرگاه والا عرض داشت - چون بمغز کار رسید بدان سو روی آورد - و گزیده سامان نمود •

و از سوانح سزا یافتن کشمیریان کجگرا - شازدهم حسین خان و محمّد خان و ابوزید[۵] خان و غازي خان و لوهر چک و حسین دیو باندیشهٔ فتنه اندوزي از بارگاه والا گریختند - و از راه جمّو

---

(۲) نسخهٔ [ل] هفتصه دام (۳) نسخهٔ [ز] از نا سپاسیها (۴) نسخهٔ [ا] تقدیر (۵) نسخهٔ [ا] نوبدان - و نسخهٔ [ب] نوندان •

بدان کهسار درآمده بعلي رينا پناه بردند - پيش ازانکه دست و پاي برگشايند کارپردازان کشمير بدست آورده در شهر بياسا رسانيدند - و سرماية پند پذيري هرزه سگالان شد - دربنولا قاضي علي بناظري بيوتات سربلندي يافت - (اگرچه صادق خان در ميرساماني کارآگهي داشت - و خواجه غياث الدّين[2] بيگ ديوان بود) ليکن (چون هر کارخانه فراوان دخل و خرج دارد) هرچند ياور بيشتر کار شايسته تر - ازين رو چهارم امرداد آن کاردانِ راستي پيشه را بدان شغل نامزد فرمودند - و چون ميانِ قليچ خان و صادق خان ناسازکاري بود فرمان رفت که در کارِ بيوتات قليچ خان در نيايد *

و از سوانح ريزشِ باران بخواهشِ شاهنشاهي - اخترشناسان گذارده بودند - بيست[3] و سيوم کسوف است - و همگي آفتاب گرفته شود - آزمون پيشگانِ دانش اندوز هندوستان چنين گذارند - اگر هفت روز پيش يا پس بارش شود نکوهيدگيء آن بر روي‌کار نيايد - ايشان هرچند کوشش نمودند سودمند نيامد - و از شرمساري کناره گرفتند - چون هنگام در رسيد گيتي‌خداوند به نيايش‌گري دادارِ بےهمال بر نشست - و از دمِ گيرا ابرها فراهم آمد - و بارش درگرفت چندانکه آن ساعت درگذشت - و جهانے بشگفت زار افتاد - فرمودند ايزدِ توانا خواهشِ اين نيازمند را پذيرفت - و پرده بر حالِ اخترشمارانِ يافه درا آويخت - اگر گذارده طرازِ راستي داشتے تاريکي افزودے - سيزدهم شريف خان از مالوه آمد - و بسجودِ قدسي آستان سر بر افراخت *

و از سوانح عروسي بزمِ عبد الرّحمٰن - ازانجا (که گيتي خداوند نگارندهٔ اقبالنامه را بگوناگون نوازش سربلند دارد) خواست پورِ اورا (که آگهي و آزرم از لوحهٔ پيشانيء او مي تابد) بيکے از شايستگانِ درگاه بيوگاني پيوند دهد - بيست و هشتم ببرادرزادهٔ سعادت يار کوکه که بپارسائي فامور بود عقدِ يگانگي بستند - و هنگامهٔ شادماني آراسته گشت - امّيد که ايزدي چشمه سيرابي پذيرد - و بسعادت سگالي و بختمندي تخمه افزوني گيرد[4] - سيم قاسم علي خان از خيرآباد آمده دولتِ بار يافت *

و از سوانح بآ شتني بار گرديدنِ فيروزي سپاه از اوديسه - (چون صوبهٔ بهار از کاردانيء راجه مانسنگهه انتظام يافت - و گردنکشان بايلي گرائيدند) پايانِ سالِ گذشته از راهِ جهارکهند کشايشِ اوديسه را فرا پيش گرفت - و نزديکِ بهاگلپور درنگ نموده بسعيد خان حاکمِ بنگاله سگالش برگذارد

---

(۲) نسخهٔ [اب] غياث بيگ ديوان - و نسخهٔ [ل] غياث الدين ديوان (۳) در [بعضے نسخه] بيست و هشتم - و در [بعضے] بيست و هفتم (۴) در [چند نسخه] گردد *

و همراهي خواست - او از نزديک رسيدنِ بارش بهنگام ديگر انداخت - راجه ازکار پژوهي سر آغاز
اين سال از راهِ بردوان روانه شد - پهاز(۲) خان بابوی منکلي رای پتر داس با توپخانه از بنگاله
همراهي گزيدند - در جهان‌آباد بنگاه ساخت - بسيچ آنکه تا سپري شدنِ بارش سعيد خان و مخصوص
خان و زمينداران و ديگرمردم خواهند پيوست - قتلو (که در اوديسه سرِ نخوت برافراخته بود)
بدهرپور(۳) بيست و پنج کروهيِ فيروزي جنود آمد - و در سرانجامِ پيکار شد - و بهادر کوروه را
با بسيارے برائي‌پور فرستاد - راجه فوجی بسرکردگيِ جگت سنگهه بمالشِ او روانه ساخت
آن نافرجام حصاري‌شده بلابه‌گري درآمد - و ديو افسانها برخوانده آن‌نوجوانِ کم‌آزمون را بشادِ خوابِ
بے پروائي برد - و از قتلو مددگاري خواست - دهم خرداد هنگاميکه از سرخوشيِ بادهٔ غنودگي‌داشت
ناگهاني آن بدگوهر با فراوان لشکر برو ريخت - و چيره دست آمد - قتلو جلال خان و بسيارے
دلاوران را بسرکردگيِ عمرخان برادرزادهٔ ميرو پورِ کاسو و خواجه عيسیِ وکيل روانه ساخت - هرچند
حمير(۴) بومي حيله سازيِ بهادر و روان شدنِ لشکر بياوريِ او گذارش مينمود بگوش در نمي آورد
بهزاران کوشش چندے را بقراولي فرستاد - غنيم بدرخت‌زار فرود آمد - و خيمه و پرتال را آنجا
گذاشته از نهفته راه شتاب آورد - پيش آيندگانِ کم‌بين فرود آمدنِ غنيم برگذارده بی پروائي افزودند
پايانِ روز غنيم در رسيد - از گسيختنِ رشتهٔ تدبير و توزک بيشترے بے آويزه پراگنده شدند
و برخے پای همّت افشرده به پيکار ايستادند - بيکه(۵) راٹهور و مهيس‌داس و نرو چارن بمردانگي
نقدِ زندگي درباختند - اگرچه چشم زخمے بفيروزي سپاه رسيد ليکن عمرخان و ميرو و پسرانِ
همايون قلي با چندے خويشان بگوِ نيستي فرو رفتند - حمير آن نوجوانِ مدهوش را بر آورده
بيورتِ خود بشن‌پور برد - و آوازه افتاد که روزگارِ او بسر آمد - راجه انجمنِ راز گوئي برساخت
و بچاره گري برنشست - بيشترے گذارش نمودند - سزاوار آنست که بسليم آباد (که زه و زادِ
سپاهي آنجاست) بار گشته آمادهٔ پيکار بايد شد - پاسخ داد - باز پس شدنِ غنيم را دلير ساختن
و مهم را پای دادن است - اغروق را طلب داشت - و سگالشِ آويزه فرا پيش گرفت - دربن‌ميان اقبالِ
شاهنشاهي شگرفي نمود - پس از ده روز قتلوی نافرجام درگذشت - بيمار بود از شتاب‌رويِ
پيمانهٔ زندگانيِ او لبريز شد - خواجه عيسیِ نصيرخان خردِ پورِ او را بسري برداشت - و هنگامهٔ
افغانان لختے از افسردگي برآمد - بلابه گري و حيله سازي جويای آشتي شدند - فيروزي سپاه
از نزارِ دلي و بارش فزوني پذيرفتند - و پيمان شد که بخطبه و سکّهٔ شاهنشاهي روزگار ايشان

---

(۲) در [بعضی نسخه] بهاز خان (۳) نسخهٔ [ا] بدهيرپور - و نسخهٔ [ب] بدهرم پور (۴) نسخهٔ
[ب] جمير بومی (۵) نسخهٔ [ا] پيکهه •

پیرایه برگیرد - وجز فرمان‌پذیري (٢) و خدمتگذاري سگالش نرود - و جگنّاتهه که مهین پرستش‌کده است با توابع بخالصه باز گردد - و زمینداران دولتخواه را آسیبی نرسد - از زمانه سازي و فریب کاري همه را خط سپردند - چهارم شهریور خواجه عیسی پسر قتلو را نزد راجه آورد - و صد و پنجاه فیل و دیگر گزیده کالا پیشکش درگاه مقدّس سپرد - او گوناگون دلدهي داده به بهار باز گردید - بیست وسیوم میرزا یوسف خان را دستوری کشمیر شد - گیتي‌خداوند در نخستین منزل رفته گرانبار اندرز گردانید - سیم زین خان کوکه را بشمالي (٣) کهسار فرستادند - چون زمینداران آنسو از جا استواري و خرد زبوني سرتابي فراپیش گرفتند آن شایسته کار را به پندگذاري و شمشیر آرائي با فراوان سپاه فرستادند - بیستم (٤) مهر تردي خان از اقطاع خود آمد - و دولت بار یافت - بیست و سیوم پس از سه ساعت و سیزده دقیقه در شبستان شاهزاده سلطان سلیم از دخت کیسوداس راتّهور فرزند روشن اختر پرتو انداخت - گیتي خداوند بهار بانو نام نهاد - و همدرین شب از دخت مونه راجه گزین‌گوهرے چهرهٔ اقبال (٥) بر افروخت - کشور خدا به بیگم سلطان نامور ساخت *

و از سوانح روانه شدن مریم مکاني بفتحپور - بآرزوی دیدار (٦) حضرت شاهنشاهي جویده آمده بودند - و بخاطر چنان بود که شهریار دیده‌ور بزودي باز خواهد گردید - چون نقش آن سگالش سترده دیدند بیست و چهارم آن‌مهین بانو بسرانجام بنه و بار خود دستوري گرفتند - بیست و هشتم انصرخدیو بایه شناس در نخستین منزل بنیایشگري رفتند - و شبی بروز آورده دستوري گرفتند بزرگ شاهزاده را فرمان شد که چند منزل همرهي گزینند - دوم آبان عارف پور شریف خان در آگره فرو شد - از تباه خوئي دل آزاري کنیزان او ستوه آمده بهنگام مستي از هم گذرانیدنده - و بادافراه ناسپاسي بر گرفتند - سیوم جشن شمسي‌وزن شد - وکشور خدیو را بدوازده چیز برسختند - و صلای بخشش در دادند - و که ومه بکام خویش رسیدند - هفتم رای رایسنگهه را به بیکانیر دستوري شد و مسیح‌الملک از گجرات آمد - یازدهم در مشکوی شاهزاده سلطان مراد از دختر خان اعظم نیک اختر فرزندے چهرهٔ هستي برافروخت - گیتي خداوند عالم سلطان نام بر نهاد - هفتم آذر میدني رای از گجرات آمده بسجود نیایش سربلندي گرفت - در پیشکش او آهو و یوز بود آهو را بصید صحرائي گذاشته بودند - یوز از کمین بیازش او برخاست - و پا در دام افتاد و آهو را سراسیمه ساخت - و گرفتار شد - در جشن این ماه بادهٔ هوش افزا مي پیمودند

---

(٢) در [چند نسخه] فرمان بري و خدمتگذاري (٣) نسخهٔ [ب] رخصت شمالي کهسار دادند (٤) نسخهٔ [ز] هشتم مهر تردي خان (٥) نسخهٔ [ل] سعادت (٦) نسخهٔ [ا ب] دیدار شاهنشاهي *

میر صدرِ جهان مفتي و میر عبدالحي میرعدل نیز ساغرے درکشیدند - گیتي خدیو را این بیت بر زبان رفت • • بیت •

در دورِ پادشاهِ خطا بخشِ جرم پوش • قاضي[2] قرابه کش شد و مفتي پیاله‌نوش

یازدهم[3] احمدعلي اتالیق وخشورِ نورانی را روزگار سپري شد - نابهنگام خورش بیمار ساخت - و ناپرهیزي سربارِي آمد - از آگهي و گران سنگي فراوان بهره داشت - سیزدهم خانخانان را سیوم پور نشاط افزود - او همواره خواهشِ فرزند میکرد - و در جویائي بیتابي داشت - هنگامے که در گجرات بود شبي براقم اقبالنامه فرمودند - در فرمانے (که بخانخانان نامزد شود) برنگارد که ایزدِ جان آفرین اورا درین زودي سه پسر دهد - ایرج و داراب و قارن نام برنهد - درکمتر فرصتے گفته پیدائي گرفت و بتازگي نهفته دانيِ شاهنشاهي را که ومه دانست - بزرگ جشنے برآراست - و قدسي قدوم را خواهشگر آمد - آرزو پذیرش یافت - و پایه برافراخته تر شد - درین روز آگهي آمد که شیرخان فولادي (که در گجرات شور افزائي داشت) به نیستي خانه شتافت - و فتنه اندوزان به پیغولهٔ ناکامي در شدند - چهاردهم دختِ میرزا سنجر بپرستاريِ شاهزادهٔ بزرگ سعادت اندوخت - او پورِ خضرخان هزاره است - بفرمانِ افسرخدیو از بنگاه آورده بود - درین روز بآرزوی خویش رسید •

و از سوانح گرفتار آمدنِ یعقوب و فرو شدنِ ابیا[4] - این دو برادر در کمینِ گریز بودند - زمانه فرصت نداد - شهریارِ مهربان‌دل زنهار دادگان را بادافراه نه پسندید - و با حسن‌بیگ گرد نزد راجه مانسنگهه فرستاد - تا از بنگاه دور باشند - و هم لختے بآسایش گرایند - هیزدهم در قصبهٔ (که نزدِ باهرپور است) راه مي سپردند - حسن بیگ همراهان را سه نوپ ساخته بود - جمعے با زه و زاد - و جوقے بپاسبانيِ یعقوب - ازانکه بیمار را نموده بود بمکسي میرفت - و گروهے با خود داشت - چندے از حیله سازانِ تباه کار بفریاد شدند - که رهزن دست بپرتال در آورد - حسن‌بیگ همراهان را بدانسو فرستاد - درین هنگام ابیا (که درین سخن بود) ناگهاني مشعلچیئ را بشمشیر جان بشکرد - و حسن بیگ را زخمي ساخت - او در آویخته بزمین آورد - و از هم گذرانیده دران افت و خیز محمّد کوکهٔ یعقوب گزندِ پلارک رسانید - آنرا نیز برگرفته بر زمین زد - درین‌هنگام مردم رسیدند - و یعقوب با دیگر غنودهٔ بختان گرفتار آمد - دربدولا[5] راوت‌دت پیکار را (که ده کیانی مو از ولایتِ بکر بود) دشمنانِ جان ستان زخمے بر پشت و بنِ گوش رسانیدند - دران نزدیکي

---

(۲) نسخهٔ [ا] حافظ پیاله کش شد و مفتي شرب نوش (۳) در [بعضے نسخه] دهم (۴) در [چند نسخه] ابیا - و در [بعضے نسخه] رینا (۵) نسخهٔ [ب] راوت پیکاره •

رام‌داس خویش او را فرزندے بزاد - بدانسان دو زخم داشت - بر زبان روزگار افتاد که فرو شده
پیکر گرفت[۲] - و برخی نشانهای او را میسرائیدند - بآوردن او فرمان رفت - بیست و ششم
آن چهارساله را آوردند - و بفروغ دوربینی گیتي‌خداوند هوش‌سرائی ایشان بروی روز افتاد - فرمودند
در تناسخ پیکرها دگرگون بود - آن تن زخمي بود نه جان - همانا چنین شگرفي بیاوری متخیّله
و مصوّره چهره افروزد - دور نیست که مادر او اندیشیده باشد - که آن فروشده از شکم او پدید آید
در هنگام بستن نطفه زخمها در خیال داشت - مصوّره بر گرفته همان نقش بر بست - و داستانے
برجای خود داشتند - فرمودند روزے پیش از زادن من مریم مکاني در پا خالی چند بسوزن
نقش میکردند - جهانباني ازان پژوهش نمود - عرضه داشتند آرزو آنست که یادگارے در پای
پسر من پدید گردد - چون هستي چهره بر افروخت همان طرز خالها در پا پیدائي گرفت
و ساق پا کشاده بدار یافتان نمودند •

و از سوانح رسیدن زین خان کوکلتاش بدرگاه والا - گذارش یافت که آن پسندیده خدمت را
بشمالي کوهستان فرستادند - از نزد نیپال[۳] در آمد - و ته کاهلور[۴] کنار دریای ستلج تکاپو رفت - و همگي
بوم نشینان فرمان پذیر گشته پیشکشها آماده ساختند - راجه بدهي‌چند[۵] از نگر زرشه - پرسرام
از کوه جمّو - راجه باسو از مو[۶] - راجه انروده از جسوال - راجه تیله از کاهلور - راجه جگدیس چند
از گوالیار - راجه سیبهال چند از ده پال - رای سنسار چند ازسیبه - رای پرتاب از مانکوت - رای
بهونر از جسرونه[۷] - رای بلبهدهر از لکن پور - رای دولت از شیرکوت بهرته - رای کرشن از قلعهٔ بهیلا
رای نراین بومی هسکنت - رای کرشن بلادیه - رای اودیه بهمري[۸] وال - اگرچه سوار ایشان بده‌هزار
کشد لیکن پیاده از یک لک فزون - هفتم دی با همگي بومیان سعادت کورنش اندوخت - و هریکے
بگوناگون نوازش سربلندي یافت - هژده فیل و صد و پانزده اسپ و دویست و پنج شکاري جانور
از باز و شاهین و جز آن و قطاسها و دیگر تنسوقات آن سرزمین و گرانمند خواسته بنظر همایون
در آورد - و آفرین بر گرفت •

و از سوانح آمدن ایلچیی توران - مرزبان آنجا ازان باز (که شگرفی جاوید دولت دریافته)
درستي و نیایش فرا پیش دارد - و در هرچندے بتازه روشے لابه گري نماید - و داستان یکجهتي
برخواند - از باز نگردیدن احمد علي اتالیق دل نگراني داشت - دریں هنگام از ناهنجاری پور خود
(که ایماق بدخشان درخواسته بود) آشفته تر شد - و آن شوریده مغز را سرزنشها کرد - و نفرینها نمود

---

(۲) نسخهٔ [ز] بیست و هشتم (۳) نسخهٔ [ا] بتهان (۴) نسخهٔ [ب] کاهور (۵) نسخهٔ [ب]
بدیچند (۶) نسخهٔ [ا] ازمنو (۷) نسخهٔ [۲] جترونه (۸) نسخهٔ [ل] همروال •

و پروزش آن سرنامه ساخته در برآمد پیشین کارها سخن بر گذارد - و مولانا حسین خراساني را (که از بابریان او بود) با گزین ارمغاني بدرگاه والا فرستاد - پانزدهم سعادت بار یافت - و دلاویز گفتار آرامش آورد - و همدرین سال شهاب الدین احمد خان در اجین رخت هستي بربست - درین بزرگ سلطنت فراوان شایسته کاري بجای آورد - در ملک آبادي از یکتایان زمانه بود - خدیو روزگار برای غمخواري پس‌ماندگان او خواجه محب علي خان را دیوان مالوه ساخته فرستادند - و اقطاع او را بنوکران باز گذاشتند •

و از سوانح فرستادن شهباز خان بزنداني دبستان - هدهم بے فرمان از سواد آمد - و در کشاکش عتاب افتاد - و نیز روشن شد کالي را که در تیول او بود از زر معتي بار گذاشت - گرانیع خاطر اقدس برافزود - و فابرچیان کین‌توز دیگر کجرویهای او بروش درست‌گویان بے غرض رسانیدند شهریار او را در بندخانه باز داشت - و دوربیني را بشناسائي فرستاد - درین روز حکیم عین‌الملک بسعادت کورنش دولت اندوخت - هندیه[۲] و مالوه جاگیر او بود - چون بے‌فرمان بدرگاه رسید بار نیافت - و از آگهي آزاده خان اعظم میرزا کوکه جایگیر او را گرفته است و بداد خواهي آمده به پیشگاه حضور طلب دند - بیستم خاصه کبوترے پرواز داشت - چرغي بدو یازش کرد - و نزدیک بود که در شکرد - چون نظر همایون بران افتاد بر زبان گوهربار گذشت - بزنید - و برگیرید ناگاه جوقي از صحرائي زاغ فراهم شده آن را گرد گرفتند - او چنگ از کبوتر باز داشته بسراسیمگي افتاد - و از نظارگیان غریو برخاست - والا همتي (که جز ایزدي رضا نپژوهد) آسمان را بکام او گرداند - پذیرائي منشے جانور چه شگفت •

و از سوانح فرستادن فیروزي جنود بگشایش قندهار - جنت آشیاني بفرمانروای ایران شاه طهماسپ گذشته بود - ازین رو دیهیم خدا بگرفتن آن دل ننهادے - دریندولا (که ایرانیان را ستارۂ یکجهتي بدان تابش نماند - و مظفر حسین میرزا و رستم حسین میرزا فرزندان سلطان‌حسین میرزا بشورش سوزائي از مرزبانان ایران سر باز زدند - و در فرمان پذیري شاهنشاهي گفتار اینان بکار نمي گرائید) بخاطر همایون رسید که گزیده لشکرے بدانسو فرستاده یاوري[۳] کارکنان ایران نموده آید - اگر میرزایان رو بدرگاه نهند فراخنه آلکای دیگر داده شود - و آن آباد بوم بپاسبانئ یکي از طوز دادان دادگر باز گراید - و اوزبک از اندیشۂ گرفتن باز ماند - و آن یاوري دلخواه صورت بندد - بیست و چهارم خانخانان را دستوري شد - و شاه بیگ خان سید بهاء الدین بختیار بیگ گوردهن راول بهیم دلپت جانش بهادر بهادر خان قوردار محمد خان نیازي

(۲) در [چندنسخه] هندیۂ مالوه (۳) نسخۂ [ز] یاوري کارگشائي بر ایرانیان نموده آید •

علي‌مردان بهادر بابهدهر رائهور شيرخان قرابيگ فريدون برلاس سرمدي ميرمعصوم بهكري حسن‌علي عرب خواجه حسام‌الدين سيد درويش قاسم(٢) كوكه خاكي گله‌بان نورمحمد خواجه خضري عبدالغني الغ بيگ سال النگي خاكي بيگ سيد ميرعلي ميرزا بيگ سالار قلي ميرزا محمد سيد بندهٔ‌علي ابراهيم بيگ مرشدقلي جولک شمشيرعرب محمد زمان باقي چهاردانگي عبداللطيف بهادرملک عزت‌علي(٣) كابلي الله‌بردي تولكچي الياس توپچي محمدقلي تنگري بردي فرخ‌بيگ قل(٤)محمد و بسيارے راد مردان كارآگاه را بهمرهي نوشتند - و خواجه مقيم به بخشيگري سربلندي يافت فرمان شد كه از بلوچستان بدان سو گرايد - اگر فرمان پذيري فراپيش گيرند آن آباد ملک بآنان وا گذارد - و همراه گيرد - ورنه بسزا برمالد - و بدادگران سعادت پژوه بسپرد - و نيز مرزبان تتهه بناصيه سائي درگاه نيامده است - كارآگهي فرستاده داستان اندرز برخواند - اگر خود پيوندد يا فوجي همراه سازد بهتر - ورنه بدهٔ‌را بگذراند - و در بازگشت مالش بسزا دهد - غرهٔ بهمن گيتي‌خداوند كشتي‌سوار به نخستين منزل خانخانان (كه بيگ فرسخي بود) سايهٔ عاطفت انداخت و والا بزم آراسته شد - و به نثار و پيشكش سعادت اندوخت - و بهين پندها آويزهٔ گوش آگهي گردانيدند - و همدرين روز سلطان پرويز را خواهرے نيک اختر بزاد - اميد كه قدوم او فرخي افزايد - ششم اسمعيل قلي خان از گجرات آمده بسجدهٔ قدسي‌آستان ناصيهٔ بختمندي برافروخت نهم قاسم علي خان را بكالپي (كه در اقطاع او بود) دستوري شد - بيست و دوم گيتي خداوند را دندان بدرد آمد - و زالوک برنهاده چاره‌گر آمدند - سيوم اسفندارمذ خديو جهان از آب راوي برگذشت - و هشت روز بعشرت شكار پرداخته از گلگشت صحرا نشاط اندوخت •

آغاز سال سي و ششم الهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

يعني سال اسفندارمذ از دور سيوم

روز پنجشنبه بيست و چهارم جمادي‌الاول سنه (٩٩٩) نهصد و نود و نه پس از چهار ساعت و شانزده دقيقه نورافزاي نشيب و بالا حمل را نورآگين ساخت - كارپردازان سلطنت دولتخانه را آئين بستند - صورت را حسن معنوي پيرايه دادند - و روزگار آخشيجان چون جهان خرد سرسبز و شاداب شد •　　• قطعه •

اى عروس طرب از بخت شكايت منماى • حجلهٔ حسن بيارای كه داماد آمد
بري بهبود ز اوضاع جهان مي شنوم • شادي آورد گل و باد صبا شاد آمد

---

(٢) در [بعضي‌نسخه] هاشم كوكه (٣) نسخهٔ [ا] عنبر علي كابلي (٤) نسخهٔ [ب] قلي محمد •

هر روز جشنے دیگر آراسته گشت - و آلهي سپاس را روز بازار دیگر شد - ششم زین خان کوکه را پایه افزودند - و بوالا منصب چهار هزاري و نقّاره سربلندي یافت - نهم با برخے پردگیان کشتي سوار به بستانسرای میرزا کامران خرامش رفت - و تماشای رنگ آمیزی بهار عشرت افزود - هفدهم پیشکش خان اعظم میرزا کوکه بنظر همایون در آوردند - لختے گزیده فیل و دیگر تنسوقات از گجرات فرستاده بود - و خود را بدین دست‌آویز بیاد داده - روز شرف که بزرگ جشن بود ایلچیان تته بار یافتند - و عرضداشت با پیشکش گذرانیدند - همگي گذارش آنکه از خرد غنودگي گذشت آنچه گذشت - اگر نوید بخشایش رسد پیشین لغزشها چاره پذیرد شهریار پوزش پذیر آمدگان را امّیدوار ساخت - و منشور دلدهي برنگاشت - نهم اردي بهشت بزم قمري وزن شد - افسر خدیو را بهشت چیز برسختند - و داد و دهش را هنگامه برساختند *

و از سوانح بهي یافتن نگارندهٔ اقبالنامه - چهارم بهمن ماه پیشین سال بیماري افزایش یافت - پزشکان روزگار سنگ مثانه پنداشتند[۲] - و دوای آن بکار میرفت - و زمان زمان رنجوري مي افزود - چندانکه کار آگهان گسسته امّید شدند - ازین آگهي لختے شادي مي اندوخت از سر آغاز آگهي سر و برگ زندگي نبود - و از تقلید روائي و خلق پرستي ناسور دل بیتاب داشت - لیکن چون بآئین سپاه بود طبیعت از فرمان خرد بیرون رفته بانده درمیشد - این اکدش غم و شادي را همواره بدل در گذرد - که داستانے چند بزبان شمشیر گذارده آید - و گوهرشناسی گیتي خداوند را بتازگي دلنشین که رمه گردانند - و تنگ حوصلگان را (که از نخوت مردانگي ناهنجار روند - و دستارچهٔ لاف‌گذاري کج نهاده عشوه فروشند) بزبان کردار خموش گرداند دیهیم خدا هربار که برین رنجور سایهٔ عاطفت انداختے نوید تندرستي رسانیدے - دیگران داستان دلدهي نام نهادے - دو روز از نوروز مانده بود که دانش اندوز حکمت آموز حکیم مصري از دکن آمد - و بسجود قدسي آستان سربلندي یافت - همان دم شهریار مهربان دل او را بر سر این آمادهٔ سفر واپسین فرستاد - از شکفته روئی او تازه نشاطے پدید آمد - آن پزشک آزمون کار نارسائی پیشینیان دریافت - و بمغز بیماري وا رسیده بچاره گري برنشست - در کمتر زمانے نشان بهي پیدائي گرفت و نفس نفس تندرستي افزود - پانزدهم صحّت یافته بکورنش رفت - و نهفته گذارش افسر خدیو بتازگي خاطر نشان خرد و بزرگ شد - ایزدي نیرو درین رنجوري شگرف یاوري نمود - فراوان سال در شناسائی نفس ناطقه سراسیمگي داشت - و هر دلیلے (که گذاردهٔ پیشینیان بود) ناخن زده آمدے

---

(۲) در [چند نسخه] انگاشتند *

و احتمال آنکه دانائي باعتدالِ آخشيجانِ مزاج باز گردد - از سراپاي خاطر برنياهدے - در آشوبِ بيماري بر من پيدائي گرفت - و بنورستانِ آگهي آرامش يافت *

و از سوانح چيره دستي برهان‌الملک بر جنوبي ديار - چون نخستين بار ناکام برگشت چنانچه لختي گذارده آمد در مالوه باقطاعِ خود بسر ميبرد - دريتولا (که خان اعظم بگجرات رفت و شهاب خان را روزگار سپري شد) نزدِ راجه علي خان مرزبانِ خانديس رفت - او بتقديمِ فرمانِ شاهنشاهي سرگرمِ ياوري شد - و بعادل خان بيجاپوري قرار داد که چون باحمدنگر روی آورد ازانسو فيز لشکر دررسد - و بدين سگالش برخے سپاهِ او روانه شد - تا بسرحدِ خويش انتظار برد جمال خان (که سپه‌آرای احمدنگر بود) از انديشهٔ فراهم شدنِ هردو سپاه تيزدستي نمود - و پيشتر ازانکه برهان الملک نزديک شود اسمعيل پورِ او را برداشته به پيکارِ بيجاپوريان شتافت - و بکمتر آويزه چيرگي يافت - برهان‌الملک چون ببرار آمد امجد الملک و عظمة‌الملک و سيف الملک[۲] و شجاعت خان و جهانگيرخان و صدر خان و عزيزالملک و ديگر سران پيوستند - و بے جنگ خاطر ازان الکا وا پرداخت - و همانروز (که جمال خان را بادِ نخوت بسر افتاد) ازين آگهي در سبکروي شد - و سررشتهٔ تدبير از دست داده بےشايسته آمادگي گام فراخ برزد - و از گروهٔ فردا پور برگذشت - هفدهم دران نزديکي عرصهٔ نبرد برآراست - راجه علي خان از دوربيني برهان‌الملک را با امرای برار دورتر داشت - و خود بکارزار درآمد - و هنگامهٔ آويزش گرمي پذيرفت - دران زد و خورد بندوقے بجمال خان رسيد - و خرمنِ هستيِ او پاک بسوخت - لشکرِ دکن پراگنده گشت و سترگ فيروزي چهرهٔ نشاط برافروخت - در کمتر زمانے اسمعيل را گرفته آوردند - و زنداني شد سپس مرزبانِ خانديس برخے مردم را همراه ساخته خود باز گرديد - و در کمتر فرصتے باحمدنگر شتافت - و برهمگي ملک چيره دست آمد * (۳)

و از سوانح رسيدنِ ايلچيِ فرمانرواي ايران شاه عبّاس - از کار آگهي و نيک سگالي افسرخديو هرگونه مردم بدرگاهِ والا بارِ خواهش برگشايند - و فروبستگيها گشايش يابد - دگرگونگيِ کيش راهِ کارسازي نگيرد - و آشنائي و بيگانگي گردِ دوئي نينگيزد - که همه دوستداريِ او را جويا و هر يک بآرزوی خود کامياب - دران هنگام (که دارائيِ ايران بپدرِ او سلطان محمّد خدابنده رسيد) فتنه اندوزانِ خويشتن‌بين او را ببزرگي برگرفته در هري غبارِ شورش انگيختند - و آن برنای ناآزمون را دستمايهٔ خود کامي ساختند - اورنگ نشينِ ايران بخراسان آمد - و از نابينائيِ

---

(۲) نسخهٔ [ا] چيره دستي يافت (۳) در نسخهٔ [ل] اينجا عنوانے آورده - رسيدن ايلچيِ فرمان رواي ايران شاه عباس *

خود و نخوت فروشی دستور و دورنگی سپاه کار ناساخته برگشت - او مرشد تبریزی را بدرگاهِ والا فرستاده یاوری درخواست - شاهنشاه دادگر سزاوار پاسخ ندانست - و بر زبانِ گوهرآمود گذشت هرگاه آویزش با مجازی خدا رود چگونه دستیاری نموده آید - دریندولا پاکدامنی خود و چیره‌دستی بد سگالان خود کام بتازگی برگذارد - و تازه و کهن پیوند نیاکان فرایاد اقدس داده از ناپرسیدن (۲) شکایت گونه نمود - و دریوزهٔ همّت کرد - ششمِ خرداد یادگار سلطان روملو (که کهن سالِ نو خرد بود و از بابریانِ آن دردمان) بسعادت کورنش سربلندی یافت - و نیایش نامه را با گزین ارمغانی گذرانید - شهریار پوزش پذیر فرستاده را بنواخت - و در برآمدِ کارِ او جانقی رفت - برخی بران بودند که یکی از فرزندانِ بختور را با فیروزی سپاه فرستاده خراسان از اوزبک برگیرند - و بگزین روشی دستگیری نیکنامی آورد - چون فرمانروای توران پی در پی گزیدهٔ مردم فرستاده پیمانِ یکجهتی استوار ساخته بود پذیرائی نیافت - فرمودند سزاوار آنکه نخست داستانِ اندرز فروخوانده شود بو که آویزه از میان برخیزد ٭

لختی حالِ صفوی سلسله برمی‌طرازد - و سرابستانِ سخن را شاداب میگرداند - او بهشت پشت بشیخ صفی اردبیلی میرسد - و آن آگاه دل به بیست واسطه بامام موسی کاظم - شاه عباس بن سلطان محمّد خدا بنده بن شاه طهماسپ بن شاه اسمٰعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ صدرالدّین موسی بن شیخ صفی الدّین ابو اسحٰق بن شیخ صدر الدّین ابراهیم بن شیخ خواجه علی بن شیخ امین الدّین جبرئیل بن شیخ صالح بن شیخ قطب الدّین بن صلاح الدّین رشید بن محمّد حافظ بن عیوض (۳) بن فیروز شاه زرّین کلاه بن شرف شاه بن محمّد بن حسن بن محمّد بن ابراهیم بن جعفر بن اسمٰعیل بن محمّد بن احمد غزّالی ابو محمّد بن ابوالقاسم حمزة بن امام موسی کاظم - فیروز شاه در زنگان نزدیک سلطانیهٔ اردبیل میبود - بفراخ روزی و نیک نامی بسر می برد - عیوض در اسفرنجانِ اردبیل بنگاه ساخت - قطب الدّین باردبیل خانه گرفت - و خدا پرستی از ناصیهٔ شیخ صفی تابشِ دیگر داد - او با خود در آویخت و فیروزمند آمد - بهنر پژوهی بشیراز رفت - و شیخ سعدی و دیگر نیکوان را دریافت - ۰۰ برخی صافی درونانِ نهفته بین گشایشِ کار بگیرا دمِ شیخ زاهد در گیلان نشان دادند - او چراغ شناسائی از شیخ جمال الدّین گیلانی افروخته داشت - و سرچشمهٔ او شیخ جنید بغدادی - ناگزیر بدانسو روانه شد - و در دیهِ هلک گران دیدار یافت (۴) - و سعادت اندوخت - شیخ عنصری دختِ خود بدان معنوی فرزند سپرد - و نژاد را فرّخی افزود - دران هنگام (که صاحبقرانی روم برگرفت

(۲) نسخهٔ [ز] ازنا رسیدن سپاه (۳) در [چند نسخه] عوض (۴) نسخهٔ [ل] دریافت ٭

باز گردید) شیخ صدرالدین موسی را باردبیل دریافت - و دریوزهٔ همّت نمود - و از خواهش
باز پرسید - شیخ آزادیِ بندیانِ روم درخواست - و پذیرفته آمد - و فراوان کس از استجلو و تکلو
و رستاق و روملو و ذوالقدر و افشار و قراچار(۲) و اغلو و جز آن را بند برگشودند - و بسیارے از ایشان
بسپاسگذاري غاشیهٔ عقیدت بر دوشِ دل کشیده صوفیگري گزیدند - شیخ جنید را خواهشِ
اسباب آرائي از گوشهٔ وارستگي بیرون آورد - و فراهم آمدنِ گروندگان یاور افتاد - جهانشاه قراقونیلو
مرزبانِ عراقین و آذربائیجان ازین هنگامه باندیشه درشد - و شیخ را از قلمرو برآورد - او بحلب رفت
و ازانجا بدیارِ بکر - حاکمِ آن اذن حسن آقاقنلو(۳) به نیایشگري برخاست - و بخدیجه بیگي آغا
خواهرِ خود پیوندِ بیوگاني بست - سلطان حیدر ازو بزاد - و چون در پیکارِ شیروان شاه بساطِ زندگي
در نوردید پورِ او در اردبیل در پناهِ درویشي سروري پژوه شد - و کلاهِ دوازده ترکی قرمزي از سقرلاط
بر سرِ گروندگانِ خود برنهاد - و چون اذن حسن بر جهان شاه چیره دستي یافت فرزندِ خود را
حلیمه بیگي آغا یا علم شاه خاتون بسلطان حیدر (که خواهر زادهٔ او بود) داد - و ازو سه پسر شد
سلطان علي میرزا - ابراهیم میرزا - اسمعیل میرزا - او بکینِ توزيِ شیروان رو آورد - و فرخ(۴) افشار
که شروان شاهي باو رسیده بود پیکار نموده شکست یافت - دیگر بار آویزش رفت - روزگارِ
سلطان حیدر سپري شد - و یعقوب بیگ هرسه پسرِ او را در اصطخر زنداني ساخت - امیر قرا عثمان
در زمانِ صاحبقراني و شاهرخ میرزا ایالتِ دیارِ بکر داشت - چون روزگارِ او بسر آمد اذن حسن
بجاي پدر برنشست - و با امیر جهانشاه بن قرا یوسف آویزشها نمود - و به نیستي سرا برنشاند
دو پسر داشت - سلطان خلیل - میرزا یعقوب - نخستین جانشین شد - لیکن از دوست نشناسي
سپاه ازو برگشته ببرادر گرائید - و در آویزهٔ او قالب تهي کرد - چون یعقوب بیگ را واپسین خواب
درگرفت فرماندهي برستم بیگ بن مقصود بیگ بن اذن حسن رسید - او هرسه پسرِ سلطان
حیدر را از زندان برآورد - روزے چند نگذشته بود که از فزوني مردم و نیایش گري ایشان
به بیمناکي افتاد - و در بسیچ دیگر شد - برادران اردبیل سو کام(۵) ناکامي برگرفتند - لشکرے
از پي فرستاد - و سلطان علي میرزا را در پیکار نقدِ زندگي یغمائي شد - و آن دو برادر بگیلان
شتافتند - و کارکیا علي مرزبانِ آن دیار دستگیري نمود - و در محرّم نهصد و پنج شاه اسمعیل
بایران شد - و صوفیان برو گرد آمدند - او بکینِ توزيِ فرّخ افشار برآمد - و در پیکار روزگارِ او
سپري شد - آن ملک برگرفته روی بآذربائیجان آورد - و چیره دستي یافت - و بنهصد و هفت

(۲) نسخهٔ [ا] قاچار (۳) در [چند نسخه] آن قونیلو (۴) نسخهٔ [ا] فرخ یسار (۵) نسخهٔ [ل] کام و ناکام راه برگرفتند •

در پانزده سالگي در تبريز خطبه بنامِ خود ساخت - و بجاى كلاهِ حيدري تاجِ دوازده تركي برساخت - او را پنج پسر شد - طهماسپ ميرزا - القاش[2] ميرزا - سام ميرزا - رستم ميرزا بهرام ميرزا - با سلطان مراد پورِ يعقوب بيگ نزدِ همدان كارزار نموده فيروزمند آمد - و عراق و فارس و كرمان برگرفت - و بر علاء الدوله ذوالقدر چيرگي يافت - و بغداد و برخے عراقِ عرب را بر قلمرو افزود - و خوزستان بدست آورد - و شاه بيگ خان اوزبک را نزدِ مرو از هم گذرانيد - و خراسان تا كنارِ جيحون ازو شد - بيست و چهار سال بفرمانروائي برنشست - و در سي و هشت سالگي عالم را پدرود كرد - دوشنبه نوزدهمِ رجب نهصد و سي (كه واپسين روزگارِ او بود) شاه طهماسپ در دوازده سالگي بر اورنگِ سلطنت برآمد - لفظ ظل ازان سال باز گويد - در روزآبادِ جام با عبدالله خان كارزار نموده فيروزي يافت - سلطان سليمان[3] فرمانرواى روم بيازشِ ايران برآمد شاه را آويزه بهديد نيامد - و بتاختِ آلكاى او تيزدستي نمرد - و گزيده قلمروِ خود را از[4] گزندِ رومي سپاه نگاهداشت - گرجستان و گيلان بدست آورد - وخان احمد را بقلعهٔ قهقهٔ[5] زنداني ساخت - و اسمعيل ميرزا دومين پورِ خود را چون كجرو و بے آزرم بود از هرات طلبداشته بزندان فرستاد - و فراوان سال در قزوين بكارداني و آهستگي فرمانفرمائي نمود - و بسا نيكوئي چهرهٔ روزگارِ او برآراست - جز آنكه در نهصد و شصت و شش سلطان بايزيد پورِ سلطان سليمان با چهار پسر و دوازده هزار كس پناه آوردند - او از هرزه درائي خوشامد گويانِ خانه برانداز بخونِ گرامي مهمانان دست برآلود - اگر شكوهِ سلطان روم بربن داشتے در برابر زر و سيم بر ننگرفتے - پنجاه و چهار سال بر اورنگِ فرماندهي برنشست - چهارمِ خرداد بيست و يكم سالِ الٰهي پايانِ شب از ناسور درگذشت - برخے برانكه بكوششِ سلطان حيدر مسموم شد - و از هم گذرانيدنِ صوفي[6] حكيم ابونصر پورِ صدرِ شريعه را درمحفلِ شاهي باورآن - و گروهے گويند ابراهيم ميرزا از[7] دشمني و ازدمسازي بدان بدين روز نشاند - چون رنجوري افزود سلطان حيدر از دمسازي خوشامد گويانِ ياوه دراى انديشهٔ بزرگي در سر گرفت - وبا وكالتِ بے انبازِ گرامي پدر بسيچِ سروري جوهرِ عقلِ او را تباه گردانيده بسيارے زر بخدگان بدو گرويدند - دربن هنگام شاه تندرستي يافت - اگرچه او را از دوربيغي بباز پرس در نياورد ليكن در وكالت آن پايه نماند - و چون روزگارِ او سپري شد پريخان[8] خانم دختِ او دومين پسرِ او اسمعيل ميرزا را طلبداشت - و بدستان سرائي سلطان حيدر را درونِ

---

(۲) نسخهٔ [ا] الفاس ميرزا - و نسخهٔ [ب] القاس ميرزا (۳) در [چند نسخه] سليم (۴) نسخهٔ [ز] از آسيب (۵) نسخهٔ [ا] قهقنه - و نسخهٔ [ز] قيقه (۶) نسخهٔ [ز] صوفيان (۷) در [بعضے نسخه] از دشمني آن بتنگ آمده بدبن روز نشاند (۸) در [بعضے نسخه] پري‌جان‌خانم - و نسخهٔ [ل] پري‌خانم •

حرم‌سرا آورد - و خلفای روملو و شمخال چرکس و شیب خان[۲] و ولي سلطان و امیران تکلو و دیگر هواخواهانِ اسمٰعیل میرزا کشک داشتند - درآمد و برآمدِ دولتخانه را بعتهٔ یازشِ سلطان حیدر نمودند - پریخان خانم از درون بجانستاني برخاست - دربن هنگام سلطان مصطفی میرزا و زال بیگ و حسین بیگ و پیرخان و دیگر اُمرای استجلو نزدیک ده هزار کس فراهم شده به برآوردنِ سلطان حیدر روی آوردند - شمخال به تیزدستي درون شده کارِ او بانجام رسانید و سرِ او را بیرون انداخت - و شورش فرو نشست - اسمٰعیل میرزا باورنگ فرماندهي برآمد و نزدِ قم خطبه بنامِ خود کرد - آن سودائي مزاج را بدمستیِ دنیا بقدر نشناسي و خونریزي برد - یک و نیم سال و چهارده روز طبیعت پرستاري نموده سیوم آذر سالِ بیست و سیومِ الٰهي درگذشت - و دربن کوتاه دولت در جان شکریِ برادران و خویشان و دیگر بزرگان دراز دستي نمود - از شش برادرِ خود سلیمان میرزا سلطان محمود میرزا امام قلي میرزا سلطان احمد میرزا را روزگار بسر آورد - و سلطان علي میرزا را فروغِ چشم برگرفت - و سلطان ابراهیم میرزا و بدیع‌الزّمان میرزا پسرانِ بهرام میرزا و سلطان حسن میرزا نخستین فرزندِ سلطان محمّد خدابنده را رهنمای نیستي شد - و در روائیِ آئینِ سنّیان کوشش نمود - و بجائی نیارست رسانید سلطان محمّد خدابنده برادرِ بزرگِ او در سالِ بیست و سیومِ الٰهي اورنگ نشین آمد - و جهانے بشگفت زار افتاد - شاه خونریز چندے را بجانگزائیِ او فرستاد - و نزدیک بود که کارِ او بانجام رسانند که آوازهٔ فروشدنِ او جهان را برگرفت - و ناگهاني بدولت رسید - و داد و ستد بر فخرالنّسا[*] بیگم دخترِ میرعبداللّه والیِ مازندران (که همخوابهٔ او بود) قرار گرفت - او نیز گسیختگیِ پیوندِ دلها فرا پیش نهاد - و (چون رومي سپاه بشروان رو آورد و ایرانیان شکست خورده برگشتند) شاه را در قزوین گذاشته بدان سو گرائید - و بگزین آویزها اولکای خود برگرفت - چون باز گردید قزلباش از بے‌آزرمي برآشفت - و آن مهین بانو را به‌نیستي‌سرا فرستاد - آغازِ دولتِ ایشان بدستیاریِ اخلاص بود - اکنون که چنین بیراهه میروند ندانم که حالِ این غنودگان بکجا کشد باز شورشِ روم بلندي گرا شد - شاه به‌نیروي نیکو خدمتیِ میرزا سلیمان وزیر آن یورش را بحسنِ انجام رسانید ❊

دربن هنگام اُمرای خراسان عبّاس میرزا را دست‌آویزِ شورش گردانیده در گرفتنِ مشهد دلیري نمودند - اگرچه مرتضیٰ قلي آویزش نموده شکست یافت لیکن در نگهبانیِ شهر کار آگهي بجای‌آورد - شاه لشکر بدانسو کشید - و تربت را (که سرِ راهِ هري بود - و مرشد قلي‌خان

---

(۲) در [بعضی نسخه] درویش خان ❊

داشت) گرد گرفت - و از دو روئي ناسپاسان پس از ششماه آشتي کرده بعراق باز گردید - درین میان آگهي یافت که عبّاس میرزا بیازش پیکار مي آید - و از باز گشتِ شاه خوابِ بےپروائي دارد پرتال گذاشته بشبگیر بوم وار بران اردو ریخت - بسیارے سرانِ لشکر را روزگار سپري گشت و برخے گرفتار آمدند - و فراوان غنیمت بدست افتاد - میرزا با چندے در هرات حصاري شد آنرا گرد گرفتند - از یافه درائي هرزه سگالانِ نافرجام درونیان و برونیان بر فراز بیحیائي بر شدند و میرزا سلیمان را بزور از دولتخانه بر آورده رهگرای نیستي گردانیدند - ناگزیر شاه گُرگ آشتي نموده باز گشت - و بفرو نشاندنِ رومي شورش لشکر بآذربائیجان کشید - و سپه آرائي بحمزه میرزا باز گردید - ترکانِ بےحقیقت با میرزا نیز راهِ ستیزه فراپیش گرفتند - و کارے نیارستند ساخت جدا شده بقزوین آمدند - و طهماسپ میرزا خرد پور شاه را بکلاني بر گرفتند - حمزه میرزا بنگاه را گذاشته به پیکارِ اینان تیزدستي نمود - و فیروزي یافته به پیشین شغل باز گردید - درین میان مرشد قلي مشهد را بدستانسرائي برگرفت - و عبّاس میرزا برهنموني علي‌قلي به پیکار برخاست و هزیمت یافته بهري رفت - او اتالیقِ میرزا مرشد قلي شد - درین هنگام حمزه میرزا را دلّال[2] پسرے از هم گذرانید - و اُمرا ابوطالب میرزا پسرِ خردِ شاه را پیشوا گردانیدند - آوازهٔ آمدنِ عبدالله خان بگشایشِ هري جهان را درگرفت - مرشد قلي‌خان عبّاس میرزا را گرفته بعراق رو آورد قزلباش روز بروز جدا شده مي‌پیوستند - تا آنکه شاه سلطان‌محمود و ابوطالب میرزا نیز با چندے رسیدند - هردو را بگوشهٔ باز داشت - و در سالِ سي و دو الٰهي خطبه بنامِ او شد - و بسیارے را ببدگماني از هم گذرانید - (اگر چه آذربائیجان نیارست گرفت - و چندے خراسان بای داد) لیکن چون فرمانروای توران در گذشت خراسان را بر گرفت - و آنکه از شورشِ برنائي بےمحابا خون ریختے و بناموسها گزند رسانیدے از توجّهٔ گیتي‌خدیو لختے فرو نشست - امّید که روز به آید و همدرین سال مهتر ابراهیم عرضداشتِ مظفّرحسین میرزا از قندهار آورد - پیشکش را بر لابه‌گري افزوده بود - شاهنشاه پوزش پذیر آمده را نوازش فرمود - هیزدهم پولانے (که راجه مانسنگهه در آشتيِ اُرڈیسه بر گرفته بود) بدرگاهِ والا رسید - و لختے بتماشای آن عشرت اندوختند ٭

و از سوانح رسیدنِ مریم‌مکاني از دارالخلافهٔ آگره - چون از نزدیک شدن آگهي‌آمد خدیوِعالم فرزندانِ والا گوهر را یکے پس از دیگرے به‌پذیرگي فرستاد - بیست ویکم خرداد اورنگ آرای هشیارخرام کشتي سوار پذیرا شد - و در سراپردهٔ آن مهین بانو رفته نیایشگري نمود - بامدادان بدریائي کاخها عشرت گزیده باز گردیدند ٭

---

(۲) در [چند نسخه] هلاک ٭

فيروزي يافتن خان اعظم ميرزا كوكه - و ريخته شدن آبروي مظفر گجراتي[۲]

(چون گجرات از خانخانان بر گرفته بكوكلتاش نامزد ساختند - و او ديرتر بدانسو رفت و رايات همايون بصوب پنجاب برافراخته آمد) تباه سگالان آن ديار از كوته انديشي و كم بيني طيلسان آزرم دريده از فرمان پذيري سر باز زدند - جام (كه سرگروه آن گروه بود) در فراهم آوردن فرومايگان بد نهاد شد - و اندوختهٔ[۳] روزگاران بيرون آورده مظفّر گجراتي را (كه از بيدانشي سر سروري خاريدے) سپه آراى ساخت - و دولت خان پسر امين خان غوري مرزبان جونه‌گدهه و سورت و كهنكار بزرگ كچهه را بياوري برخواند - پيش ازانكه هنگامهٔ بدگوهران گرمي پذيرد كوكه بدانجا رسيد - لختي پروا نكرد - و چندے آسان برشمرد - تا آنكه مشتي ناسپاسان بشورافزائي برخاستند - دست از همه بازداشته بچاره گري برنشست - برادران قليچ خان و فرزندان اسمٰعيل قلي خان (كه از بزرگ اقطاع‌داران بودند) بناشايست عذرها همرهي نگزيدند - همانا نرسيدن آن گروه ايزدي تائيد بود - هرچند در سپه كشي خودسران كجگرا كمتر كارشايستگي بيشتر - بيدلي يك كس گروهے را از جاى برد - و ناهنجار سخني جهانے برهم زند با افزوني غنيم و هرزه لائي هوا خواهان كارنشناس باقبال روزافزون شاهنشاهي جنگ ورزيد[۴] و درمالش فرصت جويان كم بين شد - نزد بيرم گانو فتح‌خان پسر امين‌خان غوري و چندرسين زميندار هلود[۵] و كرن[۶] پرمال[۷] كلانتر موربي و بسيارے نخوتمندان بفيروزي جنود پيوستند - نورنگ خان و سيّد قاسم و خواجه سليمان و برخے رادمردان را پيشتر روانه گردانيد - ايشان در موربي بيست و پنج كروهي ولايت غنيم بيانه گذاري نشستند - گرفتم سگالش خدمتگذاري نبود شگرفي جاويد دولت چرا در پرده ماند - از كج بيني داستان آشتي درميان آوردند - و كار شناخته رو بفروتني نهادند - بدگوهران نخوت فروش نپذيرفته آهنگ پيكار در سر گرفتند كوكلتاش از بيداربختي و روشن ستارگي بچاره سگالي نشست - و با آنكه فيروزي سپاه از ده هزار م و غنيم از سي هزار بيش بود آمادهٔ آويزه شد - و از هفت كروهي رده برآراست - قول خرّم خواجه ابوالقاسم ديوان حكيم مظفّر اردستاني قول ابدال و ديگر بهادران دو هزار كس

---

(۲) نسخهٔ [ز] نهضت رايات همايون بصوب گجرات و تاديب و تنبيه يافتن بدسگالان خصوصا جام بدانجام
(۳) نسخهٔ [ز] ديرين اندوختهٔ (۴) در [چند نسخه] در زد (۵) در [بعضے نسخه] بلوت - و نسخهٔ [ل] بهلو (۶) نسخهٔ [ل] كرن مال (۷) در [چند نسخه] موربي ●

برانغار نورنگ خان با هزار و پانصد - جرانغار خواجه رفیع محمّد حسین شیخ قاضي حسین سیّد ابواسحٰق چندر سین هزار و هشتصد - هراول سیّد قاسم سیّد بایزید سیّد بهادر سیّد عبدالرّحمٰن سیّد سلیم میر شرف الدّین سیّد مصطفی هزار و چهار صد کس - التمش هزار و ششصد فروهیده مرد کوکلتاش و کامران بیگ و محمّد توقبائی و خواجه بابا و قادر قلي کوکه با چهار صد آزمون کار ناموس دوست طرح شدند - و گوجرخان با ششصد جوان طرح برانغار قرار گرفت - و خواجم بردي با همان قدر دلاور طرح جرانغار - و ازان سو در قلب گاه مظفّر با چهارهزار از گروه لونبه کاتهي و جز آن - برانغار دولت خان با چهار هزار و پانصد کس - جرانغار جام با هشت هزار سوار مقدّمه آجا پسر رشید جام با منیه عموی او و دیگر برادران و جسا با خویشان چهارهزار و پانصد کس قرار داد آن بود که از سیه آب گذشته سیم تیر آویزش رود - و عیار همّتها بر گرفته آید چون ازان آب گذاره شد غرّیدن تندر و باریدن ابر چنان در گرفت که در شبانه روز یکدیگر را نیارستند دید - غنیم بفرازگاه[۲] فرود آمده بود - اولیای دولت از نشیب زمین و آب فزوني و کم آذوقي ستوه آمدند - دو بار شبخون آوردند - و ناکام باز گردیدند ٭

چون سختي از اندازه گذشت ناگزیر نوانگر[۳] رویه بنگاه جام کوچ کردند - تا هنگامهٔ مخالف پراگندگي یابد - و روزي فراخي پذیرد - چهار کروه سپرده بآباد دهے فرود آمدند - علف و فراوان غنیمت بدست افتاد - ناچار مخالف برخاست - و در سه کروهي رودے درمیان داده جای گرفت - و بسیارے بپاسباني بنگاه جدا شدند - چهارم امرداد فوجها بآویزش درآمدند و عرصهٔ کارزار گرمي پذیرفت - تیزدستان جرانغار از هراول بر گذشتند - دولت خان سخت درآویخت - خواجه شیخ بگزیده آئین خود را برغنیم زد - و خواجه رفیع به پیوند درستي با چندے همپائي نمود - جلوگیر کرده از هم گذرانیدند - و پانزده دلاور از خویشان او بنامورى درگذشتند - شیخ کبیر پور مکمّل خان نیز بمردانگي فروشد - طرح این فوج کارے بر نساخت بسیارے از یغها راه گریز پیش گرفتند - و چندے پس قول آمدند - محمّد حسین شیخ زخمي درین مردم بود - بزودي درگذشت - و برخے از میان قول و التمش عنان کشیدند - غنیم از چیره دستي بنخوت درآمد - و دنبال کرده دست در پرتال زد - درین میان پردلان التمش تیزدستي نموده بدولت خان درآویختند - و برخے گریختگان باز گردیده بجنگ پیوستند - برانغار مخالف (که به تیزدستي مي آمد) لختے عنان کشید - و در سرآغاز آویزه هراول غنیم با پیشدستان فیروزي سپاه درآویخت - و سخت کوششها درمیان آمد ٭　　٭ شعر ٭

---

(۲) در [چند نسخه] بقرارگاه (۳) نسخهٔ [از] تومکره ٭

دلِ تیغ گفتي بنالد همي * زمین زیرِ اسپان بنالد همي
پر از نالهٔ کوس شد مغزِ میغ * پر از آبِ شنگرف شد جامِ تیغ

کار از تیر و شمشیر برگذشت - و بکارد و خنجر درهم آمیختند (۲) - میر شرف‌الدّین برادمردي جان نثار کرد - نزدیک بود که چشم زخمي باین فوج رسد - بهادرانِ التمش برانغارِ غنیم را برشکسته بیاوري پیوستند - راجپوتانِ غنیم بآئینِ خویش از اسپان فرود آمده بخون‌گرفتگي ایستادند - درین میان کوکلتاش رسید - و فیروزي چهره برافروخت - مهرارن با برادر و دو پسر و جسا با پانصد راجپوت یکجا نقدِ زندگي سپردند - ظریف‌الملک وکیلِ دولت خان دستگیر شد - جام و مظفّر بےآویزش راهِ گریز فراپیش گرفتند - و دولت‌خان زخمي بجونه‌گدهه رفت - دو هزار گنداوران از غنیم جان‌سپردند - و از فیروزي سپاه صد کس بواپسین خواب غنودند و پانصد جوان را نمایان زخمها چهرهٔ مردانگي برافروخت - و هفتصد اسپ فرو شد - توپخانه و فیلخانه و دیگر اسباب غنیمت اندوختند - سپه آرا بسپاسگذاري برنشست - و که و مه را دل بدست آورد - بیست و هشتم نویدِ فیروزي بعرضِ همایون رسید - و الٰهي سپاس افزایش گرفت - کوکلتاش نگاشته بود که از هرزه سرائي که و مه ناامیدي داشت - دران نزاردلي گیهان خدیو بعالمِ مثال همّت را نیرو بخشید - و آبِ رفته بجوی آمد - اگر شگرفيِ این نمودار یک یک برگذارد گوشِ ظاهرنگهان برنتابد *

درینولا قاضي نوراللّه و قاضي علي را بکشمیر فرستادند - برطوطه (۳) (که از رازدارانِ میرزا یوسف خان بود) دشمنان برو سخني چند برساختند - و دامنِ آلودِ خیانت وا نمودند میرزا ناکرده پژوهش بشکنجه درکشید - او ستوه آمده راهِ گریز پیش‌گرفت - و ببارگاهِ اقبال دادخواه آمد - چنان برگذارد که حاصلِ کشمیر بیست و دولک خروار بود - و هریک بنرخ شازده دام تن یافته - اکنون شمارهٔ خرواردہ پانزده افزودگي دارد - و هریک را بیست و هشت دام شد - و دریافتِ همواره برگشت - شازدهم آن دو کاردانِ کم آز را بوارسي فرستادند - هیزدهم عرفيِ شیرازي رختِ هستي بربست - درے از سخن‌سرائي برگشوده بود - (اگر در خود نگریستے و زندگي را بشایستگي سپردے - و زمانه لختے فرصت دادے) کارِ او بلندي‌گرا شدے - درین نزدیکي این رباعي برسنجیده بود (۴) *

* رباعي *

عرفي دمِ نزع است و همان مستي تو * آیا بچه مایه رخت (۵) بربستي تو

(۲) نسخهٔ [ل] آویختند (۳) در [بعضِ نسخه] هرطوطه (۴) نسخهٔ [ا] برگفته بود - و نسخهٔ [ب] برسخته بود (۵) نسخهٔ [ل] بار *

فردا ست که دوست نقدِ فردوس بکف * جویای متاع است و تهیدستي تو
سیم بي‌بي روپه از آشوبگاهِ گیتي رو پوشید - و شهریارِ مهر اندوز را دل بسوخت - و از ژرف نگهيِ برضا گرائیده آمرزش خواست - از گزین دایگانِ افسر خدیو بود - همواره وقت را ببایست گذرانیدے - ازخیرسگالي درازِ[۲] زندگاني یافت - درین روز احدیان گزین خدمت نموده بدرگاه والا آمدند پیشتر ازین برخے راجپوتان کرم‌بیگ پورِ شیربیگ را از هم گذرانده کام فراخ بر زدند - حمزهٔ عرب در بهنبهر[۳] جاگیر داشت - و امرا برادرِ رای رایسنگهه از فرمان‌پذیري بیرون شده دراز دستي میکرد ازان تیولدار مالشهای در خور یافت - دریدنولا کیسوداس برادرزادهٔ او بکمین برنشست - شبے آن لبریز پیمانهٔ هستي را پسرِ حمزه عرب پنداشته جان‌بشکرد - و با چندے راه گریز پیش گرفت چون ازین آگهي آمد دیده ورانِ چابکدست هرسو روانه ساختند - شیخ آدم و شیخ عزیزالله احدي براهِ ملتان پویان گشتند - میانِ دیبال پور و قنولا[۴] نزدِ قصبهٔ نوشهره رسیدند - و چندے راجپوتانِ رای رایسنگهه و برخے ملازمانِ خانخانان نیز پیوستند - کیسوداس با پنج کس در آویزه فرو شد و سه کس را زنده بدرگاهِ والا آوردند - و نوازش یافتند - درین شب پس از سه پهر و یک و نیم گهڑي عبدالرحمن پورِ نگارندهٔ شگرفنامه را فرزندے روشنی ستاره فروغ افزود - و گوناگون نشاط را هنگامه شد گیتي خداوند بشوتن نام نهاد - امید که فرخي افزاید - و در اندک مدتے بشایسته کاري پیوندد - و همدرینولا روزگارِ شیخ ابراهیم سپري شد - از معامله داني فراوان بهره مند بود و بدیدباني و کار شناسی او صوبهٔ دارالخلافهٔ آگره انتظام داشت - چهارم شهریور درگذشت گیتي خداوند آمرزش درخواست - و پس ماندگانِ او نوازش یافتند - شاه قلي خان محرم بفرمانِ والا از میوات بدانجا شد - و در کمتر فرصتے بدادگري و نیکوکاري ازو برگذراند *

و از سوانح فرستادنِ وخشور بجنوبي دیار - چون برهان‌الملک بر احمدنگر چیره دستي یافت جای آن بود که بپرستاري و سپاسگذاري بر افزاید - و سرمایهٔ فرمان پذیري دیگر مرزبانانِ آن سرزمین گردد - بادهٔ کامروائي هوشِ او را بربود - و گوناگون نوازشِ شاهنشاهي بفراموشي رفت از بخت برگشتگي آزارِ زبردستان فراپیش گرفت - و سودِ خود را در زیانِ دیگران اندیشید گیتي خدیو از بخشایش منشي و مهر افزوني بران شد که نخست کارآگهي نزدِ راجه علي خان (که برهان دست نشاندهٔ اوست) فرستاده آید - و بصلاح دیدِ او بآن غنوده خرد و دیگر مرزبانانِ آن سو اندرزها رود - اگر نیوشند و پوزش فراپیش نهند دست از بادافراه باز کشیده آید - ورنه

(۲) نسخهٔ [ا] عمر دراز (۳) نسخهٔ [ز] در شهر - و نسخهٔ [ل] در تهانیسر (۴) در [بعضے نسخه] قیولا *

فیروزي‌جنود نامزد گردد - و مالش بسزا داده شود - چهاردهم ملک الشّعرا شیخ ابوالفیض فیضي را پیشِ راجه علي‌خان و برهان‌الملک دستوري دادند - و امین‌الدّین را همراه ساختند - و میرمحمّد رضوي را نزدِ عادل‌خان و میر منیر را نزدِ قطب‌الملک رخصت فرمودند - و بهما پیغامِ آگهي گذارش یافت *

و از سوانحِ رفتنِ امرا بجونه‌گدّهه - چون میرزا کوکه فیروزي یافت بامدادان بخوانگو شتاب آورد - و فراوان غنیمت اندوخت - جام و مظفّر بکهسار برهره[2] گام فراخ برزدند - کوکلتاش برای مالشِ بدگوهران ایستاد - و بچاره‌گري برنشست - نورنگ خان سیّد قاسم خواجه سلیمان و برخی را بگشایشِ جونه‌گدّهه فرستاد - همگي بسیچ آنکه خاطر ازان سرزمین وا پرداخته خود نیز از پی شتابد - فرستادگان از ملک ویراني و گران ارزي فراوان رنج کشیدند - و چون با افسردگي و گران پائي نزدیک شدند دولت‌خان پورِ امین خان (که زخمي برآمده بود) فرو شد - و لختي آهنگِ دژگشائي تازگي پذیرفت - بدرونیان برگذاردند - دژکیا فروشده - و فیروزي سپاه دررسیده - آن سزاوار که بدست‌آویزِ پیمان کلید بسپارند - پاسخ آمد یکی از معتمدان بفرستند - تا خواهش برگفته دلجمعي بدست آوریم - درین هنگام آگهي شد که گروهی کاتهي دست بپرتال درزده اند ناگزیر بدان سو ره سپردند - و پیوستِ این مظفّر خود را بدانجا رسانید - و دژنشینان نخوت از سر گرفتند - خان اعظم برآشفت - و بسیچِ گشایش فراپیش نهاد - مظفّر بیرون رفت و بر زبانها افتاد که احمدآباد رویه[3] گامِ فراخ برزده است - کوکلتاش فوجی بسرکردگیِ خرّم از پی فرستاد - و خود میخواست که دژ را گرد برگیرد - درین میان روشن شد که جام از نزدیکي به‌بنگاه میرود - بدانسو گامِ سرعت برگرفت - او برگشته .بلابه‌گري نشست - درین هنگام شورشِ نظربی و فرزندانِ او برخاست - ناگزیر پوزش پذیرفته باز گردید - در دندوقه میرابوتراب از درگاهِ والا رسید - و قدسي منشور و گزین اسپان و گرانمایه خلعتها برای بندگانِ خدمت‌گذار آورد - اُمرا نویدِ بهروزي شنوده بسپاسگذاري برنشستند - و پیوستِ این فروشدنِ ناسپاسانِ مالوه بچهرهٔ شادماني آب و رنگی دیگر درآورد - کوکلتاش را سگالش آن بود که بگشایشِ دژ باز گردد واماندگیِ همراهان سنگِ راه شد *

روانه[4] شدن شاهزاده سلطان مراد بدارائیِ صوبهٔ مالوه

بهمن پرستشِ کارگیا آنکه شایستگانِ خیرسگال را برگزینند - و به تیمارداریِ زیردستان باز گذارد

(۲) نسخهٔ [ا] براه (۳) نسخهٔ [ب] خرم پور خود (۴) نسخهٔ [ب] فرستادن *

خاصه که فژاد بزرگي پيرايهٔ شايسته کاري شود - چنانچه خوي ستودهٔ افسرخديو ما ست
همواره عيارِ خويش و بيگانه بر گيرد - وفروهيدگان را پايه برتري بخشد - و از نيک بسيچي
در مرزبانانِ همسايه ژرف نگهي رود - اگرغمخور جهانيان باشند بدادگري و آباد زندگي بايشان گزندے
نرساند - و بياوري دل برنهد - ورنه لابه گري از بادافراه باز ندارد - ليکن نخست اندرزگوئي رود
و داستانِ بيم و امّيد برخوانند - چون سرانِ دکن ناهنجاري پيش گرفتند کارآگهان را به پند گذاري
فرستادند - و شاهزادهٔ سلطان مراد را (که بشايستگيها آراسته بود) بر نواختند - و بعلم و نقّاره
و چتر و توغ (۲) اعتبار افزودند - و صوبهٔ مالوه در اقطاعِ او قرار گرفت - شبِ چهارمِ مهر پس از
سپري شدنِ دو ساعت گرانبارِ اندرز بدان‌سو دستوري شد - همگي بسيچ آنکه اگر بمرزبانانِ جنوبي ديار
نصيحتگري سودمند نيايد سرمايهٔ مالشِ ايشان آماده باشد - از مهين پندها (که آويزهٔ گوشِ
هوشِ آن گرامي فرزند شد) لختي ميذويسد - و دستمايهٔ هوشمندي بر ميگذارد *

نخست انديشه را بپژوهشِ ايزدي رضا آباد دارد - تا کارکرد بشايستگي گرايد - سپس
بيروني پيرايش فرا پيش نهد - خورش و پوشش را مقصود نه‌پندارد - و ژرف نگهي بکار برد - از کارِ
ستم آلود بپرهيزد - و از هنگام و اندازه برنگذراند - هرعضوے را بگزين‌کار باز دارد - و از بسيارگوئي
و خندهٔ افزوني برکنار زيد - و خواب از سيوم بخشِ شبا روزي برنگذراند - در آباديِ سپاه
و ملک و ايمنيِ راه و فرمان پذيريِ سرتابان و بر انداختنِ دزد و رهزن کوشش رود - پس ازان
بافروزشِ دروني پردازد - خواهش و خشم را بفرمانِ خرد دارد - که دادارِ جهان آفرين
استخواني کاخ را دو پاسبان پديد آورد - بنخستين در خور برگيرد - و بدوم از ناسزا بپرهيزد
آدمي زاد از خرد غنودگي آن دو را عنانِ گسسته دارد - و پيرايهٔ زندگي را مايه دهِ مردگي گرداند
شناسائي را از بايست نگذراند - و نيروي کارفرمائي را بشايستگي تنومندي دهد - و برين چهار
اعتدال گرا شود - و از کمي و فزوني (که سرمايهٔ نکوهيدگي‌ست) دوري جويد - درين روز بازارِ
تقليد و دوروئي انصاف و هوشمندي بکار برد - پرستشِ پيغوله گزينانِ علاقه گسل ديگر است
و نيايشِ دلبستگانِ جهان‌آرا (۳) ديگر - اگرچه انديشهٔ آباديِ ناگزيرِ هردو ليکن نخستين از آگهي درنگذرد
و پسين را غفلت سزد - کارمايهٔ هريک دريابد - و بديدِ ناملايم از جا نرود - و مهر و کين
و بيم و امّيد را از اندازه و جا برنگذراند - بسا کس را چينِ پيشاني آن کند که ديگرے را شمشير
و دشنه - دگرگونگيِ کيش از کارسازي باز ندارد - و در بادافراه شورش نيندازد - انجمنِ
رازگوئي بکاردانان برآرايد - اگر پوزش رود به پذيرد - و بر راي خود غرّه (۴) نشود - و جز دوربينِ

---

(۲) در [بعضي نسخه] تمن توغ (۳) نسخهٔ [ز] جهان آرائي (۴) در [چند نسخه] فتنه *

خیرسگال (که بر خویشتن نلرزد) شایانِ این کار نداند - خوشخوئي را عادتِ خود نگرداند و دستگیري را بروزِ ناکامي فیندازد - و از فزونيء آن شکوه برنشکند - و پاسِ پیمان بر همه سود برگزیند و چندان زید که گروهاگروه مردمِ بیگانه دلگرفته نباشند - خاصه بازرگان که آوازۀ نیکنامي ازو بلند گردد از هرکس باندازۀ نیرو چشمِ خدمت دارد - ودر شناسائي بچرب‌زباني فریفته نگردد - دوستداري بیکے از چهار چیز پیدائي‌گیرد - دنیوي سود اگرچه بگمان باشد - و این دیر فراچنگ آید - و زود از دست رود - دیني بهره - و آن برعکسِ نخستین - سیوم نیکذاتي - و آن باجان همدوش پایندگي و ناپایداري آن بخرد باز گردد - چهارم اخلاص - ازین جویبارِ چهار گانه در عقیدت گذاران ژرف نگهي بجای‌آرد - و باندازۀ شناسائي کارکرد را بنیاد نهد - در آموزشِ آگهي‌نامها برکوشد - و دانش را بکردار رساند - گوشه نشینانِ خرسند و ژولیده مویانِ برهنه پا را دل بدست آرد - و در دیدِ ربودگانِ جلال دلیر نباشد - بر غمگساري سپاه همّت گمارد - و ماهوار بهنگام رساند - و از هرکس در خورِ آن ستور و سلاح و خیمه طلب دارد - نیکو خدمت را پایه افزاید - و دیرین پرستار را از نظر نیندازد - از کشاورزِ آبادي نغنود (۲) - و بهر شغلے راستي منشانِ آگاه دل برگذارد - تا بے خواهشِ بادۀ بزرگي فروختن و آرزوی ستایش کارها بشایستگي گراید و دید بانيء خود را از اینان باز ندارد - حق سگالان را پایه برافرازد - و باطل بسیچان را بنصیحت و مالش پیرایش دهد - درداوري بسوگند و گواه بسند نکند - پرسشهای گوناگون و خواندنِ پیشاني نامه یاور سازد - و تازه رسمے (که سودِ آن اندک و زیان بسیار بود) درمیان نیارد - ثغور را برادمردانِ آزمون‌کار بسپارد - و از ایمنيء راهها زمانے نشکیبد - هنگامِ عافیت زمانِ‌ناکامي بیاد آرد و هر چیز را چاره آماده دارد - همنشینِ شایسته کردار برگزیند - و از راست گوئي که رود درهم و دلگرفته نگردد - و در فرمانِ خرد بوده از شورشِ طبیعت برکناره زید - و بسا دلاویز اندرزها فرموده گرانبارِ آگهي ساختند - امّید که بخت یاوري نماید - و لختے گفته بکردار رسد

اسمٰعیل قلي خان جگنّاتهه رای‌درگا عبداللّه‌خان حاجي سیندوک رضا قلي میرزا خان مختار خان قابل بیگ (۳) قاسم بیگ تبریزي قاسم بیگ ذوالقدر محمود خان اتم بهادر سیدي ریحان عالم خان نصیب (۴) دیوانه شیخ معروف میرزا محمّد شیخ عبداللّه بختیار سعید میرکلان کولابي ضیاءالدّین یوسف رایسنگهه افضل تولکچي بهویت عارف عماد عبدالرّحیم لعل‌بیگ کانه امیربیگ انفاس‌بیگ قیابیگ کلیانداس کوچک زمان بیگ محمّد ویس کولابي بایزید امام قلي‌سلطان‌محمود محمّد اتم محمودبیگ رنجیت ایسّرداس امیرقراول خواجه مبارک بنوالي‌داس، وفادار حسن بیگ

---

(۲) نسخۀ [ا] نیاساید (۳) در [بعضے‌نسخه] خان (۴) نسخۀ [ا] نقیب ●

محمّد بيگ ترکمان نيرم[۲] سال سازدو سال لکهميداس و بسيارے را همراه آن نونهالِ اقبال دستوري شد - و اقطاع داران مالوه نيز بخدمت گزيني نامزد گشتند - ازين‌ميان بهمين پايهٔ وکالت اسمٰعيل‌قلي‌خان سربلندي يافت - و ببخشيگري مختاربيگ - روز ديگر نگارندهٔ شگرفنامه را فرستادند که لختے ازان اندرزها باز گويد - و معنوي پيوند گذارده درصوري جدائي دل برده - وخواهشهاي آن گوهر اقبال عرضه دارد - و در برآمد آن کوشش بکار برد - انجمنِ خلوت پيرايش گرفت و دلاويزسخنان آن دُرّةالتّاج خلافت را خوش وقت گردانيد - شهريار از شنود مسرّت اندوخت و برزبان گوهربار رفت - امّيد که کاميابي بغنودگي نبرد - و آميزهٔ نيکوان بپاسباني نشيند بيست و يکم افسر خديو بآهنگ نخچير برآمد - و برخے پردگيان را همراه گرفت - تا ساحلِ درياي چناب چالش رفت - و گوناگون نشاط اندوختند - اگرچه بسيچ شکار بود ليکن فراوان ستم زده بداد رسيدند - وبسيارے سرتابان مالش يافتند - بيست و پنجم نزديکِ شاهم علي از بيراهه رفتن نظرے وفرو شدن او آگهي رسيد - او را با فرزندان منصب والا داده سرکار هنديه جايگير کرده بودند - ازانجا (که بادهٔ خود کامي هر تنگ حوصله برنتابد) در کمتر زمانے بستمکاري برنشستند - چون برهان الملک بدکن روانه شد فرزندان او بے فرمانے همرهي گزيدند - و خود گجرات را خالي پنداشته بدانسو کام فراخ بر زد - ميرزا کوکه ازين آگهي با جام آشتي کرده باز گرديد - چون آن کجگرا روزگار را بکام خود نديد حال‌گذاري را دست‌آويز آمدن برساخت کوکلتاش شنوده بهرو نيارد - و بشايستگي کسيل کرد - او بجايگير نيامده راه دکن فراپيش گرفت و چون بخانديس رسيد راجه علي خان لختے گرم خوئي نمود - ليکن از دوربيني بناکام باز گردانيد نزديکِ ساول کوليان سر راه گرفتند - در آويزه کار او سپري شد - درين هنگام فرزندانِ او از برهان‌الملک جدا شده بمالوه گردِ شورش برانگيختند - خواجه محبّ علي ديوان جمال‌الدّين حسين و ديگر اقطاع داران آنصوب را فراهم آورده بچاره گري بر آمد - بدگوهران ازين آوازه راه پراگندگي سپردند و نزد بيجاگدهه با بوميانِ آن سرزمين در آويختند - و آبروی ناسپاسان ريخته آمد - تنبرهه رحم بے هردو فرو شدند - و شادي بے با چندے بفدربار افتاد - گماشتگان قليچ[۳] خان بسته بدرگاه آوردند - گيتي خداوند از مهر افزوني نواخته به بنگاله فرستاد - غرهٔ آبان شمسي وزن را جشن‌آراستند و در زمين بادل‌گدهه آن گرانبارِ دين و دنيا را بدوازده چيز برسختند - عالم را شادماني درگرفت - و هرگروهے کامياب خواهش آمد - وفرمان شد سختي‌گاه را زين‌خان کوکه که اقطاع دار است گزين باغے بر سازد - و آنرا زيناباد نام نهادند - درينولا بخاطرِ همايون رسيد که برکنارِ درياي چناب

---

(۲) نسخهٔ [۱] بيري سال (۳) در [بعضے نسخه] اسمٰعيل قلي‌خان ٭

والا شهرے اساس نهادة شود - و ديرين سگالش بكاركرد گرايد - كارآگهان چند جا را گذارش نمودند ششم حكيم مصري و حكيم علي و خواجه[2] محمّد حسين و مير طاهر را فرستادند - كه هر دو رويهٔ آن رودبار ژرف در نگرند - فرستادگان دو جا برگزيدند - يكے آن رو ميانِ پرگووال و حاجوال از مضافاتِ بهلولپور - ديگر اين سو نزديكِ قصبهٔ سودهرة - فرمان شد كه اخترشناسانِ يوناني و هندي فرّخ ساعتے بر انديشند[3] - چون دورتر گذاردند بدان كار پرداخته نشد - درين روز مير شريف[4] را دستوري بهار و بنگ شد - و بچهارهزاري منصبِ والا سربلندي يافت - اميني و صدارت داد و ستد و پايهٔ قضا - و شريف سرمدي ببخشيگري آن صوبه نامزد شد - بيست و هشتم مهچهٔ همايون رايات بدارالملك لاهور بر افراخته[5] آمد - و گروها گروه مردم بديدارِ خسرواني نشاطها اندوختند - روزے درين شكارگاه آهو برهٔ نمودار شد - بفرمانِ خسرو تيزتگ قنچقي در پيِ او رها كردند - نزديك بود كه دريابد مادر آگهي يافته حيله آرا شد - و خود را لنگ وا نموده نزديكِ او رسانيد - آن درندة چيرة دستي برو آسان دانسته بدو بازيد - آهو برة از ناداني ازو جدا نشدے - از پخته كاري او را بگلّه رسانيد و خاطر ازان وا پرداخته از لنگي برآمد - و به تيزپائي بدر رفت - مي فرمودند چنين شگرفكاري در شكارِ قمرغه در بدرك ديدة شد - ليكن مادة آهو رهائي نيافت *

و از سوانحِ شكستِ يافتنِ ارغونيان - گذارش يافت كه گزين لشكرے بسركردگيِ خانخانان بگرفتنِ قندهار نامزد شد - چون ملتان و بهكر در اقطاعِ او بود راهِ نزديكِ غزنين و بنگش گذاشته باانديشهٔ سربراهيِ جايگير دراز راهے فراپيش نهاد - درين ميان زربندگانِ كارنشناس خواسته فزونيِ تَتهه و كميِ قندهار باز نمودند - سپه آرا بگشايشِ سند دستوري گرفت - نزديكِ ملتان سرانِ بلوچ به پيمان ديدند - و نزدِ بهكر ردة آرائي شد - درين هنگام ايلچيانِ ميرزا جاني بيگ نزدِ خانخانان رسيدة چنين برگذاردند - فيروزي سپاة را گشودنِ قندهار درپيش است - سزاوار آن بود كه درين يورش همرهي ميكرد - ليكن (چون شورشِ فتنه اندوزان باز ميدارد) فوجے بخدمتگذاري ميفرستد - آمدگان را بكنجے بر نشاندند - و در رفتنِ لختے تيزتر شدند - پيوستِ اين آگهي آمد درونِ قلعهٔ سيهوان[6] آتش افتاد - و آذوقة بسوخت - فيروزي[7] جنود شنيدة از دشت و دريا كام فراخ بر زدند - دريا نوردان پايانِ قلعهٔ سيهوان گذشته لكهي[8] را برگرفتند - او چون گدهيِ بنگاله و بارهمولهٔ كشمير است - از توپ و بندوقِ دژنشينان آسيبي نرسيد - و دروازهٔ ملك بدست درآمد

---

(۲) نسخهٔ [ب] خواجگي (۳) نسخهٔ [ا] نشان دهند (۴) نسخهٔ [ا ب] مير شريف آملي را (۵) در [چند نسخه] سايه انداخت (۶) در [بعضي نسخه] سهسوان (۷) نسخهٔ [ز] فيروزي نويد شنيدة (۸) نسخهٔ [ب] لهكي - و نسخهٔ [ز] بكهي - و نسخهٔ [ل] لكي - و الله اعلم *

خانخانان نزد قلعه رسیده بچاره‌گري گشاد برنشست - لختي این ملک را سیوستان گویند - و این حصار حاکم نشین برساحل سند فراز پشته اساس یافته - خاکریز آن چهل گز - و دیوار هفت گز - نزد او کولاب ست بدرازي هشت کروه - و پهنا شش - سه شاخ دریا بدو پیوندد - و پناه جاي حصاریان است - و مردم برخي در جزیره و لختي درکشتي آباد - قرا بیگ با برخي در غرابها رو بدانسو نهاد - و ناگهاني رسیده فراوان غنیمت اندوخت - بومیان بزینهار در آمدند - میرزا جاني بیگ ازین آگهي بیارش پیکار بر آمد - و درگذشت نصیرپور جائي (که از یک سو دریا[۲] و دیگر جانب رودها ست) حصارے برساخت - و آنرا بکشتیهای جنگي و توپخانه استوار گردانید - فیروزي سپاه در پیش رفتن دودله شد - درین هنگام راول بهیم بزرگ جیسلمیر و دلپت پور رایسنگهه برگذاردند - بسیچ آن بود که از راه بهکر رسیده شود - از گمراهي براه امرکوت مي آئیم - باندیشهٔ آنکه مبادا غنیم بران فوج چیره دستي نماید کار قلعه و راه ناساخته بخشکي و دریا روانه شدند - و مقصود آقا و برخي را در[۳] معابر گذاشتند - تا دژ نشینان در خدوک باشند و راه لختي ایمني پذیرد - هیزدهم آبان شش‌کروهي غنیم رسیدند - و از دور اندیشي چهار دیوارے اساس نهادند - بیست و یکم خسرو[۴] چرکس کشتیها آماده ساخته به پیکار آمد - با آنکه بالا رویه میراندند از تیزي آب سر در نشیب داشت - از در آمدن شب آویزه بیامداد افتاد - و از آوازهٔ آنکه میرزا جاني براه خشکي مي‌آید فریدون برلاس سیّد بهاؤالدّین سکندر بیگ قرا بیگ بهادرخان دران تاریک شب از آب گذشتند - صبحگاه توپ اندازي گرمي پذیرفت - و شگرف آویزه درمیان آمد - غنیم از کمي آب نتوانست نزدیک شد - آب گذشتها ازان کنار رسیده به تیر درگرفتند - و پردلان فیروزي سپاه در جنگي غرّابها در سر نشیب آب گرم رفتن شدند چندانکه آویزش به تیر رسید - و در اندک فرصتي به برچه و جمدهر کشید * بیت *

درخشیدن تیغ الماس گون * سنانهای آهار داده بخون
تو گفتي که برشد زگیتي بخار * برافروخت زان آتش کارزار *

غنیم دست از کار بازداشته راه گریز سپرد - و سترگ فیروزي نشاط آورد - بردانه[۵] که از ناموران بود بگو نیستي فرو رفت - و میرزا قلي زخمي بدست افتاد - و چهار غراب پر از آدمي و خواسته غنیمت برگرفتند - در یکي ازان وخشور[۶] هرموز بود - آئین چنان است که حاکم هرموز یکي را بشهر تتهه گذارد - تا در بازرگانان امن باشد - میرزا جاني برای چنین آوازه (که چندین گروه بکمک

---

(۲) نسخهٔ [ل] بزرگ دریا (۳) در [بعضي نسخه] بر دریا گذاشتند (۴) در [چند نسخه] خسرو و چرکس (۵) نسخهٔ [ب] پروانه . و در [بعضي نسخه] بیروانه (۶) در [چند نسخه] قیطور *

آمده اند) همراه آورده بود - و چندے نوکران خود را بپوشش ایشان در آورده - دویست کس از مخالف در موجخیز فنا افتاد - و بیش از هزار کس زخمي رفت - و بایزدي پاس از فیروزي سپاه کم کسی را گزند رسید - تیزدستان غرابے رسانیده خسرو را زخمي گردانیدند - و نزدیک بود که گرفتار گردد - ناگهاني توپ بشکست - و کشتي از هم ریخت - و خرمن هستي برخے خاکستر شد دوربینان کارشناس بران بودند که از راه خشکي و دریا بربنگاه میرزا جاني دست چیرگي برگشایند چون در شام نا امّیدي صبح کامراني دمیده بود بیشترے را دل بدان نگرائید - و کار آسان شده را دشوار گردانیدند - سیزدهم آذر دیهیم خدا پژوهش حال تتّهه داشت - و چندین بار فرمود - نیک بجوئید که کسے ازآنسو آمده باشد - ناگاه تیزروے بختي‌سوار نوید فیروزي رسانید - ایزدي سپاس را تازه آئین برنهادند - بیست و ششم آصف خان را بسوی دریای‌چناب و بهت فرستادند - چون آگهي شد (که بومیان آن سرزمین بآزار زیردستان برخاسته اند) آن شایسته کار را دستوري شد تا مالشے بسزا دهد - جابجا کاردیدگان بفوجداري برگذارد - ضیاء الملک در مونک نامزد شد الله بخش مرل در رسول پور - و از جندالله[۲] تا لاهور حافظ ولي - در کمتر زمانے بسیارے باد افراه برگرفتند - و برخے را دستگیر بدرگاه آورد - و نام بردها را سامان نموده بجا گذاشت *

و از سوانح فرستادن مرزبان تبّت دخت خود را بدرگاه والا - ازان باز (که آلکای کشمیر برقلمرو افزود) پیوسته حاکم آن جا نیایشگري کردے - علي رای حاکم تبّت خرد را در سر افتاد که فرزند او در شبستان بزرگ شاهزاده پرستاري نماید - کشور خدیو پذیرش فرمود - بیست و دوم دی او را با تنسوقات آن دیار آوردند - و کامیاب خواهش گردید - دربنولا فرّخ فرزندے چهرهٔ هستي برافروخت - و بزم شادماني برآراسته شد - ازآنجا (که دادار بیهمال آبیاري چهار چمن جاوید دولت میکند) فرزندان سعادت گرا و نوباوهای فرّخ بخت یکے پس از دیگرے کرامت میفرماید و بستانسرای اقبال را سرسبز و شاداب میگرداند - چنانچه این شگرفنامه باز گوید - و بتازگي بیست و ششم پس از چهار ساعت و بیست و چهار دقیقه بطالع میزان در مشکوی شاهزاده سلطان سلیم از دخت مونه راجه فرزندے نیک اختر پدید آمد - و شادي را هنگامها برساختند و سلطان خرّم نام برنهادند *

و از سوانح نامزد شدن فیروزي سپاه بقندهار - چون خانخانان گشایش تتّهه برگزید بیست و نهم شاهزادهٔ والا منش سلطان دانیال را با گران لشکرے بدانسو دستوري دادند - فرمودند اگر میرزایان از نیک اختري پرستاري بر سگالند بپذیرد - و بخسرواني نوازش امّیدوار سازد - ورنه

---

(۲) در [چند نسخه] چندالله *

آن ملک بر ستاند - و بیکی از کار شناسانِ دادگر سپرد - برخی اولیای دولت در باز گردانیدن داستان بر طرازیدند - و از مدارا پژوهي پذیرائي یافت - چهارمِ بهمن خدمت رای نکدري[2] از اسهال در گذشت - از گروهے بود که در هندوستان به بدکاري ایشان کسے نرسد - باوري[3] و چنڈال نیز گویند - افسر خدیو او را نواخته سرگروه ساخت - و از گیرا دم براستي رهنموني شد - لختي دریچهٔ دل بر گشودند - و از همزبانیِ او بسیارے از تباه[4] روي برآمدند - و امروز در هرخانه پاسبان ازان گروه است - وچون خطابِ خدمت رائي یافت هر یکے را ازان قوم خدمتیه گویند - ششم گزین کالای کهسار (که بهادر سنگهه راجهٔ کهتوار فرستاده بود) بوالا نظر در آمد - و آمدگان نوازش یافتند بیستم نونهالِ اقبال سلطان خسرو را بدبستان بر نشاندند - نخست ایزدي نیایش نموده خود حرفِ الف در آموختند - و بنگارندهٔ گوهرین[5] نامه فرمان شد که هر روز لختي بآموزگاري[6] بر نشیند و انجامِ آنرا ببرادرِ خرد شیخ ابوالخیر (که در نیکذاتي و دانش اندوزي غازهٔ یکتائي بر رو دارد) وا گذارد - ایزدِ توانا دولتِ صوري آموزش را دستمایهٔ حقیقي دریافت گرداناد - و از گزند رسمي علوم (که لغزش‌گاهِ جهانیان است) نگاهداراد ۰

و از سوانحِ یغمائي شدنِ بنگاهِ راجه مدهکر - چون شاهزاده سلطان مراد دستوري مالوه یافت سرانِ هرجا و بومیانِ هر سرزمین به نیایشگري مي‌آمدند - و نوازش یافته باز میگردیدند - در دارالخلافه آگره آگهي آمد که این بومي را از نخوت فروشي بسیچِ دیدن در سر نیست - اندرز نامه فرستادند نزدِ نرور آن غنوده رای پور زادهٔ خود را فرستاد - و در نیامدن پوزش گذار شد - دیگر بار نصیحت گذاري رفت - و داستانِ امیّد و بیم برخواندند - از گرانِ خوابِ بیخبري[7] برآمده روانهٔ ملازمت شد - چون بچهار کروهي رسید خواهش نمود که اسمٰعیل قلي‌خان و جگنّاتهه بزینهارِ خود در آورده ببرند - و پذیرش یافت - اسمٰعیل قلي‌خان نیز برآمد - و جگنّاتهه را لختي درنگ رفت - آن بومي از بیمناکي باز گردید - و کامِ فراخ بر زده بتنگناها پناه برد - شاهزاده برین خامکاران لختي بر آشفته فرمود که از پی رفته باز گردانند - یا مالشِ او بر خود گیرند از خرد کوتهي سر باز زدند - پایه نشناخته خود بدان یارش راهگرا شد - او لابه‌گري فراپیش گرفت و پور خود رام ساه و رنجیت را بملازمت فرستاد - و تاختِ بنگاهِ او بدرنگ افتاد - و نزدِ قلعهٔ کرهره[8] پسرِ همیر سین زینهار درخواست - پذیرفته آمد - و بهرزه سرائیِ کارنشناسان پیمان برگسیخته

---

(۲) نسخهٔ [ا] مکندي - و نسخهٔ [ب] کیدي (۳) نسخهٔ [ب] ماوي و چنڈال (۴) نسخهٔ [ا] تباه کاري (۵) نسخهٔ [اب] اقبالنامه (۶) نسخهٔ [ا] بآموزگاري آن گلدستهٔ اقبال نشیند (۷) نسخهٔ [ب] بے خودي (۸) نسخهٔ [ا] کدهر - و نسخهٔ [ب] کوهره ۰

بگشایش آن برنشستند - زینهاري راه گریز پیش گرفت - و شاهزاده قلعه را بچیره دستي برگشود - چهار صد راجپوت بر بنگاه خود بمردانگي فرو شدند - رامساه از دیدن این سست پیماني نیم شبي گریخت - و جگنّاتهه که دیدبان بود از شرمساري پاسخي نداشت - شاهزاده همان پیشین آهنگ در سر گرفت - آن بیم زده خود را بکناره کشید - و یورت او دست فرسود غارت شد و دران سرزمین رخت اقامت انداختند - شهریار پسند نفرمود - و فرمان شد پایه‌شناسي و قدرداني را چه گزند رسید - و نافرموده ببومي چرا در آویخت - و همراهان را فراوان نکوهش رفت - اکنون بچاره‌گري آن از شرمساري برآیند - و شاهزاده را بزودي بمالوه برند - اگر او سر بفرمان در نیارد گران لشکرے نامزد خواهد شد - شاهزاده سیّد راجو و جوقي را درانجا گذاشته خود بمالوه آمد - و آن بومي ازین آگهي لابه‌گذار شد - صادق خان پوزش او بعرض همایون رسانید - و پذیرفته آمد - بیست و هفتم بازبهادر[2] را فرستادند که او را به نیایشگري شاهزاده برد - درین ایام تازه رسمے بکار رفت - شهریار گیهان پیرا از کارآگهي و هشیار خرامي دوم اسفندارمذ خالصات قلمرو را چهار لخت برساخت - و هریکے را بکاردانے سپرد - صوبهٔ پنجاب و ملتان و کابل و کشمیر بخواجه شمس‌الدّین - و صوبهٔ اجمیر و گجرات و مالوه بخواجه نظام‌الدّین احمد بخشي - صوبهٔ دهلي براي پترداس - و صوبهٔ دارالخلافهٔ آگره و الٰه‌آباد و بنگ و بهار براي رامداس - اگرچه قلیچ خان وا میرسید لیکن از فراواني ملک این دوربیني شد - و لختے بکار نقود پرداختند - و کهن بیماري زر و سیم چاره پذیرفت - چنانچه در آخرین دفتر گذارده آید دوازدهم بلرام را زندگي بسر آمد - او برادرزادهٔ راجه بهگونت داس است - چون برنائي او را بناهنجاري برد‌ے از قدسي خاطر افتاد - و بصوب بهار نزد راجه مانسنگهه کسیل کردند - در بنارس نشاء باده در سر فیل سوار بود - از بدمستي خواست بیجا فرود آید - مصري خنیاگر بجاي فیلبان بود - چون لختے هشیاري داشت نه پذیرفت - برآشفته زبان را بدشنام بیالود او بدشنه کار او سپري ساخت - و خود را بزیر افکنده بیرون رفت *

و از سوانح بدست آمدن امرکوت - چون دلپت[3] و راول بهیم با گزین فوجے بعزیمت تتهه بدانسو گذاره کردند آن زادگاه[4] گیتي خداوند بے آویزش بدست درآمد - و راي آنجا بخدمت گذاري همرهي گزید - نیرنگي اقبال آنکه دران راه برخے بومیان چاهها برانباشتند - و زهرآلود[5] گردانیدند دران ریگ‌زار کم آب کار بر سپاه دشوار شد - بختمندان قدسي ذات را سرمایهٔ یاد کرد ایزدي گردانیده

(۲) نسخهٔ [ب] یار محمد را فرستادند (۳) نسخهٔ [ز] دلیپ (۴) در [بعضي نسخه] نژادگاه (۵) نسخهٔ [ل] زهرآمود *

بردر انتظار نشستند - ناگهاني باران بے‌موسم در رسید - و خشک کوابها لبریز آمد *

و از سوانح فرستادن رای رایسنگهه بصوب ٹتهه - (چون فیروزي جنود در آویزهٔ دریا چیره‌دست آمد - و از هوزه سرائیِ کوتاه بینان پیش رفتن بدرنگ افتاد) غنیم که آسیمه سر بود پا استوار کرد پس از فراوان گفت وگو نهم آذر قلعهٔ (که میرزا جاني اساس نهاده بود) گرد گرفتند - و هنگامهٔ آویزه گرمي پذیرفت - و هر روز راد مردانِ هرسو دادِ مردانگي میدادند - روزے ازین جانب سکندر بیگ را (که از ناموران بود) تیرے بر ران رسید - و پس از چندے نقدِ حیات سپرد مخالف از جا استواري و سپه فزوني و آذوق[۲] فراواني و رعیّت یاوري بیغم بوده چشم بر بارش داشت - که آب همه جا فرو گیرد - و بیگانه لشکر بے‌آویزه بر خیزد - و در فیروزي سپاه شگرف گران روزي پدید آمد - و نزار دلان را سراسیمگي در گرفت - خانخانان سرگذشت عرضه داشت و خواهشِ مددگاري نمود - بیست و یکم رای رایسنگهه را دستوري دادند - و خاکي گلّه‌بان و خواجه حسام‌الدّین و برخے دلاوران را از راهِ دریا روانه گردانیدند - و آذوق و توپ و دارو و دیگر دستمایهٔ[۳] نیرو فرستادند *

و از سوانح سپري شدنِ روزگارِ گوردهن پورِ راجه اسکرن - راجه پرتهیراج بزرگِ الوسِ کچهواهه هیزده پسر داشت - ده از یک مادر - چون این جهان پدرود کرد پورنمل مهین پور را براجگي برداشتند - در آویزهٔ میرزا هندال پیمانهٔ زندگیِ او پر[۴] شد - سوجا پسرِ او خرد سال بود - رتن‌سي[۵] برادرِ او را بسروري برگرفتند - او از آشوبِ برنائي و شورشِ خود کامي و بد همنشیني پردهٔ ناموسِ مردم دریدن گرفت - برخے اسکرن برادرِ مایندریِ او را بامّیدِ سري بر جان شکریِ او داشتند بیاوریِ تبه سگالان اندیشه بکردار گرائید - و روزے چند بکامِ خود رسید - در اندک فرصتي بارهمل عمّ او ببزرگي بر نشست - فرزندانِ او همواره درکمینِ اسکرن بودندے - کرن[۶] بکینِ بزرگ نیاکِ خود نوکریِ اسکرن برگزید - بیست و سیوم قاهو یانته پورِ راجه را در پیشِ پدر از هم گذرانید و بیارشِ او روی آورد - ستون از آسیب نگاهداشت - نیز دستان رسیده نامهٔ زندگیِ او در نوردیدند شهریارِ غمگین نواز بمنزلِ او سایهٔ عاطفت انداخت - و بدلاویز پرسش ناسورِ ماتم زدگان لختے بهي پذیرفت *

---

(۲) نسخهٔ [ز] فراوان سامان (۳) نسخهٔ [ل] دستمایهٔ نبرد فرستادند (۴) نسخهٔ [ل] لبریز شد (۵) نسخهٔ [ز] رتن سي - و نسخهٔ [ل] رتن هتي (۶) نسخهٔ [ا] تا آنکه پسر بزرگ او نوکریِ اسکرن برگزید *

آغاز سال سي و هفتم الٰهي از جلوس مقدّس حضرت شاهنشاهي يعني سال فروردين از دور چهارم

(۲)
روز جمعه پنجم جمادي‌الاخرى سنه (۱۰۰۰) هزار هجري پس از سپري شدن ده ساعت و پنج دقيقه خورشيد والا دولت‌سراى حمل را برافروخت - و جهان را بگوناگون نشاط برآمود جمال بجلوهٔ ديگر درآمد - و روزگار را نوآئين بستند * * بيت *

کشيده تا بگردون سايبانها * فرو پوشيده عيب آسمانها
بهر ديوار نقشي کرده پرکار * فلک حيران‌شده چون‌نقش(۳) ديوار

بياوري آباد انديشه و دستياري اقبال دور سيوم غارهٔ انجام گرفت - و چهارم را سر آغاز شد به تنومندي دل و فروغ صبحگاهي لختي آگهي دريچه گشودند - و من تاريک درون را روشنائي در گرفت - بسيچ سخن‌گذاري تازگي يافت - و نيروى گذارش بر افزود * * نظم *

دگربار بختم سبک خيز شد * نشاط سخن بر دلم تيز شد
چو دولت دهد بر گشايش کليد * ز سنگ سيه گوهر آيد پديد

از نو روز تا شرف بنوبنو روش بزم شادماني بر آراستند - و افزون از خواهش بخشش و بخشايش رفت بادهٔ پيمائي را هنگامه گرمي پذيرفت - و تازه نقابے بر معنوي جمال فرو هشتند - جام بجهتمندي و غمگساري آمد - ليکن باقبالِ شاهنشاهي مايهٔ هوش افزائي گشت - آنروز عقل دشمن عربده آموز هرزه لاى پارسائي دزد بود - امروز خرد افزا حکمت گذار درستي در بر است *

درينولا آگهي آمد - جلاله از توران ناکام باز گرديد - و به تنگناى تيراه سرِ شورش ميخارد و الوس افريدي و اورک زئي فرمان پذيري گسيخته اند - وآن شوريده را جا داده - فرمان شد قاسم خان زابلي سپاه را فراهم آورده بمالشِ آن آشفته سران رو نهد - روز نو روز آصف خان و سعيدخان گکهر و برخے از درگاه والا دستوري يافتند - فرمودند اقطاع دارانِ سند و پيشاور را يکجا ساخته بلشکرِ تيراه پيوندند بکمتر فرصتے آن کهسار را گرد برگرفتند - افغانان(۴) بدستان سرائي و لابه‌گري نشستند - و برگذاردند آن نافرجام جا نيافت - و بناکام بازگرديد - قاسم خان (بے آنکه ژرف در نگرد - و سرگذشت بدرگاه عرضه دارد) بکابل باز گرديد - آصف خان و ديگر اُمرا دران نزديکي چشم براه فرمان داشتند گيتي خداوند را شتاب زدگي قاسم خان پسند نيامد - و فرمان شد که باز گرديده در پژوهش کوشش نمايد *

---

(۲) نسخهٔ [ل] پنجشنبه (۳) در [چندنسخه] نقش پرگار (۴) نسخهٔ [ب] افغانان دستان سرا بلا به‌گري *

فيروزي يافتن اولياى دولت و شكست خوردن ميرزا جاني بيگ باقبال شاهنشاهي

چون خانخانان قلعه را گرد بر گرفت از بوم بيگانگي و راه بستگي آذوقه گران ارز شد و بر فيروزي سپاه لختے كار بدشواري كشيد - ناگزير بيست و هفتم دى پيشين سال از گرد حصار برخاستند - و بيش از ناگزير در كشتيها انداخته بسيهوان فرستادند - و سيّد بهاءالدّين بختيار بيگ قرابيگ و جمعے ديگر را بپاسباني همراه ساختند - و بيشتر سپاه تّتهه سو روان شد - تا بتاخت و تاراج سرمايهٔ فراخ روزي آماده شود - و پراگندگي در هنگامهٔ مخالف افتد - و ملك بدست درآيد در قصبهٔ جون[۲] (كه ميانه جائےست) خانخانان بنگاه ساخت - و شاه بيگ خان محمّد خان نيازي قاسم كوكه مرتضى قلي داد مال دوده بيگ و جمعے باكهم نامزد شدند - كه آن آباد زمين بگيرند و در حالِ ميرزا جاني ديده باني رود - و دهارو بهادر خان قوردار و چندے را بسوى[۳] مدبن روانه كردند - و ميرزا فريدون برلاس جانش بهادر علي مردان بهادر سرمدي غازي خان بلوچ بشهر تّتهه رو نهادند - و هرگروهے بناحيتے رفته بر آسود - غنيم از غم زه و زاد لختے بپراگندگي درآمد بسيارے زميندارال سر بفرمان پذيري در آوردند - و هرگروهے به نيكوكاري چهرهٔ سعادت برافروخت مگر فوجے كه بسوى تّتهه رفته بود آنجا نيارست رسيد - بدگوهرانِ نافرجام شهر را آتش درزدند ميرزا فريدون و راول بهيم برخے را بامركوت فرستادند - و بشايستگي پوزشِ پيشين كم‌خدمتي بر گذاردند - ميرزا جاني بيگ ازان قلعه بيرون شده سيهوان روبه شتاب آورد - بدان سگالش كه بر كشتيهاى فرستاده دست يابد - ازين آگهي خانخانان خواجه مقيم بخشي دهارو بهادرخان محمّد خان نيازي دولت خان لودي سعيدخان كرراني و برخے كارآگهان را بدانسو روانه ساخت و خود نيز از پى رهگرا شد - دران هنگام (كه كشتي‌نشينان سراسيمه بودند) فرستادگان رسيده بچاره‌گري[۴] نشستند - بسيارے بران انديشه كه لكهي استوار كرده انتظار كمك رود - بگفتار دلاويز راد مردان آويزش قرار يافت - و بگزين روشے رده آرائي شد - قول محمّد خان نيازي بهادر خان قوردار شيرخان كلان خان دولت خان لودي سعيد خان كرراني خواجه مقيم بخشي - برانغار دهارو مير معصوم بهكري و گروهے از دلاورانِ نامور - جرانغار سيّد بهاءالدّين ناهرخان و ديگر دلاوران هراول بختيار بيگ قرابيگ شمشير عرب ابراهيم[۵] بيگ جولك بيگ مرشد قلي شاه قلي تركمان بياورى دل و رهنمونى ستاره از لكهي گذشته شش‌كروهى غنيم دايره كردند - بيست و يكم بآهنگ

---

(۲) نسخهٔ [ز] چوِن (۳) نسخهٔ [ل] بدين سو - و در [بعضى نسخه] بسوى بدن (۴) نسخهٔ [ب] بچارهٔ سگالي (۵) نسخهٔ [ب] ابراهيم چك ه

پیکار چهار گروه پذیرا شدند - و پیش از آویزه مژدهٔ فیروزي نشاط آورد - دربن چند روز باد از آنسو مي وزید - دربن هنگام ازین سو نوید کامراني داد - در کمتر زماني کارزار در گرفت - نخست هراولِ مخالف بسرکردگی خسرو بر برابرِ خود چیرگي نموده برانغار را نیز پراگنده گردانید - شمشیر عرب در هراول بشایستگي درآویخت - هوا خواهان او را زخمي بیرون بردند - و دهارو با چندے دادِ مردانگي داد - و زخمِ نیزه بر پیشاني خورده از اسپ جدا شد - و در کمتر زماني نقدِ زندگي سپرد - برانغارِ غنیم بکار فرمائیِ ملک محمّد مقابلِ خویش را از جای برد - و جوقے ناهر خان را برداشته تا دایره رفتند - و دستِ تاراج برگشودند - سیّد بهاءالدّین با گروهے جدا شده بر هراولِ غنیم (که از چیره دستي نخوت فروش بود) رسید - و جزئے درمیان داده به نبرد ایستاد - از شورشِ باد و خاک از یکدیگر آگهي نبود - دران آشوب گاه قولِ فیروزي سپاه را گذاره بر برانغارِ غنیم افتاد - بسخت آویزه بر شکستند - لیکن از هوا تیرگي رادمردان این فوج از هم جدا شدند - بهادر خان دولت خان و چندے دیگر در ناوردگاه پای همّت افشرده نظّارگي بودند - ناگاه محمّد خان نیازي سیّد بهاءالدّین میر معصوم بهکري خواجه مقیم پیوستند و بزرگ هنگامه فراهم آمد - وهمچنان غنیم پراگندگي یافته از یکدیگر آگهي نداشت - میرزا جاني با چهار صد کس در نبردگاه سراسیمه بود - فیروزي سپاه بدانسو گام همّت برداشت[(۲)] - میرزا (باندیشهٔ آنکه قول اکنون میرسد) سراسیمه تر شد - و دربن میان فیلي از آنسو در شوریده هنگامهٔ خویش را پراگنده ساخت - لختے آویزش شد - و بایزدي تائید غنیم راهِ گریز پیش گرفت تا سه صد کسِ مخالف را روزگار بسر آمد - و از فیروزي سپاه تا صد کس بهنیک فرجامي درگذشت اگرچه میرزا چند بار برگشته درآویخت لیکن ستیزه باقبالِ روز افزون چه سود دهد - (با آنکه غنیم از پنج هزار افزون - و فیروزي سپاه هزار و دویست بود) به نیروی جاوید دولت چیره دستي روی داد - و نیرنگی سماوي تائید همگنان را دلنشین آمد - سپه آرا دور - و بزرگ امیرے درمیان نه در سر آغازِ جنگ آنچنان برهمزدگي - و دلیت با گزین فوجے از بیدلي نه پیوست - دربن فیروزي نشاط از تاراج اردو آگهي رسید - چندے تیزدستان بدانسو گام فراخ بر زدند - و غارتگران گرفته را فرو هشته رو بگریز نهادند - و لشکرگاه ایمني یافت - خانخانان ازین مژده بقلعهٔ (که میرزا جاني بهگ پناهِ خود ساخته بود) رسید - و آنرا خراب ساخت *

بیست و دوم فروردین گیتي خداوند کشتي سوار بباغِ میرزا کامران خرامش فرمود - و از تماشای بهار نیرنگي چشم و دل روشن شد - بامدادان در شبستانِ بزرگ شاهزاده از خواهرِ ابیاهی[(۳)] کشمیري

---

(۲) نسخهٔ [ب] بر گرفت (۳) در [چند نسخه] بیای - و در [بعضے] بپای *

نیک اختر دختی بزاد - و نوید سعادت آورد - درینولا آگهي آمد که قریش سلطان در حاجي‌پور بشکم روي در گذشت - و پس ماندگانِ او را شاهنشاهي نوازش از تیرهٔ روزِ سوگواري برآورد بیست و پنجم نگارندهٔ اقبالنامه را بمنصبِ دو هزاري بر نواختند - و بے گزین خدمتے بدین والا پایه بر آوردند - امّید که بزبانِ کردار لختے سپاس برگذارد - و گوهرشناسيِ بینش خدا بروی روز افتد بیست و نهم جشنِ قمري وزن شد - و دور و نزدیک کامِ دل برگرفت *

گشایش آباد ملک اودیسه باقبال روز افزون شاهنشاهي

همواره درین الکا[۲] جداگانه مرزبانے کارگیائي کردے - ازین پیش چندے جاکا پرتاب دیو فرمانروا بود - پورِ او نرسنگهه[۳] دیو ازبدگوهري و تباه دمسازي بیارشِ پدر بر خاست - و بخواندنِ افسانهٔ بےپروائي برنشست - هنگام یافته زهر برخوراند - و جاوید مردگي اندوخت - دران نزدیکي مکند دیو از[۴] تلنگانه آمده ملازمِ راجه شده بود - از دیدِ این کجروي برآشفت - و در سگالشِ بادافراه شد - چنان وانمود که زنِ او بدیدن مي‌آید - دولیهای سلاح‌آمود بدان روش روانه ساخت و پیشکش و کالا بدستِ کاردیدگانِ پردل داده بحصار در شد - و ازانجا (که پدر آزار دیر نپاید) کارِ او زود بانجام رسید - و بزرگي بدیگرے گرائید - رسم نبود که راجه اندوختهٔ نیاکان و پیشین بزرگان برگیرد - هفتاد باستاني گنجینه را قفل بشکست - و نهادهٔ چندین گذشتگان برگرفت اگرچه دستِ بخشش برگشود لیکن از فرمان‌پذیريِ خرد سر برتافت - و بطبیعت پرستاري گردن برنهاد - دران هنگام (که سکندرخان اوزبک از جاوید دولت برگشته نزدِ سلیمان کرراني رفت) او پسرِ خود بایزید را از راهِ جهارکهند بیارشِ آنملک فرستاد - و سکندر را نیز همراه گردانید - راجه از تن‌آساني دورگزیده امیرِ خود را جهته رای و درگه[۵] پنج با گزین‌ساز پیکار بآویزش‌فرستاد - آن‌ناسپاسانِ بد گوهر سرانِ لشکر را بزر بفریفتند - و بیاوريِ زر بندگانِ تباه کار بکارزارِ خداوند باز گردیدند سخت آویزها روی داد - راجه بناکامي تن در داده بایزید را دید - و بدستیاريِ او سترگ پیکار چهره بر افروخت - راجه و جهته رای بمردانگي نقدِ زندگاني سپردند - و مرزباني بدرگه پنج باز گردید - سلیمان او را بدستان‌سرائي نزدِ خود آورده از هم گذرانید - و بران ملک چیره دست آمد و در زمانِ منعم خان خانخانان و خانجهان اگرچه بسیارے ازین ملک برقلمرو افزود از بسیچ پراگندگي و کار نشناسيِ اُمرا قتلوی لوحاني چیرگي داشت - و بروبه بازيِ او گزندے بدانجا نرسیدے

(۲) نسخهٔ [ا] ملک (۳) نسخهٔ [ب] برسنگهه دیو (۴) نسخهٔ [ا] از ملک تلنگانه (۵) نسخهٔ [ل] و درگا با گزین *

چون در گذشت راجه مانسنگهه از نا شناسائي بآشتي باز گردید - هرچند پسندِ خاطرِ دوربین نبود پیمان برگسیختند *

چون تبه کار را هنگامِ بادافراه رسد در بر انداختنِ خویش تکاپو نماید - تا خواجه عیسی وکیلِ قتلو زنده بود سر رشتهٔ پیمان ازدست نمیداد - چون روزگارِ او بسر آمد افغانانِ تیره رای پرستش کدهٔ جگنّاتهه برگرفتند - و بر ولایتِ حمیر (که از دیرباز فرمان پذیر بود) دستِ غارت گشادند - راجه مانسنگهه (که از آشتي پشیمان بود) آهنگِ گشایشِ آن در سر گرفت - و از درگاهِ والا دستوري یافت - و سپاهِ بنگ و بهار را بدین خدمت نامزد گردانیدند - بیست و سیومِ آبان پیشین سال راجه از راهِ دریا روانه شد - و تولک‌خان فرّخ‌خان غازي خان میدانی[(۲)] میرقاسم بدخشي رای بهوج سنکرام سنگهه اکثر پنچانی[(۳)] چترسین بهوپت سنگهه برخوردار و دیگر مبارزانِ گیتي گشا راهِ خشکي پیمودند - و مادهو و لکهي رای کوکره[(۴)] و پورنمل کیدهوریه و روپ نراین سیسودیه و برخي زمینداران را بسرکردگیِ یوسف خان مرزبانِ کشمیر از راهِ جهارکهند روانه ساخت چون فیروزي سپاه به بنگاله درآمد سعیدخان سپه‌آرای آن دیار بیماري داشت - راجه از کار طلبي پیشتر روانه شد - و چون او را تندرستي رویداد با مخصوص خان بهادر خان طاهر خان بابوی منکلي خواجه باقر انصاري مخدوم زاده پسرِ ترسون‌خان میرزا محمّد دیوانه و دیگر اقطاع دارانِ آن ملک با شش هزار و پانصد سوار پیوست - و بسیارے ازان آنکا بدست در آمد - افغانانِ تبه کار داستانِ آشتي بر خواندند - ازانجا (که آزموده را بآزمایش بردن دور بیني برنتابد) گوش بدان دیو افسانه ننهادند - و نکوهشِ پیمان گسیختن برگذاردند - لیکن بهدید آمرای بنگاله در آشتي بود - تیره رایانِ کجگرا بدرخت زارِ ملناپور (که میان جای اوڈیسه[(۵)] است) رود بارے گرد گرفته پای آویزش افشردند - و از گفت و گوی صلح و جنگ گزین رده آرائي نشد لشکرِ بنگاله دور تر فرود مي آمد - و ازینان مخصوص خان و پهار خان و طاهر خان و بابوی منکلي لختي پیش دایره میکردند - و سپاهِ بهار آمادهٔ پیکار - قول راجه مانسنگهه - دستِ راست رای بهوج راجه سنکرام باقر خان - دستِ چپ تولک خان فرّخ خان - هراول درجن سنگهه سجان سنگهه سبل سنگهه نورم کوکه میرقاسم بدخشي برخوردار شهاب‌الدّین کور پسرانِ الغ خان حبشي مظفّر ایجي[(۶)] خواجگي عنایت الله - هرروز چندے تیزدستانِ هرسو مي‌آویختند و سرتابانِ نخوت فروش شرمسارِ گریز میشدند - سي و یکمِ فروردین راجه هراولِ خود را دستوري داد

---

(۲) در[اکثر نسخه] منددن (۳) در[بعضے نسخه] شاها اکرا (۴) نسخهٔ [ل] کهوکهو (۵) در [چند نسخه] اولیه (۶) نسخهٔ [ز] ایلچي *

سرکوبے را که نزد غنیم است برگرفته قلعهٔ اساس نهند - و اگر بسیچ پیکار در سر گیرند بآویزش در آیند - ما نیز خواهیم پیوست - مخالف ازین آگهي بآسیمه سري در آمد - و فوجها آراسته از آب گذشت - قول نصیب[2] خان جمال‌خان پسران قتلو دلاورخان آلهداد خان حبیب خان سه هزار سوار و بیست و پنج فیل - برانغار جلال خان خاصه خیل تاتارخان غازي مبارک خان خواجه ویس دو هزار سوار و بیست و پنج فیل - جرانغار بهادر کوروه شیرخان لوحاني حبیب خان سه هزار و چهار صد سوار و بیست و پنج فیل - هراول خواجه سلیمان عثمان عیسی خان اولیائي بنی‌سلطان سور هزار و دوبیست سوار و هشتاد فیل - در کمتر زمانے هردو لشکر باهم درآویختند - و سپر و دشنه را روز بازار شد * بیت *

یلان گرم کین غرقِ جوشن همه * نهفته چو آتش در آهن همه

ز هندي نژادان فولاد پوش * چو ابرِ سیه گرم جوش و خروش

برخے بتوپ اندازي و آتشبازي هنگامهٔ آوردگاه بر افروختند - و لختے با یکدیگر آویخته مردانگي تازه رسمے بر نهادند - سپرے را (که گرز و گوپال کارگر نشدے) پلارک[3] اندازِ فیروزي سپاه از فر گردن بر انداختے - توپے (که نخست بر گشودند) میان لهري را (که سرامدِ فیلانِ غنیم بود با دیگر فیل خرمنِ هستي بسوخت - دلیرانِ آنسو فیل کنهر (که بس نامور بود) در پیش داشته آمدند - پردلان پای همّت افشرده کارنامهٔ گنداوري بجای‌آوردند - میر جمشید بدخشي درآویخت بتهمتني جانِ سپنجي درباخت - آن فیل درشده لختے هنگامه پراگند - اوقچیانِ فیروزي سپاه از هر سو بهتیر درآمدند - فیلبان قالب تهي کرد - چندے پیاده شده پای پیل را افگار ساخته بر گرفتند - دریں‌میان بهادر کوروه بر فرّخ خان چیرگي نمود - رای بهوج و راجه سنکرام بیادری کام فرخ بر زدند - جگت سنگهه با جوقے بهادران بدرجن‌سنگهه پیوسته غنیم را برداشت - دریں‌هنگام برانغارِ مخالف بسپاه بنگاله درآویخت - بابوی منکلي آویزش نموده باز پس رفت - بهادرخان از پی رسیده شگرف آویزه نمود - و دوبار برزمین آمد - باردوم نوجوانے اسپ خود پیش آورد - پاسخ داد تو از زندگي برے نگرفتهٔ - سوار شو - و کامِ دل بر گیر - مرا (که در[4] مردانگي عمر بپایان شده) آن بهتر که در کارِ خداوند سپري گردد - از نیک سگالي بارگیر او در ره و بایزدي پاس در شد - مخصوص خان بشایستگي رسید - و نمایان کارزار بجای آورد - نزدیک بود که پای همّت از جای شود - خواجه عبدالحلیم با جوقے پیوست - و سرمایهٔ فیروزمندي گشت - خواجه ویس براد مردي درگذشت - و سلطان سور زنده بدست افتاد - در کمتر زمـ

---

(۲) نسخهٔ [ل] نقیب خان (۳) نسخهٔ [ب ل] پلارک آبدار (۴) نسخهٔ [ب ل] که در کامروائي

بايزدي ياوري سرتابان كجگرا آباه پاي دشت گريز شدند - افزون از سه صد اعغن در آوردگاه افتاد و از فيروزي سپاه چهل كس به نيكنامي نقد زندگي سپرد *

درينولا زين خان كوكه آرزو نمود كه خسروي سايه بتازه منزل(۲) او بر افتد - و بدين نوازش روزگار او پيراسته شود - سيوم اردي بهشت خواهش پذيرائي يافت - و آن نيكو پرستار را كام دل برآمد - غرهٔ خرداد گيتي خداوند بآهنگ كشمير درياي راوي گذاره نمود - چون شكرنسا بيگم سخت رنجور شد(۳) شهريار مهراندوز را دل از شهر بر گرفت - و بدان آهنج بيرون شد - چون ايزد جان بخش بهي زود فرستاد بخواهشگري كه ومه باز گرديدند - دوم زين خان كوكه بسواد و بجور دستوري يافت - آگهي آمد كه افغانان شوريده بخت باز كهسار دشوار گذار را پناه انگاشته انديشهٔ سرتابي دارند - كوكلتاش بمالش اينان نامزد شد - چهارم پس از سپري شدن ده(۴) ساعت و چهار دقيقه در شبستان شاهزاده سلطان دانيال از دخت سلطان خواجه فرّخ فرزندے پديد آمد شهريار دوربين سعادت بانو بيگم نام برنهاد *

آشتي كردن ميرزا جاني بيگ و سپردن سيوستان

چون بروز افزون اقبال (كه جلوه‌گاه ايزدي ياوري‌ست) فيروزي سپاه چيره دست آمد هنگام آن بود كه ميرزا از گران خواب بيدانشي درآمده به نيايش برنشستے - و پوزش را دستمايهٔ فرمان پذيري ساختے - از خرد غنودگي و طبيعت پرستاري آنرا ناگهاني گزند پنداشته بسيچ آويزش تازه گردانيد و آن يارش داشت كه تيزتر شتافته در همان پيشين پناه جا گيرد - در ميانهٔ راه شنود كه لشكر فيروزي سپاه است - بانديشهٔ دراز در شد - و در پژوهش استوارجا انجمن برساخت - پس از فراوان نگريستن نزد(۵) انپور چهار كروهي بالاكندي(۶) چهل كروهي سيهوان دلپذير جائے بدست آورد دران سرزمين بر ساحل سند قلعهٔ اساس نهاد - و ژرف خندقے پهناور بركند - بيست و ششم فروردين خانخانان بدانجا رسيده گرد گرفت - و به تير و بندوق پاسخ گذاري شد - و هنگامهٔ جانفشاني و جانستاني گرمي پذيرفت - نخوت مايهٔ غنيم ديرين بنگاه بسياري لشكر افزوني كشتي نبرد و نزديكي بارش بود - درينولا فيرن كوت(۷) (كه گزين قلعهٔ آن ديار ست) بدست افتاد - و سترگ نبرد چهرهٔ فيروزي برافروخت - جوقے عرب و كرد (كه دران حصار ميبودند) از قاسم علي دژبان

---

(۲) در [چندنسخه] منازل (۳) در [اكثرنسخه] بود (۴) نسخهٔ [ل] دو ساعت و چهارده دقيقه (۵) نسخهٔ [ب] نزد انرپور - ونسخهٔ [ز] بزوايرپور (۶) نسخهٔ [ب] هالاكند - ونسخهٔ [ز] هالاكندي (۷) نسخهٔ [ز] برن كوت - ونسخهٔ [ل] نرن كوت *

ستوه آمدند - و سر او آورده دولتخواهي دلنشين گردانيدند - اولياي دولت را نشاط درگرفت
و در گشايش آن کوشش افزودند - و بآئين روم ريگ تودها بر افراشته مورچال پيش بردند
و خندق را بر آمودن گرفتند - از درون رخنها برساخته تهي ميکردند - و سخت کوشش از هردو سو
ميرفت - چند بار بيرون شده آويزش نمودند - و بناکامي باز گرديدند - ليکن از بوم بيگانگي
و رعيّت سرتابي آذوق بفيروزي جنود کم ميرسيد - و باز شگرف گراني روی آورد - و سخت بيماري
پديد آمد - شگفت آنکه جز سندي رنجور نشدے - دران آشوبگاه جانکاهي چندے پيغوله‌گزينان
رياضت گر را بخواب نمودند - امروز سکّهٔ ولايت بنام شاهنشاهي ميزنند - و آسمان بکام او ميگردد
مردم بادافراه ناسپاسي مي بينند - و بسزای نافرماني ميرسند - جان داروی که و مه آنکه
شناسا گردد - و به نيايش آن يگانهٔ روزگار سعادت اندوزد - و باندازهٔ دستوس نذرے بربندد
و بمستمندان بردهد - بامدادان راز برملا افتاد - و نموده بکردار آمد - و رنجوري رو در کمي نهاد
چون بعرض همايون رسيد فرمودند حقيقي‌کارساز پيرزنے را دست آويز تندرستی گروهے گردانيد
اگر بندهٔ را (که بوالا پايهٔ فرماندهي برنشانده) مايهٔ بهي برسازد چه شگفت - در زمان قاآن
بزرگ چنگيزخان شش‌صد وبيست وسه فيروزي‌سپاه قلعهٔ کرک[۲] سيستان را گرد گرفته بود - شگرف وبائی
پديد آمد - رنجور نخستين روز تب ميکرد - دوم دندان بر جنبيدے - سيوم پيمانهٔ زندگي
بر آموده[۳] گشتي - پيرزالي دخترے داشت - در آرزوی کدخدائيش شبها بروز آوردے - بوکه
بزرگ شود - و بحنابندی او نشاط اندوزد - درين هنگام آن کهن سال را بيماري درگرفت - روز دوم
که جنبش دندان بود از مهرباني و ساده دلي بحنا بستن جگر گوشهٔ خود پرداخت - و بآئين
عامّه لختي آب دهن بکار برد - و در خيال عروسي شب بروز آورد - و اشک حسرت ريخته دل
بناکامي در داد - بامدادان (که آمادهٔ گذشتن بود) دندان از جنبش باز ماند - و نشان بهي
پديد آمد - همسايگان بشگفت درافتادند - و چون پژوهش رفت جز رسيدن حنا در نيافتند
که و مه بکار بردند - و جهانے از جانکاهي رهائي يافت - حنا نرخ مرواريد گرفت - و بازرگانان
فراوان سود اندوختند - شهريار کار آگاه از پيش بيني فراوان آذوق و خزينه با الله‌بخش و قزّاق بهادر
روانه ساخته بود - در جوش تنگدستي در رسيد - و دلها را تازه نيرو برافزود - آهنجها فروغ ديگر
يافت - و کارکرد افزايش گرفت - در کمتر زمانے قلعه را تنگ تر گرفتند - و مورچالها چنان
نزديک شد که سنان از دست يکديگر مي ربودند - درونيان ستوه آمدند - و بهزاران لابه‌گري
آشتي داستان برخواندند - فيروزي سپاه از کم آذوقي پذيرفت - بدان پيمان که سيوستان را با قلعهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ز] کوک (۳) نسخهٔ [ا] لبريز گشتي ه

سیهوان و بیست غراب بسپارد - و ایرج پور خانخانان را بدامادي بر گیرد - و چون هنگام بارش بسر آید بسجود قدسي آستان روی آورد - و قرار گرفت که نخست دست از محاصره بازدارند و سپس پیوند خویشي استوار گردد - چون سیهوان بسپارد موسم بارش بدانجا بگذرانند - شانزدهم خرداد مورچالها برخاست - و رسوم نامزد بیوکاني بجای آمد - و مردم بسپردن و گرفتن قلعه شتافتند - هفدهم قاضي حسن را بشمالي کوه فرستادند - چون تموز لاهور بس گرم بود بپژوهش ییلاق بدانسو روانه کردند - نزدیک قصبهٔ پهنان (٢) شایسته جاها برگزیدند - لیکن برخی سگالشها ازان باز داشت ٭

و از سوانح ایل شدن سرتابان شرقي دیار - چون فیروزي سپاه چیره دستي نموده از پی شتافت دیگر روز بجلیسّر (که از گزین شهرهای اوڈیسه است) در آمد - و بخسروي نام درهم چهره بر افروخت - و منبر پایه بر افراخت - هرگروهے از افغانان تیره رای به پیغوله در شد راجه بکندن فتنه بن پیشتر چالش نمود - سعید خان از دل نگراني به بنگاله باز گردید - و لابه سرائی راجه در نگرفت - پهار خان بابوی منکلي باقرخان میر فازي باقر انصاري ازان لشکر جدا شده پیوستند - در کمتر زمانے بومیان زینهار خواسته دیدند - و آن آباد ملک بدست در آمد در قصبهٔ بهدرک آگهي شد که پسران قتلو خواجه سلیمان دلاور خان جلال خان بهادر کوروه الغ‌خان عبدالغفور ملک هیبت ملک داؤد کهم‌کرن (٣) راجه مانو (۴) ملک سکندر و پرکهوتم با سه صد فیل در قلعهٔ کتک فراهم شده اند - آن حصارے ست پایان ملک کنار شور دریا - از راجه رامچند که بزرگ بومي آن دیارست - سارنگ گڈهه میخوانند - راجه مانسنگهه سجان‌سنگهه و برخے را دران شهر گذاشته بیازش آنجا ره نوردید - افغانان بجنگلے (که پیوست شور دریا ست) پناه بردند - و بے آویزه حصار بدست آمد - علاول خان خاصه خیل قتلو قلعهٔ آل سپرد - و نزد کلکل گهاتي تیله (٥) راجه (که گزین بومي آن سرزمین است) بفیروزي سپاه پیوست - راجه رامچند پناه بردگان را بسارنگ گڈهه راه داد - چون راجه مانسنگهه بکتک رسید یوسف خان حاکم کشمیر و پسران الغ خان حبشي و مظفر ایجي و گروهے را بگرد آن گذاشته خود بزیارت جگنّاتهه شد - بدان بسیچ که براجه رامچند نزدیکتر شود - و هنگام یافته دست در یازد - چون اندیشه بکردار رسید باز گردیده نزد سلي (٦) بنگاه ساخت - هرروز ستیزدستان بدان سرزمین رفته مالش میدادند - باندرز گذاري دل بفرمان پذیري برنهاد - وبیربل پور خود را با پیشکش روانه ساخت - راجه بکتک باز گردید

---

(٢) در [بعضی نسخه] پنهان - و نسخهٔ [ل] ملتان (٣) نسخهٔ [ز] کهکرن - و نسخهٔ [ل] کیهم‌کرن
(۴) در [چند نسخه] مالو (٥) در [بعضی نسخه] پنیله راجه (٦) در [چند نسخه] سیلي ٭

و نزد قلعهٔ سارنگ گڈهه پای گشایش برفشرد - درین هنگام آگهي آمد که حبیب خان دریا خان سجاول خان میوه خان (که پناه بفتح خان هجلي برده بودند) بر جلیسّر ریختند و بابوی منکلي نیروی آویزش ندیده کناره گرفت - پهاڑ خان را با برخی دلاوران بدانسو فرستاد و باقبال یاوري درکمتر زمانے بے آویزه پراگنده شدند - و جلیسّر باز بدست افتاد - غنودگان سارنگ گڈهه از خواب غفلت در آمدند - بیستم زینهار گرفته راجه را دیدند - و هر یکے را بخسرواني نوازش امّید برداد *

درینولا فیروزي سپاه سند لختے بغم در شد - و زود شادي اندوخت - چون آشتي شد و مورچلها برخاست میرزا جاني بیگ (پیش ازانکه دستوري گیرد - و سیهوان بسپارد) راه تته فراپیش گرفت - فیروزمندان فریب کاري دانسته باندیشه در شدند - و کار آگهی فرستاده پژوهش نمودند - میرزا برگذارد از فزونی فروشدگان هولی قلعه جانگزا شد - و کار بر زندگان تنگ - برخی سپاه و رعیّت آرزوی بنگاه نمود - برانها بخشیده دستوري دادم - و همگي اردو از ستوه آمدگي ناگفته از پي رفت - و با من کسے نماند - ناگزیر بدانسو شتافته در نصیرپور عنان کشیدم - وحاشا که سررشتهٔ پیمان از دست واهشته آید - و گفته بکردار نگراید - سي و یکم قصبهٔ سن[2] بنگاه ساختند درین روز رستم دژبان سیهوان آمده تازه پیمان برگرفت - و قلعه بحسن علي عرب و مقصود آقا بسپرد و همگي سیوستان برقلمرو افزود - بیست و دوم تیر شاهزاده سلطان دانیال بگشایش قندهار دستوري یافت - چون نگهباني آن ملک نه باندازهٔ نیروی میرزایان بود آن گوهر اقبال را بدانسو فرستادند - از آب راوي برگذشته در باغ رامداس فرود آمد - بیست و چهارم گیتي خداوند بتماشای کشمیر روانه گشت - و درهمان باغ نخستین منزل شد - بیست و هفتم سه صد ستارچه[3] از خاور بباختر افتاد - اختر شناسان هندي برگذاردند - اگر بدینسان نمودار نخستین منزل رو دهد بازگشته بگزیده ساعتے برآیند - ناگزیر شاه و شاهزاده باز گردیدند *

چالش[4] فرمودن گیهان خدیو بگلگشت همیشه بهار کشمیر

از دیرباز جهان سالار را دل بدانسو میکشید - بیشترے مردم از راه دشواري ازان سگالش باز داشتے - و آنانکه دل گرو نشاط گزیني خداوند داشتند سختي گریوه آسان برشمردے - لیکن چنان برگذاردے - که جهان خدیو را از هرسو (که یکساله راه قلمرو باشد) کناره شدن و بدان کهسار

---

(۲) در [چند نسخه] صن (۳) نسخهٔ [ا ب] سفید پارچه (۴) نسخهٔ [ز] قصد فرمودن حضرت شاهنشاهي از پنجاب بسوی کشمیر درعین اشتداد برشگال *

در آمدن چگونه سزد - و برخے دوربین را از نهفته دانیِ دیهیم خدا دلنشین بود که درین والا بسیچ نهاني رازے ست - و این یورش سرمایهٔ فرّخیها - دوازدهم امرداد با ریزشِ ابر و بازداشت مردم بدان آهنج کوچ شد - و برخے پردگیان را همراه گرفتند - هفدهم از رام بارَي پیشتر چالش رفت و از آب فزوني جاي پیشخانه نیافتند - اردو و سپاه را بسرکردگیِ شاهزاده سلطان سلیم گذاشتند که بآهستگي بیاورد - و خود با چندے خاصان فیل سوار ره نوردیدند - ازانجا شاهم‌علي قلیج خان و خواجه شمس‌الدّین دستوریِ شهر یافتند - درین نزدیکي زنے پورِ خود را به پیشگاه حضور آورد و چنان برگذارد که هرسال سرِ او مي‌بالد - و گردن نزار مي‌گردد - و از پزشک و دیگر چاره گر نااُمّید فرمودند چرمین کلاهے تنگ بر سرِ او باز گذارد - همچنان کرد - و سود مند آمد - کارآگهان را ازین چاره سگالي شگفت در گرفت - بیست و هشتم نزدِ خیمهٔ جهته[۲] شورشِ کشمیر بروی روز افتاد از قدسي آهنج پرده برگرفته آمد - و جهانے چشم سرمه اندوخت - شگفت‌تر آنکه چون دریای راوي میگذشتند چنان پرسش فرمودند که این شعر در بارهٔ که گفته اند * بیت *

کلاهِ خسروي و تاجِ شاهي * بهر کل کی رسد حاشا و کلّا

چون رازدارِ میرزا یوسف خان جمع فزونیِ کشمیر برگذارد قاضي نورالله و قاضي علي را بپژوهش فرستادند - چون گماشتگانِ میرزا از پاره پذیري نااُمّید گشتند تباه سگالي پیش گرفتند - قاضي نورالله بدرگاه آمد - و ناسازگاریِ مردم و تباه بسیچي وا نمود - ازین آگهي برخے بد نهادان را طلبداشتند - و حسین بیگ شیخ عمري را بیاوري فرستادند - چون لختي حالِ بد گوهران پیدائي گرفت درویش علي عادل بیگ یعقوب بیگ ترکمان امام قلي چولاق قیابیگ و دیگر نوکرانِ میرزا یوسف خان همداستان شده بفتنه سازي بر نشستند - نخست نزدِ کمال‌الدّین حسین اسکو که از احدیان[۳] است رفتند - تا او را بسرداري برگرفته شورش بر افزایند - از سعادتمندي نپذیرفت یادگار عم زادهٔ میرزا یوسف خان را دست آویزِ آشوب گردانیدند - هر روز اندیشهٔ فتنه در سر گرفتي و زیان زده بازگشتي - روزے وله زدگان بر خانهٔ حسین بیگ شیخ عمري تیرباران کردند - یکے از نوکرانِ او درین گروه پیوند بیوگاني کرده بود - برهنموني بد گوهران ازان سرباز زد - هنگامه برساخته ناگهاني بر منزلِ او ریختند - مردمِ او بجاها رفته بودند - در فراز کرده پای همّت افشرد - قاضي علي و شیخ بابا درمیان شده شورش فرو نشاندند - ازانجا بر گریوهٔ[۴] ماران هنگامه آراستند - حسین بیگ مردم فراهم آورده بآویزهٔ ایشان شد - لختي کارزار رفت - و بآشتي گرائید - و چندے را به پیمان

(۲) نسخهٔ [ا] چته - و نسخهٔ [ب] خلیشه - و نسخهٔ [ز] جهته - والله اعلم (۳) نسخهٔ [ل] که بخششیِ احدیان است (۴) در [چند نسخه] کوه ماران *

از هم گذرانیدند - نزدیک بود که تبه سگالش ایشان بکردار رسد - ناگزیر حسین بیگ و قاضي علي از شهر برآمده بقلعهٔ ناگرنگر منزل گزیدند - و لختي بشاد خوابِ ناپروائي در شدند - دوازدهم امرداد رهگذرها بسته بناسپاسي برنشستند - و شگرف آنکه گیهان پیرای نهفته دان دربن روز از لاهور برآمد چندے ببهانهٔ سیرِ فالیز فراهم شده پیمانِ یکجهتي بربستند - حسین بیگ و قاضي علي را همّت یاوري نکرد که بهٔتیزدستي این شورش فرونشانند •

ازین آگهي شهریارِ دیده‌ور تیزتر روانه شد - غرهٔ شهریور کنارِ دریای چناب بارگاهِ اقبال برافراختند - و (با آنکه طوفاني جوش میزد - و باران در ریزش) خود بر ساحل نشسته سپاه را بشایسته آئین برگذرانیدند - بامدادان بگذرِ چوگاني کشتي‌سوار برگذشتند - چهارم پیدائي گرفت که همگي سپاهِ میرزا با کشمیریان درساختند - و قاضي علي نقدِ زندگي در نیکو پرستاري سپرد و حسین بیگ بسختْ تکاپو رستگاري یافت - چون یادگار از شهر برآمد و ایشان فرصت و قابو از دست دادند بکامراج رفت - و هنگامهٔ بدگوهران افزایش گرفت - دربن هنگام از گران خوابِ ناپروائي درآمده از پي شتافتند - و ناساخته کار برگردیدند - اگرچه فرزندانِ میرزا بدو نه‌پیوستند و اولیای اقبال نیز یاوري نکردند آن نافرجامِ کالیوه سر بشهر باز آمد - و نزدِ باغِ الٰهي بکمتر آویزه چیرگي یافت - ناگزیر از آب گذشته بشهر در شدند - و پل را هر دو گروه ویران‌کردند ناسپاسان از بیمِ آنکه مبادا همراهان جدا شوند - و ایشان بدان اندیشه که از پي بیایند قاضي علي بران بود که بفتح خان جنگلي پناه برند - و بانتظارِ کمک برنشینند - حسین بیگ پاسخ داد - مردمِ میرزا یوسف خان همگي در ناسپاسي - بدانجا رسیدن بس دشوار - ناگزیر بهندوستان گامِ فراخ برزدند - نزدِ هیره پور یکے از کم شناسائي نقّاره بآواز درآورد - راه بانان آگهي یافته پلها برشکستند - ناکام خود را بآب درزدند - برخے فرو شدند - و لختي گرفتار آمدند حسین‌بیگ و قاضي‌علي و چندے بدخشي برآمده ره نوردیدند - چون راهِ پیرپنجال بسته بودند گریوهٔ هستي‌وتر سپردند - و بسختْ تکاپو و کارنامهٔ تیراندازي رهائي یافتند - از نشیب و فرازِ ناهنجار قاضي‌علي را نیرو از دست بشد - دستگیر کرده جان بُشکردند - چون حسین‌بیگ با چندے ازان گریوه پایان شد زمیندارِ آنجا تاراج کرده بجان‌شکري برخاست - بهبو (۲) رئیسِ راجوري در رسیده دستمایهٔ رستگاري گشت •

ازین آگهي گیتي‌خداوند بدانسو تیزتر راند - و فرمان رفت زین خان کوکلتاش با سپاه آنسو از راهِ سواد درآید - و صادق خان با جوقے بهادران براهِ برنج (۳) شتابد - و بومیانِ شمالي کهسار

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهلبو (۳) نسخهٔ [ز] ترنج •

از جمّو رهگرا شوند - و اقطاع داران و عمل‌گذاران پنجاب لختی کشاورزانِ پردل را دلاسا نموده روانه کنند پنجم شهریور شیخ فرید بخشي بیگي از والا درگاه دستوري[2] یافت - و میر[3] مراد میر عبدالحي خواجگي فتح‌الله شیخ عبدالرّحیم رحمت خان مظفّر کوکه قاضي عزّت‌الله سیّد کمال خواجه اشرف جي‌تواچي سیّد قلي ابوالفتح دوست محمّد هروي[4] شیخ ابوزید شیخ کبیر نصیب ترکمان شیخ ولي شیخ مودا شیخ معصوم شیخ حسین هاشم شیخ زین شیخ آدم هزاره‌بیگ شیخ جنید یحیي بیگ میرک جلایر کلب علي شیخ جمال عوض ولي[5] بیگ خان قلي سیّد مصطفی سیّد عبدالهادي شیخ ابوالخیر شیخ مودود ایماق بدخشان تاج خواص ملک زربخش جلال عالم دولت ملک جوهر شیخ عبدالرّحمٰن شیخ حیدر سیّد کمال‌الدّین سیّد جلال دولت بلوچ کلیان رای و بسیارے رادمردان بهمرهي نامزد گشتند - از نزدیکی برف ریزي فیروزي سپاه از هر سو فرستاده شد - تا در بادافراه درنگ نرود - دران روز نگارندهٔ شگرفنامه از دیوانِ لسان‌الغیب فال بر گرفت - این دو بیت نویدِ فیروزي رسانید * * بیت *

آن خوش خبر کجاست کزین فتح مژده داد * تا جان فشانمش چو زر و سیم در قدم

از بازگشتِ شاه درین طرفه منزل است * آهنگِ خصمِ او بسراپردهٔ عدم

درین روز از دوربیني میرزا یوسف خان را براقمِ اقبالنامه سپردند - چون زه و زادِ او از کشمیر بر آمد رهائي یافت - نزدِ گجرات شاهزادهٔ والا گوهر با بزرگ اردو پیوست - و شادماني بر افزود - شازدهم صادق خان دستوري پیش یافت - و چون منزلے چند سپرد بناهنجار خواهش افتاد - از نیرنگيِ روزگار رنجور شد - و از میانهٔ راه بر گردانیدند *

گشایش جونه‌گڈهه و سومناتهه و چیره دست آمدن اولیای دولت بر ولایت سورتهه

آبادِ سگالش و شایسته کردار فرّخیها بر دهد - و کامروائي را پایه برتر نهد - پرستاران را چهرهٔ خواهش برآراید - و گوناگون نصرت چهرهٔ دولت برافروزد - و شگرف کاریها دور و نزدیک را بشگفت اندازد - و بتازگي این فیروزي داستان ازان برگوید - چون خان اعظم به نیروی اقبالِ روز افزون فیروزي یافت آن بسیچ داشت که آن دژ برگشاید - و ملک برگیرد - لیکن از دل نزاريِ همراهان بدرنگ افتاد - درین هنگام چون سپاه لختی برآسود آن یازش تازگي یافت - و روی بدان کار آورد

---

(٢) نسخهٔ [ل] رخصت یافت (٣) در [بعضے نسخه] میر عماد (٤) نسخهٔ [ز] مروي (٥) نسخهٔ [ا] علي بیگ *

پسرِ جام کهوکهر[۲] جلال خان غازي ملک راجن مَلک[۳] امن و بسیارے سرکشانِ آن مرز نیایش‌کنان پیوستند - و سومناتهه رکوکه و منکلو و مهوه و بیرو[۴] و جز آن تا شارده بندر بےآویزش بدست درآمد و سپس بگشایشِ قلعهٔ جونه‌گدهه (که نبائرِ امین‌خان غوري داشتند) روانه شد - آن نامور دژے ست ولایتِ سورتهه وابسته بدو - از پیشین فرمان روایان کم کسے برو دست یافته - بیست و دوم خرداد فیروزي سپاه بدان‌نزدیکي پیوست - و آن آسماني پایه را بهفده مورچال گرد برگرفت - نورنگ‌خان وچندے بمالشِ گروهِ کاٹهي که بدرونیان مددگاري نمودے رو آوردند - و درین روز درونِ حصار آتش افتاد و فراوان دستمایهٔ دژ استواري بسوخت - و فرنگي توپ انداز (که احمدي کیش بر گرفته بود و دران پیشه بس جابکدست) از سراسیمگي بخندق افتاد - اولیای دولت مژدهٔ فیروزي برگرفتند و ترانهٔ شادي برکشیدند - لیکن درونیان از آذوق فزوني و جا استواري نخوت فروشي داشتے - و هر روز صد توپ (که برخے را تیر یک و نیم مني بود) چند بار برگشادے - و زبان بنکوهش برآلودے و پاسخ یافتے - هرچند سپاه ستوه آمدے کوکلتاش بگوناگون روش دل دادے - و سررشتهٔ کوشش وا نهشتے - برهنمونيِ اقبال برکوهچهٔ آگهي یافتند - لختے بلند ساخته سرکوبے آماده گردانیدند - و از فرازِ آن دیگ اندازي آغاز شد - غنودگان از خواب برآمده لابه‌گري فراپیش گرفتند هفدهم شهریور پس از آویزشِ شباروزي سه ماه دژنشینان بزینهار آمده دیدند - و کلید سپردن را دستاویزِ گشایشِ بستگیها دانستند - میان خان تاج‌خان نبائرِ امین‌خان غوري پسرانِ دولت‌خان (اولین هفت‌ساله جانشینِ پدر - دوم دوازده ساله از قما) همت برادرزادهٔ امین‌خان محمد کدخدای خانه ملک دهن ریحان حبشي لونبه کاٹهي محمد مهرک محمد افضل و دیگر مردم - ازان پنجاه و هفت کس نامور - از درست پیمانيِ کوکلتاش مال و جان و ناموسِ این گروه بپاس درآمد و هر کدام را بآباد جایگیر و مهین خلعت و گزین بارگي شگفته دل و کامروا ساخت - سلطان محمود پیکره[۵] فرمانروای گجرات با گران لشکر و شایسته سامان دو بار بگشادِ این دژ یازش نمود - و فراوان رنج کشید - بارِ دوم پس از روزگارِ دراز بدست آورد - گیتي خدیو باهنگِ مالشِ یادگار نزدِ بهنبهر بود فیروزي‌نوید رسید - و ایزدي سپاس را پایه برتر شد •

فرو نشستن شورش کشمیر - و آوردن سر یادگار کل بدرگاه والا

هرکه بناسپاسي بر نشیند آسمان بکین‌توزي او برخیزد - روزِ او بشب گراید - و بختِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] کوکهن (۳) در [بعضے‌نسخه] ملک دهن (۴) در [بعضے‌نسخه] بروه (۵) نسخهٔ [ا] بنکره - و نسخهٔ [ب] بیکره - و نسخهٔ [ز] ننکره - و الله اعلم •

او را خواب درگیرد - بتکاپوی خویش بباد افراه شتابد - و بسبکسري و بیدلي جان و ناموس در بازد و حالِ این شوریده مغز دور و نزدیک را ازان آگاهي بردهد - و که و مه را پند پذیر گرداند - (چون مگس خویانِ زر پرست فراهم گشتند - و اولیای دولت را آن پیش آمد) فرزندانِ میرزا یوسف خان بدو لابه‌گري نمودند - و او بگرمخوئي و تازه روئي بهندوستان کسیل کرد - و از آب گذشته بمنزلگاه میرزا فرود آمد - خزینه و زرینه و فیل و اسپ و توپ و دیگر مال برگرفت - و پردهٔ آزرم بردریده بجای بزرگان نشست - و فرازِ منبر و روی سکّه را برآلود - از شگرفیِ اقبال دران هنگام اورا تبِ لرزه درگرفت و چون مهرکن نگینِ او میکند فولاد ریزه برجسته بچشمِ او درشد - و دیده ورانِ ژرف بین را بر ناپایداریِ این تبه رای رهنمون گشت - از نابخردي فرومایگانِ نافرجام را گرامي خطابها برنهاد - بهرام نایک خانخانان - درویش‌علي خان جهان - عادل بیگي عادل‌خان - مقصود علي احدي مخصوص خان خواجه محمّد مومن آصف خان - موسیِ میرزا خان - درویش مسکین بابا خان - جمّن پورِ او مصاحب خان - شاه علي بیگ ترکمان شهباز خان - شاه منصور بهادر خان - میر صالح نقیب خان نظام‌الدّین نظام‌الملک - داؤد چکتي بجلي‌خان - قیا بیگ قیا خان - و همچنین هزاري (۲) و بازاري‌را نامِ بزرگان نهاده نخوت آرای شد * * نظم *

ز دارنده نتوان ستد بخت را * نشاید خرید افسر و تخت را
کلاغی تگِ کبک را کوش کرد * تگِ خویشتن را فراموش کرد

غافل از نهفته دانیِ کشورخدیو چنان برسگالیدے - که چون راهها بربسته اند (۳) بدرگاهِ والا زود آگهي نرود - و اگر برسد باور نیفتد - و چون دلنشین آید درچنین ریزشِ ابر سپاه دیرتر فراهم گردد و چون زمستان درسد بدین سرد سیر در آمدن بس دشوار - و چون سالے بگذرد گزین سامان نیرو افزاید - از دیر باز مرزبانِ کشمیر چنین دستگاه نداشت - از نهفته دانیِ کشورخدیو آگاه نبود ازان باز (که زمانه بدو زهرخندگي کرد) همواره با هیچکسان بزمِ باده گساري بر آراستے و هرزه درائیدے - او را بافشاندنِ اندوختها و دستبازي بناموسِ میرزا رهنمون شدے و او از دوستي و پیوندِ خویشي ببهانه گذراندے - چون شنید که میرزا را بزندان برنشانده اند ناچار زه و زادِ او را کسیل کرد - هنوز از آمدنِ ایذان آگهي نبود گیتي خداوند از نهان‌بینيِ حاجي میرک را (که از بابریانِ میرزا ست) با برخے بآوردنِ آن مشتے ناتوان فرستاد - نزدِ نهنه بد نهادانِ آن سرزمین بسیچِ تاراج داشتند - ناگاه فرستادگان دررسیدند - جان و خواسته را یتاق‌داري شد - و یکبارگي آوازهٔ رسیدنِ همایون رایات جهان را فرو گرفت - و آن تبه سگال لختے بخود آمد

(۲) نسخهٔ [ا] هرکسے بازاري را (۳) نسخهٔ [ل] مسدود است *

و عرضداشت که حسین بیگ شیخ عمري را در سربود که [۲] پور میرزا شاهرخ را از بدخشان بدین دیار در آورد - و دست آویز شورش گرداند - بآویزش او برخاستم - او بسخن سازي مرا بدنام گردانید بحکم والا نگارندهٔ شگرفنامه نا درست گفتار او را پاسخ برنگاشت •

و چون دستان [۳] فروشي او کارگر نیفتاد درویش علي را با بسیارے روانهٔ گریوه ساخت و در استواري آن کوشش نمود - اگرچه سپاه از هرسو برسید [۴] شیخ فرید بخشي بیگي با همراهان پایان گریوه قلعهٔ برساخت - و پرتال گذاشته رده‌آرا شد - بیست و ششم شهریور هراول بدرهٔ پیش روان شد - و برانغار و جرانغار آمادهٔ پیکار گشتند - درویش‌علي با گروهے دو دیوار بر فراز گریوه بر آورده بسیچ آویزش داشت - و جا بجا مردم گذاشته نخوت میفروخت - بایزدي تائید پیش دستان هراول بکمتر آویزه غنیم را برشکستند - و دلیران جرانغار به‌تیزدستي محکمهٔ [۵] پیش خود را برگرفتند - و شگرف کارزار شد - و فراوان مخالف روانهٔ خراب‌آباد نیستي گردید - و چهار کس را از فیروزي سپاه روزگار بسرآمد - و برانغار سرکوبے که غنیم داشت بےجنگ گرفت - و چون پیشتر راه نبود برگردیده پس هراول آمد - دیگر روز غنیم از پغاه دیوارها بےآویزش باز پس رفت - سران سپاه از وا گویهٔ هرزه درایان فریب‌کاري انگاشتند - هراول و جرانغار تیزدستي نموده گریوهٔ کپرتل [۶] برگرفتند و لختي چاروا بدست درآمد - یکے نادانسته اسپ دران یخ بکشت - و از بارش تگرگ فراوان رنج رسید بامدادان گریوهٔ اکرم بال گذشته دایره کردند - سگالش آن بود که پنج کروهے گریوهٔ هستي‌وتر فرود آیند - پیش‌روان خالي دانسته بیارش آن تیزدستي [۷] نمودند - شیخ فرید چندے را بباز داشت اینان فرستاد - کارآگهان قابو دانسته تا سر [۸] گریوه عنان بازنکشیدند - و فرستادگان نیز همرهي گزیدند و شبانگاه پیدائي گرفت که غنیم در کمر این گریوه بسیچ پیکار دارد - آن شب بایستادگي و هشیاري گذشت - چون صبحگاهي فروغ چهره برافروخت جوق جوق کشمیري بکوهچها برشدن گرفت بسیارے بدان اندیشه که بآهنگ کارزار برمي‌آیند - درکمتر زمانے پراگندگي اینان دلنشین شد پایان روز شیخ با برخے مردم رسید - چون لشکر پس بود و ستاره درپیش فرود آمدن بدرنگ افتاد درین میان محمد کاشي بزینهار آمد - و چنان برگذارد که یادگار شکیب از دست داده راه گریز سپرد [۹] - و هر گروهے به‌پیغولهٔ در شد - بامدادان دوم مهر گریوه در نوردیده بهیره [۱۰] پور فرود آمدند

---

(۲) در (بعضے نسخه) که میرزا شاهرخ را (۳) نسخهٔ [ل] دستان‌سرائي او (۴) در [چند نسخه] نرسید (۵) شاید که این لفظ جلکه باشد که بمعني زمین آمده (۶) نسخهٔ [ب] کگرتل (۷) نسخهٔ [ا] پیش دستي (۸) نسخهٔ [ا] تا سه کروه (۹) نسخهٔ [ل] پیش گرفت (۱۰) نسخهٔ [ل] در بهنبهر فرود آمدند •

درآن نزدیکي تنے بےسر بنظر درآمد - و گمان بردند که کلِ زیادهٔ سر بادافراه یافته است ۰ و در کمتر زمانے سرِ او آوردند - و بیقین گرائید ●

چون آن نافرجام از گرفتنِ گریوه آگهي یافت عادل بیگي را با گروهے بسريِ‌نگر گذاشته بهیره‌پور آمد - دیگر روز لختے خواسته بمردم داده پیشتر روانه ساخت - سي و یکمِ شهریور نیم‌شبان فوجے الله‌اکبر گویان فرو ریخت - و آوازهٔ رسیدنِ افسرخدیو جهان را درگرفت - همگي اردو یغمائي شد - و آن تبه‌سگال را به نیستي سرا فرستادند - شهباز خان نیازي ابراهیم خان کاکر ابراهیم‌خان میانه سارو بیگ[۲] شاملو حسین بیگ مصلو یاربیگ اوزبک ملک‌محمّد و چندے دیگر از نوکرانِ میرزا یوسف خان پیمان بسته در کمین بودند - چون نیمے از شب سپري شد سورنِ الله‌اکبر انداخته دستِ غارت برگشادند - آن بدکیش از زیرِ سراپرده بیرون شده راهِ صحرا گرفت - و جز یوسف نام پرستارے همرهي نگزید - لختے راه سپرده ببونهٔ پناه برد - و همراه را بآوردنِ اسپ بارِ پس فرستاد - برخے هوا خواهانِ جاوید دولت چنداني به یغما نه پرداخته بپژوهشِ او کوشش داشتند - و از ناپیدائي حیرت مي‌اندوختند - ناگاه سارو بیگ را نظر بر یوسف افتاد او را بشکنجه درکشید - ناچار سرگذشت برگذارد - و برهنمونيِ او گرفتار آمد - و مدارا فراپیش گرفت شهبازخان از پي رسید - و درشِ او را از بارِ سر سبک گردانید ● ● بیت ●

سر کشد با سرو در بستان کدو ● یعني این سر برکشیدن همسري‌ست

آسمان داند که از سرو و کدو ● خود کدامین سر سزایِ سروري‌ست

ششمِ مهر نزدِ بهنبهر متهرا[۳] داس سرِ آن تهي مغز را بدرگاه آورد - و ایزدي سپاس را روز بازار شد نهفته دانيِ کشور خدا دلنشینِ خرد و بزرگ آمد - و جهانے را چشم سرمه بدست افتاد - روزے (که از شورشِ این فرومایه آگهي رسید) این بیت بر زبانِ گوهربار رفت ● ● بیت ●

ولدالزّنا ست حاسد منم آنکه طالعِ من ● ولدالزّنا کش آمد چو ستارهٔ یماني

مادرِ این آشفته سر دخترِ نقره - در بدکاري و بےآزرمي در لولیان همتا نداشت - فرمودند بر پیشگاهِ باطن پرتو مي‌اندازند که فرو شدنِ این نافرجام و برآمدنِ سهیل نزدیک هم باشد بفرمانِ والا اخترشناسانِ یوناني و فارسي و کشمیري و هندي آسماني سیر نموده برگذاردند از دو ماه تا سه به تیره روزِ[۴] بادافراه نشیند - فرمودند بخاطر آسمان پیوند چنان میریزند[۵] از چهل روز کم و از دو ماه افزون نباشد - امروز روشن شد که همگي ناسپاسي پنجاه و یک روز بود

---

(۲) نسخهٔ [ا] شاد بیگ (۳) در[بعضے نسخه] سرة داس - و نسخه [ا] سردة داس (۴) نسخهٔ [ل] این تیرة روز ببادافراه نشیند (۵) در[بعضے نسخه] پرتو دادة اند ●

همان روز که یمانی ستاره برآمد این بد اختر فرو شد - و نهان بینی گیتی خداوند بتازگی دلنشینِ که ومه گردید - و شگفت آنکه در همان نزدیکی شانهٔ در نظر آمد - آن استخوان صفحه برخوانده فرمودند که این شورش بزودی فرو نشیند - و جز آن ناسپاس گزند نیابد - گفته بکردار آمد - و کارآگهان ازین دانش بحیرت فرو رفتند *

درین فرخنده سال از چهار سو بزرگ فیروزي چهرهٔ نشاط بر افروخت - فرمان پذیرفتنِ مرزبانِ تَتهه - و سپردنِ سیوستان - گشایشِ آدیسه - و ایل شدنِ سرتابانِ شرقي دیار - گشایشِ جونه‌گدهه و سومنات - و گرفتار شدنِ مظفّر - سزا یافتنِ یادگار کُل - و چیره دستي بر کشمیر چون شورش فرو نشست سیزدهم افسر خدیو بگلگشتِ آن سرا بستان چالش فرمود - و بر زبانِ حقیقت سرا رفت - بار نخست جلوهٔ بهار دیده افروز بود - اکنون عشوهٔ خزان بینش زدا - آنروز پردهٔ گشائی جمال بود - امروز نمایشِ جلال - همایون اغرق و بزرگ اردو را بسرکردگی شاهزاده سلطان دانیال گذاشتند که تا بازگشت در رهتاس بسر برند - چون سلطان خسرو را لختی پیکر گرانی بود بایزدي پاس سپرده دل بجدائي نهادند - چنان خواهش بود که چندے پردگیان همراه باشند - لیکن راه دشواري و سرما فزوني لختی ازان باز میداشت - شاهزاده سلطان سلیم را بزرف نگهي فرستادند آنروز گریوهٔ بهنبهر گذشته دایره شد - بامدادان از باد[۲] ناهنجار دایره بر نگرفتند - فرمودند همانا امروز در کابل ریزشِ برف باشد - چون سال ومه را پاسباني شد نهان بیني پیدائي گرفت - و شناسائي سرمهٔ بینش افزود - دیگر روز نزدِ نو شهره سراپرده بر افراختند - درین روز شاهزاده باز گردید - از راهِ هستي وتر بکشمیر در آمد - و از پیرپنجال باز گشت شد - دشواري و برف آمودگی راه بر گذارد - و اندیشهٔ بردنِ پردگیان از دل بیرون شد - و چون راهِ پیرپنجال لختی آسان‌تر وا نمودند همایون یورش بدانسو قرار یافت - روزیکه پنسانه[۳] منزل شد میانِ راه پای تکاورِ شهریار از جای رفت آن چابک سوار خود را بچستي بر زمین گرفت - بامدادان گریوهٔ پیرپنجال گذشته نزدِ ناري براري بارگاه والا برزدند - درین روز نیز بدان سان لغزش رفت - و الٰهي پاس پیدائي گرفت - بیست و سیوم (که ساعت فرخنده بود) سري‌نگر دارالملکِ کشمیر بقدسي قدوم روشني پذیرفت - میانِ راه پیش رفتگانِ فیروزي‌سپاه سجدهٔ نیایش بجای آوردند - بهٔ تنگهٔ چنارے (که بروزگاران تهي شده بود) بفرمانِ والا سي و چهار کس در شد - و اگر تنگتر مي نشستند چندے دیگر نیز بر مي نشست با آنکه ناسپاس بُن بر کنده آمد از آوازهٔ آنکه گیتي خدیو بجانشکری خرد و بزرگ فرمان داده که ومه پراگنده بود - و هیچ دیهی آبادي نداشت - هرچند پیش روندگان دلاسا مینمودند باورِ شان

---

(۲) نسخهٔ [ا] از ابروباد ناهنجار (۳) نسخهٔ [ب] بشانه - و نسخهٔ [ز] بسانه *

نميشد - (چون بسيچ شاهنشاهي پيدائي گرفت - و مهر افزوني دلنشين آمد) از دشتِ آوارگي رُو بشهر نهادند - و از ديدِ بخشش و بخشايش گوناگون نشاط اندوختند - كارشناسانِ راستي منش بهر سو نامزد شدند - و برگرفتهٔ ناسپاسان در پارنج فرمادهي شمردند - چندے كه خميرمايهٔ شورش بودند بادافراه برگرفتند - جز عادل بيگي كه بآئينِ قلندري دكن رويه شتافت - و آنانكه از دوربيني خويشتن را بركناره گرفتند بلند پايگي اندوختند - جهان سالار نيايشها بجاى آورد و سپاسگذاري را تازه اساس برنهاد - شكارِ مرغابي اگرچه نخستين بار عشرت آورد ليكن از نابهنگامي دلپذير نشد - درين بار بگزين روشے نشاط افزود - دومِ آبان والا جشنے برآراسته شد - و شمسي وزنِ گيتي‌خداوند شادماني را آب و رنگِ ديگر داد - آن همسنگِ آسمان را بدوازده چيز برسختند وكه ومه بنوالِ شاهنشاهي كامِ دل برگرفت - چندے را بزر بخشي برنشاندند - نگارندهٔ شگرفنامه در عيدگاه چهارده هزار آرزومند را خواسته برداد - درين آباد بوم دزد و گدا كم بود - درين هنگام از نكوهيده آميزش دامن‌آلودِ خيانت گشتند - و بسيارے را شكيبائي و خرسندي نماند •

و از سوانح فيروزمند شدنِ زين خان كوكه - با آنكه شورشے برخاسته بود از نهان بيني (٢) ازين پيشتر بسواد و بجور نامزد شد - درين آشوبِ كشمير افغانانِ تيره‌سگال بناسپاسي برخاستند - چون درانجا گزين‌سپاه نبود الوسِ كُكياني (٣) و محمّدزئي (كه پيوسته راهِ دولتخواهي سپردے) با تاريكيان و يوسف‌زئي همداستان شدند - و بجان‌شكري محمّد قلي تركمان (٤) (كه نزدِ بكرام بود) برنشستند تا بر همگي آن‌ملك دستِ چيرگي برگشايند - ناگاه كوكلتاش دررسيد - و هر گروهے از ناسپاسان به‌پيغولهٔ درشد - يوسف‌زئي با لختے تاريكي بسركردگي وحدت‌علي بكهسار بجور درآمد - و جلاله زه وزادِ خود را همراه او ساخته به‌تيراه رفت - همگي بسيچ آنكه وحدت علي ولايتِ كافران (كه پيوستِ كاشغر است) برگرفته پناهے آماده گرداند - و هرگاه از فيروزي جنود كار بسختي گرايد خويشتن را بدانجا رساند - كوكه هفتمِ امرداد از گريوهٔ ملكند بسواد درآمد - و آن آباد جاى دشوارگشا را بآساني برگرفت - و از راهِ ميدان ببجور شد - تيره رايانِ بدگوهر نيروى آويزش در خود نيافتند - ناگزير بولايتِ كافران شتاب آوردند - و در اندك زمانے كهسارِ هردل (٥) را ازان گروه برگرفتند (خاور رويهٔ او سواد - باختر سو كُنر (٦) و نوركل - شمال كاشغر و بدخشان - جنوب بجور) و قلعهٔ چنكاري (٧) استوار كرده بنخوت فروشي برنشستند - كوكه برانداختنِ ايشان فراپيش نهاد - و با رادْ مردانِ

(٢) نسخهٔ [ل] از نهان داني (٣) نسخهٔ [ز] كلياني (٤) نسخهٔ [ل] ترك (٥) نسخهٔ [ا] بردل ونسخهٔ [ب] برول - ونسخهٔ [ل] پرول - والله اعلم (٦) نسخهٔ [ا] كنير - ونسخهٔ [ب] كنز (٧) نسخهٔ [ا] جكاري - ونسخهٔ [ل] جنكاري •

آزمون کار بدانسو شد - و منزل بمنزل قلعه ساخته گریوه مي‌نوردید - هرگاه شبخون آوردند زیان‌زده برگشتند - کوکه آن قلعه را گرد برگرفت - و غرهٔ آبان بسترگ آویزش برگشوده و هنگامهٔ ناسپاسان بپراگند *

نهم گیهان خدیو بآهنگ تماشای زعفران زار بکشتي برنشست - و بامدادان بدان نشاطگاه عشرت اندوخت - گلزارے بدین شادابي و نشاط بخشي و بویائي کار آگهان جهان‌نورد نشان ندهند - اگرچه به نیلوفر ماند لیکن دل افروزي و شوق افزائي بگذارش در نگنجد - بزم نشاط آراسته گشت - و ایزدي‌فیض را (۲) در دیگر گشودند - و هم دریذولا ملا حسین وخشور توران در گذشت او را بلاهور گذاشته بودند - که بازگشت را آماده شود - و چون رایات همایون بازگردد دستوري یابد - امتلا بواپسین روز برنشاند - و بفرمان والا بنه و بار او را بوطنگاه رسانیدند - و همدرین روز خواجه شمس الدین بسجود قدسي آستان سربلندي یافت - او را از لاهور طلبیدند - که کشمیر چندے بخالصه بازگردد - و بغمخواري او روی بآبادي نهد - دوازدهم جشن دیوالي عشرت آورد و بحکم والا کشتیها و کنار دریا و بامها بچراغ (۳) آراستند - و شگرف نمایشے بروی کار آمد و همدرین روز دخت شمس چک در پرستاران مشکوی والا در آمد - او از بزرگان این سرزمین است از دیر باز این آرزو در سر داشت - درین‌هنگام بر فراز خواهش‌روائي برآمد - و نیز برای رام ساختن بومیان دخت مبارک خان حسین چک را بشبستان شاهزاده سلطان سلیم سپردند - و همچنین برخے نزدیکان را بدل‌گزین پیوندها مسرّت بخشیدند - درین سال میرزا قباد بزرگ پور میرزا حکیم لختے سزا یافت - و بدانشگاه زندان برنشست - از نا شناسائي خویشتن را ببادهٔ گساري داده بود باد افراه او بسیارے را براه آورد - و درین هنگام سیاهیئے در پیشگاه حضور آوردند - هرچه بدن نگارش یافتے برسیدن آب و مالش دست محو نشدے - و بنگاشته گزندے نرسیدے - شهریار دریافته بکار آگهان بیاموخت *

بازگشت (۴) رایات جهان افروز بصوب هندوستان

از گزیدگی آب و هوا و سازگاري آن بقدسي‌مزاج و دید شگرفیهای آفرینش سگالش آن بو که زمستان عشرت درین دیار کرده آید - لیکن ازین رو (که گران ارزي آذوق که و مه را ستم داشت - و سخت سرمای این مرز بگرم سیریان اردو دشوار تر شد) کشور خدیو بسیج بیرون شد

---

(۲) نسخهٔ [ل] و ایزدي سپاس را اساس دیگر برنهادند (۳) نسخهٔ [ا] بچراغها (۴) نسخهٔ [ز] مراجعت گیتي خداوند بسوی هندوستان پس از فراغ سیر کشمیر *

فرمود - خواست که کشمیر را بمیرزا یوسف خان بردهد - او در جمع آن باز سخنسرا گشت و از نیرنگی روزگار آنکه نسخهٔ (که قاضي علي فراهم آورده بود) بدست آمد - و گذاردهٔ رازدار میرزا آشکارا شد - و شرمندگی نا پذیرنده چهره برافروخت - جهان خداوند بدان پیشین آهنگ کشمیر را خالصه فرموده سربراهي بخواجه شمس الدّین سپرد - و سه هزار سوار همراه ساخت - و چون قدسي خاطر ازان ملک وا پرداخت بفرّخي و فیروزمندي بیستم آبان کشتي سوار رو بهندوستان نهادند - و فیروزي سپاه از راه خشکي - دران روز باندرکول گذار افتاد - بنگاه میرزا حیدر بود والا عمارتے ازو یادگار - بخواهشگري شاهزاده سلطان سلیم کشمیر در اقطاع میرزا یوسف خان داده آمد - و بدانسو رخصت برگرفت - و جاگیر هندوستان و زعفران‌زار و ابریشم و جانور بخالصه بازگردید - و دیگر افزوني بخشش یافت - بیست و سیوم بکول ایسر (۲) گذاره افتاد - و از تماشای آن آلکا آگهي برگرفتند - فراخ آبگیرے ست - گرد او بیست کروه - رود بهت بدو درشده بهند شتابد سلطان زین العابدین درمیان آن بهزاران رنج سنگین صفّهٔ برساخته - بدرازي صد و نوزده گز - و پهنا هشتاد و دو - بر فراز آن گزین کاخها یادگار ازو - سپس دیگر مرزبانان نشیمنها برافراخته - همواره تندباد برخیزد - و کشتي بطوفاني موج درشود - امروز از قدوم (۳) فرّخي آب آرامش داشت - که و مه را شگفت درگرفت - بامدادان والا بارگاه نزد بارهموله برافراختند - با آنکه درماه است هیچ روزے بر نگذرد (که چندے دستوري هند نیابند) سپاه انبوهي برهمان‌نمط بود - گیتي خداوند از هفت چوکي برخے را بهمرهي برگزید - و دیگر کار آگهان جدّ آور را بهرجوقے نامزد گردانید که بدوري در خور یکے پس از دیگرے روانه شود - سیوم آذر (که دایره گذشت پکلي شد) همه شب بارش بود - و گرد اردو برف بارید - پیشخانه نیارست رفت - گیتي خداوند بسگالش منزل گزیدن سواري فرمود - و چون دلخواه جائے بدست نیامد بنه و بار را گذاشته با چندے تیزروي فرا پیش گرفتند - میانهٔ راه برف و باران بریزش درآمد - و در ده مانکلي (۴) از مضافات پکلي برآسودند - زمانے دراز شگرف بارش بود - و خرد و بزرگ در تماشا - پیشتر ازین بیک ماه (که سرما چیرگي داشت - و هندیان از برف ریزي هراسان) افسرخدیو را بر زبان رفت - امّید که (چون همایون‌رایات از پکلي برگذرد - و نشان هندوستان نمودار گردد) ریزش برف نشاط آورد - و گرم سیریان بهراسیمگي درنشوند - و بتماشای آن عشرت اندوزند - گیرا دم پیدائي گرفت - و چراغ رهنموني برافروخته شد - بامدادان هوا برگشود - ره نوردي فرا پیش گرفتند - و دران (۵) روز بخواهش

---

(۲) در [چندنسخه] الر (۳) در [بعضےنسخه] قدم فرخي (۴) نسخهٔ [ا] تا بکلي (۵) نسخهٔ [ز ل] دران روارو •

پور میرزا شاهرخ لختے در دمتور (که بنگاه اوست) فرود آمدند - هفتم چنان تیز راندند که از راولپنڈي و رباط و نگرکوٹ و تهنه و سرای چروه (۲) برگذشتند - و دشوار گریوه در نوردیده نزد سرای هر فراز (۳) کوهچهٔ لختے بر آسودند - درمیان راه صادق خان بسجود نیایش سربلندي یافت در آغاز یورش رنجور شد - او را بلاهور باز گردانیدند - چون بهي یافت رو بکشمیر آورد ناگهاني بدین سعادت کامروا آمد - و باز پور او با رام ساه بآستانبوس والا فرّخي اندوخت دستوري یافته بود که راجه مدهکر و این بوم نشین را از رمیدگي بر آورده نزد شاهزاده بمالوه برد و آن وحشیان بیم زده را ازان شرمساري بر آورد - بومیان ازین خسرواني نوازش تازه جانے یافته به‌نیایشگري درآمدند - و راجه با رنجوري بسیچ همرهي داشت - از سخت بیماري درگذشت - رام ساه پور او را باجین برد - و ازانجا بدرگاه والا آورد - و نوازش یافت - چون دایرهٔ (۴) صادق خان برپا بود آرزو کرد که شهریار شب درینجا بگذراند - چون شامگاه درآمد او را دستوري دادند که آهسته از پی آید - و ره نوشتن فرا پیش گرفتند - بزرگ شاهزاده و دیگر بندگان لابه نمودند که لختے بسکاس بر آسایند - پذیرش نیافت - شبا روز بیست و دو کروه در نوردیدند - هشتم ناگهاني برهتاس (که اغرق همایون درانجا بود) سایهٔ عاطفت انداختند - گروها گروه مردم (که تکاپوی کشمیر داشتند) در راه بدولت کورنش رسیدند - شاهزاده دانیال و سلطان خسرو نزد شهر بسجدهٔ نیایش پیشاني برافروختند ●

گرفتار شدن سلطان مظفر گجراتي - و بسر آمدن روزگار او

(چون جونه گذهه گشایش یافت و بومیان بفرمان‌پذیري و لابه‌گري بر نشستند) کوکلتاش رادمردي را بکار آگهي همدوش گردانید - و همگي همّت بگرفتاری مظفّر (که خاربن فتنه بود) برگماشت - آن تباه اندیش بناکامي تن در داده بسیوآباد هیل (۵) پناه برد - او بزرگ ولایتهای لار است - و پرستشکدهٔ دوارکا بدست او - کوکلتاش نورنگ خان گوجرخان انور نظام الدّین احمد بابا خواجه قادر قلي کوکه سادات کنبایت میرزا قلي مغول و دیگر سپاه را بدانسو فرستاد شازدهم مهر بیست و پنج کروهے غنیم اردو گذاشته چاشت بدوارکا رسیدند - و بے آویزش برگرفتند درانجا آگهي شد که مظفّر در بسینه بنگاه سیوا ست - و در قصبهٔ امره (۶) سنگرام خویش آن بومي خیره سري دارد - قادر قلي و چندے را دران پرستشگاه گذاشته درلخت شدند - نورنگ خان

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] جروه (۳) در [چند نسخه] صحرگاه فراز کوهچهٔ (۴) نسخهٔ [ل] ذیرهٔ (۵) نسخهٔ [ز] بیل (۶) نسخهٔ [ا ب] رام ره ●

با بسیارے بمالشِ مظفّر رو آورد - و نظام الدّین احمد بابا خواجه و جوقے بهادران بدانسوی دیگر رفتند - پایانِ روز به بنگاهِ او در رسیدند - و سترگ آویزش رفت - لختے ازین پیشتر آوازهٔ فیروزي سپاه آن بوم نشین را کالیوه ساخت - آن شورش مایه را با زه و زادِ او بکشتي برنشاند و بجزیرهٔ که استوار کرده بود فرستاد - و خود نیز از پی روانه شد - تیزدستانِ فیروز مند در رسیدند از خون گرفتگي بازگردیده در آویخت - از نشیب و فرازِ ناهنجار بهادران از بارگي فرود آمده بکارزار در شدند - نورنگ خان بر پشتهٔ تماشاگر بود - گروهے کم دانسته بدو رسیدند - و بآلهي تائید شرمسار برگشتند - تا شام دست و گریبان بجنگ بودند - دَرِین زد و خورد تیرے بدان شوریده (۲) رسید - و به نیستي سرا در شد - تیره رایان پراگنده شدند - و بسیارے را روزگار بسر آمد - آنانکه مالشِ سنکرام فرا پیش داشتند نیز روی چیرگي برافروختند - و بایزدي نیرو نسیمِ فیروزي بر طراوهٔ دولت وزید - و در هردو جا فراوان غنیمت برگرفتند - و برزبانِ این و آن افتاد که مظفّر در موج خیز فرو شد - او از سراسیمگي نیارست بود - بولایتِ کچهه شتافت - بهارا چاربچه (۳) کلانترِ آن سرزمین او را به پیغوله برنشاند - بیست و ششمِ آبان خانِ اعظم از جونه گدهه رو بدانجا نهاد - و عبد اللّه پورِ خود را با برخے دلاوران پیشتر روانه ساخت - میرعبد الرّزاق معموري (که به بخشیگريِ آن ملک نامزد شده بود) امروز پیوست - نهمِ آذر پنجاه و پنج کروه بده کوچ سپرده بموضعِ امران (که خوابگاهِ داورِ آن ملک است) رسید - جام با فرزندان و خویشان آمده پیوست و پیمانِ نیکوبندگي را تازه استواري بخشید - مرزبانِ کچهه کار دیدگان فرستاده بلابه گري در آمد و (در آنکه سر بفرمان پذیري در آورد - و پورِ خود را بپرستاري فرستد) سخن برگذارد - کوکلتاش را افسانه سرائيِ او بغنودگي نبرد - پاسخ داد اگر از فیروزي سپاه رستکاري خواهد مظفّر را بسپارد و یا خود پیوندد - دَرِینولا لوکن کوهل (۴) از نارسیدگي و تباه سگالي بے دستوري به بنگاه شتافت - و سپاه جونه گدهه خان و مانِ او یغمائي ساخت - و هرسه پورِ او را زندگي بسر آمد - خانِ اعظم از دوربیني خرّم پورِ خود را با برخے دلاوران بدانسو فرستاد - و خود از موربي به پنج کوچ سي و یک کروه درنوردیده بموضعِ چارباره (۵) فرود آمد - چون گفتِ آن بومي دران دو کار بکرد نمي گرائید خواست که اقطاعِ او بجام بر دهد - از دستان سرائي باز آمده پیغام گذارد - اگر قصبهٔ موربي (که از دیرباز نیاکانِ من داشتند) بجلدو بر دهند مظفّر را بسپرم - پذیرفته بخواهشگريِ او چندے را از پیشین فوج فرستاد - سیزدهمِ دی بدانجا رسیدند - گماشتگانِ بومي بدان شورش مایه

---

(۲) نسخهٔ [ل] شوریده سر (۳) نسخهٔ [ا] خاربچه (۴) در [بعضے نسخه] نوکن کوهل (۵) نسخهٔ [ب ل] جاوباره •

رسانیدند - که بهارا بدیدن مي آید - خوشوقت گشته بپذیره بر آمد - و چون نزدیک رسید او را بر گرفته باز گردیدند - و آنشب بره نوردي گذشت - بامدادان آن شوریده ببهانهٔ خلاخانه به پناهے در شد - و استره (که با خود نهان داشتے) بگلو راند - و باداَفراهِ خود بدست خویشتن سرانجام داد - همانا به دید چنین بود - ورنه خان اعظم بے فرمانِ والا به نیستي سرا بر ننشاندے و اگر در پیشگاهِ حضور مي آوردند فزون مهربانيِ افسرخدیو جان شکريِ او بر نمي تافت - بکینِ قطب الدّین خان سر از تن برگرفته بر درِ نورنگ خان در آویختند - و نظام الدّین احمد بدرگاهِ والا آورد پیشتر ازین بدو روز میفرمودند - ازانجا (که ایزدي یاوري دربارهٔ این نیازمند روز افزون است) هر که از فرمان پذیري سر بر تافت زود بکوِ نیستي فرو شد - ناسپاسِ مظفّر دیر کشید - چنان بقدسي خاطر بگذرد که درین نزدیکي قالب تهي کرده باشد - از دیدِ این آگهي چشم سرمهٔ ارزاني گرفت - و بسیارے را سعادت در باز شد *

در آمدن همایون رایات بدار السلطنهٔ لاهور

ایزد را سپاس که از نهان بیغوِ جهان‌سالار بتازگي پرده برگرفته شد - و که و مه را سرمایهٔ ره یابي فرا دست آمد - درین بازگشت سگالش آن بود که چندے بکنار سند لشکر بر نشیند و لختے بشکارِ آن سر زمین نشاط برگرفته آید - سپاهِ آنسو را نیرو بر افزاید - و سرتابان راهِ فرمان پذیري سپرند - ازین رو خواجه شمس الدّین خاني برفت و روبِ نشیمنگاهِ اَتک[(۲)] دستوري یافته بود - ازانجا (که دوربیني و رای‌سختگي ستوده خوی افسرخدیو است) در رهتاس عنان باز کشیدند - و از زین خان کوکلتاش و دیگر اُمرا (که بمالشِ تاریکیان نامزد بودند) به دید پژوهي رفت - و چون چالش بدانسو گزیدگي نگرفت دومِ آذر لاهور سو خرامش شد - و بشازده کوچ نوزدهمِ دی آن مصرِ اقبال را فرّخي بر افزودند - گروها گروه مردم بپذیره شدن سرمایهٔ بختوري بر گرفتند - و نثار افشاني را روز بازار شد - از هري‌نگر تا رهتاس صد و دوازده کروه و سي بانس بهیزده کوچ در نوشته آمد - و تا لاهور صد و شصت و دو و نیم کروه و شازده بانس بسي و چهار مناشیرِ والا بهرسو روانه شد - و شمارهٔ ایزدي‌عنایت (که درین یورش چهرهٔ دولت برافروخت) نگاشته آمد - جهانے بنشاط اندوزي برنشست - و روزگار بکام‌بخشي برخاست - درینولا بلبهدهر[(۳)] پور راجه رامچند مرزبانِ تَنّهه بلند پایگي یافت - پدر او را بپرستاريِ حضور گذاشته بود - درین‌هنگام آگهي آمد که بیست و هفتمِ شهریور درگذشت - گیتي خداوند بیست و هفتمِ دی او را بهمین پایهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] آنک - و نسخهٔ [ز] لک (۳) نسخهٔ [ا] بل بهدر - و نسخهٔ [ب ل] بیربهدر *

راجگي برآورد - و نوازش فرموده بدان آباد ملک فرستاد - درین روز خواجه سلیمان بخشي گجرات را
بار دادند - پیشکشِ میرزا کوکه بنظر درآورد - بیست و نهم گیتي خدیو بر خلاف عادت صبحگاهي
بدولتخانه برآمد - و معتاد دیده بشبستانِ اقبال خرامش فرمود - کبوتر خانهٔ (که فراوان جاندار
در سایهٔ آن برآسودے) فرو ریخت - و نابهنگام برآمدن را سبب پیدائي گرفت - دوم بهمن
آگهي آمد - غازي خان قزوینی در بنگاله بشکم‌روي در گذشت - چهارم مادهٔ فیلي (که موزچهٔ
نیازردے) بر شورید - و نگهبان را با چهارده کس جان بشکرد ●

و از سوانح فرستادنِ لشکر بشمالي کوه - (چون بومیانِ آن سرزمین سرکشي فرا پیش گرفتند
و در یورشِ کشمیر همرهي نگزیدند) شازدهم گیتي‌خداوند بخواهشگري قلیچ خان پورِ او سیف الله را
دستوري داد - و قاضي حسن را بیاوري همراه گردانید - اگرچه برخے بومیان آمده دیدند لیکن
لال دیو بزرگِ جمّو از سرتابي برنگذشت - زین خان زینهار داده اورا بدرگاه آورد - و شمالي شورش
فرو نشست - درینولا لختے بنگاهِ راجه رام چند بغمائي شد - او از نامور بومیانِ اُدیسه است
بروشن ستارگي فرمان پذیر شد - و پورِ خود را بپرستاري فرستاد - راجه مانسنگهه آمدنِ او را
طلبکار شد - او سربار زد - راجه از قدر نشناسي نیکوئیهاي او بفراموشي داد - و جگت سنگهه
میر شریف سرمدي میرقاسم بدخشي برخوردار ابوالبقا محمود بیگ شاملو شهاب الدّین دیوانه
و جوقے را بآویزهٔ او فرستاد - و گردِ شورش برخاست - رام چند بقلعهٔ چورگدهه که استوارترین قلاع
اوست درشد - فیروزي سپاه نزدِ آن بنگاه ساخته بتاختِ آن ملک پا افشردند - و قلعهٔ سهجپال
و کهارا گدهه و کالوپاره و کهنان و لون‌گدهه و بهون‌مال و بسیارے آباد جا بدست آوردند - ازین آگهي
شهریار پایه شناس برآشفت - و نکوهش فرمود - راجه سپاه بر گردانید - و بپوزش بر نشست
رامچند از دید مهربانيِ افسرخدیو سگالشِ دیدن در سر گرفت - بیست و یکم بهمن براجه پیوست
و فراوان سربزرگي بر گرفت ●

و از سوانح بے راهه رفتنِ افغانانِ تیره راے - چون سرتابانِ اُدیسه سر بفرمان در آوردند
راجه از کارداني خواجه سلیمان خواجه عثمان شیرخان و هیبت خان را در خلیفه‌آباد تیول بر داد
و طاهرخان و خواجه باقر انصاري را بهمرهي برگزید - و از کم بیني و هرزه درائي خامکاران

---

(۲) نسخهٔ [۱] بنظر اقبال (۳) نسخهٔ [۱] سیف خان را (۴) در [اکثر نسخه] خورده - یا چورده
(۵) نسخهٔ [ب] سهجپال - و نسخهٔ [ز] سهجنال - و نسخهٔ [ل] سجال - والله اعلم (۶) نسخهٔ
[ب] کالوباره - و نسخهٔ [ل] کالومارة (۷) در [بعض نسخه] کسهیا - و در [بعضے] کشنها (۸) نسخهٔ
[۱] بهون بال (۹) نسخهٔ [۱ ب] حبیب خان را ●

جايگيرِ ايشان برگرفته نزدِ خود طلبيد - از بيدانشي به بيمناكي در شدند - و فتنه افزائي را دست آويزِ رهائي انديشيدند - بيست و هفتم نزدِ گورکهپور[۲] باقر با فيلي چند باقطاعِ خويش ميرفت آن گروهِ کوته انديش پردهٔ آزرم بر دريده دستِ تاراج گشودند - و او زخمي کناره گرفت - اگرچه بهارِ خان تولک خان فرّخ خان با مردمِ سعيد خان بچاره‌گري فراهم آمدند ليکن از کم ياوريِ همّت دل بآويزه ننهادند - راجه پورِ خود همّت سنگهه را با فوجي روانه ساخت - افغانانِ غنوده بخت تاراج کنان به بندرِ سنگانو رفتند - و چون دستي نيارستند يافت ناکام برگشته به بنگاهِ چاند راى روى آوردند - اُمرا از جهان آباد هريکي بناحيتي رو نهاد - همّت سنگهه لختي پيشتر رفته باز گرديد چون نزديک بدان يورت رسيدند چاند راى بگفتِ پدر در بسيچ گرفتن شد - و از خام دستي خود را درباخت - چون دلاور و سليمان و عثمان در چهارکروهي دايره گرفتند طرحِ مهماني انداخت غرّهٔ اسفندارمذ دري نخستين به بنگاهِ او شتافتند - دلاور چون بکارے برخاست دستگير گردانيدند سليمان ازين آگهي بشمشير درآمد - و مردم را پراگنده ساخت - و سه کس را جان بشکرده خود را بدروازهٔ قلعه رسانيد - و چندے را پيوندِ زندگاني گسيخته بمردانگي بيرون شد - در راه برخي پيوستند - و فرازِ اسپ برشده بمنزلِ کامِ فراخ برزد - چاند راى از پي در آمد - عثمان ازين آگهي بياوري روانه شد - و در راه سليمان گرفتاريِ دلاور و رهائيِ خويش و در آمدنِ غنيم برگذارد ناگزير دل بفرو شدن برنهادند - و هنگامهٔ آويزش گرمي پذيرفت - نوکرانِ آن بومي (که بيشتر افغانان بودند) از بيوفائي بدان گروه پيوستند - و روزگارِ او بسر آمد - يغما برگرفته رو[۳] بهمان قلعه نهادند - درونيان چاند راى پنداشته دروازه برگشادند - و بدين شگرفکاري دستِ چيرگي برگشودند بافسانه سرائيِ عيسىِ زميندار بدو پناه بردند - و قلعه و ولايت را بکيدا راى پدرِ چاند راى سپردند درينولا قلعهٔ مانپور گشوده آمد - ميانِ اوديسه و تلنکانه است - فوجي بيارشِ آن رفت - و بکمتر کوششي برگرفت - راجه مانسنگهه او را براُم چند داد *

و از سوانحِ بيوکانيِ جشنِ شاهزاده سلطان سليم - همچنان (که ديگران را زناشوئي پيوند جز بيکي نسزد) بزرگانِ والا دستگاه را افزايشِ آن ناگزير - تا منزلِ آبادي فروغِ ديگر گيرد - و فراوان کس را دست‌آويزِ پناه آماده گردد - خاصه که با بزرگيِ نژاد گزين خوبيها زيورِ روزگار باشد - سرآغازِ اين نوبهار کدبانوي عصمت گلرخ بيگم فرزندِ ميرزا کامران آرزو کرد که دختِ او بشبستانِ[۴] مهينِ پورِ شاهنشاهي در آيد - شهريارِ پايه شناس بپذيرفت - بزمِ نشاط پيرايش گرفت - و رسومِ نثار و ساچق را آئينِ ديگر برنهادند - شبِ هفتمِ اسفندارمذ خديوِ عالم بقدسي منزلِ مريم مکاني

(۲) نسخهٔ [ا ب] کهرک پور (۳) نسخهٔ [ا] رو بقلعه نهادند (۴) نسخهٔ [ز] بحبالهٔ منتسبان *

انجمن برساخت - و بفرخنده ساعت پیوندِ بیوگانی (۲) بربستند - و بمشکوی دولت سپردند - بیست و سیوم در بردوان روزگارِ پهار خان سپري شد - و پس ماندگان بخسرواني نوازش برآسودند *

آغاز سال سي و هشتم الٰهي از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهي
یعني سال اردي بهشت از دور چهارم

شبِ یکشنبه هفدهمِ جمادی الآخر سنه (۱۰۰۱) هزار و یکِ هلالي پس از سه ساعت و پنجاه (۳) و پنج دقیقه روشني افزای صورت و معني ببرجِ حمل پرتو انداخت - افسردگانِ خاکي را افلاکي شوق هم‌آغوش شد - و زمینیان را با آسمانیان همرنگي پدید آمد * * شعر *

دستِ صبا بر فروخت مشعلهٔ نوبهار * مشعله داري گرفت کوکبهٔ شاخسار

گشت ز پهلوی باد خاکِ سیه سبز پوش * گشت ز پستانِ ابر هر خزفي شیرخوار

گیتي خدیو بیاوریِ نوبهار برنشست - و دولتخانه را پایه دهِ فروردین برساخت - و تا شرفِ هرروز والا جشني پیرایه برگرفت - و کامروائیِ که و مه چهره برافروخت *

هشتمِ فروردین خانخانان از سند آمده بسجودِ نیایش سربلندي یافت - میرزا جاني بدولتِ بار نشاط اندوخت - و جبینِ نیایش بر زمین نهاد - و تارکِ بختوري بآسمان برافراخت فیروزي سپاه پس از آشتي در قصبهٔ سن بیست کروهیِ سهسوان (۴) بنگاه ساخت - چون هنگامِ بارش بسرآمد انتظارِ آمدنِ میرزا و روان شدن بدرگاهِ والا مي بردند - ناگاه پیغام رسید که (چون لختي پریشاني روی داده - و درازِ راهي در پیش) پس از گرفتنِ محصولِ خریف رو بدرگاه والا خواهد نهاد و نیز پیمان بود که این روی سهسوان بما بازگذارند - و هنوز پرن (۵) کوث و هالاکندي (۶) نگذاشته اند اولیای دولت آمده را نگاه داشته تیزدستي فراپیش گرفتند - شاه بیگ خان غازي‌خان جانش بهادر نورم خواجه خضري و برخي بهادران از آبِ سند گذشته براهِ خشکي تَتّهه سو روانه شدند - و بختیار بیگ قرابیگ محمّد خان نیازي بهادرخان قوردار خواجه مقیم بخشي علي مردان بهادر خواجه حسام‌الدّین سالاربیگ سرمدي مبارزبیگ سبحان قلي تاج‌خان نورالدّین سعیدبیگ و جوقي دیگر بجنگي غرابها دریا نوردي گزیدند - و شیرخان خولکان لنگاه دده بیگ علي آقا و چندے کنارِ دریا پای همّت در راه نهادند - و قرار یافت که هرسه فوج از یکدیگر آگاه بوده راه بسپرند - و به‌تیزدستي نصیرپور را (که میانه جای آلکا است) بدست آورند - همگي بسیچ آنکه میرزا یارشِ درگاه

(۲) نسخهٔ [ز] یگانگي (۳) نسخهٔ [ا] پنجاه دقیقه (۴) در [چندنسخه] سیهوان (۵) نسخهٔ [ب] بران کوث - و نسخهٔ [ز] برن کوث (۶) نسخهٔ [ب] والا کندي - و نسخهٔ [ز] بلا کندي *

پيش گيرد - پس از روزے چند خانخانان ايلچي را گرانبار اندرز فرستاده؛ خود نيز از پی درآمد و فوجها بر نصيرپور چيره دستي يافت - ميرزا از تتهه بر آمده در سه کروهي منزل داشت بدان آهنج که عقبات تا[۲] جويبار را استوار گرداند - چون خانخانان بنصيرپور رسيد آن سه فوج را بر همان آئين پيشتر روانه ساخت - چابکدستان بر اردوی ميرزا دستِ تاخت برگشادند - و چندے ارغونيان نيز پيوستند - ميرزا بلابه‌گري درآمد - و کار ديدگان را فرستاده؛ از پيمان شکني باز پرسيد پاسخ دادند عهدِ ما گسيختگي بر نتابد - و انديشهٔ ديگر پيرامون خاطر نيست - ليکن چنان شنوده شد که فرنگي سپاهِ هرموز يارشِ اين سرزمين دارد - ازين رو يورشِ بندرِ لاهري در پيش است و يغما را پوزش برگذارده برگرفته باز فرستادند - خانخانان نيز پيوسته به‌پيامِ يکجهتي گرم‌خوئيها نمود دهمِ آبانِ پيشين سال سواره يکديگر را ديدند - از دوربيني خانخانان بشهرِ تتهه روان شد - بظاهر آهنگِ سيرِ آنجا بود - ليکن همگي انديشه آنکه پايان آب برگيرد - و دگرگونگي در خاطرِ ارغونيان راه نيابد - (چون لختے بدانسو رفت - و خاطر فراهم آمد[۳]) برگذارد - چون پيوند دوستي شد سزاوار آنست که نواره بسپرند - تا دور و نزديک را جای سخن نماند - و يافه درايان زبان بکنجِ خموشي درکشند - ميرزا ناگزير پذيرفته همگي ملک بفيروزي سپاه باز گذاشت - و در سامانِ رفتنِ والا درگاه شد - خانخانان پس از سيرِ تتهه به بندرِ لاهري رفت - و شاه بيگ‌خان بختيار بيگ فريدون برلاس و برخے کارآگهان را رخصت کرد - که با ميرزا روانهٔ پيش گردند - و جوقے در تتهه گذاشته براهِ خشکي باز گرديد - و نزدِ باغِ فتح خود نيز پيوست - بيست و نهم بهمن سيّد بهاوُالدّين حسن علي عرب محمّد خان نيازي خواجهٔ مقيم بخشي بهادر بيگ مبارز بيگ سالار بيگ محمّد زمان بدخشي نورمحمّد خواجه خضري خاکي گلّه‌بان خولکان دولت خان و بسيارے را بران ملک يتاقي گذاشته با ميرزا روانهٔ درگاه شد - هرچند خواست که اهل و عيال را به تتهه بگذارد نپذيرفت - زن و زادِ خود و نوکر را از راهِ دريا و خشکي راهي ساخت - و خود همراهِ خانخانان به تيزروي ميان بربست - و بآستانبوس کامِ دل برگرفت - شاه بيگ خان ميرزا فريدون برلاس جانش بهادر بختيار بيگ قرابيگ شيرخان علي‌مردان بهادر شريف سرمدي بهادرخان قوردار ميرزا حسام‌الدّين شمشيرعرب سيّد درويش تنگري بردي تاج‌خان و از اعيانِ تتهه شاه قاسم ارغون خسرو بائي[۴] خان ايل دستم سيف‌الله[۵] عرب نديم کوکه بدولتِ بار رسيدند - و هريک بخسرواني نوازش سربلندي يافت *

---

(۲) در [بعضے نسخه] با جويبار را (۳) نسخهٔ [ب] آورد (۴) در [بعضے نسخه] پائي خان و در [بعضے] ماهي خان (۵) نسخهٔ [اب] سيف الدين عرب *

ميرزاجاني پور پاينده محمّد بن ميرزا باقي بن ميرزا عيسى بن عبد العلي بن عبدالخالق از نژاد شكل[۲] بيگ ترخان - چون پدر او ايكوتمر[۳] در آويزهٔ تقتمش[۴] خان جان سپنجي مردانه برفشاند صاحبقراني اورا در خرد سالي بر نواخت - و بپايهٔ ترخاني برآورد - بچهار پشت بارغون خان بن اياغ خان بن هلاكوخان بن تولي[۵] خان بن چنگيز خان ميرسد - فرمانروايان دادگر از چندے بندگان سعادت سرشت برخي كن و مكن برگرفتي - و بدان نام روشناس گردانيدے - ترخان صاحبقران چنان بود كه چاوُشان اورا از هيچ جا باز نداشتي - و تا نه گناه ازو و فرزندان او باز نپرسيدے - قاآن بزرگ چنگيز خان قشليق[۶] و بانا را (بپاداش آنكه از غنيم آگهي داده بودند) بدان پايه نوازش فرمود و از عاطفت فزوني از بار فرمايش نيز سبكدوش گردانيد - و از يغماى او شهنشاهي بخش بدو باز گذاشت - و برخي ترخان را بهفت چيز سربلند گردانيدے - طبل تمن توغ و نقاره دو كس را از گزيدگان خود قشون توغ برده - و چتر توغ و قور نيز برداده‌اند ‌•

و آئين مغول آنست كه جز فرمانروا تركش هيچ يك بروى دست نگيرد - و شكارگاه او نيز قرق باشد - و هركه بدانجا درشود تن بنوكري دهد - خواه بزرگ الوس خود باشد - در سر ديوان امرا از هردو سوى او - و كماندارے دورتر نشينند - چون تغلق تيمور امير بولاجي را بدين نوازش سر برافراخت[۷] داد و ستد تا هزاري نيز براى او باز گردانيد - و فرمود كه از فرزندان او تا نه شكم باز خواست نباشد و چون گناه از نه بگذرد به باز پرس درآيند - و در پاداش چون بر اسپ نقرهٔ دو ساله برنشانند تا پاى اسپ سفيد نمد اندازند - گذارش او را يكي از بزرگان برلاس عرضه دارد - و پاسخ را يكي از سران اركيوت[۸] بدو باز رساند - سپس شهرگ او بگشايند - و آن دو بزرگ از دو سو نگاهدارند - تا كار او بانجام رسد - آنگاه از پيشگاه حضور برآورده بسوگواري برنشينند - خضر خواجه امير خداداد را بدين پايه برآورد - و سه ديگر برافزود - روز توى (كه همگي بزرگان پياده باشند - و يك يساول فرمانروا سواره مردم را بهنجار دارد) همچنان ازو نيز سوارے هنگامه را بيارآيد - و (چنانچه دران بزم شادكامي بر اشياى كارگيا يكي پيالهٔ[۹] خمر داشته باشد) از دست چپ آن نيز ساغرے بدانسان دارند - و مهر او نيز بر روى فرامين باشد - ليكن سكّهٔ فرمانروا بر سر آخرين سطر بود - و ازو در پايان آن همگي نوازشها اگر از روى فهميدگي بود رضامندي جهان آفرين را همدوش - و آنكه تا نه گناه

---

(۲) در [چند نسخه] سنكل بيگ (۳) در [بعضے نسخه] ايكوتيمور (۴) نسخهٔ [ب] تقمش خان و نسخهٔ [ز] بقيمن خان (۵) نسخهٔ [ا] تونى خان - و نسخهٔ [ل] بولي خان (۶) در [بعضے نسخه] قشلق - و در [بعضے] قبلق (۷) نسخهٔ [ا ب] برنواخت (۸) در [چند نسخه] ازكيوت (۹) در [اكثر نسخه] پيالهٔ قمر داشته باشد •

هر گونه باشد نپرسند همانا بشایستگي پیوندے ندارد - و اگر بزرگان دوربین بآزمون فراگرفته باشند (که ازو نکوهیده کارے سر برنزند - و برای سرفرازي چنین حکم رفته باشد) لختے گنجائي دارد لیکن آنکه از نه شکم بازپرس نرود همانا ایزد توانا اورا آینده داني کرامت فرموده باشد - سخن کجا بود - برای شادابي کجا کشید * • بیت •

چه مي‌گفتم سخن محمل کجا راند * کجا رفتیم و رخت ما کجا ماند

میرزا عبدالعلي نزد سلطان محمود میرزا پور سلطان ابوسعید میرزا بوالا پایگي رسید - و دارای بخارا شد - شیبک[۲] خان اوزبک پیش او مي بود - چون بسلطنت گرائید از تبه رائي خدیو خود را با پنج پسر از هم گذرانید - و سرمایهٔ جاوید زیان فراهم آورد - میرزا عیسی شش‌ماهه بود - الوس ارغون از بے سري ماوراءالنّهر را گذاشته لختے بخراسان آمد - میر ذوالنّون[۳] بیگ ارغون نزد سلطان حسین میرزا بزرگ بود - قندهار و سیستان و زمین داور باقطاع او داد - چون بدیع‌الزّمان میرزا ببدگوهري از سلطان حسین میرزا رو برتافت میر ذوالنّون با او همراه شد - و دخت خود بدو داد - چون روزگار سلطان حسین میرزا سپري شد دو پور او بدیع الزّمان و مظفّر میرزا سریر آراستند - و پراگندگي دران دیار راه یافت - شیبک خان بآویزه آمد - میر ذوالنّون در پیکار او فرو شد - شاه بیگ پور او قندهار را نگاه مي‌داشت - فردوس مکاني را از کابل برخواند - که در خدمت بوده بخراسان رود چون نزدیک رسیدند بآویزه درآمد - و بسترگ آویزش شکست یافت - و قندهار و اندوختهٔ سالها از دست رفت - فردوس مکاني ناصر میرزا را گذاشته بکابل برگشت - او برهنموني مقیم برادر شیبک خان بقندهار آمد - و ناصر میرزا بازین روش یتاقداري نمود - چون شورش خراسان بلند آوازه شد بآشتي بازگردید - و پس از چندے ناصر میرزا قندهار را بے جهت گذاشته بکابل رفت - شاه بیگ‌خان تیزدستي نموده برگرفت - و چون شیبک خان در آویزهٔ شاه اسمٰعیل صفوي ببادافراه خداوند کشي رسید شاه بیگ بطلب شاه بهري رفت - و زنداني شد سنبل نام غلامے از نیکذاتي و حقیقت‌منشي با چهل سره مرد ارغون پیمان بربست - و بهرات رفته بازرگاني فرا پیش گرفت - و دکانے چند برآراست - بخجسته روشها ببهانهٔ خبررساندن بزندان شدے - و به پخته کاري راز برگذارده - شاه بیگ دیگر بندیان را بخود یاور گردانید آن وفا کیش کارآگاه تکاوران تنومند جنگ بدست آورد - و واژگون نعل برزد - شبے داروی بیهوشي بخورد نگاهبانان داده از زندان برآورد - و از خرد رهنموني بقندهار آمد - و پس از چندے فردوس مکاني بیازش پیکار او رفت - او در خود نیرو ندیده بقلعه درشد - و پس از دو سال

(۲) نسخهٔ [ب ز] سیبک خان . یا سنبک خان باشد (۳) نسخهٔ [ب] میرزا ذوالنون •

بآشتي برگرفتند - و او بسوی دمسال[۲] رفته در کمین میبود - ازانجا بسهسوان آمد - و از جام[۳] بنده (که از الوس جادون بود - و برهمه[۴] زبان زد روزگار) سیوستان برگرفت - و در زمان پور او جام فیروز بر همگي هند چیره دستي یافت - و ملتان را از لنکاهان بدست آورد - و چون رخت هستي بربست میرزا شاه حسین پور او جانشین شد - جنّت آشیاني دران ناکامي بسر وقت او رسیدند از خرد غنودگي بستیزه درآمد - چنانچه لختي در نخستین دفتر گذارش یافت - از بادافراه تباه کاري سررشتهٔ شناسائي از دست داده نیکوخواه از بد اندیش نشناختي - و عیار نیکوئي بچرب زباني و حرف سرائي گرفتي - پیوسته شش ماه پایان رویهٔ آب شدے - و شش ماه بالا رویه شنافتي - دران هنگام که بهکر رویه رفت کستک[۵] میرشاهم و کوچک (که در الوس ارغون نامور بودند) میرزا عیسی را (که در پیشین زمان بزرگ الوس در نیاکان او بود) برداشتند - و تغلق آباد و تّهه برگرفت - میرزا شاه حسین ازین آگهي ببهکر نارسیده برگردید - و بیاوری سلطان محمود کوکلتاش او (که ایالت بهکر داشت) نزدیک کوه هفت[۶] دختر رودبارے بر رو داده بآویزه نشست و شش ماه پیکار کشتي درمیان بود - از بد گوهری سلطان محمود آشتي گونه کردند - و ملک تّهه پنج حصّه شد - سه بخش بمیرزا عیسی بازگردید - و دو بمیرزا شاه حسین - و سپس آن ناسپاس سراب را از خداوند خویش که بآن خود داشت بازگرفت - دران سال (که جنّت آشیاني بعلوي سرا خرامید) درگذشت - و همگي آن ملک بمیرزا عیسی بازگردید - چون پیمانهٔ هستئ او پرشد پور او میرزا باقي جانشین گشت - سودا بر مزاج او چیرگي یافت - قبضهٔ شمشیر بدیوار بند کرد - و نوک آنرا بر شکم خلانده فروشد - ارغونیان بر پسر او میرزا پاینده (که پیغوله دوست و دیوانه وش بود) نام سري برنهادند - و کار ملک بمیرزا جاني بیگ پور او گرائید - پیشین سال آن ربودهٔ خاموش رخت از دنیا برداشت - برای سخن شادابي لختي بپهنا رفت - و باز بپهمان راستي داستان (که پایان مباد) میگراید ٭

پانزدهم فروردین شاهم خان جلایر و قاسم خان نمکین از تیول آمده دولت بار یافتند و بخسرواني نوازش سر برافراختند - روز شرف جشن قمري وزن نشاط افزود - و آن والا گوهر را بهشت چیز برسختند ٭ و فراوان آرزومند کام دل برگرفت - درین روز ولایت تّهه در اقطاع میرزا شاهرخ دادند - و میرزا جاني بیگ را منصب سه هزاري و صوبهٔ ملتان عنایت شد

---

(۲) نسخهٔ [ب] دسال - و نسخهٔ [ز] وشال - و در [بعضی نسخه] دمتال (۳) نسخهٔ [ب] جام نندہ (۴) نسخهٔ [ا] بهمه (۵) نسخهٔ [ب] کبک - و نسخهٔ [ز] کبیک (۶) نسخهٔ [ا] هفت دختران ٭

و هرکدام از خدمت گزینان سند پاداش نیکوکاري برگرفت - شاه‌بیگ خان دو هزار و پانصدي گشت - و سیّد بهاءالدّین هزاري - و همچنین هریک در خور نوازش یافت - درین روز میرزا قباد را (که بزنداني دبستان آگهي مي آموخت) رهائي شد ٭

و از سوانح رفتن میرزا کوکه بحجاز - از دیرباز واهمه برو چیره دستي داشت - چنان پنداشتی که دیهیم خدا ازو دلگراني دارد - و نوازش را بنکوهش برگرفتی - درین هنگام (که نیکو پرستاري نمود) از مهر افزوني به پیشگاه حضور برخواندند - کهن سودا برجوشید - و بنا درست اندیشها فرو رفت - نه همّت یاور که واهي خیال را واقع شمرده رو بدرگاه آورد - و نه فروغ شناسائي که چاره ساز کج اندیشي گردد - نورنگ خان گوجرخان خواجه اشرف و بسیارے شاهي بندگان را رخصت جایگیر داد - و خود بجونه گدهه روان شد - و بدانجا نرسیده دوارکا سو باز گردید - که برسم بختهکاران راه غربت گزیند - و سربسته راز را پیش[2] چندے دمسازان برگشود - و بپور بندر شتافت - آن معموره ایست برکنارهٔ شور دریا - سنگین حصار - بیشتر دیوار خانه از سنگ - و ازانجا ببنگلور[3] شد - چنان وا نمودے که گشایش بندر دیو در سر است - و از همگي بنادر گجرات (که آبادي دیو ازانست) آمد و شد بازرگانان باز داشت - گروه ترسا ستوه آمده بآشتي گرائید - و پیمان شد جهاز الٰهي (که پیوسته در دیو برآمایند) امسال نیمه پرسازند - و نیمهٔ دیگر هرجا که خدیو آن خواهد برآموده گردد - و ده هزار محمودي از خراج آن باز نخواهند - و درآینده هرجا که خواهد رود - و هیچکس را بدو باز خواستنے نباشد - و برای غلط اندازي بجام و بهارا نوشت که از راه سند بدرگاه والا مي شتابد - آمادهٔ همرهي باید شد - و آن راه را منزل بمنزل بر نوشت و آب و آذوق را اندازه برگرفت - چون به پتّن سومنات رسید میرعبدالرّزاق بخشي و سیّد بایزید را پابند گردانید - و با سپاه پیمان بست که از رفتن باز ندارند - پانزدهم فروردین از بندر بلاول[4] (که نزدیک سومنات است) بجهاز الٰهي درآمد - و شش پسر خرّم انور عبداللّه عبداللّطیف مرتضی عبدالغفور و شش دختر و ماهکان ایشان را بکشتي در آورد - و خواجه بابا حافظ عبدالرّحمن ملّا یوسف[5] حکیم مسعود محمّد حسین قاسم علي و جز آن تا صدکس را همراه گرفت - شب لنگر برداشته از قبلهٔ امّید دوري جست - گیتي خداوند ازین آگهي بر کج بیني و تبه رائي او بخشود و رستکاري و راه یابي او از ایزد درخواست - و بر قدسي زبان رفت - هرگاه با جهود و نصاری و دیگر مردم راه آشتي سپرده میشود چگونه بآزار پروردگان خویش برخیزیم - عزیز را چنان دوست

---

(۲) نسخهٔ [ا] با چندے دمسازان (۳) در [بعضی نسخه] به منگل پور - و در [بعضی] بمنگلو
(۴) نسخهٔ [ا] بلادل (۵) نسخهٔ [ل] یونس ٭

میداریم که اگر یارش کج اندیشي نماید ما بجز نیکوئي بر نسگالیم - اگر مام او را در رنج دوری کار سپری شود رهائی او از سختي روزگار دشوار مینماید - ورنه زود از کرده پشیمان گردد - فرمودند پیشتر ازین مادر میرزا بحضور آمد - تا آگاه شدن کاسهٔ آب آمود بگرد سر من گردانیده بر آشامید چون پژوهش رفت پاسخ داد - امشب چنان بخواب نمودند که ناملایمی بروزگار شاهنشاهي راه یافته - آنرا برخویشتن برگرفتم - همانا پور خود را در پیکر من دیده بود - فرزندان و منسوبان او (که بدراز اندیشه آسیمه سر بودند) بخسرواني نوازش نشاط اندوختند - شمسي بزرگ پور او را بهزاری سرفراز گردانیدند - و شادمان پسر دیگر را پانصدي - و آباد جایگیر مرحمت شد - از دیده مهربانیها تازه زندگاني یافتند - و از کردار پدر بشرمساري بر نشستند *

و از سوانح باز گردیدن مرزباني گجرات بشاهزاده سلطان مراد - (چون میرزا کوکه راه نافرماني سپرد - و آن ملک بےپاسبان ماند) دهم اردي بهشت بدان نونهال اقبال فرمان شد که کار دیدگان سیر چشم فرستاده آنرا بداد گري خویش برگیرد - و چون پاسدار مالوه برسد آنرا بدو سپرده بآن دیار شتابد - بیست و هشتم یادگار حکمت پژوهان ملک الشّعرا شیخ فیضي از دکن باز گردید - و پس از یک سال و هشت ماه و چهارده روز بسجود قدسي آستان فرّخي برگرفت - و بگوناگون نوازش سر برافراخت - او بوخشوري رفته بود - برهان از بدمستي خود کامي اندرز پذیر نشد - و نادر خور پیشکش فرستاده سرمایهٔ زیان زدگي فراهم آورد راجه علي خان لختي فرموده نیوشید - و دخت خود را با گزین عروسي رخت بخواستکاری بزرگ شاهزاده فرستاد *

و از سوانح گشایش کنشان[۲] - چون زین خان کوکه قلعهٔ چِنکاري[۳] برگشود بقلعهٔ فتح آباد که در بجور اساس نهاده بود) بر نشست - و مبارک خان جلال خان و برخي سپاه را بدید بانی سواد رستاد - درین هنگام نگاهباني آنروی سند تا هندوکوه بدو باز گردید - و اقطاع داران آنجا بیاوري امزد گشتند - بکندن خاربن تاریکیان دست برگشود - و به تیراه رو آورد - قاسم خان نزد جلال آباد جریده آمد - و بزم یکجهتي آراسته قرار داد که او از راه بازارک بکهسار در شود لشکر بنگش ازان سو درآید - کوکه از ایلم[۴] گذر بدین سگالش بکابل باز گردید - نزد ککیاني آصف خان بنگش برآمد - و همرهي گزید - و در بکرام خواجه شمس الدّین و دیگر اُمرا (که از درگاه ستوري یافته بودند) پیوستند - کوکه دران گذر بنگاه ساخت - قاسم خان سپاه کابل را سرکرده

---

(۲) نسخهٔ [ا] کبشان - و نسخهٔ [ز] کشال (۳) نسخهٔ [ل] جهنکاري (۴) در [بعضی نسخه] پلم گذر - و در [بعضی] گذر ملیم *

از راه بازارک به تیراه درآمد - و یاران[۲] را که از سران افریدي بود در آویزش کار سپري شد - و با آنکه دیگر سپاه نرسیده بود الوس افریدي و اورک زئي لابه‌گري فراپیش گرفتند - و بفرمان پذیري تن درداده چندے را بیرغمال سپردند - جلاله تاریکي تیراه گذاشته رو بولایت کافران نهاد - دران هنگام (که کوکه قلعهٔ چنکاري برگرفته بازگردید) وحدت علي خویش او بیاوري یوسف‌زئي بر قلعهٔ کنشان و برخے ولایت کافران چیرگي یافته بود - قاسم خان را در جلال‌آباد و محمّد قلي و حمزه بیگ اتالیق را در بکرام گذاشت - و آصف خان و خواجه شمس‌الدّین و سعید خان گکهر و تخته بیگ و برخے را همراه گرفته بدانسو ره نوردید - پیشتر ازانکه تاریکیِ غنوده بخت از آب کابل بگذرد فیروزي سپاه بر گذشته راه برگرفت - ناکام بکهسار تیراه باز گردید - برخے را سگالش آن بود که بمالش او کوشش رود کوکلتاش برگفت - بومیان تیراه فرمان پذیري فراپیش گرفته اند - همانا بدانجا راه نیابد و سر بآوارگي برنهد - اکنون همگي یارش بران شود که وحدت علي از پا درآید - و پیش ازانکه این کهسار دشوارگذار را استوار کند بآساني ازو خاطر وا پرداخته آید - همه را دلپسند آمد پرتال گذاشته از راه شاهزادهي بکافربوم درآمدند - و نزد موضع کندي‌کهار از دریای بیجور (که پهنای آن هفتاد گز و بس ژرف و تند بود) بتازگي پل بسته برگذشتند - تاریکیان بهنگام گذشتن برشکسته بودند - خواجه شمس الدّین را بپاسبانیِ پل و ایمنيِ راه گذاشتند - و هفده منزل نشیب و فراز درنوردیده بکتل بزرگ هشت کروهیِ غنیم رسیدند - او قلعهٔ کنشان استوار کرده نخوت آرا بود نیمهٔ راه بدان تنگي و ناهمواري (که یک سوار بدشواري گذشتے - و چهار کروه تیغه بود) ده جا سنگ چین کرده یارش پیکار داشتند - ششم خرداد کوکه با چندے پیش‌رفته در پژوهش منزلگاه بود تخته بیگ سعید خان حیدرعلي عرب و دیگر راد مردانِ هراول را پیشتر فرستاد - که گزین جائے گرفته بنشینند - و دست بآویزش نیالایند - افغانان برسر آن گروه هجوم آوردند - و ناگزیر آوردگاه فروغ دلاوري برگرفت - و غنیم را چهار بار برداشتند - کوکه ازین آگهي بهمان اندک مردم پیوست آوای کرنا دل‌های دادگان هراول را بنخود آورد - بسیارے جا گذاشته بودند - تخته بیگ سعید خان حیدرعلي عرب با چندے پا از میدان بیرون ننهاده گرم پیکار بودند - از رسیدن کوکلتاش جانفشاني و جانستاني از سر گرفتند - و دلیرانِ آزمون کار از پی هم رسیده بآویزه مي‌پرداختند - نخست آصف خان خود را بچستي و چالاکي رسانید - تنگیِ جای و سه پهر آویزشِ برچه و جمدهر شگفت مي‌افزود - ناگاه وحدت علي از تیغه نیارست برآمد - با گروهے انبوه بژرف نشیبي فرو رفت و بایزدي‌تائید هنگامهٔ غنیم پراگنده شد - و فیروزي دلها را بهالش آورد - و قلعهٔ کنشان و بسیارے

---

(۲) در [چند نسخه] باران را *

آباد جا بدست درآمد - و نیایشگري را روز بازار شد - بدگوهران بکوهٔ بزرگ رسیده فرود آمدن گرفتند - این کهسار داروغه نشینِ مرزبانِ کاشغر است - همه سال برف آمود باشد - تیز دستان از پي رفته فراوان مرد و زن به بند گرفتند - بسیارے سوانِ کافر پیوسته بسپاس گذاري درآمدند و در ناکامي افغانان کوشش نمودند - برخي بسوی (۲) چغان‌سرا بدخشان روه شدند - که از دریای بیجور گذشته بدیگر کافر زمین پناه برند - جوقي از فیروزي سپاه به تیزدستي پلِ آنسو برشکستند ناگزیر سرانِ یوسف‌زئي (حاتم بابا علي هندال شیخ حسین) قاسم خان و چندے را بزینهار دیدند وحدت علي را نیز از آمدن گزیر نماند - از غنیم چهار صد کس را روزگار بسرآمد - و هفت هزار کس گرفتار شدند - و ازین سو سي کس به نیکنامي رختِ هستي بربستند - و صد و پنجاه کس را شگرف زخمها غازهٔ روشناسي گشت - و تا کاشغر و بدخشان برگرفتند ٭

درینولا شهبازخان رهائي یافت - از کامروائي گوهرِ هوشمندي لختي به نیوگي گرائید - شهریار مهربان دل او را بدبستانِ پندپذیري برنشاند - و چون نشانِ آموزش پیدائي گرفت پس از دوسال و چیزے بیست و چهارمِ خرداد برنواختند - سي‌اُم شیربیگ تواچي باشي از بنگاله رسید و صد و بیست و هفت فیل و دیگر کالا (که درگشایشِ اوڈیسه راجه مانسنگهه گرفته بود) بهمایون نظر در آورد - درینولا نصیب (۳) خان بهمایون عرض رسانید که قاضي عیسی عمّ من دختِ خود را نذرِ آنحضرت کرده بود - و از دیرباز آن پرده نشینِ پارسائي بدان آرزو بسرمي برد گیتي خداوند (با آنکه درین هنگام کمتر بدین پردازد) پذیرش فرمود - دوازدهم تیر به نیایش خانهٔ نصیب خان بآئینِ بزرگان آن پاکدامن را برگرفتند - و کهن آرزوی نیکوان برآمد - درین روز مرته راجه دستوري سروهي یافت - تا بومي آنجا را بفرمان پذیري در آورد - ورنه بادافراهِ سرتابي آماده گرداند ٭

و از سوانح فرستادنِ صادق خان باتالیقي شاهزاده سلطان مراد - چون اسمعیل قلي خان بدین کار نیارست نیک پرداخت سیزدهم بدین والا پایه برآورده رخصت فرمودند - و بکار آگهي او مهمّات آنسو بشایستگي گرائید - دوازدهم امرداد گیتي خداوند بخانهٔ رای رایسنگهه سایهٔ مهر بگستردِ و دلاویز پرسش دردِ او را مرهم شد - دوستدار دختِ او پورِ راجه رامچند داشت - چون راجه را روزگار بسرآمد او را نواخته بدان بوم فرستادند - در راه از سکاسي افتاد - و بیچاره گري خون گرفت و از شست وشوی نا بهنگام نزدِ بنگاه در قصبهٔ کهوره درگذشت - ازین آگهي دختِ رایسنگهه بسیچِ سوختن در سر گرفت - از خرد سالي فرزندان آزان سگالش باز آوردند ٭

---

(۲) نسخهٔ [ل] بسوي چغانستان و بدخشان روانه شدند (۳) نسخهٔ [اب] نقیب خان ٭

و از سوانح بازگردیدن ملک تته بمیرزا جاني بیگ - اگرچه شهریار دوربین شایستگي از پیشاني میرزا برخوانده بسیچ آن داشت لیکن از واگویهٔ ناشناسندگان لختي بدرنگ کشید دربنولا آگهي آمد که الوس ارغون تا ده هزار مرد و زن بکشتي بالا رویه مي آیند - و از ملک رفتگي کشتیبانان و خدمت گذاران بازمانده اند - و خودها بدست و دندان میکشند - افسرخدیو را مهرباني بجوش آمد - هفدهم میرزا بدان والا نوازش کام دل برگرفت - و هرچند برخي نزدیکان باز داشتن بآئین پخته کاران گذارش نمودند سود مند نیامد - بندر لاهري بخالصه بازگردید و سیوستان را (که نخست پیشکش کرده بود) جایگیر بختیار بیگ و چندے شد - آیندگان درمانده تازه جاے یافته از نزدیک بهکر باز گردیدند - بیستم زین خان بسجود قدسي آستان ناصیهٔ بختمندي برافروخت - چون کنشان[2] و آن نواحي برگرفت و همگي سرتابان بدست درآورد سران کافر را بدلدهي آباد گردانید - و دل ازان سرزمین وا پرداخته بازگردید - میان راه آگهي شد که جلاله بدو منزلي رسیده - همانا از شنید فیروزمندي و گرفتاري وحدت علي بازگشته به تیراه مي شتابد - کوکه برآن شد که گروهے بپاسباني اردو گذاشته تیز روي فرا پیش گیرد - یا لختي سپاه بدانسو فرستد - از نا شناسائي همراهان هیچ یک بکرد نیامد - نزد بجور روشن شد که جلاله از نزدیکي میگذرد - راهها برگرفته در پژوهش او بر نشستند - او از خوابناکي برخي شبي از نواحي اردو برگذشت - کوکه چندے از نوکران خود را بسرکردگي طالب بیگ بدخشي از پي فرستاد او باندک کس پیوست[3] - و جان درباخت - پایان روز (که آن تیره روز[4] بکوه برشده بود) خود با چندے رسید - و آن بد گوهر بسخت تکاپو به تیراه رو آورد - بوم نشینان چون یرغمال سپرده بودند راه نیافت - سراسیمه وار بکان کرم رفت - کوکه ببکرام آمد - و اندیشهٔ درشدن آن کهسار داشت - دربن هنگام فرمان طلب رسید - و راه قدسي آستان فرا پیش گرفت - و دربن سال کامیاب خواهش آمد - آصف خان و خواجه شمس الدین و برخے از همراهان او سعادت بار یافتند و هریکے بشاهي نوازش سربلند شد *

و از سوانح نشستن نگارندهٔ شگرفنامه بروز دل آسیمگي - پایان بیست و چهارم موافق یکشنبه هفدهم ذي القعده گرامي پدر اوستاد روزگار رهنمون کارآگاه رخت بعلوي عالم کشید - دنیا بگردن برآمد - و پس از یازده روز ازین سپنجي سرا دل برگرفت - خرد بسوگواري برخاست و دانش بسیه روز بیکسي بر نشست * نظم *

---

[2] نسخهٔ [ب] کنشال - و نسخهٔ [ز] کشاول - و در [بعضےجا] کشال آمده [3] نسخهٔ [ا] رسیده جان درباخت [4] نسخهٔ [ل] تیرهٔ روزگار *

امامِ علم و دستورِ معظّم اوستادِ کل * که در نظمِ جهان با عقلِ کل میکرد دمسازي
دو صد بونصر رفت و بوعلي تا او پدید آمد * بسی دارد قضا در نه دکان زینگونه بزّازي
گهی با محملِ مشّائیان کردے زمین‌گردي * گهی با موکبِ اشراقیان کردے فلک‌تازي
مباهات از وجودِ کاملِ او بود دوران را * بدورانِ جلال‌الدّین محمّد اکبـــر غـــازي

کرا گمان بود که دریا بدوگز زمین فرو نشیند - و کوهے بدمے از جای برخیزد - اگر بدل پذیرفتے فراوان هستي دوست جان برفشاندے - چه جای هستي دشمن - مرا با لختے شناسائي حال دگرگون گشت - و نزدیک بود که دست از زندگي برفشانم * * نظم *

دل خون شد و خون از کمرِ من بگذشت * کان جانِ جهان از نظرِ من بگذشت
غم بهر کدام روزِ ماتم کامروز * هم پیرِ من و هم پدرِ من بگذشت

در عقلي و نقلي دانائي والا پایه داشت - و گذارشِ حکیم و متکلّم و صوفي و هرنهج مذهب بر زبان هرگونه شناخت را از مهین آموزگار برگرفته - و بر معنوي جمال پردهٔ رسمي دانش را هشته خلوت در انجمن داشتے - و رسومِ زمانیان دامنِ دل برنیالودے - بشگرف بینش نظر و تالّه خود را ندیدے - و کالای خویش را ببازار نبردے - حالت نفروختے - و حیلت ندانستے - و برنگ آمیزیِ دنیا دل در نبستے - دلیل‌پژوهیِ او بزرگ را از خرد بازنشناختے - و از کارآگهي با دل گرفتگي راهِ مدارا سپردے - حق را از توانا بازنداشتے - و در اندرزگذاري برخویشتن نلرزیدے - پایانِ زندگي بخواهشگریِ دوستدارے باندک روزگار بزرگ تفسیرے برنوشت - و در هرگونه دانش فراوان یادگار گذاشت - و کاردیدگان بشگفت ماندند - در صد سالگي گرمیِ برنائي جوش میزد - و سال خوردگي از گدازشِ جان و تن بازنداشتے - سرآغاز رنجوري این حیرانِ انجمنِ هستي را طلبداشته در بر گرفت - و برخے دلاویز سخنان گذارده وداع فرمود - از خامکاري سراسیمه شد - و بقدسي توجّه لختے برخموشید - پیش ازین بده سال سخت بیماري درگرفت - کشورخدیو فرمود - اگر در ده گهري کار بانجام نرسد اندیشهٔ ده روز در میان است - وگرنه در ماهِ دهم خطرے در راه - ورنه آخرین روزِ دهم سال - پسین پیدائي گرفت - و نهفته دانیِ گیهان‌خدیو بتازگي نقاب برگرفت از سنگدلي و گران جاني قالب تهي نکرد - و بارِ هستي بردوشِ ناتواني کشید - قضا نه آن چیره دستے ست که با وی توان آویخت - و جان شکري و شکیب ربائیِ او را چاره توان برساخت * * بیت *

رفت آنکه فیلسوفِ جهان بود از جهان * در هاي آسمانِ معاني گشوده بود
بے او یتیم و مرده دل اند اقربای او * کو آدمِ قبائل و عیسي دوده بود

تنها یارا که ماتم آن یگانهٔ ایزدي بندهٔ برگیرد - بسوگواري خویش دلی میخراشد - من خلوت گزین رضا و تسلیم را سیاي زدهٔ کام و نا کام بهنگامهٔ نا شکیبائي آوردند - نمیدانم که این نزولي گردش است یا از تخیّل فزوني واقع پنداشته بود - این داستان درد و عزا بس دراز است - و این حکایت ناسور فراوان جان سوز - همان بهتر که درین اقبال نامه این جان کاه سرگذشت در نوردد و بهمین تفسیدهٔ خاطر برگیرد *

* بیت *

خوش آن گروه که تلخ آبهای زهر اجل * سبو سبو بهم[2] و زیر ارغنون زده اند

زبان به بند که ناسوریان زخم قضا * ز خود برون شده و نعره از درون زده اند

بیست و ششم میر منیر (که باندرز گوئی مرزبان گلکندهٔ[3] دستوري یافته بود) با ایلچي و پیشکش رسید - و سعادت بار اندوخت *

و از سوانح بفرزندي گرفتن شاهرخ میرزا - یازدهم شهریور آن گوهر دودمان بزرگي را (که آزرم مندي با شناسائي همدوش دارد) سر برافراختند - و در منزل مریم مکاني شکرنسا بیگم (که دوستدار فرزند شاهنشاهي ست) بدو نامزد شد - و چون این خجسته انجمن بانجام رسید والا بزمی دیگر برآراستند - و دیگر فرزند خانم سلطان را بمظفّرحسین میرزا پور ابراهیم حسین میرزا پیوند یگانگي بستند - نوزدهم دخت راجه علي خان را بشبستان بزرگ شاهزادهٔ سپردند - آن دودمان را گزین پناهی سرانجام یافت - بیست و سیوم ادهم پور نیابت خان را روزگار سپري شد کشورخدیو ماما[4] آغا را پرسش فرمود - و ازانجا بمنزل زین خان لختی برآسودند - بامدادان میرزا یوسف خان از کشمیر آمد - و بدولت کورنش سعادت اندوخت *

و از سوانح فرستادن شاهرخ میرزا بدیدبانی مالوه - ازان باز (که گجرات بشاهزادهٔ سلطان مراد باز گردید) پژوهش سپه سالار مالوه داشتند - چون کارداني و رعیّت پروري ازو پیدا بود هفتم مهر بوالا پایهٔ پنج هزاري برآوردند - و گرانبار اندرز بدان سو دستوري شد - شهباز خان را بمنصب اتالیقي برنواخته همراه گردانیدند - و حیدر دوست سیف الله درجن کچهواهه رامچند چوهان کله راتهور مقصود میرآب فتح الله کنبو محمّد زمان نرهرداس صالح علي دوست میر فاضل یار محمّد قوردار رانا سانکا دوست محمّد سورجمل و دیگر راد مردان نامزد شدند *

جبین افروزیٔ رستم میرزا بسجود قدسي آستان

ازان باز (که بوالا فرمان شاه محمّد خان قلاتي قندهار را بگماشتگان فرمان فرمای ایران

---

(۲) نسخهٔ [۱] چو بم و زیر (۳) در [بعضی نسخه] گوکنده (۴) در [چند نسخه] بابا آغا را *

شاه طهماسپ را گذاشته بهندوستان آمد) شاه ببرادر زادهٔ خود سلطان حسین میرزا پور بهرام میرزا داد - او همواره نیایش‌نامه با تنسوقات بهمایون درگاه فرستادے - و خویشتن را از بندگان بر شمردے و چون همواره سلسله جنبانِ پرستاري بود با آنکه شاه را روزگار بسر آمد برنگرفتند - سالِ بیست و یکم الٰهي از میگساري درگذشت - ازو چهار پسر ماند - مظفّرحسین میرزا رستم میرزا ابو سعید میرزا سنجر میرزا - از مردمي و پایه شناسي آن آباد ملک بدیشان باز گذاشتند شاه اسمٰعیل خونریز از مغز شولیدگي بجانشکري برادران و خویشان بر نشست - و چندے را بجانستانیِ ایشان نامزد گردانید - فرستادگان بدست آوردند - و آزمندي و خواهش پذیري سرمایهٔ زندگي شد - شاه ازین آگهي بر شورید - و قندهار را بشاه قلي سلطان ذوالقدر نامزد گردانید او بداغ بیگ را بزندگي‌گسیختن و ملک بر ستدن روانه ساخت - جان‌شکران بر خویشتن لرزیده بران شدند که بامدادان ازهم گذرانند - ناگاه آوازهٔ فروشدنِ آن خونریز جهان را درگرفت - و آن بیگنهان رستگاري یافتند - و چون مرزبانیِ ایران بسلطان محمّد خدا بنده رسید آن ملک را بدیشان وا گذاشت - میرزا مظفّرحسین مهین برادر در قندهار بودے - و رستم میرزا با دو برادرِ دیگر بزمینِ داور بسربردے - از خود کامي و شورشِ بزنائي و بد همزباني بهم درآویختند - مظفّرحسین میرزا شکست یافته بقلعه درشد - چهل روز رستم میرزا گرد برگرفته بود - بحرف سرائي یکدیگر را دیده بآشتي باز گردید - و چون فرمانرواي توران عبدالله خان بگردِ هرات برنشست[۲] یکان سلطان افشار (که ایالتِ فراه داشت) رستم میرزا را به نیایشگري نزدِ خود آورد - او بتوراني سپاه درآویخته فراه را نگذاشت - و از دوست نشناسي و غنودهٔ رائي یکان سلطان را جان بشکرد - سلیمان خلیفه[۳] از خراسان بدو پیوست که میرزا را شورش مایه برسازد - از سعادت اختري نپذیرفت - لیکن بیاوریِ او بر سیستان (که بملکِ نیمروز زبان‌زدِ روزگار است) دستِ چیرگي برگشود - مظفّرحسین میرزا قابو یافته بیازشِ داور زمین شتاب آورد - رستم میرزا بدانسو شد - و سترگ آویزه درگرفت مظفّرحسین میرزا تاب نیاورده بقندهار باز گردید - همواره زر پرستانِ مگس خو از یکے بدیگرے رفتے و آرمیده روزگار را بر شوراندے - و چون دیرینْ[۴] دشمني بچیرگي برنشست از بخت خفتگي ...هن پیوندِ ایران خدیو برگسیختند - و بوالا درگاهِ شاهنشاهي نیز خویشتن را بشایستگي بر نبستند با آنکه بزرگ برادر دستِ چیرگي برگشاد - و زمینِ داور گرفت - میرزا رستم به هري آمد و قلات بستد - درین میان آوازهٔ رسیدنِ فیروزي جنود جهان را درگرفت - میرزا رستم از سعادت سرشتي بشریف خان اتکه حاکمِ غزنین دوستي داستان برخواند - و بدین دستاویز

(۲) نسخهٔ [ب] برفت (۳) نسخهٔ [ا] خواجه (۴) نسخهٔ [ب ل] دیرین دشمن بمرگ برنشست •

نیایشنامهٔ بوالا درگاه فرستاده بسیچ آستانبوس نمود - بدلدهی او منشور والا با میرک جلایر و مهتر ابراهیم فرستادند - و باقطاع داران سر راه فرمان شد که رسیدن میرزا را گرامي دانسته درخور بزرگ داشت نمایند - چون بقلمرو درآمد قرابیگ و حکیم عین‌الملک و بختیار بیگ را پایه پایه بپذیره فرستادند - و چون نزدیک رسید شریف خان اتکه و شاه بیگ خان و آصف خان و برخی امرا دستوري یافتند - دوازدهم مهر که جشن دسهره بود خانخانان و زین خان و برخی دیگر پذیرا شده به پیشگاه حضور آوردند - و بسجود نیایش پیشانیٔ بخت بر افروخت سنجر میرزا خرد برادر او و چهار پسر مراد شاهرخ حسن ابراهیم با چهار صد ترکمان دولت بار یافتند - و هر یکی بخسرواني نوازش سربلندي یافت - شهریار پایه شناس والا منصب پنج‌هزاری و ملتان و بسیارے پرگنات و بلوچستان (که افزونتر از قندهار است) عنایت فرمود - هیزدهم قاسم خان از کابل آمده بسجود قدسي آستان روشن پیشاني گشت - و بشاهنشاهي‌نوازش کام دل برگرفت *

و همدرین سال شاهزاده سلطان دانیال از ناگهاني گزند بایزدي پاس درآمد - سترگ غوغائی از شبستان اقبال برخاست - و جان بندگان بگدازش افتاد - و گیتي خداوند بیرون آمده بسپاس گذاري برنشست - دیدبانان قدسي آستان را شامگاهان لختے غفلت رفت - یکی از سودائیان آشفته سر بارعام دانسته بشبستان اقبال در شد - بنظر شاهزاده درآمد - و از پی او گام سرعت برزد - نزد کبوترخانهٔ درون بر زمین انداخته فراز او بر نشست - و باندیشهٔ آنکه حربهٔ بکار برد - دو دست او را استوار برهم پیچید - دروني پرستاران از چرکس و قلماق و اردس و حبشي از پی هم ریختند - و شاهزاده را بیگانه پنداشته بخشت و چوب در گرفتند از کارآگهي دست ازان باز نکشید - درین هنگام گیتي خداوند رسید - و حال پیدائي گرفت میفرمودند چون نزدیک شدم[۲] ببسیچ شمشیر اندازي کنیزان را از پیش راندم - چوبے که بران دام کبوتران گذاشته بودند ازان باز داشت - شاهزاده را بخیال بیگانه مو گرفته بکشیدم و خواستم که سنجگي پلارک رسانم ناگاه شورش خشم فرونشست - و سترگ مهرے دامن دل برگرفت - هماندم پدید آمد که شاهزاده دیوانهٔ را عاقل تباه گوهر دانسته در زیر دارد و آن بیهوده خرد رهائي یافت *

و ازسوانح فرستادن شاهزاده سلطان‌دانیال بمالش برهان‌الملک - (چون آگهي داستان بگوش او در نشد - و اندرز گذاري را بافسانه سرائي برگرفت) قدسي بسیچ آن بود که تا دارالخلافهٔ آگره

---

(۲) در [بعضی نسخه] رسیدم *

خرامش رود - و ازانجا فیروزي سپاه نامزد گردد - لیکن چون درآن سو لختی گران ارزي بود اندیشه بکردار نیامد - ناگزیر بانجامِ این کار شبِ بیست و پنجمِ مهر شاهزادهٔ سلطان دانیال را دستوري شد - و خانخانان و رای رایسنگهه و بسیارے اُمرا و خزانه و توپخانه و فیلخانه همراه گردانیدند - و بشاهرخ میرزا و شهباز خان و دیگر اقطاع دارانِ مالوه فرمان شد - که سپاه را سربراه ساخته بشاهزادهٔ همرهي گزینند - و براجه مانسنگهه نیز حکم شد که اگر از بنگاله دل را پرداخته باشد ازانسو بدکن درآید - و فرمانِ والا بشاهزادهٔ سلطان مراد نگارش یافت - که آمادهٔ گشایشِ دکن شود - و چون سپاه از هرسو نزدِ آن گرامي فرزند فراهم آید از کارشناسي و گرم خوئي فرموده بانجام رساند - چهارمِ آبان همایون جشنِ شمسي وزن شد - و بدوازده چیز گیتي خدیو را برسختند - و جهانے کامِ دل برگرفت *

درینولا عروسي بزمِ شاهزادهٔ سلطان دانیال آراسته شد - از دیرباز قدسي بسیچ آن بود که دختِ قلیچ خان بآن درّة التّاج سلطنت پیوند یابد - درین هنگام سگالش تازگي یافت - پنجم بیرونِ شهر بزرگانِ دولت فراهم آمدند - و خجسته عقد بانتظام گرائید - گوناگون خرّمي بجای آمد و نشاط را روز بازار شد - قلیچ خان را بر سر افتاد که جهان خداوند خانهٔ او را بقدسي قدوم فرّخي بخشد - و بسپاس گذاريِ این مهین نوازش جشن آراید - پذیرش یافت - و سیزدهم هنگامهٔ عشرت پیرایش گرفت - بیستم بباغِ رام باري (۲) لختی دل شگفتگي اندوختند - و میرزا یوسف خان بکشمیر دستوري یافت - و کارپردازان بفرمانِ والا آغازِ جهاز کردند - هفتمِ آذر سلطان خسرو بآموزش هندي دانش برنشست - شیودت (۳) برهمن (که ببهتّاچارج زبانزدِ روزگار بود - و در فنونِ دانشوري کم همتا) بدین خدمت نامزد شد - سلطان رستم و سلطان پرویز را بدانش اندوزي برنشاندند - و بفرمانِ شاهنشاهي نگارندهٔ اقبالنامه لختي حروفِ تهجّي بیاموخت - هفدهم فیلانِ میرزا کوکه (که در گجرات گذاشته بود) آوردند - و به پیشگاه نظر در آمد - سیوم دي بآهنگِ شکارِ سلطان پور خرامش رفت هشتم نزدیکِ هیبت پور آگهي شد که شاهزادهٔ دانیال هنوز در سهرند است - و آن سپاه بکارطلبي کام همّت بر نمیدارد - قدسي خاطر نپسندید - و پیشین بسیچ تازگي پذیرفت - خانخانان را باسپِ بام برخواندند - نزدِ قصبهٔ شیخ پور بدولتِ بار رسید - و عرضداشت - هنگامِ درشدنِ فیروزي سپاه بدکن پس از سپري شدنِ بارش است - آب و گیاه فراوان - و غلّه ارزان - ازین رو در رفتن درنگ میرود - چون براز گوئي بر نشستند سگالشها برین یکتائي گرفت که شاهزادهٔ دانیال برگردد - و پس ازانکه ریزشِ ابر بانجام رسد راياتِ اقبال چالش فرماید - و شاهزادهٔ بپاسبانيِ

---

(۲) در [چند نسخه] آرام باري (۳) در [اکثر نسخه] بهودت برهمن *

بنجاب برنشیند - و نیز بر زبان گوهربار رفت - چون این خدمت بشاهزاده سلطان مراد فرموده ایم مبادا ازین فرستادن او را دل گراني رو دهد - قلیچ خان را دستوري شد که شاهزاده را باز گرداند درین روز بشکارگاه بزرگ آهوئی سیه‌فام پدیدار شد - شهریار چنان به‌تیر برزد که از جا برنخاست چون پژوهش رفت استخوان کمر شکسته بود - پیکان بدشواري برآمد - برخی برگذاردند که دریورش اجمیر بزرگ شیرے را بدین روش از پا در آوردند - و سرمایهٔ شگفت دیده وران شد - پانزدهم[2] نزد سلطان پور خانخانان دستوري یافت که درآگره سپاه را فراهم آورد - و خود بدولت باز گردیدند هفدهم نزدیک پتیاله شاهزاده سلطان دانیال بسعادت ملازمت رسید - و شگرف آنکه درین روز عرضداشت شاهزاده سلطان مراد آمد - برگذارده بود - ششم آذر باحمدآباد دررسید - و یورش دکن را آماده میگردد - چنان شنوده که شاهزاده سلطان دانیال نیز بدین‌خدمت نامزد میشود - والا سگالش سرمایهٔ ایزدي رضا ست - لیکن اندیشه ناک است - که مبادا نابایستي از من سرزده باشد یا سخن‌سازے ناسزائی برگذارده - افسرخدیو از نهفته داني پیشتر ازین آرزوی او برآورده بود بیست و دوم بدارالسّلطنهٔ لاهور همایون نزول شد - و روزگار آرامشے دیگر گرفت *

و از سوانح افزونیِ زعفران در عرصهٔ دلگشای کشمیر - در پیشین زمان هر تخم کم از سه گل افزودے - و پارنج فرماندهي از بیست هزار ترک برنگذشتي - و از هفت هزار کمتر نشدے مگر یک بار در مرزبانیِ[3] میرزا حیدر افزایش به بیست و هشت هزار رسید - درین سال چون بخالصه بازگشت نود هزار ترک دست مزدِ جهانباني آمد - اگرچه زمین لختي بیشتر کشتمند شد لیکن گل افزوني کرد - از هرتخمے تا هشت برشگفت - هیزدهم بهمن آگهي رسید و ایزدي سپاس برگذاردند *

و از سوانح فرو شدنِ بار برداران کشمیر - فراوان بازرگاني کالا مي آوردند - نزد پیرپنجال برف‌ریز شد - و کوهچهٔ ازو جدا گشت - و صد و پانزده کس درزیر آن جان سپردند - از روزبازار دادگري کالا بخداوند رسید - و تیره روزان نومید کام دل برگرفتند - درینولا رای پترداس را بگشایش قلعهٔ باندهو[4] فرستادند - از گزین دژهای روزگاراست - چون راجه رامچند و پور او را سپهر گردش بانجام رسید بد گوهران نبیرهٔ خرد سال او را دستمایهٔ سرتابي گردانیدند - و برعیّت آزاري برنشستند شهریار دادگر غرهٔ اسفندارمذ آن خدمتگذار را بآبادیِ ملک و مالش ایشان و برگرفتنِ قلعه دستوري داد - دیگر روز ابوسعید میرزا دولت بار یافت - برادر رستم میرزا ست در قندهار مانده بود - دربن‌هنگام بسجودِ قدسي‌آستان سرافرازي اندوخت - و بخسرواني‌نوازش کام دل

---

(۲) نسخهٔ [ز] یازدهم (۳) نسخهٔ [ب] در زمان (۴) نسخهٔ [ب] ماندو *

بر گرفت - سیزدهم راجه مانسنگهه بسجدهٔ نیایش پیشانیٔ بختمندي بر افروخت - پس از گشایشِ اوڈیسه برهنّاس آمد - شهریارِ مهربان دل او را نزدِ خود بر خوانده - چون بیک منزلیٔ دار الملکِ لاهور رسید بزرگ شاهزاده را رخصتِ شکار فرمودند - و فرمان شد که چون در سوگواریٔ راجه بهگونتداس او را نپرسیده است از شکارگاه بمنزلِ او شتابد - فرموده طرازِ کردار گرفت - و آن گزیده خدمت بلند پایگي یافت - نصیب و لودي و جمال پسرانِ قتلو جلال خان خاصه خیل مبارک خان کهمکرن[۲] چوهان بلوی لوحاني خواجه مندوري ملک سکندر محمّد خان نیازي محمود خان میرک[۳] نصو سرواني علي خان ارمز نظام خان سور شمس خان لوحاني سلیم خان مندوري یوسف کاشي پاندے پرسوتم را (که سرانِ اوڈیسه بودند) راجه به پیشگاهِ بار آورد و هر یکي را در خورِ نوازش شد - چهاردهم اسمٰعیل قلي خان از گجرات آمد - و دولتِ کورنش اندوخت - بیست و دوم میرزا یوسف خان از کشمیر رسید - و کامِ دل بر گرفت *

آغاز سال سي و نهم آلهي از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهي

یعني سال خرداد از دور چهارم

شبِ[۴] دوشنبه بیست و هشتمِ جمادي الاخری سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجري پس از نه ساعت و چهل و چهار دقیقه و بیست و دو ثانیه خورشیدِ جهان افروز والا شرفگاه را بر افروخت و آغازِ سیوم سال از چهارم دور روزگار را فرخنده تر ساخت - زمین بستایشگري[۵] بر خاست و آسمان به تهنیت گذاري بر نشست * 　　* نظم *

صبا از نقشِ قدرت[۶] شد چو صورتخانهٔ ماني * چمن از نور[۷] حکمت شد چو عقلِ بوعلي سینا

صبا در طبلهٔ غنچه بسانِ نافهٔ خلّخ * هوا در هاونِ لاله بسوده عنبرِ سارا

سریر آرای اقبال از سرآغازِ این والا جشن تا روزِ شرف دلگشا بزمها بر آراست - و ایزدي نیایش را پایه برتر نهاد - هفتم فروردین ده هزار سوار بخدمت گذاریٔ بزرگ شاهزاده سپردند - پنجهزار در بنگاله جایگیر یافت - از آنان جگت سنگهه درجن سنگهه سکت سنگهه باقر سفرچي میرزا محمّد باقر انصاري میر قاسم بدخشي یعقوب کشمیري شریف سرمدي و برخے - و چهار هزار در نزدیکیٔ دار السّلطنهٔ لاهور - ازان میان تخته بیگ رای منوهر بهادر خان قوردار صلاح الدّین بانکا شیخ خوبو میر مراد سرمست مقیم خان خواجه محبّ علي خافي شیخ کبیر حکیم مظفر

(۲) نسخهٔ [ز] کهیمکرن (۳) نسخهٔ [ا] پیرک (۴) نسخهٔ [ل] روز دوشنبه (۵) نسخهٔ [ا] بسپاس گذاري (۶) در [بعضی نسخه] صورت (۷) نسخهٔ [ا] از نور گلشن شد چو فکر بوعلي *

و هزار احدي قرار گرفت - که ماهوار از خزینه برستانند - و سلطان خسرو را (که با خرد سالي خرد بزرگي دارد) بوالا منصب پنجهزاري بلند پایگي بخشیدند - راجه رامچند همّت سنگهه بهاو سنگهه شیر خان بهادر کوروه سلیم خان لوحاني سلطان سور الله داد لوحاني عیسی خان مسواني (۲) نورم کوکه سعید خان مندوري نصیر خان میانه منو خان (۳) لوحاني تاج خان لوحاني سجاول خان جیلم الغ خان لوحاني و چندے دیگر بدان نوباوهٔ دولت باز گردیدند - و ملک اوڈیسه در اقطاع قرار گرفت - و راجه مانسنگهه را (که کار شناسي و اخلاصمندي ازو آشکار است) باتالیقي نواختند و جایگیر او در بنگاله تن شد - و آن ملک به یتاقداري او نامزد گشت - سعید خان پاسدار صوبهٔ بهار گردید - دریں روز میرزا رستم را بعلم و نقّاره پایه افزودند - و بمهین نوازش سربلندي یافت هشتم جشن قمري وزن گیتي خداوند شد - و آن والا گوهر را بهشت چیز برسختند - بخشش و بخشایش را روز بازار شد - و گوناگون مردم کام دل بر گرفت *

دریںولا مظفر حسین میرزا بپوزش گذاري در آمد - چون بمغز روزگار پیچید (که فیروزي سپاه بسیچ گشایش قندهار فرا پیش دارد - و رستم میرزا به تیزدستي دولت آستانبوس دریافت) او از نکوهیده آمیزش لختے عنان برکشید - و از بیمناکي بدل آسیمگي افتاد - و از روشن ستارگي مادر را با بزرگ پور خود بهرام میرزا فرستاده زینهار در خواست - نهم آمدگان بار یافتند - و آرزو پذیرائي گرفت - قرا بیگ (که بآن سلسله دیرین پیوند بود) و میرزا بیگ قدیمي را فرستادند که میرزا را نوید بخشایش رسانده بدرگاه آورند - و دیدبانيِ آن ملک بشاه بیگ خان نامزد گردانند - روز شرف خواجه دولت ناظر را از نیک پرستاري بر نواختند - و بوالا پایهٔ خاني بر آوردند - دریں روز میر حیدر معمّائي از ایران آمده سعادت بار اندوخت - و بخسرواني نوازش کام دل برگرفت - بیستم شیرویه پور شیر افکن را بخطاب خاني پایه افزودند - و آن نیکو پرستار را آرزو بر آمد - سي‌ام جبّاري پور مجنون خان قاقشال را رها ساخته نوازش فرمودند - از همسازي بد گوهران در بنگاله ناسپاسي نمود - چون دستگیر شد بزنداني دبستان بر نشاندند پشیماني از پیشاني او بر خوانده بخشایش فرمودند - غرهٔ اردي بهشت ملّا صالح بخاري از توران آمده دولت آستانبوس اندوخت - از رسمي دانش آگهي دارد - و لختے از تعصّب برکناره زید دریںولا حکیم علي گیلاني شگرف حوضے برساخت - راهے از درونهٔ آن بکاشانه میرفت شگفت آنکه آب ازیں برکه بدانجا در نمیشد - مردم فرو شده براه پژوهي فراوان رنج بردے بسیارے آزار یافته از نیمه راه باز گردیدے - پنجم گیتي خداوند بتماشای آن خرامش فرمود

(۲) نسخهٔ [ا] سواني (۳) در [بعضے نسخه] مظفر خان *

و خود آهنج در آمد فرا پیش گرفت - باز داشتِ مردم نشنوده بدان در شدند - و لختي درنگ رفت - نزدیک بود که بینندگان را[2] سر رشتهٔ زندگي از دست رود - از نوید عاطفت[3] بخود آمدند - من ازین هیچا دلیري بخویش نیامدم - و به نیرنگیِ تقدیر پي برده خمرشیدم - غرهٔ خرداد حاجي حبیب الله رخت هستي بر بست - از نیک مردان دنیا بود - و از فروغ چراغ افروزش گیهان خدیو بهره ور - دربن روز شریف وقوعي آنجهاني شد - سیزدهم سمانجي خان را از صوبهٔ اودهه بر خواندند - و بسجودِ قدسي آستان سر بر افراخت - بامدادان قاسم خان را نوازش فرموده بکابل دستوري دادند - و شاه بیگ خان را باقطاع خود خوشاب و بنگش و فرمان شد که آمادهٔ یورش گردد - و چون فرستادگان قندهار طلب دارند بدان سو ره نوردد درین سال[4] جام نزد شاهزاده سلطان مراد آمد - و جاوید سعادت اندوخت - درین روز نورنگ خان نزدِ جونه ڈهه بشکم روي درگذشت - و پس ماندگان او را شاهنشاهي نوازش غم بزدود *

درینولا خار بُنِ ناراستي بر کنده آمد - و جهانے بر آسود - عمل گذار خالصه و تیول دار و صیرفي سکهٔ خالص طلبداشتے - و از نقد درست عیار تمام[5] وزن برگرفتے - پانزدهم اهتمام این کار بخواجه شمس الدّین باز گردید - او بفنا آزوري و جدکاري کهن بیماري سیم و زر را در دو ماه چاره گر شد - و خیانت پیشگان به پیغوله بر نشستند - و همدرین روز اسمعیل قلي خان بکالپي دستوري یافت - که بجایگیر آبادي درکوشد - و خویشتن را آمادهٔ خدمت گرداند - بیستم عبد الرّزاق معموري از گجرات در رسید - و بدولتِ بار سعادت اندوخت - بامدادان محمّد یار دخت زادهٔ گلبدن بیگم از بخت برگشتگي با چندے راه کهسار پیش گرفت - و بسگالشِ ناسپاسي[6] گام فراخ برزد - سلهدي و دنمنداس[7] و برخے را از پي فرستادند - خیرالله کوتوال لختے پیشتر رسیده بسخن در گرفت - چندانکه ایشان پیوستند - چندے را نقد زندگي از دست رفت و او با هفت کس دستگیر شد - چهارده لعل و تسبیح گزیده مروارید و مرصّعات و فراوان خواسته ازو برگرفتند - بیست و چهارم راجه مانسنگهه گرانبار اندرز دستوري بنگاله یافت - تا آئینهاي افسرخدیو را دیدباني کند - و بدین آبیاري آن ملک را آباد دارد - سي ام جهازے برکنارِ راوي بانجام رسید - درازي چوبے (که بنیادِ این چوبین کاخ برو باشد) سي و پنج گز الٓهي - دو هزار و نهصد[8] و سي و شش شهتیر بزرگ از سال و ناخود و چهارصد و شصت و هشت من و دو سیر آهن

---

(۲) نسخهٔ [اب] بندگان را (۳) نسخهٔ [ا] عافیت (۴) در [چند نسخه] سال و مه (۵) در [اکثر نسخه] تمام وزن صرف برگرفتے (۶) در [بعضے نسخه] نادرستي (۷) نسخهٔ [ب] دلهنداس (۸) نسخهٔ [ا] پانصد *

خرج رفت - و دویست و چهل کس از درود گر و آهنگر و جز آن درکار بودند - گیتي خداوند تماشاي آن خرامش فرمود - بشگوف جرها هزار کس در کشیدن کوشش داشت - در ده روز ز خشکي بآب در شد - و به بندر لاهري روانه کردند - و از کم آبي بس بدشواري رفت - بیستم تیر میان کرم الله در سرونج برنجوري در گذشت - و فرزندان او را خسرواني عاطفت شکیبا گردانید هفتم[۲] امرداد درجن کیچواهه (که از پرستاران نزدیک بود) رخت هستي بر بست *

و از سوانح بسرآمدن روزگار قاسم خان و ببادافراه رسیدن محمد زمان - گذارش یافت که اندجاني پسرے دستان فروش در بدخشان خود را پور میرزا شاهرخ وا نمود - و ناشناسندگان بدو گرویدند - تا خویشتن را بدین جاوید دولت بر بسته بود لختي بکامروائي مي زیست - چون بفرومایگي آن سررشته از دست وا هشت بناکامي گو فروشدن گرفت - از ناهنجاري او کوه نشینان دل برگرفتند - و توراني سپاه برو چیره دستي یافت - ناکام بزابلي هزاره طرح دوستي انداخت - بو که بدستیاري ایشان شورش مایهٔ زابلستان گردد - چون قاسم خان بدرگاه آمد بآهنگ آنکه بدان الوس پیوندد با صد کس بدان دیار آمد - و براهداران چنان وا نمود که بوالا درگاه میرود - باور کرده بهاشم بیگ پور قاسم خان آگهي دادند - او از کارشناسي علي شیر ماکري و سلیم بیگ و الله دوست را با پانصد کس روانه ساخت - که بدرقه شده آورند - آن تبه سگال چون از پنجشیر[۳] گذشت بیراهه شده به بنگاه هزاره شتاب آورد - هاشم بیگ ازین آگهي خود نیز به تیز روي در آمد - و نزد میدان بدو رسید - لختي آویزش رفت - و قرا بیگ بهادر و جهانگیر بیگ و چندے از فیروزي سپاه بنهانخانهٔ نیستي در شدند - و بایزدي تائید ظفر یافته او را پابند بکابل آورد - چون قاسم خان بدانجا رسید از ساده لوحي نزد خود جاي داد - و پاسباني را آسان برگرفت - و همراهان اورا بنوکري برگزید - و بقدسي فرمان در سرانجام فرستادن او بدرگاه والا شد و هاشم بیگ را بهمراهي نامزد گردانید - آن بد سرشت با پانصد کس بدخشي همداستان شده بکمین جان شکري نشست - سرگروه ناسپاسان میر شمس خان و عاقل قاضي زادهٔ بقلاني و گدا بیگ حصاري - چندے بران بودند که میان راه هاشم خان را از هم گذرانیده کام دل برگرفته آید - و گروهے برانکه در همین شهر پدر و پسر را روزگار بسر آورند - فراوان کالا و خواسته نیرو برافزاید - و آن آباد ملک بدست افتد - دوازدهم امرداد آن بدگوهر نزد هاشم بیگ کس فرستاده دلگرفتگي برگذارد - و خواهش آمدن و بنردباري عشرت اندوختن وا نمود همگي بسیچ آنکه دریک زمان کار هردو ساخته آید - او در آمادگي سفر بود - رفتن نیارست

---

(۲) نسخهٔ [ز] هشتم (۳) نسخهٔ [ا] خیبر *

نیمروز قاسم خان از خورش وا پرداخته بخواب درشد - جز برخي پرستاران نزدیکِ او نبود ناسپاسان چندے را بر سرِ خانهٔ هاشم بیگ نامزد کردند - و بیازشِ قاسم خان تیزدستي نمودند او نقدِ زندگي مردانه سپرد - و سرِ او بریده بر نیزه کردند - خواجه ارباب و خدا داد خاصه خیل به نیکوکاري جان درباختند - هاشم بیگ بفرو نشاندنِ شورش برآمد - تیزدستان فرستاده دروازهای حصار بربستند - در کمتر زمانے حال پیدائي گرفت - بهمان بسیجِ گنداوري بارک روی نهاد - در بستگي برآمدِ کار را یاور افتاد - بسیارے تیره بختان درون شدن نیارستند - چون بدانجا رسید دربَند[۲] برشکست - و بشگرف آویزه چندے را به‌نیستي سرا فرستاد - و برخي تیزدستان بدیوار برشده هنگامهٔ[۳] تیر و بندوق برآراستند - بسیارے ناسپاس را روزگار بسر آمد و برخي در توشکخانه که پیشتر سلاحخانه بود در آمدند - بدان سگالش که پناه گرفته سازِ آویزه برگیرند - رادمردان در برگرفتند - هرکه بیرون شدے جان بسپردے - بام برشگافته آتش در زدند با هزاران سراسیمگي بگرمابهٔ (که دران نزدیکي بود) خود را در انداختند - از سخت گیري یکیک برآمدے - و جان دادے - از نیمهٔ روز تا پایانِ شب حال برین روش بود - بامدادان هشتاد کس یکجا برآمدند - و بآویزه نقدِ زندگي درباختند - درین میان آن سرگروهِ ناسپاسان بگوِ نیستي فروشد - و آویزش تا نیمهٔ روزِ دیگر کشید - و گزینِ فیروزي چهرهٔ اقبال برافروخت چون سرنوشت بود قاسم خان دوربیني گذاشت - و هرچند هواخواهانِ خیرسگال غدربسیچي برگذاردند سودمند نیامد - اگرچه همگي سپاهي و شاگرد پیشه را دست بکار رسید لیکن میرزا احمدي و میر مومن و میر عبد الله و الله دوست و محبّت خان درهم پائي هاشم بیگ فراوان کوشش بجای آوردند - و پردلي و کارشناسي او بروی روز افتاد - و کسے را گزندِ جاني نرسید - پایانِ روز باز لختے شورش برخاست - هاشم بیگ و دیگر گنداوران بسلاح درشدند - پنج کس (که دران گرمابه دمِ واپسین میکشیدند) شب پنداشته برآمدند - برکه به پیغولهٔ در شوند - در کمتر زمانے بگوِ نیستي فرو شدند - هاشم بیگ دیگر روز هرجا که بدخشي شنید برگرفته جان بشکرد - و لختے دستِ بیدادي برگشود - چنان برگذارد که نخست روز از یاور کمي و مخالف فزوني دل بفروشدن نهاده بود - آوازِ شاهيِ دلاسا بگوشِ فراوان کس درآمد و نزاردلان را نیرو برافزود - و ملک مظفّر مسعودآبادي میگفت - روزِ شورش بشهرِ کابل مي‌آمدم میانهٔ راه بسوارے چندِ شگرف پیکر رسیدم - چون ژرف نگهي بکار رفت دران میان پادشاه را شناختم - مشکین تاجے برسر - و گرد خرقه دربر - نیایش نموده بشگفت زار افتادم - فرمودند

(۲) نسخهٔ [ل] در وبند (۳) در [بعضي نسخه] به تیرو بندوق هنگامهٔ نبرد بر آراستند *

وا مگوی - که کارے فراپیش داریم - و مادهو داس چنان گذارش نمود - شبي (که آبستن
مرگذشت بود) پیر خود را بخواب دیدم - از آمدن پژوهش رفت - پاسخ داد که شهنشاه را
ے درین سو گذار افتاد - و بسیارے اولیای[۲] دولت در رکاب نصرت اعتصام اند - و چندے
ِدگان سعادت پژوه وا گفتند - بشمارهٔ که میرفتیم بس کم بودیم - لیکن از هرسو جوق جوق سپاه
کار مي برآمدند - هیچ جای شگفت نیست - بزرگانِ آفاتي بدین پایه میرسند - تا بگزیدگانِ
ي چه رسد - بیست و سیوم حاجي محمّد مشهدي و یوسف برادرِ علي[۳]داد کشمیري سرِ آن
هر را بدرگاه آوردند - گیتي خداوند از فرو شدنِ چنان امیرے کارگذار لختے باندوه درشد - و از
ے فیروزي بایزدي سپاس برنشست - و درباره خدمت گذارانِ سعادت گرا نوازشِ پادشاهانه
ِ کار آمد - میرک و قرا احدي را با منشورِ عاطفت و گزین خلعت و شمشیر و کمرِ مرصّع
ادند - و پاسباني کابلستان بقلیج خان باز گردید - و خواجه شمس الدّین را بجای او دیوانِ کل
اختند - جونپور (که جایگیرِ قلیج خان بود) باقطاع میرزا یوسف خان قرار گرفت - و کشمیر را
مد بیگ و محمّد قلي بیگ و حمزه بیگ و حسن بیگ گرد و حسن علي عرب و محمّدي بیگ
قِ بدخشان دادند - و شریف خان بپاسداري غزنین دستوري یافت - و دیرین آرزوی او برآمد
ِ شهریور آصف خان را بکشمیر فرستادند - تا بتازه جاگیرداران در خور بخش نماید - و زعفران
شکاري جانور بخالصه باز دارد - یازدهم قلیج خان گرانبارِ اندرز رخصتِ کابل یافت - و بگزین
لعت و خاصه بارگي برنواختند - سي ام آگهي آمد که میرزا کوکه بگجرات بازگردید - از همان
در (که دریائي شده بود) رخت بساحل کشید - و آرزوی آستانبوسي در سر دارد - و بسامانِ
نوردي سرگرم - شهریارِ مهربان دل برشگفته گزین خلعت و فراوان بارگيِ تیزرو و بختي
نوازشِ او فرستادند *

و از سوانح نامزد شدنِ فیروزي سپاه بشمالي کوه - راجها و رایانِ این کهسار اگرچه هیچ گاه
سر رشتهٔ نیایشگري از دست وا نهلند لیکن کوتاه بیني و جا استواري لختے از راه برد - درین هنگام
نیز دیو پندار راه ایشان برزد - و ناهنجاري فرا پیش گرفتند - غرهٔ مهر شیخ فرید بخشي بیگي
حسین بیگ شیخ عمري علي محمّد درباري بهادر خان قوردار احمد قاسم محمّد خان ترکمان نصیر خان
جنید مرل الغ بیگ کولابي ابدال سیاه گوش دوست محمّد برتي و بسیارے دستوري یافتند
که اگر پندگذاري کارگر نشود بفروغ شمشیر زنگ کج گرائي برزدایند - دوازدهم نگارندهٔ شکرنامه بخوابگاهِ
پدرِ بزرگوار و گرامي مادر رفت - و فرموده را پاس داشته نعشِ این دو آگهي برگزیده را روانهٔ

---

[۳] در [بعض نسخه] علي کشمیري *

دارالخلافهٔ آگره ساخت - و دران دیرین‌بنگاه برآسودند - دوم آبان جشن شمسي وزن شد - افسرخدیو را بدوازده چیز برسختند - و گروها گروه آرزومند کام دل برگرفت - چهارم بآهنگ نخچیر از آب راوي برگذشتند - بامدادان بفضل‌آباد (که نگارندهٔ اقبالنامه منزلي بر سر راه ساخته) قدسي نزول شد و سرمایهٔ جاوید فرّخي بدست آمد - چهاردهم نزدیک شاهم علي خواجه نظام‌الدّین احمد بخشي را از تب فزوني حال دگرگون شد - فرزندان دستوري گرفته بدارالملک لاهور بردند - و بر ساحل دریای راوي در گذشت - شهریار پایه شناس را لختي دل بگرفت(۲) - و از الٓهي درگاه آمرزش خواست - آشنا و بیگانه بافسوس برخاست - و راستي بسوگواري نشست - امّید که خیرسگالیء او زاد این دراز سفر گردد - بیست و یکم پس از گذشتن هشت ساعت و بیست و هشت دقیقه سلطان پرویز را خواهرے پدید آمد - آئین چنانست که افسرخدیو فرزندان و نوادها را بزودي نام برنهد - دروني پرستاران هرچند خواهش نمودند پذیرائي نیافت - ناگاه آن نوزاد به نیستي‌سرا در شد - و نهان یابی(۳) گیتي خدیو بتازگي پیدائي گرفت - بیست و هشتم بدارالملک لاهور سایهٔ دادگری(۴) انداختند - و خرد و بزرگ را شادي درگرفت - تا حافظ‌آباد چالش رفت - و بفرّخي بازگشت شد - ششم آذر قاضي حسن را بشمالي کوه دستوري دادند - چون بسے کارهای آنسو را شیخ فرید رو براه کرده‌بود فرمان شد که بوالا درگاه بازگردد - و فرستاده بیاوریء حسین بیگ شیخ‌عمري بانجام رساند - دربن روز شیرویه خان را بصوب اجمیر فرستادند - تا از سپاه و رعیّت آگاه باشد و بداد دهي سعادت افزاید - سیزدهم میرزا کوکه سعادت بار یافت - چون جبین نیایش بسجده بر افروخت بدست عاطفت سر او برداشته درآغوش گرفتند - او از مهر فزوني اشک از چشم ریخت و مام او را بحضور آورده از جانکاهي بر آوردند - بمنصب پنج‌هزاري نوازش یافت - و بخطاب خان اعظم نامور گردید - و گرفتن(۵) جاگیر گجرات و پنجاب و بهار و جز آن بدو باز گذاشتند او صوبهٔ بهار برگزید - فرزندان او را نیز بمنصب و تیول برنواختند - که و مه را اندیشه آن بود که دیگر باهن دیار باز نگردد - سحرے در شکار سلطانپور فرمودند - زود میرزا کوکه پشیمان شده چهرهٔ پوزش‌گري بدرگاه والا برساید - در کمتر زمانے خاطر او ازان تیرگي برآمد - و در سراسیمگي فرو ماند - نه روی آمدن - و نه رای بودن - ناگاه بر تازه مهربانیهای گیتي خدیو آگهي یافت و دل از همه وا پرداخته دریا نوردي فرایش گرفت - در بیست و چهار روز از بندر بلاول باز رسید و بشرف ارادت جاوید سعادت اندوخت و نیایش‌گري را آئین نو برنهاد - دربن روز بهیو(۶)

---

(۲) نسخهٔ [ل] بدرد آمد (۳) در[چند نسخه] پنهان بینیء (۴) نسخهٔ [ب] داد گستري (۵) نسخهٔ [ا] وگرفت جایگیر - و در [چند نسخه] واکثر جایگیر (۶) نسخهٔ [ا] بهتو - و نسخهٔ [ب] بهیو •

زمیندارِ جسرونه را علي محمّد اسپ به پیشگاهِ حضور آورد - چون شیخ فرید بشمالي کهسار رفت او بدستانسرائي آمده دید - چون فریب کاریِ او دلنشین شد گرفته بدرگاه فرستاد - شازدهم سعادت یار کوکه درگذشت - از فزونيِ بادهٔ پیمائي اخشیجي پیوند بگسیخت - اورنگ نشینِ اقبال آمرزش درخواست - و از مهرباني بخانهٔ حاجي کوکه همشیرهٔ او رفته پرسش نمود - و فرزندانِ او را در خور نوازش رفت •

و از سوانح باز گردانیدنِ ایراني وخشور - از دیر باز یادگار سلطان شاملو نیایش نامهٔ فرمان فرمای آن دیار را با تنسوقات آورده بود - بیست و سیوم بفرمانِ نوازش دستوري یافت ضیاءالملک را بوخشوري و ابو ناصر را بتحویلداريِ ارمغاني کالا همراه گردانیدند - و فرمان شد که از دریای راوي به بندرِ لاهري شتابند - و ازانجا بهرمز رفته راهِ ایران برگیرند (۲) - گرامي نامهٔ بارگاهِ خلافت نگاشته آمد - تا دیده وران بکار بندند - و تعویذِ بازوی دولت برسازند •

نامهٔ حضرت شاهنشاهي بایران

الله اکبر ستایش و نیایشِ عتبهٔ کبریای احدیّت جلّ جلاله بمثابه (۳) ایست که اگر جمیع نقاط عقول و جداولِ فهوم با جنودِ مدرکات و عساکرِ علوم فراهم آیند از عهدهٔ حرفي ازان کتاب یا پرتوے ازان آفتاب نتوانند برآمد - اگرچه در دیدهٔ تحقیق جمیع ذرّاتِ مکوّنات سرچشمهٔ حمدِ ایزدي اند (که از زبانِ بےزباني برآمده تشنه لبان و تفسیده زبانانِ بیدای ناپیدائی حمدِ حقیقي را ترزبان و سیراب دهان دارند) پس همان بهتر [که کمندِ اندیشه از کنگرهٔ جلالِ صمدیّت (که جانهای پاکان آویختهٔ اوست) کوتاه داشته در جلائلِ نعوتِ گروهِ قدسي شکوهِ حضراتِ انبیا و رسل علی نبیّنا و علیهم التحیّة والسّلام درآمده اولاً شرائفِ حالات و ثانیًا نبائلِ عطایا (که جمهورِ انام را از گریوهٔ ضلالت و غوایت بشاهراهِ عنایت و هدایت آورده اند) بر مذبر تبیانی ادا نموده شرحِ معالیِ احوال و مکارمِ اخلاقِ طایفهٔ مقدّسهٔ اهلِ بیت (که راز دارانِ اسرارِ کبریا و پرده گشایانِ سرائرِ انبیا اند) بران افزوده از ذروهٔ عزّت استدعای رحمتي تازه کرده آید] لیکن چون بدیدهٔ انصاف ملاحظه میکند مدائح (۴) این مظاهرِ کوني و آلهي و معالیِ این مجامعِ انفسي و آفاقي را (که مستهلک در حقیقتِ حق و فاني در بقای مطلق اند) ظلِّ محامدِ کبریای خداوندي و پرتوِ صفاتِ علیای ایزدي مي‌یابد - شایسته آنست که ازان داعیه نیز دست باز داشته نکتهٔ چند از مقاصدِ متعارفهٔ اربابِ دانش و بینش (که بموجبِ حکمتِ عملي نظامِ سلسلهٔ امکاني بآن منوط و مربوط است) در دیباجهٔ اظهار

---

(۲) نسخهٔ [۱] برگزینند (۳) در [اکثرنسخه] قدسیه بمثابه ایست (۴) در [بعض نسخه] مدارج •

نهد - که هرآینه دربن صورت روانِ گرم روانِ مسالکِ دین و سیراب دلانِ مناهلِ یقین (که ارواى جداولِ ظهور و بطون پیش‌نهادِ همّتِ قدسي اساس داشته اند) باین دست‌آویزِ نیاز مستفیضِ سعادتِ خاص میگردد •

المنّة للّه تعالى و تقدّس که مشاهدهٔ صفوت نامهٔ گرامي (که مصحوبِ یادگار سلطان شاملو مرسل شده بود) در اواسطِ ایّامِ بهار و مناظرِ اعتدالِ لیل و نهار اهتزاز بخشِ باطنِ[۲] مهرآگین شد - بادِ طرب‌آمیزِ شقائق و ریاحین در دماغِ روزگار پیچیده بود - که این گلدستهٔ محبّت و ولا نکهت رسانِ مشامِ یگانگي گشت - آنچه در توقّفِ تسطیرِ تماثیلِ خلّت و وداد رقم‌پذیرِ[۳] کلکِ ظهور شده بود بغایت در موقعِ خود جلوهٔ استحسان داد - في‌الواقع روابطِ معنوي چندان اقتضا میکرد که این همه دیر نکشد - لیکن از صادر و وارد مسموع شده باشد که چگونه مشاغلِ عظیم و محارباتِ قویم با سلاطینِ ممالکِ هندوستان و اساطینِ این مرز و بوم (که مسّاحانِ جداولِ آسماني چار دانگِ هفت اقلیم گفته اند) اتّفاق افتاده بود - دربن مدّتِ مدید این سوادِ اعظم با همه وسعت و فسحت (که درمیانِ چندین رایانِ خود رای و فرمانروایانِ سپه آرا انقسام یافته بود - و همواره برسرِ تمرّد و تجبّر بوده باعثِ تفرقهٔ خواطرِ خلق‌اللّه میشدند) به نیروی توفیقاتِ آسماني بتسخیرِ اولیای دولتِ قاهره در آمد - و از گریوهٔ هندوکوه تا اقصای دریای شور از سه طرف جمیعِ سرکشان و گردن‌فرازان از فرمان روایانِ زیردست و راجها و رایانِ بد مست و افغانانِ کوه نشینِ کوتاه بین و بلّوچانِ باد پیمای بادیه گزین و سایرِ قلعه نشینان و زمینداران شمولاً و استقلالاً در ظلِّ اطاعت و انقیاد در آمدند و در التیامِ صدور و ایتلافِ قلوبِ طبقاتِ انام شرائفِ مساعي مبذول شد - و بمیامنِ توفیقاتِ غیبي آنچه در پیشگاهِ ضمیرِ حق‌گزین میتافت بر وجهِ اتم پرتوِ ظهور داد - اکنون (که صوبهٔ پنجاب مستقرِّ رایاتِ منصور شد) مکنونِ خاطرِ حقیقت مناظر بود که یکی از طرزدانانِ بساطِ عزّت روانه شود دربن هنگام سانحهٔ چند رو داد - اعظمِ آنها استخلاصِ عمومِ رعایا و کافهٔ[۴] سکنهٔ ولایتِ دلپذیرِ کشمیر از ایادیِ فیهٔ متسلّطهٔ اوباش بود - با وجودِ غایتِ استحکام و انسدادِ طرق و ارتفاعِ جبال و تراکمِ اشجار و وفورِ گریوه و مغاک (که عبورِ مواکبِ اوهام بے ارتکابِ مصاعب ازانجا صعب‌تر تواند نمود) باستیثاقِ عروهٔ[۵] وثقای توفیقاتِ الٰهي و استمدادِ ارواحِ طیّبهٔ حضراتِ ایمّهٔ معصومین (سلام اللّه علیهم) بآئینِ شگرف حکم بمرورِ عساکرِ عالیه فرموده شد - چند هزار خارا تراشِ چابکدست منزل بمنزل پیش پیش میرفتند - و در قلعِ احجار و قطعِ اشجار یدِ طولیٰ نموده در تفسیح و توسیعِ طرق و مسالک

---

(۲) نسخهٔ [ل] خاطر (۳) نسخهٔ [ب] رقم پذیر شده بود (۴) در [بعضے نسخه] کافهٔ برایا سکنهٔ
(۵) در [اکثر نسخه] عروهٔ توفیقات الٰهي •

میکوشیدند - چنانچه در اندک فرصتی آن ولایتِ دلگشا مفتوح شد - و عمومِ رعایا از الویهٔ معدلت استظلال نمودند - و چون آن عشرت آباد (که ممدوحِ جمهور نظّارگیانِ حسن‌پسند است) از عنایات مجدّدهٔ الٰهي بود خود نیز دران گل زمین رسیده سجداتِ شکر(۲) بجای آوردیم - و تا بکوهستانِ تبّت سیر کرده از راهِ ولایتِ پکلي و دمتور (که راهی ست در نهایتِ صعوبت) عبور نموده عرصهٔ کابل و غزنین مخیّمِ عساکرِ اقبال شد - و تنبیهِ افغانانِ سباع سیرت و قطّاع سریرت (که در ولایتِ سواد و بجور و تیراه و بنگش سنگِ راهِ متردّدانِ توران بودند) و تادیبِ بلّوچانِ بدنهاد و دیگر صحرا نشینانِ بهائم طبیعت و ثعالب خدیعت (که خارِ راهِ مسافرانِ ایران میشدند) نیز بطریقِ استطراد روداد و اصل در توقّف بعد از سنوحِ واقعهٔ ناگزیرِ حضرتِ شاه علیّین مکان (انار اللّٰه برهانه) عدمِ انضباطِ احوالِ ایران و هرج و مرجِ آن دیار بود - که بقضای سبحاني وقوع یافت - درینولا (که ایلچی خجسته پیام رسید) معلوم شد که آن اختلال رو در کمي نهاده - هرآینه از استماعِ این خبر خاطرِ نگران رو باطمینان آورد - در باطنِ حقیقت‌تاسیس مي‌ریخت که درینوقت محض پرسیدن شایانِ آئینِ مروّت و فتوّت نباشد - چنان پرسش بظهور رسد که هر نحو کمک و امداد که مطلوب باشد بوقوع آید - لیکن [چون مهمّ قندهار درمیان بود - که میرزایانِ آنجا در لوازمِ معاونت و معاضدتِ آن دودمانِ عالي تکاسل و تقاعد مینمودند - و در مواقعِ حوادث و مکاره (که محلِّ استطلاعِ عیارِ جوهرِ وفاق است) قطعًا آثارِ یکجهتي و یگانگي بظهور نیاوردند - و نیز بمامنِ ارفعِ ما (که موطنِ صاحبانِ نار و نعیم است) توسّلِ شایسته بتقدیم نمیرسانیدند] مخطورِ حواشیِ باطن بود که اولاً قندهار را بکسانِ خود بسپاریم - و (میرزایان اگر نشاهٔ دولتِ روزافزون داشته باشند - و از ماجرای سوالفِ ایّام نادم گشته اعانت و خدمتِ آن جانشینِ نقاوهٔ طیّبین و طاهرین را ملتزم شوند) درین صورت افواجِ قاهره بایشان متّفق بوده هرگونه امدادے (که مرکوزِ خاطرِ آن قرّة‌العین سلطنت باشد) بجای آورند - لیکن (چون میرزایان از منتسبانِ این خاندانِ قدسي بودند - و بے‌آنکه استفسار شود فرستادنِ جیوشِ منصوره در نظرِ عوامِ کوتاه بین مشتبه بعدمِ ارتباط میشد) ازین اراده منحرف گشت - درین اثنا رستم میرزا ورودِ سعادت نمود - و صوبهٔ ملتان (که بچندین مرتبه زیاده از قندهار بود) باو اختصاص یافت - و مظفّرحسین میرزا شمولِ عواطف و روابطِ ما شنیده والده و پسرِ کلانِ خود را فرستاده عزیمتِ آمدن دارد - بعد از رسیدنِ او عساکرِ فیروزمند در قندهار بوده هرگونه امداد و معاضدت بآساني خواهند نمود - چون در آئینِ سلطنت و کیشِ مروّت اتّفاق مقدّم بر اختلاف و صلح اصلح از حرب است [علی‌الخصوص نیّتِ حق طویّتِ ما که از مبادیِ انکشافِ صبحِ شعور

---

(۲) نسخهٔ [ل] شکر پروردگار •

تا این زمان همواره اختلافِ مذاهب و افتراقِ مشاربِ منظور نداشته و طبقاتِ انام را عباداللّه دانسته
در انتظامِ احوالِ عمومِ خلائق کوشش نموده ایم - و برکاتِ این نیّتِ علیا (که مقتضای طینتِ[۲]
عظیم است) مرةً بعد اخری مشاهد و ملحوظ گشته] دریولا (که ممالکِ پنجاب مخیّمِ عساکرِ
عزّ و جلال گشت) مکرراً عازمِ[۳] جازم شده بود که انتهاضِ الویهٔ عالیه بجانبِ ماوراءالنّهر (که ملکِ
موروثي ست) اتّفاق افتد - تا هم آن بلاد در تصرّفِ اولیای دولت درآید - و معاونتِ خاندانِ نبوّت
بطرزِ دلخواه سمتِ ظهور یابد - دریں اثنا بتواتر و توالي ابّهت پناه شوکت و ایالت دستگاه
عبداللّه خان والیِ توران مکاتباتِ محبّت طراز (که مذکّرِ قرابتِ سابق و ممهّدِ محبّتِ لاحق باشد)
بوساطتِ ایلچیانِ کاردان فرستاده محرّکِ سلسلهٔ صلح و صلاح و موسّسِ مبانیِ وداد و وفاق گشت
(چون در جنگ زدن با کسے که درِ صلح زند در ناموسِ اکبرِ شریعتِ غرّا و قسطاسِ اعظمِ عقلِ بیضا
ناپسندیده و ناسنجیده است) خاطر ازیں اندیشه باز آورده شد - غریب تر آنکه هنوز از واردانِ
آنصوب اخبارِ تدارکِ اختلالِ ایران و ایرانیان (که موجبِ اطمینانِ تام گردد) شنوده نمیشود
و قراردادِ خاطرِ دولت اساسِ آن صفوت نژاد انکشافِ صریح نمي‌یابد - مامول آنکه خاطرِ مهرگزینِ
ما را متوجّهِ هرگونه مطلب و مقصد دانسته طریقِ انیقِ مراسلات را مسلوک داشته حقائقِ احوالِ
یومیّه را ابلاغ نمایند - و امروز (که ایران زمین از دانایانِ کار دیدهٔ عاقبت بین بسیار کم شده)
آن نقاوهٔ اصلابِ کرام را در انتظامِ ملک و التیامِ احوالِ جمهورِ انام جهدِ بلیغ باید نمود - و در هرکارے
مراتبِ حزم و مآل اندیشي بکار برد - و بتسویلاتِ اربابِ غرض و اکاذیبِ سخن‌آرایانِ مفسد
خاطرِ خود را مشوّش نساخت - و بردباري و اغماضِ نظر از زلّتِ اقدامِ ملازمانِ موروثي و بندگانِ
جدیدي شیمهٔ کریمهٔ خود ساخته اربابِ اخلاص را پیش آورد - و اصحابِ نفاق را بنورِ مهرباني
زنگ زدای ظلمت شد - و در قتلِ آدمي و هدمِ این بنیانِ ربّاني احتیاط تمام بتقدیم رسانید
بسا دوستانِ جاني بحیله‌سازیِ دشمنانِ خود کام از بساطِ قرب دور شده خونابهٔ اجل نوشیده اند
و بسا دشمنانِ دوست نما لباسِ عقیدت پوشیده در تخریبِ اساسِ دولت کوشیده - در مراقبهٔ
ضمائر و سرائرِ این مردم توجّهِ موفور مبذول باید داشت - و دولتِ مستعارِ این نشأهٔ فانیه را
بمرضیّاتِ الٰهي معاضد و معاون گردانید - و طبقاتِ خلائق را (که ودائع و خزائنِ ایزدي اند)
بنظرِ اشفاق منظور داشته در تالیفِ قلوب کوشش فرمود - و رحمتِ عامّهٔ الٰهي را شاملِ جمیعِ
ملل و نحل دانسته بسعیِ هرچه تمامتر خود را بگلشنِ همیشه بهارِ صلحِ کل درآورد - و همواره
نصب العین مطالعهٔ دولت افزائیِ خود باید داشت - که ایزدِ توانا بر خلائقِ مختلف المشارب

(۲) نسخهٔ [ب] طبیعت (۳) نسخهٔ [ل] عزم جزم •

متلوّن الاحوال در فیض گشوده پرورش میدماید - پس بر ذمّت همّت والای سلاطین (که ظلال ربوبیت اند) لازم است که این طرز را از دست ندهند - که دادار جهان آفرین این گروه عالي را برای انتظام نشأهٔ ظاهر و پاسبانی جمهور عالم (۲) آورده است - تا نگاهبانی عرض و ناموس طبقات انام نمایند آدمي زاد در کار دنیا (که گذران و ناپایدار است) دیده و دانسته خطا نگزیند - در کار دین و مذهب (که باقي و مستدام است) چگونه مساهله (۳) نماید - پس حال هر طایفه از دو شق بیرون نیست یا حق بجانب اوست - دران صورت خود مسترشدان انصاف مند را جز تبعیّت گزیر نتواند بود و اگر در اختیار روش خاص سهوے و خطائے رفته است بیچاره بیمار نادانيست - و محلّ ترحّم و شفقت - نه جای شورش و سرزنش - در فراخی حوصله در اهتمام باید زد - که بمیامن آن وسعت صورت و معني و فسحت عمر و دولت پرده گشا ست - و از نتائج این شیمهٔ دولت افزا آنست که در هنگام کم فرصتي و استیلای قوّت غضبي دوستان باشتباه دشمنان پامال نشوند - و دشمنان دوست نما را یارای مکر و فریب نماند - در پاس قول خود بر مسند سعي باید نشست - که ستون بنیان فرمانروائي ست - تحمّل و بردباري را مصاحب دایمی خود باید گردانید - که اساس دولت پایدار در ضمن آن منطوي ست - و بر ضمیر دلپذیر مخفي نماند - اراده چنان بود که یکے از مختصّان حریم عزّت را مصحوب یادگار سلطان فرستاده شود - تا اوضاع ایران از قرار واقع آمده بعرض مقدّس رساند - درین اثنا در ولایت کشمیر جمعے از شور بختان بغي و طغیان ورزیدند - و ما جریده با معدودے از ملتزمان رکاب سعادت (۴) اعتصام در شکارگاه بودیم که این خبر رسید - باشارهٔ ملهم اقبال بطریق ایلغار بآن ناحیت روان شدیم - هنوز رایات منصور بکشمیر در نیامده بود که بهادران نصرت منش (که بضرورت همراه این فرقهٔ (۵) طاغیه شده بودند) قابو یافته سر آن سرمایهٔ فساد را بدرگاه والا آوردند و (چون آن ملک بمیامن برکات قدوم عالي مهبط امن و امان گشت) معاودت فرموده بدارالملک لاهور نزول اجلال شد - درین هنگام حاکم سیوستان و ٹٹهه و سند (۶) (که سر راه ایران است) با لشکر نصرت قرین از بخت برگشتگي در پیکار بود - و راه عراق و خراسان مسدود - فرستادن ایلچي در توقّف افتاد - اکنون (که خاطر اقدس از همه امور فراغ یافت - و سیوستان و ٹٹهه در سلک ممالک محروسه درآمد - و میرزا جاني بیگ حاکم آنجا بآستانبوس استسعاد یافت) چون نقوش ندامت از گذشته و حروف عقیدت آینده از لوحهٔ پیشانی او ظاهر بود آن ملک بجنگ گرفته را باز باو مرحمت فرمودیم - و راه عراق و خراسان نزدیک تر و ایمن تر از سابق پدید آمد

(۲) نسخهٔ [ل] انام (۳) در [بعضے نسخه] تساهل (۴) نسخهٔ [ا] نصرت اعتصام (۵) نسخهٔ [ل] طایفهٔ باغیه (۶) در [بعضے نسخه] نواحی سند ٭

مشارالیه را رخصت فرمودیم - و سلالة الکرام مخلص معتمد ضیاءالملک را فرستادیم - و چندے از مقدّمات محبّت اساس و کلماتِ خبرت اقتباس بزبانِ او تفویض یافت - که در وحدت سرای خلوت ابلاغ نماید - و نیز حقیقتِ احوالِ ایران را از قرارِ واقع فهمیده معروض[2] دارد - و برخے تنسوقاتِ این دیار تحویلِ خواجه ابو ناصر شد - مرجو آنکه این دولتخانه را خانهٔ خود دانسته برخلافِ ایّامِ[3] گذشته سلوک فرمایند - و ارسالِ رسل و رسائل را (که ملاقاتِ روحاني و مجالستِ معنوي ست) همواره از شمائلِ یکجهتي شمارند - حق سبحانهٔ آن نقاوهٔ خاندانِ اصطفا و ارتضا و خلاصهٔ دودمانِ اجتبا و اعتلا را از مکاره و مکائدِ آخرالزّمان محفوظ و مصون داشته بتائیداتِ غیب الغیب مویّد و مشیّد داراد *

بیست و چهارمِ آذر آصف خان در سه روز از کشمیر بدرگاه آمد - و جمع را بدستور قاضي علي سي و یک لک خروار و هریک بیست و چهاردام قرار داد - و سپاه و رعیّت را دلاسا نموده اقطاع را بشایستگي بخش نمود - بیست و ششم عمادالملک شاهینِ تویغنِ[4] خوش سنج بدرگاهِ والا فرستاد - و شگفت مایهٔ دیده‌وران شد - فرمودند دران سال که سورت گشایش یافت چنین شاهین آورده بودند - بدستِ سبحان قلي ترک بمنعم خان فرستادیم *

غرّهٔ دی ملک الشّعرا شیخ ابوالفیض فیضي نل دمن به‌پیشگاهِ والا برد[5] - و فراوان آفرین برگرفت - سالِ سي‌امِ الٰهي آن فارسِ عرصهٔ سخنوري را بسیچِ آن شد که زمینِ خمسه را جولانگاهِ طبعِ آسمان‌گرا سازد - برابرِ مخزنِ اسرار مرکزِ ادوار بسه هزار بیت گوهر افزای بینش گردد - و مقابلِ خسرو و شیرین سلیمان و بلقیس نو باوهٔ از بستان سرای دانش سر برزند - و بجای لیلی و مجنون نل دمن (که از دیرین داستانهای این مرز است) بر سخته آید - و هریک بچهار هزار بیت پیرایهٔ بلند نامي گیرد - و در وزنِ هفت پیکر هفت کشور به پنجهزار بیت انجام پذیرد - و در بحرِ سکندر نامه اکبر نامه قرار گیرد - و در همانِ قدر ابیات فهرستے از جرائدِ شکوهِ شاهنشاهي نگاشته آید - دران روزگار آغازِ نخستین نامه شد - ازانجا (که همّت آویزهٔ پیشطاقِ آگهي ست) خاطرِ[6] او بهیچ سرد بودے - و بجهتِ سرگرمي و دلاویزي هر زمان نقشِ دیگر بروی کار آوردے در کمتر زمانے عنوانِ هر پنجنامه با برخے داستان هوش افزای آگاه دلانِ سخن شناس آمد - و چون بنیادِ شعر و شاعري بر تخیّل و ناراستي نهاده اند گیهان پیرا بدان کمتر پردازد - و با این حال آن یکتای بزمِ شناسائي را بنظرِ شاعري گزیده[7] خواهشِ سخن‌گذاري میفرماید - و او از ارادتِ درستي

---

(۲) نسخهٔ [ل] بعرضِ اقدس رساند (۳) نسخهٔ [ل] سوالف ایام (۴) تویغن - باز سفید را گویند (۵) در [بعضي نسخه] آورد (۶) نسخهٔ [ل] و خاطر سخن سرا بود بجهت سرگرمي (۷) در [اکثر نسخه] نگزیده *

و سعادت ياوري خويشتن را از گروه باده سنجانِ قافيه پيما بركناره دارد - و همزبانِ خامشي بوده بحكمت نامها ژرف در نگرد - و پاسِ گرامي انفاس داشته در ايزدي آفرينش دوربيني بكار برد هرچند دمسازان در برافراختنِ آن پنج‌كاخِ والا اساس بركوشيدند درنگرفت - و از معنوي[۲] گشايشهاى روز افزون همگي آهنگِ خاطر ستردنِ نقشِ هستي ست - نه نگارين ساختنِ پيشطاقِ بلندنامي تا آنكه دريں سال اورنگ نشينِ فرهنگ آرا آن داناى رموزِ انفسي و آفاقي را طلبداشته اهتمامِ پايان بردنِ آن پنجنامه فرمود - و اشارتِ همايون بران رفت كه نخست افسانهٔ نل دمن بقرارِ سخن سنجي برسخته آيد - در چهار ماه چهار هزار بيت بلغونهٔ[۳] انجام پيراستهٔ او گشت *

چهارم شيخ‌فريد بخشي بيگي از شمالي كهسار بازآمد - و بسجودِ قدسي آستان سربلندي يافت - ششم آدت داس كشميري رختِ هستي بربست - دران بوم بشناسائي و درست‌يابي يكتا بود - و از روشن‌ستارگي در بزمِ همايون راه داشت - هشتم ميرزا يوسف خان را داروغهٔ توپخانه گردانيدند - و شاه بيگ مستوفي بديوانيءِ اين كارگاه نامزد شد - درين روز موته راجه از جودهپور جايگيرِ خود آمده دولتِ بار اندوخت - درين هنگام (كه بهندوستان تاك بار نهدهد) در حسن ابدال لنگورے (كه ديدهٔ كار نامند) پديد آمد - و مير حسين بهمايون نظر در آورد بامدادان هاشم بيگ از كابل آمده سجودِ نيايش بجاى آورد - و بخسرواني نوازش سر برافراخت بيست و چهارم پس از گذشتنِ سه و نيم ساعت در مشكوى شاهزاده سلطان سليم از فرزندِ عبدالله بلوچ نيك اختر دختے پديد آمد - اميد كه سرمايهٔ اقبال افزوني گردد - در پايانِ اين ماه سلطان مراد فرمانرواى روم را روزگار بسر آمد - و پس از دوازده روز چون سلطان محمد پورِ او را از قلعه آوردند بخاك سپرده آمد - و او باورنگِ فرماندهي برشد - از خرد غنودگي و دلسنگي نوزده برادرِ خود را (كه بزرگترِ ايشان بيست ساله بود) از هم گذرانيد - و بآرزوى سودِ ناپايدار جاويد زيان اندوخت - ازين آگهي گيتي خداوند را بر زبان رفت - بس شگفت كه رودبارِ كارگيائي در برزنِ او سيراب ماند - اگر چنين خويشتن دوستِ جانگزا را لختے كام روا دارند همانا براى باد افراهِ مردم باشد - خردِ بندگي پژوه بشگرفيءِ تقدير پي نيارد برد * * رباعي *

فيضي بگشا گوشِ دل و ديدهٔ هوش * در كارِ جهان وقف كن اين ديده و گوش
نيرنگِ زمانه بنگر و لب بربند * افسانهٔ دهر بشنو و چشم بپوش

---

(۲) در [بعضے نسخه] و پاسخ داده كه همگي آهنگ (۳) لغونه بروزنِ نمونه بمعنيءِ زيب و زينت و آرايش باشد *

سلطان ملک شاه سلجوقي اردستان از ناقوس پرستان برگرفت - و آنرا بخویشان و ملازمان خویش برداد - و چون دولت آل سلجوق در عراق و خراسان بسرآمد سلاجقهٔ روم را لختي شکوه افزود نخستین سلطان علاءالدّین قلیج ارسلان - پس سلطان رکن الدّین پسر او - سپس سلطان غیاث الدّین بعد او عزّالدّین (۲) کیکاؤس - پس ازان سلطان علاءالدّین کیقباد - بسیارے آخرین این طایفه را عزّالدّین برگذارند - و برخے دوئے دیگر از نژاد علاءالدّین بر افزایند - سلجوق به بیست و چهار پشت بافراسیاب رسد - او را چهار پسر بود - میکائیل و اسرافیل و موسی و یونس - در سه صد و هفتاد و پنج هجري از تنگدستي ترکستان گذاشته بماوراءالنّهر آمدند - و ازانجا بخراسان شدند - دران سرزمین پسران میکائیل طغرل و جعفر بیگ هر بزرگي برافراشتند - و دولت ایشان پس از صد و هفتاد (۳) سال بانجام رسید - و کامروائی قرامان بیگ آغاز شد - و در صد و هفتاد و سه سال در نوبت ابراهیم بیگ این نیز بسر آمد - در ششصد و هشتاد و هشت آغاز فرمانروائی عثمان شد - و بدو عثمانیه سال و مه آن - و بگذارشے در ششصد و چهل و هشت پیدائي - و کامیابيء او چند گونه برگذارند سي و هفت سال یا سي و نه اورنگ‌نشین بود - در برخے کهن‌نامها او را از نژاد آغرخان برگذارند عثمان بن طغرل بن سلیمان بن قیالت (۴) بن قزل بوقا بن پایندر (۵) بن اجول صفي آقا بن طغان بن قندسون بن مایتوقون (۶) بن باقي آقا بن سونچق آقا بن بختمور بن بوساقي بن لک علي بن آغر بن قراخان - گویند بزرگ نیاگ عثمان سلیمان شاه شهر ماهان (۷) داشت - چون مغل روزگار برشوراند با خیل و حشم بروم‌ستان شد - از کیش دگرگوني تاخت و تاراج نمودے - در عباسیه (۸) کارزارها کرد و ازانجا بحلب رو آورد - و در گذارهٔ فرات رخت هستي بآب داد - اوزخان (۹) پور او بجای او بر نشست - و پنجاه و پنج سال یا سي و دو بداد گري در گذشت - غازي مراد پسر او بافسر فرماندهي تارک برافراخت - و فراوان ملک برگشود - و بمراد خان روشناس آمد - و ازو پنجم بخش بندیان برای سرکار خاصه گرفتن آغاز شد - و سپاه نیکچري (۱۰) ازان سرانجام یافت در شکار ترسا سپاه در رسید - و بمردانگي آویخته فیروزمند آمد - ناگاه کمین گیرے از مغاکے برآمده اخشیجي پیوند برگسیخت - پس از چهل و هفت سال یا سي و دو زندگي بسپرد - سپس فرزند او ایلدرم بایزید باورنگ فرمانروائي برآمد - عجم و قرامان بدو پیوسته و الا پایگي اندوختند

(۲) در [بعضے نسخه] اعزالدین (۳) نسخهٔ [ب ل] هفتاد سال (۴) در [چند نسخه] قیا الب (۵) نسخهٔ [ب] مایند (۶) نسخهٔ [ا] مانیوتون (۷) در [بعضے نسخه] ماهان (۸) نسخهٔ [ا] اماسنه - و نسخهٔ [ب] اماسیه (۹) نسخهٔ [ز] اورخان (۱۰) در [چند نسخه] ینگجري - و در [بعضے] سکچري - والله اعلم *

خزانه اندوزي و آواره نويسي و بزم بادهٔ پيمائي درين بوم ازو روائي گرفت - با صاحب قراني نزدِ انگوزيه[2] عرصهٔ نبرد آراست - و دستگير شد - چهارده سال يا شازده كامِ دل برگرفت - اورا شش پسر بود - مصطفى چلپي دران آويزه ناپديد گشت - و سليمان كه سليمان چلپي گفتندے برخے ملك برگرفت - و بدرگاهِ صاحبقراني پيشكش فرستاده نيايش نمود - و لختے جا بدو بازگذاشتند - و بمرزباني برخے روم موسى را كه ملازمِ ركاب بود برگرفتند - برادران بهم درآويختند سليمان روزے در گرمابه ميگساري داشت - موسى برو ريخت - او يك تنه برآمده بدهے پناه برد - و كشاورزان از هم گذرانيدند - هفت سال كامروا بود - موسى خان از بے انبازي نخوت برافزود - از واهمهٔ فزوني و كم خردي بزرگانِ روزگار را از پايه انداخت - و زربندگان را ببزرگي برآورد - سلطان محمّد برادرِ او بآويزش برخاست - و كارزارها رفت - بهنگامِ گريز بارگيِ او را پا بگل فرو ماند - و زندگي‌چراغ بيفسرد - شش سال يا سه مرزباني كرد - سلطان محمّد لواى فرمانده‌ي برافراخت - مصطفى نامي دعوىٔ پيغامبري كرد - سلطان او را بآويزه از هم گذرانيد - پنج سال يا دو كارگيائي نمود - و در مرگِ رنجوري سلطان مراد پورِ خود را از رومِلي[3] طلب داشت - پيش از آمدنِ او فرو شد - پس از چهل روز رسيدن - گذشتنِ او را بروى روز انداخته بخاك سپردند - برخے سپاه بناسپاسي در شد - و ناروشناسے خود را مصطفى چلپي پسرِ ايلدرم بايزيد وا نمود - بسيارے گرويدند - ملكِ رومِلي برگرفت - و يارشِ آباداني نمود - سلطان برهنموني برخے نزدِ پارسائے[4] (كه اميرجعفري[5] گفتے - و در شهرِ برسا مرزغن[6] فرمانروايانِ روم بسربردے) به نيايشگري رفت - درويش همّت بخواهش روائي او بست - و دركمتر زمانے آن شورش‌مايه را سپاه گرفته آورد - و به نيستي پينوله برنشاندند - در گرميِ كامیابي از دنيا دل سرد شده كناره گرفت - و سلطان محمّد پورِ خود را جانشين ساخت - او جهانباني بشايستگي نيارست كرد و آشوب فرنگي كرده لختے ملك را برشوراند - بانبه‌گريِ سرانِ سپاه آن عزلت گزين ديگربار اورنگِ فرمانده‌ي برآراست - و شورش برنشاده در معنيا باز به تنهائي برنشست - و كارگيائي بهمان پور باز گذاشت - و پس از چندے لشكرِ نيكچري از فرومايگي بناهنجاري افتاد و بجان شكريِ خادم پاشا بزرگ دستور برخاست - او گريخته بخلوتكدهٔ[7] سلطاني پناه برد - و بدستاويزِ بردباري و تدبيراندوزي و ماهوارهٔ افزائي گردِ شورش فرونشست - كارآگهان بفراوان خواهشگري

(۲) در [چند نسخه] انگوريه (۳) در [بعضے نسخه] رومِلي - و نسخهٔ [ل] ري (۴) در [اكثر نسخه] وارسه - و نسخهٔ [ز] وارسر (۵) نسخهٔ [ز] حفرواتي - يا جفري باشد كه علم جفردان را گويند (۶) مرزغن و مرغزن بمعنىِ گورستان (۷) نسخهٔ [اب] خلوتسراى *

باز پیغوله نشین را ببارگاهِ سلطنت آوردند - و فیروزیها چهره بر افروخت - همگي زمانِ فرمانروائي سي سال یا بیست و هفت سال - چون بخلوتکدهٔ نیستي در شد سلطان محمّد پس از شازده روز بر تخت نشست - و اقبال به نیایش برخاست - همانا افسرِ فرمانروائي در زندگيِ پدر بفرمایشِ او نیز فرّخي ندارد - قسطنطنیه را (که باستنبول نامور است) برگشود - و دارالملک ساخت و بمرزغن بگزید - سي و یک سال فرماندهي کرد - و چون پیمانهٔ او لبریز گشت پسرِ او سلطان بایزید خسروي تاج بر سر گرفت - مصریان برو چیره دستي نمودند - برخے بیوفا سپاه بسلطان سلیم پورِ او گرویدند - و آن شوریده سر با مجازي خدا درآویخت - و از سپهرنیرنگي چیرگي یافت - بزهرِ زندگي در نوردیده جاوید نفرین اندوخت - سي سال کامروا بود - سپس آن پدر آزار کار گیائي یافت و در دشتِ خالداران[2] میانِ دیارِ بکر و آذربائیجان با شاه اسمٰعیل صفوي عرصهٔ نبرد آراست و برشکسته بآویزهٔ مصریان روی آورد - و سلطان قانصوي[3] مرزبانِ آنرا جان بشکرد - و دولتِ چراکسته[4] بسر آمد - مَلِک صالح (که آخرِ سلاطینِ آلِ ایّوب بود) در سهٔ صد[5] و چهل و هشت بمصر درگذشت - خاصه خیلان و بندگان مادرِ او را بفرماندهي برگرفتند - و سپهسالاري بعزّالدّین (که ازین گروه بود) باز گردید - و چون چندے برگذشت فرومایگانِ زر پرستار عزّالدّین را بفرمانروائي بر کشیدند - و نخستین ملوکِ چراکسته اوست - ازان هنگام بزرگيِ مصر و شام بفرومایه بندگان باز گردید - و نیز دولتِ بني عبّاس (که نمونهٔ بیش نبود) سپري گشت - از روزگار شگرفي ده سال یا هفت کامِ طبیعت بر گرفت - سپس پورِ او سلطان سلیمان جانشین شد - شاه اسمٰعیل گزین ارمغاني فرستاده عزا پرسي و مبارکبادي بجای آورد - او بے نیازانه پاسخ نگاشته مهر برو کرد - و در جانکاه اندوه انداخت - فرس و بسیارے مُلک[6] از ترسا گروه برگرفت - چهل و هشت سال فرمانروا بود - سپس سلطان سلیم پورِ او اورنگ آرا شد - برادرِ او سلطان بایزید با چهار پسر بفرمان فرمای ایران شاه طهماسپ پناه برد - و جان درباخت - هفت سال یا شازده کام دل بر گرفت - سلطان مراد پسرِ او جانشین گشت - اگرچه قلمرو فراخ شد سپاهِ نیکچري چیره دستي یافت - و بزرگ دستور محمّد پاشا را بزور از دولتخانه برآورده بخواري جان بشکرد - بیست و پنج سال خسروي داشت - برای سخن شادابي لختے راه بیرون شده ازین سلسله وا گفت - و سرمهٔ بینش افروزي برسائید - و بسوانحِ نوبےِ جاوید دولت (که پیش‌نهادِ همّت است) برگردید *

---

(۲) در [چند نسخه] جالداران (۳) نسخهٔ [ا] غایضوي (۴) در [بعضِ نسخه] چرا گسته - و در [بعضے] چراکشته - و نسخهٔ [ا] چراک (۵) در [بعضِ نسخه] ششصد (۶) نسخهٔ [ا] ملك ترسا گروه *

نهم بهمن میرزا یوسف خان دستوري جونپور یافت - تا لختي سرانجام نموده باز آید
پانزدهم شیدا بیگ درگذشت - تحویلداري توشکخانه داشت - از تن پرستي و بادهٔ پیمائي بکشک
کمتر آمدے - رنجوري درگرفت - اورا زمانے برهنه داشته آب سرد افشاندند - از سرما چیرگي
جان بسپرد - پیدائي گرفت که در خاصگي خلعت گستاخ دستي نموده بود - فرمودند ایزد توانا
از پوشش دزدي در برهنگي سزا داد - دربنولا نیایش‌نامهٔ خان احمد گیلاني بدرگاه والا رسید
از عافیت درازي و جا استواري و بدهمنشیني بفرمانرواى ایران شاه طهماسپ نخوت فروخت
و بزنداني دبستان رفت - سلطان محمّد خدا بنده رها ساخته بمرزبانئ [۲] گیلان باز فرستاد
سخن‌سازان نانوان بین شاه عبّاس را برآشفتند - از واژون بختي بآویزه برخاست - و شکست
یافته پناه برومستان برد - از پایه نشناسي بدو نپرداختند - بیست و سیوم فرستاده دولت
بار یافت - و عرضه داشت گذرانید - گذارده بود که از دیر باز بسیچ والا درگاه در سر دارد
از راه درازي و نا ایمني نیارست رسید - اکنون در بغداد بناکامي روزگار میگذراند - و همان
دیرین آرزو پیرامن دل میگردد - آمده نوازش یافت - و بخسرواني عاطفت امّیدوار شد
غرهٔ اسفندارمذ پس از ده ساعت شاهزاده سلطان دانیال را از فرزند قلیچ خان دختي پدید آمد
امّید که قدوم او فرّخي افزاید *

و از سوانح گشایش سیوي - استوار قلعه ایست نزد قندهار - در باستان زمان مرزبان بهکر
داشت - و از دیر باز افغانان پدي برو چیره دست - سیّد بهاءالدّین بخاري تیول دار اُچهه
و بختیار بیگ اقطاع دار سیوستان و میر ابوالقاسم تمکین جایگیردار بهکر و میر معصوم
و دیگر سپاه صوبهٔ ملتان را فرمان شد که بدانجا شده اندرز گوئي را دستمایهٔ گشایش بر سازند
و اگر نشنوند بسزا بر مالند - بیست و سیوم دی بدین بسیچ بر آمدند - زمینداران کنجابه [۳]
و دیگر سران آنسو (چون دریا خان و داؤد) سر بفرمان در آوردند - سیوم اسفندارمذ نزد قلعه
رسیدند - پنج [۴] هزار کس بیرون شده بآویزش در آمدند - و بکمتر آویزه شکست یافته حصاري
شدند - پس از گرد گرفتن و آماده ساختن دست افزار گشایش زینهاري شده کلید سپردند
و ازین فیروزي تا قندهار و کیچ و مکران بقلمرو در آمد - دران دشت از کم آبي فیروزي سپاه
آسیمه سري داشت - گیتي خدیو را دست آویز آلهي توجّه ساخته بخواهش آب نیایشگري
فراپیش گرفت - از ایزد یاوري درکمتر زمانے خشک رودے آب آمود گردید - و سپاسگذاري را

(۲) نسخهٔ [ل] باز بمرزبانئ گیلان فرستاد (۳) نسخهٔ [ا] کجانه - و نسخهٔ [ب] کنجهانه - و در [بعضی جا] کنجابه (۴) نسخهٔ [ب] پنج هزار سوار بیرون شده *

هنگامها برساختند - بیست و هفتم جشنِ قمري وزن شد - و جهان سالار را بهشت چیز برسختند و جهان بروزِ کامیابي بر نشست *

آغاز سال چهلم الٰهي از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهي
یعني سال تیر از دور چهارم

روزِ سه شنبه نهم رجب سنه (۱۰۰۳) هزار و سه پس از سه ساعت و سي و سه دقیقه آفتابِ گیتي افروز حمل را نورآگین ساخت - و چهارم سال از دورِ چهارم پیامِ جاوید دولت آورد - جهان سالار ایزدي سپاس را پایهٔ دیگر بر افراخت - و نوزده روز بگوناگون پیرایه انجمن برافروخت - وا بستگانِ دژم دل را شگفتگي در گرفت - و وا رستگانِ رمیده (۲) را آمیزش مایه بدست افتاد *

* بیت *

الله اکبر چه حسنِ (۳) جاوید است این * الله اکبر چه شمعِ امّید است این
یک ذرّه ز (۴) نور مي‌نه بینم خالي * الله اکبر چه نورِ خورشید است این

پنجم فروردین حسین بیگ شیخ عمري با برخے از شمالي کهسار آمد - و راجه باسو و چندے زمینداران را با خود آورد - و هر یکے در خور نوازش یافت - دریدولا گشایشِ بسنه (۵) شد استوار قلعه ایست - آباد ولایتے بدو گراید - چون راجه مانسنگهه بمّاندهٔ دارالملکِ بنگاله درآمد لشکرها بهرسو روانه ساخت - جوقے را بسرکردگیِ همّت سنگهه بدان صوب فرستاد - نوزدهم چیره دست آمد - و گروهے را بسزا برمالید - گیتي خداوند چون نوروزي سپاس بجای آورد آبِ راوي گذشته بباغِ دل آمیز (که درین نزدیکي بوالا فرمایش سرانجام یافته بود) ایزدي فیض برگرفت - و ازانجا برام باري با برخے پردگیان خلوت بر آراست - و شبارور نشاط گل برچیده آگهي بر افزود *

و از سوانح فرو شدنِ برهان نظام الملک - (هرکه نیکوئي بفرامشي دهد - و بناسپاسي برنشیند) زود (۶) بتکاپوی خویش بادافراه یابد - و بتازگي داستانِ این فرومایه گواهِ راستي‌گذار خسرواني نوازش و رسیدن بمرزباني و افتادن بناسپاسي و نفیوشیدنِ اندرز و نامزد شدنِ فیروزي سپاه گذارش یافت - از راه دوري و آهنگ سستي سپاه فراهم نیامده بود که روزگار او را بخود افکني برنشاند - خود رائي شیفته گردانید - و خوشامد پذیري نخوت افزود - بمال و جانِ مردم

---

(۲) نسخهٔ [ب] آرمیده را (۳) نسخهٔ [ا] جشن (۴) نسخهٔ [ل] ز نور او نه‌بینم خالي (۵) در [بعضے نسخه] پسنه - و در [بعضے] سرشه (۶) نسخهٔ [ز] زودا زود *

درازدستي نمود - و ناموسِ خاندانها بتاراج داد - و دوست از دشمن و خویش از بیگانه باز نشناخت - لشکر بیازش عادل خان برد - و ناکام برگردید - و بدان سگالش (که بندرِ ریگ دژ را [۲] که پیوستِ خیول [۳] ست از دستِ ترسا برگیرد) فرهاد خان و اسد خان رومي را با بسیارے بدانسو فرستاد - و از بےآزرمي همخوابهٔ فرهاد خان را دامن برآلود - او از شرمگینی بنصاری درساخت - بسیارے دکنیان را گزندِ جاني رسید - و اسد خان دستگیر شد - برای باه افزائي و طبیعت پروري شنگرف [۴] داروها بکار برد - و بسخنِ ناآزمون کارانِ هرزه درا خود را رنجور گردانید - چندانکه از زندگي نومید شد - ابراهیم بزرگ پور را از زندان بر آورده جانشین ساخت - اخلاص خان حبشي با برخے نگروید - و بران شد که اسمٰعیل دیگر پسرِ او را (که پیش ازین مرزبان بود) ببزرگي بر گیرد - باندک تندرستي در سکاسن نشسته آویزه فراپیش گرفت - و در سه کروهیٔ احمدنگر [۵] درآویخته فیروزمند آمد - و فتنه اندوزان پیغوله نشین گشتند - ازین چیره دستي کالیوه‌تر شد - و بادساري [۶] برافزود - چون به بنگاه رسید لختے دارو بکار برد - و رنجوري بسختي کشید - بیست و پنجم روزگارِ او بسر آمد - بسیارے برآنکه خواهرِ او چاند بي‌بي زهر بخورش داد - و دیده وران بادافراهِ ناسپاسي برشمردند - سرانِ لشکر ابراهیم را ببزرگي برگرفتند - او از کم بیني چشمانِ برادر را نخست بیفروغ گردانید - و سپس به نیستي سرا فرستاد *

درآمدن فیروزي سپاه بقندهار - و آرامش یافتن آن سرزمین

[چون قرابیگ و میرزا بیگ (که بآوردنِ مظفّرحسین میرزا رفته بودند) نزدیک شدند] میرزا پذیرا شد - و از منشورِ والا گوناگون نشاط اندوخت - نیایشگریها بجای آورد - و از همانجا بسیچِ والا درگاه نمود - چون شاه بیگ خان نرسیده بود بکوششِ نام بردگان باز گردید - و لختے از هرزه سرائیٔ بدگوهران بدیگر اندیشه افتاد - و از سعادت سرشتي ژرف نگهي بکار برد و بگشاده پیشاني قلعه سپرده بیرون شد - بیست و هشتم زر و سیم بسکّهٔ شاهنشاهي چهره برافروخت - و منبر بگرامي نام پایه برافراخت - شاه بیگ خان میرزا را گوناگون یاوري کرده با زه و زاد و دو هزار قزلباش ره گرا ساخت - بےآویزش آباد ملکے بدست درآمد

---

(۲) نسخهٔ [ا] ریگ دند را - و نسخهٔ [ب] ریگ زندان را - و نسخهٔ [ز] ریگ دیده را - و نسخهٔ [ل] نلك دژ را - والله اعلم (۳) در [بعضے نسخه] جیول (۴) نسخهٔ [ا ب] شگرف (۵) نسخهٔ [ل] احمد آباد (۶) در [بعضے نسخه] باده گساري *

و بزرگ نژادے از آسیمگي رهائي یافت - اوزبک از تاخت آن[2] سرزمین لختے عنان باز کشید و کشاورزان قدرے بر آسودند - و الوس هزاره و افغان و دیگر بومیان سرتاب مالشها بسزا یافتند دریغوا بزرگ پایهٔ وکالت بخان اعظم میرزا کوکه باز گردید - چون خیرسگالي و کم آزي پیشانيء او برمیگذارد نهم اردي بهشت بدان نوازش بلند پایگي گرفت - (اگرچه کار آگهيء کشور خدا یاور برنتابد - و هرکار بکوشش آن فراخ حوصله بشایستگي گراید) از خرد بیداري و مزاج شناسيء روزگار هرشغلے بفروهیدهٔ باز گردد - و رشتهٔ یتاقداري دوتائي گیرد - نوزدهم سترگ قافلهٔ با گزیدهٔ کالا از بندر گوه رسید - دران میان چندے دانشوران ریاضت گذار ترسا گروه (که بپادري زبان زد روزگار اند) بشاهنشاهي نوازش کام دل برگرفتند •

و از سوانح گشایش زمین داور و ملک گرمسیر - این دو آباد جا بقندهار گراید - اوزبک از میرزایان برگرفته بود - چون آوازهٔ فیروزي سپاه بدانسو بلندي گرا شد کلانتران آن سرزمین فراهم شده چیره دستي نمودند - و اوزبک ناکام وا گذاشت - دریغوا سلطان محمّد اوغلان و تنگري بردي و مراد خان و برخے دیگر بکین توزي برخاستند - و حصار را گرد برگرفتند - چون شاه بیگ خان در رسید بوم نشینان داد خواه آمدند - او بے فرمان والا در یاوري اندیشه مند بود - از اقبال شگرفي برخے ازان گروه نزد قندهار دست ینما برگشودند - و میرزا عوض قلعهٔ هري بزور برگرفت شاه بیگ خان پس از اندرز نپذیري به پیکار بر آمد - او تیري را استوار کرده بآویزه برخاست و در کمتر زمانے دستگیر شد - و قلعه گشایش یافت - سپس آب هلمند گذشته بزمین داور تارش[3] نمود - غنیم سراسیمه وار بقلعهٔ درغور[4] شتاب آورد - و از تکامشي بے آویزه هرات رویه راه گریز سپرد - فیروزي سپاه ازانجا بازگردیده بزمین داور آمد - و گرمسیر نیز بے آویزش بر قلمرو افزود تورانی سپاه را لختے چشم آگهي باز شد - و قل بابا سپه آرای خراسان در پاس آن باندیشه در آمد - و از دوربیني بفیروزي سپاه دوستي فرا پیش گرفت - بیست و هشتم تیر آگهي رسید و هر یکے را بدرخور[5] جلدو بلند پایه گردانیدند - سي ام مونه راجه از نفس تنگي رخت هستي بر بست - و چهار همخوابهٔ او گشاده پیشاني استخواني رخت را بآتش در افکندند - شهریار دیده ور بحقیقت آموزي از راه دریا بآن نزدیکي شد - و بے قدرئ جان وانموده برخے را بهمتگاه برد •

و از سوانح فرو شدن ابراهیم نظام الملک - ازان باز (که دبهیم خدا نظر عاطفت از دکن

---

(2) نسخهٔ [ل] آن دیار (3) در [چند نسخه] بازش (4) در [بعضے نسخه] ورغور - و در [بعضے] درغو (5) نسخهٔ [ا] بدلخواه جلدو •

برگرفت) زمان زمان تازه گزندے بدان ملک رسید - و بادافراه ناسپاسي آماده گردید - چون برهان درگذشت و ابراهیم پور او جانشین شد ناهنجاري فراپیش گرفت - لشکرے از بیجاپور بمالش او برآمد - شازدهم امرداد چهل کروهی احمدنگر عرصهٔ کارزار آراسته شد - ناگهاني تیرے بدو رسید - و روزگار او بسر آمد - بیجاپوریان فیروزمند باز گردیدند - و نظام‌الملکیان سراسیمه به بنگاه آمدند - بسیارے احمد پور خدا بنده را بکلاني برگرفتند - و برخے موسی پسر قاسم را برهان نظام الملک پیشین شش پسر داشت - قاسم - عبد القادر - حسین - خدا بنده - شاه علي محمّد باقر - چون پیمانهٔ زندگی او پرشد جانشیني به نخستین گرائید - و چون درگذشت بزرگ پور او مرتضی نظام الملک شد •

سي و یکم دوازده دیوان نامزد گشت - (اگرچه وزارت از راستي‌منشي و جدگزیني خواجه شمس الدّین خافي روز بهي داره) لیکن از کارفزوني و دوربیني بهر صوبه وزیرے نامزد شد - و پیشین خواهش بکردار آمد - حسین بیگ به آله‌آباد - بهارتي چند به اجمیر رای رامداس باحمد آباد - کهنور[۲] باوده - کشنداس به بنگاله - رامداس به بهار - رام رای بدهلي - خواجه غیاث بیگ بکابل - متهرا داس بلاهور - خواجه محبّ علي بمالوه - کیسوداس بدار الخلافهٔ آگره - خواجه مقیم بملتان - و فرمان شد که هریک کار خود را بصوابدید خواجه بعرض همایون رساند •

و از سوانح چیرگی بجرناتهه - در جشن شهریور اورا با بلبهدهر (که سرآمد گروه مل[۳] است) بکشتي در انداختند - نظّارگیان بحیرت در شدند - که چگونه داد خدیو این نزارتن را با آن توانا پیکر آویزه فرموده - در کمتر زمانے بهمّت یاوري فرودستے آن زبردست پیدا شده گرفت - و از ناموس پاسباني برابر جدا گردانیدند - دریناولا آگهي شد که برخے از رنجور در گذره تمغا گونه مي ستاند - داد گری انسرخدیو بر تافت - و بهرسو فرمان رفت که در باد افراه آنها فراوان کوشش رود - از دار الملک لاهور تا هندوکوه بزین خان کوکلتاش باز گردیده - و ازانجا تا پایان بنگاله بدولت خان - و تا گجرات برام‌داس کچهواهه - و تا زمین داور بدولت خرد - و دهلي تا اودهه بمیان خانو •

جبین افروزی مظفر حسین میرزا بسجود قدسي آستان

هرکرا بخت بیداري برخیزد و ستاره از فرو رفتگي برآید روزگار بشگرفي برنشا

---

(۲) نسخهٔ [ا] کهنبور - و نسخهٔ [ب] کنسور (۳) نسخهٔ [ا] بل - و نسخهٔ [ب] بل •

و بے تکادو روزبهي چهرهٔ افروزد - و حالِ میرزا ازین آگهي بخشد - و بیدائي سرمه برساید
از سرگرانیِ فرمانفرمای ایران و هراسِ جان شکري به نیایشِ او تن در نمیداد - و از
برنائي شورش و بد همنشیني بوالا درگاه خود را بر نبسته بود - ناگاه اوزبک بر خراسان
چیره دست آمد - و کارِ میرزایان دشوار تر شد - از نامزد شدنِ فیروزي سپاه بسراسیمگي افتاد
رستم میرزا از فرّخ اختري خود را بجاوید دولت بر بست - و آن نیز آشفتگیِ میرزا بر افزود
از ستارهٔ رهنموني مادر و بزرگ پورِ خود را بپوزش گذاري فرستاد - و از مهرفزوني پذیرش یافت
و فرمانِ دلدهي پیهم رفت - ازان شولیدگي برآمده آمادهٔ پرستاري گشت - و چون شاه بیگ خان
پیوست ملک سپرده رهگرا شد - و امرا و گذربانان بفرمانِ والا آن مهین نژاد را بزرگ داشت
نمودند - هر هفته یکے از باریافتگان با گزین کالا پذیرا میشد - بسه منزلي میرزا جاني بیگ
و شیخ فرید بخشي بیگي و حسین بیگ شیخ عمري و برخے بندگان دستوري یافتند - و بسه کروهي
خان اعظم میرزا کوکه و زین خان کوکلتاش و بسیارے - پنجم شهریور میرزا پیشانیِ بخت را
بسجودِ نیایش برافروخت - و پایهٔ سعادت وري بر افراخت - صد اسپ عراقي و دیگر
تنسوقات بوالا نظر در آورد - ازان میان گزین مهرهٔ شگفت آورد - چون بمار گزیده بر سودے
بجنبش درآمده زهر برمکیدے[۲] - و سرمایهٔ تندرستي گشتے - میرزا را بوالا پایهٔ پنجهزاري
برآوردند - و سرکارِ سنبل (که افزون از قندهار است) در اقطاع دادند - و فراوان نقد و جنس
سرمایهٔ نشاط آورد - چهار پسر او بهرام میرزا حیدر میرزا القاس[۳] میرزا طهماسپ میرزا و همراهان
بمهین بخششها کامِ دل بر گرفتند •

درین سال منصب دار را سه گونه برساختند - اول آنکه سواران برابرِ منصب باشند
دوم نیمه و افزون - سیوم کمتر ازان - و هر کدام را ماهوار قرار گرفت - چنانچه در آخرین دفتر
بر گذارد - درین روز تاش بیگ خان بمالشِ عیسي خیل دستوري یافت - و از رنجوري کار
بشایستگي نیارست نمود - ششم در شبستانِ بزرگ شاهزاده از دختِ ابراهیم حسین میرزا
فرزندے نیک اختر پدید آمد - امید که مهین بانوی روزگار گردد - نهم سعید خان از شرقي دیار
آمد - و گوناگون نوازش اندوخت - از دیرباز آرزو داشت - چون از بنگاله به بهار رسید کام
سرعت برگرفت - صد فیل با دیگر کالا پیشکش گذرانید - یازدهم حکیم عین الملک در هندیه
رختِ هستي بربست - شهریار قدردان آمرزش درخواست - و فرزندانِ او را بخسروي عاطفت
بر نواخت - از نیک مردانِ دنیا برد - در برآمدِ کارِ مردم سخت کوشیدے - شانزدهم سعید خان

---

(۲) نسخهٔ [ل] میکشیدے (۳) نسخهٔ [ا] انقاس - و نسخهٔ [ز] انفاس •

پیشکش عیسی خان بومی بهائی بر گذراند - و پذیرش یافت - غرهٔ مهر آذوق بقندهار فرستادند - لختی گرانی دران سرزمین پدید آمد - و سپاه آنجا به تنگ روزی بر نشست کاردانان از صوبهٔ ملتان هرگونه غلّه چند بار رسانیدند - و در کمتر فرصتی فراخی شد - قل بابا سپاه آرای خراسان بدراز اندیشه افتاد - و به بقاقداران آن سو[۲] دوستی پیوند استوار تر گردانید درین روز باقرخان سفرچی را در بنگاله روزگار بسر آمد - و فرزندان او بعاطفت روز افزون شاهنشاهی از غم رهائی یافتند - درینولا برآورد ماهوار بدیگر نمط قرار گرفت - یازدهم مهر فرمان شد که مغل و افغان و هندی سه اسپه هزار دام و دو اسپه هشتصد و یک اسپه ششصد دام برگیرد - و راجپوت اول هشتصد و میانه ششصد برستاند •

و از سوانح افروزش جوهر راستی - یکی از هرزه لایان ناسزائی بپارسا گوهرے بربست داد خدا بپژوهش[۳] برنشست - او گفت اران ببطار شنوده ام - چون پرسش رفت بپذیرفت او را بآتش سوگند دادند - راست گو برآمد - و سرمایهٔ شرمساری گذارنده گردید - و جهانے بشگفت زار درشد - یکی از سوگندهای برهمن آنست که بآتش آهن پارهٔ تفسیده گردانند و برگ درخت پیپل بر دست نهاده افروخته را بر فراز آن گذارند - نسوختن از راستی برگوید او خود درین روز ببرگ نپرداخته آتش پاره را بر دست گرفت - و لختی نگاهداشته بآهستگی بر زمین انداخت - آسیبی بدو نرسید - و زمین از تپش بسوخت - حق پژوهی فرمانروای زمان چنین شگرف نمودارها پدید آرد - شازدهم مهر مقدّس را بخان اعظم میرزا کوکه سپردند و بتازه نوازش پایهٔ او بر افراخته آمد - مولانا علی احمد بفرمان قدسی گرامی نامهای نیاکان شاهنشاهی تا صاحبقرانی برکند - و کارنامهٔ برساخت - فرمان شد همگی ثبتی اسناد و برخی بیاضی منشور بدین پیرایش یابد - درین روز فرستادهٔ وزیر هرمز بسعادت زمین بوس رسید - دو شترمرغ آورد پس شگرف پیکر و کردار - سنگ ریزه را میوه آسا بکار می برند همگی هستی ذرّات حیرت مایه - لیکن بسیار دیدگی مردم را بخواب برد - و بجز کم دید شگفت ننماید •

و از سوانح بر افتادن پرده از روی کار نگارندهٔ اقبالنامه - پس از چندین افت و خیز و سپردن فراوان نشیب و فراز گاه گمان[۴] صاحِ کل بخود بردے - و زمانے رضامندی بر خویشتن بستے - و لختی پیکر همگی آفرینش را هستی فروغ دانسته دم دوستداری برزدے

---

(۲) در [چند نسخه] آن - و نسخهٔ [ل] آن طرف (۳) نسخهٔ [ل] پژوهش نمود (۴) نسخهٔ [ز] گمان بهبودی بخود بردے •

و چندے آرامگاہِ سپهر را نشیمنِ خود انگاشته بیخواهشي را نمودے - ناگاه طشت از بام افتاد و خامکاري و دل نزاري که و مه را دلنشین گردید • بیت •

دو هزار عهد کردم که سرِ جنون نخارم • ز تو در شکست عهدم ز تو باز شد قرارم

بیست و یکم مهر روزِ شنبه دهمِ صفر (۱۰۰۴) هزار و چهار هجري ملک الشّعرا شیخ فیضي را (که مهین برادر بود) فرمان در رسید - و آن آزاد خاطرِ آگاه دل از آهنگِ سفرِ بازپسین گشاده پیشاني بشهرستانِ تقدّس خرامش فرمود • بیت •

یوسفے از برادران گم شد • نه ز ما کز همه جهان گم شد

دست پوچیم ما ببازیِ عشق • گُجّه او داشت کز میان[۲] گم شد

ناظورهٔ سخنوري بسوگواري نشست - و گروها گروه مردم به تنگنای غم در شدند - پادشاهِ پایه شناس را دل بهم برآمد - که حکمت پژوهِ مدحت سرا پرده بر رو فروهشت - و صدرنشینِ بزمِ اخلاص را ساغرِ زندگي لبریز گردید - شاهزادگانِ والا گوهر بافسوس گري بر نشستند - که اوستادِ دانا دل و مزاجدانِ دانش آموز از گفت و گو برخموشید - ذوفُنانِ بزرگ را گلدستهٔ شادماني پژمرد - که سرآمدِ دمسازانِ بزم و رزم را پیمانهٔ عشرت پرگشت - کار فروبستگان را نفس در دل شکست - که گره گشای دشواریِ روزگار رختِ هستي بربست - رهگرایانِ بادیهٔ غربت را آه در جگر و گریه در گلو گره شد - که منزل آرای آسایش خاطر از جهانیان برگرفت - جهان نوردانِ آگهي طلب به تنگدلي نشسته اندیشهٔ سفر از دل ستردند - که سخن آفرینِ حقیقت گذار را چشمهٔ زندگاني انباشته شد - تهیدستانِ آرزومند را خارِ ناکامي در پا فشرد - که کام بخشِ بےخواهش بر کارگاهِ تعلّق آستین برفشاند - هرطایفه را شیوۂ خاص درگرفت - و بادهٔ نارهٔ کیفِ افسوس برکشیدند - داستانِ صاعقه ریز بکالبدِ گفت در نیاید - و بچوبینِ پای قلم در نوشته نگردد - هرگاه زمانیان[۳] را حال چنین شد اندازهٔ دردناکیِ منِ دوستدارِ صورت و معني که تواند شناخت - و جانِ تابي و تنِ افسردگي چگونه بگذارش درگنجد - منِ بردوخته لب را طفل وار بمویه درآورد - و گریهٔ طوفاني جوش برزد - شکیبائي (که مهین پورِ خرد بود) بسوگواري جان بسپرد - و آن مایه دهِ روشني بروزِ تاري برنشست - طبیعتِ نابینا بدرازدستي درآمد و وهم سبک سر چیرگي یافت - گذاشتنِ استخوانيکاخ را مردنِ انگاشت - و گزیدنِ جاوید زندگي را نیستي برشمرد - زندگني وبالِ دل و بارِ خاطر شد - و خواب و خور راهِ بیگانگي سپرد - نزدیک بود که عنصري پیوند بگسلد - و بارِ هستي از دوش برنهد - دیوانه آسا گاه با آسمان درآویختے

(۲) نسخهٔ [ل] از میان (۳) نسخهٔ [ا] جهانیان را •

و گاه بفغرین قضا زبان برگشودے - دوری عنصري برادر مرا بدین روز بنشاند - و جدائی معنوي دوستدارِ گره‌گشای بستگیها کالبوه گردانید - این وحدت‌گزین کثرت آرا جز او رازپذیرے نداشت و مرهمِ درونی ناسور ازو سرانجام مي یافت - ناگزیر به پیغولهٔ درشده بجانکاهي سرِ راهِ انتظار نشست - و ناخن بردل زدن و جگر پالودن پیشه گرفت - شاهنشاهي اندرز و کششهای آن سترگ نیرو مرا بگریوهٔ صبر آبله پا آورد - و جان‌بخشي و دلدهي[۲] او شهربند گردانید - عقلِ رفته باز آمد - و هوشِ خفته بیدار شد - بر زبانِ حقیقت طراز گذشت - کردگارِ بے‌همتا بندگان را از راهِ وارستگي و دلبستگي بخود برخواند - و بدین‌دو روشِ بهم ناسازگار کامِ دل بردهد - در فرو شدنِ حقیقي دوستان نیکوانِ نخستین را جز رضامندي و تسلیم پیشگي نسزد - و اگر همگي مردم را جاوید زندگي باشد خرد دوستان گشاده پیشاني و تازه رو باشند - خاصه درین کارواني سرا که درنگ بر نتابد - و اگر پسین این طرز پیش گیرد پیوند دلها بگسلد - و شهر از آبادي برافتد نا خشنودي ایزدي بار آورد - و زیان‌زدگي دین و دنیا اندوزد - (اگر یکے را از معنوي بهره غم پیرامون نگردد - و خود را بران ندارد) انسي فطرت را بهیمي طبیعت نام نهاده آید و مردمي را درزندگي برخوانده شود - فرّخا شهربندے که درین عالم هریک را پای خرد بسنگ آید - و سر رشتهٔ اختیار از دست فروهشته بگوناگون غم در افتد - آن ناشکیبائي (که از تو رفت) ناگزیرِ وابستگي بود - و بسا دلاویز گفتارِ آن روحاني پزشک چاره‌گر آمد در روز آن سفرگزین دل را از همه برگرفته با ایزدِ بیچون بود - و نشانِ آگهي پیدائي نداشت ناگاه جهان سالارِ دانش نواز بر بالینِ او آمد - چشم برگشود - و بزرگ داشت بجای آورد افسر خدیو بخدای مهربان سپرده بازگردید - و همان دم بعلوي‌عالم شتافت - در گوهرین‌نامهای خود از واپسین سفر آگهي داده * * مثنوي *

فیّاضي ازین ترانه بس کن * مرغت بنوا ست در قفس کن
از ساحتِ این بسیط بگذر * مستسقي ازین محیط بگذر

* دیگر *

شاهنشـــاها خـــرد پژوها * دریا گهرا فلک شکوها
بزمے ست جهان بعیش پیوست * دورِ تو شرابِ آسمان مست
من مطربِ پرده‌های خوني * کلکـــم بنـــوای ارغنوني
زین بزم که عشرتِ تو ساقي ست * گر من بروم ترانه باقي ست

---

(۲) در [بعضے نسخه] معاونت و دلدهي *

سازند سبو کشان فسانه * مطرب نه و بزم پر ترانه

* دیگر *

کس را قدمِ سلوکِ من نیست * این کارِ دل است کارِ تن نیست
روبه منشان بمن چه دارند * پیشانیِ شیر را چه خارند
من سیر نظر ز خوانِ قدسم * نعمت خورِ دودمانِ قدسم
این سگ منشانِ کو بکو را * مردار خورانِ بے گلو را
با کرگسِ[۲] روزگار ماندم * در مزبله جیفه خوار ماندم
با عیسیِ جان صبوح کردم * دریوزهٔ عمرِ نوح کردم
چون از نفسِ من این سخن زاد * خضر آمد و عمرِ خود بمن داد
گر در برخم فراز کردند * عمرِ سخنم دراز کردند

گیتی خداوند را بسیچِ شکار بود - آن آمادهٔ واپسین سفر چنان آرزو کرد که نگارندهٔ اقبالنامه دستوریِ چهار روز گرفته نزدِ او باشد - چون عرضه داشت ازان سگالش باز ماندند - چهارم روز رو از جهانیان درکشید - و نهفته دانیِ او بروی روز افتاد - و پیش ازین بچهار ماه درسر آغازِ رنجوری این رباعي بر سخته بود * * رباعي *

دیدي که فلک چه زهرهٔ نیرنگي کرد * مرغِ دلم از قفس شب‌آهنگي کرد
آن سینه که عالمے درو مي‌گنجید * تا نیم دمے بر آورم تنگي کرد

و در بیماري چند بار این بیت بر زبان رفت * * بیت *

گر همه عالم بهم آیند تنگ * به نشود پاي یکے مورِ لنگ

از دیرباز تنهائي دولت داشتے - و راهِ خموشي سپردے - با شاهنشاهي کوشش خمسه انجام نگرفت - خود ازان آگهي میدهد * * نظم *

بس قافله رفت کز درائے * نشنید فلک چنین صدائے
بر بسته بپای مرغ خامه * دارم بخیالِ پنجنامه
بگرفته هوای آسماني * مانده بمیان ز بس گراني
دانم که کم است چرخ فرسای * پروازِ کبوترانِ بر پای
گر پای نه پیچدش بدامے * امّید رساندش پیامے
زین هفت رباطِ چار منزل * بندم بجمازهٔ پنج محمل

---

(۲) نسخهٔ [ب] گردش *

آن چار عروسِ هفت خرگاه * کاوردم شان به نیمهٔ راه
چندے اگرم امان دهد بخت * یکیک ببرم بپایهٔ تخت
سازم دل ازین فسانه سیراب * زان پیشترک که گیردم خواب
گر نشکندم سپهر پیمان * بلقیس برم برِ سلیمان

لختی از هرکدام که یافت بر مینویسد *

* ایزدی نیایش * * مثنوی *

زمزمه سنجِ نفسِ آتشین * لخلخه سای دلِ آتش نشین
عربده آموزِ نگههای مست * حوصله بخشِ جگرِ دل بدست
جوشِ صراحی طبرزد لبان * آبِ صبوحیِ قدح غبغبان
باده چکانِ لبِ آتش رخان * آب دهِ خندهٔ گل پاسخان
مهره کشِ تختهٔ مینای صبح * پنجه گشایِ یدِ بیضای صبح
بتکده آرای بتانِ بهار * تاب دهِ میکدهٔ (۲) لاله زار
نکته نگارِ ادبِ نطق از بیان * چشمه شکافِ رگِ خشک از زبان
ذرّه درین دشت سر افرازِ او * ریگِ روان قافلهٔ رازِ او
نه کره را بر سرِ کرسي نهاد * هرچه درین دایره پرسي نهاد
معرفت از خاکِ درش ناامید * عجز بسرچشمهٔ او رو سفید
رفت ازو صاف گزینان زدست * دُرد کشان نیز ازو نیم مست
دیده رمد سنج وجهان پرشعاع * عقل تهي‌دست و دکان پرمتاع
نطقِ یکی والهِ گفتارِ او * درکِ یکی مفلسِ بازارِ او
علم درین قافله بیگانه ایست * عقل درین سلسله دیوانه ایست
جانِ سخن درکفِ کنهش قتیل * خونِ قلم در رهِ حرفش سبیل
جلوهٔ خورشید و سخن روز کور * صفحهٔ (۳) افلاک و قلم پای مور
نکته گران محمل و دانش خراب * قافله مستسقي و دریا سراب
راه به تیغ اندر و دل خواب گیر * دشت همه آتش و کشت آبگیر
شهر نه و خانه باغیار در * جام نه و باده بسرشار دو
قافلها هست نشان بر نشان * بادیه در بادیه محمل کشان

(۲) در [چندنسخه] مغکدهٔ (۳) در [بعضی‌نسخه] صفهٔ .

قافلهٔ شد بچراغِ دلیل * قافلهٔ یافت بوجدانِ سبیل
رنگ نه[۲] بر کردهٔ روزِ بهی * هر دو درین راه بدستِ تهی
قافله را رفت بمشرق نشان * تو سوِ مغرب شده محمل کشان
شوق بجز باد چه سنجد بکیل * فرق بجز خاک چه بیزد ز میل
شوقِ تو مستسقیِ و معنیِ شراب * موجهٔ سیماب و فروغِ سراب
بحرِ سخن تشنهٔ تحمیدِ او[۳] * ریگِ روان سبحهٔ توحیدِ او[۴]
دست و گریبان بخودم چون کنم * سر ز گریبانِ که بیرون کنم
چاک زدم پردهٔ سامانِ خویش * بو که زنم دست بدامانِ خویش

* ثنای گیتی خدیو *

من که چو می جوشِ سحر میزنم * موجه بجیحونِ نظر میزنم
موجِ سخن جوهرِ تیغِ من است * بر دلِ دریا گهرم روشن است
بادهٔ من پخته تر از روزگار * ساغرِ من شسته تر از نو بهار
صیحهٔ صبحم ز نشاطِ دماغ * شعله فکن بر سرِ مرغانِ باغ
اینکه تدروم[۵] بسخن راه یافت * بال و پر از مدحِ شهنشاه یافت
جوهرِ کل گوهرِ دیهیمِ او * دورِ فلک سر خطِ اقلیمِ او
ساغرِ او همّتِ دانا پسند * بادهٔ او پرتوِ عقلِ بلند
نشاهٔ او جوهرِ بینش زدای * نکتهٔ او جرعهٔ دانش فزای
سرِّ الٰهیِ دلِ ربّانیش * خطبهٔ شاهیِ خطِ پیشانیش
دست ده لجّهٔ بے ساحلان * نرخ نهِ گوهرِ دریا دلان
نامه که مانند شهان بر سرش * آمده طغرای هو الاکبرش
نقدِ خرد گوهرِ تمکینِ او * نظمِ جهان نسخهٔ آئینِ او
خسروِ خندان دلِ فرخنده چهر * خندهٔ او عقده گشای سپهر
خلق سبکدل ز گرانباریش * فتنه گران خواب ز بیداریش
شیر دل و شیرکش و شیرگیر * داد گر و زود رس و دیرگیر
شاهدِ او دانشِ[۶] معنی نگار * ساقیِ او همّتِ دریا نثار

---

(۲) در [چند نسخه] نه پز کردهٔ (۳) نسخهٔ [ز] تو (۴) نسخهٔ [ز] تو (۵) نسخهٔ [ا] نه دردم
(۶) نسخهٔ [ز] معنیِ دانش نگار *

هست دو منشورِ جهانبانیش * جوهرِ تیغ و خطِ پیشانیش

هر[۲] دو جهان عقل مسلّم ترا * دورِ شهنشاهیِ عالم ترا

در ازل از مدحِ تو بستند طرف * ده قلم و نه ورق و هفت حرف

با همه نورِ سحرستانِ تو * شب نتوان یافت بدورانِ تو

عمرِ ابد بے تو بدوران[۳] شتاب * عالمِ پیر از تو بعهدِ شباب

* پیرایهٔ آغاز کلام *

باز دلِ تنگ بهم بر زدم * آبلهٔ چند به نشتر زدم

آنچه برون رفت ز مدهوشیم * روحِ قدس گفت بسرگوشیم

انجمنِ شوق ضمیرِ من است * رقصِ ملائک ز صفیرِ من است

چرخ بسے گشت که نابد شبے * از پسِ نه فرق چو من کوکبے

زین دمِ روشن که زدم صبحگاه * آئینه بستند بر اکلیلِ ماه

حرفِ من از صبح دلاویز تر * کلکِ من از مرغِ سحرخیز تر

این چمنِ تازه که پرورده ام * شام[۴] و سحر خونِ جگر خورده ام

آمدم اینک ز شبستانِ غیب * میکده در دست و گلستان بجیب

زین دمِ گیرا که زدم سینه تاب * عطسه گره شد بدماغِ شراب

حکمتے از پرده بساز آورم * مغزِ فلاطون بگداز آورم

چشمه بکارم نفسِ تازه را * تا دلِ دریا برم آوازه را

بر سرِ ساحل بکنم پای سخت * تا جگرِ بحر کشم لخت لخت

گر دهدم دست نوائے بلند * در گلویِ صاعقه پیچم کمند

نور ز خورشید برات آورم * از دمِ خضر آبِ حیات آورم

مه بکفِ راهنمونان دهم * نکته ره آورد بیونان دهم

صد گلِ مهتاب بکلکم دراست * صد درِ نایاب بسلکم دراست

راهِ سخن را بسخن بسته ام * این[۵] چه طلسم است که من بسته ام

خامهٔ من جلوه کنان گل بدست * بر[۶] رخِ اندیشه کند خاربست

رشحهٔ کلکم ز نشاطِ نعیم * مجمرهٔ آویخت ز جعدِ نسیم

---

(۲) در [بعضی نسخه] ای دو جهان (۳) نسخهٔ [ز] بدور شتاب (۴) نسخهٔ [اب] از دمن صبح بر آورده ام (۵) نسخهٔ [ل] طرفه طلسم است (۶) نسخهٔ [اب] بر دل اندیشه •

از تف این باده که آمد بجوش * آبله زد بر لب دریا خروش
فخر (۲) معانی بفلک کوسیم * فرق معانی بزمین بوسیم
من خم و دریا دل و گرداب جوش * بادهٔ من لنگر طوفان هوش
بر در همّت به تهی مایگان * گنج ببخشم ز سخن شایگان

* بهار آفرینش *

پیش که هنگامهٔ عالم نبود * غلغل بازیچهٔ آدم نبود
چهرهٔ وحدت خط کثرت نداشت * طرّهٔ معنی خم صورت نداشت
داشت بیک دانه جهان فراخ * نه چمن و هفت گل و چار شاخ
بسکه سر عاشقی خویش داشت * مژده هزار آئینه درپیش داشت
پرده نشینان شبستان غیب * باز کشیدند برون سر ز جیب

* خلوت در انجمن *

صبح که نقد دو جهان ریختند * خلوتے از انجمن انگیختند
خلوتے از انجمن آفتاب * شاهد او صبح سفید نقاب
خلوتے انداخته نطع فراغ * سوخته یک شمع و هزاران چراغ
شاهد خلوت گل کثرت بدست * آمده و بر رخ امکان نشست
صبح ازل شعشعهٔ روی او * شام ابد سایهٔ (۳) گیسوی او
پرده ز رخسار بر انداخته * آئینه را برقع رو ساخته
زلف تقیّد بسر دوش او * خال تعیّن به بناگوش او
یک روش و جلوه کران تا کران * یک نگه و غمزه جهان در جهان
هم مژه اندر مژه هنگامه خیز * هم نگه اندر نگه افسانه ریز
چار چمن ساخته از رنگ و بو * هفت قدح کرد پر از نه سبو
غمزه نظر گاه صنم دوستان * بتکده در بتکده هندوستان
روی برو شاهد برقع شکاف * کف بکف آئینهٔ مینا غلاف
چشمے و صد میکده مستی درو * نازے و صد بتکده هستی درو
مرحله در مرحله نظّاره زار * قافله در قافله آئینه بار
برق رخش آئینه بگداخته * آئینه در آئینه پرداخته

(۲) نسخهٔ [ل] مغز معانی (۳) نسخهٔ [ل] حلقهٔ ‌*

شیشه حلي بسته ز دستِ نگار * نغمه گلو شسته بخونِ بهار
شعله به پیچیده بگلبانگِ نی * شیشه برقص آمده بر بوی می
رفته و آینده بیک حال در * عالمِ تفصیل باجمال در
تشنه نگاهان مژه انگیخته * چون مژها بر سرِ هم ریخته
من بچنین محفلِ ناکاسته * با دلِ خود خلوتی آراسته
خلوتے انگیخته در انجمن * دل بمن و من بدل اندر سخن
نعره زنان سر بعبادت زدم * تا درِ معني باشارت زدم
وحدتے از وحدتِ کثرت بري * بیخودیٔ محوِ تماشاگري
نعل درین بادیه واژون زدم * بر قدمِ صبح شبیخون زدم

* شائع[۲] شدن عشق حقیقي در عالم مجازي *

صبحِ ازل ریخت چو بارانِ عشق * شد دو جهان غرقهٔ طوفانِ عشق
عشق بدل ریخت چو ساغر بجام * شور[۳] بسر خاست چو آتش ببام
نکته گران است بگفتارِ عشق * چشمه روان است برفتارِ عشق
صاعقهٔ عشق چو ریزد بفرق * نبض برقصد ز تپش همچو برق
بارقهٔ عشق چو گردد بلند * کوه سراسیمه جهد چون سپند
تاب زدند آتشِ نظّاره را * از مژه سفتند دلِ خاره را
دیده گشادند و دل اندوختند * گوش بلب لب بگلو دوختند
باز گشادند لبِ خون چکان * نغمهٔ الماس گدازي دکان
من که درین بتکده ام پیرِ عشق * زمزمه پیرای بم و زیرِ عشق
لعل طرازم دلِ گنجینه را * خطِّ بدخشان بکشم سینه را
بلبلِ ما شعله پرستي کند * نے رخِ گل بیند و مستي کند
صد قدم از خویش فرود آمدم * تا بچنین بانگ و سرود آمدم
این همه تفسیده درونانِ راه * شست فکندند درین چشمه گاه
نادره لعلے گهر آمود بین * باده صفت آتشِ بیدود بین

* نحافت[۴] تن و بانتها رسیدن عمر *

ای شده خورشید سرِ بامِ خویش * چند زني پا بسرانجامِ خویش

(۲) نسخهٔ [ل] جوش بهار عشق (۳) نسخهٔ [ا] سوز (۴) نسخهٔ [ب] خزان فنا *

شبنم گلبرگ تو وقف سراب[۲] • تو شده نیلوفر این آفتاب

آئینه بگذار درین زنگبار • از نفس خویش مشو سنگسار[۳]

کفّه میارای که سنگیت نیست • جامه مپیرای که رنگیت نیست

خانه میندای بگرد وجود • بر ورق آب کش این نقش بود

گرچه دم سحر بیان من است • حیرت من بند زبان من است

• در[۴] مقصود بکف آمدن باوجود کشاکش دنیا •

شکر که جمّازه بمنزل رسید • زورق اندیشه بساحل رسید

کام نخست از قدم جست و جوست • منزل اوّل ز ره آرزو ست

گرم روان چون نشوم آه زن • ره همه یک گام و دو صد راهزن

ره نه باندازهٔ پای من است • گر روم از دست سزای من است

خضر درین بادیه گم کرد راه • نوح فرو رفت درین موجگاه

نیست مرا چون بره دل قدم • رفته ام این راه بپای قلم

وه چه کنم با قلم رهگرای • بادیهٔ آتش و چوبینه پای

نادره طفلی ببقا نامزد • عمر طبیعیش ز ازل تا ابد

جوش صنمخانهٔ بالا ست این • غلغل ناقوس مسیحا ست این

بر در این کعبهٔ روحانیان • بر نهد اکلیل چو نصرانیان

کاخ نخست از رصد کبریا • ریخته از بیختهٔ کیمیا

کرده بیک دست سطرلاب دل • دست دگر عقدهٔ پروین گسل

از پی هنگامه کشیدم ز جیب • لعبتی از پرده نشینان غیب

غمزه زنان چون شود ابرو نما • گوهر انصاف برد رو نما

از رخ این شاهد شیدائیان • تا چه به بینند تماشائیان

بشکنم این کلک حقیقت سرای • حرف جگرریش وزبان سینه خای

فیضی ازین فیض دلت تازه باد • مغز ز جوش تو پر آوازه باد

• سلیمان بلقیس •

الٰهي پردهٔ تقدیس بگشای • سلیمان مرا بلقیس بنمای

---

(۲) نسخهٔ [ل] شراب (۳) نسخهٔ [ب] سنگبار (۴) در نسخهٔ [ب] این عنوان نیست . و نسخهٔ [ل] ترانهٔ واپسین •

درین بتخانهٔ[۲] ناقوس جویان * زبانے ده مرا قدّوس گویان
حصار قدس را کنگر بلند است * بهر کنگر چه سرها در کمند است
همه ذرّات در تقدیس و تهلیل * مرا لب پر ز افسون عزازیل
چه سازم با بتان پیوند دارم * پري درشهر[۳] و دل در بند دارم
بلائے نیست کان بر جان من نیست * که دیو نفس در فرمان من نیست
بتان هند تسبیحم گسستند * بهر مویم دو صد زنّار بستند
درین مسند[۴] بغفلت هرکه تن داد * نگین دل بدست اهرمن داد
دل من با بتان آذري چند * سلیمانم گرفتار پري چند
چنانم از بلندي در ده آواز * که آید هدهد شوقم بپرواز
نشینم چاره گر خلع بدن را * ز دوش جان گذارم بار تن را
و زین منزل بکوششهای والا * سبکروحانه گیرم راه بالا
یکے الحان داؤدي کنم ساز * سلیمان را دهم زان عالم آواز
به بندم ارغنون عشق را تار * کنم زین پرده مغز خفته بیدار
گره شد هفت دریا در گلویم * گشایش نیست ممکن تا نگویم
اگر گویم تهي شد لجهٔ ژرف * ز من باور که خواهد کرد این حرف
بخواهم[۵] گنج را از دل برون داد * که خواهم آسمان را بند بگشاد
ز دیگ آرزو سر پوش بر داشت * کف چند از دل پر جوش برداشت
ز شور[۶] طبع سحرے تازه انگیخت * ز نوک خامه بر کاغذ شکر ریخت
مگر هندوستان فردوس گشتست * که چوب خشک او شکّر سرشتست
دگر رفتم که بگذارم مقابل * شکاف خامه را تا روزن دل
که آن نورے که جان را رهبر آید[۷] * ازان روزن بایں روزن در آید[۸]
اگرچه رفت ازین دیوان بیداد * سلیمان سخن را تخت برباد
بمن آمد یکے تدبیر کردن * بافسون دیو را زنجیر کردن
بتخت معني از سر پایه[۹] بستن * ز گنج خود برو پیرایه بستن

---

(۲) نسخهٔ [ا] میخانهٔ ناموس جویان (۳) نسخهٔ [ال] در شیشه دل در بند (۴) در[بعضےنسخه] مشهد (۵) نسخهٔ [اب] نخواهم (۶) نسخهٔ [ا] زنور (۷) در[چندنسخه] آمد (۸) در[چندنسخه] در آمد (۹) در[اکثرنسخه] مایه بستن *

بیا فیضي که داد دل ستانیم * سلیمان را بتخت خود نشانیم

(۲)
* محمدت جهان آفرین *

بنام آنکه دل را نقد جان داد * سخن را زندگیِ جاودان داد
بجانِ ما ازو منّت پذیریم * که گر صد ره اجل آید نمیریم
زمین را آن کرامت داد جودش * که افتد نه سپهر اندر سجودش
رصد بندِ سپهرِ آفرینش * صفائح سازِ اسطرلاب بینش
حلاوت بیزِ معجونِ معاني * ملاحت ریزِ ذوقِ نکته داني
ورق سوزِ کتابِ کج حروفان * رقم شوی خیالِ فیلسوفان
بهار انگیزِ باغِ زندگاني * طراوت بخشِ ریحانِ جواني
فسون آموزِ چشمِ عشوه سازان * جنون آمیزِ مغزِ عشقبازان
جواهر سای کحلِ چشمِ خوني * نمک افشانِ ناسورِ دروني
دعا گردانِ دشنام از زبانها * هلاهل را طبرزد سازِ جانها
زلالِ چشمه سارِ چشم پاکان * نشاطِ سینهٔ اندوهناکان
در آتش افکنِ دّراعهٔ شید * در آب اندازِ آب و دانهٔ صید
بذوقش مو بمو پشمینه پوشان * بشوقش سو بسو اطلس بدوشان
سخن سنجِ از ترازوی دلِ ما * سخن زو حرزِ بازوی دلِ ما
جهان نم قطرهٔ نیسانِ جودش * عدم گنجینهٔ نقدِ وجودش
دران نطعی که گسترده جلالش * ازل گنجید در صفِّ نعالش
(۳)
قضا در کارگاهش پیشکارے * قدر از قدرتش صنعت نگارے
ز عالم نسخهٔ برداشت مجمل * بنامِ آدمي کردش مسجّل
ز صد نقشِ عجب کز آب و گل ساخت * مزاجِ آدمیّت معتدل ساخت
زبان در کوی قدسش بینوائے * سخن با شهرِ علمش روستائے
خموشي هیچ ز قیل و قال هیچست * که کشف اینجا چو استدلال هیچست
ازو مشّائیان را در قدم خار * و زو اشراقیان را سر بدیوار
کجا آید ز من اندیشهٔ ذات * من و اندیشه اش هیهات هیهات
تو جرأت بین که همّت میزند جوش * بگیرد قطره دریا را در آغوش

(۲) نسخهٔ ز] مناجات کردن بجناب باري عزاسمه بکمال عجز و زاري (۳) نسخهٔ [ا] پیشگاهش ٭

خرد در جستجویش اشتلم کرد • نرفته خویش را در راه گم کرد
حدیث آنجا که از یزدان شناسي‌ست • سپاس اندیشی ما ناسپاسي ست
درین بستان زبان باید درو کرد • خموشي را بجیرت پیشرو کرد
اگر فیضي دل مرتاض (۲) داري • سرے با مبدأ فیاض داري
سخن را چند باشي محمل آرای • بدست آویز عجز اینجا بنه پای
ز من تا ذرّه باشد آنقدر فرق • که میترسم زیک شبنم شوم غرق
ازان منبع که دریای فتوح است • مرا نم قطرهٔ طوفان نوح است
من آن مستم که بخروشم بیک جام • نه زان دریاکشان آتش آشام
گذشتند آن همه مردان آزرم • که طوفان خشک کردند از دم گرم
کشیده صد هزاران چشمه و جوی • ولیکن همچنان لب العطش گوی
درین درگه نهان و آشکارا • بر اینان باد هر خواهش گوارا
بسے پرواز دادم دیدهٔ سیر • تفاوتها ست در مستان این دیر
یکے از صد قدح ناگشته سرمست • یکے بیني ببوئے رفته از دست
ز فیض ابر احسانش چه گویم • که گنجانیده دریا در سبویم
چو شد فیض ازل در چاره سازي • تن خود (۳) از نے کردم نمازي
نیم آخر ازان آلوده صوفان • جگر بےآب و لب پرموج طوفان
معاذاللّه ازین مشتے تهي دست • بگفتار بلند و همّت پست
رفیق کاروان کعبه جویان • بتان حرص را لبّیک گویان

• آغاز مثنوی نلدمن بحمد خداوند ذوالمنن •

ای در تک و پوی تو ز آغاز • عنقای نظر بلند پرواز
دانا که سخن بکنه او بست • بر کنگر شعله تار مو بست
این مرحله گرچه دلنشین است • هشدار که بادش آتشین است
زین باغ سخن بباد ازران • دارم قلمے چو بید لرزان
آتش زنم این بهار امّید • تا میوه طمع ندارد از بید
هیهات چگونه سرکند کس • ره بردم تیغ و پای از خس
هم پاشنه ریش و هم کف آماس • چون پای نهم بدشت الماس

---

(۲) نسخهٔ [ا] بے تاب (۳) نسخهٔ [ل] خود را ز مے کردم •

کج دار و مریز ساقی دیر * می بین و مکن حواله بر غیر

نطقم چه کند بسرّ تحقیق * دریا شده میهمان ابریق

ای از تو دلیل در قدم خار * وی از تو حدیث سر بدیوار

آن نور کزو دو دیده باز است * مژگان گسل و نظر گداز است

بر لوح وجود چون قلم زد * هر نقش بجای خود رقم زد

اندازهٔ کار گاه تدبیـــر * بگرفت بگونیای تقدیر

هر گل که طراز این ادیم است * چون نقش قرینه (۲) در گلیم است

هر تار که بند این حریر است * چون رشتهٔ پود ناگزیر است

خاموش که راز بس شگرف است * این نکته برون ز صوت و حرف است

حرفش ز خیال ژرف بیرون * حرف از وی و وی ز حرف بیرون

آنکس که بجست از کتابش * پیچیده ورق ورق حجابش

ای ساده ز خط مباش غافل * کین مورچه خورد جوهر دل

در پرده چنین که میزند چنگ * یک زخمه و صد هزار آهنگ (۳)

هر ذرّه که از وجود گل کرد * آئینهٔ رو نمای کل کرد

بشکاف درون آگهان را * پیچیده درو جهان جهان را

در هر بن مو که می نهی گوش * فوّارهٔ فیض اوست در جوش

انگیخت ز عشق آتشین خوی * آتشکـــدهٔ بهر بن موی

صد دیده (۴) و دل بیکدگر بست * گلدستهٔ حسن و عشق بر بست

بیهوده چه میزنم نوائی * این راه نمیرود بجائی

زین رشته شدم گسسته امّید * خاک چه کند سپاس خورشید

فیّاضی ازین خروش بگذر * گر پخته دلی ز جوش بگذر

* مناجات (۵) *

ای دیده فروز شب نشینان * اندیشه زدای پیش بینان

هر ذرّه ز جرعهٔ تو گل خیز * هر قطره ز بادهٔ تو لبریز

عقلم بره تو نعل و اکلیل * کنهت بخیال سنگ و قندیل

---

(۲) نسخهٔ [ا] فریب (۳) در [چند نسخه] فرسنگ (۴) نسخهٔ [ا ب] دیدهٔ دل (۵) نسخهٔ [ز] مناجات در پیشگاه مبدأ فیاض که ذرات الوان جهان محو خورشید جمال و جلال او بند *

از هودجِ عزّتت شبِ تار * پس ماندهٔ ازل بپای افکار
بر من غمِ روزگار سخت است * دریاب مرا که کار سخت است
من غافل و دیو هم نشینم * من خفته و فتنه در کمینم
سخت است سیاهیِ شبِ من * لختی ز شب است کوکبِ من
هم کوکب و هم شبم سیاه است * میگویم (۲) و آسمان گواه است
زین شب بدر آر کوکبم را * پیشانیِ روز ده شبم را
این قفلِ غم از دلم جدا کن * دستم بکلید آشنا کن
از شمع مرا مساز مایوس * پیراهن اگر کشم ز فانوس
خونابهٔ ریش می تراوم * دردِ دلِ خویش می تراوم
نشتر زنم این رگ و زبان را * در خون کشم این لب و دهان را
فیّاضي ازین ترانه بس کن * مرغت بنوا ست در قفس کن
تن زن که فسانه بس دراز است * گنجشک نه مردِ شاهباز است

* در مدح حضرت شاهنشاهي *

نالان من و مرغ در چمن زار * از من قلم و ز مرغ منقار
طبعم ز بهار گل فشان تر * کلکم ز نسیم گل فشان تر
در جلوه من از صبا روان تر * وز من نظرم سبک عنان تر
در وهم نیاید از سترگي * در عقل نگنجد از بزرگي
دربارِ نه آسمان سرِ او * ناموسِ دو کون افسرِ او
دریا و فروغِ عقل موجش * چون چرخ و نظر بلند اوجش
بر عقل فزوده کوکبِ بخت * بر عدل نهاده کرسیِ تخت
طبعش ببهار ارغوان کار * بزمش ز نشاط زعفران زار
چون می بمزاجِ نا توانان * چون عشق بطبعِ نو جوانان
هم عشق پسند و هم خرد دوست * او مغزِ جهان و نه فلک پوست
دانای ازل بپاک زادي * شاگردِ خرد باوستادي
عهدِ طربش بروزگاران * چون باده بموسمِ بهاران
ساقیِ قرابهٔ سبکدست * ساغر شکنِ حریفِ بد مست

---

(۲) نسخهٔ [ب] من گویم *

دانا دل و دردمند پرور * دادار پرست و داد گستر
چون نکهتِ گل بعطر بیزي * چون بادِ صبا بصبح خیزي
یکدل ز پی جهان پناهي * درویشی او بپادشاهي
بر تخت بفقر بوده خرسند * اطلس بگلیم داده پیوند
عقلش بصبوحِ می پرستي * از طبعِ شراب برده مستي
از خواب نه دیده اش گرانبار * نے دیده که مو بموی بیدار
ور کرده بناز نیم خوابے * یا ساخته با دمِ شرابے
بیداری عالم است خوابش * هشیاری مجلس از شرابش
او مستِ می و زمانه هشیار * او خفته و نه سپهر بیدار
بزمی‌ست جهان بعشرتِ خاص * عهدش بترانه چرخِ رقّاص
فیّاضي ازین حدیث خاموش * درگاهِ ادب به بین و مخروش
فکرِ تو و مدحِ شه چه حرف است * ساحل بگزین که بحرِ ژرف است

* تمهید سخن (۲) *

رخشنده شبے چو آهِ شب خیز * پیمانهٔ مه ز نور لبریز
از جوشِ طرب زمانه سیراب * پا لغزِ نظر زمین ز مهتاب
مي بیخت هوا طرب بر آفاق * مي‌جست صبا چو نبضِ عشّاق
من بر درِ صبحدم نشسته * مژگان بخطِ شعاع بسته
دانش بسرم چو دُر بگرداب * معنی بدلم چو می بمهتاب
دل اوج نورد و من ز دنبال * کامد ز فلک سروشِ اقبال
یعني که نقیبِ بارگاهي * آورد نویدِ پادشاهي
گلبانگِ نشاط زد که بشتاب * وقت است حضور وقت دریاب
برخیز که یاد کرد بخقت * شه خوانده بسجده گاهِ تخقت
برخاستم . از زمین فلک تاز * برخاسته مو بمو بپرواز
پای از مژه چون بره گشادم * بر هر مژه منّتے نهادم
چشمے که برهگذار کردم * چشمِ دگرش نثار کردم

(۲) نسخهٔ [ب] تعریف سخن - ونسخهٔ [ز] تقریب ترتیب این افسانهٔ افسون پرورد که با دل شب همدوش و معانئ آن با نسیم صبح هم آغوش است *

تابندهٔ درے چو چشم بینا * رفعت شکنِ سپهرِ مینا
بر روی زمین و آسمان ناز[۲] * با درگهٔ کبریا هم آواز
زین در بگذشته پیش رفتم * و انجا نفسے ز خویش رفتم
خود را قدرے ز خود کشیدم * زان در بدرِ دگر رسیدم
بگذشتم ازان درِ ادب نیز * کونین گذاشته بدهلیز
من با دل و دل بمن سخنگوی * من بودم و دل درین تکاپوی
گفتم به بلندئ چنین جای * از بامِ فلک بلغزدم پای
گفتا برو ای حریفِ سرمست * بگرفته عصای عقل در دست
طبعِ تو اگرچه وهم ناک است * چون من بقوام تراچه باک است
دیدم دو جهان بیک جهان در * صد عمرِ ابد بیک زمان در
بزدودهٔ ز چهرهٔ جهان زنگ * مه برگردون و شه براورنگ
در پای سریر سر نهادم * از سجدهٔ جلای جبهه دادم
پیوندِ زمینیان گسستم * نزدیک بآسمان نشستم
گفت ای چمنت ز شبنمِ ما * جادو گرِ آتشین دمِ ما
از دل شررے بدم بیفکن * آتش بنیِ قلم بیفکن
در هند ز عشق سرگذشتے ست * جان را بنواش بازگشتے ست
آید ز نو حرفِ عشق گفتن * دانی نو شرر بموی سفتن
نو ساز فسانهٔ کهن را * عشقِ نل و خوبیِ دمن را
رازِ دلِ نیکوان نکو گوی * موئے شو و نکته همچو مو گوی
صد نغمهٔ درد در سخن ریز * در ساغرِ نو میِ کهن ریز
مو بر تنِ من ز بیم برخاست * دودم ز دلِ دو نیم برخاست
لیکن چه کنم نداشت از بیم * بیچارهٔ دلم بغیرِ تسلیم
آنرا که شد آسمان بفرمان * فرمان نبرد زمین .چه درمان
گیرم ز نوای هندی آهنگ * در پهلوی و دری زنم چنگ
شمعے که بود انیسِ سوزم * ز آتشکدهٔ فرس[۳] بر فروزم
برِ فارسیان ازین معانی * آتش ببرم[۴] بارمغانی

---

(۲) با آسمان ناز باشد (۳) در [چند نسخه] فارس (۴) نسخهٔ [ب] ببرم *

از خامه تنور دل بکاوم • طوفان طوفان سخن تراوم
خیزد چو دلم بدرفشانی • دریا طلبم بمیهمانی
بندم کمرے بباغبانی • دلها[۲] شگفانیم از معانی
خون ساقی خود شوم درین دیر • منّت نکشم ز شیشهٔ غیر
از آب بر آرم[۳] این جگر را • آتش زنم این دماغ تر را
صد غوطه بخون دهم قلم را • تا تازگیئی بود رقم را
در سینه متاع بار دارم • صد قافله در دیار دارم
این نامه که بود نطع این فرش • من می برمش بکنگر عرش
این لعل که داشت پای در گل • بر[۴] می نهمش بکرسیٔ دل
این نامه که سرگذشت عشق است • صحرای[۵] جنون و دشت عشق است
این درد دلست و بانگ نی نیست • خون جگراست و شیر و می نیست
سر جوش قرابهٔ دل است این • خون دو تذرو بسمل است این
این نامه که بانگ رود عشق است • یک زمزمه از سرود عشق است
این پردهٔ نو که کرده ام ساز • انجام ز بخت وز من آغاز
آلودهٔ خون دل نوائی ست • از عشق شکفته ماجرائی ست
هم دشنه زند رفوگران را • هم رشته دهد جگرداران را
سوگند بباده کاندرین جوش • یک جرعهٔ کس نکرده ام نوش
یک ساقی و یک شراب و یک دیر • من چون بکشم می از کف غیر
جامی که زدند این خموشان • من نیز ازان میم خروشان
یکچند قرابه نوش گردم • جوشی زنم و خموش گردم
بحرے شوم و بگوهرین تاب • موجی زنم و روم بگرداب
فیّاضی ازین خروش بگذر • جوشی بزن و خموش بگذر
در بزم مزن بلند دستان • آهسته که خفته اند مستان

• نواختن کوس تفاخر ببام تعلّی و اعتلای خویش •

امروز نه شاعرم حکیمم • دانندهٔ حادث و قدیمم

---

(۲) اگر گلها باشد نیز درست آید (۳) نسخهٔ [ا] طرازم (۴) نسخهٔ [ل] من می نهمش (۵) نسخهٔ [ل] دریای جنون •

شاخِ چمن طرب نسیمم * کلکم سفري و من مقیمم
آنکس که سرشت نکته سنجم * در هر بنِ مو نهفته گنجم
هر موی ز من تمام گوش است * خاموشيِ من دو صد خروش است
این دل که نیرزدت بخارے * بشگاف و به بین درو بهارے
پیوندیِ شاخ و گل درین باغ * کلک ست مرا چمن ازو داغ
صیتِ قلمم چو بانگِ خلخال * در هر ورقم چو چهرهٔ و خال
تا تازه و تر زنم رقم را * در باده کشیده ام قلم را
سوگند بمنظرِ الٰهي * یعني بجمالِ پادشاهي
کین شیشه نهاده ام بران طاق * کانجا نرسیده دستِ عشّاق
دریاب که از نظارهٔ چند * بگداخته ام ستارهٔ چند
تا مدحتِ شاه نقش بستم * بالیدنیِ قلم بدستم
پیراستگيِ نه چمن را * در گل بگرفته ام سخن را
این رختِ منست رختِ کس نیست * نو باوه ام از درختِ کس نیست
زین مرحله بارِ خویش بندم * محمل برباطِ پیش بندم
هرچند که راهِ من دراز است * جمّازه جوان حدي بساز است
آنم که ستاره بار دارم * در ره (۲) بسپهر کار دارم
با او بفروشم اخترے چند * بندم بزمانه گوهرے چند
لطفِ تو دلم بکاوش آورد * صد بحر بیک تراوش آورد
ور نه ندهم بسحرِ هاروت * یک قطرهٔ خون بکانِ یاقوت
این چشمه که من گشادم از پیش * از فیضِ تو نیست قطرهٔ بیش
آن قطره که دید فیلسوفان * آبستنيِ صد هزار طوفان
از تست طلسمِ این خزانه * من هیچ نیم درین میانه
در من سخن آفریدهٔ تست * روحِ سخنم دمیدهٔ تست
چون خود تو کني بلند کوسم * من هم درِ آسمان ببوسم
از موجهٔ فیضِ تست این جوش * من مهر بلب نهاده خاموش
میگریم و نیست در کفم صبر * خیزش ز گل است و ریزش از ابر

---

(۲) در [بعضی نسخه] در راه سپهر *

دارم بخیالِ دلفریبان * راهی بدلِ خود از گریبان
آن گرم روم که گاه و بیگاه * صد قافله جان برم ازین راه
در راه ز زانویم رباطی ست * کانجا ز پی دلم بساطی ست
زانو مبرش گمان که طور است * سنگش همه ذرّه ذرّه نور است
بنگر که چسان بصد تک و تاز * بر تارِ معانیم رسن باز
حیران خودم درین تکاپوی * بر موی سوار و میزنم گوی
دل را شکفانده ام بصد آه * اینک گلِ خلوتِ سحرگاه
در بزمِ نشاط اوست ساقي * این ساقي و این نشاط باقي

* داستان(۲) عشق *

ای خامه سرے زعشق برکن(۳) * از شعله و پنبه نکته سرکن
دارم ز نيِ قلم مِنِ مست * آتشکده گاهِ عشق در دست
تا جوش زنم زمشربِ خویش * صد غوطه بخون دهم لبِ خویش
آتشکدهٔ کنم دهان را * در آتشِ دل کشم زبان را
از دیدهٔ خشک غم ببارم * اخگر دروم شرر بکارم
بیرون کشم از دماغ خون را * روغن زنم آتشِ درون را
در شعله مکیدنم(۴) نظر کن * زین ذوق بعاشقان خبر کن
ای عقلِ هزار جان بلب باش * در حضرتِ عشق با ادب باش
شاهنشهِ بے نبرد عشق است * سلطانِ خرابه گرد عشق است
در ریگِ روان دفینهٔ او * در دستِ تهي خزینهٔ او
صد معرکه آرزو سپاهش * صد ناله نقیبِ بارگاهش
از دیده بدیده شاهراهش * وز سینه بسینه جلوه گاهش
برق افکنِ فرقِ خاندانها * پرتو برِ شمعِ دودمانها
از خونِ خرد(۵) نگار پیوند * وز سلسلهٔ جنون حلي بند
گاه از گلِ گریه لاله انگیز * گاه از لبِ خنده ارغوان ریز
گمرهٔ کنِ کاروانِ امّید * آتش زنِ نو بهارِ جاوید

---

(۲) نسخهٔ [ا] بیان از عشق - و نسخهٔ [ب] تمهید عشق (۳) نسخهٔ [ب] پر کن (۴) نسخهٔ [ا] فکندنم (۵) نسخهٔ [ز] جگر *

اینجا همه آبروی محفل * چاکِ جگر است و سوزشِ دل
حسن آمد و بر جهان صلا زد * عشق آمد و صد درِ بلا زد
نے حسن فریبِ ناگهانی * نے عشق بلای آسمانی
تا صید کند دلے بنا کام * از تارِ نگه بتافت صد دام
عشق است سرِ سبو گشاده * معشوق پیاله حسن باده
این شعله بهند گرم خیز است * زینجاست که آفتاب تیز است
هند است هزار عالمِ عشق * هند است جهان جهان غمِ عشق
خاکش همه ذرّه ذرّه مهر است * هر ذرّه چراغِ نه سپهر است
یغما گرِ شهرِ عافیت باش * در عشق قتیلِ بے دیت باش
بیدار دلانِ بختِ هستی * سوزنده ندیده خوابِ مستی
گامِ دلِ پیش بین شمارند * هر دم دمِ واپسین شمارند
فیّاضی ازین جهان قدم کش * بر عرصهٔ آنجهان علم کش

* داستان[2] فنا *

موجے ست سپهرِ وهم بنیاد * سیمابِ فنا چو ریگ بر باد
عکس است جهان و موجِ سیماب * آئینه بیار[3] و عکس دریاب
تفسیده دلان درین سراب اند * کز تشنگی جگر خراب اند
یکچند نسیمِ سرد خوردند * چشمے بخیال گرم کردند
دیدند خرابیِ بنا را * خواندند کتابهٔ فنا را
بس زنده سرے بریده بر دست * در ماتمِ روزگار بنشست
اینجا همه رختِ خانه نیل است * دستان همه نوحهٔ رحیل است
تا چند فنا پسند بودن * بر هیچ نظاره بند بودن
این نقش بجز خطِ فنا چیست * دلبستگیِ تو بر هوا چیست
تو آبله پا و کاروان تیز * برخیز ازین گریوه برخیز
بر سازِ حدی که کاروان رفت * هان رو که هنوز میتوان رفت
این قافله راه پیش و پس داشت * تا خود بحدی و دل جرس داشت
تنها رو اگرچه مونس هست * بس راهنمای راهزن هست

---

(۲) در[بعض نسخه] خاتمه (۳) در[چند نسخه] بساز *

بر کوه ره است رخت بر بند * محمل بجمازه سخت بر بند
هم پای بجست و جو ضمان کن * هم گوش در آی کاروان کن
چون صبح میان درین سفر بند * صد باد صبا بپای بر بند
راهے ست بدشت آتشین هین * در شعله مرو بپای چوبین
این باغ که آه سنبل او ست * حسرت گل و ناله بلبل او ست
هر گل که بباغ روزگار است * چون شعله بباد استوار است
تو کاغذ باد و سر بسر باد * آبت بچراغ و راه بر باد
در خود منشین چو پای در گل * زین پیش مبند بار بر دل
غمخوارگی دل و جگر کن * چون مرغ ز بال خود سپر کن
دارند مسافران این راه * در لقمه ز شیشه ریزه نان خواه

* خاتمه (٢) *

هر نغمه که بسته ام درین (٣) تار * ناقوس نهفته ام بزنار
هر نکته بشعله ایست همدوش * هر نقطه باخگرے هم آغوش
بس رنگ بنو بهار بستم * کین غنچه بخون نگار بستم
گشتم بخیال نکته پیوند * از مغز معانی استخوان بند
پیچیده بنه فلک سخن بین * جان نو و قالب کهن بین
بانگ قلمم درین شب تار * بس معنی خفته کرد بیدار
هم کرده جنون مست هشیار * هم ساخته عشق خفته بیدار
گل خندۀ آتشین بهارے ست * آبستن گل شراره زارے ست
این گل که ببوستان نثار است * از من ببهار یادگار است
یک صاعقه از سحاب عشق است * یک شعشعه ز آفتاب عشق است
آنم که بسحر کاری ژرف * از شعله تراش کرده ام حرف
هر صبح بفیض پادشاهی * من بودم و باد صبحگاهی
دروازۀ صبح بر رخم باز * کلکم ز شکاف پرتو انداز
دست سخنم ز دل حلی بند * پای قلم از جگر حنا بند
گل کرد ز من بهار معنی * بستم بسخن نگار معنی

(٢) نسخۀ [ز] خاتمۀ کار این آتشکدۀ خرد سوز (٣) نسخۀ [ز] برین *

هر صبح که ساز راه کردم • در آتشِ خود شناه کردم
تسبیح ست بخونِ دل طرازش • لب ریز حقیقت از مجازش
بر کوهش اگر کنند آهنگ • خونابه بجوشد از دلِ سنگ
در بادیه گر کنند ازین ساز • در ریگِ روان برقصد آواز
فکرے که بود معانی انگیز • بحرے ست ز آبِ خود گهر ریز
این باده که جوشد از ایاغم • خونے ست چکیده از دماغم
صد سحر و فسون بتار بستم • کین نقش بروی کار بستم
صد بلبلِ مست نغمه گر خاست • کز هند گلِ عراق بر خاست
پیراسته ام معانی بکر • در گنجوي طبع و دهلوي فکر
بزمم ز نسیمِ طبع گل خیز • جامم ز میِ نشاط لبریز
از هم من و بخت جرعه کش تر • روزش خوش و روزگار خوشتر
چون دورِ تو گشت باغبانم • بالید نهالِ ضیمرانم
این چار هزار گوهر ناب • کانگیخته ام بآتشین آب
بپذیر که آبِ گوهرِ تست • از بهرِ نثارِ افسرِ تست
پیمانهٔ من اگر نشد پر • دریا کفمت نثار نے دُر
زین جوش که داد موج خیزم • گوهر(۲) همه نا شمرده ریزم
تا چشمِ مرا ز خود ربودند • در خاب من آسمان نمودند
صد دیده بورطهٔ دل افتاد • کین موجِ گهر بساحل افتاد
این باغ که پر ز نکهتِ تست • یک گل ز بهارِ دولتِ تست
دارم طربِ ایاغِ دیگر • در طرحِ چهار باغِ دیگر
گر عشق چنین بسوزدم پاک • مهتاب برون برآرم(۳) از خاک
بگداخته آبگینهٔ دل • آئینه دهم بدستِ محفل
بر خواب نهد فسانه بازار • من گشتم ازین فسانه بیدار
این عرصهٔ آسمان نوردان • کانجا ست نظر ز کند گردان
از همّتِ طبع در نوشتم • منّت کش آسمان نگشتم
دکّانِ هنر چنین گشودن • سامانِ سخن چنین نمودن

(۲) نسخهٔ [ز] هان گوهر نا شمردہ (۳) در [اکثر نسخه] نراوم •

این کارِ منست کارِ کس نیست * اندازهٔ اختیارِ کس نیست
سبّابهٔ کلکم از خطِ ژرف * شد نبض شناسِ معنی و حرف
امروز ز دودمانِ ایّام * زد نوبتِ من سپهر بر بام
سلطانِ سخن که شد امانم * اورنگ نهاد بر زبانم
هم با اُمرا نظیر گشتم * هم بر شعرا امیر گشتم
شمشیر زبانِ ملکِ معنی * ناوک فکنانِ رزمِ دعوی
چون بر سپهم نظر فکندند * در معرکه ام سپر فکندند
کلکم ز سرِ بلند نامی * طغرا کشِ قادر الکلامی
فخر الحکما خطِ جبینم * ختم الشّعرا گلِ نگینم
این خامه که کرد نامه ام طی * در ناخنِ کج رقم زند نی
مضمونِ صحیفهٔ ابد بین * در عشق نهفته صد خرد بین
آنکو بسخن فتاد کارش * انصاف دهاد روزگارش
رسمی ست ز عقل قاصران را * صد طنز زدن معاصران را
آنانکه بنطعِ خاک خفتند * دانی ز زمانیان چه گفتند
ریزند دخان اگر برین نور * من دارم شان بدیده معذور
و آن نیز رسد که من نباشم * دستان زنِ این چمن نباشم
آنانکه بگل زدند خارم * افسوس دمند بر مزارم
ای دولتِ تازه روزگارے * کانگیختمی چنین بهارے
در مجلسِ شاه می نشستم * گلدستهٔ صد سخن بدستم
او شب همه شب چو عقل بیدار * من روی برو چو مغز هشیار
می بود درین دقیقه ریزی * دریای دلم بموج خیزی
من خاکِ رهِ گهر شناسان * کامروز برغمِ ناسپاسان
این گنجِ گهر چو بر گشادند * انصاف گزین نظر گشادند
این دم که ز عشق یادگارے ست * از جوشِ درونه ام بخارے ست
هم داروی بیهشیِ مستان * هم هوش دهِ خرد پرستان
یاقوت بمغزِ جانِ پاکان * الماس بچشمِ خوابناکان
بر تارکِ آرزو گلِ سور * پیشانیِ عشق را خطِ نور

روشنگرِ دیده[۲] و دلِ من * هنگامه فروزِ محفلِ من
بس گردِ شرر ز سینه رفتم * کین لعل بنوکِ آه سفتم
چون خامه بخونِ دل نشستم * بر آبِ دو دیده نقش بستم
یک رشحه بصد جگر خریدم * کین گلبنِ عشق بر کشیدم
فیّاضي ازین طلسم سازي * تا چند کني نفس درازي
آن به که فسانه در نوردي * زان پیش که خود فسانه گردي
ای سوخته ضبطِ این نفس کن * بس کن زحدیثِ عشق بس کن

و از سوانحِ عروسي بزمِ شاهزاده سلطان دانیال - شبِ بیست و دومِ مهر شادکامي انجمن آراسته شد - و آن گلدستهٔ اقبال را بدختِ رایمل پورِ رای مالدیو هیوکاني پیوند شاط افزود - دومِ آبان جشنِ شمسي وزنِ دیهیم خدا شد - شادماني را فراخ بارگاه بر زدند آن گران سنگ را بدوازده چیز بر سختند - و بخشش و بخشایش را درِ دیگر بر گشودند ازین روز رستم میرزا دستوریٔ چیتور یافت - چون گماشتگانِ او در ملتان سررشتهٔ دادگري دست وا هشتند خالصه ساخته بخواجه مقیم سپردند - و میرزا را چیتور و آن نواحي اقطاع دادند - و امین الدّین را همراه ساختند - تا ناسپاس ترکے[۳] بر زیر دستے ستم ننماید ه نیه سرائیٔ همراه از نزدِ سهرند[۴] بازگردانید - دریناوا حکیم همام را زندگي بسر آمد - دو ماه ق رنجوري داشت - شازدهم روزگارِ او سپري شد - نیک سیما پارسا گوهر تازه رو و شیوا زبان بود - در کارسازیٔ مردم فراوان کوشیدے - بطبیعي دانش و پزشکي شناخت لختے آشنا والا پایهٔ بکاول بیگي سر بلندي داشت - شهریار آمرزشِ او درخواست - و پس ماندگان بگوناگون مهرباني بر آسودند *

پیوستن راجه علي خان مرزبان خاندیس بفیروزي سپاه

همواره پرستاري داستان برگذاردے - لیکن چندان کردار بگفت هم[۵] ترازو نبود گرامي خطبه جز نزدِ فرستادگان نخواندے - و باندیشهٔ خودکامي کالیوه هبر بودے - چون خان اعظم بگشایشِ دکن روی آورد او با دیگر دکنیانِ ناسپاس بآویزه برخاست - و بسترِ پشیماني برنشست - همواره بیم زده بوده دست آویزِ رستگاري وا پژوهیدے - چون ملک الشّعرا

---

(۲) نسخهٔ [ا] دیدهٔ دل من (۳) نسخهٔ [ز] نا شناس ترکے - و در [بعضے نسخه] سپاه ترکے (۴) نسخهٔ [ا] نهم (۵) نسخهٔ [ز] همطراز *

شیخ ابوالفیض فیضی باندرز گذاری رفت لختی ازان سراسیمگی بر آمد - و چون شاهنشاهی یازش بگشودن دکن شد پند سرائی تازگی پذیرفت - فرستادگان او را به پیشگاه حضور طلبداشتند و بسوگند و پیمان نقش بیمناکی او برزدودند - (چون شاهزاده سلطان مراد از گجرات دکن سو خیمه بر زد - و شاهرخ میرزا و خانخانان و شهباز خان و دیگر اُمرای[2] مالوه روانه شدند) از سعادت سرشتی پیش بینی بکار برد - و خدمت گذاری فراپیش گرفت - بیست و هفتم سی کروهی برهانپور شاهرخ میرزا و دیگر اولیای دولت را دید - اُمرا گرم خوئیها نمودند و بفرمان والا بر آباد ملک او ندربار افزودند - درین روز اکبرنگر[3] اساس یافت - چون راجه مانسنگهه به بنگاله در شد از دوربینی حاکم نشین جائی بر اندیشید - که آسیب کشتی بدو کمتر رسد - پس از فراوان پژوهش نزد آک محل گزیده جائی بدست افتاد - همانا شیرخان نیز آنرا خوش کرده بود - بفرخ ساعتی بنیاد نهاد - و در کمتر زمانے گزین شهرے آباد گردید - و بدان نام فرخی بر گرفت - درینولا بسیارے ولایت عیسی بدست افتاد بیست و هفتم آذر راجه مانسنگهه ازان تازه شهر لشکر بدان سو برد - غنیم در خود نیرو ندیده از دریای برم پتّر بر گذشت - و همگی این روی آب بر گذاشت - راجه از نزدیکی بارش در شیرپور[4] هرچه بنگاه ساخت - و درآنجا قلعهٔ اساس نهاد - و بسلیم نگر نامور گردانید - و همدرین ولا قلعهٔ کاکرویه گشایش یافت - زمیندار او بقطب الملک دکنی نیایشگری کند - درجن سنگهه با برخے راد مردان بدان سو شد - و در کمتر فرصتی بسزا مالش نمود و بنگاه او بر گرفت *

و از سوانح سزا یافتن الوس کاکر - ببد گوهری و جا استواری از دیرباز فرودستان را بیازردے - و راه قندهار بر زدے - سرآغاز دی شاه بیگ خان بباد افراه اینان روانه شد شگرف آویزش چهرهٔ راد مردی بر افروخت - و سترگ سنگرها درهم شکست - بسیارے بگو نیستی فرو شدند - و برخے راه آوارگی سپردند - و جوقے بفرمان پذیری سعادت اندوختند سیوم دی راجه سورج سنگهه را نوازش فرمودند - و بپاسبانی گجرات (که لختی از سپاه خالی شده بود) فرستادند - شازدهم کالای[5] کرکیراق خانه بنظر میگذشت - جامهٔ را دیده فرمودند همانا از اخلاص خان است - این خواجه سرا از بندگان جنّت آشیانی بود - از نیکو پرستاری پایهٔ امارت یافت - پیش ازین بهفده سال رخت هستی بربست - بسیارے ساده لوحان

(۲) در [چند نسخه] اُمرا از مالوه (۳) نسخهٔ [ا] اکبر پور (۴) نسخهٔ [ب] شیرپور مرچه (۵) نسخهٔ [از] کالای کرکیراق بنظر میگذشت *

ور اندیشیدند - و کهن دفتر راستي آن برگذارد - و نیز بازرگانے بفرمایش والا همه اسپان خود را
یکباره بنظر در آورد - تا بهین برگزیده آید - فرمودند همانا جز یکے ازو نباشد - و بکمتر پژوهش
چنان برآمد - و نیز بندهٔ عرضه داشت که مرا بنام بلبل میخوانند - و دل گراني دارد
نسر خدیو بلکرن[۲] نام برنهاد - او سر بر زمین سوده برگذارد - مادر و پدر مرا بهمین نام
برخواندے - گذارشِ نهان بینيِ داد خدا را جداگانه دفترے باید - طفیلي داستان بر نتابد
یازدهمِ بهمن بخواهشِ زین خان قدسي قدوم منزلِ او را تازه فروغ برداد - از پیشکشهای او
صد و هفتاد فیل بود - جز چندے نپذیرفتند *

درینولا گیهان خدیو بگشایشِ دکن چالش فرمود - چون نامدارانيِ[۳] شاهزاده و دوروئيِ
اُمرا دلنشین آمد و ناخوش خبرها پیهم رسید یورشِ آنسو قرار گرفت - بسیارے باریافتگان
از آزوري[۴] و غرض پرستي در نارفتن هرچند دستان سرائي نمودند درنگرفت - بیست و یکم
پیشخانه را بیرون برافراختند - و از شگرفيِ تقدیر دران روز اندکے بارش شد - هندي اخترشناس
عرضه داشت - هرگاه آفتاب در یکے از پسین چهار برج باشد و لختے ابر ریزش شود
پیشخانه فرستادن را بساعتے دیگر اندازند - پذیرائي نیافت - و ازان پس سخت بارش درگرفت
شبِ بیست و هفتم[۵] اورنگ نشینِ اقبال خود هم برآمد - همگي سگالش آنکه اگر بارش
کمي پذیرد بهمین برآمدن بدانسو خرامش شود - آنروز در موضع بهائي خان پس از شکار
فرود آمدند - و تگرگ بر بارانِ هرروزه افزایش یافت - اگرچه ابر تراوش بس نمیکرد هر روز
نشاطِ شکار بجای مي آمد - از نزدیکِ رام تیرتهه سیزده کروهي بازگشتِ همایون شد - و پنجم
اسفندارمذ بیک کوچ بدارالملکِ لاهور در آمدند *

در آمدن فیروزي سپاه بدکن و گرد گرفتن قلعهٔ احمد نگر

چون بگشایشِ این آلکا فرمان شد شاهزاده آمادهٔ یورش گردید - و خانخانان
از فراهم نیامدنِ مردم درنگ رفت - پیشتر از پیوستن لختے گردِ دوئي برخاست - شاهزاده
بسیچ آن بود که سرانِ سپاه همه بدو پیوندند - و ازان راه بدان ملک درشوند - و سپهسالار
اندیشه آنکه خود از راهِ مالوه در گشایش همّت بندد - و چون سگالشها بیکرنگي گرائید
بیستم آبانِ پیشین سال شاهزاده از احمد آباد برآمده لختے در بروچ بانتظارِ مردم نشست

(۲) نسخهٔ [ب] بلکرت - و نسخهٔ [ل] بالکرن (۳) نسخهٔ [ا] نا دلاسائيِ (۴) نسخهٔ [ل]
از دو روئي و غرض پرستي (۵) نسخهٔ [ا] بیست و هفتم *

بیست و دوم خرداد ازانجا روانه شد - خانخانان پس از فراهم شدنِ سپاه در بهاسه[۲] که اقطاع او بود لختی بسر برد - نهم امرداد باجین رو نهاد - شاهزاده ازین آگهي برآشفته خشم آلود پیامی برگذارد - او عرضه داشت مرزبانِ خاندیس یگانگي داستان برمي سراید همانا بفیروزي سپاه خواهد پیوست - دل ازو وا پرداخته میرسد - سزاوار آنکه چندے در گجرات بنخچیر نشاط پردازند - شاهزاده از بسیچ آگهي لختی بخشم درشد - و دستان سرائی غرض پرستان افروزینه گردید - بهمان لشکرِ گجرات باحمد نگر روی آورد - درین هنگام (که اولیای دولت و راجه علي خان بسوی آن نونهالِ اقبال ره مي سپردند) آگهي رسید وبه تنگنای غم افتادند - خانخانان لشکر و توپخانه و فیلخانه را بمیرزا شاهرخ و دیگر اُمرا سپرده خود با راجه علي خان تیزروي فراپیش گرفت - نوزدهمِ آذر نزدِ قلعهٔ چاند[۳] درسي کروهیِ احمد نگر بشاهزاده پیوست - از کم آزموني و تبه آموزي کورنش نداد - و دراز[۴] راهے بسپرد و پس از فراوان گفت و گو بار داد - چون لشکر از پی رسید نوازشگري نرفت - خانخانان با بسیارے کمکي بآزردگي درشد - و دست از کار باز کشید - و صادق خان از دیرین کینه بشهباز خان درآویخت - او از بیم زدگي کمتر بدربار رفتے - هفتمِ دی نیم کروهیِ شهر منزل شد و فراوان سپاه و رعیّت دلاسا نامه برد - آنروز خانخانان و شهباز خان بشهر رفتند و از ناپروائی اینان ریزه سپاهي دستِ یغما برگشود - و بسخت کوشش باز داشتند - لیکن شهرنشین از دیدِ پیمان شکني دل بر گرفت - هشتم فیروزي سپاه قلعه را گرد بر گرفت و چاند بي‌بي همشیرهٔ برهان به یتاقداري بر نشست - چون احمد را بسري برگرفتند اخلاص خان بدست آویزِ موتي باحمد نگر آمد - و شکست یافته پتّن رویه شتافت - چون فیروزي سپاه بیکبار در رسید منجو[۵] احمد را گرفته با برخے خزینه و فیل خانه به بیجاپور رو نهاد نزدیک بود که دستگیر گردد - از کوته بسیچيِ سرانِ سپاه بیرون رفت - و قلعه گشائي که ازان روز درنگذشتے بدرنگ افتاد - چاند بي‌بي (که بیمِ گرفتاري داشت) ازین آگهي آویزه در سر گرفت نهم شاه علي و ابهنگ خان با فراوان مردم بر مورچالِ خانخانان شبخون آوردند - سترگ آویزش چهرهٔ رادمردي برافروخت - و بسیارے غنیم را خون بخاک آمیخت - و ناکام بقلعه رو نهاد اگر لختے تکامشي رفتے گرفتار شدے - یا تیزدستان بدو آمیخته بقلعه درآمدے - از سپاه دوروئي و راه بستگي و کم آذرقي کار بسختي کشید - هرچند فروهیدگانِ خیرسگال

---

(۲) نسخهٔ [ب] پهلسه - و نسخهٔ [ل] بهلوه (۳) نسخهٔ [ل] چاند رور سي کروهیِ (۴) نسخهٔ [ز] دراز رائي (۵) در [بعض نسخه] مغجوه •

گذارش نمودند (سه بزرگ سپاه فراهم‌آمده اند - سزاوار آنست که هرکدام یکی از سه کار بر خود گیرد گشایش قلعه - برگرفتن ملک - پاسبانیء راه) در نگرفت - سیزدهم گروهے بد گوهر بر اردو[۲] و چاروا گزند رسانیدند - و نا ساخته کار باز گردیدند - سیّد راجو با چندے برادران بمردانگي فرو شد افسرخدیو جاگیر بفرزندان او باز گذاشت - شانزدهم کاروان گجرات را (که نزدیک رسیده بود) سعادت خان یغمائي ساخت - و سیّد عالم و چندے را روزگار بسر آمد - شیخ معروف با جوقے به تیزدستي برآمد - صادق خان راجه علي خان و بسیارے را با خود گرفته مالش او فرا پیش نهاد و کارے برنساخت - جز آنکه خود را و مرزبان خاندیس را قدرے سبک گردانید - پایه شناسے سررشتهٔ بایست را از دست نهلد - و بآویزهٔ شغال شیرے نفرستد - نوزدهم شیرخواجه شیخ دولت کامران بیگ دولت خان و برخے رادمردان را پٽن رویه فرستادند - و بشگرف آویزه اخلاص خان را بر شکستند - فراوان الجا بدست آمد - چون سرگروه (که دور باش او دست ستمگري وا کشیده دارد) نبود باشندگان پٽن را (که امان نامها داشتند) دست غارت بے‌مایه ساخت - و که و مه از دید بد عهدي رم خورد - یازدهم اسفندارمذ لختے دیوار قلعه برشکستند در مورچال شاهزاده[۳] بسخت کاوش بنیاد قلعه را تهي کردند - و باروت آموده آتش در دادند سي گز دیوار فرو افتاد - تیزدستان آمادهٔ درشدن بودند - چون نقب مورچال صادق خان را یافته تهي‌کرده بودند انتظار درگرفتن باز داشت - مبادا بسان چیتور گزندے برادمردان رسد - و چندان درنگ رفت که درونیان دیوار بتازگي بر آوردند - دیگر روز چندے گذداوران بدان سو دویدند و جز زیان مندي سود بر نگرفتند - و از نارسائي پایان روز افروزش یافت - و شب تیرگي از چیره‌دستي باز داشت - درونیان (که از دوروئیِ بیرونیان فراهم دل بودند) لختے بآسیمه سري در شدند - و آشتي داستان بر سرائیدند - بر گذاردند بهادر پور زادهٔ برهان را از زندان برآورند و آن خردسال را خطاب نظام الملکي داده نوکر والا درگاه سازند - و آباد ملک احمد نگر در اقطاع او قرار گیرد - و بسپاس‌گذاري ولایت برار بفیروزي سپاه باز گردد - و جواهر و گزین فیلان و دیگر تنسوقات بپیشگاه حضور رود - گروهے از کار نشناسي و برخے از فتنه دوستي آن نا درست گفتار پذیرفتند - هرچند کار آگهان کم آذوقي و سراسیمگي و دستانسرائیِ درونیان بر گذاردند سودے بر نداد - از پاره پذیري و افسانه نیوشي سیزدهم اسفندارمذ آشتي داستان پذیرفتند - و آویزه یکسو شد - پانزدهم جشن قمري وزن گیهان خدیو شد

(۲) نسخهٔ [ا] بر اردو و بچاروا گزند رسانیدند - و نسخهٔ [ب] بچاروا گزند رسانیدند - و نسخهٔ [ل] بچاروای اردو گزند رسانیدند (۳) نسخهٔ [ا] میرزا شاهرخ •

و والا بزمے آراسته گشت - قدسي پیکر را بهشت چیز برسختند - و خواهشگران را
کامِ دل برآمد *

آغاز سال چهل و یکم آلهي از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهي
یعني سال امرداد از دور چهارم

روز چهارشنبه بیستم رجب سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار پس از نه ساعت و بیست[2]
و دو دقیقه آفتاب گیهان فروز پرتو خاص بحمل انداخت - و جهان را بهروزي[3] فروغ درگرفت
و پنجم سال از چهارم دور سرآغاز شد - و روزگار را فرخي[4] نوید رسانید - تا شرف هر روز
بگزین روشي بزم والا آرایش یافت - و کامروائي را هنگامه گرمتر شد * * منظومه *

دگرباره درجنبش آمد نشاط * بر آموده شد خسرواني بساط
در و لعل چندان فرو ریختند * که دریا و کان باهم آمیختند

زین‌خان کوکه و صادق خان بپایهٔ پنج‌هزاري سر برافراختند - و شاه قلي خان محرم بچهار هزاري
و بسا خدمتگذار پاداشِ نیک پرستاري بر گرفت - بیست و ششم نابینائے بدرگاه والا رسید
و که و مه را بشگفت انداخت - از فراوان ورزش بدو دست و بغل سخن سرائیدے
و هرگونه گفتار بے کم و کاست برگذاردے - چندے ساده لوح نیرنج برشمردند - و برخے
جن یاوري - بیست و هشتم گیهان خدیو بباغ خرامش فرمود - و بفازه رویانِ بستانسرای
دل‌آمیز و رام بازي انجمنِ نشاط برساخت *

افزودن پایهٔ[5] دولت شاهنشاهي

ازانجا (که انسر خدیو برآمدِ هر کار از دریوزه گريِ ایزدي درگاه داند) نفس نفس
پایهٔ جاوید دولت برافرازد - و ناسپاسانِ فتنه اندوز به تیره روزِ ناکامي برنشینند - و تبه بسیچانِ
هرزه لای بگوِ شرمساري فرو شوند - چنانچه درین هنگام با آشوبِ ناهنجاري و شورشِ دورنگي
و دل‌گرفتگيِ سپاهِ دکن و چیرهٔ دستيِ غنیم آباد ملکِ برار گشایش یافت - و تبه سگالانِ بدنهاد را
زبانِ یافه‌درا فروبسته آمد - چون آشتي داستان باور افتاد لختے چشم بر راهِ پیمان روائي داشتند
و پیشتر ازانکه گفت بکردار درآید[6] دهمِ فروردین از دروغ آوازهٔ لشکرِ بیجاپور و کار شکنيِ برخے سرانِ

(۲) نسخهٔ [ب] و هشت دقیقه (۳) نسخهٔ [ز] بهروزي درگرفت (۴) نسخهٔ [ل] فراخي نوید
(۵) نسخهٔ [ا ب] افزون شدن آلکای برار بر قلمرو شاهنشاهي (۶) نسخهٔ [ا] گراید *

سپاه از گرد احمدنگر برخاستند - و لختی بدانسو رفته باز گردیدند - فرومایگان از پی در آمده منزل بمنزل دست بپرتال میگشودند - و از دو روئي شورش را گزین چارهٔ نمي‌شد - چهاردهم اردي بهشت بقصبهٔ بهکر[۲] برار فرود آمدند - از اقبال شگرفي غنیم از ولایت برآمده بود در نگهداشت این ملک انجمن بر ساختند - بسیارے یتاق‌داري از نیرو برتر وا نمودند صادق‌خان از روشن اختري پاسباني سرحد برخود گرفت - و میر مرتضی از کارآگهي ملک‌آبادي را ضامن شد - نخستین دران شهر (که پیوست ولایت احمدنگر است) بنگاه ساخت - میرزا علي بیگ اکبرشاهي شیخ دولت میر مظفّر محمّد خان شیخ سکندر و بسیارے خدمتگذار همرهي گزیدند و آن دیگر بایلچپور (که مرزبان نشین برار است) دستوري گرفت - حسن خان میانه ابوالفتح کلب علي عبدالرّحمٰن بیگ و دیگر بندگان بیاوري نامزد گشتند *

و از سوانح در آمدن فیروزي سپاه به تیراه - چون قاسم خان را روزگار بسر[۳] آمد تاریکیان سرتابي فرا پیش گرفتند - و راه خیبر نا ایمني پذیرفت - قلیج خان بانتظام زابلستان و مالش ایلنان[۴] دستوري یافت - مبارک خان جلال خان شیرخان نظرخان میر عبدالرّزاق معموري و بسیارے را از پی فرستادند - او سرانجام کابل نموده رو به تیراه نهاد - و از بازارک دشوار پچها گذشته بدان سرزمین نزدیک شد - سران افریدي پیوسته پیمان هواخواهي تازه گردانیدند - و پامال شدن کشت و کار را دستمایهٔ بازگشت فیروزي سپاه برساختند آن سادہ لوح نادرست گفتار پذیرفته به بگرام آمد - و خواست که از ایلم[۵] گذر بدان ملک در شود - از گروه سختي نیارست رفت - ازانجا بکوهت[۶] روانه شد - بو که ازان سو کارگشائي چهره بر افروزد - راه دشواري باز داشت - آهنج بنگش در سر گرفت - و بخرمابه[۷] آمد - لختي آویزش رفت - و پس از فیروزمندي قلعهٔ اساس نهاد - و تاریکیان راه را شاخ بند کرده آمادهٔ پیکار بودند - از اقبال نیرنگي بوم نشینان نهفته راهے نشان دادند - سپه آرا مبارک خان شاه محمّد میرزا علي اسلام آبادي و برخے سپاه را درانجا گذاشته بدانسو تیزدستي نمود - همه شب تا نیمهٔ روز سوار و پیاده سخت پچها نوردیده بدان سرزمین در شد - جلاله آگهي یافته بفرو بستن این راه تکاپو نمود - و نیارست رسید - ناکام بے‌آویزه بسخت تنگناها در شد - و شاخ بند را ویران کرده لشکر و پرتال از همان راه در آمد و از نا ایمني راه و کمي آذوق فیروزي سپاه به تنگ روزي نشست - تخته بیگ

---

(۲) نسخهٔ [از] مهکر برار (۳) نسخهٔ [ا] سپري شد (۴) نسخهٔ [ب] افغانان (۵) نسخهٔ [ا] پلم گذر - و نسخهٔ [ز] یلم گذر (۶) نسخهٔ [ز] بگوهت (۷) نسخهٔ [ا] بخرمانه *

میر عبدالرزّاق معموري و برخي بهادران را بآذوق آوردن روانهٔ بکوام گردانید - سیوم خرداد آهن پوش (که میانه و سخت جای تیراه است) لشکرگاه شد - و چون فرستادگان را درنگ رفت بکابل باز گردید - و این سو بسو رفتن و باز گردیدن پسندِ قدسي خاطر نیامد - بیستم (۲) بهمایون عرض رسید - که متهراداس قوربیگي را روزگار بسر آمد - راستي و مردانگي جبینِ او بر میگذارد - چون بیراهه روی سپاه دکن پیدائي گرفت فرمانِ عتاب آمیز اندرز (۳) پیرا نگارش یافت - و او را باسپ بام فرستادند - و بهما آگهي پیام برزبانِ درست گذار او سپردند نزدِ ملکاپور رهزنان دست بپرتال در زدند - او بآویزش باز گردید - یغمائیان پراگنده شدند بیازشِ پیادهٔ روی آورد - و بگزندِ نیزهٔ خویشتن را در باخت - پیش ازین بیک روز هنگام خورش شانهٔ بهمایون نظر در آمد - فرمودند استخواني صفحه چنان بر میگذارد که یکی از محبّانِ ما را دورِ سپهر بسر آمده باشد - بامدادان نهفته دانیِ گیهان خدیو بتازگي دلنشین آمد - دریغولا شاه پور آباد شد - شاهزادهٔ سلطان مراد چون از یتاقداري برار لختی دل وا پرداخت باتّفاقِ میرزا شاهرخ و خانخانان و راجه علي خان و شهباز خان و جگنّاتهه و رای درگا و دیگر اُمرا یازشِ میانهٔ (۴) ولایت فرمود - و بیست و پنجم شش کروهیِ بالاپور بنگاه ساخت - بکمتر فرصتی گزین شهرے آباد گشت - و بدان نام زبان زد روزگار آمد درین روز تبه سگالی که خود را برهان وا نموده بود بیاسا رسید - چون دستان سرائیِ او پیدائي گرفت بومیان بزنداني دبستان فرستادند - دریغولا از گذارشِ پشیماني رها کرده نوازش فرمودند - آن فرومایه بهمان کج اندیشي راهِ گریز فرا پیش گرفت - بومیانِ شمالي کهسار گرفته آوردند - و بپادافراه رسید •

و از سوانح فرستادنِ ایلچي بتوران زمین - دران سال (که همایون رایات بر ساحلِ سند (۵) رسید - و بهموار ساختنِ راهِ خیبر فرمان شد) شگرف شورشی بتوران زمین بر جوشید عبدالله خان از کار آگهي و پیش بیني میر قریش را با نیایش نامه و نفسوقات روانه ساخت - و در آشتي دوستي پیمانها بر گذارد - شهریارِ مهربان دل پذیرفته بفرستادنِ حکیم همام از سراسیمگي بر آورد - چو احمد علي اتالیق و ملّا حسیني (۶) (که یکی پس از دیگرے به نیایش گذاري آمده بود) برنجوري در گذشتند تورانیان بدیگر اندیشه در شدند بیست و ششم خواجه اشرف نقشبندي را با گزین ارمغاني فرستادند - و شیخ حسین لکهنوي

(۲) نسخهٔ [ب] هشتم (۳) در [چند نسخه] اندرز صرا (۴) نسخهٔ [ب] ولایت میانه (۵) نسخهٔ [ب] دریای سند (۶) در [بعض نسخه] حسین •

بتحویلداری نامزد شد - و نامهٔ آگهی افروز دوستی افزا نگارش یافت - آن را بے کم و کاست بر می نویسد *

خطاب[2] گیهان خدیو حضرت شاهنشاهی بعبدالله خان اوزبک والیٔ توران

سپاس[3] بیقیاس مر مُبدعی را سزد که عالمِ گوناگون را با چندین شیون و فنون (که عبارت از صورِ علمیّهٔ اوست) به نیروی قدرتِ ابداعی از نهانخانهٔ بطون ببارگاهِ ظهور آوردهٔ طوائفِ انام را گاه در قهرمانِ فرمان روایانِ معنی (که نفوسِ قدسیّهٔ انبیا ورسل علی نبیّنا و علیهم الصّلوة و السّلام اند) بوحدتِ ارادی منخرط ساخته انتظام و التیام بخشید - و گاه درسطوتِ جلالِ مسند آرایانِ صورت (که سلاطینِ اساطینِ بارگاهِ جبروت اند) انسلاک دادهٔ بوحدتِ قهری نظامِ کارگاهِ ظاهر را آرایش داد - پس جهان جهان نیایش بر روانِ قافله سالارانِ شاهراهِ مقصود (که سالکانِ مراحلِ معنی و ناسکانِ مشاعرِ صورت را از هامونِ ضلالت و بیابانِ اختلاف بدارالملکِ اهتدا و ایتلاف آوردهٔ محمود العافیة و مسعود العاقبة بخلوتخانهٔ بقا شتافته اند) باد - و عالم عالم تائیداتِ علوی و توفیقاتِ سماوی قرینِ روزگارِ بزرگانِ والا نژاد (که زمانِ حال را از شورش فتن و آشوبِ حوادثِ[4] زمن نگاهداشته همگی همّتِ علیا مصروفِ آن دارند که جمهورِ انام را از متّفق و مختلف در بساطِ امن و بسیطِ عافیت داشته[5] در معموریِ خراب آبادِ صورت کوشند) گرداد - در هنگامِ وفورِ نشاط و شمولِ انبساط (که زمانه را سعادت بود و خاطر را بهجت) در نزهت آبادِ کابل بمشاهدهٔ و مطالعهٔ لوحهٔ صفوت و صفا و دیباچهٔ قربت و اصطفا (که کارنامهٔ نگارستانِ یکتا دلی بود) مسرور و منشرح شد و بشمائمِ نورانیِ خلّت و ولا و روائحِ روحانیِ بسطت و ضیا از شقائقِ حدائقِ مبانی و ریاحینِ مضامین و معانیِ آن مشامِ فیض انتسامِ روح طراوتِ تازه گرفت - و دماغِ فردوس ابتسامِ ضمیر نضارتِ بے اندازه پذیرفت - ریاضِ محبّت و قرابتِ قدیمی سرسبز گشت و اساسِ خلوص و وفاقِ صمیمی استحکام یافت - الحق این صحیفهٔ رضیّه (که در حقیقت ملاقاتِ روحانی و مکالمهٔ زبانی ست) مسرّت افزایِ دلِ مشتاقان و طرب پیرایِ ضمیرِ صافی همان تواند بود - و مجالستِ صوری و مصاحبتِ ظاهری را بدلِ عدیم البدل توان شمرد

---

(۲) نسخهٔ [ب] سواد نامهٔ شاهنشاهی (۳) نسخهٔ [ا] سپاس قدمی اساس (۴) نسخهٔ [ا ب] حوادث نگهداشته (۵) نسخهٔ [ب] آوردهٔ *

و آنکه رقم[۲] پذیرِ خامهٔ مولفاتِ شمامه بود (که در توکیدِ مبانیِ صلح و تصفیهٔ مناهلِ وفاق از جانبین اهتمام رود - و هندو کوه فیمابین باشد) بر منظرِ استحسان جلوه نمود پیدا ست که امرے شریفتر در عالمِ کون و نشأهٔ تعلّق از تودّد و توافق نشان نداده اند که انتظامِ سلسلهٔ کاینات بآن منوط و مربوط است - و هرگاه این معني در طبقهٔ سلاطین (که اساطینِ بارگاهِ جبروت اند) بظهور آید هرآینه مُثمرِ برکات و مُنتجِ حسناتِ حال و مآل خواهد بود - و الوفِ نفوس و صنوفِ ذي حیات در مهادِ عافیت آرام خواهند یافت - در اظهارِ مراسمِ مصالحت و ابرازِ لوازمِ مصادقت ما را بایستي بادي شد - که همگي نیّتِ حق طویّتِ ما از مبادیِ انکشافِ صبحِ سعادت بر خلافِ اکثرے از فرمان روایانِ گذشته باصنافِ بني نوع همواره برمنهجِ ایتلاف و ارتباط است - هرگاه بادیِ این وادي آن والا قدر شده باشند درین مرتبه چند در چند بر ذمّتِ همّتِ ما مراقبتِ این نسبت و مراعاتِ این رابطه لازم باید کرد - و لهٰذا درین ایّام حاکمِ ایران نظر برسوابقِ معرفت و سوالفِ حقوقِ آشنائي انداخته یادگار سلطان شاملو را فرستاده استعانت نموده بود - بموقفِ قبول نرسید - و نیز شاهرخ میرزا آرزوی آن داشت که در کابل یا در کشمیر یا سواد و بجور یا تیراه (که ولایتِ سرد سیر است) جایگیر داشته باشد - ملاحظهٔ قرب و جوار فرموده ملتمسِ او باجابت مقرون نشد - و در صوبهٔ مالوه جایگیر کردیم - و نیز میرزایانِ قندهار را بدرگاه طلب داشته حراستِ آن دیار (که از قدیم داخلِ ممالکِ محروسه است) بملازمانِ بابري تفویض یافت که مبادا جنودِ توران آنحدود را از منسوباتِ ایران اندیشیده قصد نمایند - و خلطِ عظیم درمیانِ ولایتِ آن والا شوکت و ممالکِ محروسه واقع شود - و نیز یکے از اوباشِ بد طینت در کوهستانِ بدخشان سر بشورش برداشته مدعی آن شد که فرزندِ شاهرخ میرزا ام و زمینداران آن ناحیت باو پیوستند - هرچند عرائض فرستاده استمداد نمود توجّه نفرمودیم تا آنکه آوارهٔ دشتِ ادبار شد - ازانجا که پاسِ سخن ناگزیرِ همّتِ والا ست چون نخستین حرفِ صلح درمیان آمده دل میخواهد که صورتِ این سانحه چنان بمعني گراید که شایانِ بزرگ کردگانِ ایزدي باشد - فی الواقع اگر[۳] تحقیقِ آن سخنانِ دلاویز (که قاصد و نامه گذارش نماید) صورت بندد ازین چه بهتر - و الّا جائے مقرّر سازند - تا دران قرارگاه بزمِ یکجهتي آراسته شود - و بے میانجیِ غیرے مقاصدِ دیني و دنیوي و مطالبِ صوري و معنوي به بیانِ تنقیح و طرازِ تحقیق روشن گردد - و چنان بسمعِ همایون رسید که جمعے از مگس طینتانِ

---

(۲) نسخهٔ [۱] رقم زدهٔ (۳) در [بعض نسخه] اگر آن سخنان دلاویز ٭

بودنِ ما را در حدودِ پنجاب دست آویزِ سخن ساختهٔ آئینی (که مخالفِ مبانیِ دوستي باشد)
مذکور کرده اند - حاشا امرے که در خلوتسرای دل نباشد به پیشگاهِ زبان ظهور یابد - و آنچه
بطرازِ تقریر[۲] پیوندد عمل برخلافِ آن رود - با آنکه آب و هوا و شکارِ این دیار خوش آمده بود
چنان بخاطر میرسد که بصوبِ دارالخلافهٔ آگره نهضت فرمائیم - تا زبانِ ژاژخایان بسته آید
و آنکه تحریر رفته بود (که بنسبتِ شاهرخ میرزا همان غبار درخاطر است) موجبِ تامّل شد
که [اگر در بواطنِ قدسیّهٔ فرمان روایانِ والا شکوه (که مطالع انوار الٰهي و مظاهرِ اطوارِ
صفوت و صفا اند) غبارِ اکفا و همسران انطباع و استقرار مي پذیرد] از سایرِ طبقات چگونه
قرار گیرد - علی الخصوص که منشای آن خرد سالي و ناداني باشد - چرا بزلالِ عفو و صفح
محو نگردد - و او از خود کامي موردِ تقصیرات نسبت باین دودمانِ والا شده بود - و بمکافاتِ آن
سرگشتهٔ بادیهٔ غربت شد - (چون پناه باین[۳] جانب آورد - و نقوشِ ندامت از ناصیهٔ حالِ او
ظهور داشت) در گذرانیده شد - و آنکه ایما رفته بود (که التجا نمودنِ شاهرخ میرزا
و فرزندانِ محمّد حکیم میرزا باین آستانِ دولت از آثارِ محبّتِ آن نقاوهٔ دودمانِ مجد و علا ست)
چگونه ورودِ این منتسبانِ خاص باین جانب آنچنان تصوّر نموده آید - و آنکه بمقتضای
محبّت و یگانگي تفصیلِ فتوحات رقم پذیرِ خامهٔ اتّحاد شده بود آنرا از نتائجِ حسنِ نیّتِ
آن والا نژاد شمرده خوشوقت شدیم - و آنکه مصحوبِ مولانا حسیني نگاشتهٔ کلکِ محبّت
گردیده بود [که فرزندِ عزیز بموجبِ خرد سالي خواهشی چند (که نه درخورِ او باشد)
نموده است] دل نگراني دارد - که مبادا غبارے بر دامنِ محبّت نشسته باشد - و در استعدارِ آن
تفصیلے رفته بود - قاصد پیشتر از ورود در اثنای راه در آب فرو رفت - و مضمونِ آن معلوم نشد
و خاطرِ حق گزین از سنوحِ این واقعه تاسّف داشت - روابطِ قرابتِ قدیم با ضوابطِ محبّتِ
جدید آن گونه انتظام نیافته است که اگر بالفرض چیزے مي بود غبارِ ملال بر دامنِ مصادقت
بنشیند - فرزندان را با پدرانِ حقیقي ناز گونه مي باشد - خصوصاً با آن والا دستگاه - اگر
با پدرانِ مجازي نیز این معني بظهور آید چه دور است - سعادتمند فرزندے که رضا جوئیِ پدر
وجههٔ همّتِ او بوده در نگاهبانیِ این رشته تکاپو نماید - همان جلائلِ عهود و شرائفِ مواثیق
(که بذریعهٔ ایلچیانِ کاردان مرّةً بعد اخریٰ قرار یافته) در خاطرِ حق پسند مرتسم و منتقش است
در رسمِ اسلام و آئینِ کرام از برای ابقای ارکانِ دوستي و یکجهتي (خاصه حقیقت گزینانِ
فتوّت منش) عشرِ عشیرِ آن وافي و کافي ست - و آنکه مرقوم بود (که بعضی یورشها بآمدنِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] تقریر و تحریر (۳) نسخهٔ [ب] بدرگاهِ ما آورد *

احمد علي اتاليق موقوف است) بوضوح پیوست - حقیقت پدرود کردن او جهان گذران را بسمع همایون[۲] رسیده باشد - که بعد از رخصت این امر نا گزیر پیش آمد - نیکذاتے و آگاه دلے بود - اگر بمحفل قدسي رسیدے بسا اسرار مصادقت و غوامض موافقت[۳] از زبان راست گوی او معلوم آن والا گوهر شدے - هر ارادهٔ (که مکنون ضمیر صواب اندیش باشد) از مکامن قوّت بفعل آورند - و هر گونه معاونتے (که لازم نشأهٔ دوستي بخاطر حقیقت طراز رسد) ابلاغ نمایند - که دران مساعي مشکورهٔ لوامع ظهور دهد *

و للّٰه الحمد که از عنفوان جلوس بر اورنگ فرمانروائي تا حال (که سنهٔ عاشر است از قرن ثاني - و اوّل انکشاف صبح اقبال - و مبدأ ابتسام بهار دولت و اجلال است) همگي نیّت حق اساس این نیازمند درگاه الٰهي آنست که اغراض خود منظور نداشته همواره در التیام و انتظام جهانیان کوشد - و از میامن این کردار سعادت پرتو مملکت وسیع هندوستان (که بر چندین فرمانروایان والا شکوه انقسام یافته بود) در حیطهٔ تصرّف و احاطهٔ اقتدار ما درآمد و طبقات انام (که در جبال مرتفعه و قلاع حصینه و محالّ مشکله تارک استکبار و جبین استجبار بر زمین اطاعت نیاوردهٔ راه مخالفت میسپردند) بمقتضای درستی نیّت راه اطاعت و ارادت مسلوک داشتند - و طوائف النّاس را با یکدیگر با وجود تباین ارضاع و تخالف اطوار روابط پیوند پدیدار شد - چون سخن دلاویز نتائج درستی نیّت و راستی گفتار و حسن عمل باینجا کشید نا گزیر بذکر[۴] برخے از نعم الٰهي نیایش ایزد و ستایش دادار بتقدیم رسانیدهٔ بزم یکجهتي را شادي آمود میگرداند *

بر مرآت ضمیر انور (که انطباع پذیر اشراقات عالم قدس است) مختفي و محتجب نماند - درینولا (که ورود موکب والا بصوب ممالک پنجاب اتّفاق افتاد) اگرچه نخستین نظر بسیر و شکار اینحدود بود امّا تسخیر ولایت دلگشای کشمیر [که تا این زمان قدم هیچ یکے از سلاطین روزگار دران سرزمین (که در استحکام و استحصان سهیم و عدیل ندارد - و در نزاهت و لطافت ضرب المثل نظّارگیان دشوار پسند است) نیارست درآمد] نیز مرکوز باطن بود - که همواره بیدادی حکّام آن دیار بمسامع قدسي میرسید - بتائیدات سماوي بهادران نبرد دوست و غازیان شهامت اندیش در اندک فرصتے آن ملک را در احاطهٔ تصرّف درآوردند - اگرچه حکّام آنجا در جنگ و جدل تقصیر نکردند امّا نیّت حق اساس چون محض خیر بود باحسن وجوه مفتوح شد - و خود همدران سرزمین خجسته آئین (که از عطیّات مجدّدهٔ الٰهي بود) رفته شکر

---

(۲) در [بعضے نسخه] شریف (۳) نسخهٔ [ا ب] موافقت (۴) نسخهٔ [ا] بتعداد برخے *

پروردگار بجا آوردیم - و نیز چون سیر و شکار کابل و گلگشت آن عشرت سرا مانوس[۲] طبیعي بود تا اقصای کوهستان کشمیر و تبّت سیر نموده نوادر آن نگارستان صنع الهي بچشم عبرت بین نظّاره کرده از راه ولایت پکلي و دمتور (که از تصادم جبال و تزاحم گریوه و مغاک بحدّے ست که انکار آسماني سیر و لوهام بلندي پیما عبور ازان طرق هایله دشوار میدانند) جریده بعرصهٔ دلنشین کابل رسیده شد - و نیز از مکنونات خاطر حق پرست آن بود که حاکم تّتهه را (که غربي رویهٔ مملکت روز افزون بر ساحل دریای شور است - و بزیردستان آن مرز و بوم راه معدلت نمي سپرد) نخستین نصائح هوش افزا فرموده بشاهراه فرمانبرداري رهنمون گردد - اگر از نامساعدي بخت گوش نصیحت نیوش نداشته باشد آن الکا[۳] را (که ملکے ست وسیع و ولایتے ست آبادان) بیکے از داد گران فرمان پذیر سپرده آید - چون عقل صلاح اندیش و دیدهٔ دوربین و گوش شنوا نداشت داستان موعظت را فسانه انگاشته از بادهٔ خود کامي سررشتهٔ هوشمندي گسیخت - لشکرے شایسته بآن ناحیت فرستادیم - و تا قریب دو سال بهادران اخلاصمند در هر گونه قطره و تردّد اهتمام نموده چه در دریا و چه در صحرا اقسام جنگ و جدل کردند - و چون همگي نیّت حق پذیر برفاهیت عالمیان بود همه جا نصرت و فیروزمندي قرین حال فرخنده مآل آن گروه عقیدت منش گشت - و ازانجا که آئین قدیم است (که کار معامله نشناسان کوتاه بین تباه گردد) حاکم آنجا را شکست بر شکست افتاد - و چون در نهاد او مایهٔ سعادت بود بزینهار و پیمان اولیای دولت را دید - و تمامي آن مملکت وسیع و قلاع آن دیار ضمیمهٔ[۴] ممالک محروسه شد - و با آنکه چندین جنگ کرده بود بعد ازانکه بخدمت مشرّف شد از ناصیهٔ احوال او نقوش سعادتمندي فراگرفته باز آن ملک را (که بجنگ عظیم بدست آمده بود) بار مکرمت نمودیم - و نیز از مطویّات[۵] ضمیر صواب اندیش تنبیه و تادیب افغانان وحوش سیرت بهائم سریرت (که از مور و ملخ بیش بودند - و در جبال حصینهٔ سواد و بجور و تیراه مساکن ساخته همواره متعرّض قوافل راه توران مي شدند) بود - آن نیز بمقتضای عدالت صورت شایسته پذیرفت - اکثرے حلقهٔ اطاعت و انقیاد بگوش هوش کشیدند - و گروهے ازان قطّاع الطّریق (که بخار شقاوت و انحراف در دماغ آنها پیچیده بود) پایمال فیلان کوه نهیب شدند - و بسیارے بحبال سطوت قهر الهي اسیر گشته بفروخت رفتند - و نیز از مکنونات بطون حقیقت شیون اصلاح و افلاح بلّوچان بد نهاد بود - که پیوسته در خوف

---

(۲) در [بعضی نسخه] مانوس طبع بود (۳) نسخهٔ [ا] آن ولایت را (۴) در [چند نسخه] داخل ممالک محروسه شد) ۵) نسخهٔ [ا ب] منطویات •

و رجای انحراف و اطاعت مانده بر بادیهٔ پیمایانِ ایران راه میگرفتند - و یغما را تمغا نام نهادند - آن هم بدستور دلپسند نقش بست - و هرگونه صورت دلپذیر (که در سجنجلِ ضمیر (۲) متخیّل بود) خوشتر ازان بر منصّهٔ ظهور جلوه (۳) نما شد - و از برکاتِ نیک نیّتی با آنکه رایاتِ اقبال در پنجاب بود سلطان مظفّر گجراتی (که با چهل هزار کس دم نخوت میزد) بسعیِ مجاهدانِ نصرتمند گرفتار آمد - و جمیع سرکشان و گردن فرازانِ آن دیار زینهار خواسته غاشیهٔ عبودیت بر دوش کشیدند - و از بدائع سوانحِ آنکه در هنگام آوردنِ او بعتبهٔ خلافت خود را خود کشت و همانا مصلحت چنان بود - که خاطرِ مهرگزین در کشتنِ آدمي و هدمِ بنیانِ ربّاني ملاحظهٔ تمام دارد - و غالب آن بود که چون در پیشگاهِ نظر مي آوردند بسلامت ماندے - و نیز باهتمامِ مبارزانِ کارطلب سومنات مشهور و جونه گدهه و سایرِ ولایتِ سورت (که جنوب رویه بر ساحلِ دریای عمان است) در تصرّف درآمد - و نیز برهان الملک برادرِ نظام الملک (که معظمِ ولایتِ دکن داشت) از حوادثِ روزگار پناه باینجانب آورده بود - مادام که معدلتِ آن بلاد بمسامعِ حق نیوش میرسید او را بعواطفِ جلیله مستمال فرموده تسخیرِ دکن را موقوف داشته بودیم - چون خبرِ طغیان و ستم رسیدگیِ رعایای دکن رسید اُمرای ولایتِ مالوه و خاندیس حکمِ والا را کاربند شده برهان الملک را حکومتِ آن ولایت داده معاودت نمودند - چون کوتاه حوصله بود تابِ بادهٔ مرد آزمای دنیا نیاورده دمِ استقلال زد - ازانجا (که بمسلکِ نا سپاسي شتافتن استیصالِ خویش نمودن است) در اندک زمانے اثرے ازو و فرزندانِ او نماند - و سرانِ آن دیار یکي از منسوبانِ آن سلسله را بر داشته نخوت آرای شدند - بتائیداتِ سماوي عساکرِ ظفر طراز بسرکردگیِ غرّهٔ ناصیهٔ اقبال قرّهٔ باصرهٔ دولت و اجلال فرزندِ سعادتمند سلطان مراد رخصت فرمودیم - بسیارے آن ملکِ وسیع را (که هندوستانِ دیگر است) نیز در حوزهٔ تصرّف آوردند و نیز نبرد آزمایانِ حقیقت منش در اقصای بلادِ شرقیّه ولایتِ وسیع اوڈیسه را (که متّصلِ دریای شور است) تسخیر نمودند - و چندین هزار سپاهي امان یافته در سلکِ ملازمانِ عتبهٔ خلافت درآمدند - چون تعدادِ نعمتهای ایزدي داستانے دراز است برای انبساطِ خاطرِ آن عظمت دستگاه چندے (۴) بر شمرده بر دیباجهٔ اعلان مي نگارد - که چون مولانا (۵) حسیني بملازمت استسعاد یافت دران نزدیکي بکارپردازانِ اشغالِ سلطنت اشارت شد که بزودي رخصت ارزاني دارند - درین اثنا برخي از واژونیِ بخت در عرصهٔ دلنشینِ کشمیر آغاز

---

(۲) نسخه [ا] ضمیر صافي بود (۳) نسخهٔ [ب] جلوه نمود (۴) در [بعضی نسخه] بهمین قدر بسند نموده بر دیباجهٔ (۵) نسخهٔ [ب] ملا حسیني •

فتنه و فساد نموده با دولتِ خداداد دمِ مخالفت و منازعت زدند - موکبِ اقبال با جمعی از مقرّبانِ بساطِ عشرت برسمِ شکار برآمده برمظاهرِ قدرتِ ایزدي چشمِ عبرت بین گشوده بود که آن شورش مسموع شد - با وجودِ طغیانِ باران بطریقِ ایلغار متوجّه شدیم - و پیشتر ازانکه غازیانِ نصرتمند قطعِ گریوها نموده بآن ملک درآیند بعضی از سعادت اندوزانِ حقیقت مند (که بحسبِ ضرورت دران طوفانِ بے تمیزي افتاده بودند) قابو یافته سرِ سرگروهِ آنها آوردند چون موکبِ اجلال نزدیک شده بود مجدّداً بآن باغستانِ بے خزان عبور افتاد - و دران گل زمینِ فیض بخش استلذاذِ صوري و معنوي نمود - و فرستادنِ ایلچي در تعویق ماند و چون رایاتِ همایون بازگردید[2] در اثنای راه خبرِ واقعهٔ مولانا حسیني رسید که بابتلای امتلا درگذشت - و موجبِ مزیدِ تاسّف گشت - بنابران بعضی سخنانِ محبّت افزا بسلالهٔ اولیای عظام خلاصهٔ اصفیای کرام خواجه اشرف (که از قدیمانِ این دودمانِ والا ست) گفته فرستاده شد - تا حقیقتِ حال را مشهودِ ضمیرِ انور گرداند - و هم مبیّنِ روابطِ عهود و مواثیق (که برسائل و رسل تنصیص و ترصیص یافته) گردد - ترصّد از جلائلِ مآثرِ محبّت و یگانگي آنکه پیوسته بمژدهای مسرّت افزا حدیقهٔ باطن را طراوت بخشند * تمام شد *

* سي ام خلوتکدهٔ دانش بشاهنشاهي فروغ پرتو داشت - و چندے خاصان فیض پذیر ناگاه آرای عروسي هنگامه برخاست - فرموده بودند سازرا[3] از نوا باز گیرند - که آگهي بزم بیگانه خروش برنتابد - از آهسته گذاري و دوربیني[4] و زبان[5] کوتهي و گفته پذیري بینندگان بینش[6] سرمه برگرفتند - دریتولا بزرگ شاهزاده را شگرف دلبستگي بدختِ زین خان کوکه شد و بیوکاني سگالش در سر گرفت - گیتي خداوند را ازین بے روشي دل گران شد - و چون خاطر شیفتگي از اندازه بیرون دید ناگزیر دستوري داد - والا جشنی پیرایش گرفت - و نشاط را تازه آئین برنهادند * ابیات *

فراوان بارگه بر پای کردند * زمین را چرخِ انجم زای کردند

ز هر سو پرده بر درگاه بستند * تتق را تازه نور از ماه بستند

شبِ[7] هشتمِ تیر در قدسي نشیمنِ مریم مکاني فرّخ پیوند خرّميِ افزود - و آن پارسا گوهر بشبستانِ اقبال سپردند *

(۲) نسخهٔ [ا] مراجعت نمود (۳) نسخهٔ [ا] سازرا با نوا باز گیرند (۴) در [چند نسخه] راه دوري (۵) در [بعضے نسخه] زبان کوتهي (۶) نسخهٔ [ب] دانش سرمه (۷) در [چند نسخه] بیست و هشتم تیر *

و از سوانح گشایش قلعهٔ بسینه (۲) - از نا پروائیِ یتاق دار افغانان باز دستِ چیرگي برگشاده بودند - و نخوت فروشي را دستمایهٔ زیان زدگي برساخته - راجه مانسنگهه گزین فوجے بسرکردگیِ درجن سنگهه بدان سو فرستاد - سلیمان و کیدا رایِ آن قلعه را استوار کرده بآویزش برنشستند - فیروزي سپاه گرد برگرفت - هر روز سخت آویزه چهرهٔ دلاوري مي افروخت دهم از نیرنگیِ اقبال دروني توپے درهم شکست - سلیمان و بسیارے را روزگار بسر آمد و کیدا زخمي از پا افتاد - ناگزیر راهِ گریز سپرده بعیسیٰ پناه برد - دربن روز بکرماجیت پورزادهٔ راجه رامچند بسجودِ قدسي آستان سربلندي یافت - چون پدر درگذشت بدگوهران این خرد سال را دست آویزِ خود کامي برساختند - و باندهو را پناه اندیشیده بکج گرائي نشستند - چون رایِ پترداس دستوري یافت از کارداني و مردانگي بسیارے ملک برگرفت - دژنشینان از دستان سرائي عرضه داشتند که یکے از بزرگانِ دولت دست گرفته بوالا درگاه برد - جهان سالارِ مهربان دل پذیرفت - و بفرمانِ والا اسمعیل قلي خان بهمایون درگاه آورد - و درخور نوازش رفت *

و از سوانح چیره دستیِ فیروزي سپاهِ دکن - (چون صادق خان در مهکر (۳) بنگاه ساخت ولختے برار از پراگندگي برآمد) اژدر خان عین خان حبیب خان و دیگر دکنیان بشور افزائي برخاستند - گزین فوجے بسرکردگیِ میرزا علي بیگ اکبرشاهي بچاره گري برآمد - دوازدهم ناگهاني بر اردویِ عین خان گذاره شد - و بسزا مالیدند - با چندے سراسیمه بدر رفت و فراوان غنیمت اندوختند - و نفسے برنیاسوده از پنهان راهے بهنگامهٔ ایشان پیوستند - و باندک آویزش برشکستند - رمانِ اکهاره و فیلان و دیگر کالا بدست آوردند - شانزدهم تولک خان در بنگاله رختِ هستي بربست - دیرین پرستارِ جاوید دولت بود - بیستم (۴) سعید خان را بصوبهٔ بهار دستوري شد - و بسا آگهي اندرز گوهرِ هوشمندي برافروخت - شبِ بیست و دوم آگهي انجمن گرمي داشت - ناگاه ابرها پدید آمد - و تراوش درگرفت - فرمودند باران مردمي بکار بر و دربن روحاني بزم پراگندگي میفکن - بزودي هوا بصافي شدن رو نهاد - و شگرفیِ گیرادم شگفت آورد - همه جا سخت بارید - و از دولتخانه بازگشت *

دربنولا گیتي خداوند بر سادہ لوحیِ میرزا مظفّر حسین قندهاري بخشود - او از تن آساني و ناپروائي کارِ خود را بآزمندانِ ستمگر واگذاشت - چند بار زیردستانِ اقطاعِ او و برخے بازرگان (۵) داد خواه آمدند - اندرزگذاري بآن نا آزمون هنرنا درنگرفت - از روز بازارِ داوري

---

(۲) در [چند نسخه] بسته (۳) نسخهٔ [ب] بهکر (۴) نسخهٔ [ا] بیست و دوم (۵) نسخهٔ [ز] و برخے بزرگان *

دلتنگ شده دستوری حجاز درخواست - و پذیرش یافت - پس از چندے پشیمان شد
و بآسیمه‌سري برنشست - بیست و چهارم شهریار پایه شناس او را بازخواند - و بتازگي
برنواخت - بیست و هفتم میرزا کوکه چوبے بوالا نظر درآورد - و چنان برگذارد که هنگام
شگافتن سبز جانورے از میان پدیدار گشت - و پس از چندے جان بسپرد - و برای نمودن
همان روش بدانجا بازگذاشته شد - فرمودند هرگاه در دندانِ نیل و سنگ پیکران[۲] جان
برگیرند پیدائی آن در چوب که لختے نرم تراست چه شگرف - لیکن مردم زاد را جز کم دیدار
بشگفتي نبرد - سي و یکم میرزا رستم را بشمالي کهسار فرستادند - چون باسو و برخی بوم نشین
از بدگوهري سر از فرمان پذیري برتافتند میرزا را بتهان و آن نواحي اقطاع داده بدانسو
دستوري شد - و آصف خان و هاشم بیگ و بسیارے را بیاوري همراه کردند - یازدهم امرداد
رامچند را ببرار فرستادند - (چون ناهنجاری جنوبي سپاه بعرضِ همایون رسید - و نیز روشن شد
که شهباز خان با لشکرِ مالوه بے دستوری شاهزاده به تیولِ خود باز گردید - و یک لک مهر
که بسامانِ لشکر روانه شده بود از راه نا ایمني در گوالیار است) آن نیکوپرستار دستوري یافت
تا خزینه را بگزین پاسباني برد - و سپاهِ مالوه را بازگرداند - و هریک را اندرز برگذارد
درین هنگامِ بارش ازکم باراني که و مه بسرآسیمگي افتاد - دوازدهم به نیایشگری افسرخدیو
ابر ریزش درگرفت - و دلهای پژمرده سیراب شد - درین روز محمّد بیگ و پور او طاهر بیگ
از ایران رسیدند - و سعادت بار یافتند - خود را از نژادِ خواجه شمس الدّین محمّد
صاحبِ دیوان برگیرند - و لختے از جفر آگاه - گیتي خداوند یورشِ دکن برسگالیده راز پژوهي
فرمود - این بیت برآمد •　　• بیت •

سفر کن سفر کن سفر کن سفر • سفر کن که بسیار یابي ظفر

و از سوانح چشم زخم رسیدن بقدسي پیکر - و بایزدي پاسباني بعافیت انجامیدن
هیزدهم جهان سالار آویزهٔ آهوان تماشا میفرمود - و مردم از دور نظّارگي - ناگهاني
آهوئے دریده شاخ بند گردانید - آن تهمتن شاخ را استوار برگرفت - و هرچند بزمین آمد
دست ازان باز نداشت - خراشے در یکے از بیضهای دوگانه رسید - و خونے برتراوید - آن
توانا دل شمارے برنگرفته بکارِ جهانباني پرداخت - هفتم روز آسیب آفتابه رسید
و آماس برافزود - از گوناگون گفتارِ پزشکان دارو قرار نمیگرفت - و نفس نفس درد درافزایش
بهزاران گفت و گو چاره بحکیم مصري و حکیم علي باز گردید - و سامانِ دارو براقمِ اقبالنامه

---

(۲) در [بعضے نسخه] پیکرے •

و شیخ بینا و شیخ هنسو(۲) پورِ او در نهادنِ موهم و بند و گشاد نیک اندیشي بجاي آوردند اگرچه بیماري بیکماه و بیست و دو روز کشید لیکن بیست و نه روز بدشواري گذشت - با آنکه از کار آگهي همه روز بارِ عام دادند سترگ شورشے افتاد - و فتنه پژوهانِ یاوه درا را بازار گرم شد و که و مه را سراسیمگي در گرفت - هفت روز بخلا جا نرفتند - و خرد و بزرگ کالیوه تر شد یازدهم روز زلو بر نهادند - و نشانِ بهي پدید آمد - بیست و چهارمِ شهریور میرزا یوسف خان از جونپور رسید - و بخسرواني نوازش سربلندي یافت - دریں روز فتح الله شربت دار را بدکن دستوري شد - و پانصد احدي بهمراهيء او فرستادند - هفتمِ مهر قدسي پیکر شست و شو فرمودند(۳) - و والا بزم پیرایش گرفت * نظم *

جشنے که چنین بروزگاران * در خواب ندیده نو بهاران

نے بزم که نقشِ چرخ(۴) و اختر * مجموعهٔ حسنِ هفت کشور

گوناگون بخشش و بخشایش رفت - و روزگار را شادمانيء دیگر در گرفت - بسا زنداني رهائي یافت - و دیرین خواهشها بر آمد - (هرکرا کامیابي فیایشگري بر افزاید - و از نا ملایم روزگار سررشتهٔ نیازمندي وا نهلد - و بداد و دهش جهان را آباد دارد - و بتازه روئي نیکوئيء همگنان بر سگالد) چنین گزند را اپاداش نتوان خواند - و پیام آگهي چسان شمرده آید - اگرچه نزدِ آنانکه جان پس از تن گذاري دیگر پیکر بر گیرد چندان شگفت نیارد - ازانجا (که لغزش(۵) پایهٔ الٰهي بزرگان هر دور بیني در نیابد تا ظاهر نگهان چه طرف بر بندند) پیچشِ دل لختے فرو نشیند - همانا عقیدت افزائيء مردم و پیدائيء دوستداريء جهانیان بود - ازین رنجوري خرد و بزرگ آسیمه سري داشت - و مال و جانِ خود را بدلِ تندرستيء گیهان خدیو میخواست پانزدهم قاضي نورالله را به پژوهشِ سیورغالِ صوبهٔ آگره فرستادند - و فرمان شد که مستمندانِ تهي دست را از نو زمین بر دهد - بیست و ششم افسر خدیو بر سمندِ اقبال بر آمد - و بباغِ دلامیز(۶) عشرت اندوخت - شب در آهو خانه بعیش گذراندند - و پایانِ آنروز مهین بانوي دودمانِ عفّت مادرِ شاهزاده سلطان دانیال را روزگار سپري شد - دیگر روز دیرین پرستارے بشبستانِ اقبال در گذشت - گیتي خداوند بسرّ ایزدي خواهش رسیده شکیبا گردید - و آمرزش در خواست - بیست و هشتم بقدسي منزل باز گردیدند - دریں روز بمشکوي بزرگ شاهزاده دختِ مرزبانِ خاندیس را پیمانهٔ زندگي لبریز شد *

---

(۲) نسخه [ب] هتو (۳) نسخهٔ [اب] فرمود (۴) نسخهٔ [ا] هفت اختر (۵) یا لغزش مایه باشد (۶) نسخهٔ [ب] دلاویز *

و از سوانح ناکامی عیسي - چون راجه مانسنگهه از رسیدن هنگام بارش نزد گهوزا گهات بنگاه برساخت سخت رنجور شد - و پزشکان آزمون کار بروز[۲] نومیدي نشستند - آن بومي با معصوم خان کابلي و دیگر بد گوهران نافرجام بکارزار آمد - دران سال بدوازده کروهي رسیده و فیروزي سپاه آمادهٔ پیکار شد - از نیرنگئ اقبال بارش و آب دریا کمي پذیرفت - بهزاران دشواري باز گشتند - و در کشتي راندن بس رنج کشیدند - چون راجه بهي یافت گزین لشکرے بسرکردگئ همت[۳] سنگهه بمالش ایشان روانه ساخت - بد گوهران از میانهٔ ولایت بیرون شده در کنارهٔ سمندر دم آسایش بر گرفتند - چون فیروزي سپاه نزدیک شد لختے از سراسیمگي رخت هستي بسیلاب در دادند - و فراوان اولجا بدست در آمد •

درینولا بهر شهرے آشخانها آماده گشت - دربن سال کم بارید - و گران ارزي جهانے را برنج در افکند - سرسال ذوذوابه نمایش کرد - اخترشناسان خشکي و تنگي برگذاردند - شهریار مهربان دل بهرجا کارآگهے نامزد فرمود - تا هر روز مستمندان تهیدست را خورش برسازد و همواره بوالا فرمایش آرزومندان به پیشگاه حضور رسیدے - و کام دل برگرفتے - و همچنان جوق جوق درویش را بنخواسته داران سپردند - دوم آبان شمسي وزن شد - افسرخدیو را بدوازده چیز برسختند - و فراوان مردم را کام دل برآمد - دهم (که روز جشن بود) تورانیي نواشے دو شتررا با بار برکشید - و بیننده‌گان را شگفتي درگرفت - و دربن روز شاهم‌خان از اقطاع خود آمد - و بشاهنشاهي نوازش سر برافراخت - سگالش آن بود که رستم میرزا را بپاسباني گجرات روانه گردانند - و او را باتالیقي برنواخته همراه سازند - تا شاهزاده سلطان مراد از خسرواني نواخت و پور نزدیکي نشاط اندوزد - لیکن اندیشه بکردار نیامد - درینولا دربکرام زعفران گل کرد - گیتي خداوند این سرزمین را شایستهٔ آن دانسته تخم را به تخته بیگ فرستاده بود - یازدهم از سرسبز شدن و بر شگفتن آن آگهي رسید - و دوربیني پیدائي گرفت دربن روز میرزا یوسف خان دستوري گجرات یافت - او را در آنسو جایگیر کرده فرستادند تا کمک فیروزي سپاه دکن باشد •

فیروزي یافتن صادق خان باقبال شاهنشاهي

چون میرزا علي بیگ اکبرشاهي چیره دستي یافت نظام الملکیان بکین توزي تازه پیمان بر بستند - خداوند خان حمید خان عبدالفتّاح اژدرخان جمال خان دستور خان

---

(۲) در [چندنسخه] بر در نومیدي (۳) نسخهٔ [ز] هیم سنگهه •

و دیگر مردم ده هزار سوار و نزدیک هشتاد فیل بسیچ پیکار در سر گرفتند - فیروزی سپاه با آنکه بسه هزار نمیکشید بدلاویز گفتار سپه آرا دل به پیکار بر نهاد - قول صادق خان سانول داس محمد جان[۲] بیگ مولانا محمودي و برخے راد مردان - برانغار میرزا خان سیّد بایزید عزّت[۳] خان ملک رادهن[۴] عبد الرّحمن قبول خان و چندے نامور - شاه قلي طاهر[۵] اورکنجي تلغمهٔ این فوج - جرانغار اعتبار خان وفادار[۶] خان و لختے بهادر - و چندے کار آگهان تلغمهٔ این - هراول میرزا علي بیگ دوست[۷] سیّد لاد صالح پور وزیرخان محمد حسین شیر افکن محمّد امین مودودي میرطوفان و برخے دیگر - میر حسیني بهادر میر[۸] هزار قابل یرغلیغ اتم بهادر باوقچي گری این پیش قدمان نامزد گشتند - از مهکر[۹] چهل کروه پذیرای[۱۰] کارزار شدند - و هشت کروهی پاتهري[۱۱] بر ساحل[۱۲] بان گنگ دم آسایش بر گرفتند - و آن دریا را پیش و رود بارے در پس داده استوار جائے بنگاه برساختند - هفتم آذر فوجها بر آراسته دل بآویزش نهادند - نخست خداوند خان با پنج هزار سوار و چهل فیل بهراول در آویخت میرزا علي بیگ با برخے کارنامهٔ مردانگي بجای آورده درهم شکست - دوست سیّد لاد احسن داد گنداوري داده زخمي بزمین آمدند - و برانغار از مخالف انبوهي بے آویزه برگردید - صادق خان رود بارے در پیش داشته نیرنگیٔ نیلي سپهر میدید - فراوان کس از مخالف روی[۱۳] جنگ بدو آوردند - پای افشرده بتوپ و تیر در گرفت - و از ایزدي تائید فیروزي چهره بر افروخت - بسیارے فرومایه را زندگي پیوند برگسیخت - و فراوان اولجا بدست افتاد - ازان میان چهل فیل گزیده - و از فیروزي سپاه جز چندے نا روشناس را روزگار ابسر نیامد - هیزدهم قلیج خان بوالا درگاه پیوست - چون سرانجام لشکر تیراه بشایستگي[۱۴] نیارست نمود و پسند قدسي خاطر نیامد بپوزش گذاري بدرگاه رسید - بیست و سیوم حسین بیگ شیخ عمري به بنگش دستوري یافت - و آبادیٔ آن ملک و مالش تاریکیان بدو باز گردید - دریتولا گزین جهازے بانجام رسید - نخستین بار از کم آبي در روان ساختن فراوان رنج رفت - بخاطر همایون رسید که بر فراز بزرگ کشتئے (که پانزده هزار من و افزون

---

(۲) در [چند نسخه] خان بیگ (۳) نسخهٔ [ز] خیریت خان (۴) در [بعضے نسخه] راودهن (۵) نسخهٔ [ب] طاهر اورانکجي (۶) نسخهٔ [ا] قادر داد خان (۷) در [بعضے نسخه] دوست میرزا سیدلاد (۸) در [بعضے نسخه] میرهزاره (۹) نسخهٔ [ب] بهکر (۱۰) نسخهٔ [ا] آمادهٔ پیکار شدند (۱۱) در [بعضے نسخه] با نهري (۱۲) در [بعضے نسخه] برساحل گنگ (۱۳) در [چند نسخه] رو بدو آوردند (۱۴) نسخهٔ [ا] دوم •

بار برد) بر سازند - و آسان بسر منزل رسید - بیست و چهارم تیر آغاز گردید - و بیست و هشتم آذر بانجام رسید - در درازي سي و هفت گز - شازده هزار و سه صد و سي و هشت روپیه بخرج رفت - و بشایستگي به بندرِ لاهري روانه شد - بینندگان بشگفت در شدند - پنجم دی ماه ماما آغا رختِ هستي بر بست - او کوچ شهاب الدّین احمد خان است - بشایستگي زندگي بسر آورد - چون با مریم مکاني پیوندِ خویشي داشت بامدادان گیتي خداوند بقدسي منزل رفته پرسش فرمود - و ازانجا آبِ راوي گذشته بآهو خانه گذاره شد - بسیچ آن بود که شب همانجا بسر برند - لختي دستِ مبارک بدرد آمد - و بشهر باز گردیدند یازدهم شاهم خان را بقنّوج باز گردانیدند - و بهین پند ها آگهي افزود •

و از سوانح فرمان پذیري لچهمي نراین - او مرزبانِ کوچ است - چهار هزار سوار و دو لک پیاده و هفت صد فیل و هزار کشتیء جنگي بدو گراید - آباد ملکي ست - دراز دویست کروه - پهنا از چهل تا صد - خاورسو دریای برم پتر - شمال پایانِ تبّت و آسام جنوب سو گهوراگهات - باختر رو ترهت - پیشتر ازین بصد سال در پرستشگاهِ جلیس (که اورا بمهادیو نسبت دهند) پارسا زنے به نیایشگري بر نشست - و خواهشِ فرزند فرمان فرما در پیش گرفت - و بایزدي نیرو آبستن شد - و پسر بزاد - بشنا[۲] نام نهادند - و راجگي آن دیار یافت - نبیرهٔ او مال گسائین فراوان آگهي داشت - و ستوده خوبها پیرایهٔ حالِ او لختي بمعنوي حس[۳] بر سترگيِ بار خدیو شناسائي اندوخت - و در شاهنشاهي ستایش کتابے بر ساخت - و آنرا با گزین کالا روانهٔ قدسي درگاه گردانید - همواره به نیایشگري سعادت مي اندوخت - با وابستگي آزاده زیستے - و از بیوگاني پیوند بر کناره بودے - در پنجاه سالگي جا نشیني ببرادر زادهٔ خود پات کنور نامزد گردانید - بزرگ برادرِ او شکل[۴] گسائین خواهشِ کدخدائي نمود - از فزون دوستي پذیرفت - او را پسر شد - و لچهمي نراین نام کرد - چون روزگارِ او بسر آمد راجگي بدو باز گردید - و پات کنور سر بشورش برداشت - بیاوريِ عیسی لختي کارِ او پیش رفت - درین هنگام لچهمي نراین به نیایشگريِ والا درگاه برخاست - و بمیانجيِ راجه مانسنگهه خواست که خود را بجاوید دولت بربندد - راجه از سلیم نگر بانند پور شتافت او چهل کروه پذیرا شد - سیزدهم دی سواره دریافت - و بگرم خوئي بزمِ دوستي بر افروخت سپس راجه بیورتِ خود روانه شد - بآن اندیشه که در بنگاهِ خود بزرگ داشت بجای آورد میانهٔ راه راجه از نامیهٔ حالِ او دلتنگي برخوانده بشایستگي پدرود کرد - و پس از چندے

(۲) در [اکثر نسخه] بیسا (۳) در [اکثر نسخه] حسن (۴) نسخهٔ [ب] سوکل گسائین •

همشیرهٔ خود را براجه داد - مرزبانِ کوچ حاکمِ بنگاله را نبیند - سلیمان کررانی بآویزهٔ او رفت و نا کام بازگردید - دربنولا ملتان در اقطاعِ خان اعظم دادند - چون سگالش داشت (که پیشین شرمساري را چاره گر آید) جایگیرِ نزدیک خواهش نمود - و پذیرش یافت - بیست و ششم رای رایسنگهه بدولتِ بار رسید - یکی از نوکرانِ دوستدارِ او ستمگري نمود - داد خدا بیاز پرس برخواند - و آن تبه سگال چون پنهان داشته گریختنِ او برگذارد چندے از کورنش باز داشتند و پاسِ پیشین نوازش فرموده بدکن فرستادند - و سورت در اقطاعِ او قرار گرفت - بو که از غنودگي بیدار گردد - و تبه کاري چاره پذیرد - آن خوابیدهٔ خرد لختے در بیکانیر بنگاهِ خود درنگ نمود - و چندے در راه - هرچند اندرزگوئي شد سودمند نیامد - صلاح الدّین را فرستادند - که اگر بدان خدمت نمي شتابد بقدسي آستان بازگرداند - نا گزیر بوالا درگاه آمد چون کجروي را شایسته پاسخ نداشت چند گاه دستوري بار نشد - دران روز برآسیمه سریِ او بخشودہ باز کورنش دادند - و ستارهٔ بختِ او از سرِ نو فروغ گرفت - بیست و نهم پایهٔ میرزا شاهرخ برافراختند - پنجهزاري ذات و نیمهٔ سوار را برآوردي تنخواه شد - و اجین و گزین جایهای مالوه از شاهباز خان برگرفته در اقطاعِ او دادند - و چون او در لشکرِ دکن بود امیر کلان بدخشي را فرستادند - که گماشتگانِ پیشین جایگیردار را دست کوتاه دارد *

دربن ولا هر روزِ هفته بکارے نامزد شد - اورنگ نشینِ اقبال همواره بهشیار خرامي و اواره نویسي گرامي زندگاني آباد دارد - و از کار افزوني هرچندے بنمطِ خاص تازگي بخشد چهارمِ بهمن یکشنبه بدیدنِ اسپ قرار گرفت - دو شنبه بشتر و خچر و گاو - سه شنبه بسپاه - چهار شنبه بدارالوزارت - پنجشنبه بداد خواه - آدینه بدیدنِ نیکان - شنبه بفیلخانه نخست کارهای گفته سرانجام یابد - سپس بدیگر کارکرد پردازند - پنجم رای رایسنگهه را دستوری دکن شد - بو که پیشین تبه سگالي چاره پذیرد - و او را تازه آبروئے بدست افتد هفتم رانا کهنکار را روزگار سپري شد - همانا امرا پورِ بدکیشِ او زهر بخورش داد - و درکشیدنِ سخت کمانے نیز گزندے رسیده بود *

فیروزي یافتنِ اولیای دولت و شکست یافتنِ سپاه دکن

از سرگذشتِ احمدنگر و دورنگی شورشِ دکنیان به تبه سگالي افتادند - و چشم هر روز افزون اقبال نگشوده دل بکارزار نهادند - شاهزادهٔ سلطان مراد بسیچِ آویزش درسر گرفت آمرا از پایه شناسي بدین نگرائیدند - و انجمنِ رازگوئي برساخته بچاره گري نشستند

ميرزا شاهرخ را بسرکردگي برگزيدند - و خانخانان را بسپه آرائی بسيارے راد مردان دستوري شد - و خزينه و فيلخانه و توپخانه نيز بشايستگي سرانجام يافت - دل بايزدي تائيد بسته رده برآراستند - قول ميرزا شاهرخ و خانخانان ميرزا علي بيگ شيخ دولت اعتبار خان وفادار خان افضل تولکچي شيرافکن ميرشريف گيلاني محمّد خان(۲) علي خان ميرنظام قادر قلي کوکه اسلام خان مير قطب الدّين ميرمحمّد امين مودودي هزاره بيگ ميرطوفان ميرک بيگ(۳) - علي قلي سعيد گواليارى موسى ترکمان فرّخ علي آبادي عبد القدّوس و ديگر بهادران - برانغار سيّد قاسم بارهه با خريشاوندان ابو الفتح نوبان بيگ ميرزا محمّد جهانگير ميرزا زاهد شريف خان فرزندانِ سيّد جهجو(۴) بهائي خان حسن(۵) خان بلوچ ملک محمّد شيخ مکهن شيخ مصطفى عالم خان کيسو داس شيخ صالح شيخ عثمان سيّد جلال شاه علي و ديگر مجاهدان - جرانغار راجه علي خان - هراول جگنّاتهه راى درگا راج سنگهه رامچند کيسو داس سانول داس رايمل بهيم نراين داس منوهر پسرانِ کهنکار پرتهي راج نرهرداس کيوان کله سکت سنگهه سلطان(۶) بهاتي ٹهاکرسي بهوج راج پرسرام شيخ جمال و ديگر تيزدستان التمش علي مردان بهادر کامران بيگ سبحان قلي لشکري عسکري مرتضى قلي حيدر قلي مظفّر دوست محمّد حافظ ميرزا - طرحِ دستِ راست غزنين خان حسن خان ميانه شيخ ولي فتح خان شيخ هنسو(۷) شيخ کرم الله دولت خان ابو القاسم و ديگر بهادران - طرحِ دستِ چپ حسن علي بيگ شاه نظر بيگ و برخے ترکمان - تلغمۀ برانغار شير خواجه يعقوب بيگ کوچک علي ميرهزار سيف الله خواجه باقي خان علي قلي حيدر دوست انم بهادر ميرحاج ابراهيم بيگ ميريحيى الله يار خانِ قلي عرب و برخے احدي - تلغمۀ جرانغار ميرابو المظفّر بهادر خان قابل يرغليق صفدر بيگ عبد الرّحمن علي قلي پادشاه قلي بهادر بيگ محمّد مغول ولي محمّد هاشم ميرشجاع ابراهيم بيگ دوست محمّد اوزبک خان زاده ايمن علي جان بيگ چنداول ملک رستم مرل غازي خان علي خان بجلي خان شمس خان لوحاني(۱) داؤد چک و چندے ديگر - با دلے نيايش گزين و همّتے نيرو پژوه از شاه‌پور بسوى غنيم چالش رفت و دوازده کروهئ پاتهري نزدِ اشتي ناوردگاه برگزيدند - غنيم نيز فوجها برآراسته جوياى پيکار شد سپاهِ نظام الملکي درميان - عادل خانيان دستِ راست - لشکرِ قطب الملکي دستِ چپ

---

(۲) نسخۀ [ب] محمد علي خان (۳) در چند نسخه] ميرک جان علي قلي (۴) در [بعضے نسخه] چهجو (۵) نسخۀ [ز] حسين (۶) نسخۀ [ا] سلطان باقي (۷) نسخۀ [ا] حسنو - و در [بعضے جا] هنو ●

بیست و هشتم بهمن پاسے از روز برآمده بود - دریای گنگ گذشته بکارزار دل نهادند - آغاز نبرد از اوقچیانِ دستِ راست شد - و شیر خواجه کارنامها پرداخت - مخالف استوار جائے گزیده ایستاده بود - و آتشبازي چیده از جا بر نمي آمد - نیزدستان هرسو بیرون شده در مي آویختند - پایانِ روز بزرگ آویزش درگرفت - راد مردان بهم درآمیختند - و از انبوهيِ غنیم و افزونيِ آتشبازي بسیارے را پای همّت از جای رفت - جگنّانهه با چندے و رای درگا و راج سنگهه و دیگر سرانِ راجپوت جدا جدا عنان کشیده دران عرصه ایستادند - عادل خانیان را گذاره برمرزبانِ خاندیس افتاد - او پای استوارکرده دادِ راد مردي داده بمردانگي فرو شد و سي و پنج نامور و پانصد پرستار او بهمرهي جان بشایستگي سپردند - میرزا شاهرخ خانخانان میرزا علي بیگ رو بروی خود را برداشته نظّارگيِ نیرنگيِ اقبال بودند - سیّد قاسم و دیگر مجاهدان نیز برهم آویزهٔ خود چیره دست آمدند - مخالف مرزبانِ خاندیس را قول انگاشته فرو شدنِ او را بسرآمدنِ روزگارِ میرزا شاهرخ و خانخانان پنداشت - دران تیره شب از یکدیگر جدا شده ایستادند - و هردو گروه گمانِ فیروزي بخود برده فرازِ اسپ گذرانیدند - بسیارے بیمناکانِ گریز پا باز گردیده پیوستند - سرانِ فیروزي سپاه بران که راجه علي خان بغنیم پیوست یا کناره گرفت - ازین رو بنگاهِ او تاراج شد - دوارکا داس در هراول و سیّد جلال در برانغار سپنجي جان را به نیکوئي درباختند - رامچند (که دران روز سخت تکادو داشت) در فوجِ راجه علي خان بیست زخم خورده بزمین آمد - دران شب با کشتگان هم آغوش بود بامدادان برداشته بخانه آوردند - پس از چند روز نقدِ زندگي سپرد - بامدادان (با آنکه فیروزي سپاه هفت هزار کس بود - و مخالف بیست و پنج هزار) بسگالشے درست و دلے نیایشگر رو بآویزش نهادند - و چون همه شب به تشنگي گذشته بود دریا سو گام برداشتند - غنیم که دودلي داشت ازین ناهنجار جنبش آهنجِ پیکار درسر گرفت - و بکمتر آویزه رو بگریز نهاد و فراوان مخالف نقدِ زندگي درباخت - انکس خان میان زین الدّین هیبت خان شریف خان سرکش خان بهیلم خان سرمست خانِ رومي و دیگر سردارانِ عادل خانیه فرو شدند شمشیر الملک عزیز الملک دلپت رای یاسین خان اژدر خان از نظام الملکیه دست فرسودِ نیستي گشتند - اخلاص خان طاهرخان و چندے از قطب الملکیه را روزگار بسر آمد - چون فیروزي سپاه از پیکاردرازي ستوه آمده بود به تکامشي نپرداخته بسپاس گذاري نشست (با آنکه غنیم از شصت هزار سوار افزون بود و اولیای دولت پانزده هزار) بایزدي تائید سترگ فتحے چهره برافروخت - وکه و مه را شگفت درگرفت - چهل گزین فیل و توپخانه

بدست درآمد - دیگر روز راجه علي خان را در آوردگاه شناخته بر آوردند (۲) - و تباه اندیشان هرزه درا بشرمساري درافتادند - شناسائي داستانِ ناورد گاه همان سرگذشت کوران و فیل است هر یکے دگرگون برگذارد - و آنکه از فوجها آگاه باشد ناپدید - و هرجوق را در آشوب و آمیزه نیروی دریافت نماند - همان بهتر که بدین مایه گفتار بسند نماید - دربنولا زین خان کوکه بکابل دستوري یافت - چون قلیچ خان زابلي ملک را بشایستگي روبراه نکرد چهارم اسفندارمذ آن گزین خدمت گرانبارِ اندرز دستوري یافت - و کابل را در اقطاعِ او دادند - و جایگیرداران کابلستان را تا بهت فرمان شد که از به دیدِ او بیرون نروند - ششم جشنِ قمري وزن عشرت افزود - و آن همسنگِ آسمان را بهشت چیز برسختند - هنگامۀ نشاط فراهم آمد و خرد و بزرگ عشرت نامه برگرفت *

آغاز سال چهل و دوم الٰهي از جلوس مقدّس شاهنشاهي
یعني سال شهریور از دور چهارم

نوروزي آوازه جهان را در نشاط گرفت - و هوا خرّمي مزاج برنائي آورد - جهان خدیو الٰهي نیایش را رسمِ نو برنهاد - و بآذین بهار را سرمایۀ پیرایش بخشید * * نظم *

دوران ببهار رنگ و بو داد * گلدسته بدستِ آرزو داد

بسپرد چمن بباد شبگیر * دشتِ تبت و بهارِ کشمیر

شبِ جمعه دومِ شعبان سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج پس از سپري شدنِ سه ساعت و دوازده دقیقه نور افروزِ آفرینش بشرف خانه درآمد - آسمان برنگ ریزي برخاست - و زمین بنگارپذیري برنشست - ششمِ فروردین همّت سنگهه پورِ راجه مانسنگهه را روزگار بسر شد - بمردانگي و سربراهي روشناس بود - بشکم روي درگذشت - و الوسِ کچهواهه در غم افتاد مهر افزونیِ جهان سالار مرهمي کرد - و لختي شکیبائي فراچنگ آمد - نهم صادق خان را بساطِ زندگي درنوشتند - پس از فیروزمندي با شاهزاده سلطان مراد در شاه پور میبود - سپه آرائي و ملک آبادي به نیکوپرستاري او شایستگي داشت در هرکار کرد بایست را از دست وا نمي هشت - امتلا باسهال کشید - و بفواق نفس بر گسیخت - شگفت آنکه چندے ازین پیشتر خان اعظم میرزا کوکه در خواب بدینسان نمودارے دیده بود - هفدهم اورنگ نشینِ اقبال دربزمِ خواجگي فتح الله عشرت مي افروخت

---

(۲) نسخۀ [ا ز] برداشتند *

ناگاه سپندے بر چهرۂ اقبال برسوختند - در نوروزي پيرايۂ آتش در گرفت - و افروزش از بارگاه بقدسي منزل رسيد - همانا از شبستانِ والا در طنابے شعله بر زد - و ازانجا بلندي گرا شد - و چند روز در افسردنِ آن تكاپو رفت - شهريارِ والا بينش را درين سال بدينگونه جشن آرائي در سر نبود - همگي سگالش آنكه بگلگشتِ كشمير نشاط اندوخته آيد - و شگفت آنكه محفلِ شاهزادۂ سلطان مراد نيز بدينسان بر افروخت - ديگر روز بدان سان آئين بستند و بزمِ شرف دران همايون بارگاه بر آراسته شد - قليچ خان بپايۂ چهار هزار و پانصدي برآمد و اسمٰعيل قلي خان بچهار هزاري - و ميرزا جاني بيگ و شاه بيگ خان بسه هزار و پانصدي و دور و نزديک كه و مه را در خورِ نوازش رفت •

چالش[۲] گيتي خداوند سيوم بار بتماشاي سرابستان كشمير

سگالش آن بود كه چون بدار الخلافۂ آگره خرامش شود نخست دران فيض گاه نيايشے چند بدادارِ بے همتا رود - كه و مه از گريوۂ سختي بسانِ هربار در باز ماندن داستان بر سرائيدے - برخے برگذاردے نيروزي سپاه را با دكنيان آويزه ميرود - شاهنشاهي كوچ كشمير سو چگونه سزد - هرچند نهان بينيِ گيتي پيرا بآرمونِ ايشان رسيده بود از غرض پرستي بفرامشي ميرفت - تا ناگاه از فيروزيِ جنوبي سپاه آگهي رسيد - و بوالا سگالش ياور افتاد ليكن بپاسِ دلها لختے درنگ رفت - و فرمان بآذين شد - و افروزيندۂ خواهش آمد شبِ بيست و يکم پس از دو گهري بدانسو كوچ شد - و بباغِ دلاويز[۳] بر آسودند - پيكر نگهانِ رسم زار را پيشانيِ دل چين آلود گشت - و دور بينانِ آگاه دل در انتظارِ پيدائيِ نهفته يابي بر نشستند •

و از سوانح فرستادنِ شاهزادۂ سلطان دانيال بالٰه آباد - ازانجا (كه افزايشِ والا پايگيِ فرزندانِ رضا جو آبياريِ گلشن سراي سلطنت است) درين شب آن گوهرِ اكليلِ خلافت را دستوري شد - هفت هزاري ذات و سوار قرار گرفت - و دران صوبه اقطاع دادند - قليچ خان اسمٰعيل قلي خان مير شريف آملي و بسيارے را همراه ساختند - و نخستين باتاليقي سر بر افراخت - و بگرامي خلعتها و گزيدۂ اسپان و افزايشِ منصب چهرۂ بختمنديِ ايشان افروخته آمد - و زيردستانِ آن سو را نويدِ تازه ايمني رسيد - و بسا آگهي اندرز آويزۂ هوشمندي گردانيدند - لختے ازان بر مي نويسد - نخست مردم زاد در آباديِ انديشه بر كوشد

---

(۲) نسخۂ [ب] چالش فرمودن (۳) نسخۂ [ا] دلاميز •

و آنرا بکار کرد آراید - در خورش و پوشش و خواب و بیداري خرد افزائي بر جوید نه تن فربهي و جان نزاري - در فرماندهي آن سگالش رود که زبردست را از ستم توانا بازو نگاه دارد - و آبادیِ ملک و سپاه بر افزاید - همواره با نیکوان برآمیزد - که مایهٔ شایستگي ست - از پیکر آرایانِ خراب درون پرهیزد - که چشمه سارِ هر نا خوشي ست - با هرزه لا و بسیار گو و مست و دشنام ده و هرزه خند و بد دل و فرومایه و سودائي مزاج و نا توان بین و سخن چین و حرف ساز و نادانِ دانائي فروش و جوانِ رعنا و زنِ خرد سال ننشینند - که آدمي بآرامیدگي خوی دمساز برگیرد - برخی اگرچه در هم نشینان پاسِ این دارند لیکن از پرستاران شمارِ آن برنگیرند - و ازان غافل که نکوهیدهٔ خویِ این گروه بیشتر در گیرد - و آوازهٔ بدنامي از اینان بلند گردد - در شناخت مردم زاد فراوان ژرف نگهي بکار برد - یکے جاندار - دیگرے زهرگیا - و برخے غذا آسا - و لختے دوا سان - بسا بد گوهر بدستان سرائي و سفارش داستان در پایگاهِ نیکان جای گیرد - و بسیارے خیر اندیش از خامش زباني و راست گذاري و کم آمیختگي و پیغوله نشیني ببد کاري نام بر آورد - از تلخ مزاجیِ راست سخن رو در نکشد و بر نشورد - و افزونیِ دیدارِ خیرسگال دلگرفتگي نیارد - و فراوانیِ هوا خواه پیرایهٔ دولت شمرد نه دست آویزِ بے توجّهي - ذات فرّخي و نژاد بزرگي از گوهر شناسد - نه از نیاک نیکي و تخمه سترگي - از دود (که پورِ آتش است - و از نور بے بهره) براستیِ گذارده پی برد با فروتر آن کند که از برتر چشم دارد - و در پس همان گوید که در پیش - در باز پرس آهستگي و ژرف نگهي بکار برد - و بر نگاشته و گواه و سوگند بسند نکند - و گونا گون پرسش و پیشاني سواد را یاور سازد - و روزنامهٔ احوال و خوی همنشینان لختے برآمیزد - و در بژوهش ایزدي نیایش فرا پیش دارد - و پاداش را از هنجار بر نگذراند - و هنگام خشمگیني و گرسنگي بدان نپردازد - از دگرگون کیش بسرگراني ننشیند - و بسخت تکاپو سایه نشینِ صلح کل گردد بکینِ توزي دل برنیالاید - و در باد افراه راهِ حیله نسپرد - راز پاسباني بر خود گیرد - و جز با یکدویِ نیک سگالِ ژرف بین درمیان ننهد - هنگامِ مشورت بنا سزا جانقي نپردازد نخست جدا جدا را پژوهد - سپس فراهم ساخته بکاوشِ گذارده بر نشیند - و گذارنده را نشان ندهد - بلغزش نگهي خویش و آشنا[۲] و همسایه برنیازارد - اگر بمهرباني چاره پذیرد بقهرمان نشتابد - افتاده را جان نشکرد - و گریخته را از پی نرود - بسوگند زبان بر نگشاید و عبرت از دیگران برگیرد - نه از خود - هرکه از پند گذاریِ روزگار دانش بیندوزد برنج آموزگار

---

(۲) نسخهٔ [ب] اقربا و آشنا ●

سودے برنیارد - از هرکه نیکي رسد بفرامشي ندهد - و در پاداشِ آن برکوشد - کارِ امروز بفردا نیندازد - و نیکنامي را جاوید زندگي برشمرد - از مزاح و بازي برکناره زید - خاصه با بزرگتر از خود - اگرچه پیشینیان بملال زدائي لختے بدان پرداخته اند نه چندان که دل بیفشرد و بایست وقت از دست رود - هیچکس را با(٢) خود گستاخ نسازد - و بشرمگیني در نیندازد پلارکِ شمشیر و خامه را دو بازوی دولت برشمرد - نخست با دلیر آزاد خاطر بسپارد - و پسین بسیر چشمِ راستي کردار - سپاه بچهار چیز بلند نامي گیرد - یکجهتي با خداوند - دوستي با خیلتاش - فرمان پذیري - آزمون کاري - و اسپهبد آنگاه نامور گردد که پیوسته از ماهواره و سلاح و ستورِ نوکر آگهي ورزد - و همواره بساز و برگ دارد - به بخشش و بزرگ داشت دلها بدست آورد - پس ماندگانِ رفتگان را تیمارداري نماید - و بخواستهٔ ایشان دست درنیارد از روزگار آسودگي بخواب در نشود - و مُدارا بهنگامِ کار درنیندازد - خرج کمتر از دخل برسازد - لختے برخورد - و برخے برافشاند - و چندے براندوزد - خویشتن را بخوردِ مکیّف ندهد - و شکار شیفته نباشد - از نهفته پژوهي غفلت نورزد - خاصه از نزدیکان از سگالشِ دشمن آگهي جوید - و بهرکارے چندے بهم نا آشنا برگذارد - و گذارشِ ایشان خود برسنجد - و اگر نتواند براستي منشی سیر چشم خدیوِ صاحِ کل سپارد - ور نه در پی جاسوسیِ فراولی شود *

غرّهٔ اردي بهشت شیخ ضیاء الله جهان را پدرود کرد - پورِ شیخ محمّد غوث است لختے نقلي دانش اندوخته بود - و بدلاویز گفتارِ صوفي بس آشنا - ششم همایون موکب بامنآباد سایهٔ دادگري انداخت - و نهفته دانیِ کشور خدیو بتازگي دلنشینِ که و مه گردید - ازانجا (که هوای کهسارِ کشمیر و دشوارگذاري و دیرگشائیِ او آرمیدگانرا برشوراند تا بفرومایگانِ سبک سر چه رسد) غوري زادے جمیل نام دران ملک بایماقِ بدخشان برآمیخت - و بدستان هوائي خود را عمرشیخ پورِ میرزا سلیمان وا نمود - میرزا را هنگامِ ناکامي درحصار از کنیز فرزندے شد - و این نام برنهادند - چون ازانجا برآمد نزدِ اوزبک خان عم زادهٔ عبد الله خان گذاشت - و همانجا درگذشت - گویند تنگ چشمانِ نا توان بین از هم گذرانیدند - و چندے برآنکه از گزندِ آبله قالب تهي کرد - و برخے زنده برگذارند - آن حیله پرداز شورش در سر گرفت - و پنهاني در پیمان بستنِ مردم و بخود یاور گردانیدن تکاپو نمود - تا هزار بدخشي و فراوان کشمیري بدو گرویدند - هنوز پردهٔ از روی کار

---

(٢) نسخهٔ [ا] از خود *

برنگرفته بود که آوازهٔ همایون رایات بلند شد - چندے از رازداران او را گرفته بمحمّد قلي بیگ ترکمان سپردند - و درین سرمنزل آن شوریده سر را آوردند - و باد افراه یافت - اگر والا نهضت نمیشد سترگ شورش برمي خاست - و بسیارے بروز ناکامي مي نشست صورت گرایانِ سعادت سگال را بینش چشم برگشودند - و باردارندگانِ این یورش سر بجیب شرمساري فرو بردند - نهم خداوند خان دکني از خود سري برکناره شد - چون در آویزهٔ صادق خان شرمسارِ ناکامي گردید اندیشهٔ بندگي در سر گرفت - بدوستي پیوند شیر خواجه را دید - و در کمتر زمانے ازو جدا شد - سپس از ستاره رهنموني بمیانجيِ میرزا علي بیگ اکبرشاهي بپرستاريِ شاهزادهٔ آمد - ازانجا (که رشتهٔ مدارا دوتائي نداشت - و خود رائیِ او روز افزون) دران سال و مه راهِ گریز سپرد - شازدهم جگت سنگهه پورِ راجه مانسنگهه را بشمالي کهسار دستوري شد - از ناسازگاريِ رستم میرزا و آصف خان در کار درنگ رفت و باسو مژ را استوار کرده نخوت فروشي فرا پیش گرفت - گیتي خداوند کنارِ دریای چناب میرزا را نزدِ خود بر خواند - و آن گزیده خدمت را بسرکردگیِ سپاه فرستاد - هیزدهم افسر خدیو شکار کنان بقصبهٔ گجرات (که درین نزدیکي بفرمایشِ شاهنشاهي آباد[۲] شده بود) گذاره فرمود - و در نشیمنِ آن شهرِ دلگشا لختي برآسودند - نوزدهم میرزا یوسف خان باتالیقیِ شاهزاده سلطان مراد سربلندي یافت - شهریار نهان بین پیشین سال او را در گجرات جایگیر کرده دستوري داده بود - درین هنگام (که صادق خان را سپهر گردش بسر آمد) او را بدان سترگ پایه برآوردند - و فرمان شد که زود با شاهزاده پیونده و بایستِ وقت را پاس دارد •

و از سوانح شکست یافتنِ پات کفور - (چون لچهمي نراین مرزبانِ کوچ سر بفرمان در آورد - و کارِ او بلندي گرا شد) آن همسر را ناتوان بیني کالیوه ساخت - لشکر فراهم آورده برخے ولایت بر گرفت - او بقلعه درشده از راجه مانسنگهه یاوري خواست - فوجے گزین بسرکردگیِ ججهار خان و فتح خان سورِ کامِ تیزروي برداشت - بیست و دوم بدو پیوست و بسترگ آویزش برشکست - بساکس نابود و دستگیر شد - و فراوان اولجا بدست افتاد بیست و سیوم رایات همایون در بهنبهر[۳] سایهٔ اقبال انداخت - و منازلِ میر[۴] مراد اقطاع دارِ آنجا بقدسي قدوم روشني گرفت - و فیروزي سپاه را ده لخت گردانیدند - نخست خود با چندے خاصان - دوم پردگیانِ شبستانِ اقبال - نگارندهٔ شگرفنامه را با لختي مردم

---

(۲) نسخه [ا ب] آماده شده بود (۳) در [چند نسخه] در اکبراباد بهنبهر (۴) نسخهٔ [ز] میرداد •

به یتاقداری این جوق گذاشتند - سیوم بزرگ شاهزاده با مردم خود - دیگر هفت کشک داران
هر روز - غرهٔ خرداد نخستین گریوه در نوردیدند - ششم (که روز جشن بود) در راجوری مقام شد
و شاهزاده بے دستوری بدرگاه رسید - و در راه لختے ناهنجاری رفت - چندے کورنش نداده
بعتابگاه داشتند - و درین داوری پرسش راقم گوهرین نامه را بر خواندند - از مهر افزونی
گیتی خداوند و شرمگینیء آن نونهال دولت بخشایش رفت - درین روز بعرض همایون رسید
که خواجگی فتح الله را در پاس راه لغزش رفت - و یکے از خدمتگذاران بزرگ شاهزاده را
روزگار بسر آمد - او را نزد شاهزاده فرستادند - تا بپاداش رساند - آن نوباوهٔ اقبال ازین
عاطفت نشاط اندوخت - و بر نواخته بخدمت فرستاد - هشتم شاهزاده دستوری یافت
که به پیشین روش چالش رود - و کمترین نیز بدان خدمت باز گردید - یازدهم از پسانه[2]
کوچ شد - و گریوهٔ پیرپنجال را برف بریده و مالیده برگذشتند - و نزد ناری براری
در نشیمنے (که محمد قلی بیگ برافراخته بود) همایون نزول شد ٭

درین سال فتنهٔ بهادر فرو نشست - او پور مظفر گجراتی ست - چون بنا کامی
جهان را پدرود کرد پسر او به پنواری[3] زمیندار پناه برد - او پنهان داشته پرورش می نمود
درین هنگام (که بسیارے اقطاع دار آن ملک بخدمت شاهزاده در دکن بود) پسر نخستین
سر بشورش برداشت - و فرومایگان مگس خو بدو پیوستند - و قصبهٔ دندوقه بتاراج رفت
راجه سورج سنگهه با چندے آهنگ پیکار در سر گرفت - درین روز فوجها از هر دو سو
آراسته شد - و لختے قراول در آویخت - و از شاهنشاهی اقبال آن شورش مایه راه گریز سپرد
چهاردهم شگرف پچها گذشته بهیره پور فرود آمدند - و ازین سر منزل بتماشای بهار
جمال نگری خرامش رفت - و فرمان شد که اردو شاهراه سپرده بشهر در آید - در باستان
مرزبان نشین بود - خرابهٔ او آگهی داستان برخواند - و صحرا دژم دل برگشاید - کمترین
بوالا فرمایش از هیره پور دران نزهتگاه بسجود قدسی آستان سربلندی یافت - نوزدهم
در پنج براره بارگاه والا بر افراختند - و پردگیان شبستان دولت پیوستند - دران نزدیکی
میرزا یوسف خان بر بلند پشتهٔ شهر بندے برآسکالیده بود - بدان سرزمین گذاره شد
و اکبرنگر نام نهادند - و آبادیء آن بمحمد قلی بیگ باز گردید - درین منزل بزرگ شاهزاده
بدولت کورنش سعادت اندوخت - بیست و سیوم با برخے نزدیکان بسیر بالا رویه چالش رفت
نخست به انچه[4] سایهٔ اقبال انداختند - و ازانجا بمچهی بهون نشاط اندوخته نزد خان پل

(۲) یا بسانه باشد (۳) نسخهٔ [ا] به رتواری - و نسخهٔ [ز] بنواری (۴) نسخهٔ [ا] بالچه ٭

بکشتي برنشستند - از هر در کنار دل فریب جلکها بینش سرمه میسائید - گیتي[۲] خدیو برگلگون اقبال برآمده عشرت شکار میفرمودند *

و از سوانح گشایش قلعهٔ مؤ - راجه باسو از واژون بختي وجا استواري راه ناسپاسي رفت - و بسا بوم نشین را بخود یاور گردانید - چون فیروزي سپاه بدانجا رسید برخی بومي جدا شده پیوست - آن شوریده مغز بدان دشوارگشا دژ درشد - فیروزي سپاه گرد برگرفت غرض پرستاري از کارپژوهي باز داشت - چون بفرمان والا میرزا رستم روانهٔ درگاه شد دیگر بندگان پیمان یکتا دلي بسته بخدمتگري پای همّت افشردند - دو ماه سترگ آویزه گوهر رادمردي مي افروخت - یکسو آصف خان با گروهے کار طلب - و از دیگر جانب تاش بیگ خان با چندے پر دل - از طرفي هاشم بیگ با جوقي ناموس دوست - و از جهتي محمّد خان با گروهي خدمتگذار - بیست و چهارم آن غنوده خرد بر آمده بدیگر استوار جا پناه برد - اولیای دولت دژ برگرفته بنگاه را یغمائي ساختند - و خان و مان او را آتش در زدند - بیست و ششم نزد بن پور میرزا رستم ناصیه سا آمد - و بخسرواني نوازش سر برافراخت - بیست و هفتم نزد کوه سلیمان دایره شد - و شهریار بسیر کولاب تل چالش فرمود - و ازانجا بدیدن امرتسر که گزین پرستشکدهٔ آن دیار است - و نزد آن دلگشا چشمهٔ برجوشد - افسر خدیو صد و پنج کروه را در سي و چهار روز درنوردید - و یکماه و پنج روز در راه مقام شد - بیست و هشتم بشهر ناگرنگر سایهٔ اقبال انداختند - نزد سري نگر بلند کوهے ست - بزرگ آبگیرے در گرد او شهریار دوربین آن سرزمین را بمصر آبادي برگزیده بود - میرزا یوسف خان بفرمان والا آباد گردانید - و نشیمني چند و بگلین شهربندے اساس نهاد - و سپاه نیز در خور خانها برساختند - جهان سالار در منزل محمّد قلي بیگ بر کنار کول قدسي نزول فرمود - و فرمان شد که قلعه را سنگین برسازند - هر لخت بامیرے نامزد گردید - امروز پیدائي گرفت که شورش آن غوري زاده چسان برخاسته بود - و از آوازهٔ همایون موکب چگونه فرو نشست سپارندهٔ او پاداش نیک پرستاري برگرفت - و نیز روشن شد که از ستمکاري اقطاع داران سترگ خرابي راه یافته - از کارنشناسي همگي جمع طلبیدند - و ازان ملک غله[۳] بخش زر و سیم باز خواستند - شهریار داد گر گروها گروه مردم را بخشایش فرمود - و گزیده آئینها برنهاد - ستم گران تاریک درون را باد افراه سرانجام شد - و کشاورزان زیان زده را مهرباني دستگیري نمود - همگي ملک را چهارده بخش کرده بهریک دو بتکچي ایراني و هندي

---

(۲) نسخهٔ [اب] گیتي خداوند (۳) در [چندنسخه] نغله بخش *

فرستادند - تا خام کاغذ هردو برخوانده از کاشته و افتاده و برگرفته آگهي بر جویند
و نیمهٔ جنسے را در پارنج فرماندهي برشمرده افزون را باز دهانند - اگرچه همواره توده نام برنهند
لیکن نا کشتمند بزرگر بسیوم بخش آرزومند - قرار گرفت در کشت و کار ناکشت مند
افزون از ده ساله نخستین سال ششم بخش برستانند - و در دوم چهارم - و در سیوم سه توده
و در چهارم نیمه - و از ده ساله تا چهار ساله اولین بار پنجم بهره - دوم سه توده - سیوم بدستور
و از چهار تا دو ساله نخست سه توده - و دیگر نیمه - در اندک فرصتے سترگ آرامش
پدید آمد - از بارش کمي و کشاورز پراگندگي لختے گران ارزي بود - درآمدن فیروزي سپاه
اگرچه آن سختي افزود لیکن شاهنشاهي نوازش چاره گر آمد - دران شهر دوازده جا
بفرمان والا که و مه را خورش آماده ساختند - هر یکشنبه در عیدگاه صلای عام بر زدے - و چندے
از پیشگاه حضور رفته خواهشگران را خواسته و خورش دادے - هشتاد هزار مستمند
و گاه کم و بیش کام دل برگرفتے - و در ساختن قلعه نیز فراوان آرزومند جان داروی زندگي
یافت - و بدست آویز مزدوري از تنگنای جانکاهي برآمد - دربن هنگام در سایر جهات
لختے ژرف نگهي رفت - و پنجاه و پنج نا ستوده رسم بخشش یافت - کشاورز تا روزگارے دراز
بسان سابق برگذاردے - و تا قدسي فرمان بخشش فرا چنگ نیامد باور نکردند - ازان میان
داستان زعفران - پارنج جهانباني را ببازرگان و دهقان برای پاک ساختن بخش کردے
اگرچه در یازده ترک یکے مزد برشمردے لیکن دو سیر خشک زعفران و تره برگرفتے - و سترگ
زیان زندگي رفتے - خاصه هنگام بارش - و نیز دیرین رسم بود که رعیّت لختے چوب از
دور دستها بریده آوردے - ور نه خواسته بر دادے - و همچنین از درودگر و بافنده و دیگر
پیشه ور زر برگرفتے - دوم تیر بتماشای نو نشیمنها چالش رفت - فراز کوهچهٔ (که نزد
ناگر[۲] نگر است) میرزا یوسف خان دلنشین کاخها برای شاهي آسایش برافراخته بود
و در یکے سه صد زینه انجام یافته - ششم بشهاب الدّین پور رفته فیض برگرفتند - و ازانجا
بزین لنکا یارش رفت - چون بکول درآمدند موج خیز برجوشید - کشتي را بکناره کشیدند
و بدامن کوه برآسودند - و صبحگاه بدان فیض جا رسیده تازه آگهي براندوختند - نهم
از بزرگ شاهزاده در سیر آن سترگ آبگیر لختے ناهنجاري رفت - خواجه بهول[۳] خشم آلود
پیام شاهنشاهي برگذارد - و شاهزاده از درشت گفتار او برآشفت - شهریار مهربان دل
سر زبان او را لختے تراشیده دل بدست آورد - دربن ولا بفرمایش شاهنشاهي غرابے بسان

---

(۲) در [چند نسخه] ناک نگر (۳) یا بهلول باشد •

شور دریا بانجام رسید - و که و مه را شگفت درگرفت - بیستم دران برنشسته رودبار بهت را تماشا فرمودند *

و از سوانح گشایش باندهو - اورنگ نشین داد ور را (چون افزایش ملک و مال به نیایش فزوني برد - و صوري کامیابي دست آویز آبادیٔ جهان معني گردد) هرآئینه شگرف کارها (که فرمان فرمایان باستاني را بفراوان کوشش برنیامده باشد) بندگان فرمان پذیر را بآساني فرادست آید - و گشودن این دژ دشوار گشا ازین شیوا زباني نماید - پنه[۲] آباد ملکے ست - جداگانه مرزبان - این قلعه نشیمن[۳] جای او - خاورسو شصت کروه - و سپس بوم دیگر راجها - که لختي بدو نیایش نمایند - پس ولایت سرکچه و رهتاس - باخترسو دوازده کروه پس زمیندارانِ دیگر - بدو قدرے ایل - گذشت آن ملک گدهه - شمال آب گنگ و جون شصت کروه پیوست صوبهٔ آله آباد - جنوب تا شازده کروه - پس ولایت گدهه - میان جنوب و مشرق رتنپور تا چهل و پنج کروه - و میان شرق و شمال هفتاد کروه - سپس صوبهٔ آله آباد میان شمال و غرب پنجاه کروه پیوسته بقلعهٔ کالنجر - و میان غرب و جنوب بیست و پنج کروه و آن سوی او ولایت گدهه - دشوار گشائی این دژ بگفت نیاید - کوهچه ایست گرد - نشیب آن هشت کروه - و فراز و بلندي از یک و نیم کروه افزون - سه طرف یک لخت کوه - شمال رو چهاردیوار سنگین - نخستین دروازه را گنیش[۴] پور نامند - فراخ آبگیرے دران نزدیکي - دوم هندلي پور - سیوم کرن پور - چهارم هرهر پور - دران بنگاه راجه - و آن قلعه ایست چهار دیوار گرد دلگشا بستانے - و نظر فریب حوضے - و بزرگ بتخانهٔ درو - و بگرد او خویشان و نزدیکان را منزلگاه - هیچ فرماندهے بدو دست نیافته - سلطان علاء الدّین این آرزو در سر گرفت فراوان گنجینه بخرج رفت - و جانها فرو شد - و کارے برنیامد - امروز از اقبال نیرنگي بکمتر توجّهے گشایش یافت - دژ نشینان چون آن خرد سال را بدرگاه والا فرستادند همگي اندیشه آن بود که بزرفشاني از دژ یازش بازدارند - شهریار دیده ور را گفت وگوی پاره[۱] پذیران درنگرفت و فرمان شد که آئین بندگي آنست که یکبار قلعه بسپارند - تا باز بخشیدن طراز شایستگي گیرد - از خرد غنودگي و دژ استواري پند نپذیرفته بسرتابي نشستند - رای پتر داس جدکاري فرا پیش گرفت - و داد و دهش را کلید گشایش گردانید - بسترگ آویزشها بران ملک چیره دست آمد - و بفرّخ ساعتے آنرا گرد بر گرفت - پس از هشت ماه و بیست روز بیست و دوم تیر درونیان از کم آذوقي بزینهار دیدند - و قلعه بدست در آمد - و فراوان غنیمت

---

(۲) در [بعض نسخه] پنه - و در [بعضے] تپه (۳) نسخهٔ [ب] نشیمنگاه او (۴) نسخهٔ [ا] کشن پور *

گرد آورد - چهارم امرداد بشبستانِ شاهزاده سلطان دانیال پسرے از دخت قلیچ خان چهرهٔ هستي برافروخت - و بزودي آنجهاني شد •

و از سوانح نمایش قوس قزح - در شبانگاه پنجم شب سیزدهم ذی‌الحجه در شهر سري‌نگر بزم آگهي آراسته بود - سیوم پهر خاورسو قوس‌قزح (که فارسي کمانِ دو رنگ نامد) [۲] پیدائي گرفت - رنگ آمیزی او کمتر ازان بود که بروز نماید - اگرچه چندے آنرا خاصِ روز انگارند لیکن خرد مخصوص نداند • نزدِ برخے باستان از پرتوِ ماه نیز پیدائي گیرد و برنگها بر نیاید - مولانا سعد الدّین تفتازاني برگوید - سال هفتصد و شست و سه بترکستان خلافِ جهتِ ماه نمودارے بسانِ قوس قزح دیدم - لیکن نه بدان درازي و روشن رنگي - هشتم دران شهر پس از سپري شدنِ پاسے از روز طُفاوه دو ساعت پیدائي داشت - هندي دانشور شایسته نشمرد - و بزرگان را بمستمندان نوازي رهنموني کرد - گیتي خداوند فراوان خواسته به تهیدست داد - و دلها بدست آورد - چگونگیِ پیدایشِ این دو نمودار را (اگرچه این نامه بر نتابد - و فرهنگ نامها برگذارد) لیکن آگهي شورش مرا خواهي نخواهي بران آورد که لختے بر گوید - و بر پژوهندهٔ [۳] گوهرِ بینش برافروزد •

مشّائیان این شگرف کمان و هاله و شمسیّات را نمودِ بے بودِ خیالي پندارند چون نمایشِ صورت در آئینه - و اشراقیان حقیقي وجود انگارند - آبریزهای زدوده هرگاه بآئینِ دایره نزدِ خاوري افق یا باختري فراهم گردند و از پس کوه یا ابر تیره و دیگر سو نیّر اعظم هرآینه عکسِ آن برو افتد - و کمانِ دو رنگ پدید آید - اجزای آئینه تمثال از جزوي فروغ [۴] و رنگها برگذارد - نه پیکر - و در بلادِ فزون عرض چون آفتاب در جنوبي برج باشد بشمالي سو نیز نمایش دهد - اگر خورشید بر افقِ حسّي باشد افق بمرکز آن دایره برگذرد - و نیمهٔ کمان پدیدار گردد - و اگر از افق بلند بود قوس کمتر ازان نماید - چون بالای طرفِ قوس بآفتاب نزدیک است و نیروی انعکاس افزون سرخِ خالص نماید - و پائین سو را از دوري و کم فروغي ارغواني بینند - و میان از آمیزشِ فروغِ بالائي و تیرگی پائین بسبزي گراید - برخے گویند (هرگاه آئینه را رنگِ خاص بود - و مقابلِ آن گونهٔ دیگر باشد) رنگے که درو دیده شود مرکّب ازین دو باشد - چون اجزای مائع زدایش یافته از تیرگیِ کوه و جز آن سیاه فام باشد و مقابلِ آن سه چیز (آفتاب که روشن و سفید بود - دوم قطعهٔ از آسمان که گردِ او ست - اگرچه

---

(۲) در [بعضی‌نسخه] که در پارسي کمان دورنگ نامند (۳) نسخهٔ [ز] و بر پژوهش بینش برافروزد

(۴) در [چندنسخه] فروغ دو رنگ برگذارد •

روشني دارد ليکن نه بدانسان - سيوم پارچۀ ابر که پيوست آن قطعه است - لختي تيره تر از و) از انعکاسِ نخستين زرد چهره گشايد - که آميختۀ سفيدِ خالص با سياه چنان باشد - و از دوم سرخ نمودار گردد - چه سفيد (که باندک سياهي مايل باشد) با سياه بدان رنگ برآيد و از سيوم سبز نمايد - که سياه بآميزشِ سفيدِ[۲] بسيار (که بسياهي زند) آن فام برگيرد - اگر چنين بودے رنگها يکساني نداشتي - و پايه پايه دگر گوني گرفتي - و نيز پديد آمدنِ سبز از سرخِ خالص و ارغواني بنس دور - و همچنان پيدايشِ سبز در پسين صورت دشوار - چه او از زرد و سياه صورت بندد - و بالجمله وجهي که در آميزشِ رنگها بکار آيد پيدائي ندارد *

پيدايشِ هاله (که فارسي خرمنِ ماه گويد) ازانست که بصري شعاع از ابر بجرمِ ماه منعکس گردد - و با سحاب چهار صفت بود - نخست زدوده باشد - تا انعکاس پذيرد دوم آن اجزاى خرد و غير متّصل رنگ و روشني برگذارد - نه پيکر - سيوم آن ريزها در سفيدي برابر - ور نه بدان رنگ چهره نگشايد - چهارم دران اجزا اختلاف در وضع نبود يعني دوري ايشان از ماه برابر باشد - تا خطوطے (که از بصر بابر پيوندد و همچنان خطوطے که ازين خطها منعکس شده باشند) با هم مساوي باشند - (چون چنين ابر بهم رسد و جرمِ ماه بربالا - و بيننده پائين) در مخروطه چهره برگشايند - يکے تا جرمِ ماه بود و ديگر تا چشمِ بيننده - و قاعدۀ هردو آن پارچۀ ابر باشد - و گرد نمايد - (هرگاه خطِّ مستقيم از بصر بجرم ماه رسد و همچنان خطوط بدان پارچۀ ابر برسد - و هر يک منعکس گردد) متلّثاتِ متساوية الاضلاع پديد آيد - قاعده همۀ آن خط باشد که از بصر بابر رسد و از ابر بماه و اضلاع خطوطِ ديگر - خطها (که از بصر بغمام پيوندد) بعضے ببعضے برابر باشد - چنانچه خطهائيکه از ابر بماه - پس از خطے که بر سر تمامِ متلّثات نزدِ ابر بگذرد دايره پديد گردد - پس هاله دايره آسا بضرورت نمايد - و از تابشِ ماه سفيد نمودار شود - و ابرے که در برابرِ ماه باشد از ضعف ننمايد - و از کمي آبريزها گاه دايره نا تمام نمايد - بخلافِ قوس قزح که او از نيمۀ دايره افزون نبود - چه وضعِ هاله موازات است با زمين - و قوس مقاطعِ افق و تا هفت هاله در يک زمان ديده اند - برخے گويند چون زيرِ ماه تنک ابرے لطيف فراهم آيد در تابشِ آن سحابِ ميان ننمايد - چه از شانِ حسّ است (هرگاه منفعل شود از محسوسِ قوي و آنرا در يابد) محسوسِ ضعيف را نيارد دريافت - چنانچه هنگامِ شنودنِ سترگ آواز ضعيف بگوش در نشود - بذابرين هرگاه بيننده ماه و فروغِ او بيند ابرِ

---

(۲) نسخۀ [ا ب] سفيد که بسيار بسياهي زند *

روشني يافتهٔ رو برو را نيارد ديد - و آن موضع چنان نمايد كه روزے ست تيره - و آنچه در برابر هر سو بود بسانِ دايره باشد - و از پرتوِ ماه سفيد نمايد - و غير اين دو ديگر قصّها گذارش يافته كه خرد نه پسندد - چنانچه گويند شعاعِ ماه چون بر ابرِ تنک افتد بسانِ افتادنِ سنگ در آب موجها برخيزد - و شيخ در شفا گويد در همدان هالهٔ برنگِ قوس قزح ديدم - پوشيده نمانده كه هاله مخصوصِ ماه نيست - به بسيارے كواكب ديده اند - و آنچه نسبت بآفتاب پيدايش گيرد آنرا طُفاوه خوانند - پورِ سينا دران نامه چنان گذارد - درميانِ سه صد و نود يک طُفاوه برنگ آميزئ قوس قزح ديدم - چون هاله از همه سو كمي پذيرفتن گيرد آگاهي رساند كه ابرها دور گردد - و هوا صاف شود - و اگر از يک جهت از هم پاشد بادے ازان سو وزد - و اگر بفزونئ ابر نا پديد شود بارش شاداب گرداند - سيرابئ اين شگرف داستان اين گوهرين نامه بر نتابد - همان بهتر كه دست ازان باز داشته بنا گزيرِ سوانح نويسي پردازد *

دوازدهم سنگ پارچهٔ بوالا نظر در آوردند - لختي آب از درونه نمايان بود - بينندگان را بشگفت در انداخت - و دران همايون محفل برخے ايراني برگذارد كه سنگي بعراق بر شكستند ورقے بيرون آمد - بامدادان رومي رسن باز به پيشگاهِ حضور آمد - و بسا شگرفي بنمايش آورد شاردهم سانگ[۲] بنوار رختِ هستي بربست - از راجپوتانِ نامور بود - پس ماندگانِ او را خسروي نواخت بآرامگاه برد *

درينولا ايلچيان دستورئ تبّت يافتند - درين هنگام (كه راياتِ اقبال بكشمير درآمد) سگالش آن بود كه لشكرے بگشايشِ آن ملک نامزد گردد - چون چهل روزه آذوقِ سپاه از خشكسالي بدشواري سرانجام مي يافت و قدسي بسيچ اندرزگذاري بود انديشه بكردار نيامد - و امّيد علي جولک و طالب اصفهاني و محمّد حسين كشميري را نزدِ علي زاد مرزبانِ خرد تبّت فرستادند و ايّوب بيگ سليم كاشغري عبد الكريم كشميري را پيشِ كوكلتاش كليو[۳] حاكمِ بزرگ تبّت راجوراي[۴] سپه آراى آن ملک لختے از زرمستي بنا سپاسي گرائيد - مرزبانِ آنجا لشكر فراهم آورده اقطاع برگرفت - و آن سرتاب آوارگي گزيد - درين هنگام علي زاد بكينِ او برخاست و برهنموني و بد گوهرئ دستورِ او چيره دست آمد - و دستگير ساخته به بنگاهِ او شتافت فراوان خزينه اندوخت - و بسيار جا برگرفت - و از آوازهٔ موكبِ همايون آن نام برده را (كه يكے از نژادِ پيشين مرزبانان بود) حاكم برساخته بازگرديد - و نيز وخشورے بكاشغر

(۲) نسخهٔ [ب] سارنگ پنوار (۳) نسخهٔ [ا] كليوم (۴) نسخهٔ [ا] واجوراي *

رفت - (چون عبد الکریم خان رختِ هستي بربست - و بسريِ آن ديار محمّد خان بر نشست) روشن شد که نيايشگريِ والا درگاه دارد - و شاه محمّد را بگزين ارمغان روانهٔ درگاه ساخته بود - در راه دستِ فرسودِ تاراج گشت - و از ساده لوحي و شرمگيني بحجاز رفت - درين هنگام بسعادتِ کورنش سر بر افراخت - و سرگذشت عرضه داشت - بيستم برنواخته باز گردانيدند - و ميرزا ابراهيم اندجاني را باندرزگذاري فرستادند - و برخي گزيدهٔ کالا به فنّاحا سپردند - انديشهٔ والا آن بود که ايلچي بختا رود - که از ديرباز ازان ديار آگهي نيست - فرمان فرما کيست - و او را با که آويزش - بيدار مغزي و دادگري چه پايه دارد - و کدام دانش را روز بازار - از رياضتگرانِ صافي درون کرا چراغِ رهنموني روشن - و از هنر پردازان با که طرازِ يکتائي - و فرمان شد که اين راز بمرزبانِ کاشغر درميان نهد - و پاسخ آورد - بيست و يکم گنکا ريشي گرامي محفلِ دادِ خدا دريافت - از بزرگ ريشيان است بوم نشينانِ کشمير بولايتِ او گروند - بزرگ شاهزاده خواهشِ آمدن نمود - آن خدا پژوه بآرزوی شاهنشاهي ديدار رهگرا شد - و از ديدِ افسرِ خديو تازه آگهي بدست آورد - درينولا شهباز خان بدرگاه والا آمد - و کورنش نيافت - چون رامچند را به باز گردانيدنِ سپاهِ مالوه فرستادند او ناگزير بهمراهيِ ميرزا شاهرخ باز گرديد - نزدِ برهان پور آگهي آمد که لختي اقطاعِ او شاهزاده برگرفته بديگرے داده اند - و با گماشتگان آويزش رفته - و چندے از هر دو سو فرو شده - هراس افزود - و از رفتن باز ماند - ميرزا شاهرخ و ديگر سپاه را بهمراهيِ رامچند بدکن فرستاده خود برگرديد - چندے انتظارِ رامچند در مالوه مي برد - چون او را روزگار بسر آمد روانهٔ والا درگاه شد - و در عتابگاه داشته بار ندادند - چون روشن شد که آمدن از بيچارگي بود بيست و ششم دستوريِ کورنش يافت - درين هنگام جايگيرِ آصف خان در کشمير تن شد - از گزين اسبابِ ويرانيِ اين ديار آنکه در اقطاعداران بزرگ اميرے (که همه از به ديد او در نگذرند) نبود - بدين سگالش او را از شمالي کهسار بر خواندند - سي و يکم بسجدهٔ نيايش سربلندي يافت - و پاسبانيِ آن[2] ديار بدو باز گرديد - دومِ شهريور شگرف چراغان بر افروختند - دران بوم از ديرباز روائي دارد - شبِ سيزدهم ماهِ بهادون بشمارهٔ شکل پچهه که و مه چراغ افروزد - و نيايشگري نمايد - و برگذارند درياي بهت (که از ميانِ شهر ميگذرد) درين شب پيدائي گرفت - بسپاس گذاريِ آن جشن آراينده ازين رو فرمان شد که شاهي بندگان بر کنارِ کول و فرازِ کوه کشتي و چراغان بر افروزند

شگرف نورستانے بروی کار آمد - و عالم دیدگان در شگفت افتادند - دریں روز دلگشا کاخے بفرمایش شاهنشاهي بانجام رسید - آنرا بکشمیري زبان لري (۲) برخوانند - جهان سالار ششم بدان نزهتگاه جشن آراست - و عشرت اندوخت - سیزدهم پیدائي گرفت - حافظ قاسم از طبیعت پرستاري دامنِ پارسا زنے برآلود - او را آخته ساختند - اگرچه لختے بهي یافت لیکن در کمتر زمانے جان بسپرد •

و از سوانح فرو شدنِ درجن سنگهه - دریں هنگام (که لچهمي نراین بدستیاری جاوید دولت کامروا آمد) عیسی بومي لشکر فراهم آورده بیاوری پات کنور روانه شد - ازیں آگهي راجه مانسنگهه شایسته فوجے از راهِ خشکي روانه ساخت - و برخے را بباشلیقوع درجن سنگهه پورِ خود دریائي گردانید - تا بنگاهِ بومیان یغمائي شود - ازانجا (که خانگي شورش سترگ زیان آورد) یکے از دو رویانِ کجگرا آن مردم را آگاه ساخت - بیست و پنجم دریا نوردان بسیار جا دست فرسودِ تاراج کرده یازشِ قصبهٔ کترابوه (۳) داشتند - شش کروهے بکرم پور عیسی و معصوم با فراوان نبرد کشتي در رسیدند - و از چند سو گرد گرفتند - پس از سترگ آویزش سرگروه با بسیارے نقدِ زندگي سپرد - و برخے دستگیر شد - و لختے رهائي یافت - اگرچه چشم زخمے رسید، لیکن مرزبانِ کوچ از گزند رستگاري اندوخت - عیسی از دوربیني بلابه گري بر نشست - و برگرفته را باز پس فرستاد - یازدهمِ مهر پس از سه ساعت و چهار ثانیه در شبستانِ بزرگ شاهزاده فرزندے از دختِ موته راجه پدید آمد - امّید که مهین بانوی دردمان گردد - بیستم گیتي خداوند از راهِ ڈل به بهت در آمد - و ازانجا بشهاب الدّین پور نشاط اندوخت - و شب در همان نزدیکي بسر شد - بامدادان شکارکنان بزیں لنکا گذاره افتاد و شب باز گردیده بهمان نزهتگاه بر آسودند - فردای آن بسیرِ درهٔ لار چالش رفت خزان شگرفي دشوار پسندان را از جای برد - و فراوان فیض برگرفته بناک نگر باز گردیدند رنگ آمیزیِ برگ ریزِ این مرز بر بهار بسیار جا بیغاره بر زند - خاصه سیب و شفتالو و انگور و چنار •

• بیت •

ذوقِ فنا نیافتهٔ ورنه در نظر • رنگین تر از بهار بود جلوهٔ خزان

بازگردیدن رایات همایون بهندوستان - و رسیدن بدار الملک لاهور

جهان سالار سه ماه و بیست و نه روز دریں مصرِ نو آباد بعشرت گذرانید - چون هنگا

---

(۲) نسخهٔ [ا] لوي (۳) نسخهٔ [ا] کتوابوه - و نسخهٔ [ب] کترا پور •

بارش بود دربن ملک نیز ابر تراوش شد - شهریار دیده ور بگوناگون روش نشاط مي اندوخت
و ایزدي نیایش بجای مي آورد - هنگامش آن بود که زمستان دربن عشرت گاه بگذرد - لیکن
از سر آغاز مهر سرما سخت روئي فرا پیش گرفت - و بر گرم سیریان لختی دشوار شد
از مهرباني فرمودند بسیچ توقّف فرمودن از خاطر بزدوده آمد - پس از تماشای گلزار زعفران
یورش هندوستان از همان راه پیر پنجال قرار گرفت - و بامرا زر سپردند - تا در هر منزل
بایست همایون موکب آماده گردانند - بیست و پنجم کشتي سوار به بسیچ هندوستان
بدان تماشا چالش رفت - بامدادان بزعفران زار رسیده شادي هنگامه برآراستند - و هفت روز
دران فراخ ساز خرّمي درنگ رفت - هر روز خرمنهای گل برانپاشتي - و بر امرا بخشش
فرمودے - تا از آلایش پاک سازند - دران هنگام (که رعیّت را بزور بدین کار میداشتند
و کمي را نا کام برمي ستاندند) از یازده ترک و گاه از سیزده دو سیر خشک زعفران
برمي آمد - ازان مهین بخشش از هفت و هشت ترک همان قدر زعفران برآمد - از
بسیاري گلچین و فزوني احتیاط بزودي و شایستگي برچیدند - و باران گزندے نرسانید
چون خاطر همایون ازین دلکش تماشا لختي فیض برگرفت سیوم آبان کوچ فرموده بخانپور
فرود آمدند - بامدادان جشن شمسي وزن شد - و گیتي خداوند را بدوازده چیز برسختند
صلای بخشش بلنديگرا آمد - و جهانے بشاد کامي برنشست - دربن منزل فیروزي جنود را
لخت لخت گردانیدند - و آئین گریوه روي قرار یافت - شاهزاده والا گوهر دستوري گرفت
که این بار آخرین همه باشد - تا پشانه[۲] پردگیان نیز همراه بودند - نهم خود پیشتر روانه
شدند - و دربن روز آصف خان را باز گردانیدند - در راه لختي برف و باران فرو ریخت
و بعافیت گذشت - پانزدهم از گریوه بهنبهر پایان شده باکبرآباد فرود آمدند - و گروها گروه
مردم را نشاط در گرفت - نوزدهم نزدیک گجرات مقصود بیگ عمّ آصف خان از عراق آمد
و سعادت بار یافت - بیست و دوم فیل سوار از دریای چناب برگذشتند - و اردو راه پل
سپرد - بگجرات و دولت آباد و حافظ آباد شکار کنان گذاره شد - سیوم آذر شاهنشاهي چتر
سایه بر دار السّلطنت لاهور انداخت - و جهانے بپذیره و نثار فرّخي اندوخت - یک ماه
و ده روز در راه بسر آمد - و بیست و هفت کوچ شد - بتازه کاخستان بر آسودند
و بایزدي سپاس برنشستند - بوالا فرمان دولتخانه و برخے قدسي نشیمن آتش رسیده را
از نو پرداخته بودند •

---

(۲) در [بعضے نسخه] پسانه - و نسخهٔ [ب] بشانه •

و از سوانح غم افزا بسر آمدن روزگار سلطان رستم پور شاهزادهٔ سلطان مراد - شهریار مهربان دل نبائر را افزون از فرزندان دوست دارد - و بوالا مهر خوگر شدهٔ دیدِ پدر و مادر پیرامن دل نگردد - از سر آغاز آگهي بکمتر نا ملایم بر آشفتي - و از خشم فزوني بیمار شدے و در پاسِ خاطرِ او فراوان کوشش رفتي - و همین بانوی دودمانِ سعادت بچند پیوند درستي بپرورده - اگرچه گرامي زندگي نه سال و سه ماه و پنج روز شمسي بود لیکن هوشمندیِ پیرانِ برنا خرد داشت - و آگهي فروغ از جبینِ او پرتو میداد - و سترگ گوهري از کارکردِ او پیدا - شبِ هفتم[۲] پس از پاسے معدهٔ گراني کرد - و هوش از سر بشد - نهم سیوم پهرِ یکشنبه آن گلدستهٔ آگهي پژمرد - و جهانے در دیوسارِ غم افتاد ● بیت ●

بر سفله جهانِ ناکسِ مهر گسل ● هان تا ننهي دل و نباشي غافل

بس زلف چو مشک ازوست در نافهٔ خاک ● بس روی چو گل ازوست در پردهٔ گل

خرد و بزرگ دلخراش نواها برآورد - و غریو موئیدن زمان و زمین را فرو گرفت - از بیوفائیِ روزگارِ سست پیوند و نیرنگیِ نیلي سپهر چه پارهٔ نوشت - و چرا نویسد - که آب بغربال پیمودن و باد بدام گرفتن باشد - درین سوگواري که و مه را خرد کالیوهٔ شد - گیتي خداوند از ایزد یاوري بنزهتگاهِ رضا و تسلیم شتافت - و از فزون آگهي درون ریشها را مرهم برنهاد اگر زمانه در تنزّل بودے (چنانچه برخے بر گذارند) این والا پایه بفرمان فرمای روزگار نرسیدے ●

گویند کیخسرو در سوگِ پور از فرمان پذیریِ خرد بیرون شد - و بشورستانِ طبیعت درافتاد - یکے از ربودگانِ آزاد خاطر او را درست داشتي - و در همه جا راه یافتي - هرچندے از صحرا بشهر آمدے - و بخلوتگاهِ شاهي رفتي - درین هنگام بآئینِ خود بخلوتکدهٔ او رفت و بدمِ گیرا آن زبان درکشیده را بسخن درآورد - پرسید شورش چرا ست - و دل آزردگي از چیست - او فرو شدنِ جگر گوشه را بر گذارد - پاسخ داد نمي‌خواستي که برود - گفت آنرا خرد مند چگونه برسگالد - لیکن آرزو داشت که چندے از دنیا بهرهٔ برگرفتي - گفت از برگرفته هیچ با او بود - گفت نے - جواب داد پس چنان برگیر که همگي خواهش روائي یافت - و با او همرهي نکرد ●

و نیز سکندرِ ذو القرنین را بآن بینائي و اقبال در چنین سانحه آسیمه سري در گرفت دمسازان را زبانِ پرسش لال گشت - مزاج شناسِ روزگار ارسطو در خلوتگاه رفته بعرض رسانید

---

(۲) نسخهٔ [۱] پیدا میشد ●

بخاطر قدسي نرسد بعزا پرستي آمده - همگي بسیچ آنکه درین هنگام (که آشوبگاه آرمیدگان والا خرد است) دستور نامهٔ[2] شکیبائي ازان مجموعهٔ مکارم اخلاق برگیرد - ازین دل آمیز گفتار بیدار شد - و انجمن شناسائي بر افروخت - پنجم بهمن چیتهٔ را بآهوئے دست آموز سر دادند برگشته روبرو شد - و چندان بشاخ برزد که یوز راه گریز پیش گرفت - و دیده وران شگفت ماندند - بامدادان عرضه داشت شاهزاده از دکن آمد - برخے فیل و شمشیر[3] و باز و پهلوان فرستاده بود - لختے بکارپردازي ایشان عشرت اندوختند •

و از سوانح فرو شدن فرمانرواي توران عبد الله خان - لختے بداد گري زندگي سپردے لیکن از فرزند پرستي ستمگري او نیارستے برافکند - او از سگالش جانشیني بسا بے گناه را جان بشکرد - و خاندانها بر انداخت - تا بهنجار مهرباني آن تباه سرشت را بد مست گردانید - و بمال و جان و ناموس مردم درازدستي نمود - کارگیا را نخستین آگهي آنست که حال فرزندان و خویشان و نزدیکان (که فریاد ایشان دیرتر رسد) زمان زمان وا پژوهد و در داوري ایشان را از دیگران باز نداند - و از باز پرس پادشاهانه نغنود - او خود از مهر افزوني پدرانه اندرز نیارستے گفت - و پس از دیرے مادرانه نصیحت کردے - و آن خوابیده بخت شورش بر افزودے - پیري مرزبان و روائي خوش‌آمد هردو را از شایسته‌کاري باز داشتے - و گذارش خیر بسیچان راست گو (که بر خود نلرزند) غرض آمود پنداشتے - تا آنکه رفته رفته بجاني گزند پدر خیال بازي کردے - و در کمین بوده قابو پژوهیدے - روزے با چندے خاصان عشرت شکار داشت - آن تباه اندیش بدان یازش تیزروي فراپیش گرفت - یکے از سعادت منشي خان را آگاه ساخت - تیزدستي نموده به بخارا درآمد - و آن شوریده شرمسار ناکامي گرد آن شهر بر نشست - بندگان حقیقت منش و یاران[4] سعادت سگال در کمتر وقتے[5] فراهم آمدند - آن نافرجام ناکام باز گردید - خان بمالش او روانه شد - آن شولیده مغز نیروي آویزش ندیده آب آمویه بر گذشت - و کشتیها بر شکست - درین میان نوکل قزاق از دشت بتاخت آمد - و خان بچاره گري باز گردید - آن یغمائي سمرقند نارسیده برگشت - و او دران شهر سخت رنجور شد محمد باقي بے و برخے نزدیکان دوروي آن بد سگال را بر خواندند - آن سبک سر از بلخ گام فراخ برزد - خان چون لختے بهي یافت پیام بازگردیدن فرستاد - او نپذیرفته آهسته آهسته مي آمد - محمد باقي (که پایهٔ وکالت داشت) خان را بمیهماني برد

---

[1] (۲) در [چندنسخه] خبر دستورنامهٔ (۳) نسخهٔ [ز] شمشیرباز و پهلوان (۴) نسخهٔ و بابریان سعادت سگال (۵) نسخهٔ [ب] فرصتے •

و دران نفاق‌کده چهاردهم بهمن روزگار او سپري شد - همانا آن ناسپاس زهر بخورش داد و جاویدنفرین اندوخت - برای سیرابیِ چشمه‌سارِ سخن لختی نژاد نامه بر میگذارد ●

بشازده پشت بمیانجیِ جوجي بقاآنِ بزرگ چنگیزخان میرسد - عبدالله خان بن سکندرخان بن جاني بیگ بن محمّد سلطان بن ابوالخیر خان بن شیخ دولت اغلان بن ابراهیم بن پولاد بن سورانچه[2] سلطان بن محمود خواجه خان بن قاآن[3] بای بن رابل[4] باک بن منکا[5] تیمور بن باداقل[6] بن جوجي بوقا بن شیبان بن جوجي بن چنگیز خان - جوجي پیش از قاآن بگذشت - و از نژادِ او بزرگ فرمانروائی برنخاست - لیکن برخی را سریِ بوم نشینانِ دشتِ قبچاق روزي شد - ازین میان ابوالخیر خان لختی بلند پایگي گرفت - سلطان ابوسعید میرزا بیاوریِ او از میرزا عبدالله بن ابراهیم میرزا بن خدیوِ اعظم شاهرخ میرزا بآویزه سمرقند برگرفت - چون پیمانهٔ هستیِ او لبریز گشت در الوسِ اوزبک سترگ پراگندگي راه یافت - پس از چندے شیبک خان بن بداق خان بن ابوالخیر بدرگاهِ سلطان احمد میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا پناه آورد - و از روزگار سختي وا رست ●

و چون سلطان ابوسعید میرزا را روزگار بسر آمد در توران سرِاندازي براوراخت - و پس از سلطان حسین میرزا شیبک خان بخراسان شد - و با فرزندانِ او درآویخته ملک برگرفت و نزدِ مرو با شاه اسمٰعیل صفوي کارزار نموده با بسیارے سران نقدِ زندگي در باخت - مرزبانیِ ماوراء النّهر بکوچکونجي[7] خان بن ابوالخیر خان (که بکوچم[8] خان نامور بود) بازگردید - و چون او بنهانخانهٔ نیستي درشد ابوسعید خان پورِ او جانشین گشت - و پس ازو عبدالله خان بن محمود خان بن شاه بداق بن ابوالخیر خان فرمان روائي یافت - و توران لختی آباد شد ازو دو پسر ماند - عبدالعزیز خان محمّد رحیم سلطان - لیکن مرزباني بعبید خان بن کوچم خان رسید - سپس عبداللّطیف خان برادرِ او مسندآرا گشت - و چون کارِ او بانجام رسید براق خان بن سونچک[9] خان بن ابوالخیر خان بفرماندهي برنشست - و بر ترکستان و ماوراء النّهر و برخی خراسان چیره دست آمد - و چون گردشِ نیلي سپهر برو بسر آمد ملوک طوائف شد - درویش خان و بابا خان پسرانِ او در ترکستان بحکومت برنشستند

---

(٢) نسخهٔ [ز] سورانچه سلطان (٣) نسخهٔ [ا] قاآن نای - و نسخهٔ [ب] اقان بای (٤) در [بعضی نسخه] رابل بای (٥) نسخهٔ [ا] هسکا - یا منکا بکاف فارسي باشد (٦) نسخهٔ [ب] ماواقل والله اعلم (٧) در [بعضی نسخه] بکوجکوکي خان (٨) در [چند نسخه] بکوجم خان (٩) نسخهٔ [ز] سونجک خان ●

و برهان نبیرهٔ عبد الله خان در بخارا - در سمرقند سلطان سعید خان بن ابوسعید خان
بن کوچم خان - و در بلخ پیر محمّد خان بن جانی بیگ خان - عبد الله خان بفرمان پذیری او
روزگار میگذرانید - به نیروی آگهی و مردانگی بر خویشان خود چیره دست آمد - و به پیر محمّد
خان برگذارد - چون درین الوس از پدر من کهن سال ترے نیست آن سزاوار که بآئینِ
نیاگان خطبه و سکّه بنامِ او شود - ناگزیر پذیرفته شد - و چند گاه نامِ کارگیائی برو بود
و فرماندهی عبد الله خان میکرد - سالِ بیست و هفتمِ الٰهی سکندر خان را روزگار بسر آمد
و پور او عبد الله خان خطبه و سکّه بنامِ خود ساخت - و چون در گذشت عبدالمومن پسرِ او
بجای او برنشست - بیست و هشتمِ بهمن جشنِ قمری وزن شد - در منزلِ مریم مکانی
بزمِ والا برآراستند - و بهشت چیز آن افزون از اندازه را برسختند (۲) - و گوناگون مردم کامیابِ
خواهش آمد *

آغاز سال چهل و سیوم الٰهی از جلوس مقدس شاهنشاهی
یعنی سال مهر از دور چهارم

شبِ شنبه سیزدهمِ شعبان سنه (۱۰۰۶) هزار و ششِ هلالی پس از نه ساعت
و یک دقیقه و سی و هفت ثانیه فروغ بخشِ صورت و معنی باورنگِ حمل بر نشست
و جهانِ سالخورد را برنائی نوید آورد - و سرآغازِ هفتم سال از چهارم دور شد - افسر خدیو
کارآگهی را اندازهٔ دیگر برگرفت - نوزده روز والا جشنها آراسته گشت - و که ومه را سرمایهٔ
خرّمی سرانجام یافت *　　* بیت *

هوس از ریاحین معطّر دماغ * ز بوی چمن آرزو باغ باغ
دکانِ هوس را نظر فتنه خیز * متاعِ نظر را خریدار تیز

روز نو روز فرو شدنِ فرمان روای توران بهمایون عرض رسید - و بسیارے خوشدلی نمودند
گیتی خداوند برآشفته فرمود - چنین شادمانی از کم بینشی وا گوید - همواره نیایش نموده
و رشتهٔ سازکاری از دست وا نهشتے - و اگر نه چنین بودے شادی نسزیدے - ازان باز
(که موکبِ همایون به پنجاب آمد) سگالش آن بود که بگشایشِ توران چالش رود - چون
مرزبانِ آنجا از کارآگهی نیایش فراپیش گرفت شهریارِ آزرم دوست خود را ازان بسیچ
برگذراند - درین هنگام (که ستمکاریِ پورِ او از اندازه گذشت) لختے دیرین آهنج تازگی

---

(۲) در [چند نسخه] بر سنجیدند *

پذیرفت - لیکن از پایه شناسي خواهش چنان بود که بسرکردگی بزرگ شاهزاده فیروزي سپاه بدانسو رود - آن برنای عشرت دوست از هرزه سرائیِ خوش آمد گویان دل از هند برنگرفت چون از فرو شدنِ عبد الله خان آگهي رسید برخی سرانِ سپاه بتوراني یورش سخت برکوشیدند - فرمودند اکنون (که توران شورش گاه شد) یازش آن مردمیِ ما کجا برتابد همان بهتر که فروهیدهٔ بعزا پرستي و اندرز گوئي رود - پنجم قلعهٔ آهوبره [۲] از مضافات دولت آبادِ دکن گشوده آمد - میرزا علي بیگ اکبرشاهي گرد بر گرفت - پس از یک ماه دژنشینان از کم آبي زینهاري شدند - و کلید سپردند - هفتم مختار بیگ بدولت بار رسید او بخشیِ صوبهٔ بهار بود - چون آن خدمت بالغ بیگ کابلي باز گردید او را بوالادرگاه برخواندند چهاردهم میر شریف آملي و میرزا فریدون از اقطاع خود آمدند - و سعادت کورنش اندوختند بیست و پنجم سالباهن را بدکن فرستادند - چون آگهي آمد (که شاهزاده سلطان مراد پیوندِ دلها را آسان مي شمرد - و از بایست لختي برکناره میزید - و خانخانان از نا روائیِ تباه خواهشها بجایگیرِ خود باز گردید) آن شایسته خدمت را دستوري شد که شاهزاده را بدرگاهِ والا آورد - تا به بهین پندها رهنموني ساخته باز فرستند - و روپ خواص نامزد شد که خانخانان را بنکوهش باز گرداند - که تا رسیدنِ آن گوهرِ اکلیلِ خلافت بانتظامِ جنوبي سپاه و ملک پردازد - سي و یکم عباد الله پورِ عبد الله خان را از زندان رهائي بخشیدند در خاوریِ سرتابان بیراهه رفتی - پس ازانکه دستگیر شد در قلعهٔ کالنجر بزنداني دبستان سپردند چون حسینِ دژبان پشیماني برگذارد بخشوده نوازش فرمودند - دهم اردي بهشت خواجه اشرف و شیخ حسین از توران آمده بسجودِ قدسي آستان روشن پیشاني گشتند فرمان روای آنجا از پیوستنِ ایشان و برخواندنِ والا نامهٔ شاهنشاهي نشاطها برساخت و بآئینِ یکرنگي قدوم ایشان را گرامي داشت - و میرقریش را با گزین ارمغاني همراه ساخت دهم امردادِ پیشین سال باز گردانید - بے آزرمیِ پورِ او شنوده از میانهٔ راه برگشتند بیست و نهم شهریور در قرشي بخان رسیده دستوریِ راهِ هري و قندهار گرفتند - نزدِ هرات آوازهٔ گذشتنِ او شورش آورد - فرستادگان به تیزدستي و مردانگي بقندهار رسیدند - و میرقریش همراهي نیارست کرد - چهاردهمِ اردي بهشت ابو القاسم پورِ میرعدل و پانزدهم شیرخان داماد خان کلان رختِ هستي بربستند - و پس ماندگان را خسرواني نوازش مرهم بر ناسور دل نهاد - بیست و هفتم رای پترداس از باندهو بدرگاهِ والا آمد - و بخسروي نواخت

---

(۲) نسخهٔ [۱] راهولره *

سربلندی یافت - ازان باز (که آن دژ برگرفت) در آبادیِ ملک میکوشید - چون آن ولایت بشاهزاده دانیال دادند بسجودِ قدسی آستان باز گردید - درین روز زین خان کوکه بآهن پوش در آمد - و از سرِ نو ملکِ تیراه گشایش یافت - بکارآگهی و مردانگی تبه کاران را بسزا برمالید و چند جا قلعه ساخته سپه نشین گردانید - تاریکی الوس از نیرو افتاده به پیغولها درشد و سرگروهِ آن گروهِ نافرجام بکوهِ سفید خزید - و راهِ ایمنی پذیرفت *

و از سوانحِ بینش افزودنِ نگارندهٔ شگرفنامه - آن در سر داشت که در آرامشگاهِ صلحِ کل گزین منزلے دارد - و از نا ملایم بسبکسری نرود - از خامکاری زمان زمان نشاط می اندوخت و دستِ نوازش بر سرِ همّت میکشید - از بختمندی بدلخراش سیلیئی بیدار کردند و درونی چارهٔ از سر گرفت - ازانجا (که گیتی خداوند بفراوان کار باز داشته بود) بدیگر چیزے نیارستے پرداخت - ازین رو صوری خدمتِ بزرگ شاهزاده کمتر بجا می آمد و ناهنجار نیایشها بکارکرد نمیرسید - بژرفا نرسیده لختے سرگران شدند - فرومایگانِ نا توان بین را دست آویز فرا چنگ آمد - و خشمگینیِ آن گرم خو را افروزینه گشتند - و در دل آزاری انجمنها فراهم آمد - و بسا نا راست وا گویه بدرستی برفروختند * بیت *

نقّاشِ چیرهٔ دست که آن نا خدای ترس * عنقا ندیده صورتِ عنقا کشد همی

از سپهر نیرنگی شاهنشاهِ آگاه دل لختے بشنود - یاردهمِ خرداد ازین آگهی مرا دل برآشفت دست از همه باز گرفته پا بدامن درکشید - و درِ بروی آشنا و بیگانه فرو بست - آنکا باستانیان برگفتے (گروِ پرستاری زود بوالا پایگی رساند - لیکن از حسد چیرگی دوستان نیـ بخصمی برخیزند) و بگوش در نمیشد باور افتاد - (هرچند بوالا بارگاه برخواندند - و در آنکـ به پیشین خدمتها پردازد کوشش رفت) پاسخ برگذارد - چون از روزگار شگرفی خاط نهفته دان بگفتارِ کهن دشمنان لختے گران شده آن سزاوار که مرا بمن باز گذارند - تا از بارِ زندگی سبکدوش گردد - اگر کام و نا کام شهربند میدارند صوری دستگاه برستانند - از سر آغـ آگهی دل بدنیا نگرائیده - خسروی نواخت مرا کام و نا کام گرم بوابستگی آورد - اگر هما سرگرمی برجوینده خدیوِ عالم بداوری برنشیند - و ژرف نگهی فرا پیش گیرد - تا راستی مـ بروی روز افتد - و نا توان بین بشرمساری در افتد - (اگر دشمنیِ گروها گروه مردم از خاطر ز کهن شورش و تازه کین را شمارے بر نمیگیرند - و پژوهش را برگواه میگذارند) نیکوانِ زما دروغ گذاری را در گزندِ من ایزدی پرستش می انگارند - آن در خور سیاوش آسا من و بد گو بآتشکده درشوم - تا عیار چهرهٔ برافروزد - حسد پیشگانِ دستان سرا ازان سرتافته جز بگـ

دل برننهادے - خدیو عالم ازین گفت وگو اگرچه لختے ببد گوهری ایشان پی برد لیکن مرا سبکسري افزایش داشت - ناگاه ایزدي یاوري دروني شورش را چارهٔ سگال آمد - بسر در دادند - اگر بآشتي گاهِ جهانیان آرام جائے دارد و در هر چندے بدان نزهتگاه گذاره افتد چندین چرا مي خروشد - و چگونه سررشتهٔ شناسائي از دست بشد - زبانِ بد خواه بستگي نپذیرد - او باندازهٔ شناخت راهِ نیکوئي سپرد - شگرفکاري ایزدي خواهش است باین و آن چه برمي بندد - لختے بخود آمد - و آگهي را در باز شد - ازانجا (که بر راستکاري خویش و دوربینيِ گیتي خداوند چشم برنمیگشود) طبیعت برخرد درازدستي کردے و گاه به نیستيِ خویش دربازیدے - و زمانے آوارگي آسیمه سر داشتے - ناگاه وارستهٔ آگاه دل را گذاره شد - و بے صوري شناسائي حال برگذارده بآرامش برنشست - گفت بر شهریار دورنگاه تهمتِ کم بیني منه - بینش و گرانباري تو دلنشین - خاطرِ بد گوهران بدست مي آر - چه در سر افتاد - که واژون میروي - و نا بهنگام میخروشي - اگر در خوابي نمودار شهریار را گران دل نیابي دل آمیز گفتِ مرا بپذیر - و نارسائي(۲) خویش بگو - گفته همان شب پیدائي گرفت - و شورشِ دل کمي پذیرفت - درین هنگام از زایچهٔ خویش برخواندم - درین سال خدیوِ عالم از ناراست گفتارِ زمانیان لختے آزرده گردد - و در کمتر زمانے پرده از روی کار برداشته آید - یکبارگي آشوبِ دل فرو نشست - شهریارِ پایه شناس چون برخواند نقشِ پیشین خواهش بزدوده بوالا درگاه رفت - و از گوناگون عاطفت سبکدوش آمد * 　　* شعر *

که شنیدهي که برانگیخت سمندِ غمِ عشق * که نه اندر عقبش گردِ ملامت برخاست

هفدهم رای پتر داس را بدیواني پایه برآوردند - و فرمان شد که بسانِ مظفّر خان و راجه تودرمل او و خواجه شمس الدّین بیاوريِ یکدیگر در انجامِ این کار برکوشند - در کمتر زمانے مهمّاتِ پنجاب بخواجه بازگردید - همانا غرضِ چهره برافروخت - و شهریار را از ژرف نگهي باز داشت - بیست و هفتم کلیار(۳) بهادر بسجودِ قدسي آستان روشن پیشاني گشت - و بشاهي نوازش سربلند آمد - و بخطابِ بهادر خان نامور گردید - او از سرانِ(۴) سپاه توران است - عبد الله خان هري بدو داده بود - (چون او را واپسین خواب درگرفت - و بابریانِ آن دودمان از ناهنجاريِ پورِ او پراگنده شدند) او به تیزدستي خود را بقندهار رسانید

(۲) نسخهٔ [ا] ناسپاسيِ خویش (۳) نسخهٔ [ب] کلیا و بهادر - و نسخهٔ [ز] گلباد بهادر (۴) نسخهٔ [ا] از سران توراني سپاه است *

و ازانجا بوالا درگاه آمد - و کامِ دل برگرفت - غرهٔ تیر حسن[۲] خان (که از دیرین بندگان بود) برنجوری درگذشت - و خواجگی محمّد صالح نبیرهٔ خواجه عبد اللّه مروارید را (که چندگاه صدارت داشت) در دهلي روزگار بسر آمد - مهربانیٔ خدیوِ عالم تیمارِ پس ماندگانِ او فرمود - پنجم جگت سنگهه و هاشم بیگ و دیگر سپاهِ شمالي کهسار سعادتِ بار یافتند - و پاداشِ نیک پرستاري برگرفتند - و ملوک[۳] چند راجهٔ نگرکوت را بدرگاه آوردند - به بخشش و بخشایش سرافرازي یافت *

و از سوانحِ بتازگي دلنشین شدنِ نهفته دانیٔ گیتي خدیو - در زندگیٔ عبد اللّه خان مرزبانِ توران (چون از بے آزرمیٔ پورِ او آگهي رسید) فرمودند - اگر از تبه کاري باز نه ایستد از جواني و دولت بهره نگیرد - و زود بگوِ نیستي فرو شود - و چون پدر آزاري فرا پیش گرفت بر زبانِ قدسي رفت - شگفت که فرو شدنِ او بدیر کشید - دریغوا آن کج گرا به نیستي سرا در شد - و جاوید نفرین اندوخت - چون روزگارِ عبد اللّه خان بسر آمد ازبک خان عم زادهٔ او سمرقند را گرد برگرفت - و محمّد باقي بپاسباني برنشست - ناگزیر باخسي[۴] باز گردید - و توکّل[۵] بیارشِ بخارا آمد - و از آوازهٔ آمدنِ عبد المومن نا ساخته کار برگشت حصار نشینانِ بیرون شده درآویختند - و او زخمي بدر رفت - و بهمان زخم از عالم بشد و پس از ده روز عبد المومن با فراوان لشکر رسید - و در سمرقند باورنگِ فرماندهي برنشست و محمّد باقي را بوکالت برگزید - و قل بابا را (که وکیلِ پدر بود - و پسر از راست گوئیٔ او برنج اندر) از راهِ هري بیوفا نوکرانِ او گرفته آوردند - و بدیرین کین جان بشکرد - و آرندگان را نیز از پس فرستاد - و بسیارے ز دران رستاخیز جاني گزند رسید - و ازانجا بتاشکند شد و دستم سلطان عمّ خود را با دو پسر (که از دیرگاه پیغوله نشین بود) زندگي بسر آورد و بیارشِ ازبک سلطان اخسي را گرد برگرفت - پس از سه روز آن قلعه نشین به بیماري درگذشت - سپس بسمرقند و بخارا باز گردید - از هوا گرمي شبانگاه ره سپرد - چندے بکمین برنشستند - فهم نزدیکِ ضامن تیردوز گردانیدند - و ماوراء النّهر طوائف الملوک شد دهم آصف خان ناصیه سا آمد - چون خاطر از انتظامِ کشمیر لختے فراهم شد او را باسپِ بام برخواندند - در سه روز کوه و دشت درنوردیده بوالا درگاه رسید - و بخسرواني نوازش چهرهٔ بختمندي برافروخت - بیست و چهارم بهارل انکه رختِ هستي بربست - او

---

(۲) نسخهٔ [ب] حسین خان (۳) در [بعضے نسخه] تلوک چند (۴) نسخهٔ [ا] باآشتي (۵) در [بعضے نسخه] توکل *

دخت رای چوکا پرهار است - در زمان فردوس مکاني در شرقي دیار[۳] پدر او را بپرستاری جنّت آشیاني فرستاد - صورت و سیرت او دلپذیر افتاد - چندے در شبستان دولت سربلندي داشت - چون مریم مکاني را خواستگاري شد اورا بجلال گوینده پیوند دادند گیتي خدیو را نخست شیر او داد - و بشایستگي روزگار گذرانید - جهان سالار را از جدائی او دل بسوخت - و از بخشاینده دادار آمرزش درخواست - سي ودوم جگنّاتهه سعادت کورنش اندوخت - از شاهزاده سلطان مراد دستوري گرفته بیورت خود آمد - و بے فرمان بدرگاه والا رسید - وچندے بار نیافت - درین روز بر ساده لوحي او بخشوده نوازش رفت - درین سال پٹن دکن گشایش یافت - باستاني شهرے ست بر ساحل دریای گوداوري - بکوشش میرزا علي بیگ اکبرشاهي گشوده آمد - و غنیم آویزش نموده راه گریز سپرد - درینولا بزابلي کشاورز ستُرگ بخشش رفت - بیست و پنجم امرداد هشت یک خراج کابل و مضافات آن تا هشت سال بخشودند - و فراوان مردم را نشاط در گرفت - سي و یکم میرزا کیقباد را پسر بزاد - او بزرگ پور میرزا حکیم است - گیتي خداوند بدخت عاقل حسین میرزا برادر محمّد حسین میرزا پیوند فرمود - درین هنگام فرزند روشن اختر فرّخي[۴] آورد - کشور خدیو بزم نشاط برآراست - و بهرمز نامور گردانید - غرهٔ شهریور آصف خان را بکشمیر باز گردانیدند و بسا اندرز آویزهٔ گوش هوش شد - نهم مولانا شاه محمّد شاه آبادي بعدم فلوني[۵] درگذشت - از عقلي و نقلي کلام آگهي داشت - و بارادت گیهان خدیو کام دل برگرفت هیزدهم سرمست پور رستم خان نقد زندگي بسپرد - از باده پیمائی در جواني روزگار او بسر آمد - سي و یکم شیر بیگ یساول باشي به بنگاله دستوري یافت - تا ازان ملک آگهي آورد - و از گزیده فیلان آمرا برخے بارمغاني برگزیند - و درین سال و مه دیگربار بر ساده لوحي مظفّر حسین میرزا قندهاري بخشودند - چون ترکان نابخرد باز دست ستمگري برگشودند از روزبازار داوري نقدي قرار دادند - و اقطاع او بخالصه باز گردید - او دستوري حجاز گرفته راهي شد - در نخستین منزل از سختي کار وکم نیروئي سراسیمه گردید - و از سبکسري شرمسار آمد - اورنگ نشین پایه شناس بخشوده باز خواند - غرهٔ مهر بسجود قدسي آستان سر برافراخت - [illegible]دهم قلعهٔ پونا[۶] گ[illegible]ش یافت - از نامور قلاع برار است بر تلے اساس یافته - سه طرف آن رودباد - هرگز پایاب نشود - بهادرالملک و برخے رادمرد

---

(۲) در [چندنسخه] جوکا پرهار (۳) نسخهٔ [ب] دیار بود پدر او را (۴) نسخهٔ [ا] پدید آمد (۵) در [بعضے نسخه] فلغموني (۶) نسخهٔ [ا] پوتار - و نسخهٔ [ب] پورنا ●

گرد برگرفتند - نصیب الملک از کم آذرقي بیدار شد - و کلید سپرده به نیایشگري درآمد
بیست و ششم خواجه اشرف را روزگار بسر شد - او پسرِ خواجه عبد الباري ست (۲) - بدو پشت
پورِ خواجه احرار - پس از گذارشِ تورانيِ پیام رنجور شد - و رختِ هستي بربست
بیست و نهم سالباهن و روپ سعادتِ بار یافتند - شاهزاده سلطان مراد بفرمانِ طلب آهنگِ
آستانبوس در سر گرفت - سرانِ لشکر از دکان گرمي و مزاجداني نگذاشته عرضه داشتند
برآمدنِ شاهزاده ازین ملک سرمایهٔ برهم زدگي ست - سپس هرچه فرمان شود پذیرفته آید
و خانخانان بازگردیدنِ خود را و برآمدنِ شاهزاده برگذارد - افسرخدیو را پسند نیامد
و بر قدسي خاطر گران آمد - سي ام جشنِ شمسي وزن شد - و جهان سالار را بدوازده چیز
برسختند - دل شگفتگي جهان را درگرفت - و تهیدستانِ آرزومند را روزي فراخ گردید
درین روز شاه قلي خان محرم از دارالخلافهٔ آگره آمد - و بنوازشِ روزافزون بلند پایگي گرفت
درین سال و مه پرتاب سنگهه پورِ راجه بهگونت داس را شگرف سودائي بر دماغ ریخت
و بجان شکریِ خویش روی آورد - جمدهر برگلو زد - و زندگي دشوار شد - بفرمایشِ والا
کارآگهان زخم بردوختند - و بگیرادم بهي پذیرفت *

و از سوانح گشایشِ قلعهٔ کاویل - ازو گزین تر دژے در برار نباشد - درو خوشگوار آب
فراوان - و نشیمنگاهِ مرزبان - آزان باز (که این ملک بر قلمرو افزود) از کم گرائیِ سرانِ سپاه
دستِ چیرگي نشد - درینولا میر مرتضی گشادِ آن را بافسون سرائي بر خود گرفت - دران
نزدیکي بنگاه ساخت - و لختے شکوهِ جاوید دولت برخواند - از کم آذوقي دلاویز گفتارِ او
پذیرفتند - نهمِ آبان وجیه الدّین بِ بسواس رای کلید سپردند - و منصب و اقطاع و خواسته
برگرفته بپرستاري درآمدند - دهم نزدیکِ (۳) پاتهري سي و پنج ماده فیلِ صحرائي نمودار شد
شیرخواجه سپاه را فراهم آورد - و همه را دستگیر ساخت - شگرف آنکه صد و پنجاه کروه
چراگاه نشان دهند - یازدهم اجمیر در اقطاعِ میرشریف آملي قرار گرفت - و بسربراهیِ آن
دستوري یافت - دوازدهم خانخانان بوالا درگاه آمد - و بسجودِ قدسي آستان سربلندي یافت
شهریارِ مهربان دل بر کمِ گرائیِ او بخشوده نزدِ خود برخواند - بو که باندرزسرائي راستکاري
فراپیش گیرد - روزِ دیگر قلیج خان بزمین بوس سعادت اندوخت - از خدمتِ شاهزاده
سلطان دانیال لختے سرگران شده جدائي گزید - از داد پژوهي بار یافت *

---

(۲) نسخهٔ [ا] خواجه عبد العلیم است (۳) نسخهٔ [ا] نزدیک ماتهري سي و پنج - و نسخهٔ [ب]
نزدیک پاتهر سي و پنج *

و از سوانح آمدن ایلچیء فرمان فرمای ایران - گذارده آمد چون ضیاء الملک و ابوناصر بدانجا رسیدند شاه عبّاس از روش ستارگی بسان شایسته فرزندان به نیایشگری بر نشست و پا افزار شاهنشاهي را (که با ایلچیان بود) افسر بختمندی گردانید - دستور نامهٔ جهان سالار بر ستاند - و بکار کرد آن سعادت اندوخت - و منوچهر[٢] بیگ را که از خاصان او ست با نیایش نامه و گزین ارمغانی روانهٔ درگاه ساخت - بیست و سیوم دولت بار یافت و بخسروانی نوازش سر بر افراخت - صد و یک اسپ گزیدهٔ عراق (دران[٣] میان اسپی بود پنجساله - از دریای گیلان بر آمده - جز دو سه مو بر کاکل و دم نداشت - بخوش سنجي و کردار بے همتا - در راه بمرد) و گزین قسراق (یکی را پنجهزار روپیه ارج بر نهادند) و سه صد پارچه قماش (همه دست باف اوستادان نامور) و پنجاه کارنامهٔ غیاث نقشبند و نادر قالیها (جفتے ازان در ایران سه صد تومان ارز داشت) و گزین تکیه نمد ها و شگرف پائینچها و رومی اوتکها و توشکهای مرصّع و گونا گون تخم و نه بز مرغز (که صوف و خارا از پشم او بر سازند) و دیگر تنسوقات و پانصد ترکمان بشگرف پوشش به پیشگاه حضور آورد - و فراوان عراقي نکاور درین قافله بود - درین روز راجه باسو را بزرگ شاهزاده بکورنش رسانید - و لغزش او بخشوده آمد ٭

چالش همایون رایات بگشایش احمد نگر

شاهنشاهي بسیج آن بود که فیروزي جنود بسرکردگیء بزرگ شاهزاده بتوران شتابد و آن موروثي ملک بقلمرو درآید - (چون آن نونهال دولت از دستان سرائیء برخے هند پرست دل بدین ننهاد) اندیشه آن شد (هرگاه دیگر فرزندان بسجود قدسي آستان ناصیهٔ بختمندي بر افروزند) از پیشانیء هرکه این خواهش بیشتر برتابد او بدان یورش نامزد گردد - درین هنگام هرزه لایان نا توان بین برگذاردند - شاهزاده سلطان مراد را بسیچ آستانبوس در سر نیست و نا سزا گفتار ها بزبان این و آن دادند - و شاهزاده دانیال را (که از آله آباد پیشتر شتافته بود) نکوهیده روش وا نمودند - شهریار دوربین یورش جنوبيء دیار از راه دارالخلافهٔ آگره فرا پیش گرفت - اگر گذارده راستي فروغ دارد نخست بچاره گریء آن دل باید برنهاد و سپس بگشایش دکن - که از دیرباز فیروزي سپاه بدانسو رفته - و از غرض پرستي در انجام آن کار درنگ میرود - سپس اگر روزگار یاور افتد بتوران زمین چالش رود - و چون چهاردهم

(٢) نسخهٔ [ا] و منوچهر را (٣) در [بعضے نسخه] ازان میان ٭

ِ است (که پنجاب بقدسي قدوم آبادي دارد - و گروها گروه مردم را فراوان دلبستگي) بن یورش دل نمي نهادند - گاه شورشِ تاریکیانِ بے سر و بن را دستمایهٔ باز داشت ساختند - و زمانے آشوبِ سرتابانِ شمالي کهسار - از گرم بازاري مدارا لختي درنگ افتاد ازانجا (که ایزدِ توانا بایستِ جاوید دولت را از هنگام بر نگذراند) پیشین آهنجِ نیرو گرفت بیست و ششمِ آبان پس از یک ساعت و دوازده دقیقه شبِ پنجشنبه فیل سوار رامش شد - مریم مکاني و دیگر بیگمان و بسیارے پردگیانِ اقبال و سلطان خرّم را دار الملکِ لاهور گذاشتند - خواجه شمس الدّین بخدمت گذاري والا درگاه و سربراهيِ صوبه و میر مراد به بخشي گري و ملک خیر اللّه بکوتوالي نامزد گردیدند - سي ام نخستین منزل ابو القاسم تمکین از کشمیر آمد - و دولتِ بار یافت - سیزدهمِ آذر نزدِ بِندوال دریای بیاه بفیل گذشتند - و فیروزي سپاه براهِ پل - دربن روز منزلِ ارجن کور قدوم شاهنشاهي تازه فروغ برگرفت - پدر بر پدر پیشوای برهمن کیش است - و فراوان ستایش دارد - چون آرزوی او از روی عقیدت بود پذیرفتند - دربن ولا قلعهٔ سیل گذهه برار گشایش یافت - مسعود خان حبشي داشت - وسکه[2] جل کانو بحیله سازي برگرفت نخست زه و زاد را درون فرستاد - و بدان بهانه برخے بوم نشین را بدانجا برد - و چیره دست آمد - شاهزاده سلطان مراد سندر داس را با چندے نامزد فرمود - و او گرد برگرفت - نوزدهم دژ نشینان بزینهار کلید سپردند - و دربن سال ولي بیگ پورِ پاینده خان از بنگاله آمده سجودِ قدسي آستان سربلندي یافت - از پیشکشِ او بیست و دو فیلِ گزیده بود ●

و از سوانحِ گشایشِ پرنالهٔ[3] - همان زنگي نژاد داشت - افسونِ کار آگهان در نگرفت بکوششِ رای گوپال دونکر خان گوند یکجهتي گزید - و برخے عیالِ آن دژ نشین (که بیرون آمده بود) برگیراند - ناگزیر به نیایش گري در آمد - چون شاهزاده بتماشای کاویل بیرون شد نزدِ آن قلعه گذاره افتاد - و آن دژبان آمده دید - بیستم بارلیای دولت سپرد در بلندي و استواري و فراخي و عمارت فزوني کم همتا - شاهزاده بر فرازِ آن برآمد - و ازانجا بشاه پور باز گردید - و دربن روز قلعهٔ مانپور بدست آمد - لختي میرزا خان گرد گرفته بود چون گزین کوشش نرفت شاهزاده او را نزدِ خود برخوانده نذر[4] خان را با برخے فرستاد زنکو[5] نانو[6] هیبت راو علي خان گرز رای و برخے چند بار برآمده آویزش نمودند - و از

---

(۲) در [بعضے نسخه] و بسهکه - واللّه اعلم (۳) نسخهٔ [ا] برناله (۴) در [چند نسخه] الند خان را (۵) در [بعضے نسخه] رنکو - و در [بعضے] انکو (۶) در [چند نسخه] ناتو ●

آذوق کمي بزینهار سپردند - بیست و یکم نزدیک لودهیانه رودبار ستلج فیل سوار برگذشتند و فیروزي جنود از راهِ پل گذاره شد - دیگر روز میرزا شاهرخ بسجدهٔ نیایش کام دل برگرفت فرمانِ والا بطلب رفته بود - غرهٔ شهریور از شاهزاده سلطان مراد دستوري گرفت - و لختي در مالوه برآسود - و ازانجا بوالا درگاه رسید - بیست و ششم سهرند مخیّم سرادقاتِ اقبال شد ابوسعید عمل‌گذار آنجا از دیرباز نشیمنی چند برافراخته بود - آرزوی قدسي قدوم کرد و پذیرفته پایانِ روز بدانجا فرود آمدند - چون آگهي شد (که بدست آویزِ ستمگري برافراشته است) درنگ را دران منزل سزاوار ندیدند - و با آنکه خیمه و خرگاه برپا نبود و شب تاریک بصحرا رفته برآسودند - بامدادان سیرِ دلگشا باغها فرمودند - و عشرت و عبادت فرا چنگ آمد - درین روز چلپي بیگ بآستان بوس رسید - و نوازش یافت نیاکانِ او از رئیسانِ تبریز اند - در خرد سالي بدانش اندوزي نشست - در قزوین پیشِ خواجه افضل ترک (که در فهم و فطرت یگانهٔ روزگار بود) و در شیراز نزدِ مولانا میرزا جان (که در حکمي علوم کم همتا) فراوان بهره برگرفت - چون حالِ او و نقبای نسّاب بهمایون عرض رسید منشورِ طلب با فراوان خواسته فرستادند - او بدین دولت کامیابِ خواهش آمد و پسین را کهن سالي و بنگاه دوستي باز داشت •

و از سوانح بخششِ ده دوازدهٔ پنجاب - چون لاهور چندے تختگاه شد کارپردازانِ سلطنت از گران ارزي ده دوازده بر دست مزدِ جهانباني افزودند - چون آگهي شد (که از کوچ راياتِ اقبال ازرهها بنخستین پایه باز گردید) شهریار دادگر افزوده را بخشود [2] - و که و مه را گران دوشِ بخشش گردانید - چهارمِ دي حیدري پورِ خانخانان [3] بسوخت - در سرائے پس از باده پیمائي غنوده بود - آتش درگرفت - از بیهشي نیارست بیرون شد - پنجم میرزا مظفّر حسینِ خویش از قنّوج آمد - و بسجودِ قدسي آستان کامِ دل برگرفت - چون آگهي رسید (که از میگساري راهِ دادگري نمي سپرد) برای رهنموني نزدِ خود برخواندند - هفتم ماه بانو همشیرهٔ خانِ اعظم میرزا کوکه در گذشت - لو کوچِ خانخانان است - بآگهي و پارسائي روشناس در انباله رنجوری او افزود - ودرانجا باز داشتند - و آن دو امیر چند روزه دستوري گرفتند دران سال و مه نقدِ زندگي بسپرد - شهریار را دل بدرد آمد - و آمرزش درخواست - هشتم رستم میرزا را در شکارگاه زخم رسید • باشه پورِ رایسال بدرختي برنشست - همراهانِ میرزا برگرفتند برخے راجپوت بآروزه برجوشیده - میرزا بآهنگِ آرامشِ آن آشوبگاه رفت - ناگهاني شمشیر

---

(۲) نسخهٔ [ا] سیوم دی بخشود (۳) در [بعضی نسخه] خانجهان •

بدست رسید - و از کارآگهي آن بے راهه روان را بسته برایسال فرستاد - شهریار دوربین بر بردباري و مردمي او آفرین فرمود - نهم ابو القاسم تمکین را در بهار اقطاع دادند - و بپاسباني آنجا دستوري یافت - درین روز شیخ سلطان را از حلق کشیدند - در گروه عمامه داران مي زیست آرزوی عمل گذاري اورا کالیوه ساخت - تهانیسر (که بنگاه او بود) بدو سپردند - از بدمستي دنیا کهن کینها را تازه برساخت - و بجان گزائي نیکوان برخاست - (چون داد خدا را بدان شهر گذاره شد - و لختي ستمکاري او خاطرنشین گشت) بسزای کردار خود رسید - نوزدهم دارالملک دهلي خیمه گاه شد - دیگر روز خواهش شیخ فرید بخشي بیگي پذیرائي یافت - مراسم پیشکش و نثار بجای آورد - و لختي پذیرفته آمد - ازانجا کشتي سوار بر تربت جنت آشیاني رسیدند - و آداب زیارت گوهر بزرگي برافروخت - درینولا ایالت دهلي بمیر عبد الوهاب بخاري باز گردید - چون پیدائي گرفت (که شاهم خان شهر را بچندے آزور سپرده خود بتن آساني مي زید - و زیردستان را بیدادي آزرده دارد) او را بعتاب گاه داشته برگرفتند - و آن سید را از گوشه نشیني برآورده بدان خدمت برگماشتند - و بپایۀ پانصدي بر آوردند •

فروغ یافتن دارالخلافۀ آگره بقدسي قدوم شاهنشاهي

گیتي خداوند دو ماه و بیست و یک روز داد دهان[۲] چالش فرمود - از هر سرزمین تازه فیضے برگرفت - و سه روز برای مردم آسودگي مقام شد - گروها گروه مردم پذیرا شده گوناگون نشاط اندوختند - و نثارها برافشاندند - شهریار پایه شناس هریک را بنمطی خاص دل بدست آورد - در والا نشیمنهای قلعه همایون نزول شد - بهر گوشۀ بزمے آراسته گشت و در هر ناحیتے جشنے انتظام گرفت • • نظم •

بیا که رایت منصور پادشاه رسید • نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید
سپهر دور خوش اکنون زند که ماه آمد • جهان بکام دل اکنون رسد که شاه رسید

سگالش آن بود که بشهر در نشده همان جنوبي یورش فرا پیش گیرند - ازانجا (که خاطر والا از دیر آمدن شاهزادگان نگراني داشت - و یافه درایان بیصرفه گو نو نو داستانها برمي طرازیدند) عنان بازکشیده بژرف نگهي نشستند - و شاهزادگان را بتازگي برخواندند ازانجا (که نگارندۀ شگرفنامه همواره دریافتۀ خویش را بے اندیشۀ فلان و بهمان عرضه میدارد

(۲) در [اکثر نسخه] داد کنان •

و به دیدِ دولت را بشیوا زباني بر میگذارد) فرصت طلبانِ کج گرا غرض آلود وا نمودند و بدستان‌سرائیِ ایشان بیست و پنجم بآوردنِ شاهزادهٔ سلطان مراد دستوري یافت - فرمان شد اگر اُمرایِ دکن نگهداشتِ آن ملک بر خود گیرند با شاهزاده بدرگاه آید - ور نه آن گرامي فرزند را روانه سازد - و خود با دیگر سران پیمانِ یکجهتي بر بندد - و به دیدِ میرزا شاهرخ را یاور گرداند ازین رو میرزا را علم و نقّاره داده دستوریِ مالوه شد - که در اقطاعِ خود سامانِ (۲) سپاه نماید - و چون بدکن باز خوانند خود را زود رساند - درین روز میرزا رستم را رایسین (۳) و آنحدود جایگیر (۴) کرده رخصت دادند - و شهباز خان را اجمیر سو فرستادند - تا اُمرایِ رانا را مالشي بسزا دهد و بهر یکي از بندگان گزین اسپ و خاصه خلعت دادند - و نگارندهٔ شگرفنامه را فیلِ مست بر افزودند - بیست و هشتم ایلچیِ کاشغر رسید - شهریار کاردانان را با برخي تنسوقات فرستاده بود از راه نا ایمني نیارستند رفت - محمّد خان ازین آگهي در خود بالید - و سپاسگذاري یاد کرد - میر امام را با ارمغاني روانهٔ درگاه ساخت - و در راه یغمائي شد - با نیازنامه رسید و نوازش یافت - درین روز سعید خان از بهار آمد - و بسجودِ قدسي آستان پیشاني بر افروخت غرهٔ اسفندارمذ قلعهٔ لوهگدهه دولت آبادِ دکن گشایش یافت - میرزا علي بیگ اکبرشاهي نزدیک یکماه گرد بر نشست - دژنشینانِ بے یاور از کم آبي و کم آذوقي زینهاري شده کلید سپردند سیوم میر عارف اردبیلي در دارالخلافهٔ آگره نقدِ زندگي سپرد - گویند او پورِ سام میرزای صفوي ست - ریاضت گر و تجرّد گزین بود - ازو شگرف کارها بر گذارند - یازدهم منزلگاهِ میرزا کوکه را فرّخي بخشیدند - و مادرش (۵) را (که در سوگواریِ ماه بانو بجان گدازي افتاده بود) بدل‌آمیز پرسش غم زدائي فرمودند - در مردن‌گاهِ دخت لختي اورا درنگ رفت - و درین هنگام رسید - و بجان‌داروی مهرباني زندگي یافت - درینولا ایراني وخشور برسید - چون فرمانروای توران را روزگار بسر آمد شاه عبّاس یازشِ خراسان در سر گرفت - و اتم (۶) سلطان خویشاوندِ عبدالله خان را بشگرف آویزه بر شکست - و آن ملک بر گرفت - و میرزا علي بیگ یوزباشي را با نیازنامه و برخي گزین بارگي و دیگر کالا فرستاد - و دستمایهٔ این گشایش یکجهتيِ والا درگاه برشمرد - و داستانِ سپاسگذاري برخواند - پانزدهم بسجودِ قدسي آستان سربلندي یافت و بخسرواني نوازش کامِ دل بر گرفت •

---

(۲) نسخهٔ [ب] سامان نماید (۳) نسخهٔ [ا] اردیس و آن حدود (۴) نسخهٔ [ز] جایگیر داده رخصت دادند (۵) نسخهٔ [ا] بیچه را - و نسخهٔ [ب] منیجه را - ونسخهٔ [ز] پنچه را (۶) در [اکثرنسخه] تتم سلطان خویشاوند •

آغاز سال چهل و چهارم آلهي از جلوس مقدس شاهنشاهي
یعني سال آبان از چهارم دور *

روزِ یکشنبه بیست و سیوم شعبان سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت پس از سه ساعت و سیزده دقیقه خورشیدِ گیهان افروز بحمل پرتو انداخت - و کهن روزگار را نوي بخشید ایزدي فیض را در باز گردید - و پژمرده گیتي تازه روئي گرفت - افسرخدیو اورنگ را بسپاسگذاري برآراست - و بر فرازِ داد و دهش برنشست * * بیت *

جهانِ پیر برنا شد دگر بار * بنفشه زلف گشت و لاله رخسار
زمین از بس گل و سبزه چنان بود * که گوئي پر ستاره آسمان بود

تا هنگامِ شرف خرّمي برخرّمي افزود - و که و مه را دل شگفتگي در گرفت - روزِ نو روز شاهزاده سلطان دانیال سعادتِ بار یافت - و بسجودِ قدسي آستان روشن پیشاني شد صوبهٔ اله آباد را بدادگري و کار آگهي آباد گردانیده - و بشاهنشاهي فرمان باده پیمائي (که از اندازه برگذشته بود) واهشت - (چون قلعهٔ باندهو بآن نونهالِ دولت نامزد شد - و بتماشای آن رفت - و ازانجا بحاجي پور) دلپت اجینیه (که از جا استواري و سامان فزوني سرتابي داشت) آمده دید - و گزیده فیلان پیشکش آورد - و از کم خردي آهنگِ گریز نمود - او را برگرفته بدرگاه آورد - پس از چاره سازیِ این بومي بنخچیر افکني و مالشِ سرتابان لختي پیشتر چالش رفت - و چون از دستان سرائیِ غرض پرستان آگهي یافت دست از همه باز داشته بوالا درگاه باز گردید - بیست و هفتمِ اسفندارمذ ازان کنارِ جون نیایش برگذارد و دستوریِ بار نیافت - سرآغازِ همایون جشن برخوانده نوازش فرمودند - از گزین پیشکشِ او دویست و شش فیلِ نامور بود - نه ازان خاصگي پایه برگرفت - جهان سالار را از دیدارِ گرامي فرزند دل برشگفت - و یاوه گذارانِ فتنه دوست سر بجیبِ شرمساري درکشیدند کیچک خواجه افتخار بیگ حسن قلي[2] ولي بیگ و بسیارے همراهان دولت[3] کورنش اندوختند دریں روز لاله پورِ راجه بیربر از بنگاله آمد - او را باندرز گذاریِ برخے اُمرا فرستاده بودند و اگر نامور فیلے یابد همراه آرد - فرموده بجای آورد - شازده گزین فیل برگذراند - ششم رام سنگهه پسرِ مدهکر بناصیه سائي روشن جبین گشت - از دیر باز بشور افزائي میزیست از رسیدنِ همایون رایات بیدار شده راهِ بندگي سپرد - و نوازش یافت - یازدهم آصف خان

---

(۲) در [بعضے نسخه] چین قلیچ (۳) نسخهٔ [ا] سعادت *

بسجود نیایش سربلندي اندوخت - بفرمان والا در بیست[۲] روز خود را از کشمیر رسانید و بخسروي نوازش سر بر افراخت - دربن روز راجه راج سنگهه دولت بار یافت - در لشکر دکن بود - بخواهشگری او منشور طلب رفت - و کاربند آمد - و نیز چتربهوج بدان سعادت رسید پدر او جگمن از بومیان مالوه است - چون رخت هستي بربست روی نیاز بدرگاه والا آورد و جانشین او ساخته راجگي دادند *

درینولا کهیرله[۳] گشایش یافت - از گزین قلعهای براراست - و برزخ میان آن و گوندوانه شاهزاده سلطان مراد برخی را بسرکردگی شیخ ابراهیم برگماشت - گرد برگرفتند - و شگرف آویزشها رفت - چون آذرق لختی کمي پذیرفت سیّد حسین[۴] و بسواس رای و دیگر دژنشینان از خواب سرکشي برآمدند - سیزدهم امان گرفته کلید سپردند - و بپاداش آن منصب و جایگیر یافتند - چهاردهم سمانجي خان و میر شریف آملي و شیخ عبد الرّحیم از تیول خود رسیدند - و بزمین بوس مژگاني سعادت اندوختند - نوزدهم جگت سنگهه از ناگور بوالا درگاه آمد - و نوازش یافت - بیست و سیوم قاسم بیگ تبریزي بواپسین خواب غنود - در نظر و تالّه فراوان رنج برده بود - و بسا دلاویز گفتار صوفي بر زبان داشت[۵] - بیست و پنجم ایلچيء بدخشان رسید - چون ماوراء النّهر طوائف الملوک شد دران کهسار یکی از فرومایگان خویش را محمّد زمان پور میرزا شاهرخ وا نمود - و دیگرے خود را همایون پسر میرزا سلیمان - و یکدیگر را دیده ولایت را دو بخش گردانیدند - نخستین نیایش نامه با نعمت اللّه روانهٔ درگاه ساخت - و زر کامل[۶] را شاهنشاهي سکّه برزده با چند اسپ پیشکش فرستاد - و چگونگی برآمدن خویش از شورش کابل و شرمساري از سرگذشت قاسم خان گذارده بود - هرچند بسیارے نه پذیرفتند وبساختگي برگرفتند آمده نوازش یافت - هشتم اردي بهشت نورای احدي بیاسا رسید در پیشخانهٔ شریف ارمني[۷] باده پیمود - و با یکدیگر در آویختند - وبخانهٔ او رفته جان بشکرد و باد افراه برگرفت *

و از سوانح گشایش ناسک - باحمدنگر گراید - دو ماه ازین پیشتر شاهزاده سلطان مراد بهرجیو و برخی سپاه خاندیس را بدانسو نامزد فرمود - و امیني و کارآگهیء آن لشکر بعظمت خان باز گردید - او دلهای همران را بهم پیوند داد - و گزین آویزشها رفت - دهم فیروزي سپاه چیره دست آمد - یازدهم نگارندهٔ شگرفنامه نزدیک[۸] برهان پور رسید - بهادر خان

(۲) نسخهٔ [ز] هشت روز (۳) نسخهٔ [ا] کهیرل - و نسخهٔ [ب] کهرله (۴) در [چند نسخه] حسیني (۵) در [بعض نسخه] راند (۶) نسخهٔ [ز] کابل را (۷) در [بعض نسخه] با امیني (۸) نسخهٔ [ا] ببرهان پور رسید

مرزبانِ خاندیس در چارکروهیِ آسیر پذیرا شد - و قدسي فرمان و خلعت را بآئینِ بندگان سعادت گرا برگرفت - و سجودِ نیایش بجای آورد - هرچند خواهش نمود که روزے چند بایستد نه پذیرفت - بامدادان از برهانپور دوردستي[۲] گذشته فرود آمد - پایانِ روز تند بادها برخاست - و سخت بارید - دیگر روز ناگزیر درنگ نمود - بهادر خان آمده همگي روز بسر برد چون بسیارے سخنانِ تلخ نمای شیرین اثر گفته بیورشِ دکن رهنمون شد او از تن آساني بعذر سرائي برنشست - و کبیرخان پورِ خود را با دو هزار سوار روانه ساخت - خواست که مرا بخانهٔ خویش برد - و بمیزباني پردازد - پاسخ رفت اگر همرهي میگزید پذیرفته میشد چون این راه بسته دید برخے کالا و خواسته بارمغاني فرستاد - چنان برگذارده شد با ایزد بیهمال پیمان رفته که تا چار چیز فراهم نشود از کس بر نستاند - نخست دوستي - دوم آنکه دهش را بزرگ نشمرد - سیوم خود بداده آرزومند نبود - چهارم احتیاجِ خویش - گرفتم سه طرازِ پیدائي دارد - چهارمین را چه چاره برسازد - شاهنشاهي نواخت نقشِ خواهش بزدوده - و زر و سیم بار در بار از کار آگهي فرا گرفت - از شگرفيِ گفتار بشگفتي در شد •

سپري شدن روزگار شاهزاده سلطان مراد

هزار افسوس که بادهٔ این خمخانه درد آلود است - و نبات این شکرستان هلاهل اندود مستيِ این نشاط بزم را خمارِ اندوهگیني در پی - و هشیاريِ این[۳] سور را بخارِ ناکامي در سر - کرا ازین سرگذشت جان فرسا جگر خون نیست - و کدام دیده ازین خونابه جگرگون نه این تودهٔ خاک گذشتني ست - و گذاشتني - و این تیره مغاک نیفروختني و انباشتني پیوند ها همه گسیختني ست - و تلخ آبها همه کشیدني - نیرنگيِ کهن روزگار برگوید یا توانا تريِ دستِ تقدیر برگذارد - شایسته کار و آزرم دوست بود - با کشاده دلي فراخ دستي داشت - و با آهستگي رادمردي - دریوزهٔ دلها رفتے - و از گردِ آلودگان روشني درون همّت خواستے - از بدگوهريِ خود کامانِ خویشتن بین لختے بسرگراني افتاد - و برخے سرانِ سپاه بکارشکني دل[۴] نهادند - از احمدنگر ناکام باز گردید - و بدراز غم در هد گوهرِ هوشمندي را آن تابش نماند - و سررشتهٔ دل بدست آوردن قدرے از دست رفت - و مداهنه را از مدارا نیارست باز شناخت - چون پورِ او در گذشت یکبارگي جوهرِ خرد تیرگي پذیرفت - و بدمسازيِ طبیعت پرستاران نا بخرد بباده پیمائي

---

(۲) در [چند نسخه] ورود تبتي گذشته (۳) نسخهٔ [ب] این سودا را (۴) نسخهٔ [ز] دل بر آلودند •

نشست - می افزونی بصرع آورد - و دل بچاره گری نمی نهاد - چنین درد جانکاه را بر نهفتی و خورش کم گواریدے - سیزدهم آبانِ پیشینِ سال بدیدنِ کاویل روانه شد - پس از تماشای آن بایلچ پور رفت(۳) - و درانجا تب کرد - چون فرازِ پرناله بر آمد افزایش گرفت - و شکم درد افزود - و نیرو(۴) و حس کمی پذیرفت - نهم دی بشاه پور باز آمد - و پزشکان بچاره گری بر نشستند - لختی بهی روی داد - و از آوازهٔ رسیدنِ شاهنشاه والا شکوه بدار الخلافهٔ آگره و طلبِ او بدرگاهِ مقدّس بفراخنای اندوه در شد - چه از شرمگینی بادهٔ شیفتگی دل بآستان بوس ننهادے - و اُمرا بدیگر روش وا نمودے - چون از آمدنِ نگارندهٔ اقبال نامه آگهی رسید نهمِ اسفندارمذ بسوی احمد نگر کوچ فرمود - همگی سگالش آنکه این یورش را دستمایهٔ نا رفتن سازد - و نوروزی جشنِ این سال را نزدِ تمرنی(۵) بر آراست - شانزدهمِ اردی بهشت نزدیکِ دیهاری بر ساحلِ پورنا بیست(۶) کروهی دولت آباد صرع(۷) سختی گرفت - و بیست و دوم دران بیهوشی بعلوی عالم شتافت • شعر •

فغان ز آفتِ این رنج سازِ راحت سوز • فغان ز گردشِ این جان شکارِ جور پرست

که صورتے که بعمرے نگاشت خود بسترد • که گوهرے که بسے سال سفت خود بشکست

که و مه را دل بسوخت - و آشنا و بیگانه را ماتم در گرفت - چون از بیماری آگهی شد خدیو عالم جالینوسِ روزگار حکیم مصری را روانه ساخت - و آصف خان نیز نامزد شد که در راه درنگ نرود - فرستادگان این سرگذشت شنوده از راه باز گردیدند - گیتی خداوند را بنازم که با فزون دلبستگی خویشتن را از پراگندگی نگاهداشت - و درونی غم را چاره گر آمد به نیروی اسپهبدی جهانِ معنی آرامش گرفت - و هوشداروی بیهشان آماده گردانید - کیقباد از فرو شدنِ جگر گوشهٔ خود شکیبائی در باخت - و خویشتن را به بے آرامی سپرد - لقمان حکیم بپزشکی روی آورد - و از گیرادم مداوا بر ساخت - اندرز نامهٔ بر نوشت - و چنان بر گذارد رفتنِ عنصری فرزند ازین تیره خاکدان بقدسی عالم اندوه مایهٔ دانا نگردد - و پیوستن را گسیختن نشمرده دلتنگ نزید - مرا غمِ آن فرو گرفته - مبادا پورِ خرد را که صبر نام دارد روزگار سپری گردد - و پیمانه پر شدنِ خاکی نهاد سرمایهٔ نیستی آسمانی‌نژاد آید - این دلاویز پیام از شاد خوابِ بیخبری در آورد - و بایست وقت فرا پیش نهاده بدل آبادی کوشید

---

(۲) در [بعضی نسخه] گوارا آمدے (۳) نسخهٔ [ا] شتافت (۴) در [اکثر نسخه] و در پای نیرو و حس کمی پذیرفت (۵) در [چند نسخه] تمرلی (۶) نسخهٔ [ا] هشت کروهی دولت آباد (۷) در [اکثر نسخه] صرع بسختی گرفت •

و زمانهٔ فرّخي[2] را سپاس گذراند - شهریارِ روزگار کارِ حکیمِ آموزگار میکند - با چندین بارِ وابستگي آزاد میزید - و هنگامِ ماتم نشیني داروی سوگواران بهم مي سازد ●

انتظام یافتن فیروزي سپاه دکن به شگرفیٔ اقبال روز افزون

نگارندهٔ گوهرین نامه چون دستوري یافت برخی بزرگان بکار شکني برنشستند - و بدستانسرائیِ ایشان بسا دیرین همراهان جدائي گزیدند - ناگزیر بنگهداشتنِ تازه سپاه دل بر نهاد از بخت یاوري فراوان لشکر فراهم آمد - هرچند هوا خواهان نکوهشِ وام برگذاردند دست ازان باز نداشت - و چشم بر شورشی گشاده بود - چون بسي کروهی اردوی شاهزاده رسید تیز رو پیکان نگاشتهای میرزا یوسف خان و دیگر کارپردازانِ دولت آوردند - برگذارده بودند شاهزاده را شگرف رنجوري فرو گرفته - جریده خود را رساند - بو که دگرگونگیِ بدسگالان[3] چاره پذیرد - و که و مه از آوارگي باز ماند - از دستان فروشیِ بزرگانِ والا درگاه دل افسردگي داشت هرچند همراهان در بازداشت دیو افسانها برخواندند بشتافتن گرم تر شد - همگي اندیشه آنکه نقدِ زندگي در کارِ ولي نعمت بسپرد - و لختي سپاسِ دولت رسیدگي بزبانِ کردار برگذارد - نوزدهم از دیول کانو با چندے تیزتر راند - و شامگاه بدانجا رسید - آن دید که هیچ کس مبیناد - کار از چاره برگذشته - و گروها گروه مردم آسیمه سر - و جوق جوق رهٔ سپرِ آوارگي - سرانِ سپاه را اندیشه آنکه باز گردیده شاهزاده را بشاه پور رسانند - برگذاردم در چنین آشوبگاه (که که و مه را دل نزاري فرو گرفته - و شگرف شورشی برخاسته) با غنیم نزدیکي و بوم بیگانگي باز گردیدن بگزندِ خویش در بازیدن است - درین گفتگو آن گلدسته پژمرده و شورش بلندي گرا شد - چندے از تیه سگالي و برخی بهاسپانیِ[4] بنه و بار و لختي به یتاقداریِ فرزندان جدائي گزیدند - بایزد یاوري ازین شمارے بر نگرفته دل بسرانجامِ سپاه و بایستِ وقت بر نهاد - و نعش را با دروني پرستاران روانهٔ شاه پور گردانید - و آن سفرگزین را درانجا بامانت سپردند - لختي توراني از اردو بیرون شده فتنه افزائي در سر گرفتند - هرچند اندرز گوئي رفت نخوت افزود - درین هنگام سپاهِ پس مانده (که افزون از سه هزار سوار بود) در رسید - گفتارِ مرا فروغِ دیگر شد - و کم گرایانِ آزرم ستیز بسخن نیوشي گوشِ دل برنهادند - لیکن خرد و بزرگ را خواهشِ باز گردیدن در سر - داستانِ فرو شدنِ منعم خانِ خانخانان و برهم زدگیِ بنگاله و بر آمدنِ شهاب الدّین احمد خان از گجرات و شورشِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] و زمانه فراخي را (۳) در [اکثر نسخه] پژشگان (۴) نسخهٔ [ا ب] بوساندن ●

آن ملک و مانند آن بگونا گون روش بر گذاردند - (چون نیایشگری خاص با ایزد بیهمال بود و چشم از فروغ اقبال شاهنشاهي نور آگین) نپذیرفت - جهانے بگراني در شد - و بسیارے خشم گرفته جدائي گزیدند - بحقیقي کارساز روی دل آورد - و بسیچ پیش رفتن در سر افتاد بیست و هفتم بگشایش دکن کوچ کرد - و ازین پیشروي دلها را نیروی دیگر شد - و لختے بپاسداران سرحد و دیگر نگهبانان ملک اندرز نامها فرستاد - و تنگدلان را دستیاري نمود - (آنچه خزینهٔ شاهزاده بود - و از کالا آنچه سزاوار فرستادن درگاه والا نبود - و هرچه با خود داشت و بوام توانست بهمرسانید) برافشاند - در کمتر فرصتے رفتگان باز گردیدند - و هنگامه گرمي پذیرفت همگي قلمرو شاهزاده را بگزین روشے پاسباني شد - مگر ناسک که از راه دوري و ناایمني آگهي دیر تر رسید - و آوازهٔ در گذشتن شاهزاده و ناامیدي از کارپرداز ملک پاسبانان آنجا را پراگنده ساخت - و از کوته بسیچي فرستادگان اگرچه آن ملک گرفته نشد لیکن بسیارے جا بر قلمرو افزوده آمد - هرچند دمسازان والا درگاه عرائض مرا بر نخواندند و چنین سرگذشت را به تبه سگالي بر نهفتند - ازانجا (که بایزدي درگاه نیایشگري داشت - و توجّه گیتي خداوند روز افزون) سر براهی فیروزي سپاه (که اندیشهٔ زمانیان بر نتافتے) بگزین روشے دست داد - و دور و نزدیک بشگفت درشد - ایزدي سپاس از نیروی امکان بیرون است از من ناتوان چه آید * *شعر*

نه من ماندهٔ ام خیره در کار او * که گفت آفرینی سزاوار او

لیکن بخیال پرستي لختے به نیایشگري پرداخت - و سراپا سپاس گذار آمد - گاه این در دل که نهفته داني کشور خدا بتازگي دلنشین که و مه آمد - بے تکادو من و سفارش این و آن مرا از خاکستان گمنامي برگرفت - و از پیغولهٔ دانش(۲) اندوزي بر آورده بوالا پایگي رسانید و گاه این اندیشه که سگالش مرا بے منّت این و آن فراز کردار بر آورد - و طنز(۳) سرایان بارگاه را زبان خاموشي و دل پشیماني در گرفت - و گاه این درخاطر که باقتضای حسد نالوان بینان کجگرا بر من یکجهت زبان تهمت برگشودند - و از درگاه والا دور انداختند - و کارساز حقیقي سرمایهٔ بلند(۴) پایگي ساخت - و ایشان را بجاوید شرمندگي برنشاند - و ازین (که بے آویزهٔ مرد آزما این دشوار بآساني گرائید) طبیعت چندان شادماني نیندوخت بنام ایزد که صفوتگاه دل را این دشوار پسندي تیره نمي سازد - و یازش خانگي دشمن گزندے نمي رساند *

(۲) نسخهٔ [ز] دانش آموزي (۳) در [بعضے نسخه] و باطل سرایان دولت را (۴) نسخهٔ [ب] بلندنامي *

و از سوانح فرو شدنِ معصوم کابلي - آزان باز (که بناسپاسي کالیوه شد - و در بنگاله گرد شورش بر انگیخت) بناکامیها افتاد - و چون بدلخراش سیلئ روزگار از خواب در نیامه زمانه برنجوریها در انداخت - سيِ‌ام به نیستي سرا در شد - و هنگامهٔ خاوري ناسپاسان بیفسرد - سیوم خرداد مهین پرستارے از شبستانِ دولت آهنگِ قدسي عالم نمود دوازدهم از لاهور آگهي آمد - پردگیانِ شاهي مشکو را غم در گرفت - و فرزندانِ پردهٔ نشین شاهزادهٔ خانم را حال دگرگون گشت - و بدلدهي و اندرز سرائیِ جهان سالار لختے آرامش پدید آمد - درینولا ستونده کشایش یافت - (چون راقمِ شگرف نامه پس از فرو شدنِ شاهزاده سلطان مراد بکارسازيِ سپاه و نگاهبانیِ ملک و گرفتنِ ناگشوده جاها پرداخت) سندر داس را با بسیارے بگشودنِ قلعهٔ تلنوم (۲) نامزد کرد - او از کار آگهي برخے بوم نشین را بخود یاور گردانید - یکے از ایشان دژبان را بیورت بر خواندهٔ آن خدمت گذار را آگاه ساخت تیزدستان پیوسته دل بکشایش بستند - درونیان لختے در آویخته زینهاري شدند - بیست و هفتم کلید سپرده کامِ دل بر گرفتند - سيِ‌ام مریم مکاني بدار الخلافهٔ آگره رسیدند - چون در جنوبي یورش لختے درنگ رفت دلاویز نامه فرستاده آرزوي گرامي دیدار فرمودند - و سلطان خرّم و بسیارے شبستاني پرستار را بهمرهي بر خواندند - چون نزدیک رسیدند بزرگ شاهزاده با برخے سران پیشواز رفته سعادت اندوخت - و دران روز انصرخدا پذیرا شده مراسمِ بزرگ داشت بجا آورد - تا امروز سانحهٔ ناگزیر شاهزاده سلطان مراد را کسے بهمایون عرض نیارست رسانید - و عرائضِ نگارندهٔ اقبالنامه را بدیگر آئینے بر میگذاردند - آن مهین بانو آگاه ساخت - و جهانے بسوگواري جبر نشست - گیتي خدیو به نیروي اسپهبديِ جهانِ معني شورشِ طبیعت بر نشاند - و چاره سازيِ غمزدگانِ مشکو فرمود - دمِ گیراي آن ایزد پرست کارگر آمد - و بے آرامانِ جانکاه را شکیبائي بدست افتاد ● بیت ●

فهرستِ مکارم باد کردارِ تو عالم را ● تاریخِ معالي باد آثارِ تو عالم را
کارِ تو بعون الله (۳) از عینِ کمال ایمن ● مهرِ ابدي بادا بر کارِ تو عالم را

فرستادنِ شاهزاده سلطان دانیال بدارائيِ دکن

تیمارِ زیردستان فرمان پذیر و مالشِ بدکارانِ سرتاب مهین ایزدي پرستشِ اورنگ نشینانِ دادگر است - و دادارِ بیهمال از فرماندهان جز این دو کارِ بزرگ نخواهد - لله الحمد شهریارِ

---

(۲) نسخهٔ [۱] بلنوم (۳) در [بعضے نسخه] بعین الله ●

داد خدا در شناسائی[۲] این دو کردار والا پایه دارد - و اندوه و شادي از خسرواني بهیچ باز نگیرد
با دردناکی گذشتن گزین پور و غمخوارگی گروها گروه سوگواران بآسایش زیردستان جنوبي دیار
توجّه برگماشت - قدسي خاطر آن میخواست که بزرگ شاهزاده را بدین خدمت والا پایگي[۳]
بخشند - بهنگام دستوري از رهنموني تبه بسیچان ببارگاه والا نیامد - ازانجا (که ملک پاسباني
درنگ برنتابد) شاهزاده سلطان دانیال را دران فرّخ ساعت نامزد فرمودند - و شب دوم تیر
گرانبار اندرز رخصت یافت - کشور خدیو نخستین منزل را از فروغ والا قدوم نور آئین
ساخت - و شب همانجا بوده نوازشگري و پند گذاري تازگي گرفت - و به بخشش سراچهٔ
سرخ (که بجز شاهنشاه دیگرے بر نیفرازد) بر نواختند - و قدسي فرمان براقم شگرفنامه
آمد - خواهش آن بود که اورا نزد خود برخوانیم - لیکن چون شاهزاده را بدانسو فرستادیم
چندے بصوري جدائي دل برنهد - و بسربراهی مهمّات ملکي و مالی آن نونهال اقبال
برنشیند - مرا (که از سر آغاز آگهي جوش وارستگي روز افزون - و از شگرف کاری نیلي سپهر
دنیا در افزایش) دربنولا (که روشنی گوهر برافزوده بودند) از سخن سازی بدگوهران و روائی
نادرست گفتار رستکاري از بار هستي خواهش رفتی - (چون لختے بایزد یاوري بلند نامي
اندوخت - و صوري دستگاه را پایه برتر نهادند - و درین کشاکش روحاني و نفساني منشور والا
رسید - و هردو آهنج را مایه ده آمد) از دوری آن سرچشمهٔ آگهي آسیمه سري درگرفت
و از اندیشهٔ آبادي بخویش[۴] آمد - و همان کار را پیش گرفته بانتظار قدوم آن گوهر کان شهریاری
بر نشست - دربنولا روزگار سیّد قاسم بارهه بسر آمد - شاهزاده سلطان مراد اورا درین یورش
پیشتر فرستاده بود - و بسیارے راد مرد آزمون کار همراه ساخته - چون آن برهمزدگي روی داد
جریده باز آمد - و براقم شگرف نامه پیمان بر بسته کامیاب خواهش باز گردید - و چندے
آبادجا برگرفت - ششم نزد قصبهٔ کنهر دولت آباد بامتلا در گذشت - هشتم نگارندهٔ شگرفنامه
میرزا خان را با بسیارے بناسک روانه ساخت - و میرزا یار را (که بدانسو فرستاده بود) نوشت
که زود بلشکر پیوندد - اگرچه از رنجوری او گزین سامان نشد لیکن از غنیم چندان گزند
نرسید - پانزدهم مادر شاهزاده سلطان پرویز بعلوي عالم شتافت - و پردگیان والا مشکو را
بغم انداخت - بچاره سازی شهریار دیده ور برخے بصبر گرائیدند - و چندے را بگلشن سرای
رضا خرامش شد - هفدهم راجه مانسنگهه بسجود قدسي آستان ناصیهٔ بختمندي برافروخت
و گزین پیشکش بنظر همایون در آورد - ازان میان پنجاه الماس گران ارز - آرامش افزای بنگاله

---

(۲) نسخهٔ [ز] شناسائي و کردار (۳) نسخهٔ [ا] بلند پایگي (۴) نسخهٔ [ا] بهوش آمد ٭

بود - و فرمان داشت هرگاه خاطر از ملک وا پردازد بدرگاه باز گردد - و چون دران دیار لختی ایمني روی داد این سعادت اندوخت - و نوازش برگرفت - بیست و هشتم قلیچ خان از جونپور رسید - و دولت بار یافت - شاهزاده دانیال بپاسبانی آن صوبه (۲) گذاشته بود - خاطر ازان فراهم آورده بوالا درگاه آمد - دوم امرداد برخوردار پور عبدالرّحمن موید بیگ زنداني شد دلپت اجینیه را رها ساخته کامیاب خواهش دستوری بنگاه دادند - بکین آنکه پدر او در آویزهٔ آن بومي نقد زندگي سپرد در صحرا با برخے سرگشتگان برو ریخت - و آن بوم‌نشین از کار آگهي بدر رفت - گیتي خداوند نکوهش فرمود - و او را به بند خانه برنشاند - داد خدا مي خواست که بسته بدان بومي فرستند - لیکن بدستیاری برخے رهائي یافت - چهارم شیخ عبد الرّحمن را بدولت آباد فرستاد - کارساز حقیقي چون راقم شگرف نامه را بآرامش دکن برگماشت هرسو کار آگهی نامزد کرد - تا بدم گیرائي و فراخ دستي و راد مردي چارهٔ سوتابان برسازد - درین هنگام دژ نشینان دولت آباد برگذاردند (اگر درست پیمان ایمني بخشد و جائے (۳) برای بنگاه داده آید) کلید سپرده پرستاري گزیده شود - لیکن برخے حبشي و دکني درین نزدیکي میباشند - فوجے بمالش اینان نامزد گردد - ازین رو پور خود را (که شایستگي از جبین او برتابد) دستوري داد - و هزار و پانصد سوار از خود و بهمین شماره دیگر سپاه همراه گردانید - دریغولا آصف خان بدیوانی کل سربلندي یافت - گیتي خدیو همواره در کار ملک ژرف نگهي بکار برد - و از گزیر وقت در نگذرد - (چون رای پتر داس دست پاره ستاني برگشود - و بعمل آزاري برنشست) یازدهم او را به باندهو فرستادند - و نامبرده را بدین والا پایه برآوردند - قلیچ خان را میر مال ساختند - و رفته رفته دست ازین باز کشید بیست و ششم میرزا شاهرخ بلشکر دکن پیوست - چون از درگذشتن شاهزاده سلطان مراد شگرف شورشے برخاست نگارندهٔ شگرف نامه او را بکوشش نزد خود برخواند - میرزا آهنگ تیز روي نمود - لیکن هرزه لایان نگذاشتند - و ارجوفهای عامّه (که در چنین هنگام برسازند) سرباري شد - چون ایزدي خواهش آن بود (که این نا آزمودهٔ نے یاور را بکار آگهي رو شناس گرداند - و ناتوان بینان را به تیره روز شرمساري برنشاند) با آنکه چشمداشت از یکجهتي میرزا آن بود (که اگر فرمان نبودے - در کارافتادگي بیتابانه خود را رسانیدے) بنا درست گفتار این و آن از آمدن باز ماند - و هرچند فرمان عتاب آمیز پیهم رسید از عذر سرائي برهگرائي نیامد - چندانکه حسین را بسزاولي فرستادند - او کام و نا کام روانه ساخت

---

(۲) در [بعضے نسخه] آن صوب (۳) نسخهٔ [ب] و جائے نو برای بنگاه •

و دران سال بفیروزي سپاه رسانید - پذیرا شده بمنزل آورد - و از پیوستن چنین مردانهٔ پارسا گوهر دل بشکفت - سیوم شهریور ملک خیر الله را روزگار بسر آمد - او عسس (۲) دار السّلطنهٔ لاهور بود - و بشایستگي این خدمت بجای مي آورد - روزے در خلوتگاه نامور دزدے را (که در هند بود) نزد خود برخوانده پژوهش دزدیده میکرد - آن بدکیش بدستان سرائي چندے همراهان را بدرون آورد - و خدمتگران او را بیرون فرستاد - و دران تنهائي کار او بانجام رسانیدند - و پسر او نیز دران آشوب در گذشت *

و از سوانح فرونشستن شورش (۳) بیر - فراخ ملکے بدین شهر گراید - هزار و یک ده آباد دارد هر یکے بسان شهرے - یکماه پیش ازان (که شاهزاده را روزگار بسر آمد) شیر خواجه با برخے راد مرد برگرفته بود - چون شاهزاده در گذشت بیشترے ارکان دولت بوا گذاشتن آن بر کوشیدے - ازانجا (که گشوده آلکا را بے جهت واهشتن غنیم را دلیر ساختن است) نپذیرفت چون کارها بشایستگي گرائید (۴) ناتوان بیغي بسیارے را کالیوه ساخت - و مخالف را (که از پانزده هزار افزون بود) بران داشتند - که هنگام بارش (که دریا لبریز گردد) شیر خواجه را بردارند - سر آغاز ریزش دران نزدیکي فراهم شدن گرفتند - همگي سگالش آنکه فیروزي جنود زیاده از سه هزار نیست - چون دریا برجوشد و کمک نیارد رسید دست یازش برگشائیم ازین آگهي بامرائے (که پیوستن ایشان آسان بود) نامها فرستاد - و در یاوري نمودن سخت برکوشید - برخے از ناشناسائي و گروهے از تباه سگالي درنگ کردند - چندانکه ریزش افزایش گرفت - و دریا بطوفاني جوش برخاست - پانزده هزار حبشي و دکني با شصت فیل و دیگر ساز پیکار نزد بیر آمدند - شیر خواجه (که در راد مردي و کار پژوهي یکتائي دارد) فوجها برآراست - و خود طرح شده از کار نشناسي و آتش خوئي رودها و شکستها گذشته پیشتر شتافت - (هرچند کار آگهان غنیم افزوني و سود مندي احتیاط و نشیب و فراز پیش دادن برگذاردند) بگوش در نیاورد - ازان ره سپردن نا بهنجار فوجها لختے به پراگند - و غنیم آراسته در رسید - هراول (که راجپوتان بودند) بشایستگي در آویختند - و کار نامهای مردانگي بجای آورده چیره دست آمدند - قول و برانغار و جرانغار به نیکو خدمتي دست نیافت درین میان گروهے (که برغنجي بودند) اوّل زور آورد - چگروپ پور جگنّاتهه کوپال داس رانهور سلطان بهائي محمّد امین چولي و بسیارے بشایستگي جان نثاري نمودند - و فوجها پراگندگي

---

(۲) نسخهٔ [ا] بخشیع (۳) نسخهٔ [ب] شورش تبر و در [بعضے نسخه] شورش پیر - و در [بعضے] شورش هر (۴) نسخهٔ [ا] برآمد *

پذیرفت - غنیم از پی در آمده رو بشهر نهاد - شیر خواجه پس از گذاره شدن بآویزش در آمد - و بشگرف کارزار رو بروی خود را بر داشت - وفادار خان و جمعی کار آگهان از برانغار پیوستند - یعقوب بیگ کوچک علي بیگ و چندے گوهر دلاوري بر افروختند - چون بازگردید ناوردگاه را پر از فرو شدگان یافت - و از چیره دستیِ غنیم آگاه شده بدراز نای غم در افتاد و ناگزیر شهر سو تیز رویِ فرا پیش گرفت - و دران نزدیکي سخت آویزه روی داد - زخمي بدرون شد - و پیوستنِ این بهادر الملک با گروهے کندآور در رسید - و کار نامهٔ آویزش نموده بشهر جا گرفت - و شکست یافتگان را تازه نیرو پدید آمد - او از ده (۲) دوازده کروهي (با آنکه خواجه ازو لختے سرگران بود) بیتابانه خود را رسانید - هرچند شنود که خواجه را روزگار سپري شده عنان بر نتافت - و باندیشهٔ فرو شدن تیزتر راند - سعید عرب و برخے همراهان شگرف مردانگیها بجای آوردند - از اقبال نیرنگي آنکه امروز (۳) و فردای آن غنیم از وا ماندگي دست درازي نکرد - و بدرست ساختنِ شکست و ریختِ خویش پرداخت - اگر بهمان گرمي دست درازي کردے کار بس دشوار شدے - درونیان شهر را کوچه بند گردانیدند - و از هرسو هنگامهٔ آویزش گرم بود ٭

چون آگهي آمد انجمنِ راز گوئي برساخت - و از که و مه چاره وا پژوهید - از تبه سگالیها و نکوهیده رایهای بشگفت زار افتاد - از غیر وا پرداخته بدریوزهٔ دل بکارسازِ حقیقي رو آورد چهارمِ شهریور در گرمیِ بارش جریده رو بدان سو نهاد - و اردو و توپخانه و فیلخانه را بمیرزا شاهرخ و خواجه ابوالحسن سپرد - تا از پی بجالنا پور آورند - و شیخ عبد الرّحمٰن را از دولت آباد نزدِ خود بر خواند - اندیشه آنکه تا کنارِ گنگ شتابد - و سپاه فراهم آورد - اگر یکے از بندگانِ سعادت گرا بگذاره شدن و بآویزه شتافتن دل بر نهد اورا فرستد - و خود بر ساحل باشد - تا کارِ پیش صورت گیرد - و از پس خاطر فراهم آید - ورنه خود بچاره گري پردازد چون این یورش باور نمي افتاد از خاصگي مردم هم کم کس بر آمد - ناگزیر در پنج کروهي دایره کرد - و خود با چندے سوی آهوبره کام فراخ بر زد - بدان اندیشه که میرزا یوسف خان را درین کار سرگرم سازد - بیست کروه در نوردیده سر آغاز شب بدو پیوست - و پنجرا در یورتِ او بسر برد - اگرچه نخستین روز ازو نا امّید شده بود لیکن میرزا علي بیگ و لش دولت آباد و دیگر راد مردان فراهم آمدند - بوام خواسته بر گرفته بسرانجامِ سپاه پرداخت و جمعے بکنارِ گنگ فرستاده گذر را بدست آورد - میرزا علي بیگ گرد کردنِ لشکر و آویزه

---

(۲) در [چند نسخه] از ده کروهي (۳) نسخهٔ [ا] آن روز که فردای آن ٭

برخود گرفت - و هرکه میرسید بدلاسا از پی روانه مي ساخت - و چون لختي از لشکر دل وا پرداخت خود نیز از پی گام بر داشت - همگي آهنگ آنکه چون سگالشها یکتائي ندارد مبادا آویزش بشایستگي چهره نیفروزد - همان بهتر که خود را دران ناوردگاه رساند چون آمرا بر ساحلِ گنگ یکے پیِ دیگرے رسیدند از جوش در نیارست گذشت - شیخ عبدالرّحمٰن[1] چون بکنارِ دریا پیوست ایزدي تائید موجه برزد - و دریا یکبارگي پایاب گشت - فیروزي نوید شنوده سجودِ نیایش بجای آورد - و سواره ازان آبِ دشوار گذار برگذشت - کهن سالانِ آن مرز تقدیر شگرفي را بطلسم کاري بر گرفته بشگفت در شدند - بیستم بر ساحلِ گنگ رسید و همان روز فیروزي نوید شنوده عنان باز کشید - هیزدهم چون فیروزي سپاه گذاره شد برخے غنیم (که نزدیکِ ساحل بود) بکمتر آویزۀ قراول راه گریز سپرد - مخالف را از شنودِ گذشتنِ لشکرها ازان طوفاني آب و رسیدنِ راقمِ شگرفنامه از پی دل برشکست - نوزدهم از گردِ قلعه برخاسته سراسیمه راهِ احمدنگر فراپیش گرفت - ازین مژده نیایشگریها بجای آمد - و شادي انجمنها برساخت - قلعه نشینان نوزده روز در تنگنای غم بودند - اگرچه در نخستین روز بسیارے رادمرد را همّت یاوري نکرد لیکن دَرین[2] هنگامِ شهربند کارنامهای دلاوري بجای آوردند (با تبه حالي و ناامّیدي از یاور) جنگ هرروزه شکیب ربای بود - مردم بگوشتِ اسپ روز گذرانیدے - و اسپان بکاه نی بست خانها - نزدیک بود که بهادران زه و زادِ خود را از هم گذرانده بجان نثاري درآیند - و بمردانگي فرو شوند - با دگرگونگي همراهان و کمي خرج و دشواري کار دادارِ بیهمال چنین نقشِ دلفریب برانگیخت - و جهانے بشگفت درآمد سگالش آن بود امروز (که سپاهِ نظام‌الملکي آسیمه سر - و بسا رادمرد فراهم) بگشایشِ احمدنگر چالش رود - لیکن آهنگِ همراهان یاور نیفتاد - شگفت آنکه همان وا گذاشتنِ بیر را درمیان نهادند - برخے از کجگرائي جدائي گزیدند - و شورشے دیگر پدید آمد - از بردباري و مدارا چاره برساخت - ازانجا[3] (که سپاهِ بیر سختي کشیده بود - و از هرزه سرائيِ مردم تنگدل) خواست که بپاسبانيِ آن شیخ عبدالرّحمٰن[1] را برگذارد - شیرخواجه از سعادت سرشتي پیشین سگالش بزدوده چنان وا نمود - چون این کار را آغاز برنهادم همان بهتر که بانجام رسانم - لیکن چندے در شاه‌گدهه بیاوري برنشینند - و اگرچه بیر سنگین قلعه دارد لیکن گلینِ شهربندے نیز اساس یابد - ازین رو بدو باز گذاشته شد - و خدمت گزینانِ آنجا را بمنصب افزوني و خلعت و اسپ و درخورِ خواسته سرگرم ساخت - و خود برای دل جمعيِ ایشان بر ساحلِ گنگ

---

(٢) نسخهٔ [ا] در هنگام شهربندي (٣) در [بعضے نسخه] پذیرفت •

بنگاه گزید - بالٓهي عنایت بزرگ شورش فرو نشست - و سرتابانِ هرسو بلابه‌گري درآمدند ایزدي سپاس را هنگامه گرم‌تر ساخت - و به‌نیایشگريِ شاهنشاهي اقبال بر نشست در قلعهٔ شاه‌گڈهه کهن درختِ نیم شگفت آورد - تنهٔ او دو شاخ دارد - یکے شیرین - و دیگرے تلخ - نخستین را در تنومندي و چارهٔ برص و جز آن کارگر دانند - ببارگاهِ والا عرض داشت و بقدسي فرمان لختے از هردو روانه گردانید *

درینولا بایزد یاوري رسیدنِ خزینه پیهم چهرهٔ دولت برافروخت - (چون بسیارے را اقطاع نبود - و جاگیرِ برخے شایسته نظام نداشت) بارِ خواهش برگشودند - گیتي خداوند ازین آگهي فرمان داد - تا خزانهٔ گجرات پایه پایه رسانند - و از پیشگاهِ حضور بیش از سه لک روپیه بهنڈي روانه شد - بضمِّ ها و نونِ خفي و کسرِ دالِ هندي و سکونِ یای تحتاني درین مرز و بوم آئین چنانست - چون خواهند (که زر بے‌گزندِ راه و رنجِ بار بدوردستها رود) بخواسته دارے بسپارند - او نگاشتهٔ بردهد - و بجائیکه خواهد حواله کند - و او بدیدنِ آن دست‌نگار زر برگذارد - و شگرف آنکه مهر و گواه درمیان نباشد - آن برنوشته را بدان نام خوانند - و از دگرگونگیِ جا و حال گاه برابر بدست افتد - و گاه سود بیکے بازگردد گیهان خدیو از کارشناسي زر را بامرای حضور بخش فرمود - و فرمان رفت - هرکدام بدان روش رساند - در کمتر فرصتے گفته بکردار آمد - و فیروزی سپاه را نیروی دیگر شد بیست و یکم روزگارِ دختِ قلیچ خان بسرآمد - آن مهین بانو در مشکوی شاهزاده سلطان دانیال از گزین پرستاران بود - نزدِ گوالیار درگذشت - و شاهنشاهي اندرز سوگواران را بشکیبائي آورد - درین روز قلعهٔ تلتوم[۲] (که از گزین قلاعِ برار است) گشوده آمد - راقمِ شگرفنامه سندرداس را بگشایشِ آن فرستاد - او بدان نزدیکي پای همّت افشرد - و سترگ آویزشها رفت - شبے دژنشینان را شادخوابِ غفلت درگرفت - بزینه بر شدند - قتلو خان دژبان بدر رفت و دیگر سرتابان رو بایلي نهادند *

برافراختن همایون رایات بصوب مالوه

(چون شاهزاده سلطان دانیال را بگشایشِ دکن روانه گردانیدند - و در راه لختے درنگ رفت) افسر خدیو بسیچ شکارِ مالوه درسرگرفت - تا آن گرامي فرزند بانجامِ فرموده تیزتر شتابد - ششم مهر دارالخلافهٔ آگره بقلیچ خان سپرده پس از چهار ساعت و بیست[۳] و چهار دقیقه

---

(۲) نسخهٔ [ا] تلتوم (۳) نسخهٔ [ب] بیست دقیقه *

بر شبدیز اقبال برآمدند - و بسگالشے آباد و دلے آزاد یورش دکن فرا پیش گرفتند - سلطان خسرو سلطان پرویز سلطان خرّم و بسیارے پردگیان را بهمرهي برگزیدند - درین روز بزرگ شاهزاده را دستوري صوبهٔ اجمیر دادند - شهریار بزرگ مهر هر زمان عاطفت را پایه برتر نهد - او از بادهٔ پیمائي و بدهمنشیني سود از زیان باز نداند - ازین رو چندے بار ندادند - بسفارش مریم مکاني دولت کورنش یافت - و در هنجار روي و خدمتگذاري تازه پیمان بر بست کشور خدا او را بمالش اُمرای رانا فرستاد - و بسا اندرز بینش افزا بر زبان گوهر آمود گذشت راجه مانسنگهه و شاه قلي محرم و بسیارے اُمرا بهمراهي نامزد گشتند - و بخواهشگري راجه پور او جگت سنگهه را بپاسباني بنگاله دستوري شد •

و از سوانح فرو شدن عیسی - او بزرگ بومی بنگاله بود - از هوشمندي لختے بهره ور از بخت غنودگي بآستان بوس نرسید - درین هنگام (که گیتي خداوند بجنوبي دیار چالش فرمود) راجه مانسنگهه از کارنشناسي یتانداري بنگ را آسان بر شمرد - و با آنکه خود در صوبهٔ اجمیر باشد ایمني آن ملک بر خود گرفت - از تقدیر شگرفي آن شوریده بومي رخت هستي بر بست - و خار بن شورش برکنده آمد - نوزدهم خانخانان را نزد شاهزاده سلطان دانیال فرستادند - چون شهریار مهراندوز آگهي یافت (که راقم شگرفنامه از دوري والا درگاه بس تنگدل میزید) آن بزرگ نوئین را (که از سرگذشت دکن لختے از نظر افتاده بود) بر نواخت - و در نیکوپرستاري تازه پیمان برگرفت - از دوم منزل دستوري یافت - و فرمان شد چون شاهزاده بدانجا رسد نگارندهٔ اقبال نامه آهنگ سجود قدسي آستان فرا پیش گیرد ازین آگهي نشاطها اندوخت - و نیایشگریها بجای آمد - بیست و دوم درمیان راه بمنزلگاه خانخانان فرود آمدند - و تا پایان روز عشرت اندوختند - در پیشکش او اسپے بود که با فیل در آویختے - و شگفت آوردے - بیست و ششم جگت سنگهه در گذشت - چون به بنگاله رخصت شد نزد دارالخلافهٔ آگره بسامان راه مي پرداخت - ناگهان واپسین خواب در گرفت و الوس کچهواهه بدرازنای غم افتاد - خسروي پرسش ناسور سوگواران را مرهمي کرد - پور خردسال او مهاسنگهه را بر نواخته بجای او فرستادند - و جهانے را چمن زار امید شاداب شد درینولا گشایش قلعهٔ پرناله (۲) نشاط آورد - در باستان مرزبان برار تلتوم را در پایان ملک خود اساس نهاده بود - و حاکم احمد نگر آنرا در گشایش - نخستین پور قتلو خان (که هر دو بدست او بود) سندر داس را فراچنگ افتاد - و ازان باز آرزوی بندگي در سرداشت - درین روز بمیانجي

(۲) نسخهٔ [ب] شاله - و نسخهٔ [ز] پڈیاله •

اعتبار خان پرستاري گزيده کليد سپرد - و دليت راو و دولت[2] خان و ديگر دژنشينان کام دل برگرفتند - چهارم آبان جشن شمسي وزن افسر خديو برآراسته شد - و بدوازده چيز برسختند و بارگاه بخشش و بخشايش فراخ برزدند - پنجم همايون موکب نزد دهول[3] پور رسيد - و بباغ صادق خان لختي برآسودند - زاهد پور او به نثار و پيشکش سرمايهٔ سعادت برگرفت *

درينولا راقم سپاس نامه پردگيان شاهزاده سلطان مراد را بوالا درگاه روانه ساخت چون روزگار او بسرآمد چندے را که همراه بودند بشاه پور فرستاد - و همه را يکجا ساخته کارآگهان را به تيمارداري برگماشت - تحويلدار و مشرف و داروغه را فراهم آورد - و کالا را يک يک برنويسانيد - از راه نا ايمني و زرکمي فرستادن ايشان لختي بدرنگ افتاد - درينولا (که خاطر فراهم آمد) پانزدهم روانه ساخت - و نعش آن سفرگزين را نيز همراه گردانيد (چون بدگوهران بسيچ پيکار در سر داشتند - و آوازهٔ آويزه گرم بود) از چهار صد فيل نيمه را نگاهداشت - راى درگا ميرزا فريدون و ديگر منصب دار و احدي را بدرقه ساخت - و از ستوگ بارے سبکدوش گشت - در مالوه بوالا درگاه رسيدند - بقدسي فرمان آن ايزدي آمرزيده را بدهلي بردند - شانزدهم نزد گواليار همايون نزول شد - و ديهيم خدا فراز دژ برآمد - و شب همانجا بسر برد - راج سنگهه دژبان نيايشگري بجاى آورد - و فرخي مايه[4] برگرفت - بامدادان فرود آمده خانهٔ شيخ عبد الله خان را بقدسي قدوم جاويد روشني بخشيدند - بيست و ششم مير عبد الحي مير عدل را نزد بزرگ شاهزاده فرستادند - چون آگهي آمد (که در راه درنگ ميرود) او را باندرزگذاري فرستادند - و چون راجه مانسنگهه در سوگ پور نا شکيبائي داشت اسپ و خلعت بنوازش او همراه گردانيدند - و دلاويز پندهاى آرام بخش برگذاردند - غرهٔ آذر روزگار شهباز خان بسرآمد - او بسيماب خوري شيفته بود - چون سال از هفتاد برگذشت دست و کمر بدرد آمد - و لختي بهي يافت - در شهر اجمير همان بيماري باز گرديد و تب افزود - از چاره گري پزشکان تندرستي روى داد - و دران سال و مه ناگهان درگذشت در هرگونه پرستاري و سربراهي سپاه کم همتا بود - اگر تقليد پرستي وا هشتي و زبان بهنجار برگشودے طراز فروهيدگي برگرفتي *

درينولا راقم شگرفنامه احمد نگر سو روانه شد - چاند بي‌بي بهادر نبيرهٔ برهان بسري برداشته دران حصار مي بود - و آن استوار جا را پناه خود مي انديشيد - و لختي سپه بدو نيايش گر - و بيرون ابهنگ خان زنگي با بسيارے شورش افزا - اگرچه آن خرد سال

---

(۲) نسخهٔ [ب] ديانت خان (۳) نسخهٔ [ب] هول پور (۴) در [بعضي نسخه] پايه *

مرزبان مي پنداشت ليكن در كمين آن پارسا زن (۲) مي بود - آن بانو پيوسته با فيروزي سپاه زبان لابه گر فرستد - و هم با دكنيان دوستي داستان سرايد - بنگارندهٔ گوهرين نامه نيز همان روش پيش گرفت - پاسخ برگذارد اگر از پيش بيني (۳) و روشن‌اختري خود را بوالا درگاه بر بندد چه بهتر - هر پيماني كه رود پاس آن بر خود گيرد - ورنه بيفروغ كردار سخن درميان نهادن سزاوار نبود - و راه آمد شد پيام ناسود مند - (چون بد گوهري بيرونيان برملا افتاد - و خيربسيچي اينكس لختي فرا گرفت) هوا خواهان فرستاده دوستي پيوند استوار كرد - و در عهد نامهٔ دست نگار خود درست سوگندها بر نوشت - و برگذارد چون ابهنگ خان مالش يابد كليد قلعه سپرده آيد - ليكن بير به تيول من قرار گيرد - و دستوري شود تا لختي بدانجا رفته بر آسايد و هرگاه خواهد بوالا درگاه شتابد - و بهادر را به پرستاري افسرخديو روانه كند - از دگرگونگي بسيچها و دل نزاري همراهان لختي درنگ رفت *

(چون نشستن در شاه گدهه بدرازي كشيد - و برخي جدائي گزيدند - و آوازهٔ آمدن شاهزاده فرو نشست) ابهنگ خان را تبه سگالي در سر افتاد - شمشيرالملك پور ميان (۴) خان را (كه پيشتر حكومت برار داشت) از زندان بر آورده اعتبار افزود - و لشكرے همراه ساخت تا از دولت آباد بدان سرزمين درآيد - و چون زه و زاد سپاه دران آباد بوم است هرآينه در فيروزي جنود پراگندگي راه يابد - بو كه درين هنگام دستبردے توان نمود - چون از ديرباز ازين نا سزا انديشه آگهي داشت ميرزا يوسف خان را با بسيارے بچاره گري آن گذاشته بود ميرزا آسان بر شمرده بشاد خواب ناپروائي (۵) در شد - و او بولايت برار در آمد - و شگرف شورشي برخاست - و بسا پاسداران آن ملك را پاي از جا رفت - و گروهي نا رسيده (۶) بغمخواري بنه و بار رفتند - بياوري كارآگهان بسيچ احمد نگر و مالش بروني بد گوهران و عيار گيري گفتار چاند بي‌بي در سر افتاد - و دوازدهم روانه شد - و دلاوران هرسو را نزد خود بر خواند - چون منزلي چند سپرده آمد مخالف از هر جا باز گرديده باحمدنگر فراهم گشت - درين ميان مژدهٔ فرو شدن شمشيرخان نشاط آورد - ميرزا يوسف خان ازان شورش به بيداري گرائيد - و به تيزروي از (۷) پي درآمد - و ميرزا خان و ميرزا لشكري و عادل خان و سندر داس و چندے ديگر را پيشتر روانه ساخت - آن بد گوهر يارش ايلچپور داشت - پيش فرستادگان در رسيدند

---

(۲) نسخهٔ [ا] در يارش آن پارسا زن (۳) در [بعضي نسخه] از دور بيني و روشن اختري (۴) نسخهٔ [ب] جمال خان - و نسخهٔ [ز] چنال خان (۵) نسخهٔ [ا] غفلت و نا پروائي (۶) نسخهٔ [ب] گروهي نا پرسيده بغمخواري بنه و بار رفتند (۷) نسخهٔ [ا] از پي آن بد گوهر *

ازین آگهی آسیمه سر گام سرعت بر زد - و ایلان برهنموني برخي بوم نشین عنان باز کشیدند شب هفتم آذر در منزلگاه او از هر سو به تیر در گرفتند - لختی آویزش رفت - ناگاه جان شکر تیرے بدو رسید - هنگامهٔ بد گوهران پراگندگي پذیرفت - و کوس شادي بلند آوازه گشت بیست و هفتم همایون رایات نزد بهلسه (۲) فرود آمد - میرزا رستم از اقطاع رسید - و بسجود قدسي آستان ناصیهٔ بختمندي بر افروخت ۰

درینولا نگارندهٔ گرامي نامه از بسیچ احمد نگر عنان باز گرفت - پنجم دی بمونگي پتن رسید - و میخواست آب گنگ گذاره شود - امر عالی شاهزاده سلطان دانیال پیهم رسید کارپژوهي او دلنشین دور و نزدیک - خواهش آنست که احمد نگر پیش ما گشایش یابد خویشتن را ازان آهنگ باز دارد - پس ازین در راه درنگ نخواهد رفت - نهم کشور خدا بر فراز بارگي برشد - و جهانے را شادي در گرفت - چند روز شکم پیچش بیازردے - و بر سکهپال چالش رفتے - بعنایتے که ایزد را بر جهانبان است نزد سجاولپور (۳) تندرستي روی داد و نیایشگریها بجای آمد - درینولا تازه شورشے بفیروزي سپاه درافتاد - چون شاهزاده ببرهانپور رسید بهادر خان از قلعه فرود نیامد - و از سعادت ملازمت سر باز زد - بسیچ مالش آن تبه سگال در سر گرفت - میرزا یوسف خان را (که آهنگ پتن داشت) نزد خود برخواند - و از دیده آن دیگر مردم بدان سو روی نهادند - و بسیارے از راقم شکرفنامه برخصت جدائي گزیدند غنیم (که بر خود میلرزید) ازین بیجا درنگ و پراگندگی سپاه چند بار شبخون آورد - و نا کام باز گردید - همواره بچراگاه دست درازي نمودے - راد مردان بآویزه دل بر نهادند - و بشایستگي در آویختند - از ایزدي پاس و فیروزي پی در پی ناسپاسان بپراگندند - و ابهنگ خان نیایشگري و لابه گذاري فرا پیش گرفت - پانزدهم بهمن نزد اجین جشن قمري وزن شد و بهشت چیز آن فزون از اندازه را بر سختند - بخشش را صلای عام در دادند - و گروها گروه مردم را کام دل بر آمد - بیست و پنجم شکم رنجوري گیتي خداوند را لختی بیازرد - و پس از چهار روز به تندرستي گرائید - که و مه بسپاس گذاري برنشست - و نشاط انجمنها آراسته گشت ۰

چالش فرمودن گیهان خدیو بگشایش آسیر

بیست و نهم نزد اجین والا بارگاه بر افراخته شد - سگالش آن بود که چندے در مالوه

---

(۲) در [چند نسخه] بهیلسه (۳) نسخهٔ [ز] شجاول پور ۰

عشرتِ شکار اندوخته آید - تا فیروزي سپاه بچستي و چالاکي دل بگشودنِ احمد نگر بر نهد
چون آگهي رسید (بهادر خان مرزبانِ خاندیس چشم (۲) بر دژ استواري و سامان فزوني انداخته
شاهزاده را ندید - و آهنگِ گشایش و مالش در سر دارد) فرمان شد همان یازشِ احمد نگر
فرا پیش گیرد - همانا ندیدنِ او از سرتابي نیست - و آن (۳) بسیچ دارد که نخست ما را کورنش
کند - ورنه بمغز کار رسیده بچاره گري آن همایون رایات نزدِ برهان پور بر افراشته آید - آن
نو نهالِ اقبال فرمان پذیرفته روانه (۴) شد - بهادر خان گزین پیشکش بر گذراند - و پورِ خود
کبیرخان را با برخے مردم بپرستاري همراه ساخت - از بارگاهِ خلافت نخست خواجه مودود
بنصیحتگري رفت - او چهار فیلِ نا درخور فرستاده در ندیدن نا درست گفتار بر گذارد
سپس میر صدرِ جهان باندرز گوئي نامزد شد - پس پیشرو خان - آن دژ نشین از خرد غنودگي
بواژون سگالش افتاد - چون نیاگانِ او را بفرمان پذیري و خدمتگذاري روزگار بسر آمد شهریار
پایه شناس از دور بر نواخته ملک را بدو باز گذاشت - از بخت تیرگي بلشکرِ دکن نرفت
و شاهزادگان را ندید - جهان خدیو هربار لغزش را گزین محمل بر مي انگیخت - دربنولا
(که همایون رایات نزدیک رسیده - و پند سرائي در نگرفت) ناگزیر بمالشِ آن بد گوهر و بازستدنِ
ملک یازش رفت - از راهِ دیپالپور و دهار رو ببرهان پور آوردند - یازدهم اسفندارمذ سالباهن (۵) پور
مندي شیخ فرید بخشي بیگي هاشم بیگ قرا بیگ قاضي حسن میرزا یوسف باز بهادر مقیم خان
بهادر خان تولک خان میرزا برخوردار الغ بیگ بدخشي رحیم هروي میر جلال قزل ابدال
علاء الدّین حسین بکرماجیت لکهمین سین بهنگن (۶) خان و برخے سادات بارهه و بسیارے
راد مرد را بگرد گرفتنِ آسیر دستوري دادند - بیست و یکم فتح الله شربت دار در گذشت
درست خردِ پسندیده خدمت بود - از نیک پرستاري بپایهٔ امانت بر آمد - و از خود کامي
بباده پیمائي افتاد - او را بدکن فرستادند - بو که دوري رنج دوای او بر سازد - از سعادت سرشتي
دست ازان باز کشید - و سخت رنجور شد - چندانکه پزشکان نومید گشتند - شهریارِ مهربان دل
او را نزدِ خود بر خواند - و بچاره گري لختے بهي یافت - بسیرِ مندو رفت - و ناگهاني
در گذشت - بیست و سیوم کنارِ نربده همایون نزول شد - بامدادان بآب باري نشاط اندوختند
بیست و ششم ازان رود بار گذشته در زمینِ بیجاگدهه بارگاهِ اقبال بر زدند - و نوروزي جشن
درین فرخنده مرز عشرت آرد *

---

(۲) در [بعضِ نسخه] نظر (۳) نسخهٔ [ا] و آهنج دارد (۴) نسخهٔ [ب] پیشتر روانه شد (۵) نسخهٔ
[ا] ساس پور مندي - و نسخهٔ [ز] سالهن پور مندو (۶) نسخهٔ [ا] بهنکهن - و نسخهٔ [ز] بهنکین *

آغاز سال چهل و پنجم الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي
یعني سال آذر از دور چهارم

شب دوشنبه چهارم رمضان سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هلالي پس از هشت ساعت و چهل دقیقه[۲] خورشید گیهان افروز بحمل پرتو انداخت - و نهم سال از چهارم دور فرخي نوید آورد - جهان از دم بهار و نسیم صبحگاهي[۳] برنائي نشاط در سر گرفت - و ایزدي سپاس را روز بازار دیگر شد - که سپهر نیرنگ ساز را هر زمان تازه گردشي دهد - و زمینیان را نو نو طرازے[۴] بر سازد - کوته نگهي نقش آرائي یکبار نه بیند - و نمودار هر بار را نو پندارد - نے نے رنگ چندگي را نمایشے بیش نیست - شگرفکاري تقدیر یکے را هزار نماید - و بگوناگون روش چهره بر گشاید * نظم *

آن دل که ز نور شوق اکبر مي تافت * در حق طلبي چو شمع انور مي تافت
چون نیک نگاه کرد یک حضرت دید * کز هر چیزے بنوع دیگر مي تافت

شهریار والا دانش لختے دل بآرایش نهاد - و با کمال یکرنگي بهار از خزان باز شناخته بمیزباني نو رسیدگان بر نشست - و چون یورش فرا پیش بود بصوري پیرایه کمتر پرداختند پنجم فروردین کوچ شد - لیکن (چون بسیارے در باز داشت گیتي خداوند بر میکوشیدند) نزد کرگانو بیجاگدهه درنگ رفت - دهم فروردین راقم نگارین نامه دران سرزمین بسجود قدسي آستان ناصیهٔ بختمندي بر افروخت - و از شاهنشاهي دیدار کام دل بر گرفت - چون شاهزاده از برهانپور برگذشت فرمان والا رسید که سپاه را بمیرزا شاهرخ سپرده رو بدرگاه نهد دل بپرواز آمد - و شگرف شادي در گرفت - نزد میرزا رفته انجمن بر ساخت - و فرمان بر خواند چون از روارو مردم ببرهانپور لختے پراگندگي راه یافته بود میرزا و سران لشکر سر باز زد و عرض داشتند که آرامش این آشوبگاه یاراے ما بر نتابد - با دلے پژمان[۵] به بنگاه باز گردید و بانتظار بر نشست - (چون چندے بر گذشت - و روزگار بر آرامید - و شاهزاده نزدیک تر شد) میرزا شاهرخ و میر مرتضی و خواجه ابوالحسن و دیگر کارآگهان یتاقداري اردو بر خود گرفتند - خزانه و توپخانه و دیگر کالا سپرد - و بفرمایش والا فیلخانه همراه گرفت دوازدهم اسفندارمذ روانه شد - هفدهم نزد آهوبره[۶] شاهزاده را دریافت - و سه روز نگاهداشتند

---

(۲) نسخهٔ [ا] انه دقیقه (۳) در [بعضے نسخه] صبح (۴) نسخهٔ [ا] طرزے (۵) نسخهٔ [ب] بریان (۶) نسخهٔ [ا] راهوره . و نسخهٔ [ز] راهوبره *

درین میان دیگر یرلیغ والا رسید - که چون ببرهانپور رسد اگر بهادر باندرزسرائی او همراهي گزیند نوید بخشایش پیشین لغزشها داده با خود آورد - ورنه لشکر و فیل خانه را دران نزدیکي گذاشته تیزتر پیوندد - تا در پیش آمدن وگجرات سو رفتن کنکاشے رود - چون بدان آباد مصر رسید بهادر آمده دید - و پند نیوشیده بهرهي دل بر نهاد - چون بخانه باز گردید بکج گرائي در شد - و ناسزا پاسخ بر گذارد - بقدسي فرمان لشکر و فیل خانه را گذاشته گام فراخ برزد و بفرّخ ساعتی بر والا درگاه ناصیه برسود - و بخسروي نوازش سر برافراخت - و این بیت بر زبانِ گوهر بار گذشت * بیت *

فرخنده شبی باید وخوش مهتابے * تا با تو حکایت کنم از هر بابے

(چون همایون رایات نزدیک رسیده بود - و فیروزي سپاه بگشایش احمدنگر شتافته) به دید در پیش رفتن شد - بیست و یکم برهانپور بقدسي قدوم فرّخي بر گرفت - از آگره تا این شهر دویست و بیست و شش کروه در صد و نود و پنج روز بشصت و نه کوچ در نوردیدند بیست و دوم خان اعظم آصف خان شیخ فرید و راقمِ شگرفنامه را بگردِ گرفتنِ آسیر و مورچال بر نشاندن فرستادند - در کمتر زمانے فرموده طرازِ کردار گرفت - و بسیارے فیروزي سپاه را درین خدمت گذاشتند - آن لشکر (که بسرکردگیِ شیخ فرید بخشي بیگي بگشایشِ آسیر روانه شده بود) از مردم کمي و غنیم فزوني دوربیني بکار برد - و در سه کروهي عنان باز کشید - و برخے ناتوان بین برنگِ دیگر وا نموده شهریار را لختے گران ساختند - چون نگارندهٔ گوهرین[۲] نامه دولتِ بار یافت حقیقت بر گذارد - و قدسي خاطر از گراني بر آمد درین روز پاسبانیِ خاندیس براقمِ شگرفنامه باز گردید - بیست و سیوم در جا مردم بر نشاند از یکسو گرامي برادر شیخ ابوالبرکات را با برخے کار آگهان فرستاد - و دیگر رو شیخ عبدالرّحمٰن پور خود را - بهمّتِ الٰهي بندگان در اندک فرصتے گردنکشان مالش بسزا یافتند - و بسیارے بفرمان پذیري عشرت اندوختند - و سپاهِ خاندیس بندگي برگزید - و کشاورز را دلاسا شد و بکشت و کار پرداختند - هفتمِ اردي بهشت مظفّرحسین میرزا را بالنگ[۳] فرستادند (چون دران نزدیکي فولادِ خان حبشي و روپ رای و ملک شیر و چندے سرانِ خاندیس بندگي داستان بر میگذاردند) رای درگا رای منوهر خواجگي فتح الله میر[۴] زاهد میر گدائي میر عبد الحي و بسیارے را بسرکردگیِ میرزا بدانسو دستوري شد - اگر اندرز سرائي در گیرد روانهٔ والا درگاه سازد - و خود بگشایشِ آن دژ پای همّت بیفشرد - ورنه مالش بسزا دهد

---

(۲) نسخهٔ [ب] اقبالنامه (۳) نسخهٔ [ب] به للنگ (۴) در [بعضے نسخه] میرزا زاهد *

از شگرفیِ اقبال روپ رای فرو شد - و باد افراه کج گرائي یافت - او در بوم نشینانِ خاندیس بگندآوري و مردم فزوني نامور بود - و پیشتر ازان که فیروزي سپاه بدان نزدیکي رسد فولاد خان به بسیجِ قدسي آستان جدا شد - راقمِ شگرفنامه چون در پتن بود او را بفرمان پذیري رهنمون شد - و استوار پیمان بر بست - درین هنگام اندرز نامه فرستاده او را بر خواند و منشورِ والا در دلدهيِ او نگارش یافت - او بدین دست آویز از هنگامهٔ ناسپاسان بیرون شد مسعود بیگ صد فیلِ شاهنشاهي بگجرات میبرد - او نیز پیوست - روپ رای بد گوهر کم دانسته بیارشِ فولاد خان شتاب آورد - چون گفتارِ او در بازگشت در نگرفت آویزش درمیان آمد - از اقبال یاوري زخمي رو بگریز نهاد - فیل و دیگر کالای او یغمائي شد و درکمتر زمانے راهِ نیستي سپرد - و نیک پرستاريِ فولاد خان بروی روز افتاد ●

دربنولا بنگاله لختے برشورید - راجه مانسنگهه از ناشناسائي با آنکه در صوبهٔ اجمیر باشد پاسبانیِ آن ملک برخود گرفت - و فتنه اندوزان را دولتخواه پنداشته دران دور دست بخود کامي گذاشت - عثمان و سجاول و دیگر افغانانِ آشفته رای (که پرستاري نموده) سر بشورش برداشتند - مهاسنگهه و پرتاب سنگهه چارهٔ آن آسان برشمرده بآهنگِ آویزش بر آمدند - هیزدهم در بهدرک هنگامهٔ نبرد گرمي پذیرفت - و چشم زخمي بفیروزي سپاه رسید - اگرچه بنگاله از دست نرفت لیکن برخے جا بر گرفتند - دربنولا مظفّر حسین میرزا راهِ کج گرائي سپرد - گیتي خداوند از پیشین لغزشها شمارے بر نگرفته بچندین نوازش سربلندي بخشید - او از بد سرشتي بباده پیمائي افتاد - و گوهرِ خرد را تابش نماند - روزے با خواجگي فتح الله در آویخت - و درشت گفت و گو تیرگي افزود - دران سال چهار کروهيِ النگ اُمرا بدیدنِ آن قلعه رفته بودند - او قابو دانسته با چندے راهِ آوارگي سپرد و از سپه دو رنگي کسے از پی نرفت - دلپت پور رای سنگهه ا بدبهانهٔ پژوهش جدا شد و از بد گوهري به بنگاه خود شتافته بشور افزائي نشست - خواجه ویس (۲) پس از سه روز بجست و جو برآمد - چون آن بد گوهر گجرات رو کامِ فراخ بر زد از اقبال نیرنگي همراهان پایه پایه جدائي گزیدند - نقشِ خواهش واژگون بر آمد - و کار بناکامي افتاد ناگزیر میانِ سورت و بگلانه بوارستگي پوشش در شد - درین سراسیمگي خواجه رسید و پنجمِ خرداد دستگیر ساخت - درین روز راجه پرتاب زمیندارِ بگلانه بسجودِ قدسي آستان سربلندي یافت - و بخسرواني نوازش کامِ دل بر گرفت - و بپایهٔ سه هزاري بر آوردند

(۲) نسخهٔ [ز] ویسی ●

و بعلم و نقّاره سربلندي بخشيده دستوري بنگاه دادند - دریندولا بهادر خان در پوزش گذاري و زینهار پژوهي درآمد - چون لختي از پندار غنودگي برآمد بدست آویز برخے دو رویان درگاه مادر کلان و پور خرد خود را با شصت فیل روانه ساخت - و بر گذارد - ازین لغزش سترگ بیمناکي سراپای خاطر گرفته از سعادت آستانبوس بازمیدارد - آرزو آنست که چندے مرا بخدمتگري غایبانه وا گذارند - تا هراس بر خیزد - و بدست آویز نیکو پرستاري بوالا درگاه ناصیه برساید - دخت خود را بمشکوی سلطان خسرو میسپارم - و فراوان کالا و خواسته پیشکش میفرستم - همگي اندیشه آنکه چون آنوق گران ارزي دارد بدین لابه‌گري گیتي‌خداوند بخشوده کوچ خواهد فرمود - پاسخ رفت جز دیدن ازو پذیرش نیابد - بدست آویز درست پیمان از بیمزدگي بر آید - و بخدمتگذاري شتابد - دریندولا ابراهیم بباد افراه رسید چون سر براهی خاندیس براقم شگرفنامه باز گردید بگشایش قلعهٔ سنبل (۲) دول و جامو سندر داس و بسیارے را فرستاده بود - آن بدگوهر درآویخت - و بایزد یاوري شکست یافته دستگیر شد - بسیارے گندآورانِ فیروزمند زخمي شدند - و سندر داس براه‌مردي نقدِ زندگي سپرد - دهم آن شور افزا بپاداش رسید - دوازدهم فولاد خان سعادت بار اندوخت و بخسرواني نوازش سربلندي گرفت - بپایهٔ هزاري برآوردند - و آباد جاگیر تن شد •

و از سوانح سپري شدنِ روزگار بیچه (۳) جیو - اگرچه مامِ خان اعظم میرزا کوکه است لیکن با گیتي خداوند مادري پیوندے داشت - شازدهم بسخت رنجوري درگذشت - و جهان‌سالار را غم درگرفت - در سوگواري موی سر و بروت ستردند - و هرچند کوشش رفت (که جز فرزندانِ آن مهین بانو دیگرے نسترد) بندگانِ اخلاص سرشت پیروي کردند - شهریارِ پایه شناس تابوتِ او را لختي بدوشِ خود برنهاد - با کهن سالگي برنا خرد بود - بس خیر سگال و مهربان دل - هفدهم مظفّر حسین میرزا را بدرگاه والا آوردند - و بر کم بینیِ او بخشوده بزنداني دبستان برنشاندند - چون آگهي رسید (که از پیِ آن غنوده بخت امیرے کام جست و جو بر نزده) نکوهش فرموده رای درگا و رای منوهر را بدان نامزد کردند - خواجه ویس آن کجگرا را دستگیر ساخته نزدِ سلطان پور آورده بود - اینان نیز پیوستند - نزدِ چوپره (۴) خواجه ناظر و عنبر حبشي و دیگر ناسپاسانِ خاندیس بآویزش برخاستند - و بایزد یاوري آبروی شان ریخته آمد - بیست و پنجم راقمِ شگرفنامه را بمنصبِ چهار هزاري سربلندي

---

(۲) نسخهٔ [ز] پلپل دول و جامو و در [بعضے نسخه] سنهل دول و جامو - والله اعلم (۳) در [بعضے نسخه] بیچهه جنیو (۴) در [بعضے نسخه] چوبره •

بخشیدند - و بسیارے به تیره روز[۲] ناتوان بینی بر نشست - دریں روز صفدرخان بسجود قدسی آستان ناصیهٔ بختمندی بر افروخت - و بمنصب هزاری بلند پایگی یافت - او نبیرهٔ راجه علی خان و همشیره زادهٔ نگارندهٔ سپاس نامه است - گیتی خداوند از دار الخلافهٔ آگره بر خوانده بود - تا نوازش فرماید - سپاه برم نشینِ خاندیس بدو گروند - سی و دوم فیروزی سپاه فراز کوهِ ساپن[۳] بچیره دستی بر گرفت - بس بلند و دشوارگذار است دژنشینان آسیر بدو بر آمدے - و گزند رسانیدے - قرا بیگ میرزا یوسف میرزا تولک رحمت خان شیخ علاء الدّین خواجه ابو ناصر میر قاسم بدخشی عبد الرّحیم شهاب قندهاری نظام الدّین حیدر و برخے بآویزش پای همّت انشردند - و پایه پایه غنیم را بر داشتند چندانکه بقلعه در شد - و شگرف فیروزی چهرهٔ دولت بر آراست - در نگاهداشتِ آن قرا بیگ با برخے پا استوار کرد - و لختے کار بر اهالیِ دژنشین تنگ شد - غرّهٔ تیر شاهم خان جلایر سعادتِ بار یافت - بدین یورش بر خوانده بودند - سامان نموده از پی رسید و بخسروی نواخت سربلند آمد - سیوم ناسک گشایش یافت - چون سعادت خان فرمان پذیری فرا پیش گرفت راجو فرومایه پرستارِ او بدستان سرائی نوکرانِ او را بفریفت و فیل و دیگر کالا برگرفته بران ملک دستِ چیرگی برگشاد - ازین آگهی شاهزاده پنجهزار کس را بسرکردگی دولت خان بمالشِ او فرستاد - و راجه سورج سنگهه ساداتِ بارهه رستم عرب شمشیر عرب شهباز خان برهان الملک و بسیارے را همراه نوشتند - کارآگهان پیوسته گزین آویزش نمودند - و از ایزد یاوری فیروزی چهرهٔ بختمندی بر افروخت - درین سال خواجه شمس الدّین خافی را روزگار بسر آمد - او را بسرانجامِ خالصهٔ پنجاب در لاهور گذاشته بودند - تا جزو را از کل باز ندانسته بگشاده پیشانی خدمت گذاری مینمود - دران شهر در گذشت - در وا رسیدگی و راستکاری و مردانگی از یکتایانِ روزگار بود - و کار شناسیِ او فروغ کردار داشت - ناملایم او را بر نشوراندے - شهریار از رفتنِ این فروهیده مرد بغم درشد - و از دادارِ بیهمال آمرزش خواست و پس ماندگانِ او را در خور نوازش فرمود - و آن خدمت بکهیِن برادرِ او مومن (که بشایستگی روشناس است) باز گردید - بیست و هفتم زینهاریان را بزندان برنشاندند - چون فیروزی سپاه احمد نگر را گرد گرفت سعادت خان فرهاد خان شجاعت خان شرزه خان عبد الستّار و بسیارے زنگی و دکنی پیمان گرفته دیدند - گردِ شورش فرو نشست - دشمنانِ دوست نما را مغز کالیوه شد - بکار شکنیِ ایشان برنشستند - و بآئین پخته کاران شاهزاده را بر شوراندند

و برهنمونیٔ ایشان بسیارے را برگرفت - و فرهاد خان و چندے (که بهمراهی میرزا خان در راه ایمنی خدمتگذار بودند) راه گریز سپردند - و آوازهٔ پیمان شکنی شورش را تازه گردانید و هرکه آرزوی دیدن داشت عنان باز گرفت ●

و از سوانح ناهنجاریٔ بزرگ شاهزاده - چون آن نونهال دولت را بمالش رانا فرستادند از تن آسانی و باده پیمائی و بد همنشینی بسیارے در اجمیر بسربرد - سپس باودیپور شتافت - و رانا از دیگرسو برآمده شورش افزود - و مالپور و دیگر آباد جاها یغمائی گردانید مادهو سنگهه[۲] و گروهے را بدانسو فرستاد - او باز بکهسار در شد - درین بازگشت بر برخے سپاه شبخون آورد - رضا قلي لاله بیگ مبارز بیگ الف خان پای همّت افشردند - و ناکام باز گردید و پیش ازانکه شاهزاده این خدمت را بشایستگي انجام دهد برهنمونیٔ ناشایستگان بسیچ خود سري نمود - خواست خود را به پنجاب رساند - و لختي کام طبیعت برگیرد - ناگاه شورش افغانان بنگاله بلند آوازه شد - و راجه مانسنگهه بدانسو رهنمائي کرد - غرّه امرداد چهار کروهیٔ دارالخلافهٔ آگره آب جون بر گذشت - مریم مکاني را ازین نافرماني و بکورنش نیامدن شگفتي در گرفت - و از مهراندوزي لختے از پی رفتند - بو که بهمین پندها راه سعادت برگیرد - ازین آگهي از شکارگاه بکشتي بر نشست - و به تیز روي دریا نوردید - آن مهین بانو آزرده دل باز گردید او باله‌آباد رفته جاگیرهای مردم برگرفت - و خزانهٔ بهار (که از سي لک روپیه افزون بود) برستاند و نام پادشاهي بر خود نهاد - گیتي خداوند از فزون مهرباني و دید سخن‌سازان همگي را باور نفرمود - و بزرگان دولت نیز بدانسان همزباني کردند - و چون فرمان فرستاده از بیراهي پژوهش رفت - از پخته کاري بندگي داستان بر سرائید - و خود را بےگنه وانموده بسیچ آستانبوس برگذارد - چهارم میرزا رستم را بدکن فرستادند - (چون گشایش احمد نگر بدرنگ افتاد و از گران ارزي فیروزي سپاه لختے به تنگ روزي نشست) بدگوهران جا بجا سر برداشتند شاهزاده خواهش[۳] کمک نمود - بنابران بازبهادر خان قلي رحیم داد پاینده بیگ و بسیارے را بسرکردگی میرزا دستوري شد - و بسا آگهي سخن آویزهٔ گوش هوش گردانیدند - و یک لک مهر بافتخار سپردند - تا بدان نونهال دولت رساند - بیست و دوم خواجگي فتح الله با زاهد و میر عبدالحي و دیگر همراهان سعادت بار یافتند - چون بیازش النگ رفتند دژ نشینان از کم آذوقي زینهاري شده کلید سپردند - ملک شیر و برخے سپاه خاندیس را (که دست آویز فرمان پذیري مي جستند) پیمان داده بدرگاه والا آورد - و هر یک در خور نوازش

(۲) نسخهٔ [ز] مانهو سنگهه (۳) در [بعضےنسخه] التماس کمک نمود ●

یافت - دریفولا ناسک از دستِ اولیای دولت بر آمد - فیروزي سپاه را در گشایشِ احمد نگر کوشش میرفت - لختي لشکر بیجاپور بپاسِ سرحدِ خویش آمده سترگ نگراني داشت غرض پرستانِ فتنه دوست بسکالشِ گرم بازاري آمدنِ اینان را بدیگر روش وا نمودند - نزدیک بود که از گردِ قلعه برکناره شوند - اقبال یاوري نگذاشت - لیکن سپاهِ ناسک را بے هنجار طلبیدند ناگزیر آن ملک برگرفته را واهشته بنکوهیده آئین باز گردید - چهاردهم باحمد نگر پیوست پنجم شهریور شاهم خان جلایر بشکم روي در گذشت - گیتي خداوند آن کهن سالِ دیرین پرستار را آمرزش در خواست •

گشایش قلعهٔ احمد نگر باقبال شاهنشاهي

فرمانروائے را (که ملک فزوني نیایش و نیازمندي افزاید) هرآئینه بے خواهش دولت پپرستاري برخیزد - و خواسته با هزاران(۲) سنگ راه بپای تارک شتابد - و بتازگي چهرهٔ افروز گذارده این سترگ فیروزي ست - بسیچ فرستادگان آن بود که پس از بارش دل بدین کار نهند گیتي خداوند پیهم کوشش فرمود - و همایون رایات سایهٔ شکوه ببرهانپور انداخت - ناگزیر رو بدان آوردند - چاند بي بي همان پیمان (که براقم شگرفنامه بسته بود) برگذارد - و ابهنگ خان با فراوان زنگي و دکني بر سرِ گروه آمده آهنگ کارزار در سر گرفت - شبِ بیست و ششمِ فروردین روز افروز اقبال بشگرفي در آمد - و گردِ دوئي در سپاهِ دکن شورش افزود - بر زبانِ این و آن افتاد که برخے سران با فیروزي سپاه درساخته اند - آن سرگروهِ کج گرا را پای همّت از جا بشد - و بے آویزش پراگند - بامدادان بیچ برگذشته نزدِ احمد نگر خیمه گاه شد - و دیمِ اردي بهشت مورچالها جدا گردانیدند - نخست خاصگي پرستارانِ شاهزاده برگرفتند - سپس شاهرخ میرزا خانخانان میرزا یوسف خان میر مرتضی جگناتهه شیخ خواجه میرزا علي بیگ خواجه بیگ میرزا افتخار(۳) خان کیچک خواجه محمّد جان و دیگر رادمردان - چاند بي بي بتازه کاري پیمان برنشست - ازین آگهي حبشه خان خواجه سرا با برخے دروني بدگوهران آن گزین بانو را جان بشکرد - و بیاوري اعتبار خان و میر صفي و میرزا نقي و حاجي محمّد توپ اندازي فراپیش گرفت - و از دو(۴) رنگ دوستي برخے سرانِ سپاه کار آسان بدشواري کشید چند بار از قلعه بیرون شده در آویختند - و ناکام باز گردیدند - بسخت(۵) کوشیِ شاهزاده

---

(۲) نسخهٔ [ب] با هزاران فرسنگ بپای تارک (۳) نسخهٔ [ب] اختیار بیگ (۴) نسخهٔ [ا ب] و از دو رنگ دوستي برخے (۵) نسخهٔ [ا] بسخت کوشش •

نیکو پرستارانِ کارپژوه بخاکریزي دل بر نهادند - چندانکه خندق برآموده بدیوار پیوستند
پهنای آن از سي گز تا چهل - و ژرفا هفت - دیوار از سنگ کبود آسا - ببلندي بیست و هفت
اگرچه بسیارے تلاش نکوکاري داشت لیکن در مورچالِ خاصه و میرزا یوسف خان کوشش
بیشتر میرفت - چند(۲) جا آهون بر زدند - و درونیان پي برده بر انباشتند - شگرف آنکه
از درون نقبِ برکنده آتش دادند - درخاکریز بیفسرد - و گزندے نرسید - و از آسیبِ آن
سست پیوندي در برجِ قلعه راه یافت - ازین آگهي بخالي ساختنِ آن کوشش رفت
چون این شگافگاه در دامنه بود نیارستند یافت - و صد و هشتاد من دارو بر آمودند
ششمِ شهریور چاشتگاه بر افروختند - بسیارے ازان برج که بلیلي منسوب است و سي گز دیوار
بر هوا شد - و از اقبال شگرفي سنگهای مخالف را خورد بشکست - و پارچهٔ سنگي بسوی
فیروزي سپاه نیامد - تیزدستان بدان راه درشدند - و بسیارے خود را از مورچالِ میرزا
یوسف خان بدرون انداختند - هزار و پانصد از درونیان بدم تیغ در گذشت - و برخے را
بمیانجیِ آشنایان رهائي شد - بهادر پورِ ابراهیم نبیرهٔ برهان (که او را نظام الملک برساخته
بودند) بدست درآمد - گرانمایه جواهر و مرصّع آلات و شگرف کتابخانه و بسیارے کالا
و خواسته و بیست و پنج نیل غنیمت اندوختند - و توپ(۳) و باروت از شمارهٔ افزون
از اقبال نیرنگي بهنگامِ گرد گرفتن (که موسمِ بارش بود) ریزش نشد - و خاکریز آسان بانجام رسید
و دیگر روزِ فیروزمندي باران درگرفت - و سخت بارید - پس از چهار ماه و چهار روز گشایش
یافت - و کوسِ شادي بلند آوازه گشت - در دو روز آگهي ببرهانپور رسید - و هنگامهٔ نیایش
گرمي پذیرفت - فیروزي نامها بهرسو رفت - و شادي را روز بازار پدید آمد - هشتم شورشِ
کشمیر فرو نشست - چون همایون رایات بجنوبي دیار چالش فرمود برخے شوریدگانِ آن مرز
ابیا(۴) چک پورِ حسین خان را بسري برگرفته آن نزهتگاه را غبار آمود گردانیدند - علي(۵) قلي پورِ
محمّد قلي و کلب علي و شاه بیگ نکدري و دیگر بندگانِ سعادت سرشت نزدیک(۶)
بهاک نگر آویزش نمودند - و فیروزمندي چهره برافروخت - و همچنین در کمراج گروهے
بفتنه گري برخاستند - جمیل بیگ و چندے رادمردان در تیله کانو بسزا برمالیدند
و آن عرصهٔ دلکشا آرامش پذیرفت - دوازدهم امان الله پورِ سیف خان کوکه در برهان پور

(۲) نسخهٔ [ا] چند آهون برزدند (۳) در [بعضی نسخه] و سرب و باروت از شمارهٔ افزون (۴) در [چند نسخه] بهپا چک - و نسخهٔ [ز] ابیاک چک (۵) در [بعضی نسخه] علي قلي خان و محمد قلي
(۶) در [بعضی نسخه] نزدیک بهاک آویزش نمودند •

گذشت - آن شایسته برنا از دیدن زمانیان به بادهٔ پیمائی افتاد - و هستئ خود را
دران کار درباخت *

و از سوانح فرو شدن جلالهٔ تاریکی - لوحانی الوس بخرید و فروخت در غزنین
آمد و شد نماید - پیشتر ازین هزاره کمین گرفته برایشان تاخت آورد - پای افشرده هفت روز
در آویختند - و از تشنگی شکست یافته باز گردیدند - و ازان سرگروه تاریکیان یاوری برجستند
نهم بآئین بازرگان بغزنین در آمد - لختی نوکران شریف خان و رعیّت آویزش نموده کفاره گرفتند
آن بدگوهر بفریب کاری بر نشست - و ببهانهٔ خرید فراوان کالا بستد - شاردهم خواست
که برگرفته را به بنگاه رساند - شادمان هزاره با دیگر مردم در آویخت - و باندک آویزه
چیره دست آمد - تاریکیان نافرجام راه پراگندگی سپردند - و آن غنودهٔ بخت زخمی
بکوه رباط بر شد - مراد بیگ و چندے رسیده کار او بانجام رسانیدند - مایه دهٔ بزرگ شورش
بآسانی فرو شد - از دیرباز فراوان سپاه بمالش او نامزد میشد - و چند سال است که زین خان
کوکه با بسیارے رادمرد یازش او فراپیش دارد - از اقبال یاوری برخی نا رو شناس کار او
برساختند - دزین سال در برهانپور[۲] بهان پسر سجان سنگهه را روزگار بسرآمد - او بوم نشین
خاوری مرز است - و بگنداوری نامور - دیرین پرستار او را سودا کالیوهٔ مغز گردانید - بهنگامی
(که او برهنه بود - و دست افزار آویزه با خود نداشت) ناگهانی شمشیرے چند
بدو رسانید - و در کمتر زمانے از جانشکر زخمها رخت هستی بربست *

غرّهٔ مهر سادات خان بوالا درگاه آمد - چندے از دژ نشینان آسیر پیام گذاری نمیرسید
بقدسی فرمان راقم شگرفنامه اندرزے چند ببهادر خان برنگاشت - او آن سیّد را (که یزنه
و میر شمشیر او بود) با ده فیل روانه ساخت - دولت بار یافت - و همان پیشین گذارش
عرضه داشت - از نادرستی پذیرفته نیامد - و فرمان شد آمده باز گردد - که دژبان از غنودگی
پند نه پذیرد - زود باشد که روزگار از خواب درآورد - و لابه گری سودے برندهد - او برگذارد
بفراوان کوشش خود را ازان تنگنا بیرون آورده ام - و پرستاری والا درگاه دیرین آرزو - چون
گفتار او فروغ راستی داشت پذیرفته آمد - و بپایهٔ هزاری بر آوردند - و پاسخ را شیخ
پیر محمّد حسین از همراهان او برد - سیوم آبان اکهیراج از احمد نگر رسید - قدسی منشور
از بارگاه خلافت برده بود - شاهزاده برخی پرده نشینان نظام الملکی را با او روانه ساخت
و هریک را در خور نوازش رفت - پنجم[۳] جشن شمسی وزن گیهان خدیو شد - و دوازده چیز

---

(۲) نسخهٔ [ز] در برهان پور سجان سنگهه را (۳) نسخهٔ [ب] شازدهم *

بر سختند - آگهي بزم پیرایش یافت - و که و مه را آرزو بر آمد - بیست[2] و سیوم فیروزي سپاه بجنیر در آمد - آن آباد مصر بنگاهِ نیاکانِ نظام الملک است - دژ او بیر[3] نام دارد - چون احمد نگر گشودهٔ شد میرزا خان را بدانسو فرستادند - و برهان الملک عماد خان حبیب خان علي شیر خان و جمعے را همراه ساختند - و بایزدي تائید بے آویزه گرفتند - چندے نگذشته بود که هندیا بومي با برخے دیگر کم دانسته به پیکار آمد - و بسزا مالش یافت دژ نشینان داستانِ فرمان پذیري و کلید سپاري درمیان آوردند - هشتم آذر بتربتِ بیچه خرامش رفت - چون خان اعظم میرزا کوکه نعشِ او را بدهلي میفرستاد شهریارِ پایه دان بدانجا رسیده آمرزش درخواست - و ازانجا بلعل باغ لختے بر آسود - چون پاسِ آن گلشن سرا بنگارندهٔ شگرفنامه بود لختے نیایشگري رفت - و سعادتها را در باز شد ٭

گشایش مالي گڈهه به نیروی اقبال[4] روز افزون

آسیر گزین دژے ست - در استواري و بلندي بیهمال - و در کمرگاهِ آن باختر و شمال سو نامور قلعهٔ مالي گڈهه - هرکه خواهد (بدان شگرف حصار در شود) نخست بدین دژ گذاره رود - در بائب و شمال و ایسان مالي - و آنرا جونه[5] مالي گویند - لیکن از دیوارِ او لختے مانده - و از خاور تا نیرت نیز کوهچها درگرفته - جنوب سو بلند کوهے ست کودهیه[6] نام - و در نیرت بزرگ کوهے ست ساپن[7] خوانند - بد گوهرانِ سرتاب همهٔ جا را بتوپ و آدم استوار ساخته بودند - پسین پیشتر گشایش یافت - اندیشهٔ کوتاه بینان گشادِ آن را بر نتافتے - از گران ارزي و بنگاه دوري که و مه را دلِ نزاري فرو گرفته بود - و زرفشانی دژ نشینان برخے نزدیکان را از جای برد - یکے از درونیان با قرا بیگ پیوسته نهان راهے باز نمود که ازان بر دیوارِ مالي توان بر آمد - ازانجا که کار پژوهي نبود گوش در نیاوردند - چون بعرضِ همایون رسید گذارندهٔ را بسودا زدگي بر آوردند - و فرو شدنِ فراوان مردم بر گذارده افسر خدیو را از دستوري باز داشتند - در هرچندے راقمِ شگرفنامه را بدیدبانی مورچالها مي فرستادند - هرچند کوشش میرفت دل بکار نمي نهادند - و از مدارای بے هنجار نکوهش و سرزنش نمیشد - هفدهمِ آذر باز بدان خدمت روانه گردانیدند - چون لختے از مغزِ کار

---

(۲) در [چندنسخه] بیست و هشتم (۳) نسخهٔ [۱] سیر - و در [بعضے نسخه] سپهر (۴) نسخهٔ [۱] روز افزون اقبال شاهنشاهي (۵) در [بعضے نسخه] خواجه مالي (۶) نسخهٔ [۱] کودنیه نام (۷) در [بعضے نسخه] سپاس ٭

آگهي داشت دستوري گرفت - هر روشي که این خیرسگال برگزیند دیگران بدان گروند - چون درانجا رسید از قرا بیگ پژوهشِ آن راه نمود - و فرا گرفته را نیروی دیگر شد - بخداوندانِ مورچال قرار داد که درین هفته بحقیقي کارساز رو آورده بدژ گشائي خواهد دوید - چون آوای نقاره و کرنا بگوش رسد هریک بزینه برآید - و کوس را بلند آوازه گرداند - اگرچه کام و ناکام پذیرفتند لیکن بسیارے بدیو افسانگي بر گرفت •

شبِ هیزدهم (که بس تاریک بود - و ابر در ریزش) خاصگي مردم را جوق جوق ساخته فرازِ کوهِ ساپن برآمد - نیم شبان نخست قرا بیگ را با گروهے روانه ساخت - و همچنین پایه پایه مردم را از مورچال و نوکرانِ خرد مي فرستاد - پایانِ شب چندے از پیشین جوق بدان نهفته راه در شدند - و دروازهٔ مالي برشکستند - و بسیارے رادمرد بقلعه در آمده کوس و کرنا را بنوا درآوردند - و از دیر رسیدنِ مردم لختي دژنشینان فراهم شده بکارزار ایستادند ازین آگهي خود نیز از پی روانه شد - و دران کوه نوردي رهبر را لختي خطا رفت - در گرمیِ آویزش و بارشِ توپ صبحگاهي بطناب برشد - و اولیای دولت را که کار تنگ شده بود نیروی دیگر افزود - در کمتر زمانے ناسپاسانِ کجگرا باز گردیدند - و بآسیمه سري راهِ آسیر سپردند - و حقیقي کارساز سترگ فیروزي بخشید - و این نیازمندِ کم نیرو را ببلند نامي برآورد چون فروغِ خورشید جهان را بگرفت دیگر مورچال نشینان از هرسو بدان یارش برخاستند پیشرو خان. میرقاسم بدخشي جلدیو تیزدستي نموده بر کوتهیه برآمدند - و آغا ملّا با مردمِ آصف خان نیز بشایستگي از پی رسید - و مردمِ شیخ فرید بخشي بیگي بهادر خان رحمت خان سیام سنگهه پسرانِ سمانجي خان و دیگر بهادران بچابک دستي بر جونه مالي برشدند - باقبالِ روزافزون بزرگ فتحے چهره برافروخت - و بسیارے بشکنجهٔ ناتوان بیني در شد • • بیت •

صبحے بمبـارکي بر آمـد • دیجورِ شبِ بلا سر آمـد

آورد ظفر ز شش جهت روی • دولت ز دو سوی تهنیت گوی

کجا نیرو که ایزدي سپاس برگذارد - و بکدام دستمایه بدان در بازد - همان بهتر که بآئینِ نیازمندانِ گنهگار پیشانیِ دل[2] را بسجودِ نیایش خراشیده دارد - و بتقدیرشگرفي پی برده خویشتن را از دادار انباري باز آورد •

للّه الحمد که نهفته یابیِ افسر خدیو بتازگيِ دلنشینِ خرد و بزرگ آمد - و گوهرِ

---

(۲) در [بعضي نسخه] دل و سر را •

بینش را تازه فروغی بر افروخت - ازانجا که در اندیشه ره نداشت (که مرزبان خاندیس بروی گیتي خداوند در فراز کند) دست افزار دژ گشائي همراه نبود - و پس از رسیدن بهزاران کوشش اگرچه توپے چند از پرناله و کاریل و احمد آباد آوردند لیکن از ناپروائي چندانی بکار نداشتند - و با این حال همواره بر زبان گوهربار گذشتے - زود این دژ گشوده گردد و بسیارے دلاسا داستان پنداشته بخواب درشدے - بیست و هفتم میر مرتضی از احمد نگر آمد - و بدولت کورنش سربلندي یافت - و بعلم و نقاره و آباد جاگیر پاداش نیکو پرستاري اندوخت - بیست و نهم خانخانان بسجود قدسي آستان ناصیهٔ بختمندي بر افروخت و بهادر را (که بنظام الملکي برداشته بودند) بوالا درگاه آورد - کبیر خان پور بهادر خان خواجه ابوالحسن کامل الملک وزیر خان و چندے سران خاندیس (که در یساق دکن بودند) دولت بار یافتند - و نوازشها بر گرفتند ●

و از سوانح آمدن بهادر خان بدرگاه والا - همان روز (که بایزدي یاوري مالي گذهه گشایش یافت) از غنودگي در آمد - و وخشورے نزد نگارندهٔ شگرفنامه فرستاد - و گفتار (۲) زینهار و دیدن درمیان آورد - نپذیرفته از پاسخ بر خموشید - و از فراوان زاري او فرستاده را بوالا درگاه روانه ساخت - بیست و سیوم آذر رام داس را نزد او فرستادند - و چهارم روز مقرّب خان را (که گزین پرستار او بود) همراه آورد - خلاصهٔ پیام آنکه (اگر دژ و آلکا بدو باز گذارند و زندانیان رهائي یابند) بفرق سر میشتابد - دیرین رسمے ست - یکے از فاروقیان مسند نشین گردد - و دیگر برادران و خویشان در بند باشند - و در نهانخانها با زه وزاد بسر برند گیتي خداوند پذیرفت - و جان و ناموس را زینهار داد - دیگر روز آن زنگي باز آمد و عرضه داشت - اکنون آرزوی او آنست که خان اعظم میرزا کوکه دست گرفته بدرگاه آورد پذیرش یافت - او تا مالي رفت - و بهادر خان از آسیر فرود آمد - سي ام بر آستان اقبال ناصیه برسود - و از گوناگون غم رهائي یافت - دو پسر خرد افضل خان و خداوند خان و بسیارے را دولت بار شد - و در پیشخانهٔ شیخ فرید بخشي بیگي جا دادند - و بچشم دیدباني فرمان شد - هفدهم دي شیخ عبد الله خان و راجه راج سنگهه از گوالیار و میر شریف آملي از جاگیر خود و شیربیگ از بنگاله آمده هریک بخسرواني نوازش کام دل بر گرفت چهارم بهمن جشن قمري وزن شد - و گیهان خدیو را بهشت چیز برسختند - که ومه را آرزو بکنار آمد - و نشاط را بارگاه دیگر افراختند ●

---

(۲) نسخهٔ [ا] و گفتار زینهار درمیان آورد ●

برگشودن آسیر بدستیاریٔ والا اقبال

در آذرق افزونی و توپ انبوهي و فراوانیٔ یتاق دار و دیگر دهت افزار پاسباني بدینسان دژے نشان ندهند - شگرف آنکه هرچند سامانِ قلعه گیري نبود همّت در گشایش بستند - پس از چندے از گرد برگرفتن دران دژ بیماري پدید آمد - هر روز گروهی بنیستي سرا در شدے - و چون ریزهٔ رعیّت را چنین گزند رسیدے بزرگانِ دژ نشین ار[۲] گران خوابِ کج گرائي در نیامدے - و زمان زمان نوحیلها بر انگیختے - از گرفتنِ مالي گذهه راهِ آمد و شد بستگي پذیرفت - و لختے از خواب در آورد - آخرین داستان برهنمونیٔ برخے شاهنشاهي پرستار برین قرار گرفت - بهادر بدرگاهِ والا جبین بر ساید - هراینه گیتي خدیو ملک و دژ بدو باز خواهد گذاشت - ورنه چنان برگذارد که درونیان از گفتِ من بیرون اند چون اندیشه بکردار آمد و آموخته را عرضه داشت نگارندهٔ شگرفنامه را دستوري شد تا بدان آسماني حصار در یازد - این دریوزه گرِ ایزدي درگاهِ الٰهي نیایش را پیشرو ساخته بدان رو آورد اگرچه در پیش بردنِ مورچالهای خاصه از نزدِ کوتهیه کوشش رفت و بآوردنِ بزرگ توپها دستوري گرفت لیکن پنهاني کار آگهان فراهم آورده بافسونِ سرائی دژنشینان برنشست و بدلاویز سخنان دلهای ایشان بسوی خود کشید - چنان برگذاردند که از بهادر نگاشتهٔ چند بنامِ فلان و بهمان برگیرند - تا در سپردنِ بیوفائي غازهٔ بدنامي بررو نکشد - و در پاسِ مال و جان و ناموس قدسي فرمان آرزو کردند - پذیرفته شد - بهادر خان چندے در نوشتن ایستاد - و نادرست گفتار درمیان آورد - و چون تنگ گرفته شد ناگزیر نگاشته بمهرِ خویش داد والا منشور را با آن نوشتها بدرون فرستاد - و بیم زدگانِ ستوه آمده را آرام پدید آمد - خود بر دروازه نشست - و در چهار روز سي و چهار هزار کس با بنه و زاد و مال بشایستگي فرود آمدند - و خویشتن را بعافیت جا رسانیدند - پنجم بهمن اختیار خان الغ خان حبشي مرجان زنگي و برخے (که مدارِ دژباني بر ایشان بود) فرود آمدند - و بگوناگون طرز دلها بدست آورده شد - هفتم پورِ خود شیخ عبدالرحمٰن را با برخے کار آگهان فرازِ قلعه فرستاد درونیان بگزیده آئین پذیرا شده کلید سپردند - و شگرف فیروزي چهرهٔ اقبال برآراست پنجاه و سه تن از اعمام و برادران و فرزندانِ بهادر (برخے پیر و جوان - و گروهی خرد سال) فرود آمدند - همه را در خور دیده بدرگهِ والا روانه ساخت - هفت کس پورِ مبارک خان

---

(۲) در [بعضے نسخه] از خواب بے پروائي در نیامدے ٭

که پیشتر مرزبانیٔ خاندیس داشت - داؤد خان حامد خان قیصر خان بهرام خان شیر خان غزنيي[۲] خان دریا خان - اولین را دو پسر - فتح خان محمّد خان - دومین را یک پسر بهادر خان - سومین را سه پسر - لطیف خان دلاور خان مرتضی خان - نخست را دو پسر حبیب خان ابراهیم خان - چهارمین را سه پسر - اعظم خان موسی خان جلال خان پنجمین را دو پسر - اسمٰعیل خان احمد خان - ششمین را یک پسر - احمد خان - هفتمین را سه پسر - محمّد خان محمود خان مظفّر خان - هشتمین صاحب خان را (که پیشتر گذشته بود) دو پسر - طاهر خان و صدق الله - سکندر خان و ابراهیم فرزندانِ طاهر خان مذکور - همگي اولادِ مبارک خان بیست و هشت کس - نژادِ محمّد خان (که پیش از راجه علي خان حکومت داشت) حسن خان با دو پسر - قاسم خان و ابراهیم خان شش پسرِ راجه علي خان - بهادر خان (که پیشتر سعادتِ ملازمت اندوخت) با پنج پسر کبیر خان محمّد خان سکندر خان مظفّر خان مبارک خان - دوم احمد خان با سه پسر مظفّر خان علي خان محمّد خان - سیوم محمود خان با دو پسر - ولي خان ابراهیم خان - چهارم طاهر خان - پنجم مسعود خان - ششم محمّد خان - دخت زادهٔ مبارک خان دلاور خان - پسرِ او تاج خان نوادهٔ فرید خان - ولي خان نصیر خان سیّد اسمٰعیل هر سه دامادِ راجه علي خان - محمّد خان دامادِ چاند خان - علي خان دامادِ حسن خان[۳] - گیتي خداوند همه را بگرانمایه خلعت و گزین بارگیي بنواخت - و هر کدام را مهمانِ یکے از بندگان گردانید - و فرمان رفت که همواره بکورنش سعادت اندوزند - اندیشه آنکه عیارِ گوهر برگرفته بمنصب سرافراز گردانند - خزانه و جواهر و دیگر خواسته و کالا را بگزیده روش پاسباني شد - بایزدي عنایت کارِ پیش گرفته حسنِ انجام یافت - دور و نزدیک بشگفت[۴] ماند - اگرچه مورچل فراوان بود لیکن گزینِ همه مورچالِ خان اعظم میرزا کوکه و آصف خان و شیخ فرید بخشي بیگي - خرد و بزرگ خدمت گذاري در خور بجای آورد و پاداش اندوخت - حواله دارانِ بهادر خان را با شمارهٔ دانان بر همان قلعه گذاشت - و کارآگهانِ دولت را بهر جا نامزد گردانید - و خاطر فراهم آوردهٔ بسجودِ قدسي آستان سربلند شد و بخسرواني نوازش سر بر افراخت •

این کوه نشینِ نابخرد از یک لک جاندار پیشتر فرازِ دژ برده بود - از جانور انبوهي

---

(۲) در [چند نسخه] عرفي خان (۳) در [بعضے نسخه] حسن خان - عالم خان داماد قیصر خان گیتي خداوند (۴) نسخهٔ [ا] بشگفت زار افتاد •

هوا دگرگون شد - و شگرف بیماري آورد - و بیست و پنج هزار رنجور درگذشت - از اقبالِ روزافزون در بارش لختي درنگ رفت - و غلّه از هرسو فراوان رسید - و آسایش مایهٔ فیروزي سپاه آمد - و مورچالها پیشتر رفت - و از دولت نیرنگي در توپ ریزش شبا روزي بروشناسے گزند نرسید - جز الغ بیگ بدخشي و سیّد ابو اسحٰق صفوي که به بندوق درگذشتند نظر ببارشِ تیر اگر هر روز افزون از صد کس جان بسپردے هیچ دور نبود - لیکن ایزدي حمایت پاسباني فرمود - و سرمایهٔ حیرتِ کارآگهان گشت - و شگرف آنکه دران نزدیکي (که فتح چهره گشای دولت گردد) دیوارِ قلعه (که آسماني کردے) از شکوه افتاد - آوای توپ را گوش بدان مهابت بر نگرفتي - گیتي‌خداوند سرآغازِ درآمدِ برهانپور به نیایشگری خاص بر نشست - و اسمِ اعظم بر خواندن گرفت - و براقمِ اقبالنامه فرمان شد درهرختم گوناگون حلوا در پیشگاهِ حضور آورد - و سررشتهٔ تقدیرنیرنگي نگاهدارد - پاسِ آن شگفت افزود - سرآغازِ نخستین ختم مظفّر حسین میرزا را گرفته آوردند - و همچنین در هربار فیروزي نوید سامعه افروز شد - از فتحِ احمدنگر - و به نیسي سرا درشدنِ سرگروهِ تاریکیان و گشایشِ مالي گذهه - و بدست آمدنِ آسیر - هرکه در بے غرضي و خدا پرستي کشورخدیو نیک در نگرد بدینسان شگرفي را دور نشمرد - و اندکے از بسیار داند - دریغولا ایلچیان به بیجاپور و گلکنده و بیدر[2] فرستادند - عادل خان مرزبانِ بیجاپور نخست گرانمایه لعل فرستاده نیایشگري نمود - و همچنین قطب الملک و ملک برید نیازمندي فرا پیش گرفتند - همگي خواهشِ ایشان آنکه چندے از بارگاهِ خلافت بدلدهي نامزد گردند [چون در شورشِ فرو شدنِ شاهزاده و آویزهٔ بهادر و گره گرفتنِ احمدنگر (هرچند نظام الملکیه از ایشان یاوري خواستند) سررشتهٔ دولتخواهي وانهشته گوش بدان ننهادند - و بسیارے اولیای دولت در باز گشتِ همایون رایات سببِ پژوهي داشتند] آرزو پذیرائي گرفت دوازدهم شریف سرمدي را نزدِ عادل خان و مسعود بیگ را پیشِ قطب الملک و مومن را نزدیکِ ملک برید فرستادند - و بهین اندرزها بزبانِ خامه و خشور گذارش یافت *

و از سوانحِ سپري شدنِ روزگارِ میرزا جاني بیگ مرزبانِ تتّهه - از صوري دانش لختي آگهي داشت - در پارسي شعر و نظم و موسیقي توانا دست - ازان باز (که بدرگاهِ والا آمد) اخلاص از پیشانیِ گفتار و کردارِ او تابان بود - و شفاسائي و آهستگي از نشست و برخاستِ او پیدا - لیکن از خردي باز شیفتهٔ بادهٔ بود - شگرف آنکه ازو ناهنجاري سر بر نزدے

(۲) نسخهٔ [ا] و بندر - و نسخهٔ [ب] و بدر *

و در کارکرد و گفت پاسبان خود بودے - بکنج خانه ساغرکشي از اندازه بیرون بردے - و از نا بودن اندرز سرا عنان بر نگرفتے • رباعي •

چه خوبي چیزے که از خوردن آنچیز ترا • نی چو سروے بنماید بمثل سرو چو نی
گر کني بخشش گویند که می کرد نه او • ور کني عربده گویند که او کرد نه می

آن[۲] صافي آب زلال زندگي بر آلاید - و آن عشرت مایه جان کاستگي بر دهد - از می فزوني رنجور شد - و برعشه[۳] وسرسام کشید - سیزدهم ازین کارواني سرا رخت بر بست - و آشنا و بیگانه را دل بسوخت - گیتي خداوند از قدرداني آلکای او را به پور او میرزا غازي غایبانه باز گذاشت - و منشور والا و گرانمایه خلعت فرستاد •

و از سوانح خرامش نمودن حکیم مصري بعالم علوي - در صوري دانش و معنوي شناسائي طراز یکتائي داشت - طبابت را بدان پایه میدانست که اگر پزشکي نامها بر افتادے از یاد بر نوشتے - دلاویز گفتار صوفي نیک اندوخته بود - شگفتگي و فرخندگي جبین او بر گذاردے - و از مهربانيء او خویش و بیگانه نشاط اندوختے - از هر گونه بیمار رو در نکشیدے و گشاده پیشاني چاره بر ساختے • بیت •

همچو اوئے سزد معرّف او • این زمان در جهان چو اوئے کو

اگرچه بهشتاد رسیده بود گرميء برنائي جوش بر زدے - یکبارگي هوا زدگي شد - و مزاج او را قبض بر آشفت - و تب شورش افزود - شاردهم نیم شبان زمان زمان هوش رفتن گرفت چون لختے بخود آمد راقم شگرفنامه را از حال آگهي فرستاد - ببالین او شد - و از دیدن آن از خویش رفت - با آگهي و یاد کرد الهي ازین آشوب گاه چشم پوشید - و خرد و بزرگ بدرازغم افتاد • بیت •

خیز تا زار گریه بر گریم • خوش بگریم و مویه در گریم
نوحهای جگر خراش کنم[۴] • چون بپایان رسد ز سر گریم

شهریار پایه شناس را دل از جای بشد - و آمرزش را طلبکار آمد •

شب بیست و سیوم راقم شگرفنامه را بداسک نامزد فرمودند - ازان باز (که زینهاریان در بند افتادند) زمان زمان از نا پروائيء کارسازان دولت فتنه مي بالید - و هرچند از اقبال نیرنگي احمد نگر گشایش یافت لختے کار را بطرح وا گذاشتند - و گران ازبي فیروزي سپاه را

---

(۲) در [بعضي نسخه] آن صافي زلال زندگي (۳) نسخه [ا ب] و رعشه بسرسام کشید (۴) در [بعضي نسخه] کشم •

از نیرو انداخت - خود کامان دکن فراهم شده سر بشورش برداشتند - و علي پور شاه علي عمّ مرتضی نظام الملک را بسري برگرفتند - و آن کوچه گرد بینوائي را دستمایهٔ کامروائي خود گردانیدند - اگرچه همگي حال بر شهریار پیدائي نگرفت لیکن بدگوهري پور شاه علي و فتنه افزائي راجو بر زبانها افتاد - ازین رو خانخانان را بچاره گري نخستین احمد نگر رویه نامزد کردند - و نگارندهٔ خسروي نامه را ناسک سو - دران سال دستوري یافت - بگزین خلعت و خاصگي تکاور و علم و نقاره سر برافراختند - و رای رایسنگهه رای درگا رای بهوج هاشم بیگ تولک مقیم خان فولاد خان کامل الملک و بسیارے بندگان سعادت سرشت را همراه نوشتند - بامدادان گیتي خدیو بتماشای آسیر بر آمد - و در راه خانخانان را با دیگر بندگان بدان خدمت رخصت فرمود - و چهار روز تماشای دژ و غنائم نموده ببرهانپور باز گردیدند •

و از سوانح سزا یافتن فتنه اندوزان بنگاله - گذارش یافت که گروهے افغانان آشفته رای پسر قتلو را دست آویز شورش گردانیده سر فتنه بر افراشتند - چند بار مردم راجه مانسنگهه لشکر کشیدند - و شکست یافتند - میر عبد الرزّاق معموري (که بخشيء فیروزي سپاه بود) دستگیر شد - چون راجه بهمراهيء بزرگ شاهزاده بالّه آباد شد دستوريء بنگاله گرفت چندے در رهتاس بسامان ایستاد - و ازانجا بمالش بدگوهران رو آورد - نزدیک شیرپور (۲) بدان گروه آزرم ستیز پیوست - و هر دو لشکر قلعه ساخته رو برو نشستند - غرهٔ اسفندارمذ رده بر آراسته آمد - و لختے آویزش بسزا رفت - از اقبال نیرنگي نامور فیل غنیم تیردوز شد - و در شوریده بفوج خویش یازش نموده بپراگند - و بسیارے را نقد زندگي یغمائي گشت - چون روز به پایان شده بود چهار کروه تکامشي نموده عنان باز کشیدند میر عبد الرزّاق معموري طوق در گردن و زنجیر در پا بدست افتاد - او را بدین روش بر فیل داشتند - و یکے را بر گماشته بودند که بهنگام شکست از هم گذراند - ناگاه دران زد و خورد بآسیب بندوق در گذشت - و میر از جاني گزند رهائي یافت - بایزدي عنایت شورش فرو نشست - و خدمت گذاران بنوازش سربلندي یافتند - درین روز گیرا دم شاهنشاهي بینش سرمه بر سود - پور شمس چک از بدگوهري گریخت - و بکهسار کشمیر رفته سر بشورش بر داشت - گیتي خداوند را بر زبان رفت - زود از فراز کوه سرنگون افتد - و باد افراه ناسپاسي فرو گیرد - درین سال و مه آن نافرجام از قلّهٔ کوه

(۲) نسخهٔ [ز] شیرپور عطائي بدان گروه •

بپایان آمد - و خورد بشکست - پنجم فرمانِ مقدّس براتمِ شگرفنامه آمد که بر پورِ شاه علي فراوان مردم گرد آمده اند - سزاوار آنست که باز گردیده بدان سو روانه شود - و باتّفاقِ خانخانان کار را بشایستگي انجام بخشد - (چون بسیارے رادمرد همرهي گزید - و اسبابِ گشایشِ ملکِ ناسک و مالشِ سرتابانِ آن سو بگزین روشے آماده شد) حمد پیشکانِ حیلهٔ[2] پرداز شهریار را بر بازگردانیدنِ این فدوي آوردند - ندانم که حال پیدائي نگرفت - یا خاطرداشت از اندازه گذشت - لختے از شگرفيِ روزگار بشگفت در شد - و بشاهي فرمان از قصبهٔ[3] رانو بدان سو روانه شد - هفتم حسن پورِ میرزا شاهرخ راهِ آوارگي سپرد - در احمدنگر با پدر میبود از تنگدستي برآشفت - و بیکے از کشمیریان ساخته براهه رفت •

و از سوانحِ رسیدنِ شاهزاده سلطان دانیال بدرگاهِ والا - ازان باز (که احمدنگر گشوده آمد) آرزوی آستانبوس بیتاب داشت - بفرمانِ[4] والا احمدنگر را بمیرزا شاهرخ و برخے بندگان سپرده روی نیاز آورد - دهم بسجدهٔ نیایش ناصیهٔ دولت برافروخت - و بگوناگون نوازش سربلندي گرفت آسیر با فراوان خواسته و کالا بخشش یافت - و خاندیس را بدان نونهالِ اقبال داده دان دیس نام نهادند - سیزدهم دولت خان لودي بقولنج در گذشت - از گندآوري و کارآگهي فراوان بهره داشت - چندے پیشِ میرزا کوکه مي بود - و بسیارے نزدِ میرزا خان خانخانان - شاهزاده سلطان دانیال او را ملازمِ خود گردانیدند - و بپایهٔ دوهزاري برآوردند - چون بسجودِ قدسي آستان ره سپردند او را بکمکِ میرزا شاهرخ باحمدنگر گذاشتند - و درانجا روزگارِ او سپري شد بیستم خواجگي فتح‌الله را ناسک سو فرستادند - چون سعادت خان از پیمان شکني برکناره شد آرزو داشت که بدستآویزِ فرهیدهٔ رو بدرگاه آورد - بنابران او را بدان خدمت نامزد فرمودند درین روز خواجه ملک علي بخشيِ اردو کامِ دل بر گرفت - چندے از ستمگري بعتابگاه[5] افتاد این خدمت بابو ناصر بازگردیده - پشیماني از حالِ او فرا گرفته نوازش فرمودند - بیست و دوم بهادر خان را بگوالیار فرستادند - تا دران زنداني دبستان لختے آگهي اندوزد - و از مهرباني زه و زادِ او را همراه ساختند - ولي بیگ سام بیگ ابوناصر و برخے سپاه را همراه گردانیدند بیست و نهم میر جمال‌الدّین حسین انجو دستوري بیجاپور یافت - چون عادل خان آرزو نمود (که تخت خود را بشبستانِ شاهزاده سلطان دانیال بسپرد) میرزا را با سازِ خواستگاري فرستادند •

(۲) نسخهٔ [ا] حیله اندوز (۳) نسخهٔ [ب] از قصبهٔ راونیر (۴) در [بعضے نسخه] درین ولا بفرمان والا (۵) نسخهٔ [ب] بعتاب افتاد •

آغاز سال چهل و ششم الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

يعني سال دی از دور چهارم

درين هنگام (که روزگار بفرمان پذيرئ افسرخديو تازه روئي داشت - و بارخديو بسپاسگذاري سرگرم) آسمان بمشّاطگي برخاست - و زمين بآراستگي برنشست - شبِ شنبه پانزدهم رمضان سنه (۱۰۰۹) هزار و نه نور بخشِ نشيب و فراز حمل را فروغ ديگر بخشيد و دهم سال از چهارم دور فرّخي آورد * بيت *

بهار[۲] خاکِ جهان را بمشک معجون ساخت * سحاب آبِ روان را بمی مطرّا کرد

درست گوئي با عشق ساخته است بهار * خدای گوئي عشق از بهار پيدا کرد

بفرمايشِ جهان سالار بگزين طرزها آذين بستند - و دلفريب نقشها بروی کار آمد[۳] - از تحويل تا شرف محفل افروزي بيکی از بندگانِ دولت باز گرديد - و نشاط هنگامها بر آراسته شد هشتم فروردين رای پتر داس را بوالا منصبِ سه هزاري برنواختند - دهم تاتار بيگ باتاليقئ سلطان خرّم نامزد شد - کار آگهي و پاسباني بجای آمد - و شايستگي سر برافراخت درين روز فيروزي نويدِ سپاهِ بنگاله آمد - چنانچه گذارش يافت - ايزدي سپاس بگزين روئي چهره بر افروخت - و پايهٔ خدمتگذاران برتري گرفت - يازدهم شير خواجه و ميرزا علي بيگ اکبرشاهي را (که در دکن خدمتگري بجای آورده بودند) علم و نقاره دادند - و پاداشِ نيکوکاري برگرفتند - سيزدهم ميرزا يوسف خان دولتِ بار يافت - و از فراوان غم رستگار آمد - (چون هنگامهٔ پورِ شاه علي گرمئ پذيرفت - و راهِ احمد نگر بستگي) لختئ از شاد[۴] خواب در آمده بيچاره گري برنشستند - ميرزا رستم و ميرزا يوسف خان و بسيارے را فرستادند - که از گنگ گذشته نزدِ شاه گدهه برنشينند - تا راه ايمني پذيرد - و دستِ تبه سگالان از يازشِ ملک کوتاه گردد - بايستے وقتے آن بود که فيروزي سپاه بدهار در شدے - و آن شورش مايه را برافکندے - ليکن فتنهٔ دوستان نگذاشتند - ميرزا ازين آگهي آزردگي داشت - نه نيرو که وا يافته برگذارد - و نه يارا که کارے برسازد - همواره آرزوی آستانبوس برميگذارد و دل افسردگي از دکن گذارش مينمود - شهريار دادگر آرزو پذيرفته جريده نزدِ خود برخواند درين روز اکهيراج ناگهاني درگذشت - در الوسِ کچهواهه بس شايستگي داشت - چهاردهم جگنّاتهه را بوالا پايهٔ پنجهزاري برآوردند - و مير خواجه پورِ سلطان خواجه را بپانصدي

---

(۲) نسخهٔ [ز] شمال (۳) نسخهٔ [ا] آوردند (۴) نسخهٔ [ا] از شاد خواب غفلت در آمده *

بر نواختند - شازدهم بهادر خانِ گیلانی شکست یافت - او را با (۲) کم سازِ ناورد در تلنگانه گذاشته بودند - عنبرجیو با بسیارے دکنی و زنگی برو ریخت - او لختے در آویخته یکسو شد - چون آگهی را (۳) بغرضِ پرستی در پوشیدند آن حبشی تبه‌سگال بفراهم آوردنِ خود سرانِ روزگار شد و هنگامهٔ ناسپاسی بر آراست - در جشنِ شرف شاهزاده سلطان دانیال گزین بزمے بر آراست و گرانمایه جواهر (که در گشایشِ احمدنگر بدست آمده بود) بنظرِ همایون در آورد و پذیرش یافت - اگرچه سنگریزهٔ چند (که از سپهر نیرنگی گران ارزی دارد) بر افشاند لیکن والا گوهرِ اخلاص را (که بکالبدِ ارج نگنجد) ببازار در آورد - درین روز شهریارِ بزرگ مهر مظفّر حسین میرزا و افراسیاب را از زندان بر آورده بر نواخت - و که و مه را ازین عاطفت شگفتی در گرفت - و درین روز منوچهر و میرزا علی ایلچیانِ ایران دستوری یافتند - که پیشتر رفته در دارالسّلطنهٔ لاهور آماده گردند - وخشورے از والا درگاه با ارمغانی از پی خواهد رسید چون پیوندد رهگرای آن ملک شوند •

و از سوانح آوارگی علی پورِ ولی خان از آمرای پیشینِ برید - نزدِ بیجاپور باندیشهٔ بزرگی روزگار گذرانیدے - چندے او را بر خوانده بشهرِ بیدر پنهان داشتند - درین هنگام (که مومن از بارگاهِ خلافت باندرزگذاری رفت) علی بسگالشِ پذیرا شدن از قلعه بر آمد و در شهر بر آسود - بیستم ناسپاسانِ زرپرستار او را بدرون برده شور افزودند - علی ناگزیر با زه و زاد از راهِ ناروان بگلکنده شتاب آورد - بدنهادان از پی در آمدند - مادر و برخے نزدیکانِ او را دستگیر ساختند - و از بدگوهری جان بشکردند - ازانجا (که بوالا درگاه لابه‌گری او فروغِ کردار نمیگرفت) روزگار چنین بر مالید - و جهانے را چشمِ عبرت گشوده آمد - درین روز جانشِ بهادر بشکم (۴) درد رختِ هستی بر بست - از گزین سپاهیان است - در (۵) رام پوری بود بیست و دوم خاوری سرتاب فرمان پذیری گزید - چون راجه مانسنگهه را فیروزی دست داد از کار شناسی با برخے تیز دستان تکامشی نمود - و تا مهیش پور نزدیک بشنه (۶) و جسر عنان باز نکشید - افغانانِ بدکیش استوارجائے بر نشستند - چون همه سو خلاب داشت و بآسانی بدو دست نمیرسید جابجا کارآگهان بر نشاند - و در ملک گشائی و بوم آبادی همّت بر گماشت - بیستم و دوم شجاع پورِ معصوم خان کابلی و سعید پسرِ لاچین (۷) و دیگر مردم بزینهار آمده دیدند - و فیلان و گزین کالا گذرانیدند - ازان پس (که معصوم خان را سپهر گردش

---

(۲) در [بعضِ نسخه] با کم یاور (۳) نسخهٔ [ا] آگهی را بغرض پرستی در پوشید (۴) در [بعضِ نسخه] بشکم روی (۵) نسخهٔ [ا] در راجوری بوده (۶) نسخهٔ [ز] بسنه (۷) در [بعضِ نسخه] ارچون •

بسر آمد) قلماق زرخرید مظفر خان به نیروی شمشیر نام بر آورد - و باز بهادر لقب نهاده همه تورانیِ ناسپاس را با خود یاور گردانید - درینولا از اخترروشنیِ اینان را با پسرِ خود پیشتر فرستاد - و خود پیمان استوار ساخته آمد - راجه بهر یک در خور نیکوئیها نمود - و شورشِ آن دیار کمی پذیرفت - بیست و سیوم دوازده گزیده بنگچی باشرافِ خاصگیِ اصپان نامزد گشت - و بهر یکم پاسبانی هزار بارگی باز گردید - بیست و ششم جرجودهن[۲] نبیرهٔ راجه رامچند را بپایهٔ راجگی بر آوردند - و دژبانی باندهو بدو داده بر نواختند و بهارتهی چند را باتالیقی آن خرد سال بر گماشتند *

درینولا نگارندهٔ گوهرین نامه بیچارهٔ پورِ شاه علی روانه شد - گذارش یافت این کار را بزرگتر وا نموده از ناسک باز داشتند - پایانِ اسفندارمذ پیشین سال نزدِ برن گانو بخانخانان پیوست - ناگاه آگهی رسید - ونکو بومی[۳] از مالشِ عادل خان بیجا پوری نزدِ احمد نگر آمد اگرچه داستانِ فرمان پذیری برخواند لیکن از دست بازی او ایمنی[۴] نیست - بزرگ بومیئی ست از آلکای احمد نگر - پنجهزار سوار و دوازده هزار پیاده بدو گراید - دران سال نزدِ جالنا پور دلاسای او ناگزیرتر دانسته خود بدانسو جدائی گزید - و مرا بیچاره گری پورِ شاه علی پدرود کرد بیست و هفتم بر ساحلِ گنگ رسیده شد - میرزا رستم میر مرتضی بهادر الملک میرزا لشکری (با بسیارے نوکرانِ میرزا یوسف خان) شجاعت خان و دیگر بندگان (که پیشتر بهمین کار نامزد بودند) پیوستند - بیست و نهم قلعهٔ کالنه گشایش یافت - از گزین قلاعِ آلکای احمد نگر است - سعادت خان داشت - از دیرباز آرزوی بندگی در سر - چون خواجگی فتح الله بدان دژ نزدیک شد او بشایستگی آمده دید - و آن آسمانی حصار بسپرد - سیومِ اردی بهشت دو لک مهر بشاهزاده سلطان دانیال بخشش یافت - و نیروی ملک گشائی بر افزودند چهارم علی مردان بهادر دستگیر شد - سرداری سپاهِ تلنگانه داشت - نزدِ پاتهری بیاوری شیر خواجه آمده بود - چون شکستِ بهادر خان گیلانی بر شنود بدانسو باز گردید - و از خیره سری بے گزین آمادگی رو به پیکار نهاد - بیشترے بے آویزه راهِ گریز سپرد - او پای همت افشرده دادِ مردانگی داد - و گرفتار آمد - درین روز آگهی رسید که دتمن[۵] داس را روزگار بسر آمد - او پورِ رامداس است - بے دستوری از والا درگاه به بنگاه رفت - و بدل آزاری زیردستان بر نشست - بخواهشِ پدر پرمان شد - نوکرانِ شاه قلی خان او را بدرگاه آورند

---

(۲) در [چند نسخه] در جودهن (۳) در [اکثرنسخه] بکوار بومی (۴) در [بعضے نسخه] ایمنی نیست (۵) در [چند نسخه] دیمن داس *

آن شوریدهٔ سر بآویزهٔ بر خاست - و جان سپرد - و از فرزندي پیوند آن گزین پرستار را غم در گرفت - شهریارِ مهربان دل به پیشخانهٔ او رفته پرسش فرمود - و دروني ناسور را مرهم بر نهاد ●

و از سوانح فرستادنِ شیخ عبد الرّحمٰن به تلنگانه - نگارندهٔ گوهرین نامه را سگالش آن بود که پورِ شاه علي را مالشے بسزا دهد - (چون علي مردان بهادر را آن پیش آمد - و تلنگانه از دست رفت - و شورش بلندي گرا شد) خواست میرزا رستم را با برخے فیروزي سپاه بدانسو روانه سازد - او برهنموني کج منشان سر باززد - ناگزیر پورِ خود را بدین خدمت فرستاد - هزار و دویست سوارِ خود همراه ساخت - و بهادر الملک رستم عرب شمشیر عرب و برخے بندگانِ شاهنشاهي را درین لشکر بر نوشت - و بشیر خواجه و چندے (که در پاتهري[۲] بودند) نیز دلاویز نامها فرستاده بآویزش سرگرم ساخت - درین روز شیخ دولت سعادتِ بار یافت - او در فیروزي سپاهِ دکن نیکو پرستاري داشت - از ناپروائی کارسازانِ این ملک ستوه آمد - و آرزوی والا درگاه نمود - پذیرفته بر خواندند ●

بازگشت همایون رایات بدار الخلافهٔ آگره

پیشتر از گشایشِ احمد نگر اولیای دولت برخے از بنگاه دوستي و گروهے از گران ارجي و چندے از دکان آرائي سخت بر کوشیدے که شهریارِ دادگر آسیر ناگشوده باز گردد گیتي خداوند هر یکے را بپاسخے زبان بند میگردانید - درین هنگام (که آن دژ بر گرفتند) دران سگالش داستانسرائي افزودند - همگي بسیجِ شاهنشاهي آنکه آلکای احمد نگر از خس و خاشاکِ ناسپاسي رفته آید - و سپس بر بیجاپور وگلکنده و بیدر چیره دستي رود - تا مرزبانانِ آن جایها پیمانِ فرمان پذیري استوار بر بندند - درینولا نیایش نامهای ایشان بدرگاهِ والا رسید و کوشندگانِ کوچ را گزین دستاویزے پدید آمد - در قدسي خاطر نبود که پیشتر از آمدنِ ایلچیان بازگشت فرمایند - لیکن از سخت کوشیِ که و مه یازدهم کوچ فرمودند - و با روزبازارِ آگهي حال پیدائي نگرفت - شبِ دوازدهم بسیارے ناپرسیده از راقم شگرفنامه جدائي گزیدند از دیر باز بآوازهٔ شاهنشاهي کوچ مردم رو بهندوستان داشتند - چون خبرِ رفتن گرمي پذیرفت شگرف روارو پدید آمد - ناسپاسانِ دکن بشورش بر خاستند - و آویزهٔ هرروزه فرا پیش آمد جعفر پورِ میرزا یوسف خان درین بیراهه روي بدستِ دکنیان افتاد - و نخوت مایهٔ ایشان شد

---

(۲) در[بعضے نسخه] باتهري - و در [بعضے] پاتهري آمده

بسر آمد) قلماقِ زرخرید مظفر خان به نیروی شمشیر نام برآورد - و بازبهادر لقب نهاده همه تورانیِ ناسپاس را با خود یاور گردانید - دریغولا از اختر روشنیِ ایشان را با پسر خود پیشتر فرستاد - و خود پیمان استوار ساخته آمد - راجه بهر یک در خور نیکوئیها نمود - و شورش آن دیار کمی پذیرفت - بیست و سیوم دوازده گزیده بتکچی باشراف خاصگیِ اسپان نامزد گشت - و بهر یکی پاسبانیِ هزار بارگیِ بازگردید - بیست و ششم جرجودهن[2] نبیرهٔ راجه رامچند را بپایهٔ راجگی برآوردند - و دژبانیِ باندهو بدو داده برنواختند و بهارنهیِ چند را باتالیقیِ آن خرد سال برگماشتند •

دریغولا نگارندهٔ گوهرین نامه بچارهٔ پور شاه علی روانه شد - گدازش یافت این کار را بزرگتر وا نموده از ناسک باز داشتند - پایانِ اسفندارمذ پیشین سال نزد برن گانو بخانخانان پیوست - ناگاه آگهی رسید - ونکو بومی[3] از مالش عادل خان بیجاپوری نزد احمد نگر آمد اگرچه داستانِ فرمان پذیری برخواند لیکن از دست بازیِ او ایمن[4] نیست - بزرگ بومیئی ست از آلکای احمد نگر - پنجهزار سوار و دوازده هزار پیاده بدو گراید - دران سال نزد جالناپور دلاسای او ناگزیرتر دانسته خود بدانسو جدائی گزید - و مرا بچاره گریِ پور شاه علی پدرود کرد بیست و هفتم بر ساحل گنگ رسیده شد - میرزا رستم میر مرتضی بهادرالملک میرزا لشکری (با بسیارے نوکرانِ میرزا یوسف خان) شجاعت خان و دیگر بندگان (که پیشتر بهمین کار نامزد بودند) پیوستند - بیست و نهم قلعهٔ کالنه گشایش یافت - از گزین قلاعِ آلکای احمد نگر است - سعادت خان داشت - از دیرباز آرزوی بندگی در سر - چون خواجگی فتح الله بدان دژ نزدیک شد او بشایستگی آمده دید - و آن آسمانی حصار بسپرد - سیوم اردی بهشت دو لک مهر بشاهزاده سلطان دانیال بخشش یافت - و نیروی ملک گشائی بر افزودند چهارم علی مردان بهادر دستگیر شد - سرداریِ سپاه تلنگانه داشت - نزد پانهری بیاوریِ شیر خواجه آمده بود - چون شکست بهادر خان گیلانی برشنود بدانسو بازگردید - و از خیره سری بے گزین آمادگی رو به پیکار نهاد - بیشترے بے آویزه راه گریز سپرد - او پای همت افشرده دادِ مردانگی داد - و گرفتار آمد - دریں روز آگهی رسید که دتمن[5] داس را روزگار بسر آمد - او پورِ رامداس است - بے دستوری از والا درگاه به بنگاه رفت - و بدل آزاری زیردستان برنشست - بخواهشِ پدر فرمان شد - نوکرانِ شاه قلی خان او را بدرگاه آورند

---

(۲) در [چند نسخه] در جودهن (۳) در [اکثر نسخه] بکوار بومی (۴) در [بعضے نسخه] ایمنی نیست (۵) در [چند نسخه] دیمن داس •

آن شوریدهٔ سر بآویزهٔ بر خاست - و جان سپرد - و از فرزندي پیوند آن گزین پرستار را غم در گرفت - شهریارِ مهربان دل به پیشخانهٔ او رفته پرسش فرمود - و درونِ ناسور را مرهم بر نهاد ●

و از سوانح فرستادنِ شیخ عبد الرّحمن به تلنگانه - نگارندهٔ گوهرین نامه را سگالش آن بود که پورِ شاه علي را مالشي بسزا دهد - (چون علي مردان بهادر را آن پیش آمد - و تلنگانه از دست رفت - و شورش بلندي گرا شد) خواست میرزا رستم را با برخي فیروزي سپاه بدانسو روانه سازد - او برهنموني کج منشان سر باز زد - ناگزیر پورِ خود را بدین خدمت فرستاد - هزار و دویست سوارِ خود همراه ساخت - و بهادر الملک رستم عرب شمشیر عرب و برخي بندگانِ شاهنشاهي را درین لشکر بر نوشت - و بشیر خواجه و چندے (که در پاتهري[2] بودند) نیز دلاویز نامها فرستاده بآویزش سرگرم ساخت - درین روز شیخ دولت سعادتِ بار یافت - او در فیروزي سپاهِ دکن نیکو پرستاري داشت - از ناپروائی کارسازانِ این ملک ستوه آمد - و آرزوی والا درگاه نمود - پذیرفته بر خواندند ●

بازگشت همایون رایات بدار الخلافهٔ آگره

پیشتر از گشایشِ احمد نگر اولیای دولت برخي از بنگاه دوستي و گروهے از گران ارجي و چندے از دکان آرائي سخت بر کوشیدے که شهریارِ دادگر آسیر ناگشوده باز گردد گیتي خداوند هر یکی را بپاسخے زبان بند میگردانید - درین هنگام (که آن دژ بر گرفتند) دران سگالش داستانسرائي افزودند - همگي بسیچِ شاهنشاهي آنکه آلکای احمد نگر از خس و خاشاکِ ناسپاسي رفته آید - و سپس بر بیجاپور وگلکنده و بیدر چیره دستي رود - تا مرزبانانِ آن جایها پیمانِ فرمان پذیري استوار بر بندند - درینولا نیایش نامهای ایشان بدرگاهِ والا رسید و کوشندگانِ کوچ را گزین دستاویزے پدید آمد - در قدسي خاطر نبود که پیشتر از آمدنِ ایلچیان بازگشت فرمایند - لیکن از سخت کوشی که و مه یازدهم کوچ فرمودند - و با روزبازارِ آگهي حال پیدائي نگرفت - شبِ دوازدهم بسیارے ناپرسیده از راقم شگرفنامه جدائي گزیدند از دیرباز بآوازهٔ شاهنشاهي کوچ مردم رو بهندوستان داشتند - چون خبرِ رفتن گرمي پذیرفت شگرف رواروِ پدید آمد - ناسپاسانِ دکن بشورش بر خاستند - و آویزهٔ هر روزه فرا پیش آمد جعفر پورِ میرزا یوسف خان درین بیراهه روي بدست دکنیان افتاد - و نخوت مایهٔ ایشان شد

(۲) در [بعضِ نسخه] باتهري - و در [بعضي] پاتهري ●

و برخواندنِ شاهزاده پردگیان را از احمد نگر آشوب برافزود - و میرزا رستم با سپاه میرزا یوسف خان بیراهه رفت - و شهریار ازین آگهي چندے از کورنش بازداشت - ازانجا (که دل بایزدي نیایش در آویخته بود) شمارے ازین برنگرفت - و هموارهٔ فیروزي روی[۲] داد چهاردهم رای درگا رای بهوج بدین لشکر پیوستند - رای رایسنگهه و این دو را با بسیارے بهرهي راقم شگرفنامه نوشته بودند - لختي را بخواهشگري درنگ افتاد - و نخستین شورش بدگاه شنیده دستوری یورت گرفت - هرچند کارپژوهي نداشتند پیوستنِ ایشان نیرو برداد - پانزدهم میرزا شاهرخ بسجودِ قدسي آستان پیشاني برافروخت - شاهزاده او را بپاسباني احمد نگر گذاشته بود - چون خانخانان بدانجا رفت بفرمانِ والا رو بدرگاه نهاد - و کامِ دل برگرفت درین روز خواجگي محمّد حسین بپایهٔ هزاري سربلندي یافت - کهین برادر قاسم خان است در راستي و درستي کم همتا - و ببکاول بیگي سعادت[۳] افروز - بیستم خرّم پورِ میرزا کوکه دستوری جونه گدهه یافت - چون آن ملک را باقطاعِ کوکلتاش دادند آنجا رخصت گرفت بیست و پنجم حسین بیگ شیخ عمري را (که در بنگش نیکوپرستاري دارد) بمنصب دو هزار و پانصدي برنواختند - بیست و ششم بیست فیل و بهمین شمارهٔ هنتال و ده اسپ و لختي خواسته برای این قدري از بارگاهِ خلافت آمد - و سرمایهٔ فیروزیها شد - بیست و هشتم شاهزاده سلطان دانیال را از نزدیکي نربده دستوری برهان پور دادند - سگالش آن بود که آن نونهالِ دولت را بشکارِ فیل همراه برند - چون لختي پراگندگي جنوبي سپاه بهمایون عرض رسید بازگردانیدند - میرزا شاهرخ میرزا رستم میرزا یوسف خان یوسف برخوردار شهاب الدّین قندهاري مسعود خان حبشي و سه هزار ایماقِ بدخشي (که نو از توران آمده بودند) و بسیارے بندگان را همراه کردند - و لختي روارو کمي پذیرفت •

درین روز قلعهٔ تربنگ بدستِ اولیای دولت درآمد - از گزین قلاعِ صوبهٔ احمد نگر است سرچشمهٔ آبِ گنگ از درونِ او برجوشد - و بزرگ پرستش کده برشمرند - سعادت خان داشت - (چون از نیک اختري آمده دید و کالنه بسپرد) فرستادگان را بدانسو برد و آن دژ را با پانزده[۴] نامور فیل (که فرازِ آن داشت) پیشکشِ شاهنشاهي برداد و جاوید سعادت اندوخت - سرانِ سپاه از دلگرفتگي سامانِ دژباني نکرده بازگردیدند راجو با فراوان کس از پی رسید - جنگ کنان ره نوردیدے - هربار که آویزش رفت

---

(۲) در ۲ چند نسخه] روی آورد (۳) نسخهٔ [ب] سعادت افزا - و در [بوضعی نسخه] سعادت افزودند

(۴) نسخهٔ [ا ب] با پانزده فیل •

فیروزي روی داد - راجه بهرجي[۲] و هاشم بیگ و فولاد خان و ملک شیر و ساداتِ بارهه و عظمت خان نمایان کارها کردند - و هرکدام باقطاعِ خویش رفت - و آن شوریدهٔ سر بازگردیده بران قلعهٔ چیره دست آمد *

و از سوانحِ فیروزي یافتنِ شیخ[۳] عبد الرّحمن - چون او را بفرو نشاندنِ شورشِ تلنگانه فرستاد در کمتر زمانے شیرخواجه پیوسته بزمِ یکجهتي بر آراست - و کارآگهي را با مردانگي همدوش گردانیدند - پورِ شاه علي فرهاد خان و دیگر حبشي و دکني را روانه ساخت - و هنگامهٔ ناسپاسان گرمي پذیرفت - فیروزي سپاه دل بایزدي تائید بستهٔ بشایستگي ردهٔ آرا شد قول شیخ عبد الرّحمن میر هزار میر محمّد امین مودودي میر عبد الملک بجلي خان یوسف ججهار سیّد علي و برخی منصب دار - هراول شیرخواجه بار بهادر ظهیر الدّین سیّد لاد میرزا کوچک علي رحیم داد بابا یوسف علي یعقوب بیگ خواجه باقي خان میرحاج حسن علي اندجاني و چندے کارآگاه - برانغار حمید خان حیدر دوست محمّد حسین غازي خان ککهر شیخ قطب آدم خان - جرانغار بهادر الملک بهادر خان گیلاني محمّد خان ترکمان سیّد کرم علي[۴] رستم خان عرب سعید خان عرب میرزا عرب زال[۵] بیگ بداغ بیگ و دیگر رادمرد - نزدِ ناندیر از دریای گنگ گذشته ره سپردند - نزدیکِ رود بارِ مانجرا[۶] آن گروهِ نافرجام با فراوان سپاه در رسید - در قلب عنبرجیو با بسیارے بیباک - دستِ راست فرهاد خان زنگي با جوقے - دستِ چپ منصور خان حبشي با گروهے - روزِ یکشنبه ششمِ خرداد گذشتِ نیمهٔ روز با یکدیگر در آویختند - و شگرف آویزش چهرهٔ رادمردي بر افروخت باقبالِ روزافزون فیروزمندي روی داد - و که و مه را شگفت در گرفت - پیشتر از آمادگیِ غنیم فیروزي سپاه فوجها بر آراست - و پس از فراوان درنگ آن گروهِ باطل ستیز بدان شورشے (که آئینِ این دیار است) در رسید - بسیارے را پای همّت از جای رفت - و لختے پرتال یغمائي شد - دل آویختگانِ ایزدي تائید پای بیفشردند - چند بار از هرسو برداشتن و پس شدن شگرفي آورد - و لختے در ترکِ پراگندگي راه یافت - درین هنگام قول بگزیدگي در رسید - غنیم شکیب از دست داده راهِ گریز سپرد - چهار صد کس از مخالفان در میدان افتاد - و بسیارے زخمي بدر رفت - فیل و فراوان غنیمت بدست در آمد و از بخت یاوري روشنائے را جائي گزند نرسید - رستم خان و زال بیگ و بداغ بیگ

(۲) نسخهٔ [ز] بهیجي (۳) نسخهٔ [ب] شیخ عبد الرحمن پور نگارندهٔ شگرفنامه (۴) در [چند نسخه] سید کرم الله (۵) نسخهٔ [ا] لال بیگ (۶) در [بعضے نسخه] بانجرا *

و میر عبد الملک و میر حاج و سیّد علي را لختي زخم رسید - و بهي اندوختند - لیکن اسپ بسیار بکشش رفت - چون روز اندکی مانده بود لختي از پي رفته عنان باز گرفتند و بسپاس گذاري انجمن آراسته شد - اگرچه بیشتری شاهي بندگان آویزش نموده نیکو پرستاري بجای آوردند لیکن شیر خواجه و بهادر الملک و حمید خان سخت تر کوشیدند (با آنکه غنیم از پنجهزار افزون بود - و فیروزي سپاه سه هزار) بیاوري الٓهي عنایت چنین دشوار کار آسان بر آمد - نهم (که رایاتِ همایون نزدِ نعلچه بود) کیچک خواجه در گذشت او از گزین پرستارانِ شاهزاده سلطان دانیال بود - و بآزرم منديِ روزگار میگذرانید - دهم رای چند نصرت یافت - چون سپاهِ پاتهري بتلنگانه رفت برخی بدگوهرانِ نظام الملکي بیازش تاخت بدانسو آمدند - صد سوارِ خود را گذرانده سپاه را بسرکردگی آن گزین ملازمِ خویش فرستاد - بشایستگي در آویخت - و فیروزمند آمد - دریغولا میرزا خان از جهٔنیر بر آمد - از گران ارجي فتوری در فیروزي سپاه رفت - هندیا بومي با سرور حبشي و محمّد خان زنگي و دیگر کج گرایان هنگامه برساخت - از کم یاوري و گران ارجي و تهیدستي آویزش کنان راه احمد نگر سپرد - یازدهمِ خرداد بدان شهر رسیده دمِ آسایش گرفت - دریغولا بدخشان بفروغِ شاهنشاهي خطبه روشني گرفت - تا روشناسی خود را همایون پورِ میرزا سلیمان وا نموده آن کهسار را داشت - میرزا بدیع الزّمان خواهر زادهٔ گیتي خداوند پورِ خواجه حسن با برخی از حصار رسید - سیزدهم در آویخته چیره دست آمد و آن بد گوهر در آویزه فرو شد - میرزا از سعادت سرشتي فیروزي را دست آویزِ نیکو پرستاري گردانید - و منبر و زر و سیم را بگرامي نامِ افسر خدیو بر آراست - و عرضه داشتِ عذرِ پیشین کم خدمتي برگذارد - شهریارِ مهربان دل آمده را برنواخت - و خواسته و دست افزارِ نبرد بیاوري فرستاد *

و از سوانح لابه گري نمودنِ پورِ شاه علي - دران هنگام (که رایاتِ همایون در برهان پور بود) کار آگهان بوالا درگاه فرستاده بندگي برگذارد - آنانکه خواهشِ شاهي کوچ داشتند گذارده را بگرانِ ارز فروخته فرمانِ مقدّس در دلها برگرفتند - و با هربنس روانه ساختند چون آوازهٔ کوچ گرمي پذیرفت فرستاده نزدیکِ بیر بسراسیمگي برنشست - نه بآئینِ دلخواه مي برد - و نه پاسخ میگذارد - (چون نگارندهٔ سپاس نامه برساحلِ گنگ رسید - و بسیچِ پیش رفتن در سر گرفت) بپوزش گذاري نشست - و فرستاده را نزدِ خود برخواند - و بسا نادرست گفتار درمیان آورد - ناگاه شورشِ تلنگانه و گرفتار شدنِ علي مردان بهادر و پورِ میرزا

یوسف خان و آوازهٔ کوچ فرمان فرما و گذاشته رفتن فراوان مردم . از فیروزي سپاه در میان آمد آن بد گوهر کم بین باز بسرتابي رفت - و برخي اوباش را نزد اردو فرستاده شورش انداخت ازانجا (که چشم همّت بر کار ساز حقیقي گشوده بود) هر بار فیروزي نشاط مي اندوخت ناگاه آوازهٔ شکست بد گوهران تلنگانه جهان را فرو گرفت - و باد از سر آن نخوت فروش بدر رفت زاري و پوزش گري پیش گرفت - و پیهم لابه گذاري نمود - و گزین پاسخها شکیب ربای او شد - شرمساري داستان بر گذارد - و بفراوان بزرگ داشت فرستاده را با پور میرزا یوسف خان روانه ساخت - بیستم باردو پیوستند - و ابو الحسن و تیما[۲] پورش و وفا خان و اعتمادیان او پور میرزا یوسف را سپردند - و قرار یافت چون علي مردان بهادر را بیاورند و پیمان نامهٔ بندگي بسخت سوگندها بسپارند سرکار اوڈیسه و دهارور و برخي بیر بدو وا گذاشته آید - روز افزون پرستاري فرا پیش گیرد - و از خدمتگذاري سر باز نزند - سیم رای درگا و رای بهوج نا پرسیده راه بنگاه سپردند - از نا پروائی کارسازان ملک و واهشتن سررشتهٔ امید و بیم چلیبن بیراهه رفتند - یازدهم تیر حسن بیگ آنجهاني شد - هر سوی دولت آباد را پاسبان بود - و بشایستگي بسر مي برد - شکم رنجوري بسختي کشید - و رخت هستي بر بست - ترک نژاد است - از گروهٔ بهارلو[۳] - از تواریخ بهره مند بود - و لختي قافیه بر سختي شانزدهم شاهنشاهي رایات از دریای چنبل بر گذشت - و (چون رود در طوفاني جوش بود و کشتي بس کم) اردو فراوان رنج کشید - ازانکه رو به بنگاه داشتند چندان دشوار نیامد بیست و دوم[۴] جگنّاتهه بفرمان والا از برهانپور آمد - و دولت بار یافت - سي و یکم سر اندازخان را کوتوال احمد آباد ساخته دستوري دادند - سیوم امرداد گیتي خداوند فراز رنتهپور بر آمد - و جگنّاتهه به نثار[۵] و پیشکش سعادت اندوخت - درین روز شاه قلي خان محرم و مهتر خان بآئین پذیره از دار الخلافهٔ آگره آمدند - و سعادت بار اندوختند - چهارم افسر خدیو از رود بار پناس بر گذشت - پنجم جگناتهه دستوري دژ[۶] یافت - ششم لطفای شیرازي رخت هستي بر بست - باختر شماري و باستاني سرگذشت و قافیه پیمائي آشنا بود و بظرفه گذاري در همایون محفل گذاره داشت - نهم نقیبا[۷] دولت بار یافت - او بخشي سپاه کابل بود - بطلب فرمان آمده سعادت اندوخت ٭

و از سوانح فرو نشستن شورش راجو - چون دولت خان را نا بهنگام گردانیدند او

---

(۲) نسخهٔ [ا] تیماه پورش . و نسخهٔ [ز] تیمار پورش (۳) نسخهٔ [ب] بهارو (۴) در [بعضي نسخه] بیست و سیوم (۵) در [بعضي نسخه] به نیاز (۶) نسخهٔ [ب] دستوري یافت (۷) در [بعضي نسخه] نقلها ٭

دستِ چیرگی بر گشاد - و ناسک و برخے جا بر گرفت - و (چون خواجگی فتح الله
بدان سو رفت - و نا ساخته کار بر گردید - و از فیروزی سپاه بسیارے نا سپاس بدو پیوست)
خیره سري كاليوه تر ساخت - درین هنگام (که کارسازانِ ملک خوابِ نا پروائي داشتند
و نگارندهٔ شگرفنامه لختے رنجور) آن بد گوهر از راهِ دولت آباد در آمد - و تا جالناپور بر گرفت
(با آنکه بکارے دیگر نامزد بود - و ازان شورش مایه لختے دور) از ایزد یاوري با ناتواني
مالشِ او را فرا پیش گرفت - یازدهم از کنارِ گنگ (که نزدِ حسن آباد بنگاه بر ساخته بود)
در گرميِ بارش روانه شد - و میر مرتضي وفا دار خان میر هزار و برخے راد مرد را درآنجا
گذاشت - مبادا پورِ شاه علي پیمان برشکند - و ازانسو گردِ شورش بر خیزد - چون تیزتر بآهوبره
رسید آن نا فرجام لختے باور نکرد - و چون دلنشین گردید باز پس رفت - و جالنا پور و آنسو
(که رو بویراني داشت) بآبادي گرائید - پانزدهم شیخ خلیل رهائي یافت - پورِ شیخ
ابراهیم فتحپوري ست - با آنکه از خرد سالي نا بینا ست شطرنج و چوپر بشایستگي بازد
و بسا کار کردِ بینایان ازو سر بر زند - آرزوی عمل گذاریِ خالصه برد - و نفساني خواهش
بزندان بر نشاند - نیکو پرستاریِ نیاکِ او پوزش گذار آمد - و والا مهرِ شاهنشاهي رستگاري
بخشید - شانزدهم راقمِ شگرفنامه به دولت آباد در آمد - چون آگهي رسید (که راجو نا فرجام
دران نزدیکي ست) بنه و بار را در آهوبره گذاشته بمالشِ او روانه شد - آن شوریده مغز خود را
بکهسار کشید - و نزدِ حوضِ قتلو بسراسیمگي بر نشست - چون فیروزي سپاه پایانِ گریوه فرود آمد
از دولت آباد برگذشته ناسک سو رفت - بیست و دوم نگارندهٔ اقبالنامه پیچ در نوردیده
نزدِ آن آبگیر منزل گزید - سگالش آن بود که از پی رفته بسزا بر مالد - گونه گونه بسیچیِ همراهان
باز داشت - بیست و سیوم بفتحپور همایون نزول شد - و گرامي دیدار مریم مکاني نشاط افزود
آن مهین بانو آرزو داشت که پیشتر آمده چشم دل را فروغ افزاید - لیکن جهاندارِ پایه دان
ازان آهنج باز داشت - بیست و چهارم فرزندانِ ونکو گرفتار شدند - گذارش یافت از مالشِ
سپاهِ بیجا پور پناه باحمد نگر آورد - و از خواهش فراخي و بد گوهري راهِ گریز سپرد - چون
بومِ خود را خالي پنداشت بدانجا رفته بسرانجامِ خمیر مایهٔ شورش شد - همان پیشین مردم
بجان گزائیِ او رو نهادند - بسخت کوشي بار خویشتن را نزدِ احمد نگر رسانید - و بلابه گري
و زینهار خواهي بر نشست - خانخانان پذیرفته گرم خوئي را دست آویزِ گرفتاري اندیشید
از دور بیني لختے عنان کشیده باباجیو بزرگ پورِ خود را با برادرش دهار راو پیشتر فرستاد
تا از سوادِ پیشاني سگالش بر خوانند - و عیارِ گفتار بر گیرند - دران سال و مه چون بقلعهٔ

آن گزین مصر در آمد سپه سالار پای بند گردانید - و بسیارے را بدست در آوردنِ آن بومی روانه ساخت - و خود نیز از پی بر آمد - از سست بسیچی برخے و خام کاری گروهے اگرچه دستگیر نشد لیکن بیست و نه فیل و فراوان مال بر گرفتند - و آن تباه سرشت پیشِ پورِ شاه علي رفت - او از تبه سگالي بزندان بر نشاند - درین روز هاشم بیگ از دکن آمد - و از نیک اختري همان روز کورنش یافت - و درین روز میر عبد الوهّاب بخاري از دهلي و بیگ محمّد خوباني از تیولِ خود رسیدند - و کامِ دلِ ایشان بر آمد *

در آمدن همایون رایات بدار الخلافهٔ آگره

از گذشتِ دیبالپور شش کروهی اجین راهِ سارنگ پور گذشته رنتهپور سو چالش رفت دویست و بیست و هشت و نیم کروه بچهل و هشت کوچ در نوردیدند - و شصت مقام شد همواره بندگانِ اخلاص گرا یکے پس از دیگرے سعادتِ پذیره مي اندوخت - و دولتِ بار مي یافت - نزدِ بیانه قلیج خان و بسیارے پرستار بدین سترگ فرّخي کامِ دل بر گرفتند سي و یکم (که ساعت فرّخي بر گرفت) دار الخلافهٔ آگره بقدسي قدوم خجستگي یافت و که و مه را بخواهش روائي دل بر شگفت - درین روز نزدِ مندهاکر زین خان کوکه دولتِ بار یافت - او در خدمتِ تیراه بود - (چون سرگروهِ تاریکیان را اقبال شگرفي بباد افراه رسانید و زابلي شورش فرو نشست) بفرمانِ والا دار السّلطنهٔ لاهور بنگاه ساخت - درین هنگام نزدِ خود بر خواندند - از پیشکشِ او گزین لعل بود - دوم شهریور پاینده خان نقدِ هستي سپرد - پورِ قتلق قدم خان است - از مردانگي و آگهي بهره ور - چون راقمِ شگرفنامه را نزدِ حوضِ قتلو لختے درنگ رفت دژ نشینانِ دولت آباد را بیمناکي در گرفت - توپ اندازي را دستمایهٔ رستگاري اندیشیدند - دران سال و مه توپے بزرگ بر گشادند - دو کس را هماندم جان بشکرد و بدین سره مرد چنان بر گذشت که شکم بر درید - و روده بیرون افتاد - از پردلي سررشتهٔ شکیبائي از دست وا نهشت - و نیم شبان سپنجي جان بسپرد - بامدادان راجو لختے مالش یافت آن بد گوهر بران بود که ناسک سو شتابد - برخے دو رویانِ نا فرجام او را باز گردانیدند - و از راهِ دیگر بدولت آباد گذشته ستاره و برخے جا یغمائي ساخت - نگارندهٔ گوهرین نامه در فروغِ صبحگاهي از کوه فرود آمد - و بیازشِ او رو آورد - و از گریوه نوردي تیزروي نرفت - چون بسیارے باز گردیدنِ او بر گذاردند نزدِ چتواره (۲) خیمه بر زد - پایانِ روز (که مردم در فرود آمدن

(۲) در [بعضے نسخه] جیواره - و در [بعضے] چپوره *

بودند) آن بدسگال فوجها آراسته نمودار شد - دل بایزدي نیایش درآویخته بآویزه برآمد و بے آنکه رده آرائي شود برخے نیز دستان پیش رفته درآویختند - و رای گوپال را گوهرِ راد مردي پیدائي گرفت - (با آنکه مخالف از پنجهزار افزون بود - و اولیای دولت نزدیک بسه هزار - و آن هم بےتوزک) فیروزمندي رو داد - و سترگ نشاط جهان‌را درگرفت - و چون روز بشب گرائیده بود تکامشي نرفت - هشتم آن فرومایهٔ سبکسر باز بسیچِ پیکار در سرگرفت - این نیازمندِ ایزدي درگاه نیز برآمد - پیشدستانِ هراول اعتبار خان عادل خان رای گوپال در آویختند - او بآئینِ خویش جنگ در گریز فرا پیش گرفت - میرزا زاهد میرزا[۲] ناصر میر گدائي از برانغار رسیده آویزش نمودند - اسپِ آن بدگوهر از پا درآمد - و بر زمین افتاد - چندے هوا خواه بر بارگي گرفتند - و بهزاران افت و خیز رهائي یافت - کچکنه و برخے رادمردانِ برانغار را نیز دست بکار رسید - سه گروه آویزش کنان نزدِ دولت آباد شدند - و دژ نشینان بیاوریِ آن بدکیش پیوستند - نزدیک بود که فیروزي گندآوران را پای از جا رود - درین هنگام نگارندهٔ اقبالنامه از پی رسید - و هنگامهٔ غنیم بپراگند - چون روز بپایان شده بود بر گردیده لختے فرود آمد - باز بدگوهران از هرسو ریختند - با آنکه توزک نمانده بود شگرف آویزش رفت - و برخے فرومایه را خون بخاک درآمیخت - و چندے دستگیر شد - و فیروز مندیِ چهرهٔ دولت برافروخت - و بایزدي سپاس برنشست - پس ازین آن سبکسر چندے خویشتن را نیارست نمود - در پناهِ دژِ دولت آباد بآسیمه سري روزگار میگذرانید - پانزدهم با فراوان انبوه رسید - و بکمتر آویزش راهِ پراگندگي سپرد *

و از سوانحِ شورشِ تلنگانه - چون شیخ عبد الرّحمن فیروزي یافت حمید خان باز بهادر بهادر الملک و چندے رادمرد را به ناقداري گذاشته باز گردید - ازآنجا (که کار سازانِ ملک را شاد خوابِ ناپروائي فرو گرفته بود - و نگارندهٔ گوهرین نامه ازآن سرزمین لختے دور تر) عنبر جیو با بسیارے بدگوهرانِ ملک برید سر بفتنه افزائي برداشت - و سپاهِ آنجا با یاورکمي از غرورِ مردانگي پای آویزه افشرد - دریں سال و مه بر ساحلِ مانجرا آویزش درگرفت نزدیک بود که چیره دست آیند - لیکن بآسماني سرنوشت شکست افتاد - بهادر الملک با برخے بسختت تکاپو از گنگ برگذشته به پناه جا آمد - و حمید خان و باز بهادر دستگیر شدند آباد ملک تلنگانه باز از دست رفت - و خورهٔ رویانِ بدگوهر آرمیده جاها را برشوراندند بیست و دوم تلسي داس از بلگاهِ خود آمده دولتِ بار یافت - شبِ ششمِ مهر زین خان

(۲) نسخهٔ [ا] میرزا باقر - و نسخهٔ [ب] میرزا بار *

کوکه در گذشت - کامروای میگساري بود - چون بدرگاهِ والا بر خواندند - لختے ازان دست باز کشید - و برنجوري افتاد - و فروغِ چشم و دل کمي پذیرفت - همانا در پرستاري پیوندِ او سستي رفته بود - روزگار بادافراه آماده گردانید - شهریار آزرم دوست واپس ماندگان را نوازش فرمود - و پورِ او را بمنصبِ هفتصدي بر نواخت *

و از سوانحِ ریخته شدنِ آبروی راجو - دیگربار چهاردهم باز آن نافرجام بیارشِ پیکار هنگامه آراست - و بکمترآویزه راهِ گریز سپرد - شاردهم آن تباه سرشت چند جوق شده نزدِ آردو آمد - و تا ردهٔ آراستن هرگروهے خود را به پناهِ کوهچهٔ کشید - و برخے گردیده دولت آباد سو تیزروي پیش گرفت - و بر زبانها افتاد که آن سبکسر میرود - خود بدانسو روانه شد و بمالشِ دیگران فوج فوج نامزد گردانید - بسیارے درآویخته برشکستند - و چندے نارسیده بازگردیدند - برخے پیشدستانِ نگارندهٔ شگرفنامه بغنیم آویخته بشهر درشدند - و بفیروزي بر گشتند - و پایانِ روز باردو بازگشت شد - میانهٔ راه آگهي رسید که آن بدکیش با چندے برهزني رفته بود - محسن پورِ غازي خان (که باردو مي آمد) آویزش نموده دستگیر شد اکنون از دامنهٔ کوه بدولت آباد میرود - ناگزیر بدانسو عنان ریز شد - میرزا علي بیگ اکبرشاهي قاسم خواجه میرزا زاهد تاش بیگ رای گوپال پیشدستي نمودند - و آویزه کنان بدولت آباد در آمدند - نزدیک بود که گرفتار گردد - بحیله سازي خویشتن را بخندق در انداخت و بنه و بارِ او یغمائي شد - نزدیک پانصد اسپ و فراوان کالا غنیمت اندوختند - از اقبال نیرنگي دران توپ بارش گزندے بفیروزي سپاه نرسید - چون این نیازمندِ آلهي درگاه نزدیک شد بزرگ کمانے (که تیرِ او ده مني بود) برگشودند - و هماندم بر درید - و از زورِ آن لختے دیوار قلعه ریخت - و دژنشینان بزینهارپژوهي آواز برداشتند - از روزکوتهي و دوربینی عنان بازکشیده باردو آمد - و آن فرومایه مالش یافته در پناهِ دژ به تنگ روزي برنشست فراوان کس ازو جدا شدند - از یاور کمي به بیمناکي در افتاد - اگر کارسازانِ ملک لختے بیاوري دل برنهادے آن خاربنِ فتنه برکنده آمدے - بیست و یکم نگارندهٔ شگرفنامه بسوی خانخانان روانه شد - چون عنبرجیو تلنگانه برگرفت و آهنگِ پیش آمدن نمود پورِ شاه علي فرهاد خان وبسیارے را برسرِ شیرخواجه فرستاد - خانخانان از احمدنگر برآمد و آبِ گنگ برگذشته نزدِ جاپگیر برنشست - و پیهمٔ نامها فرستاده مرا بیاوري برخواند (چون از ناپرداختنِ بکارِ ملک و درنگ نمودن باحمدنگر و کمک نفرستادن پوزش برگذارده بود) پذیرفته بدانسو روانه شد - و میرزا علي بیگ اکبرشاهي و ساداتِ بارهه و فرزندانِ

حسن خن میانه و برادرانِ جانش بهادر و برخی رادمردان را بچارهٔ گریِ آن نافرجام برگذاشت و از سپهر نیرنگیِ گرفتاریِ راجو که دم بدم بود بدرنگ افتاد - سیم میر مراد چولي (۲) درگذشت او را به بخشیگریِ سپاهِ پنجاب در لاهور گذاشته بودند - به تبِ لرزه روزگارِ او بسر آمد ششمِ آبان جشنِ شمسي وزن شد - و افسرخدیو را در قدسي نشیمنِ مریم مکاني بدوازده چیز برسختند - نشاط را بارگاه فراختر زدند - و مستمندان بکامِ دل رسیدند - نهم راجه راج سنگهه از گوالیار آمده بسجودِ (۳) نیایش روشن پیشاني شد - درین روز شیخ حسین را بتولیتِ مشهدِ فیض بخشِ خواجه معین الدّین (قدّس سره) فرستادند - خود را از دختري نژادِ خواجه میداند - از ناهنجاري چندے بزنداني دبستان برنشاندند - و روزگارے پیِ سپرِ ناکامي دشت بود - درین هنگام نوازش فرموده بدیرین بنگاه فرستادند - تیمار داريِ گوشه نشینانِ آن قدسي تربت و سرانجامِ آشخانه بدو بازگردید - یازدهم رای رایسنگهه بدرگاهِ والا آمده نوازش یافت او را بالشکرِ دکن همراهِ نگارندهٔ شگرفنامه نوشته بودند - چون آگهي رسید (که دلهپت پورِ او به بنگاه شتافته درازدستي دارد) بچاره گريِ آن دستوري گرفت - آن شوریده سر لختی از خواب در آمد - و خواهش نمود که پدر را بدرگاهِ والا باز خوانند - و فرمانِ بخشایش اورا از هراس بر آورد - تا بپای تارک بوالا درگاه شتابد - پذیرفته او را طلبداشتند - آن خود سر نیز گفته بکردار آورد - و از جاوید زیان بر کناره شد - شانزدهم قلیج خان دستوريِ پنجاب یافت - چون درآن (۴) سرحد بزرگ امیرے نبود آن گزین پرستار را بدان خدمت نامزد فرمودند - آهنگ آن بود که کابل دارائي بشاه قلي خان محرم بازگردد - او پاسبانيِ هردو جا را خواهش نمود پذیرفته فرمان دادند - درین سال و مه خواجگي (۵) فتح الله ناکام بازگردید - چون از ناسک ناساخته کار بازآمد شاهزاده دیگربار بدانسو فرستاد - سعادت خان فولاد خان ملک شیر سیّد علي سیّد جلال و دیگر تیولداران دانديس وندربار را همراهٔ نوشتند - سپاه از کوته بسیچي دیرتر فراهم شد - چون ببابل رسید راجو بیازش برخاست - و ایشان پای همّت نیارستند فشرد لیکن آویزه کنان خود را بقلعهٔ سونکر (۶) در آوردند - او لختی گرد برگرفت - سپس وا (۷) گذاشته دستِ یغما برگشود - و در پانهري (۸) بربنه و بارِ سعادت خان چیره دست آمد - فراوان مال اندوخت - و از نیرو فزوني بیازشِ قلعه بازگردید - درین هنگام آوازهٔ رسیدنِ عظمت خان

---

(۲) نسخهٔ [ا] میرداد جوني (۳) نسخهٔ [ب] بسجود قدسي آستان (۴) در [بعض نسخه] دران سو (۵) در [بعض نسخه] خواجگي فتح الله بازگردید (۶) نسخهٔ [ا ب] سونکر (۷) نسخهٔ [ب] قلعه را وا گذاشته (۸) نسخهٔ [ب] درپاتیر ٭

با برخی سپاه بهرجي گرم شد - و عنایت الله با برخی از برهان پور نزدیک رسید و بازگشت راقم شگرفنامه بدانسو نیز این و آن بر میگذارد - ناگزیر دست از حصار باز داشته دولت آباد سو رفت - و کالنه بر گرفت - خواجگي فتح الله به یعقوب بیگ (۲) شغالي و سعید بیگ بدخشي سپرده بود - چون قلعگي شد اینان را بیاوري بر خواند گماشتگان این دو کس از فرومایگي و زر پرستاري دو هزار هون بر گرفته آن گزین دژ را از دست دادند *

و از سوانح شبخون آوردن فرهاد خان و بفا کام باز گردیدن - شیر خواجه میرزا یوسف میرزا کوچک علي یعقوب بیگ محمد خان برهان الملک ابو الحسن و بسیارے خدمتگذار در پانهري فراهم بودند - (چون نگارندهٔ گوهرین نامه نزد پرنور بخانخانان پیوست - و هنگامهٔ فیروزي سپاه گرمي پذیرفت) آن کالیوهٔ زنگي (که با بسیارے بد گوهر برابر شیر خواجه بود) در اندیشهٔ دراز افتاد - و در خود نیروی آویزش روز ندیده شب هیزدهم فرو ریخت و سخت در آویخته راه گریز سپرد - شب بیستم حسین قلیچ خان را بدخت آصف خان بیوگاني پیوند شد - دو لک و پنجاه هزار دام بکار سازی عروسي بخشش یافت - بیست و نهم افسر خدا کشتي سوار منزل همشیرهٔ زین خان را فرخي بخشید - و بدلاویز گفتار از سوگواري بر آورد - دوازدهم آذر دخت رامداس را بسیام سنگهه پیوند دادند - شهریار مهربان دل به پیشخانهٔ پدر دختر رفته بر نواخت - و پنج لک دام بساز این کار بخشید - هیزدهم شاه قلي خان محرم بشکم روي در گذشت - از مردانگي و راستکاري فراوان بهره داشت و با کهن سالي برنادلي (۳) - همواره سوار شدے - و نشاط شکار اندوختے - خسروي نواخت پس ماندگان را بآرامش برد - بیست و یکم انبه چوکا گشایش یافت - راقم اقبالنامه را آن خواهش بود که از پرنور با گروهے تیزدست (۴) بمالش فرهاد خان پیشتر شتابد - تبه سگالي برخی همراهان باز داشت - چون فیروزي سپاه پس از فراوان درنگ رود بار گنگ برگذشت بسخت کوشي با جوقے راد مرد یازش آن زنگي فرا پیش نهاد - او بریلي گذاشته گریوه در نوردیده بانبه چوکا (که گزین قلعه دارد) بر نشست - و آن آباد جا بدست در آمد - درین روز سالباهن از والا درگاه پرسید - پرم خاصه و دلاویز گفتار شاهنشاهي رسانید - و ازین بهروزي نوید بر خود بالید - و نیروی کار بر افزود - بسیارے همراهان از کوته بسیچي سگالش پیش رفتن

---

(۲) در [بعضی نسخه] به یعقوب بیگ بدخشي سپرده بود (۳) نسخهٔ [ب] برنائي (۴) در [چند نسخه] نبرد دوست *

داشتند - دران سال و مه بفراوان کوشش باز آهنگِ پیش نمود - دستِ راست میرزا زاهد میر گدائي و برخے راد مرد - دستِ چپ بهادر الملک و کچکنه و چندے دیگر - در پیش میر خراجه با جوقِ نامور - چون از پیچ بر آمد بکمتر آویزهٔ پیشدستانِ غنیم (که از چهار هزار فزون بودند) راهِ پراگندگي سپردند - اگرچه از شب نزدیکي تکامشي نرفت لیکن قلعه برگرفتند و آن آباد شهر یغمائي شد - و فیروزي سپاه فراوان غنیمت اندوخت - و همان شب آگهي آمد - پورِ شا علي (که قلعهٔ دهارور را پناه دانسته لشکر فراهم میکرد) بیتابانه بکوهستانِ اوسه (۲) در شد - بسیچ آن بود که بامدادان به تیزروي آن آسیمه سر را بسزا برمالد - از دو رنگي برخے اندیشه بکردار نگرائید - و در کمتر زمانے پسین لشکر نیز پیوست - لیکن پورِ شاه علي (که راهِ نخوت میرفت) لابه گذار آمد - و پوزش نامها پیهم فرستاد - دریتولا حمید خان و پورِ او یوسف رسیدند - پسین ازان چشم زخمِ تلنگانه بسخت کوشش بر آمد - و بکار آگهي لختے مردم گرد آورد - و فراوان آویزش با سرتابانِ آنسو نمود - و از کم نیروئي با صد و پنجاه کس بفیروزي سپاه پیوست - پدرِ او چون دستگیر شد پورِ شاه علي او را بیکرنگي خویش بر خواند - از نیک اختري نپذیرفت - او را بچشم نگاه میداشتند - شبے پیاده بر آمد و بیست و ششم برهنموني بومیئے پیوست - و بگونا گون پرسش بکامِ دل رسید - بیست و هشتم میرزا یوسف خان نقدِ زندگي بسپرد - چون بهرسو شورش برخاست شاه زادهٔ میرزا رستم و میرزا یوسف و چندے را بیاوري فرستاد - چون بجالنا پور رسیدند آن شایسته خدمت از دردِ دنبل درگذشت - نهمِ دی جشنِ قمري وزن نشاط آورد - و بخانهٔ مریم مکاني گیتي خداوند را به هشت چیز برسختند - و داد و دهش را روز بازار شد - و که و مه را آرزو بر آمد *

و از سوانح بازگردیدنِ فیروزي سپاه بآشتي - برخے را از فتنهٔ دوستي و گروهے را از کونه بسیچي و چندے را از سادهٔ لوحي دیوانسانهٔ پورِ شاه علي بشاد خواب برد - چون بساحلِ مانجرا خیمه گاه شد آن دستانسرا در زاري افزود - و فرو شدنِ میرزا یوسف خان و شورشِ راجو و فاروقي پسر خواهشِ ایشان را یاور افتاد - قاسم نام (که پدرِ او در نیکو بندگي فرو شد) کارسازانِ ملک تیولِ او را بر گرفتند - و از شکنجهٔ ناکامي براجو پیوست - او جوقے بدو همراه ساخته بگردِ داندیس فرستاد - و خود نیز از پی روانه شد - ناگزیر آشتي قرار گرفت بدین پیمان که بار بهادر و علي مردان بهادر و هزاره بیگه را روانه سازد - و از فرمان پذیري

(۲) در [چند نسخه] اَدیسه *

سر بر نتابد - و لختی ملک بدو گذاشته آید - یازدهم در پنج کروهی آردو اعتبار الملک
و برادر تنیگ(۲) راو و برخی دیگر گرفتاران را آوردند - میر مرتضی ازین‌سو رفته پیمان نامهٔ برگرفت
و فرمانِ امان بر داد - درین روز بهگوان داس مستوفی در دار الخلافهٔ آگره رختِ هستی بربست
در بنکچیان بسیار کار آگاه بود - بامدادان بازگشتِ فیروزی سپاه شد - چون نزدِ رام پوری(۳) رسیدند
گرفتنِ تلنگانه و پاسبانیِ آن بمیر مرتضی باز گردید - بهادر الملک رستم عرب شمشیر عرب
سعید عرب برهان الملک و دیگر مردم را همراه نوشته بدانسو جایگیر کردند - هیزدهم میر رخصت
یافت - و قرار گرفت که خانخانان بیاوریِ سپاهِ پانهری و تلنگانه نزدِ پرنور برنشیند - و راقم
شگرفنامه بمالشِ راجو باز گردد - و میرزا رستم و راجه سورج سنگهه و مقیم خان با برادران(۴) و راجه
بکرماجیت و برخی را کمک نوشتند - و میرزا علی بیگ و ساداتِ بارهه و برادرانِ جانش بهادر
و عادل خان با برادران و چندے دیگر (که در جالناپور بودند) نیز بهمرهی نامزد گشتند
و لختی خزانه و بارگی را نیز نام بردند - نوزدهم پدرود شد - بست و نهم لاله دستوری وارستگی
گرفت - او بزرگ پورِ راجه بیربر است - از تند خوئی و خود کامی خرج از اندازه بر گذراند
و خواهش را فراخ‌تر ساخت - ناروائی بسبکسری برد - و آن بسیچ در سر گرفت - خدیو
عالم کسیل کردنِ او مداوای آسیمه سری برساخت - دوم بهمن نگارندهٔ گوهرین نامه ببرهانپور
رسید - و دولتِ ملازمتِ شاهزاده دریافت - چون بیازشِ راجو بجالناپور آمد تنگ چشمانِ
ناتوان بین به تبه‌سگالی افتادند - ببهانه از کمکیان تیول برگرفته گرمیِ هنگامه را پای بیفشردند
اردو گذاشته تیزتر روانه شد - بدان سگالش که از شاهزاده دستوری گرفته رو بدرگاهِ والا نهد
و از آشوبِ ناتوان بینی لختی بر کناره زید - درین سال زمه(۵) میر مصطفیِ قلی از همایون بارگاه
رسید - و خسروانی نوازش رسانید - ازان میان دو اسپِ خاصگی یکے برای راقمِ شگرفنامه
و دیگرے برای پورِ عبدالرّحمی - و پایانِ این روز بیست اسپِ دیگر از والا درگاه آمد - ازین
پی در پی نواخت دلِ پژمرده برشگفت - هشتم بعرضِ همایون رسید - برخی آزمند از باج ستانی
دست باز نمیگیرند - پاسبانیِ قلمرو بچندے سیرِ چشم نیک سگال سپردند - دار الخلافهٔ آگره
بآصف خان - و راهِ دکن و مالوه برام داس - و راهِ گجرات بکلیان داس - و راهِ لاهور بشیخ
فرید بخشی - لختی شورشِ خواهش کمی پذیرفت - و سپاس انجمنها برآراسته شد - دوازدهم
دلپت پورِ رای رایسنگهه بوالا درگاه آمد - و پوزشِ پذیرفته بخشایش رفت - سیزدهم دختِ

---

(۲) نسخهٔ [ا] تنک راو (۳) نسخهٔ [ب] رام پور (۴) در [بعضی نسخه] و برادران راجه بکرماجیت
(۵) نسخهٔ [ا] میر مصطفیِ بیگ ٭

میرزا کوکه را بسعد الله پور سعید خان بیوگانی پیوند دادند - و خرّمي را روزبازار شد - بیست و چهارم در شبستان شاهزاده از دختِ خانخانان پسر بزاد - و بکمتر زمانے آنجهاني شد بیست و پنجم شیخ[2] موسی قادري را روزگار بسر آمد - محمود لنگاه با پور ناهرخان در قصبهٔ اُچهه[3] ملتان برو ریخت - و آن راد مرد در آویزش نقد زندگي بسپرد - از عمامه داران خانقه پرست بود بارادت گیهان خدیو امارت یافت - و سعادت اندوخت - درین روز محمّد خان پور دولت خان را شگرف سودائے در سر ریخت - و بسخت تکاپو خویشتن را به نیستي سرا انداخت از برنائي شورش و خواهش چیرگي و دید ناملایم لختے آسیمه سر شد - و کار بدیوانگي کشید و از چاره گري لختے بهي پذیرفت - درین سال رمه بیازش شکار برآمد - و پایان روز از همراهان جدائي گزید - نزد قصبهٔ[4] مال با کولیان درآویخته فرو شد - غرهٔ اسفندارمذ راقم شگرفنامه را بناسک فرستادند - چون ملازمت شاهزاده دریافت و خواهش خویش درمیان نهاد نپذیرفته همان مالش راجو را برخواستند - پاسخ رفت از فرموده سر بر نمي‌تابد - لیکن آن گوهر اکلیل خلافت خود بکار ملک نمي‌پردازد - و آن سترگ کارکرد را بچندے آزور تنگ چشم را گذاشته اند - درین آشوب ناپروائي و ناتوان بیني چگونه کارے فرا پیش نهاده آید لختے آگاه شد - و کارسازي را برخود گرفت - و اسپ و خلعت داده بدانسو روانه ساخت در نخستین منزل بخجسته قدوم خویش بلند پایگي بخشید - و بخاصگي جمدهر و نامور فیل برنواخت - شب چهارم دروني پرستارے درگذشت - گنجینه داري بشایستگي میکرد و گیتي خداوند را برو فراوان اعتماد - چهاردهم گنگادهر دولت بار یافت - او را[5] باندرز گذاري سرجیو زمیندار چاندا فرستاده بودند - او در نیوشیده با چهارده فیل باز گردانید بیست و پنجم بهادر خان بسجود نیایش پیشاني برافروخت - ازان سرتابي و دستان سرائي (که در آسیر سپردن بکار برده بود) لختے بقلعهٔ گوالیار برنشاندند - و والا مهر شاهنشاهي او را برخواند •

آغاز سال چهل و هفتم الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

یعني سال بهمن از دور چهارم

شب پنجشنبه بیست و ششم رمضان سنه (۱۰۱۰) هزار و ده هجري پس از

---

(۲) نسخهٔ [ز] شیخ غوثي قادري را (۳) در [بعضي نسخه] اُچ ملتان (۴) نسخهٔ [ا] قصبهٔ نال با کولیان (۵) نسخهٔ [ب] او را باندرز گرئي بطح جیو زمیندار چانده •

هشت ساعت و چهل و دو دقیقه سرچشمهٔ نور را بحمل گذاره شد - و یازدهم سال از چهارم دور فرّخي آورد * نظم *

نوروز شد و غم از جهان برطرف است * شبنم بر برگ همچودُر در صدف است

بر تختِ جلال شاه مي بخشد فیض * دریاب که خورشید به بیت‌الشّرف است

بفرمانِ گیهان خدیو بارگاهِ اقبال را گلگونه بر رخسار کشیدند - و نظر فریب آرایشها را نمودند از نوروزِ گیتي افروز تا رسیدنِ سلطانِ خاوري بدرجهٔ شرف هنگامهٔ داد و دهش و روز بازارِ بخشش و بخشایش گرمي داشت - اعیانِ سلطنت و ارکانِ خلافت بگزین نوازشهای خسرواني مخصوص گشتند - و فراوان پیشکش و نثار از بزرگانِ دولت رتبهٔ پذیرائي یافت - درین همایون جشنِ دل افروز شیخ ابوالفضل را بعطای باد پای خاصگي اختصاص بخشیده آن تکاور بابوالخیر سپردند که بعلّامي رساند *

و از سوانح تعین فرمودنِ جمعے از بندگان بجهتِ مالشِ مرزبانِ مؤ و جمّو آگهي آمد که باسو بومیِ مؤ از تیه سگالي حدودِ پتهان (۲) را تاخته - و کشاورزانِ آن مرز و بوم را سخت بیازرده - و برخے را بعنف و اشتلم بجایگاهِ خویش برده - تاج خان میخواهد که بقصدِ دفع آن بد سرانجام متوجّه گردد - و زمیندارِ جمّو نیز از تیره بختي دستِ یغما و تاراج بر دیهاتِ پرگنهٔ مظفّروال و بهلول پور دراز کرده - حسین بیگ شیخ عمري (که این دو جا در تیولِ او ست) از رهناس کیفرِ آن بد سگال را آماده شده بآن جانب روی آورده - ازین جهت بقلیچ خان صوبه دارِ پنجاب فرمان شد - حسن قلیچ پورِ خود را با جمعے از نوکران بدرو نشاندنِ آشوبِ بد گوهران بفرستد - و سزاوارن از پیشگاهِ خلافت دستوري یافتند - که حسین بیگ شیخ عمري و تاج خان و احمد بیگ و سایرِ بندهای آن صوبه را بحسن قلیچ خان همراه سازند - و خواجه سلیمان بخدمتِ بخشیگریِ این فوج معین گردید *

و از سوانحِ توران زمین آنکه (چون روزگارِ سپه سالار عبدالله خان سپري شد - و پورِ او عبدالمومن را از خودسري و بیمناکي بادهٔ زندگي ناگوار افتاد) تخت نشینِ ملکِ ایران شاه عبّاس (که همواره در کمینِ فرصت زیستے) بیازشِ خراسان بر آمد - هاشم خان و باقي خان و پاینده محمّد خان خواهرزادهای عبدالله خان نبرد آزا گشتند - شاه بران ولایت چیره دستي یافت - هاشم خان را دران ستزگ آویزه نقدِ زندگي یغما شد - و آن دو شکسته رکاب و گسسته عنان

---

(۲) در [بعضے جا] پتهان *

از خراسان بدر شدند - پاینده خان را نیرنگیِ تقدیر بولایتِ قندهار آورد - و آنجا بدستِ مردمِ شاه محمّد خان اسیر گردید - و انجامِ کارِ او در جای خود نگارش خواهد یافت - و باقي خان بتوران رفت - چون آن مملکت کار گیائی نداشت و جز او در الوسِ اوزبک کسے (که باین کارِ سترگ قیام تواند نمود) نبود ناگزیر خاني برو قرار گرفت - و پس از چندے لشکر بر تاشکند کشید قلندر خان والیِ آنجا چون در خود نیروی آویزه ندید لابه گري پیش گرفت - باقي خان او را ایل ساخته نواحیِ سمرقند و بخارا فروکش کرد - و بدخشان را بولي محمّد خان برادرِ خود داد و شاه عبّاس پس از گرفتنِ خراسان یکچندے در هرات کامِ دل برگرفته باصفهان باز گردید دوم سال با سپاه بسیار باراده گرفتنِ بلخ ره نورد گشته حوالیِ آن را معسکر ساخت - باقي خان (که هنوز استقلالے در فرماندهي نیافته بود) بهبودِ کار در نکردنِ جنگِ صف دانسته برابرِ اردوی شاه خیمه گاه کرد - و خندق بر دورِ لشکر زده بچاره گري بر نشست - چون مدّتے برین وضع برآمد سرانِ قزلباش از بسیاریِ توقّف و فقدانِ ناگزیر و تلف شدنِ چاروا ستوه آمدند - و شاه را ازان مهم بر گردانیده بخراسان بردند *

درین هنگام شاهزاده سلطان دانیال عرضه داشت که رای رایان بجهتِ خدماتِ دکن مقرّر گردد - و لشکرے بمالشِ زمینداران گدّهه و آن نواحي تعین شود - پذیرفته آمد و رای رایان را فرمان شد که نخست بملکِ گدّهه (که در تیولِ او ست) رسیده خاطر از بند و بستِ آنجا فراهم آورد - و سپس خود را بآن نوباوهٔ بوستانِ اقبال رساند و همدرین ایّام شادمان و عبد الله فرزندانِ خان اعظم هر کدام بمنصبِ هزاري سرافرازي یافتند - و پس از چندے انور پورِ خانِ مذکور را (که در سال ازین دو بزرگ بود) بهمان منصب سربلند ساختند - (چون بباده گساري افتاده بود - و ببالین پرستي خوگر شده و در خدمتِ خدیوِ عالم خویشتن داري ظاهر میکرد.) باین روش پاداش او سرانجام یافت - ده سر اسپ که بخانخانان مرحمت شده بود بوکیلِ او حواله فرمودند - و چهل راس اسپ حوالهٔ خواجه لطیف گشت - که بشاهزاده دانیال رساند - پسرانِ میرزا یوسف خان و رحیم قلي و پسرِ خانجهان از جایگیرهای خود آمده ناصیهٔ بندگي بسجودِ قدسي آستان آراستند *

و از سوانحِ فرو شدنِ جمیل بیگ پسرِ تاج خان بمردانگي - تاج خان بفراهم آوردنِ کمک پرداخته تنبیهِ باسو مرزبانِ مؤ را پیشنهادِ همّت ساخت - چون بپرگنهٔ پتهان رسید توقّف ناکرده متوجّه پیش شد - و در سرزمینے که میخواست منزل گزید - هنگامِ کوچِ فوجِ غنیم

نموداري كرد - جميل بيگ را رگِ غيرت در جنبش آمد - و بے محابا با چندے خود را بر غنيم زد - نخست فيروزمند شده سرانِ فوج را به نيستي سرا فرستاد - سپس با دو فوجِ ديگر (كه از چپ و راست برو حمله آوردند) در آويخته فراوان كوشش بظهور رساند و پاى استقلال افشرده مردانه شربتِ واپسين نوشيد - و پنجاه كس با او رفيقِ آن جهان شدند رضا قلي پسرِ خانجهان بمنصبِ پانصدي صد سوار و اسلام قلي خان برادرِ شاه قلي خان محرم بمنصبِ پانصدي صد و پنجاه سوار سرافراز شدند - محمّد قلي تركمان را بعنايتِ فيل مرتبه افزودند - زاهد بيگ پسرِ صادق خان از دكن آمده بدريافتِ سعادتِ كورنش سربلند شد علّامي شيخ ابوالفضل بوالا پايهٔ پنجهزاري برآمده فراخورِ اخلاص و خدمت مشمولِ مراحمِ پادشاه پايه شناس گرديد - از عرضداشتِ شاهزادهٔ بلند اقبال سلطان دانيال آگهي شد كه پسرِ شاه علي در حوالي احمد نگر فكرِ ترتيبِ اسبابِ فساد دارد - و سرِ شورش و فتنه انگيزي مي خارد - و عنبر جيو دو سه ماه پيش بجانبِ ولايتِ (٢) برار رفته بود - ملك بريد حاكمِ آنجا بدفعِ او ابراهيم نامي را فرستاد - او با عنبر سخت در آويخته دليرانه فرو شد - و چهارده فيل و سايرِ اسبابِ بزرگي او بدستِ عنبر افتاد - و ضميمهٔ اسبابِ خود سري و نخوتِ او شد و ازانجا بنوبلاس (٣) شتافته با مردمِ قطب الملك آويزهٔ قوي نمود - و فيروزي يافته بر بيست و نه زنجير فيل متصرّف گشت - سپس بصوبِ تلنگانه روى آورد - چون ميرمرتضى نيروى آويزه نداشت قلعه نشين شد - و آن تيره روزگار بعضے از محال را متصرّف شده جماعهٔ را بر ديگر پرگناتِ برار فرستاد - و ملك بريد چارهٔ كار در لابه گري و چاپلوسي دانسته مبلغي نزدِ او روان كرد - و درِ صلح زد - و بے اعتدالي آن تيره رائي بجائے رسيد كه درين زودي با پسرِ شاه علي به پيوندد - و هر دو باتّفاقِ هم خاكِ فتنه و فساد بر تاركِ بختِ خويش بيزند - ازين آگهي مقرّر شد كه علّامي شيخ ابوالفضل با فوجِ گران بجالناپور و آن نواحي متوجّه گردد - و خدمتِ احمد نگر و مالشِ راجوى مقهور و ديگر مفسدان بمشار اليه مفوّض گرديد - و ضبطِ ولايتِ برار و پاتهري و تلنگانه و استيصالِ پسرِ شاه علي و عنبر جيو بخانخانان باز گشت •

و از سوانحِ عنانِ تافتنِ بزرگ شاهزاده از نواحيِ اتاوه بجانبِ الٰه آباد بموجبِ فرمانِ خديوِ دوران - در ايّامِ نوروز خواهشِ آستانبوس ظاهر نموده عرضه داشته بود - دور از دولتِ حضور باطن را بے آرام مي يابم - چون فروغي از راستي نداشت پذيرفته نيامد - دريغوا

(٢) نسخهٔ [ا] ولايت پيدر رفته بود (٣) در [بعضے نسخه] بنوبلاس •

آگهي آمد که باندیشهٔ نا درست هزار سوار با خود بسوی آستان اقبال ره نورد است - فرمانِ قضا مثال از پیشگاهِ سطوت و جلال شرفِ نفاذ یافت - صلاحِ کار و فلاحِ روزگار خود در معاودت و بازگشت دانسته بالّه آباد برود - و اگر شوقِ ملازمتِ اقدس گریبان گیر گشته است جریدهٔ بعتبهٔ اقبال شتابد - ازانجا که مشربِ اخلاص صافي نبود از وصولِ فرمان سررشتهٔ تدبیر گم کردهٔ بحرمان قرین گردید - و از اتاوهٔ عنانِ تصرّف بالّه آباد پیچید - و در جوابِ فرمان عرضداشتی مشتمل بر انواعِ زاري و اظهارِ شرمساري و عذرهای نا مسموع مصحوبِ میر صدرِ جهان بدرگاهِ والا ارسال داشت - مقارنِ آن فرمانِ دیگر از جنابِ سلطنت بشاهزادهٔ صادر شد - که او را صوبهٔ بنگاله و اَدیسه مرحمت فرمودیم - خود را بآن ملکِ وسیع رساند - و براجه مانسنگهه یرلیغِ والا صادر شد که صوبهٔ بنگاله را بوُکلای شاهزادهٔ وا گذاشته احرامِ طوافِ قدسيِ آستان بندد - لیکن شاهزادهٔ صرفهٔ کارِ خود در خلافِ حکمِ خدای مجازي دانسته بصوبه داريِ آن آباد ملک رضا مند[۲] نگشت - برای رایان فرمان شد مابینِ نرور و چندیري بنگاه ساخته ضبطِ آن حدود بهوشیاري و حزم کاري بجای آرد - خانِ اعظم میرزا کوکه بسترگ منصبِ هفت هزاري ذات و شش هزار سوار ممتاز گردید - هاشم خان بمنصبِ هزار و پانصدي سرافراز شد - شیخ دولت بختیار منصبِ دو هزاري یافت پیشکشِ شاهٔ بیگ خان حاکمِ قندهار بنظرِ گیتي خداوند گذشت - با صبیهٔ خانِ اعظم بیوگاني پیوندِ شاهزادهٔ خسرو مقرّر شد - حکمِ والا نفاذ یافت که سعید خان و عبد اللّه خان و میر صدرِ جهان مبلغِ یک لک روپیه برسمِ شیربها بمنزلِ خانِ اعظم برند - مبلغِ پنجاه هزار روپیه بعلّامي شیخ ابوالفضل انعام شد - پسرانِ میرزا یوسف خان بسجودِ قدسيِ آستان جبین آرا گشته فرا خورِ حالت مناصب یافتند - چون پریشاني و نا سامانی کدیورِ کابلستان بعرضِ خاقانِ جهان رسید همّتِ ملک بخش خراجِ یکسالهٔ کل ولایتِ مذکور بخشید - و حکم شد کارپردازانِ آن صوبه تا هشت سال هرسال هشتم حصّهٔ مال تخفیف دادهٔ به تیول‌داران تنخواهٔ نمایند - منصبِ شمس‌الدّین حسین پورِ خانِ اعظم (که نائبِ صوبهٔ گجرات بود) از اصل و اضافه دو هزاري مقرّر شد - آگهي آمد که خداوند خان حبشي در سرکارِ پاتهري و پاتم غبارِ فتنه بلند کردهٔ بود - خانخانان فوج را بسرکردگی راجه سورج سنگهه و غزنین خان جالوري بمالشِ او روان کرد - سعادت اندوزان بدان سو شتافته غنیم را شکست دادند - و در امنیّتِ آن حدود مساعیِ حمیدهٔ بتقدیم رسید •

---

(۲) نسخهٔ [ا] رفتار مند نگشت •

و از سوانح فیروزمند شدنِ ایرج پورِ خانخانان و هزیمتِ عنبر جیو - آگهي آمد که خانخانان (چون رفتنِ عنبر بجانبِ تلنگانه و تاب نیاوردنِ میر مرتضی در قصبهٔ ناندیر و رسیدنِ او و شیرخواجه بموضعِ جهري و دست درازیِ مخالف دران نواحي و اضطرابِ شیرخواجه و میرمرتضی ازین رهگذر معلوم کرد) ایرج پورِ خود را با فوجِ عظیم از بندهای درگاه بدفعِ فتنه (۲) کسیل نمود - ایرج با میرمرتضی و شیرخواجه پیوسته آویزهٔ خصمِ بد نهاد پیشنهادِ همّت ساخت - عنبر ازین آگهي بجانبِ دمنور رفت - و ازانجا بطرفِ قندهار روانه شد - درین اثنا فرهاد حبشي با دو سه هزار سوار به عنبر پیوست - و دلاورانِ لشکرِ منصور در هیچ جا عنان باز نکشیده نزدیک بغنیم رسیدند - چون مخالف پای ثبات افشرده بود سرانِ لشکرِ فیروزيِ اثر به ترتیبِ افواج پرداختند - قول ایرج با لشکرِ پدرِ خود و برخی منصبداران - هراول راجه سورج سنگهه بهادرالملک شیخ ولي پربت (۳) سین کهتریه مکند رای گردهر داس پسرِ رای‌سال درباري راگهو داس پورِ کهنکار شیخ (۴) مودود زاهد پورِ شجاعت خان قاسم حسین خان شیخ ابوالفتح پورِ شیخ معروف شیخ مصطفی فتح خان لودي اختیار خان شیرخان و دیگر بهادرانِ نصرت شعار - برانغار میر مرتضی و جمعی کارطلبان - جرانغار علي‌مردان بهادر و جوقی از مبارزان - عنبر نیز بارادهٔ پیکار و آهنگِ کارزار تعبیهٔ افواج کرده معرکه آرا شد - نخست هراولِ غنیم آراسته فیلانِ پیش را بر داشته بر هراولِ لشکرِ منصور زور آورد و آتشِ زد و خورد بلندي گرفت - و از دودِ توپ و تفنگ روزِ روشن مشکین لباسِ شب در پوشید - بهادرانِ تهوّر شعار خصم را بضربِ بندوق و شپهٔ تیر بیجا ساختند - سپس بهادرانِ قول حملهای مرد آزما بروی کار آوردند - پیکار پرستان به نیروی اقبالِ جهانشاهي پای همّت پیش نهاده تیغ در دستي زدند - و از خونِ دشمن گلگونهٔ فیروزي بر چهرهٔ بختمندي کشیدند - و مخالفِ تیره روز نیلِ عارِ فرار بر روی روزگارِ خود پسندیده پشت بمیدانِ کارزار داد - درین شگرف آویزه تردّدِ نمایان از دلاورانِ هراول و گردانِ قول جلوهٔ ظهور داد - اگر مردمِ جرانغار و برانغار دستِ جرأت مي کشادند مخالف را پای گریز نبود - و البتّه عنبر و فرهاد اسیر میگشتند - درین اثنا بیست زنجیر فیل با سایرِ اسبابِ غرور و پندارِ مخالفان در تصرّفِ اولیای دولتِ قاهره در آمد - چون مژدهٔ این فتحِ شگرف از عرضداشتِ شاهزاده دانیال بمسامعِ جلال رسید سپاسِ ایزدي بجهای آمد - سعادتمندانے (که درین

---

(۲) در [بعضی نسخه] فتنهٔ عنبري سپاه کسیل نمود (۳) در [بعضی نسخه] پربت سنگهه (۴) نسخهٔ [ا] شیخ عبد الرحیم لکهنوي شیخ مودود ۰ ۱

رزمِ نامور مصدرِ تردّدات گشته بودند) عنایتِ پادشاهي (باضافهٔ مناصب و عطایای اسپ و خلعت) پایهٔ قدرِ هریکی بر افزود - شاهزاده از جملهٔ فیلانِ مذکور ده زنجیر روانهٔ والا درگاه ساخت - و ده نزدِ خود نگاهداشت - باین سگالش که هرگاه بدولتِ ملازمت مستسعد گردد پیشکش نماید •

و از سوانحِ فتحِ جمّو ست - چون حسین بیگ شیخ عمري بموجبِ حکمِ قضا شیم قلعهٔ جمّو را محاصره کرد زمیندارِ نگرکوت و باسوی مقهور سایرِ مرزبانان و کوهیانِ پرگنهٔ لکهن پور و جسروته و مانکوت بکمکِ آن بومي فراهم آوردند - و کوششهای بلیغ نموده نا کام بر گشتند - و هنگامِ شب با بختِ سیاه رهگرای دشتِ ادبار و گام فرسای بادیهٔ فرار شدند رام گدهه و جسروته و جمّو و مانکوت و کوبست[۲] به نیروی اقبالِ والا گشایش یافت •

از بنگاله گوناگون آگهي چهرهٔ نشاط بر افروخت - نخست راجه مانسنگهه بولایتِ تهاکه رسیده کیدا رای مرزبان را بداستانِ اُمید و بیم رهگرای نیکو بندگي گردانید - دیگر چون آگهي یافت (که جلال کهکره[۳] وال با جمعی از تبه کارانِ بد مآل قصبهٔ آگره و مالیره را تاخته فراوان تشویش ببازرگانان و باشندگانِ آنجا رسانید) خواجه باقر انصاري را بگهوزا گهات نزدِ مها سنگهه فرستاد - که باتّفاقِ هم این شورش فرو نشاند - چون مها سنگهه بکهکره پیوست جلال دریای مندري را پیش رو داشته با پنج هزار پیادهٔ جنگي و پانصد سوار نمودار گردید مهاسنگهه بے تامل اسپ بآب انداخت - چون از بلندیِ کنارِ رود بر آوردنِ اسپان دشوار بود برخی همراهانِ او رختِ هستي بآبِ نیستي دادند - و بیشترے به نیروی اقبال برآمده آتش بخرمنِ زندگیِ مخالفان بزدند - و آن کجگرای خاکِ ادباد بر فرقِ روزگارِ خود بیخته چون باد بدر رفت - مها سنگهه خاطر از مهم وا پرداخته دفعِ فتنهٔ قاضي مومن (که هم دران ایّام در پرنیه تیره روزگارانِ بسیار را فراهم آورده و گردِ شورش بر انگیخته بتاراجِ آن نواحي دست دراز کرده بود) ناگزیرِ وقت دانسته عنانِ همّت بآنصوب تافت - آن برگشته بخت بر کنارِ آبِ کوسي قلعهٔ ساخته در فکرِ گریز بود - همین که از قربِ افواجِ ظفر قرین آگهي اندوخت با زن و زاد در کشتي نشسته بآن طرف بدر رفت - مها سنگهه پانصد سوار بتکامشیِ او از آب گذراند - و او در جزیرهٔ در آمد - فوجِ نصرتمند را از جنگلِ انبوهي نشان بر قرار نمي ماند - چابک خرامانِ نبرد دوست پراگنده شده از هرطرف بآن جزیره در مي آیند - مومن را نخست نظر بر چندے دلاوران مي افتد - و مجاهدان را در شماره

(۲) یا گوبست باشد - والله اعلم (۳) در [بعضی جا] کنگرة وال •

اندک فرا گرفته و از دیگر مبارزان بیخبر گشته با برخے رزم جوی میشود - و فوج پیش را برهم مي سازد - مراد بیگ اوزبک و نور الدّین محمّد خویش محبّ علي خان از برهم خوردگي حسابے برنداشته با دلِ قوي و همّتِ درست غریب آویزشے میکنند - نور الدّین محمّد خان در راهِ اخلاص جان مي بازد - درین هنگام بیم آن بود که گزندے بفوجِ فیروزمند رسد - امّا از اقبالِ[2] شاهنشاهي قاضي مومن از بارگي سرنگون مي افتد - و همان جا کشته میشود - و بهادران مظفّر و منصور مي گردند - دیگر براجه آگهي رسید که عثمانِ ملعون با جمعے کثیر از دریای[3] برم پتر گذشته - و باز بهادر قلماق تهانه دارِ آن ناحیت را پای قرار از جای رفته - و ازانجا در بهوال آمده - راجه در عرضِ شبانه روز ببهوال رفت - و روزِ دیگر بر لبِ آب بهار محاربهٔ خصمِ بد فرصت را آماده گردید - و پس از در آویختن بسیارے افغانانِ تباه بسیچ را ره‌گرای نیستي سرا ساخته فراوان آلجا از نواره و توپخانه بدست آورد - و تهانه را بمردانِ کار استوار ساخته بڈهاکه آمد - و جمعے مبارزان را بگذشتن از آبِ انجهامتي و مالشِ عیسی و کیدا مرزبانِ بکرم پور و سرهر پور امر کرد - افغانانِ تیره روزگار باتّفاقِ داؤد پورِ عیسی و زمینداران گذرها را بند کرده آمادهٔ محاربه گشتند - و روزے چند فوجِ منصور را از عبور مانع آمدند - راجه از صورتِ کار آگهي حاصل کرده از ڈهاکه بشاه پور آمد - نخست جمعے را بکمکِ مبارزانِ پیشین تعین نمود - چون از اندازهٔ طاقتِ آنها زیاده بود و جنگِ قوي برگذرِ آب رو داده چارهٔ کار در رسیدنِ خود دانسته در پیوست - و بے محابا فیل سواره بآب در آمد - و سایرِ مردم قوي دل گشته شناورِ دریای مردانگي شدند - و از آب گذشته غنیم را بر شکستند - گروهِ مخالف را پای ثبات بلغزش در آمد - و راهِ ادبار فرا پیش گرفت و راجه از عقبِ رفتها شبگیر کرده در برهانپوري و ترهٔ توقّف گزید - شیر خان بومیِ آن سرزمین از سعادت منشي راجه را دید - و ازانجا بسرهرپور و بکرم پور شتافت - داؤد و سایرِ افغانانِ واژون طالع بحدودِ سنارگانو بدر رفتند - راجه از غنیم خاطر فراهم نموده بڈهاکه روی آورد - درین ولا رای سال درباري را بمنصبِ دوهزار و پانصدي ذات و هزار و دویست و پنجاه سوار سربلند ساختند - از دیرین بند های درگاه بود - و نقشِ خدمت و جانسپاري درست داشت - رای بهنگهه راتهور را (که از کم مایگي خرد لغزشها ازو سر زده بود) بباد افراهِ کردار یک چندے از کورنش محروم داشته بودند - درینولا چون رقومِ پشیماني از صفحهٔ احوالِ او خوانده شد عفو جرم پوشِ پادشاهِ عذر نیوش کردهٔ او را ناکرده انگاشت - و حکمِ

---

(۲) در [بعضے نسخه] از شگرفیِ اقبال (۳) در [چند نسخه] از آب دریای *

کورنش صادر گشت - و نوازشِ پورِ او را (که همواره برخلافِ خواهشِ پدر زیستی) مشروط برضا جوئیِ پدر داشته بر زبانِ حقائق ترجمان گذشت - تا از پدر (که خدای مجازي ست و رضامندیِ او مستلزمِ رضای خدای حقیقي ست) خشنودي حاصل نکند از عواطفِ خسرواني بهره نخواهد اندوخت *

از عرائضِ کارپردازانِ دکن بعرض رسید که شاهزاده سلطان دانیال محالِ جایگیرِ میرزا شاهرخ تغیر نموده - ازین جهت میرزا دل شکسته گشته عزمِ طوافِ قدسي آستان دارد بنابران بشاهزاده فرمان شد تغیرِ جایگیرِ میرزا ازو بغایت ناپسندیده نمود - باید که آن محال بمیرزا وا گذارد - و یرلیغِ عنایت نشان بنامِ میرزا زینتِ صدور یافت - فراهم آوردنِ پراگندگیهای صوبهٔ مالوه برای صواب انتمای او بازگذاشته آمد - سرگرمِ خدمت باشد و بے طلب بجانبِ والا درگاه قدم نفرساید - و بعنایتِ اسپِ خاصه میرزا را سربلند فرمودند - نظم و نسقِ صوبهٔ ملتان بسعید خان بازگشت - و مشمولِ عنایت بآنصوب رخصت یافت - پرتاب سنگهه برادرِ راجه مانسنگهه از بنگاله آمده دولتِ کورنش دریافت بعرض رسید که عساکرِ منصور بر باسوی مرهوِد مظفّر آمد - و قلعهٔ کولیر مفتوح شد برامداس حواله گردید *

و از سوانحِ دکن بمسامعِ قدسي رسید - خانخانان از بُن برکندنِ خار و بنِ راجوی فتنه جوی را پیش نهادِ همّت ساخت - و شاهزاده سلطان دانیال خیرگیِ یکے از فاروقیان در حوالیِ بابل گذهه معلوم نموده تردي بیگ خان و خواجه ابوالحسن را با فوجے بمالشِ او کسیل نمود - او ازانجا بدولت آباد گریخت - و خواجه ناظر خواجه سرا درِ قلعه برمبارزانِ فیروزي نشان بسته آغازِ جنگ کرد - نصرت قرینان در محاصرهٔ قلعه لوازمِ اهتمام بجای آورده کار بران خیره سر تنگ نمودند - چون راهِ گریز مسدود یافت ناگزیر زینهاري شده بدولتخواهان پیوست - بعلّامي شیخ ابوالفضل فرمان شد جریده عازمِ درگاهِ اقبال مطاف گردد - و لشکرِ خود را با شیخ عبد الرّحمن پورِ خود گذاشته او را به نظمِ مهمّات پذیرد - بقراطِ دانشِ علّامیِ فهّامي شیخ ابوالفضل مقتدای اربابِ فضل چون عقیدتِ درست و اخلاصِ راسخ بخدیوِ صورت و معني داشت در خورِ آن پایه پایه بر مراتبِ قرب و منزلت و مدارجِ دولت و شوکت برمي آمد - ناتوان بینان از دیدِ احوالِ او شعلهٔ حسد در کانونِ ضمیر مي افروختند - و کین توزي و غدر اندوزي را فرصت مي بودند - تا حمایتِ ایزدي شاملِ حال و عنایتِ سرمدي کافلِ [illegible] آن پاک نهاد

بود کارِ او ببلندیٔ می‌گرائید - و از هیچ رهگذر گزندے نمیرسید - اما کینهٔ حسد پیشگان پیوسته تنومندی میگرفت - رفته رفته مزاجِ شاهزاده سلطان سلیم بناخن زنی ترفند گذاران بران پیشوای اهلِ دانش برشورید - (چون اطوارِ شاهزاده نا ملائمِ طبعِ خاقانِ ستوده سیر بود - و پیوسته برخلافِ خواهشِ آن حضرت زیستی) بے توجّهیِ گیتی خدیو روز بروز افزون میشد - بد اندیشان سرگرانی و ناخشنودیِ کشور خدا از سعایتِ شیخ وانموده دلنشین میکردند - که شیخ در ریختنِ آبرو و زدودنِ نقشِ اعتبارِ شما میکوشد - و ازین قسم مقدّمات چندان خاطر گزینِ شاهزادهٔ گرم خو (که از دوامِ باده گساری و مستیِ شرابِ برنائی و کامگاری سرمایهٔ کار آگهی و هوشیاری در باخته بود) ساختند - که بر جان شکریِ آن یکتای روزگار کمر بست - در هنگامی (که شاهزاده بیطلب میخواست که بدرگاه برسد - و دیهیم خدا از باطنِ غیب‌دان برسگالشِ او آگهی حاصل کرده آمدن نگذاشت) خبرِ طلبِ شیخ از دکن بر سبیلِ ایلغار معلوم نمود - فرصت را غنیمت شمرد و برسنگهدیو بندیله را (که از دیرین رهزنان بود - و وطن در سرِ راهِ دکن داشت - و از مدّتے در رکابِ پادشاهزاده بسر میبرد) فرمان داد - چون شیخ بشوقِ ملازمتِ اقدس جریده ره نورد است سرِ راه برو گرفته کارش بانجام رساند - و به بسا نوازش آن تبه کار را امیدوار ساخته کسیل نمود - و آن عوانِ نادان از هرچه زودتر بوطن آمده و جماعهٔ وحوش سیرتِ سباع خاصیت بندیله را با خود یکجا کرده در کمین فرصت نشست - شیخ چون فرمانِ گیتی خدا را کاربند شده از دکن گامِ (۲) سعادت برگرفت در اجین شنید که آن کج اندیش سرِ راه گرفته است - این سخن را وزنے ننهاده به دید هوا خواهان (که میگفتند - ازینجا عنان تافته از راهِ گهاٹی چاندا برویم) نه پسندید (۳) - همانا از قربِ زمانِ ارتحال سررشتهٔ تدبیر از کف رفته بود - یا آنکه خاطر بگسیختنِ آخشیجی پیوند رغبتِ تمام داشت - و دل از دریافتِ نیرنگیهای روزگار و دیدِ اوضاعِ زمانیان سیر شده بود - غرهٔ ربیع الاول هزار و یازده هلالی مابینِ سرای بیر و انتری برسنگهدیو از کمین گاه برآمده نمودار گردید - آن هشیار خرام میدانِ آگهی بخاطرِ آزرده و پیشانیِ گشاده و دلِ پرتوکّل و همّتے فراخ آمادهٔ پیکار گشت - گدائی خان افغان (که از دیرین ملازمان و پروردهٔ احسان بود) پیش آمده عنان گیر گردید و از سرِ نیک بسیجی و خیرسگالی ظاهر کرد - که دشمن بجمعیّتِ فراوان ظاهر گشته

---

(۲) یا (گام سرعت) باشد (۳) نسخهٔ [ا] پسند نکرد

ز کم یاوري چیره‌دست نمیتوانیم آمد - آن سزاوار که من با چندے رُوبروی خصم شوم
و شما بآهستگي راه بسپرید - تا خصم از کار ما وا پردازد زمانِ دراز درمیان مي افتد
و شما بآنتري (که ازینجا سه کروه است - و درانجا رای رایان و راجسنگهه با دو سه هزار
سوار فرود آمده اند) بفراغت میرسید - آن غیرت مندِ شجاعت آئین پاسخ برگذارد - فروهیدگانِ
آزرم دوست را جان بناموس درباختن و بغیرتمندي و دلیري فرو شدن خوشتر است
از روزگارے ببد دلي بسر بردن و عارِ بیجگري بر خود پسندیدن - در آئینِ راد مردان
ازین نکوهیده‌تر چه باشد که بر حیاتِ مجبولة الانصرام اعتماد نموده خصم را پهلو دهند
و دل در جهانِ ناپایدار بسته جاوید نفرین اندوزند - اگر واپسین روز (که هرآینه
بے شایبهٔ شک و شبهه همه کس را در پیش است) مرا همین روز است چه چاره و کدام
تدبیر - دیگر بر زبان راند - بنده نوازئ خدیوِ صورت و معنی مرا از پایهٔ طالب العلمي
بعالي درجهٔ امارت و وزارت و گزین مرتبهٔ سرداري و سپه سالاري بر آورده است
امروز اگر از من خلافِ شناختِ آن حضرت ظاهر گردد در عالمیان بچه نام نامزد گردم
و در همچشمان چگونه رو سفید توانم شد - این بگفت - و متوجّهِ غنیم گشت - گدائي خان
از پیش شده باز بالحاحِ تمام گفت - سپاهیان را ازین نوع کارها فراوان روی میدهد
در وقتے (که جنگ با خصم مناسب نباشد) از یک سو شدن و عنان برتافتن و بارِ دیگر
انتقام کشیدن خلل در ارکانِ شجاعت راه نمي یابد - هنوز فرصت باقي ست - میتوان
خود را ازین مهلکه بکنار کشید - آن آمادهٔ سفرِ واپسین (که قدم بر جان نهاده بود)
التفات بر کلماتِ دلسوزانهٔ او نکرده گفت - از پیشِ این دزدِ رو ناشسته گریختن از من نمي‌آید
هنوز سخن درمیان بود که برسنگهدیو مقهور رسیده آمد - و آن والا همّت توسنِ جرأت
برانگیخته بر فوجِ مخالف زد - و بزخمِ نیزه که بر سینه رسید از گلگونِ زندگاني جدا شده
بر خاکِ هلاک افتاد - گدائي خان و چندے دیگر توفیقِ جانفشاني یافتند - افسوس
ازان معدنِ دانائي - و دریغ ازان بحرِ شناسائي - شمعِ سبستانِ علم و دانش فرو مرد
و سرچشمهٔ فضائل و کمالات بیفسرد - فطرت را روزِ بد پیش آمد - و دانش و بینش
جگرریش شد - فهم و فراست را پیوند گسست - و دوربیني و دقیقه شناسي رخت
از عالم بربست *　　* بیت *

دریغا آسمانِ معرفت با خاک یکسان شد * ستونِ علم ازجا رفت و کاخِ فضل ویران شد

چون این کیفیتِ غم افزا ببارگاهِ گیتي خداوند رسید شهریارِ پایه شناسِ مهربان را دل

بدرد آمد - که بزمِ افروزِ قدسي محفل و مصاحبِ آگاه دل را پیمانهٔ حیات لبریز گشت
نوئینانِ والا مرتبه بدراز نای غم درشدند - که صدر آرای بارگاه وزارت را رشتهٔ زندگي
کوتاهي کرد - دانش اندوزانِ حکمت پژوه بغم اندوزي نشستند - که مربّع نشینِ چاربالشِ
فضل از جهان بر خاست - هشیار مغزانِ بیدار باطن آهِ سرد بر زدند - که هنگامه گرم سازِ
آگهي را خوابِ واپسین درگرفت - عمومِ خلائق نوحه و زاري آغاز نهادند - که پیشوای اربابِ
صلحِ کل و مزاج شناسِ زمانه را روزگار سپري شد - غم و غصّهٔ که خاقانِ قدردان را روی داد
از اندازهٔ گفت بیرون است - از ثقات بگوش خورده که خدیوِ زمان دو پهر روزي بعشرتِ
تماشای پروازِ کبوتران مشغول بودند - و بر سرِ پا ایستاده نظّاره بازیٔ آن بدیع کرداران
میفرمودند - که شیخ فرید بخشي بیگي ازین واقعه آگهي داد - آنحضرت بے اختیار شهقه زده
از خود رفتند - و بعد از زمانے دراز بافاقه آمدند - و چند روز متوالي (از فدای
آن مصاحبِ دانش‌آئین نوئینِ اخلاص گزین مخاطبِ بلند فطرت مخلصِ صافي طبیعت[۲] انیسِ
مجلسِ خاص همدمِ خلوتکدهٔ اختصاص مستشارِ صائب رای هوا دارِ راستي سرای)
دیدهٔ نمین و چهرهٔ غمگین داشتند - و هرگاه ازان قضیّه یاد میکردند آهِ دردآلود کشیده
دست بر سینه میمالیدند - شاهزاده ازبرای چنین لغزشے (که ازو واقع شد) بانواعِ ملامت
و اقسامِ عتاب ملوم و معاتب گشت - و در خاطرِ قدس مظاهر کدورتے تمام از شاهزاده
جای گرفت - چنانچه تا آخرین نفس آزرده بودند - و با کمالِ تضرّع و ابتهال برو
نه بخشودند - وزیرِ شهنشاهِ حق جوی - ابوالفضلِ آگاه دل - این دو فقره هرکدام تاریخِ ۱۰۱۱ ۱۰۱۱
خوبِ آن قدوهٔ اربابِ دانش میشود - که محرّرِ ارقام را در اثنای مسوّدهٔ این اوراق رو داده
برای رایان فرمان شد - برسنگهدیو مقهور را مستاصل بسازد - و تا سر از تنِ او جدا نکند
از پا ننشیند - راجه راجسنگهه و رامچند بندیله و سایرِ زمینداران آن نواحي بیاوري
مقرّر شدند - ضیاءالملک بخدمتِ بخشیگریٔ این لشکر سربلند گردید - و جمعے از منصبدارانِ
حضور بهمراهیِ او معیّن گشتند *

و از سوانحِ رسیدنِ عرضه داشتِ نیازِ میرزا بدیع الزّمان همشیره زادهٔ میرزا محمّد حکیم
از بدخشان - در سالِ چهل و ششِ آلهي نگاشتهٔ خامهٔ درست گذارِ علّامي شده که او
پس از چیرگي بر ولایتِ بدخشان خطبه و سکّه را بنامِ نامیِ خاقانِ جهان زینت داد
و کاردانے با عرضداشتِ عذرِ پیشینِ کم خدمتي بدرگاهِ والا فرستاد - و شهریارِ ناتوان نوازِ

---

(۲) در [بعضی نسخه] طویت *

مهربان دل فرستادهٔ او را با فراوان کالا و بسیارے اسلحه و یراقِ جنگ برگردانیده نیرو افزود
دریننولا باز بوسیلهٔ عریضه خود را مذکورِ همایون محفل ساخته خواهشِ لختی دست افزارِ
جنگ کرد - خاقانِ کام بخش بیست شتر بار آلاتِ جنگ و کالا مصحوبِ ملک محمّد
بدخشي (که بداروغگیِ کانِ لعلِ بدخشان مقرّر گردید) بجهتِ میرزا مرحمت فرمود
و فرمانِ عاطفت نشان مشتمل بر انواعِ دلدهي شرفِ ارتفاع یافت *

و از سوانح بسر آمدنِ روزگارِ خواجه سلیمان بخشیِ لشکرِ کوهستانِ پنجاب - جمعے را
بر سرِ موضعے میفرستد - و انتظارِ خبر میبرد - چون آگهي نمي یابد خود از پیِ فرستادها
میرود - و در هنگامے (که آن جماعه بمخالف در آویخته بودند - و از هردو طرف تیر و تفنگ
در کار) بآنها مي پیوندد - درین اثنا تفنگے بشقیقه‌اش رسیده جان میشکرد - بعرضِ اقدس
رسید - شاهزاده دانیال یک چندے بنابر تاکیداتِ آن حضرت از می گساري باز آمده
و جام بر سنگ زده و بر نخوردنِ شراب قسم بفرقِ فرقد سای خدیوِ صورت و معني
یاد کرده بود - درین اوان پیمان گسل شده باز بباده پیمائي افتاده - و در خوردنِ آن آبِ
آتش مزاج از حدِ اعتدال تجاوز نموده - فرمانِ اندرز نشان بآن نونهالِ سلطنت نافذ گشت
چرا بر برنائي و رعنائیِ خود رحم نمیکند - و از واقعهٔ بزرگ برادرِ خود شاهزاده سلطان مراد
پند پذیر نمیشود - ازین آتش کردارِ برق خصلت استخوانِ کاخ انساني را (که گزین بنا
بر آوردهٔ یدالله است) چه زیانها که متصوّر نیست - اگر جویای خشنودیِ آفریدگارِ حقیقي
و خدای مجازي ست دل از همدمیِ آن مصاحبِ زیانکار بر گرداند - و از یک لحظه خرسندي
(که ازان مي اندوزد) طلبگارِ خسرانِ جاوید نباشد - از عرائضِ صوبه دارِ کابل و دیگر متصدّیانِ
مهمّاتِ آنجا [سرِ فتنه بر افراختنِ احد دادِ بد نهاد در تیراه - و پیوستنِ الوسِ افریدي و بني
و اورک زئي و سوري با او - و رسیدنِ تخته بیگ (که بجهتِ دفعِ خصومتِ یوسف زئي
و اورک زئي در نگر کوت اقامت داشت) ازین آگهي به پشاور - و ازانجا متوجّهِ تیراه شدن
و ایل گشتنِ الوسِ افریدي با او - و رفتنِ احد داد از تیراه بآهن پوش و آن نواحي - و مالش
دادنِ تخته بیگ جمعے از افاغنه را (که باشارهٔ احد داد قلعهٔ ارخیل و درمندي (۲) را
ویران ساخته در میانِ علي زئي نشسته بودند) : و ازان پس تهانه نشاندن و رودبندي
و آمده دیدنِ کلانترانِ الوسِ افریدي او را - و پیوستنِ سرانِ قبیلهٔ اورک زئي پس از گرفتنِ
عهد و بستنِ پیمان باو - و برهم خوردنِ هنگامهٔ احد داد - و کامِ ناکامي بر گرفتنِ او بطرفِ

(۲) در [بعض نسخه] دروندي *

چوهانه] مفصّل معروضِ عاکفانِ سدّهٔ اقبال گردید - چون از حسین قلیچ پورِ قلیچ خان در پنجاب تردّداتِ بلیغ بظهور رسید و تلوک چند مرزبانِ نگرکوٹ را ایل ساخت حسین قلیچ بنخشش خلعت و قلیچ خان بعطای پرم‌ترمِ خاصه و تلوک چند بومی بانعامِ پرم ترمِ دیگر سرافراز گشتند - از شاهزاده سلطان سلیم چون تقصیرِ بزرگ بوقوع آمده بود و مزاجِ اقدس آشفتگی تمام داشت هیچکس نیارستی درخواستِ لغزش نمود - مهینِ بانوی روزگار مریم مکاني و خاتونِ شبستانِ عفّت گلبدن بیگم آرزوی بخشایش درمیان آوردند ازانجا (که شهریارِ قدردان را در پاسِ خاطرِ مریم مکاني و نگهداشتِ جانبِ گلبدن بیگم اهتمامِ تمام بود) خواهش پذیرفته حکم بآمدنِ شاهزاده بقدسي آستان فرمودند و مقرّر شد که عفّت قباب سلیمه سلطان بیگم رفته شاهزاده را نویدِ بخشایش رساند - و با خود بدرگاهِ اقبال بیارد - آن عصمت نقاب بجهتِ تسلّیِ خاطرِ هراسانِ شاهزاده یک زنجیر فیل فتح لشکر نام و اسپِ خاصه و خلعتِ مبارک ازان حضرت گرفته با خود برد و همدرین ایّام فوجداریِ میوات بافتخار بیگ مقرّر گشت - دومِ آبان جشنِ شمسي وزنِ گیتي خداوند شد - بزمِ نشاط آرایش یافت - و آن شاهِ سنجیده را بدوازده چیز برسنجیدند - و آزمندان را سرمایهٔ بے نیازي فراچنگ آمد - پیشکشِ قاسم خان از ماوراء النّهر رسیده پذیرائي یافت - شاه بیگ خان ناظمِ قندهار را بمنصبِ پنج هزاري پایهٔ اعتبار برافزودند - و حکومتِ غزنین از تغیرِ شریف خان باو بازگشت - و درباب ایمنیِ(۲) راهِ قندهار و غزنین (تا آمد و شدِ بازرگانان بجمعیّتِ خاطر باشد) حکم بقدغنِ تمام نافذ گردید - سالباهن توپچي بخطابِ راجگي نام برآورد - او در تفنگ بازي بے همتا بود و از دوامِ خدمتگاري سربلندي گرفت - از عرضداشتِ میرزا شاهرخ رنجوري و ناتوانیِ او ظاهر گردید - بیني داس پزشک بمعالجهٔ او دستوري یافت - منوچهر وخشورِ کارگیای ایران را گرانبارِ عطا کسیل فرمودند - و از متعلّقاتِ سوادِ اعظمِ هندوستان فراوان متاع مصحوبِ او ارمغانیِ کارفرمای آنجا شد - و هنگامِ رخصتِ منوچهر چهار لک دام دیگر بر انعاماتِ سابق افزوده آمد - آگهي رسید ایرج پورِ خانخانان را با عنبرجیو سترگ آویزه روی داد و به‌نیروی اقبالِ جهانگشا فیروزمند آمده فیلان و سایرِ اسبابِ استکبارِ او را متصرّف گردید خدیوِ بنده نواز در جلدوی این‌خدمت خطابِ بهادري باو مرحمت فرمود - و جادون داس برادر زادهٔ رای بهاري چند رخصت یافت - تا منشورِ عاطفت بشاهزادهٔ والا گوهر سلطان

---

(۲) در[بعضی نسخه] روانیِ راه *

دانیال و خانخانان و ایرج بهادر رسانیده فیلانے (که از غنیم بدست آمده) با خود
بدرگاه آرد - و کمر خنجرِ مرصّع مصحوبِ او بشاهزاده مرحمت گردید - و بشیخ عبدالرّحمن پور
علّامي ابوالفضل فرمان شد که برای رایان پیوسته از برسنگهدیو مقهور کینِ پدرِ مغفور بکشد
و جایگیرِ شیخ عبدالرّحمن در صوبهٔ مالوه مقرّر گردید - بالتماسِ شفیعانِ جرم بزرگ شاهزاده را
خلعتِ خاصه و اسپِ خاصگي مصحوبِ برهان‌الملک خواص مرحمت شد - و بسا کلماتِ
موعظت آمیز بزبانِ او حواله گردید - شاهزاده دانیال الماسے بوزنِ بیست و هفت سرخ و لعلے
بگرانیِ چهار مثقال برسمِ پیشکش ارسال داشت - بابوالقاسم تمکین فرمان نافذ گشت - میرزا
غازي را با خسرو نام غلامے که معتمدِ او ست روانهٔ درگاهِ والا سازد - هاشم خان و قاسم خان
پروانه و حسن قلیچ از اقطاعِ خود آمده بشرفِ ملازمتِ اقدس جاوید سعادت اندوختند
حکیم رکنا و حکیم حیدر را قایدِ توفیق زمامِ طالع گرفته از عراق بدارالنّعیم هندوستان آورد
و از دولتِ ملازمتِ پادشاهِ غریب پرور کامیابِ مطالب گردیدند - نخستین پزشکي را
با صوري دانش فراهم آورده بود - و بقافیه سنجي میلِ تمام داشت - و مضامینِ بلند
در رشتهٔ نظم کشیدے - دومین در فنونِ حکمت صاحبِ دستگاه - و از طبابت نیز آگاه
و بر انشای نظم و نثر قادر - و آراسته باطن و ظاهر بود - عرضداشتِ بزرگ شاهزاده
از نظرِ انور گذشت - خلاصهٔ مضمون آنکه دومنزل مهدِ عفّت شعار را پذیرا شد - و سجداتِ
مراحمِ خاقاني بجای آورد - و دران عریضه خواهشِ تکورے (که ایراني وخشور پیشکش
کرده) ظاهر ساخته بود - خرّم پورِ خان اعظم بیست راس اسپِ کچهي (که از ولایتِ
جونه‌گدهه برسمِ پیشکش ارسال داشته بود) از نظرِ مقدّس گذشت - بعرض رسید که
برسنگهدیوِ تباه کار در پناهِ جنگلها و دشوار درها در آمده قزّاقانه میگردد - و رای رایان
چندین بار آن شولیده مغز را مالشها بسزا داده - دریفولا چون آگهي اندوخت (که این سیه کار
بقلعهٔ بهاندیر در آمد - و پس از گرد گرفتنِ بهادرانِ منقلا ازانجا بحصارِ ایرج در خزید
و فیروزي جنود او را نیز قبل نموده است) نیز تر ره نوردیده بنصرت‌مندان پیوست
آن سیه‌بخت از قلعه بر آمده بر لبِ آب شورش افزود - و جنگِ تفنگ گرم گردید
رای رایان از آبِ رود گذشت - و ازین جهت که کنارِ رودبار بلند بود مردم بدشواري بر آمدند
و زد و خوردے درمیان آمد - آن بد کار منهزم گشته بقلعهٔ ایرج در شد - رای رایان
بمحاصرهٔ آن پرداخت - چون کار نزدیک شد شبے دیوارِ قلعه را شگافته از طرفِ مورچالِ
راجه راجسنگهه بدر رفت - غالبًا راجهٔ مذکور در دستگیر کردنِ او مسامحت نمود - بهادرا

فیروزمند تکامشی نموده چهل کس آن مخذول را به نیستی سرا فرستادند - و چون جنگل انبوه و لورکندهای بسیار در راه بود مبارزان از تعاقب باز ایستادند - و آن شوریده سر جان بسلامت بدر برد *

و از سوانح سپری شدن روزگار میرزا بدیع الزّمان - از نابسامانی خواهش لختی اشیای قورخانه از درگاه والا نموده بود - و خاقان مهربان خواسته را با فرمان استمالت مصحوب ملک محمّد بدخشی فرستاد - پیش از رسیدن او باقی خان والی توران با لشکرے گران ببدخشان آمد - و میرزا با کم‌نیروئی دل بآویزه برنهاد - و غنیم چیره دست آمده زنده بر گرفت - و از بے مهری جان بشکرد *

و از سوانح رسیدن پاینده خان برادر باقی خان بوالا درگاه - نگارش یافت پس از کشته شدن تنم خان باقی خان بتوران رفته کارگیائی آن ملک یافت - و او در ولایت گرم سیر اسیر شاه بیگ خان گردید - دریفولا او را بدرگاه فرستاد - چون از نظر اقدس گذشت بمیرزا والی حواله شد - او بکین برادر خود بدیع‌الزّمان (که باقی خان از هم گذرانید) خون آن بے گناه ریخت *

و از سوانح بسر آمدن روزگار مهد عفّت نقاب گلبدن بیگم عمّهٔ گیتی شهریار چون هنگام رفتن ازین کاروانی سرا در رسید روزے چند تب عارض مزاج گشت - و معالجهٔ پزشکان سودمند نیامد - دوشنبه ششم ماه رمضان(۲) سال هزار و یازده رو در نقاب عدم کشید - هشتاد(۳) و دو سال درین جهان نا پایدار ایزدی رضا فراهم آورد - خاقان جهان را غریب محبّتے بآن قدسی ذات بود - بمقتضای آداب دانی محفّهٔ آن سفرگزین ملک تقدّس را بر دوش خود گرفته گامے چند بمشایعت بر داشتند - و دلهای آزمندان بخیرات و مبرّات بدست آورده خرسندئ روح پاک آن محمل آرای کشور بقا حاصل کردند - ملکهٔ روزگار مریم مکانی هنگام غلبات غمرات موت (که وقت بیخودی و فراموشی ست) بر بالین ایشان حاضر شده هرچند بیگم جیو گفتند پاسخ نیافتند - چون از دیر باز یکدیگر را مهرآمیز خطاب میفرمودند مرتبهٔ دیگر بآن خطاب و نام بر خواندند - دیده بر روی مبارک ایشان وا کرده باین مصراع جان‌گداز لب گشودند * ع * * من زار بمردم عمرت بادا ارزانی *

عرضداشت عفّت نقاب سلیمه سلطان بیگم بموقف عرض رسید - داستان حسن عقیدت و اخلاص شاهزاده را بآب و تاب نوشته بودند - و نیز معروض داشته که غبار وحشت

---

(۲) نسخهٔ [۱] ششم ذی الحجه (۳) در [نسخها] ۵ هشتاد و دو سال *

و توهّمات از صفحهٔ ضمیرِ شاهزاده پاک کرده ام - بزودي باتّفاقِ ایشان عازمِ طوافِ سدّهٔ اقبال مطاف میگردم *

آغاز سال چهل و هشتم الٰهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

یعني سال اسفندارمذ از دور چهارم

روزِ جمعه هشتمِ شوّال (سنه ۱۰۱۱) هزار و یازده هجري پس از سپري شدنِ دو ساعت و چهل دقیقه طاؤسِ آتشین پر حمل را آشیانه ساخت - و دوازدهم سال از چهارم دور بعالمیان نویدِ شادماني رسانید * 　　* نظم *

نوروز رسید و بوستان رنگین شد * خورشید زمانه را پیِ تزئین شد

از بسکه هوا تربیتِ آب نمود * شورابه بچشمِ عاشقان شیرین شد

بفرمانِ خدیوِ دولت دولتخانه را از بستنِ آذین چهره رنگین کردند - و تا هنگامِ پیوستنِ نور بخشِ عالم بدرجهٔ شرف بزمِ عیش و طرب سرور افزای خاطرِ خدیوِ گیتي پیرای گردید از کام بخشيِ شهریارِ[۲] جهان جهانے را دامنِ امّید بر آمود - بزرگانِ روزگار بگذرانیدنِ پیشکشها سرمایهٔ سعادتِ جاوید بکف آوردند - پرده گزینِ حریمِ عفّت سلیمه سلطان بیگم معروض داشته بود - شاهزاده سلطان سلیم را با خود گرفته بصوبِ آستانِ اقبال زمین پیما شد - چون منهیان بعرضِ والا رسانیدند (که شاهزاده دانیال از همدميِ صراحي و ساغر پهلو تهي نمي کند - و از دوامِ میگساري زار و زبون شده است) عاطفتِ آن معني پزشک خواست که شیخ الٰهداد را بطلبِ او فرستند - بو که چون بدولتِ ملازمت کامیاب گردد بنوش داروی شاهنشاهي اندرز بیماري ازو دوري گزیند - شیخ الٰهداد از ارادهٔ گیهان خدیو بشاهزاده آگهي فرستاد - دریغولا شاهزاده عرض داشت - چون بر طلبِ خود آگاه شدم ازین جهت خانخانان را ببرهان پور خواندن مصلحتِ وقت نبود - بقصدِ ملاقاتِ او گام فراخ برگرفتم - تا او را بایستِ وقت آموزم - و صلاحِ کار وا نمایم - و چون شیخ الٰهداد برسد بصوبِ قدسي آستان ره نورد گردم ازین آگهي بخاطرِ غیب یاب پرتو انداخت که شاهزاده دل نهادِ آمدن نیست - و رفتنِ او از خاندیس بصوبِ دکن بهانه جوئي ست - بنابران فرمان شد روانه شدنِ او نزدِ خانخانان حیله ایست برای نیامدن - و نیامدنش از شرابِ شیفتگي و تن آساني ست و گرنه خانخانان را باندرز گوئي و پند گذاريِ او چه احتیاج - اگر دو بارهٔ چنین حرف

---

(۲) نسخهٔ [ا] شهریار جهانے را *

نویسد آزردگی خاطرِ مقدّس نسبت باو یکی هزار خواهد شد - و نیز فرمان شد که چند مراتب حکم بطلبِ خواجه فراست خواص (که بسببِ رنجوري درانجا گذاشته شده است) و فیلانے (که در جنگِ عنبر و فرهاد بدست آمده) صادر گشته - و از بے سعادتي در روانه ساختنِ آنها عذرها مي گذرانند - و بتماشای آویزۀ فیلانے (که از نظرِ مقدّس نگذشته اند) بے حکمِ معلّی عشرت مي اندوزد - این نکوهیده کردارها هر کدام دلیلِ سیه گلیمي و واژون طالعی او ست - باید که تمامی فیلان را با خواجه فراست ببارگاه فرستد - منشورِ عنایت با پرم نرمِ خاصه بجهتِ سربلندیِ میرزا شاهرخ بمالوه روان شد و نامورِ اسپان با گزین خلعتها بسرافرازی اُمرای دکن مرحمت گردید - راجه سورج سنگهه بیافتِ نقّاره کوسِ امتیاز در اشباه نواخت - در دکن تردّدات ارجمند ازو بظهور پیوسته بود خدیوِ قدردان در جلدوی خدمات نقّاره مرحمت فرمود - دوازدهمِ فروردین بیچه جان انگه مادرِ زین خان کوکه را زندگي بسر آمد - پادشاهِ مهربان دل وا ماندهای او را در خانه اش رفته پرسید - میرزا شاهرخ آرزوی آستان بوس ظاهر کرد - فرمان شد حکم بطلبِ شاهزاده دانیال شرفِ ارتفاع یافته - اگر او یرلیغِ مقدّس را کاربند شده بقلاوزیِ بخت بصوبِ آستانِ اقبال گام بردارد آمدنِ او بوالا درگاه مناسب نیست - چه آن ناحیه از دولتخواهان خالي میشود - و در صورتے که شاهزاده از خویشتن داري و بالین پرستي و بدهمنشیني و دوامِ مستي قرار بر نیامدن دهد جمعیّتِ خود در صوبۀ مالوه گذاشته بجانبِ سدّۀ سپهر مرتبه ره نورد گردد - و برای رایان فرمان شد - چون بر سنگهدیوِ مقهور آوارۀ دشتِ ادبار شده است با بندهائے (که با او یاور اند) رو بسوی قدسي آستان نهد دوازده زنجیر فیل فرستادۀ شاهزاده دانیال از نظرِ همایون گذشت - ازانجمله شاهرخ نام در حلقۀ خاصه جای گرفت •

و از سوانحِ آمدنِ شاهزاده سلطان سلیم بدرگاهِ والا - چون نزدیک بمرکزِ اقبال رسید عرضداشت - حضرتِ ملکۀ جهان مریم مکاني دستِ مرا گرفته در پای سپهر فرسای حضرت اندازند - خواهش پذیرفته آمد - و حضرتِ مریم مکاني یک منزل پیش رفته بتازه دلدهي خاطرِ هولناکِ شاهزاده را خرسند ساختند - و روزِ دیگر بدولتخانۀ معلّی آوردند - شاهزاده چهرۀ عجز و شرمساري بر قدمِ خاقانِ جهان نهاد - و بر بے سعادتیِ خود اعتراف نموده بهای های گریست - شهریارِ آگاه دل عذرِ نا پذیرفتني بحسبِ ظاهر پذیرفته در آغوشِ مهرباني کشید - لیکن این لا به گذاري نا خشنودیِ باطنِ آن حضرت را

چارهٔ گر نیامد - دوازده هزار مهر نذر و نهصد و هفتاد و هفت فیل پیشکش شاهزاده از نظرِ قدسي گذشت - از جملهٔ آن سه صد و پنجاه فیل رتبهٔ پذیرائي یافت - بشاهزاده دانیال فرمان شد (چون راجه سورج سنگهه از دیرباز دران صوبه است - و آرزوی ملازمتِ اقدس میکند - و ارادهٔ نظمِ مهمّاتِ وطن نیز دارد) گوبند داس بهاتي کارپردازِ او را با جمعیّت او نزدِ خود نگاه دارد - و او را جریدهٔ بآستانِ دولت رخصت نماید - تا از سعادتِ ملازمت بهرهٔ اندوخته در وطن بسر برد - پون نام فیلِ خاصه را (که در خوش فعلي و تیز تگي طرازِ یکتائي داشت) بزرگ شاهزاده خواهش نمود - و از عنایاتِ خاقاني بآرزوی خود رسید - شاهنشاهِ فراخ حوصله بجهتِ صیدِ دلِ رم خوردهٔ شاهزاده دستارِ والا از سرِ خود برداشته بر فرقِ او گذاشت - این شگونے بود برای آن زیبندهٔ تاج و سریر - هرچند خاقان بعد از خود بر خلافتِ شاهزاده راضي نبود اما سرے را (که شایستهٔ اکلیلِ فرماندهي ساختهٔ باشند) بیخواست تاجِ دولت بران قرار مي گیرد - و همای سعادت سایه مي گسترد شیخ عبد الرّحمٰن پور و ابو البرکات برادرِ علّامي شیخ ابو الفضل مرحوم از دکن آمده ناصیهٔ سعادت بسجودِ بندگي روشن ساختند - و پرسشِ پادشاهِ بنده نواز بر دروني زخمهای ایشان (که از واقعهٔ هایلهٔ شیخِ مبرور داشتند) مرهم بست - و آبے بر آتشِ آن جگر تفتها زد سه زنجیر فیل و چهار قبضه شمشیر و هفت عقد مروارید و لختے آلاتِ مرصّع پیشکش گردید و پایهٔ قبول یافت - پرم نرمِ خاصه بشیخ عبد الرّحمٰن مرحمت شد - هر هر رای پورِ راجه بیربر عرضداشتِ شاهزاده دانیال آورد - معروض داشته بود - ترکِ باده پیمائي کرده ام شش ماه است که بآن آرزو نبرده - و نیامدنِ خود را عذرها گذارده بود - چهار لک دام بمیرزا علي اکبر شاهي انعام فرمودند - ابو البقا اوزبک از توران آمده آئینهٔ بخت را بخاکِ آستانِ اقبال جلا داد - از بزرگ امیرانِ عبد المومن خان بود - و ایالتِ مشهد داشت - چون روزگارِ ولي نعمتِ او سپري شد بخدمتِ باقي خان تن در نداد - و دم از وارستگي زده و دشت پیمائیِ مکّه را دست آویز ساخته از توران بر آمد - و برهنمونیِ طالع بسوی کعبهٔ اقبال و قبلهٔ آمال فراخ رو شد - پادشاهِ غریب نواز بمنصبِ پانصدي ذات و یکصد و پنجاه سوار سر افراز ساخت - قلیچ خان را (که از دیرین بند های درگاه بود) بوالا منصبِ پنج هزاري ذات و سوار بر نواختند - حسین بیگ شیخ عمري را به یتاق داریِ صوبهٔ کابل و بنگش پدرود کردند - مادهو سنگهه بمنصبِ سه هزاري ذات و دو هزار سوار فرقِ عزّت بر افراخت ••

و از سوانح بنگاله آنکه زمیندارِ مکنّه[۲] با نوارهٔ بسیار آمده نخست به بندرِ سنارگام رسید و قلعهٔ پرمهانی را (که سلطان قلی قلماقِ مظفّرخانی با جمعی بند ها درانجا بود) گرد گرفت او رزم جویان از قلعه برآمده با غنیم در آویخت - و به نیروی اقبالِ روزافزون فیروزی اندرخت سپس بر قلعهٔ (که احمد خسرپورهٔ یوسف کشمیری نگاه میداشت) روی آورد - او با جماعهٔ کشمیریان رده آرا شد - از یارانش چندے فرو شدند - و خود نیز زخمی گشته هنگامِ شب از معرکه روی بر تافت - راجه از چیرگی غنیم آگاه شده ابراهیم بیگ اتکه راگهو داس اسکرن دلپت رای و چندے را با فوج بیاوری تعین کرد - غنیم در هر چند روز بر تهانجات می ریخت - و چپقلشهای قوی با بهادران میشد - ابراهیم بیگ دل بر دفعِ او نهاد و ترتیبِ اسبابِ نبرد کرده دلیرانه بجنگ پیش آمد - و سخت در آویخته آن بد گوهر را بسزا برمالید - و فراوان کس را جان بشکرد - غنیم آب را از آتشِ شمشیرِ مجاهدان پناه دانسته بکشتی در آمد - و نواره را لنگر انداخته هنگامهٔ توب اندازی و تفنگ افکنی گرم ساخت - مبارزانِ نصرت مند دادِ مدافعه داده برخے غراب ته نشینِ آب ساختند - میرزا شاهرخ بفرمانِ گیتی خدا لشکر به تنبیهِ مرزبانِ بانسواله کشید و بکوششِ بسیار آن بومی را آواره ساخته بر ولایتِ او دست یافت - و چندے درانجا پای آسایش دراز کرد - آن بے خان و مان ولایتِ مالوه را از یتاقدار خالی یافته دران حدود شورش افزائی و ترک تازی پیش گرفت - میرزا ازین آگهی ولایتِ بدست آورده را وا گذاشته بچاره گری باز گشت - چون بمالوه رسید مرزبانِ مذکور به بنگاهِ خود در آمد - میرزا موسمِ برشکال را مانعِ تصوّر کرده نتوانست دو باره بآن ملک رفت ●

و از سوانحِ تنبیه یافتنِ میرزا حسن پورِ میرزا شاهرخ درنواحیِ قندهار - در اواخرِ سالِ چهل و پنجمِ الٓهی نگاشتهٔ خامهٔ راستی شعار علّامی شده است - که حسن میرزا از تنگ دستی کالیوه شده با یکے از کشمیریان بیراهه رفت - تا این تاریخ اثرے ازان پی گم کرده پیدائی نداشت - دریفولا آگهی آمد که آن نکوهیده کردار نخست نزدِ کارگیای ایران شاه عباس رفت - و هنگامیکه شاه سفرِ آذربائیجان پیش گرفت آن بد گوهر را نزدِ حسین خان حاکمِ هرات فرستاد - دران ایّام چون لشکرِ اوزبک از ترکتازِ ولایتِ مرو ومارو چاق و مرغاب دست باز می‌کشید حسین خان توهّمے بخود راه داده بشاه نوشت - بودنِ پورِ میرزا شاهرخ در اینجا

(۲) در[بعضی نسخه] منکه ●

مناسب نمي دانم - شاه باخراج او فرمان داد - و حسين خان او را به بدخشان کسيل کرد
آن تيه سگال چون در بدخشان مجالِ شورش انگيزي نمي يابد باحشام ميگذرد - و با هزاره
مي پيوندد - و واقعهٔ طلبانِ آن دو گروه بدو گرد مي آيند - و بر شمالي کوهستانِ قندهار
(که ولايتي ست وسيع بنگاهِ هزاره - و پس از فتحِ قندهار فيروزي جنود از اوزبک بزور
برگرفته) دستِ يازش مي‌گشايد - چون شورش افزاي بسيار با خود داشت يتاقدارانِ آن ولايت
ستيزه با او از اندازهٔ نيروي خود افزون يافته بشاه بيگ خان آگهي مي دهند - او از
قندهار متوجّهِ فرو نشاندنِ اين آشوب ميشود - آن خام خيالِ سيه مغز باندک زد و خورد
رو بگريز مي نهد - مبارزانِ اقبال از پي شتافته فراوان خون گرفته را (که گردن بشمشير
مي خاريد) جان مي شکرند - او نيم جانے بسلامت بدر برده بکوهِ هقچران پناه مي جويد
اولِ مهر ماهِ الٰهي ضياء الملک بمنصبِ هفتصدي ذات و سه صد سوار سربلند شد - بالتماسِ
شاهزاده سلطان سليم لغزشهاي راجه باسو زميندارِ مؤ بخشيده شد - تاتار بيگ سفرچي
بمنصبِ هفتصدي سرافراز شد •

و از سوانحِ دستوري شاهزاده سلطان سليم بمالشِ رانا - در سالِ چهل و پنجم
(رخصتِ شاهزاده باين خدمت - و بيراهه رفتنِ آن سروِ جويبارِ خلافت - و بحکم باله آباد
شتافتن) رقمزدهٔ راستي گذارِ علّامي شده است - درينولا خاقانِ جهان[۲] بار شاهزاده را
بمهمّ رانا فرمان داد - بيست و يکمِ مهر ماهِ الٰهي (که جشنِ دسهره بود) گرانبارِ اندرز
کسيل فرمودند - شاهزادهٔ آسايش دوست (که بے چينِ پيشاني اين بار بر دوشِ همّت
کشيده بود) از دار الخلافه ده کروه پيش[۳] رفته عذرهاي نا پذيرفتني معروض داشت - و کمي
لشکر و نا بساماني خود را دستمايهٔ نرفتن ساخته در فتحپور توقّف گزيد - خاقانِ والا خرد
(که عيارِ اخلاص شاهزاده مي‌گرفت) عذر نيوش گشته و بظاهر مهرباني نموده فرمان داد
که برگشته آمدنِ او و اندوختنِ سعادتِ ملازمت درين هنگام (که ستاره شناسان از زبوني
آگهي ميدهند) مناسب نيست - چون در ساعتِ خجسته دستوري گرفته است آن بهتر
که بصوبهٔ اله آباد رفته کام دل برگيرد - ازين آگهي شاهزاده با دلِ خرّم و خاطرِ کامياب
باده کشان و عشرت کنان از گذرِ نزديکِ متهرا آبِ جون گذشته کامِ فراخ برداشت - کار آگهان
نيکو دانند - اين دستوري و تجويزِ دوري را عنايت مي توان گفت - و کردارِ شاهزاده
اگرچه بحسبِ ظاهر بيگانگي تمام بملک داري و دارائي داشت اما ايزدِ توانا را باو

---

(۲) نسخهٔ [ا] جهان ستان (۳) در [بعضے نسخه] پيش نرفته •

نظرهاي خاص بود که با چنین حال بسریر آرائي برگزید - آرے در جنابِ کبریای دادار کردگار نظر برکردار نیست * * بیت *

آنجا که عنایتِ تو باشد باشد * نا کرده چو کرده کرده چون نا کرده

دهمِ آبان میرزا مظفّر صفوي را سپهر گردش بسر آمد - بمحمّد بیگ خوباني حکم شد نعشِ او را بدهلي رساند - چون مدّت بودنِ میر جمال الدّین حسین انجو نزدِ عادل خانِ بیجاپوري بدیر کشید باطنِ غیب دانِ قهرمانِ جهان بر حیله سازئ عادل خان آگاه گشت از موقفِ جلال بشاهزاده دانیال و خانخانان فرامینِ قضا آئین شرفِ نفاذ یافت - (چون به نیروی تائیداتِ آسماني از تدبیرِ ممالکِ محروسه خاطرِ گیتي پیرای را فراغِ کلي حاصل است اگر دولتخواهان صلاح دانند عرضه دارند - تا با بختِ بیدار و طالعِ قوي بصوبِ دکن چالشِ اقبال فرمائیم - و ناسپاسانِ برگشته روزگار خاصه عادل خان را از غنودگی غفلت بگوشمال بیدار سازیم - مناشیرِ اقبال حوالهٔ عنایت الله کتابدار شد - چون او نزدِ شاهزاده رسیده فرامین رسانید شاهزاده او را پیشِ عادل خان فرستاد - و نشانے مشتمل بر کلماتِ اندرز و نصیحت باو برنگاشت - خاقانِ جهان دستارے (که بر فرقِ فرقد سای بسته بودند) بجهتِ سربلندئ شاهزاده سلطان دانیال بدستِ محمّد شریف کولابي فرستادند - و اسپِ خاصه هرپرشاد نام نیز ضمیمهٔ این عنایت شد - خواجه عبد الله ملازمِ بزرگ شاهزاده از بد سلوکئ کارگذارانِ آن نو باوهٔ اقبال ستوه آمده روی بعتبهٔ جلال آورد - خدیوِ بنده نواز او را بمنصبِ هزاري ذات و خطابِ صفدر خاني سرافراز ساخت - او خواهرزادهٔ خواجه حسن نقشبندي ست - نخست روزگار با شیخ خواجه بسر بردے - و در دکن گزین کارها از دستش برآمد - سپس بقلاوزئ بخت بخدمتِ شاهزاده روی آورد و در زمرهٔ احدیان جای گرفت - رفته رفته بمنصبِ هزاري و خطابِ خاني روشناس شد درینولا دولت بآستانبوسِ اقبال رهنموني کرد *

و از سوانحِ فرو نشستنِ شورشِ علي رای مرزبانِ تبّت[۲] - پیش ازین معروضِ مقدّس گردیده بود - او از فیروزي یافتن بر زمیندارِ تبّتِ کلان و بدست آوردنِ طلای فراوان آشفته دماغ گشته درحوالئ کشمیر گردِ فتنه بلند کرده است - از پیشگاهِ جلال بقلیچ خان صوبه دارِ لاهور فرمان شد که جمعے شایسته بمددِ محمّد قلي حاکمِ کشمیر فرستد - تا آن پشّهٔ بد مست را (که دران خمکده طنینِ خود سري بلند کرده است) بپاداش رسانند

(۲) اغلبکه تبت خرد باشد اگرچه در نسخها یافته نشد *

دریندولا بعرض رسید[۲] قلیچ خان سه هزار سوار و پانصد برق انداز بسرکردگی سیف الله پور خود بیاوری محمّد قلی بیگ تعین کرد - علي رای چون بر رسیدنِ فوجِ نصرت اعتصام آگهي اندوخت دل بای داده و جگر باخته بے آنکه آویزه رود ویران شده ره نوردِ بادیهٔ گریز گردید - مبارزانِ ظفرشعار تکامشي تا جائے که اسپ توانستے رفت کرده عنان باز کشیدند یازدهم آبان لاهري بندر در انعامِ بزرگ شاهزاده مرحمت شد - و اسپ خاصه شاه عنایت نامي حوالهٔ دوست محمّد گشت - که بشاهزاده برساند - و مقرّر شد که شاهزاده دانیال یک لک روپیه هر سال از محصولِ بندرِ کنبایت بوجهِ انعام مي یافته باشد - بخواهشِ بزرگ شاهزاده خواجگي فتح الله بخشي را به پایهٔ هزاري بر آورده نزدِ شاهزاده رخصت دادند - محمّد قلي دوازده راس اسپ باد پای از خانه زادانِ کشمیر ارسال داشته بود از نظرِ مقدّس گذشت •

و از سوانحِ نصرت یافتنِ فیروزي جنود در بنگاله - و فرو شدنِ کیدار[۳] زمیندار - و بر گشتنِ راجه مکهیر - آگهي آمد - کیدار (که از نامور بومیانِ سرحدِ بنگاله است) با نوارهٔ بسیار یاورِ زمیندارِ مکهیر شده بر تهانهٔ سري نگر زور آورد - راجه مانسنگهه ازین آگهي لشکرے آراسته با توپخانهٔ شکوه مند بر سر آن بخت بر گشته فرستاد - در نواحیِ نگرسور آن خون‌گرفته با فیروزي سپاه آویزه نمود - و سترگ نبردے چهرهٔ عبرت بر افروخت - پیکارپرستانِ دادِ راد مردي و دلیري داده غنیم را از جای بر داشتند - و فراوان کس را معرضِ تیغِ خونخوار گردانیدند - کیدار زخمِ تیر و تفنگ بر داشته در علامتِ سپردنِ نیم جانِ باقي مانده پای گریز تیز کرده مي رفت - بهادرانِ دشمن شکار از پی رسیده او را دستگیر ساختند - چون نزدِ راجه آوردند رمقے داشت - و پس از لحظهٔ فرو رفت - و از بسر آمدنِ روزگارِ او شعلهٔ آشوبِ بنگاله فرو مرد - ازان پس راجه مانسنگهه (که در بهوال آمادهٔ پیکارِ عثمان افغان بود) شورشِ زمیندارِ مکهیر شنیده بدفعِ او روی آورد - او صرفه در مقابله ندیده بملکِ خود عنان تافت و راجه باز متوجّهِ عثمان گردیده به بهوال آمد - درین نوبت او نیز از دیدِ نیرنگیِ اقبال رو بگریز نهاد - و راجه خاطر از برهم خوردگیهای آن حدود فراهم آورده و تهانجات را به شناسایانِ سره و مردانِ کار سپرده بدّهاکه باز گردید - خاقانِ مهربان نظر بر فراغت و آسودگیِ مرحله پیمایان و صحرا نوردان کرده حکم فرمود - که در سراها و رباطات (که بر شاهراه واقع است) لنگرها و مطبخها مقرّر سازند - و ره نوردانِ تهیدستِ بے مایه را انواعِ

(۲) نسخهٔ [ا] رسانید (۳) در [بعضے نسخه] کیدا زمیندار •

خوردني مهيّا دارند - چون مشقّتِ راه كشيده بمنزل پاتابه گشايند بے محنت لقمه بدهن گذارند - مير گدائي پسرِ مير ابوتراب را بمنصبِ هفتصدي ذات و چهار صد سوار و مير مرتضى را بمنصبِ دو هزاري ذات و سوار پايهٔ عزّت بر افراختند - ميرزا كيقباد پورِ ميرزا محمّد حكيم را حوالهٔ جگنّاتهه فرمودند - كه در قلعهٔ رنتهپور بزنداني دبستان نشاند از بد همنشيني ببادہ گساري افتادہ بود - و نكوهيدہ كردارِ فراوان ازو ظاهر ميشد بادافراهِ او اين بود كه خديوِ عالم فرمود - شادمان و عبد الله پسرانِ خان اعظم هر كدام بمنصبِ هزار و پانصدي سرافرازي يافت - نخستين را بصوبه داري گجرات و دومين را بحكومتِ جونه گدهه رخصت شد - معروضِ اقدس گرديد كه مير معصوم بهكري (كه بيست و هفتمِ آذر ماهِ اين سال بسفارتِ ايران از بنگاهِ خلافت دستوري يافته بود) شاه عبّاس فرمان رواى آن ملک را هنگاميكه بمحاصرهٔ قلعهٔ ايروان توجّه داشت ملازمت نمود شاه در بزرگ داشتِ او فراوان مبالغه فرمودہ نامهٔ حضرتِ شاهنشاهي را بدو دستِ ادب گرفته بر سر نهاد - و پرسيد حضرتِ شاه بابا ام چونند - و چه حال دارند - و اشيائے كه از درگاهِ والا ارمغاني شدہ بود در بارگاهِ وسيع به ترتيب و آئينِ شايسته چيدہ تمامي را بنظرِ خود ملاحظه نمود - و تا دو سه روز ايلچيانِ گرجستان و سردارانِ[۲] تركستان و سايرِ مردمِ بيگانه را بتماشاى آن نادرہ اشيا مي فرستاد - و بمشاهدهٔ آن اجناسِ والا كه حيرت افزاى همگنان ميشد سرافرازي مي اندوخت *

آغاز سال چهل و نهم الٓهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

يعني سال فروردين از دور پنجم

روزِ دو شنبه هيزدهمِ شوال (سنه ۱۰۱۲) هزار و دوازدہ هلالي بعد از سپري شدنِ هشت ساعت و بيست دقيقه سلطانِ[۳] روز بر چهار گوشهٔ حمل بر آمد - و سالِ چهل و نهم از جلوسِ خاقانِ جمشيد فر بگوشِ جهانيان ترانهٔ شادماني رسانيد * * بيت *

نو روز شد و سروِ سهي قد بر خاست * سنبل بخمِ زلفِ مجعّد بر خاست
باران بچكيد و سبزهٔ تر بدميد * از دور نگر كه چون زبرجد بر خاست

ايوانِ سلطنت و شه نشينِ خلافت را از بستنِ آذينْ رشکِ نگارخانهٔ چين گردانيدند دستِ عطا بلند گرديد - و سرِ آرزو پست شد - گزين پيشكشهاى بزرگانِ بارگاه از نظرِ

(۲) در [بعضِ نسخه] صاحبانِ تركستان (۳) نسخهٔ [۱] سليمان روز *

خاقانِ عالم گذشت - تا رسیدنِ شاهِ خاوران بدرجهٔ شرف آرایشِ جشنِ فریدوني افزوني داشت - سر آغازِ این سال در مشکوی شاهزاده سلطان دانیال از دختِ دلپت اجینیه فرزندے بوجود آمد - خدیوِ عالم فرهنگ هوشنگ نام نهاد - [چون شاهزادهٔ والا قدر سلطان سلیم را بآرزوی ایشان پوستینِ روباهِ سیاه (که زین خان کوکه پیشکش کرده بود) با پوستینِ دیگر از روباهِ سفید از روی عنایت مرحمت فرموده بودند] درین ولا عرضداشتِ شاهزاده مشتمل بر شکرِ مراحمِ پادشاهي و تهنیتِ جشنِ نوروزي از نظر گذشت - منصبِ حسن قلیچ بر آورده سه صدي ذات و پانصد سوار مقرّر فرمودند - میرزا بهرام و میرزا انفاس و میرزا اسمٰعیل و میرزا حیدر اولادِ میرزا مظفّر صفوي را بمناصبِ مناسب سربلند فرمودند بعرض رسید (چون تخته بیگ الوسِ علي زئي را مالشهای قوي داد - و برخے را اسیر و دستگیر کرده مراجعت نمود) افغانان در تنگنای کوهستان سرِ راه برو گرفتند - و مبارزانِ نصرت مند آویزهٔ سترگ نموده بسیارے را بگوِ هلاک انداختند - چون از میگساریِ شاهزاده دانیال بارِ دیگر بعرض رسید مزاجِ اقدس بغایت بر آشفت - و حکیم فتح الله پورِ حکیم ابو الفتح دستوري یافت - که رفته از زبانِ اقدس شاهزاده را سرزنش نماید و ازان کارِ جان گزا باز دارد - پس از چند روز ایاس نام پاد پائے (که از سوغاتِ دارای ایران بود) برای شاهزاده فرستادند *

و از سوانحِ پدرود کردنِ مادرِ سلطان خسرو جهانِ گذران را - او دختِ راجه بهگونت داس کچهواهه است - چون پیوسته از شاهزادهٔ بزرگ باو ناملایم میرسید روزے حوصلهٔ آن غیرت مند تنگي کرده بپارهٔ افیون[2] چارهٔ کارِ خود ساخت - و واپسین خواب پیش گرفت - خدیوِ روزگار را (که بسلطان خسرو مهرباني افزون بود) ازین واقعه دل بهم بر آمد - رای رایان بخطابِ راجه بکرماجیت سرافراز گردید - او بشکرانهٔ این نوازش دو زنجیر فیل با برخے اجناس پیشکش گذرانید - قاضي عزّت الله و ناد علي بیگ میداني از کابل آمده شرفِ آستانبوس اندوختند - خواجه رحمت الله بخدمتِ بخشیگریِ کابل و ملک احمد بمشرفيِ عماراتِ[3] آن بلده مقرّر گشتند - زاهد پورِ صادق خان بخطابِ پدر نامور گشت - راجه بکرماجیت را بگزین پایهٔ پنجهزاري بر آوردند - و شیخ عبد الرّحمٰن را با او همراه ساختند - و دیگر بار بسزا و تنبیهِ برسنگهدیو بندیله رخصت فرمودند - راجه راجسنگهه راجهٔ پرهار و چندے دیگر از مرزبانان و منصبداران بیاوریِ راجه معیّن گردیدند

---

(۲) نسخهٔ [ا] بپارهٔ افزوني (۳) در [بعضی نسخه] امداد عمارت *

رحمت خان فوجدار بمنصبِ سه صدي سربلندي يافت - راجه راج سنگهه را بمنصبِ سه هزار و پانصدي ذات و سه هزار سوار و عطای نقّاره و انعامِ پرم ترمِ خاصه کامیابِ آرزو گردانیدند - تردي بيگ خان (که بواسطهٔ لغزشها از پایهٔ عزّت فرود آمده بود) دریں ولا دستِ عنایتِ پادشاهِ بنده نواز نواختهٔ خود را بمنصبِ دو هزاري ذات و پانصد سوار از خاکِ ناکامي بر داشت *

و از سوانحِ بیوگاني پیوندِ شاهزاده دانیال با صبیّهٔ عادل خانِ بیجاپوري - چون مرزبانِ مذکور آرزو کرد (که دختِ او بمشکوی اقبالِ شاهزاده در آید) خواهشِ او پذیرفته بیست و نهمِ اسفندارمذ سالِ چهل و پنجمِ الٰهي میر جمال الدّین حسین با سازِ خواستکاري دستوري یافت - و چون به بیجاپور رسید عادل خان مهمان پذیري و بزرگ داشت را آئینِ تازه بر نهاد - و پس از سه سال و چند ماه میرزا را با فراوان دلجوئي و عذرخواهي رخصت داد - و فرزندِ خود را بگزین روش روانه ساخته مصطفی خان وکیل را همراه کرد خانخانان از نزدیک رسیدنِ آنها آگهي اندوخته ایرج پورِ خود را با پنجهزار سوار به پیشواز فرستاد - او آیندگان را چند منزل پذیرا شد - و باحمدنگر آورد - میر جمال الدّین حسین ازانجا تیزتر شتافته در برهان پور ملازمتِ شاهزاده دریافت - و بر قرارداده که با عادل خان کرده بود شاهزاده را باحمدنگر برد - خانخانان همراه بود - نهمِ تیرماه جشنِ طوی (۲) انتظام گرفت - و به پسندیده آئین آن بانوی پرده سرای عفّت را بشبستانِ شاهزاده سپردند در همان ایّام مصطفی خان رخصتِ بازگشت یافت - و شاهزاده بسگالشِ آستان بوس روانهٔ برهان پور گردید - لیکن افراطِ باده پیمائي او را ازین دولت باز داشت - و چون بتازگي معلومِ اقدس شد (که آن تازه نهالِ سرابستانِ اقبال را از ادمانِ شراب تن نزاري در افزایش است - و بغایت ناتوان و بد حال شده) خدیوِ مهربان یکی از پردگیانِ حریمِ اقبال را (که شاهزاده در کنارِ او بزاد - و بزرگ گشت - و در گذارشِ تند و تلخ گفتار بر خود نلرزیدے) نزدِ شاهزاده رخصت فرمود - و فراوان گوهرِ اندرز (که آویزهٔ گوش فرو سزد) بزبانی او حواله رفت - و حکم شد بهر نهجی که باشد شاهزاده را با خود بحضور بیارد - از عرضداشتِ راجه مانسنگهه بمسامعِ اجلال رسید - خاطر از بند و بستِ بنگاله فراهم آورده ام - و موسمِ برشکال (که مانعِ جنبش است) در ناظرپور (که درمیان ملک بنگاله است) بگزین جائی خواهم گذرانید *

---

(۲) در [بعض نسخه] رفعت *

و از سوانح مالش یافتنِ حسن پورِ شاهرخ میرزا و جنگِ قزلباش با شاه بیگ خان نگارش یافت آن بد سرانجام از پیشِ شاه بیگ خان گریخته به حقچران در آمد - درینولا آگهي آمد که شاه بیگ خان مي خواست تعاقبِ آن بد سرشت کند - چون خبر یافت (که زمینداران گرم سیر از کوتاه بیني و تبه رائي با قزلباش پیوسته قلعهٔ بست را گرفتند) دفع این فساد ناگزیرِ وقت دانسته از تکامشي چندے عنان باز کشیده بقندهار آمد - آن بد فرصت باتّفاقِ علي خان (که از قبلِ والیِ ایران حاکمِ نکدر و مزارجات بود) فراوان کس از مردمِ غور و آن نواحي فراهم آورده بر ولایتِ زمین‌دارِ مرو[۲] زور آورد - شاه بیگ خان ازین آگهي با چندے خوش اسپه ایلغار کرده خود را برسانید - آن بخت برگشته سترگ جنگے کرده راهِ گریز پیمود - و از یارانِ او فراوان کس را روزگار بسر آمد - شاه بیگ خان از ضبطِ حدودِ زمیندار دل جمع کرده عنان بسوی بست تافت - و دل بر آویزهٔ قزلباش نهاد - درین اثنا تبه بر مزاجش راه یافت - باین حال در سکهپال نشسته با اسمٰعیل قلي خان حاکمِ فرات (که با پنج شش هزار سوار آمادهٔ پیکار شده بود) نبرد آرا شد - و شگرف آویزه بروی کار آمد برخے مردمِ شاه بیگ خان بکار آمدند - و بیشترے دل بای داده خود را بقندهار کشیدند و شاه بیگ خان با وجودِ ضعف و نا تواني کوششها نموده پس از چندے بقندهار رسید چون معروضِ اقدس گشت (شاهزاده دانیال از وفورِ باده پیمائي حال تباه دارد - و قوای طبعي رو در نقصان نهاده روز بروز ضعف و نا تواني چیرگي فرماید - و هرچند عفّت مرتبت که بطلبِ او رفته بر عزیمتِ آستانِ اقبال کوشش دارد شاهزاده شرمساري و خجالت پیش آورده قدم بر راه نمي نهد) شیخ ابو الخیر دستوري یافت که بسرعت شتافته بهر روش شاهزاده را بقدسي آستان بیارد *

چالش موکب اقبال بجانب الّه آباد و عنان تافتن از نخستین منزل

چون شاهزاده سلطان سلیم بالّه آباد رفت از بد همنشیني و خوش آمد دوستي و طبیعت پرستي و خود سري و درشتي نا فرماني پیش گرفت - و بسا نا ستوده کردار شیوهٔ خویش ساخت - هربار که ناهنجاریهای او بعرضِ خاقانِ نیک سیرت میرسید مناشیرِ اندرز آئین برای رهنموني نافذ مي‌گشت - درینولا از راست گویانِ بے غرض بعرض رسید - خاطرِ آن سروِ جویبارِ اقبال بباده گساري بغایت مائل افتاده - لحظهٔ لب از جام

(۲) در [بعضی نسخه] مرو - والله اعلم *

بر نمیدارد - چون طبیعت بآن آمیزش گرفته است بیشتر مي خورد - و کمتر نشا مي بخشد - ازین‌جهت افیون بران اضافه میکند - دربن‌مقام مطلعی بیاد آمد - و نگارشِ آن مناسب نمود * بیت *

ما[۲] سویدای دل اندر اشکِ ناب انداختیم * بے اثر بود این می افیون در شراب انداختیم

و در هنگامِ غلبهٔ کیفِ آن دومغزي (بس که روز بازارِ دماغ خشکي ست - و آشوبِ طبیعت) باندک لغزشے مردم را سیاستهای نا پسندیده مي فرماید - چنانچه واقعه نویس را بحضورِ خود پوست بر کند - و یکے از خواصان را خواجه سرا کرد - و خدمتگارے را چندان زد که بمردن رسید - گویند آن واقعه نویس را بآن خواص شیفتگي بود - و خواص را با خدمتگار پیوندِ دلي - و هر سه یکدل شده راهِ گریز مي سپرند - و جمعے (که بگرفتن از پیِ مي شتابند) بدست آورده هنگامِ زبانه زدنِ آتشِ خشمِ شاهزاده در مي آورند و این چنین ستمے برانها مي رود - خاقانِ کم آزارِ مهربان دل را از شنیدنِ این مردم آزاري دل برنجید - و بر زبانِ حقیقت بیانِ انصاف ترجمان گذشت - ما درین مدّتِ جهانداري در آزردنِ مورے نکوشیده ایم - و بر پوست کندنِ گوسپندے (که بحسبِ ظاهر گناهے نیست) رضا مند نیستیم - گرامي فرزندِ ما چگونه برین قسم کارها جرأت مي نماید - و در خرابیِ بنای ایزدي دلیري مي ورزد - ازانجا (که جهانداري خود کامي و زیاده سري و ظلم پرستي و بے اعتدالي بر نتابد) ازین نوع کارها و دیگر نکوهیده اطوار ضمیرِ اقدس سخت بر آشفت و سگالش رفت تا الّه آباد شکار کنان و داد دهان چالش رود - اگر شاهزاده نخوت از سر نهاده موکبِ اقبال را پذیرا شود از تقصیراتِ او درگذشته در رکابِ همایون بمرکزِ دولت بیارند و اگر اندیشهٔ تباه در سر داشته باشد مالش بسزا داده از خواب بیدار سازند - بنابرین تدبیرِ درست حکم ببر آوردنِ پیشخانه شد - و در سه کروهیِ فتحپور بر لبِ آبِ جون مخیّمِ دولت مقرّر گشت - و سرادقِ اقبال سر بگنبدِ زرنگار کشید - و شبِ دوشنبه یازدهمِ شهریور ماهِ الٰهي آن دریای معارفِ الٰهي محیطِ دانای قلزمِ آگهي بطالعِ ممتاز و ساعتِ معین سوارِ کشتي شد - و در سفینهٔ حفظ و تائیدِ ایزدي نشست - بادبانِ اقبال بر کشیدند و لنگرِ عزیمت بر داشتند - چون قدرے مسافت نوردیده آمد ازینجهت که آب تنگ بود کشتي بریگ نشست - بے جاریه از تحمّلِ بارِ خلافت طاقتِ دوش دزدیده یافت

(۲) ما سویدای دل اندر اشک خونین ساختیم * بے نشا بود این می افیون اندران انداختیم این بیت را چنین یاد دارم - والله اعلم *

سر بر زمین نهاد - کشتي بانان هرچند سعي در بر آوردن کردند بجائے نرسید - و نتوانستند کشتي ازان جای بآبِ ژرف رسانید - ناگزیر شب درمیانِ دریا بسر آمد - هنگامِ طلوعِ آفتاب آمرا و بزرگانِ دولت کشتیها پیش آورده بسعادتِ کورنش مستسعد گشتند - هرچند باطنِ بیدارِ خدیوِ جهان بر حقیقتِ کار آگهي داشت و از بر جای ماندنِ کشتي پی بنا سزا کامي برد لیکن ازانجا (که بے بزرگ مانعے فرمان روای والا شکوه را از مهمّ عنان بر تافتن طرازِ شایستگي ندارد) همان سگالش بنظر داشته بسرادقِ اقبال نزولِ همایون فرمودند روزِ دیگر ابر بریزش در آمد - و تا سه روز شگرف بارشے حیرت افزا شد - از فزوني باران و وزیدنِ تند باد جز سراپردهٔ دولت و پیشخانهٔ چندے ملتزمانِ بساطِ قرب هیچکس را خیمه برپا نماند - و گونا گون تشویش ریزه سپاهي و سایرِ مردمِ اردو را کالیوه ساخت - ناگاه از رنجوريِ ملکهٔ روزگار مریم مکاني آگهي رسید - و چون بر اختیارِ این سفر آن مهین بانوی دهر رضا مند نبود گیتي خداوند را باور نمي افتاد - و بیماري را تمارض فرا گرفته دلنهاد مراجعت نمي گشتند - تا آنکه این خبرِ دل کوب پوهم رسید - و معتمدانِ درست گذار سختيِ بیماري و دست باز کشیدنِ پزشکانِ آزمون کار از دوا بمبالغه بر گذاردند ناگزیر خدیوِ مهربان دل از سفر بر گرفت - و ازانجا بمستقرِّ دولت شتافته دیده بدیدارِ گرامي مادر بر گشودند - آن آمادهٔ سفرِ قدسي عالم دل بدادارِ جان آفرین داشته لب از گفتار فرو بسته بود - چندانکه پرسش رفت پاسخ نیافتند - گیهان خدیو را از دیدنِ دگرگونیِ حال و برهم خوردگیِ نظامِ کارگاهِ عنصري خونِ محبّتِ صلبي در جوش آمد - و در بیطاقتي و زاري اختیارے و قرارے نماند - نا چار آن قدسي ذات را بخداوندِ حقیقي وا گذاشته و خلوتکدهٔ یکتائي گزیده بغم خواري و دل کاهي بر نشستند ٭

محمل آراستنِ مریم مکاني بملکِ تقدس

دو شنبه نوزدهمِ شهریور ماهِ الٰهي ملکهٔ زمان رو در نقابِ عدم کشید - و در خلوت سرای قدس آرامش یافت - فغان از نهادِ جهانیان بر آمد - و نوحه و زاري را روز بازار شد - آرام و قرار از خرد و بزرگ دوري جست - نا شکیبائي و بیطاقتي گرفت - دل فکاري و جان گزائي عام گشت - اشک از خلوتکدهٔ دیده مضطربانه بیرون دوید - آه از سراپردهٔ دلها بے اختیار بر آمد - اهلِ حرم و خادمانِ قدسي محل موي کنان و مویه کنان نالهای درد آلود بگردون رسانیدند - و چهرها خراشیده گریبانها چاک بر زدند - از غم اندوزي

و سینه سوزئ خاقانِ جهان که شرح تواند داد - آنحضرت تراش بر موی سر و محاسن و بروت و دستار زده کسوتِ عزا در پوشیدند - و نعشِ آن ملکهٔ جهانِ عفّت را نخست بر دوشِ اقدس کشیدند - سپس بزرگانِ دولت نوبت بنوبت حصولِ این سعادت نمودند - و محفّهٔ مقدّس روانهٔ دهلي شد - زبانِ حالِ روزگار مضمونِ این منظوم ادا میکرد * 　　* ابیات *

نعشِ سلطانِ عفائف ز جهان میگذرد * قدسیان دیدهٔ خورشیدِ روان بر بندند

چشمِ انجم نسزد باز بربن مهدِ عفاف * عنبرین پردهٔ کران تا بکران بر بندند

خاقانِ جهان لختی همراهي کرده بدولتخانهٔ والا باز گشتند - و آخرِ روز هنگامِ تسلیمِ اهلِ کشک بهمان وضع و لباس بر آمده لحظهٔ ایستادند - بندهای درگاه را از دیدِ آن حال آرام از دل برخاست - و جهان در نظر تیره نمود - بشیخ فرید بخشي بیگي فرمان شد - چون فردا عیدِ دسهره است بندهای درگاه را بگویند از لباسِ تعزیت بیرون آیند - روزِ دیگر در جهروکهٔ خاص و عام نشسته کورنشِ منتظرانِ دیدار گرفتند - نخست بخان اعظم شالِ طلادوز خاصه مرحمت شد - و همچنین بدیگر بندها از پنج هزاري تا هزاري شالِ طلادوز و از نهصدي تا پانصدي دوپتهٔ گجراتي و از چهار صدي تا صدي شالِ کلابتون دوز و ازان پایان شالِ ساده عنایت فرمودند - و از احدیان روشناس را مندیل بخشیدند - نعشِ مقدّسِ حضرتِ مریم مکاني را در عرضِ یازده پهر بدهلي رسانیدند - و در خوابگاهِ حضرتِ جنّت آشیاني جای دادند - شاهزاده دانیال را از مادرِ طهمورث خجسته پورے بوجود آمد - از خدیوِ دوران التماسِ نام کردند بر زبانِ غیب ترجمان با یسنغر گذشت - از عرضداشتِ شیخ ابو الخیر معروضِ اقدس گردید - شاهزاده دانیالِ بقصدِ آستانبوس پیشخانه بیرون کشیده - همانا پیشخانه بطرفِ اولکای عدم بر آورده بود - سیومِ آبان جشنِ شمسي وزن شد - و خاقانِ گران قدر را بدوازده چیز برسنجیدند - آزمندانِ تهي دست را دامنِ امید پر گردید - چون پورِ میر صدرِ معمّائي روزگار بهرزه درائي میگذرانید حکم شد - او را از قلم رو بدر کنند - راجه سورج سنگهه آن بد سرانجام را مقیّد به پتنِ گجرات رسانید - و مرتضی قلي حاکمِ آنجا بیکی از بنادرِ شور دریا فرستاده کشتي او را دریائي ساخت - دوست محمّد یکی از ملازمانِ معتمدِ (۲) بزرگ شاهزاده بقدسي آستان پناه آورد - ضامنِ خواجه عبد الله بود - چون او بدرگاهِ والا آمد آوردنِ او را بهانه ساخته خود را از آسیبِ خشمِ شاهزاده در حمایتِ لطفِ پادشاه عالم کشید *

---

(۲) در [بعضِ نسخه] ملازمانِ بزرگِ شاهزاده *

و از سوانح آمدنِ عابدي خواجه پورِ خواجه کلان جویباری از توران زمین - (چون باقي خان نسبت بأمرا و سرانِ لشکر ناهنجاري پیش گرفت - و در دل آزاری بزرگانِ دولت کوشید) همگنان بر جان‌شکری او دل نهاده قرار دادند - عابدي خواجه را بجای او بر سریرِ خاني بردارند - و باین سگالش بهبود نامي را بانجامِ کارِ باقي خان برگماشتند آن بے جگر روزے فرصت یافته خواست که بیازشِ خان کارد از بغل برآرد - از غلبهٔ دهشت دست و پا گم کرده یکی از نزدیکانِ خان را برین حال آگهي داد - باشارهٔ خان او را برگرفت - و چون سخت‌گیري رفت پاسخ برگذارد - باشارهٔ ایشم[۲] لیدر و پسرانِ او برین کار میخواستم دلیري کنم - قضا با من یاوري نکرد - و اندیشهٔ اُمرا تمام باز نمود باقي خان پسرانِ ایشم لیدر را بیاسا رسانید - و ایشم را با عابدي خواجه از ملک برآورد - خواجه زیارتِ کعبه را وسیلهٔ رستکاري ساخته بصوبِ درگاهِ غریبان پناه شتافت و روی نیاز بر آستانِ قدس (که کعبهٔ مراد است) مالید - خاقانِ غریب‌نواز بعطای خلعت و انعامِ بیست هزار روپیه سرمایهٔ بے نیازي بخشید - نیکو خدمتیِ تخته بیگ کابلي منظور داشته بخطابِ خاني روشناس گردانیدند - راجه سیام سنگهه و راجه جگمن چوهان هرکدام بمنصبِ هزاري از امثالِ خود ممتاز گشت - و پرگنهٔ بهنگانو بجایگیرِ راجه جگمن مقرّر گردید •

و از سوانح رسیدنِ شاهزاده سلطان سلیم بملازمتِ خدیوِ جهان - (از توجّهِ گیتي خدا بسوی آله آباد و در توقّف افتادنِ آن عزیمت از واقعهٔ ناگزیرِ مریم مکاني) شاهزاده چون آگهي یافت غم گساریِ خاقانِ جهان را دست آویز ساخته بصوبِ والا درگاه گامِ سعادت برگرفت - و روزِ پنجشنبه چهارمِ آذر ماهِ الٰهي جبین بسجودِ اخلاص آراست - و سر بر قدمِ مبارکِ خدای مجازي و قبلهٔ حقیقي نهاد - خاقانِ مهربان از روی عاطفت آن گلبنِ اقبال را در آغوشِ مهرباني کشیدند - شاهزاده یک قطعه الماس (که یک لک روپیه ارج داشت) و دویست و نه مهرِ صد تولگي و دویست پنجاه تولگي و چهار بیست و پنج تولگي و سه بیست تولگي نذر گذرانید - و دو صد زنجیر فیل پیشکش کرد - پاینده محمّد خان و مخصوص خان و خواجگي فتح الله و برخے بندگان (که همراهِ شاهزاده بودند) سعادتِ ملازمت اندوختند - و نذرِ هرکدام پذیرائي یافت - (چون شهریارِ ستوده صفات از ناداني و کجگرائي و سرکشي و خودرائي و اندیشهای تباه و دیگر نکوهیده کردارِ شاهزاده دل گراني داشت

---

(۲) این نام مشکوک است - والله اعلم •

و با آنکه بارها از فراخ حوصلگي کرده را نا کرده و شنیده را ناشنیده انگاشته شاهزاده از بد همنشیني و طبیعت پرستي جویای خشنودی آنحضرت نگشت) دریفولا رای گیتي آرای بران قرار گرفت که یکچندے آن سر خوشِ نشاً پندار را در دبستانِ زندانِ پند پذیر گردانند - تا از گران خوابِ غرور بیدار گشته سر رشتهٔ آگهي و هوشیاري بچنگ آرد هم جوشِ بادهٔ خود کامی آن والا قدر فرو نشیند - و هم کم بینانِ تیره درون را (که شکوهِ شاهنشاهي نیک نه بینند) سرمه سا گردد - و هم کار آگهانِ معامله دان را سرمایهٔ مزیدِ شناسائي بدست افتد - بایین اندازِ رسا و سگالشِ درست شاهزاده را گرفته بحرم سرای مقدّس بردند - نخست بزبانِ طنز و سرزنش اظهارِ گله مندي فرمودند - و لغزشها بر شمرده بسا گفتارِ خشونت آمیز بیان رفت - شاهزاده چشم بر زمین نهاده غرقِ(۲) عرق شده و پاسخ بآبِ دیده بر گذارده عجز و زاري درمیان نهاد - سپس بخادمانِ محل اشارهٔ والا شد شاهزاده را در حجرهٔ جای دهند - و شراب را (که طبیعت بآن خو گرفته است) بر گیرند دشوار ترینِ سیاستها دور داشتنِ شراب بود - شاهزاده را درازِ اندوهے سرا پای خاطر فرو گرفت و بسخت دلشکني افتاد - همشیرهای گرامي نژاد آمد و رفت داشتند - و دلدهي و غمخواري بجای مي آوردند - و لابه گذاري و پشیمانیِ شاهزاده بعرضِ خاقانِ پوزش پذیر میرسانیدند - بعد از ده روز عاطفتِ ذاتي و کرمِ طبیعي جوش بر زد - و فرمان باطلاقِ آن سروِ آزادِ بوستانِ خلافت شد - و بحکمِ والا بمنزلِ خود رفت - خاقانِ جهان چنان مي‌خواست که شاهزاده بایین وضع تنها باشد - لیکن (چون از جانبِ سلطان دانیال بیشتر نومیدي دست داده بود) پاداشِ کردار بایین روش سرانجام داده بآئینِ پیش منصب و جایگیر بحال داشتند •

و از سوانحِ گریختنِ باسو بومی مؤ - سابق داستانِ سرتابي و سزا یافتنِ او نگارش یافت دریں ولا خود را نزدِ شاهزاده سلطان سلیم رسانیده خواهشِ پابوسي کرد - و بوسیلهٔ درخواستِ شاهزاده از آب گذشته بسعادتِ ملازمت رسید - و دور اندیشي بکار برده همان جا توقّف گزید و چون پادشاهزاده را در پیش گاهِ خلافت سلوکِ برنگِ دیگر شد خدیوِعالم مادهوسنگهه برادر زادهٔ راجه مانسنگهه را در خلوت طلبداشته بگرفتنِ باسو فرمان داد - آن عیّارِ پخته‌کار پیش از رسیدنِ مادهوسنگهه خطوطِ نیرنگي از پیشانیِ روزگار بر خوانده راهِ گریز پیش گرفت - دریں ایّام اُمرا باضافهای مناصب سرافراز شدند - و برخے بخدماتِ حضور

(۲) در [بعضی نسخه] عرق عرق شده •

و صوبجات سربلند گردیدند - و چندے بانعامات اختصاص یافتند - بدین تفصیل آصف خان بمنصب چهار هزاري ذات و دو هزار سوار و عطای والا علم و نقاره و خدمت صوبه داری بهار - شیخ فرید بخشي نیز بمنصب چهار هزاري ذات و دو هزار سوار و بخشش علم و نقاره - مشار الیه پنج دانه مروارید گران ارج و چهار قطعه لعل و یک زنجیر فیل پیشکش کرده شکرانهٔ مواهب خاقانيي بجای آورد - شیخ عبد الرّحمن بانعام شال خاصه و خدمت تنبیه بندیله - میر ابوتراب پور اشرف خان بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار و خطاب پدر و خدمت فوجداری اوده - شیخ بایزید بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار و بحال ماندن خدمت الّه آباد - که بزرگ شاهزاده باو داده بود - پاینده خان بمنصب سه هزار و پانصدي ذات و دو هزار سوار - امین الدّین خان بآوردن شاهزاده دانیال - مقیم دیوان بیوتات بجای آصف خان به بلند مرتبهٔ دیواني و خطاب وزیر خاني - معز[2] بخدمت دیوانی بیوتات کلیان داس پور راجه تودرمل بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار و خدمت قلعه داری کالنجر - افتخار بیگ هزاري - میرزا ولي پانصدي - شیخ کبیر پانصدی - صادق خان هزار و پانصدي ذات - خواجه عبد الله بخدمت کالپي - میر شریف آملي بخدمت سرکار بهرایچ قاضي عزّت الله هفت صدي - میر شریف کولابي هزاري - حسن بیگ خاکي بدیوانی سرکار جونپور - عابدي خواجه هزاري ذات و پانصد سوار - راجه بکرماجیت بهدوریه و رای مکند عمّ او و میر شریف مخدوم زاده هر کدام بمنصب در خور - درین هنگام چون بوالا عرض خدیو دادگر رسید [باقي خان آئین ملکداري و پاسباني (که عبارت از رعیّت پروري ست) گذاشته دست ستم و تعدّي بمال و ناموس زیردستان دراز میکند - و بیداد گري در قلم رو رواج گرفته] مالش آن ستمکار جور پرست و یارش ولایت موروثیي از باطن قدسي سر برزد - همگي سگالش آنکه سکنهٔ آن سر زمین از تاب آفتاب ظلم و جفا در سایهٔ معدلت در آینه - و در لباس جهانگیري و ملک ستاني عبادت ایزدي بجای آید - چون خانخانان و راجه مانسنگهه و قلیچ خان بزرگ نوئینان درگاه دولت حضور نداشتند فرمان طلب هرکدام رفت - که زود بآستان والا رسیده در یساق توران زمین ژرف نگهي بکار برند - و دوراندیشي و نیک بسیچي بعرض اقدس رسانند - خانخانان ازانجا (که خمیرمایهٔ صد هزار مکر و فریب بود) مهمّ دکن را بس گران وا نموده ماندن خود دران دیار برگزیده - و ازین سعادت دوري جست - و راجه مانسنگهه از بنگاله و قلیچ خان از لاهور یرلیغ والا را کاربند شده

---

(۲) در [بعضی نسخه] معزز •

زمین پیمای راهِ فرمان پذیري گشتند - لیکن سگالش و تسخیر بکردار نگرائید - و فلک نیرنگ‌ساز شعبدهٔ دیگر باخت *

و از سوانح تنبیه یافتنِ مرزبانِ کشمیر - [چون چندے از گروهِ چک (که خود را از نژادِ فرمان دهانِ کشمیر دانند - و سر بابالتِ آنجا خارند) بیشتر در حوالیِ کشمیر غبارِ فتنه بلند میکردند] محمّد قلي دفعِ آن زمرهٔ کجگرا پیش نهادِ همّت ساخته بمالشِ مرزبانِ کشنوار (که پناهِ آن شوریدگان میشد) روی آورد - چون بگریوهٔ کشنوار رسیده علي قلي پورِ خود را با برخے آزمون کار پیشتر روانه ساخت - زمیندارِ کشنوار از روی دوربیني و عاقبت اندیشي وُکلا فرستاده دم از ایلي و فرمان بري برزد - و پیمان گرفته علي قلي را دید - و جانورانِ شکاري باج گویان آورد - و عهد کرد که مفسدانِ چک را در ولایتِ خود راه ندهد - و در هر وقت از دولتخواهانِ درگاه بوده در تنبیهِ متمرّدان مبارزانِ اقبال را یاوري نماید - محمّد قلي خاطر از مهمّ کشنوار فراهم آورده مالشِ چکان که در کوهِ مرو بسر میبردند پیش گرفت - و (با آنکه دران موسم آفتاب در میزان جای‌داشت - و گریوها برف آگین و مسالک مسدود بود) بکمالِ جرأت و جسارت دامنِ همّت برزده و آستینِ کوشش مالیده با بسیارے مبارزان پیاده شده بر فرازِ بچے برآمده - و با ابیا چک و حسین چک نبردِ مرد آزما کرده نصرت اندوخت - و آن هردو بومي تباه شده بهزار دشواري جان بدر بردند - هنگامِ شب زیدا بومي باتّفاقِ گریختها بر بهادرانِ فیروزمند شبخون زد تا طلوعِ نیّرِ اعظم مجاهدان را با مخالفان زد و خورد درمیان بود - چون روز شد بخت برگشتگانِ تیره رای بدر رفتند - محمّد قلي بر دورِ لشکر خندق زده بهشیاري و آگاهي نشست و آن تبه سگالان را بداستانِ امید و بیم برخواند - برخے از یاورانِ آن سیه مغزان پیمان بسته نزدِ محمّد قلي آمدند - و ابیاچک و حسین چک و زیدا و جبّاري و دیگران پای ستیزه افشرده رده آرا شدند - محمّد قلي دستِ تهوّر گشاده به پیکارِ آنها روانه شد - شوریده مغزان در پناهِ سنگها جنگِ سخت کرده شکست یافتند - و مبارزان تا بنگاهِ تیره روزان رفته همه را سوختند و درهم شکسته برگشتند - روزِ دیگر پاینده بیگ برادر زادهٔ محمّدقلي با مردمِ تازه زور برسرِ آنها رفته کار بر بخت برگشتها تنگ کرد - زیدا بومي بیچاره شده پاینده را دید - و اظهارِ بندگي کرد - و پسرِ خود را با چند دست جانورِ شکاري نزدِ محمّد قلي فرستاد - و عهد کرد که باز فتنه انگیزي نکند - و مفسدان را یاور نشود - و بهمین دستور اکثرِ زمینداران اطاعت اختیار کردند - و پسرانِ خود را بیرغمال سپردند * و محمّد قلي بیگ باقبالِ شاهنشاهي

فیروزي اندوخته بشهر باز گردید - میر جمال الدّین حسین انجو از دکن رسیده جبین بسجود قدسي آستان نوراني ساخت - میر محمّد معصوم بهکري (که بسفارتِ ایران نزدِ شاه عبّاس رفته بود) آمده بدولتِ ملازمت رسید - و نامهٔ والیِ ایران و مکتوبے (که عمّهٔ شاه بحضرتِ مریم مکاني نگاشته بود) از نظرِ اقدس گذرانید •

آغاز سال پنجاهم آلهي از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهي یعني سال اردي بهشت از دور پنجم

شبِ شنبه بیست و هشتمِ شوال سنه (۱۰۱۳) هزار و سیزده هلالي پس از سپري شدنِ چهار ساعت و چهل دقیقه خورشیدِ جهانتاب شعبده خانهٔ بهرام را روشن ساخت و سالِ پنجاهم از جلوسِ خاقانِ جهان روی بآغاز[۲] نهاد - دولتخانهٔ والا را بدستورِ هرسال آذین بستند - و تا آفتابِ جهانتاب بدرجهٔ شرف رسید ابوابِ عیش و عشرت گشاده و اسبابِ جشن و خرّمي آماده بود - نوئینانِ والا مرتبه و اُمرای عالي شکوه پیشکشها از نظرِ مقدّس گذرانیدند - و از داد و دهشِ پادشاهِ دریا نوال جهانے بکامِ دل رسید تردي خان بمنصبِ دو هزاري ذات و پانصد سوار و انعامِ پنج لک دام سربلند شد رحمت خان فوجدار بمنصبِ هزار و پانصدي ذات و شش صد سوار و پرتاب سنگهه هزاري ذات و پانصد سوار و حکیم علي سه هزاري ذات و دویست سوار و سکت سنگهه هزاري ذات و سه صد سوار و کشک بهادر پانصدي ذات و پنجاه سوار نوازش یافتند درین جشن شاهزادهٔ والا گوهر سلطان سلیم یک زنجیر فیل پیشکش کرد - و شاهزاده دانیال فیل گجپتي با دو فیلِ دیگر ارسال داشته بود - رتبهٔ پذیرائي یافت - از عرضداشتِ شیخ عبد الرّحمٰن و خواجه عبد الله معروضِ اقدس گشت که اوندچه باقبالِ شاهنشاهي گشایش یافت - و برسنگهدیو سترگ شکستے خورده بهزار دشواري با چندے جان از نبردگاه بیرون برد - و از عرضداشتِ امین الدّین خان بعرضِ خاقانِ جهان رسید شاهزاده توهّمے بخود راه داده بودنِ بزرگ شاهزاده را در رکابِ معلّی موجبِ نیامدنِ خود میسازد - منصبِ راجه راجسنگهه سه هزاري شد - و حمزه بیگ بمنصبِ هزاري و میر عبد الله بمنصبِ سه صدي سرافرازي یافت - راجه راجسنگهه عرضداشت بر سرِ برسنگهدیو ناگهاني رسیده بسیارے از همراهانِ او را بفرامش‌خانهٔ نیستي رساندم - و او هم زخمي گشته

---

(۲) نسخهٔ [ا] بآغاز نهاد • ع • افسوس که آغاز تو انجام ندارد •

جان بسلامت برد - بهار سنگهه[۲] پسر راجه مانسنگهه را بمنصبِ هفت هزاري ذات و پانصد سوار کامیابِ آرزو گردانیدند - میر جمال الدّین حسین لختي جواهر و دیگر کالای دکن پیشکش کرد - و همگي پذیرفته آمد - بیست راس اسپ پیشکشِ حسین قلیچ از نظرِ اقدس گذشت - رامداس کچهواهه را منصبِ دو هزاري ذات و دویست سوار مقرّر گشت سلهدي بمنصبِ هفتصدي ذات و چهار صد سوار - و سیّد احمد قادري چهار صدي پنجاه سوار - و امین الدّین پانصدي و یک صد و پنجاه سوار - و حکیم مظفّر هزاري دویست سوار سربلند و کامیاب شدند *

لبریز شدن ساغر زندگیٔ شاهزاده دانیال

آن باده پیمای میگسار شاهنشاهي اندرز گوش نکرد - و چندانکه ازان کار جان شکر باز داشتند (از بسکه خو کرده خود را فدای شراب نموده بود) پند نیوش نگشت - چون پاسبانان بے روی[۳] گماشتند و در ندادنِ شراب اهتمام رفت بنزدیکانِ خود ساخته بتقریبِ شکار سواري کردے - و آن دوستانِ نادان برخے شراب در نالِ تفنگ انداخته و چندے در رودهٔ گاو پر کرده آن را زیرِ جامه بکمر پیچیده در صحرا بآن آشفته میرسانیدند - و آن پا بر جان نهاده و دست از زندگي شسته بخوردن دلیري میکرد - و چنانچه اندیشه از خسرانِ ابدي نداشت بر برنائي و تباهيِ خود نظر نمي انداخت - آرے * ع *

* حریصِ باده کجا فکرِ دردِ سر دارد *

رفته رفته اعضای رئیسه خاصه دماغ را آزردگي تمام بهم رسانید - و بسختت رنجوري و ناتواني افتاد - و قوای طبیعي روی بانحطاط آورد - و در رگ و اعضا فتورِ حواس افزوني گرفت - و از خوردني روی برتافت - بجز نامِ شراب هیچ بر زبان نراندے - تا چهل روز پهلو بر بستر نهاده بود - روزِ شنبه بیست و هشتمِ شوال پیمانهٔ عمرش در آرزوی شراب پر گشت سي و سه سال و شش ماه دریں دیرِ فنا بادهٔ زندگاني خورده بخمارِ مرگ افتاد - سه پسر نخستین طهمورث دومین هوشنگ سیومین بایسنغر و چهار دختر یکے سعادت بانو دوم بولاقي بیگم از دخترِ قلیچ خان سیوم ماهي بیگم همشیرهٔ هوشنگ چهارم برهاني بیگم خواهرِ طهمورث ازان سفرگزینِ ملکِ تقدّس باز ماند - شاهزاده را بخانخانان بیگم دختِ خانخانان غریب شیفتگي بود - آن بانوی نیک سیرتِ وفادار دریں مصیبتِ جان فرسا بیطاقتیها

(۲) نسخهٔ [ا] بهاوسنگهه (۳) در [بعضِ نسخه] بی روي *

کرد - و مي خواست که با شاهزاده رفیقِ آن جهان گردد - توفیق نیافت - و منعِ پندگویان و اندرزسرایان را دست آویز ساخته دریں منزلگاهِ پرحوادث فروکش نمود - لیکن در جدائی شاهزاده سراپای خود را بداغها سوخت - و فراوان سال بعد ازان زیست - و تا آخرین نفس هر روز در فراقِ جانان برای او روزِ اوّل بود - چندے تبه کارانِ طبیعت پرست (که بشاهزاده پنهاني شراب میرسانیدند - و در سودِ خود بزیانِ او پی برده دیده و دانسته در جان شکری آن شیفتهٔ باده میکوشیدند) خانخانان بفرمود [۲] تا ایشان را دربند کردند - نخست شمسي برادرزادهٔ خواجگي فتح الله - دیگر مرشد توپچي - دیگر علي بیگ ندیم - دیگر مبارک کوکناري و شجاع پسر غیور بیگ کابلي و سه خواجه سرا و دو نفر حجّام - و این زمرهٔ نا عاقبت اندیش را بعد از سه روز هوا دارانِ شاهزاده (که درونها خراشیده داشتند) بضربِ سنگ و چوب و خشت و لکد بیاسا رسانیدند - این خبرِ شکیب ربای جانکاه چون بسمعِ سالکِ شاهراهِ خدا آگاهان رسید از کمالِ گرد آوری ایزدي رضا دگرگونگیي در حالِ اقدس راه نیافت - با این همه جگر پالودگي و دل ریشی آن حضرت را که تواند اندازه گرفت پیشکشِ قطب الملک مرزبانِ گلکنده سي زنجیر فیل با یراقِ طلا و نقره و قدرے مرصّع آلات و برخے نفائسِ آن دیار از نظرِ اشرف گذشت - قلیج خان بیست راس اسپ از لاهور ارسال داشته بود - بنظرِ مقدّس در آمد - هاشم خان چهار زنجیر فیل پیشکش کرد - بعابدي خواجه از روی عنایت فیلے مرحمت شد - از عرضداشتِ خواجه عبدالله صفدر خان معروضِ اقدس گردید - چون برسنگهدیو واژون بخت آبِ کولها و چاهها نزدیکِ قلعهٔ اندچه بانداختِ زهرگیا و دیگر سمّیات جانگزا ساخته است در چند روز فراوان کس را تبِ جانکاه گرفته - ناگزیر درانجا بودن نیارست - و آن دژ را با عماراتِ ترتیب داده گذاشته جای دیگر گزید - نوآئینِ بزرگ راجه مانسنگهه از بنگاله آمده پیشانیِ بخت بسجدهٔ بندگي نور آگین ساخت - و هزار مهر و دوازده هزار روپیه نذر گذرانید - نورم قلیچ و برخے که همراهِ راجه بودند شرفِ ملازمت اندوختند - یوسف پورِ حسیں خان بگزیدهٔ منصبِ دو هزاري ذات و سه صد سوار فرقِ عزّت بر افراخت [۳] - عاطفتِ خاقاني خواست که بزرگ شاهزاده را نوازشِ بے اندازه فرماید - بایں قصد بے آگهیِ کسے سوارِ کشتي شده منزلِ شاهزاده را بنورِ طلعتِ همایون منوّر ساختند - شاهزاده بقدمِ اخلاص پذیرا شده خاکِ پای اقدس را توتیای چشم کرده بسپاس گذاري لب بگشاد - و بعد از یک پهر شاهزاده را سرمایهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ا] بفرمودهٔ مردم حزم در بند کرد (۳) در [بعضے نسخه] بر افروخت •

جاوید سعادت بخشیده بدولتخانهٔ والا تشریف فرمودند - راجه مانسنگهه از ره آورد بنگاله فراوان فیل پیشکش کرد - شریف خان کولابي بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار نوازش یافت - نورم قلیچ نوزده زنجیر فیل پیشکش گذرانید - قلیچ خان از لاهور رسیده از دولت ملازمت اقدس سرمایهٔ نیک بختي اندوخت - و بتاقداري سرکار جونپور باو مرحمت شد - راجه راجسنگهه چون در مهمّ برسنگهدیو بندیله فراوان کوشش بجای آورد و آن مخذول را آوارهٔ دشت ناکامي ساخت عنایت خاقاني نظر بر نیکو خدمتي او کرده بمنصب چهار هزاري کامیاب آرزو گردانید - فریدون برلاس بمنصب هزاري و پانصد سوار سربلند گردید - پنجم شهریور ماه الٰهي سکینه بانو بیگم خواهر میرزا حکیم چهره در نقاب عدم کشید - شاردهم صوبهٔ بهار در جایگیر خان اعظم میرزا کوکه مقرّر گشت - و در همین تاریخ شاهزاده سلطان خسرو بمنصب ده هزاري و عطای نقّاره و تُمن توغ سربلندي یافت - و راجه مانسنگهه تسلیم منصب هفت هزاري ذات و شش هزار سوار و خدمت اتالیقي شاهزاده سلطان خسرو بجای آورد منصب مهاسنگهه نبیرهٔ راجه مانسنگهه دو هزاري ذات و سه صد سوار مقرّر گشت - حکم شد دیوانیان مهمّات سلطنت را بصوابدید شاهزاده سلطان سلیم سرانجام دهند - و تصدیقات مناصب اُمرا بمهر ایشان میرسیده باشد - چهاردهم مهر ماه الٰهي سعید خان با پور خود ابوالقاسم خان تمکین ملازمت نمود - و میرزا غازي پور میرزا جاني ترخان از تتهه آمده جبین بسجود آستان اقبال نوراني ساخت - و گزیده پیشکش بنظر انور گذرانید - هیزدهم بمیرزا غازي و ابو البقا[۲] اوزبک گوهر مرصّع و بعابدي خواجه جمدهر مرحمت شد •

و از آخرین سوانح و واپسین وقائع سانحهٔ جان گزای هوش ربا و دل فرسای جگر پالا چالش خاقان مملکت طراز و خرامش آن قافله سالار راه حقیقت ازین فاني سرای کارواني بعالم قدس و ملک جاوداني

در عنفوان زمستان (که هوا سردي پیش گرفت - و طبیعت خشک مغزي بنیاد نهاد)

• نظم •

از سردی باد مهرگاني • شد باغ فسرده زندگاني
از مرغ نغان سرد برخاست • و ز چشمهٔ غنچه گرد برخاست
هم عادیه ناقه در وحل ماند • هم نامیه را سر عمل ماند

---

(۲) در [بعضے نسخه] ابو السبق اوزبک •

گل شد ز حریر عمر عریان * بربست دلِ فسرده شریان
گلزار شد از گلِ فسرده * غم خانهٔ صد چراغِ مرده
در باغ شکسته از سمن آب * چون کرد خسوف روی مهتاب
بازارِ گل و بهار بشکست * هنگامهٔ روزگار بشکست
هم افسرِ لاله واژگون شد * هم رایتِ سـرو سرنگون شد

بادِ خزاني بر سرا بستانِ جهانباني وزید - و صرصرِ مهرگاني در گلستانِ کامراني گذاره کرد گلِ همیشه بهارِ چمنستانِ سلطنت را پژمردگي دست داد - و نخلِ سرسبزِ بوستانِ خلافت را برگ ریز دریافت - چرا صریح نگویم - اورنگ آرای کشورِ اقبال از ملک و اقلیم دامن کشید - و مسند نشینِ بارگاهِ جلال بر تخت و دیهیم آستین فشاند - نیّرِ گیتي افروزِ جهانداري (که بر خلافِ مهر و ماه روز و شب نور افشان بودے) دفعةً مظلم گردید و کوکبِ اقبال پرتوِ عالم مدار (که بر عکسِ ثوابت و سیّار لیل و نهار لمعهٔ ظهور بخشیدے) بغتةً مختفي گشت - آوازهٔ کوسِ دولت (که فلک سالها بر صدای آن چرخ نشاط میزد) بیکبار فرو نشست - و آوای نای عشرت (که زهره شبها باستماعِ آن رقصِ طرب میکرد) بیکدم گرفته شد - بیانِ این سانحهٔ جگرسوز و دل گداز (که سوگواریِ زمین و زمان و دل افگاریِ انس و جان کنایت ازان است) اینکه دوازدهمِ مهر ماهِ الٰهي در مزاجِ اقدس (که هزار ربیع و بهار را سرمایهٔ اعتدال بخشیدے) تغیرے بهم رسید - از حکیم علي با فراوان دعویِ پزشکي دانش سهوے عظیم رفت - و بیدانشیِ او بر فرازِ پیدائي بر آمد تا هشت روز تدبیرے نکرد - تا آنکه ضعف قوّت گرفت - و رنجوري تنومندي یافت مرض باسهالِ دموي کشید - و شگرف بیماري روی نمود - درین وقت پزشکِ بے خرد در فکرِ دوا افتاد - و از نارسائیِ دانش هر دوائے (که در دفعِ عارضه بکار برد) یاورِ مرض شد چنین لغزشِ آن حکیم را در علاجِ علّامة الزّمان شاه فتح الله شیرازي نیز روی داده بود درین ایام روزے خاقانِ زمان از روی عتاب باو فرمودند - ما ترا از پایهٔ درویشي بے سابقهٔ خدمت بوالا امارت بر آوردیم - باین آرزو که وقتے بکارِ ما بیائي - آخر بر خلافِ آن ظاهر شد - آنگاه یادِ دانای روزگار حکیم ابو الفتح گیلاني و جالینوسِ زمان حکیم مصري فرموده بر فوتِ آن دو حکیمِ نامور تاسّفها کردند - این چند بیت درینوقت حسبِ حالِ آنحضرت تواند بود *

* ابیات *

عطار گو به بند دکان کز اثر گذشت * کردم هزار بار عقاقیرش امتحان

سبّابهٔ طبیب ببر تا مریض را * ماند ز سرزنش برحیِ نبض در امان

تریاق کار زهرِ هلاهل همي کند * پنداشتم که انعیِ او باز یافت جان

گر قرصِ کوکب است بریزش به‌تیرهٔ گل * ور مرهمِ رسل فکن آنرا بخاکدان

مداوای آن حکیم را اثرے مطلقًا پیدائي نداشت - رفته رفته ناتواني افزایش گرفت و کار بدشواري کشید - با چنین حال آن اسپهبدِ ملکِ معني و صوري در کمالِ استقلال هر روز بدرشن برآمده کورنشِ بندهای درگاه میگرفت - و منتظرانِ بارگاهِ خلافت از لمعهٔ آفتابِ دیدارِ همایون نور مي چیدند - چون شدّتِ ضعف قوای ظاهري و باطني را فرو گرفت چند روز پهلو بر بستر گذاشتند - روزِ نوزدهم حکیم در کارِ مداوا مبهوت شده دست از علاج باز کشید - و از سطوتِ قهرِ پادشاهي اندیشناک گشته یا از مردمِ حرم سرا (که کمالِ ناشکیبائي ظاهر مي‌ساختند) ترسیده ازانحضرت (که در غایتِ ضعف بودند) خود را بکنار انداخت - و در پناهِ شیخ فرید میربخشي گریخت - زهے سنگدليِ آن امیر که بر حمایتِ او دل نهاد - ازانجا (که دوامِ بقا ممکنات را امرے ست محال - و زندگيِ جاوید را جز خدای بےهمتا در خور نه) شبِ چهارشنبه چهارمِ آبان آنحضرت سایهٔ فلک پایهٔ خود را از سرِ زمینیان برگرفت - و بر فرقِ آسمانیان ظلِّ مکرمت گسترد - اهلِ این جهان به تیرهٔ روزِ ناکامي نشستند - و ساکنانِ آن جهان کامیابِ دیرین آرزو گشتند - سنوحِ این سانحهٔ پرآشوب ولوله در زمین و آسمان انداخت - و روز بازارِ اضطراب و وحشت و هنگامهٔ کابت و کربت گرم گردید - عالم را ظلمتِ اندوه فرو گرفت - و عالمیان را در نیم روزِ خرسندي شامِ غم افتاد - صاعقهٔ محنت و بلا بر خرمنِ خرّميِ خلائق ریخت - سنگِ ستم و جفا بر شیشهٔ دلهای اربابِ اخلاص خورد - سبحان‌الله چه ذاتے بود مقدّس از همه آلایش و متّصف بکلِ کمالات - و چه جوهرے مبرّا از تمامِ خسائس و پاک از جمیعِ کدورت اقبالِ بلند طالعِ خجسته بختِ بیدار سعادتِ تمام دولتِ روز افزون نصرتِ رفعت افزا لطیف دوستي دوست لطیفي دوست نوازي دشمن گدازي همّتِ ملک بخش صولتِ خصم افکن شکوهِ عالم‌گیر عزمِ جهان‌گشا تمکین و شوکت با کراماتِ ظاهره و مقالاتِ عالیه اشراقِ ضمیر عقلِ خدا داد باطنِ نور سرشت علمِ لدنّي کشفِ اسرار حلِّ غوامض فتحِ مضائق دوامِ توجّه بمبدأِ فیّاض کمالِ آگهي محاسبهٔ اعمال و صلح باصنافِ عالم دران گرامي ذاتِ قدسي جوهر فراهم آمده حیرت افزای اربابِ نظر میشد *　　* نظم *

محقّقان که کمالاتِ کل حساب کنند * امامِ اهلِ زمان جمله اش خطاب کنند

خدیو صورت و معنی یگانه اکبر شاه * که فقر را ز دلش مالک نصاب کنند

گذشت کالبد عنصری که پاک دلان * حقائق ازل از روحش اکتساب کنند

صباح روز چهارشنبه (که از و شام نکبت و تیره شب محنت تفسیر توان کرد) جسد مطهر (که بزلال رحمت ایزدی شست و شو یافته بود) بآئین اهل زمان نیز غسل داده در محفهٔ محفوف مغفرت خداوند رؤف گذاشته از قلعهٔ دارالخلافهٔ آگره بیرون کشیدند خلائق را از دیدن آن وضع نامرغوب دود از نهاد برآمد - و طوفانهای گریه جوش برزد زخمهای کاری در دلها آغوش برگشاد - و آههای سینه سوز از هرسو قد کشید - شیونهای دل شگاف از هر کرانه برخاست - و آوای نالهای آرام ربا در گوش سماویان جا کرد و صداها و نعرهای طاقت فرسا در خم طاق نیلگون پیچید - از استماع نوحه و ندبهٔ خاکیان معتکفان صوامع قدس سر از گریبان استغراق برآورده سراسیمه وار مضمون این ابیات بر زبان راندند *　　* ابیات *

دگر بمرحلهٔ کون شور و غلغله چیست * که بست محمل رحلت زمین بزلزله چیست

اجل گسسته مهار است و غم دریده نقاب * چه فتنه خاست معلّم خبر ز مرحله چیست

جنازهٔ که بدوش ملائک است روان * ز گریه بار بچشم ستاره آبله چیست

فتاد روز سیه بر سر جهان ورنه * مسافران ابد را سبیل قافله چیست

اگر جنازهٔ آن رهنمای کل بگذشت * بدان که عمر ابد یافت ست ولوله چیست

روز رستاخیز بود - در هوا طرفه تغیر بهم رسید - که گرد و غبار غریب (که کهن سالان مثل آن یاد نداشتند) برخاست - همانا دست تقدیر بر فرق اهل روزگار خاک میریخت اسپهبدے (که فلک بفراوان تک و پو ترکیب وجود او ساخته نظام بخش سلسلهٔ ظاهر و باطن گردانیده بود) رخ از عالمیان برتافت - و یگانهٔ (که روزگار پس از هزاران سال بتصریف لیل و نهار در عرصهٔ وجود آورده پیشوای جهان ساخته بود) روی از جهانیان پوشید *　　* نظم *

بربست رخت آنکه بحمل دو صد قران * آمد پدید از شکم مادر زمان

در صد هزار سال نگردد چو او پدید * گیتی سترون است ز آبستنی چنان

روز ماتمیان تیره و تار بود - جمیع امرا و نوئینان خاک بر سر افکنان و نوحه و زاری کنان بهمراهی نعش معلّی بودند - روضهٔ مقدّس (که موسوم است ببهشت آباد) خوابگاه مقرّر گشت - و قالب خاکی را بخاک سپردند - اقامت درین سرای سپنجی را اهل عالم

زندگانی گویند - اما درگاهِ صمدیّت را که اندازه تواند گرفت - بر امثالِ این باطن بیداران اطلاقِ حرفِ مرگ خطا ست * 　　* بیت *

هرگز نه مرده اند و نمیرند اهلِ دل * حرفیست نامِ مرگ برین قوم ترجمان

لیں جماله از تاریخ رحلتش آگاهی می بخشد * 　　* وفاتِ اکبر شد * ۱۰۱۴

و این بدیعه نیز آگهی افزا ست * 　　* ابیات *

در جهان مشتهر چو مهر و مه است * اعدلِ خسروان جلال شه است

از وجودش به نهصد و چل و نه * روزِ اقبال دهر را پگه است

در سنه شصت و نهصد اندر دهر * تختِ شاهنشهیش جلوه گه است

عزمِ تسخیرِ آن جهان چون کرد * رحلتش در هزار و چارده است

نامِ والای او به نیکی بر * بجنابش گمانِ بد گنه است

هرکه راهِ عداوتش بسپرد * بیقین دان که منحرف ز ره است

وانکه نقصی بوی کند منسوب * عقلِ او رفته مغزِ او سیه است

آن شهِ راستان و بد گویش * کجرو و کج نهاد و کج نگه است

ایزد تعالی دانش منشانِ حقیقت بین را از طعنهای کاذب (که ظاهر نگاهانِ کور باطن در حقِ آن شهریارِ هوشیار خرامان رهنمای حق طلبان خدیوِ خدا آگاهان گمانِ فاسد برده بخسرانِ جاوید افتاده اند) نگاه دارد *

خاتمه - نوشتهٔ شیخ ابوالفضل علّامی پس از اتمام سال چهل و ششم

بنام ایزد ای فکرتِ تیز رو * که دادی سخن را سرانجامِ نو

قلم یکدم از جنبش آرام یافت * سوادِ سیوم دفتر انجام یافت

ازانجا (که فطرت یاور و ارادت درست و بخت بیدار و سعادت مساعد بود) به نیروی جد پیشگی و هشیار دلی برخی سوانحِ قرنِ ثانیِ دولتِ جاوید طراز نگاشته آمد - و بدستیاری روشنانِ ابداع همّت قدرتِ سبکدوش گشت * 　　* بیت *

منوّر چو شد نیمهٔ زین مهر بست * مرا نیمهٔ عالم آمد بدست

دگر نیمه را گر بود روزگار * چنان گویم از طبع آموزگار

که خوانندگان را برآرد ز خواب * برقص آورد ماهیان را در آب

بس جویهای پیشانیِ فطرت بدامنِ امید ریخت - تا نیم قطرهٔ از دریای آگهی تراوش نمود

و چه بخارهای دل سرجوش زد - تا سخن بدین نمط سامعه افروز آمد - بو که پذیرشِ دلها
بلند نامي بخشد - و مرا میزبانِ جاوید گرداند * 　　　　* بیت *

من از جانش برون دادم بپرواز * خدایش جای در جانها دهد باز

زهے شگرفکاریِ حال و نیرنگسازیِ قلم - پای بندِ زندانکدهٔ بشریّت پرواز بسوی آسمان میکند
و در ساختگیِ چار سوی معامله بسیجِ نزهتگاهِ قدس مینماید - در عیار گیریِ زمینیان
صیرفیِ نقدِ آسمانیان میگردد - و در سپردنِ مراحلِ بندگي اسرارِ الوهیت مي طرازد
و در افت و خیزِ گلزارِ تعلّق ترانهٔ آزادي میسراید * 　　　　* نظم *

دیدهٔ ما بتماشای حقیقت باز است * عقلِ کل میرمد از کوکبهٔ جرأتِ ما

سر فرو بردهٔ بجیبِ دو جهان مینگرم * عشق از تار نظر بافت مگر کسوتِ ما

اُمید که رشتهٔ سوانح نگاري گسیخته نگردد - و زمان زمان هنگامهٔ سپاس گذاري را فروغ دیگر
پدید آید - و بسیارے گرامي احوال بخامهٔ حقیقت گذار (که شگافِ آن مشرقِ دل است)
در آید - و گنجینه دانِ سعادت برآمودهٔ ارمغانیِ آیندگانِ آگهي طلب آماده شود - و شناسندگانِ
گوهر جوی را چهرهٔ نشاط برافروزد * 　　　　* نظم *

الا تا درین سطحِ رنگین نظام * سخن را ز معني بلند است نام

نظامِ سخن از کلامِ تو باد * طرازِ معاني بنامِ تو باد

* باتمام رسید *

تاریخ طبع جلد سیوم از اکبر نامه

* شمسیِ عیسوي *	* قمریِ هجري *
۱۸۸۹	۱۳۰۳
* اتمت بفضل المجید الوهاب *	* انتهت بکرم العلي الاحد *
* دیگر *	* دیگر *
بگزید چواین سخن تناهي * فکرم بی سال گشت راهي	چون ختم شد این پس از تکاپو * فکرم پی سال زد روارو
۱۸۸۹	۱۳۰۳
ناگه بدلم فتاد از غیب * تازه گل باغ عدل شاهي	هاتف بدلم فکند ناگاه * بر اوج سخن نگر مه نو
* دیگر ظاهراً و باطناً *	* دیگر ظاهراً و باطناً *
۱۸۸۹	۱۳۰۳
مه ابریل هیزده صد و هشتاد و شش سال ع	ماه رجب المرجب سنه هزار سه صد و سه هجري

بسم الله الرّحمٰن الرّحيم

محمدتِ پروردگارِ بے انباز (که خارج از حدِ احصا و احصار است) انسانِ ضعیف البنیان را (که در نظرِ تحقیق نیستیٔ ست هست نما) چه یارا که از عهدهٔ بیانِ آن بر آید - و نعمتِ کردگارِ بے نیاز (که بیرون از تعداد و شمار است) ممکناتِ بے ثبات را (که عند التدقیق مثلِ جمادات بے اختیار اند - و قدرتے که دارند محض موهومهٔ بے اصلِ ساقط الاعتبار) چه نیرو که شمّهٔ از شکرِ آن ادا نماید - خصوصاً منِ هیچ مدانِ کج مج بیان را (که در میدانِ سخنوری حوصلهٔ تنگ و پائے لنگ دارم) کجا طاقت که در ذکرِ محامدِ لا تحصی و آلای بے انتهای خدای عزّ و علا دم زنم - شکرِ او تعالی جلّ شانه که ما می‌گذاریم (نظر بر ارتفاعِ شانِ مشکور له و انحطاطِ حالِ شاکر و محقّر بودنِ مشکور به) شایبهٔ دارد از استهزا - اما (چون اخلاص و انقیاد را پذیرائی ست - و از مذلّتِ شاکر و قلّتِ مشکور به چشم پوشی) سپاس گو محمود است و نا سپاس مردود * * نظم *

چه آید ز من شکــرِ یزدانِ پاک * که از خاک ناید بجز مشتِ خاک

هم آن خاکِ مکّی نیست از آنِ من * هم آن دادهٔ او ست و هم جانِ من

مزن دم درین جا خموشی نکوست * من و کردهٔ من همــه کردِ او ست

ولیکن بحکــمِ سرِ رهبــران * بتحمیــدِ خالق شوم تر زبــان

و هزاران صلوات بر سرورِ کاینات - مفخّرِ موجودات - سید الکونین - رسول الثّقلین - مکمّل الذّات مقدّس الصّفات - خیر البشر - شافع یوم المحشر - محرمِ اسرارِ آلهي - مخزنِ انوارِ آگهي باعثِ خلقِ عالم - صلّی اللّه علیه و سلّم * * نظم *

چه گویم ثنـــای رسولِ کریم * که یکجا حدوث است و نورِ قدیم
خدا نیست و لے جدا از خدا * بدریاب گر هست عقلِ رسا
اگر چیزکے یافتي شو خموش * و گرنه برون آر پنبه ز گوش

و فراوان سلام - بر آل و اصحابِ عظام - که گنجینهٔ اسرارِ معرفتِ آلهي اند - و سفینهٔ نجاتِ غریقانِ بحرِ ضلالت و گمراهي - اعلای دینِ مبین که از اجلّهٔ صفاتِ مومنین است ادنیِ سجیّهٔ رضیّهٔ ایشان است - و فنا فی اللّه که عمدهٔ شمائلِ اهل اللّه است خرد ترین شیمهٔ مرضیّهٔ ایشان * * نظم *

لوای هدایت بر افراختند * بنای غوایت بر انداختند
زهے شهسوارانِ میدانِ شرع * زهے نخلبندانِ بستانِ شرع

اما بعد المنّة للّه تعالی و تقدّس آنچه مرجو بود از نهانخانهٔ کمون بعالمِ ظهور شتافت - و آنچه مامول بود پس از تکاپوی بسیار انجام یافت - عروسِ مقصود بر منصّهٔ حصول جلوه گري فرمود - و گلِ مراد بگلزارِ امّید شگفت - یعني سیومین جلدِ اکبرنامه نیز (بتائیدِ دانشورِ دانشوران - هنرپرورِ هنرپروران - مجمعِ فضلای جهان - مرجعِ علمای دوران - یکتای روزگار عالي وقارِ والا تبار معدنِ اخلاقِ پسندیده - مخزنِ اطوارِ سنجیده * * نظم *

صفاتِ کمالش بگویم چسان * برون است وصفش ز حدِّ بیان
ز انعام و اکرامِ آن مهربان * چه گوید سخنگوی از یک زبان
نگردید کس از درش بے مراد * خدایا بزرگیش پاینده باد

واقفِ نکاتِ خفي و جلي - مسٹر هورنلي - پرنسپلِ مدرسهٔ عالیهٔ کلکته - و ایضًا سکریٹری ایشیاٹک سوسایٹی بنگاله - دامت ایّام ریاسته - و طالت ازمان وجاهته) بحلیهٔ طبع محلّی گردید - و همگي سه دفترِ کتابِ مذکور اختتام پذیرفت *

دانستني ست که در حقیقت تقسیمِ دفاترِ اکبرنامه بدین تفصیل است - دفترِ اول از بدوِ آفرینشِ حضرت آدم عم تا جلوسِ اکبرپادشاه بر اورنگ شاهنشاهي - دفترِ دوم از جلوس تا وفاتِ اکبرپادشاه - دفترِ سیوم در ذکرِ قوانینِ اکبر پادشاه که موسوم بآئینِ اکبري ست - اما [چون مولّفِ کتاب علّامی فهّامي بر ذمهٔ همتِ خود لازم گردانیده بود (که

براى هر سي ساله وقائع پادشاه دفترے جداگانه ترتيب دهد) • و از ولادتِ پادشاه تا اواسطِ سالِ هفدهمِ جلوس سي سال بحساب آيد] بنابرين از جلوس تا اواسطِ سالِ هفدهم جداگانه دفترے (يعني دفترِ دوم) قرار داد • و از اواسطِ سالِ هفدهم تا آخرِ كتاب بدفترِ سيوم موسوم گشت چنانچه جا بجا از مؤلّف برين امر ايما رفته *

ديگر دانستني ست كه علّامي ابوالفضل مؤلّفِ كتابِ اكبرنامه تا سالِ چهل و ششم ارقام فرموده رختِ هستي بربست • و از سالِ چهل و هفتم تا آخر نگاشتهٔ محب علي خان است • و آئينِ اكبري را شيخ ابوالفضل پيشتر از سالِ چهل و ششم كه شيخ دران سال وفات يافته ترتيب داده بود *

* نظم *

چنان كز خفتگان افسانه خوانيم * چنين بر ديگران افسانه مانيم
فسانه مردمان را خواب آرد * تلازم بين كه اين هر دو بدارد
درين رمزے ست گرداني حقيقت * شنو توفيقِ رب باشد رفيقت
چو تو از ديگران افسانه خواني * رحيلت ناگزير آمد بداني
پس از خفتن فسانه گشت خواهي * گداى بے نوائي يا كه شاهي
خوشا كز پيشِ خوابِ ناگهاني * برغبت خفت و درحق گشت فاني

اللّهيف الاثيم • عبد الرّحيم

* فهرست داستانهای دفتر سیوم از اکبر نامه *

(اذکار) (صفحات)

تمام شد

تصحیح اغلاطی چند که هنگام انطباع سرزده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	۵	بیک حکي	بیک حکمي
۸	۱۵	آزوهای	آرزو های
۱۴	۲۱	دلدیِه	دلدهی
۲۸	۲۱	مرزبان	مهربان
۴۷	۲۵	قلعه‌گیري را	قلعهٔ گرّي را
۴۸	۹	که گرفتن	که از گرفتن
۶۴	۱۳	مُملکت	مملکت
۸۰	۱۶	نوزدهم از دور دوم	نوزدهم یعني سال مهر
..	..	...	از دور دوم
۸۱	۱۳	تکامشي شدند	تکامشي نمودند
۸۹	۲۴	مقدسان	مقدسات
۹۰	۱۶	و بهرمرے	و بهرامرے
۱۱۰	۴	بسر منزل	سر منزل
۱۲۵	۱۸	هرزه دارایان	هرزه درایان
۱۲۸	۱۰	چمن راز	چمن زار
۱۴۰	۲۴	یاتت	یافت
ایضا	۲۶	ار	از
۱۴۳	۵	گسیل	کسیل
۱۴۴	۸	مبازران	مبارزان
۱۶۳	۲۱	برتو	پرتو
۲۰۱	۶	در کالبد	بکالبد
۲۰۷	۳	بے سعي	بسعي
۲۱۶	۴	باگاه	بارگاه
۲۱۷	۱۷	بف ون	بفنون

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۲۵	۹	شنودهٔ آمدهٔ	شنودهٔ آمد
۲۳۰	۲۴	سفِ	سفرِ
۲۳۳	۲۵	نماند	نماند)
۲۳۴	۲	و	او
۲۳۵	۱۷	شناسئي	شناسائي
۲۳۶	۱۲	ز دور	از دور
۲۴۹	۱۷	ناله	تاآله
۲۵۱	۸	کردے - و گردِ	کردے گردِ
۲۵۶	۱۹	پاسپانی	پاسبانی
۲۶۲	۲۴	که اطراف	که در اطراف
۲۶۳	۱۴	قدرم	قدوم
۲۶۴	۲۵	انفسي ر	انفسي را
۲۶۷	۲۶	تدک	اندک
۲۸۰	۸	پیر پنحال	پیر پنجال
۲۹۶	۱۰	پاسپاني	پاسباني
۲۹۷	۴	الرچه	اگرچه
۲۹۸	۱۲	حکمای تذکرهٔ پیشین	تذکرهٔ حکمای پیشین
۳۱۰	۲۵	بید را دل	بیدار دل
۳۲۰	۲۳	نیتسي	نیستي
۳۳۴	۱۹	وزگار	روزگار
۳۳۶	۶	آهو	آهو
۳۴۴	۱۲	هرآینهٔ	هرآینه
۳۵۴	۱۲	رسید	رسید)
۳۵۸	۱۹	بلرزد	بلرزد
ایضا	۲۳	باز نگردید) بموشگافی	باز نگردید - و بموشگافی
ایضا	ایضا	و ازان خیال	ازان خیال

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۷۶	۵	بزمانی	پزمانی
۳۷۸	۱۲	پزشکان	پزشکان
ایضا	۱۴	و که و مه را	و که و مه را
۳۸۴	۱	داست	دست
ایضا	۱۸	جمن زار	چمن زار
۳۹۱	۱۷	فومود	فرمود
۳۹۲	۱۶	وز	روز
۴۰۶	۱	مرا	آمرا
۴۲۰	۲	پتنه	پته
۴۲۳	۲۳	ژاژگوئي	رازگوئي
۴۲۷	۲۰	لجراتي	گجراتي
۴۳۳	۳	بکرانوه	بکرابوه
ایضا	۲۰	ار دست	از دست
ایضا	۲۱	ایمني ارا	ایمني را
۴۴۵	۲۴	بران گریز پا	دران گریز پائي
۴۵۳	۲۰	بیان بهادر	میان بهادر
۴۸۸	۱۱	همین	همي
۴۹۵	۱	و چندے ارا	و چندے را
۵۰۰	۲	عضے	بعضے
۵۰۳	۷	مسندعالي و فتح‌خان	مسند عالي فتح خان
۵۱۱	۴	و از بے آزوري	و از آزوري
۵۲۰	۹	محمد حسین و شیخ	محمد حسین شیخ و
...	...	علي و محمد الف	علي محمد الف
۵۴۰	۹	موطے ست	موضعے ست
۵۴۶	۱۵	ه ه	همه
ایضا	۲۶	پردۀ	پردۀ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۵۰	۲۵	پنچ برارہ	پنچ برارہ
۵۵۷	۱۷	و د. میانه	و در میانه
۵۵۹	۱۰	گردد	گرود
۵۸۳	۱۳	نگرنوت	نگرکوت
۵۹۷	۲۱	ین	این
۶۱۱	۱۳	بهادر خان	پهاڑ خان
۶۱۳	۲۳	نبرد	نیرو
۶۲۴	۱۰	پردۀ گشائی	پرده گشائی
۶۲۹	۲۳	مو.يي	موربي
۶۳۹	۱۹	سو.د	سواد
۶۴۴	۱	لجایارا	کجایارا
۶۵۴	۲۰	فیروزي	فیروزي
۶۵۷	۱۵	زیر دست	زبر دست
۶۶۴	۲۰	فرنگي کرده	فرنگي گروه
۶۶۹	۲۵	دبهیم	دیهیم
۶۷۲	۲	فرستد دند	فرستادند
ایضا	۱۰	بیط ار	بیطار
ایضا	۲۰	پس	بس
ایضا	۲۵	ی کر	پیکر
۶۷۶	۱۲	آرایا	آرای
۶۸۹	۲۵	دانذ - ۀ	دانندۀ
۶۹۴	۱۷	در خاب	در خواب
۷۹۴	۴	نگارنده	نگارندۀ
۸۲۹	۲۴	تنگ بود	تفنگ بود

* تمام شد *

• بسم الله الرحمن الرحیم •

فهرست نامهای مردمان و مواضع و قلعجات و آبها وغیره (که در سیومین جلد اکبرنامه وقوع یافته اند) بترتیب حروف هجاء مرتب بر دو منظر - اولین برای مردمان - و دومین برای مواضع وغیره • شعر •

• حسبي الله العالمین فانه • مولی حسیب قادر و نصیره

• منظر اول در اسامي مردمان و قبائل و اقوام و غیره •

• حرف الف •

• حرف باء •

• حرف چ •

* حرف دال *

* حرف ذال *

* حرف راء *

* حرف شین *

* حرف غین *

* حرف قاف *

* حرف کاف *

* حرف نون *

* حرف واو *

• حرف ياء •

* تمام شد *

* منظر دوم در اسماء مواضع و قلعجات و آبها و غیره *

* حرف باء *

*** حرف پے ***

* حرف تاء *

* حرف ٹ *

* حرف جیم *

* حرف چ *

* حرف زاء *

* حرف سین *

* حرف شین *

* حرف نون *

* حرف واو *

* حرف هاء *

* حرف یاء *

* تمام شد *

INDEX

OF

NAMES OF PERSONS

AND

GEOG APHICAL NAMES

OCCURRING IN THE

AK BAR NÁMAH.

VOL. III.

BY

ABUL F AZL I MUBÁRAKI 'ALLÁMÍ.

BY

MA LAVÍ ABDUR RAHÍM,
ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

PRINTED BY J. \

PUBLISHED BY